گذشته چراغ راه آینده است

پژوهش گروهی : جامی
ویراستار : بیژن نیک‌بین

گذشته،

چراغ راه آینده است

انتشارات میلاد

گذشته، چراغ راه آینده است

پژوهش گروهی: جامی
و یراستار: بیژن نیک بین

باشگاه ادبیات

انتشارات نیلوفر روبروی دانشگاه

جامی

گذشته چراغ راه آینده است

ویراستار بیژن نیک‌بین

چاپ دوم تابستان ۱۳۶۲

چاپ افست گلشن

تیراژ ۵۰۰۰

حق چاپ محفوظ است

فهرست

یادداشت و پراستار ۷
آغاز سخن ۹
فصل اول: اشغال نظامی ایران از سوی متفقین ۱۱–۸۶
الف– اوضاع جهان در آستانه‌ی اشغال نظامی ایران ۱۳
ب– اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت «رضاشاه» ۲۵
ج– هدف های استراتژیک متفقین در ایران ۸۳
فصل دوم: سقوط دیکتاتوری «رضاشاه» و برقراری آزادی نسبی ۸۷–۱۲۲
الف– سوم شهریور و حوادث آن ۸۹
ب– استعفای «رضاشاه» و کناره گیری او از سلطنت ۹۴
ج– املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد «رضاشاه» ۱۰۲
د– مطبوعات و سقوط دیکتاتوری ۱۱۹
فصل سوم: کارنامه‌ی دولت فروغی ۱۲۳–۲۰۴
الف– کارنامه‌ی دولت فروغی ۱۲۵
ب– انتخابات دوره‌ی سیزدهم ۱۳۶
ج– تشکیل حزب توده‌ی ایران ۱۴۶
د– محاکمه‌ی جلادان نظمیه‌ی «رضاخان» ۱۵۵
هـ– اوضاع عمومی کشور؛ ورشکستگی اقتصادی و شیوع قحطی، بیماری و فقر عمومی در سرتاسر کشور ۱۶۲
و– بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱ ..... ۱۶۸
ز– مستشاران امریکایی در ایران ۱۷۴
ح– رشد و اعتلای نیروهای دموکراتیک در ایران ۱۸۳
فصل چهارم: امتیاز نفت شمال ایران ۲۰۵–۲۳۶
الف– امتیاز نفت شمال ۲۰۷
فصل پنجم– اوضاع سیاسی کشور در آستانه‌ی نهضت دموکراتیک آذربایجان ۲۵۶–۲۳۷
الف– اوضاع سیاسی کشور در آستانه‌ی نهضت دموکراتیک آذربایجان ۲۳۹
فصل ششم: نهضت دموکراتیک آذربایجان ۲۵۷–۳۵۷
الف– آذربایجان در دوره‌ی دیکتاتوری «رضاخان» ۲۵۹
ب– آذربایجان پس از سقوط «رضاخان» ۲۶۴
ج– تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» و حکومت ملی آذربایجان ۲۷۰
د– کنفرانس مسکو ۳۳۳
هـ– آذربایجان در نخستین ماه‌های استقرار حکومت ملی ۳۴۰
و– حکومت ملی و حل مسئله‌ی ارضی در آذربایجان ۳۴۸
ز– تشکیل اولین کنگره‌ی دهقانی ۳۵۸

فصل هفتم: دولت «حسن‌نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله‌ی آذربایجان ۳۵۹–۴۵۹
الف– «احمد قوام» (قوام السلطنه) که بود؟ ۳۶۱
ب– مذاکرات «قوام السلطنه» با «استالین» و «مولوتف» در مسکو ۳۶۵
ج– انعکاس عدم تخلیه‌ی ایران در میان مردم کشور، مجامع بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ جهانی ۳۶۹
د– «قوام السلطنه» و حل مسئله‌ی آذربایجان ۳۸۶
هـ– موافقتنامه‌ی «قوام» با حکومت ملی آذربایجان ۳۹۴
و– تشدید فعالیت‌های استعمار در جنوب کشور ۴۰۰
ز– طرح یک خیانت ۴۱۰
ح– چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟ ۴۴۹
فصل هشتم: اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان ۴۶۱–۵۲۸
الف– «حزب توده‌ی ایران» و احزاب آزادیخواه پس از شکست نهضت آذربایجان ۴۶۳
ب– کردستان و شکست نهضت آذربایجان ۴۷۵
ج– انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی ۴۷۸
د– تشدید رقابت انگلستان و امریکا در ایران ۴۸۷
هـ– «محمدرضا پهلوی» در صحنه‌ی سیاست ۴۹۳
و– افزایش فشار و اختناق و خطر برقراری دیکتاتوری– اوج مبارزات ملی ضد استعماری ۵۰۱
ز– حادثه‌ی پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ ..... ۵۱۴
فصل نهم: نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور ۵۲۹–۵۷۳
الف– رد قرارداد الحاقی «گس–گلشائیان» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ۵۳۱
ب– ترور «رزم‌آرا» و انعکاس خبر ملی شدن صنعت نفت در جهان ۵۴۶
ج– «حزب توده‌ی ایران» و مبارزه برای «ملی کردن نفت در سراسر کشور» ۵۵۸
فصل دهم: دکتر مصدق بر سریر قدرت ۵۷۵–۶۶۱
الف– دکتر «محمد مصدق» بر سریر قدرت ۵۷۷
ب– قیام ملی سی ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر «مصدق» ۶۱۰
ج– تشدید فعالیت مشترک انگلیس و امریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوب نهضت ملی ایران ... ۶۳۴
فصل یازدهم: کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی و استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران ۶۶۳–۶۹۵
الف– کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی –استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران ۶۶۵
ب– مسئولیت «جبهه ملی» در شکست نهضت ملی ایران ۶۷۱
ج– مسئولیت «حزب توده‌ی ایران» در شکست نهضت ملی ایران ۶۷۵
فصل دوازدهم: کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۶۹۵–۷۱۱
الف– کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۶۹۵
فهرست اعلام ۷۱۳

یادداشت ویراستار

• پژوهنده یا پروهندگان این پژوهش نام و نشان‌شان شناخته نیست. تنها، در پلاتفرمی که در پایان نسخه‌ی نخستین آمده، روشن شده «جامی» مخفف «جبهه‌ی آزادی مردم ایران» است.

•• پلاتفرم دراین چاپ کنار گذاشته شده؛ چرا که پیوندی با مطالب کتاب ندارد. و در شرایط کنونی تنها به عنوان سندی از سازمانی سیاسی دارای ارزش است و بس.

••• با آن که در این پژوهش ارزشمند، برخورداری بدون پیشداوری سکتاریستی با بسیاری از رویدادها، شخصیت‌ها و سازمان‌های سیاسی را به روشنی می‌توان دید؛ اما باید گفت این چالش در همه جا کامیاب نبوده و «یکسونگری» بر پاره‌ای از سطرهای این کتاب سایه انداخته.

ویراستار با همه‌ی تلاش‌اش در پالودن هرچه بیشتر این نوشته، به ناچار دستی بر این «یکسونگری»ها ــ و هم‌چنین تکرار بیش ازاندازه‌ی برخی از مطالب ــ نبرده و به گونه‌ی نخستین آورده؛ زیرا ویراستار جز رعایت رسم‌الخطی کم‌عیب‌تر و آوردن واژه‌های امروزی در کنار واژه‌هایی دور از ذهن، و کاستن ازعیب‌های دستوری پاره‌ای از جمله‌ها وظیفه‌ای دیگر نمی‌توانست داشته باشد.

تابستان ۶۱ــ بیژن نیک‌بین

مقدمه‌ی ناشر

«جاءالحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا»

....و باطل رفتنی است

در تاریخ فرق است میان اشتباه و خیانت. و اگر اشتباه آگاهانه استمرار یابد بر آن نامی نمی‌توان نهاد جز خیانت.

پژوهنده یا پژوهندگان «گذشته چراغ راه آینده....» به هنگام نوشتن، یا به این اصل توجه نداشته‌اند، یا برای گریز از جو غالب بر روشنفکران خارج از کشور (جوانگ زنی، آنهم بدون رعایت انصاف) بر پایه‌ی مدارك و اسناد و شواهد تنها به ذکر موارد انحراف «حزب توده» و «حزب دموکرات آذربایجان» از خط منافع مردم ایران پرداخته‌اند ـ و این موارد از شدت فراوانی چنین می‌نماید که از شماره بیرون‌اند.

باید گفت در سال‌های سیاه گروه‌های خارج از کشور بسیار به «حزب توده» تاخته‌اند، اما از آن جا که این تاختن‌ها کمتر مستدل بوده و بیشتر «تازندگان» خود نیز یا به نوعی در خیانت سران «حزب توده» سهم داشته‌اند، یا به گونه‌ای راه‌شان راه خیانتکارانه «تابع ـ متبوع» بوده، در نتیجه آنانی که در جهت غیر وابستگی راه می‌پیمودند، کمتر ـ به حکم عقل ـ به این تاخت و تازهای مسلکی توجه می‌کردند.

و «گذشته چراغ راه آینده....»، به این سبب افضل است وگرنه آگاهان بسیاری داریم و داشتیم که خیانت «حزب توده» و ازنابش برای‌شان آشکار و روشن بود.

گفتنی آن که برداشت‌های کلی از کنار هم قرار دادن رویدادها به هنگامی نزدیك به واقعیت خواهد بود که سرمنشأ هر رخدادی معلوم باشد. حال می‌خواهد این «سر منشأ» حزب کمونیست برادر بزرگ باشد یا ضرورتی تاریخی. و آنانی که به چنین تفکیکی اعتقاد دارند، اعمال سران «حزب توده» و «حزب دموکرات آذربایجان» را خیانت دانسته و خواهند دانست.

با این که نویسنده یا نویسندگان «گذشته چراغ راه آینده....» به تفکیك گفته شد. اعتقاد داشته‌اند ـ با مراجعه به استنتاج‌های واقع در کتاب ـ اما به دلیل یا دلایلی ناآشکار بر ما، اعمال سران «حزب توده» و «حزب دموکرات آذربایجان» را، در بیش‌تر موارد اشتباه خوانده‌اند. به این سبب ضروری دیدیم بخش‌هایی از نوشته‌های تنی چند از افراد مطلع و پاره‌ای از اعترافات اخیر سران «حزب توده» در ارتباط با خیانت نه اشتباه آنان، برای مقایسه در ابتدای کتاب بیاوریم:

● «.... در تاریخ ستیزه‌های ضد استعماری توده‌ی ایران، کمتر خیانتی ژرف‌تر و کشنده‌تر و ننگین‌تر از آنچه «حزب توده» انجام داد، رخ ننموده است. تاریخچه این حزب که از ننگ و رسوایی سرریز است، دست کم از جهت شیوه‌ی ستیز که وابسته به گفتار کنونی ماست، خود یکسر انحرافی و نادرست بود....»(۱)

● «.... واقعیت این است که حزب ما در سال ۱۳۲۰ در دامان اتحاد شوروی بوجود آمد.... از همان وقت هم وابستگی کامل حزب را، وابستگی اعتقادی، سیاسی، عقیدتی و در مراحل مختلف مثل دوران اقامت طولانی افراد حزبی در کشورهای سوسیالیستی.... ما را بصورت تابعی از متبوع، که

اتحاد جماهیر شوروی بود، درمی‌آورد. در نتیجه در تمام مسایل مهم تاریخی ملت‌مان، جامعه ایران، ما همیشه راهی را انتخاب کردیم که این راه فی نفسه گمراه کننده بود و فی نفسه خیانت به منافع ملت ایران بود....»(۲)

● «.... «حزب توده» حزبی.... جدا از طبقه کارگر و توده‌ی ایران بود. «حزب توده» به بیگانه تکیه داشت، و نه به توده! و تکیه به بیگانه درست بازتاب طبیعی پدیده‌یی است که به درون، به توده پشت ندارد....»(۳)

● «.... تأسیس حزب توده در شرایط آشفته ۱۳۲۰ در دورانی که ایران تحت اشغال و تسلط نیروهای بیگانه قرار داشت، تشکیلاتی که علت وجودی آن نه به حکم ضرورت و نه بر مبنای حوایج ضروری جامعه بلکه بشکلی ساختگی و فرمایشی بوجود آمد که با خود مناسبات و شیوه‌ای را بهمراه آورد که از تبعیت صرف از شوروی پیروی می‌کرد که این محاسبات با هیچیك از مبانی و اصولی روابط احزاب دیگر مطابقت و هماهنگی نداشت....»(۴)

● «.... در حزب توده آنچه اصلاً به حساب نمی‌آمد اراده و نظر توده‌ی اعضاء حزب بود. تشکیل کنگره‌ها و کنفرانس‌ها موکول به موافقت مقامات شوروی بود و بهمین علت در شش سال اول عمر حزب فقط یك کنگره تشکیل شد. در حالی که طبق نظامنامه حزب سالی یك بار باید کنگره تشکیل می‌شد. از سال ۱۳۲۳ یعنی تشکیل نخستین کنگره تا ۱۳۲۶ و هنگام انشعاب یعنی چهار سال تمام با وجود تقاضاهای مکرر حوزه‌های حزب و تشکیلات استان‌ها و شهرستان‌ها و نمایندگان منتخب برای کنگره دوم، دستگاه رهبری از تشکیل این کنگره سر پیچیده و دلیل عمده‌ای که برای این کار ابتدا بطور تدریجی و بعد بطور صریح ارائه می‌کرد عدم موافقت مقامات شوروی بود.... نمایندگان کنگره‌ها و کنفرانس‌ها، مانند نمایندگان حزب در مجلس اغلب از اشخاصی انتخاب می‌شدند که مورد اعتماد مقامات شوروی بود. اعضاءِ کمیته مرکزی حتماً باید مورد اعتماد کامل این مقامات باشند....»(۵)

● «.... «حزب توده» ادایی از یك سازمان پنهانی بود. ادایی زشت! زیرا نه هدف و نه خط مشی و نه جهان‌بینی و نه آرمان و نه آمادگی رزمی و نه تاکتیك، و در واپسین سخن: نه سرشت «حزب توده»، هیچ کدام انقلابی نبود تا پیوستگی ارگانیکی‌یی میان ساختمان حزب با خط مشی و هدف و گوهرش برقرار باشد.... فرق است میان سازمانی که بنا به گوهر و خط مشی و هدفش، خود بناچار راه ستیز پنهانی را برگزیده است، با سازمانی که رویدادها و پیشامدها آنرا وادار به «قایم» شدن کرده است حزب توده از خمیره‌ی دوم بود. «حزب توده» قایم شده بود.... «حزب توده» از جان مبارزه و سازمانی پنهانی تهی بود. ولی لاشه‌ی آنرا داشت. آخر ستیز پنهانی در نهان بودن تنها خلاصه نمی‌شود.... به گذر کشیدن اندیشه، و مزبله‌یی از نظریات منحط خائنانه و ضد انقلابی، این است فرهنگ «حزب توده». این حزب خائن که واژه‌های پراکنده‌ی مارکسیستی را بلغور می‌کرد و می‌کند، حتا برای نمونه هم که شده یکبار هم سنگرگیری انقلابی از خود نشان نداده است....»(۶)

● «.... در حقیقت هیچ چیز «حزب توده» به یك حزب واقعی و اصیل شبیه نبود و براستی فقط سازمانی برای فعالیت به نفع شوروی و از هر جهت وابسته به این دولت بود....»(۷)

● «.... با نهایت تأسف باید گفت که احزاب کمونیست شوروی و چین.... احتیاج به نوکر و فرمانبردارند....»(۸)

● «.... کامبخش علاوه بر عضویت کمیته مرکزی و نمایندگی مجلس شورای ملی، مسئول تشکیلات کل، مسئول و رابط سازمان مخفی افسران توده‌ای و رابط حزب با مقامات شوروی بود....

به عنوان مسئول و رابط سازمان افسران و درجه‌داران.... اطلاعات مهمی از داخل ارتش به دست می‌آورد و آنچه به نظر او برای شوروی‌ها مهم بود پیش از آن که به کمیته مرکزی حزب گزارش دهد در اختیار مقامات شوروی قرار می‌داد....»(۹)

● «.... «حزب توده» که به نام طبقه‌ی کارگر و بنا به اندیشه‌های مارکسیستی، برای استعمار در ایران اصولاً حق و حقوقی ریشه‌یی قائل شد و دادن امتیاز منابع کشور را به استعمار در زمره‌ی کوشش‌های خلق ایران برای رستگاری خویش و همبستگی با جنبش‌های توده‌های سراسر جهان معرفی کرد.

داستان «حزب توده» همان سان که برای منافع انگلستان در ایران احترام قائل است، برای منافع شوروی نیز قائل است، و به همانگون که نفت جنوب را به انگلیسی‌ها داده است، بایستی نفت شمال را هم به روس‌ها بدهد، که از زرادخانه‌ی اندیشه‌های البته انقلابی و مارکسیستی «حزب توده» و از قلم البته توانای جناب «احسان طبری» تراوید چنان همه جاگیر است که بازگو کردن ندارد....»(۱۰)

● «.... مسأله تقاضای امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی.... در وقتی انجام گرفت که یکماه پیش از آن نماینده حزب ما در مجلس با دادن هر گونه امتیاز به خارجیها موضع حزب را روشن کرده بود. آنوقت مسأله دادن امتیاز نفت شمال به آمریکا مطرح بود از طرف دولت «ساعد» و ما خود موضع درستی گرفتیم ولی به محض اینکه مسأله امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی مطرح شد حزب ما از این امتیاز پشتیبانی کرد. بدون اینکه توجه کند که چرا واقعاً چنین حالتی برای ما پیدا شده است. چرا ما که خودمان می‌دانیم که امتیاز در مقابل ملت ایران چقدر خاطره دردناکی را بوجود می‌آورد و این صد سال اخیر اسارت ملت ایران با کلمه امتیازها توأم بوده. چرا می‌بایستی ما از یك چنین امتیازی پشتیبانی کنیم. این چیزی نبوده غیر از همان وابستگی کامل به سیاست اتحاد شوروی و تبعیت ما از آن....»(۱۱)

● «....آنوقت مسأله امتیاز نفت تمام شد و ما خیال می‌کردیم یا اینطور بما گفته شد و ما اینطور تبلیغ می‌کردیم برای افراد که پیشنهاد شوروی فقط برای این بوده است که امتیاز امریکا را خنثی بکند. ولی جریان آذربایجان که بوجود آمد نشان داد که چنین چیزی نیست بلکه اتحاد شوروی واقعاً خواستار امتیاز نفت بود و واقعاً جریان آذربایجان را باین منظور بوجود آورد....»(۱۲)

● «.... در شهریور ماه ۱۳۲۴ دولت شوروی که می‌دید جنگ به پایان رسیده است و دیر یا زود «باید نیروهای او خاك ایران را ترك کنند و از این کشور خارج شوند، تصمیم گرفت به نام جنبش خودمختاری آذربایجان در این استان که هنوز در اشغال او بود حکومت خودمختاری درست کند و آن را وسیله اعمال فشار بر دولت ایران در جهت تأمین منافع خود مانند امتیاز نفت شمال و غیره قرار دهد و سرانجام اگر شرایط مساعد بود این استان را از ایران جدا کند. برای این منظور پیشه‌وری، غلام یحیی دانشیان، دکتر سلام‌الله جاوید و چند نفر از عمال دیرین خود را مأمور تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان ساخت....»(۱۳)

● «.... فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان خلق الساعه بدون مشورت با حزب ما درست شد....»(۱۴)

● «.... اما این عده (سران فرقه دموکرات) نه سازمانی داشتند و نه پیروان زیادی. چاره‌ای نبود جز این که سازمان «حزب توده» و شورای متحده در آذربایجان به این فرقه خلق الساعه ملحق شوند. «آتاکیشی اف» معاون «میرجعفر باقروف» دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی که برای پیاده کردن این نقشه به تبریز آمده بود، رهبران کمیته ایالتی حزب توده را احضار کرد و به آن‌ها دستور داد

که فوراً و یکجا به فرقه دموکرات ملحق شوند. آن‌ها هم فرمان را اجرا کردند و بدون آن که به کمیته مرکزی «حزب توده» اطلاع دهند، بیانیه‌ای صادر کردند و ضمن ایرادهایی که از حزب گرفتند... جدایی خود را از حزب و الحاق خود را به فرقه اعلام داشتند....»[۱۵]

● «....روز قبل از اعلام تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت. زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و کلوب حزب در اشغال سربازان بود. در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود و در حدود ساعت ۶ عصر اصغر شوفرمن، مرا صدا کرد و گفت آقایی به نام «پادگان» از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد. «پادگان» دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان بود. من از اتاق خارج شدم و «پادگان» به من گفت: «من همین حالا از تبریز رسیده‌ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نمی‌دانم کجا می‌توانم رفقا را پیدا کنم.» جواب دادم اتفاقاً جلسه‌ی کمیته مرکزی در خانه‌ی من تشکیل شده و همه این جا هستند و او را وارد اتاق جلسه کردم. او چنین گفت: «من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم. من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمامی سازمان ما در آذربایجان از حزب توده ایران جدا و با موافقت رفقای شوروی به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوندند....»[۱۶]

● «.... و فرقه با کمك اتحاد شوروی در آنجا مسلح شد و نیروی نظامی را در اختیار خودش گرفت....»[۱۷]

● «....دوباره لباس‌هایمان را عوض کردیم و شدیم سرباز ارتش سرخ، سوار ماشین‌ها شدیم، شبانه به پهلوی‌دژ رسیدیم، غروب روز بعد به راه افتادیم و از طریق جاده‌ی کناره از مرز آستارا گذشتیم و به آن طرف مرز هدایت شدیم. به این طریق در اواخر شهریور، در دهکده‌ای به نام «شاه اولان» نزدیك باکو، به صورت نیمه بازداشت مستقر شدیم.... در این موقع هنوز ۲۱ آذر نرسیده بود، اواخر آبان بود.... شوروی‌ها با مشورت «آذر» ما را به چند گروه تقسیم کردند، قبل از همه خود «آذر» به اتفاق هفت نفر که همگی یا آذربایجانی بودند یا زبان آذربایجانی می‌دانستند عازم شدند. این‌ها برای فرماندهی و هدایت فداییان انتخاب شده بودند. دسته‌ی دوم بیست و دو نفر بود و منهم جزء همین عده بودم. ما وظیفه داشتیم که هسته‌ی اولیه ارتش را تشکیل دهیم. دهم دی بود که ما به تبریز رسیدیم. قیام دیگر پیروز شده بود. در تبریز خانه‌ای برای ما تهیه کرده بودند. آذر به استقبالمان آمد.... سربازخانه‌ها در اختیار شوروی‌ها بود. ما برای ادارات ارتش و سربازخانه‌ها از عمارات مخالفینی که فرار کرده بودند، استفاده می‌کردیم.... اگر ما توانستیم در مدت دو ماه و نیم ارتشی مجهز و سازمان یافته را به میدان رژه بیاوریم مدیون کمك عملی شوروی‌ها بودیم.... درست از همان روز اول یك خرمن گلوله توپ در میدان تیر ریختند و سربازان مشغول تیراندازی شدند. رئیس سررشته‌داری یك سرهنگ بود و او بود که تصمیم می‌گرفت اسلحه، فشنگ و سایر تجهیزات را به چه میزان و چقدر و به چه کسی بدهد. «آذر» مستشار نداشت ولی با افسران ارشد شوروی در تماس بود، سایر قسمت‌ها همگی مستشار نظامی داشتیم. آنها همگی از افسران و گروهبانان آذربایجانی ارتش شوروی بودند که عیناً مثل ما ملبس به اونیفورم ارتش آذربایجان بودند. مثلاً در قسمت من ـ گردان توپخانه کمك مستقیم تیپ ـ یا به قول آذربایجان‌ها (بریگارد توپ تابودی) یك ستوان سوم و هفت، هشت نفر گروهبان از ارتش سرخ خدمت می‌کردند. وظیفه‌ی آنها بیش‌تر جنبه آموزشی داشت.

شوروی‌ها ۵۶ عراده توپ ۷۵ میلیمتری ضد تانك، ۱۲ عراده توپ ۱۰۵ میلیمتری صحرایی و مقدار زیادی گلوله‌ی توپ و مسلسل و تفنگ به ما تحویل داده بودند....

فرقه‌ی دموکرات به افسران فارس ـ ما را به این نام می‌شناختند ـ (فارس افسرلر)، یك درجه

ترفیع داده بود که خود این مطلب هم اشکالات تازه‌ای در میان خود افسران ایجاد کرد. زیرا افسرانی که از ارتش ایران جدا شده بودند یکدست نبودند، عده‌ای در قیام خراسان شرکت کرده بودند، عده‌ای همین طور از تهران فرار کرده و به ارتش آذربایجان پیوسته بودند. عده‌ای هم در لشکر قبلی آذربایجان خدمت کرده و بعد از تسلیم پادگان‌های آذربایجان به ارتش جدید آذربایجان پیوسته بودند، عده‌ای هم اصولاً دید یا سابقه‌ی سیاسی نداشته و از روی احساسات یا به علل شخصی در آذربایجان مانده بودند که بعضی از این‌ها، حتا وضع مشکوکی داشتند.

«آذر».... که با پیشه‌وری اختلاف پیدا کرده بود. (در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ معزل شد) شوروی‌ها او را محترمانه بازداشت کردند و به باکو بردند....»(۱۸)

● «.... غافل از این که کلمات آزادی، استقلال، حق خودمختاری، تمامیت ارضی ایران و غیره در قاموس تشکیل‌دهندگان فرقه معنی دیگری دارد و در پس پرده مسائلی مطرح است که رهبری فرقه و حزب از جزئیات یکایك آنان مطلع هستند ولی دانسته از مردم پنهان می‌کنند....»(۱۹)

● «.... ولی یکسال بیشتر طول نکشید و نتیجه این شد که امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی ترفند جدیدی را فکر کردند. کابینه قوام را روی کار آوردند با یك قیافه ضد امپریالیست. حتی از حزب توده ایران دعوت کردند. ما هم به اشاره شورویها در کابینه قوام کسیکه از دیرگاه شناخته شده بود بعنوان یك عامل سرشناس امپریالیستهای غربی، انگلیسیها و بعداً هم امریکائی‌ها در این کابینه شرکت کردیم و مهر ضد امپریالیستی به آن زدیم. این یك خیانت بزرگی بود و به مردم ایران برای گمراه کردن مردم ایران و نتیجه‌اش هم روشن شد و قوام به مسکو رفت و قرارداد نفت را امضاءِ کرد....»(۲۰)

● «.... سلیمان میرزا که قوام السلطنه را خوب می‌شناخت حزب را از این کار (شرکت در کابینه) برحذر داشت ولی آخرین بار دعوت قوام در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب مورد بحث قرار نگرفت....»(۲۱)

● «.... عصر آن روز.... به شمیران به ویلای خسروانی که قوام در تابستان در آن منزل کرده بود (رفتم) .... وزرای دیگر رسیده بودند. مظفر فیروز که رل «همه کاره»ی قوام را بازی می‌کرد.... نام هر یك از وزراء و وزارتخانه مربوط به هر یك را برد تا به من رسید و گفت: «آقای کشاورز وزیر پست و تلگراف». من با تعجب گفتم گمان می‌کنم اشتباهی رخ داده.... (مظفر فیروز) جواب داد: «ما با حزب وزارت پست و تلگراف را برای شما در نظر گرفته‌ایم.» چند بار بین من و او گفتگو شد. بالاخره من عصبانی شده و گفتم: «.... وزارت پست و تلگراف ربطی به.... کار من ندارد و بنابر این من این وزارت را قبول نمی‌کنم».... مظفر فیروز چند بار به داخل عمارت رفته و برگشت که مرا مجبور به قبول وزارت کند و دفعه‌ی آخر به جای او اکبرخان، پیشخدمت قوام به باغ آمد و گفت: «آقای دکتر کشاورز آقای سفیر شوروی می‌خواهند با شما با تلفن صحبت کنند، گوشی تلفن را بردارید.» وزراءِ به دور من که گوشی را برداشته بودم جمع شدند. صدایی به زبان فارسی گفت:

«آقای دکتر کشاورز سلام، من آشورف منشی سفارت شوروی هستم. جناب آقای سفیر «ساد چیکف» حاضرند و من مطالب ایشان را برای شما ترجمه می‌کنم. ایشان از شما خواهش می‌کنند که وزارت پست و تلگراف را قبول کنید، زیرا آقای قوام السلطنه عجله دارند و باید وزراءِ به اعلیحضرت معرفی شوند. آقای سفیر می‌گویند قبول این وزارت به نفع حزب شما و به نفع ایران و شوروی است....»(۲۲)

● «.... شرکت حزب در حکومت قوام مانند تأسیس حزب توده‌ی ایران بدون شالوده محکم

انجام گرفت. در حقیقت وجود ارتش شوروی در ایران و تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان عوامل سیاسی شرکت حزب در کابینه انقلابی بودند نه قدرت و تراديسيون ۵ ساله حزب....»[۲۳]

● «.... اتحاد شوروی از طرف قوام مطمئن شده بود که شرکت شوروی و ایران نفت شمال ایران را استخراج خواهد کرد. در این صورت دیگر نگهداشتن ارتش شوروی در ایران لازم نبود، و استالین دستور خروج ارتش شوروی را از ایران صادر کرد و این خود نشان می‌دهد که استالین نفت می‌خواست نه ایران آزاد و دموکراتیك....»[۲۴]

● «....در حقیقت قوام به استالین وعده کرده بود که استخراج نفت شمال ایران را به یك شرکت شوروی و ایران واگذار کند و برای این که حسن نیت خود را نسبت به استالین و شوروی نشان داده باشد حزب توده ایران را.... به حکومت دعوت کرد....»[۲۵]

● «....کمیته مرکزی حزب بمنظور کمك به آذربایجان عده‌ای از اعضای سازمان افسران حزب را به آذربایجان اعزام کرد. فرقه با پشتیبانی ارتش سرخ در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در آذربایجان قدرت سیاسی را بدست گرفت و خودمختاری در آذربایجان را اعلام کرد. حوادث بعدی نشان داد که فرقه نیز مثل حزب توده آلت دست استالین قرار گرفته است بدین معنی که همزمان با تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف اتحاد شوروی، بسیج مسلح نیروهای فرقه برای حرکت بطرف تهران تدارك می‌شد. قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت طاغوت با صلاحدید ارباب امریکایی خود بطور مزورانه با واگذار کردن امتیاز نفت شمال به شوروی موافقت کرد و با این حیله توانست از پیشروی نیروهای مسلح آذربایجان که از دو سوی زنجان و آستارا بطرف تهران در حرکت بودند و تا حدی هم پیش رفته بودند جلوگیری کنند.

وی با عقد قرارداد مظفر فیروز معاون سیاسی قوام السلطنه و پیشه‌وری حکومت خودمختار آذربایجان را به رسمیت شناخت و سپس با گذرانیدن انتخابات دوره مجلس طاغوتی موافقت مقامات شوروی و فرقه را کسب کرد و بعداً با اعزام نیرو تحت فرماندهی مستشاران امریکایی به آذربایجان و کردستان که سرنوشت مشابه سرنوشت فاجعه‌آمیز آذربایجان را داشت این مناطق را به خاك و خون کشید. واقعیت دردناك این است که جریان قیام ۲۱ آذر به بهای خون هزاران نفر از فرزندان بیگناه آذربایجان که بوسیله دژخیمان بشهادت رسیدند تمام شد. مردم ستمدیده آذربایجان نه تنها از طرف شوروی و حزب مدافع نشدند بلکه در برابر مقاومت خود مردم آذربایجان نیز هیچ مقاومتی ایجاد نگردید. بعدها علت سقوط شوروی از طرف رهبران حزب و فرقه چنین توجیه شد که گویا در صورت کمك شوروی به آذربایجان امکان داشت جنگ جهانی سوم شروع شود....»[۲۶]

● «.... اتحاد شوروی ارتش خود را از ایران خارج کرد و با خارج شدن ارتش شوروی از ایران معلوم بود که فرقه دموکرات دیگر نمی‌تواند مقاومت کند و چند هزار نفر از افراد فرقه به اتحاد شوروی رفتند و چند هزار نفر از فدائیان رفتند و ارتش شاه به آذربایجان رفت و دهها هزار نفر را قتل‌عام کرد و نتیجه این جریان که واقعاً پوچ و بی‌پایه و بدون هیچگونه منطقی آغاز شده بود جز یك خیانت بزرگ به ملت ما نبود.... و این بدنامی که تا امروز هم ما می‌کشیم و نه فقط تا امروز بلکه تا خیلی زمانهای طولانی بدوش خواهیم کشید....»[۲۷]

● «.... شوروی‌ها در موقع تخلیه، سلاح‌ها، تجهیزات، از آن جمله توپ‌هایی را که به ارتش آذربایجان داده بودند پس گرفته با خود بردند....»[۲۸]

● «.... بعدها شنیدیم شوروی‌ها به پیشه‌وری توصیه کرده بودند که در مقابل ارتش ایران مقاومت نکند و به اتفاق کمیته مرکزی فرقه دموکرات از مرز عبور کرده به شوروی بیایند....»[۲۹]

● «... در یك میهمانی شام که به افتخار پیشه‌وری و روسا و افسران ارتش فرقه دموکرات آذربایجان ایران در باکو از طرف «باقراوف» دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شده، «باقراوف» ضمن نطق خود گفت: «بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که به اندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تأکید نکرد»... پیشه‌وری در نطق جوابیه... چنین گفت:

«... بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما این بود که ما به اندازه کافی روی وحدت خدشه‌ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما به تمام ایران و مردم آن... تأکید نکردیم...» و چندی نگذشت که اتومبیل او (پیشه‌وری) با یك کامیون تصادف کرد. او را به بیمارستان بردند کسانی که به عیادت او رفته بودند می‌گفتند که خطری متوجه او نیست ولی پیشه‌وری شب در بیمارستان فوت کرد...»(۳۰)

● «... چون ماهیت حزب ما تغییری پیدا نکرده بود سیاست حزب ما هم نمی‌توانست تغییری پیدا کند و بهترین نمونه‌اش اینست که بلافاصله بعد از دو سه سال وقتی مبارزه ملت ایران برای ملی کردن نفت جنوب آغاز شد مبارزه فوق‌العاده درخشانی بود برهبری بخشی از روحانیت مبارز بخصوص آیت‌الله کاشانی از یکطرف و دکتر مصدق که رهبری ملیون را بعهده داشت و همکاری این دو جریان یك جریان وسیع ضدامپریالیستی در ایران بوجود آورد و توسعه جالبی پیدا کرد ولی ما چه موضعی در اینجا گرفتیم. در عین حال که در ابتدا خیلی از ملی کردن صنایع نفت جنوب صحبت میکردیم ولی به محض اینکه مسأله ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور مطرح شد ما ماهیت و وابستگی خودمان را نشان دادیم و با آن مخالفت کردیم و گفتیم که این یك نقشه امریکایی است برای اینکه می‌خواهند واگذاری نفت شمال به شوروی را غیر ممکن بکنند والا نفت جنوب را نمی‌توانند امتیازش را بگیرند و این فقط یك نقشه امریکایی است.

مطبوعات ما در سالهای ۲۹ تا ۳۱ آیت‌الله کاشانی و مصدق را به سخیف‌ترین شکل مورد حمله قرار میداد و آنها را عمال و جاسوسان امریکا معرفی می‌کرد و تنها در سال ۳۱ است که در نزدیکیهای ۳۰ تیر که واقعاً شلاق جامعه ما، ما را مجبور کرد موضع‌گیری خودمان را تغییر بدهیم و از سیاست دکتر مصدق دفاع و پشتیبانی بکنیم و در جریان ۳۰ تیر شرکت نمائیم ولی همه اینها باز هم در همان چهارچوب وابستگی و عدم شناخت واقعی جامعه ایران بود و ما مبارزه علیه آیت‌الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش میکردند روحانیت را از مبارزه باز دارند و منزوی کنند و در نتیجه مردم را از مبارزه کنار بکشند و در نتیجه مبارزه را سرکوب کنند و بالاخره توطئه اواخر مردادماه و بعد هم توطئه ۲۸ مرداد نشان داد...»(۳۱)

● گفتنی آن که در این چاپ «گذشته چراغ راه آینده...» سه سطر از صفحه‌ی ۵۹۵ چاپ خارج از کشور کتاب حذف شده ـ چهار سطر مانده به آخر. و این دلیلی ندارد جز قلمفرسایی احساساتی و توهین به آیت‌ا... کاشانی، در حالی که بر غالب صفحات این کتاب تحلیل تاریخی سایه انداخته و حذف این سه سطر بیش‌تر در راستای چنین روحیه‌ای بوده.

پانویس‌ها

۱. «چند نگاه شتابزده» نوشته‌ی «مصطفی شعاعیان»، چاپ سوم، نشر انقلاب، صفحه‌ی ۱۳ و ۱۴.
۲. اعترافات «نورالدین کیانوری»، روزنامه‌ی کیهان، مورخ ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه‌ی ۶، ستون ۵.
۳. «چند نگاه شتابزده» صفحه‌ی ۱۶.
۴. اعترافات «رضا شلتوکی»، روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه‌ی ۷، ستون ۵.
۵. «پنجاه نفر... و سه نفر»، نوشته‌ی «انور خامه‌ای»، چاپ اول، انتشارات هفته، صفحه‌ی ۴۳ و ۴۴.
۶. «چند نگاه شتابزده» صفحه‌ی ۴۰ و ۴۱.
۷. «پنجاه نفر ... و سه نفر»، صفحه ۴۴ و ۴۵.
۸. «من متهم می‌کنم»، نوشته‌ی «فریدون کشاورز»، چاپ دوم، انتشارات رواق، صفحه‌ی ۸۲.
۹. «پنجاه نفر... و سه نفر»، صفحه‌ی ۳۹ و ۴۰.
۱۰. «چند نگاه شتابزده» صفحه‌ی ۷۷.
۱۱و۱۲. اعترافات «کیانوری» روزنامه‌ی کیهان، مورخ ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه‌ی ۶، ستون ۵.
۱۳. «پنجاه نفر... و سه نفر»، صفحه‌ی ۴۹.
۱۴. اعترافات «کیانوری»، کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحهٔ ۶، ستون ۵.
۱۵. «پنجاه نفر... و سه نفر»، صفحه‌ی ۵۰.
۱۶. «من متهم می‌کنم»، صفحه ۶۱و۶۲.
۱۷. اعترافات «کیانوری»، کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه ۶، ستون ۵.
۱۸. «قیام افسران خراسان»، نوشته‌ی «ابوالحسن تفرشیان»، چاپ اول، تابستان پنجاه و نه، انتشارات علم. صفحه‌های ۶۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲.
۱۹. اعترافات «انوشیروان ابراهیمی» کیهان ۱۲/ ۷/ ۱۳۶۲، صفحه‌ی ۷، ستون ۳.
۲۰. اعترافات «کیانوری» کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲ صفحه‌ی ۶، ستون ۵.
۲۱. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۱۰۸.
۲۲. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۱۱۱.
۲۳. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۱۰۸.
۲۴. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۶۷.
۲۵. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۱۰۸.
۲۶. اعترافات «انوشیروان ابراهیمی» کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه‌ی ۷، ستون ۴.
۲۷. اعترافات «کیانوری» کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲، صفحه‌ی ۶و۷، ستون ۵ و ستون اول.
۲۸. «قیام افسران خراسان»، صفحه‌ی ۷۷.
۲۹. «قیام افسران خراسان» صفحه‌ی ۷۹.
۳۰. «من متهم می‌کنم»، صفحه‌ی ۶۵.
۳۱. اعترافات «کیانوری» کیهان ۱۳۶۲/۷/۱۲ صفحه ۷، ستون اول.

آغاز سخن

«ما باید ازآن چیزهایی سخن به میان آوریم که همه می‌دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست.»
تولستوی ــ ازنامه‌ی او به کنگره‌ی صلح استکهلم

اوج نوین جنبش آزادی در کشور ما، پس از سال‌های تلخ تجربه وآزمایش، ناکامیابی های مکرر نهضت آزادی ایران، به قیمت از دست دادن نسلی از برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان خلق ــ که به واقع بزرگترین ثروت ملی ما بودند ــ وتشدیدفشارواختناق و کم‌نظیر و توانفرسا از سوی ارتجاع داخلی و امپریالیسم بر مردم ستمکش ما، می باید مبارزین راه آزادی کشور ما را به این نتیجه برساند که برای پیروزی بردشمنانِ آزادی خلق و سرسپردگان استعمار و اجتناب از ناکامی های دیگر، داشتن مشی صحیح انقلابی مشی ای به اتکا تجربیات «انقلابی ــ تاریخی» کشور ما و دستاوردهای ملل سراسر جهان در راه نیل به آزادی و دموکراسی و استقلال تنظیم شود ــ ضرورتی قطعی و حیاتی است.

برای داشتن چنین مشی صحیح انقلابی ،بایدپیش ازهمه دورنمای کم و بیش روشنی ازمبارزات گذشته‌ی مردم کشور در برابر مبارزین قرار گیرد، تا راه آینده را روشن سازد. بدون شناخت تجارب و سنن انقلابی رهروان آزادی مردم این سرزمین، بدون بررسی نسبتا جامعی از گذشته وآگاهی از نکات مثبت ومنفی فعالیت گذشتگان، مبارزین امروز نمی توانند ادامه دهندگان واقعی مبارزه‌ی پیشینیان باشند. حال آن که ریشه‌ی نهال آزادی که امروز در بطن اجتماع ما رشد می کند در گذشته‌ی ما، در تاریخ ما است. و نهالی که پیوند خویش را با ریشه اش بگسلد، محکوم به زوال و نیستی است.

طی ربع قرن اخیر کسانی که این مسئولیت اساسی را به عهده داشته و برای انجام آن امکان

و فرصت کافی نیز دارا بوده‌اند، خواه به اقتضای منافع شخصی و خواه به مراعات منافع دیگران، نه فقط از روشن ساختن حوادث و مبارزات گذشته وافشاء حقایق اجتناب کرده‌اند؛ بلکه در مواردی به تحریف حقایق و جعل تاریخ نیز پرداخته‌اند.

لذا این وظیفه به گردن کسانی می افتد که مسئولیت تاریخی خود را در برابر نسل حاضر و مبارزان جوان راه دموکراسی وآزادی خلق ما درک کنند و با تحمل سختی ها و دشواری ها، قدم‌هایی هرچند ناقص وحقیر در این راه بردارند.

تنها هدف مقدسی که ما را در تنظیم این کتاب و جمع‌آوری اسناد ومدارک و کسب اطلاع و نظر از مبارزینی که خود در جریان حوادث دخالت داشته و شاهد آن بوده‌اند ــ شهادتی که حکم تاریخ را دارد ــ تشویق کرده؛ کمک به روشن ساختن دوره‌ی بسیار پراهمیتی ازتاریخ معاصر کشور ما است تا چراغ راهنمایی برای جویندگان حقیقت و رهروان راه آزادی و دموکراسی و استقلال کشور ما شود.

خلق مابرای کسب این تجربیات بهای بس گرانی پرداخته است. لذا برای اجتناب از تکراراشتباهات وگمراهی هاو به منظوراین که حداقل قربانی دروصول به مقصودداده شود؛ باید تجربیات گذشتگان دراختیارآیندگان قرارگیرد. زیرابرای مبارزین راه آزادی ودموکراسی تنها داشتن صداقت ونیتی پاک وآمادگی برای نثارجان ومال در رسیدن به هدف مقدس رهایی خلق ازقید اسارت ارتجاع و استعمار کافی نیست. راه را باید به درستی شناخت و تجربیات تلخ و شیرین پیشینیان را به دقت و صحت آموخت. بدیهی است بی آن که بدانیم چرا مردم ما در مبارزه‌ای شکست خورده و در پیکاری دیگر پیروز شده، امکان پیشروی ندار یم.

ما براین عقیده‌ایم که تهمت و افترا و ناسزا به نویسندگان این کتاب دردی را دوا نمی کند و به روشن شدن حقایق تاریخی کوچکترین مددی نمی رساند. لکن چنان چه مدارک ارزنده‌ای ارائه شود که نادرستی پاره‌ای از نظرات ابراز شده در این کتاب را به ثبوت رساند، با سپاسگزاری از کسانی که ما را در رسیدن به مقصود یاری کرده‌اند، ازآنها استفاده خواهیم کرد.

اما آن چه از منادیان آزادی زحمتکشان جهان و طرفداران واقعی ملل مظلوم و اسیر انتظار داریم این است که آنها نیز از گذشته پند گیرند و تذکرات دوستانه وصادقانه‌ی ما را که ناشی از ناکامی های جنبش آزادی ایران است با خرسندی پذیرا شوند. زیرا در هرحال این وظیفه‌ی ما است که مصالح مردم زحمتکش خود را بی پرده و آشکار بیان کنیم، و راه نجات خلق ایران را هموار سازیم. «ما علی الرسول الاالبلاغ»

فروردین ماه سال ۱۳۵۵

جامی

فصل اول

اشغال نظامی ایران
از سوی متفقین

اوضاع جهان در آستانه‌ی اشغال نظامی ایران

دنیا پس ازجنگ جهانی اول

نخستین جنگ جهانی که برای دستیابی به مواد خام و بازارهای فروش و تقسیم دو باره‌ی کره‌ی زمین، و هم چنین غارت ستمگرانه‌ی ملت‌ها، میان امپر یالیست‌ها آغازشده بود، بانتایج جالب و پیش‌بینی نشده‌ای پایان پذیرفت. ز یرا در یک ششم کره‌ی زمین، برای بار نخست در تار یخ، حکومت کارگری، به جای امپراتوری استعمارگر تزاری استقرار یافت و در سراسر جهان، به و یژه در قلب ارو پا جنبش‌های کارگری اوج گرفت.

جهان ز یر پای امپر یالیست‌ها می لرز ید و سرمایه‌داران که تا آن زمان تسلط بی چون و چرایی بر سراسر جهان داشتند، از دیدن افول قدرت خود و گسترش جنبش کارگری دچار هراس شدند و برای حفظ وادامه‌ی فرمانروایی ظالمانه‌شان، اجرای دو کار بنیادی ز یر را سرلوحه‌ی برنامه‌شان قرار دادند.

۱ ــ واژگون ساختن حکومت شوروی.

۲ ــ سرکوبی نهضت‌های کارگری.

در فاصله‌ی میان دو جنگ جهانی، بافت اصلی کلیه‌ی تشبثات و اقدامات فاتحان جنگ جهانی اول را رسیدن به این دو هدف بنیادی، تشکیل می داد.

واژگونی حکومت شوروی برای امپر یالیست‌ها به شکل آرزو یی باقی ماند. اما آنان موفق شدند از یک سو نهضت‌های کارگری وجنبش‌های ملی ضداستعماری را، با بهره‌جو بی ازتفرقه و خیانت، سرکوب سازند و فاشیسم را در ایتالیا و آلمان به قدرت رسانند، و به خیال خود شرایط نابودی حکومت شوروی را در آینده فراهم آرند و از سوی دیگر اتحادجماهیر شوروی را در محاصره‌ی دولت‌های میلیتار یستی ضدشوروی قرار دهند.

اینک نگاهی گذرا به ارو پای پس از جنگ جهانی اول می افکنیم:

فرانسه پس از جنگ، از نظر سیاسی ونظامی به قدرت مسلط اروپا مبدل شد و برای

جلوگیری ازجنگ انتقامی آلمان و حفظ امتیازهایی که بدست آورده بود، پایه‌ی سیاست خود را برحفظ «امنیت» قرارداد و در این راه گروهی از کشورهایی را که علاقمند به نگهداری پیمان صلح ورسای بودند (بلژیک ــ لهستان ــ چکسلواکی ــ رومانی ــ یوگسلاوی) به دورخود گردآورد. انگلستان، که از تسلط فرانسه بر ارو پا خوشنود نبود در نتیجه، با فرانسه به لحنی انتقادآمیز رو برو می شد و در برابر آلمان ــ دشمن پیشین خود ــ روشی دوستانه نشان می داد. گذشته از این انگلستان پیش‌بینی می کرد اگر با آلمان رفتاری خشونت‌آمیز داشته باشد ممکن است سبب نزدیکی بیشترش به دولت شوروی شود و حتا در آن حکومتی کارگری رشته‌ی کارها را بدست گیرد.

اما دولت امر یکا که از دور دستی به آتش داشت و پس ازجنگ، بانکدار واقعی جهان شده بود؛ از یک سو متفقین جنگ اول، انگلستان، فرانسه، ایتالیا... مبالغ گزافی به هنگام جنگ ازامر یکا وام گرفته بودند و سوی دیگر دولت آلمان برای پرداخت غرامت بسیار سنگین و کمرشکن که برابر پیمان صلح ورسای بردوش داشت (۶,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) دست نیاز به سوی امر یکا دراز کرده بود و قسط های غرامت جنگی را از محل وام های در یافتی از امر یکا می پرداخت.

در دیگر نقاط ارو پا، فضا از نارضایی ژرفی پر بود و آتش انقلاب وخطر انفجار روز بروز نزدیکتر و بیشتر می شد. ملت آلمان ز یر بار سنگین غرامت جنگی، ورشکستگی اقتصادی، تورم پول و فقر عمومی رو به از پای در آمدن بود. نهضت انقلابی کارگری چنان در آن کشور اوج گرفته بود که به نظر می رسید، بزودی قدرت در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

اما خیانت سوسیال دموکرات ها، سبب شکست این نهضت شد و به ارتجاعی تر ین قشرهای اجتماع فرصت داد تا در راس حکومت قرار گیرند.

پیدایش اتحاد جماهیری شوروی به منزله‌ی نخستین کشور سوسیالیستی جهان، بزرگتر ین و نمایان‌تر ین حادثه جنگ جهانی اول بود.

دولت شوروی به عنوان حکومت کارگری، نه تنها زحمتکشان جهان را به برقراری حکومت سوسیالیستی ترغیب وتشو یق می کرد، بلکه بامخالفت و ممانعت ازاجرای طرح های استعماری امپر یالیست ها، سبب ناراحتی آنان می شد.

سیاست خارجی شوروی با تمام کشورها ــ ازجمله ایران ــ سیاست صلح و دوستی بود. دولت نو بنیاد شوروی تمام معاهده های ظلمانه‌ی دولت تزاری را لغو کرد و با کشورهای همسایه، پیمان هایی بر پایه‌ی برابری منعقدساخت.

این پیمان ها، پیروزی بزرگ سیاست شوروی وشکست سیاست انگلستان بود.

افزون برآن برقراری حکومت کارگری در روسیه، جنبش های ملی ضداستعماری را در سراسر جهان نیرو بخشید. و این بیش از پیش منافع بر یتانیای کبیر را مورد تهدید قرار می داد.

دولت شوروی در کشور خود نیز کوشش می کرد که خرابی ها را جبران کند وکارسترگ نوسازی کشور را بر پایه‌ی طرح های سوسیالیستی سازمان دهد.

استعمارگران و امپر یالیست ها از بلشو یک ها ودولت شوروی، همچون دشمنان آشتی ناپذیر خود نفرت داشتند. و از همین رو، نخست به پر چمداری انگلستان کوشیدند که با دخالت نظامی و به

زور اسلحه، دولت شوروی را سرنگون سازند. اما قدرت کارگران در روسیه پابرجا ماند، و به زندگی اش ادامه داد. و امپریالیست ها موجودیتش را به اکراه پذیرفتند.

اما چون بیش ازهمه، از نشر افکار سوسیالیستی و احتمالاً برقراری حکومت های کارگری دیگری در کنار حکومت شوروی بیم داشتند، پس از شکست مداخله‌ی نظامی، خط زنجیری از کشورهای کوچک ضدشوروی به نام «کمر بند قرنطینه»[1] دور اتحاد جماهیر شوروی کشیدند تا از نفوذ افکار کمونیستی جلوگیری کنند. حکومت «رضا شاه» نیز یکی ازحلقه های همین زنجیر بود. امپریالیست ها، سپس به سرکوب جنبش های کارگری پرداختند و این در عمل به شکل برقراری فاشیسم جلوه گر شد.

فاشیسم به مثابه‌ی دیکتاتوری نظامی آشکار و بی پرده، با استفاده از غیر انسانی ترین ووحشیانه‌ترین ابزار و بکارگیری زور و با سودجویی از فریب مردم،در برقراری قدرت سرمایه داری است. فاشیسم به زورگویی وخشونت مباهات دارد. چنان‌چه «موسولینی» در آنسیکلوپد یا ایتالیانا می نویسد: «فاشیسم به ضرورت و مفید بودن صلح عقیده ندارد. به این سبب با روح مسالمت جویی که صرفنظر کردن از مبارزه و ترس از فداکاری را توصیه می کند، مخالف است. جنگ و فقط جنگ است که نیروهای بشری را در اندازه‌های عالی پرورش می دهد و به آنانی که جرات و شهامت پذیرفتن آنرا دارند اشرافیت می بخشد. تمام آزمایش های دیگر به جای جنگ فاقد ارزش است، زیرا فرد را در برابر گزینش مرگ یا زندگی قرار نمی دهد.»

و«جیووانی جنتل»، فیلسوف رسمی فاشیسم، نیز غلبه جویی بی بندو بار این مکتب شیطانی را چنین بیان می کند: «هر نیرویی، نیروی اخلاقی است به شرط آن که بتواند در اراده اثر بگذارد، وهر وسیله می تواند برای رسیدن به این هدف، مفید واقع شود، چه استدلال، چه سوگند، و چه چماق.»

فاشیسم نخست از ایتالیا که کارگران در آن‌جا آماده‌ی انقلاب بودند آغاز شد، سپس در سال ۱۹۳۳ در آلمان به پیروزی رسید، در هر دو کشور از هولناک‌ترین وددمنشانه‌ترین روش ها برای درهم کوبیدن نهضت کارگری بهره گرفت.

«هیتلر» برنامه‌ی خود را به صورت هفت جوشی عوامفریبانه برای جلب کارگران، دهقانان و طبقات متوسط و تهیدست تنظیم ساخته بود. مثلاً در ماده‌ی ۱۱ برنامه‌ی حزب، از میان بردن عوایدی را که از راه کارکردن بدست نیامده، پیشنهاد می کرد و در ماده‌ی ۱۲ ملی کردن «تراست ها» را خواستار می شد و در ماده‌ی ۱٤ نسخ اجاره‌ی ارضی رامی خواست.

ولی در باطن، مالکان عمده و صاحبان صنایع بزرگ بودند که از برنامه اش سود می بردند و لذا کیسه های پول را به سوی صندوق های «حزب نازی» سراز یر می ساختند؛ هم چنان که ثروتمندان ایتالیا از فاشیست ها حمایت می کردند. به درستی می دانستند که این شعارها جملاتی است توخالی و تهی، ولی استفاده ازآنها برای اغفال توده ها و آرام کردن آنها و صیانت سرمایه داران از قیام

۱ــ Cordon Sanitaire ، صفحه‌ی ٥٤٧، جلد دوم، «تاریخ جهان نو»، رابرت روزول پالمر.

زحمتکشان ضروری است.

آلمان به سرعت از لحاظ نظامی و اقتصادی رشد می یافت، و سرمایه داران انگلیس، فرانسه وآمر یکا نه تنها مانع رشد اقتصاد جنگی آلمان نبودند؛ بلکه می پنداشتند آلمان مسلح در برابر پیشرفت کمونیسم سدی خواهد بود، عملاً مجال رشد بیشتری به آن می دادند.

سرمایه داران و انحصارطلبان آلمان هم ازترس این که جناح میهن پرست و آزادیخواه ملت آلمان، در برابر توسعه طلبی آنها مقاومت کرده ونقشه های تجاوزکارانه شان را نقش برآب سازد، با تفویض حکومت به دارودسته ی «هیتلر» و تقویت ترور یسم، زمینه ی بلامعارضی برای تسلط شوم خود فراهم می کردند. به این ترتیب چرخ سیاست داخلی و خارجی آلمان به دست گردانندگان صنایع نظامی و ارتجاعی ترین گروه های مالی افتاد و همبستگی اولیگارشی مالی آلمان ودار ودسته ی نازی را عناصر نوکیسه وتازه به دوران رسیده ای چون «گور ینک» و «هیتلر» محکمتر ساختند.

«هرمان گور ینک» که ثروت اندوزی را پیش تر از همه شروع کرده بود، از غارت سرمایه های مردم به اصطلاح «غیر آر یایی» پس اندازی حدود ۶۰۰۰ میلیون مارک در آلمان و ثروتی بیش از ۳,۵۰۰,۰۰۰ دلار در امر یکا گرد آورد.

خود پیشوا نیز که در رأس قدرت قرار داشت به یکی از سرمایه داران بزرگ تبدیل شد.

وی در ماه مه ۱۹۳۳ مؤسسه مالی ای به نام «صندوق آدولف هیتلر برای اقتصاد آلمان» را تشکیل داد که سرمایه ی آن از مالیات اجباری برحقوق و دستمزدها فراهم می شد. درآمد این صندوق در سال اول به ۸,۴۰۰,۰۰۰ مارک و در سال دوم به بیست میلیون مارک رسید.

سرمایه داران ارو پا و امر یکا در حمایت از دارودسته ی «هیتلر» چنان ز یاده روی کردند که حتا ناز یسم را نوعی دموکراسی خواندند. چنان که دکتر «شاخت» بانکدار مشهور آلمانی که پس از قدرت یافتن نازی ها به عنوان تور یست به ایالات متحده سفر کرد تا پشتیبانی نمایندگان مالی بزرگتر ین کشور سرمایه داری را به «هیتلر» جلب سازد، در سخنرانی هایش موعظه می کرد که: **«رژیم فاشیسم ظر یفترین نوع دموکراسی است».**

سرمایه داران امر یکا نیز از حمایت «هیتلر» و دار و دسته اش در یغ نورز یدند و سرمایه های کلان خود را در صنایع نظامی آلمان به کار انداختند. به عنوان مثال فقط «جنرال موتورز» سی میلیون دلار در صنایع نظامی آلمان سرمایه گذاری کرد که از این مبلغ بیست میلیون دلار در صنایعی که «گور ینگ» سر پرستی آنرا عهده دار بود به کار افتاد.»[1]

«هیتلر» پس از پیروزی و رسیدن به قدرت، توضیح سیاست خارجی خود را با «نطق صلح» در برابر «رایشتاک» آغاز کرد. وی در پاسخ پیام «روزولت» به سران دول مبنی برصلح وخلع سلاح با کلماتی شیر ین و دلنشین چنین گفت:

«پیشنهاد پرز یدنت «روزولت» که دیشب از آن آگاه شدم با گرمتر ین سپاس های دولت

---

۱ ــ کتاب اسرار جنگ جهانی دوم ــ «ژرژ.ح.د. بورین» متن انگلیسی چاپ مسکو ۱۹۷۱ صفحات ۱۴،۱۳.

آلمان رو بروست. دولت آلمان آماده موافقت با این شیوه‌ی فائق آمدن بر بحران بین‌المللی است... پیشنهاد رئیس جمهور برای همه آنان که خواستار همکاری در راه نگاهداری صلح هستند پرتو امیدبخشی است... آلمان از هر جهت آماده است که همه سلاح های تعرضی را از میان ببرد به شرط آن که از سوی دیگر، ملل مسلح سلاح های تعرضی خود را نابود کنند... و نیز آلمان کاملاً آماده است که تمامی سازمان نظامی خویش را منحل کند و اندک اسلحه‌ای که برای او بجا مانده است از میان ببرد، مشروط برآن که کشورهای همسایه نیز چنین کنند... آلمان حاضر است با هر پیمان عدم تجاوز شرافتمندانه‌ای موافقت کند زیرا در اندیشه‌ی حمله نیست بلکه فقط در فکر حفظ امنیت است.»

او از صلح سخن می گفت و مخفیانه آماده‌ی جنگ می شد. تجدید تسلیحات آلمان در تمام زمینه ها به قدری شدت گرفته بود که کتمان آن از سایر دول مقدور نبود، اما دولت انگلستان مایل بود که تجدید تسلیحات آلمان را به عنوان امری انجام یافته بپذیرد. چنان که وزیرخارجه آن دولت، سر«جان سیمون»، در ماه مه ۱۹۳٤ عملاً به آلمان پیشنهاد کرد که در زمینه تسلیحات همتراز دول فاتح شود و به این ترتیب پیمان ورسای نقض شد.

در تمام مدتی که «هیتلر» آماده‌ی جنگ می شد، دولت انگلیس به نخست وزیری «چمبرلن» با سیاست تسلیم طلبانه‌ی خود عملاً به تیز کردن سلاح فاشیسم پرداخت و در راه استحکام وتقویت آن از هیچ کوششی فروگزاری نکرد.

به عنوان مثال، در یادداشت های رئیس اداره‌ی سیاست وزارت خارجه آلمان چنین می خوانیم: «از انگلیس، خواستار مستعمرات وآزادی عمل در شرقیم... نیاز انگلیس به آرامش عظیم است. سودمند خواهد بود که بدانیم انگلیس برای چنین آرامشی حاضر است چه بهایی بپردازد».

پاسخ این سئوال را در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آلمان پیدا می کنیم.

این سند که حاوی مذاکرات لرد «هالیفاکس» وزیرخارجه انگلستان، فرستاده‌ی «چمبرلن» از یک‌سو و«هیتلر» از سوی دیگر است، بهایی راکه باید پرداخت شود تعیین می کند:

«چمبرلن» سخت مشتاق است که با آلمان کنار بیاید... و در عوض حاضر است به «هیتلر» در مورد مستعمرات و اروپای شرقی امتیازهایی بدهد.»

اروپا در چنگال فاشیسم

آلمان نازی که پس از نقض عهدنامه ورسای، تجاوز خود را از تصرف ناحیه‌ی «رن» در سال ۱۹۳٦ آغاز کرده بود، در سال بعد «دانزیک» را به اتکاء نیروی نظامی در اختیار گرفت و در سال ۱۹۳۸ وارد اتریش شد، اتحاد اتریش و آلمان را عملی ساخت. جالب است بدانیم که «چمبرلن» بعداز تجاوز آلمان به اتریش، در مجلس عوام انگلستان نطقی ایراد کرد و گفت:

«آن‌چه بوقوع پیوست صرفاً این بود که دو سیاستمدار برای بهبود روابط دوکشورخوددر باره‌ی اقدامات خاصی توافق کردند... از این رو مشکل می توان اصرار کرد که چون فقط دو سیاستمدار در باره‌ی پاره‌ای تحولات داخلی در یکی از دو کشور توافق کرده‌اند ــ تحولاتی که از لحاظ روابط آنها

پسندیده و مطلوب است ــ یکی از دو کشور از استقلال خود به نفع دیگری دست شسته است.» در حالی که شهادت های انجام یافته در دادگاه «نورنبرک نشان می دهد که دول بزرگ ازآن جمله دولت انگلستان از جزئیات اولتیماتوم وتجاوز «هیتلر» به اتریش آگاه بودند.

از سوی دیگر دولت ایتالیا تحت صدارت «موسولینی» در سال ۱۹۳۶ با وجود توسل «هیلاسلاسی» به جامعه ی ملل، حبشه را شکست داد و آن کشور را به مستعمرات خود افزود و «جامعه ی ملل» هم چنان که در مورد تجاوز ژاپن به منچوری در سال ۱۹۳۱ اقدامی نکرده بود، در این مورد نیز از هر اقدام مؤثری خودداری کرد.

همان سال (۱۹۳۶) در اسپانیا جنگ داخلی بین جمهور یخواهان ــ که در انتخابات پیروز شده بودند ــ و سلطنت طلبان به رهبری «فرانسیسکو فرانکو» آغاز شد. و در اثر دخالت نظامی مستقیم آلمان وایتالیا به نفع «فرانکو» و اعلان بی طرفی و حتا منع اکید صدور اسلحه به اسپانیا ــ که سخت مورد نیاز دولت قانونی جمهور یخواهان اسپانیا بود ــ از طرف دولت های انگلیس و فرانسه و امریکا، کشور اسپانیا تحت استیلای فاشیسم درآمد.

در همین اوان توافقی بین «هیتلر» و «موسولینی» به عمل آمد که به نام محور رم ــ برلین نامیده شد. کمی بعد دولت ژاپن نیز به این توافق پیوست، و با همکاری این سه قدرت که در مخالفت با کمونیسم اتفاق نظر داشتند، اتحاد فاشیستی پایداری تحت عنوان «پیمان ضد کومینترن» بوجود آمد.

در خاور دور دولت ژاپن، هجوم تمام عیاری را بسال ۱۹۳۷ به خاک چین آغاز کرد و با وجود مقاومت دلیرانه چینی ها، ژاپن قسمت اعظم خاک چین را متصرف شد. «جامعه ی ملل» اقدام ژاپن را فقط تقبیح کرد، ولی از هر اقدام عملی عاجز ماند.

در اروپا، انگلستان و فرانسه به امید روانه کردن قوای «هیتلری» بسوی شرق و نابود ساختن کمونیسم و دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی، در مونیخ به خواسته های «هیتلر» گردن نهادند و با وجود پیمان اتحاد بین چکسلواکی و فرانسه و تضمین کشور اخیر به دفاع از متحد خود در صورت تهاجم آلمان به آن کشور، چکسلواکی را پیش پای آلمان «هیتلری» قربانی کردند و دولت شوروی را، که در این موقع حاضر بود با همکاری انگلستان و فرانسه و به زور اسلحه مانع توسعه طلبی آلمان شوند، به کنفرانس مونیخ راه ندادند. متعاقب کنفرانس مونیخ، چکسلواکی در ماه مارس ۱۹۳۹ کاملاً به تصرف آلمان درآمد.

دیری نگذشت که آلمان «ممل» را از لیتوانی گرفت و مدعی «دالان» لهستان شد.

و«موسولینی» با استفاده از ضعف سیاسی دول غرب در سال ۱۹۳۹ آلبانی را متصرف شد. دولت شوروی با توجه به سیاست دشمنانه انگلستان و فرانسه و درک این که دول مزبور در تلاشند که فشار عظیم قوای «هیتلری» را متوجه شرق سازند در اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز با دولت آلمان منعقد ساخت.

دولت آلمان، که نقشه های استیلا بر سراسر جهان را در آستین داشت، در سال ۱۹۳۹ به خاک لهستان هجوم برد و به فاصله یک ماه قسمت اعظم خاک این کشور را اشغال کرد. دولت شوروی نیز براساس یک پیمان سری دو هفته بعداز تهاجم آلمان، قسمت شرقی لهستان، یعنی در

حقیقت قسمتی از خاک روسیه را که دولت لهستان در ۱۹۲۰ از آن کشور جدا ساخته بود، به استیلای خود درآورد. انگلستان و فرانسه پس از حمله آلمان به لهستان تحت‌فشار مردم و مجلس عوام انگلیس به آلمان رسما اعلان جنگ دادند. در آوریل و مه ۱۹٤۰ آلمان، ناگهان به کشورهای نروژ، دانمارک وهلند حمله کرد و آن کشورها را نیز به امپراتوری رایش سوم ملحق ساخت. سپس در یک حمله برق‌آسا بلژیک را وادار به تسلیم کرد، و بالاخر نوبت فرانسه رسید. این کشور نیز به فاصله یک ماه سقوط کرد. به این ترتیب «نژاد برتر جهان» ارو پا را تحت فشار سخت‌تر ین قساوت‌ها و کشتارها قرارداد و کوره‌های آدم‌سوزی بر پا داشت تا نژادهای «پست» را از روی زمین براندازد و حاکمیت مطلق نژاد «برتر» را بر سراسر جهان استوار سازد.

اینک اژدهای فاشیسم که با کمک وهمدردی انگلستان و همفکرانش قد برافراشته بود به امپراتوری بر یتانیای کبیر چنگ و دندان نشان می داد.

آلمان «هیتلری» پس از تسلط بر ارو پا، انگلستان را، که نخست‌وز یرش «چمبرلن» در کنفرانس مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۸) چکسلواکی را دو دستی تسلیم «هیتلر» کرده، و در بازگشت ازآلمان با مسرت تمام چنین اعلام داشته بود: «همراه خو یش سندی آورده‌ام که ضامن بقای صلح در دوران زندگی ماست»، ز یر ضر بات سهمگین حملات هوایی قرار داد.

گر چه بمباران‌هایی که شدت آن در تار یخ بشر بی سابقه بود، شیرازه‌ی نظم زندگی را در انگلستان برهم زد و هزاران نفر از ساکنین بی دفاع شهرها را نابود کرد، ولی موفق به گسیختن مقاومت انگلستان نشد.

قوای ایتالیا نیز در سپتامبر ۱۹٤۰ با استفاده از گرفتاری های دولت انگلستان، وارد شمال افر یقا شده و تا خاک مصر رخنه کرد. گر چه سپاهیان انگلیسی آنها را به عقب راندند. ولی ورود نیروی تازه‌نفس آلمانی به فرماندهی مارشال «رومل»، سر بازان انگلیسی را مجبور به عقب‌نشینی کرد.

منظور اصلی از حمله به شمال افر یقا تصرف کانال سوئز و نفوذ به خاورمیانه وخلیج فارس بود تا هم منابع نفتی خاورمیانه از دست انگلستان خارج شود و هم امکان دستیابی به هندوستان فراهم آید.

نقشه آلمان برای تصرف خاورمیانه ونفوذ به خلیج فارس

نیروی در یایی آلمان، که نسبت به اجرای نقشه معروف به «بار باروسا» (نقشه حمله به شوروی) بی میل بود، به «هیتلر» تأکید می کرد که بزرگتر ین بهره را از وضع دولت انگلستان در ارو پا و خاورمیانه برگیرد و ترتیب تعرض قطعی به مصر و سور یه را بدهد.

ستاد نیروی در یایی آلمان معتقد بود که با تصرف سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس انگلستان از نیروی حیاتی خود محروم خواهد شد و به قول در یاسالار «ار یش رایدر»: «این ضر به برای امپراتوری بر یتانیا مرگ‌آورتر از تسخیر لندن خواهد بود».

«درآن هنگام، پایان ماه مه ۱۹٤۱، «هیتلر» می توانست با بهره گیری بخشی از نیروهای خود ضربت سهمگین و شاید مهلکی برامپراتوری بر یتانیا وارد آورد. هیچ کس این موضوع را بهتر از «چرچیل» که سخت در فشار بود، تشخیص نمی داد. وی در پیام ٤ مه خود به برز یدنت «روزولت» اذعان کرد که اگر مصر وخاورمیانه از دست برود، ادامه‌ی جنگ «قضیه‌ای خواهد بود سخت طولانی و ظلمانی، حتا اگر ایالات متحده هم وارد کشمکش شود.»[1]

وی خطاب به رئیس جمهور امر یکا نوشت: «آقای رئیس جمهور، من ملتمسانه به شما می گو یم که عواقب وخیم سقوط خاورمیانه را دست کم نگیر ید.»[2]

اینک نظری کوتاه به اوضاع خاورمیانه می انداز یم:

امپر یالیسم انگلیس که تحت لوای «مامور یت مقدس ترو یج تمدن» بساط استعمارگرانه‌ی خود را در سراسر جهان گسترده، و به‌یاری نیروی نظامی، و در پوشش تزو یرها و ر یاکاری های وقیحانه، شیره‌ی حیات ملل استعمارزده را می مکید و سرزمین های آنها را به تباهی و و یرانی می کشید، به حق مورد نفرت ملل شرق بود.

فاشیست ها با وقوف به این موضوع، مبارزات ضداستعماری ملل شرق را متحد طبیعی خود به حساب آورده ، می خواستند با سوء استفاده از این مبارزات، طعمه های چرب‌تری در تقسیم مجدد دنیا بدست آورند.

در نتیجه اگر بخشی از نیروهای ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در مبارزات ملی خود تحت‌تأثیر تبلیغات فاشیست ها قرار گرفته و دست یاری به سوی آنها دراز کردند، به هیچ رو تعجب‌آور نیست. چنین وضعی در عراق پیش آمد. در مارس ۱۹٤۱ (اواخر سال ۱۳۱۹) «رشیدعالی گیلانی» که با آلمانی ها روابط نزدیکی داشت نخست‌وز یر عراق شد، و«امیر عبداله نایب‌السلطنه» عراق که طرفدار انگلیسی ها بود از بغداد فرار کرد. در این هنگام دولت انگلیس برای محافظت پایگاه هوایی خود در بندر بصره، به استناد قرارداد منعقده بین عراق و انگلیس در سال ۱۹۳۰، نیروی تقو یتی وارد آن بندر ساخت.

ولی دولت عراق با این اقدام موافقت نکرد و جنگ بین نیروهای عراقی و انگلیسی درگرفت. پس از شروع جنگ «رشیدعالی گیلانی» از «هیتلر» کمک خواست و «هیتلر» به این تقاضا پاسخ مثبت داد. با توجه به این که حکومت و یشی (حکومت دست نشانده آلمانی ها در فرانسه)، به دولت آلمان حق استفاده از فرودگاه های سور یه، مستعمره خود را واگذار کرده بود و از آن طر یق آلمانی ها می توانستند نیروهای خود را وارد سور یه و عراق سازند، آشکارا منافع حیاتی انگلستان در این منطقه باخطر عظیمی مواجه بود. ز یرا با از دست رفتن ترعه‌ی سوئز و نفت خاورمیانه، امپراتوری بر یتانیای کبیر به حال احتضار می افتاد. دولت انگلیس منتهای کوشش خود به عمل آورد تا از نفوذ آلمان به آن نواحی جلوگیری کند. در پیام هشتم ماه مه «چرچیل» به رؤسای ستاد ارتش چنین می خوانیم: «باید

---

۱ ــ ظهور و سقوط رایش سوم صفحه‌ی۸۹۰.

۲ ــ همان کتاب صفحه ۸۸۹.

هر چه از دستمان برمی آید انجام دهیم تا نگذار یم آلمانی ها در سور یه مستقر شوند. آنها ابتدا با نیروی کم وارد این سرزمین خواهند شد و بعداً قوای خود را افزایش خواهند داد و از سور یه به عنوان پایگاهی برای حمله به عراق و ایران استفاده خواهند کرد.»[۱]

و اینک فرمان «هیتلر» در مورد خاورمیانه: «فرمان شماره‌ی ۳»

«جنبش استقلال‌طلبی اعراب در خاورمیانه متحد طبیعی ما در این منطقه علیه انگلستان است. به این منظور لازم است که اغتشاشاتی در عراق روی دهد. و علیه انگلستان شورش شود.

این شورش به ماوراء مرزهای عراق گسترده خواهد شده و نتیجه آن تمرکز نیروهای انگلیسی در خاورمیانه خواهد شد و از عملیات زمینی و در یایی بر یتانیا در نقاط دیگر جلوگیری خوادهد کرد.

لذا من تصمیم گرفته‌ام با دخالت در عراق توسعه شورش را در خاورمیانه آسان کنم.

آیا بعداً ممکن است موقعیت انگلستان را در مناطق بین مدیترانه و خلیج فارس به کلی متزلزل کرد، و به کانال سوئز حمله ور شد؟ همه این ها از اسرار خدایی است.»[۲]

جنگ عراق و انگلیس در سی ام ماه مه ۱۹٤۱ (نهم خرداد ماه سال ۱۳۲۰) با شکست نیروهای عراقی و امضای قرارداد متارکه پایان یافت و «رشید عالی گیلانی»، سفرای آلمان و مفتی اعظم فلسطین با همراهان به ایران پناهنده شدند.

در سور یه نیز با شروع حمله‌ی مشترک نیروهای انگلیسی و فرانسه‌آزاد، نیروهای و یشی تقاضای متارکه کردند وسور یه به تصرف دولت انگلیس درآمد.

وضع دشوار اتحاد شوروی:

«هیتلر» در اوج سازش با «استالین»، فکر نابودی روسیه‌ی شوروی را حتا یک لحظه از خود دور نمی کرد. لذا «با سقوط فرانسه و راندن ارتش بر یتانیا به‌آن سوی کانال مانش و احتمال سقوط زودگاه انگلستان، خود را در غرب آزاد می انگاشت، و فکر او متوجه درهم شکستن روسیه‌ی شوروی بود تا هم به آرزوی دیر ینه خود چنان که در کتاب «نبرد من» می گوید **«پایان روسیه به منزله‌ی یک کشور»** جامعه‌ی عمل بپوشاند، وهم با منکوب ساختن شوروی آخر ین امید انگلستان را بر باد دهد. ارتش «هیتلری» در آرزوی دست‌یابی به این هدف، بامداد یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹٤۱ (اوّل تیرماه ۱۳۲۰) در جبهه‌ای به طول یک هزار میل وارد عمل شد. لشگرهای زره‌پوش و سیل نیروی مکانیزه‌ی آلمان مرزهای شوروی را شکافت، و بسرعت پیشرفت.

ارتش سرخ، برغم همه‌ی هشدارها و نشانه های هشداردهنده، همان گونه که ژنرال «هالدر» رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان روز اول حمله در دفتر چه خاطرات خود نوشت: **«از لحاظ تاکتیک، در سراسر جبهه غافلگیر شد...»** و باز به قول او: **«واقعیت این است که در بسیاری از**

۱ــ خاطرات جنگ جهانی دوم سر «و ینستون چرچیل»، صفحه‌ی ۲۱۲.

۲ــ خاطرات جنگ جهانی دوم سر «و ینستون چرچیل»، صفحه‌ی ۱۷۰.

نقاط سرحدی، شوروی‌ها برای اقدامات نظامی، حتا صف‌آرایی هم نکرده بودند وپیش از آن که بتوانند به فکر مقاومت افتند، سیل خروشان ارتش آلمان از سر ایشان گذشت.»

تمامی پل های اولیه، دست‌نخورده به چنگ سپاهیان «هیتلر» افتاد و صدها هواپیمای جنگی شوروی، در فرودگاه‌ها خرد و نابود شد. در دو سه روز، سربازان نازی ارتش های کامل شوروی را به محاصره افکندند و ده‌ها هزار اسیر گرفتند. چنین به نظر می رسید که «جنگ برق‌آسای آلمان» در لهستان، با همه‌ی خصوصیات وآثار و نتایجش، بار دیگر در شوروی تکرار شده است.

«هالدر»، که همیشه مردی محتاط و دوراندیش بود، در دفترچه خاطرات خود نوشت:

«دیگر می توان گفت که جنگ برق‌آسا در روسیه، طی چهارده روز به نتیجه رسیده است.»

و افزود «تا چند روز دیگر، کار بکلی تمام است.»[1]

همان روز سر«و ینستون چرچیل»، ضمن تقبیح حمله وحشیانه‌ی آلمان «هیتلری» به کشور شوروی، تصمیم دولت انگلستان را به شرح زیر از رادیوی لندن اعلام کرد: «... ما تصمیم گرفته‌ایم که «هیتلر» رانابود کنیم وتمام بقایای رژیم نازی رااز بین ببریم. هرگز با «هیتلر» واردمذاکره نخواهیم شد وهرگز با او یا یکی از افراد گروهی که او تشکیل داده قرار و پیمان صلح امضاء نخواهیم کرد.»

«...هرکس، هر ملتی که علیه رژیم نازی بجنگد مورد پشتیبانی ما قرار خواهد گرفت. هر کس و هر ملتی که با «هیتلر» موافقت کند دشمن ما محسوب می شود.»

«... لذا شکست روسیه، شکست ما و شکست امر یکا است و مبارزه‌ای که هر فرد روسی برای خانه و کاشانه خود می کند مبارزه‌ای است که ما اکنون دنبال می کنیم.»[2]

«چرچیل» با اعتماد تمام به پشتیبانی امر یکا این نطق را ایراد کرد، زیرا چنان‌چه خود در خاطراتش می نویسد: «سفیرکبیر امر یکا پاسخ «روزولت» رادر جواب تلگراف من مبنی بر تدارک حمله قریب الوقوع آلمان به شوروی چنین اعلام داشته بود: «اگر آلمانی ها به روسیه حمله کنند، وی علنا از هرگونه تصمیمی که نخست‌وزیر برای کمک به روسیه اتخاذ کند پشتیبانی خواهد کرد.»[3]

«هیتلر» جنگ با روسیه‌ی شوروی را ورای سایر جنگ ها می پنداشت. به نظر او این یک نبرد قطعی بین دو مرام بود. لذا می بایست عملیات جنگ ــ یعنی عملیاتی که فقط به موجب قانون بین المللی صحیح است ــ در روسیه با معیارهای کاملاً متفاوتی سنجیده شود، لذا باید در تسخیر روسیه از هیچ اقدامی پرهیز نشود و اعمال جنایتکارانه با وسایل حیوانی در آن کشور به مرحله اجرا گذاشته شود.[4]

اینک دستور معروف به «فرمان کمیسرها» را، که از طرف «هیتلر» به عنوان دستورالعمل به

---

۱ ــ «از مسکو تا لنینگراد» نوشته‌ی و یلیام شایرر ــ کتاب هفته شماره‌ی۲۷ صفحه‌ی ۱۱۱.

۲ ــ خاطرات جنگ جهانی دوم ــ و ینستون چرچیل صفحات ۲٤٦ و ۲٤۸ و ۲٤۹ جلد سوم کتاب اول.

۳ ــ همان کتاب همان جلد صفحه‌ی ۲٤٦.

٤ ــ توضیح از «کایتل» رئیس کمیته اجرائیه شورای دفاع آلمان در دادگاه نورنبرگ.

ژنرال‌ها صادر شده، نقل می کنیم: «جنگ علیه روسیه باید چنان باشد که به هیچ‌رو ارتباطی با رفتار جوانمردانه نداشته باشد. این کشمکش مربوط است به اختلاف مرامی و نژادی، و باید باخشونتی شدید و بی سابقه اجرا شود. تمام افسران باید خود را از قید افکار کهنه برهانند.

من می دانم که احتیاج به اعمال چنین ملاحظاتی درجنگ،ازدایره‌ی فهم ژنرال‌ها بیرون است اما... کاملاً اصرار دارم که اوامر من بدون نقص اجرا شوند.

کمیسرها دارندگان مرام‌هایی هستند که مستقیماً مغایر ناسیونال سوسیالیسم است. بنابراین، کمیسرها را باید از میان برد. سربازان آلمانی بزهکار از لحاظ قانون بین المللی... بخشیده خواهند شد. روسیه در قرارداد لاهه شرکت نکرده و از این رو دارای حقی برای بهره‌ور شدن از آن نیست.»[1]

بلافاصله پس از حمله آلمان به شوروی، دولت انگلستان و شوروی در برابر آلمان «هیتلری» به دو متحد نظامی مبدل شدند. «استالین» در پیامی که در جواب پیام «چرچیل» ارسال داشته، وضع شوروی را پس ازحمله آلمان چنین توصیف می کند: «اولا... وضع جبهه‌ی روسیه طوری است که دائماً باید کمک های ضروری از لحاظ نیروی هوایی به ما بشود و ثانیاً وضع در جبهه های اساسی مثلاً در اواکراین و لنینگراد طی سه هفته اخیر به‌مراتب بدتر شده است. تثبیت وضع جبهه، که اخیرا موفق به انجام آن شده بودیم، ظرف ۸ روز اخیر بکلی ازمیان‌رفته، آلمانی ها ۳۰ تا ٤۰ لشگر پیاده‌ی تازه‌نفس به جبهه‌ی شرق منتقل کرده‌اند ونیروهای زرهی و توپخانه خود را افزایش داده‌اند و فعالیت ۲۰ لشگر رومانی نیز فوق‌العاده توسعه یافته است... ما نصف اواکراین را از دست داده‌ایم و دشمن به دروازه‌های لنینگراد رسیده است. در نتیجه‌ی این وضع ما معادن آهن حوزه‌ی «کربوی‌روک» و بعضی از کارخانه های پولاد سازی اوکراین از دست داده‌ایم. ما چندین کارخانه آلومینیوم سازی را که در اوکراین بود به پشت جبهه منتقل کرده‌ایم ولی این کارخانه‌ها تا مدتی قادر به کار نخواهند بود و برقرار کردن آنها ۷ تا ۸ ماه وقت لازم دارد. قدرت مقاومت ما ضعیف شده و اتحادجماهیر شوروی با تهدید مرگ رو برو شده است.

«...اگر به شوروی... کمک نشود اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا چنان ضعیف خواهد شد که تا مدتی نخواهد توانست با عملیات جنگی، کمکی به‌متفقین خود در مبارزه با هیتلر یسم بکند.»[2]

دولت های امر یکا وانگلستان، که مصمم به رساندن کمک نظامی به شوروی بودند، در آن موقع از سه راه می توانستند مهمات جنگی وذخایر سوق‌الجیشی را به روسیه برسانند:

۱ ــ ارسال مهمات از بندر سانفرانسیسکو به بندر «مورمانسل» یا یکی از بنادر سیبری با گذشتن از آب های ژاپن. گرچه دولت ژاپن با روسیه روابط دوستانه و بی طرفی داشت، ولی در همان موقع با دولت های امر یکا و انگلیس در حال جنگ بود و با آلمان پیمان دوستی منعقد ساخته بود. لذا

---

۱ ــ «ظهور و سقوط رایش سوم» صفحه‌ی ۸٦۱.

۲ ــ «خاطرات جنگ جهانی دوم»،سر«و ینستون‌چرچیل»جلدسوم، کتاب دوم، صفحه‌ی ٦٦.

اجازه نمی داد که کشتی های امر یکایی و انگلیسی از آب های ژاپن بگذرند.

۲ ــ رساندن تجهیزات از راه شمال روسیه و بندر آرخانگلسک ولی در این راه دو اشکال بزرگ وجودداشت، یکی این که زیردریایی های آلمان دردریای شمال فنلاند مراقب عبورکشتی ها بودند. و به این سبب خطرات بزرگی کشتی های متفقین را تهدید می کرد. دوم این که این راه به دلیل سرما و یخبندان قسمت عمده‌ای از سال را مسدود بود که عبور ومرور کشتی ها از آن غیر مقدور می ساخت.

۳ ــ بهترین راهی که متفقین می توانستند با استفاده از آن آزادانه به دولت شوروی کمک نظامی برسانند راه ایران بود. به این معنا که کشتی های دولت های امریکا و انگلستان کالاهای جنگی را در یکی از بنادر جنوب ایران تخلیه کرده، به وسیله راه‌آهن و یا از راه شوسه به خاک شوروی می فرستادند. لذا براساس توافقی که بین دولت های انگلستان، امریکا و شوروی در ژوئیه ۱۹٤۱ (تیر ماه ۱۳۲۰) به عمل آمد راه خلیج فارس و ایران بهترین و باصرفه‌ترین راه رسانیدن کمک نظامی به اتحاد جماهیر شوروی تشخیص داده شد و نمایندگان دولت های انگلستان و شوروی برای یافتن بهترین راه اجرای این تصمیم وممانعت از خرابکاری آلمانی ها در جریان امر، به دولت ایران مراجعه کردند.

اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران
در دوران حکومت «رضا شاه»

اوضاع اقتصادی:

اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستایی تشکیل می داد، و سلطه‌ی فئودالیسم هم چنان در دهات ایران حکمفرما بود. اکثریت تام کشاورزان فاقد زمین بودند، و از محصولی که به دست می آوردند؛ یک دوم تا چهار پنجم به آنان تعلق می گرفت، و بقیه را مالک تصاحب می کرد. به علاوه کشاورز مجبور بود که به مالک زمین بیگاری بدهد و عوارض جنسی نظیر مرغ، گوسفند، تخم مرغ، روغن و هیزم وغیره را مجاناً برای مالک فراهم کند. حق تعیین کدخدا جزو حقوق مالک بود و کشاورزان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند. عمده‌ترین ابزارهای کار در کشاورزی مانند سابق خیش، شن کش با دندانه های چوبی و گاهی فلزی، بیل و کلوخ کوب بود وماشین آلات کشاورزی جدید به ندرت دیده می شد.

کشاورزان از مؤسسات بهداشتی و فرهنگی محروم بودند و به حالت نیمه گرسنه به حیات خود ادامه می دادند. در جنوب شرقی ایران، وضع زارعین به مراتب دشوارتر بود. درسواحل خلیج فارس و بلوچستان و سایر نواحی جنوبی کشور، بسیاری از کشاورزان چند ماه از سال را با خوردن آرد هسته‌ی خرما، ملخ خشک شده و علف سدجوع می کردند.

«حکومت «رضا شاه» در وضع دهقانان، چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب رعیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. برعکس ورود سرمایه های بارزگانی و انتفاعی به دهات، به استثمار و بهره کشی به حد قابل توجهی افزود. طبق آمار رسمی، وضع آبادترین روستای ایران (دماوند تهران) در آن موقع به شرح زیر بود: دهقان بی زمین ۶۰٪، از بقیه‌ی ۴۰٪ بیش از ۲۰٪ دارای قطعه زمینی کمتر از یک هکتار که با وضع زراعتی آن روز حاصل کارشان، زندگی بخورونمیری را به زحمت تأمین می ساخت. از ۱۵٪ بقیه تنها ۵٪ دارای بیش از سه هکتار زمین بودند. چنین بود وضع طبقه‌ای که بیش از ۷۰٪ اهالی کشور را تشکیل می داد.

بهره کشی به ویژه در املاک اختصاصی «رضا شاه» شدیدتر بود. دهقانان این املاک در واقع وابسته به زمین بودند. هیچ بنگاه محتاج به کارگر، حق پذیرفتن دهقانانی که املاک اختصاصی را ترک می کردند، نداشت. حتا راه‌آهن ایران در بخش مازندران مجبور بود کارگرانی از نقاط دیگر ایران استخدام کند.»[1]

اقتصاد کشور در مجموع به دست طبقه‌ی فئودال ــ مالک با همکاری بورژوای بزرگ «تازه به

---

۱ ــ «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران» صفحه‌ی ۴۸، نوشته‌ی عبدالصمد کامبخش.

دوران رسیده»، اداره می شد. و سیاست کشاورزی حکومت «رضا شاه»، که خود به سبب داشتن املاک وسیع بزرگترین مالک کشور بود، در جهت تحکیم همه جانبه‌ی مالکیت های بزرگ و رشد املاک وسیع کشت وزرع کالایی به منظور تأمین مواد خام کشاورزی، هم برای صنایع ملی نو پا و هم برای نیازهای صادراتی تنظیم شده بود. همچنین اکثریت قوانینی که در زمان «رضا شاه» درباره‌ی زمین و کشاورزی به تصویب رسید، جز تحکیم مالکیت ارباب بر زمین و آب و تشدید استثمار دهقانان هدف دیگری نداشت. مثلاً در دوره‌ی «رضا شاه» مالیات ارضی را لغو کردند و این کار را به نام حمایت از رنجبران انجام دادند، تا دهقانان با مامورین مالی تماس پیدا نکنند و به جای آن مالیات صدی سه را گذاشتند. نتیجه این شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف شد، و در عوض اگر دهقانی کوزه ماستی، یامرغی برای فروش به شهر می آورد، می باید مالیات صدی سه پرداخت می کرد. بدیهی است کسی را جرات در یافت مالیات از املاک اختصاصی نبود.

از نظر دامداری سیاست اسکان عشایر حکومت «رضا شاه»، صدمات بزرگی به دامداری کشور، که صادر کننده‌ی دام بود، وارد آورد. اینک قسمتی از فجایعی را که به نام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامه‌ی نیمه رسمی اطلاعات که در وابستگی آن به هیئت حاکمه شبهه ای نیست نقل می کنیم:

اغلب خانواده های عشایر پول نداشتند و سرمایه‌ی آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان «اسکان عشایر»، این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخان نظامی به خرج خود خانه های دهقانی ساخته، تخته قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر بنودند، لذا مأمورین اسکان چادرهای آنان را آتش زده، و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممر معاش آنها به ثمن بخس، خانه های گلین برایشان ساختند. این خانه های مرگبار، نه در تابستان گرمسیر، و نه در زمستان سردسیر، قابل سکونت بود. در نتیجه عشایر حاضر می شدند، به هر قیمتی که شده، خود را از این زندان نجات داده به زندگی سابق خویش برگردند.

ولی مأمورین اسکان به آنها اجازه‌ی ییلاق ــ قشلاق کردن نمی دادند مگر با در یافت مبالغی به عنوان «پول جواز!» در یکی از سال ها «بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقایی، طاقت فرسا شد و قادر به تأدیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می کرد، ولی اسب وگوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و بادهای سرد پائیز و طلیعه‌ی زمستان حرکت کرده و زن های پابرهنه در عقب سرآنها به راه افتادند. مردها برای تسویه‌ی (حق وحساب!) با ایلخانی مشغول چانه‌زدن بودند. حق و حساب برای فرونشانیدن اشتهای آقای (ایلخان نظامی) کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر، امر نظامی صادر کرد که ایل را از وسط راه سردسیر عودت دهند!

گرچه عشایر موفق شدند مقداری از گوسفندهای خود را بگریزانند، معهذا متجاوز از یکصدهزار گوسفند، هفت هشت هزار مادیان وتعداد بی شماری از سایر دام ها را برگردانیدند.

...این همه اغنام تا دانه‌ی آخر فنا ونابود وعده‌ای از زن های مستحفظ آن نیز قربانی شدند! نگارنده سال بعد در حول و حوش یک قریه استخوان های سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای

عربی را با چشم خود دیدم که در زیر برف جان سپرده بودند.

آقای مدیر اگر من بخواهم فجایعی را که در سنوات گذشته فقط نسبت به عشایر جنوب ایران به عمل آمده و شخصاً ناظر قسمت عمده‌ی آن بوده‌ام به رشته تحریر درآورم قطعاً کتابی به قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد...»[۱]

عباس مسعودی در این مورد می نویسد: «... شاید باور نکنید، عده‌ای از سرمایه‌دارها وملاکین عشایر که به لذت زندگانی آرام و فواید کشاورزی پی برده و دهات خوب و با اسلوبی ساخته‌ی طایفه وعشیره‌ی خود را شخصاً یا به کمک سایر ملاکین اسکان داده و برای پرورش دام‌های خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی کردن آنها به هوای سردسیر و گرمسیر می دادند، به قدری مورد بغض و ایذاء مأمورین اسکان و همدستان محلی آنها و قرار می گرفتند که بالاخره از هستی ساقط و منضم به سایرین می شدند.

...برای اجرای این منویات بدوا چادرهای سیاه را آتش زدند... و گفتند چون «شاه» از چادر سیاه بدش می آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفه چادرهای سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می بافند که نفوذناپذیر است واین چادر در تمام فصول آنها را در برابر باد و باران حفظ می کند. در داخل آن آتش روشن می کنند در صورتی که چادر سفید ازاین مزایا محروم است.

... خلاصه تحت‌تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه وصدمات فراوانی کشید که همه، نتیجه‌ی آن طرز حکومت بود!

...و اگر به این منوال پیش می رفت، چیزی نمی گذشت که کشور تولید کننده و پرورش دهنده‌ی دام، مجبور می شد گوسفند را هم از آرژانتین یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری کند.»[۲]

از نظر رشد مناسبات نوین سرمایه‌داری در کشور ما در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۹ ــ ۱۳۲۰ شمسی، اقتصاد سرمایه‌داری به علل زیر پیشرفت نسبتاً قابل توجهی کرد:

«۱ ــ نیرو گرفتن حکومت مرکزی و برقراری امنیت داخلی موجب شد از سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه فرار خود را در خرید املاک و استفاده ازوجود شرایط استثمار در روستا یافته بود بتدریج متوجه صنایع شود.

۲ ــ «رضا شاه» در آزمندی خود به غصب املاک اکتفا نمی کرد. تعدادی ازکارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا می شد بخوداختصاص می دادوازاین راه بدل به یکی ازسرمایه داران عمده کشور شد. بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدیش برابر یک سوم کلیه کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق یافته بود.

۳ ــ فشار بورژوازی رشد یابنده ومنافع شخصی «رضا شاه» به عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ، گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می شد که خود این نیز، انگیزه‌ی بعدی

---

۱ ــ «اطلاعات روزانه» شماره‌ی ۴۷۱، ۲۰/۸/۲۸، «رفع شبهه بین دامپروری ...». شیروانی.

۲ ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۰۱، ۲۰/۸/۲۷ سرمقاله‌ی «سیاه چادر» نوشته‌ی عباس مسعودی.

سرمایه گذاری در صنایع بود. این عوامل موجب رشد نسبتاً سر یع صنایع داخلی در دهه‌ی ۱۳۱۰ ــ ۱۳۲۰ شد. چنان که طبق آمار بانک ملی ایران تعداد شرکت های به ثبت رسیده در این مدت از ۹۳ به ۱۷۳۵ و سرمایه‌ی آنها از ۱۴۳ میلیون به ۱۸۶۳ میلیون رسید اگر به این رقم کارخانه های دولتی ونظامی جدید نیز اضافه شود، رشد قابل توجهی را نشان خواهد داد.»[1]

تذکر این نکته ضروری است که بورژوازی ملی و نو پای ایران با زمینداری مالکی همبستگی و پیوند شدیدی داشت و این امر تاحد قابل ملاحظه‌ای از نقش ترقیخواهانه‌ی آن در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور می کاست.

از طرف دیگر طبقه‌ی کارگر ایران نیز در کارخانه ها و مراکز جدید صنعتی بوجودآمده، شروع به رشد کرد. بطوری که در آستانه‌ی جنگ دوم جهانی، در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول به کار بودند. در زمان حکومت «رضا شاه»، طبقه‌ی کارگر در صنایع ایران وضع رقت باری داشت. ز یرا با وجود دو برابر شدن هز ینه‌ی زندگی طی ده سال، دستمزد کارگر تغییری نکرده بود. حداکثر دستمزد ۵ ــ ۸ ر یال در برابر ۱۲ ــ ۱۴ ر یال حداقل هز ینه‌ی روزانه پس از یک روز کار که غالبا از طلوع تا غروب آفتاب بود، پرداخت می شد. ضمناً زنان و کودکان نیز با نازل‌تر ین دستمزد مجبور به کار بودند.

راجع به سیاست بازرگانی دولت، آنچه باید گفت این که حکومت «رضا شاه» از سیاست اقتصادی انحصار تجارت، که سلاحی در دست دولت ها است، نه در راه پیشرفت و ترقی کشور و رفاه مردم؛ بلکه برای ارضاء سودجو یی در بار و جبران کسر بودجه‌ی ناشی از مخارج بی حساب آن حکومت استفاده کرد و در اجرای این منظور، ابتدا تجارت خارجی و سپس بازرگانی داخلی را به انحصار خود درآورد و به این ترتیب تجارت خارجی و داخلی کشور ما دردست دولت متمرکزشد. «روزنامه‌ی ایران» طی یک سلسله مقالات، سیاست بازرگانی «رضا شاه» را چنین شرح می دهد:

«یکی از علل عمده‌ی پر یشانی تجارت واقتصاد، انحصارهای دولتی است، دولت شصت تا هفتاد درصد بازرگانی کشور از قبیل قند، شکر، چای، پنبه، تر یاک و غیره را به نام انحصار به دست ناآزموده‌ی خود گرفت. خیلی مسخره است که دولت این انحصار بازی ها را به بهانه‌ی دلسوزی به حال مردم و جلوگیری از اجحاف و گرانفروشی تجار و بالاخره به منظور تنزل دادن کالا وتأمین آسایش عمومی به خود اختصاص داد. ولی در عمل معلوم شد که منظوری جز انباشتن جیب خود نداشت...

سابق براین معامله چیت آزاد بود و بازرگانان آنرا... متری یک ر یال ونود دینار الی دو ر یال می فروختند. دولت دلش به حال ملت سوخت و خواست که مردم چیت را به بهایی ارزان تر از این نرخ بخرند و جلوگیری از گرانفروشی وارد کنندگان بکند. دولت به این منظور فر یبنده چیت را به انحصار خود درآورد. اول قدمی که در این راه برداشت تحمیل ۱۵ درصد بر چیت به نام حق انصار بود. دولت دید این معامله دخل رایگانی می دهد حق انحصار را به ۲۵ درصد بالا برد، بازهم دید عجب منفعت فراوان وآسانی است. بازهم ترقی داد و به ۵۰ درصد رسانید تا بالاخره امروز همان چیت را

---

۱ ــ «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران»، صفحه‌ی ۴۶، نوشته‌ی عبدالصمد کامبخش.

متری ٦ ریال می‌خریم. یعنی عاقبت در نتیجه فداکاری و مصلحت‌اندیشی و ملت دوستی دولت چیت ۳۰۰ درصد گران و کمرشکن‌تر شد. دولت با همین یک فقره انحصار بازی در مورد چیت صدها تاجر وارد کننده، هزاران بنکدار، کاسب‌وخرده‌فروش، میلیون‌ها مصرف کننده را به زحمت انداخت، متضرر ساخت و بالاخره سیصد درصد برمیزان هزینه‌ی عمومی افزود. تصور می‌فرمائید سایر انحصارها، انحصار قند و شکر و اتومبیل و... غیر از این بود؟ خیر همه‌ی آنها همین نتیجهٔ شوم را بخشید. بااین کیفیت دولت از یک طرف بیش از نصف بازرگانی و کسب وکار از دست بازرگانان ربود و از میزان فعالیت و استفاده‌ی مشروع و قانونی آنها کاست، از طرف دیگر عوارض و مالیات‌های روزافزون، کمرشکن و عجیب و غریبی وضع کرد و بر آنان تحمیل کرد. مثلا در اداره‌ی پیشه‌وهنر (که امروز وزارتخانه شده است) شعبه‌ای بنام «ادارهٔ ترویج منسوجات داخلی» تاسیس کرد. با این عنوان فریبنده و جذاب که حس میهن‌پرستی و خیرخواهی در هر شنونده‌ای تحریک می‌کند و در راه پیشرفت آن حاضر به هر گونه فداکاری می‌شود، ده درصد مالیات براجناس پشمی، برخرازی، کلاه، لوازم توالت وغیره وضع کردند. مردم همه این مالیات را در راه این منظور «مقدس!» پرداختند و هنوز هم می‌پردازند. ولی آیا می‌دانید که این مالیات نوعپرورانه به جیب کی فرو می‌ریخت؟ این مالیات به نام «کمک هزینه» به کارخانه‌ی ابریشم چالوس پرداخت می‌شد. درصورتی که اجناس ابریشمی خارجی تا روزی که آزاد بود و با هزاران تحمیلات وارد کشور می‌شد. متری سی ریال در همین بازار به فروش می‌رسید. با این نرخ نازل وارد کننده استفاده هم می‌کرد. این کالا را صد درصد گرانتر بر مردم تحمیل کردند. تعجب در این است که تا این اندازه اجحاف را کافی ندانسته ده درصد هم به نام این حسن خدمت و این فداکاری بر سایر کالاهای مورد احتیاج عامه تحمیل کردند.

انحصار پنبه موجب شد که هر بقچه پنبه از سی ریال به صد ریال برسد. انحصار فرش نه تنها ضرر به بازار فرش و پشم خام زد، بلکه رمه‌داری را هم از میان برد. دولت قیمتی برای پشم و پوست تعیین کرد. این قیمت مطابقت با بازار عرضه و تقاضا نداشت. این دو کالا رادر خارجه، در ممالک همجوار بهتر و بیشتر می‌خریدند. نتیجه چه شد؟ رمه‌های ما دسته، دسته با هزاران هزار گوسفند از کشور خارج شد و از دست رفت. معروف است که تا چند سال پیش فارس دارای چندین میلیون گوسفند بود. ولی امروز نیم میلیون هم دارا نیست. به این ترتیب نه فقط پشم خام بلکه خوراک مردم از قبیل گوشت و روغن و شیر نیز در بازار ایران کمیاب شد.[1]

انحصار تجارت خارجی توأم باعناد و لجاج و نفع پرستی منجر به این شد که مقدار هنگفتی از اموال بازرگانان در انبارهای گمرک فاسد شده از بین برود.[2] چنان‌که «...برای شرکت حریربافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً اجازه‌ی ورود داشته در انبار توقیف کردند و موجب ورشکستگی وارد کنندگان شدند.»[3] دولت برای اجرای سیاست انحصار بازرگانی داخلی چهار محصول عمده‌ی

۱ــ «روزنامه‌ی ایران» شماره‌ی ٦٦٨٣، ۲۰/۷/٤ و ٦٦٨٤، ۲۰/۷/۵.

۲ ــ «تجددایران»، شماره‌ی ۳۲۷٦، ۲۰/۸/۲۰ به نقل از نامه‌ی بازرگانان کشور به مجلس شورایملی.

۳ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۹۵ به تاریخ ۲۰/۸/۱۷، از مقاله «رفع اشتباه یا دفاع از آزادی» نوشته‌ی ارسلان خلعتبری.

کشور، برنج، توتون ــ چای و ابر یشم را که بیشتر در گیلان کشت می شود، تحت انحصار و کنترل سخت قرارداد. ولی از این عمل کشاورزان متضرر شدند و قیمتی کمتر از سابق به دست آن ها رسید.

به علاوه کشت پاره‌ای از این محصولات در مازندران به املاک اختصاصی «رضا شاه» تخصیص داده شد. در نتیجه با این که برنج و چای گیلان مرغوب‌تر از برنج و چای مازندران است، علیهذا در اجرای مقاصد سوء در بار به قیمت کمتری از طرف وزارت دارایی خر یداری شد.

ابر یشم هم که مورد احتیاج کارخانه حر یر بافی «رضا شاه» در چالوس بود، به قیمت دلخواه خر یداری و به آن کارخانه تحو یل داده می شد.[۱]

علاوه بر این اقدامات که طوری روغن زده بودند که در نظر سطحی به خیر و صلاح مملکت جلوه گر می شد، دولت به بهانه‌ی تعادل تجارت خارجی و به دست‌آو یز این که خارجیان نتوانند سرمایه‌ی خود را ایران خارج سازند، کنترول ارز برقرار کرد. «اما قصد حقیقی در برقراری کنترول ارز ومخصوصاً تنزل نرخ حقیقی لیره از ۱۲۰ ر یال به ۸۰ ر یال، به شهادت همان اشخاصی که حسب‌الامر این قانون را به تصو یب رساندند، در درجه اول حفظ منافع «شاه» در تبدیل عایدات ر یالی او به ارز و فرستادن به خارجه و در درجه‌ی دوم واردات دولتی ازمحل صادرات بازرگانی بود. و این منظور را به جایی رساندند که برخلاف مقررات همان قانون که خودشان به تصو یب رسانیده واجرا می کردند، ارزهای متعلق به صادرکنندگان را که در بانک های مجاز به امانت سپرده شده بودند، به مصرف احیاجات در بار و دولت رساندند... در نتیجه ابر و باد و مه و خورشید و فلک به کار افتادند تا ناودان ارز به جیب «شاه» سابق و صندوق انحصار سراز یر شده، و کشور ما در فقر و نیستی غوطه‌ور شود... به این ترتیب مبلغ هنگفتی دسترنج توده‌ی ایرانی بوسیله‌ی همین کنترول ارز توسط «شاه» سابق و متنفذین، با شرایط سهل وارزانی، به ارز تبدیل و از کشور خارج شد و وزارت دارایی با استفاده از همین ارز وانحصار ورود کالا تحمیلات بیشتری بر مصرف کننده به عمل آورد.»[۲]

ولی توازن واقعی صادرات و واردات عملی نشد. ز یرا چون امکان کاستن از واردات وجود نداشت، بی‌توجه به بالا بردن تولید داخلی، صادرات کشور را افزایش دادند تا از این راه به اصطلاح تعادل بارزرگانی برقرار سازند. «ولی چون مقدار کالاهای تولید شده در کشور به زحمت نیازمندی های داخلی را جبران می کرد و حتا بعضی از اقلام آن کفاف مصرف داخلی را نمی داد، لذا این اقدام دولت موجب افزایش قیمت کالاها در داخل کشور شد.»[۳]

کشور ما در دوره «رضا شاه»، هم‌چنان‌بصورت‌زائده‌ی مولد مواد خام به بازارهای جهانی سرمایه‌داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به عرضه وجود گذاشته بود، فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند. به علاوه این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً وابسته به تجهیزات و وسایلی بود که از خارج وارد می شد و کار آنها نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی

---

۱ ــ «تجدد ایران»، شماره‌ی۳۲۸۵، ۲۰/۸/۲۹ از مقاله‌ی «حقایق گیلان».

۲ ــ «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۷۶، ۲۰/۸/۲۰ از نامه‌ی عدهٔ کثیری تجار مطلع به مجلس شورای ملی.

۳ ــ «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۷۲، ۲۰/۸/۱۷ به قلم «م. فرهمند» کارند ادارهٔ مطالعات بانک ملی.

مخصوصاً آلمانی بود. لذا در عین حال که ایران هنوز بطور عمده به صورت میدان فعالیت سیاست استعماری انگلستان باقی مانده بود، در اثر همراهی و مساعدت «رضا شاه»، دولت آلمان هیتلری نیز موفق به کسب مقام مهمی در اقتصاد کشور شد. چنان که در آستانه سال ۱۹٤۱ (۱۳۱۹ شمسی) سهم آلمان در تجارت خارجی ایران بالغ بر ٤۵/۵ تا ٤۸ درصد شد.

لکن مؤسسات صنعتی که بتوانند ابزار تولید بسازند، در کشور ایجاد نشد و در اجرای طرح کارخانه‌ی ذوب‌آهن، که دردوره‌ی «رضا شاه» سفارش آن به آلمان داده شده بود، به هیچ رو شرایط ضروری برای برقراری و ادامه‌ی کار آن منظور نشد. ز یرا کارخانه ذوب‌آهن اصولاً باید در مراکزی نصب شود که تامین سنگ‌آهن از آن مراکز بطور متوسط برای مدت پنجاه سال ممکن شود. حال آن که در کرج، که به منظور نصب کارخانه ذوب‌آهن در نظر گرفته شده بود، ذخیره سنگ‌آهن اساساً وجود نداشت.

ساختمان راه‌آهن سراسری ایران:

میهن ما از نظر دارا بودن کوتاهتر ین راه بین ارو پا و نواحی پر نعمت آسیای جنوبی و جنوب شرقی اهمیت بزرگی را حائز است و از قدیم راه‌های کشور ما که سهل العبور بوده و نواحی مهمتری را به یکدیگر مر بوط می ساخته، بیشتر مورد توجه بوده است. لذا از میان آنها دو راه ــ راه آسیای مرکزی شرقی و جنوبی، و راه آسیای غر بی و آفر یقای شمالی و ارو پا همیشه اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده است.

«عباس اقبال آشتیانی» ضمن بررسی درانتخاب بهتر ین راهی که خط آهن ایران باید ازآن بگذرد، می نو یسد: «بزرگتر ین ومهمتر ین راه‌های آینده‌ی ایران دو راه است: اول راه بغداد ــ همدان ــ قزو ین ــ انزلی، دوم راه‌تبر یز ــ تهران ــ مشهد که راه کاروانی قدیم چین به آن متصل می شد.» و در ذکر اهمیت هر یک می گو ید: راه بغداد ــ انزلی که از راه بغداد به خط آهن معروف بغداد ــ اسلامبول و صل می شود که اگر راه‌آهن در آن کشیده شود در میان راه‌های ارتباطی عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبر یز ــ تهران ــ مشهد که ارو پا را به آسیای مرکزی و جنوبی مر بوط می سازد.»[1]

بهرحال خط آهنی که به لحاظ کسب عایدات بیشتر و ترقی کشور برای ایران مفیدتر بوده خط بین شرق و غرب بوده، نه شمال و جنوب. حال آن که منافع استعماری دولت انگلیس برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل و به منظور استفاده از خط آهن در حمله احتمالی به خاک اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب کبیر، ایجاب می کرد که خط آهن ایران، شمالی ــ جنوبی کشیده شود نه غر بی ــ شرقی.

اینک مدارک تار یخی مر بوط به این موضوع را از نظر می گذرانیم:

فقره دوم امتیاز نامه‌ی رو یتر که در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۵۰ شمسی) به دست

---

۱ ــ «شفق سرخ»، حوت ۱۲۰۲، شماره‌های ۲۱٦ تا ۲۲۱ «طرح راه‌آهن ایران».

«ناصرالدینشاه» کلیه‌ی منابع زیرزمینی، مالی و صنعتی کشور را به بارون «ژولیوس رویتر»، تبعه‌ی دولت انگلیس اعطا کرد، حاکی است: «دولت علیه‌ی ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه‌آهن بحر خزر الی خلیج فارس به بارون «ژولیوس رویتر»، به شرکاء یا به وکلاء اعطا و واگذار می کند...»[۱]

در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۱ شمسی) که در مجلس عوام انگلستان گفتگو بر سر راه‌آهن سرتاسری ایران به میان آمد، لرد «کرزن» وزیر خارجه اسبق انگلستان گفت: «... در مدت بیست سال تصدیق شد که هندوستان باید محاط باشد در یک حلقه جبال و صحاری که بدون تلفات زیاد قشون و پول، غیرقابل عبور باشد. به حق یا باطل این بوده است سیاست تغییرناپذیر حکومت هند. در طول زیادتر ین قسمت یک قرن، و از بیست و پنج سال به این طرف بزرگتر ین احزاب سیاسی این مملکت آنرا قبول کرده‌اند. این سیاست، هندوستان را از هر حمله‌ای حراست کرده و هیچ ملتی عبور از این منطقه‌ی حمایت شده را نیآزموده است. اما اگر این راه (راه‌هن غربی ــ شرقی ایران) ساخته شود، آن وقت تمام آن سیاست به خطا بوده، به ما می گویند این اصول را نپذیرید که سیاست حقیقی هند عبارتست از باز کردن سرحدات آن به طرف مغرب»...[۲]

«حسین مکی» در کتاب «مختصری از زندگی احمدشاه» با اشاره به راه‌آهن ایران می نویسد: «... پس از جنگ بین‌المللی اول و تصرف بین‌النهرین به دست دولت انگلیس، آن دولت در نظر گرفت راه‌آهن بغداد ــ بصره را به پایان رسانده و آنرا تا نقطه مرزی «قری تو»، نقطه‌ی مرزی ایران و عراق امتداد دهد و میل داشت که دولت ایران را وادار سازد که این رشته راه‌آهن را تا تهران و از آنجا تا در یای خزر ادامه دهد.

این پیشنهاد انگلیسی ها به «احمد شاه» گفته شد، وی چنین اظهار داشت:

«راه‌آهنی که به صلاح وصرفه‌ی ایران است، وراه‌آهنی است که از دزآب (زاهدان فعلی) شروع بشود و مسیر آن به اصفهان و تهران باشد و از آنجا به اراک و کرمانشاهان متصل بشود، یعنی از شرق به غرب ایران. چنان که از زمان داریوش کبیر هم راه تجارت هندوستان به آسیا و سواحل مدیترانه همین راه بوده است و این راه برای ملت ایران نهایت صرفه را از لحاظ تجارت خواهد داشت... ولی راه‌آهن عراق ــ قری‌تو ــ بحرخزر فقط جنبه‌ی نظامی و سوق‌الجیشی دارد و من نمی‌توانم پول ملت را گرفته یا از کشورهای خارج وام گرفته صرف راه‌آهنی که فقط جنبه‌ی نظامی دارد بکنم...»[۳]

«... حتا نقشه راه‌آهن از بحر خزر به خلیج فارس در تارخ ۱۹۱۷ یعنی آغاز انقلاب روسیه در کتابی به نام (سیاست انگلیس در ایران روشن شد) به وسیله‌ی یک هلندی که عضو سفارت آلمان در ایران بوده است... در آمستردام انتشار یافته که یک نسخه‌ی آن در کتابخانه سلطنتی بلژیک موجود

---

۱ ــ کتاب «عصر بی خبری» صفحه‌ی ۱۰۸، «ابراهیم تیموری».

۲ ــ «روزنامه‌ی تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۳۲۲، ۲۰/۱۰/۶ «محمد فرهمند» لیسانسیه علوم سیاسی.

۳ ــ «روزنامه‌ی داد»، شماره‌ی ٤٦۲، ۲٤/۳/۱۱ «مختصری از زندگی سلطان احمدشاه».

است... این نقشه را یکی از محصلین اعزامی به اروپا به نام مهندس «عطایی» که در سال‌های ۱۳۰۵ ــ ۱۳۰۶ در برلین بوده، به دست آورده و در سال ۱۳۰۸ انتشار داد و بلافاصله حقوقش قطع شد و چنان تحت‌فشار قرار گرفت که به فاصله‌ی کمی در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد...»[۱]

هنگامی که لایحه‌ی ساختمان راه‌آهن سراسری ایران در دوره‌ی ششم مجلس شورایملی مطرح شد، دکتر «مصدق» نظر مخالف خود را چنین بیان داشت:

«...اگر راه آهن ما یک فایده ببرد ازترانزیت مال‌التجاره اروپا به آسیا خواهد بود و این خطی که امروز اجازه داده می‌شود که نقشه کشی بکنند، کاملاً برخلاف مصالح مملکت است.

زیرا خط بین‌المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل می کند. امروز که می خواهید سی میلیون پولی را که در دست مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت را به یک راهی صرف کنید، یک قدر دقت کنید...»[۲]

در توضیح همین مطلب دکتر «مصدق» در جلسه مورخه ۲٤/۷/٤ مجلس شورای ملی گفت:

«... راه‌آهن ما، راه آهن استراتژیک بوده ومن در این مجلس به کرات ومرات در این باب صحبت کرده و نطق کرده‌ام و همه‌ی آقایانی که در دوره‌ی پنجم و ششم بوده‌اند می دانند که من صحبت کرده‌ام، بخاطرشان می آید و ورقه کبود هم دادم ــ من گفتم این راه‌آهن، راه‌آهنی است استراتژیکی ــ دولت ایران اگر راه‌آهن می خواهد بکشد باید راه‌آهنی باشد که غرب ایران را به شرق ایران مربوط کند که ترانزیت هم داشته باشد و مال‌التجاره و مسافرین اروپا دیگر نباید از بحر احمر و دریای هند بروند به بمبئی، بلکه از این راه، سه روزه آنها را ببرند هندوستان. ولی راه‌آهن شمالی ــ جنوبی ساختند و آن راهی که مفید بود که زاهدان را به غرب ایران متصل کند کشیده نشده و این نظر عملی نشد و من می دانستم که این خرجی که می شود برخلاف مصالح مملکت است...»[۳]

درست است که راه‌آهن سراسری ایران با استفاده از امکانات مالی داخلی و بی در یافت وام از خارج کشیده شد[٤]. لکن با کمال تأسف اقدامی بود در تأمین منافع استراتژیک استعمارگران، که با صرف دارایی و هستی ملت و بی توجه به منافع حیاتی آن انجام گرفت و اگر در این راه کسی را افتخاری نصب شود، افتخار خدمتگذاری به استعمار است نه سرفرازی خدمت به ملت!

---

۱ ــ «مرد امروز» شماره‌ی ٤۰، سال سوم ۲٤/٤/۲۳ سرمقاله.

۲ ــ «روزنامه‌ی ستاره»، شماره‌ی ۱٤٤۰ ۲۱/۸/۸ از نطق دکتر «مصدق» در جلسه‌ی ۲۳۲ مجلس شورا.

۳ ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلددوم، صفحه‌ی ۸۵، از نطق دکتر «مصدق» در مجلس.

٤ــ در تاریخ ۱۳۰٤/۳/۹ قانونی از مجلس گذشت که از هر سه کیلو قند و شکر و چای که به ایران وارد می شود یا در کشور بدست می آید، دو ریال عوارض برای ساختمان راه‌آهن بگیرند و به این وسیله هزینه ساختمان راه‌آهن سراسری فراهم شد و در تاریخ ۱۳۰٦/۷/۲۳ شروع به ساختمان آن شد.

الغاء امتیاز دارسی و تمدید امتیاز نفت جنوب

کشور ما یکی از بزرگترین و پرارزش‌ترین منافع نفتی جهان را داراست و چاه‌های نفتی آن ازجمله‌ی پرمحصول‌ترین چاه‌های نفت دنیا است. چنان که از برخی چاه‌های نفت هفتگل واقع در پنجاه‌وشش کیلومتری جنوب شرقی مسجد سلیمان روزانه ۳۲۰۰ تن نفت استخراج می شود.»[۱]

حال آن که در ایالات متحده‌ی امر یکا معدل استخراج روزانه یک چاه نفت، یک تن‌ونیم و در ونزوئلا بیست ونه‌تن است.[۲]

مقام و اهمیت اقتصادی، سیاسی و نظامی نفت چنان آشکار و مبرهن است که لزومی به توضیح ندارد. ولی در بیان این که چرا وجود این منابع عظیم ثروت در کشور ما به جای خوشبختی و رفاه، موجب اسارت و بدبختی و فلاکت ملت شده است، فقط به‌نقل گوشه ای ازمصاحبه‌ی «بو ین» وزیر خارجه‌ی اسبق انگلیس ولیدر حزب کارگر آن کشور با رونامه‌نگاران ایرانی اکتفا می کنیم:

در این مصاحبه که در حضور «تقی‌زاده» سفیرکبیر ایران انجام گرفت، «خلیل ملکی» پس از انتقاد شدید از هیئت حاکمه‌ی ایران و ذکر مفاسد و مظالم، دزدی‌ها و هرج و مرج ها در کشورما، به عنوان این که دولت انگلیس موجد و بانی تمام این گرفتاری‌ها در ایران است، با تأثر شدید گفت:

«شما از جان ما چه می خواهید، چرا نمی گذارید مردم این کشور روی آسایش به بینند؟ چرا این باندهای فاسد و سیاهکار را تقویت می کنید؟ چرا نمی گذارید یک حکومت ملی وعلاقمند و دلسوز به حال ملت ایران تشکیل شود و چرا هر روز شکاف بین حکومت‌ها و ملت را ز یادتر می کنید؟ چرا و چرا و چرا؟... از جان ما چه می خواهید؟»

«بو ین» در قبال این اعتراضات و تندی‌ها، با خونسردی مخصوص انگلیسی و لبخندی ملیح و باکمال سادگی و وضوح گفت: «او یل ــ او یل ــ او یل» (نفت ــ نفت ــ نفت)[۳]

امتیاز استخراج نفت و کلیه‌ی معادن زیرزمینی به استثنای معادن طلا ونقره و جواهر، اولین بار در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی)، در زمان سلطنت «ناصرالدین شاه» به «ژولیوس رو یتر»، یهودی آلمانی، که تابعیت انگلیس داشت، واگذار شد. راجع، به این امتیاز لرد «کرزن» نایب‌السلطنه‌ی هندوستان و سیاستمدار مشهور انگلیسی چنین نوشته است: «وقتی که امتیاز رو یتر منتشر شد، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده‌ی کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان بوده و این کاری بود که هیچ گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتا شاید خواب آنرا هم کسی

---

۱ ــ صفحه‌ی ٤۱، کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، نگارش «مصطفی فاتح».

۲ ــ صفحهٔ ۱۲۷ همان کتاب.

مصطفی فاتح فارغ‌التحصیل رشته‌ی اقتصاد از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۳۰۰ شمسی وارد خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران شد و در سال ۱۳۲٦ شمسی به مقام معاونت کل آن شرکت در ایران نائل شد. وی تا اجرای قانون ملی شدن نفت در این سمت انجام وظیفه می کرد.

۳ ــ نقل از کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» نوشته‌ی «ابوالفضل لسانی» ــ مقدمه صفحه‌ی ز.

نمی دید...»[۱]

لکن این امتیاز دراثر اعتراضات رجال وعلماء کشور و مخالفت روسیه‌ی تزاری به دلیل رقابت با دولت انگلیس در غارت منابع ملی ما به مرحله‌ی اجرا در نیامده و ملغی شد.

سپس «ویلیام دارسی» تبعه‌ی انگلیس در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) امتیازی حاوی «اجازه‌ی اختصاصی و انحصاری جستجو، استخراج، توسعه وتهیه وحمل و فروش گاز طبیعی و نفت و اسفالت ومومیایی تمام و سراسر مملکت، به استثنای ولایات آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد را برای مدت شصت سال از «مظفرالدینشاه» گرفت.

دولت ایران بابت حق امتیازی ۱۶٪ سود خالص سالیانه‌ی تمام شرکت هایی را که در موضوع امتیاز مشغول به کار بودند، به اضافه‌ی سالیانه دو هزار تومان در یافت می داشت. صاحب امتیاز در تمام مدت قرارداد از پرداخت مالیات، عوارض و حقوق گمرکی برای کلیه‌ی اراضی، ماشین‌آلات و وسایل و مواد لازمی که وارد کشور می کرد و جمیع محصولات نفتی که صادرمی کرد، معاف بود.

اختلاف طرفین به حکمیت مراجعه می شد و دارنده‌ی امتیاز تعهد می کرد که بعداز انقضای مدت قرارداد «تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجود شرکت راه، برای استخراج و انتفاع معادن، به دولت ایران تحویل دهد، وهیچ گونه غرامتی مطالبه نکند.

برای بهره‌برداری از این امتیاز، اولین شرکت در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد. ولی در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و ایران تمام حقوق و تعهدات ناشی از امتیاز را از شرکت اولیه خریداری کرد و خود عهده‌دار آن شد. در بدو امر اکثریت سهام شرکت اخیر به لرد «استراتکونا» کمیسر عالی انگلستان در کانادا و قسمتی هم به کمپانی نفت برمه تعلق داشت. ولی پس از آن که وزارت دریاداری انگلیس به اهمیت اقتصادی و نظامی نفت پی برد و در صدد به دست آوردن «نفت ارزان و کم‌خرج و انبار کردن آن در زمان صلح برای مصارف کشتی های جنگی در موقع جنگ» برآمد، با شرکتی که امتیاز نفت دارسی را در اختیار داشت وارد مذاکره شد، و معادن نفت ایران را بررسی کرد و تصمیم به خریدن سهام شرکت مزبور گرفت.

در اجرای این منظور «در سال ۱۹۱٤ میلادی مجلس مبعوثان، قانونی وضع کرد و به دولت اجازه داد که قسمتی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کند، و متعاقب آن قراردادی بین دولت انگلستان و شرکت مزبور منعقد شد. به موجب این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس مقادیر عمده‌ی نفت سوخت را به نیروی دریایی انگلستان به قیمت نازلی می فروخت و دولت انگلیس دو نفر از مدیران شرکت را تعیین می کرد که عضو هیئت مدیره شرکت باشند...»[۲]

درباره‌ی قیمت نازل سوخت که شرکت به دولت انگلستان فروخته، اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط «چرچیل» در کتاب« بحران جهانی» خود می نویسد: «در چهار سال جنگ اول، ادارات دولتی انگلیس دراثر استفاده از مواد قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس و خرید نفت به قیمت نازل‌تر از بازار ــ /۷۵۰۰۰۰۰ لیره نفع برده‌اند.»

---

۱ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران» صفحه‌ی ۲٤۵.

۲ ــ همان کتاب صفحات ۲٦۳ و ۲٦٤ و ۲٦۵.

«تردیدی نیست که تعهد شرکت در باره‌ی فروش نفت به دولت انگلیس به قیمت نازل‌تر از قیمت بازار یک نقض عهدی با دولت ایران بود، ز یرا طبق امتیاز دارسی، شانزده درصد از سود خالص شرکت سهم ایران بوده و چنین قراردادی موجب نکث درآمد بود و خسارات ز یادی به دولت و ملت ایران وارد آورد.»

چنان که گفتیم دولت انگلیس با خر ید اکثر یت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران سهامدار اصلی شرکت شد .[۱]

در اهمیت نفت ایران برای دولت انگلیس همین‌بس که مخبر رو یتر صر یحاً اعلام کرد:

«نفت ایران صدی هفتادو پنج دستگاه صنعتی و وسایل نقلیه‌ی امپراتوری انگلستان را به گردش در می‌آورد. روزی که این معادن تعطیل شود، هفتادو پنج درصد صنایع وکشاورزی از بین رفته و به همین نسبت در یانوردی و آسمان پیمایی های ما تعطیل خواهد شد.»[۲]

سابقه‌ی اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران واداممه‌ی آن تا انعقاد قرارداد جدید:

با وجودی که دولت انگلیس در جر یان جنگ بین‌المللی اول برای اجرای مقاصد نظامی و سیاسی خود از نفت ایران بزرگتر ین بهره‌ها را برد، لکن نه فقط ملت ایران از آن سودی نبرد، بلکه شرکت نفت انگلیس و ایران به بهانه خرابکاری در لوله های نفت که هنگام جنگ توسط عمال آلمانی به عمل آمده بود، از ایران ۶۱۴ هزار لیره خسارت مطالبه کرد. ۱۰۰ هزار لیره برای تعمیر لوله و ۵۱۴ هزار لیره برای کار نکردن طی چند ماه. بحث ومذاکره‌راجع به اختلافات دولت ایران و شرکت نفت جنوب سال‌ها ادامه داشت تا «نصرت‌الدوله فیروز» وز یر امور خارجه کابینه «وثوق‌الدوله» در سال ۱۹۱۹ مسافرتی به لندن کرد. و بنا به توصیه‌ی دولت انگلیس یکی از کارمندان عالیرتبه‌ی خزانه‌داری انگلستان را بنام «ارمیتاژ اسمیت» به سمت مستشار مالیه‌ی ایران استخدام کرده و در باره اختلافات موجود بین دولت ایران و شرکت نفت جنوب با وی مشورت به عمل آورد.

«نصرت الدوله» برحسب سفارش «ارمیتاژ اسمیت»، «مکلین تاک» حسابدار قسم خوردی انگلیسی را به نمایندگی دولت ایران برای رسیدگی به حساب‌های شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین کرد و «مک‌لین تاک» در گزارشی که به دولت ایران تسلیم کرد، اعلام داشت: «شرکت نفت جنوب حقوق حقه‌ی دولت را بابت حق امتیاز کاملاً نپرداخته و ۵۳۵،۰۰۰ لیره کمتر پرداخته است ــ به علاوه تبدیل پایه‌ی حق‌الامتیاز از ۱۶٪ سود خالص به مبلغی معین در هر تن (چیزی که مورد درخواست شرکت نفت جنوب بود) به صرف دولت نیست.

پس از سقوط کابینه‌ی «وثوق الدوله»، رئیس الوزراء جدید «مشیرالدوله» (حسن پیرنیا) که

۱ ــ «انتون موهر» در کتاب «جنگ نفت» سهم دولت انگلیس را در حدود ۶۵٪ می نو یسد.

۲ ــ کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» صفحه‌ی ۲.

نمی خواست «ارمیتاژ اسمیت» در امور دارایی دخالت کند، او را برای رسیدگی به اختلافات ایران با شرکت نفت به لندن فرستاد. «ارمیتاژ اسمیت» توافق هایی با شرکت نفت در لندن به عمل آورد. ولی دولت ایران این توافق ها را هیچ گاه تصویب نکرد و به رسمیت نشناخت. علیهذا عمل احتساب حق امتیاز تا موقع لغو امتیاز دارسی براساس آن صورت می گرفت.

ضمناً ارمیتاژ اسمیت در گزارش خود به دولت ایران نوشت: مبنای احتساب حق امتیاز از ۱۶٪ عواید خالص نباید تغییر کند، مگر آن که شرکت حاضر شود برای هر تن، شش شلینگ بپردازد و اطلاع داد که به نظر وی شرکت حاضر خواهد شد که برای هر تن پنج شلینگ بپردازد.

به علاوه او مخالفت خود را با تمدید قرارداد اظهار داشته و اذعان داشت که شرکت در معاملات خود با دولت ایران رو یه ی عادلانه و منصفانه ای نداشته است.

بنا به نوشته ی «مصطفی فاتح»، «رضا شاه» نیز عدم رضایت خود را از امتیاز دارسی ضمن پیامی که پس از مسافرت به خوزستان در آبانماه سال ۱۳۰۷ شمسی به هیئت مدیره ی شرکت در لندن به این شرح فرستاد:

«...اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت وملت ایران از امتیازنامه ی دارسی راضی نیستند و باید هر چه زودتر امتیاز جدیدی که منافع ایران را به نحو اکمل تأمین کند، تنظیم شود. این نکته را دولت در گذشته چند بار متذکر شده است واکنون من صراحتاً می گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر بپردازند. چنان که غفلتی کنند، مسئولیت عواقب امر متوجه خود آنها خواهد بود...»[1]

در اوایل سال ۱۹۲۹ (اواخر سال ۱۳۰۷) رئیس هیئت مدیره ی شرکت نفت، «جان کدمن» مسافرتی به تهران کرد و پیشنهادهایی برای رفع اختلافات و تجدیدنظر در قرارداد دارسی تقدیم دولت ایران کرد. دولت ایران نیز پیشنهادهای متقابلی داد.

چنان که از نامه ی «تیمورتاش» وزیر دربار وقت به «عیسی فیض» کمیسر نفت ایران در لندن مستفاد می شود، موارد توافق بین دولت ایران وشرکت نفت به قرار زیر بوده:

۱ ــ الغاء امتیاز دارسی وتصویب قرارداد جدید.

۲ ــ محدود کردن منطقه ی امتیاز به یکصد هزار میل مربع.[2]

۳ ــ اخذ دو شلینگ از هر تن نفت خام که شرکت استخراج کند.

٤ ــ الغای انحصار لوله ی نفت در جنوب (لوله کشی به خلیج فارس).

وموارد اختلاف به شرح زیر:

۱ ــ شرکت پیشنهاد می کرد که بیست درصد از سهام شرکت مجاناً به دولت ایران واگذار شود، مشروط به این که دولت حق انتقال آنرا به غیر نداشته باشد. ولی دولت ایران بیست وپنج درصد

---

۱ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه ی ۲۸٦.

۲ ــ کاهش حوزه امتیاز زیان مهمی به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب نمی شد زیرا شرکت در انتخاب منطقه ی امتیاز آزادی کامل داشت و می دانست که بزرگترین ذخایر نفتی در کجاست.

از سهام را خواستار بود.

۲ ــ شرکت نفت می خواست که مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۰ تمدید شود و در سال ۱۹۶۱ (یعنی موقع ختم امتیاز دادرسی) چنان که شرکت مایل باشد بتواند آنرا فسخ کند. ولی دولت ایران ضمن قبول تمدید امتیاز، پیشنهاد می کرد که در پایان مدت امتیاز دادرسی (۱۹۶۱ میلادی) هر دو طرف حق فسخ قرارداد راداشته باشند.

۳ ــ دولت ایران می خواست که حق انتخاب دو نفر مدیر در هیئت مدیره‌ی شرکت نفت را داشته باشد، مدیرانی که از لحاظ حقوق با مدیران منتخب دولت انگلیس برابر باشند.

این مذاکرات از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۱ (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ شمسی) بین لندن و تهران ادامه داشت و در تمام مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران تمایل خود را به تمدید مدت امتیاز ابراز می داشت.

در ماه ژوئن ۱۹۳۲ (خرداد ۱۳۱۱ شمسی) که بیلان شرکت نفت برای سال ۱۹۳۱ منتشر شد، معلوم شد که حق امتیاز دولت ایران نسبت به سال های گذشته به میزان فاحشی تقلیل یافته است.

اینک حق امتیاز در یافتی دولت ایران را در فاصله‌ی سال های ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۱ میلادی نقل می کنیم:

از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰	۱،۰۰۰،۰۰۰
۱۹۲۰	٤۹٦۰۰۰
۱۹۲۱	۵۸۵۰۰۰
۱۹۲۲	۵۹۳۰۰۰
۱۹۲۳	۵۳۳۰۰۰
۱۹۲٤	٤۱۱۰۰۰
۱۹۲۵	۸۳۱۰۰۰
۱۹۲٦	۱۰۵٤۰۰۰
۱۹۲۷	۱٤۰۰۰۰۰
۱۹۲۸	۱۰۳۱۰۰۰
۱۹۲۹	۱٤۳۷۰۰۰
۱۹۳۰	۱۲۸۸۰۰۰
۱۹۳۱	۳۰۷۰۰۰

«شرکت نفت جنوب تقلیل عایدات را تنزل قیمت نفت در دنیا و رقابت نفت روسیه با نفت جنوب عنوان می کرد. در صورتی که حقیقت چنین نبود. ز یرا محصول نفت جنوب در سال ۱۹۳۰ که یک میلیون ودو یست وهشتادوهشت هزار لیره بابت حق الامتیاز به دولت ایران داده شده در حدود پنج میلیون و هفتصدونود هفت هزار (۵۷۹۷۰۰۰) تن بوده و حال آن که در سال ۱۹۳۱ که حق الامتیاز به

سیصدوهفت هزار لیره تقلیل یافت، محصول نفت جنوب به شش میلیون و پانصدو چهل هزار تن رسیده بود (۶۵۴۰۰۰۰) و با این که محصول سال ۱۹۳۱ قریب هشتصدهزار تن اضافه بر محصول ۱۹۳۰ بود، پس چرا حق الامتیاز دولت ایران به این اندازه تعجب‌آور کاهش یافت؟

توجه به این نکته ضروری و لازم است:

کمپانی جمع کل عایدات نفت خود را درسال نامبرده سه میلیون و ششصدوسی و شش هزار و هشتصد ونود و سه (۳۶۳۶۸۹۳) لیره تعیین کرده و ازاین مبلغ معادل ۲۲۰۶۴۸ لیره بابت حقوق رؤسای اولیه ومضحک‌تر و عجیب‌تر ۸۹۴۰۲۷ لیره بابت مالیات برعایدات به دولت انگلیس (که خود سهامدار اصلی بود) کسر کرد و نتیجتاً سهم دولت ایران به مبلغ ناچیزی رسید.[۱]

به محض این که خبر کاهش حق امتیاز ایران به تهران رسید، دولت از تصویب قراردادی که تنظیم شده بود خودداری کرد و از شرکت نفت خواست که نماینده‌ای برای توضیحات به تهران بفرستد ولی شرکت از این کار سر باز زد.

این که چه حوادث پشت‌پرده‌ای سبب شد که صحنه‌سازی‌های عوام فریبانه‌ای تحت عنوان «الغاء امتیاز دارسی برای استیفای حقوق ملت ایران!» در مجلس و مطبوعات به راه افتد، هنوز کاملا روشن نیست. ولی آن چه مبرهن است این که درخواست الغاء امتیاز دارسی اولین بار از حلقوم «علی دشتی» و «عباس مسعودی» که مزدوران شناخته شده‌ی امپریالیسم انگلستان هستند، شنیده شد.

«روزنامه‌ی اطلاعات» در تاریخ بیست‌وهشتم آبانماه سال ۱۳۱۱ تحت عنوان الغاء امتیازنامه‌ی دارسی نوشت: «هفته گذشته روزنامه‌ی شریفه‌ی «ایران» تحت عنوان (سوقات شاهانه) موضوع را مورد بحث قرار داده و به نام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنا کرده بود که نسبت به الغاء امتیازنامه‌ی دارسی اقدام فرمایند...»[۲]

و روز سوم آذرماه ۱۳۱۱ «علی دشتی» در مجلس شورایملی گفت: «امروز که دولت‌ها معاهده‌ی ورسای را لغو می‌کنند، دولت ما نبایستی نسبت به یک امتیازنامه پوسیده که یکطرفانه است، سهل انگاری کند. و من می‌دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی به عمل نیآورده است و چرا دولت در الغاء امتیازنامه‌ی دارسی مسامحه می کند؟»[۳]

آن چه «مهدیقلی هدایت» (مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر وقت درباره‌ی الغاء امتیاز دارسی می‌نویسد چنین است:

«... در سال ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبرداد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، دویست هزار لیره شده است. در صورتی که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا یک میلیون بود. «تیمورتاش» به لندن رفت، که ضمن کارها، با رئیس کل نفت صحبت کند. نتیجه‌ای به دست نیآمد. در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد، معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم از «پاکروان» برده شد. پس از مراجعت «تیمور تاش»، «کدمن» رئیس کل نفت (در کارهای ایران) به تهران آمد. در هر موقع که

---

۱ ــ کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران»، صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲ و ۳ ــ همان کتاب صفحه‌ی ۱۴۸.

«کدمن» به تهران می آمد. «تیمورتاش» از او پذیرایی می کرد. این نوبت چون نوبت های دیگر من هم بودم و بعد از شام نمی ماندم. در روز بعد به هنگام ملاقات «شاه» از من پرسید: «رئیس نفت چه صحبت می کرد؟» عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نیست و بعداز شام هم من نبودم.

شاه دوسیه ی نفت را خواسته است. ظاهراً هم چند روز هم گذشته، شب ششم آذر، «تیمورتاش» دوسیه را به هیئت آورد، «شاه» تشریف آوردند. و متغیرانه فرمودند: «دوسیه ی نفت چه شد؟» گفته شد: «حاضر است». زمستان است. بخاری می سوزد. دوسیه را برداشتند، انداختند توی بخاری و فرمودند: «نمی رو ید؛ تا امتیاز نفت را لغو کنید». تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم. وزیر خارجه به «جکمن» مدیر مقیم اخطار کرد. از سفارت اعتراض آمد، «تیمورتاش» جوابی لایق نوشت ــ که وزیر آلمان تمجید کرد.

نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست. لهذا امتیاز را ملغی کردیم. و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست. جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.»[1]

«مصطفی فاتح» در تائید نوشته ی «مهدیقلی هدایت» می نویسد: «مطلبی را که «هدایت» راجع به سوزاندن پرونده ی نفت نوشته است کاملاً صحیح است. چون در پرونده ی مزبور همه ی نامه های مبادله بین وزیر دربار و شرکت بود. موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه های شرکت را برای تائید اظهارات خود در شورای جامعه ی ملل ارائه دهند، ملاحظه کردند، اسناد رسمی مهمی را از دست داده اند.»[2]

به این ترتیب دولت ایران بی آن که اختلافات خود را برابر قرارداد به حکمیت مراجعه کند، روز ششم آذرماه سال ۱۳۱۱ الغاء امتیازنامه ی دارسی را اعلام کرد. این عمل موجب واکنش محافل دولتی وغیر دولتی انگلستان شد. پس از مبادله ی چند یادداشت موضوع از طرف دولت انگلیس به شورای جامعه ی ملل ارجاع شد. نامه ی هیئت اعزامی ایران به جامعه ی ملل، ضمن توضیح شرایط اعطای امتیاز به دارسی در کشوری که به مناطق نفوذ انگلیس و روس تقسیم شده بود و عدم تصویب آن قرارداد در مجلس شورایملی پس از استقرار مشروطیت در ایران و ذکر تخلفاتی که شرکت نفت انگلیس و ایران از مواد همین قرارداد غیرعادلانه به عمل آورده بود، حکایت می کرد و ثابت می ساخت که «دولت انگلیس تا سال ۱۹۲۶ از منابع نفتی ایران بیش از چهل میلیون لیره استرلینگ نفع برده وحال آن که ما از ابتدای امتیازنامه تا سال ۱۹۳۳ فقط ۱۱ میلیون لیره در یافت داشته ایم و اگر دولت ایران منابع نفتی خود را برایگان تقدیم شرکت نفت انگلیس و ایران می کرد و فقط عوارض مالی از آن می گرفت. بابت حقوق گمرکی از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲ مبلغ ۱۹۹۹۸۵۰۹ لیره و ۱۶ شلینگ از شرکت در یافت می داشت.»[3]

---

۱ ــ کتاب «خاطرات و خطرات» چاپ دوم، صفحه ی ۳۹۵، نوشته ی «مهدیقلی هدایت».

۲ ــ «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه ی ۲۹۷ حاشیه.

۳ ــ کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» صفحات ۱۷۷ و ۲۰۱ ــ در ذکر این مطالب و ارقام به کتاب «و ینستون چرچیل»، وزیر مالیه انگلیس و اسناد ادارهٔ گمرکات ایران استناد شده است.

«پس از مباحثات طولانی و اقامه‌ی دلایل که طرفین در جامعه‌ی ملل به عمل آوردند، بالاخره دکتر «بنش» مخبر جامعه ملل در جلسه‌ی سوم فور یه ۱۹۳۳ اعلام داشت که طرفین موافقت کردند فعلاً از تعقیب قضیه در شورای جامعه‌ی ملل خودداری کنند. و در جهت حل اختلاف و انعقاد امتیاز نامه جدید وارد مذاکره شوند. در اجرای توصیه‌ی جامعه ملل، مذاکرات برای حل اختلافات و انعقاد قرارداد جدید بین نمایندگان ایران ونمایندگان نفت جنوب مجدداً در تهران شروع شد. ولی پس از چند جلسه طرفین به توافق نرسیدند. هنگامی که نمایندگان نفت جنوب به علت قطع مذاکرات آماده‌ی ترک تهران می‌شدند، «رضا شاه» که قبلاً تقاضای ملاقات «کدمن» رئیس هیئت نمایندگی شرکت را رد کرده بود، ناگهان وی را به حضور پذیرفت و بنا به نوشته «مصطفی فاتح»، «کدمن» در مراجعت از در بار ملاقات خود را با «شاه» چنین توصیف کرد: «شاه» با نهایت مهر بانی ما را پذیرفت و مثل این که هیچ اطلاعی از جر یان مذاکرات ندارد، در باره‌ی پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من به او گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت به اندازه‌ای سنگین است که شرکت نمی‌تواند آنها را بپذیرد. ولذا مذاکرات قطع شده است. «شاه» بی نهایت تعجب کرده و گفت که خود او بین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه‌ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد.»

عصر آن روز لرد «کدمن» و مستر «فر یزر» و دکتر «یانت» به در بار رفته و پس از مراجعت، لرد «کدمن» با مسرت زایدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان داشت:

«...«فروغی» و«تقی زاده» در جلسه حضور داشتند و «شاه» پرسید اختلاف بر سر چیست؟

پس از آن که پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که‌حق الامتیازرا به چهار شلینگ در هر تن قطع کنند. بعد من فوائد پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح داده وتقاضای تمدید امتیاز را کردم. «شاه» خیلی ناراحت شد. و نمی خواست آنرا قبول کند ولی من به او گفتم که بدون تمدید کار به انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد...»[1]

به این ترتیب امتیاز نفت جنوب که تا پایان آن فقط ۲۸ سال باقی مانده بود به دستور مستقیم «رضا شاه» تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد.

سید «حسن تقی زاده» وز یر دارایی وقت و امضاء کننده‌ی امتیازنامه جدید در باره.ی این قرارداد در مجلس شورایملی گفت: «... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده نقص برآلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود... من خود شخصاً با اقرار این که در صورت امکان، بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیراختیاری دور و بی دخالت در آن بماند...»[2]

علیهذا دستگاه زور و قلدری «رضا شاه» مردم را وادار ساخت که جهت سپاسگذاری از «استیفای حقوق ملی!» به دست «توانای» اعلیحضرت همایونی، کوچه و بازار را چراغانی کرده،

---

۱ ــ صفحه‌ی ۳۰۱ کتاب «پنجاه سال نفت ایران».

۲ ــ «طلای سیاه یا بلای ایران»، صفحه‌ی ۱۳۷، از نطق «تقی زاده».

نمایش ها ترتیب دهند و شادمانی ها کنند و مراتب شکرگزاری خود را در صفحات مطبوعات منعکس سازند.

سپس بنا به نوشته «محمود ــ محمود» «هر گفتگویی بود، تمام شد. به جراید نیز اخطار شد که دیگر در اطراف نفت چیزی ننویسند. حتا قدغن شد کتاب «جنگ نفت» هم که در روزنامه اطلاعات به طبع می رسید، موقوف شده و از سال ۱۳۱۲ دیگر از نفت ایران احدی جرأت نداشت صحبت کند...»[1]

برای روشن شدن ماهیت و صحت و سقم اقدام دولت ایران در لغو قرارداد «دارسی» و انعقاد امتیازنامه‌ی جدید، ما قسمت های اساسی نظرات اظهار شده در باره‌ی این اقدام را نقل می کنیم:

«مصطفی فاتح» در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» می نویسد:

«قبل از الغای امتیاز دارسی دولت ایران موقعیت فوق العاده مستحکمی در قبال شرکت داشت که متأسفانه زمامدار وقت آنرا کاملاً درک نکرده بود و اگر به آن پی برده بود می توانست بدون ایجاد جنجال و هیاهو استیفای حقوق ایران را بکند. موقعیت دولت و دلایل مشروع و مستدل آن برای احقاق حق خود در آن موقع بشرح زیر بود:

۱ ــ خسارت وارده به دولت ایران در نتیجه‌ی فروش نفت ارزان از طرف شرکت به دولت انگلیس یکی از ادعاهای مشروع و دنیا پسندی بود که در هر جایی طرح می شد به محکومیت شرکت و پرداخت خسارت می انجامید.

۲ ــ در امتیازنامه‌ی دارسی «حق الامتیاز بر مبنای ۱۶٪ از درآمد خالص بدون هیچ قید و شرطی باید وصول شود و به عبارت دیگر دولت ایران در عواید شرکت سهیم بود و بالطبع حق داشت که مانع حساب سازی و هزینه های غیر مشروع شود. دولت می توانست سهیم بودن در منافع را وسیله قرارداده و در اقلام خرج شرکت نظارت کامل برقرار کند و مدعی شود که کلیه‌ی درآمد بدون هیچ کم وکسری بابت، ذخیره، یا پرداخت سود، قروض یا عناوین دیگر (به نسبت شانزده درصد متعلق به ایران و هشتاد و چهار درصد متعلق به شرکت) بین طرفین تقسیم شود. دامنه‌ای اعمال نظر در این کار به حدی وسیع بود که ممکن بود مشکلات بسیاری را برای شرکت فراهم کند و شرکت را وادار به این کند که تقاضای مشروع دولت را به سهولت بپذیرد.

۳ ــ امتیازنامه‌ی «دارسی» شرکت نفت را از پرداخت مالیات بردرآمد و مالیات های مشابه آن به هیچ‌رو معاف نکرده بود. زیرا ماده‌ی هفت آن امتیاز، فقط اراضی را که شرکت استملاک کرده ومحصولاتی را که به خارج صادر می کرد و اثاثیه‌ای را که برای عملیات خود به ایران وارد می کرد، از پرداخت مالیات معاف کرده بود. بنابراین دولت می توانست به سهولت مالیات بردرآمد مناسبی از شرکت علاوه بر حق امتیاز وصول کند وجای هیچ گونه اعتراض قانونی برای شرکت موجود نبود.

۴ ــ دولت می توانست با وضع قوانین مخصوص که متناقض با امتیاز دارسی نباشد هر سال

---

۱ ــ کتاب «جنگ نفت» نوشته‌ی «انتونی موهر» ترجمه‌ی «محمود ــ محمود». از مقدمه‌ی مترجم.

عواید هنگفت دیگری از شرکت بدست آورد و برای تائید این نکته شرح زیر را از نطق لرد «کدمن» که در مجمع سالیانه‌ی شرکت پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳ ایراد کرده است شاهد می‌آوریم:

«ما به فوریت احتیاج داشتیم که در مورد مالیات بر درآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول، ارز، گمرک، عوارض داخلی و تعادل بازرگانی، وضع ثابتی برای خود برقرار سازیم و نسبت به هر یک از آنها حدود و مشخصاتی تنظیم کنیم. زیرا تمام قوانین مزبور موجب تهدید بوده و اختلافاتی را بوجود می‌آورد.»

در گفته‌ی بالا بخوبی روشن است؛ اولیای شرکت کاملاً به مخاطراتی که در پیش داشتند توجه داشته و از عقد قرارداد ۱۹۳۳ که همه‌ی آنها را برطرف می‌کرد، چه اندازه خرسند بودند.

۵ ــ دولت می‌توانست اجرای کامل تعهدات شرکت را در باره‌ی افزایش مستخدمان ایرانی تقاضا کرده و به وسیله وضع قوانین مخصوص بیمه کارگران و کارمندان ــ افزایش حقوق آنها ــ ایجاد مسکن وخانه و وسایل آسایش آنها را تأمین سازد، بدون این که قوانین مزبور معارض با مواد امتیاز نامه باشد.»[1]

دکتر «مصدق» اولین کسی بود که پس از سقوط «رضا شاه»، نطق مشروح و مستدلی در باره‌ی الغاء امتیاز دادرسی و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ در جلسه هفتم آبانماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی ایراد کرد که به سبب اهمیت اش بخش بسیاری از سخنرانی یاد شده را در زیر می‌آوریم:

«...از نظر منافع و مضار برای امتیازنامه‌ی جدید، باید دو دوره قائل شد. دوره‌ی اول که از تاریخ امضاء آن شروع و با انقضای مدت قرارداد دارسی خاتمه می‌یابد. در این مدت دولت ناچار بود که خوب یا بد آنرا اجرا کند. چنان‌چه در این مدت شرایط امتیازنامه‌ی جدید به حال مملکت مفیدتر است، امضا کننده خدمتی بسزا کرده است. و دوره دوم که از انقضای مدت امتیازنامه «دارسی» شروع و در ۱۹۹۳ ختم می‌شود، دولت تعهدی نداشت که کمپانی حق داشته باشد.

در این صورت نباید گفت که کمپانی به دولت چیزی داده؛ بلکه از ضرری که به ملت رسانیده باید جامعه را آگاه کرد.

دوره اول ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ ــ ۲۸ مه ۱۹۶۱.

امتیازنامه‌ی جدید دارای ۲۶ ماده است، که مواد مهم آن مربوط است به حق‌الامتیاز ومالیات و عوارض دولتی و غیره که هر یک را جداگانه عرض می‌کنیم:

۱ ــ حق‌الامتیاز قرارداد «دارسی» سهمیه دولت ایران را صدی شانزده از محل عایدات خالص شرکت‌های اصلی و تابعه قرارداده بود در صورتی که قرارداد جدید آنرا تغییر داد و ماده‌ی ۱۰ آن نیز از این قرار است «مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود، علاوه برمبالغی که در موارد دیگر پیش‌بینی شده» به شرح ذیل تعیین می‌شود:

الف ــ حق‌الامتیاز سالیانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع می‌شود، مبلغ چهار شینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود.

---

۱ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحات ۲۹۳ و ۲۹۴.

ب ــ پرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصد آن چه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره به صاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع می شود، و الی آخر.

برطبق این ماده حق امتیاز دولت از دو محل پرداخته می شود. از هر تن نفتی که از مملکت خارج شود، یا در خود مملکت به مصرف برسد، ٤ شلینگ. از منافع خالص که باید بین صاحبان سهام تقسیم شود، اول ۶۷۱۲۵۰ لیره برای صاحبان سهام عادی موضوع می کنند. پس ازآن صدی بیست آنرا برای حق الامتیاز، به حساب دولت ایران می گذارند. جزء ج ماده‌ی ۱۰ برای عایدات سالیانه دولت حداقلی قائل شده که از این قرار است:

مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی، برحسب جزء های الف و ب از طرف کمپانی، به دولت ایران تأدیه می شود، نباید هرگز از ۷۵۰ هزار لیره کمتر باشد، که به عقیده‌ی من این حداقل برای ما مفید نیست و باید دانست دولت، از صدی ۱۶ عایدات خالص، بیشتر استفاده می کرد، تا از ٤ شلینک برای هر تن نفت. چون قبل ازقرارداد جدید، کمپانی حاضر بود برای هر یک تن نفتی که به خارج حمل و یا در داخل مملکت مصرف می شود ۵ شلینک بدهد بشرط این که برای حق الامتیاز حداقل تعهد نکند. بنابراین اخذ ٤ شلینگ از هر تن وتعیین ۷۵۰ هزار لیره به عنوان حداقل، به صلاح مملکت نبوده و بطوری که عرض شد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به حد متوسط در هر سال ۸۲۵ هزار لیره به دولت رسیده، که از حداقل کمپانی ۲۵ هزار لیره بیشتر است و با تردیدی هم که در این حدمتوسط است، بهتر این بود که یا حدمتوسط عایدات ۱۱ ساله را مأخذ قرار دهند، یا از حداقل صرف نظر کنند. و به جای ٤ شلینگ ازهر تن نفت ۵ شلینگ برای حق دولت تعیین کنند. تعیین حداقل بیشتر از این نظر است که دولت در محاسبات کمپانی تفتیش نکند و برای هرسال مبلغی سر بسته بگیرد، و پی کار خود برود و هر وقت هم که اختلافی میان کمپانی و دولت روی داده است، بدون این که در حساب وارد شوند و سراز کار کمپانی درآورند، مبلغی مقطوعاً پرداخته شود کما این که از بابت محاسبات ۵ ساله تا ۱۹۲۰ یک میلیون لیره، و از بابت حق الامتیاز ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ نیز به همین طریق عمل کرده است و ماده‌ی ۲۳ امتیازنامه جدید از این قرار تنظیم شده: «از برای تسویه کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد «به استثنای آن چه مربوط به مالیات های ایران است» کمپانی به شرح زیر اقدام می کند:

الف ــ به فاصله‌ی ۳۰ روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ خواهد پرداخت و به علاوه در بند (ب) مبالغ لازم التأدیه به دولت را باید عمل کرد، سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ برمبنای مذکوره در ماده‌ی ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز «دارسی» پس از وضع ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ که به رسم مساعده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و ۱۱۳ هزار و ۴۰۳ لیره و ۳ شلینگ و ۱۰ پنس که به اختیار دولت قبلاً ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.»

و این که در جزو (ب) فوق الذکر کمپانی از اساس امتیازنامه «دارسی» امتناع کرده و اساس ماده‌ی ۱۰ امتیازنامه جدید را قبول می کند اقوی دلیل است که اساس امتیازنامه «دارسی» برای دولت نافع تر است.

مالیات و عوارض ــ موقعی که به «دارسی» امتیاز داده شده در ایران غیراز گمرک و مالیات

ارضی، مالیات دیگر نبود. امتیازنامه کمپانی را از گمرک صادرات و واردات معاف کرد.

قانون ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ که تصویب شد برطبق ماده‌ی ۲ آن، دولت از عواید خالص کمپانی، که در عملیات یا محصولات بدست آمده در ایران تحصیل می کند، مالیات وعوارضی که کمپانی باید بدهد به طریق ذیل قطع کرد: «کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که دولت وادارت محلی فعلاً برقرار یا در آتیه وضع شده معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را بدولت تأدیه خواهد کرد.

الف ــ در مدت ۱۵ سال اول این قرارداد به تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۳٤، نه پنس بابت هر تن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنه‌ی گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء الف از ماده‌ی ۱۰ می شود و ٦ پنس بابت هر تن نفتی اضافه بر رقم ٦ میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد کرد.

ب ــ کمپانی تأمین می کند مبالغی را که برطبق جزء های فوق الذکر تأدیه می کند، هیچ وقت از مبلغ ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

ج ــ در مدت ۱۵ سال بعد یک شلینگ بابت هر تن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء الف از ماده‌ی ۱۰ می شود و ۹ پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم ٦ میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد کرد.

د ــ کمپانی تضمین می کند مبالغی را که برجزو (ج) ما قبل، تأدیه می کند هیچ وقت از سیصدهزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.»

بنابرآن چه آمد؛ برای مدت سی سال اول کمپانی حداقل برای هر نوع مالیات تعهد کرده و آن مبلغ ۲٦۲۵۰۰ لیره است، و برای ۳۰ سال دوم قسمت آخر ماده‌ی ۱۱ این طورمی گوید:

قبل از سنه ۱۹٦۳ راجع به میزان مبالغی که کمپانی در ازاء معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی به نفع دولت یا ادارات محلی در مدت ۳۰ سال دوم که منتهی به سنه‌ی ۱۹۹۲ می شود نباید بپردازد. طرفین توافق نظر حاصل خواهند کرد.»

نتیجه این است که تا سال ۱۹٦۳ کمپانی از هر قانونی که وضع شود، خصوصاً از صدی ۸۰ قانون جدید مالیات بردرآمد، معاف است و از آن به بعد هم کمپانی برای خود و این مردم فکری خواهد کرد.

۳ ــ جلوگیری از گرانفروشی ــ ماده‌ی ۱۹ امتیازنامه جدید مقرراتی وضع کرده که از این قرار است:

«در اول هر سال کمپانی معدل قیمت های فوب مکزیک راجع به بنزین و نفت و لامپ (Kerosene) و مازوت و معدل قیمت های فوب مکزیک راجع به هر یک از مواد مزبور نسبت به مدت ۱۲ ماه گذشته از تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدل مذکور اختیار و اساس قیمت ها برای سالی که از اول ژوئن شروع می شود قرارداده می شود. قیمت های اساسی به منزله‌ی قیمت در تصفیه خانه تلقی می شود.

برطبق قسمت آخر ماده ۱۹ کمپانی به قیمت های فوق مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و

فروش و هم‌چنین مالیات و عوارض موضوعه محصولات مزبور را اضافه می کند و به دولت برای احتیاجات خود ولی نه برای فروش به دیگران باتخفیف ۲۵٪ و سایر مصرف کنندگان با تخفیف ۱۰٪ می فروشد. باید دانست که احتیاجات دولت بر دو قسم است اول اموری که دولت به سمت نماینده‌ی قوای عمومی تصدی می کند، مثلاً مصرف نفت در بحریه و برای کارهایی که دولت از نظر اقتصادی مباشرت دارد، مثلاً راه‌آهن و چراغ برق و غیره. چنان‌چه قسمت اخیر مشمول به تخفیف ۲۵٪ نباشد، گذشت کمپانی بسیارکم است و تخفیف ۱۰٪ به سایر مصرف کنندگان هم با رقابت نفت شوروی مؤثر نیست.

وقتی که نفت قفقاز در جنوب ایران از شمال ارزانتر فروخته شود، کمپانی نفت چطور می‌تواند که قیمت‌ها را بالا ببرد. ای کاهش همان ملاحظه‌ای که کمپانی از دولت انگلیس می کند، از دولت ایران هم که نفت مال اوست می کرد. بنابه اظهارات جناب «چرچیل» وزیر دریاداری انگلیس صرفه جویی بحریه انگلیس تا ۱۹۲۵ بواسطه تخفیفی که کمپانی به آن دولت داده هفت میلیون و پانصدهزار لیره بوده که به ضرر ایران و شرکاء تمام شده است.

۴ ــ حکمیت ــ ماده‌ی ۲۲ امتیازنامه جدید برای تشکیل محکمه و جریان محاکمه آئین‌نامه مفصلی تنظیم کرده، که نواقص قرارداد دارسی رارفع ساخته است، ولی ماده‌ی ۲۶ راجع به صلاحیت محکمه روشن نیست و چون ۵۰ سال دیگر به انقضای مدت امتیاز مانده است هرگاه آقای «تقی زاده» که امتیازنامه را امضاء کرده‌اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارند نظریات خود را در تنظیم ماده‌ی مزبور اظهار کنند ظن قوی آن‌است که به‌پاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و ماده‌ی ۲۶ از این قرار است: «قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند، مگر در صورتی که کمپانی مطابق ماده‌ی ۲۵ آنرا ترک کند یا این که محکمه حکمیت براثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد. تخلف به معنای مذکور در فوق منحصر به موارد زیر است.

الف ــ هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری یا اجباری کمپانی گرفته شود. در مورد تخلفاتی که نسبت به مقررات این قرارداد از هریک از طرفین ناشی شود، محکمه حکمیت درجه‌ی مسئولیت‌ها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد کرد.»

دوره‌ی دوم ۱۹۶۱ ــ ۱۹۹۳

برطبق امتیازنامه دارسی سال ۱۹۶۱، که قرارداد منقضی می‌شود، کلیه اموال شرکت متعلق به دولت ایران است. در امتیازنامه جدید هم مقررات ماده‌ی ۲۰ از این قرار است:

۱ ــ الف در مدت ده سال آخر یا در فاصله‌ی دو سال پس از اطلاع قبلی راجع به ترک امتیاز مطابق ماده‌ی ۲۵ داده می‌شود، کمپانی جز به شرکت‌های تابع خود حق فروش و یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را، که در ایران موجود است، ندارد. و در مدت‌های مذکور نیز کمپانی حق انتقال وخارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آن که اشیاء مذکور از حیّز انتفاع افتاده باشد.

ب ــ در تمام مدت قبل از ده سال آخر، امتیاز هیچ قطعه‌ای از اراضی را، که کمپانی مجانا از دولت تحصیل کرده است، نمی‌تواند انتقال دهد، و هم چنین هیچ‌یک از اموال منقول خود را نیز به استثناء آن چه غیر مفید یا آن که دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی‌تواند خارج کند.

۲ ــ در موقع ختم امتیاز، خواه این ختم بواسطه‌ی انقضای عادی مدت، یا به هر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد، تمام دارایی کمپانی در ایران به طور سالم و قابل استفاده، و بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران می‌شود.

۳ ــ جمله تمام دارایی مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمان‌ها و چاه‌ها و سدهای در یایی و راه‌ها ولوله‌های حمل نفت و پل‌ها و رشته نقب‌های فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشین‌ها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتوموبیل و گاری و آیرو پلان)، تمام اجناس انبار شده و سایر اشیایی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز ازآن استفاده می کند.

باید دانست که این ماده و نظیر آن، که در تمام امتیازنامه‌هاست، از چه نظر تنظیم شده. همان‌طور که ملک خرابی را مالک به ثمن بخس اجاره می‌دهد. و در تمام مدت اجاره مستأجر با سرمایه‌ی خود قنات آن را آباد کند. مساکنی که لازم است در آن بسازد. رعیت بیاورد. و آن را قابل کشت و زرع کند. و در مدت اجاره از آن استفاده کند و در انقضاء آن را به مالک آباد تحویل دهد. و از آن به بعد تمام عایدات ملک، یعنی مال الاجاره سابق و نفعی که مستأجر از آن می برد، متعلق به مالک شده ومستأخر باید برود جای دیگر برای خود کار تهیه کند. همان‌طور هم در امتیازاتی که دولت‌ها می دهند صاحبان امتیاز تمام حساب‌های خود را می کنند و دانسته و فهمیده سرمایه‌ی خود را به کار می برند و به جای این که اگر سرمایه را به یک بانکی بدهند و بیش از ٤ درصد از آن استفاده نکنند، تا صدی ۲۰ هم که در سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت انگلیس و ایران بهره داد از آن استفاده می کند و در آخر مدت هم برای نفع سرشاری که برده‌اند از امتیاز دهنده تشکر می کنند و مورد امتیاز را با تمام لوازم و اسباب کاربه اوتحویل می دهند و برای خود فکر کار دیگری می کنند.

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹٦۱ دولت نه تنها به صدی ۱٦ عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود. فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچ‌وقت از ۷۵۰ هزار لیره، که کمپانی برای حداقل معین کرده، بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه‌ی دارسی از حیث منافع دولت مساوی باشد یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱٦ عایدات امتیازنامه دارسی برابری کند. بنابراین صدی ۸٤ از عایدات که در سال ۱۹٦۱ حق دولت می شود برطبق قرارداد جدید کمپانی آن که تا ۳۲ سال دیگر می برد.

۱۲٦ میلیون لیره انگلیسی از ۱۲۸ ریال ۱٦۰۱۲۸۰۰۰۰۰۰ ریال می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود دریک معامله ۱٦ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شایدمادر روزگاردیگر نزاید کسی را که به بیگانه‌چنین خدمتی کند!

ازتمدید مدت نه تنها دولت ایران از این مبلغ محیرالعقول محروم شد، بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد و بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید بکار برده، حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند. و از همه مضحک‌تر این است که ماده‌ی ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۲۱ در چهار خرداد از مجلس این طور گذشته است:

«الف ــ مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آمده است، از قبیل اعزام هیئتی به ژنو برای مدافعه‌ی حقوق مذکور و استشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و به خرج منظور دارد.»[1]

آن چه از اسناد و مدارکی که در صفحات قبل ارائه شد، بر می آید این است که:

۱ ــ شرکت نفت انگلیس و ایران وسهامدار اصلی آن، دولت انگلیس، از جنگ اول بین المللی به بعد برای تغییر مبنای احتساب حق امتیاز و تبدیل آن از ۱۶٪ سود خالص به مبلغ معینی در هر تن، چندین مرتبه به دولت ایران مراجعه کرده بود. لکن تمام متخصصینی که طرف مشورت دولت قرار گرفته بودند، این امر را به زیان ملت ایران تشخیص داده و دولت را از آن منع کرده بودند.[2]

از آن جمله «ماک لین تاک» حسابدار قسم خورده‌ی انگلیسی و «ارمیتاژ اسمیت» مستشار مالیه‌ی ایران نیز صراحتاً اعلام داشته بودند؛ که این اقدام به صرفه و صلاح ایران نیست. با وجود این قرارداد جدید ۱۶٪ سود خالص را لغو کرده، پرداخت مبلغ معینی برای هر تن را پذیرفت.

۲ ــ شرکت نفت حاضر بود برای هر تن نفت استخراج شده ۵ شیلینگ بپردازد به شرط این که حداقلی برای حق امتیازتعیین نشود(«ارمیتاژاسمیت» به دولت ایران پیشنهاد کرده بود که از هر تن شش شلینگ بگیرد). لکن قرارداد جدید با قبول پرداخت ٤ شلینگ به هر تن، حداقل حق امتیاز را در ۷۵۰ هزار لیره محدود ساخت. حال آن که حدوسط حق امتیاز در یافتی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ از قرار ۱۶٪ سود خالص ۸۲۵ هزار لیره بود.

۳ ــ «رضا شاه» با سوزاندن و از بین بردن پرونده‌ی نفت نه فقط مدارک پر ارزش و مهمی را که ملت ایران در احقاق حق خود می توانست از آنها بهره‌برداری کند، هنگام اقامه‌ی دعوی در جامعه‌ی ملل از اختیار ملت خارج ساخت، بلکه نسل های آتی مردم کشور ما را نیز از آن محروم کرد.

٤ ــ بنا به دلایلی که ذکر شده، دولت می توانست برابر قرارداد با مراجعه به حکمیت و بدون بر پا ساختن جار و جنجال ساختگی از منافع ملت ایران دفاع کند. ولی رو یه‌ی دولت منجر به تضییع منافع مردم شد.

۵ ــ اگر امتیاز «دارسی» لغو و مدت قرارداد تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ میلادی دولت نه تنها به صدی شانزده عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات به اضافه «تمام ابنیه و ادوات

---

۱ ــ کتاب «سیاست موازنه منفی» از صفحه‌ی ۱۶۷ تا ۱۷۸ جلد اول.

۲ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران» صفحه‌ی ۲۸۲.

موجوده‌ی شرکت برای استخراج و انتفاع معادن نفت» بدون پرداخت هیچ گونه غرامتی حق دولت بود.

لذا شبهه ای نیست که لغو امتیاز «دارسی» وتمدید قرارداد شرکت نفت جنوب که به دستور شخص «رضا شاه» انجام گرفت، خواه‌باتبانی قبلی وخواه دراثر جهل و استبداد رأی، در هر حال به زیان ملت ایران و به سود استعمارگران بوده، و امپریالیسم انگلستان را در تشدید تاراج هستی ملت ما و غارت منابع نفتی کشور به میزان و مدت زیادتری آزاد گذاشت.

اینک این فصل را که مشحون ازمدارک انکارناپذیری است،بی هیچ گونه حب و بغضی با کلمات نویسنده‌ی کتاب «پنجاه سال نفت ایران» که خود یکی از گردانندگان شرکت نفت انگلیس و ایران بود، به‌پایان می رسانیم:

«...اینک که بیست و دو سال از تاریخ انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ می گذرد[1] وقراردادمز بوردر چند سال قبل ملغی و مدفون شده، بهتر می توان در باره لغو امتیاز «دارسی» قضاوت کرد. حوادث بسیاری از آن تاریخ رخ داده، و تحولات بسیاری در امور نفت خاورمیانه و به خصوص ایران روی داده است، نکته‌ای که در آن وقت، در فکر من نقش بسته و هنوز هم زایل نشده، این است که هر وقت مقدرات مردمی به‌دست‌فردی افتاد و جامعه‌ای به آن درجه از انحطاط رسید که سرنوشت آن بسته به دست یک نفر بود ــ هر قدر هم آن فرد وطن‌پرست و مردم دوست وخیرخواه باشد ــ امید رستگاری برای چنین مردمی نیست. گذشته باید درس عبرتی برای آینده باشد و بهرترتیبی هست باید از پیدایش حکومت های فردی اجتناب کرد.»[2]

---

۱ ــ کتاب در سال ۱۳۳۵ شمسی نوشته شده است.

۲ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران» صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳.

اوضاع سیاسی:

برای درک صحیح اوضاع سیاسی ایران در دوران مورد بحث، لازم است کمی به عقب برگردیم و بطور اجمال چگونگی استقرار واستحکام حکومت «رضا شاه» رااز مدنظر بگذرانیم:

کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، سرآغاز به قدرت رسیدن «رضا شاه پهلوی»:

انقلاب سوسیالیستی اکتبر، صفحه‌ی جدیدی در تاریخ میهن ما گشود. زیرا قبل از سقوط امپراتوری تزاری، کشور ما عملاً تحت تصرف دو قدرت بزرگ استعماری انگلیس و روس درآمده و از استقلال آن جز نامی باقی نمانده بود. قزاق‌های دست‌پرورده‌ی تزار یسم در شمال و پلیس جنوب انگلیسی ها در جنوب تسلط داشتند، امتیاز کشتیرانی کارون در دست انگلیسی ها و حق کشتیرانی در کرانه‌های بحرخزر در اختیار روس ها بود. روس ها گمرکات شمال را اداره می کردند و انگلیسی ها گمرکات جنوب را، بانک شاهی به نمایندگی دولت انگلیس و بانک استقراضی و رهنی روس از طرف دولت تزاری زنجیرهای اسارت اقتصادی را بر دست و پای مردم کشور ما می بستند و چنان‌چه ملاحظه می شود در آن هنگام، روسیه تزاری و دولت انگلستان در مسابقه‌ی استعمار و تجاوز به حقوق مردم ایران، همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند.

طلوع انقلاب اکتبر و برقراری قدرت شوراها در روسیه، این تعادل اهریمنی را برهم زد.

دولت شوروی به منظور برملاساختن ماهیت غارتگرانه سیاست دول امپریالیستی در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین، کلیه قراردادها و موافقت‌نامه های محرمانه‌ای که بین دولت تزاری با سایر دول امپریالیستی منعقد شده بود، منتشر ساخت که موافقت‌نامه‌ی سری روسیه تزاری با انگلستان در سال ۱۹۱۵ مبنی برتقسیم منطقه‌ی بیطرف ایران نیز جزو این اسناد بود.[1]

بیانیه شورای کمیسار یای ملی خطاب به کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق می گوید: «شورای کمیسار یای ملی با اشغال اراضی دیگران مخالف است... قرارداد مربوط به تقسیم ایران را

---

۱ ــ قرارداد ۱۹۱۵ علاوه بر اجرای مواد عهدنامه‌ی ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ، منطقه بیطرف مذکور در عهدنامه‌ی اخیر را نیز از بین برده بود.

ضمناً مطابق قرارداد ۱۹۱۵ دولت روسیه حق داشت که در منطقه‌ی نفوذ خویش عده‌ای قوای ایرانی موسوم به قزاق تحت نظارت و فرماندهی افسران روسی تشکیل داده و به نام قیمومیت دولت ایران از قوای مزبور بهر ترتیبی که صلاح بداند استفاده کند و مخارج آنرا نیز جزو قروض دولت ایران محسوب دارد.

دولت انگلیس نیز مجاز بود که عین همین عمل را در جنوب کشور بنام پلیس جنوب انجام دهد. مالیه کشور نیز تحت کنترل کمیسیون مختلط انگلیس و روس قرار گیرد و به این ترتیب قیمومیت ایران بوسیله دو دولت مذکور عملی شود.

پاره و نابود شده اعلام می کند، و به محض این که عملیات جنگی قطع شود، قشون ما از ایران خارج شده و حق تعیین آزادانه سرنوشت خود، برای ایرانیان تأمین می شود.» [۱]

تخلیه سر بازان روس از ایران در ژانو یه ۱۹۱۸ (دی ماه ۱۲۹۶ شمسی) شروع و در مارس (فروردین) همان سال به پایان رسید. فقط گارد سفید ژنرال «باراتوف» که به خدمت انگلیسی ها درآمده بود در ایران باقیماند. بلافاصله دولت شوروی یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد که در آن الغاء کلیه قرارزادها و موافقت نامه های نابرابری را که به نحوی از انحاء حقوق مردم ایران را برای بهره‌مند شدن از زندگی آزاد و مستقل محدود می ساخت اعلام می کرد. [۲]

سیاست برادرانه و آزادیخواهانه دولت شوروی مواضع مردم ایران را در مبارزه علیه امپر یالیسم انگلیس استحکام بخشید و موجب رشد جنبش آزادیخواهی در ایران شد.

مردم ایران در وجود دولت شوروی، یار و متحد ملل مظلوم و استعمارزده را مشاهده کردند.

مامور سیاسی موقت دولت شوروی در تهران می نو یسد: «تهران بر اثر تظاهرات و مسرت عمومی واقعاً تکان خورده است. آنها حتا در کوچه وخیابان مرا با کف زدن استقبال می کنند.» [۳]

ولی دولت ایران ز یر فشار انگلیسی ها از شناسایی رسمی مأمور ین شوروی امتناع می ورز ید و با «فون اِتر» سفیر تزاری مناسبات رسمی داشت.

دولت انگلیس که آزروی نابودی دولت شوروی را در سر می پرورانید، باغیبت روسیه‌ی تزاری از صحنه سیاست ایران، خود را در اجرای نقشه های استعمارگرانه اش آزاد و یکه‌تاز یافت. [۴]

لذا در ماه‌های فروردین و اردیبهشت سال ۱۲۹۶ (مارس ــ مه ۱۹۱۸) به به بهانه نبرد با سپاهیان آلمانی و ترک، قسمت غر بی آذر بایجان ایران را اشغال کرد و ژنرال «دنسترو یل» با قوای خود از راه همدان ــ قزو ین ـ منجیل ــ رشت عازم نواحی شمالی ایران شد تا از این راه باکو و تفلیس را به تصرف درآورد.

سپاهیان ژنرال «مالسون» نیز برای تصرف نواحی ماوراء بحرخزر بسوی شمال شرقی ایران رهسپار شدند. در داخل کشور کنترول بر یکاد قزاق به دست افسران انگلیسی افتاد و به این ترتیب ایران عملاً تحت اشغال نظامی انگلستان درآمد. در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد ماه) همان سال «وثوق الدوله» که یکی از عوامل سرشناس انگلیس و چهره‌ی «درخشان» لژ بیداری ایران بود[۵] بر

---

۱ ــ تار یخ معاصر ایران ــ ایوانف صفحات ۲۷ و ۲۸ چاپ مسکو.

۲و۳ ــ تار یخ معاصر ایران نوشته‌ی «م. س. ایوانف» صفحه‌ی ۲۸ و ۲۷، متن روسی.

٤ــ این امر در آن هنگام در مطبوعات کشور بدرستی انعکاس یافت. اینک قسمتی از مقاله‌ی «علی دشتی» را از روزنامه‌ی «شفق سرخ» نقل می کنیم:

«بعد از محو شدن آثار سیاست روسیه ازایران، دولت انگلیس پرده از روی مقاصد خود برداشته و با یک قیافه خشن‌تر و حر یصانه‌تر از سابق جانشین حکومت تزاری و از آن تار یخ به بعد مقاصدی را که یک وقتی روسیه در ایران تعقیب می کرد و بعد از آن با شرکت انگلیسی ها انجام می داد، انگلیس به تنهایی و بطور شدت متظاهر به آن شد.

شماره‌ی ۱٤۱، مورخه‌ی ۱۲ ثور ۱۳۰۲ از مقاله‌ی «باز اعتراض سفارت انگلیس».

۵ــ «فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، نوشته‌ی «اسماعیل رائین»، جلد اول، صفحه‌ی ٦٦.

سرکار آمد. دولت «وثوق‌الدوله» به دستور انگلیسی ها از شناسایی رسمی هیئت دیپلوماتیک شوروی که در ژوئیه سال ۱۹۱۸ (مرداد ۱۲۹۶) به سر پرستی «کولومیی تسف» به تهران آمده بود امتناع ورزید و در دوم نوامبر (۱۱ آبانماه) همان‌سال انگلیسی ها به اتفاق گاردهای سفید محل میسیون شوروی را منهدم ساخته و اعضاء میسیون را اسیر کرده به هندوستان بردند. تنها «کولومیی تسف»[1] موفق شد در دام اسارت نیفتد و خود را به مسکو برساند.»[3]

با این حال دولت شوروی علیرغم سیاست خصمانه‌ی دولت «وثوق‌الدوله» نسبت به آن دولت در ژوئن ۱۹۱۹ (خرداد ۱۲۹۷) طی یادداشتی مجدداً به دولت و ملت ایران اعلام داشت که، از کلیه‌ی امتیازنامه‌ها ومزایایی که تزار یسم در ایران کسب کرده صرف‌نظر می کند و تمام اموال و تأسیسات متعلق به سرمایه‌داران و دولت تزاری را در ایران به ملت ایران واگذار می کند و حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را ملغی شده اعلام می دارد.[3] ولی دولت انگلستان و چاکران حلقه‌بگوشش از اجراء تحکیم سیاست استعماری انگلیس در کشور ما آنی غفلت نمی ورزیدند، لذا در ۱۸ مرداد ماه ۱۲۹۷ (نهم اوت ۱۹۱۹) «وثوق‌الدوله» بادریافت ۱۳۰ هزار لیره انگلیسی از «سر پرسی کاکس» نماینده‌ی عالی امپراتوری انگلیس در بغداد قراردادی با آن دولت منعقد ساخت[4] که عنوان رسمی آن «موافقت‌نامه در باره کمک بریتانیا بمنظور مساعدت به ترقی و رفاه ایران» بود؛ ولی عملاً کشورما را بصورت تحت‌الحمایه انگلستان در می آورد. اینک چندماده از آن قرارداد: «ماده‌ی اول ــ دولت انگلستان با قاطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران کرده است تکرار می کند.

ماده‌ی دوم ــ دولت انگلستان خدمات هرعده مستشارمتخصصی راکه برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل شود به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد.

این مستشارها با کنترات اجیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

ماده‌ی سوم ــ دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحبمنصبان وذخایرو مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه‌ی متحدالشکلی، که دولت ایران ایجاد آنرا در نظر دارد، تهیه خواهد کرد، عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه‌ی مزبور تشخیص خواهد داد، معین خواهد شد.»[5]

---

۱ ــ «کولومیی تسف» در ژوئیه ۱۹۱۹ به سمت نماینده تام‌الاختیار دولت شوروی مجدداً عازم ایران شد. ولی وی در سر راه خود در جزیره، «اشوراده» به دستور انگلیسی ها و به دست قزاق های ایرانی دستگیر و اعدام شد.

۲ ــ «تاریخ معاصر ایران»، نوشته‌ی «ایوانف» چاپ مسکو متن روسی صفحه‌ی ۳۱.

۳ ــ همان کتاب اسناد سیاست خارجی شوروی، جلد دوم صفحه‌ی ۱۹۹.

۴ ــ روزنامه‌ی توفان (فرخی یزدی) از مقاله‌ی «سیاست خارجی ما» شماره‌ی ۱۷، سال اول، مورخه‌ی ۲۲ صفر ۱۳۴۰ برابر ۲۴ اکتبر.

۵ــ «سیاست موازنه منفی» نوشته‌ی «حسین کی استوان»، صفحه‌ی ۲۶، جلد اول.

در واقع قرارداد دارای دو ماده بود: نظارت و کنترول دولت انگلیس بردارایی و ارتش.

انگلیسی هابی آن که درانتظارتصویب قرارداد، ازطرف مجلس شورایملی بمانندشروع به اجرای مفاد آن کردند. بلافاصله گروه مالی «ارمیتاژ اسمیت» به ایران آمد و «اسمیت» به سمت بازرس کل امور مالی ایران منصوب و مالیه‌ی کشور را تحت کنترول گرفت. هم‌زمان با آن هیئت نظامی مرکب از ژنرال «دیکسن» ژنرال «آیرون ساید» کلنل «اسمیت» کلنل «اسمایلز» و چند نفر از افسران انگلیس وارد ایران شدند و مقامات حساسی را در سازمان نظامی ایران اشغال کردند. مثلاً ژنرال «دیکسن» به سمت مستشار وزارت جنگ، کلنل «اسمیت» مستشار ژاندارمری و غیره.

ولی مخالفت ملت ایران با قرارداد ۱۹۱۹ و فشار افکار عمومی موجب سقوط دولت «وثوق‌الدوله» شد و «مشیرالدوله» که مخالف قرارداد بود، بر سرجای وی نشست. به این ترتیب اوج نهضت آزادیبخش در آذربایجان وگیلان ومخالفت شدید افکار عمومی با قرارداد ۱۹۱۹ به اضافه سیاست دوستانه دولت شوروی که اثر عمیقی بر مردم کشور ما داشت و مخالفت سردمداران از جمله «احمد شاه»[۱] باقرارداد و اعلامیه دولت امریکا در رد قرارداد مزبور نقشه‌ی دولت انگلیس را در ایران مواجه با شکست ساخت.

در همان موقع وزیر مختار ایران در مسکو«مشاورالممالک انصاری» به دولت ایران اطلاع داد، که قرارداد مربوط به لغو کلیه معاهدات و موافقت‌نامه های نابرابر و اعلام بطلان کلیه قروض ایران به روسیه تزاری و تحویل تمام تأسیسات آن دولت به ایران، اعلام برابری حقوق در کشتیرانی بحرخزر، بازگشت جزایر «آشوره» و «فیروزه» به ایران و لغوحق قضاوت کنسولی آماده امضا است.

چنان‌چه دیدیم قرارداد ۱۹۱۹ که برای تسلیم سرنوشت مردم ایران به دست انگلیس تنظیم شده بود، براثر اعتراضات و تنفر ملت ایران عملی نشد و سیاست انگلستان به سنگ خورد و «چون انگلیسی ها دیدند قراردادی را که با «وثوق‌الدوله» بسته‌اند، به آن صورت و اساس اجرا شدنی نیست و ملت ایران جام زهری را که تالب برده بود، به زمین نهاد، طرح نقشه کردند تا آن را به گونه‌ی دیگری به حلق ایرانی ها فرو ریزند.[۲] زیرا اهمیت سوق‌الجیشی ایران برای دولت انگلیس به عنوان کشوری که با دولت شوروی بیش از دو هزار و پانصد کیلومتر مرز مشترک دارد، بیش از هر زمان دیگری مطرح بود.

براین اساس دولت انگلیس به اجرای سیاست نوینی همت گماشت، که برخلاف روش سنتی آن دولت دایر به تضعیف حکومت مرکزی، این سیاست بر استقرار حکومت مرکزی مقتدری که درعین حال خذمتگزار امپریالیسم انگلستان باشد مبتنی بود.

۱ــ «چون احمد شاه قاجار» در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آنرا بشناسد با این که «ناصرالملک» به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود شاه مقاومت کرد و قرارداد را به رسمیت نشناخت.

از نطق دکتر مصدق در جلسه‌ی ۲۲/۱۲/۱۶ مجلس شورای ملی دوره‌ی چهاردهم.

۲ــ روزنامه‌ی «کار» (ابوالفضل لسانی) شماره‌ی ۲۰، مورخه‌ی ۸ ثور ۱۳۰۲.

اجرای این سیاست به دست «احمد شاه» که به قرارداد ۱۹۱۹ روی خوش نشان نداده بود و با توجه به ضعف و بی اعتبار بودن خاندان قاجار به مقدور نبود. لذا امپراتوری بر یتانیای کبیر در صدد انجام کودتا و تغییر سلطنت برآمد.

اولین کسی که نامزد کودتا شد، «سردار اسعد» بختیاری بود که «رضا شاه» به انتقام این نامزدی وی را در زندان قصر، به قتل رساند. «نصرت الدوله» کاندیدای منتخب لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس برای انجام کودتا بود، اما «مستر نرمان» وزیر مختار انگلیس در ایران با توافق ژنرال «آیرون ساید»، «سیدضیاء الدین طباطبایی» را برای این کار در نظر گرفته بود. «بنا به قراردادی که ما بین «نصرت الدوله»و انگلیسی ها منعقد شده بود کودتا باید چند روز پیش از سوم حوت واقع شود.»[۱]

ولی وی «دراثر کولاک سخت و برف شدیداز کرمانشاه به این طرف مجبور شد، چندین شب و روز با همراهان خود از جمله «ذکاء الملک» (محمدعلی فروغی) بودند، در بین راه توقف کند.»

همین تأخیر ورود موجب شد که «سیدضیاء الدین» قبل از او دست به کودتا بزند و در اثر این انتخاب بود که (نصرت الدوله) چندین سال بعد به دست دژخیمان به قتل رسید.[۲]

«سیدضیاء الدین» کی بود؟

«سیدضیاء الدین طباطبائی» آخوند زاده‌ای بود در کسوت آخوندها، پدرش «سیدعلی یزدی» از مزدوران دربار «محمدعلیشاه» بود، پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان «سید ضیاء الدین» شغل روزنامه‌نگاری را انتخاب کرد؛ ولی در این کار توفیق چندانی به دست نیآورد. وی مدتی به سیاست تزاری تمایل داشت، بعد دفاع از متفقین جنگ جهانی اول و بدگویی به آزادیخواهان کشور را عهده‌دار شد و پس از انقلاب کبیر خود را به دامن سیاست انگلستان انداخت.

«علی دشتی» در روزنامه‌ی «شفق سرخ» تحت عنوان آقای «سیدضیاء الدین» مدیر «رعد» او را چنین معرفی می کند: «در این که «سیدضیاء الدین» یک وقتی حامی سیاست روس و پس از آن مدافع سیاست انگلیس بود به دلیل اوراق «رعد» که مظهر این سیاست ها بود، هیچ جای شبهه نیست و به همین دلیل روزنامه «رعد» در ولایات نه تنها مورد توجه افکار عمومی نبوده،بلکه مردم با یک قیافه خیلی عبوس و نفرت‌آمیزی آنرا تلقی می کردند... در موقع تشکیل پلیس جنوب «رعد» نسبت به آن موافق بود... بعداز جنگ عمومی و تشکیل کابینه‌ی مشئوم «وثوق الدوله» و آن میدانداری هایی که «سیدضیاء الدین» بر ضد مهاجرین[۳] و عناصر آزادیخواه ولیدرهای محبوب المله و رئیس الوزراء های پاکدامن می کرد و از شخص «وثوق الدوله» با کمال جرأت حمایت می کرد برانزجار حمیّات عمومی

۱ــ «روزنامه‌ی کار» (ابوالفضل لسانی) شماره‌ی ۲۰، بتاریخ ۸ ثور ۱۳۰۲.

۲ ــ «مهر ایران»، شماره‌ی ۲۲۱، بتاریخ ۲۱/۶/۱۷ ازمقاله مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی.

۳ــ منظور از مهاجرین دسته‌ای از آزادیخواهان کشور است که در جنگ جهانی اول تحت فشار دولت‌های روس و انگلیس از ایران مهاجرت کردند تا کوشش های خود را در خارج از کشور ادامه دهند.

نسبت به «رعد» و صاحبش افزوده. این انزجار و تنفر وقتی به سرحد کمال رسید که قرارداد شوم «وثوق‌الدوله» با «کاکس» منعقد و متعاقب آن نُه مقاله پرحرارت، ولی بی منطق و مشتمل به مدیحه‌سرایی نسبت به «وثوق‌الدوله» به قلم «سیدضیاءالدین» در «رعد» منتشر شد. «سیدضیاءالدین» برای عقدقرارداد ۱۹۱۹ در جریده‌ی «رعد» نوشت «وثوق‌الدوله» خدایت خیر دهاد!»[۱]

«در ایران کمتر جریده‌ای به صراحت و تهور «رعد» متظاهر به حمایت سیاست‌های خارجه شده و از همین لحاظ خیلی در افکار آزادیخواهان منفور واقع شده بود...

به عقیده‌ی من ابدا شبهه وتردیدی در این مسئله نیست، که «سیدضیاءالدین» قبل از کودتا منفور افکار عمومی و احرار و صلحا و منورالفکرهای پاکدامن بوده است. هم‌چنان که شبهه ندارد از اول کابینه‌ی «وثوق‌الدوله» تا زمانی که خودش رئیس‌الوزراء شد، یکی از آنگلوفیل‌های فعال و عوامل متعصب انگلیسی بوده است و کتابچه‌ای که می گوید در قفقاز نشر داده نیز یکی از دلایل انگلیسی مآبی اوست...»[۲]

وی در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ در کتابی که در قفقاز به نام (دوره‌ی جدید در حیات ایران ومعاهده انگلیس و ایران) منتشر کرده می نویسد: «دوره تجدد ایران از روز عقد قرارداد ایران و انگلیس شروع خواهد شد.»[۳]

«حسین مکی» طی سلسله مقالاتی تحت‌عنوان «مقدمات کودتای ۱۲۹۹» با استناد به کتاب مورخ مورد اعتماد «احمد شهری یور» درباره‌ی «سیدضیاء» توضیحات زیر را دارد: «سیدضیاءالدین در زمان حکومت «وثوق‌الدوله» به واسطه عواید و منافعی که از خارج به او می رسید زیاده از حد در روزنامه خود راجع به قرارداد دولت ایران وانگلیس (۱۹۱۹) که آقای «وثوق‌الدوله» منعقد کرده بود جانفشانی ها می کرد.

حتا در چندین شماره از روزنامه‌ی «رعد» ارّله و براهینی بر وجوب انعقاد چنین قراردادی اقامه کرد و بالنتیجه خاطر طرف متعاهد قرارداد را کاملاً به خود جلب کرده بود.»[۴]

قبل از کودتا «سیدضیاءالدین» ریاست کمیته‌ای را که از قره نوکران انگلیس و داشناک‌ها در تهران تشکیل شده و به نام «کمیته‌ی آهن» نامیده می شد عهده‌دار بود. اعضای همین کمیته پس از کودتا به مقامات حساسی رسیدند.

در همین اوان دولت سست بنیاد «سپهدار» بر سرکار بود که به علت ضعف سیاسی و مالی تحت فشار دولت انگلیس برای قبولاندن درخواست‌های خود مبنی بر این که «۱ ــ قوای قزاقخانه باید در تحت فرماندهی ونظارت خرج مأمورین انگلیسی درآید. ۲ ــ چنان‌چه دولت ایران با ما دوستی

---

۱ ــ شماره‌ی ۱۳۸، اول ثور ۱۳۰۲ «شفق سرخ» به قلم «علی دشتی».

۲ ــ «شفق سرخ» شماره‌ی مسلسل ۱۳۷، مورخه‌ی ۲۹ حمل ۱۳۰۲ به قلم «علی دشتی».

۳ ــ «روزنامه‌ی کار»، شماره‌ی ۱۸ مورخه سوم ثور ۱۳۰۲ «ابوالفضل لسانی».

٤ ــ روزنامه‌ی «مهر ایران»، شماره‌ی ۲۲۱، مورخه‌ی ۲۰/٦/۱۷.

نکنند از مساعدت مالی ما محروم خواهد شد.»[1] قادر به ادامه کار نبود. لذا فرصت مناسبی برای اجرای کودتای موردنظر دولت انگلیس پیش آمده بود.

«...در مسئله ریاست دولت و تشکیل کابینه توسط آقای «سیدضیاءالدین» کاملاً توافق حاصل شده بود در مسئله فرماندهی قوای قزاق، که باید به تهران حمله کند، ابتدا با ماژور «فضل‌الله‌خان» (که بعدها سرلشگر «زاهدی» شد) وارد مذاکره شدند و پس از جلب نظر «سیدضیاءالدین» مشارالیه را از تهران به قزوین برده به نام کوماندان آن‌ویل (حکومت شهر) چند روزی او را نگهداری کردند، ولی بعداً در اثر مخالفت «کلنل کاظم‌خان» (سیاح وزیر جنگ کودتا) با شخص نامبرده، ژنرال «آیرون ساید» را از این فکر منصرف کردند و ماژور «فضل‌اله خان» (زاهدی) روانه تهران شد، سپس به «غلامرضا خان میر پنج» تکلیف شد که فرماندهی قوای قزاق مهاجم را عهده‌دار شود. ولی مشارالیه از قبول این کار سر باز زد و زیر بار نرفت. بعداً به آقای «امیرموثق» (نخجوان) پیشنهاد و تکلیف شد و مشارالیه زیر بار نرفت ولی چون این موضوع را حتمی الوقوع می دانست آقای «رضاخان میر پنج»[2] را معرفی کرده واظهار داشت که این کار فقط از عهده‌ی ایشان ساخته است. بدیهی است با سوابق تهوّری که قبلا از آقای «رضاخان میر پنج» در «آق‌بابا» دیده بودند مشارالیه مورد قبول واقع شد.

ثالثاً باید در مرکز زمینه طوری آماده باشد که بدون مصادمه و بدون جنگ وخونریزی بین قوای قزاق و ژاندارمری ملی ساخلوی تهران با قوای مهاجم، عمل ورود آنها انجام شود.

برای این کار و جلوگیری از این تصادف قبلا آقا «سیدضیاءالدین» به وسایل ممکنه ذهن مرحوم «احمد شاه» را حاضر کردند که چون عده‌ای از افسران ژاندارم باعده‌ای از دولتی ها متحد شده و خیال کودتا دارند؛ خوب است اعلیحضرت برای جلوگیری از این امر دستور بدهد تعداد پانصد نفر از قزاق‌هایی که در قزوین هستند به تهران آمده، مواظبت کامل کنند تا حوادث سویی رخ ندهد، و اگر «شاه» تن به این بهانه داد، به جای ۵۰۰ نفر، ۲۵۰۰ نفر از قزاق‌ها برای حمله به تهران حرکت کنند.

همین که با این تظاهر به «احمد شاه» فهماندند که ژاندارم‌ها چنین قصدی دارند «شاه» متوحش شده فوراً موافقت کرد و محرمانه دستور داد؛ پانصد نفر از افراد قزاق که در قزوین هستند به طرف تهران حرکت کنند و بهانه‌ی آنها این باشد که برای دیدن خانواده و دریافت حقوق خود

۱ــ مقدمات کودتای ۱۲۹۹، «حسین مکی». توضیح: کشور تحت استیلای نظامی و اقتصادی انگلستان دچار ورشکستگی شده وخزانه تهی شده بود. لذا بودجه دولت به مبلغ دو یست هزار تومان ماهیانه از طرف سفارت انگلستان پرداخت می شد.

۲ــ رضا فرزند داداش بیگ اهل مازندران جزو قشون داوطلب (ابواب جمعی «امیر مؤید سوادکوهی» از مادری گرجی که زن دوم دادش‌بیگ بود. وی از دوران جوانی در بریگارد قزاق ایران تحت سرپرستی افسرانی روسی مشغول خدمت بود و پس ازچ انقلاب اکتبر در روسیه همراه سپاهیان انگلیسی در مبارزه علیه جنگلی ها شرکت داشت.

«دوران کودکی «رضاشاه» تخلیص از «خواندنیها»، سال چهارم، شماره ۳۴.

می آیند.

به علاوه «شاه» را مجبور کردند که چون ممکن است دولت وقت از ورود آنها جلوگیری کند به بعضی از افسران سوئدی ارشد ژاندارم ملی «شاه» شخصا محرمانه دستور دهد مانع ورود قزاق ها نشوند[۱]... ناگفته نگذار یم موقعی که به آقای «رضا خان» تکلیف شد که فرماندهی قوای مهاجم را عهده‌دار شود مشارالیه ابتدا اندکی وحشت داشت و تصور نمی کرد که جر یان حمله به تهران و تصرف آن به این سادگی صورت بگیرد، لذا ز یر بار نمی رفت، ولی بعدا مطالب را به او حالی کردند و از جر یان دستور محرمانه و تلگراف «شاه» او را آگاه ساختند تا بالاخره قبول کرد.

«... به علاوه برای پیش بینی ازحوادث غیر منتظره و اتفاقات غیر مترقبه دستور دادند که مقداری از«گردآرمه»ی قزو ین را به کرج حرکت داده و در آنجا متوقف شدند، که احیاناً بین افسران وافراد ژاندارم و قزاق تهران با قوای مهاجم که از قزو ین وارد می شوند نزاعی درگرفت، قوایی که در کرج هستند به حمایت قزاق های مهاجم حرکت کرده و در تصرف شهر تهران کمک های لازمه را بکنند.» [۲]

«... روز ۲۵ برج دلو آقا «سیدضیاءالدین طباطبائی» مخفیانه، و بدون آن که حتا اعضاء «روزنامه‌ی رعد» هم متوجه شوند، برای دومین مرتبه از تهران به طرف قزو ین حرکت کرد که در آنجا مقدمات حمله قزاق ها را به تهران فراهم سازد. روز اول حوت خبر رسید که قزاق های همدان به سرگردگی «رضاخان میر پنج» با چهار ارابه توپ و مقداری تجهیزات از قزو ین حرکت و عازم تهرانند و در بین راه سیم های تلگراف و تلفن بین تهران و قزو ین را قطع کرده اند.[۳]

«... «سپهدار» که از جر یان پشت پرده اطلاعی نداشت، مصمم شد از ورود قوای قزاق به شهر جلوگیری کند. در شهر حکومت نظامی اعلام کرد. و «سردار همایون» رئیس دیو یز یون قزاق را به منظور جلوگیری پیش آنها فرستاد. (قزاق ها او را در بین راه توقیف و پس از توهین مرخص کردند) بعد دستور داد که دو نفر ازافسران انگلیسی به اتفاق معاون هیئت وزرا آقای «ادیب السلطنه» و «معین الملک» برای اخذ توضیحات و مذاکرات لازم ازتهران حرکت کنند و به جلوی قزاق ها، که گو یا در مهرآباد اردو زده بودند، بشتابند و به هر طر یق که ممکن است از ورود آنها به شهر جلوگیری به عمل آورند. ولی از این عده فقط آقای «ادیب السلطنه» از جر یان پس برده و بازی خطرناک آن، که حوادث کودتای مصنوعی بود، اطلاعی نداشت. ز یرا سایر همراهان از جزئیات قبلاً مطلع بودند. لذا از مذاکرات نتیجه مثبتی گرفته نشد. «سپهدار» به فکر فرار افتاد و گو یا چند ساعتی هم در سفارت انگلیس تحصّن اختیار کرد.[۴]

«... در حدود نصف شب ناگهان قزاق ها به شهر وارد شدند و با این که عده‌ی ژاندارم های

---

۱ ــ «روزنامه‌ی مهر ایران» شماره‌ی ۲۲۳، مورخه‌ی ۲۱/۶/۱۹، ازمقاله مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

۲ ــ «روزنامه‌ی مهر ایران» شماره ۲۲۴۳، مورخه‌ی ۲۱/۶/۲۰ از مقاله مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

۳ ــ شماره‌ی ۲۲۱، «مهر ایران»، مورخه‌ی ۲۱/۶/۱۷ «حسین مکی»، مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

۴ــ شماره‌ی ۲۲۴، مورخه‌ی ۲۱/۶/۲۰، «مهر ایران»، «حسین مکی»، مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

ملی ساخلوی تهران به اندازه‌ی بود که کاملاً بتوانند از ورد آنان جلوگیری کنند و تمام آن عده را اسیر سازد، معهذا براثر تبانی های قبلی با رؤسای ژاندارم در موقع ورود هیچ گونه مقاومتی به عمل نیآمد و قزاق ها نیز بدون سروصدا و تصادمی از بیرون دروازه‌ی قزو ین وارد شهر شدند.»

اولین اقدام رؤسای قزاق دستگیری نفرات پلیس و اشغال کلانتری ها بود که فقط در مرکز شهر بانی (میدان توپخانه) مقاومتی به وقوع پیوست که منجر به قتل دو پاسبان و سه قزاق و مجروح شدن یک قزاق شد و این خونر یزی در اثر سوءتفاهم انجام وظیفه پاسبانان روی داد. ز یرا از یک طرف احکام و اوامر قطعی از طرف پلیس صادر نشده بود که در برابر قزاق ها مقاومت نشود و از طرف دیگر عصر همان روز دستوراتی برای حفظ امنیت صادر شده بود.

در این هنگام ملاقاتی بین رئیس کل شهر بانی و رؤسای قزاق مهاجم دست داد و از طرف رؤسای قزاق به رئیس شهر بانی تکلیف شد که دستور دهد افراد شهر بانی با افراد قزاق همکاری کنند ولی رئیس شهر بانی پاسخ داد که بایدصبح زوداز«شاه» اجازه تحصیل شود و در صورتی که «شاه» اجازه داد آن وقت پلیس در حفظ انتظامات شرکت خواهد کرد. به علاوه از رئیس شهر بانی قول گرفته شد که مطلقاً در جر یان وقایع جدید مداخله نکند.

از آن طرف ژاندارم ها همین که قزاق ها وارد شهر شدند، آنان نیز به آسایشگاه های خود واقع در باغ شاه و یوسف‌آباد رفته استراحت کردند.

صبح زود رئیس شهر بانی نزد «شاه» رفت و از جر یان مذاکرات شب «شاه» را آگاه ساخت. «احمد شاه» نیز اجازه داد که پاسبانان با قزاق ها در حفظ انتظام شهر و آسایش عمومی شرکت کنند.

صبح چهارم حوت در دروازه های شهر عده‌ای قراول ایستاد تا از ورود و خروج مردم جلوگیری کنند و از ورود اعضای ادارات و وزارتخانه ها به طور عموم جلوگیری به عمل آمد. تمام وزارتخانه ها و ادارات را بستند. کلیه جراید مرکز و حتا «روزنامه‌ی رعد» توقیف شد. تمام تلفون های شهر را قطع هم چنین کلیه تلفون های نقاط خارج از تهران را نیز مهر کردند؛ تا کسی نتواند با نقاط خارج از مرکز صبحت کنند.

در این هنگام چندین نفر به سفارت امر یکا پناهنده شدند و خود «سپهدار» هم پیاده بدون این که کسی متوجه شود به سفارت انگلیس شتافت، منتهی در آنجا به مرحوم «سپهدار» خبر رسید که نام او جزو اسامی دستگیرشوندگان نیست، لذا همان روز از سفارت خارج شد.

روز چهارم از همان اول آفتاب مشغول گرفتن اشخاص شدند و عده‌ای را به زندان های مختلف برده زندانی کردند. عصرروز چهارم حوت مردم، «سیدضیاءالدین» را دیدند که در اتومبیل ر یاست وزراء سوار است در حالی که سر و صورت را اصلاح کرده و عمامه را برداشته کلاه پوست برسر گذاشته بود و در خیابان های تهران ایاب و ذهاب می کرد و با همین وضعیت در حدود دو ساعت به غروب، به قصر فرح آباد رفت و دستخط ر یاست وزرایی خود را، و حکم ر یاست دیو یز یون قزاق و لقب «سردارسپه» را برای «رضا خان میر پنج» از «شاه» گرفته به شهر مراجعت کرد.

«...ظرف مدت پنج یا شش روز اول در حدود شصت یا هفتاد نفر از معار یف وآزادیخواهان و

متنفذین و مخالفین و معترضین قرارداد ۱۹۱۹ و برخی از علماء را دستگیر و زندانی کردند.

اشخاصی که در قزاقخانه زندانی بودند تحت نظر «نایب کریم آقا» محبوس بودند. (روز دوم کودتا «کریم آقا» به درجه سروانی ارتقاء یافت و بعدها سرلشگر «کریم آقا بوذرجمهری» شد) و چون صورتی تهیه شده بود که از اغلب دستگیر شدگان پول مطالبه کنند فقط یک نفر حاضر شد که مبلغ بیست و پنج هزار تومان که قبلا تعیین شده بود بدهد، بقیه امتناع کردند.

یک ماه که از عمر کابینه‌ی «سیدضیاءالدین» گذشت عده‌ی دیگری از آزادیخواهان و شاگردان مدرسه سیاسی و مدیران جراید و غیره را، که شئون اجتماعی و سیاسی کشور خود را در خطر می‌دیدند، و برعلیه کابینه تظاهراتی کردند، بنا به امر «سیدضیاءالدین» قریب هشتاد نفر را دستگیر و زندانی شدند.

... «رضاخان» برای این که قشون مهاجم را از خود راضی کرده باشد، قبل از حرکت قوای مهاجم از قزوین پول زیادی از بانک گرفت و بین افسران و افراد قزاق به نسبت‌های مختلفی تقسیم کرد.

هم‌چنین پس از آن که قزاق‌ها تهران را مصنوعاً فتح کردند، روز دوم کودتا آقای «سیدضیاءالدین» نیز مبلغ هشتصد هزار ریال پول نقد از بانک شاهی (بانک انگلیس و ایران) و از موجودی خزانه دولت گرفت و بین افسران و افراد قزاق به نسبت‌های مختلفی تقسیم کرد و مازاد آنرا نیز بین پاسبانان شهر تهران به طوری تقسیم کرد که به هر نفر مبلغ یکصد ریال به نام انعام داده شد.»[1]

«کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی که برخی آنرا انقلاب سفید نیز نام نهادند، مقدمه‌ی اسف‌انگیز وضع نوینی بود در تاریخ چندین هزار ساله‌ی ایران که حوادث مهمی ایجاد کرد و منتهی به اختناق تدریجی و انقلاب خونین شد که براثر آن مردان پاک سرشت و آزادیخواه ایران را در کام اژدهای ارتجاع و بیداد نابود ساخت.»[2]

«امیل لوسوتور»، استاد سابق دانشکده‌ی حقوق تهران نیز در کتاب «وقایع ایران» درباره‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توضیحات زیر را دارد: «... قزاق‌ها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است به راه افتاده‌اند. کدام احمق باور می‌کند در شهری که همه چیز حتا نام کوچه‌ها انگلیسی شده است، انگلیس‌ها از عزیمت ۲۵۰۰ سرباز بی‌خبر و از نیات ایشان بی‌اطلاع بوده ونتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری به عمل آورند؟

به اضافه چند روز پیش از خروج این «عاصیان ساختگی» سه هزار نفر سرباز انگلیسی به قزوین احضار شدند که جای خالی قزاق‌ها را پرکنند. دیکتاتور (سید ضیاء) مرتبا از سفارت انگلیس دستور می‌گیرد و پنهان هم نمی‌کند. هر روز اتومبیلش با یک اسکورت سوار مسلح (اسکورت مرکب

۱ــ «روزنامه‌ی مهر ایران»، شماره‌های ۲۷۷ به تاریخ ۲۱/۶/۲۴ و ۲۲۸ بتاریخ ۲۱/۶/۲۵ و ۲۳۲ بتاریخ ۲۱/۶/۳۰، مقدمات کودتای ۱۲۹۹ «حسین مکی».

۲ ــ «روزنامه‌ی مهر ایران»، شماره‌ی ۲۲۶ بتاریخ ۲۱/۲/۲۳ «حسین مکی»، «مقدمات کودتای ۱۲۹۹»

از داشناک ها) داخل پارک سفارت انگلیس می شود.[۱]

سیدضیاء الدین به منظور فریب افکار عمومی، الغاء قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام کرد ولی هم چنان که «امیل لوسوتور» به درستی بیان می کند «... وقتی صبحت تجدید تشکیلات ارتش به میان آمد، بالطبیعه طرحی را که وابسته سفارت انگلیس قبلا تهیه کرده بود، برگزیدند. تشکیلات مالیه هم می باید تجدید شود. کارمندان آن را اخراج کردند، و وزیر جدید عیسی خان که مورد اعتماد وزارت خارجه انگلیس بود، فقط کارمندان مطمئن را نگهداشت و از کارشناسان انگلیسی که هنوز تمامی شان به کشور خویش عودت نکرده بودند، استمداد جست.»[۲]

به علاوه «سیدضیاء الدین» پس از کودتا «ارمیتاژ اسمیت» را که بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مستشار مالیه ایران شده بود و در آن زمان در لندن بسر می برد به تهران دعوت کرده مجدداً به همان سمت منصوب کرد.

به این گونه با اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ «دومزیت اصلی که موجب قرارداد ۱۹۱۹ برای بریتانیای کبیرقائل شده بودند (یعنی کنترول ارتش و مالیه) عملا تائید شد و به موقع اجرا گذاشته شد.»[۳]

وهم چنان که «بالفور» وزیر امورخارجه وقت انگلستان در نوشته های خود اعتراف می کند: «سیاست کابینه ی «سیدضیاء الدین» همان بود که در موافقتنامه ی ۱۹۱۹ ایران و انگلیس پیش بینی شده بود»[۴]

توضیح «روزنامه ی شفق سرخ» در مورد الغاء قرارداد ۱۹۱۹ توسط «سیدضیاء الدین» نیز روشنگر این واقعیت است:

«علی دشتی» در شماره ی ۱۳۸ مورخه ی ثور ۱۳۰۲ «روزنامه ی شفق سرخ» چنین می نویسد: «قرارداد مرده بود وهرکس می توانست آنرا الغاء کند، ولی انگلیسی ها با آن که رفته، رفته از اجرای آن مأیوس شده بودند. مانع بودند از این که یکی از کابینه ها آنرا لغو کند. زیرا اگر بلاعوض لغو می شد؛ تمام سیاست دو ساله ی آنها به هدر رفته بود. لذا سعی می کردند که روح قرارداد یعنی بدست گرفتن مالیه ونظام ایران و در نتیجه تحکیم سیاست خود در ایران اجرا شود.

این نقطه نظر سیاسی انگلستان باعث این بود، که به «مشیرالدوله» که کاملاً مخالف قرارداد بود ،اجازه ندادند، قرارداد را لغو کند و به «سیدضیاء الدین» که دو سال قبل با کمال شدت برای اجرای قرارداد کار می کرد و مقاله می نوشت اجازه دادند لغو کند. زیرا می دانستند اگر «مشیرالدوله» آنرا لغو می ساخت دیگر «ارمیتاژ اسمیت» و«جنرال دیکسن» را در ایران نگاه نمی داشت و «سیدضیاء الدین» آنها را تثبیت می کرد...»

گرچه افتخار انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی بین «سیدضیاء الدین» و «رضا شاه» مورد

---

۱ و ۲ ــ نقل از خواندنیها شماره ی ۳٤، سال چهارم.

۳ــ نقل از «خواندنیها» ، شماره ی ۳٤، سال چهارم.

٤ــ Recent Happining in Persia صفحه ۲۲۳

منازعه است، چنان‌چه «سیدضیاءالدین» در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورا هنگام طرح اعتبارنامه نمایندگیش آنرا از اقدامات افتخارآمیز خود شمرد و «محمدرضا شاه» در صفحه‌ی ۵۷ کتاب «مأموریت برای وطنم» آنرا از اقدامات مشعشعانه‌ی پدر تاجدار خود می داند، ولی هیچ‌یک را از این افتخار کوچکترین نصیبی نیست. زیرا مذاکرات درباره‌ی این قرارداد بین دولت های ایران و شوروی، مدت ها قبل شروع و پیش از کودتا پایان پذیرفته و برای امضاء آماده شده بود و در فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) فقط از نظر تشریفاتی در کابینه «سیدضیاءالدین» به امضاء رسید. چون دولت شوروی یکبار در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ (دیماه ۱۲۹۶) و بار دوم در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (تیرماه ۱۲۹۷) طی یادداشت هایی به دولت و ملت ایران اعلام داشته بود که آن دولت از رژیم کاپیتولاسیون و از تمام امتیازنامه ها و مزایایی که تزار یسم در ایران کسب کرده، صرفنظر می کند. لذا جلوگیری از امضای آن از نظر افکار عمومی غیر مقدور بود. با این که «سیدضیاءالدین» با توقیف عده‌یی از اشراف و اعیان و سرسپردگان سیاست انگلیس به همراه مخالفین سیاست استعماری انگلستان و اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹، قراردادی که عملاً مرده بود و تظاهر به نزدیکی به حکومت جدید شوروی و امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، برای جلب اعتماد عمومی مردم ایران کوشید. ولی او رسواتر و شناخته‌تر از آن بود که بتواند به سیما و وجهه ای ملی وقابل اعتمادتبدیل شود. لذا پس از سه ماه حکومت ازمقام خود عزل و از کشور اخراج شد، و در همان حال بیست و پنج هزار تومان ازخزانه مملکتی برداشت کرد.[1]

در حقیقت «سیدضیاءالدین» کابینه‌ی محللی تشکیل داد تا مردم به «سردارسپه» روی آورند و او و اربابش آسانتر به مقصود خود برسند.

«رضاخان» بااخراج «سیدضیاءالدین»، عامل سرشناس انگلیس، نسبت به خود اعتمادها را جلب کرد؛ تا خود بتواند مجری نامریی سیاست انگلستان شود و گرنه بین او و «سیدضیاءالدین» از نظر مقاصد سیاسی اختلافی وجود نداشت. شخص «رضا خان» نیز از اقرار به این که دولت انگلستان وی را بر سر کار آورده است ابایی نداشت. اینک شهادت دکتر «مصدق» را در این باره به یاری می طلبیم:

«...خاطر دارم «سردارسپه» رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم «مشیرالدوله» و «مستوفی الممالک» و «دولت‌آبادی» و «مخبرالسلطنه» و «تقی زاده» و «علاء» اظهار داشت که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سروکار پیدا کرد. آنوقت نمی شد در این باب حرفی زد. ولی روزگار آنرا تکذیب کرد و به خوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.»[2]

«یحیی دولت‌آبادی» هم که خود را از حاضرین در آن مجلس بود، اظهارات بالا را در کتاب «تاریخ معاصر یا حیات یحیی» عیناً تأئید کرده است.[3]

اعترافات صریح «محمدرضا شاه» نیز در صحت این موضوع شکی باقی نمی گذارد. وی

---

۱ ــ سید«ضیاءالدین» در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس شورایملی خود این امر را اذعان کرده است.

۲ ــ از مذاکرات مجلس شورایملی ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۳۴.

۳ ــ «تاریخ عصر معاصر»، صفحات ۳۲۵ ــ ۳۴۳.

می گوید:

«...به عقیده من پدرم با «سیدضیاء الدین» نه از نظر افکار سیاسی و اقتصادی، بلکه از نظر تشخیص موقع و طرز عمل موافقت نداشت»[۱]

به این ترتیب کلیه‌ی صحنه‌سازی ها و تعزیه گردانی هایی که از اخراج «سیدضیاء الدین» تا به سلطنت رسیدن «رضا خان» به عمل آمد، مراحلی بود که به منظور فریب مردم ایران و سازمان های مترقی و آزادیخواهان کشور انجام یافت. یکی از بزرگترین این صحنه‌سازی ها، «لشگرکشی» علیه «شیخ خزعل» بود که به اجمال در پائین می آید:

پس از انقلاب مشروطیت و نابسامانی هایی که در جنوب ایران پیش آمد، دولت انگلیس سران عشایر جنوب را تحت نفوذ و اختیار خود درآورد تا امنیت منطقه را از نظر استخراج و صدور نفت تأمین کند. از آن جمله در سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی) با «شیخ خزعل» حاکم محمره (اهواز فعلی) موافقتنامه‌ای منعقد ساخت، که براساس آن حق عبور لوله نفت، ایجاد پالایشگاه و انبار و مخازن در آبادان به شرکت نفت جنوب اعطا شد. در عوض مقرری سالیانه‌ای برای «شیخ» برقرار و دولت انگلیس حق حکمرانی وی و جانشینانش را بر محمره تضمین کرد.[۲] این موافقت‌نامه در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱٤ میلادی) دوباره تأئید شد و تا آذرماه ۱۳۰۳ شمسی (دسامبر ۱۹۲٤) «شیخ خزعل» عملا حکمران اهواز بود.

علیهذا بنا به سیاست کلی انگلستان در ایران چون حفظ و اداره‌ی چاه های نفت، چه از نظر امنیت و چه از نظر هزینه های پرداختی به دست حکومت مقتدر مرکزی سهل‌تر و با صرفه‌تر بود، لذا در باره‌ی خلع «شیخ» از حکمرانی اهواز و برقراری نظم در آن ناحیه توافق به عمل آمد. چنان‌چه «چمبرلن» در پاسخ سؤال «آنتونی ایدن» در باره‌ی «شیخ خزعل» در مجلس عوام انگلستان اظهار داشت:

«موضوع رفع اختلاف میان «شیخ» و رئیس الوزراء ایران (رضاخان سردارسپه) در دسامبر ۱۹۲٤ مورد موافقت قرار گرفته و... دولت انگلستان از دولت ایران خواسته است که امور مربوط به «شیخ» را منصفانه و عادلانه حل‌وفصل کند.»[۳] «رضا خان سردار سپه» نیز در کتاب «سفرنامه خوزستان» در این باره می نویسد: «... آژانس رویتر این خبر را منتشر کرده که سفیر انگلس «سر پرسی لرن» از جانب دولت متبوعه‌ی خود مأموریت دارد که در بوشهر فیمابین من و «خزعل» ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد...»[٤]

منتها از این سازش استفاده‌ی دیگری هم به عمل آمد و بنا به نوشته‌ی «حسین مکی» «برای

۱ــ کتاب «مأموریت برای وطنم» صفحه‌ی ۵۵.

۲ــ کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ»، صفحات ۱۷ ــ ۱۸ نوشته‌ی «بنیامین شوادارن»، متن انگلیسی چاپ نیویورک ۱۹۷٤. ــ بقیه توضیحات در صفحه پیوست ۵٤

۳ــ کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» صفحه‌ی ۷۲ حواشی فصل سوم.

٤ــ روزنامه‌ی «ستاره» ۱٤۵٤ بتاریخ ۲۱/۸/۲۵، نقل از کتاب «سفرنامه خوزستان» به قلم سردارسپه.

توجه همسایه‌ی شمالی یک پرده نمایش بسیار ماهرانه بازی شد که یک عده کهنه کار ایرانی تعز یه گردان این بازی بود. برای پیشرفت این بازی سیاسی، قضیه «شیخ خزعل» و نهضت او را بهانه قرارداده و چنین وانمود کرد که «خزعل» به تحر یک دیگران می خواهد خوزستان را از ایران مجزا کرده حکومت مستقلی تشکیل دهد. لذا روز ۱۳ عقرب ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲٤ ــ میلادی) ظاهراً به عزم لشگرکشی و جنگ با «خزعل» به صوب خوزستان حرکت و فروغی وز یر مالیه را به سمت کفالت هیئت وزراء تعیین کرد.»[1]

کما این که «شیخ خزعل» با وساطت دولت انگلیس، بدون جنگ و خونر یزی تسلیم و به تهران اعزام شد.

«رضا خان» به منظور بهره‌برداری از افکار عمومی در برانداختن سلطنت قاجار یه، شعار جمهوری را پیش کشید و از این راه پایگاه اجتماعی خود را وسیع‌تر ساخته، راه رسیدن به قدرت را هموارتر کرد.

ولی پس از رسیدن به قدرت، به شعارهای سابق خود وفادار نماند و راهی در پیش گرفت که جاه‌طلبی و آزمندی شخص وی و سیاست استعماری انگلیس پیش پایش قرار می داد.

علیهذا مانورهای «رضا خان»، او را در نظر اکثر یت مردم به عنوان شخصی جلوه گر ساخت که بی وابستگی به طبقه‌ی اشراف و فئودال از میان توده‌ی مردم برخاسته و دارای روح وطن‌پرستی وضداستعماری است. از دیدگاه مردم ایران، او کسی بود که دست «سیدضیاء الدین» خدمتگذار امپر یالیسم انگلیس را از ایران کوتاه کرد. اقداماتی برای تقو یت حکومت مرکزی و برقراری آرامش و امنیت بعمل آورد. راه را برای فعالیت افراد و سازمان‌های ملی مترقی مسدود نساخت.

این ارز یابی نادرست نه فقط از جانب توده‌ی مردم بلکه بوسیله سازمان‌های مترقی و ملی نیز به عمل آمد. حتا دولت شورو ی نیز د ارز یابی حکومت «رضا خان» دچار اشتباه شد.

در حزب کمونیست شورو ی دسته‌ای بر یاست «و یسانوف» مدعی بودند که فکر تغییر رژیم ایران با جلب‌نظر و نظارت مستقیم انگلیس‌ها بوده و در نتیجه یک فکر ارتجاعی است که برای تقو یت و ادامه‌ی حیات فئودالیسم ایجاد شده است. افراد این دسته معتقد بودند که باید با رژیم «رضا خان» مبارزه کرده راه رشد نهضت دهقانی را در ایران هموار ساخت.

دسته‌ی دیگر به پیشوایی «کتورگو کر یاژین» می گفتند که تغییر رژیم یک قدم بسوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. بالاخره نظر یه اخیر در حزب مز بور پذیرفته شد.

درهمان زمان مجله‌ی «شرق جدید» تحت عنوان «روابط شورو ی وایران در پنج سال» نوشته‌ی «ایرانسکی» نوشت: « «رضا شاه» از میان مردم برخاسته ونهضتی که او پیشوای آن است موجب پیشرفت امور بازرگانی و صنعتی و فرهنگی درایران خواهد بود. و سبب خواهد شد که ایران از

۱ــ روزنامه‌ی « ستاره» ۱٤٥٤، بتار یخ ۲۱/۸/۲۵، «اسناد تار یخی ــ رسیدن به سلطنت و شیخ خزعل»

مرحله‌ی فئودالیسم خارج شده و موجودیت جدی در اقتصاد و سیاست بدست آورد.»[1]

«ملک‌الشعراء بهار» نیز در این باره، در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» می نویسد:

«... من بارها با رفیق «داویتان» وزیر مختار سویت در ایران درباره‌ی «سردارسپه» گفتگو کردم. آنها او را یک مردم وطن‌پرست و مخالف فاناتیزم و تعصبات مذهبی و دشمن خرافات و سرمایه‌داران و خوانین و تشخصات ومخالف مداخله‌ی انگلیس در امور ایران می شناختند. خاصه بعداز مباحثات راجع به بحرین و دستگیری «شیخ خزعل»، دوست معروف وقدیم انگلستان، این عقیده در نهادسیاسیون مسکو راسخ شد و بالجمله در روزهایی که هنگامه‌ی جمهوری بلند شد و جراید، مخالفان «سردارسپه» را اجنبی پرست معرفی می کردند (یعنی طرفدار انگلیس) و روس سویت نیز باور کرد و از طرف آنها به دولت مرکزی مساعدت‌های قیمتی به عمل آمد و لحن جراید مسکو همواره به نفع «سردارسپه» و به زیان «مدرس» و مخالفان «سردارسپه» بود!

و این معنی را جراید انگلستان با کمال زبردستی در یافته و گاهی با نوشتن مقالاتی که موضوع شکایت از «سردارسپه» بود این خیال را قوت می دادند.»[2]

حال آن که دولت انگلستان سیاست سنتی خود را که به خشونت صرف و جلوگیری از تمرکز نیرو در دست حکومت مرکزی و تضعیف و تهدید آن از طریق ایجاد تفرقه و مسلح ساختن عشایر و ایلات و سرگرم داشتن حکومت مرکزی با کشمکش های داخلی مبتنی بود، بعداز استقرار حکومت کارگری در روسیه به ایجاد حکومت های ظاهراً ملی متمرکزونیرومند در مرزهای شوروی تغییر داده بود تا از این راه ضمن فریفتن و سرکوب کردن نیروهای ملی حلقه‌ی محاصره‌ی کشور شوراها را مستحکم‌تر سازد. دولت انگلستان با کتمان خطوط اصلی همین سیاست توانست مدت‌مدیدی مردم و نیروهای مترقی کشور ما را گمراه ساخته در اجرای سیاست استعماری جدید خود توفیق یابد.

در تشریح سیاست دولت انگلستان درایران روز ۲۰/۸/۱۴ رادیوی لندن گفتار جالبی تحت عنوان «خطاب به ملت ایران» پخش کرد این گفتار که یکی از بی پرواترین و صریح‌ترین اعترافات دولت انگلستان در باره‌ی سیاست استعمارگرانه خود در کشور ما است، به قول «مصطفی فاتح»: «بهترین سندی است که ثابت می کند انگلستان در روابط خود با ایران پای بند به قوانین و سنن بین‌المللی نبوده و تشخیص خود را ملاک عمل خویش قرار می داده است.»[3] درآن بیانیه چنین گفته می شود:

«کشور ایران را علی‌الاصول ملت ایران به توسط امنای خود باید اداره کند. بنابراین لازم است که از سیاست داخلی وخارجی مملکت خود آگاه باشد. و می دانیم که شما از سیاست دولت انگیس در ایران به درستی آگاه نیستید. و در آن باب اشتباهاتی دارید به این سبب لازم می دانیم فکر شما را در این خصوص روشن کنیم.

---

۱ ــ مجله «شرق جدید»، جلد چهارم، صفحه‌ی ۲۱۸.

۲ ــ «رونامه‌ی مهر ایران» شماره‌ی ۸۳، بتاریخ ۲۱/۱/۱.

۳ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران» صفحه‌ی ٤٦٩.

بسیار اتفاق می افتد که چیزی از غایت سادگی و روشنی در پرده‌ی خفا می ماند. مثلاً ظرف بلور ین که پر از آب زلال باشد اگر کسی سابقه نداشته باشد گمان می کند خالی است و آب را به واسطه‌ی روشنی نمی بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و از بس ساده و روشن است کسی به آن پی نمی برد. آن سیاست چیست؟

سیاست انگلیس در ایران مبنی بردوستی است. دوستی دو قسم است دوستی بی غرض و دوستی با غرض.

...دوستی بی غرض به ملت ایران مخصوص دانشمندان است...

... اما دوستی دولت انگلیس نسبت به ایران و نسبت به هیچ کشور دیگر دوستی بی غرض نیست و نمی تواند باشد. در سیاست بی غرض نمی توان بود. نهایت این که غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مبنی بر غرض صالح است. به این معنی که ما مصلحت خود را چنین تشخیص داده‌ایم که ایران باید مستقل وتمامیت ارضی او محفوظ و نظم و امنیت در آن‌جا مستقر باشد، چرا که ایران نه فقط دروازه‌ی هندوستان است؛ بلکه دروازه‌ی تمام آسیا است و عدم استقلال و بی نظمی و اغتشاش در آن‌جا برای ما مضر بلکه خطرناک است. این است وجه دوستی ما نسبت به ایران که از روی غرض است. اما غرضی است، صالح و این فقره مبنای سیاست دولت انگلیس است در ایران. بنابراین دولت انگلیس حتی الامکان از مداخله در کارهای ایران احتراز دارد...

این است خلاصه حقیقت سیاست انگلیس در ایران. اکنون اگر به این حقیقت پی بردید، نسبت به عملیات دولت انگلیس در ایران چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده به خوبی می توانید نکته‌سنجی و قضاوت کنید و برمی خورید به این که دولت انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی شود و در کار ایران مداخله نمی کند، مگر به یکی ازدودلیل. نخست مایوس شود از این که دولت ایران بر پای خود بایستد، دیگر این که منافع حیاتی خود را در ایران در مخاطره به بیند. در آن صورت می تواند دست به هر کاری بزند وکسی هم حق ندارد اورا ملامت کند. مثلاً قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزاری روس بستیم وایران را به منطقه های نفوذ تقسیم کردیم به این سبب بود که آن زمان پس از چندین سال مجاهده مایوس شده بودیم از این که دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و می دیدیم که به سرعت زیر دست دولت تزاری می رود. پس با آن قرارداد خواستم تا اندازه‌ای از تجاوزات روسیه تزاری جلوگیری کنیم. هم چنین در زمان جنگ بین الملل، ما در کارهای ایران مداخله کردیم چون که به سبب شیطنت های آلمان ها و عثمانی ها منافع خودمان را در خطر می دیدیم. ونیز در ۱۹۱۹ قراردادی که با ایران بستیم، که شما و بسیاری از مردم گمان بردند ما می خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآور یم در حالی که این به سبب آن بود که از مشاهده‌ی وقایع چندین ساله مأیوس شده بودیم که ایرانی ها بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آن که دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد بد بین است وآنرا مبنی برغرض فاسد می داند قرارداد را الغا کردیم ودرعوض دولت راتقویت ومساعدت کردیم که نظم وامنیت واقتدار رادرکشورخودبرقرار کند. تمام تقویت و مساعدت ما از «رضا شاه پهلوی» سرّش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول

زمامداری خود به اصلاح امور کشور پردلخت واقداماتی که برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود انجام داد. وما از این راضی بودیم و گمان می کنیم ایرانی های میهن‌پرست هم راضی بودند. لکن متاسفانه آن پادشاه به مرور زمان هر چه قدرتش بیشتر شد، از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به کارهای بی قاعده دست برد. و ملت ناراضی شد و گمان نکنید ماهم راضی بودیم. اما چه می توانستیم بکنیم؟ دشمنان ما به شما القاء سوء می کردند، که «رضا شاه» را ما اداره می کنیم و هر چه می کند به دستور ما است. ولی چنین نبود. او به حرف کسی گوش نمی داد و اگر می خواستیم ازعملیات او جلوگیری کنیم می باید به زور پیش بیائیم و در کار مملکت شما مداخله کنیم و این مصلحت نبود. و برخلاف سیاست ما بود و تا ممکن بود از این کار خودداری کردیم، تا وقتی که باز دیدیم شیطنت آلمانی ها و غفلت شاه، منافع ما را دارد به خطر می اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر را کردیم. و می دانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم، که حیات و موجودیت ما را می خواهد از بین ببرد و مجبور یم تا جان دار یم بکوشیم. و به شما اطمینان می دهیم که به محض این که مخاطره‌ی فعلی رفع شد، خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار بگذار یم. و دولت شوروی هم، که با ما متحد است، همین نیت را دارد و از هر نظر به اتفاق و بشراکت یکدیگر کار خواهیم کرد.»[1]

اما ارز یابی نادرست طراحان سیاست خارجی شوروی از حکومت «رضا خان» و روشی که نسبت به آن حکومت از طرف دولت شوروی در پیش گرفته شد، در تفرقه و اضمحلال نیروهای مترقی داخلی اثرات انکارناپذیری برجای گذاشت.

«دولت شوروی از همان آغاز قدرت یافتن «رضا خان» از او به عنوان «تبلور آرزوهای بورژوازی ملی ایران» و از نقش «آزادگرانه»ی کودتای او دفاع کرده و به تقویت و تحکیم حکومت «رضا خان» پرداخت. و با این که «حزب کمونیست ایران» در قطعنامه‌ی دومین کنگره حزبی[2] با اتکاء به انبوه مدارک و واقعیات نقش «ملی ــ آزادگرانهٔ » حکومت «رضا شاه» را رد کرده، ماهیت استعمارگرانه‌ی آنرا افشا کرد، جانبداری حکومت شوروی از«رضاشاه» تا سرکوب نیروهای مترقی کشور ادامه یافت.

ولی صحنه‌سازی ها و عوامفر یب های «رضا شاه» مدت مدیدی به طول نیانجامید. او با سرکوب آزادیخواهان و سازمان‌های مترقی، تجاوز به آزادی های فردی و اجتماعی دخالت در انتخابات مجلس شورایملی و محروم ساختن مردم از انتخابات آزاد نمایندگان خود، چهره‌ی واقعی اش را نشان داد.

«...معروف است که بعداز خاتمه‌ی انتخابات دوره‌ی هفتم، مرحوم «مدرس» از رئیس شهر بانی وقت پرسید که در دوره‌ی ششم من قر یب ۱۴ هزار رأی داشتم. در این دوره اگر از ترس

---

۱ ــ «روزنامه‌ی ستاره شماره‌ی ۱۲۰۵ بتار یخ ۲۰/۸/۲۷»

۲ــ دومین کنگره «حزب کمونیست ایران» به قلم آ. سلطانزاده به نقل از کتاب اسناد تار یخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی وکمونیستی ایران»، جلد چهارم، صفحه‌ی ۱۱۶، انتشارات مزدک.

شما کسی به من رأی نداد، پس آن رایی که من به خود دادم کجا رفت؟»[۱]

به تدریج «رضا شاه» به دیکتاتور قهاری مبدل شد، که آزادی و حقوق اجتماعی، عقیده و مذهب، مال و امنیت، عفت و آسایش مردم ایران را ملعبه دست خود قرار داد. با تصرف اموال و املاک مردم بزرگترین مالک ایران شد. تمام چرخ های حیاتی کشور را در جهت تأمین منافع شخصی خود به حرکت درآورد. و سراسر کشور به زندان تار یکی بدل شد که در آن هر صدای مخالفی با دست های جنایتکار دیکتاتور و عمالش خفه می شد. حتا هر سوءظن بی موردی می توانست خانواده‌ای را متلاشی کند. مثلا دادستان قوچان را بدون اعلام اتهام و بی قرار توقیف به آن سبب به زندان افکندند، که «می گفتند نامه‌ای از قوچان برای «رضا شاه» رفته بود که از ظلم و تعدی هایی که در قوچان به مردم وارد می آمد در آن گله و شکایت می شد!؟»

«عجب در این است که به جای رسیدگی در اطراف آن نامه و جلوگیری از عدوان در مقام تعقیب نویسنده برآمدند و عجب‌تر آن که چون نویسنده را نیافتند دادستان قوچان را توقیف کردند[۲]

و این جوان بیگناه در زندان بود تا در شهریور ۱۳۲۰ آزاد شد.

در زندان «غار وزراء» به عنوان آخرین منزل وزرای محکوم، «اتاق قباله» برای امضای قباله و فروش املاک کسانی که حاضر نبودند آنها را دو دستی به «شاهنشاه عظیم الشان» تقدیم دارند، «در علیم الدوله» برای کسانی که آمپول هوای دکتر «احمدی» در انتظارشان بود و سلول های پراز شپش آلود به تیفوس برای فراهم کردن مرگی «کاملا طبیعی» آزاد مردان، آماده بود. می گویند «وقتی زندانیان جان سخت از شر این فشارها جانی به در می بردند و به عرض «شاه» می رساندند، می گفت: «مگر هنوز او زنده است؟ ده سال برای مردن او کافی نیست؟ مگر مهمانخانه ساخته‌ام؟»[۳]

واین هم خبری تحت عنوان «کشف آثار دیکتاتوری» ازشماره‌ی ۵۳ — ۲۰/۱۰/۱۲ «ستاره‌ی هفتگی»: «چندی قبل در عمارتی که تا سه ماه پیش در اجاره‌ی بهداری شهربانی در خیابان سوم اسفند بود بقایایی از اسکلت انسانی که مربوط به سه نفر است، در یکی از باغچه ها پیدا کردند. این بقایای استخوان های که بوده است؟ چرا در آنجا چنین چیزی پیدا گردید؟ مگر بهداری شهربانی درعین حال قبرستان معصومین هم بوده است؟ آیا این بقایای استخوان های فرخی و امثال اوست که در آن محل نابودشان می ساختند و برای اختفای جنایات در باغچه دفن می کردند؟

معلوم می شود که اداره‌ی بهداری شهربانی سابق به نوعی اداره‌ی متوفیات مخفی بیش نبوده است. قضیه فعلا در دادسرای تهران شعبه‌ی هفت باز پرسی زیر رسیدگی است».

از طرف دیگر به سبب کثرت تبعید شدگان و لزوم امضای روزانه‌ی دفاتر در شهربانی ها، دولت مردم را مجبور می ساخت که برای مسافرت از شهری به شهر دیگر در داخل کشور پروانه‌ی

---

۱ — کتاب «سیاست موازنه منفی» جلد اول، صفحه‌ی ۳۳، از نطق دکتر «مصدق» در مجلس ۲۲/۱۲/۱۶.

۲ — «روزنامه‌ی ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۴، به تاریخ ۲۰/۸/۲۶ به قلم «عمیدی نوری».

۳ — «روزنامه‌ی ستاره»، شماره‌ی ۱۱۷۰، ۲۰/۷/۱۵ سرمقاله به قلم «گوشه گیر».

مسافرت در یافت دارند. اینک آگهی مربوط به لغو پروانه مسافرت پس از سقوط «رضا شاه» از «روزنامه‌ی تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۲۹ــ۲۰/۷/۳

«آگهی از طرف اداره‌ی کل شهربانی.

«برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانه‌ی مسافرت از طرف اداره‌ی کل شهربانی ملغی شده است. و مردم می‌توانند بدون پروانه در داخله‌ی کشور مسافرت کنند. پاس‌های جاده‌های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه‌ی مسافرین تاسیس شده بود از امروز برچیده شد.

کفیل ادارهٔ شهربانی» [۱]

برای جلوگیری از ارسال نامه‌هایی که احیاناً آسایش و آرامش دیکتاتور را برهم زند، بازرسان مخصوصی در کنارصندوق‌های پست و ادارات پست گمارده بودند، تا حدامکان تظلم موجود نباشد. خبر مربوط به برداشتن مامورین سانسور نامه‌ها در ادارات پست و صندوق‌های پست خود به قدر کافی گویا است: «چون از سابق مأمورین مخصوصی برای بازرسی مراسلات پستی در هر یک از کلانتری‌ها جنب صندوق‌های پست گذاشته شده بود که پاکت‌های ارسالی را موقع انداختن به صندوق بازرسی می‌کردند و این کار اسباب زحمت عامه شده بود، از طرف اداره‌ی کل شهربانی برای رفع این مزاحمت از عامه‌ی مردم از روز گذشته دستور داده شد که این بازرسی موقوف و مأمورین از نقاط مزبور برداشته شدند.» [۲]

ما نمی‌گوییم که «رضا شاه» برای ایران هیچ کاری انجام نداد. او در سال‌های اول حکومت خود اقداماتی به عمل آورد، که به ظاهر تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را منظور داشت. اما در باطن جز رفورم‌ها و مانورهایی برای فریب و اغفال نیروهای ملی و مترقی ایران نبود. و با سیاست استعماری جدید انگلستان نیز هیچ گونه مباینتی نداشت. ازجمله‌ی این اقدامات اخراج مستشاران انگلیسی از ارتش و ادارات دولتی، برقراری مناسبات عادی دیپلوماتیک با دولت شوروی، مبارزه با تمایلات تجزیه‌طلبی خوانین و سران عشایر، برقراری اصول جدید اداری و سیاست مرکزیت، تنظیم سیستم پولی و اقتصادی، ایجاد مدارس و دانشگاه‌ها، تشکیل ارتش منظم، راه‌سازی و ایجاد صنایع کوچک ملی را می‌توان نام برد.

ولی به قول «عمیدی نوری» مدیر «روزنامه‌ی داد»: گرچه «وی زحمت زیاد کشید که ایران را به ظاهر کشوری مترقی جلوه دهد. اما در برابر تبهکاری‌های او خدمات او خیلی ناچیز است و کفه‌ی زشتکاری‌هایش به مراتب می‌چربد. حکومت زور و ترور مردم را به روز سیاه نشانید. هرچه داشتند از دست دادند.

مردم روشنفکر و دانا یا کناره‌گیری کردند یا در گوشه‌های زندان جان سپردند. فساد اخلاق عجیبی در کشور پدیدار شد و بنایی که بنیادش برآب بود «رضاخان»، شب و روز رنگ و روغن اش می‌زد... این مسلم بود که عاقبت روزی این بنا فروخواهد نشست و ناپایداری این دستگاه هویدا

۱ــ «روزنامه‌ی ایران»، شماره‌ی ۶۶۸۳، بتاریخ ۲۰/۷/۴.

۲ــ شماره‌ی ۴۶۶۰، مورخه‌ی ۲۰/۷/۳« اطلاعات روزانه».

خواهد شد.»[1] اینک با نقل قسمت هایی از سلسله مقالات پرمغز «ارسلان خلعتبری» در «روزنامه‌ی ستاره» تحت عنوان «رفع اشتباه یا دفع از آزادی» این فصل را بپایان می بر یم:

«پس از خاتمه جنگ (اول جهانی) اوضاع دگرگون شدو... ایران روابط جدیدی با همسایگان خود و دول دیگر شروع کرد. بهتر ین فرصت برای اصلاح و ترقی پیش آمد و مردم با حسن نیت دور «شاه» سابق جمع شدند ز یرا طالب اصلاحات بودند. اما هزار افسوس که او نفع شخصی خود را بر نفع مردم ترجیح داد و برای همیشه به مردم این کشور فهماند که دیکتاتوری بلای جامعه است و باید حکومت به دست مردم باشد. و فر یب دیکتاتور را نباید خورد. مسلم است در این بیست سال کارهایی صورت گرفته که در جای خود مهم است.

آیا تصور می کنید اگر آن «شاه» سابق نبود این کارها صورت نمی گرفت. اوضاع بین المللی پس از جنگ نه فقط به کشور ما، بلکه به همه کشورهای کوچک فرصت ترقی و پیشرفت داد. هر کشوری به تناسب موقعیت و توانایی خود ترقی کرده است.

اگر آن روز «شاه» سابق را به سلطنت بر نمی گز یدیم تصور می کنید خدمت نظام وظیفه در ایران مستقر نمی شد، راه های شوسه ساخته نمی شدند، بانک ملی تأسیس نمی شد، تلگراف بی سیم و رادیو به این کشور نمی آمد، تکلیف ایلات بالاخره معلوم نمی شد، اختیار اسکناس به دست بانک شاهنشاهی باقی می ماند، کاپیتولاسیون الغاء نمی شد (آیا درالغا کاپیتولاسیون جز این بود که دول حسن نیت داشتند والا مگر ما قدرت فوق العاده داشتیم که به آنها عقیده‌ی خود را تحمیل کنیم) کارخانه وارد نمی کردیم؟ (کارخانه بیش از آنچه در کشور هست وارد می کردیم و کارخانه های نخ و چیت و چوب و پارچه و حر یر بافی وغیره انحصار «شاه» نمی شد).

آیا تصور می کنید که اگر «شاه» سابق اجازه می داد و کلاء مجلس آزاد باشند، قوانینی که با شور حقیقی آنها می گذشت به مراتب بهتر از قوانین فعلی نمی شد؟ اگر می گذاشت صاحبمنصبان قشون نظر در اداره کردن قشون داشته باشند، قشون بطرز بهتری اداره نمی شد؟

...آیا افراد کارآزموده وفکور ملت ما نمی فهمیدند که بانک کشاورزی مفید است، اولین فکرشان این نمی شد که بایستی در کشور داشنگاه بزرگی باشد، به فکر نمی افتادند که راه ها باید امن باشد، نمی دانستند باید مدارس را ز یاد کرد، محصل به ارو پا فرستاد؟

اگر این اصلاحات در لوای حکومت ملی صورت می گرفت دارای اساسی هم می شد. ز یرا فکر نفع شخصی دیگر در آن راه نمی یافت. برای برنج انحصار درست نمی کردند که اولاً کشت برنج در اصفهان و سایر جاها ممنوع شود و ثانیاً کسی که برنج کشور به استثناء مقدار کمی بقیه مال اوست بتواند با قیمت های گزاف بی دردسر برنج خود را یک جا به فروشد.

برای پنبه و خیلی چیزهای دیگر به همین دلیل انحصار نمی ساختند، برای شرکت حر یر بافی چالوس، ابر یشم هایی را که قبلاً اجازه‌ی ورود داشته، در انبار توقیف نمی کردند، سازمان تثبیت غله مجبور نمی شد گندم آن شخص را چند برابر قیمت واقعی بخرد و بعد برای جبران خسارت و مافات

۱ــ «روزنامه‌ی داد»، شماره‌ی ۲۱۸، مورخه‌ی ۲۳/۵/۶، «رضا شاه مرد».

نانواها به خاک اره وجو وشن متوسل شوند و چهار پنج سال شن ونمک وجو و خاک اره به مردم بیچاره بدهند. کامیون‌های دولتی شهرداری سنگ کشی برای قصور شخصی نمی کرد. مردم آن لباس‌های بلند و مختلف را با میل از تنشان بدر می کردند. مگر لباس در روحیه و اخلاق و اصول اصلاحات مدخلیتی دارد. مگر همین ایرانی ها نبودند که با قباهای سه چاک دراز و ریش و سبیل به فتح هندوستان هم نائل شدند و آن مصاف های بزرگ را دادند.

گمان می کنید اگر حکومت ملی می شد مردم دست از پاره‌یی خرافات بر نمی داشتند. مثلاً تعزیه‌خوانی و آخوند بازی های بی جا که هیچ ارتباطی به اصول و اساس مذهب نداشت تا حال باقی می ماند».

آن نسلی که تربیت شده‌ی حکومت مشروطه بود به این خرافات و موهومات عقیده نداشت، آن نسل سابق هم به مرور از بین می رفت.

در دوره‌ی «شاه» سابق مقداری از کارها صورت گرفت. ولی متأسفانه چون نفع شخصی همیشه غلبه داشت فقط از لحاظ ظاهری فرق کرد، بناهای بزرگ و عمارات قشنگ ساخته شد.

...عمارت شهر بانی بسیار مجلل وآبرومند بود اما آن عمارت در آن موقع برای سلب آسایش از مردم بود نه حفظ آن. گفتند که بهداری ترقی وعظمت یافته، اما حقیقت جز آن بود که نمایش داده می شد... ارتش بزرگی ایجاد شد البته همه می دانیم همان‌طور که بعضی از آنها به فکر خود بودند عده‌ای از صاحبمنصبان لایق و وطنپرست هم داشتیم، ولی متأسفانه تشکیلات اساسی و صحیحی در بین نبود و ما به چشم خود شاهد این قضیه بودیم. یک نفر مخصوصاً وقتی تمام اوقاتش متوجه نفع شخصی خودش باشد چگونه می تواند هم ارتش و هم مالیه و هم صنایع و همه چیز کشور را اداره کند؟

وزارت صنعت و فلاحت ایجاد شد. اما به بینید کارهایش برای که و برای چه بود؟ این راه‌های زیادی که برای شمال ساخته شد دقت کنید برای چه منظوری بوده؟

...آیا گمان می کنید تأسیس دانشگاه یا اداره‌ی ثبت اسناد و املاک و مؤسسات جدید از آن قبیل فکر خود آن شخص بود؟ کسی که نمی دانست دانشگاه چیست از اداره‌ی ثبت اسناد خبری نداشت، چگونه چنین فکری را می داد؟ این افکار از دیگران بود، منتهی همه می خواستند همه چیز به نام یک نفر تمام شود و در مقابل آن یک نفر کسی اظهار وجود نکند.

... کسی که تا دو سال قبل از تغییر کلاه به شاپو، به معاون مدعی العموم که در مدرسه امنیه حین تدریس سر برهنه بود می گفت «مگر اینجا هتل دوفرانس است که سر برهنه هستید» و وزیر وقت مجبور می شد آن مستخدم بیچاره را به مأموریت بوشهر بفرستد، که یک نوع تبعیدی باشد چگونه دو سال بعد به فکر خودش دستور می داد که همه باید کلاه و رسم سابق را عوض کنند؟... از آن وقتی که همه چیز در ایران مخصوص یک نفر شد، متصدیان امور دولت برجان ومال وحیثیت مردم چیره شدند. احترام حقوق فردی از میان رفت. از مال یتیم و پیرزن صرفنظر نشد، وجوه عمومی بی حساب و موأخذه صرف هوس های شخصی شد، نصف مردم تهران از تشنگی سوختند که بادمجان های فرح آباد تر وتازه بماند[1] و در حقیقت ارزش افراد از بادمجان هم کمتر شد، بار میوه و

۱ ــ طبق نوشته مطبوعات ٤٦ سنگ آب جنوب شهر را بریده و برای زراعت فرح‌آباد اختصاص داده بودند.

سبز یجات مردم در میدان‌های پائین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی باید بفروش برود... حتا سیمان را که مورد احتیاج عموم بود همان جاها منحصرا خر یداری و بعد سه برابر قیمت خر یداری به مردم می فروختند. حتا خر ید و فروش اتوموبیل نیز می باید نفعی برای یکی از آقازاده‌ها داشته باشد.

«... زمانی که وقایع اخیر بروز کرد، احساسات مردم دیگر حاضر به قبول آن «شاه» نبود. آن «شاه» باآن رژیم دیکتاتوری دیگر نمی توانست با وجود آن وقایع در برابر احساسات مردم دوام داشته باشد.

... دراثر حادثه (سوم شهر یور) دوره‌ی خوشی و آسایش یک شخص وعده‌یی که از او استفاده به ضرر مردم می کردند خاتمه یافت.

...اگر فعلا در کشور وقایعی روی می دهد که موقتاً باعث نگرانی شده بواسطهٔ سؤ سیاست «شاه» سابق و تعدیات او وعمالش بر مردم و نبودن تشکیلات صحیح هنگام بروز حوادث اخیر بود.»

نو یسنده در مقایسه‌ی دوره‌ی «رضا شاه» با دوران شانزده ساله‌ی انقلاب مشروطیت تا آغاز سلطنت پهلوی و در جواب کسانی که آزادی مطبوعات و اجتماعات و انتقاد از کارهای گذشته منافع پلید آنها را دچار مخاطره می ساخت می نو یسد:

«...اگر راه‌های آن موقع (شانزده ساله‌ی بعد از انقلاب مشروطیت) امن نبود شخص می دانست که با یکدسته دزد طرف است و دزد به نام دزد رسماً مال مردم را در راه‌ها می گرفت.

اما در این بیست سال به نام قانون، به دست دفتر اسناد رسمی و مأمور ین ثبت اسناد و شهر بانی، که هرکدام به نو به خود حافظ حقوق و اموال مردم بودند، مال و هستی مردم را می گرفتند؛ و گرنه ممتنع را به زندان می انداختند و به سرش آن چه را می آوردند که یک ماه‌ونیم است در جراید می خوانید.

...در آن شانزده سال چه وقت شاهزادگان برای تعقیب دختران وزنان حتا به خانه مردم وارد می شدند؟... آیا هیچ وز یری یا متهم سیاسی بدون محاکمه و ثبوت تقصیردرزندان کشته شد؟ ازطرف «شاه» کوچکتر ین تعدی بر جان یا مال مردم به عمل آمد؟

در آن شانزده سال... مردم بدون رسیدگی به تقصیرشان سال‌ها در زندان نمی خوابیدند.

رئیس دیوان عالی تمیز را به جرم این که مستشاران تمیز حکم برائت وز یر بی تقصیری را داده‌اند از مقام خود برداشته بیکارش نمی کردند.

... در صحن حضرت رضا آن همه نفوس بی گناه را به شصت تیر نمی بستند و مرده و زنده را روی هم نمی ر یختند.

همه چیز در کشور فرع امنیت (اجتماعی) است. اگر امنیت (اجتماعی) باشد، کوچه‌ی تنگ خاکی به از خیابان سنگی یا اسفالته است. قاطرلنگ به از اتومبیل لوکس سواری است. عمارت یک طبقه‌ی خشتی به از عمارت چهار طبقه‌ی سنگی است. لباس بلند بی قواره به از لباس تنگ آخر ین مد است و چراغ نفتی به از چراغ برقی است.

...آزادی یک حق طبیعی است. این حق طبیعی از ما به وسیله دیکتاتوری گرفته شده، ما

که آزادی نداشتیم و مثل یک فرد زنده دارای حقوق اجتماعی نبودیم این مملکت با یک قفس برای ما چه فرقی داشت.

...حکومت جابرانه‌ی دیکتاتوری در این بیست سال ما راخفه کرد و کشت واحساسات ما را از بین برد و فقط حکومت ملی است که ما را زنده خواهد کرد.

...اکنون که آزادی دوباره به دست آمده به هیچ قیمت نباید از دست داده شود. تنها حافظ این آزادی حکومت ملی است.»[۱]

سیاست خارجی نزدیکی به آلمان نازی

«رضا شاه» در آخرین سال‌های حکومتش تمایل شدیدی به آلمان نازی پیدا کرد. این تمایل براساس امتیازات و منافعی بود که دولت آلمان در آن هنگام برای شخص دیکتاتور فراهم می کرد، وگرنه مردم ایران را از این امر بهره‌ای نبود. از سال ۱۳۱۵ همراه با هر کارخانه‌ای که بازمی شدده‌ها و صدها نفر آلمانی به نام کارشناس و متخصص وارد ایران می شدند؛ تا با نفوذ در منابع حیاتی و نقاط حساس کشور سلطه اقتصادی و سیاسی خود را توسعه دهند. در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) «لیند نبلات» آلمانی به جای «میلیسپو» مستشار مالی ایران شد و بعدها مدیر «بانک ملی ایران» شد. کمپانی آلمانی «یونکرس» در ایران خطوط هوایی دایر کرد.

دولت ایران در همان سال به پیمان ضدشوروی «سعدآباد» پیوست و در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۹) امیتازنامه‌ی مناطقی را که در مجاورت مرزهای شوروی قرار داشت به مؤسسه هلندی «آلگمن اکسپلوراتسه ماچاپای» واگذار کرد. این مؤسسه از انشعابات کنسرسیوم نفتی انگلیسی و هلندی «رویال دوچ شل» بود و در رأس آن «دتردینگ» که یکی ازالهام‌بخشندگان‌مداخله نظامی در شوروی بود قرار داشت.[۲]

در حالی که دولت ایران در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۷ میلادی) از امضاء قرارداد بازرگانی با شوروی امتناع ورزید، در همان سال آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را کسب کرد و سهمی معادل ۴۱/۵٪ در این زمینه بخود اختصاص داد و سال‌های ۴۱ ــ ۱۹۴۰ میلادی برابر ۱۳۲۰ شمسی سهم آلمان در تجارت خارجی ایران به ۴۵/۵٪ رسید.[۳]

در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۳۹ میان آلمان و ایران یک پروتکل محرمانه درباره‌ی صدور ۲۲۵۰۰ تن پنبه و شش هزار تن پشم از ایران به آلمان به امضا رسید. در آن ایام این محصولات برای آلمان دارای اهمیت فراوانی بود. چنان‌چه در اسناد رسمی آلمان هیتلری اعتراف شده است، ایران در آن هنگام برای آلمان یگانه منبعی بود که می توانسته مواد استراتژیک از نظر پنبه و پشم را در اختیارش بگذارد. از طرف دیگر آلمانی ها ازحرص و ولع سیری ناپذیر «رضا شاه» به خوبی آگاه بودند، لذا در

---

۱ ــ روزنامه‌ی ستاره از شماره‌ی ۱۱۹۳، مورخه ۲۰/۸/۱۵ الی شماره‌ی ۱۱۹۸، مورخه ۲۰/۸/۲۰.

۲ــ «تاریخ معاصر ایران»، نوشته‌ی «م. ایوانف» ، چاپ مسکو، صفحه‌ی ۸۹ سال ۱۹۶۵ ــ متن روسی.

۳ــ صفحه‌ی ۳ Statistique annulaise du commerce exterieur de l. Iran en 1319

مقام استفاده از آن برآمدند. آنها با فروش کارخانه های صنعتی به قیمت ارزان و مناسب به شخص «رضاشاه» و صنعتی کردن قسمت عمده املاک اختصاصی و همچنین خرید محصول آن املاک، مانند پنبه و برنج وامثال آن به قیمت های فوق العاده خوب و باشرایط رضایت بخش و پرداخت قیمت آنها به لیره طلا، دیکتاتور ایران را کاملاً به خود مجذوب کردند.

به این ترتیب در آستانه ی جنگ جهانی دوم هر چند که ایران هم چنان عرضه تاخت وتاز سیاست استعماری انگلستان بود، و دژهای محکمی نظیر شرکت نفت ایران وانگلیس و بانک شاهی هنوز در دست آن دولت قرار داشت، علیهذا زندگی اقتصادی و سیاسی کشور بیش از پیش تحت تأثیر دولت آلمان نازی درآمد.

آلمانی ها در ایجاد و بنای فرودگاه ها، راه آهن سرتاسری ایران، کارخانه های اسلحه سازی و مؤسسات صنعتی، نقش درجه اول را به عهده داشتند و کلیه لوازم و تجهیزات مؤسسات مزبور منحصراً از آلمان وارد می شد. بدیهی است که در اکثر مؤسسات صنعتی، مخابراتی وحمل و نقل کارشناسان آلمانی مستقر بودند و در میان کارشناسان و مشاوران وهم چنین بازرگانان آلمانی، عوامل سرشناس نازی مانند «مایر»، «گاموتا» و «ایلرس» به چشم می خوردند.

ستون پنجم آلمان در ایران

اصطلاح «ستون پنجم» نخستین باردراسپانیا مورد استفاده قرار گرفت به این ترتیب که در مراحل آخر جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹ میلادی) هنگامی که ژنرال «فرانکو» با چهار ستون به سوی «مادرید» پیش می راند، اظهار داشت که با چهار ستون از خارج شهر و یک «ستون پنجم» در داخل آن حمله می کند. از آن موقع این اصطلاح در توصیف کسانی بکار رفت که حاضر بودند با نیروی متجاوز به میهن یا کشور اقامتگاه آنها همکاری کنند.

آلمانی هابرای ستون پنجم اهمیت بزرگی قائل بودندودرجریان جنگ دوم جهانی ازآن بهره های شایان توجهی بردند. آنها برای تشکیل ستون پنجم در کشورهای مختلف، از روش ها و سیاست های گوناگونی استفاده می کردند: مثلاً در اتریش با استفاده از کسانی که موافق الحاق اتریش به آلمان بودند، ستون پنجمی تشکیل دادند که قبل از اشغال اتریش بوسیلهٔ آلمانی ها «دولفوس» صدراعظم آن کشور را در کاخ صدارت عظما به قتل رساندند و خبر آنرا از ایستگاه رادیو پخش کردند.

در بعضی از کشورها با دادن وعده و وعیدها و حتا وجه نقد، عمال خود را از میان عناصر ناراضی و یا اشخاص جاه طلب و یا جنایتکاران و دشمنان خلق انتخاب می کردند. به عنوان مثال روس های سفید مهاجر و تمام کسانی که انقلاب اکتبر به نحوی از انحاء منافع آنان را پایمال کرده بود، بالقوه نامزد شرکت در ستون پنجم بودند.

در کشورهای استعمارزدهٔ فاشیسم چهره ی نجات بخش و ضداستعماری بخود می گرفت تا مبارزان راه استقلال ملی را بخود جلب سازد. مثلاً درخاورمیانه با دادن شعارهایی علیه دولت

انگلیس، که قدرت مسلط استعماری آن زمان دراین نواحی بود. و با بهره گیری از نفرت به حق مردم نسبت به استعمارگران، حس دوستی و همدردی آنها را بر می انگیخت.

از آن جمله در ایران، تبلیغات فاشیستی قالب مخصوص خود را داشت، که در زیر شمه ای از آن را ذکر می کنیم: از سال های ۱۳۱۱ ــ ۱۳۱۲ شمسی به بعد، تبلیغات فاشیستی و دفاع از نظریه های نژادی وجلوه گر ساختن هیتلر به عنوان قهرمانی که به نجات دنیا کمر بسته است، در ایران رواج یافت. نامه ی «ایران باستان» به مدیریت «سیف آزاد»، «آدلف هیتلر» را به هموطنان ما جنین معرفی می کرد: «یکی از بزرگترین مردان نامی دنیا «آدلف هیتلر» ــ این مرد دانشمند آریا نژاد، نقشه دو بست سالهٔ یهودی ها را که برعلیه ملیت دنیا، ناسیونالیسم، خصوصاً آریا نژادهای روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پرده ی جنایتکارانه، با جلوه گری های حیرت انگیز و اسامی عجیب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضدکاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه شدن با کارگران و زحمتکشان، برادری و برابر، کمونیستی اسپرانتور و دموکرات داشتند، آن حجاب مهیب را در یده برای دنیای نوروزی نو ایجاد کرد...»[1]

و به مناسبت نطق «هیتلر» در کارخانه «زیمنس» چنین می نوشت: «... ما از صمیم دل پیشرفت و موفقیت «هیتلر» و تمام ملت آلمان را در پیشرفت مقاصد ملی وانجام خدمات عالی به عالم انسانیت ازخداوند متعال تمنا... داریم»[2]

در جواب سئوالی مبنی براین که چرا در تمام شماره های روزنامه عکس های مربوط به آلمان و «هیتلر» را انتشار می دهند این جملات را می خوانیم: «...این سئوالی است که اغلب از ما می شود و گاهی هم دوستان کتبا این موضوع را می پرسند. در اینجا لازم دانستیم جواب سئوال فوق و دلایل خودمان را در این باب اجمالاً خاطرنشان خوانندگان محترم کنیم.

انتشار تصویرهای مربوط به آلمان چند سبب دارد: ۱ ــ موضوع نهضت ملی آلمان وافکار فاشیستی است که مورد توجه ملل مترقی است و از مهمترین وقایع روزانه محسوب می شود.

۲ ــ کوشش و جد وجهد امروز آلمان برای بازگشت عظمت دیرین آن مملکت، ایجاد غرور ملی، نفرت از اجنبی و جلوگیری از تقلبات و خیانت های اجانب و جهودها در مملکت آلمان است که از این جهات ما هم با آنها دارای مقصود واحد هستیم. مگر این که قدری شدت و ضعف یا اختلاف در طرز اجرای فکر بین ما و آنها موجود است...»[3]

وعلامت صلیب شکسته، به علامت و یژه ی ایرانیان و کلیه آریانژادان، که نشانه ی خوشبختی و نجات است، مبدل شد: «این علامتی است که آریایی ها، ایرانیان دوهزار سال پیش از مسیح برای خود قرار داده و علامت خوشبختی و نژادی خود شمرده اند.»

«...حقیقتاً جای خوشوقتی است که علامت ایران در دوهزارسال قبل از مسیح، امروز مایه ی

۱ــ نامه ی «ایران باستان»، شماره ی ۲۱، به تاریخ ۱۳۱۲/٤/۸.

۲ ــ نامه ی «ایران باستان»، شماره ی ٤۳، بیست و هفتم آبانماه سال ۱۳۱۲.

۳ــ نامه ی «ایران باستان»، شماره ی ۱٦، بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۱۲.

افتخار آلمان (که با ما یک نژاد و یک تیره هستند) شمرده می شود...»[۱]

و به این ترتیب نه فقط آلمان نازی، بلکه مدافعان ایرانی فاشیسم ازطرف مردم ایران نیز ندای برتری سردادند. چنان که همان روزنامه تحت عنوان «ماچرا برتر یم؟» چنین نوشت:

«... علامت فاتحیت آریا (صلیب شکسته) همه جا آریایی و محترم است چه برروی کاشی های مسجد شاه اصفهان و در روی ستون های دروازه دولت (در تهران) باشد و چه بر روی پرچم آلمان قرار گیرد یا بازوی «هیتلر» را مزین کند.

جامه ی سیاه از قدیم خاص نژاد ایرانی بوده است. اگرسایرملل نیز آن را لباس رسمی قرار داده یا مثلاً فاشیست های ایتالیا آنرا علامت مشخصه ی خود محسوب کرده اند، باید دانست که مطابق اصل مسلم تاریخ این یک فکر ایرانی بوده که پدر تمام ملل متمدنه ی آریا است.»[۲]

این وسوسه ها در افکار عمومی مردم ایران بی اثر نبود، زیرا خاطره ی زورگویی ها دو همسایه ی قدرتمند. و خصوصا اقرارداد ۱۹۰۷ و سازش دولت های انگلستان و روسیه تزاری، برسر تقسیم ایران، این اندیشه را در ذهن مردم ما بیدار کرده بود که نیروی سومی را به یاری طلبند؛ تا از این راه ناتوانی خود را در برابر دو قدرت بزرگ جبران کنند. لذا این تبلیغات چنین رویایی را نیرو می بخشید و جانبداری افکار عمومی مردم ایران را از آلمان هیتلری برمی انگیخت.

ولی مردم ایران از انگیزه های نیرومندی که آلمان هیتلری را بسوی ایران می کشانید بی اطلاع بود و دولت وقت نیز این بی اطلاعی را دامن می زد و در کتمان حقایق می کوشید.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که آلمان هیتلری بعداز قطع امید از خاورمیانه و از آن جمله ایران، مردم ما را که آن همه در آریانژاد بودنش داد سخن داده بودند جزو نژاد پست قرار داد و با ایرانیان مقیم آلمان رفتاری کرد که در زیر می خوانید:

«دراین بین اداره ی نژاد حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان ملت های جهان را از نظر نژادی طبقه بندی کرده و ملت های خاوری را به استثنای ژاپن، در ردیف های پست گذاشته بود.

ازدواج دختران آلمانی با ایرانیان قدغن شده بود، حتا کسانی که اولاد پیدا کرده بودند نمی توانستند با نامزد خود ازدواج کنند... به کلیه دبستان های دخترانه متحد آلمانی دستور صادر شد که از معاشرت با خاوریان خودداری کنند... وگرنه به بازداشتگاه های تأدیبی فرستاده خواهند شد. در خیابان «کورفوم سنندام» و کافه های برلن هر ایرانی که حتا با زن خود دیده می شد مورد حمله قرار می گرفت.»[۳]

در ایران ستون پنجم آلمان نازی را عده ای از افراد ورزیده و فعال آلمانی که تحت عناوین کارشناس فنی، مشاور و بازرگان وارد ایران شده بودند به اضافه طرفداران ایرانی آنها تشکیل می دادند.

---

۱ ــ نامه ی «ایران باستان»، شماره ی ۲۸، بیست و یکم مرداد ۱۳۱۲.

۲ ــ نامه ی «ایران باستان»، شماره ی ۳۵، بیست و دوم مهرماه ۱۳۱۲.

۳ــ از مقاله ی «خاکستر گرم» به قلم «بهرام شاهرخ»، روزنامه ی «مرد امروز» شماره ی ۱۳۹.

برابر اسناد سیاسی وزارت امور خارجه امر یکا، این وزارتخانه برای کسب اطلاع موثق از صحت و سقم وجود ستون پنجم آلمان نازی در ایران در تاریخ دوم مردادماه سال ۱۳۲۰ (۲٤ ژوئیه ۱۹٤۱) به وزیر مختار خود چنین می نویسد: «...وزارت خارجه علاقمند است که شما به سعی و اهتمام خود برای بدست آوردن اطلاعات موثق و قطعی و مشخصی در باره‌ی خصوصیات و وسعت دامنه فعالیت شایعه وجود ستون پنجم آلمان در ایران ادامه دهید و تعیین کنید دولت ایران برای جلوگیری از این فعالیت ها چه اقداماتی بعمل آورده است. «ولز»[1]

وزیر مختار امر یکا در ایران «در یفوس»، در تاریخ سی ام مرداد ۱۳۲۰ (۲۱ اوت ۱۹٤۱) گزارش زیر را در جواب نامه مذکور به وزارت خارجه امر یکا ارسال می دارد:

«...این سفارت حقایق قابل اعتماد زیر را به دست آورده است:

در ایران دو هزار الی دو هزار و پانصد نفر آلمانی، که شامل خانواده های آنها نیز می شود، وجود دارد ــ یک هزار از آنها شاید سر پرست خانواده باشند و از آنها هفتصد نفر در استخدام دولت اند. از این عده هیچ کدام جهانگرد نیست و یا تازه وارد نشده است. غالب آنها مشاغل قانونی دارند. اگر چه معدودی از آنها تحت عنوان استخدام از طرف مؤسسات تجاری آلمانی مشغول تبلیغات و کارهای سازمانی اند.

فعالیت های ستون پنجم از سفارت آلمان اداره می شود. دو نفر از رهبران آنها «مایر» و «گاموتا» از افراد سپاه توفان هستند و شغلی پرمسئولیت در شرکت «شنکرس» دارند.

تبلیغات اکثراً به وسیله‌ی «ایلرس» باستان‌شناس که مدت های مدیدی است در ایران زندگی می کند اداره می شود. یکی از مؤلفان و طراحان تبلیغات آلمانی در خاور نزدیک اوست. آلمانی ها در نقاط حساس سوق الجیشی، در ایستگاه رادیو و خطوط آهن و خدمات عمومی دیگر قرار گرفته و به عنوان نمایندگان سازمان های تجارتی مانند شرکت «شنکرس» و شرکت «فروستال» در سراسر کشور پخش شده اند. بنابراین در تمام سرو یس های مهم عمومی و در تمام نقاط ایران عمال آلمانی وجود دارند. مرکز سازمان آنها در یک باشگاه آلمانی در تهران بنام خانه‌ی قهوه‌ای (برون هوس) است. این باشگاه سابقاً مرکز تمرین های نظامی و تمرین های نشانه گیری بود. ولی مقامات ایرانی از آنها جلوگیری به عمل آوردند. سازمان مزبور گفته می شود فعال و توانا و دارای انضباط و دیسیپلین است و هر یک از افراد آن برای وظایف خویش که انجام خرابکاری، یا در صورت حمله به ایران کمک به نیروهای آلمانی است، خوب تربیت شده و تعلیم یافته اند.

یک امر یکایی مجرب که کارشناس رادیو است و برای دولت ایران اسباب و ادوات رادیویی نصب می کند، اطمینان حاصل کرده است که آلمانی هایی که در ایستگاه رادیوی دولتی مشغول کاراند اسباب و لوازم مخصوصی برقرار کرده و آن وسایل را برای اداره کردن امواج پاراز یت ناشی از برلن و متوجه ساختن آن امواج بسوی برنامه های رادیویی متفقین در سراسر این ناحیه بکار می برند. این مطلب تازه به اطلاع وزیر مختار انگلیس رسانیده شد و او تاکنون از این مطلب اطلاعی حاصل نکرده

---

۱ ــ اسناد مهم سیاسی از وقایع شهریور ۱۳۲۰ بیست ویکمین «سالنامه‌ی دنیا»، صفحه‌ی ۲۱۵.

بود... «در یفوس»[۱]

«مایر»، که نامش در گزارش فوق ذکر شده، عضو مورد اعتماد گروه «اس اس» آلمان و فردی به غایت کاری و زبردست بود که ریاست جاسوسان آلمانی را در ایران بعهده داشت.

او به سمت نمایندگی کمپانی های تجارتی و بیمه آلمان در تمام ادارات و وزارتخانه ها و نقاط حساس و حیاتی کشور رفت وآمد داشت.

به علاوه استفاده از پول و تملق در برابر «رضاشاه» و فراهم ساختن سایر وسایل سرگرمی برای دربار یان و خصوصاً «علیرضا پهلوی» به اضافه‌ی دوستی و آشنایی او با رجال کشور و عناصر بانفوذ، او را در دستیابی به مقاصد خود یاری می کرد.

در مورد طرفداران ایرانی ستون پنجم نازی رشته‌ی سخن را به دست «بهرام شاهرخ» سخنگوی مشهور رادیوی برلین می سپار یم:

در سال ۱۳۱۹ «... «هرفن هنتیک»، رئیس اداره شرق وزارت خارجه آلمان ... روزی به من گفت در موضوع محرمانه‌ای لازمست با شما مشورت کنم: چند ماه پیش شخصی از تهران به این جا آمد و اظهار داشت که کمیته‌ای سری و مخفی از اشخاص متنفذ و مقتدر در تهران تشکیل شده که می خواهند و می توانند کودتا کرده و زمام امور را بدست گیرند، ولی اصرار دارند قبلاً دولت آلمان به آنان اطمینان بدهد که در صورت بروز اشکالا تی پس از چنین کودتایی مساعدت لازمه را به ایشان بکند. البته ما نمی توانستیم به او بگو ییم که دولت آلمان با برکنار شدن «رضاشاه» موافق نیست. ولی در عین حال هم چون هنوز اطمینان کامل به سیاست دولت ایران ندار یم مایل هستیم بدانیم اگر روزی تصمیم به تغییراتی در ایران بگیر یم به نظر شما در تهران قابل اجرا و عمل خواهد بود؟

کمی فکر کرده و پاسخ دادم که این موضوع بسته به اشخاصی است که چنین کمیته‌ای را تشکیل داده باشند.»[۲]

«در اواسط سال ۱۳۱۹ نماینده‌ی مخصوص کمیته سری تهران دو باره وارد برلن شد.

وی «حسینعلی قراگوزلو» (فتح السلطنه) بود! «فن هنتیک» از «قراگوزلو» پرسید از تهران چه خبر با خود آورده‌اید؟

...« قراگوزلو» پاسخ داد که اوضاع خوب نیست و نارضایتی مردم به منتهای شدت رسیده بطوری که ممکن است منجر به پیش‌آمدهای ناگواری شود. محافل سیاسی نگرانند که در صورت چنین پیش‌آمدهایی اختیار کار از دست برود و به زیان ایران تمام شود. «فن هنتیک» پرسید چه می شود کرد؟

«قراگوزلو» پاسخ داد دوستان ما معتقدند که تا دیر نشده باید تحولی بوجود آورد که آینده را تأمین کند و گمان دارند اگر کودتایی شود و زمام امور به دست اشخاص با فکر بیفتد می توان هنوز امیدوار بود. من پرسیدم دوستان شما چه اشخاصی هستند؟

---

۱ ــ اسناد وزارت خارجه امر یکا، بیست و یکمین «سالنامه‌ی دنیا» صفحه‌ی ۲۱۹

۲ ــ مقاله‌ی «خاکسترگرم» شماره‌ی ۱۳۲، مورخه ۲۶/۱۰/۱۲، روزنامه‌ی «مرد امروز».

«قراگوزلو» پاسخ داد من به نمایندگی از طرف یک کمیته‌ی سری آمده‌ام: که در رأس آن یکی از با فکرترین سیاستمداران ایران قرار دارد که مدت‌ها است در ظاهر از میدان سیاست خارج است. گفتم برای کودتا فقط فکر و نقشه کافی نیست. چگونه خواهید توانست نقشه‌ی خود را عملی کنید؟

پاسخ داد در این کمیته دو تن از سران ارتش عضویت دارند و نقشه انجام آن کاملاً طرح شده است! «فن هنتیک» اظهار داشت واضح‌تر صحبت کنید تا بتوان به نتیجه رسید.

«قراگوزلو» پاسخ داد در صورتی که دولت آلمان شرایط ما را بپذیرد، در نظر گرفته شده یک شب در تهران بوسیله افسرانی که در گارد سلطنتی رخنه خواهند کرد «رضا شاه» را توقیف و زمام امور را به دست گیرند. «فن هنتیک» پرسید و شرایط کمیته‌ی سری چیست؟

«قراگوزلو» گفت که البته ما نسبت به واکنش دولت‌های انگلیس و جماهیر شوروی در مقابل چنین تحولی نگران هستیم و گرنه تا بحال اقدام لازمه را کرده بودیم. کمیته سری تهران اطمینان می خواهد که دولت شوروی رعایت دوستی و حقوق ایران را بکند و به بهانه پیمان ۱۹۲۱ وارد ایران نشود. اگر از روش (آن) دولت اطمینان داشته باشیم خود ما خواهیم توانست با سیاست انگلستان مواجه شویم. چون روابط بین دولت‌های آلمان و جماهیر شوروی دوستانه است تصور می کنیم که دولت آلمان می تواند در مورد ایران با جماهیر شوروی توافق نظر و برای ما اطمینان لازمه را تأمین کند. در آن صورت دولت آینده حاضر خواهد بود همکاری بسیار نزدیک با دولت آلمان بکند و حتا اگر انگلستان روش خصمانه‌ای پیش گیرد به آن جواب متقابله بدهد...»

وزیر خارجه با پیشنهاد کمیته سری تهران روی موافق نشان نداد، ولی محافل ارتش با دقت بیشتری آن را مورد توجه قرار دادند.

...در این موقع کنت «شولنبرگ» که در گذشته وزیر مختار آلمان در تهران و در این اوقات سفیر کبیر آلمان در مسکو بود برای گزارشی به برلن آمده بود. بدون این که تصمیم وزیر خارجه آلمانی نسبت به پیشنهاد کمیته سری تهران تغییری کرده باشد، موافقت شد که معهذا کنت «شولنبرک» درمراجعت به مسکو نظریات دولت شوروی را نسبت به ایران کسب کند. کنت «شولنبرک» پس از دو سه هفته به برلن برگشت و گزارش داد که در نخستین ملاقات با «مولوتف» موضوع ایران را به میان گذاشته بود. «مولوتف» خندیده و به «شولنبرگ» پاسخ داده بود که دولت شوروی نظر سویی به ایران ندارد و سیاست جاری خود را تعقیب خواهد کرد. کنت «شولنبرگ» به من گفت که رابطه خودش با «مولوتف» بسیار دوستانه است و می تواند این اظهارات او را قبول کند، ولی اگر تحولات احتمالی لزوم مداخله‌ای ایجاب کند نمی توان امروز روش قطعی دولت شوروی را پیش‌بینی کرد.

...به هر حال اظهارات «مولوتف» به «شولنبرگ» و پشتیبانی او و ارتش و «فن هنتیک» برای جلب موافقت وزیر امور خارجه با پیشنهاد کمیته سری تهران کافی نبود. فقط «ریبن تروپ» موافقت کرد جواب قطعی به تهران داده نشود تا جریان سیاست ایران روشن‌تر شود.

...با شروع جنگ روسیه موضوع ایران اهمیت بیشتری یافت و مذاکرات بین «رضاشاه» و

وز یرمختار آلمان تسر یع شد...»[۱]

سپس می نو یسد: «...موافقت شد که پیک و یژه‌ای با پیام دولت آلمان به تهران عز یمت کنند. در این پیام تذکر داده شده بود که در تابستان ارتش آلمان به مرز ایران خواهد رسید و دولت آلمان انتظار دارد کمیته‌ی سری مز بور اقدامات لازمه را برای کمک به آلمان در داخله ایران بکند.» «... پیام به روی دو فیلم ر یز که اندازه‌ی آن تقر یباً سه میلیمتر مر بع بود عکس برداری شد. پنهان ساختن چنین فیلم های کوچکی مشکل نبود و پیک و یژه سالم به تهران رسید و پیام را به رئیس کمیته سری تسلیم کرد. کمیته سری هنوز در آن موقع متحد بود و مقامات حساس کشور را در اختیار داشت... پیک و یژه در تهران به «مایر» پیوست و یکی از ارکان مهم ستون پنجم شد و حتا تا چندی پس از گرفتاری «مایر» فرستنده‌ی بختیاری را با دو نفر آلمانی دیگر اداره می کرد.»[۲]

سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان وظیفه داشت که با کمک و راهنمایی همکاران ایرانی اش در جنوب کشور فرودگاه های متعددی بوجود آورد، مؤسسات نفتی خوزستان را منهدم سازد و به محض رسیدن نیروهای نظامی به مرزهای ایران از راه قفقاز، قدرت دولتی را در کشور ما به دست گرفته، ایران را متحد جنگی آلمان کند.

گر چه اشغال ایران به وسیله‌ی متفقین درسال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹٤۱ میلادی)، مانع از آن شد که مقاصد آنها به مرحله‌ی اجرا درآید، ولی سازمان مز بور را از تعقیب هدف های خود منصرف نساخت. «مایر»، «گاموتا» و «شولتسه» که رهبری عملیات را به عهده داشتند به پناهگاه ها خز یدند تا نقشه های خود را به دست همکاران ایرانیشان انجام دهند.

روزنامه‌ی «دیلی نیوز» در این باره چنین نوشته است:

«...در ژانو یه ۱۹٤۲ (دیماه ۱۳۲۰) یک دسته از امراء ارتش ایران با «فرانتس مایر» تماس گرفته از او خواستند تا مرکز مقاومتی علیه متفقین درایران بوجودآورند. «مایر» موفق شد تشکیلا تی بنام «نهضت ملیون ایران» ایجاد کند. «شولتسه» به وسیله‌ی «حبیب الله نو بخت» نماینده‌ی مجلس به میان ایل قشقایی برده شد تاآنان را بشوراند و «مایر» در اصفهان با سرلشگر «فضل الله زاهدی» فرمانده لشگر اصفهان مذاکره کرده و به او وعده‌ی ر یاست جمهوری ایران را داد تا قیام کند و «زاهدی» قول داد که بعد از سقوط استالینگراد به این کار اقدام خواهد کرد.[۳]

لکن قبل ازعملی شدن این نقشه، مخفی گاه «مایر» در اصفهان شناخته شد و اسنادی که در اختیار او بود به دست متفقین افتاد، ولی خود او موفق به فرار شد. متفقین با استفاده از اسناد بدست آمده، عده‌ای از همکاران ایرانی «مایر» را شناختند و از آن جمله سرلشگر «زاهدی» را دستگیر کرده به فلسطین بردند.

۱ــ مقاله‌ی «خاکستر گرم» به قلم «بهرام شاهرخ»، شماره‌ی ۱۳٦، مورخه ۲٦/۱۱/۳، روزنامه‌ی «مرد امروز».

۲ ــ مقاله‌ی «خاکسترگرم» به قلم «بهرام‌شاهرخ»، شماره‌ی۱۳۹.

۳ــ «تهران مصور» شماره‌ی ۱۲۷۹، مورخه‌ی ٤۷/۱/۲، «مامور مخفی «هیتلر» در ایران» نوشته‌ی اسماعیل رائین.

در سی ام آور یل ۱۹۴۳ (دهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۲) شش نفر آلمانی در نزدیکی در یای شور قم با چتر نجات پیاده شدند و پول و اسلحه برای «مایر» آوردند. دسته‌ی دوم چتر بازان روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۳ (۲۴ تیرماه ۱۳۲۲) در میان ایل قشقایی فرود آمد.

سران ایل قشقایی در انتظار سقوط استالینگراد بودند تا اقدامات مسلحانه‌ی خود را آغاز کنند.

ولی نقشه‌های سازمان جاسوسی و خرابکاری «مایر» اجرا نشد و خود وی روز ۱۵ اوت ۱۹۴۳ (۲۴ مرداد ۱۳۲۲) دستگیر شد. «مایر» پس از دستگیری اسرار سازمان جاسوسی آلمان در ایران را فاش ساخته همکاران خود را معرفی کرد، و موجب دستگیری عده‌ی ز یادی از ایرانیان شد. سران ایل قشقایی نیز پس از شکست استالینگراد و نومیدی از پیروزی آلمان، در تابستان ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) «شولتسه» و سایر ین را خود توقیف کرده به انگلیس‌ها تسلیم ساختند.

اینک اعلامیه وزارت کشور را در باره‌ی ستون پنجم آلمان در ایران رانقل می کنیم:

«به استحضار عموم می رساند که اخیراً یک سازمان آلمانی به منظور جاسوسی و ایجاد اختلال که به شعب مختلفه تقسیم و در رأس آن عمال آلمانی که بطور غیرقانونی در ایران سکنی داشته‌اند قرار گرفته بودند، کشف شده و معلوم شده است که این سازمان در صدد تهیه‌ی شورش و اقدامات مسلحانه برعلیه دولت بوده ونیز می خواسته‌اند پل‌ها وتونل های خطوط آهن را خراب و ارتباطات نقلیه را مقطوع سازند تا از حمل کالاهای نظامی متفقین ممانعت به عمل آمده و هم چنین وسایل حمل ونقل مواد مورد احتیاج ایران را مختل سازند و در نتیجه اوضاع کشور ناامن کرده و مناسبات همکاری بین ایران ومتفقین را برهم زنند. متأسفانه عده‌ای از ایرانیان موردظن هستند که در این اعمال شرکت داشته و با اعمال آلمانی همکاری کرده‌اند. بنابراین از لحاظ حفظ مصالح کشور و تعهدی که دولت ایران در اجرای پیمان اتحاد دارد، در بازداشت آنها اقدام به عمل آمده تا مورد باجوئی قرار گیرند.

از اشخاصی که اطلاعات راجع به فعالیت سازمان نامبرده یا محلی که آلمانی ها در آنجا از تعقیب مصون مانده‌اند داشته باشند تمنا می شود اداره‌ی کل شهر بانی را مطلع سازند.

شماره آگهی ۱۴۳۶ تدین وز یر کشور»[1]

سپس وزارت کشور نتیجه بازجو یی از ایرانیان مظنون به همکاری با سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان را به شرح ز یر به اطلاع عموم رسانید:

«اعلامیه وزارت کشور راجع به عملیات ستون پنجم آلمان در ایران

خلاصه‌ی گزارشی که مأمور ین بازجو یی راجع به آقایان سید «ابوالقاسم کاشانی» و «نو بخت» به هیئت دولت تقدیم داشته‌اند:

«حبیب‌الله نو بخت» اظهار داشته است که اندکی قبل از حرکت هیئت سیاسی ژاپون از ایران وز یر مختار ژاپون به مشارالیه می گو ید که بعداز وقایع شهر یور یک نفر آلمانی در ایران باقیمانده است بعداً موقعی که «فرانتس مایر» را با «محمّدحسین حسام‌وز یری» و «حسین نیوندی» در منزل

---

۱ ــ روزنامه‌ی «ستاره» شماره‌ی ۱۶۰۵، مورخه ۲۲/۶/۱۰.

شخص اخیرالذکر در خیابان شاهپور ملاقات می کند، ملتفت می شود که او همان آلمانی مذکور است.

اولین مذاکرات سیاسی را که «نوبخت» بنا به اعترافش با دسته‌ی «مایر» کرده در یک یا دو هفته بعد در منزل سید«نقیب‌زاده مشایخ» بوده است.

مشارالیه اظهار داشته که «فراننس مایر» و «محمدحسین حسام‌وزیری» و «سید ابوالقاسم کاشانی» و «احمدنامدار» (نماینده‌ی سرلشگر «زاهدی»)در آنجا حضور داشته و در باب تأسیس یک انجمن جدیدی به نام «حزب ملی» مذاکراتی کرده‌اند. «نوبخت» چند جلسه‌ی یگر هم با «حسام‌وزیری» و «مایر» ملاقات کرده و اطلاع حاصل می کند که یکی از همکاران آلمانی «مایر» موسوم به «برتولد شولتسه» که در نیروی هوایی آلمان سرگرد بوده قرار است که برای ملحق شدن به ایل قشقایی حرکت کند. «نوبخت» اعتراف کرده که در این مسافرت به اتفاق مشارالیه بوده و موقعی که به مقصد می رسند «شولتسه» یک دستگاه رادیو فرستنده که همراه خود آورده بود ارائه می دهد. در مراجعت «نوبخت» همواره با «مایر» در تماس بوده تا این که مجددا به جنوب می رود.

موقعی که از این مسافرت مراجعت می کرده در اصفهان ازکیفیت نزاع یک آلمانی با همکار ارمنی خود و این که یک چمدان پراز اسناد به تصرف متفقین درآمده و سرلشگر «زاهدی» هم دستگیر شده است، اطلاع حاصل می کند. چون می دانسته که «مایر» روابطی با «زاهدی» داشته ملتفت می شود که آلمانی مزبور همان «مایر» است. با نگرانی از این واقعه موقعی که «حسام وزیری» مشارالیه را مجددا در تهران می بیند و به او می گویند، که «مایر» موفق شده است که به مرکز فرار کند، دعوت «وزیری» را برای ملاقات مجدد با «مایر» می پذیرد.

در این ملاقات که در یک اتوموبیل سربسته در دروازه‌ی دوشان‌تپه صورت می گیرد، «مایر» و «نوبخت» موضوع ورود چتربازان آلمانی را که در سیاه کوه و در حدود قشقایی پیاده شده بودند مورد مذاکره قرار می دهند. «مایر» به «نوبخت» اطلاع می دهد که قصد دارد بعضی از این چتربازان را نزد ایل بختیاری اعزام دارد. تا دستگیر شدن «مایر» در اوت ۱۹۴۳ «نوبخت» با «مایر» در تماس بوده واظهارات مشارالیه کاشف از دخالت عده‌ای است در همدستی با «مایر»، منجمله آقای «سیدابوالقاسم کاشانی» و بعضی از بازداشت شدگانی که در بازداشتگاه دولت شاهنشاهی ایران هستند.

آقای «سیدابوالقاسم کاشانی» اعتراف کرده که نامه‌ای که حال در تصرف مقامات متفقین است به «رشید عالی گیلانی» و مفتی اورشلیم هنگامی که نامبردگان مقیم برلن بوده، نوشته و با تصریح به وحدت‌مقصد، ضمن نامه‌ی مذکور مشارالیه به آنها اطمینان داده که مشغول ترتیب امر بوده وحاضر است قاصد مخفی برای ارتباط فیمابین اعزام داشته و مطالب آنها را انجام دهد. این نامه با ترجمه‌ی آلمانی آن جزو اسناد اصفهان است که «نوبخت» به آن اشاره کرده و منظم به نامه‌ای است از «حسام وزیری» برای ارسال نزد مقامات آلمانی درخارج از ایران.

آقای «کاشانی» به علاوه اعتراف کرده که در پشت یکی از کارت های ویزیت خود یادداشتی نوشته که آنهم در دست متفقین است و این کارت را مشارالیه خطاب به «جواد علی آبادی»

ملازم «مایر»، که حال تحت‌بازداشت است، نگاشته. کارت مزبور در پاکتی به عنوان «مایر» بوده در اصفهان به دست آمده. بالاخره «کاشانی» اظهار داشته که موضوع ورود چتر بازان را به سیاهکوه از سرلشگر «آق اولی» شنیده است...»[1]

علیهذا آن چه مسلم است و تردیدی در آن نمی‌توان داشت، این است که ستون پنجم آلمان نازی متشکل از کادرهای جاسوسی و نظامی آلمان وعده‌ای از مسئولین دولتی و منتفذین ایران در کشور ما مشغول فعالیت به نفع آلمان نازی و علیه متفقین بوده‌اند. ولی شکست نظامی آلمان در استالینگراد و دستگیری فعالین سازمان مزبور، مانع اجرای طرح‌ها و نقشه‌های خرابکارانه‌ی آن سازمان شد.

۱ــ روزنامه‌ی «رعدامروز»، شماره‌ی ۲۱۸، بتاریخ ۲۳/۵/٤.

(«شولتسه» مراتب فوق را در شرح خاطرات خود که تحت عنوان (Frührot in Iran) در سال ۱۹۵۲ در شهر «اسلینگن» (Esslingen) منتشر ساخته، تایید کرده است.

هدف های استراتژیک متفقین در ایران

متفقین به طور مشخص وصول به هدف های زیر را در کشور ما در نظر داشتند:

۱ ــ دستیابی به راه‌های ارتباطی کشور و برقراری رابطه با بحرخزر برای رسانیدن کمک های نظامی به دولت شوروی. (در مرداد ماه سال ۱۳۲٤ رادیوی خاور نزدیک رسماً اعلام کرد: «مقدار کالایی که از طرف متفقین از راه خلیج فارس و ایران برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده است تا پایان ماه آوریل گذشته (۲۳/۲/۱۰) بالغ بر پنج میلیون تن شده که عبارت از اسلحه؛ مهمات جنگی، دارو، اتومبیل، هواپیما و غیره بوده است)[۱]

۲ ــ تصرف چاه‌های نفت جنوب برای جلوگیری از انهدامشان و خرابکاری توسط عمال نازی، عشایر جنوب و دولت ایران.

جریان جنگ نشان داد که در تمام مدت جنگ دوم جهانی نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را بطور عمده تأمین می کرد. به ویژه پس از ورد ژاپون به جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نفت مورد احتیاج آنها را فراهم می ساخت.

۳ ــ اخراج کارشناسان و عمال آلمانی از ایران به منظور جلوگیری از خرابکاری در راه‌های ارتباطی و چاه‌های نفت یا اقدام به کودتا با استفاده از ایرانیان طرفدار آلمان نازی و تشکیل گردان های ویژه‌ی فاشیستی ازآلمانی های ساکن ایران.

٤ ــ انجام عملیات جنگی توسط نیروهای انگلیسی ازراه ایران، در صورت رسیدن ارتش آلمان به سرحدات کشور ما.

مسلم است که اصلی ترین هدف دولت های انگلستان و شوروی استفاده از راه‌های ارتباطی ایران بود و به قول چرچیل «مسائل مهم وحساس نفت، کمونیسم و آینده‌ی ایران در مرحله دوم اهمیت قرار داشت.»[۲]

متفقین در ابتدا کوشیدند که از راه مسالمت و دوستی «رضاشاه» را با نظریات خود موافق سازند. گرچه دولت ایران پس از شروع جنگ آلمان و لهستان طی دو اعلامیه، یکی صادره از دفتر نخست وزیری و دیگری از وزارت کشور بی طرفی خود را اعلام داشته بود. ولی افزایش عناصر نازی که در موقعیت های حساس موضع گرفته ودر سرتاسر کشور ریشه دوانیده بودند و تأمین احتیاجات آلمان نظیر پشم و پنبه و برنج از املاک اختصاصی، وجه تشابهی با اصل بی طرفی نداشت.

علیهذا متفقین مایل بودند به همان ترتیب که دولت سوئد بی طرفی خود را محفوظ و به دولت آلمان اجازه عبور لشگر و مهمات را از خاک خود داده بود، دولت ایران نیز پیروی از روش سوئد کرده و به متفقین اجازه دهد که مهمات را از خاک ایران عبور داده به شوروی برسانند. البته قبول این

---

۱ ــ روزنامه‌ی «مردامروز»، شماره‌ی ٤۰، مورخه‌ی ۲٤/٤/۲۳ سرمقاله.

۲ــ «خاطرات جنگ جهانی دوم سرونستون چرچیل» جلد سوم، کتاب دوم، صفحه ۸۹.

روش منجر به آن نمی شد که دولت های انگلیس و شوروی قوای خود را وارد ایران سازند. زیرا بنا به گرفتاری های جنگی که در آن زمان متفقین داشتند، از هر نظر بسود آنها بود که این وظیفه را مأمورین ایرانی به عهده گیرند. چنان چه «ایدن» وزیر خارجه انگلیس در مذاکرات خود با «و ینانت» سفیر کبیر امریکا در انگلستان می گوید: «دولت وی امیدوار است که از همه مهمتر اقدام مستقیم در ایران ضرورتی پیدا نکند. معهذا آنها (انگلیسی ها) باید این امکان را در نظر بگیرند؛ که آلمانی ها ممکن است به قفقاز و سرحدات ایران برسند (بنابراین) نمی توانند اجازه دهند که کانون خطرناک کارشناسان فنی آلمانی و عمال سیاسی آنها که اکنون در ایران هستند در آن کشور باقی بمانند.»[1]

متفقین نخست در تاریخ ۲۰/٤/۵ و سپس در ۲۰/٤/۲۸ (۲۶ ژوئن ۱۹٤۱) به دولت ایران مراجعه کرده درخواست کردند، که بدون اتلاف وقت چهار پنجم آلمانی های مقیم ایران را از کشور خارج کند.

ولی دولت ایران اعلام داشت که «نظر به سیاست بی طرفی دقیقی که پیش گرفته و از لحاظ اینکه می خواهد به عهد و پیمان خود با آلمان وفادار بماند، نمی تواند به این تقاضای غیرعادی تن در دهد.»[2]

«رضاشاه» با عبور نیرو و مهمات از راه ایران به شوروی نیز مخالفت ورزید. در شرح گفتگوی رئیس اداره‌ی خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا (مری) با آقای «محمد شایسته» وزیرمختار ایران در امریکا چنین می خوانیم: «از وزیرمختار ایران سؤال کردم آیا به نظر «شاه» با تقاضایی از سوی بریتانیای کبیر یا روسیه برای عبور نیرو از ایران موافقت خواهد شد؟ وزیر مختار گفت غرور و مناعت طبع «شاه» چنان است که او نمی تواند با چنین تقاضا موافقت کند. گو این که رد این تقاضا مفهومش یک شکست شوم باشد. وقتی از وزیرمختار پرسیدم: آیا به نظروی «شاه» اجازه خواهد داد که اسلحه و مهمات به وسیله راه‌آهن ایران از خلیج فارس به دریای خزر حمل شود او گفت نمی تواند جواب این سؤال را بدهد.»[3]

آخرین یادداشت های دولتین شوروی و انگلیس در تاریخ بیست و پنجم مرداد ماه سال ۱۳۲۰ تسلیم دولت ایران شد. «یادداشت های مزبور مراتب نارضایی دو دولت را مبنی بر این که ایران به اخطار یک ماه پیش آنها راجع به خطر ناشی از آلمانی های مقیم این کشور به ایران توجهی نکرده بیان داشته و می خواهند که قسمت عمدهٔ آلمانی ها اخراج شوند. از ایران خواسته شده که فهرستی از اسامی آلمانی هایی که آنها می خواهند ــ به علت ضرورت اجتناب ناپذیر خدمتشان ــ در خدمت ابقا شوند، تسلیم کند و دو دولت پیشنهاد می کنند که حاضرند کمک کنند تا اتباع کشورهای دیگر جانشین آلمانی ها شوند، آنها تأکید می کنند که بریتانیای کبیر و روسیه نقشه هایی علیه تمامیت

---

۱ ــ اسناد وزارت خارجه امریکا از بیست و یکمین «سالنامه‌ی دنیا»، صفحه‌ی ۲۱۷.

۲ــ اسناد وزارت خارجه امریکا بیست و یکمین «سالنامه دنیا»، صفحه‌ی ۲۱۶ از گزارش «و ینانت» سفیر کبیر امریکا در انگلستان.

۳ ــ همان سالنامه، صفحه‌ی ۲۱۷.

ارضی یا حاکمیت ایران ندارند.»[۱]

دولت ایران ابتدا به طفره رفتن و اغتنام فرصت متوسل شد و قول داد که سه نفر از نازی‌ها «مایر»، «گاموتا» و «ایلرس» را اخراج خواهد کرد و هر ماه سی نفر از آلمانی ها را که می توان از خدمتشان صرفنظر کرد، ازخدمت معاف خواهد ساخت. بااجرای پیشنهاد ایران اخراج آلمانی ها یکسال طول می کشید. ولی برابر اسناد زیر دولت ایران بعدا کلیه‌ی درخواست های متفقین را رد کرد.

در دوم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ «محمد ساعد» سفیرکبیر ایران در مسکو به «استاینهاروت» سفیرکبیر امریکا در آن شهر رسماً اظهار داشت: دولت ایران تقاضای «گستاخانه»ی دولت های انگلیس و شوروی را در مورد خروج آلمانی ها از ایران صرفاً رد کرده است.

در باره‌ی عبور تجهیزات و نیرو از خاک ایران نیز وزیر مختار ایران در واشنگتن به «مورای» رئیس اداره‌ی امور خاور نزدیک امریکا اظهار داشت که «دولت ایران به هیچ رو اجازه نخواهد داد که قوای نظامی از گشورش عبور کند... راه‌آهن ایران نیز مجهز نیست و نمی تواند سلاح سنگین از قبیل تانک و غیره را حمل کند.»[۲]

به این ترتیب با این که مذاکرات دوستانه بین دولت های انگلیس و شوروی از یک سو و دولت ایران از سوی دیگر مدت دو ماه ادامه داشت و «حتا آنها حاضر شدند که در مقابل اجازه‌ی حمل تسلیحات از ایران کلیه هزینه های ساختمانی راه‌آهن ایران را بدهند و کرایه کلیه محمولات را طبق تعرفه معمولی تأدیه کنند.»[۳] ولی چون دیکتاتور ایران تحت‌تأثیر تبلیغات نازی تصور می کرد که فتح نهایی با آلمانی ها است و بنا به خصومت شدید با رژیم شوروی از پیشروی سریع آلمانی ها در آن کشور احساس رضایت می کرد و به علاوه به علت تعهدات و قراردادهایی نظیر کارخانه های برنج کوبی و برنج پاک کنی برای املاک اختصاصی و کارخانه ذوب‌آهن که با آلمانی ها داشت حاضر به قبول پیشنهاد متفقین نشده و دائماً در مذاکرات تقاضاهای شخصی مطرح می کرد[۴] و چون منافع خود را با منافع ملت ایران متباین می دانست ازقبول درخواست متفقین امتناع ورزید.

اعمال و گفتار «رضاشاه» نشان می داد که در صورت دخالت نظامی انگلیس و شوروی آماده‌ی مقاومت است. مثلاً «شاه» روز ۲۹ مرداد سال ۲۰ درمراسم جشن فارغ التحصیلی دانشکده‌ی

---

۱ ــ اسناد وزارت خارجه امریکا، «سالنامه‌ی دنیا»، صفحه‌ی ۲۱۸ گزارش «در یفوس» وزیر مختار امریکا در ایران به وزارت خارجه.

۲ ــ بیست و یکمین «سالنامه‌ی دنیا»، **صفحه‌ی ۲۲۰**.

۳ ــ از مقاله «زندگی یک دیوانه» به قلم «مهجور» شماره‌ی ۲۴ مورخه‌ی ۲۶/۴/۱۷ روزنامه «مردامروز».

۴ــ طبق نوشته مطبوعات چون گفته می شد در همان ایام دولت انگلیس حاضر شده به ترکیه چندین میلیون لیره طلا و چندین میلیون اسلحه و مهمات بدهد. «شاه» نیز وقتی اجازه ترانزیت اسلحه از او می خواستند رک و راست حق العملی معتنابه (جهت شخص خود) از دول همسایه تقاضا کرد. به نقل از «خواندنیها» شماره‌ی ٤٤، سال چهارم، به تاریخ ۲۳/٤/۳.

افسری نطق کوتاهی ایراد کرده مرخصی افسران را لغو کرد و گفت «البته بعد که علل آن را فهمیدید، تصور می کنم حس فداکاری (تان) تحریک شود... همین قدر می گویم لازمست ارتش و افسران با کمال توجه، به جریان اوضاع علاقمند باشند و در موقع لزوم از هیچ گونه فداکاری و جانبازی خودداری نکنند.»[۱]

و وزیر مختار ایران در واشنگتن روز ۲۸ مرداد به رئیس اداره.ی امور خاور میانه امر یکا اظهار داشت که «ایران در مقابل حمله ارتش بلشویک ناچار مقاومت خواهد کرد و به نظر وی مقاومت ایران قرین موفقیت خواهد شد.»[۲]

«محمد ساعد» سفیرکبیر ایران در مسکو نیز به سفیرکبیر امر یکا در آن شهر گفت که «ایران در مقابل هر تجاوزی، خواه از سوی شوروی و خواه از سوی انگلیس، یا از سوی هر دو دولت، نسبت به حق حاکمیتش باشد به بهترین وجه ممکن از خویشتن دفاع خواهد کرد.»[۳]

سرانجام در اثر فقدان دولت ومجلس ملی که بتواند حقایق را بشناسد و از حقوق ملی و حاکمیت و استقلال کشور ما با وسعت نظر و در چهارچوب شرایط و اوضاع جهانی دفاع کند و در نتیجه‌ی تسلط ظالمانه‌ی دیکتاتوری سزمست از غرور و غفلت که جز پایمال کردن حقوق حقه افراد ملت و به زنجیر کشیدن آزاد مردان و حق‌طلبان و اهتمام در جمع‌آوری ثروت و مال به چیز دیگری نمی اندیشید، روز سوم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ کشور ما تحت اشغال نظامی متفقین درآمد.

بدیهی است چنان‌چه نمایندگان حقیقی ملت زمام امور را به دست داشتند، ما نیز می توانستیم بمانند کشورسوئد، از راه‌های ارتباطی مملکت به نفع مردم و بسودتمامل ملل جهان استفاده کنیم واز صدمات جنگ مصون بمانیم. در تمام مدتی که مذاکرات بین متفقین و دولت ایران جریان داشت، نه فقط ملت ایران، حتا نمایندگان منتسب به دربار و دولت نیز ازجزییات پشت پرده و یادداشت های متبادله بی اطلاع بودند. حسب الامر خبرگزاری «پارس» گزارش های مربوط به حقایق اوضاع را تکذیب می کرد. بی فایده نیست بدانیم که حتاوز یرجنگ «رضاشاه»، در همان ایامی که شاه کشور مقاومت ارتش ایران را در برابر هر تجاوزی اعلام می داشت، از جریان حوادث جزیی ترین اطلاعی نداشت.

اینک حقیقت امر را از زبان خود او بشنوید. سرلشگر «احمد نخجوان» کفیل وزارت جنگ در شهریور ماه سال بیست، در نامه‌ای که به مطبوعات پایتخت نوشته چنین اعتراف می کند:

«وزارت جنگ وقت که کفالتش در آن موقع با این جانب بود، جزیی تماسی با کارهای شهریور نداشته وحتا از بیشتر دستورات و اوامر صادره موقعی این جانب اطلاع حاصل می کردم که کلیه قسمت های ارتش مدتی بود آنرا می دانستند...»[۴]

---

۱ ــ «اطلاعات» شماره‌ی ۴۶۳۰، بتاریخ ۲۰/۵/۲۹.

۲ ــ اسناد وزارت خارجه امر یکا، «سالنامه‌ی دنیا»، صفحه‌ی ۲۲۰.

۳ ــ همان کتاب، صفحه‌ی ۲۲۲.

۴ ــ کتاب «سوم تا بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۲۰» به قلم «داودامینی»، صفحه‌ی ۹۹.

فصل دوم:

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی

سوم شهریور و حوادث آن

ساعت چهار صبح روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ سفیران انگلیس و شوروی طی یادداشت هایی، که هر یک جداگانه تسلیم کردند، اعلام داشتند: «چون دولت ایران در انجام درخواست های فوری و مهم دو کشور همسایه که در یادداشت های مورخه‌ی ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۰ بطور مبسوط و واضح به آنها اشاره شده بود، سهل انگاری کرد و سیاست مبهمی در این موقع بار یک و خطرناک پیش گرفت و اظهارات و تذکرات دوستانه ما را نخواست با حسن نیت تلقی کند، و در بیرون کردن عمال آلمانی هیچ گونه اقدامی نکرد به این سبب دولت های شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند که از مرزهای ایران عبور کنند و اینک با کمال تأسف به آقای نخست وزیر اطلاع می دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستادهای مربوطه وارد خاک ایران شده مشغول پیشروی هستند.»[1]

اطلاع از ورود قوای متفقین به ایران «رضاشاه» را دچار اضطراب و پریشانی کرد. زیرا کاخ فرمانروایی و زورگویی و رژیم ظلم و بیداد او درحال فرو ریختن بود. مذاکرات طولانی با کسانی که خود آلات و ادوات حکومت زور و قلدری بودند، نظیر «علی منصور» نخست وزیر، سرلشگر «ضرغامی» رئیس ستاد ارتش، «رکن الدین مختاری» رئیس شهربانی، عامری معاون وزارت خارجه مفید فایده نبود.

این بار «رضاشاه» خود را مجبور دید که ملت را از حقیقت امر آگاه سازد. لذا از کاخ سعدآباد به مجلس شورای ملی که «رضاشاه» آنرا «طویله»[2] خطاب می کرد تلفنی از «حسن

---

۱ ــ کتاب «سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰» نوشته‌ی «امینی»، صفحه‌ی ۷.

۲ــ «رضا شاه مجلس شورای ملی را طویله خطاب می کرد و هرکس را که می خواست مورد تفقد و عنایت خود قرار دهد دستور می داد که او را هم وارد طویله کنند، کنایه از این که آن شخص باید به نمایندگی انتخاب شود.»

نقل از مقاله «زندگی یک دیوانه» به قلم «مهجور» شماره‌ی ۲۶، سال دوم روزنامه «مرد امروز» مورخه. ۲۳/۵/۲۷.

اسفندیاری» رئیس مجلس خواست که نمایندگان مجلس شورا را برای استماع گزارش بسیار مهمی به ساعت دو ونیم بعدازظهر دعوت کند. روزنامه‌نگاران پایتخت نیز به آن جلسه خوانده شدند.

در آن جلسه «علی منصور» نخست‌وزیر با حالتی آشفته پشت تریبون قرار گرفت و چنین اظهار داشت: «مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می رسد. فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی است که روی داده. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می شود به جلسات بعد موکول دارند.

بطوری که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنابر فرمان ملوکانه مقرر شد دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را اعلام کرده و با تمام وسایل وقوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند؛ بویژه دول همسایه کوشیده و چنان که تا حال به هیچ‌وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ‌یک از آنها متوجه نشده است.

«صحیح است».

با این حال دول انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی هر دو متفقاً اظهاراتی مبنی برنگرانی از وجود عده‌ای آلمانی در ایران کردند و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیر ماه، و ۲۵ مرداد ماه همین سال برطبق اظهارت مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هایی تسلیم داشتند، که اخراج قسمت عمده از آلمانی های مقیم ایران را درخواست می کردند.

در پاسخ این اظهارات، چه ضمن مذاکرات عدیده‌ی شفاهی، چه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سی ام مرداد کتباً اطمینان‌های کافی از مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه‌ی اتباع بیگانه وعدم امکان بروز مخاطراتی از عده‌ی محدودی آلمانی، که در ایران مشغول کارهای معینی هستند، داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عده‌ی معتنابهی از شماره آلمانی ها به عمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر، در تهران، چه در مسکو ولندن به مقامات انگلستان و شوروی خاطرنشان و آن چه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش شد. متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظورحفظ امنیت وآسایش کشورورفع نگرانی دو دولت همسایه خود کرد و در عوض حسن تفاهم و تسویه‌ی مسالمت‌آمیز قضیه، نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت ٤ صبح امروز به منزل نخست‌وزیر رفته و هرکدام یادداشتی مبنی برتکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان‌بخش داده شده بود و در این یادداشت ها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند، و مطابق گزارش های رسیده، معلوم شد نیروی نظامی آنها در همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران عبور کرده، نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرها پرداخته و قوای زیاد از جلفا به سمت تبریز اعزام شدند.

در خوزستان قوای انگلیس به بندرشاهپور و خرمشهر حمله برده کشتی های ما را غافلگیر کرده، صدمه زده‌اند و نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته، همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصرشیرین به سمت کرمانشاه در حرکت است. قوای متجاوز در هر

نقطه که با نیروی ارتش ایران مواجه شده‌اند طبعاً تصادم و زدوخوردی هم رخ داده است.

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده ومنتظر نتیجه است، که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسید.

چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد، در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد به موقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبرخواهیم داد.

دولت لازم می‌داند که به عموم افراد کشور توصیه و تأکید کند که در این موقع با کمال خونسردی متانت را رعایت کرده و با نهایت آرامش رفتار کنند.»[۱]

و به این ترتیب ملت ایران از صحت اخبار مربوط به یادداشت‌های متفقین و کوشش آنها برای پیدا کردن راه‌حل دوستانه‌ای برای اجرای درخواست‌های خود، که از اول مرداد ماه شایع بود و خبرگزاری پارس آنی از تکذیب آنها غفلت نمی‌ورزید، هنگامی آگاه شد که کار از کار گذشته بود و اینک ملت ما بود که می‌باید تاوان خطاکاری‌ها، کجروی‌ها و غفلت «قائد عظیم الشان» و دستگاه فرعونی او را با جان و مال خود بپردازد.

«رضاشاه» در عین حال که، عجولانه و برای حفظ ظاهر، ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران تشکیل داد، ضمنا از دولت امریکا و شخص پریزیدنت «روزولت» رسماً درخواست کرد که برای قطع مخاصمات پیش دولتین انگلیس و شوروی وساطت کند. حتا وزیر خارجه‌ی او به وزیر مختار امریکا در تهران اعلام داشت که «دولت ایران نه فقط مایل است آلمانی‌ها را اخراج کند بلکه (حاضر است) با هر نوع تقاضای معقول انگلیس‌ها مثلاً تغییر کابینه موافقت کند.»[۲]

وزیر مختار امریکا می‌نویسد: «من در عین حال که از اضطراب و پریشانی حال وزیر خارجه متألم شد و به حال او دلم سوخت چیزی جز این نمی‌توانستم بگویم که ایرانی‌ها به این روزگار افتادند برای این که نتوانستند حقایق را بشناسند و با آن رو برو شوند...»[۳]

و وزیر خارجه آمریکا به وزیر مختار ایران در واشنگتن اظهار داشت، که دولتین روس و انگلیس برای این که نگذارند حریف بر کشورهای بی طرف و صلحدوست استیلا پیدا کند، قبل از هر نوع امکان اشغال نظامی با دولت ایران وارد مذاکره شدند تا بهترین راه‌حل ممکن را پیدا کنند. ولی دولت ایران حقایق را نشناخت و به وسعت و عمق آن چه که در اروپا می‌گذرد پی نبرد.

روز چهارم شهریور ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران اولین و آخرین اعلامیه جنگی خود را، که طبق معمول مملو از دروغپردازی بود منتشر ساخت. در این اعلامیه گفته می‌شد که «واحدهای ارتش شاهنشاهی به دفاع پرداخته‌اند» در حالی که ستاد جنگی از سرنوشت لشگرهای خارج از تهران بی اطلاع بود، و نمی‌دانست چه بر سر آنها آمده است. هم‌چنین اعلامیه حاکی بود که «روحیه مردم بسیار خوب است و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌کنند». حال آن که بین مردم ستمدیده و «رضاشاه» که به قول «مجیدموقر»مدیرروزنامه‌ی

---

۱ ــ از کتاب «سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰»، صفحات ۱۳ و ۱۴.

۲ و ۳ ــ اسناد وزارت خارجه امریکا ــ بیست و یکمین «سالنامه‌ی دنیا»، صفحه‌ی ۲۲۳.

«ایران»، «... «شاه» مستبد مطلق العنانی که بر جان و مال و عرض و ناموس ملت اختیار نامحدود داشت، حکومت مشروطیت، قانون و عدالت در دست او باز یچه بود. وزراء و وکلا و امراء عبید او بودند...»[1]، فاصله بسیار عمیقی وجود داشت آن چه می باید واقعاً از آن دفاع کرد، حقوق پایمال شده ملت ما بود نه حکومت بیدادگرانه چنین پادشاهی.

روز پنجم شهر یور، دولت «منصور» استعفا کرد و «محمدعلی فروغی» مأمور تشکیل کابینه شد.

«فروغی» روز ششم شهر یور ماه هنگام معرفی کابینه ی خود به مجلس شورای ملی گفت:
... بطوری که به خوبی آگاهی دارند، دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و است.

برای این که نیت تزلزل ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف شود در این موقع که از سوی دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت شود، دولت به پیروی نیات صلحجو یانه ی اعلیحضرت همایون به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری کند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود وآسایش عمومی حاصل شود.»[2]

دستور ترک مقاومت نیروهای نظامی هنگامی صادر شد، که اکثر واحدهای ارتش حتا قبل از این که طرف مقابل را ببینند، از هم پاشیده شده بودند. فرماندهان لشگر و افسران ارشد که خود می باید نمونه ی فداکاری در برابر ز یردستان باشند، پیش از دستور ترک مقاومت؛ از تهران سر در آورده و واحدهای خود را به امید حوادث سپرده بودند.

سلاح بسیاری از واحدها بجا مانده و به دست ایلات و عشایر افتاده بود. به همین سبب روز ششم شهر یور سرلشگر «نخجوان» کفیل وزارت جنگ «کامیون های آتش نشانی را پر از آب و نان کرده به سراغ سر بازان گرسنه ای فرستاد که توی بیابان یا در راه قم و ورامین و شهر یار بدون آذوقه رها شده و در شرف مرگ و نیستی بودند.»[3]

تنها واحد نیروی در یای در یادار «بایندر» در جنوب در برابر نیروهای انگلیسی مقاومت کرد و خود به شهادت رسید. و به این شکل ارتشی که با استفاده از ثمره ی دسترنج ملت ما و با صرف بیش از یک سوم بودجه ی کشور طی مدت بیست سال تجهیز و نگهداری شده بود، در همان روزهای اول از هم پاشید.

درجریان ورود متفقین به ایران تعدادی از سر بازان و افسران کشور، فرزندان و عز یزان مردم ما، جان خود را از دست دادند. آنها نه در راه هدف های آلمان نازی و نه برای «رضاشاه»، بلکه در راه دفاع از وطن خود آن چنان که این وظیفه را درک کرده بودند، خود را فدا ساختند وماخاطره ی آنها

---

۱ ــ از سر مقاله ی «روزنامه ایران» شماره ی ۶۷۱۷، مورخه ی ۲۰/۸/۱۲.

۲ ــ «اطلاعات هفتگی» شماره ی ۲۵ ،بتار یخ ۲۰/۶/۱۴.

۳ــ «خاطرات سیاسی فرخ» صفحه ی ۴۳۱.

را عزیز می‌داریم. زیرا شبهه‌ای نیست که دفاع از لانه و آشیانه برای هر انسانی مقدس و درخور ستایش است. حال آن که چاکران حلقه به گوش «رضاشاه» در همان ساعات اول سربازان و افسران را بحال خود رها کرده جان بدر بردند.

آن که در پیشگاه ملت ایران مطرود و محکوم است شخص «رضاشاه» و دستگاه چاکرمآب اوست که با محروم ساختن مردم از تعیین سرنوشت خود، با سیاست‌های نادرست و برتر شمردن منافع شخصی برمنافع ملت، عده‌ای از هموطنان عزیز ما را بی‌آن که بتوانند از فداکاری خود سودی به میهن برسانند، قربانی ساخت و سهم بزرگی از دسترنج ملت ما را بر باد داد.

سوم شهریور و حوادث آن برای ملت ما یادآور دو خاطره‌ی متضاد است:

از یکسو با ورود متفقین، دیکتاتوری سیاه «رضاشاه» واژگون شد و کاخ ستم و بیدادش درهم شکست و فروغ آزادی تابیدن گرفت.

از طرف دیگر با این که اجتناب از عوارض جنگ وحتا استفاده از موقع جغرافیایی کشور به سود مردم برای ما مقدور بود، دراثر سوءسیاست «رضاشاه» و عمال وی، مصائب عظیمی نظیر گرسنگی و بیماری ــ فقر و ورشکستگی ــ آشفتگی و پریشانی بر خرابی‌ها و مفاسدی که دیکتاتور از خود به یادگار گذاشته بود، افزوده شد.

لذا حادثه‌ی سوم شهریور تازیانه‌ی عبرتی است برای کسانی که آزادی وحیات ملت ایران را پایمال کردند و طی بیست سال بزور سرنیزه و بقدرت ترور و وحشت پایه‌های حکومت پلید خود را استوار ساختند. و هشداری است برای ملت ما، تا حاکمیت ملی خود را از جان عزیزتر دارد و سرنوشت زندگی خود را به دست فرمانروایان خود رأی و ستمگر نسپارد.

استعفای رضاشاه و کناره گیری او از سلطنت

روز ششم شهر یور دولت ایران تصمیم خود را مبنی بر ترک مقاومت به استحضار سفیران دو دولت انگلیس و شوروی رساند و از آنها درخواست کرد که، آنها نیز عملیات جنگی از متروک و پیشروی خود را متوقف سازند. دولت «فروغی» که از واکنش انتقامجو یانه توده‌ی مردم علیه «رضاشاه» و عمال او در وحشت و هراس بود، ضمن ادامه مذاکرات سیاسی با متفقین بنا به صلاحدید «رضاشاه» روز هشتم شهر یور ماه در تهران حکومت نظامی اعلام و سپهبد «امیراحمدی» را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد.

بدیهی است حکومت نظامی چترحمایتی بود که برای صیانت دیکتاتورو همدستان او از خشم ملت مورد استفاده قرار گرفت. چنان که «رضاشاه»، افراد خانواده اش را به معیت یکی از صادق‌تر ین و معتمدتر ین نوکرانش، «رکن الدین مختاری» به اصفهان فرستاد و خود در پناه مسلسل ها به انتظار حوادث نشست.

در همان روز یادداشت جوابیه دولت های شوروی و انگلیس به دولت ایران تسلیم شد. در یادداشت ها از دولت ایران خواسته می شد که: ۱ــ در مغرب و جنوب قسمت هایی از خاک کشور که از خانقین تا بندر دیلم کشیده می شود[1] ودرشمال از اشنو یه شروع و در علی آباد ختم می شود[2] از قشون ایران تخلیه شود تا نیروهای نظامی متفقین آن نواحی را اشغال کنند.

۲ ــ در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمانی را به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در دستگاه های مخابرات و نظامی نباشند از ایران خارج کرده و اسامی آلمانی های مز بور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم کند.[3]

۳ ــ تسهیلات لازم برای حمل و نقل تجهیزات نظامی با استفاده از راه‌آهن و جاده های شوسه فراهم سازد. ضمناً بند ۵ از یادداشت شوروی حاکی بود که به «بنگاه های دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه‌ی کار نفت در کو یر «خور یان» مطابق قرارداد ایران و شوروی، و هم چنین برای توسعه امور شیلات در نواحی جنوبی در یای خزر مطابق قرارداد ایران وشوروی راجع به شیلات بذل مساعدت کند.»

در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می کردند که: ۱ ــ حقوق مر بوط به نفت و شیلات و غیره را مثل همیشه پرداخت کنند.

۲ ــ وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاج اقتصادی ایران را فراهم سازند.

۳ ــ پیشروی ز یادتر نیروهای خود را متوقف ساخته، به محض این که وضعیت نظامی اجازه

---

۱ ــ خانقین، کرمانشاه، خرم آباد، مسجد سلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا تابندر دیلم.

۲ ــ اشنو یه، حیدرآباد، میاندوآب، زنجان، قزو ین، خرم دره، ز یرآب، سمنان، شاهرود و علی آباد.

۳ ــ این ماده بعدا به این شکل تغییر یافت: اتباع آلمانی به قوای متفقین تحو یل داده شوند».

دهد قشون خود را از خاک ایران خارج کنند.

دولت «فروغی» برای تحویل ندادن آلمانی ها شروع به چانه‌زدن کرد، زیرا می خواست به جای تحویل آلمانی ها و ایتالیائی ها به نیروی متفقین، آنها را خود از راه ترکیه روانه آلمان سازد. آلمانی ها نیز با استفاده از مسامحه و جانبداری دولت ایران از عدم تحویل آنها، عده‌ای مخفی شدند تا کارهای نیمه تمام خود را دنبال کنند و عده‌ای دیگر نیز مسلحانه در سفارت آلمان موضع گرفتند. در این مورد در یادداشت های سیاسی «فرخ»، که خود یکی از مهره‌های حکومت استبداد بود چنین می خوانیم:

«...پس از ورود قوای متفقین به خاک ایران، دسته دسته آلمانی های مقیم ایران از ترس قوای متفقین به داخل سفارتخانه آلمان پناه می بردند و درست دهم یا دوازدهم شهر یورماه بود که به مرحوم سپهبد «امیر احمدی»، گزارشی محرمانه رسید که آلمانی ها در داخل سفارت خود چادر زده و همه‌ی آنان مسلح به مسلسل های دستی سبک هستند و آماده‌اند تا بلوای جدیدی راه بیاندازند.»

«...مرحوم سپهبد «امیر احمدی» برای حفظ امنیت تهران و برای آن که بهانه به دست متفقین ندهد، بلافاصله یکی از باغ های مشجر و بزرگ مقابل سفارت آلمان را مملو از سربازان ایرانی نمود مسلسل ها را درست مقابل در ورودی سفارت و دیوارهای آن کار گذاشت تا اگر آنها خواستند اقدامی کنند، مواجه با عکس العمل ارتش ایران شوند. تهران دو روز بحرانی به این کیفیت گذراند و ناگهان در روز سوم «اتل» سفیر آلمان که از نازی های متعصب بود، مذاکرات خویش را با نمایندگان سیاسی ایران در مورد عزیمت اتباع آلمانی از ایران قطع کرد و با لحن تندی گفت: «تا سربازان ایران به محاصره سفارت ادامه می دهند، من حاضر به هیچ گونه مذاکره و توافقی در مورد کوچ اتباع آلمانی از ایران نیستم.» و حتا تهدید کرد که: «پیشوا مواظب رفتار شما است ــ پیشوا انتقام خواهد گرفت...»[1]

«...این مرد در آن لحظات آن قدر برای ایران اشکال تراشید و آن قدر در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران مسامحه کرد که بالاخره صدای آقای «انتظام» که مأمور مذاکره با وی در مورد خروج اتباع بیگانه از ایران بود، درآمد و صریحاً به او گفت که: آقای سفیر! شما چرا قبول نمی کنید که آلمان دست کم در ایران جنگ را باخته است؟ اگر شما با زبان خوش ما را از این جا نروید، اجباراً با زبان بد متفقین از ایران رانده خواهید شد. آیا این سزاوار است که شما پاسخ دوستی را دشمنی بدهید؟!»

«مسلماً یکی از دلایل این که متفقین برخلاف قول و قرارهای متبادله تهران را نیز اشغال کردند، سماجت همین آقای «اتل» در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران یا فعالیت های بچگانه بعضی از عمال و جاسوسانش در ایران بود...»[2]

بالاخره رفتار دولت ایران منجر به آن شد، که روز پانزدهم شهر یور متفقین در جواب

---

۱ ــ «خاطرات سیاسی فرخ»، صفحه‌ی ۴۳۹.

۲ ــ همان کتاب صفحه‌ی ۴۴۲.

تلاش های ایران برای تحو یل ندادن اتباع آلمانی به آنها یادداشت ز یر را به وزارت خارجه ایران تسلیم کردند: «درعرض چندر وزگذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامه‌ی این جانب مورخه‌ی ۳۰ اوت (۸ شهر یور) بر آن مبتنی بود تنظیم کردند، پیش بینی نشده بود، از لحاظ این که تصفیه امر برای دولت ایران آسانتر باشد، قوای متفقین شهر تهران را اشغال نکردند، لیکن سفارتخانه های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر برای آنها پیش آمده، استفاده کرده، بوسیله هجو و تنقید دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیرشور وی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان وایتالیا موجبات زحمت واشکال دولت ایران رافراهم کرده اند. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگز یراست به دولت ایران اطلاع دهد، که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه های دیگر که تحت اداره آلمانی ها است. یعنی سفارتخانه های ایتالیا، مجارستان ور ومانی بر چیده شوند. این تقاضا امروزصبح شفاها به جنابعالی ابلاغ شد. لیکن مقتضی می دانم آنرا کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن جناب را متذکر شوم زمانی که سفارتخانه های نامبرده‌ی بالا بسته نشده، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می کند، کلیه تسهیلات مر بوط به پیک و رمز را موقوف کرده و نگذارند سفارتخانه های مز بور از دستگاه های بی سیم فرستنده‌ی خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی که به آن سفارتخانه های ایاب و ذهاب می کنند، و هم چنین در باب عملیات و اقدامات این سفارتخانه ها، که مورد سؤظن است، تفتیش ومراقبت کاملی به عمل آورند. «ر. و. بولارد»[1]

دولت ایران در عین حال که برای تحو یل ندادن عمال نازی چانه می زد؛ در یادداشت جوابیه خود از این که دولت انگلیس مانند گذشته با پرداخت حق الامتیاز نفت جنوب و دولت شور وی با پرداخت حقوق ایران بابت شیلات بحر خزر موافقت کرده اند، اظهار امتنان کرد.

حال آن که پرداخت های بالا جزو حقوق مسلم مردم ایران بود لذا نه طرح آنها لزومی داشت و نه سپاسگزاری از آنها.

روز هیجدهم شهر یور ماه سال ۱۳۲۰ دولت ایران با تعطیل سفارتخانه های مورد نظر متفقین موافقت کرد، ولی روز بعد با توافق «رضا شاه» و کارگردانی «مختاری» رئیس شهر بانی، روزنامه اطلاعات سرمقاله خود را به «تأثر عمومی» اختصاص داد که درز یرنقل می شود:

«مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجه اقدامات دولت راجع به حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی صبری در انتظار جلسه‌ی دیروز مجلس شورایملی را بسر می بردند، ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دول همسایه ضمن نطق هایی که ایراد کرده بودند، ابراز شده، هیچ کس انتظار نداشت قضایا به این صورت درآمده و شرایطی به این دشواری تحمیل شده باشد. و

۱ــ «اطلاعات هفتگی»، شماره‌ی ۲۷، مورخه‌ی بیست و هشتم شهر یور ماه، ۱۳۲۰.

همان‌طوری که دیروز نمایندگان مجلس پس از شنیدن گزارش های دولت متأثر شدند، و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به خود گرفت، دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان، بی نهایت افسرده و متألم شدند و تعجب و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت. چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می ورزیدند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی برای حفظ روابط دوستانه خود با دول همجوار، سعی بی پایان کرد ولی همان‌طور که آقای نخست وزیر در نطق موثر خود دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانسوز برکنار نمانیم و ملت صلحجو و بی غرض ایران نیز دچار آفات و لطمات آن شود.

البته خوانندگان ما هر قدر متأثر و اندوهناک باشند حق دارند، زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبرو شده‌ایم. که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم. و حتا در تصور و اندیشه ما نیز نمی گنجید. ولی دولت هم جز رویه‌ای که پیشه خود ساخته بود چاره نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به نظر نمی رسید. راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته‌ایم، ولی میل داشتیم به این روابط حسنه‌ی ما خللی وارد نیاید و اصل بی طرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران است، همین اقتضا را داشت که ما با تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم.

متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند. ولی سفارتخانه های ما درپایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد ماند. در هر صورت باید این حقیقت را بگوییم که انتظار مردم ایران از دولت ها اتحاد جماهیرشوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیشتر از اینها بود و ما عقیده‌ی خود را درشماره های آینده تشریح خواهیم کرد.» «پندار: »[1]

چون انتشار این مقاله تأثیر بسیار سویی در سفارتخانه های متفقین در تهران بخشید، لذا دولت «فروغی» خود را در انتشار آن دخیل ندانسته، روزنامه‌ی اطلاعات را توقیف کرد. ولی شهربانی بلافاصله امر یه‌ای به اداره‌ی روزنامه فرستاد که «شما می توانید پس از سه روز روزنامه را منتشر کنید».[2]

متفقین مایل بودند که قدرت مرکزی از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قوای خود را در جبهه های جنگ مصروف دارند. همان طور که در یادداشت های آنها ذکر شده اشغال تهران نیز مورد نظر نبود ولی رفتار جانبدارانه شخص «رضاشاه» و دولت «فروغی» با اعمال نازی موجب شد که متفقین وارد تهران شده خود در کار تصفیه نازی ها دخالت کنند.

---

۱ ــ «روزنامه‌ی اطلاعات» به تاریخ ۲۰/۶/۱۹.

۲ــ کتاب «سوم تا بیست وپنجم شهریور»، صفحه‌ی ۲۱۱.

روز بیست و پنجم شهر یور ماه قبل از آن که نیروهای متفقین وارد تهران شوند[۱] «رضاشاه» بنا به توصیه‌ی سفارت انگلیس از سلطنت کناره‌گیری کرد و استعفانامه‌ی خود راتقدیم مجلس شورایملی ساخت.

استعفا و کناره‌گیری از سلطنت برای او ضرورتی بود اجتناب ناپذیر. زیرا ظلم و ستمی که در دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت خود به مردم ایران روا داشته بود از طرفی و سیاست نادرست او در برابر متفقین از طرف دیگر، امکان ادامه‌ی فرمانروایی برای او باقی نگذاشته بود.

به علاوه همان قدرتی که «رضاخان میرپنج» را به سلطنت رسانیده بود، چون دیگروی را مفید نمی دید از صحنه‌ی سیاست کنارش گذاشت.

«رضاشاه» در استعفا نامه‌ی خویش چنین می نویسد: «نظر به این که من همه‌ی قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام احساس می کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه‌ی جوانتری به کارهای کشور، که مراقبت دایم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کنارگیری کردم و از امروز که روز ۲۵ شهر یور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشگری، ولیعهد و جانشین مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من ازپیروی مصالح کشور می کردند نسبت به ایشان بکنند. امضاء»[۲]

استعفا نامه توسط «فروغی» نخست وزیر خوانده شد و سپس خود وی نطقی بشرح زیر ایراد کرد:

«... در این موقع که ایشان («محمدرضاشاه») زمام امور را به دست گرفتند و بنا شد، کناره‌گیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به عموم ملت ایران اعلام کنیم، امر فرمودند که به اطلاع عامه و مجلس شورایملی برسانیم، که ایشان در امر ملت ومملکتداری اصول مشروطیت و قانون اساسی را کاملا رعایت خواهند کرد و فرمودند ملت ایران بدانند که من کاملا یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من بر این است که قانون اساسی را کاملا رعایت کنم... اعلیحضرت جدید معتقدند اگر در گذشته نسبت به مردم جمعا یا فردا تعدیاتی شده از هر ناحیه‌ای، که باشد از صدر تا ذیل مطمئن باشند، رسیدگی و اقدام خواهیم کرد که این تعدیات مرتفع و بطرز رضایت بخش جبران شود.»[۳]

در همان جلسه عده‌ای از نمایندگان مجلس اظهاراتی کردند که بعضی از آنها در زیر می آید:

«سید یعقوب انوار» چنین گفت: «الخیر فی ما وقع، یک پیش آمدی واقع شده است، که انشاء الله رحمان! امیدوار یم این پیش آمد برای ملت ایران پیش آمد نیکی باشد، و سعادت ملت ایران

۱ــ روز ۲۰/۶/۲۶ نیروهای متفقین وارد تهران شدند.

۲ــ «اطلاعات هفتگی»، شماره‌ی ۲۷، ۲۰/۶/۲۸.

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ٤٦٥١، بتاریخ ۲۰/۶/۲۵.

در این پیشآمد باشد که از تحت فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند. و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاء الله امیدوارم تمام خرابه های سابق ما ترمیم شود، مثلا من می گو یم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وز یر، فوری آن وز یر حاضر شود. روزنامه های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند. تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگو ید آقا ظلم، خانه ی مرا خراب کرده است....»[1]

نماینده دیگر مجلس علی دشتی اظهار داشت: «البته مطلب خیلی ز یاد است و مطلب گفتنی مخصوصا خیلی ز یاد است. اما به متابعت از نظر آقای نخست وز یر ما از همه ی مطالب گفتنی صرفنظر می کنیم فقط یک موضوع است این جا که بسیاری از رفقای مجلس من با من صحبت کردند و این حکایت از این می کند که یک نگرانی فوق العاده بین مردم هست.

قسمت اخیر نطق آقای نخست وز یر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به این که تمام خرابکاری های گذشته ترمیم شود، بنده را تائید و تشجیع می کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست وز یر برسانم. در مدت تقر یبا متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیار دار و بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند.

مردم عجالتا می خواستند که این قسمت بطور صر یح معلوم شود که حقوق افراد و دولت بطور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه وکلاً میل دارند بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب اینکار باشند.

ما میل دار یم به بینیم چه تدابیری اتخاذ می کنند. البته خود دولت تدابیر معقولی اتخاذ می کند و این را ما باید بدانیم که چه اقدامی می کنند. مخصوصا در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیرا مطرح بوده در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دو یست نفر بروند آنجا و جواهرات را به بینند فایده ندارد بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها را تطبیق کنند با ثبت های آن.»[2]

پیش از ظهر روز ۲۰/۶/۲۶ جلسه ی خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل شد. «در این جلسه مطالب بسیاری از جمله رسیدگی دقیق به اشیاء گرانبها و جواهرات سلطنتی و احقاق حق مردم و باز گرفتن املاک، تأمین آسایش و رفاه عمومی، الغای قوانین سخت و پایین آوردن میزان بودجه هنگفت و کمر شکن و تخفیف قسمتی از عوارض و مالیات های گوناگون که غیر لازم به نظر می رسید، لغو قانون فروش املاک موقوفه، آزادی زندانیان بیگناه و بالاخره اجرای اصول دادگستری ومشروطیت مورد مذاکره واقع شد.»[3]

ساعت چهار بعد از ظهر همان روز، «محمد رضاشاه» طی مراسم خاصی در مجلس شورای

---

۱ و ۲ ــ «اطلاعات» ، شماره ی ٤٦٥١، ۲۰/٦/۲۵.

۳ ــ «روزنامه ی ایران»، شماره ی ٦٦٧٥، ۲۰/٦/۲۷.

ملی حاضر شدو پس از ادای سوگند جانشین پدر شد.

وی در سوگند نامه ی خود چنین گفت: «به کلام الله مجید و بر آن چه نزد خدا محترم است قسم یاد می کنم که قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان بوده و منظوری جز سعادت و عظمت دولت وملت ایران نداشته باشم! .» گرچه پدر تاجدارش نیز چنین سوگندی در پیشگاه ملت ایران یاد کرده بود!

در این هنگام هیجان عمومی به اوج خود رسیده وندای تشکیل محاکمات ملی، آزادی زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان، برگرداندن املاک غصبی «رضاشاه» و مجازات جانیانی که دست به خون آزادیخواهان و مردان شریف کشور ما آلوده بودند در سرتاسر ایران طنین افکن بود. مردم می خواستند که قبل از رسیدگی به حساب تعدیات و اجحافات بیست ساله اجازه خروج به دیکتاتور سابق داده نشود. مجلس شورای ملی نیز بر اثر فشار مردم و برای حفظ ظاهر با مرد همصدا شده بود. شور و هیجان عمومی حتا به زندان ها نیز سرایت کرده بود. مثال بارز آن حوادثی است که شب ۲۰/۶/۲۶ در زندان قصر اتفاق افتاد.

اینک جریان حادثه را از زبان «بزرگ علوی» که خود یکی از زندانیان «رضاشاه» بود بشنوید:«این است که چه من به چشم خود دیده ام. از پشت پنجره ی کریدور هفت، جمعیتی را که پشت در آهنین و پنجره های کریدورشش ایستاده بودند،تماشامی کردم. فاصله ما از آنها شایددو تا سه متر بود. یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می کرد، می خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای فکر خود را به تعویق اندازند.

رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدورما پناه برده یا خود را در گوشه ای از هشت پنهان کرده بودند. وکیل هشت مثل موش آب کشیده از ترس می لرزید.

آژان کلید دار که برای کلید خود به اندازه چوگان شاهی اهمیت قائل بود بکلی خود را باخته و جنب نمی خورد.

آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت می کرد، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند و عصبانی شد. از آنها پرسید: «چه می خواهید بکنید؟» —«مامی خواهیم در را بشکنیم و از زندان بگریزیم.» — «دم در مسلسل کار گذاشته اند، چطور می خواهید در را بشکنید؟ اگر راست می گویید، این در را باز کنید به بینم.»

«با یک تکان و یک صدای دسته جمعی «یا حسین» قفل سنگین از هم پاره و در باز شد. این جنبش کوچک ملی، این لب پر نهیب تلاطم و طوفان انقلاب ملی منظره ی زیبائی برابر ما عرضه داشت.

جوانی بیست وپنج ساله، سینه چاک و با پیراهن پاره، تکه چوبی در دست داشت و جمعیت را اداره می کرد. ما نفرات پنجاه و سه نفر که پشت پنجره آهنین ایستاده بودیم، با وجودی که با این اقدام آنها مخالفت داشتیم (زیرا یقین داشتیم که خون رشیدترین آنها بدون اخذ هیچ گونه نتیجه ای ریخته خواهد شد) وقتی این منظره را مشاهده کردیم، وقتی که دیدیم که چگونه آتش قدرت ملی

ز بانه می کشد، بی اختیار به این نیروی سدشکن آنها تحسین گفتیم و هورا کشیدیم. همین که مردم به سوی در بزرگ روآور شدند، صدای اولین تیر بگوش رسید و در اثر همین تیر آن جوان بیست و پنج ساله جان داد، درپانزده سالگی او را دستگیر کرده و به پنج سال حبس محکوم کرده بودند. تا ساعت مرگ ده سال در زندان ماند، پنج سال نیز ز یادی حبس کشیده بود. او اولین کسی بود که ازپله های هشت اول زندان به طرف در بزرگ آهنین عمارت زندان رفت. موقعی که می خواست توسط یک میله آهنی با یک حرکت اهرمی قفل را باز کند، در همین موقع تیری به پهلوی او اصابت کرد و به زمین افتاد.»

به این ترتیب «در همان ساعاتی که «فروغی» قولنامه شاه را مبنی بر رعایت اصول دموکراسی و آزادیخواهی قرائت می کرد، کف کر یدورهای زندان با خون چندین نفر بیگناه و با گناه آلوده شد.»[1]

دولت «فروغی» که تمام هم خود را درراه‌تسکین‌خشم و هیجان عمومی، به منظور نجات «رضاشاه» از مهلکه و حفظ دستگاه رضاخانی مصروف می داشت اولا در جلسه ی خصوصی مجلس نمایندگان قول داد که خروج «رضاشاه» با اجازه‌ی مجلس خواهد بود. ثانیا در تار یخ بیست وهشتم شهر یور ماه فرمانی مبنی بر بخشودگی یک ربع (یک چهارم) از محکومیت زندانیان‌سیاسی را از جانب «شاه» صادر کرد و در نتیجه عده‌ای از زندانیان سیاسی آزاد شدند. ثالثا فرمول هبه نامه را اختراع کرد و برای اجرای آن «ابراهیم‌قوام» و «دکترسجادی» را برای در یافت سند واگذاری املاک و مستغلات «رضاشاه» به اصفهان فرستاد.

سند مز بور در اصفهان تنظیم وبه‌شرح ز یر به استحضار مجلس رسانده شد:

«به‌نام‌خداوند متعال ــ چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره درنظر داشتم این رو یه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک شود، تا در موقع خود بتوانم از ثمره‌ی این املاک کلیه‌ی ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند کنم و این فرصت در این موقع که فرزند ارجمند عز یزم اعلیحضرت «محمد رضاشاه پهلوی» زمام امور کشور را به دست گرفته‌اند،حاصل‌شده است بنابراین مصالحه کردم کلیه اموال و دارایی خود را (اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره) از هر قبیل که باشد به ایشان به مال الصلح ده گرم نبات موهوب تا به مقتضای مصالح کشور مصارف خیر یه و فرهنگی و غیره بهر طر یقی که صلاح بدانند برسانند.»[2]

در همان جلسه نامه «محمد رضا شاه» نیز به شرح ز یر تقدیم مجلس شد:

«چون منظور اصلی اعلیحضرت پدر بزرگوارم در واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصارف خیر یه برسد و ما هم همیشه سعی داشته دار یم که وسایل آسایش و رفاه عموم را از هر حیث

---

۱ ــ کتاب «پنجاه و سه نفر» نوشته‌ی «بزرگ علوی»، صفحه‌ی ۳۳٤.

۲ ــ «اطلاعات روزانه»، شماره ٤٦٥٦، مورخه‌ی ۲۰/٦/۳۰.

فراهم آوریم، بنابراین چنین تصمیم گرفتیم، اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به ما واگذار شده است، به منظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان ــ ترقی اوضاع شهرها ــ ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران ــ ترقی فرهنگ و بهداری به دولت و ملت اعطاء کنیم، تا برحسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک را به فروش برسانند یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگهدارند و نیز مقرر می داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود.»[۱]

تمام اقدامات عوام فریبانه دولت «فروغی» و دربار به دو منظور اساسی زیر به عمل می آمد:

۱ ــ بی آن که «رضاشاه»، به جرم خفه کردن بیگناهان، زجر و شکنجه آزادیخواهان در سیاهچال ها حبس و تبعید کسانی که از مال و ناموس خود دفاع کرده بودند و سؤاستفاده از بیت المال وغصب اموال مردم، به محاکمه کشانده شود وی را از ایران خارج کنند.

۲ ــ برای فرو نشاندن خشم جوشان مردم، که پایه های حکومت سابق را به لرزه درآورده بود، فرصتی به دست آرند؛ تا اگر مهره ای از گردونه خارج شد، دستگاه ظلم و بیدادگری پا برجای بماند و زنجیرهای استعمار ازدست و پای مردم ایران باز نشود.

بدبختانه در آن اوان ملت ایران هیچ گونه تشکیلات منظم و متحدی نداشت که بتواند جانشین حکومت رضاخان شود و متفقین نیز برای آن که امور جنگی آنها مختل نشود، خواهی نخواهی به اعمال حکومت رضاخان ساختند، به تصور این که به این وسیله بهتر می توانند منافع خود را حفظ کنند.

املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد «رضاشاه»

«رضاخان میرپنج» افسر دیویزیون قزاق، در سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ که به اشاره «آیرون ساید» فرمانده قوای انگلیسی در قزوین به تهران آمد و «سردار سپه» شد وهم در بیست و یکم آذر ماه ۱۳۰٤ که به تخت سلطنت نشست، نه ملکی داشت، نه کارخانه ای و نه وجوه نقدی در بانک های خارج. ولی روز بیست وپنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار از سلطنت کناره گیری کرد، وی با تملک حاصلخیز ترین نقاط کشور در مازندران گیلان، گرگان و سایر نقاط بزرگتر ین مالک کشور ایران، و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک های انگلستان، امریکا و آلمان، یکی از ثروتمندتر ین مردان جهان بود.

چگونه این ثروت کلان در مدت زمان محدودی فراهم شد؟ از راهی بسیار سهل و آسان، در اوایل کار وزارت دارایی به صاحب ملک دستور می داد که چون نباید در محل علاقه ی ملک و آبی داشته باشد، لذا ضروری است که املاک خود را به «شخص صلاحیتداری» که صلاحیت آنرا کمیسیون دولتی در محل تعیین می کرد) بفروشد والا دارایی املاک وی را متصرف خواهد شد. البته

۱ــ «اطلاعات» شماره‌ی ٤٦٥٦، ۲۰/٦/۳۰.

اکثراً «شخص صلاحیتدار» خود وزارت دارایی بود که یا ملک را تصرف می کرد یا به ثمن بخس و به زور آنرا می خرید و سپس به «رضاشاه» منتقل می کرد.

اینک نمونه هایی از آنرا ذیلا نقل می کنیم:

شیر و خورشید
وزارت دارایی

ورثه ی جعفر قلی اسعد»

«چون مقرر است که شما در حوزه ی خوزستان دارای ملک و علاقجات آب و خاکی نباشید علیهذا مقتضی است از این تاریخ تا مدت یکسال به اشخاصی که صلاحیت آنها برای خریداری املاک شما از طرف کمیسیونی که در محل تشکیل خواهد شد، تصدیق شود، اقدام به فروش تمام املاک خودتان بکنید. چنان که پس از نقضای مدت مقرر، اقدام به فروش نکرده باشید، وزارت دارایی املاک مزبور را تصرف کرده و در قبال بهای آن املاکی برای شما تهیه خواهد کرد. از طرف وزیر دارایی، محمود بدر »ازشماره نوزدهم سال دوم «مرد امروز» مورخه ی ۲۳/۲/۲٤.

شیر و خورشید
وزارت مالیه نمره ۱۳٦۰

آقای «لطفعلیخان (سالار) الک مرزبان».

چون مقرر است که هرچه زودتر شما به کلی قطع علاقه از نقطه ی مسکونی اولیه خودتان بکنید لذا اکیدا به شما اخطار می شود که تا اول مهر ماه ۱۳۱٤ باید بکلی اموال خودتان را هم از آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنان چه تا تاریخ مذکور بطور کلی قطع علاقه نکنید آن چه از اموال شما باقی مانده باشد، بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید. ــ وزیر مالیه». اینک آن چه بر سر این شخص و خانواده اش آمده است.

«آقای مدیر محترم نامه ملی «مرد امروز» گرچه تعدیات مأمورین شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست، ولی یک پرده از غارتگری را خیلی ها اطلاع ندارند. متمنی است عین امریه و قباله را درج فرمایند. چون در ۱۳۱۰ املاک کلارستاق را وزارت مالیه تصرف کرد. عده ای از طایفه های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند، بعد از چند ماه زن و بچه ی آنها را در کامیون ها ریختند باهر خانواده پنج من تبریز بار بردند رشت. سرهنگ «سهیلی» به زور آنها را برد به کاروانسرای زال محمد! مردها رابه آنها ملحق شدند سپس بردند به کرمان بعد جیرفت، بعد شیراز. ده خانوار تلف شدند. اموال را هم با احشام هرچه بود مأمورین نظمیه و شاه بردند، بهرجا که می باید برسد رسیده بود.

در ۱۳۱۳ مالیه، املاک را فروخت به شاه. بعد در ۱۳۱٤ این کاغذ را به شاه نوشته بودند. در صورتی که نام ونشانی از اموال نبود. چهار سال پیشتر به غارت برده بودند. نمی دانم نوشتن این کاغذ بر

روی چه اصلی بوده. آقای «فروهر» معاون وزارت مالیه آن وقت و پدر مدیر کل آن وقت که هر یک برای فنای ما پیش قدمی و ابتکار می کردند، ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود.

«سالار ملک مرز بان»

عین قباله که در آن متعامل «محمود بدر» کفیل وزارت مالیه به نمایندگی و نام دولت علیه ایران معامله را انجام داده نیز در روزنامه کلیشه شده است.

شماره‌ی ۲٦، سال دوم، «مردامروز»، مورخه‌ی ۲۳/۵/۲۷.

نامه‌ی سرگشاده لطفعلی سالار ملک مرز بان به مجلس شورایملی چگونگی تصرف کلارستاق را روشن تر می کند.

«... از سال ۱۳۱۱ خورشیدی الی ۱۳۱۳ کلارستاق که یکصد و سی و چهارپارچه دهات ییلاقی و قشلاقی و مراتع و جنگل های مفصل نیز دارد، ضبط اداره‌ی دارایی و اداره املاک شد. جز دوازده پارچه ده که به دست صاحبانش باقیماند. در کجور و تنکابن هم عینا ضبط املاک عملی شد. بعدها مازندران و گرگان و قسمتی هم از گیلان ضبط شد. چون شروع در تنکابن، که محال ثلاث است، شد جمعی از مالکین را گرفتندوآوردنددرقصرزندانی کردندو بعدزن و بچه‌ی آنهاراجمع کردند و در «حبیب آباد» مثل مرغ در کامیون ها ریختند[1] «آنها را به چند دسته تقسیم کرده، عده‌ای را به کرمان، جیرفت، بم، شیراز، کرمانشاهان، همدان، قزوین زنجان، قم، کاشان فرستاده، و چند خانوار را هم در تهران نگاهداشتند. عده‌ای هم در موقع تبعید خودشان باعائله فرار کردند و در الموت طالقان ساکن شدند.

یکی از همین تبعیدی ها از «نی ریز» فارس چنین می نویسد:

«... آقای مدیر محترم، املاک کمینه واقع در دهستان کالج، کجرستاق، کجور مازندران بدون خریداری، بدون فروختن، بدون تعویض، حتا بدون امضاء و بدون اخطار ضبط شد.

در سال ۱۳۱۲ این عمل با کمینه شده. آقایان وکلاء و هیئت محترم دولت امروز، در آن روز هم همه سر کار و مصدر امور بودند. اینها بدون کوچکترین توجهی به گرسنگی ما، دست ما را گرفته با وضع مبتذلی از خانه و آشیانه پنج هزار ساله‌ی مان، بیرون کردند. هر چه داشتیم، ستوان «حسن حریری» و یک مأمور نماینده مخصوص آقای «مختاری» رئیس شهربانی بنام حراج تاراج کردند. دیناری هم پول حراج به کسی پرداخت نشده. برای نمونه یک فقره قباله که از «آقامحمدخان» و «رحمت الله خان دیوسالار» دوپسر عموی مالک قریه پایین تا شکی گرفته به عرض می رساند:

سروان «صفاری لاهیجانی» با «حسن حریری» این دوپسرعمو را به «حبیب آباد» جلب، پای آنها را در کنده کرده با شلاق آن قدر به کله آنها زدند تا امضاء گرفتند. جریب چهار هزار ریال را به جریب ششصد ریال قیمت کردند. موقعی که خواستند، پولشان را بدهند نوای دیگری در صحنه

---

۱ ــ روزنامه‌ی «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۷۸ بتاریخ ۲۰/۸/۲۲.

ظلم و تعدی پیدا شد و آن این بود، ۲۰۰ ریال جریبی تخفیف به شاه، ۲۰۰ ریال هر جریبی حق قباله نویسی، حق مباشر «حسن حریری»، حق پیشخدمت، سایر مخارج و محضر وغیره. جریب ۲۰۰ ریال می ماند. آیا دویست ریال را پرداختند؟ هرگز!

امضاء ــ کمینه ماه سلطان دیوسالار شناسنامه شماره ۱۰ ترکمن کجور مازندران.

شماره‌ی ۳۳۲۶، مورخه‌ی ۲۰/۹/۱۰ روزنامه‌ی «تجدد ایران».

اینک شرح حال یک مازندرانی ستمدیده از شماره‌ی ۱۱۷۹ مورخه‌ی ۲۰/۷/۲۷ روزنامه‌ی «ستاره».

«قبلا خدا و رسول و ائمه اطهار را به شهادت می طلبم که آنچه عرض می کنم به قدر سرسوزن خلاف ندارد و چون روزنامه جا ندارند، نمی توانم جزئیات را بنویسم.

روز اول فروردین ۱۳۱۱ در ده خود «میچکار» واقع در کلارستاق با زن و بچه‌ی خود بشادی عیدنوروزمشغول بودم. چندنفرمأمورآمده بنده‌راگرفتند، هر چه خواستم بدانم برای چیست، معلوم نشد، زن و بچه و بستگانم در حال وحشت و هراس بودند که مرا به نوشهر بردند.

در آنجا دیدم ۲۲ نفر دیگر هستند. دوازده روز، بیست و دو نفر را در یک اتاق کوچک انداخته بودند که موقع خواب مجبور بودیم همه از پهلو دراز بکشیم. بعد گفتند نفری سی تومان خرج راه تهیه کنید و تاجری را معرفی کردند که از او پول بگیریم.»

نویسنده پس از شرح شکنجه و عذاب و توهینی که تا رسیدن به زندان قصر تهران کشیده، می گوید که در زندان او را به حبس مجرد انداختند، سپس اضافه میکند: «خلاصه بعد از بیرون آمدن از اتاق مجرد، دیدم جمعی از آقایان علماء ومالکین و خوانین تنکابن، کلارستاق و کجور در آنجا هستند از قبیل آقای «میرزاطاهر تنکابنی»، مرحوم «منتظم الملک»، مرحوم «حسینقلی خان»، مرحوم «شیخ نورالدین»، آقای «ساعد الممالک خلعت بری» و آقای «میرممتاز» وعده‌ای ز یادی از آقایان خلعت بری ها وملاکین رود سر و لنگرود.

آن وقت معلوم شد که این یک بلای عمومی است. ولی هیچ کس تقصیر خود را نمی دانست و همه ترسیده بودند و انتظار روزهای بدتری را داشتند. باری همه تا مدتی در زندان بودیم، نه تحقیق کردند و نه رسیدگی در کار بود... در این ضمن هم «حسینقلی خان» نوه‌ی «سپهسالار»، که جزو این دسته بود، در زندان مرد. پس از سه ماه زندانی بودن روزی رئیس زندان تک تک ماها را خواست به هر کس تکلیف کرد، در ظرف بیست و چهار ساعت صورت املاک و دارایی خود را بدهد.

در ضرب الاجل مزبور صورت ها تهیه شد و دو روز دیگر آقای «آیرم» رئیس نظمیه وقت آمدند و همه را جمع کرده گفتند: خیلی باید شکر کنید که اعلیحضرت از سر تقصیر شما گذشتند.

چون نفسی از کسی برنیامد، زیرا کسی تقصیری نکرده بود. با تغیّر گفت پس چرا تشکر و دعاگوئی نمی کنید؟ عده‌ای از جمعیت با صدای بلند شروع کردند به دعاگویی و ثناخوانی به «شاه» و خاندان سلطنتی. بعد آقای «آیرم» گفت اشخاصی که بین شما ملک ندارند چند نفر هستند؟ بنده ومرحوم «ابوالقاسم کدیرسری» و آقای «کاظم حق کیفی» که ملکی نداشتیم خود را

بدون ملک معرفی کردیم. از مرحوم «ابوالقاسم» پرسید تو ملک داری؟ گفت داشتم تقدیم کردم. گفت به توپول دادند؟ گفت مبلغی گرفته ام. گفت پدر سوخته کسی که پول می گیرد وملک می فروشد، تقدیم نمی کند، بگو فروختم. او هم گفت فروختم قربان. از «کاظم» پرسید توچه می گویی؟ چون فهمید چه قسم باید حرف بزند، گفت بنده از روی رضا و رغبت ملکم را فروختم و تا دینار آخر و تمام و کمال پول را هم نقدا گرفتم.

به من گفت توچه می گویی؟ گفتم بنده ملکی ندارم وپدرم مالک است و به بنده مربوط نیست. همان جا امر کرد ما سه نفر را که ملکی نداشتیم از زندان مرخص کردند و دیگران هم پس از ترتیب قباله و انتقال بعدا مرخص شدند. آن وقت فهمیدم که استخلاص من بواسطه ی ملک نداشتن و حبس سایرین به تقصیر ملک داشتن بود؛ والا هیچ کس گناهی نداشت (املاک ما را نیز بعدا از پدرم گرفتند) بعد از بیرون آمدن از زندان اسم ما را «ساحلی» گذاشتند و عده ای رانیز به شهرستان ها تبعید و عده ای را با نداشتن حق خروج از شهر در تهران نگهداشتند.»

«... خلاصه اینست وضعیت ما که ملک ومال ما را بزور گرفتند. به بهانه ی ملک ومال ما را حبس کردند. زن و بچه، لانه و آشیانه و همه چیز ما بر باد رفت. حالا آقایان گمان می کنید اگر بعد از ده سال صدمه و مصیبت املاک ما را به ما بدهند از ما رفع تعدی شده است؟

نه بخدا، این تعدی هیچ وقت رفع شدنی نیست. ــ «عباس نادری».

چقدر درست فهمیده بود یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان که پس از مسافرت به ایران نوشت: «... «رضاشاه» دزدان و راهزنان را از سر راه های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که منبعد در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد...»[1]

و این هم یک نامه ی رسواگر دیگر:

«با کمال احترام بعرض می رساند: درسال ۱۳۱۱ شمسی کار پرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشرف (بهشهر فعلی) حسب الدستور «شاه» سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دوسال تمام محصول جنسی و نقدی املاک مزبور بنده را از مراتع و مزارع و جنگل (که سالیانه در حدود چهل هزار تومان به حقیر عاید می داشت) نیز ضبط و غصب کرد.

در مقدمه امر بنده به تهران آمده و به تصور و امید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور بعرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیما به عنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت کردم. فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری ام آقای رئیس کابینه مخصوص «آقای شکوه الملک» حقیر را تلگرافا که تلگراف مزبور موجود است ــ به کابینه احضار و شفاها بیاناتی تهدیدآمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند ــ که درموقع لزوم آن جواب و اظهارات شفاهی آقای «شکوه الملک» را به عرض خواهم رسانید ــ پس از دو سال عجز و ناله ــ که سوابق اکثر عریضه هایم موجود است ــ و سالی معادل چهل هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشگر «بوذرجمهری» به

---

۱ ــ «ایران ما» شماره ی ۵۴۷ «در باره مقامات مسئول چه می گویند». از نوشته «فوت» نماینده مجلس در انگلستان.

بنده وعده‌ی استخلاص املاکم را بشرط این که دو هزار تومان به ایشان بپردازم، دادند.

بنده هم بواسطه بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یکهزار و صد تومان نقد و نهصد تومان سند بایشان دادم که پس از تسلیم املاکم وجه مزبور را به ایشان بدهم. ولی باز هم نتیجه حاصل نشد، تا آن که در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای «مجدالسلطان لطیفی» و چهار نفر مأمور یقه سرخ در باری ــ که سمت آنها را نمی دانم ــ بنده را از دربار به محضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقای «شیخ عبدالحسین نجم آبادی» و فعلا شماره ۳ است، به امر سرلشگر «بوذرجمهری» بردند. دم درب محضر آقای «مجدالسلطان» به بنده گفت شما را برای امضاء قباله ی فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است، آورده ایم. در نظر داشته باشید که بی سروصدا و بدون کلمه ای اعتراض باید قباله را امضا کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شما را به جایی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را نه بینید. پس از آن مرا وارد محضر «نجم آبادی» کرده و به این نحو وادار به امضای قباله که بهیچ وجه از مضمون آن جز یی اطلاعی نداشتم کردند. پس از ختم امضاء سند و دفاتر محضر آقای «مجدالسلطان» به بنده اظهارکرد که چون شش هزار تومان بابت وجه این قباله باید به شما داده شود فعلا هزارتومان وجه را در این جا دست گردان می کنیم ولی پول را در دربار بشما خواهم پرداخت.

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دو باره روی میزگذاردم. پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناس های مزبور را برداشته خرد کرده پنجاه تومان آنرا به آقا «شیخ عبدالحسین» صاحب محضر به عنوان حق تحریر دادند. و از آنجا بنده را به منزل آقای سرلشگر «بوذرجمهری» به عنوان اخذ مبلغ مزبور بردند. آنجا که رفتم آقای سرلشگر بوذرجمهری پس از مطالبه و اخذ بنچاق های موجودی املاکم مبلغ پانصد و پنجاه تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه ششهزار تومان چنین اظهار داشتند: اولا مبلغ چهار هزار و چهارصد تومان بابت مالیات دو ساله ملک شما (که محصول آنرا قبل از قباله گرفتن از بنده بقسمی که فوقا عرض شده در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کارپردازان در باری ضبط شده است) که مالیه مطالب است، به مالیه باید بپردازیم. ثانیا هزار تومان بابت تتمه دو هزار تومان که قرار بود به من داده باشید محسوب می شود. گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیدم چنان چه این ششهزار تومان را برای شما دست وپا کردم.

ثالثا پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جوابا عرض کردم اولا قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه ششهزار تومان. ثانیا مالیات مورد مطالبه راجع به محصول دو ساله ایست که به قسمی که خاطر محترم مستحضر است، توسط کارپردازان در بار ضبط شده، به بنده مربوط نیست و بنده برای یکشاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دو هزارتومان هم با این بدبختی بلاسبب که برایم ایجاد شده است، طبق قولی که داده بودید در صورتی (بود) که املاک و عواید ضبط شده را مسترد می فرمودید. حال که به این وضعیت درآمده است هزار و صد تومان سابق را نیز حقا باید مسترد فرمایید، خصوصا با وضع

پر یشانی که برایم ایجاد فرموده‌اید و امروز برای چند ر یال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر هستم. در جواب با کمال تندی و تشدد بنده را امر به سکوت و تهدیده کرده و اظهار داشت که چنان چه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم، پشیمان خواهم شد: چه آن که برای تأدیب بنده اقدام متقضی خواهد کرد وپس از آن بدون اعتنا به التماس بنده، به بنده امر خروج از منزل خود کرد.

سه روز قبل که برای مستحضر شدن از موضوع قباله مز بور به‌دفتررسمی شماره ۳ مز بور مراجعه کردم معلوم شد که قباله مز بوره به شماره ٦٠١٤ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سر دفتر در تار یخ ۱۳/۲/۲۹ به ثبت وارد و مبلغ آن هم ششهزار وچهارصد وپنجاه و دوتومان وپنج ر یال است نه ششهزار تومان!».

«... پس از چندی که از تار یخ قباله مز بوره گذشت از طرف شهر بانی بنده را جلب و بالاخره نزد آقای «آیرم» رئیس شهر بانی وقت بردند. مشارالیه به بنده شخصا اظهار نمود که حسب الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت به مازندران هستید،علیهذا باید کتبا متعهد و ملزم شو ید که به مازندران معاودت نکنی. بنده جواباعرض کردم که بنده خلافی نکرده‌ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم، چه آن که متجاوزاز ۱۵۰ سال است که پدران من در مازندران متوطن و ممر معاش من و خانواده‌ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است.

الزام به عدم خروج از تهران برای بنده مثل حبس ابد و محکومیت به مرگ یک عائله بی گناه هفتاد نفری است. جواب دادند مگر املاک شما تمام خر یداری نشده است؟ عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط کردند و فعلا مختصری املاک خر یداری شخص بنده در آنجا که سالی چهارهزار تومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است، موجود است.

در جواب ضمن اظهار تأسف ازاین ابتلاء برای حقیر به بنده فرمودند شهر بانی مأمور است که شما را به قبول و اجرای این تعهد ملزم کند و چاره جز اطاعت ندار ید و ورقه یی که قبلا به خط دیگری تنظیم شده بود جلوی بنده گذارده و بنده را وادار به امضاء آن کرد.

طولی نکشید که از کسان بنده از مازندران اطلاع رسید که املاک خر یداری شخصی شما را نیز به ضمیمه املاک موروثی تان کار پرداز در باری اشرف (بهشهر) حالیه ضبط و عواید آنرا هم بردند به علاوه کسان و رعایای شما را قهرا به دفتر رسمی محل برده و املاک شما را به نام آنها قباله خر یداری تنظیم کردند، هر چه جواب دادیم که مالک این نقاط نیستیم تا این قباله را امضاء کنیم موثر واقع نشده، وپس از الزام به امضاء قباله های مز بور خواستیم وجوه آنرا لااقل گرفته برای شما بفرستیم، ما را به ضرب شلاق و تهدید به حبس و تبعید از دفتر خارج کردند»[1]

عکس یادگاری مأمور ین «رضاشاه» با صاحب ملک زندانی و دست بند به دست پس از اخذ قباله نیز سندی است تار یخی:

روزنامه‌ی «نجات ایران» در شماره‌ی ۵۷ خود تحت عنوان «طرز عمل اخذ قباله املاک از مردم در دوره‌ی سابق عکسی را کلیشه کرده که اشخاص ذیل را نشان می دهد:

---

۱ ــ روزنامه‌ی «تجدد ایران» شماره‌ی ۳۲٤٦ ــ ۲۰/۷/۲۰.

«۱ ــ «ناصر علی» رئیس اداره‌ی آمار و ثبت احوال همدان که به منزل مادر آقای «عبدالعلی ساترابی» است وارد شده‌اند. ۲ ــ رسدبان دو «محمدخان» مأمور زندان تهران ۳ ــ «فرهی» مأمور اداره‌ی سیاسی شهربانی تهران ٤ ــ «علی رحمانی» مأمور اداره‌ی سیاسی شهربانی تهران ۵ ــ «عبدالعلی ساترابی» صاحب ملک میان پشته واقعه در دو کیلومتری رود سر با دست بند زده ازپشت. ٦ ــ «پروین السلطنه» مادر «عبدالعلی ساترابی» زندانی. ۷ ــ «زینت‌خانم» عیال آقای «ناصرعلی» رئیس آمار همدان ۸ ــ «ناصرالملوک ساترابی» دختر «عبدالعلی ساترابی» ۹ ــ «کیوان رکنی» ربیب «ناصر علی».

«روز هفده فروردین ماه ۱۳۱۷ آقای «عبدالعلی ساترابی»(را) که مدت یکسال در زندان شهربانی تهران از طرف «پهلوی»، «شاه» سابق برای غصب ملک او در قریه میان پشته واقع در دو کیلومتری رود سرکه با مادرش «پروین السلطنه» شریک بود با اتومبیل نمره ۳ اداره‌ی سیاسی شهربانی تهران، به شهربانی همدان آورده و مأمورین شهربانی او را به منزل «ناصرعلی» رئیس آمار و ثبت احوال همدان که خانم «پروین السلطنه» و «ناصرالملوک» دخترش در آنجا بودند آوردند و گفتند اگر خانم «پروین السلطنه» وکالت فروش (میان پشته) را ... ندهند. او را («عبدالعلی ساترابی» را) خواهند کشت و جنازه‌اش را می‌آورند. مادر و برادر و عائله با مأمورین عموما ناچار رفتند منزل آقای «صدوقی» صاحب محضر اسناد رسمی شماره یک همدان و وکالت فروش ملک را ... دادند.

و ضمنا مأمورین کاملا مشروب خوردند و در مهمانخانه روشن همدان و پس از ورود به خانه «ناصرعلی» عکاس آوردند و این عکس را به نام یادگار انداختند.»

«...این تار یخچه برای اطلاع و آگاهی عموم و برای ضبط در تار یخ چاپ می‌شود تا معلوم شود که بدین وسایل اجبار و الزام اشخاص را به تفویض و تسلیم ملک و دارایی شان مجبور می کردند. چنان که ملاحظه می کنید (در عکس) «ساترابی» دست از پشت بسته در تحت اسارت مأمورین و عائله بی گناهش اسیروار در جلو آنها و با تهدید به قتل و وضع مذکور از او وکسانش سند اخذ کرده‌اند.»[1]

«در اوایل سال ۱۳۲۰ تقریبا تمام دهات واملاک مازندران وگرگان تملک و تصرف شده بود و دیگر محلی باقی نمانده بود که دیکتاتور ایران طمع به بردن و تملک آن داشته باشد و نظر به توسعه املاک مازندران عواید سرشار «شاه» سابق قوس صعودی خود به حد اعلی طی کرده و وجوه هنگفتی در بانک ها تمرکز پیدا کرده بود. بنابراین حرص و طمع «شاه» متوجه املاک ومستغلات تهران شده و داوطلبانه حاضر شده بودند که چون خیابان شاهرضا بنام خود او بود می خواست که این افتخار وموهبت عظمی (!) را نیز به اهالی تهران نصیب کرده و حاضر شده بود که کلیه خانه ها و مستغلات دو طرف خیابان شاهرضا را بطول از ابتدای میدان ۲٤ اسفند که به نام میدان مجسمه

۱ ــ «نجات ایران»، شماره‌ی ۵۷، مورخه ۲۱/٤/٤، صفحه‌ی اول، ستون ۵ و ٦.

معروف است تا ابتدای دروازه‌ی شمیرانات که تقریبا به طول چهار کیلومتر بود و به عرض بیست متر (و یا بنا به پیشنهاد شهردار وقت بعرض ۵۰ متر) خریداری کند.

در هر صورت تصمیم خرید گرفته شده بود و هیئت‌های مهندسین دسته دسته سه نفری وچهار نفری از طرف شهرداری مأمور مساحی و ارزیابی عمارات ومستغلات خیابان «شاهرضا» شده بودند. قیمت‌ها و ارزیابی‌ها هم خیلی «منصفانه» بود. اراضی خانه و مستغلات را متری هفت ریال و ساختمان یک طبقه را متری یکصد وپنجاه ریال و عمارات دو طبقه را متری دو یست وپنجاه ریال ارزیابی و قیمت می کردند. اولین معامله خیابان شاهرضا که کافه و باغ شهرداری بود (نیز) انجام شد. بطوری که رادیوی لندن خبر داد به نفع شهرداری متری هفت ریال معامله آن انجام شده بود...»[۱]

به این ترتیب «کار خرید املاک به جایی رسید که دیگرهیچ کس قادر نبود که جریبی ملک داشته باشد. مثلا خانه‌یی را در بهشهر به یک تومان خریدند...مع الوصف (در مازنداران) به رفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند. رعایا باید با خرج خود از بیست فرسخ راه بیایند برای املاک کار کنند و آنها جز شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند. شب‌ها آنها را به طویله برده و صبح آنها را به مثل بهایم خارج می کردند. رعایا گرسنه و برهنه بودند. اگر یک نفر از آنها اظهار کسالت می کرد دوا و غذایش شلاق بود تا این که جان سپارد و از شر مأمورین بیرحم خلاص شود. «علاوه براینها» ناموس مردم در دست روسای املاک باز یچه (ای بیش) نبود ...»[۲]

ذکر یکی دو نمونه از نحوه رفتار مأمورین املاک با مردم نیز بی مورد نخواهد بود.

اهالی کلارستاق مازندران تحت «عنوان دادخواهی دهقانان شمال» چنین می نویسند:

«... «قاسم ماکویی» کارپرد از املاک اختصاصی در منطقه‌ی کلاردشت ۱ ــ دختر باکره‌ی قاسم رودبارکی را درخانه انداخته و یک نفر اجنبی را هم بجان این دختر انداخته و امر کرده به عمل زشت مرتکب شود.

۲ ــ «طلعت» نام زن «یارمحمد ابوالحسنی لاهویی» را به اندازه‌ای کتک زده که درزیر چکمه جان را بجانستان تسلیم کرده است! علت این فجایع برای اخذ دو نیم پهلوی از زوجه مزبوره بوده.

۳ ــ آقای «حبیب‌اله‌لاهویی» یکی از رجال کلاردشت را در ملاء عام آن چه لازمه کتکاری بوده کرده و بعد امر کرده به آب سر زمستان بسته پس از بیرون آوردن از آب سرد، پالان الاغی را به کول او گذاشته و برد در دهکده «لاهو» او را گرداند.

«آقاجان نام حسنکیفی» را دهنه و رکاب زده، «قدیر» نام پسر عموی مشارالیه را امر کرده سوارش شده با دیک در محل چرخانده. علت این فجایع برای نیم من سیب زمینی بوده که با دسترنج

---

۱ ــ «مردامروز» سال دوم شماره‌ی ۲۵، ۲۳/۴/۲۴.

۲ــ «مهرایران» شماره‌ی ۳، بتاریخ ۲۳/۱۰/۴، نوشته‌ی «مرتضی کشوری».

خودش بعمل آورده و چیده بوده است...

از طرف عموم اهالی کلارستاق ــ فیاض حاتمی»[۱]

و این هم یک نمونه بی رحمی دیگر: «... رامسر وقتی بهشت بر ین شد و آن عمارت ز یبا در آن بوجود آمد، کمتر رنگ آدم را می دید و اغلب اوقات سال به جز مسافر ین اتوموبیل سوار که از آنجا عبور می کردند، کسی دیده نمی شد. این نبودن جمعیت و خالی بودن باغ ها از آدمی، خری را ترغیب کرد که از آن سبزه‌زارها و علف دهانی شیر ین کند ... در حین چر یدن خر بیچاره را گرفته و برای مجازات حاضرش کردند ... می بایست طوری خرها را ترسانید که آدم ها تکلیف خود را بدانند... به امر متصدی املاک یک شیشه نفت آورده روی خر ر یخته و آنرا آتش زدند. خر ز بان بسته می سوخت و به این طرف و آن طرف می دو ید تا آن که از پا افتاد.

جناب کار پرداز هم از این پیروزی بزرگ بر خود می بالید و می گفت این است سزای هر کس که از حد خارج شود...»[۲]

ولی املاکی که «رضاشاه» به زور و ستم از مردم غصب می کرد، حرص و ولع سیری ناپذیر وی را کفاف نمی کرد. لذا به دستور او مجلس شورای ملی قانون «فروش املاک خالصه» را به تصو یب رساند، تا «شاهنشاه عظیم الشأن» بتواند بهتر ین املاک خالصه را به نام خود و فرزندانش منتقل سازد.

«ای. ک. س. لمپتون»، محقق و استاد دانشگاه لندن، در کتاب «اصلاحات ارضی ایران» می نو یسد: «رضاشاه» در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه‌ی خالصه بود، چهار صد ده خالصه خر یداری کرد.»[۳] این املاک هنوز در مالکیت در بار سلطنتی بوده و به اسم دهات مکانیزه مورد بهره‌برداری است. روزنامه‌ی «داد» تحت عنوان «راجع به املاک واگذاری» در این باره می نو یسد: «دولت در شهرستان گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قر یه و قصبه مهم که اغلب آن قراء ششدانگی بوده، داشته. وز یر دارایی وقت مثل این که از کیسه‌ی فتوت خود بخشش می کند، تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه‌ی دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنج هزار تومان به «شاه» سابق انتقال داده، که تنها سه دانگ قصبه مهم «گردکوی» و مزارع تابعه‌ی آن که از جمله‌ی ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده، بیش از دو میلیون ونیم ر یال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده است، ارزش داشته...»[۴]

و در اعلام جرم دکتر «مصدق» علیه «محمود بدر» وز یر دارایی، در باره‌ی یکی از دهات خالصه چنین آمده: «گزارش آقای «مجیدزاده» در مورد «خیرآباد» حاکی است: «قر یه «خیرآباد»

۱ ــ «نجات ایران»، شماره‌ی ۱٤۸، بتار یخ ۲۰/۸/۲۸.

۲ ــ «ستاره‌ی هفتگی»، شماره‌ی ٦٤، مورخه‌ی ۲۱/۲/۲۵.

۳ ــ کتاب «اصلاحات ارضی ایران» متن انگلیسی چاپ لندن ۱۹٦۹ صفحه‌ی ٤۵.

٤ــ «داد» شماره‌ی ۱۵، مورخه‌ی ۲۱/۸/۷.

در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات در اجرای قانون فروش املاک خالصه بطور آزاد و بوسیله‌ی اشخاص بصیر ومورد اطمینان به مبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارز یابی شده بود، که در همان سال بطور غیرآزاد به قیمت فروش به اعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان و هفت ر یال تقدیم شده و برگ های هر دو ارز یابی در یک پرونده وصل بهم بایگانی شده (پرونده‌ی برگ ۱۹۰)...»[۱]

«مو ید احمدی» نماینده‌ی دوره‌ی سیزدهم مجلس شورایملی بطور مجمل در بیان تعداد دهاتی که در دوره دیکتاتوری سیاه به تصرف غاصبانه رضاشاه درآمده، گفت: دردوره‌ی ۱۷ساله‌ی سلطنت «رضاشاه» بالغ بر ٤٤۰۰۰ سند مالکیت به نام او صادر شده است.»[۲]

علاوه بر این به احتمال ز یاد «رضاشاه» یکی از سهامداران نفت جنوب بوده، ز یرا «علی دشتی» در مجلس شورای ملی صراحتا از «سهام نفت جنوب» متعلق به «رضاشاه» نامبرد.[۳] خود «رضاشاه» نیز ضمن سند تنظیمی در بندرعباس به وجود نقدینه و سهام موجوده در بانک های خارجی اعتراف کرده است.[٤] ولی مااطلاع درستی از سهام وی در شرکت نفت انگلیس و ایران ندار یم. لکن آن چه مسلم است «رضاشاه» سالیانه ۱۲۰۰۰ لیره بابت اجاره‌ی اراضی بایر نفت شاه و خطوط لوله مر بوط به آن از شرکت نفت انگلیس و ایران در یافت می کرده. دراین مورد «مصطفی فاتح» می نو یسد: «... شاه فقید مالک اراضی بایر نفت شاه و قسمت عمده‌ی اراضی که خطوط لوله ازآن عبور می کرده، بودواداره‌ی املاک سلطنتی به هیچ وجه راضی نمی شد که اراضی مورد لزوم را طبق مواد امتیاز نامه به شرکت بفروشد و می گفت که شرکت باید آنرا اجاره کرده و مال الاجاره سالیانه ای برای آن بپردازد. طبق تخمینی که در آن موقع شده بود کلیه‌ی اراضی مز بور که مورد احتیاج کار شرکت و تمامش هم بایر بود در حدود پنجاه هزار تومان قیمت شده بود. ولی اداره‌ی املاک از فروش آن خودداری کرد و پس از چند سال مذاکره بالاخره قراردادی منعقد شد که سالی دوازده هزار لیره بابت اراضی مز بور پرداخته شود.

این قرارداد مجری بود؛ تا این که وقایع شهر یور ۱۳۲۰ پیش آمد و شرکت توانست قرارداد اجاره را لغو و اراضی را به قیمتی که از طرف دولت ارز یابی شد خر یداری کند.»[۵]

بدیهی است تخمین دقیق درآمد و ثروت «رضاشاه» از املاک و مستغلات و کارخانه ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست. ولی بنا به نوشته مطبوعات «در سال های آخر، سالی هفتاد میلیون تومان عواید املاک ومستغلات «شاه» سابق بود. ساختمان ها و قصرها و و یلاها

---

۱ ــ کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۷۰.

۲ ــ روزنامه‌ی «اقدام» شماره‌ی ۱۸، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۳ ــ ازمذاکرات مجلس در جلسه‌ی مورخه‌ی ۲۰/۱۱/۱۲.

۳ ــ روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦۹۳ مورخه‌ی ۲۰/۷/۱٤ ــ نطق دشتی درمجلس شورایملی.

٤ ــ این سند در صفحات بعد عینا خواهد شد.

۵ ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه‌ی ۳۰۸.

نیز با مخارج شهرداری ساخته می شد.[۱] ... در همان سال ها، سالیانه شصت میلیون تومان معادل بیست و پنج میلیون دلار به خارج ارسال می شد و برای این که در ارسال وجه به خارج اشکالی پیش نیآید، کوشش می شد که رؤسای کل بانک ملی و کمیسیون ارز از افراد مطمئن باشند.

بطور خلاصه سپرده‌ی «رضاشاه» در بانک های خارج از ایران، مبلغ سیصد و شصت میلیون دلار حدس زده می شد.»[۲]

بنا به نوشته روزنامه‌ی «بیداری کرمان» خود «رضاشاه» هنگامی که از راه کرمان عازم جزیره مورییس بود درباره‌ی ثروت خود گفته:

«... دو ماه و نیم قبل موقعی که «شاه سابق» «رضاشاه پهلوی» از سلطنت استعفا کرد و از راه کرمان عازم هندوستان و جزیره‌ی موریس بود، در کرمان حقیقتی را بیان می سازد که از هر حیث قابل توجه است. وی به دو نفر از اهالی این شهر، که به حضور او رسیده بودند، چنین اظهار می کند: «هفت هزار میلیون تومان تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می شوم هیچ ندارم. این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت همه کار می شود کرد و تنها به نان و گوشت نباید قناعت کرد.»[۳] این مبلغ معادل پنج هزار و چهارصد خروار طلای مثقالی ۲۰ تومان، قیمت آن روز طلا است.

با سقوط حکومت بیدادگر «رضاشاه» و وزش نسیم آزادی در کشور ما، ستمدیدگان برای احقاق حق خود پا خواستند و بناچار ابتدا به سراغ مجلس شورای ملی رفتند:

«روز یکشنبه ششم مهر از دو ساعت و نیم بعد از ظهر به تدریج مالکین املاک مازندران و گرگان که در مجلس شورای ملی حاضر شده و تجمع کردند، بیش از سیصد نفر جمعیت بودند. بعدا به آقای رئیس مجلس اطلاع داده شد. پنج نماینده از آنها خواستند که شکایت خود را بگویند. از طرف حاضرین آقایان «علیقلی خلعتبری»، «لطفعلی مرزبان»، «فرج الله ساعد» ــ «سیف الله باوند» و «ناصرقلی خلعتبری» انتخاب شده، به حضور آقای رئیس مجلس رسیده، اظهار داشتند: شنیده ایم پس از بیست سال تعدی و مظالم و گرفتن املاک ما، اینک دولت می خواهد به دعاوی غبن رسیدگی کرده رفع دعاوی کند. در صورتی که املاک ما بزور و جبر گرفته شده باید عین املاک مسترد شود.»[۴] «حسن اسفندیاری» رئیس مجلس، که سال ها شاهد جنایات و ستمگری های «رضاشاه» بود و با تکیه بر مسند ریاست مجلس شورایملی، که خونبهای ملت ما است، به این تعدیات شکل قانونی می بخشید، بیشرمانه و مزورانه اظهار داشت: «در این چند روز چیزها از طرز گرفتن املاک و تعدی های بیست ساله شنیده ایم که از ذکر آن بی اندازه متأثر می شوم. من خود نیز عقیده دارم که باید

---

۱ ــ گزارش شهرداری تهران را، در این باره در صفحات بعد ملاحظه خواهید کرد.

۲ ــ روزنامه‌ی «آژیر»، شماره‌ی ۱۸۸، مورخه‌ی ۲۳/۶/۱۶.

۳ ــ «بیداری کرمان»، شماره‌ی ۲۰ سال ۱۱ بتاریخ ۲۰/۹/۱۷.

۴ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۶۴، ۲۰/۷/۸.

املاک مردم به آنها پس داده شود. ولی موقع مقتضی است که با سکوت و آرامش این موضوع رسیدگی شود.

زیرا کارهای بیست‌ساله را دو سه روزه نمی توان رسیدگی کرد.»[۱]

همزمان با مراجعات حضوری، سیل تلگرافات و نامه ها به سوی مجلس شورای ملی جاری شد: تلگراف به اداره‌ی روزنامه‌ی «ایران».

«اداره‌ی روزنامه «ایران» ... ملکی فروخته نشده است تا غبنی در بین واقع شود و تفاوت فیمابین مسترد شود. گواه مخبر صادق در آستین باشد. مخابره تلگرافی به عنوان مجلس شورایملی کپیه وزیران در تاریخ ۱۳۱۲/۷/۵ به امضای این بنده «برهانی رستم کلایی» بوده، که نتیجه آن زندانی شدن در شاهی به عهده داری سرکار «سرهنگ سهیلی» در مدت سه ماه‌متوالی شده، سپس با تمام عائله سنگین خود به تهران تبعید شدم...»[۲]

تقاضا استرداد املاک نقل از روزنامه‌ی «ایران»:

«در این چند روزه متجاوز از چندین هزار مراسله که قسمتی از آنها به پیوست اسناد مالکیت خود بوده به ریاست وزراء ارسال و مطابق قوانین جاریه تقاضای استرداد املاک خود را از دولت کرده‌اند. از قرار اطلاع واصله کلیه مراسلات مزبور به وزارت دارایی ارجاع شده که در کمیسیون متشکله در آن وزارتخانه تحت مطالعه و بررسی قرار داده و مطابق قانون به شکایات مردم رسیدگی کنند.»[۳]

تلگراف به مجلس شورای ملی کپیه هیئت وزراء، کپیه وزیر دادگستری، کپیه روزنامه اطلاعات، کپیه ایران، کپیه کوشش، کپیه ستاره:

«ریشه زندگانی افراد مازندرانی از تعدیات طاقت فرسای چندین ساله بکلی گسیخته، ریشه حیاتی آنها سوخته. تنها علاج دردهای آنها توجه نمایندگان محترم است که منتقم حقیقی را منظور داشته املاک وعلاقه ملکی اجدادی آنها را به خودشان بدهند، که در اثر علاقه املاک خود در مقام آبادی آن آمده یگانه وسیله ترقیات کشور فراهم شود. چه کارخیری از این بالا تر که دست تعدی از اموال و علاقه جات، اشخاص فقیر، که از تنگدستی تباه شده‌اند، کوتاه شده، حق مالکیت آنها محفوظ، اصل قانونی رضایت صاحبان املاک رعایت شود و بعضی مداخلات غاصبانه را وسیله سلب حق ثابت آنها تصور نفرمایند ــ که این بیچارگان مأیوس نشده به مراحم دولت قانونی امیدوار باشند.

«امام جمعه مازندران» ــ «حسن لنگرودی» «حبیب اله برهانی» ــ «احمد معاونیان» ــ «علی قریشی» ــ «تقی رستم کلایی» ــ «حسین رستم کلایی» ــ «اسدالله سورنگی»[٤].

---

۱ ــ همان روزنامه و همان شماره.

۲ ــ روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٨٣ــ٢٠/٧/٤.

۳ ــ روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٩٢، مورخه‌ی ٢٠/٧/١٣.

٤ ــ روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٩٣، مورخه‌ی ٢٠/٧/١٤.

از تلگراف حضوری اهالی مازندران به نمایندگان مجلس شورای ملی:

«... از مظالمی که به مازندرانی ها شده کسی درست آگاه نیست.

آقایان! شنیده اید دکان را یک ریال، خانه را سیصد دینار (شش شاهی) وملک مزروعی را به عشر عایدات سالیانه اش با تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون آوردند.

دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را به جان مردم اندازد. آقایان نگذارید شمشیر خون آلود و شکسته «شاه» سابق را دوباره صیقل زنند و به گردن ما بیچارگان بگذارند. مازندرانی ها هم مانند دیگران حق زیستن دارند. این حق را از آنها انتزاع نکنید.»[1]

روزنامه ی «کوشش» ضمن درج تلگراف حضوری فوق، سرمقاله ی خود را نیز به املاک غصبی «رضاشاه» اختصاص داده چنین می نویسد:

«... اغلب این بیچارگان کسانی هستند که، به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شده اند، املاک و مزارع خود را، که یگانه وسیله اعاشه آنان بوده، در مقابل چند شاهی و احیانا بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک در بار «شاه» واگذارندواینک، که روز دادخواهی و دادرسی است، انتظار دارند به تقاضاهای حقه ی آنها گوش داده شود...»

«... شاید در ذهن بعضی اشخاص این طور جا گرفته باشد که مالکین املاک مازندران، که هستی آنها به دست رؤسای املاک از دستشان گرفته شده، مالکین عمده هستند و حال آن که چنین نیست و جز چند نفر از آنها بقیه خرده مالک اند و از کسانی بوده اند که جز یک خانه و چند جریب مزرعه و جنگل و یا یک دکان چیزی نداشته اند وپسر بعد از پدر از راه کشاورزی و بدست آوردن چند خروار شالی و گاوداری و سایر کارهای برزگری، که در مازندران معمول است، اعاشه می کردند.»

«... زارع بدبخت و دهقان بیچاره ی مازندرانی (را به روزی انداخته اند) که نه کفش درپا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسان های ماقبل تاریخ به سبب نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت در تاریکی نشسته ومی خوابد.»[2]

نقل شمه ای از نوشته های مطبوعات درباره ی املاک اختصاصی به روشن شدن بیشتر موضوع کمک می کند:

«عمیدی نوری» وکیل پایه یک دادگستری درشماره ی ۶۶۷۸، مورخه ی ۲۰/۶/۳۰ روزنامه ی «ایران» چنین می نویسد: «... اوراق مالکیت «شاه» سابق نظر به آن که شرایط صحت معامله طبق مقررات قانون مدنی رعایت نشده و اصل مسلم احترام مالکیت مندرجه در قانون اساسی مورد توجه نشده است، باطل است. زیرا اولا قسمتی از املاک مزبور بدون توجه بخرید و معامله صحیح از مالک گرفته شده و ثانیا قبل از اخذ قباله ها مربوطه قبلا تصرف می شده است.

...خصوصا آن که اگر موردی هم پیش می آمد که مالک دست ازجان شسته درمقام

۱ــ روزنامه ی «کوشش»، شماره ی ۴۷۷۲، مورخه ی ۲۰/۹/۱۴.

۲ــ روزنامه ی «کوشش»، شماره ی ۴۷۷۳، مورخه ی ۲۰/۹/۱۶.

اعتراض بر ثبت این گونه املاک بر می آمد علاوه بر این که اعتراض ترتیب اثر داده نمی شد معترض به زندان می افتاد...

این تعدیات خصوصا در مورد املاک مازندران قابل توجه بوده که دارای مالکین جزء بوده و با داشتن چند جریب زمین، خود و عائله خویش را اداره می کردند.»

«مرتضی کشوری» وکیل پایه یک دادگستری درشماره‌ی ٦٦٨٥، مورخه‌ی ۲۰/۷/٦ روزنامه‌ی «ایران» تحت عنوان «آزادی قانون» می نویسد: «... واگذاری املاک مردم که در ید «پادشاه» سابق غصب بوده، به مجلس درد را درمان نمی کند. صاحبان این املاک حقوق مغصوبه خود راکه در ید غاصب بوده به حکم حقوق مدنی خواستارند.

...حال به بینیم که قانون مدنی چه حقی برای این نوع ادعاها بازگذاشته است. غصب دراین نوع قانون مدنی عنوان خاصی دارد. تسلط وتصرف درمال غیررابدون اجازه واقعی صاحب مال غصب گویند. غصب با عدوان غصب خاص است که بدون اجازه و رضایت صاحب مال با تسلط جابرانه از ید مالک انتزاع می شود. در این صورت املاکی که «پادشاه» سابق از مردم گرفته به ملکیت واقعی او مستقر نشده تا از نظر قضایی همه تحقق واقعی پیدا کند. مجلس می داند که چگونه این املاک گرفته شده و به شکل املاک اختصاصی در آمده. چون تمام اینها روی علم و اطلاع به غصب است به عقیده نگارنده هیچ یک از آنها قانونی نیست. زیرا اگر کسی با علم به مال غیر، تملک مالی کند غصب شناخته شده. هم چنین اگر کسی قبول مالی را از غاصب کند واطلاع به غصب داشته باشد او نیز غاصب است.

...حال فرض می کنیم مجلس تصویب کرد و ماده‌ی واحده وضع ساخت؛ که هرکس دعوی دارد برود شکایت کند و طرف را دولت قرار دهد. آیا با قانون دیوان محاکمات دارایی کسی می تواند حق خود را بگیرد؟ نه! اصولاً تشکیل دیوان دارایی که مرجع رسیدگی مردم بردولت است قانون غیر پسندیده‌ای است و برخلاف اصول و نوامیس حقوقی تدوین شده، زیرا طرف وزارات دارایی و قاضی هم وزارت دارایی است و قضیه به این ترتیب همیشه یک طرفه است و این خلاف منطق قضایی زیبا است...»

«ارسلان خلعتبری» وکیل درجه اول دادگستری در شماره‌ی ٦٦٩١، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۲، روزنامه‌ی «ایران»، تحت عنوان «استرداد املاک» می نویسد: «...صحبت از رفع تعدی از مجرای غبن شده و فقط همین راه به روی مردم باز داشته شده. درصورتی که با مسلم بودن گرفتن املاک از اشخاص به جبر ادعای غبن موردی ندارد... هیچ کس شبهه ندارد که جریان ثبت این املاک صورت عادی نداشته. تقاضای ثبت آن صحیح نبوده. معاملاتی که با صاحبان آنها شده از روی کره و اجبار بوده. قسمتی بدون سند و قباله گرفته شده. خلاصه آن‌چه درثبت اسناد تا زمان صدور سند مالکیت اقدام کرده‌اند، خلاف قانون صورت گرفته است. قضیه به اندازه‌یی روشن است که دیگر توضیح آن حاجت ندارد و با این وصف الغاء اوراق مالکیت این املاک اشکال قانونی ندارد بلکه چنین عملی برای حفظ قانون و درس آینده لازم است.

با الغاء این اوراق مالکیت، به نسل آینده درس سودمندی خواهیم داد و بعدها این داستان به یاد خواهد ماند که حق بالاخره بر زور غلبه خواهد کرد و شخص اگر دل بخرد بهتر از گل خریدن است...»

جنون ثروت «رضاشاه» تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصار برای فروش برنج، پنبه و گندم املاک اختصاصی به قیمت دلخواه، کارخانه داری، خرید و فروش ارز، کشت و فروش بادمجان و تره بار در میدان های پائین شهر منحصر نبود.

افزون بر این اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصاً درآمد کشور از نفت نیز بدون هیچ گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت بوده. واو به میل و اراده‌ی خود از آن استفاده کرده است.

اینک مذاکرات مجلس شورایملی را دراین باره در زیر نقل می کنیم:

در جلسه مورخه‌ی اول مهرماه سال ۱۳۲۰ «موید احمدی» نماینده‌ی مجلس، سؤالی به این شرح مطرح ساخت:

«... از سال ۱۳۰۳ عایدات نفت جنوب از بودجه کشور خارج و به نام ذخیره‌ی مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل اعتباراتی ما تصویب کرده‌ایم که یا به مصارف راه‌آهن، یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم است، هزینه آنرا باید به اطلاع مجلس برسانند و معلوم شود که عواید نفت جنوب به چه مصرف رسیده. بطورکلی جمع و خرج آنرا باید اطلاع دهند...»[1]

«اعتبار»، مخبر کمیسیون بودجه، جواب سؤال بالا را در جلسه ۲۰/۷/۸ مجلس چنین داده است:

«از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید می شد برای ذخیره کشور در نظر گرفته شده بود و این مبلغ تا حال معادل ۳۱ میلیون لیره بوده، از این پیکره به موجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته ۲۷ میلیون لیره خرج شده و معلوم نیست به چه ترتیب و به چه مصرفی رسیده است. سه میلیون هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانه اسکناس بکار رود... و ایکاش قسمت عمده این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود. ... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلاً نمی دانیم چطور خرج شده...».

شهرداری تهران، گزارش مشروحی مبنی بر وادار ساختن آن اداره به بنای ویلاها، قصرها، استخرها، میدان های تنیس و غیره برای افراد خاندان سلطنتی از محل وجوه عمومی مردم فقیر کشورما به پیشگاه انجمن شهر تهران دارد که برای اطلاع نسل های آینده و ثبت در تاریخ قسمت هایی از آن در زیر می آید:

«گزارش شهرداری تهران به انجمن شهر ــ نقل از روزنامه‌ی «کوشش» شماره‌ی ۴۷۱۵، مورخه‌ی ۲۰/۷/۳:

---

۱ ــ «اطلاعات» روزانه، شماره‌ی ۴۶۵۹، بتاریخ ۲۰/۷/۲.

در این موقع که از طرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به عمل می آید، شهرداری تهران نیز بنوبه‌ی خود لازم دید نسبت به حقوق خود و هزینه هایی که برای ساختمان‌ها و غیره‌ی دربار سابق کرده، آقایان نمایندگان شهر را متذکر سازد که نسبت به دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ کنند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری و اقداماتی که برای ساختمان‌های دربار سابق کرده و تا این ساعت به نظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال می دارد به طوری که هزینه هایی که شهرداری برای ساختمان‌های دربار از سال ۱۳۰۵ به بعد برحسب اجبار عهده‌دار بوده به سه قسمت تقسیم می شود...»

شهرداری پس از ذکر اقلام مخارجی که بابت ساختمان‌های دربار متحمل شده، و با ذکر **ساختمان‌های مزبور از جمله ساختمان کاخ شهری علیاحضرت ملکه، ساختمان دو کاخ بزرگ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف پهلوی در شهر، ساختمان کاخ ییلاقی والاحضرت همایونی ولایتعهد، کاخ ییلاقی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و استخر و میدان تنیس، کاخ ییلاقی والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و میدان تنیس، دو کاخ ییلاقی والاحضرت شاهپورها و مهمانخانه‌های جدید آبعلی و دربند و مبارک‌آباد و گچسر و کلیه‌ی لوازم و اثاث آنها و تعمیر سایر قصرهای متعلق به دربار، اضافه می کند:**

«در خاتمه استحضار می دهد که دعاوی شهرداری نسبت به دربار سابق به موجب همین گزارش متجاوز از ۳۵۰ میلیون ریال است. در سال حاضر شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به صرف امور ساختمانی دربار رسانیده و با نکث درآمدی که درنتیجه‌ی وضعیت حاضر پیش آمده، تمام کارهای فوری و ضروری شهرداری به علت نداشتن وجه معطل و راکد شده است. ــ کفیل شهرداری تهران ــ فروزان».

علیهذا اعلیحضرت «محمدرضا شاه»، مردی چنین آزمند را که طمع سیری‌ناپذیرش ملت ما را از هستی ساقط کرده بود، به شکل فرشته معصومی مجسم می سازند که از زور «مناعت طبع» حتا جوراب‌های او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه هایش کوتاه و کارکرده بود!

وی در صفحه‌های ۷۰ و ۷۱ کتاب «مأموریت برای وطنم» می نویسد: «...پدرم با کمال سرافرازی از تجملات مسرفانه سلاطین قاجار پرهیز می کرد و در تمام دوره‌ی سلطنت خود اغلب لباس ساده‌ی نظامی می پوشید. جوراب‌های او بافت ایران و از نوع **متوسط و چکمه هایش کوتاه و کارکرده بودو** محتویات جیبش معمولاً از یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی می گذاشت تجاوز نمی کرد... درمنزل معمولاً روی تشکی که بر زمین گسترده می شد استراحت می کرد و هیچ گاه از تختخواب استفاده نمی کرد.»

مطبوعات و سقوط دیکتاتوری

با سقوط دیکتاتوری «رضاشاه»، نه فقط مردم ایران نفسی براحتی کشیدند و از بازیافتن آزادی غرق در سرور و شادی شدند، حتا عمله و اکره استبداد نیز از تظاهر به خوشحالی و بازیافتن آزادی خودداری نکردند. اینک به ارزیابی مطبوعات از حکومت بیست ساله «رضا شاه» نگاهی گذرا می افکنیم:

سرمقاله‌ی روزنامه‌ی اطلاعات، به مدیریت «عباس مسعودی»، تحت عنوان «مسئولیت وزیران در برابر مجلس و ملت» ــ شماره‌ی ٤٦٥٥، مورخه‌ی ٢٠/٦/٢٩ چنین می نویسد:

«... درگذشته وزیران ما کارمهمی که داشتند اجرای یک سلسله فرمان‌ها و دستورهایی بود، که به آنها داده می شد و از خود در کارها رأی و نظری نداشتند. ولی از این پس آقایان وزیران باید با همکاری و جلب نظر نمایندگان ملت و مصالح و مقتضیات کشور قدم‌های مهم و استواری در راه ترقی و تعالی کشور و ترمیم خطاها و اشتباهات گذشته بردارند...»

«...یک علت مهم دیگر هم که بر جسارت مأمورین وظیفه ناشناس و نادرست افزوده بود؛ آزاد نبودن مطبوعات بود، که نمی توانستند حقایق را بی پرده فاش ساخته و اولیای امور را به اشتباهات و خطاهای خود واقف سازند،...». «اطلاعات» روزانه، شماره ٤٥٥٦ مورخه ٢٠/٦/٣٠ «وظایف آینده‌ی کارمندان دولت».

«... می گویم امروز آزاد شدیم، دستبند را از دست، پابند را از پا و دهانبند را از دهان ما برداشتند. آن‌چه که فکر می کنم می توانم بنویسم و بگویم. از امروز نمایندگان ملت می توانند از منافع ما دفاع کنند. از امروز هر ایرانی می تواند با اطمینان خاطر خانه اش را آباد کند، و از امروز بازرگان ایرانی می تواند با راحتی به کاسبی اش بپردازد. و از امروز استاد ایرانی می تواند بی دغدغه به شاگردهایش درس بدهد و از امروز آزادیخواهی گناه نیست...»

روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٧٨، مورخه‌ی ٢٠/٦/٣٠، به قلم «رحمت مصطفوی» تحت عنوان «ورق برگشت».

«... امروز که نسیم آزادی وزیدن گرفته، حق و عدالت در حیات ما بنای جلوه گری را نهاده، بهره‌مندی ما از آن باید به قدری باشد که به آزادی دیگران لطمه وارد نشود.

ما از این آزادی باید به نفع زندگی و به نفع ترقی و مصالح وطن خود فایده ببریم...»

روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٧٩، مورخه‌ی ٢٠/٦/٣١، به قلم «هاشمی حائری» از مقاله «نسیم آزادی».

«در این روزها، آن‌چه که بیش از همه چیز از دهان‌ها شنیده می شود کلمه آزادی است. بهرجا که پا می نهید، به هر محفلی که ورود می کنید، به هر اجتماعی که مصادف می شوید همه از زن و مرد، بزرگ و کوچک، خرد و کلان از آزادی و دموکراسی حقیقی صحبت می کنند.

در دل‌ها جشن آزادی برپاست. همه پای کوبان و شادی کنان مقدم آزادی را که پس از

بیست سال دو باره به ما روی آورده و کشور زیبای ما را مزین ساخته بهم شادباش می گویند.

آری! دیگر دهانبند را از دهان‌ها برداشته و پرده‌ی تاریکی، که مدت بیست سال چشمان ما را از دیدار حقایق باز می داشت، به یکسو زده‌اند. اینک می توانیم آزادانه دردهای خود را به یکدیگر بگوئیم و مکنونات خاطر را، که دراین مدت قلب‌هایمان می فشرد و سوراخ می کرد، با یکدیگر درمیان نهیم. راستی مگر زندگی به جز آزادی چیز دیگری هم هست؟ مگر مقصود زندگی آن است که آدمی دائماً در زیر یوغ اسارت و استبداد دست و پا زند و از سنگینی زنجیرهای نکبت و ادبار ناله‌ها به آسمان رساند؟...» روزنامه‌ی «ایران» شماره‌ی ٦٦٨١، به قلم «کاظم عمادی» تحت عنوان «اتحاد ملی».

«این چند روزه خوشوقتی مردم از رسیدن به آزادی و اعاده‌ی رژیم حقیقی مشروطه به حدی است که احتیاج به گفتار زیاد در اطراف آن نیست. مجلس و ملت ایران بیست سال است چنان تشنه‌ی آزادی زبان و قلم بودند که مانند شخص گنگی، که غفلتا به زبان آمده باشد، می خواهند در آن واحد هر چه در دل دارند بگویند...»

«اطلاعات» روزانه، شماره‌ی ٤٦٦٠، مورخه‌ی ۲۰/۷/۲ به قلم «لیقوانی» نماینده‌ی مجلس شورایملی از مقاله «درفکر آینده».

«تلگراف واصل از کرمان حاکی است که «شاه» سابق اول مهرماه با همراهان و کسان خود به شهر کرمان وارد و امروز از شهر کرمان به سمت بندرعباس حرکت و قرار است از آنجا به آمریکای جنوبی یا آرژانتین رهسپار شوند! آیا این خبر مایه‌ی تأسف نیست، که پیش از رسیدگی به موضوع جواهرات سلطنتی و قبل از تصفیه حساب‌های بیست ساله مربوط به وزارت فرهنگ ــ پیشه و هنر ــ کشاورزی، شهرداری، غصب اموال و املاک و مستغلات، و پیش از آن که به عرض و داد افراد و خانواده‌ها و حبس و شکنجه مظلومین، خفه کردن بی گناهان در گوشه زندان‌ها درمحکمه عدالت رسیدگی و احقاق حق شود، «شاه» سابق که مملکت را این طور پریشان و بی چاره ساخته رهسپار اقصی بلاد خارجه شود؟! آیا این خبر صحیح نیست که آقای «فروغی» نخست‌وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورایملی صریحاً وعده داده بودند که «شاه» سابق در ایران خواهد ماند و اگر بنای رفتن باشد دارای شرایط و تشریفاتی است که با اطلاع و اجازه‌ی مجلس خواهد بود؟!

اگر واقعاً «شاه» سابق از ایران خارج می شود، ضامن این همه خسارات و صدمات و لطماتی که به حیثیت فردی و اجتماعی کشور وارد آمده کیست؟!»

روزنامه‌ی «تجدد ایران» شماره‌ی ۳۲۲۹، مورخه‌ی ۲۰/۷/۳، تحت عنوان «شاه سابق به کجا می رود؟ محاکمه مسببین بدبختی کشور چه شد؟!» س. م. طباطبائی

روزنامه‌ی «اطلاعات» در شماره‌ی ٤٦٦١، مورخه‌ی ۲۰/۷/٤ خود تحت عنوان «حقوق خصوصی» به امضای «طبیبی» می نویسد:

«هیچ قوه‌ای نمی تواند حق خصوصی افراد را ساقط سازد... «شاه» سابق را بدون رسیدگی به حقوق مدعیان خصوصی و حقوق عمومی کشور (رسیدگی به جواهرات سلطنتی و عواید شهرداری‌ها و هزینه وزارت جنگ و درآمد نفت و حساب‌های ارزی و غیره) نگذارید از مرز ایران خارج

شود...»

«مرتضی کشوری» وکیل پایه یک دادگستری تحت عنوان «آزادی قانون» در شماره‌ی ۶۶۸۵، مورخه‌ی ۲۰/۷/۶ روزنامه‌ی «ایران» می‌نویسد: «ساکنین ایران، در هر نقطه و هر جا، فهمیدند که دوره‌ی بندگی پایان یافته و آزادی واقعی، که اصول حکومت دموکراسی آنرا تعریف کرده، به دست آمده و خوشوقت شدند.

برنامه دولت و نطق‌های بعضی از نمایندگان و مقالاتی که در جراید انتشار پیدا کرده به مردم می‌فهماند که این آزادی و این بیان مثل سابق بازی نیست که فقط روزنامه و مجلس را برای اجرای مقاصد خود وسیله قرار دهند. دیروز بود که در تمام روزنامه‌ها یا نمایندگان مجلس برای شروع به هر کار مقداری وقت خود را صرف دعا و نیات ذات شاهانه می‌ساختند و جراید این جملات را با قلم درشت نوشته و در اطراف آن هفته‌ها قلمفرسایی می‌کردند و مردم را به یک ایران نوین امیدوار و آبادی و عمران را در سایه‌ی توجهات پادشاه سابق گوشزد عالمیان می‌کردند. ولی آیا حقیقت هم چنین بود و آیا حقیقتا تشکیل دیوان کیفر برای رسیدگی به شکایت شاکیان بوجود آمد و آیا قانون **عمران برای آبادی و رفاه و آسایش عموم بود و آیا خیال می‌کنید الغاء مالیات ارضی و وجود مالیات صدی سه برای رفاه و آسایش دهاقین و برزگران بود؟**

شما چه خیال می‌کنید؟ آیا تصور می‌کنید که از ۱۳۰٤ به این طرف این همه قوانین که از مجلس گذشت و برای هر یک از آنها متملقین و چاپلوسان و همان اشخاصی که خندان و شاداب در گوشه‌ی اتومبیل‌های خود نشسته و به ناله‌های زندانیان، که در اثر تقاضاهای غیرقانونی و عدم انجام آن به بیغوله‌های زندان انداخته شده بود، می‌خندیدند و اشک یتیمان بی‌پدر را دیده و دست تضرع آنها را از دامن خود رد می‌کردند، فراموش شده است؟ نه!...»

«رضاشاه» سلب آزادی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی مردم و برقراری محیط ترور و وحشت را با اختناق مطبوعات آغاز کرد. در سال ۱۳۰۱ که روزنامه‌ی «حیات جاوید» رسیدگی به بودجه‌ی وزارت **جنگ** را در جلسه‌ی علنی مجلس شورایملی، پیش کشید، «فردای آن روز «سردار سپه» وزیر **جنگ** وقت به اتکاء زور و قلدری، آقای «فلسفی» مدیر روزنامه را به وزارت جنگ احضار کرد و به **جای** ذکر منطق و دلیل و ابراز صورت بودجه **جزء** وزارت**جنگ**... مشت گره خورده‌اش را به دهان آن روزنامه‌نویس نواخت که دو دندانش شکست.»

«چند ماه بعد مرحوم «میرزا هاشم خان مافی» مدیر روزنامه‌ی «وطن» مقاله‌ای مبنی بر انتقاد از رفتار پاره‌ای افسران نوشت، که به دستور «رضاخان» عده‌ای از آتریاد قزاق به اداره‌ی روزنامه‌ی «وطن» حمله کرده، اثاثیه‌اش را به غارت برده، مدیر «وطن» را مجروح ومضروب ساختند تا مشرف به موت شد.»

«طولی نکشید که مرحوم «میرزا حسین خان صبا» (مدیر «ستاره‌ی ایران») ضمن مقاله‌ای از اصول دیکتاتوری و خودسری تنقید کرد، ولی به امر «سردار سپه» او را هم در داخل منزل «سردار سپه» فلک کردند و چوب زدند.»

«مرحوم «فرخی» مدیر روزنامه‌ی «توفان» هم چندی بعد در اثر بدی اوضاع با این رباعی

وضع حکومت و مجلس را معرفی کرد: «ازیک طرفی مجلس ما شیک و قشنگ ــ ازیک طرفی عرصه به ملیون تنگ ــ قانون و حکومت نظامی و فشار ــ اینست حکومت شتر گاو پلنگ ــ »

ولی پس از انتشار آن در خطر جانی افتاد.

با این عملیات «سردار سپه» قلم ها را شکست و نفس ها را در سینه ها حبس ساخت.»[1]

حال و وضع مطبوعات کشور را در دوره ی «رضاشاه»، «احمد ملکی» مدیر روزنامه ی «ستاره» چنین وصف می کند:

«...تنها تعارف و اظهار مرحمتی که از طرف «شاه» سابق نسبت به روزنامه ها می شد این عبارت بود: «اگر یک کلمه بنو یسید می دهم ر یزر یزتان کنند!» بدین ترتیب «...اگر سایر اشخاص را با آمپول هوا و آش مسموم و تزر یق مواد سمی مقتول و یا با ناز بالش آهسته آهسته خفه می کردند، در حکومت دیکتاتوری سهم روزنامه ها ر یزر یز شدن بود!»[2]

و «مجید موقر» مدیر روزنامه ی «ایران» در شماره ی سوم، بتار یخ ۲۰/۱۰/٤ تحت عنوان «سرنوشت سانسور در ایران» پرده از جنایات «شاهنشاه عظیم الشأن» بر می دارد و روزگار مردم ایران را در دوره ی بیست ساله، چنین بیان می کند:

«...اگر سانسور در ایران برقرار نبود، مردم می توانستند به «شاه» سابق بگو یند:

ای شاه! چرا خانه ی ما را، باغ ما را، ملک ما را، مزرعه ی ما را، زمین ما را به زور از ما می گیری؟

چرا چون اموال ما را به زور می گیری، ما را هم به سخره می بری، وادار می کنی از سی فرسخ راه با پای برهنه و پیاده طی طر یق کنیم، عائله ی خود را لخت و بی سر پرست ترک کنیم، شب ها و روزها بدون اجر و مزد با شکم خالی و دل پر از درد و دیدگاه اشگ آلود و دستان لرزان برای تو بیل بزنیم؟

چرا کمیسیون ارز دست می کنی و تمام دسترنج ملتی را برایگان از دستش می ربایی و به خارج فرار می دهی و میلیون ها لیره انباشته می کنی؟ چرا تمام بازرگانی کشور را به انحصار دولت می کشی و همه را از گرسنگی به خاکستر بدبختی می نشانی؟ چرا قانون اساسی کشور را ز یر پا می گذاری، چرا اساس مشروطیت را برهم می زنی، چرا وزراء را به میل خود می آوری و می بری، زندانی می کنی و می کشی، چرا نمایندگان را خودت انتخاب می کنی و زبان آنها را با طلسم رعب می بندی؟ چرا مردم بیگناه را به جرم وطنخواهی و ایمان به آزادی و تقوی و وظیفه شناسی و مردانگی می زنی، می بندی و به زندان می افکنی و زجر می دهی و به دیار نیستی می فرستی؟...»

و چنین بود سیمای واقعی «اعلیحضرت رضا شاه کبیر، بنیانگذار ایران نو ین!»

---

۱ ــ روزنامه ی «داد»، شماره ی ٤۳۱، مورخه ی ۲٤/۲/۵ «رضاشاه و مطبوعات».

۲ ــ «ستاره»، شماره ی ۱۱۹۳، مورخه ۲۰/۸/۱۵، سرمقاله.

فصل سوم:

کارنامه‌ی دولت فروغی

کارنامه‌ی دولت فروغی

«محمد علی فروغی» نخست‌وزیر منتخب «رضاشاه» یکی از اخلاف «حاج مؤمن اصفهانی» است که بنا به نوشته‌ی «کتاب تاریخ رجال ایران» از یهودیان بغداد بوده که برای تجارت به اصفهان آمده است.[1] اول فرد معروف و سرشناس این خاندان «آقا مهدی ارباب»، جد «محمدعلی» بود. که پس از مسافرت به هند و بازگشت به ایران اسم و رسم بیشتری یافت. وی از هندوستان تریاک وارده کرده و به ترویج فروش آن در ایران می کوشید، چنان‌چه خود می نویسد: «باروشی که در هند آموختم، صادرات تریاک را از ۲۳ صندوق به دوهزار و سه هزار رسانیدم.»[2]

«محمد حسین اصفهانی» مقلب به «ذکاءالملک» فرزند «آقا مهدی ارباب» و پدر «محمدعلی فروغی» است که از خدمتگزاران دربار ناصری و یکی از اعضای فراماسونری یا فراموشخانه و در شمار یاران «میرزا ملکم خان» بود و به همین دلیل در سال ۱۳۰۸ ه . ق. بازداشت شد.

«محمد علی فروغی» ملقب به «ذکاءالملک» در زمان «رضا شاه» چندین بار به مقام وزارت و سه بار به نخست‌وزیری رسید.

وی یکی از بنیانگذاران سازمان فراماسونری[3] معروف به «لژ بیداری ایران» در سال ۱۲۸۶

---

۱ ــ کتاب «تاریخ رجال ایران»، جلد سوم، صفحه‌ی ۴۵۰، «مهدی بامداد»، چاپ جاویدان.

۲ ــ مجله‌ی یغما، شماره‌ی ۹، سال ششم، آذرماه سال ۱۳۳۲، به قلم جلال همایی.

۳ ــ فراماسونری یا فراموشخانه یکی از ابزارهای امپریالیسم برای برده ساختن و غارت ملت‌هاست. این ابزار در ایران، به ویژه درخدمت امپریالیسم انگلستان است. اولین سازمان فراماسوی منظم و با قاعده‌ای که در ایران تشکیل شد، لژ یا سازمان فرانسوی بنام «لژ بیداری ایران» بود. امپریالیسم انگلستان به این لحاظ زیر لوای لژ فرانسوی وارد میدان شد که به علت نفرت مردم از آن دولت، ایجاد لژ انگلیسی در ایران مواجه با شکست شده بود. ولی از این لژ همان استفاده‌ای را کرد که از لژ رسمی می توانستند بکنند.

«سعید نفیسی» درباره‌ی فراماسون‌ها یا اعضای فراموشخانه می نویسد: «صدها فراماسون ایرانی هستند که ←

شمسی برابر ۱۹۰۷ میلادی و یکی از سه نفر مترجمین قانون اساسی فراماسونری به زبان فارسی بود. «فروغی» در آن لژ به مقام استاد اعظم با عنوان خاص «چراغدار» نائل شد. (کتاب فراماسونری در ایران جلد اول صفحات ۱۰۹ و ۱۱۲).

در سال ۱۳۱٤ شمسی که «محمد ولی خان اسدی»[1]، پدر شوهر دختر «فروغی»، نیابت تولیت آستان قدس رضوی، پس از به توپ بستن ضریح امام رضا، به اتهام توطئه علیه «رضاشاه» اعدام شد؛ «محمدعلی فروغی» نیز، که سمت نخست‌وزیری را داشت، مغضوب دربار شد و از نخست‌وزیری کناره گیری کرد. لذا بعد از ورود متفقین و درهم شکستن دستگاه دیکتاتوری، وی یکی از افراد نادر ظاهرالصلاحی بود که می توانست در مقام نخست‌وزیری توفان خشم عمومی را فرو نشانده و دستگاه «رضاخانی» را از انهدام برهاند.

روز ششم شهریورماه سال ۱۳۲۰ که «محمدعلی فروغی» به نخست‌وزیری رسید، «رضا شاه» گمان می کرد که هنوز امکان ادامه فرمانروایی او منتفی نشده است. لذا نخست‌وزیرش از نیات مقدس او و ادامه‌ی برنامه هایش دفاع کرد و خطاب به نمایندگان مجلس شورایملی چنین گفت:

«خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (رضاشاه) درباره‌ی اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه هایی که از طرف دولت‌های وقت پیشنهاد مجلس شورایملی شده است ملاحظه فرموده‌اند بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی بیند...»[2]

ولی چون ادامه حکومت جابرانه «رضاشاه» چه از نظر مردم و چه از نظر متفقین مقدور نشد، «فروغی» روز اول مهرماه با ترمیم کابینه، برنامه‌ی جدیدی به مجلس ارائه کرد که در آن وعده‌ی یک رشته اصلاحات اجتماعی و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی داده می شد.

«فروغی» برای تسکین غلیان احساسات عمومی به شتاب از «رضاشاه» هبه‌نامه و صلحنامه گرفت. در جلسه خصوصی به نمایندگان مجلس شورای ملی وعده داد که قبل از رسیدگی به مظالم و شکایات مردم و تسویه حساب‌های بیست ساله اجازه‌ی خروج از کشور به «رضاشاه» داده نخواهد شد. ولی در خفا ترتیب فرار اورا آماده ساخت. بنا به صلاحدید او، «محمد رضاشاه» املاک غصبی

→

خالصا و مخلصا و عبیدانه با کمال حضور ذهن و امانت و صداقت به سیاست نابکارانه انگلیس در ایران خدمت کرده‌اند... کتاب «نیمه راه بهشت» ص ۱۷۲ نقل از کتاب «فراماسونری در ایران» جلد اول، ص ٤۵.

و به قول دکتر «میمندی نژاد» در روز ورود (به این سازمان) تعهد سپرده‌اند که بدون چون و چرا، بلااراده فرامین لژ بزرگ را که در لندن است اجرا کنند، و با سپردن این تعهد خود را مسلوب الاختیار کرده‌اند.»

کتاب حوادث، صفحه‌ی ۱۰۹ ــ ۱۱۳، نقل از کتاب «فراماسونری در ایران» جلد سوم ص ۶۰۰.

۱ــ محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه) یکی از افراد خوشنامی بود که از سال ۱۳۰٤ تا ۱۳۱٤ شمسی نیابت تولیت استان قدس رضوی را به عهده داشت. وی بعد ازحادثه گلوله باران مرقد امام هشتم و کشتار بیرحمانه مردم به اتهام توطئه علیه «رضا شاه» و تحریک به قیام بدست دژخیمان رضاشاه اعدام شد.

۲ ــ اطلاعات هفتگی، بتاریخ ۱٤/۶/۲۰.

«رضاشاه» را در اختیار دولت قرار داد تا چنان‌چه به اصطلاح «ادعای غبنی» وجود داشته باشد رسیدگی شود و فرمان عفو عمومی صادر کرد.

اینک به منظور ارزیابی افکار عمومی روز، قسمت‌هائی از نطق «علی دشتی»[1] در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ را که کم و بیش انعکاسی از نظرات مردم است، نقل می کنیم: «برنامه (دولت) را آقایان دیده‌اند، بنظر من از روی عجله و هرچه به نظرشان خوب آمده است، نوشته‌اند تعیین و تشخیص و قطعیت در آن نیست. «کشاورزی را ترقی می دهیم و تجارت را خوب می کنیم، به صحیه توجه می کنیم، معارف را ترقی می دهیم.» اینها همه کلیات است ما منتظر بودیم برنامه دولت بیشتر مطلب داشه باشد و بیشتر با احتیاجات عمومی مردم تطبیق کند. (صحیح است)

از قراری که شنیده‌ام، گویا «شاه» مستعفی می روند و گذرنامه ایشان هم صادر شده. روز اول که استعفانامه ایشان را آوردند، بنده با آقای «فروغی» بطور خصوصی و در مجلس علنی تذکر

۱ــ استناد به نطق «علی دشتی» که بنا به شرایط روز رخت آزادیخواهی برتن کرده و سخن از دردها و نظرات مردم به میان آورده است، به هیچ رو دلیل بر تأیید و قبول آزادیخواهی وی نیست. زیرا او یکی از عوامل سرشناس استعمار انگلیس است. اینک برای معرفی وی سند زیر را از شماره ۱۸ سال سوم وزنامه‌ی «سیاست» به تاریخ یکشنبه ۱۵ رمضان ۱۳٤۲ قمری نقل می کنیم.

روز جمعه (کاغذ مارک دار سفارت انگلیس).

دوست عزیزم باتجدید مراسم ارادت صمیمانه عرض می شود که آقای... و آقای سالار... مدیر شفق (مقصود شفق سرخ است که مدیر آن «علی دشتی» بوده) را حاضر کردند و قول هم داده است که خیانت نخواهد کرد. در این صورت گمان می کنم که جنابعالی خوب است با آقای سالار... ملاقات فرمائید. از... دستورالعمل از او بخواهید که چطور داخل مطلب شوید مسلما «شفق» پول خواهد خواست. دیگر عرضی ندارم.

هاوارد (امضای انگلیسی هاوارد)

این سند در شماره‌ی ۱٦۵، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱۵، روزنامه‌ی «شفق» ارگان «حزب ایران» نیز چاپ و اصل آن در شماره‌ی ۱٦٦، مورخه ۲٤/٦/۱۹، همان روزنامه کلیشه شده است.

این سند از طرف همان روزنامه به رئیس مجلس (مؤتمن الملک) ارسال شد ودراثر افشای آن شعبه‌ی چهارم دوره‌ی پنجم مجلس شورایملی اعتبار نامه «علی دشتی» را که از صندوق ساوه سر درآورده بود در جلسه‌ی یکشنبه ۱۷ ثور ۱۳۰۳ شمسی رد کرد. این اعتبار نامه روز یکشنبه ۱۲ جوزا همان سال در جلسه‌ی عمومی مطرح و با ٦٦ رأی مخالف در برابر ۲۵ رأی موافق رد شد. نسخه‌ی اصلی نامه در بایگانی مجلس مضبوط است.

وی وکیل مجلس منتخب «رضاشاه» و مأمور سانسور در دوره‌ی دیکتاتوری بیست ساله بود و به نام «آشیخ علی سانسورچی رئیس اداره‌ی نگارشات» خوانده می شد. پس از فرار دیکتاتور برای حملاتی که در مجلس به رضاشاه کرد از در بار «محمدرضاشاه» حق السکوت گرفت. نگاهی بیاندازید به روزنامه‌ی «شفق» ارگان «حزب ایران»، شماره‌ی ۱۰۵، ۲٤/۳/۲۸، از مقاله «عناصرمشکوک شمایید نه ما» و شماره‌ی ۲٤/٤/۷ از مقاله «آقای دکتر مصدق»، و شماره‌ی ۱٤۵، ۲٤/۵/۱۷ «دشتی از هیئت حاکمه دفاع می کند».

دادم که قبل از این که محاسبات بیست ساله تفریق نشود از ایران خارج نشوند. عصر همان روز عده‌ای از وکلاء آقای رئیس مجلس را ملاقات کرده و ایشان را نزد آقای «فروغی» فرستادند و همین تقاضا را تکرار کردند و آقای نخست‌وزیر وعده فرمودند که مطابق میل وکلاء رفتار شود.

... همین طور مسئله جواهرات (صحیح است). بنده سؤالی می کنم که ده روز دیگر کمیسیون معین می کنند. مبلغ مهمی از جواهرات نیست. آیا آن وقت آقای «فروغی» یا هیئت دولت ایشان از عهده‌ی این مسئولیت بر می آیند؟

... دراین بیست ساله، اصل مالکیت (که یکی از اصول مهمه‌ی حقوق بشری است) مراعات نشده و حق مالکیت کاملاً متزلزل شده. مردم منتظر بودند که این مطلب به یک شکل قطعی و صریح و ثابتی در برنامه دولت گفته شود. البته در ضمن بیانات دولت که قضیه هبه و مصالحه را به عرض رسانید، بطور مجمل گفته شد کسانی که از معامله با «شاه» مستعفی غبن دارند می توانند فسخ کنند. غبن چیست؟ مردم را که در زندان انداخته و املاک آنها را قباله کرده‌اند. حال دولت مکلف است اموال مردم را به آنها پس بدهد (صحیح است).

عجب‌تر این است که تزلزل اصل مالکیت از پادشاه به دوایر دولتی هم سرایت کرده بود.

دکتری خانه‌ای داشت. وزارت فرهنگ که مربی فکر مردم است، امر کرده بود آن ملک را، که متری هفتاد تومان قیمت داشت، شهرداری از او گرفته متری هیجده تومان به او بدهد.

بنده به وزیر فرهنگ گفتم، جواب عجیبی داده و گفت بودجه فرهنگ ضعیف است. شرافت و مباهات یک کشور در این است که شاه و وزیرانش نتوانند یک وجب از خاک مردم را بگیرند. نه این که به زور شهرداری و به قوه‌ی حبس و زجر ملک مردم را تصرف کنند. اما در قضیه اموال منقول می گویند در بانک های داخلی شصت، هفتاد میلیون تومان دارند. از این مبلغ، آن چه محقق است گویا بیست و چهار میلیون تومان را به اعلیحضرت همایون پادشاه فعلی بخشیده‌اند، که ایشان چند میلیون آنرا مطابق صورتی که آقای رئیس مجلس خواندند به امور خیریه یا لوله کشی شهر تهران تخصیص داده‌اند و هی دائماً تعارف و مجامله راه افتاده است. این تعارف ها تا کی، عطایا یعنی چه؟ پول مال مردم است باید به دولت برگردد. وآنگهی پول های بانک های لندن و امریکا و برلن چه می شود («دبستانی» ــ جزو اموال منقول است. خنده حضار).

مطلب دیگر حساب ذخیره کشور است که یک موضوع تاریکی است از آقای وزیر دارایی خواهش می کنم اگر امروز نتوانند در آینده نزدیکی این منطقه تاریک بودجه را روشن کنند.

شنیده‌ایم شهرداری تهران ۳۵ میلیون تومان از بابت عماراتی که در آبعلی و مبارک آباد و تهران و مازندران از ۱۳۰۵ تاکنون ساخته است از شاه مستعفی طلبکاری می کند.

ترتیب این دعوی چه می شود؟ در اینجا یک قضیه خیلی عجیبی به خاطرم آمد، که اینک برای استحضار مجلس عرض می کنم: شهرداری کامیون های متعددی دارد، ولی البته نه برای رفع حوائج شهر بلکه برای حمل سنگ و گچ و آهک و غیره برای ساختمان های شاه.

مطلب دیگری که می خواستم عرض کنم راجع به آزادی محبوسین است، که از همان روز اول میان نمایندگان مجلس این فکر پیدا شده و حتا طرح قانونی هم تهیه کردند که به موجب آن دولت

مکلف بود محبوسین سیاسی را آزاد کند، ولی مجلس علنی تشکیل نشد و دولت به مجلس پیشدستی کرد و اعلان عفو عمومی داد. بسیار خوب ولی من هنوز می شنوم که عده‌ی زیادی در توقیف هستند.

...مسئله مهمتری که دولت حتما باید توجه کند آزادی نطق و قلم است. من یقین دارم اگر در همان دولت پادشاه سابق آزادی عقیده و فکر و قلم برقرار بود، این همه ظلم نبود و کار به اینجا منتهی نمی شد...»[۱]

علیهذا «فروغی» **وجوهی** را که «رضاشاه» از اموال عمومی غصب کرده بود در اختیار «محمد رضاشاه» قرار داد تا «شاهنشاه **جوان جوانبخت**» پول مردم را به نام بخشش ملوکانه «به خود آنها» اعطا فرمایند.

هنوزسایه‌ی شوم بت اعظم ازسرملت ما کوتاه نشده بود که «فروغی» و دستیارانش، بت دیگری برای ملت تراشیدند. «حسن اسفندیاری» رئیس مجلس شورایملی، در جلسه دوم مهرماه سال ۱۳۲۰ مجلس، درباره‌ی عطایای ملوکانه، بی شرمانه چنین گفت: «...راجع به بخشش هایی که از دارایی همایونی برای ملت و کشور خودشان **تخصیص** داده اند، اینک برای اطلاع آقایان نمایندگان و آگاهی عموم خوانده می شود تا تمام افراد ملت از نتیجه نیات و عطایای شاهانه مستحضر باشند و امیدوارم که همگی یک زبان بگو یند: برومند باد آن همایون درخت ــ که در سایه‌ی آن توان برد رخت».

و در روزنامه ها با آب و تاب نوشتند: «دیروز ۲۰/۷/۱۰ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مبلغ ده میلیون ریال از دارایی شخصی خود به **وزارت فرهنگ اعطا** فرمودند که سرمایه حقوق بازنشستگی این دسته از معلمان باشد.[۲]

یا چون فصل زمستان نزدیک است برای تهیه لباس و رو پوش مبلغی به بینوایان مرحمت فرمودند[۳] یا «اعلیحضرت همایونی از دارایی شخصی خود به هر یک از افسران ارتش ۷ کیلو برنج و سه کیلو قند اعطا فرمودند.»[۴]

هر چه مردم و مطبوعات اعتراض کردند و نوشتند «..چقدر بگو ییم شصت و هشت میلیون تومان پول شاه سابق و آن چه در بانک ها گذاشته و هر چه ساخته و اندوخته همه مال ملت است و از راه ستمگری و **جور** و اعتساف بدست آمده است و با مال مردم بخشش و عطا فرمودن معنی ندارد! آیا با این روش ممکن است اعتماد و اطمینان عمومی را به کفایت دولت و بی غرضی وزرایی که زمامدارند جلب ساخت؟»[۵] در اعمال و رفتار دولت «فروغی» کارگر نیفتاد.

و چون وجوهی که «رضاشاه» در بانک های خارج داشت، و مبلغ آن ششصد میلیون مارک حدس زده می شد[۶] مورد بحث قرار گرفت، ابتدا دولت دو بار در روزنامه ها اعلانی به این مضمون

۱ــ روزنامه‌ی «ایران» شماره‌ی ٦٦٨٢، مورخه‌ی ۲۰/۷/۳.

۲ ــ روزنامه‌ی «ایران» شماره‌ی ٦٦٩٠، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۱.

۳ ــ روزنامه‌ی «ایران» شماره‌ی ٦٦٩٤، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۵.

٤ ــ روزنامه‌ی «ایران»، شماره‌ی ٦٦٨٢ ــ ۲۰/۷/۳.

٥ ــ «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲٥۳ ــ ۲۰/۷/۲۷، نوشته‌ی س. م. طباطبایی.

٦ ــ «مرد امروز» شماره‌ی ۲۳ ــ ۲۳/٤/۱۰، «زندگی یک دیوانه».

انتشار داد: «از طرف دولت خبر زیر به اداره داده شده است ــ نظر به اینکه انتشار یافته بود که پادشاه سابق در بانک های خارجی پول نقد دارند، هیئت دولت دقیقاً درصدد تحقیق برآمده ولی تاکنون به هیچ وجه اطلاعی به دست نیآمده است که ایشان در بانک های خارج پول نقدی داشته باشند.»[۱]

سپس عصر روز ۲۰/۷/۶ نخست وزیر به نمایندگان اظهار داشت که «هرچند معلوم نشده است که ایشان (رضاشاه) در خارجه پولی داشته باشند ولیکن احتیاطا به اعلیحضرت شاه سابق مراجعه شد که تصریح فرمایند اگر در خارجه دارایی داشته باشند آن نیز مشمول صلحنامه باشد. ایشان نیز مطابق سند رسمی که در بندرعباس تنظیم شده وجوهی را که در بانک های خارجه معلوم شود جزو صلحنامه منظور داشتند و به اعلیحضرت همایونی انتقال خواهد یافت.»[۲]

متن اعترافنامه ای که در بندرعباس تنظیم شده بود چنین است: «بندگان اعلیحضرت همایونی «رضا شاه پهلوی» شاهنشاه سابق ایران اقرار و اعتراف فرمودند بر این که سند ثبت شده زیر شماره... دفتر اسناد رسمی شماره... اصفهان شامل وجوه نقدینه و سهام موجوده در بانک های خارجی هم است. رضا»[۳]

با این که «رضاشاه» با این سند به وجود نقدینه و سهام در بانک های خارجی صریحا اعتراف کرده ولی هیچ وقت این وجوه به ملت ایران بازپس داده نشد.

اما در مورد نفایس و جواهراتی که «رضاشاه» همراه خود می برد «فروغی» روز ۲۰/۷/۶ در مجلس اظهار داشت: «نظر به اینکه باز هم در افواه مذاکره از مقدار زیادی نفایس می شد که شاید اعلیحضرت شاه سابق همراه خود ببرند، درموقع خروج از سرحد توسط مأمورین گمرک و غیره صورت مجلسی از اشیایی که همراه می بردند برداشته شد که جای شبهه و نگرانی در این خصوص باقی نماند و این صورت مجلس قریبا به تهران خواهد رسید و البته به اطلاع آقایان نمایندگان می رسد.»[۴]

برای بررسی صحت و سقم این ادعای دولت «فروغی» یکبار دیگر از مذاکرات مجلس شورایملی سود می جوئیم:

«... آقای «فروغی» در جلسه خصوصی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی به عمل آمده و صورتمجلس آنهم تنظیم شده که بزودی بعرض مجلس خواهد رسید. اگر یک کمی به انصاف و خدا و وجدان اهمیت بدهیم باید گفت که این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار می کرد که تا شعاع ۵۰۰ متری کسی حق نداشت دور خانه اش عبور کند. درمدت اقامت در اصفهان طلا از مثقالی بیست تومان به چهل و پنج تومان رسید. حالا آقایان محترم انصاف بدهید که یک مأمور چهل تومانی گمرک بندرعباس چگونه جرأت دارد «شاه» را تفتیش بکند. چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی

۱ــ روزنامه ی «اطلاعات»، شماره ی ٤٦٥٩، بتاریخ ۲۰/۷/۲.

۲ــ روزنامه ی «اطلاعات» شماره ی ٤٦٦٤، مورخه ۲۰/۷/۷، و روزنامه «ایران» ٦٦٨٧، مورخه ی ۲۰/۷/۸.

۳ــ «مردامروز» شماره ی ۲۱ مورخه ی ۲۳/۳/٦.

٤ــ «اطلاعات» شماره ی ٤٦٦٤ ــ ۲۰/۷/۷.

بزنند. آیا مأمورین بندرعباس می توانستند اثاثیه شاه را تفتیش کنند و جعبه‌ای را که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و به جیب او دست بزنند که آیا چهارپنج سیر زمرد و الماس وجود دارد؟»[۱]

ولی حتا آن صورت‌مجلس ادعایی هم هیچ‌وقت به مجلس و ملت ارائه نشد و موضوع به دست فراموشی سپرده شد و به قول «عمیدی نوری»: «آقای «فروغی» قول دادند صورتمجلس گمرک بندرعباس را هنگام خروج «رضاشاه» از ایران به معرض افکار عمومی گذارده، منتشر سازند، ولی نه تنها از آن صورتمجلس خبری نشد، بلکه نگارنده را که درمقام تذکر آن صورتمجلس برآمدم به بهانه‌ی نشر اکاذیب در دادگستری عصر مشروطیت بعد از ۱۳۲۰ تعقیب کردند»[۲]

بالاخره دولت «فروغی» شرایطی فراهم کرد که «رضاشاه» بی آن‌که حسابی پس بدهد، در حالی که فرماندهان قشون در طول راه با گاردهای احترام به پای‌بوسی وی می شتافتند و هدایایی نظیر دو یست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان تقدیم می داشتند،[۳] روز پنجم مهرماه سال ۱۳۲۰ با کشتی انگلیسی «بندرا» ابتدا به سوی بمبئی و سپس به جزیره‌ی موریس یکی از مستعمرات انگلستان، حرکت کرد و چنان‌چه کنسول انگلیس در بندرعباس گفت «حکومت هندوستان ترتیب تمام کارها را داد[۴] تا نابغه‌ی عظیم الشان «روزهای آخر عمر را در جوار رحمت ارباب بسر کند.

«فروغی» برای آماده کردن شرایطی که امکان فرار دادن دیکتاتور و معاف داشتن دشمنان خلق و جنایتکاران از مجازات و حفظ دستگاه رضاخانی را مقدور سازد، به این بهانه که «موقع باریک است» مردم‌را به آرامش و سکوت و متانت دعوت می کرد تا حوادث گذشته به تدریج از خاطره‌ها فراموش شود و مسئولین جنایات بیست ساله که ازمهره‌های حساس دستگاه حاکمه بودند از گزند مصون بمانند.

چرا دولت «فروغی» و سازمان تبلیغاتیش در هر فرصتی ازمردم می خواستند که «گذشت» داشته باشند، وازمظالم و خطاکاری‌های بیست ساله دیگربحثی به میان نیآورند و حتا کسانی را که از اظهار حقایق باکی نداشتند به هوچیگری متهم می ساختند؟ زیرا این چهره‌ی کریه طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران بود که با انتقاد از گذشته نمایان‌تر و آشکارتر می شد.

همین‌ها بودند که چاپلوسی و نوکرمآبی را به جایی رساندند که «درمؤسسه پرورش افکار» بجای «اول دفتر بنام ایزد دانا» گفتند «اول دفتر بنام شاه توانا». یا موقعی که «شاه» سابق به

۱ــ روزنامه «ایران» شماره‌ی ۶۶۹۳، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۴.

۲ــ روزنامه «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۶۷، مورخه ۲۰/۱۲/۱۶.

۳ــ «...موقع حرکت (از کرمان) سرتیپ «سیاهپوش» فرمانده لشگر کرمان شرفیات و مقدار دو یست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان را که گویا از اداره‌ی اقتصاد گرفته بود در یک جعبه لفافه پیچ به عنوان هدیه تقدیم کرد...» روزنامه‌ی «مردامروز» شماره‌ی ۱۶ مورخه ۲۳/۲/۲ به قلم «احمد هاشمی».

۴ــ شاه در بندرعباس خطاب به کنسول انگلیس و با اشاره به شاهپورها گفت: «من دیگر پول ندارم خرج این بچه‌ها را کی می دهد؟ «کنسول جواب‌داد: «خاطر مبارک آسوده باشد حکومت هندوستان ترتیب همه‌ی کارها را داده‌است». «مردامروز»، شماره‌ی ۱۶ــ ۲۳/۲/۲.

نمایشگاه امتعه وطنی می آمد نوشتند که «فرمودند این پنبه ها سفید نیست باید سعی کنید سفیدتر شود» و این عبارت بی سر و ته را به عنوان فرمایشات ملوکانه با حروف درشت چاپ کردند... یا یکی از وکلاء در مجلس گفت: ...شاه ما... در جمیع علوم تخصص دارد.»[۱]

به «رکن الدین مختاری» رئیس شهربانی «رضاشاه» «بندگان حضرت اجل» گفتند. تمام جنایات دوره‌ی پهلوی در برابر چشم مقامات عالیرتبه دادگستری انجام گرفت و این «قضات عالیمقام» به جای دفاع از حقوق ستمدیدگان، دستورهای غیرقانونی و ضد انسانی «مختاری»، این ضابط دادگستری را از جان و دل پذیرا شدند و به رؤسای دادگاه پیغام دادند که «حضرت اجل سر یاس «مختاری» نظرشان این است، این شخص محکوم شود[۲]. لذا «مختاری» حق داشت که در محضر دادگاه بگوید «...اگر من مسئولم، اعدام یا حبس ابد باید بشوم، تمام متصدیان مسئول دادگستری وقت در این مسئولیت با من سهیمند و بایستی محاکمه شوند»[۳].

این که می گویند همه چیز امر بوده و ما مأمور بودیم و معذور، به هیچ وجه درست نیست.

هیچ جای قانون قید نشده است که اگر پادشاهی برخلاف قوانین کشور و منافع ملت دستوری صادر کرد، مجری و مباشر امر از مجازات معاف است. اگر «فروزان» کفیل شهرداری تهران آشکارا اقرار و اعتراف کرد که سی و پنج میلیون تومان از پول مردم را صرف بنای و یلاها و ساختمان های اختصاصی دربار کرده، و متعاقب آن در روزنامه های نوشت «بلیه‌ی ساختمان های اختصاصی مانند کوه عظیمی جلوی هر قدم اصلاحی را بر شهرداری بسته بود.

...این بار سنگین نه برای شهرداری مجالی باقی می گذاشت که به کارهای شهر برسد و نه پولی که در راه اصلاحات شهری مصرف شود...»[۴]

چرا تعقیب قانونی نشد و برعکس بعنوان نازشست به مقام پیشکاری دارایی آذربایجان منصوب شد. علت امر روشن است: وی مانند صدها نفر از «رجال» دوره‌ی بیست ساله یکی از عناصر دست به سینه و مورداعتماد دستگاه بیدادگری بوده و برای حفظ منافع پلید خود در برابر هر قلدری آماده‌ی کرنش و تعظیم. منتهی بنا به شرایط گاهی ناچار به تعویض قیافه و لباس می شد. برای اثبات این مدعا، به نطق روز ۲۰/۲/۱۶ وی هنگام گشایش مجسمه‌ی «رضاشاه» در میدان بیست و چهار اسفند مراجعه می کنیم. وی در مدح شاهی که بابت بنای کاخ های اختصاصی اش ۳۵ میلیون تومان به شهرداری بدهکار بوده و بلیه کاخ هایش مانع از انجام وظایف شهرداری شده بود چنین گفت: «... سپاسگزاری و قدردانی غریزه‌ای است که طبیعت در نهاد بشر به ودیعت گذارده... چون همه‌ی اعمال یکسان نیست طبعاً نحوه‌ی قدردانی هم متفاوت است... گاهی درجه‌ی احسان و

۱ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۷۷ ــ ۲۰/۷/۲۴ «ما هم بی تقصیر نیستیم»، «ارسلان خلعتبری».

۲ ــ روزنامه‌ی «ستاره» شماره، ۱۱۸۶ ــ ۲۰/۸/۷ به قلم «عمیدی نوری».

۳ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره ۱۳۶۷ بتاریخ ۲۱/۵/۸.

۴ــ روزنامه‌ی «تجددایران»، شماره‌ی ۳۳۴۹ بتاریخ ۲۰/۱۰/۱۳ «اوضاع شهرداری سابق» نوشته‌ی «فروزان» شهردار سابق تهران.

نیکویی به پایه‌ای می رسد که بیان، عاجز از سپاسگذاری است. آن وقتی است که نیکویی از حد عادی تجاوز و صورت معجزه به خود می گیرد... کشور ما به علت نبودن سر پرست مقتدر می رفت که آخرین نفس حیات را بکشد که ناله‌ی سوزنده‌ی بیمار به هدف اجابت رسید. در شب تاریکی **فرشته‌ی آسمانی با شمشیر آخته بر اهریمن نکبت و بدبختی تاخت. ...آفتاب اقبال ایران درخشیدن گرفت. ایران به دست عزیزترین فرزندش از ذلت و پریشانی رهایی یافت... افراد در قبال این معجزه چه سپاسگذاری شایسته جز ایثار جان داشتند... از فرط عشق و علاقه به منجی حقیقی خویش تمثال مبارکش را زینت ساکن خود کرده، هر صبح و شام در مقابلش زانوی بندگی و عبودیت خم کردند. غبطه بود که بیرون از خانه معبود حقیقی از نظرشان دور باشد. پیکر مقدسش را بر فرق خود جا داده در شمال شهر زینت‌بخش پایتخت ساختند.**

این افتخار نصیب شهرداری تهران شد...»[1]

پاسخ مردم و مطبوعات را در برابر دعوت «فروغی» به آرامش و سکوت چنین می خوانیم:

«...آنهایی که می گویند ذکر گذشته نکنید به اشتباه می روند. ذکر مصیبت خود یک نوع تسکین برای مردم است. در اخلاق عمومی اثر خواهد گذاشت، باعث تهذیب اخلاق خواهد شد. شاید تصور رود چون بعضی ها می گویند فراموشکار هستیم، اگر چندی زبان‌ها خاموش و قلم‌ها شکسته باشد، کم کم کارهای گذشته ماستمالی و پرده‌پوشی خواهد شد. این هم اشتباه است. آن‌قدر نباید این بدبختی ها و مذلت‌ها و مظالم را فراموش کرد تا اوضاع بهتری را **جلوی** چشم خود ببینیم. تا کارها اصلاح نشود و کار به دست اشخاص قابل اعتماد غیر آلوده نیفتد، وضعیت ما با سابق فرقی نخواهد داشت. هر وقت آنهایی که عهده‌دار اصلاحات امور کشور ما هستند، آن طور کشور را اداره کردند که با گذشته فرق داشته باشد آن وقت از گذشته صحبت نخواهیم کرد. زیرا آنگاه به مقصود خود رسیده ایم...»[2]

و در جای دیگر می نویسند «... اگر اینها معتقدند که گذشته، گذشت و نباید از آن دم زد، پس بیایند این کتاب‌های تاریخ را، که مایه افتخار است، از میان ببرند، تدریس آنرا موقوف کنند و اصلاً وجود تاریخ و عبرت‌های تاریخی را انکار کنند. ما در زندگی و حیات جمع از چه باید پند بگیریم؟

«...البته کسی انکار نتوان کرد که وقتی از گذشته صحبت می شود، از کارهای خوب و مفید کسی بد نخواهد گفت. بلکه آن نقاط ضعیفی که موجب تیره روزی زندگی کنونی شده آن‌ها را تشریح می کند. و اگر از تشریح این نقاط ضعف بیمناک هستند که مبادا کرسی وکالت از دست برود و در سایه‌ی آزادی قلم و انتشار روزنامه‌های تازه، شخصیت علمی و ادبی و شجاعت اخلاقی هرکس آشکار شود، زهی بی انصافی و باید برای این آزادی فاتحه خواند!»[3]

---

۱ ــ روزنامه‌ی «تجدد ایران»، شماره ۳۱٤۸ ــ ۲۰/۲/۱۷.

۲ ــ روزنامه‌ی «ستاره» شماره‌ی ۱۱۸۲ بتاریخ ۲۰/۷/۳۰ از مقالهٔ «کم کم شروع می شود» نوشته‌ی «ارسلان خلعتبری».

۳ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره ۱۱۷٤، بتاریخ ۲۰/۷/۲۰، سرمقاله.

«فروغی» وعده‌ی دموکراسی و آزادی به مردم می داد. و ملت ایران را به مراحم و نیات انساندوستانه «شاه» جوان دموکرات امیدوار می ساخت. حال آن که با ابزارها و مصالحی که «رضاشاه» برای ساختمان رژیم دیکتاتوری تهیه کرده بود، بنای حکومت ملی و دموکراسی استوار نمی شد، جز آن که زمینه را برای اعاده‌ی دیکتاتوری شدیدتر و هولناکتری فراهم می ساخت. ثمره‌ای که مردم ایران هم اکنون شاهد آنند. در همان ایام که مردم ستمدیده کشور ما در انتظار اقدامات عاجلی برای جبران خطاکاری ها و رفع بی عدالتی ها و تغییرات اساسی در دستگاه حاکمه بودند، «فروغی» نطقی از رادیو تهران ایراد کرد که موجب حیرت و خشم مردم شد. بنا به گفته‌ی او آزادی ملت ایران از قید اسارت و بیداد نه به علت ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری «رضاشاه» بلکه «درسایه‌ی توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت» عملی شده بود.

اینک قسمت‌هایی از آن نطق:

«برادران و هم میهنان عزیزم به حمدالله به فضل خداوند در سایه‌ی توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت بار دیگر پا به دایره‌ی آزادی گذاشتید و می توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید. از رنج و محنتی که در ظرف سی چهل سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی در یافته باشید. در این صورت می دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هرکس هر چه می خواهد بکند. شما ملت ایران به موجب قانون اساسی، که تقریباً سی و پنج سال پیش مقرر شده است، دارای حکومت ملی پادشاهی هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده اید که علت آن چیست؟ من برای شما توضیح می دهم. علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را بدرستی نمی دانستید و بوظایف آن قیام نمی کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ شود تخلف می کردند.

...پس اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی خود را منظور دارند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جویی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده، به جای اشتغال به امور شرافتمندانه برای پیشرفت اغراض خصوصی وسایل نامناسب از تزویر و نفاق و فتنه و فساد و دسته بندی و هوچیگری بکار برند... باید حتم و یقین دانست که باز اوضاع این ۳۵ سال گذشته تجدید خواهد شد.

...و اگر ملت عبرت گرفته باشد و به وظیفه وجدانی خود عمل کند امیدواری می توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دوره‌ی شرافت و سعادت و سرفرازی برسد...»

بدین ترتیب هنگامی که ملت ایران می خواست که دیکتاتور و دستیارانش را به جرم پایمال کردن قانون اساسی، تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی، اختلاس و اتلاف اموال عمومی و اقدام به جنایات بی شمار به پای میز محاکمه کشانده شوند، «فروغی» در مقام نخست‌وزیر از مردم

می خواست که «دسته‌بندی و هوچیگری» نکنند تا اسرار جنایات بیست‌ساله افشا نشود و اوضاع را چنان تفسیر می کرد که گو یا علت اصلی آن همه مظالم و مفاسد این بوده که مردم قدر آزادی ندانسته، به وظایف آن قیام نکرده و از روی غرض و هوای نفس شرایط حکومت ملی را ملحوظ نداشته اند والا «رضاشاه» و قره نوکرانش را تقصیری نبود!

وی نطق خود را چنین ادامه داد: «... معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد و البته می دانید که هرکس اختیاراتی دارد و در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می شود. پس اگر به مقتضای اختیارات خود **چنان‌چه وظیفه‌ی وجدانی حکم می کند** عمل نکند مسئول واقع می شود و معنی مسئول واقع شدن همیشه این نیست که کسی از او سئوال و بازخواست کند. مسئول واقع شدن غالباً به این است که شخص گرفتار عاقبت وخیم می شود. اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند، خالق از او بازخواست خواهد کرد...

از مکافات عمل غافل مشو　　گندم از گندم برو ید جو زجو

...فعلاً آن چه مسلماً، مایه امیدواری و اطمینان خاطر ماست وجود مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است که در اندک مدتی که به سریر سلطنت جلوس فرموده اند، رأفت و شفقت و مهربانی نسبت به ملت و حسن نیت به مشروطیت را کاملاً به منصه‌ی ظهور رسانیده اند.

اکنون باید امیدوار بود که طبقات هم بخوبی امتحان بدهند...»[1]

با این که جز رفتن «رضا شاه» هیچ اصلاح و تغییری در دستگاه حکومتی به عمل نیامده بود، «فروغی» مردم را دعوت می کرد که فقط ناظر حوادث بوده و هیچ گونه اعتراض و بازخواستی نکنند و امیدوار باشند که شخص مسئول عاقبت‌وخیمی خواهد داشت و اگر مخلوق فرصت بازخواست نداشته خالق ازاو بازخواست خواهد کرد!

روزنامه‌ی «تجدد ایران» نامه‌ی سرگشاده‌ای درباره‌ی نطق نخست‌وزیر «فروغی» انتشار داده که نقل قسمتی از آن کاملاً بجا است: «آقای نخست‌وزیر... وقایع اخیر و تصادف آنها با بیماری جنابعالی تولید یک میل مفرطی درروجود مبارک برای سکوت و آرامش کرده که حوائج شخصی را بر نیازمندی‌های ملی **ترجیح** داده اید و امور کشور را از روی **احتیاجات** مزاج خودتان قیاس فرموده اید. البته همه‌ی حکما و بزرگان یکدل و یک رأی هستند که بیماری بدن تأثیر بسیاری در طرز تفکر و تعقل شخص دارد و پزشکانی که به عیادت جنابعالی آمده اند همه متفق بوده اند که استراحت تنها دوایی است که با مزاج جنابعالی سازگار خواهد بود. اینک ملاحظه می شود که دوایی که پزشکان برای مزاج جنابعالی توصیه کرده اند **می خواهید** همان را برای مردم بدبخت و ستمدیده یک کشور تجویز فرمائید. قسمت آخر سخنرانی جنابعالی و عمل چند هفته اخیر دولت که برجسته‌ترین جلوه‌ی آن فرار دادن «شاه» سابق و تأیید بی گناهی او درنداشتن ثروتی در خارج کشور و واگذار نمودن شصت و هشت میلیون تومان ازمال ملت به شخصی که قسمتی از آنرا به عنوان لطف و مرحمت

---

۱ ــ روزنامه‌ی «اطلاعات»، شماره‌ی ٤٦٧٣، مورخه ۲۰/۷/۱٦.

پس بدهد، همه حاکی از سیاست مان اندیشانه ی **جنابعالی** است.»[1]

انتخابات دوره‌ی سیزدهم:

پس از فرار دادن «رضاشاه» یکی از بزرگترین خدماتی که «فروغی» به سیاست استعماری و ارتجاع داخلی انجام داد، این بود که با تمام قوا مانع تجدید انتخابات دوره‌ی سیزدهم شد. و انتخابات فرمایشی دوره‌ی «رضاشاه» را تایید کرد. جریان امر از این قرار بود: چون دوره‌ی دوازدهم مجلس شورایملی رو به پایان بود، فرمان انتخابات دوره‌ی سیزدهم در تاریخ ۲۰/۳/۱۱ صادر و طبق معمول با تخابره‌ی تلگراف های رمز و کشف به استانداری ها و **فرمانداری ها**، کار انتصاب نمایندگان آغاز شد. هنگام ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری انتخابات نیمه کاره بود. لذا مردم به محض استشمام رایحه‌ی آزادی از دولت «فروغی» خواستند که انتخابات دستوری دوره‌ی «رضاشاه» را ملغی سازد؛ تا ملت بتواند در حساس‌ترین دقایق تاریخی نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستد. مردم هنوز به ادعاها باور داشتند و گمان می بردند که «محمدرضاشاه» واقعاً در حفظ قانون اساسی و اجرای دموکراسی خواهد کوشید، لذا عریضه ای به شرح زیر مبنی بر لغو انتخابات به اوتسلیم داشتند:

«اعلیحضرتا! در روز سوگند به حفظ قانون اساسی قسم خوردید و در نطق مبارک نیز از آزادی و دموکراسی یاد فرمودید... این است که عرضه می داریم انتخابات تهران مطابق اراده‌ی حکام و وزیران و طبق **اجازه** و رد و قبول دربار سابق تنظیم شده است.

این وکلا که غالباً هفت دوره است به همین ترتیب بدون این که روح ملت از آنها باخبر باشد به مجلس **ملی وارد** شده اند. این دوره هم به همان قرار بدون این که ذره‌ای به قانون انتخابات توجه شده باشد، برگزیده شده اند. انتخابات تهران پیش چشم ما صورت گرفته و یک نفر از افراد ملت از روی میل رأی نداده اند و بوسیله‌ی پلیس و سپور و عمله و بنا با پشت گردنی و رأی های ماشین شده صندوق انتخابات پر شده است. حد نصاب آراء تهران و حومه **هیچ وقت** در زمان آزادی از پانزده هزار رأی تجاوز نمی کرد (صورت سابق حاضر است). اما دوره‌ی هفتم، که پایه‌ی زور به میان آمده و ملت از شرکت در انتخابات به سبب یأس کناره کشید، میزان آراء به هفتاد هزار رسید. تحقیق شود **که این همه آراء از کجا آمده است که یک تهرانی از آن خبر ندارد؟ حق گواه است** که ما مردم تهران بعضی از وکلاء را اصلاً نمی شناسیم. زیرا نه سابقه‌ی ملی و علمی دارند و نه سابقه‌ی تجارتی و اعتبار اقتصادی! به ضرب میل و پیشنهاد شهربانی سابق یکبار انتخاب شده و هر دوره به حکم سابقه باز انتخاب می شوند.

...استدعا داریم به عرایض ملت رسیدگی **فرمایید** و اجازه ندهید که خشت اول بنای سلطنت آن اعلیحضرت برخلاف آمال و بخلاف قانون گذاشته شود.

---

۱ ــ روزنامه‌ی «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۴۷، بتاریخ ۲۰/۷/۲۱ به‌جای سرمقاله.

به امضای هزارنفر از مستخدمین وزارتخانه‌ها و تجار و اصناف و غیره»[۱]

اینک به مندرجات روزنامه‌ها در مورد انتخابات دوره‌ی سیزدهم نظری می افکنیم:

روزنامه‌ی «ستاره» تحت عنوان «ایراد قانونی» چنین می نویسد: «...البته همه می دانند انتخابات چطور صورت می گرفت. مأمورین شهربانی سابق مردم را به زور به حوزه‌های انتخابیه می کشاندند و ورقه به دست آنها می دادند تا در صندوق آراء بیندازند. به طوری که هر که جرئت باز کردن این اوراق را داشت پیش از انتخابات از اسامی نمایندگان مطلع می شد.

...همه می دانیم نمایندگان فعلی از برکت روش انتخاباتی که قبلاً به عرض رسید به مجلس رفته‌اند. اغلب آنها نمایندگی شهرهایی را دارند که هرگز ندیده‌اند و از وضعیت ساکنان آن بی اطلاع‌اند. اغلب این آقایان در همان روزهایی که زور و تعدی بازار رایجی داشت، نطق‌های خود را منحصر به تمجید و تعریف ساخته و به دعای ذات ملوکانه مشغول می شدند در حالی که انتخاب کنندگان فرضی آنها در آتش بیدادگری می سوختند.

...اگر فردا فرضاً کسی پیدا شود و بخواهد وضعیت سابق را عودت دهد؛ این آقایان دو باره زبان به وصف او خواهند گشود و از ایراد نطق‌های اغراق آمیز باک نخواهند داشت!

...غیرقانونی بودن نمایندگان مورد تردید نیست و خود ایشان هم این موضوع را تصدیق دارند. اگر دولت لایحه تجدید انتخابات را به مجلس برد این خود بهترین محک برای آزمایش حقگویی و حق‌پرستی نمایندگان فعلی خواهد بود».[۲]

در شماره‌ی ۱۱۷۱، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۶ همان روزنامه تحت عنوان «آینده در گذشته است» چنین می خوانیم:

«...بعضی‌ها می گویند تجدد انتخابات با وضعیت فعلی کشور صلاح نیست. زیرا ممکن است کسانی انتخاب شوند که از نظر مصالح عالیه کشور مفید نباشند. حقیقتاً استدلال عجیبی است. مگر این آقایان، که فعلاو اسم شان به نام نمایندگان تقنینیه دوره‌ی سیزدهم برده می شود، فرشته هستند؟ مگر همان‌هایی نیستند که با هر سازی رقصیدند. کدام شان وظیفه بزرگ نظارت در بودجه کشور را انجام داد. کدامیک از این‌ها برای اجرای قانون توانستند دم از ادعای تفتیش در بودجه وزارت جنگ بزنند. مگر همین آقایان مجلس تقنینیه را به یک جلسه‌ی دیگری از فرهنگستان تبدیل نکرده بودند، که مثلاً فقط به جای کلمه (شد) کلمه (کرد) را پیشنهاد کرده، در قوانین دولت اصلاحات ادبی می کردند! پس دیگر بالاتر از سیاهی رنگی نیست و مطمئن باشید بدتر از این اشخاص دیگر کسی انتخاب نمی شود. منتها یک استفاده در این تجدید انتخابات برای مردم و جامعه پیدا می شود؛ آن این است که رعایت اصل شده دیگر به جای آن که یک نفر همه را به میل خود انتخاب کند مردم آنها را برمی گزینند. و لااقل بین آنها چند نفر اشخاص با ایمان و عقیده امثال

---

۱ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۰، مورخه ۲۰/۸/۲۲.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۶۸، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۳.

دکتر «مصدق»ها و «موتمن الملک»ها ممکن است پیدا شوند...»[۱]

دکتر «محمود مشاور» نیز نمایندگان دوره‌ی سیزدهم را چنین توصیف می کند:

«... هیچ ایرانی پیدا نمی شود که بدون تنفر و انزجار اعمال و رفتار وکلای ادوار اخیر تقنینیه را، که تمام آنها تحمیلی و قلابی بوده‌اند، بنگرد... پادشاه سابق بد بود، بد کرد و رفت. اما مسئولین حقیقی که بد بودند و بد کردند پا برجا مانده‌اند. از آنجمله مجلس و نمایندگان تحمیلی اش.

اگر خدای نکرده یک نفر از اهالی حوزه انتخابیه، در اثر استیصال و بیچارگی، انجام کار کوچکی را از آنها تقاضا می کرد، صریحاً جواب می دادند: «از دست ما چیزی برنمی آید». یا آن که با کمال وقاحت می گفتند ما هیچ کاره‌ایم وکیل شما نیستیم «شاه» امر کرده است وکیل باشیم.

وکلای ادوار اخیر از میان اشخاصی تعیین می شدند که فاقد هرگونه شخصیتی بوده و حاضر باشند به پست‌ترین چیزها تن در دهند. این وکلای تحمیلی مسئول حقیقی جریانات گذشته بوده، باید کرسی هایی را که غصب کرده‌اند رها کنند و در دادگاه عدالت ملی تعقیب و محاکمه شوند.»[۲]

در چنین اوضاع و شرایطی پاسخ «فروغی» به دفتر مخصوص شاه به خوبی نشان می دهد که این عامل سرسپرده‌ی استعمار انگلیس در اجرای وظایفی که اربابان به او محول کرده بودند تا چه حد کوشا بوده است:

«نامه‌ی نخست‌وزیر «فروغی» به دفتر مخصوص شاهنشاه درباره‌ی انتخابات دوره‌ی سیزدهم، به نقل از روزنامه‌ها:

در پاسخ مرقومه ۲۰/۸/۱۹ که عریضه‌ی جماعتی از اهالی تهران را به پیشگاه همایون شاهنشاهی ارسال فرموده بودید متمنی هستم مراتب ذیل را به پیشگاه همایونی معروض دارید:

کسانی که از دولت تقاضا دارند انتخابات نمایندگان مجلس شورایملی را لغو و اقدام به تجدید انتخابات کنند، غفلت دارند از این که به دولت تکلیف نقض قانون می کنند و یقین است که اگر متوجه این معنی شوند از این تقاضای خود منصرف خواهند شد...

...بنده وارد این بحث نمی شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملاً درست بوده یا نبوده است. زیرا بشرحی که عرض خواهم کرد انتخابات مزبور خواه غلط خواه صحیح، دولت حق ندارد در آن نظر کند و آنرا لغو یا تجدید کند. توضیح آن که وظیفه‌ی دولت در اقدام به انتخابات نمایندگان مجلس شورایملی به موجب قانون این است که انجمن نظارت انتخابات را تشکیل دهد و پس از آن که انجمن نظارت تشکیل شد کلیه عملیات با انجمن مزبور است و دولت حق ندارد مستقیما در امر انتخابات دخالت کند...»[۳]

به منظور آگاهی از نحوه‌ی انتخابات حتا بعد از سقوط دیکتاتوری که «فروغی» این همه از

---

۱ — «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۷۱، مورخه‌ی ۲۰/۷/۱۶.

۲ — «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۹۹- ۲۰/۸/۲۱، سرمقاله.

۳— تمام روزنامه‌های مورخه‌ی ۲۰/۸/۲۱ پایتخت.

قانونی بودن آن دفاع می کرد به چند نمونه از سیل تلگراف و نامه هایی که از سراسر کشور به تهران جاری بود اشاره می کنیم: «تلگراف از گرگان ــ انتخابات بر خلاف آزادی انجام شده. در صندوق، آراء هنوز موجود و استخراج نشده اعتبارنامه ها را امضا کردند. این انتخابات خلاف قانون را که به وسیله اداره‌ی کار پردازی املاک اختصاصی پیش انجام گرفته ملغی سازید که اهالی گرگان این نمایندگان را به رسمیت نمی شناسند. به امضای چهل نفر، روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۱۰، مورخه‌ی ۲۰/۹/۲.»

«تلگراف از تبریز ــ جناب آقای وزیر کشور کپیه مجله‌ی «پیمان»، «حزب آزادگان»، کپیه جریده «ستاره». اگرچه شماره معترضین انتخابات کاشف حقیقت بوده نیازی به گله نیست اما خانه تهران آباد که آذربایجان را روزی شقاقلوس، روزی خرمستوفی ها، روزی هم هوچی می نامد.

«ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۹، مورخه‌ی ۲۰/۹/۱. آقازاده ــ مدیر شاهین[1]

«...در همان زمان که آقای «فروغی» ادعای قانونی بودن انتخابات را داشت هیئت نظار مازندران طی تلگرافی از انتخابات اظهار عدم اطلاع کرده و کسب تکلیف کرده‌اند در صورتی که همان وقت از وزارت کشور وکلای بابل معرف شده بودند!...»

روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۶، مورخه‌ی ۲۰/۸/۲۸، سرمقاله.

«...در تبریز قبل از آن که هیئت نظار شهری، کارش را شروع کند، نظار بلوکات، که معلوم نیست چه کسی آنها را معین کرده است، کار خود را خاتمه داده و پس از ورود آقای وزیر کشور به تبریز انتخابات شهر شروع شد. با وجود این دولت آراء بلوکات را قانونی شمرد...»[2]

اینک قسمت‌هایی از مقاله‌ای را که توسط «مشار اعظم» درباره‌ی انتخابات دوره‌ی سیزدهم نوشته شده و حاوی مجموعه‌ی دلایل در رد مغلطه و استدلال مغرضانه «فروغی» است در زیر می آوریم:

«...ما را از این رسوایی برهانید. به این فضاحت خاتمه دهید. مردم ایران همه یک زبان و متفقند که:

۱ــ اوراق رأی و دفاتر انتخابات دوره‌ی سیزدهم جزیک ورق‌پاره‌های بی موضوع مزورانه چیز دیگر نبوده و اغلب اسامی مندرج در دفاتر، در خارج صاحب نداشته و به همین دلیل مطالعه آن دفاتر و تطبیق آن اسامی را با صاحبان اسم خواهانند.

۲ــ شاه سابق در روز عید مبعث (۲۰/۵/۱) در حضور همین آقایان وکلاء به زبان خود گفته است که باید همین رفقا باقی بمانند و بیچاره تصور می کرد که سیاستی که برعلیه ملت و برخلاف عدالت باشد به همت رفقا ممکن است تا ابد برقرار بماند.

۱ــ مجله‌ی «مهتاب تبریز» این این شعر را درباره مجلس دوره سیزدهم دارد: این مجلس ما کعبه‌ی آمال وطن نیست ــ یک تن از وکیلانش وکیل تو و من نیست ــ باید که نگون گردد و از نوشود آباد ــ کین بتکده جو ما من بت های کهن نیست.

۲ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۶ ــ ۲۰/۸/۲۸، سرمقاله.

۳ــ دستورهای مرموز وزارت کشور را پارکه های عدلیه ما می توانند به عنوان کشف جرم تعقیب و افشا کنند.

٤ــ اظهار تردید خود آقای «فروغی» در صحت انتخابات در مرقومه جوابیه با این جمله (که بنده وارد این بحث نمی شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملاً درست بوده یا نبوده است) خود دلیل بر عدم صحت انتخابات است و ایشان نمی توانند با این بیان هم خدا را بخواهند و هم خرما را. انتخابات یا باید با ملت راست باشد یا با رفقا.

۵ــ دلیل فلسفی آقای «فروغی» این است که اگر دولت حق داشت انتخابات را لغو سازد و تجدید کند هر وقت نمایندگان مخالف میل دولت می شد می توانست آنرا لغو کند، بلکه به این وسیله می توانست مجلس شورای ملی را مدت‌ها در حالت تعطیل نگاهدارد... به ما جواب بدهند در مقابل این که دولت سال هاست وکلاء را به میل خود انتخاب می کند و روح مردم از انتخاب هیچ یک از آنها خبر ندارد تکلیف مردم بیچاره چیست و چه باید کرد که حقوق اساسی مردم مملکت برای خودشان باقی بماند و ملعبه دست نشود؟...»[۱]

دولت «فروغی» از فرط شتابزدگی و هول و هراس حتا یک هفته مهلت اعتراض قانونی انتخابات را هم فراموش کرد و در اثر تذکرات مردم و روزنامه ها مهلت اعتراض به مدت پنج روز از رادیو اعلام شد.[۲]

در آخرین روز قبول اعتراضات در سرسرای مجلس ازدحامی بود مردم اصرار داشتند که شکایات آنها را قبول کنند و متصدیان امتناع می کردند. ولی روز بعد حین طرح اعتبارنامه های نمایندگان تهران، مخبر شعبه گزارش داد که شکایات زیادی از طرف طبقات مختلف تهران رسیده اما همه شکایات را خواندیم و رسیدگی کردیم ولی هیچ کدام منطق نداشت و شعبه شکایات را وارد ندید!

به‌این ترتیب طی یکساعت و نیم ۱٦٦ اعتبارنامه خوانده و تصویب شد یعنی هر اعتبارنامه در مدت چهل و هفت ثانیه. این سرعت عمل و شتابزدگی در تاریخ پارلمان ایران حتا در دوره‌ی «رضاخان» نیز سابقه نداشت![۳]

روز ۲۰/۸/۲۲ هنگامی که «شاه» برای افتتاح دوره‌ی سیزدهم مجلس شورایملی به بهارستان می رفت مردم در مسیر حرکت وی تظاهراتی علیه مجلس و نمایندگان غیرقانونی به عمل آوردند که مورد اعتنا و توجه قرار نگرفت و بدین طریق «مجلس دوره‌ی آزادی» شروع بکار کرد!

در مورد نظر و روش متفقین نسبت به مجلس سیزدهم باید گفت که عدم تجدید انتخابات و ابقاء نمایندگان دوره‌ی «رضاشاه» طبعا نمی توانست هیچ گونه تضاد و تصادمی با سیاست دولت انگلستان در ایران داشته باشد زیرا کاملاً مطابق میل آنها بود.

---

۱ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۵ ــ ۲۰/۸/۲۷.

۲ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۱٦۵ ــ ۲۰/۷/۹، از مقالهٔ «چرا انتخاب آزاد نمی شود.»

۳ ــ روزنامه‌ی «اطلاعات»، شماره‌ی ٤۷۱٦ ــ ۲۰/۹/۲، بقلم ع. امیر علایی.

ولی چون دولت شوروی مایل به تجدید انتخابات دوره‌ی سیزدهم بود، لذا مأمورین سیاسی انگلستان، همکاران شوروی خود را متقاعد ساختند که به علت نفوذ آلمان نازی در ایران چنان چه انتخابات تجدید شود، ممکن است نمایندگان طرفدار نازی‌ها اکثریت مجلس را به دست گرفته مشکلات زیادی را سبب شوند. این استدلال مورد قبول نمایندگان سیاسی شوروی قرار گرفت و در نتیجه دوره سیزدهم مجلس شورایملی با توافق ضمنی متفقین کار خود را آغاز کرد.

در فصول بعد اقدامات ضد ملی این مجلس و لطماتی که به منافع حیاتی مردم کشور ما وارد آورده است مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیمان اتحاد با متفقین:

دولت «فروغی» بنا به پیشنهاد متفقین[1] قراردادی در زمینه‌های دفاعی و اقتصادی با آنان منعقد ساخت. ضرورت انعقاد این پیمان، برای کشوری که تحت اشغال نظامی درآمده بود، قابل تردید نیست. ولی چون دولت عاقد قرارداد نماینده‌ی واقعی مردم کشور ما نبود، لذا تعهداتی که از لحاظ مالی و ریالی در برابر متفقین به عهده گرفت بر مشکلات زندگی مردم و فقر عمومی افزود.

به قول دکتر «مصدق» «... اگر ورود به ایران و تصرف راه‌ها و راه‌آهن و تأسیسات تلفن و بی سیم بر طبق ماده ۳ پیمان برای آنها قضیه حیاتی است، گرفتن «ریال» از ما فقط بمنزله‌ی خراج و از نظر اقتصادیست و هیچ چیز غیر از جلب منفعت، متفقین را وادار نکرد که از ما ریال بخواهند...»[2]

برابر این پیمان «تمامیت ارضی، حق حاکمیت و استقلال سیاسی ایران محترم شمرده می شد» و «اقامت نیروهای متفقین در ایران حکم اشغال را» نداشت. دولت ایران نیز «برای عبور لشگریان و مهمات متفقین و استفاده از وسایل و راه‌های ارتباطی و مخابراتی کشور حق غیرمحدودی» به آنها می داد و متعهد می شد که «هرنوع مساعدت و تسهیلات ممکن را برای نگهداری و بهبود وسایل ارتباطیه مذکور اعم از تهیه مصالح و کارگر بکند» و رفع احتیاجات ریالی متفقین را بطور نامحدود «در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره‌ای ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آنها» بعهده می گرفت.

درمورد تخلیه ایران در فصل پنجم پیمان چنین مقرر است: «پس از آن که کلیه‌ی مخاصمه مابین دول متحده با آلمان و شرکاء او به موجب یک یا چند قرارداد متارکه‌ی جنگ متوقف شد قوای دول متحده در مدتی که زیادتر از ۶ ماه نباشد از خاک ایران **بیرون برده خواهند شد** و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو این که قبل از ۶ ماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد».

با این که پیمان اتحاد فقط ناظر به چگونگی اقامت و عملکرد نیروهای انگلیس و شوروی در ایران بود؛ علیهذا دولت امریکا در جستجوی **جاپایی** در ایران و **خاورمیانه بوده و تصرف** مواضع

---

۱ ــ اطلاعات روزانه، شماره‌ی ۴۶۸۵، مورخه‌ی ۲۰/۸/۱.

۲ ــ از نطق دکتر «مصدق» در جلسه پانزدهم تیر ماه سال ۱۳۲۳ مجلس شورایملی.

انگلستان را در نواحی مذکور منظور نظر داشت به بهانه این که طبق قرارداد وام و اجاره، مأمورین امریکایی باید در حمل به موقع و سریع محمولات نظامی امریکا به مقصد شوروی نظارت داشته باشند، خواستار برقراری کنترل خود بر بنادرجنوب- و سپس بر کلیه امور حمل و نقل شد و «مسئولیت تام و تمام راه‌آهن سرتاسری ایران و اداره‌ی آنرا از خلیج فارس تا بحر خزر»[۱] به عهده گرفت و به تدریج نیروهای نظامی خود را بدون هیچ مجوز قانونی وارد ایران ساخت.[۲]

بعدها دولت امریکا، ورود سربازان خود را به ایران چنین توجیه کرد که «... ورود و اقامت آنان به خاک ایران برحسب دعوت دولت انگلیس بوده و در ایران مهمان آن دولت هستند و احتیاجی نداشته اند دراین باره به دولت ایران مراجعه کنند.»[۳]

گرانی هزینه زندگی و افزایش فقر عمومی:

چون اقدامات حکومت «رضاشاه» برپایه و اساس صحیحی استوار نبود و در درجه‌ی اول اجرای خواست‌ها و «منویات» سودجویانه دیکتاتور و ظاهرسازی و فریب مردم منظور نظر بود. لذا به محض ورود متفقین، تمام رشته ها پنبه شد و مردم گرفتار دشواری های فراوانی شدند.

ارزاق و مایحتاج عمومی کمیاب شد و اهالی برای تهیه‌ی نان، قند و شکر از در و دیوار دکان‌های نانوایی و سقط فروشی بالا روند. هزینه‌ی زندگی بسرعت قوس صعودی پیمود و فقر عمومی افزایش یافت. مراجعه به آمار بانک ملی ایران نشان می دهد که هزینه‌ی زندگی از سال ۱۳۱۵ مرتباً بالا می رفت:

سال ۱۳۱۵	بهای عمده‌فروشی ۱۰۰	بهای جزئی فروشی ۱۰۰
۱۳۱۶	۱۲۳/۹	۱۳۵
۱۳۱۷	۱۳۵/۶	۱۳۸/۴
۱۳۱۸	۱۵۷/۷	۱۵۹/۷
۱۳۱۹	۱۷۳	۱۷۶[۴]

بررسی امر نشان می دهد که سیاست اقتصادی غلط «رضاشاه» درعدم پیشبرد صحیح کشاورزی و صنعت، برقراری انحصارهای دولتی غیرلازم و زیان‌آور به بهانه توازن بازرگانی و سوءاستفاده از آن در جلب منافع شخصی، افزایش فشار مالیات‌های سنگین بر دوش مردم برای تأمین مخارج روز افزون دولت و دربار، تصرف حاصلخیزترین زمین‌های کشور و استثمار بیرحمانه دهقانان به زور شکنجه و شلاق، پائین آوردن نرخ حقیقی لیره به سبب سهولت تبدیل عایدات ریالی خود به

---

۱ ــ خاطرات جنگ جهانی دوم ــ سر «وینستون چرچیل» جلد ٤ دوم صفحه‌ی ٥٤.

۲ــ بطوری که درپائیز سال ۱۳۲۱ تهران رسما مقر ستاد نیروهای امریکا در خاورمیانه شد.

۳ــ به استناد بخشنامه «ج. لویس» معاون دکتر «میلیسپو»، درباره‌ی برآورد خسارت ایران از جنگ ــ نقل از «خواندنیها»، شماره ۲۰، سال پنجم از مقاله «سر بازان امریکایی مهمان دولت انگلیس در ایران!»

٤ــ نقل از روزنامه‌ی «اطلاعات»، شماره‌ی ٤۷۰۲ ــ ۲۰/۸/۱۸ «علل گرانی بها در ایران» به قلم «علی اکبر مدنی».

ارز و انتقال آنها به بانک های خارج از کشور[۱] و در سال های بعد از شروع جنگ جهانی دوم، دشواری های مربوط به صدور کالاهای داخلی و ورود کالاهای خارجی مورد احتیاج عموم، بالا رفتن هزینه‌ی زندگی را سبب شد.

ورود متفقین به ایران و آشفتگی ناشی از شرایط جنگی و سقوط دیکتاتوری و افزایش تقاضای خرید در بازار ایران، صعود قیمت‌ها و کمبود ارزاق و کالاهای ضروری راتسریع ساخت.

از سوی دیگر وزیر دارایی دولت **«فروغی»**، دکتر «مشرف نفیسی»، برای جلب رضایت اربابان خود قیمت خرید لیره‌ی انگلیسی را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال بالا برد و بدین ترتیب به جای کوشش در پائین آوردن هزینه‌ی زندگی، ارزش حقیقی ریال را پائین آورد. در این مورد روزنامه‌ی «رعد امروز» تحت عنوان «افزایش نرخ لیره از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال» چنین می نویسد: «بعد از ورود قوای متفقین بایران آمد ریالی شرکت نفت که از فروش نفت و بنزین در داخل کشور تأمین می شد، تکافوی مخارج وی را، که علاوه بر پرداخت مزد کارگران و اجرت و بهای ساختمان‌ها و تأسیسات بود، مخارج نزدیک به صدهزار نظامی را در ایران نمی کرد. لذا ناچار بودند در مقابل، لیره به دولت تحویل دهند.

پس از ورود امریکا به ایران مجبور شدند ماهی ۲ تا ۵ میلیون لیره برای خرید آذوقه، خواربار، راه سازی، مقاطعه کاری، ساختمان‌ها و اردوگاه‌های موقتی و کارخانه های تعمیر موتور و اسکله و پول توجیبی سربازان در ایران خرج کنند. لذا آقای دکتر «مشرف نفیسی»، مشاور حقوقی **شرکت نفت جنوب که ازمدت ها پیش به وزارت دارایی فشارمی آورد که نرخ لیره راازه۶۸ ریال به ۹۰** ریال افزایش دهند تا شرکت نفت برای تأمین هزینه های ریالی خود احتیاج به فروش لیره‌ی زیاد نداشته باشد، (پس از انتصاب به وزارت دارایی) شخصاً اقدام به این کارکرد.»[۲]

همین شخص که خود یکی ازمسئولین بالا رفتن قیمت‌ها بود، مطبوعات، اظهارات عوامفریبانه اش را درتوجیه کارهای **زیان‌آورش** افشا ساختند. اینک **پاسخ یکی از روزنامه ها** به آقای وزیر دارایی وقت:

«... کشور ایران کشوری است در درجه اول کشاورزی که صادرات مهم آن عبارت از غله، برنج، حبوبات، پنبه، خشکبار، کتیرا و قالی است. ولی جنگ موجب شده است که صادرات ایران به یک سوم تقلیل یابد. لذا کشورما امروز تقریباً صادراتی ندارد و چون صادرات نداریم از این راه ارزی هم نداریم که در اثر تقلیل بهای آن به تجار صادرکننده زیانی وارد شود. امروز تمام محصولات صادراتی ما بحال رکود درمملکت مانده... کدام خریدار... کدام راه... کدام وسیله. بنا به فرمایش آقای دکتر «مشرف نفیسی» وزیر سابق دارایی موجودی لیره‌ی انگلیسی امروز به پنج میلیون

۱ــ قبل از اشغال ایران ارزهای خارجی فقط از طریق صادرات بدست می آمد. صادرات در دست دولت و بازرگانان بود. بازرگانان نیز مجبور بودند ارزهای خود را به بانک ملی ایران فروخته آنها را تبدیل به ریال سازند، همین ارزها به قیمت دولتی به «رضاشاه» فروخته می شد تا ثمره غارت خود را به بانک های انگلستان، آلمان و آمریکا منتقل کند.

۲ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۲۶۷، مورخه‌ی ۲۳/۷/۴.

بالغ شده. بدیهی است این پیکره غیر از موجودی دولت در حساب ذخیره مملکتی وحق الامتیاز دولت از بابت نفت است. آیا تمام این پنج میلیون لیره از محل صادرات بدست آمده؟

خیر! از محل صادرات شاید ۲۰٪ آن هم مربوط به معاملات قبل از شهریور است.

با وجودی که در ظرف این چند ماه مقدار زیادی لیره و ارز خارجی به زوار عتبات و متفرقه بفروش رسیده، معهذا موجودی ارز ما مخصوصاً لیره‌ی انگلیسی رو به افزایش است و شاید تا یکسال دیگر به بیست میلیون برسد... علت این افزایش هزینه هایی است که افراد دیگری در ایران دارند و در مرحله دوم افزایش مصنوعی بهای ارز است که دارندگان ارز را از لحاظ جلب نفع وادار به فروش ارز ساخته است.

... بدیهی است اگر بهای ارز آزاد باشد طبق قانون عرضه و تقاضا چون ارزهای مزبور اضافه بر احتیاج است قطعاً بهای آن تنزل کرده و این تنزل در پائین آوردن هزینه زندگی کاملاً مؤثر و دخیل خواهد بود. بدین معنی تنزل بهای ارز سبب ترقی پول ما (ریال) می شود و ترقی پول ما باعث تنزل بهای کالاهای مورد احتیاج و بالاخره پائین آمدن هزینه زندگی خواهد شد... بنابراین برخلاف نظر آقای دکتر «مشرف نفیسی»، پائین آوردن هزینه زندگی مثل خواب های مرد چرسی نیست و با قدری حسن نیت می توان به نتیجه رسید.»[1] بعلاوه نشر اسکناس بوسیله دولت برای اجرای تعهدات ریالی خود در برابر متفقین ــ که در صفحات بعد از آن صحبت خواهد شد ــ ورشکستگی اقتصادی کشور را بیش از پیش تشدید ساخت.

دولت «فروغی» و تعقیب مسئولین جنایات دوره‌ی «رضاشاه»:

دولت «فروغی» در اثر فشار افکار عمومی به دستگیری دژخیمان به نامی مانند «رکن الدین مختاری»، «مصطفی راسخ»، رئیس زندان، پزشک «احمدی»، «جهانسوزی»، «مقدادی»، و چند نفر دیگر دست زد. ولی در تعقیب و مجازات آنها به هیچ رو صادق نبود و از این کار هدف های زیر را منظور داشت: تسکین خشم ستمدیدگان و خانواده‌های آنها، که اعمال اشد مجازات را در حق این جنایتکاران خواستار بودند.

کسب وجهه برای دولت به نام اجرای عدالت، تبرئه و بیگناه جلوه دادن سایر کارگزاران دستگاه «رضاخانی» و در عین حال محکوم ساختن دژخیمان به **کمترین مجازات.**

«مختاری» را با یک اتومبیل شیک نمره شخصی (۱۸۰۳) به بازپرسی دیوان کیفر می آوردند[2] و با وی موقرانه‌تر و محترمانه‌تر از دیگران رفتار می کردند. شاید هم می ترسیدند که مبادا وی زبان به سخن گشاید و اعمال جنایتکارانه‌ی کسانی را که در آن زمان برمسند ریاست و وکالت نشسته بودند فاش سازد. روزنامه‌ی «کوشش» تحت عنوان **«به «مختاری» احترام می کنند»** چنین

۱ ــ روزنامه‌ی «ستاره» شماره‌ی ۱۲۶۲، مورخه ۲۰/۱۲/۱۱ ازمقاله «نرخ ارز».

۲ ــ روزنامه‌ی «کوشش»، شماره‌ی ۴۷۶۷، مورخه ۲۰/۹/۹.

می نو یسد:

«... کارکنان دیوان کیفر برخلاف رفتارشان با سایر متهمان، موقع ورود «مختاری» از جا بر می خیزند مرتباً در طی ساعات استنطاق به آنها چای و قهوه و سیگار تعارف می کنند، پاسبانان احترام نظامی بجا می آورند و درحالی که سایرین را با اتومبیل زندان حمل و نقل می کنند او را با ماشین شخصی می آورند. مسلماً این رفتار تلافی جنایات، سنگدلی ها و بیرحمی هایی است که وی در زمان ریاست شهربانی انجام داده و نازشستی است که درقبال بدبختی و آوارگی و سیه روزی و قتل و انتحار هزارها نفر و خانواده‌ها، به وی داده می شود...»[1]

در توجیه این نحوه رفتار و زیر دادگستری دولت «فروغی»، «مجید آهی»، جنایتکار مشهوری چون «رکن الدین مختاری» راکه اثبات تبهکاری های وی به اقامه‌ی دلیل و برهان نیازی نداشت، در ردیف بیگناهان قرار می دهد و می گوید که دستور رفتار محترمانه با «مختاری» را وی شخصاً صادر کرده است تا «بیگناهان» درمعرض اهانت و رفتار ناروا قرار نگیرند. اینک قسمتی از پاسخ «مجید آهی» را در این مورد که در شماره‌ی ۴۷۷۰، مورخه‌ی ۲۰/۹/۱۲ روزنامه‌ی «کوشش» به چاپ رسیده نقل می کنیم:

«... دستور رعایت ادب و نزاکت بطور کلی از بنده صادر شده و در این مورد بخصوص تأکید نیز کرده‌ام... تا لازم نیاید که حالا هم هر سوءظن بی جا و هر اتهام بی مأخذی نسبت بهر بیگناهی موجب شدت و بدرفتاری و اهانت ناروای مأمورین باشد...»

در فصول بعد سرنوشت آتی این تبهکاران مورد بحث قرار خواهد گرفت.

حال به‌بینیم استرداد املاک اختصاصی به کجا انجامید؟

پس از انتقال املاک «رضاشاه» به دولت، اداره‌ی املاک اختصاصی به اداره‌ی املاک واگذاری تغییرنام داد و مقرر شد تا صدور حکم قطعی، املاک به صاحبان آنها پس داده نشود و در دست دولت باقی بماند و عایدات املاک مزبور نیز درفاصله بین واگذاری تا صدور حکم به مالک اصلی تعلق نگیرد.

دولت لایحه‌ای درباره‌ی استرداد املاک واگذاری به مجلس آورد و نمایندگان نطق های پرحرارتی ایراد کردند و گفتند که این اموال غصب شده باید به صاحبانش پس داده شود و تأکید کردند که «این صحیح نیست که دولت را طبق قانون مالک چیزی کنیم که حق تملک آن را بر خلاف رضای صاحبانش ندارد و صاحبان حقوق را که حقشان مسلم است به صورت مدعی درآوریم» و تا چند صباحی نمایندگان مجلس را در اجرای قانون اساسی و مرعی داشتن عدل و انصاف و شرع داد سخن دادند. ولی مسائل دیگری پیش آمد و این قانون بدست فراموشی سپرده شد.

سپس لایحه دو باره مطرح شد. اما نمایندگان دیگر آن حرارت را نداشتند. لذا مجلس در لایحه قید نکرد که «املاک «رضاشاه» غصبی است» و به این ترتیب با تصویب لایحه‌ی دولت

۱ــ روزنامه‌ی «کوشش»، شماره‌ی ۴۷۶۹، مورخه ۲۰/۹/۱۱.

تصدیق کرد که «رضاشاه» صحیحاً مالک شده و دولت هم در نتیجه انتقال مالک شده است.

در حقیقت نمایندگان مجلس دوره‌های ۱۲ و ۱۳ دین خود را به «رضاشاه» ادا کردند و با قبول بدنامی و ننگ حاضر نشدند املاک «رضاشاه» را غصبی اعلام دارند و درنتیجه‌ی اقدام آنها معلوم شد که «رضاشاه» آن همه ملک را برای «خدمت به کشور» فراهم ساخته بود و لاغیر. بدین ترتیب مردم را چنان در پیچ و خم قانون و مقررات گرفتار ساختند تا خسته شوند و از پای درافتند.

چنان که در فصل‌های بعد خواهیم دید فقط عده‌ی معدودی توانستند املاک خود را پس بگیرند؛ املاک اختصاصی مدت هشت سال تحت نظارت دولت اداره شد. ولی پس از توطئه‌ی ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۲۷ بنا به درخواست شخص «محمدرضاشاه» و با تصویب مجلس شورایملی به ملکیت «محمدرضاشاه» درآمد.

این املاک تا تاریخ ۳۲/۲/۲۱ دراختیار دربار سلطنتی بود. در آن تاریخ بنا به اصرار دکتر «مصدق» املاک مزبور طبق فرمانی یکبار دیگر به دولت انتقال داده شد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت ملی دکتر «مصدق»، دولت سپهبد «زاهدی» مطابق تصویب‌نامه‌ی هیئت وزیران و بدون کسب نظر مجلس شورایملی، املاک اختصاصی را به «محمدرضا شاه» تقدیم داشت.

اعلیحضرت «محمدرضاشاه» نیز به عنوان اولین قدم در اجرای «انقلاب سفید شاه و مردم!» املاک غصبی پدر **تاجدارش** را پس از چند سال بهره‌برداری به دهقانان فروخت و با سپردن قبوض اقساطی بیست و پنج ساله‌ی دهقانان به بانک ملی ایران، وجه قبوض مزبور را نقداً و بدون تنزیل از بانک ملی دریافت کرد تا سرمایه‌ی خود را در جای مطمئن‌تری بکار اندازد.

درباره‌ی پایان کار «محمدعلی فروغی» آن چه باید گفت این که وی طی شش ماه نخست وزیری، وظایف خود را در خدمت به استعمار و ارتجاع داخلی به نحو احسن انجام داد و به همین دلیل در اسفند ماه سال ۱۳۲۰ که کابینه اش سقوط کرد، به وزارت دربار منصوب شد.

تشکیل حزب توده‌ی ایران

جنبش آزادی در کشور ما تاریخی بسی دراز دارد. زیرا مردم ایران درمیان ملل آسیا همواره پیشتاز بیداری ملت‌ها و رهایی آنها از قید استعمار بوده‌اند. گرچه قدرت‌های استعماری بدست حکام و شاهان بیدادگر طی قرن‌ها زبان‌ها بریده، قلم‌ها شکسته، سیاهچال‌ها را از شریف‌ترین و آزاده‌ترین مردان و زنان این کشور انباشته و از هیچ **جنایتی** فروگذاری نکرده‌اند. اما مشعل آزادی و دموکراسی که هرگز درمیان مردم ما خاموش نشده، در هر فرصت تاریخی راه مبارزه را روشن ساخته است. و نمونه‌ی بارز آن انقلاب مشروطیت ایران است. در جریان انقلاب مشروطیت برای اولین بار در کشور ما حزب «اجتماعیون عامیون» اولین حزب سیاسی انقلابی زحمتکشان ایران قدم به میدان مبارزه گذاشت و نقش بزرگی در آن انقلاب به عهده گرفت.[1]

---

۱ ــ رهبران این حزب بعدها «حزب عدالت» و حزب کمونیست ایران را بنیان نهادند.

انقلاب مشروطیت با آن که از قدرت مطلق و نفوذ کامل اشراف و خان‌ها کاست و بندهای اسارت توده‌ی مظلوم را سست‌تر ساخت ولی چنان که شاید و باید نتوانست امتیازات ستمکاران را ملغی کند و به برقرار ساختن حکومت دموکراتیک توفیق یابد. ارتجاع از ثمره‌ی انقلاب بهره‌مند شد. دشمنان مشروطیت به لباس آزادیخواهی درآمدند و بزودی موفق شدند که سیر انقلابی حوادث را منحرف ساخته، اجرای قانون اساسی را معوق گذاردند. به این ترتیب ارتجاع داخلی و استعمارگران خارجی با استفاده از جهل و بی خبری مردم، انقلاب مردم ایران را ناتمام گذاشتند.

قرارداد ننگین ۱۹۰۷ که برای محو کامل استقلال و تمامیت ایران و تقسیم کشور بین دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه تزاری تنظیم شده بود با وقوع انقلاب اکتبر و سرنگون شدن قدرت تزاری به دست حکومت انقلابی شوروی پاره شد و مردم ایران از جور استعمار تزارها نجات یافتند. اما با خروج قدرت تزاری از صحنه سیاست ایران امپراتوری انگلستان خود را در اجرای مقاصد استعمارگرانه اش آزاد و بی رقیب یافت. لذا نخست قرارداد شوم ۱۹۱۹ را به دست «وثوق الدوله» بر ملت ما تحمیل کرد. ولی با این که کشور ما تحت اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود، مردم ایران از مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و مقاومت در برابر استعمارگران بازنایستادند. و در هر شرایطی تنفر خود رااز تشبثات استعماری نشان دادند. برای پی بردن به افکارعمومی مردم کشور در آن زمان به سخنان «آنتونی ایدن» نخست‌وزیر اسبق انگلستان که در سال ۱۳۲۱ شمسی درمجلس عوام ایراد کرد استناد می کنیم: «ما نمی خواهیم بار دیگر در ایران منفور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود درنظر مردم ایران بی ارزش و منفور باشیم.»

مقاومت مردم تنها بصورت نفرت و انزجار باقی نماند. بلکه رشیدترین و فداکارترین فرزندان ایران سلاح به دست گرفته و بپا خواستند تا از استقلال و آزادی کشور دفاع کنند.

جنگلی ها برای دفاع از استقلال و آزادی ایران و علیه استعمار انگلیس پا خاسته به مبارزه مسلحانه پرداختند. جنبش جنگل با وجود تمام اشتباهات و خطاها و چپ‌روی ها و راست گرایی ها، ماهیتاً نهضتی بود مترقی. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلی ها در مقدمه‌ی مرامنامه‌ی آنها چنین آمده است: «آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت بواسطه‌ی منتخبین ملت.»[1] انقلاب جنگل ازیکسو به سبب اشتباهات رهبرانش و از سوی دیگر به دلیل تغییر سیاست پشتیبانان خارجی انقلاب شکست خورد. اما درس‌های گرانبهایی برای نسل های آینده‌ی کشور از خود بجا گذاشت.

«شیخ محمد خیابانی» این آزادمرد آذربایجانی در تاریکترین روزهای تاریخ ایران با شعار: «ای دموکراسی جوان ایران بیدار باش که عنقریب داخل میدان یک مبارزه‌ی حیاتی خواهی شد!»[2] علیه ارتجاع و استعمار قیام کرد و آخرین کلام او چنین بود: «... ما می گوئیم حاکمیت دموکراسی

۱ ــ کتاب «سردار جنگل»، نوشته‌ی ابراهیم میرفخرایی صفحه‌ی ۵۶.

۲ ــ کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی» «نوشته‌ی علی آذری»، صفحات ۱۲۲ و ۴۸۸.

باید در سراسر ایران جاری باشد. اهالی ایالات و ولایات باید رأی خود را آزادانه اظهار دارند. برای مدافعه‌ی این حق آخرین مرحله مردن است و بمردن در این راه را ما به زندگی بی شرفانه ترجیح می دهیم.»[۱]

«شیخ محمد خیابانی» در راه آزادی ایران و استقرار مشروطیت واقعی جان داد و گرامی نام خود را در تاریخ کشورما جاودان ساخت.

«کلنل محمد تقی خان پسیان»، نیزیکی دیگر از فرزندان پاک سرشت آذربایجان بود، که با اندیشه نجات وطن از دست استعمارگران و مزدوران آنها و دفاع ازمبانی و اصول قانون اساسی و سوق ملت بسوی ترقی و تعالی مردانه بپا خاست و به دست عمال ارتجاع به شهادت رسید. او می گفت: «واقعاً این چه مشروطه‌یی است که طرفداران و سوگلی های استبداد دیروز حامی و طرفدار امروزش شده اند! اگر بگوییم نسنجیده ونفهمیده با حکومت مردم بر مردم دشمنی ورزیدند و اکنون نادم شده اند صحیح نیست. زیرا مثلی است معروف «توبه‌ی گرگ مرگ است و بس». اطمینان به این قبیل عناصر ریاکار، خشن و پلید کاریست عبث و بیهوده»[۲]

او حق داشت و تاریخ کشورما حقانیت او را به اثبات رسانید. «رضاخان» با حیله و نیرنگ و سفاکی بی مانندی در این کشور سکوت و آرامش گورستانی را برقرار کرد. احزاب و سازمان های سیاسی و اتحادیه های صنفی و کارگری درنتیجه‌ی ضعف داخلی و فشار خرد کننده‌ی استعمار و ارتجاع بتدریج متلاشی شدند و دژخیمان «رضاشاه» هرکسی را که شخصیت و استقلال رأیی داشت با وحشیگری تمام به سیاهچال ها کشاندند و یا به دیارنیستی فرستادند و بدین ترتیب آخرین دسته‌ی «رهبران حزب کمونیست ایران» (پیشه وری و یارانش) گرفتار شدند و دسته‌ی پنجاه و سه نفر به رهبری دکتر «تقی ارانی» که به ترویج جهان‌بینی علمی و پایه گذاری سازمانی مترقی و پیشرو می پرداختند روانه‌ی زندان ها و تبعیدگاه ها شدند. گروهی از این عده جان بسلامت نبردند و از جمله «دکتر تقی ارانی» فرزند رشید ملت ما در زندان رضاخان بشهادت رسید.

عده‌ی دیگری از آزادیخواهان کشور که در خاک شوروی بودند و در رأس آنها رجل برجسته‌ی جنبش آزادی ایران «آوتیس میکائیلیان» (سلطانزاده)، گرفتار تصفیه خونین استالینی شده شربت شهادت نوشیدند.[۳]

لکن ترور و اعدام، زندان و تبعید، شکنجه و آزار و تهمت و افترا، هرگز نتوانست فروغ آزادی و آرمان دموکراسی را از قلوب مردم کشورما بزداید. مشعل آزادی کم سوتر شد ولی خاموشی نیافت.

ورود نیروهای متفقین به ایران و سقوط دیکتاتوری «رضاشاه»، سیمای اجتماع ما را دگرگون

۱ــ کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی» نوشته‌ی «علی آذری»، صفحات

۲ــ «قیام کلنل محمد تقی خان»، نوشته «علی آذری»، صفحه‌ی ۲۴۸.

۳ــ دایره المعارف تاریخ شوروی ۱۹۷۱ به نقل از کتاب «اسناد جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران»، انتشارات مزدک جلد چهارم صفحه‌ی ۱۰. (کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی از سلطانزاده اعادهٔ حیثیت به عمل آورد.)

ساخت: زنـانـیـان سیاسی آزاد شدند. مطبوعات و سازمان‌های اجتماعی به فعالیت پرداختند. توده‌ی مردم ــ که از زیر فشار طاقت‌فرسای مظالم رضاخانی نجات یافته بودند ــ به سوی مبارزات اجتماعی کشانده شدند. اما در آن زمان هیچ گونه سازمان و جبهه‌ی واحدی از آزادیخواهان وجود نداشت تا مردم را متشکل سازد و خود جایگزین حکومت رضاخانی شود.

تـشـکـیـل حـزب مـسـتقل کارگری در کشور ما خواه به دلیل گسیختگی در فعالیت انقلابی و فـقـدان ادامـه کـاری در جنبش انقلابی ایران و نبودن رهبرانی کارآزموده و لایق و خواه به سبب وجود بـرخـی عـوامـل نـامـسـاعـد داخلی و بین المللی مقدور نشد و «حزب توده‌ی ایران» به عنوان تنها حزب آزادیـخواه و مترقی کشور با شرکت عده‌ای از آزادیخواهان و میهن‌پرستان اعم از کمونیست‌ها، سوسیال دمـوکـرات‌ها، ضد فاشیست‌ها و مخالفین دیکتاتوری «رضاشاه» و خواستاران آزادی‌های دموکراتیک کـه هسته‌ی مرکزی آنها را دسته‌ی پنجاه و سه نفر تشکیل می داد، بصورت جبهه‌ای از آزادیخواهان در تـاریخ هفتم مهرماه سال ۱۳۲۰ در تهران سازمان یافت. اما عده‌ای از رهبران سابق «حزب کمونیست ایـران» از جـمـلـه «پـیـشـه‌وری»، بـه دلایلی که برای ما معلوم نیست از شرکت در آن حزب خودداری کردند.

«حـزب توده‌ی ایران» از نظر مرامنامه و برنامه ــ که در پی خواهد آمد ــ و هم چنین با داشتن رهـبـرانـی نـظیر «سلیمان میرزا اسکندری» و «نورالدین الموتی» حزبی بود آزادیخواه، مترقی و مدافع قـانـون اسـاسـی و مـشـروطـیـت. امـا گـرچه ایـن حزب از نظر طبقاتی شکل جبهه را داشت، به لحاظ جـهـت گـیری سیاسی ــ فکری و تعلیماتی و تشکیلاتی ــ با وجود تزلزل‌ها و نوساناتی که در جریان فعالیت حزب مشاهده می شد ــ در مجموع حزبی بود مدافع مارکسیسم ــ لنینیسم و بنا به رسم زمان و ضـعـف رهـبـری و فـقـدان رهـبری شایسته و کارآزموده، دنباله‌رو و مدافع بی قید و شرط سیاست دولت شوروی.

«حـزب تـوده‌ی ایـران» پس از تـشـکـیـل، نـخستین شعار مبارزه را در مقاومت همه طبقات و قـشرهای آزادیخواه درمقابل رجعت دیکتاتوری اعلام داشت و برای این منظور دو نکته را هدف خویش قرار داد:

۱ــ بدست آوردن آزادی‌هایی که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است.

۲ــ جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکاء به قدرت جمعی توده‌ی ایران.

هیئت موسسان حزب با توجه به کلیه اوضاع و احوال داخلی و خارجی تصمیم گرفت، اساس مـبـارزه‌ی حـزب را بر دفاع از دموکراسی استوار سازد. به این ترتیب توانست جبهه‌ی متحد و نیرومندی در قبال ارتجاع بینان گذارد.

«حزب توده‌ی ایران» اصول اساسی مرامنامه خود را در بدو تأسیس به شرح زیر اعلام کرد:

۱ــ حفظ استقلال و تمامیت ایران.

۲ــ برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات.

۳ــ مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی.

۴ــ اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن بوضع زارعین و دهقانان و توده‌ی زحمتکش ایران.

۵ــ اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده‌ی توده‌ی ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت.

۶ــ تعدیل مالیات‌ها با در نظر گرفتن منافع توده.

۷ــ اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگاهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط آهن.

۸ــ ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران[1]

بررسی مرامنامه مترقی حزب توده‌ی ایران و مقایسه‌ی آن با مرامنامه‌ی احزاب و جمعیت‌هایی که قبل از آن حزب در ایران فعالیت داشته اند، نشان می دهد که حزب توده‌ی ایران در پاره ای موارد بیش از حد لزوم جانب احتیاط و اعتدال را مراعات کرده است. اینک به مواردی از آن اشاره می کنیم:

در ماده‌ی چهار «اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده‌ی زحمتکش ایران (که کلیه زحمتکشان شهر و روستا را در بر می گیرد)» درخواست شده است. این ماده بسیار کلی و مبهم است و روشن نمی سازد که حزب چه نوع اصلاحاتی را منظور دارد. حال آن که مسئله واگذاری زمین به دهقانان از انقلاب مشروطیت به بعد از طرف احزاب و جناح‌هایی که در حیات سیاسی کشور نقشی داشته اند، حداقل به شکل خرید املاک از طرف دولت و تقسیم آن بین زارعین مطرح بوده است. مثلاً «عبدالرحیم طالبوف» فکر تقسیم زمین بین دهقانان را در روستای آرمانی خود به نام «بایسنقر» چنین بیان می کند: «مقرر شده است که به واسطه‌ی یک هیئت موثوقه اراضی ملاکان ایران قیمت شود، آنها را به تبعه تقسیم سازند که در عرض سی سال هرکس سهم خرید قیمت خود را به ضمانت دولت ایران به صاحب ملک ادا کند.

در آن روستای آرمانی در اثر وجود «بیت‌المال» یا صندوق تعاون، سلم فروشی و ارزان فروشی موقوف شده زیرا روستائیان به کمک این صندوق رفع نیاز می کنند.[2]

گذشته از احزاب و گروه‌های وابسته به طبقات زحمتکش حتا احزابی مانند حزب «دموکرات عامیون» و «حزب دموکرات»، حل مسئله ارضی را در ایران، به صورت تقسیم زمین میان دهقانان و پرداخت وام دولتی به دهاقین طرح کرده اند. چنانچه «حزب دموکرات» در دوره‌ی دوم مجلس شورایملی اعلام داشت «که هر زارع باید مالک آن مقدار زمین باشد که می تواند کشت کند، و برای عملی شدن این منظور معتدل ترین راهی ذکر شده بود که هر یک از مالکین که بخواهد ملک

---

۱ ــ روزنامه‌ی «سیاست» شماره‌ی اول سوم اسفند ماه سال ۱۳۲۰.

۲ــ کتاب «مسالک المحسنین»، صفحه‌ی ۱۶۹، چاپ ۱۳۴۷. این کتاب بار اول در سال ۱۳۲۳ هجری قمری چاپ شده است.

خود را بفروشد بانک کشاورزی حق تقدم در خرید داشته باشد که پس از خریدن بین کشاورزان تقسیم کند و وجه آنرا به اقساط از کشاورزان دریافت دارد.»[۱]

هم‌چنین برای کارگران و توده‌ی زحمتکش شهری خواسته‌های مشخصی در مرامنامه و برنامه‌ی حزب وجود نداشت. حال آن که از سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) به بعد شعارهایی نظیر «محدود کردن ساعات کار» و «دخالت دادن نمایندگان کارگران در موارد اخراج و قبول کارگر» و غیره از طرف جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی و صنفی طرح شده بود.

ماده‌ی ۸ می گوید: «ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران». این شعار در مورد ضبط اموال منقول و وجوه نقد و سهام «رضاشاه» در بانک‌های داخل و خارج کاملاً درست و منطقی بود. ولی با توجه به این که املاک غصبی «رضاشاه» با سند **صلح به «محمدرضاشاه» انتقال** یافته و وی نیز املاک مزبور را در اختیار دولت قرار داده بود، شعار مزبور در برابر افکار عمومی مردم ایران مبنی بر «واگذاری **املاک غصبی «رضاشاه»** به صاحبان اصلی آنها» **روشن و گویا نبود.** مخصوصاً اگر در نظر گرفته شود که «حزب توده‌ی ایران» کمی بعد از شعار خرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان را پیش کشید. لذا چنان چه مالکیت قانونی «رضاشاه» بر املاک غصبی مورد تأیید «حزب توده» نبوده، تقسیم قسمتی از زمین‌های اربابی بدون خرید آنها از صاحبان اصلی و قسمت دیگر پس از خرید آنها بوسیله دولت امکان‌پذیر نبود. بعدها «حزب توده‌ی ایران» شعار واگذاری املاک به صاحبان اصلی آنها را در مواردی پذیرفت. مثلاً در مورد املاک غصب شده از عشایر چنین اعلام داشت: «ما نیز از دل و جان آرزو داریم که مظالمی که بر عشایر ایران شده رفع **شود و از دولت** می خواهیم که املاک غصبی همه‌ی عشایر را پس **بدهند.**»[۲]

«حزب توده‌ی ایران» به سؤال «حزب توده چه مذهبی دارد؟» چنین پاسخ داده است:

«... حزب توده‌ی ایران» طرفدار مذهب حنیف اسلام و شریعت حقه محمدی است.»[۳]

... اکثر افراد حزب مسلمان و مسلمان‌زاده‌هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی پیمایند و مرامی را که با آن تضادی داشته باشند نمی پذیرند. مردم می فهمند که این نیرنگ «سید» (ضیاءالدین) و اعوان و انصار و این ایراد اتهامات با رد و غیروارد به «حزب توده‌ی ایران» یک جدال سیاسی ناجوانمردانه ایست و از قدیم الایام مرسوم بود که هر منادی حق آماج تیرهای تهمت قرار می گرفت و به تخلفات مذهبی متهم می شد.»[۴]

وابستگی طبقاتی «حزب توده‌ی ایران» در ابتدا حد و مرز روشنی نداشت. چنان چه

۱ــ روزنامه‌ی «اطلاعات»، دوم آذر ماه سال ۱۳۳۸، به قلم «باقر شاهرود» نماینده‌ی سابق قزوین و وزیر سابق کشاورزی.

۲ ــ «رهبر» شماره‌ی ۲۷٤، مورخه‌ی ۲۲/۲/۱۰، از مقاله «چند کلمه به عشایر دلیر».

۳ــ روزنامه «رهبر»، شماره‌ی ۲۸۱، مورخه‌ی ۲۲/۲/۱۸، ازمقالهٔ «این پاسخ ما است».

٤ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۵۷، مورخه‌ی ۲۲/۱۲/۲۰، «مذهب اسلام در نظر ما».

روزنامه‌ی «سیاست» در این باره می نویسد: «مقصود از توده‌ی ایران که گفته می شود توجه به یک قسمت از مردم این مملکت نیست. هرکسی که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده، به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردار، برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطا کرده است، بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند، و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و بدست عدالت بسپارد ما از خود می دانیم.»[۱]

کمی بعد «حزب توده‌ی ایران» موقعیت طبقاتی اش را روشن ساخت و اعلام کرد «حزب توده‌ی ایران» مجموعه ای از چهار طبقه است و منافع این چهار طبقه را نیز در مرامنامه خود گنجانیده است. (کارگران ــ دهقانان ــ روشنفکران ــ پیشه وران)»[۲]

سیاست داخلی و خارجی «حزب توده» به شرح زیر اعلام شد:

«حزب توده‌ی ایران» از نظر داخلی دارای سیاستی مبتنی بر دفاع از منافع ملی و قانون اساسی و دموکراسی، و از نظر خارجی مدافع سیاست ضد فاشیست و ضد استعمار است.

در این خصوص «رهبر» ارگان «حزب توده‌ی ایران» چنین نوشت: «... ما دوستی خود را چه با بریتانیا، چه با شوروی مشروط به یک شرط می کنیم و آن این که، این دو دولت منافع خود را در حدود منافع ملی ما، در حدود ارتقاء و سعادت عمومی ما حفظ کنند. که این دو دولت حامی هیچ گونه سیاست ارتجاعی یا افراطی در ایران نباشند.»[۳] و در جای دیگر از همان مقاله چنین می خوانیم: «... ما هر روز که احساس کنیم همسایه‌ی شمالی ما برخلاف تصور ما می خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید، یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود به زور بر ملت ما تحمیل کند، یا بخواهد ایران را منضم به خاک خود سازد، ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد».

در مقاله ای تحت عنوان «آزادی و استقلال ایران» حزب منظور خود را از «استعمار» روشن می سازد و می گوید: «... «حزب توده‌ی ایران» در شعار خود «برعلیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» به هیچ دولت و ملت خاصی نظر ندارد بلکه مفهوم مطلق استعمار را به هر شکل و از طرف هر دولتی که باشد هدف مبارزه‌ی خویش ساخته است.»[۴] «حزب توده‌ی ایران» صریحاً اعلام می دارد که به هیچ یک از احزاب و مرام های بین المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی کند: «نسبت کمونیستی به «حزب توده‌ی ایران»، نسبتی که دسته‌ی «سید ضیاء» می کوشند به ما وارد سازند، و بدان وسیله سعی دارند سرمایه داران وتجار ایرانی را از ما بترسانند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. «حزب توده‌ی ایران» حزبی است مشروطه خواه و طرفدار قانون اساسی.

---

۱ ــ روزنامه‌ی «سیاست»، شماره اول، سوم اسفند ۱۳۲۰.

۲ ــ «رزم»، شماره‌ی ۲۲ ــ ۲۲/۵/۲۵ «رد اتهامات»، نوشته‌ی «احسان طبری».

۳ ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۸۰، ۲۲/۲/۱۷ از مقاله‌ی «حزب توده‌ی ایران و سیاست یکطرفه».

٤ ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۰٦، ۲۳/۳/۱٦.

چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیسم و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی «حزب کمونیست» در ایران بوجود آید آن حزب قطعاً توده نخواهد بود.»[۱] «رهبران «حزب توده‌ی ایران» می دانند که بزرگترین وظایف امروزی، دراین جهان پرهیاهو و در ایران پرهرج و مرج دو چیز است: حفظ آزادی، حفظ استقلال.

«حزب توده‌ی ایران» می داند که در ایران امروز باید قسمت عمده‌ی مردم را که از دست حکومت به جان آمده‌اند متشکل کرد و در ایران یک دموکراسی از نوع دموکراسی امریکا و انگلستان مثلاً یک دموکراسی که تمایل به حفظ منافع اکثریت داشته باشد ایجاد کرد. هیچ تاکتیک دیگری در شرایط اجتماعی کنونی برای یک حزب ملی وطنپرست غیر از این صحیح نیست...».

و در مقاله‌ای دیگر می گوید:

«... صحبت کسانی که می خواهند حزب ما را تابع یک مرام بین المللی جلوه دهند کاملاً غلط است. و ما نه فقط مرام دموکراسی را مرام حزب خود قرار داده‌ایم، بلکه تنها وظیفه‌ی هر آزادیخواه را در شرایط کنونی مبارزه برای برقراری دمکراسی و اجرای قانون اساسی می دانیم.»[۲]

«حزب توده‌ی ایران» به این سؤال که حزب چه طریقی را برای رسیدن هدف های خود بر می گزیند چنین پاسخ می دهد: «... دشمنان ما، نسبت می دهند که ما می خواهیم با آشوب و اغتشاش منافع خود را تأمین کنیم... ما معتقدیم که باید از طرق قانونی و بوسیله پارلمانتاریزم به مقاصد خود نائل شویم. برای نجات از زنجیرهایی که عناصر فاسد امروزه به دست و پای ما گذاشته اند چه راهی جز پیروزی در انتخابات دوره‌ی چهاردهم داریم؟ هیچ!»[۳]

«حزب ما برای آن که مرام خود را اجرا کند، تنها وسیله ای را که صحیح می داند، موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است. حزب می خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه های نیرومند، قدرتی بوجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را بگذراندن قوانین مورد نظر (البته با اتکاء به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وادارد.

پس تهمت کسانی که «حزب توده‌ی ایران» را آشوب‌طلب و مسلح می نامند صرفاً یا از روی بی خبری یا از روی غرض ورزی است.»[۴]

ولی «حزب توده‌ی ایران» با قبول این که عمال حکومت دیکتاتوری هنوز بر سرکارند و خطر عودت دیکتاتوری نیز هم چنان باقی است، مشخص نمی کند که اگر چنان که راه پارلمانتاریزم مسدود و اجرای قانون اساسی معوق شود وظیفه‌ی حزب چیست و چه راهی را برای نجات قانون اساسی و دفاع از آزادی های دموکراتیک درپیش خواهد گرفت.

باید اذعان کرد که «حزب توده‌ی ایران» از بدو تأسیس تا متلاشی شدن آن هیچ وقت به این

---

۱ ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۸۰، ۲۳/۲/۱۷، «حزب تودهٔ ایران و سیاست یکطرفه».

۲ ــ «رزم» شماره‌ی ۲۲، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲۵، از مقاله‌ی «رداتهامات».

۳ ــ «رزم» شماره‌ی ۳۱، مورخه‌ی ۲۳/۶/۶، نقل از بیانیه‌ی «حزب توده‌ی ایران».

٤ ــ «رزم»، شماره‌ی ۲۲، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲۵، ازمقاله‌ی «رداتهامات»ـ«احسان طبری».

سؤال اساسی پاسخ روشن و درستی نداد و به همین سبب در اوج توانایی و اقتدار به دلیل نداشتن قدرت تصمیم و استقلال رأی در تار و پود تردید و سردرگمی دست و پا زد و دچار ورشکستگی شد.

فشار تبلیغاتی حزب از ابتدا بر مبارزه ضد فاشیستی متمرکز شد. در آن زمان شبکه‌ی جاسوسی و خرابکاری هیتلری‌ها تحت رهبری افراد زبردستی نظیر «فرانتس مایر»، «گاموتا» و «شولتسه»، به یاری اشخاصی نظیر سرلشکر «فضل اله زاهدی» (فرمانده لشگر اصفهان)، «نوبخت» نماینده‌ی مجلس، «متین دفتری» و غیره با جلب موافقت و همکاری سران ایلات جنوب و با استفاده از نفوذ سنتی آلمان در میان مردم به عنوان نیروی سوم و تکیه گاهی فرضی برای دفاع از استقلال و حاکمیت کشور در برابر قدرت‌های بزرگ، هنوز بشدت در حال فعالیت بوده و نقشه‌های دقیقی برای خرابکاری در چاه‌های نفت جنوب و خطوط ارتباطی در دست اجرا داشتند. لذا افشای ماهیت فاشیزم و توطئه‌های خرابکارانه‌ی آن در کشور ما ضروری بود. این وظیفه را «حزب توده‌ی ایران» به نحو احسن انجام داد. گرچه این امر، مبارزه‌ی مجدانه با فاشیزم داخلی و دستگاه قلدری رضاخانی را در بسیاری از موارد تحت‌الشعاع قرار داد.

با توجه به سیاست ضد فاشیستی «حزب توده‌ی ایران»، این حزب در ابتدا نه فقط مورد تأیید و پشتیبانی دولت شوروی بود، بلکه از نظر لزوم مبارزه‌ی با فاشیزم و تبلیغات زهرآگین آن نظر موافق دولت انگلستان را نیز جلب ساخت. بعلاوه دولت انگلیس کوشش می کرد که افکار عمومی ملت ایران را بخود جلب سازد. و «آنتونی ایدن» وزیر خارجه انگلستان طی نطقی که از رادیوی لندن پخش شد، اعتراف کرد «رضا شاه» به کمک آن دولت روی کار آمده و تهدید کرد، که نظیر چنین سیاستی تکرار نخواهد شد علاوه بر این انگلستان برای تبرئه سیاست خود به جلب نیروهای دموکراتیک دست زد و نخستین اقدام در این تشکیل حزب «همراهان سوسیالیست» بود که به دست «مصطفی فاتح» عضو عالیرتبه‌ی شرکت نفت جنوب در تهران انجام یافت.

این حزب کوشید که به صورت حلقه‌ی رابطی با «حزب توده‌ی ایران» در آید و عملاً هم افرادی ازاین حزب در روزنامه‌ی «مردم» همکاری کردند ولی این همکاری مدت زیادی نپایید.

«حزب توده‌ی ایران» در نخستین کنفرانس ایالتی خود، که روز ۱۷ مهرماه سال ۱۳۲۱ در تهران تشکیل شد، شعارها و خواسته‌های خود را کاملتر و مشخص‌تر ساخت. «کنفرانس متذکر شد که «حزب توده‌ی ایران» متکی به هیچ نیرو یی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به این نیرو است که مبارزه می کند و خواهد کرد. «شعارهای «کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه‌وران متحد شوید» و «برعلیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» به شعارهای قبلی و مواد زیر به خواسته‌های پیشین حزب اضافه شد:

۱ــ تشکیل حکومت دموکراتیک که نماینده‌ی قشرهای وسیع مردم باشد.

۲ــ اجرای آزادی‌هایی که قانون اساسی برای مردم ایران قائل شده است ــ لغو قوانین ضد دموکراتیک زمان «رضاشاه» از آن جمله قانون خرداد ۱۳۱۰ ــ اصلاح قانون انتخابات و دادن حقوق سیاسی به زنان.

۳ــ تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی «رضاشاه» بین دهقانان، بازخرید

املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان.

٤ــ گذراندن قانون هشت ساعت کار برای کارگران، به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری.

«حزب توده‌ی ایران» درمدت کمی توانست با عرضه داشتن شعارهایی متناسب با خواسته‌ها و احتیاجات مردم و تعلیم روش مبارزه به طبقات محروم، بهترین فرزندان و مبارزین طبقات زحمتکش کشور و اکثریت زبده‌ترین مردان آزادیخواه را بدور خود جمع کند و در تشکیل اتحادیه‌های صنفی و راهنمایی آنها در طریق مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی توفیق یابد. به همین دلیل «حزب توده‌ی ایران» به عنوان سازمان مبارزین ضد استعمار و مدافعین آزادی ملی، نظر ستایش دوستان و کینه و دشمنی ستمگران و نوکران استعمار را به خود جلب ساخت.

هیئت حاکمه‌ی ایران که با سقوط دیکتاتوری «رضاشاه» دچار بحران و تزلزل عمیقی شده بود، کوشش می کرد با استفاده از دستگاه دولتی رضاخانی، که هم‌چنان باقی بود، موقعیت خود را تثبیت سازد و نهضت آزادی مردم را سرکوب کند. اما اکثریت مردم ایران، که دوران خفقان رضاخانی را پشت سرگذاشته بودند، برای جلوگیری از تجدید دیکتاتوری و طرد استعمار و تأمین حقوق خقه خود بسوی تنها حزبی که پرچم مبارزه با استعمار و ارتجاع و دفاع از حقوق ملی مردم ایران را در دست داشت سیل‌آسا روان بودند. اینک «حزب توده‌ی ایران» بود که باید شایستگی خود را در رهبری مبارزات ملت ایران آشکار ساخته، سلاح ارتجاع را بی اثر کند. ما در فصل‌های آینده موضع گیری «حزب توده‌ی ایران» را در گیر و دار و حوادث سیاسی کشور مطالعه خواهیم کرد.

محاکمه‌ی جلادان نظمیه‌ی «رضاخان»

جنایات هولناک شهربانی «رضاشاه» فراموش شدنی نبود. لذا با شروع محاکمه‌ی «رکن الدین مختار» رئیس کل شهربانی و همکارانش، **پرده تازه‌ای** از حکومت ننگین بیست ساله بالا رفت و از سراسر کشور فریادهای انتقام و «چوبه‌های دار برای جنایتکاران دوره‌ی «رضاشاه» برپا کنید» بلند شد. «می گویند درمدت حکومت وحشت و ترور، تلفات زندان قصر بیش از بیست و چهار هزار نفر بوده که تمامی آنها از افراد پاک و رشید عشایر و ایلات، یا از میان آزادیخواهان و نویسندگان و روشنفکران بوده‌اند»[1]

در دوره‌ی بیست ساله حکومت «رضاشاه»، عدلیه ضابط نظمیه بود و دادگستری برای تأمین قدرت و نفوذ شهربانی فعالیت می کرد و نظمیه ایران، نظمیه شخص «رضاشاه» بود نه ملت ایران.

زیرا هنگامی که وزیر دادگستری **جرأت** می کرد که جعلی بودن پرونده‌ای را که به دست شهربانی ساخته شده بود یا بی گناهی **متهمی** را به عرض برساند، یا از قانون سخنی به میان آورد، «رضاشاه» با تغیر می گفت: «قانون را به رخ من **می کشی؟** نظمیه یعنی من، من یعنی نظمیه»[2]

---

۱ ــ روزنامه‌ی «باختر»، شماره‌ی ۲۰۲، مورخه‌ی ۲۲/۱۱/۳.

۲ ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۵۹۳، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲۷، از مقاله‌ی «جای بندگان حضرت اجل‌ها» بقلم «ارسلان خلعتبری».

و بنا به اقرار «صدرالاشراف» وزیر دادگستری «رضاشاه» ــ اعلیحضرت همیشه می فرمودند:

«اوامر خصوصی مرا هم با قانون مطابقت دهید.»[۱] و آقای وزیر دادگستری که خود در رأس «مدافعان» قانون اساسی قرار داشت، به منظور تسکین غضب «شاه» خاضعانه معروض می داشت:

«هروقت اراده‌ی ملوکانه تعلق بگیرد قانون اساسی را هم می شود تغییر داد»[۲]

لذا جای تعجب نیست که همین دادگستری، سر پاس «مختاری» و شرکایش را که قاتل بسیاری از رادمردان ایران بودند در کنف رحمت و حمایت خود قرار داد و بجای تسلیم آنان به دادگاه جنایی، پرونده‌ها را به دادگاه دیوان کیفر کارمندان دولت احاله کرد. زیرا: «حق این بود که پرونده‌ی «مختاری» و شرکا به جای دیوان کیفر به دیوان جنایی احاله می شد.

«مختاری» در حین انجام وظیفه خطای کوچکی مرتکب نشده بود، بلکه وی از ده‌ها نفر ایرانی سلب آزادی کرده، رجال مملکت را به قتل رسانده، افکار عمومی را خفه کرده، مطبوعات را از بین برده، نمایندگان مجلس را، قبل ازتصویب سلب مصونیت از آنها توقیف کرده و خلاصه برخلاف اصل هفتم قانون اساسی که مقرر می دارد مشروطیت جزاً و کلاً تعطیل بردار نیست بر اثر این اعمال، مشروطیت را به صورت تعطیل و وقفه درآورده و کلیه اعمال وی قیام برعلیه حکومت ملی بود.[۳]

دادگستری پرونده‌ای را که متهمین آن «هزاران بی گناه را فقط روی شقاوت و خباثت نفس و روی تقرب به «شاه» سابق، از روی شهوت آدمکشی و آدمخواری در دل شب در سیاهچال زندان کشته بودند، شئون و حیثیت اجتماعی و فردی مردم کشور را پایمال کرده، به قانون اساسی و حقوق انسانی ملت ما تجاوز کرده‌اند به دادگاهی احاله کرد، که مطابق قانون نمی تواند کیفر اعدام که مجازات حقیقی این مجرمین است صادر کند.»[۴]

دولت از حدت خشم و شدت حس انتقام مردم که به خوبی آگاه بود، لذا روز سوم مردادماه سال ۱۳۲۱ محاکمه‌ی «رکن الدین مختار» و دستیاران تبهکارش، که به صورت محاکمه رژیم دست‌بند قپانی «عصر مشعشع» درآمده بود، زیر سایه مسلسل ها و مراقبت دو گروهان نظامی و صد پاسبان مسلح در دادگستری شروع شد. همان روز از طرف مردم پلاکاردهای زیر به دیوارها نصب شده بود: ۱ــ ملت ایران انتظامات را حفظ کنید تا دنیا بداند که ما شایسته‌ی آزادی هستیم. ۲ــ ملت ایران، «مختاری» را محکوم به اعدام کرده است. ۳ــ قضا ت محکمه! حکمی صادر کنید که تاریخ ایران شما را محکوم نکند.[۵]

گذشته از صدها نفر که بی نام و نشان در زندان ها، تبعیدگاه ها و شکنجه گاه ها کشته شده یا به «سکته های قلبی» فرمایشی گرفتار آمده بودند و جنایاتی که هرگز تعقیب و افشای آنها مقدور

۱و۲ــ روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۰۸، مورخه‌ی ۲۲/۶/۱۴، از مقاله‌ی «رضاشاه و صدرالاشراف».

۳ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۳۷۷، مورخه‌ی ۲۱/۵/۲۲.

۴ــ «مهرایران» شماره‌ی ۱۹۱، مورخه‌ی ۲۱/۵/۱۱، از مقاله‌ی «انتقام مقدس است».

۵ــ روزنامه‌ی «اقدام»، شماره‌ی ۱۰۱، مورخه‌ی ۲۱/۵/۴.

نشد. نظیر ترور «میرزاده‌ی عشقی که قاتلش به قولی وسیله‌ی مأمورین شهربانی دستگیر و بعداً «ناپدید» شد، یا مرگ حاج آقا «اسماعیل عراقی» نماینده‌ی دوره یازدهم مجلس شورا که با خوردن چایی یا شربت در دفتر سر پاس «مختاری»، شبانه دچار تشنج و تهوع و رعشه شده، فوت کرده، یا قتل «ارباب کیخسرو شاهرخ» که بوسیله «عباس مسعودی» و به اصرار وی به جشن عروسی «نکو یی» نامی برده شد و در آنجا تحویل مأمورین خفیه شهربانی شد، تا او را به کرج برده خفه کنند؛ ادعانامه دادستان دیوان کیفر به استناد مدارک و اقاریر موجود در پرونده حاکی از جنایاتی بود که به دستور «مختاری» رئیس کل شهربانی و به دست عمالش انجام یافته بود که اینک به پاره‌ای از آنها اشاره می کنیم:

۱ــ «سید حسن مدرس» نماینده‌ی پنج دوره‌ی مجلس شورایملی ــ (از دوره‌ی دوم تا ششم) ــ را به خواف تبعید کرده بودند و چون اداره‌ی شهربانی از رسیدن خرجی به او امتناع می کرد، وی در نهایت سختی بسر می برد. حتا اکثراً روزه بود. بنا به اقرار پاسیار «منصور وقار» طبق دستور کتبی «مختاری» به یاور «جهانسوزی»، مدرس به قتل رسید. «مدرس» را در حین خواندن نماز با عمامه‌ی خودش خفه کردند و بعد از کشتن اش محافظین اش گزارش زیر را تقدیم داشتند:

«صورتمجلس و گزارش به تاریخ لیله ۱۳۱۶/۹/۱۰ ــ ساعت ۳۰ ــ ۲۲ یوم جاری این جانب رسدبان سه «مستوفیان» کفیل شهربانی کاشمر به معیت سرپاسبان یکم «موسی شجاعی» به منزل واقعه در محله نو، که شخص «سیدحسن مدرس» زندانی در آنجا بود، رفته مشاهده شد زندانی مزبور فوت درصورتی که سرپاسبان مزبور اظهار می دارد در یکساعت قبل که من برای بازدید او رفتم زندانی مزبور حیات داشته و پاسبانان شماره ٦ «محمد ابراهیم ابراهیمی ترشیزی» و شماره ۷ «محمد فراموشکار» پاسداران زندانی مزبور اظهار می دارند که متوفای فوق به مرض تنگ نفس سینه مبتلا بوده و تا یکساعت قبل، حیات داشته که بعداً فوت کرده است. امضاء»[1]

۲ــ «نصرت الدوله فیروز» (فرمانفرمائیان) در تبعید سمنان و تحت مراقبت رسدبان «سیف اله فولادی» بود. بنا به دستور «مختاری» رئیس کل شهربانی سه نفر زیر: «عقیلی پور»، «فرشچی» و «عباس بختیار» معروف به شش انگشتی برای قتل او به سمنان اعزام می شوند. در سمنان هر سه نفر وارد اتاق شده ابتدا گیلاس پر از سمی را به او می دهند تا بخورد. همین که «نصرت الدوله» با کمال بی اعتنایی دست خود را برای گرفتن گیلاس سم دراز می کند «عباس بختیار» که در پشت سر «نصرت الدوله» ایستاده بود غفلتا او را بغل کرده و بر زمین می زند و گلوی او را گرفته شروع به فشار دادن می کند «فولادی» هم فوراً بر روی سینه وی نشسته دست‌های او را محکم می گیرد، «فرشچی» هم در نگهداری پاهای «نصرت الدوله» شرکت می کند.»

«فرشچی» کارمند شهربانی که خود در این جنایت شرکت داشته اقرار می کند: «...چون «عباس بختیار» خدمتکار شخصی ریاست کل شهربانی نهایت تخصص را در خفه کردن اشخاص داشت بنا به گفته‌ی خودش طوری گلو او را گرفته بود که آثاری باقی نماند. پس از این که قضیه

---

۱ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۳٤٤، مورخه‌ی ۲۱/۳/۲٤.

خاتمه داده شد لباس‌های او را مرتب کرده، عینک شاهزاده را به چشمش زده و روی تختخواب خواباندیم و دنبال دکتر محلی فرستادیم...» [۱]

۳ــ «فرخی» را شبانه از زندان به مر یضخانه بردند. در آنجا پزشک «احمدی» و سرهنگ «نیرومند» رئیس زندان و جلادهای دیگر حضور داشتند. چند نفر او را روی تختخواب خواباندند و دست و پایش را محکم گرفتند تا مقاومت نکند. محل این فاجعه در اتاق دستشو یی مر یضخانه‌ی زندان پائین بود. پزشک «احمدی» آستین هایش را بالا زد. «فرخی» می خواست نعره بکشد، ولی چند نفر دست‌ها را روی دهان او گذاشتند. «احمدی» تزر یق خالی پر از هوا را به رگ او زد و هوا را در رگش خالی کرد. کم کم در حال آن شاعر خفقان پیدا شد، به خرخر افتاد و رنگش مثل قیر سیاه شد و پس از مدتی تشنج و خفقان بی جان شد. [۲]

٤ــ شب چهاردهم خرداد بنا به دستور «مختاری»، «عباس بختیار» و «مقدادی» به معاونت «عباس یاوری» و «عقیلی پور» و «جمشیدی»، «شیخ خزعل» را در اطاقش خفه کردند و درفشی به شقیقه او کو بیدند. چند روز بعد از قتل، «مختاری» چکی به مبلغ ده هزار ر یال صادر و «مقدادی» با اخذ آن چک رسیدی داد و به ترتیب ز یر بین قاتلین تقسیم کرد:

۱ــ «عباس بختیار» که گلوی شیخ را گرفته بود /٤۰۰۰ ر یال

۲ــ «حسینعلی فرشچی» که درفش را به شقیقه شیخ فرو کرده بود /۳۰۰۰ ر یال.

۳ــ «عباس جمشیدی» که در حیاط و راهرو مراقبت می کرد /۲۰۰۰ ر یال.

٤ــ «عباس یاوری» که در پشت درب مراقب بود /۵۰۰ ر یال.

۵ــ «عقیلی پور» که در پشت در مراقب بود/۵۰۰ ر یال.

هر یک ازگیرندگان وجه، قبضی به این مضمون **می دهند: «مبلغ** ر یال به رسم انعام از اعتبار مخفی توسط **«مقدادی» واصل شد.»** قبوض در پرونده‌ی شیخ خزعل **بایگانی** است. [۳]

۵ــ پزشک «احمدی» وقتی **«تیمورتاش»** مسموم کرد (با تزر یق استرکنین) «تیمورتاش» که در حال جان کندن بوده، ولی هنوز مختصر حیاتی داشت به شهادت دکتر **«محمدخروش» و اظهارات «معین** طبیب ابوالقاسم حائری» برای این که خبر مرگ مصنوعی زودتر به عرض برسد، ناز بالش و پتو را بر دهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد. [٤]

٦ــ «سردار اسعد بختیاری» که با تزر یق سم توسط پزشک «احمدی» در زندان فوت کرد، بعد از مرگ در دادرسی ارتش تبرئه شد. «احمدی» در باره‌ی فوت «سردار اسعد» گزارش جالبی دارد که عیناً از پرونده‌ی $\frac{۱۸}{۸۷}$ ۲۹۱ شهر بانی نقل می شود: «مقام ر یاست محترم اداره‌ی پلیس «جعفر قلیخان اسعد» در دو هفته قبل مبتلا به سکته قلبی کرده بود و تحت معالجه قرار گرفته بود،

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۳۲۲، مورخه‌ی ۲۱/۲/۲۹، از ادعانامه دادستان.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۱۵، مورخه‌ی ۲۲/۱۱/۵.

۳ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۳۵۹، از مدافعات دکتر محمود، مشاور وکیل ورثه شیخ خزعل، مورخه‌ی ۲۱/٤/۲۹.

٤ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۲۱، ازمقاله‌ی «شرکت احمدی با عزرائیل»، ۲۲/۱۱/۱۲.

لیله‌ی ۱۳/۱/۱۰ فوت کرده است. ــ دکتر «احمدی»...»[۱]

۷ــ دکتر «تقی ارانی» یکی از فرزندان مبارز و دانشمند ایران را به دستور سرهنگ «نیرومند» رئیس زندان سیصد ضر به شلاق زدند و در اتاق مجرد شماره ۲۸ زندان که گنداب تمام مستراح‌ها به آنجا ختم می‌شد، **زندانی کردند.** وی روی سمنت نمناک و هوای خفقان‌آور مدت‌ها بسر برد. بالش او یک جفت کفش سر پایی و لباس او در ماه آبان و آذر پیراهن تور تابستانی و یک تنکه نازک بود. او را عمداً به بیماری تیفوس مبتلا ساختند تا در اثر بیماری و عدم مراقبت و آزار و **اذیت جان سپرد.** چنان چه مادرش نتوانست جنازه‌ی فرزندش را بازشناسد.[۲]

زندان «مختاری» و سرهنگ «نیرومند» **دروازه‌ی گورستان بود.** فقط ساعات و روزهای انتظار فرق می کرد. اگر یک زندانی تقاضای ملاقات دادستان را می کرد یا از مشروطیت و قانون اساسی صحبت می کرد، سرهنگ «نیرومند» دستور حاضر کردن چوب و فلک را می داد و با نواختن دو یست، سیصد ضر به شلاق به جان و تن زندانی می گفت: «شلاق قانون اساسی است و فلکه مشروطیت»[۳]

پزشک «احمدی» را با لباس و دستار عربی بصورت یک حاجی عرب در عراق دستگیر کرده به تهران آوردند و در تاریخ ۲۲/۱۱/۵ به همراهی «رکن الدین مختار»، سرهنگ «نیرومند» و «مصطفی راسخ» قائم‌مقام رئیس زندان به پای میز محاکمه کشاندند.

«احمد احمدی» نه پزشک بود نه پزشکیار و تنها رابطه‌ی وی با عالم پزشکی این بود که او چندی در مشهد به داروفروشی اشتغال داشت، و چون جانی و آدمکش لایقی بود به سمت پزشک زندان منصوب شد. «وی از تمام لوازم و اسباب طبی یک کیف کوچک داشت و یک انژکسیون بزرگ و از لوازم زهد و تقوی تسبیحی همیشه بدست و کتابچه‌ی کوچکی در بغل که کتاب دعایش بود و وقتی آمپول نمی زد، همیشه تسبیح می چرخانید و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه می داد... «احمدی» برای هر قتلی انعامی می گرفت. اگر مقتول از کله گنده‌ها مثل «سردار اسعد» و «تیمورتاش» بود، از صد تومان و همین حدودها بود و اگر از خرده‌پاها و اشخاص غیرمعروف و گمنام در تهران و زندان بودند، نفری ده الی پانزده تومان می گرفت همانطوری که پاسبان‌ها و مأمورین شهرداری برای سگ کشی از قرار سگی پنج قران یا یک تومان می گرفتند...»[۴]

هنگامی که پزشک «احمدی» به باز پرسی کشانده شد در جواب این که «چرا به عراق رفته بودی»؟ **گفت: «به‌عشق** زیارت حسین ابن علی به کربلا مشرف شدم.» به سئوال آیا سابقه‌ی جزایی **داری؟، پاسخ** پزشک «احمدی» چنین بود: «در عمرم به جز عمل خیرکاری **نکرده‌ام!.» وی** در توضیح دین و مذهب خود **اظهارداشت که:** «**مسلمانی با** خدا هستم». از «احمدی»، که در تزریق

۱ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۲۲، «شرکت احمدی باعزرائیل»، مورخه‌ی ۲۲/۱۱/۱۳.

۲ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۱۷، مورخه ۲۲/۱۱/۷.

۳ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۱۵ مورخه‌ی ۲۲/۱۱/۵ و «باختر»، شماره‌ی ۲۰۲، مورخه‌ی ۲۲/۱۱/۳.

۴ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۲۱ ــ ۲۲/۱۱/۱۲ «شرکت «احمدی» با عزرائیل»، نوشته‌ی «ارسلان خلعتبری».

هوا و سموم و ایجاد «سکته های» فرمایشی تخصص داشت، وقتی پرسیدند «چگونه بیماران را معالجه می کردی»؟

جواب داد: «من هر وقت بالا سر مریضی می رفتم بسم اله الرحمن الرحیم می گفتم و دعا می کردم خدا شفا دهد و خدا هم شفا می داد.»

چون اعترافات پاسبان ها و مامورین شهربانی **رابرایش خواندند**، گفت: «این حرف هایی که پاسبان ها و سایرین درباره‌ی من زده اند شوخی کرده اند»[1]

«احمدی» در میان هزاران یاوه سرایی یک حرف حسابی هم بر زبان آورد. وی خطاب به دادرسان دادگاه گفت: «برو ید آن بزرگ بزرگ ها را بگیر ید»[2] ولی ملت ایران به حساب آن بزرگ بزرگ ها نتوانست برسد. و به همین دلیل امروز گرفتار **ده ها پزشک «احمدی»** است. محضر دادگاه تنها صحنه‌ی افشای جنایات و بیدادگری های دوره‌ی سلطنت «رضاشاه» نبود، بلکه دادگستری **«رضاخان» نیز به محاکمه کشانده شد. «رکن الدین مختاری» در دفاع از خود، کسانی را که به مسند قضا تکیه زده و قانون شکنی های «رضاشاه» و عمال او را صورت قانونی می دادند، زیر شلاق کشید و گفت:**

«... در مدت هفت سال که بنده رئیس شهربانی بودم آقایان دادستان ها می آمدند می دیدند و پرونده ها را بررسی می کردند. یک نفر تذکر نداد که این آدم پنج سال در زندان بوده و چرا حبس بوده است، چرا قرار صادر نکردید.»[3]

«دادستان ها برای سرکشی به زندان می آمدند. اگر گزارشاتی داده شده وزیر وقت مسئول بوده (دوران وزارت دادگستری «صدرالاشراف»، «دکتر متین دفتری»، «سروری») اگر گزارش ندادند در زندان بی ترتیبی موجود نبوده، بلکه هنگام سرکشی پس از چند روز مرا ملاقات می کردند و به غیر از تمجید و تعریف که زندان شما مثل مدرسه است چیزی نمی گفتند.»[4]

«مختاری» همه جا می گفت که تمام اعمال و کردار من و کارکنانم به دستور و امر «پادشاه» وقت بوده است، لذا مردم و مطبوعات از دادگاه می خواستند که دستور جلب «شاه» را صادر کرده، وی را نیز به پای میز محاکمه بکشانند. «عمیدی نوری» وکیل دادگستری در این مورد تحت عنوان «مردم چه انتظار دارند» چنین می نویسد: «چرا آقای دادستان جریان تحقیقات را عمیق تر نکرده، دستور جلب «رضاشاه» و اجرای تحقیقات را از او نداده اند، که امروز در پیشگاه دادگاه عدالت با شرکاء جرم، با مختارها، با وقارها و امثال آنها تحت دادرسی درآید. چرا آقای دادستان دیوان کیفر بودجه سری و علنی شهربانی ایران را در این مدت مخصوصاً در دوره‌ی مختار تحت مطالعه و دقت در نیاورده اند تا پرده از روی کار جاسوس ها، خائن ها و هزارها کسانی که با

---

۱ ــ از آخرین دفاع پزشک «احمدی» در دیوانعالی جنایی، «ستاره»، شماره‌ی ۱۷۳۲، ۲۲/۱۱/۲۵.

۲ ــ «ستاره» از شماره‌ی ۱۷۲۱، ۲۲/۱۱/۱۲ تا شماره‌ی ۱۷۳۲، ۲۲/۱۱/۲۵ از بازپرسی ها.

۳ ــ «ستاره» شماره های ۱۳۶۸ بتاریخ ۲۱/۵/۹ و شماره‌ی ۱۳۶۹ بتاریخ ۲۱/۵/۱۱.

٤ ــ «نجات ایران»، شماره‌ی ۸۲، مورخه‌ی ۲۱/۵/۱۱.

رنگ‌های فریبنده، با زبان‌های چرب و نرم در جامعه خود را بزرگ جلوه داده‌اند، درجه پستی و رذالت آنها ثابت شده، اختلاس‌ها، جاسوسی‌ها و آدم کشی‌ها کشف شود.»[۱]

«ولی آقای دادستان می‌ترسید که اگر یکبار کلمه‌ی اعلیحضرت رااز جلو اسم شاه سابق حذف کند اسائه ادب شود.»[۲]

گرچه این دادگاه یک محکمه عادی نبود، دادگاه به یک قتل، یا جنایت معمولی رسیدگی نمی‌کرد. مسئولین و افراد حکومتی که موظف به حفظ حقوق فردی واجتماعی مردم و مراقبت از جان و مال و ناموس آنها بودند، دست به قتل و جنایت آلوده بودند و نتیجه‌ی محاکمه در اعمال آینده‌ی مسئولین و مأمورین دولت و حقوق افراد ملت دخالت داشت. علیهذا از میان این جنایتکاران تنها پزشک «احمدی» نتوانست از چوبه دار فرار کند. مجازات و محکومیت بقیه متهمین بیشتر به شوخی شبیه بود تا به کیفر حقیقی. دادگاه بی توجه به جنایات بی شماری که در پیش چشم پانزده میلیون ایرانی انجام یافته بود با نهایت خونسردی و بی اعتنایی **به افکارعمومی، «رکن الدین مختاری» این** تبهکار بی مثال را فقط به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم کرد.

سایرین نیز محکومیت‌های مشابهی یافتند و چند نفر هم تبرئه شدند.

ولی حتا این محکومیت‌ها نیز ظاهری و صوری بود. «رکن الدین مختاری» را که به زندان با اعمال شاقه محکوم شده بود در اتاقی مخصوص با تمام وسایل آسایش جا دادند تا «بندگان حضرت اجل» راحت باشند ومستخدم **مخصوصی برای وی گماردند. مخبر روزنامه‌ی «رعد امروز»** طی گزارشی از زندان چنین می‌نویسد: «مختاری» در اتاقی که مساحت آن پنجاه مترمربع بوده و در نهایت راحتی و لوکسی مبله شده و به تنهایی اختصاص به این جنایتکار کبیر داشت، با یک مهمان با کمال راحتی بدون هیچ پاسبان یا مأمور شهربانی نشسته بود.

از دکتری که در آنجا بود پرسیدم: ــ «مختاری» چه مرضی دارد؟ جواب داد: ــ من نمی دانم و کار ایشان به من مربوط نیست.»

و «حسن صدر» مدیر روزنامه‌ی «قیام ایران» نظر دادستان کل کشور را در باره‌ی این جنایتکار کبیر به این سان بیان می کند: «...در اتاق آقای وزیر عدلیه سه سال قبل جلسه‌ی مطبوعاتی تشکیل شد. یکی از روزنامه‌نویس‌ها پرسید چرا به «مختاری» اعمال شاقه که مورد حکم است تحمیل نمی شود؟

دادستان گفت: «من شخصاً به اتاق آقای «مختاری» رفتم، ایشان در اتاق ساده‌ای نشسته بود. خودشان هم از بیکاری خسته شده‌اند، ولی مزاجشان اقتضای کار خسته کننده ندارد.»[۳]

بالاخره «رکن الدین مختاری» درفروردین ماه سال ۱۳۲۷ با عفو ملوکانه آزاد شد و «محمدرضا شاه» پاداش خدماتی که او به خاندان پهلوی کرده بود با مرحمت مبلغ یک میلیون ریال

---

۱ ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۳۴۵، مورخه‌ی ۲۱/۲/۲۵.

۲ ــ «مهر ایران»، شماره‌ی ۱۹۱ مورخه‌ی ۲۱/۵/۱۱ از مقاله «انتقام مقدس است».

۳ ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۳۰۰، ۲۷/۱/۲۴، سرمقاله.

اعطاء کرد.[۱] و «نیرومند» رئیس زندان شهربانی «مختاری» نیز «در اوایل سال ۱۳۲۷ از طرف دادگاه استان گیلان که مأمور رسیدگی مجدد به پرونده‌ی نامبرده بود تبرئه شد.»[۲]

اینک در پایان این فصل قسمتی از مقاله‌ی «حسن صدر» را که تحت عنوان «انتقام مقدس است» نوشته شده بمانند درس گرانبهایی از تاریخ ــ درسی که باید بدقت آموخت و بدرستی بکار بست ــ نقل می کنیم: «... ای مردم اگر می خواهید زنده بمانید، اگر می خواهید افراد متعدی و متجاوز در راه تأمین مطامع و اجرای شهواتشان نتوانند حیات فردی و نوعی شما را به نیستی تهدید کنند، اگر می خواهید کسانی که زمام مقدرات شما را بدست گرفته اند از خشم شما بیاندیشند و از نفرت شما باک کنند و در نتیجه مصالح ملی شما را پایمال کنند، دست از دامان انتقام و قصاص برندارید. ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب»[۳]

اوضاع عمومی کشور:
ورشکستگی اقتصادی و شیوع قحطی، بیماری و فقر عمومی در سرتاسر کشور

شرایط ناشی از جنگ و اشغال کشور، فقدان ارتباط منظم بین شهرها و روستاها و ناامنی، رکود واردات و صادرات، بالا رفتن تقاضای مواد مصرفی و ارزاق عمومی در بازار ایران با توجه به احتیاجات نیروی متفقین، سوء استفاده‌ی محتکران و خروج مایحتاج عمومی از مرزهای کشور مخصوصاً از سرحدات خوزستان، بحران عمیقی را در زندگی مردم سبب شد.

دستگاه رضاخانی که پس از ورود متفقین و آزاد شدن نسبی مردم از زنجیرهای اسارت خود را در خطر اضمحلال و نابودی می دید به جای کوشش در تخفیف رنج های مردم، هدفی جز تثبیت موقعیت متزلزل خود نداشت. نان که خوراک اصلی مردم ما است کمیاب بود و در آن همه چیز از شن و خاک اره و غیره پیدا می شد جز آرد. ولی حتا مردم به پیدا کردن آن نیز موفق نمی شود.

ازدحام جمعیت در برابر نانوایی ها و مرگ و میر از گرسنگی روز بروز افزایش می یافت. در آذربایجان، حاصلخیزترین استان کشور، مردم از شدت گرسنگی دست از کار کشیده به اداره‌ی غله هجوم می بردند، چنان‌چه روزنامه‌ی «فریاد» تحت عنوان «رخداد بیستم تیر در تبریز» می نویسد: «گرسنگی طبیعت انسان را به تلاش و کوشش وامی دارد و شکم گرسنه از تماس با شمشیر و سرنیزه نمی هراسد: این قانون فطری که تغییرناپذیر است برای مرتبه دوم (یکبار در ۲۶ اسفند ۱۳۲۱) در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ در افق تبریز نمایان شد... مردم گرسنه از سه چهار محله شهر که عمده خیابان و نوبر بود کم کم به اداره‌ی شهرداری جمع شدند، زن و بچه، جوان و پیر، عور و گرسنه ــ فریاد ما گرسنه ایم، به

---

۱ ــ «اعلیحضرت شاه مبلغ یک میلیون ریال به آقای «مختاری» رئیس اسبق شهربانی که به تازگی از زندان خلاصی یافته است، مرحمت کرده اند.» «خواندنیها»، شماره‌ی ۳۷۵، ۲۷/۱/۲۸، بنقل از «صلاح ایران».

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ۳۸۰، ۲۷/۴/۷.

۳ــ «مهرایران»، شماره‌ی ۱۹۱، ۲۱/۵/۱۱.

ما نان نداده‌اند، نمی خواهیم بمیریم، نان می خواهیم به آسمان بلند کردند...»

جمعیت انبوه‌تر شده بود ــ مردم فریاد می زدند: به ما نه چیت می دهند، نه قند می دهند، چشم خود را به نان خالی دوخته بودیم که آنرا هم نداده‌اند...»[1]

در حقیقت «ملت ایران چنان سرگرم نان و آب و سیگار و قماش بود که برای هر بیست و چهار ساعت تلاش در این محیط دشوار محتاج بیست و چهار ساعت استراحت بود.»

از طرف دیگر شیوع انواع بیماری‌ها مخصوصاً بیماری تیفوس مردم را درو می کرد و به دیار نیستی می فرستاد. دولت ایران که نماینده‌ی حقیقی مردم این کشور نبود و لذا مسئولیتی در برابر ملت احساس نمی کرد نه فقط اقدامی در جهت اصلاح وضع و علاج دردهای مردم بعمل نیآورد. بلکه با اقدامات بی رویه و ناشایست خود موجب کمبود بیشتر مایحتاج عمومی و تنزل ریال و بالا رفتن بیش از پیش هزینه زندگی شد: چنانچه دیدیم دکتر مشرف نفیسی مشاورحقوقی شرکت نفت ــ وزیر دارایی دولت فروغی برای کمک به اربابان خود نرخ رسمی لیره را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال بالا برد و توام با این اقدام برابر تصویب‌نامه ای، صدور بسیاری از محصولات غذایی را از کشور آزاد ساخت و به این ترتیب قحطی سال های ۲۱ ــ ۱۳۲۰ را سبب شد.

از طرف دیگر برابر پیمان اتحاد با متفقین دولت ایران تأمین احتیاجات ریالی آنها را به عهده گرفته بود که این باید با قرارداد جداگانه ای بموقع اجرا گذاشته شود. ولی چون اسکناس های منتشر شده تا شهریور ۱۳۲۰ که بالغ بردو یست میلیون تومان بود، کفاف مخارج متفقین و هزینه دولت ایران را نمی داد، لذا دولت در سه نوبت از مجلس شورای ملی اجازه‌ی نشر اسکناس گرفت و بدین ترتیب میزان اسکناس های در جریان تا آبان ماه سال ۱۳۲۱ به سیصد و پنجاه میلیون تومان رسید و پشتوانه‌ی آن از ارزیابی مجدد طلا و نقره برمبنای قیمتی که دکتر مشرف نفیسی به لیره‌ی انگلیسی تعیین کرده بود تعیین و اعلام شد.

حال آن که قیمت واقعی طلا و نقره ای که به عنوان پشتوانه اسکناس در دست داشتیم ترقی نکرده بود بلکه قیمت ریال پایین آمده بود.

«معروف است که دولت انگلیس (در جنگ جهانی اول) از بانک شاهنشاهی که آن وقت ناشر اسکناس بود مطالبه وجه کرد ــ بانک برای این که طبع زیاد اسکناس موجب تنزل پول ایران می شد قبول نکرد و تأدیه وجه را موکول به ارسال نقره کرد. این بود که متفقین در ضرابخانه «بیرمنگام» و «پطروگراد» مسکوک نقره‌ی ایران ضرب و به این ترتیب برای مخارج خود در ایران تهیه وجه کردند بعلاوه هر روز معادل سی هزارتومان نقره ضرابخانه‌ی تهران توسط بانک شاهنشاهی سکه می زد، چنان که لیره که در حدود پنجاه قران قبل از جنگ معامله می شد در اواخر و بعد از جنگ به هیجده قران و فرانک سویس که متجاوز از ۲ قران داد و ستد می شد به یک قران رسید... عجبا که بانک شاهنشاهی (شرکت سهامی انگلیسی) از نزول و انتشار اسکناس زائد از احتیاج مملکت خودداری کرد ولی «بانک ملی ایران» شرکت سهامی منحصر بفرد دولت بواسطه انتشار پانصد و

---

۱ ــ «فریاد»، شماره‌ی ۲۱، مورخه‌ی ۲۲/۴/۲۲.

بیست میلیون تومان اسکناس تا فروردین ۱۳۲۳ مخارج زندگی را ده برابر بالا برد وگرنه مانند جنگ گذشته لیره و دلار فوق العاده تنزل می کرد...»[۱]

چون مقدار اسکناسی که می باید برای تأمین احتیاجات متفقین در اختیار آنان قرار داده شود، نامحدود بود لذا «امیرتیمور» نماینده‌ی مجلس شورایملی در جلسه ۲۱/۶/۲۱ پیشنهاد جالبی کرد که البته مورد توجه قرار نگرفت. وی گفت «... بنده معتقدم که قراردادی با متفقین ببندند و یک قرضه مثلاً در حدود دو یست، سیصد میلون **تومان به آنها بدهند** و در مقابل از آنها طلا و نقره بگیرند و این طلاها را در یکی از بانک های کشورهای بیطرف مانند سو یس و سوئد بگذارند...»

نه فقط چنین پیشنهادهایی مورد نظر نبود، بلکه دولت «احمد قوام» برای اینکه خود از شر تحصیل اجازه‌ی مجلس شورایملی در انتشار مجدد اسکناس خلاص سازد و نشر اسکناس را تحت اختیار خود در آورد، روز ۲۸ آبانماه ۱۳۲۱ طرح قانونی ز یر را به قید دو فور یت تقدیم مجلس کرده و آنرا از تصو یب گذراند:

«مجلس شورای ملی ــ برای این که پشتوانه اسکناس در اساس نرخ زر و سیم در بازار بین المللی تثبیت شود، مواد ز یر پیشنهاد و تصو یب آن به قید دو فور یت تقاضا می شود:

ماده‌ی ۱ــ از تار یخ تصو یب این قانون اجازه‌ی انتشار اسکناس به هیئت نظارت اندوخته اسکناس واگذار می شود. ماده‌ی ۲ــ رئیس کل دارایی دکتر «میلسپو» نیز پس از ورود عضو یت هیئت نظارت اندوخته اسکناس را خواهد داشت. ماده‌ی ۳ــ شرایط نشر اسکناس که به موجب این قانون اجازه‌ی آن به هیئت نظارت اندوخته اسکناس داده می شود به پیشنهاد هیئت نظارت و تصو یبنامه‌ی هیئت وز یران تعیین خواهد شد. ماده‌ی ٤ــ اسکناس هایی که به موجب این قانون منتشر می شود، باید دارای پشتوانه به شرح ذیل باشد: الف ٦٠٪ زر به بهای رسمی این تار یخ در بازار بین الملل، یا لیره و دلاری که قابل تبدیل به زر باشد. ب ــ ٤٠٪ لیره و دلاری که تنزل آنها نسبت به زر به بهای امروز تضمین شده باشد.

ماده‌ی ٥ــ پشتوانه‌ی سه هزار و پانصد میلیون ر یال اسکناسی که تا این تار یخ اجازه‌ی انتشار آن داده شده است بر اساس شصت درصد زر و سیم که به نرخ بین المللی تقو یم شده و جواهراتی که به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان ماه ۱۳۱٦ به بانک ملی ایران واگذار شده است خواهد بود».

با تصو یب این قانون مجلس شورایملی یکی از مهمتر ین اختیارات خود را از دست داد و آن را به هیئت اندوخته اسکناس که اکثر یت آن از کارمندان دولت تشکیل شده و به هیئت دولت واگذار کرد و از آن تار یخ تا آذرماه ۱۳۲۳ درحدود چهار هزار میلیون ر یال اسکناس اضافه انتشار یافته است.»[۲]

---

۱ ــ از نطق دکترمصدق، درجلسه‌ی پانزدهم تیرماه سال ۱۳۲۳، ــ «اقدام»، شماره‌ی ۵۲۰ ــ ۲۳/٤/۱٦.

۲ ــ «ایران»، شماره‌ی ۳۵۷، مورخه‌ی ۲۳/۱۲/۱۵، «تثبیت ر یال» به قلم دکتر «حسین پیرنیا».

اینک جدول اسکناس های منتشره تا آذرماه ۱۳۲۳ از گزارش بانک ملی ایران

آذرماه سال ۱۳۱۸	مقدار اسکناس به میلیون ر یال ۱/۱۱۵
۱۳۱۹	۱/۲۵۰
۱۳۲۰	۱/۸۵۰
۱۳۲۱	۳/۵۷۶
۱۳۲۲	۶/۳۲۰
۱۳۲۳	۷/۵۸۰

در تشر یح اهمیت حقیقی تصو یبنامه ی اخیر مجلس شورایملی ، «نراقی» نماینده ی مجلس، توضیحات ز یر را داده است: «در قانون راجع به اجازه ی نشر اسکناس و واگذاری آن به هیئت نظارت اندوخته اسکناس (که در جلسه ۲۸ آبانماه سال ۱۳۲۱ تصو یب شد) اجازه داده شده بهای اندوخته زر و سیم موجوده در بانک ملی را به بهای بین المللی تعیین سازند و هم چنین زر و سیمی که از این پس از متفقین گرفته می شود با قیمت جدید ارز یابی شده و به عنوان پشتوانه در یکی از بانک ها اندوخته شود. گمان می کنم آقایان بازرگانان و متصدیان امور اقتصادی کشور مایل باشند از ماهیت این موضوع و ارزش بین المللی زر اطلاع پیدا کنند: تاکنون ارزش زر و سیم طبق قانون مصوب ۲۲ اسفندماه سال ۱۳۱۰ به نام قانون واحد مقیاس پول ایران تعیین می شد. در این قانون ذکر شده که پول رسمی و قانونی ایران پهلوی است و آن مسکوکی است (دارای هفت گرم و سیصد و بیست و سه هزار گرم) زر و یژه و هر پهلوی معادل صد ر یال است. یعنی یکصد ر یال پول ایران برابر است با یک لیره طلای انگلیسی و هم چنین در آن قانون ذکر شده که یک ر یال پول ایران معادل است با چهار گرم و چهارده صدم گرم نقره ی خالص. از سال ۱۳۱۰ تاکنون همواره قیمت پشتوانه اسکناس ایران روی همین زمینه تعیین می شد و در گزارش های هفتگی هیئت نظارت ذکر می شد بهای قانونی زر و سیم اندوخته فلان مقدار است و همیشه روی همین پایه تعیین قیمت برای اسعار خارجی می شد. اما قیمت بین المللی چیز دیگری است. به موجب پیمان مالی منعقد بین دولت ایران و انگلیس (که هنوز به تصو یب مجلس شورایملی نرسیده و در کمیسیون مجلس مطرح است) قرار شده هر پوند انگلیسی یعنی حواله لیره کاغذی به بهای ثابت ۱۲۸ ر یال مبادله شود، این معامله (یک لیره کاغذی برابر ۱۲۸ ر یال) مبنای نرخ جدید فرض شده و روی این زمینه مبادلات خارجی مواد و اسعار انجام خواهد شد. به علاوه دولت انگلیس تعهد کرده است که هر اونس طلا را، که سی و یک گرم و خورده ای وزن دارد، به بهای ثابت ۱۶۹ شلینگ به دولت ایران بفروشد، یعنی دولت انگلیس تضمین کرده در مقابل هشت لیره و نه شلینگ یک اونس طلا به دولت ایران بدهد. روی این زمینه اگر حساب کنیم یک لیره طلای انگلیسی که سابقاً یکصد ر یال ارزش قانونی داشت در نرخ جدید دارای دو یست و پنجاه هفت ر یال ارزش خواهد داشت و یک مثقال طلا که سابقاً ۶۸ ر یال ارزش قانونی داشت فعلاً ۱۵۵ ر یال قیمت پیدا خواهد کرد.»[1]

۱ــ «اطلاعات» روزانه، شماره ی ۵۰۶۰، مورخه ی ۲۱/۸/۳۰.

اینک قسمتی از لایحه قرارداد مالی بین ایران و انگلیس که در تاریخ پنجم خردادماه سال ۱۳۲۱ به امضای متفقین رسید و در تاریخ ۲۱/۳/۱۹ تقدیم مجلس شد. این لایحه حتا قبل از آن که به تصویب مجلس برسد از طرف دولت به مرحله اجرا درآمد:

ماده‌ی ۳ــ دولت شاهنشاهی ایران اقدامات لازمه را به عمل خواهد آورد که پول رایج ایران به قدر کفایت برای کلیه معاملات بازرگانی و مالی بین گروه استرلینگ از طرفی و ایران از طرف دیگر در دسترس باشد (بطور نامحدود)

ماده‌ی ٦ــ الف: دولت شاهنشاهی ایران نرخ‌های جدید خرید و فروش لیره انگلیس را به ریال به شرح زیر تعیین می کند: نرخ نباید از ۱۲۸ ریال هر لیره انگلیسی کمتر باشد و نرخ فروش نباید از دو ریال از نرخ خرید تجاوز کند. ب ــ دولت شاهنشاهی ایران براساس نرخ متوسط رسمی لندن ونیویورک نرخ‌های خرید و فروش دلار ایالات متحده را به ریال نیز تعیین خواهد کرد (یعنی دلار نیز از همین تسهیلات استفاده خواهد کرد).

به موجب این قرارداد دولت ایران در آخر هر شش ماه معادل ٤۰٪ تفاضل خرید و فروش‌های ارزی خود را به نرخ رسمی طلا، یا جنس در یافت خواهد داشت و **بقیه تا پایان جنگ در بانک‌های** انگلیس خواهد ماند. طلاها فقط در اوتاوا، یا اتحادیه افریقای جنوبی تحویل داده خواهد شد. این طلاها تا پایان جنگ فقط به مصرف بازرگانی با گروه استرلینگ خواهد رسید. برابر قرارداد مالی بین ایران و شوروی، شوروی‌ها ریال را با دلار تسعیر خواهند کرد. و «تسعیر دلار بر ریال و برعکس در موقع اجرای معاملات پرداختی طبق مواد ۳ و ٤ و ۵ در روزی که وجوه مزبور به حساب‌های پیش بینی شده در ماده‌ی ۲ وارد می شود، به نرخ متوسط روز بین نرخ‌های رسمی خرید و فروش که در آن روز در ایران اعلام شده، انجام **می پذیرد.**». **بدین ترتیب دولت شوروی** نیز از تسهیلات قرارداد مالی ایران و انگلیس استفاده کرد.

اما درباره‌ی پشتوانه اسکناس‌های تحویلی ماده‌ی ۸ قرارداد مالی ایران و شوروی می گوید:

«با قید مسئولیت بانک نگاهدارنده تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه در بانک بدهکار خواهد ماند (در مسکو نزد بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در تهران نزد بانک ملی ایران) **پس از پایان این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد که از بانک بدهکار حمل زرمزبور را به هزینه‌ی** بانک بدهکار به محل اقامت طلبکار خواستار شود. هم چنین تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد حمل و تحویل زر را به هزینه‌ی خود و مخارج بیمه در مقابل مخاطره به حساب خود از بانک بدهکار در مرز ایران و شوروی بخواهد.»[1]

برابر این قراردادهای مالی دولت ایران به متفقین بطور نامحدودی ریال می دهد تا آنها مایحتاج خود را از ایران تهیه کنند، اما چنان چه اوضاع دنیا و شرایط جنگی اجازه دهد مایحتاج ایران تأمین می شود. یعنی ایران طلبکار است ولی طلب او در جیب بدهکار آن قدر **می ماند تا طلبکار** از گرسنگی بمیرد.

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۱۸۲، ۲۲/۳/۸.

اتفاقاً «مستر ایلیف»، مشاور مالی سفارت انگلیس در تهران در دفاع از افزایش نامحدود اسکناس در تاریخ ۲۱/۸/۸ مصاحبه‌ای به عمل آورد و اظهار داشت که علت افزایش اسکناس در کشور ایران مربوط به مخارج خارق العاده متفقین نبوده؛ بلکه معلول زیاد شدن قدرت خرید مردم و بالا رفتن دستمزد کارگران و جاری شدن سیلی از ثروت، به طرف کشور ایران است و به این ترتیب معلوم شد که علت فقر و گرسنگی مردم ایران ثروتشان و راکد ماندن میلیون‌ها ریال در جیب آنها است. اینک قسمت‌هایی از آن مصاحبه نقل می‌شود:

«...میزان اجرتی که اکنون ایرانیان در یافت می دارند هرگز در تاریخ این کشور سابقه نداشته، قدرت خرید مردم به مراتب بیش از پیش اضافه شده است و لیره‌ها و دلارهای ایران انباشته می‌شوند... امروز در ایران نیز مانند سایر نقاط عالم میزان اسکناس که قوه‌ی خرید مردم را بالا می برد، زیاد شده و در مقابل از مقدار اجناسی هم که اسکناس باید صرف خرید آن شود کاسته شده است... منافعی که مجموع آنها به میلیون‌ها ریال می رسد نصیب ایرانیان شده و در جیب آنها راکد مانده است...»[1]

زمامداران ایران خیانت خود را تا این حد نیز محدود نساختند، آنها قانون منع احتکار وضع کردند، ولی به جای استفاده درست از این قانون در جهت منافع مردم، با این حربه و با تعیین قیمت بسیار نازل برای گندم و جو اجازه دادند، متفقین و بخصوص دولت انگلستان که اسکناس بی حسابی در دست داشتند، خوار بار ایران را از کشور خارج کنند و ملت را به در یوزگی بکشانند تا مردم دست نیاز بسوی صلیب سرخ دراز کنند.

به عنوان مثال به گزارش کنسول انگلیس در مشهد استناد می کنیم: «وی طی گزارشی اعلام می دارد که مازاد غله خراسان پس از وضع احتیاج اهالی و بذر در حدود ۷۵۰۰۰ تن است.

ولی استاندار خراسان این گزارش را تکذیب می کند. لذا «لقمان نفیسی» از طرف دولت ایران مأموریت می یابد که به محل رفته رسیدگی کند و مشارالیه در گزارشی که به مرکز داده می نویسد که پس از بازدید و مطالعه از نقاط مختلف خراسان و تعیین دقیق موجودی هر محل صورتی تهیه و برای مذاکره با ژنرال کنسول انگلیس درمشهد به مرکز خراسان رفتم. نامبرده به تهران رفته بود، پس از مراجعت صورت را ملاحظه کرده و اعتراف کرد که این صورت صحیح است و قول داد در تهران رفع اشتباه از مقامات انگلیسی کند و طبق این صورت مازاد خراسان به استثناء قوچان و اطراف آنرا که به قوچان حمل شده بود قبل از نظر گزارش دهنده (لقمان نفیسی) کامیون‌های انگلیس و روس برای مصرف خود حمل کرده بودند»[2]

به این ترتیب برابر ترازنامه و گزارش بانک ملی ایران، شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۲۱ نسبت به مبدا (۱۰۰ ــ ۱۳۱۵) در اول سال ۳۳۹٪ و در پایان همان سال ۷۷۸٪ بالا رفت. در پایان گزارش بانک ملی چنین می خوانیم: «در حقیقت می توان گفت میزان شاخص های عمده‌فروشی و

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۰۳۹، مورخه‌ی ۲۱/۸/۹.

۲ــ «داد»، شماره‌ی۹۹،مورخه‌ی ۲۱/۱۲/۲۴، از مقاله «می گوئیم نر است می گویند بدوش».

هزینه زندگی به این وضع کمتر در تاریخ اقتصادی کشورها سابقه داشته است.[۱]

در حالی که نرخ اجناس ضروری در انگلستان از بدو شروع جنگ تا پایان سال ۱۳۲۱ فقط ۳۰ ــ ۲۵٪ و در آلمان که از لحاظ اقتصادی قدرت انگلستان را نداشت و از ابتدای جنگ محصور بود تا سال ۱۹۴۱، ۱۰۶ ــ ۱۰۵٪ بالا رفته است.»[۲]

نظر کوتاهی به سطح درآمد عمومی نشان می دهد که این درآمد با وجود افزایش سرسام آور هزینه زندگی نسبت به قبل از شهریور ۱۳۲۰ یا اصلاً تغییری نیافته یا تفاوت جزیی پیدا کرده است: دستمزد کارگران بین ۱۵ ــ ۱۲ ریال در روز ــ حقوق ماهیانه کارمند پایه یک اداری پس از کسر بازنشستگی و مالیات ۵۷۰ ریال در ماه.[۳]

بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱

چنان چه دیدیم ملت در آتش فقر و گرسنگی و بیماری می سوخت ولی زمامداران کشور را از سوختن ملت باکی نبود. برای آنها حتا گرسنگی مردم نیز دستاویزی در جهت تثبیت پایه های لرزان حکومتشان بود. در بار سلطنتی ایران، پس از سقوط دیکتاتوری و فرار مفتضحانه «رضاشاه» گریبی عابد شده بود و از گذشته ها استغفار می کرد. «محمدرضا شاه» برای تحمیق و اغفال مردم و برای کسب وجهه و حیثیت، خود را مدافع قانون اساسی ومروّج دموکراسی در کشور قلمداد می کرد. به ظاهر از هرگونه دخالت غیرقانونی در امور کشور خودداری می کرد ولی در باطن برای بدست آوردن قدرت از دست رفته و برقراری دیکتاتوری مجددی می کوشید و برخلاف نص صریح قانون اساسی در داشتن رابطه مستقیم با ارتش اصرار می ورزید و با اصل کنترل عملی دولت و مجلس در ارتش مبارزه می کرد.

«احمد قوام» که خود از سرسپردگان سیاست استعماری بود در اواسط مردادماه سال ۱۳۲۱ **به نخست وزیری رسید. او که خود را یک سر و گردن از «محمدرضاشاه» بالاتر می دانست مایل بود امور** دولتی را تحت نظارت و اختیار خود در آورد و دربار را در آن دخالتی نباشد.

بعدها «محمدرضاشاه» خود به این حقیقت اعتراف کرد و روز عید مبعث به «میرزا محمد بهبهانی» اظهار داشت که: «... این مرد (قوام السلطنه) در موقعی که رئیس الوزراء بود تمام کارها را بدون دستور من انجام می داد. حالا هم به کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده و بر ضد من اقداماتی می کند...»[۴]

لذا «قوام السلطنه» در اجرای منظور خود لایحه ی اختیاراتی به مجلس برد تا به قول خود «برای حفظ امنیت و فراهم کردن حوائج ضروری از داخله و خارجه و جیره بندی و توزیع عادلانه مایحتاج عمومی و جلوگیری از گرانی هزینه زندگی و تعدیل و تثبیت نرخ ها و ممانعت از موجبات هیجان

۱ــ «داد»، شماره ی ۱۳۷، مورخه ی ۲۲/۴/۱۵.

۲ــ «داد»، شماره ی ۹۳، مورخه ی ۲۱/۱۲/۱۷.

۳ــ «دماوند»، شماره ی ۱۲، مورخه ی ۲۲/۵/۱۱، از نامه ی شکوائیه کارمندان دادگستری.

۴ــ «دماوند»، شماره ی ۵۹، ۲۲/۵/۲۵، نقل از روزنامه ی «اتفاقات».

افکار وعملیات مضر »آزادی عمل بدست آورد. [۱]

ولی دادن این اختیارات، دربار و مجلس را از کنترل امور دولت محروم می ساخت. لذا با اشاره‌ی دربار لایحه‌ی اختیارات «قوام» درمجلس تصویب نشد و به این ترتیب مبارزه بر سر قدرت بین دربار و «قوام» علنی شد. درجریان همین مبارزه هر یک از طرفین درصدد سوءاستفاده از نارضایی و گرسنگی مردم برای منکوب ساختن طرف دیگر برآمد. دربار می خواست که با این وسیله دولت را ساقط سازد و قوام مایل بود از این وسیله برای ارعاب مجلس بهره‌برداری کند.

عده‌ای از نمایندگان مجلس به سردستگی «عباس مسعودی» و با همکاری و پشتیبانی «محمد رضاشاه»، وظیفه‌ی فراهم ساختن مقدمات سقوط دولت را برعهده گرفتند. «عباس مسعودی» با سوءاستفاده از مشکل نان و درپرده‌ی دفاع ازمنافع مردم دولت را مورد حمله قرار داده تحت عنوان «نان! و نتیجه اقدامات دولت» در شماره‌ی ۵۰۷۴ مورخه‌ی ۲۱/۹/۱۴، روزنامه‌ی «اطلاعات» چنین نوشت: «امروز وضع نان به قدری سخت شده بود که تاکنون نظیر آن در تهران امسال دیده نشده است. از سیصد دکان نانوایی که در تهران پخت می کنند و کافی نیست امروز فقط دویست دکان نانوایی پخت می کرد و آن هم هریک دو سه ساعت.

بدیهی است عده‌ی زیادی از کسانی که برای نان ازدحام کرده بودند پس از مدت‌ها سرگردانی و معطلی بی‌نان و دست خالی برمی گشتند و ازقراری که شنیده شده در بعضی از دکان‌ها بین مردم زد و خورد هم شده و حوادث سوء و ناگواری نیز روی داده است... این است حاصل و نتیجه اقدام دولتی که برنامه‌ی خود را فقط یک ماده آنهم تأمین خوار بار و نان کشور قرار **داده است!» روز** سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در اثر فشار زندگی و کمبود مایحتاج اولیه زندگی عده‌ای از دانش آموزان و دانشجویان با صفوفی منظم بطرف مجلس شورایملی به راه افتادند تا دردهای خود را با نمایندگان مجلس درمیان گذارند. توطئه گران در باری فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده و عده‌ای از رجاله‌ها و ولگردان را به غارت مغازه‌ها و ایجاد رعب و وحشت درمیان مردم واداشتند. حتا پیش چشم مأمورین و افسران شهربانی و فرمانداری نظامی (که به دست سپهبد «میراحمدی» جلاد خوزستان سپرده شده بود) خانه نخست‌وزیر را آتش زدند و نزدیک بود خود وی را نیز به قتل رسانند. مأمورین فرمانداری نظامی به جای جلوگیری از اعمال ننگین رجاله‌ها و چاقوکشان که با اشاره و توافق آنها انجام می‌پذیرفت [۲] مردم بی آزاری را که در بهارستان و صحن مجلس اجتماع کرده بودند به

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۰۵۹، مورخه‌ی ۲۱/۸/۲۹.

۲ــ «حسن نزیه» دانشجوی حقوق که خود شاهد و ناظر حوادث ۱۷ آذر بوده و در شماره‌ی ۵ روزنامه‌ی «فریاد»، مورخه‌ی ۲۱/۹/۲۵، طی مقاله‌ای تحت عنوان «در تهران چه خبر بود؟...» می نویسد: «...به اول خیابان استانبول که رسیدیم عده‌ی کثیری با چوب و چماق درحال حمله و هجوم به مغازه‌ها و اتومبیل‌ها و کافه‌قنادی‌ها مشاهده شد. با این که قوای دولتی در جلو و پشت سر این عده در حرکت بود، اقدامی برای رفع غائله نمی شد. فقط پس از ساعتی که غارت و چپاول و خرابکاری و شکستن شیشه‌ها و اثاثیه مغازه‌ها در خیابان استانبول و لاله‌زار و نادری و شاه‌آباد انجام گرفته بود، صدای شلیک شروع شد. این شلیک درحدود خیابان‌های نامبرده و جلو مجلس شورایملی تا ساعتی ادامه داشت...»

گلوله بستند و عده‌ی زیادی از آنها را کشتند و زخمی کردند. ضمناً «عباس مسعودی» که به قول خود «به قصد آرام کردن مردم و ابلاغ پیام شاهانه به آنها» وارد صحن بهارستان شده بود، به وسیله‌ی مخالفان مضروب شد.

دولت «قوام» بلافاصله عده‌ای از عاملین غارت مغ زه‌ها و هجوم به خانه نخست‌وزیر، از جمله برادران مسعودی و چند تن از کارمندان «اطلاعات» را که بنا به اظهار دولت در رأس غارتگران خانه **نخست‌وزیر بودند**، دستگیر و زندانی کرد و کلیه‌ی روزنامه‌های پایتخت را، جز روزنامه‌ی رسمی دولتی «اخبار روز»، توقیف کرد و روزنامه‌ی «اطلاعات» نیز **به مدت ۴۳** روز در حال توقیف بود.

برای دستگیر شدگان پرونده‌ای در شهربانی تشکیل و آقایان «محمد رشاد» و «غلامعلی عظیما» به سمت **باز پرسان پرونده تعیین شدند.** رسیدگی به پرونده و باز پرسی از متهمین در عمل به اشکال برخورد. بزرگترین مشکل پرونده این بود که باز پرسان در جریان رسیدگی به چک هایی برخوردند که همان روزها از طرف «محمدرضا شاه» صادر شده بود. از جمله چکی به نام «عباس مسعودی» مدیر «اطلاعات» که دخالت شخص «محمدرضا شاه» را در **حادثه** ۱۷ آذر به ثبوت می رسانید. «عباس مسعودی» در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۵۲۳۲، مورخه‌ی ۲۲/۵/۵، روزنامه‌ی «اطلاعات» در این **باره می نویسد:** «ما عادت به استتار و پرده‌پوشی نداریم و می خواهیم مطلب را پوست کنده به عرض **خوانندگان** محترم برسانیم و آن این است که می خواهند بگویند آقای «عظیما» و آقای «رشاد» که هر دو مأمور تحقیق و رسیدگی و بازجوئی بودند، به چک هایی برخوردند که از طرف اعلیحضرت همایونی صادر شده و حکایت از مداخله شخص «شاه» در واقعه ۱۷ آذر دارد...»

بلافاصله تمام دستگاه‌های عریض و طویل دربار و دولت به کار افتاد تا از افشای حقایق جلوگیری شود و در اجرای این منظور باز پرسان از کار برکنار شدند.

«عمیدی نوری» وکیل دادگستری و مدیر روزنامه‌ی «داد» در جلسه مصاحبه مطبوعاتی با آقای «صالح» وزیر دادگستری راجع به حادثه ۱۷ آذر و تغییر باز پرسان چنین گفت «... من نسبت به این پرونده اطلاعات بیشتری دارم... زیرا از بدو جریان آن را تحت تعقیب داشتم. آن چه می دانم بر سر تهیه صورتحساب چک هایی که در آن ایام کشیده شده بود باز پرس امر دقیق شده بود می خواست آن صورت را بدست آورد. نگرانی هایی تولید شد که ابلاغ انتظار خدمت باز پرس صادر شد. ولی باز پرس وظیفه شناس و با شهامت قبل از وصول آن ابلاغ فوراً به بانک ملی مراجعه کرد و قسمتی از صورت چک ها را برداشت و بعد منتظر خدمت شد... آن صورتحساب و صورت چک ها... قطعاً الان در پرونده ۱۷ آذر موجود است.»[1]

آقایان «رشاد» و «عظیما» در جواب «عباس مسعودی»، که پس از نجات از مهلکه باز پرسان را در روزنامه‌ی «اطلاعات» مورد حمله قرار داده بود، توضیحاتی در روزنامه ها منتشر کردند، که خود به روشن شدن موضوع کمک می کند: «در جواب آقای «مسعودی» مدیر روزنامه‌ی «اطلاعات» که در ضمن سرمقاله های اخیر خود از شماره‌ی ۵۲۳۱ ببعد به این جانب و همکار

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۲۹۵، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۱، «جریانات روز».

ارجمندم آقای «غلامعلی عظیما» حملاتی کرده و اسنادات خلاف واقعی داده است... من یک قاضی بی‌طرف بودم که می خواستم در یک چنین مملکتی، که قوانین اش همیشه محکوم اراده‌ی اشخاص است، به معنی واقعی اجرای وظیفه کنم. یعنی آن وظیفه ای را که از طرف قانون برعهده‌ی من محول شده بود با کمال صداقت و بدون عنایت به قدرت‌های شخصی اجرا کرده و آن تبه کاران بی حیثیتی را که باعث تباهی مشتی مردم فقیر این شهر شده‌اند در هر لباسی و هر طبقه بوده یا باشند گرفته به دست مجازات تسلیم کنم. **ولی مع التأسف در یک محیطی** که قضات آن مقهور اراده‌ی وزارت خانه‌ها بوده، و علیرغم قانون اساسی همواره درمعرض تغییر و تبدیل بوده باشند، اجرای چنین تصمیمات خطیر غیرممکن و نقش بر آب است و همین طور هم شد! تفصیل این اجمال را از آقای «حکمت» که آن روز در رأس تشکیلات وزارت دادگستری بودند باید پرسید. به محض سقوط کابینه‌ی «قوام السلطنه» و روی کار آمدن دولت جدید اداره‌ی سیاسی شهربانی که تا آن روز با تمام حرارت مشغول تعقیب **پرونده‌های ۱۷ آذربود؛ ناگهان** متوقف شد و به فعالیت‌ها خود خاتمه داد. پس از چندی به آقای «غلامعلی عظیما» که با من همکاری می کردند از طرف دادستان نظامی اخطار شد که چون دیگر کاری در شهربانی ندارید به دادسرای نظامی مراجعت کنید. ولی تغییر این کابینه در جریان پرونده‌هایی که به تصدی شخص من **تنظیم یافته بود**. کوچکترین تأثیری نبخشید و برخلاف گفته «مسعودی» تا دم آخر که از کار برکنار شدم موضوع را تعقیب کردم. «قوام السلطنه» در ۲۵ بهمن ماه استعفا کرد و من تا بیستم اسفند لاینقطع مشغول تحقیق و جمع آوری دلایل بودم.

آن حادثه جانگداز تاریخی، که توده‌ی انبوهی از مفلوکترین افراد این کشور را در میان لهیب آتش خود سوزانیده بود، از خاطره‌ها فراموش شد. حتا خود آقای «مسعودی» هم با تمام حرارتی که داشتند ناگهان خاموش شدند، و در شماره‌ی ۵۲۳۰ نوشتند: «یکی از شرایط ائتلاف موافقین این بود که این بنده (یعنی مسعودی) در حضور آقایان قول بدهم که از تعقیب **«قوام السلطنه» دست بکشم. من** قول دادم و «قوام السلطنه» هم استعفا داد.» و به این ترتیب خون صدها نفر بیگناه را **وجه المصالحه** و جزو شرایط ائتلاف خود قرار دادند.

«محمد رشاد»[1]

اینهم نامه‌ی «غلامعلی عظیما» باز پرس دیگر پرونده: «مکرر دیده شده است اشخاصی که به جنایت و قتل نفس دست زده‌اند، یا در آن شریک بوده‌اند اگر قضیه مسکوت مانده باشد باز در نتیجه واهمه و وحشتی که از عواقب عمل خود دارند نمی توانند آرام نشسته و پرده از روی کارها برندارند و اغلب جار و جنجال و رفتار خود آنها بالاخره جنایت را روشن و جانی را معرفی کرده است... در این چند روزه‌ی اخیر آقای «عباس مسعودی» طی مقالات خود، وقایع ۱۷ آذر را مورد بحث قرار داده و جداً معرفی مسئولین امر را خواستار شده‌اند...

تنظیم پرونده ۱۷ آذر به من و همکار محترم من آقای «رشاد» محول شد و پرونده داشت سر و صورتی به خود می گرفت و حقایق آشکار می شد. اعمال نفوذهایی کردند که به کلی موجب کندی

۱ــ روزنامه‌ی «دماوند»، شماره‌ی ۱۳، مورخه‌ی ۲۲/۵/۱۳.

جریان عمل و بلکه سد آن شد تا بالاخره چون من و آقای «رشاد» را از هر جهت مخالف قانون شکنی دیدند وسایل کار را فراهم آورده و برخلاف نص صریح قانون ما را از کار بازداشته و به مامورین شهربانی نیز دستور دادند که قضیه را تعقیب نکرده و پرونده را راکد بگذارند.

جریان پرونده‌ی ۱۷ آذر تا آنجا که به دست آقای «رشاد» و من تنظیم شده طوری است که با مراجعه به آن مطالب به کلی روشن و حقایق مشهود می شود. با مختصر توجهی به جریان امر بزهکاران را به خوبی می توان شناخت و همدستان آنان نیز معلومند. منتها چون هنوز تحقیقات به پایان نرسیده من نمی توانم درباره‌ی آن **اطلاعات فراوانی بدهم**. ولی با نهایت صراحت می توانم بگویم که آقایان (مسعودی ها) در واقعه ۱۷ آذر مداخله داشته و امروز با مغلطه کاری و هو و جنجال به عقیده‌ی خویش می خواهند خود را معصوم جلوه دهند در حالی که من این بی تابی آنان را از همان نظری که در مقدمه این سطور نوشتم می بینم و امیدوارم که روزی قضات پاکدامن با داشتن آزادی عمل پرده از روی کارها برداشته و مسئولین حقیقی را به جامعه معرفی سازند.»[1]

نامه های باز پرسان «محمد رشاد» و «غلامعلی عظیما» نشان داد که در بار «محمدرضا شاه» با سوء استفاده از نارضایی و مشکلات زندگی مردم برای بازگشت استبداد در بار دسیسه ای به دست «مسعودی»ها و ارازل و او باش بر پا ساخته و روز ۱۷ آذر مردم گرسنه را به خون کشیده است.

ولی چون هر دو طرف از افشای حقایق و آگاهی مردم بیم داشتند، در همان روزها «محمدرضا شاه» و «مسعودی»ها از طرفی و «قوام السلطنه» و طرفدارانش از سوی دیگر با تردستی و حقه بازی کنار آمده و قرار گذاشتند که هر دو از افشای حقایق خودداری ورزند تا حادثه بدست فراموشی سپرده شود. درعوض «قوام» در نخست وزیری تثبیت شود و برادران «مسعودی» از زندان آزاد شوند و خود «عباس مسعودی» نیز از تعقیب مصون بماند.

گذشته از توطئه گران اصلی، خود «قوام» نیز بعنوان نخست وزیر وقت ــ حتا اگر در پیش آمدن حادثه دخالتی نیز نداشته باشد ــ مسئولیت بزرگی به گردن دارد.

بویژه به سبب سیاست استتار و پرده‌پوشی و خفقان به مطبوعاتی که بعد از حادثه در پیش گرفت. حال آن که حقش این بود که وی در همان جلسه اول مجلس به جای تعارف به «شاه» برای حفظ کابینه خود اطلاعاتش را روی دایره می ریخت و خائنین و قاتلین حقیقی را به ملت معرفی می کرد. ولی ماهیت ضد ملی و جاه‌طلبی او، به خائنین فرصت داد تا جنایات خود را پرده‌پوشی کنند و از مجازات بگریزند. اما پرونده های ۱۷ آذر بعد از این که از باز پرسان تحویل گرفته شد به دکتر «معظمی» دادستان دادسرای نظامی تسلیم شد و چون به آقای دکتر «معظمی» تکلیف کردند که شخصاً تحت نظر خود پرونده ها را نگاهداشته با مشورت و مطالعه نظر اشخاص غیر صلاحیتدار (منظور در بار «محمدرضاشاه» است) رسیدگی ادامه یابد. بدین نظر آقای «معظمی» مخالفت خود را با این تصمیم اعلام و در نتیجه ابلاغ تغییر سمت ایشان نیز صادر شد.»[2]

۱ــ «دماوند»، شماره‌ی ۱٤، مورخه‌ی ۲۲/۵/۱٦.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۳۳، مورخه‌ی ۲۲/٤/۱۱.

چون ادامه بحث در مطبوعات منجر به روشن شدن حقیقت حادثه ۱۷ آذر می شد لذا «وزیر دادگستری (صدرالاشراف) برای جلوگیری از افشای حقایق لایحه قانونی با قید یک فوریت به مجلس برد که به موجب آن جراید از نوشتن درباره‌ی جرایم تا تعیین تکلیف قطعی در محاکم ممنوع باشند»[۱]

در مقدمه این لایحه گفته می شد که اظهار عقیده از طرف اشخاص ثالث موجبات اختلال بازجویی را فراهم آورده و غالباً مانع کشف جرایم می شود. حال آن که نظرات مردم و اظهار عقیده‌ها می تواند موجب راهنمایی قضات و باز پرسان شود.

به این ترتیب در این مبارزه بر سر قدرت، قیافه حقیقی «محمدرضاشاه» از پشت پرده‌ی معصومیتی که ریاکارانه بصورت زده بود پدیدار شد، و سران ارتش که پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ حیثیت و اعتبار خود را از دست داده بودند ضرب شستی به مردم نشان دادند و بلافاصله وزارت جنگ و شهربانی به دست نظامی ها سپرده شد.[۲]

ولی برای حفظ ظاهر و اغفال بیشتر مردم، دربار دخالت علنی خود را در امور وزارت جنگ انکار کرد و «سهیلی» نخست‌وزیری که پس از استعفای «قوام» بر سرکار آمد در جلسه سری مجلس رسماً به **نام دولت به نمایندگان** اطمینان داد که «۱ــ در آینده هیچ مقام و مرکزی جز وزیر جنگ و دولت طبق نص صریح قانون اساسی در کارهای وزارت جنگ جزیی ترین مداخله ای نخواهد کرد. ۲ــ ستاد ارتش فقط با وزارت جنگ سر و کار خواهد داشت و شخص وزیر جنگ مسئول تمام کارهای وزارت جنگ خواهد بود...»[۳]

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۴۹۱، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲۴، ارسلان خلعتبری.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۵۹۴، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲۸، از مقاله‌ی «رئیس شهربانی باید کشوری باشد» نوشته‌ی «ارسلان خلعتبری».

۳ــ «رزم»، شماره‌ی ۱۴ به تاریخ ۲۲/۵/۱۶.

مستشاران امریکایی در ایران:

مجلس سیزدهم، که خود یکی از رسواترین و ننگین‌ترین ادوار مجلس شورایملی بود، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور از فقر و گرسنگی را در استخدام کارشناسان امریکایی دانست. در تاریخ ۲۱ آبانماه ۱۳۲۱ لایحه‌ی استخدام **دکتر«میلیسپو»** را در مجلس شورایملی به تصویب رساند. این استخدام در حالی که با توافق نظر کامل دولت انگلستان انجام یافت موجب تشدید نفوذ اقتصادی و سیاسی امریکا در ایران شد.

چنان چه تجارت خارجی با ایالات متحده در سال ۱۹٤۵ بیست و پنج درصد تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص داد و در حقیقت در سال‌های جنگ دوم جهانی و بعد از آن دولت امریکا مقامی را بدست آورد که قبل از جنگ دولت آلمان هیتلری توانسته بود با همان سرعت در اقتصاد و سیاست ایران بدست آرد.

در باره‌ی **دکتر«میلیسپو»** که یک بار در سال ۱۳۰۱ در ایران خدمت کرده بود و «رضاشاه»

در دوره‌ی ششم مجلس برای تثبیت استقلال شخص خود با تجدید استخدام وی موافقت نکرد، دکتر «مصدق» نقل قولی از «حسن پیرنیا مشیرالدوله» دارد که ذکر آن کاملاً بجاست، پیرنیا می گوید:

«در این مملکت هر وقت دولت‌ها دوام داشته اند و مورد اطمینان بوده اند دول مجاور نظریات خود را به وسیله آنها اجرا کرده اند و هر وقت دولت‌ها متزلزل بوده اند، مستشار آورده اند که مدتی دوام کند و اسرار حق را به کسی بگویند که بتوانند دهانش را مهر کنند.

آن وقتی که دکتر آمد آزمایش «سردار سپه» تمام نشده بود پس از آزمایش، او به مقام سلطنت رسید دیگر چه احتیاجی هست که دکتر بماند.»[1]

همین طور هم شد! چون بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولت‌ها دوام نداشت دکتر «میلسپو» که مورد اعتماد اربابان استعمارگر بود رشته‌های حیاتی مملکت را در دست گرفت.

برابر لایحه‌ای که درمجلس به تصویب رسید دکتر«ارتور.س.میلیسپو» برای مدت ۵ سال با حقوق هیجده هزار دلار در سال با خانه مسکونی و هزینه مسافرت از امریکا به ایران و در داخله کشور به سمت رئیس کل دارایی ایران استخدام شد. مشارالیه با تصویب وزیر دارایی اختیار تام در تنظیم بودجه‌ی کل کشور، تجدید سازمان وزارت دارایی و سایر دوایر وابسته و استخدام مستشاران به تعدادی که صلاح بداند و ترفیع و تنزیل رتبه کارمندان و انتقال یا معافیت از خدمت در مورد آنان را دارا می شد.

اینک پاره‌ای از مواد آن قانون را عیناً نقل می کنیم:

«ماده‌ی ۸ــ دولت ایران قبل از آن که راجع به کلیه مسائل مالی اقدام یاتصمیم بگیرد با رئیس کل دارایی مشورت خواهد کرد. رئیس کل دارایی حق حضور در جلسات هیئت وزیران و کمیسیون‌های مجلس شورای ملی را در مواردی که امور مالی مطرح است خواهد داشت.

«ماده‌ی ۹ــ پرداخت یا انتقال وجوه عمومی ــ انتقال اموال دولتی ــ تقلیل یا الغاء مالیات‌ها و عوارض با امضاء وزیر دارایی و با تصویب کتبی رئیس کل دارایی خواهد بود. هیچ نوع تعهد مالی، بوسیله یا به نام دولت ایران بدون تصویب کتبی وزیر دارایی و رئیس کل مالیه صورت نخواهد گرفت.[2]

ماده‌ی ۱۱ــ استخدام کارشناسان بیگانه و معاونین آنها برای خدمت در وزارت دارایی یا ادارات وابسته به امور مالی فقط با تقاضا و پیشنهاد رئیس کل دارایی بوده و تمام آنها در مقابل وی مسئول خواهند بود. رئیس کل دارایی باید برای ایجاد منابع درآمد تازه و تکمیل حسن جریان ادارات و نظارت محاسبات و انتقال وجوه عمومی و صرفه جویی در هزینه‌های عمومی و توسعه اقتصادیات و رفاه کشور پیشنهادها و لوایح قانونی به دولت ایران تقدیم کند.»[3]

نظر مجلس شورای ملی به ظاهر از استخدام دکتر «میلیسپو» و سایر مستشاران اقدام فوری در

۱ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، صفحه‌ی ۲۳۳، ازنطق دکتر«مصدق» در مجلس شورایملی.

۲ــ این ماده بیشتر در قراردادهای تحت الحمایگی دیده می شود.

۳ــ «ستاره» شماره‌ی ۱٤٤۸، به تاریخ ۲۱/۸/۱۸.

موارد زیر بود:

۱ــ تعدیل بودجه. ۲ــ تأمین خوار بار عمومی. ۳ــ تثبیت قیمت‌ها و جلوگیری از ترقی آنها. ٤ــ حل مسئله حمل و نقل. ۵ــ استفاده از قانون وام واجاره.[1] و تهیه مواد حیاتی لازم از خارج. ٦ــ ایجاد کار و تولید ثروت.

ولی نه فقط دکتر «میلیسپو» و همکارانش نتوانستند مرحمی بر زخم های ملت ما بگذارند بلکه پس از اتلاف میلیاردها پول خزانه فقیر این مملکت، فقر و استیصال را در کشور تشدید کردند و آلت اجرای مقاصد استعمار و ارتجاع شدند به قول مشهور (تره تیزک کاشتیم قاتق نان‌مان بشود قاتل جانمان شد).

علاوه بر هیئت مستشاران دکتر «میلیسپو»، ارتش و شهربانی نیز به دست مستشاران امر یکایی سپرده شد: سرهنگ «شوارتسکف» به سمت مستشار ژاندارمری و سرهنگ دوم «تو پمسون بون» به معاونت وی ــ «آقای تیمرمن» به مقام مستشار شهربانی و هیئت افسران امر یکایی مرکب از سرلشگر «س. ر یدلی» ــ سرهنگ «ف. ک. دومن»، **سرهنگ «توماس. ا. ماهونی»** و غیره به سمت مستشاران ارتش منصوب شدند.

در همان موقع که موضوع استخدام مستشاران در مجلس و مطبوعات مورد بحث بود اشخاص روشن بین و وطنپرست در جراید اعلام داشتند که کشور ما احتیاج به مستشاران خارجی ندارد.

ملت ایران به قدر کفایت افراد لایق و کاردان دارد تا امور خود رااداره کند و به دایه و آقا بالاسر بیگانه محتاج نیست. اینک به قسمتی از **رشته** مقالاتی که تحت عنوان **«ایران باید بدست** ایرانی اداره شود» به قلم دکتر شایگان که در روزنامه‌ی «کیهان» از شماره ۵۱ بتاریخ ۲۱/۵/۲ **منتشر شده، اشاره می کنیم:**

«...مستشار خارجی شخصی است که با اختیارات تامه، یااختیارات زیاد برای اداره کردن وزارتخانه یا ادارات استخدام شود و در امور ملک و ملت همشأن همشانه وزراء یا رؤسا یا مدیران ادارات درجه اول مملکت شود. والا منظور متخصصینی نیست که کارفرما برای حسن جریان امور فنی یا اقتصادی استخدام می کند.

هر مستشار خارجی یا موافق نظر وزیر مربوطه عمل خواهد کرد یا نخواهد کرد. اگر تسلیم نظر وزیر شود وزارتخانه را وزیر اداره می کند و مستشار خارجی اختیاری ندارد واگر تسلیم نشود وزیر هیچ کاره و آلت مغلطه یا فراشباشی مستشار بوده و وزارتخانه در ید اختیار مستشار درخواهد آمد... و چون برای پیشرفت امور باید سایر وزارتخانه ها نیز هماهنگ شوند، لذا در رأس کلیه وزارتخانه های کشور مستشاران خارجی قرار خواهند گرفت و درنتیجه قوه مجریه مملکت به دست مستشاران خارجی خواهد بود و ادامه این وضع منجر به آن خواهد شد که قوه‌ی مقننه نیز تحت نفوذ واختیار آنها درخواهد

۱ــ قانون وام و اجاره ــ دولت امر یکا در تاریخ دوم مارس ۱۹٤۱ (اسفند ماه ۱۳۱۹) قانونی به تصویب کنگره امر یکا رساند که به موجب آن هر موقع رئیس جمهور تشخیص بدهد که دفاع از یک کشور بیگانه برای حفظ منافع امر یکا ضروری است مشارالیه حق دارد برای دفاع از آن کشور تمام تجهیزات و محصولات لازم را به آن کشور بدهد.

آمد.

در کشور ما که به قدر کفایت تحصیل کره و فرنگ رفته وجود دارد دیگر مردم آزاده و وطنپرست حاضر به خدمت مستشاران یعنی آقایی اجانب و بردگی خود نشده از کار بر کنار خواهند ماند و دو باره میدان به دست لاشخورها و بادنجان دورقاب‌چین‌ها خواهد افتاد و چون سال‌های دراز لازم است که مستشاران به قدر مردم متوسط کشور ما سر از کارها در آورند، ناچار تسلیم این اطرافیان خواهند شد. بدین ترتیب اداره‌ی امور کشور به دست دو دسته اشخاص که هیچ یک در فکر سعادت ملت ما نیستند خواهد افتاد.

...پس از ورود مستشاران زندگی اداری مملکت به صورت تازه‌ای در خواهد آمد و مشکل تازه‌ای بر مشکلات مردم افزوده خواهد شد یعنی دستگاه عریض و طویل منشی گری و مترجمی به راه خواهد افتاد و برای چرخاندن این دستگاه هر سال میلیون‌ها خرج خواهد شد و مردم ستمکشیده کشور را به عقوبتی عظیم مبتلا خواهد ساخت.

...ملل قوی و درجه اول دنیا هیچ گاه چنین مستشارانی را قبول نمی کنند. مستشار خارجی چنان‌چه استقلال رأی داشت امکان فعالیت ندارد و اگر چنین نبود به درد ملت نمی خورد در هر حال نوشداروی **حیات‌سیاسی، که‌حاکمیت** ملی و اساس هر اصلاحی است، جز به دست مردم ما ساخته و پرداخته نخواهد شد. مستشاران هیچ‌وقت مرد کار برای ما تربیت نکرده‌اند بالعکس مانع ظهور رجال شده‌اند والا مملکت ما به استخدام این مستشاران احتیاجی نداشت و اگر صلاح و صرفه‌ی خود را در استخدام متخصصین خارجی دیدیم آنها را به عنوان مزدور و مستخدم به خدمت می طلبیم و ریش خود را به هیچ قیمتی به دست غیر نمی دهیم.»

ولی دولت «قوام» و مجلس سیزدهم نه فقط ریش ملت را به دست مستشاران بیگانه ای، که به مردم کشور حرمت و علاقه و دلسوزی نداشتند، سپردند؛ بلکه از این حد نیز فراتر رفتند و طی لایحه اختیارات دکتر «میلیسپو» که در ۲۲/۲/۱۳ به تصویب رسید، برخلاف قانون اساسی به او حق قانونگزاری نیز اعطا کردند. مطابق قانون اختیارات، دکتر «میلیسپو» برای وارد کردن و صادر کردن اجناس غیرخوار باری و کلیه مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، صدور پروانه تولید و فروش، انتشار کوپن، تثبیت بهای اجناس و توزیع عادلانه آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادله، تعیین مال الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات می تواند مقرراتی وضع کند واین مقررات حکم قانون را خواهد داشت.

حال ببینیم دکتر «میلیسپو» که خود و همکارانش را دولتی در داخل ایران می دانست واین **نظر خود را کتباً** به وزیر دارایی نوشت[1]. وظایفی را که به عهده گرفته بود چگونه انجام داد: دکتر

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۳۰۹، مورخه‌ی ۲۳/۸/۲۸. «دولت دکتر میلیسپو»: دکتر «میلیسپو» نامه‌ای به آقای «زرین کفش» نوشته و اعمال نظارت وزارت دارایی را در امور اقتصادی کشور تجویز کرده و تصریح ساخته است: «دیگر دولتی در دولت شما وجود ندارد» یعنی حال که حاضر به اعمال نظارت وزارت دارایی شده‌ام از قدرت خود که به منزله‌ی دولتی در داخل دولت شما بود، صرفنظر کرده‌ام.

«میلیسپو» که تازه از آسایشگاه معلولین روحی مرخص شده بود[۱] اولین تقاضایی که در بدو ورود از دولت ایران کرد این بود که شخص او رااز پرداخت مالیات بر درآمد معاف سازند.»[۲] و دولت ایران این تقاضا را پذیرفت.

ولی کمبود ارزاق و مایحتاج عمومی در اثر سیاست نادرست و حتا سوء استفاده های شخصی مستشاران امر یکایی تشدید شد، بهای اجناس سیر صعودی پیمود و گرفتاری ها و مشکلات مردم افزایش یافت. مثلاً مردم شهر تبریز که مرکز غله خیزترین استان کشور است در بهمن و اسفندماه ۱۳۲۱ دچار چنان قحطی و گرسنگی شدند که نانواها به جای نان، سیب زمینی تحویل آنها دادند. در نتیجه روز ۲۶ اسفندماه همان سال مردم دست از کار کشیدند و به عمارت استانداری هجوم بردند. حال آن که طبق اعلام نظر کمیسیون دادگستری مجلس شورایملی در آن زمان دولت در نقاط مختلف آذربایجان غله داشت و فقط فراهم ساختن وسیله حمل آن لازم بود. ولی مستر «و یو یان» مستشار امر یکایی خوار بار در آذربایجان که خود مسئولیت مستقیم این وضع را به عهده داشت، به جای انجام اقدامات عاجل به تهران فرار کرد.[۳] و در تهران ارتقاء مقام یافت و به مدیریت کل نظارت صنعتی منصوب شد.

درتهران مستشاران امر یکایی با تقاضای مردم و نظرات مجلس موافقت نکردند و ورود آزاد گندم و جو و آرد را به تهران منع کردند. درنتیجه قاچاق آرد رواج یافت و قیمت آن بالا رفت. ولی به قول دکتر «مصدق»: «...نمی دانم چه مصلحتی در کار است که از ورود جنس به تهران مخالفت می کنند ولی از حمل به نقاط دیگر ممانعت نمی کنند مثلاً از حومه تهران هر قدر جنس به قزوین **رود مانعی نیست، ولی برای وارد کردن یک خروار آرد به شهر تهران تشریفاتی قائل شده اند که** مردم راضی هستند جنس که به قاچاق وارد می کنند به قیمت گران بخرند و زیر بار تشریفات اداری نروند.»[۴]

ولی بالاخره این سر نیز آشکار شد: در آن زمان قیمت گندم در بازار آزاد خرواری ۲۰۰ تومان بود، ولی سیلو مردم را وادار می کرد که آنرا به ۶۰ تومان بفروشند و چون خریدار بزرگ گندم در ایران شهر تهران بود برای این که خریداران این شهر با متفقین رقابت نکنند و آنها بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند اجازه ندادند که غله وارد تهران شود.

مستشاران بعد از دو سال مطالعه و بررسی و خرج میلیون ها تومان از کیسه ی مردم فقیر این کشور وزارت خوار بار درست کردند و دست به جیره بندی زدند. «شریدان» مستشار امر یکایی خوار بار، جیره روزانه نان مردم ایران را، چنین تعیین کرد: «...جیره بندی روزانه نان برای کارگران

۱ــ «آژیر»، شماره ی ۲۰۱، مورخه ی ۲۳/۷/۲۵. مستشاران امر یکایی چه کاره بوده اند».

۲ــ «داد»، شماره ی ۳۸۲، مورخه ی ۲۳/۱۲/۱.

۳ــ از گزارش دکتر «مصدق» به مجلس شورایملی در جلسه ی ۲٤/۱/۳۱.

٤ــ از نطق دکتر «مصدق» در فروردین ماه سال ۱۳۲۳، در مجلس ــ در کتاب «موازنه منفی»، صفحه ی ۹۰، جلد اول.

۸۰۰ گرم و برای مردم عادی ۴۰۰ گرم و برای کودکان ۲۰۰ گرم» [۱]

و برابر نامه‌ای که موقع عزیمتش از ایران در جراید منتشر کرد خوراک یکساله مردم ایران را ۱/۵ میلیون خروار تعیین کرد و نتیجه گرفت که چون محصولات ایران در سال جاری (۱۳۲۲) ۷/۵ میلیون خروار است لذا دولت ایران می تواند شش میلیون خروار مازاد موجود را به متفقین بفروشد.» [۲]

در همان ایام روزنامه‌ی «ستاره» تحت عنوان «حساب آقای شریدان» نوشت: «این حساب، غلط و به منظور اغفال مردم تهیه شده است. زیرا اگر جمعیت ایران را حداقل ۱۲ میلیون فرض کنیم و شش میلیون آن اصلاً نان نخورند با توجه به این که خوراک ایرانی اصولاً نان است و حداقل خوراک هر نفری را هم یک چارک فرض کنیم خوراک نان آنها ۵/۵ میلیون خروار می شود. از این جا روشن است که چرا با وجود خوبی محصول وضع نان در کشور خراب و نایاب است.» [۳]

با این حساب‌های غلط هزاران تن از گرسنگی و خوردن معجون عجیبی که به اسم نان بخورد آنها می دادند به دیار نیستی رهسپار شدند. در انجام جیره‌بندی نیز چنان سوء استفاده‌های کلانی به عمل آمد که شخص دکتر «میلیسپو» در نامه‌ای به «تدین» وزیر کشور صراحتاً به آن اعتراف کرد. [۴]

آنها به بهانه جلوگیری از ایجاد بازار سیاه تجارت آزاد را مختل کردند و موجب بالا رفتن سرسام‌آور قیمت‌ها شدند. از طرف دیگر در حالی که مردم لخت و بی لباس بودند، میلیون‌ها متر قماش را در انبارها پوسالدند. چنان‌چه وزیر دارایی در پاسخ نمایندگان مجلس که سؤال کردند: «... هیئت دکتر «میلیسپو» نتوانسته است انحصار و توزیع کالا را به خوبی اداره کند، می گویند مقدار بسیار زیادی قماش در حدود چهل میلیون متر در انبارها در حال پوسیدن است.» چنین گفت: «توضیحاتی که برای من داده شده است، به نظر خود من قانع کننده نیست تا چه رسد به این که به عرض مجلس برسد.» [۵]

یکی دیگر از جهات استخدام مستشاران امریکایی استفاده از سهمیهٔ کالاهایی بود که برابر قانون وام و اجاره دولت امریکا به دولت‌های دوست و متحد خود می داد. چنان‌چه هر یک از کشورهای استفاده‌کننده سهم خود را به موقع در یافت نمی کرد از آن محروم می شد.

اینک نحوه‌ی استفاده مستشاران از سهمیه‌ی کالاها:

در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲شمسی) از سهمیه‌ای که برای ایران تعیین شده بود، چهل هزار تن استفاده نشده و در شش ماهه سال ۱۹۴۴ (۲۳ ــ ۱۳۲۲) سیزده هزار تن از آن بلااستفاده مانده است [۶] درنتیجه اداره‌ی تقسیم اجناس خاورمیانه در امریکا تصمیم خود را به شرح زیر اعلام داشت: «چون به اداره‌ی تقسیم اجناس خاورمیانه در امریکا گزارش رسیده که درایران به قدری قماش موجود است

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۰۷۱، بتاریخ ۲۱/۹/۱۱.

۲ و ۳ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۱۱، مورخه‌ی ۲۲/۶/۱۷.

۴ــ «ستاره»، ۱۶۱۵، به تاریخ ۲۲/۶/۲۲.

۵ــ «دماوند»، شماره‌ی ۲۶ خرداد ماه سال ۱۳۲۳.

۶ــ روزنامه‌ی «عصر اقتصاد»، شماره‌های ۱۱۹، ۱۱۵ تیرماه ۱۳۲۳.

که قسمتی از آن در انبارها پوسیده و از بین رفته است بدین سبب کمیسیون تقسیم جنس خاورمیانه در واشنگتن سهمیه ۱۹٤٤ ایران را حذف کرده است.»[۱]

در دستگاه وزارت دارایی و ادارات تابعه همان طور که قبلاً پیش بینی شده بود افراد کاردان و لایق از کار کنار رفتند و دستگاه عریض و طویل سکرتری و مترجمی به راه افتاد و قدر و منزلت اشخاص به میزان کرنش و تملق آنها در برابر مستشاران و به تعداد جملات و کلمات انگلیسی که می دانستند بستگی پیدا کرد. چنان چه در قانون استخدام جدید دکتر «میلیسپو» یک نفر مترجم درجه ی چهار ۵۰۰ ریال بیشتر از کسی که دکترای پزشکی داشت حقوق می گرفت.[۲]

دکتر «میلیسپو»، که متعهد به عدم دخالت در سیاست بود، به نفع ارتجاع وارد سیاست شد و طی بخشنامه ای کارمندان را از شرکت در احزاب پیشرو و دخالت در امور سیاسی منع کرد.

در این بخشنامه گفته می شود: «اداره ی کل... مقتضی است مراتب زیر را برای کلیه صاحبمنصبان و کارمندان خود کاملاً تصریح کرده و سعی وافی مبذول دارید که عیناً به تمام آنها ابلاغ شود:

«کلیه صاحبمنصبان و کارمندان ایران که حق رأی دادن در انتخابات آتیه مجلس شورایملی را دارند اجازه دارند مطابق میل خود رأی دهند. مأمورین نامبرده حق ندارند اقدام به تشکیل احزاب سیاسی کرده وارد احزاب سیاسی شوند و در اقدامات سیاسی از هر قبیل دخالت کنند. بر له یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورایملی عملیاتی انجام دهند یا نفوذ خود را بر له یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورایملی بکار برند.

چنان چه صاحبمنصب یا کارمندی تصور کند حق دارد قانوناً در چنین اقداماتی دخالت نماید یا مایل باشد به چنین عملی مبادرت ورزد باید از خدمت وزارت دارایی استعفا دهد.

هر صاحبمنصب یا کارمندی این دستور را اطاعت نکند فوراً خود را مشمول معافیت آتی خواهد ساخت.

رئیس کل دارایی ــ «دکتر میلیسپو»[۳]

وی این بخشنامه را به مرحله ی اجرا نیز درآورد و مردم کشور ما را عملاً از حقوقی که قانون اساسی به آنها اعطا کرده است، محروم ساخت. در این مورد یک نمونه ازاقدامات وی را نقل می کنیم: ۲۸۹۵۸ ــ ۲۳/۱۰/۳۰ ــ آقای «امیرشاهی» رئیس اداره مالیات بر درآمد شاهرود، نظر به این که در امور سیاسی شرکت کرده اید و خود نیز مراتب را اعتراف دارید به این وسیله توبیخ می شوید چنان چه در آتیه عدم اطاعت از مقررات را تکرار کنید از خدمت منفصل خواهید شد.»

رئیس کل دارایی ــ دکتر «میلیسپو»[٤]

۱ــ «رهبر»، شماره ی ۲۷۲، به تاریخ ۲۳/۲/۷.

۲ــ «رهبر»، شماره ی ۲٦٤، مورخه ی ۲۳/۱/۲۹.

۳ــ «ایران»، شماره ی ٤۰ به تاریخ ۲۲/۵/۱۲.

٤ــ «رهبر»، شماره ی ٤۷۵، به تاریخ ۲۳/۱۱/٦.

دکتر «میلیسپو» که در مصاحبه با مدیر روزنامه «ستاره» خود را «ضامن استقلال ایران» خوانده بود با سرشناس‌ترین عامل استعمار انگلستان، «سید ضیاء الدین طباطبائی» همدست شد تا به کمک یکدیگر فاتحه‌ی استقلال ایران را بخوانند. وی در روزگاری که قماش حکم کیمیا را داشت و به اکثریت مردم حتا برای ستر عورت قماش نمی رسید، نهصد هزار متر پارچه به قیمت دولتی در اختیار «رشیدیان» همکار نزدیک «سید ضیاء» گذاشت تا در بازار آزاد بفروش رساند و «رشیدیان» میلیون‌ها تومان سود حاصل ازاین معامله را در اجرای مقاصد «سید ضیاء» بکار برد. وزیر پیشه و هنر در جواب سؤال «ایرج اسکندری» نماینده‌ی مجلس مراتب را تأیید کرده اظهار داشت که «۹۰۰ هزار متر پارچه طبق حواله و درخواست ارتش انگلستان بوده که به وی (رشیدیان) تحویل شده است.»[۱]

«کورس»، همکار دیگر «سید ضیاء»، چهار تُن رنگ که تمامی سهمیه‌ی ایران از برآورد احتیاجات خاورمیانه بود به بهای پنج میلیون ریال از اداره‌ی تثبیت قیمت‌ها در یافت داشت و از این معامله ۴۵ میلیون ریال استفاده برد که قسمت اعظم آن را به حزب «حلقه»ی سید ضیاء تقدیم داشت.[۲]

دکتر «میلیسپو» در دفاع از ارتجاع و در مبارزه با روزنامه‌های مخالف حتا دستور داد که آگهی های دولتی را منحصراً به چند روزنامه طرفدار وی از جمله روزنامه‌های «سید ضیاء» بدهند و در تقسیم کاغذ روزنامه نیز طرف دوستان را گرفت.

اقدامات دکتر «میلیسپو» و همکاران در تعدیل بودجه و ایجاد ثروت نیز درخشان‌تر از نتایج سایر اعمال وی نبود. چنان چه در سال ۱۳۲۲ تنها از محل مالیات بر درآمد در تهران حدود ۳۰۹ میلیون ریال عاید کشور شده بود ولی درسال ۱۳۲۳ از قانون پیشنهادی دکتر «میلیسپو» که نرخ مالیات را تا هشتاد درصد بالا برده بود با وجود رونق کسب و تجارت بیش از ۳۰۲ میلیون عاید دولت نشد.[۳] و مخارجی هم که از استخدام مستشاران تحمیل بودجه مملکت شده بود سر به میلیون‌ها می زد و کار مملکت به گرفتن وام از بانک ملی می گذشت.

چنان که بدهی دولت به بانک ملی برابر ترازنامه بانک در سال ۱۳۲۳، مبلغ ۴،۵۰۷،۳۷۰،۲۷۱/۳۰ ریال بوده که نسبت به سال ۱۳۲۲ مبلغ ۶۳٤،۵۳۵،۳۳/۷۵ ریال افزایش داشته است.[۴]

راه حلی که این «حافظ استقلال کشور» برای نجات از افلاس عمومی پیشنهاد می کرد استقراض خارجی بود بطوری که در لایحه بودجه کل کشور ۱۳۲۲ چنین قید شده بود:

«ضمناً از طرف رئیس کل دارایی به دولت پیشنهاد شده است که در جستجوی یک قرضه

۱ــ «رهبر»، ۳۰۹، به تاریخ ۲۳/۳/۱۹.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۱٤، به تاریخ ۲۳/۳/۲۵، و «داد»، شماره‌ی ۱۸٦، به تاریخ ۲۳/۳/۲٦.

۳ــ کتاب «موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۸۷.

٤ــ «داد»، شماره‌ی ٤۵۲، به تاریخ ۲٤/۲/۳۱.

کافی در خارج از کشور باشد.»[۱]

در بدو ورود دکتر «میلیسپو» ضمن این که عده‌ای اصولاً با استخدام مستشار مخالف بودند، «حزب توده‌ی ایران» و پاره‌ای از محافل اجتماعی نسبت به اقدامات وی خوش بینی و امیدواری داشتند. چنان چه فراکسیون نمایندگان «حزب توده‌ی ایران» در مجلس نظر خود را نسبت به مستشاران چنین اعلام کرد: ۱ــ «حتی المقدور باید از استخدام مستشار خارجی خودداری کرد. ۲ــ آقای دکتر «میلیسپو» به علت تراکم امور محوله به ایشان... ازعهده‌ی اصلاح وضع اقتصادی کشور و توزیع عادلانه اجناس انحصاری و تثبیت و تعدیل قیمت‌ها برنیامده... درعدم موفقیت دکتر «میلیسپو» به هیچ وجه سوءنیت در کار نبوده بلکه زیادی کار و درعین حال کارشکنی عده‌ای از محتکرین و سرمایه داران موجب عدم موفقیت ایشان است.»[۲]

از فروردین ماه سال ۱۳۲۳ مبارزه با دکتر «میلیسپو» و همکارانش که بار سنگینی بر دوش ملت ستمکشیده‌ی ایران شده بود صورت جدی به خود گرفت. دکتر «مصدق» نماینده‌ی اول تهران که قبل از تغییر سلطنت وزیر خارجه بود و در مجلس ششم در اولین مأمورین «میلیسپو» به ایران پرده از اغراض سیاسی او برداشته بود[۳] طی نطق مستند و مستدلی الغاء اختیارات دکتر «میلیسپو» را خواستار شد و صریحاً اعلام داشت که: «عقیده‌ی من همیشه این بوده است که ایرانی خانه خود را خودش باید اداره کند»[۴]

دکتر «مصدق» در مصاحبه با مخبر «مرد امروز» در جواب سؤال «به عقیده‌ی شما اصولاً ایران احتیاج به مستشار دارد یا خیر؟» چنین جواب داد: «به عقیده‌ی من ایرانی ها خودشان به خوبی قادر به اداره‌ی کلیه‌ی **امور کشورخود هستند.** چنان که سال ها بلکه قرن ها بی مستشار مملکت را اداره کرده اند، محتاج به مستشار نیستند. ولی یک مسئله است که باید توجه کرد و آن سیاست خارجی کشور است. امروز به سبب تماس مستقیمی که با دول دوست و همجوار و متفق خود داریم اگر امور مالی تحت نظارت و شور عده‌ای مستشار باشد که بتواند کاملاً بی طرفانه رفتار کند خیلی بجا است. ولی این مستشارها باید از یک دولتی مثل امریکا خواسته شود و دولت امریکا معرف و ضامن اعمال آنها باشد نه هرکس بدون مسئولیت و میل و اراده‌ی این و آن تحمیل شود.»[۵]

«حزب توده‌ی ایران» نیز در اوایل سال ۱۳۲۳ نظری مشابه نظر دکتر «مصدق» داشت چنان چه دکتر «کیانوری» طی کنفرانسی در کلوب «حزب توده‌ی ایران» در مورد مستشاران چنین گفت:

«...از مطالب فوق نتیجه می گیریم که این میسیون مالی از کلیه جهات قدرت حل مسائل مشکل اقتصادی کشور ما را ندارد ــ از طرفی وجود یک میسیون مالی بی نظر و مطلع و بااختیارات متناسب برای ما نافع خواهد بود. از مجلس و دولت خواستاریم که دراین مورد هرچه زودتر بطور

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۱۷، به تاریخ ۲۲/۷/۳.

۲ــ روزنامه‌ی «رهبر»، مورخه‌ی ۲۲/٤/۱۱.

۳ــ کتاب «دکتر «مصدق» و نطق های تاریخی او در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینه ــ «حسن مکی».

٤ــ کتاب «موازنه منفی»، صفحه‌ی ۹۱، جلد اول.

۵ــ «مرد امروز»، شماره‌ی ۱٦، مورخه‌ی ۲۳/۲/۲.

رسمی با دولت امر یکا وارد مذاکره شوند و ترتیب تغییر این میسیون و استخدام یک مستشار جدید را که توسط دولت امر یکا ضمانت شود فراهم آورند...»[۱]

اما «سید ضیاء» و دار و دسته اش که در برابر هر انتقادی از دکتر «میلیسپو» و دستیارانش می گفتند که: «هرگونه ضدیتی با دکتر «میلیسپو» در حکم ضدیت با دولت امر یکاست و تهدید می کردند که در صورت استعفای دکتر «میلیسپو» کمک امر یکا بابت قانون وام و اجاره به ایران قطع خواهد شد» معتقد بودند که «یکی از بهتر ین اقدامات مجلس سیزدهم دادن اختیارات به میسیون امر یکایی بود.»[۲] آنها اطمینان می دادند که از قانون اختیارات سوء استفاده نخواهد شد و با تمام قوا در ابقاء دکتر «میلیسپو» می کوشیدند.

بالاخره در اثر مبارزات دکتر «مصدق»، «حزب توده ی ایران»، «جبهه آزادی» و کلیه آزادیخواهان ایران لغو اختیارات دکتر «میلیسپو» در مجلس مطرح شد. ولی دکتر «میلیسپو» با توافق «ساعد» نخست وز یر و دار و دسته «سید ضیاء» برای رفع مشکلات سه ماه از مجلس مهلت گرفت. بزودی معلوم شد که این مهلت سه ماهه نیز برای انجام آخر ین خوش خدمتی به امپر یالیسم آمر یکا و انگلستان و تحو یل منابع نفتی ما در بلوچستان و سیستان به آنها بوده است (که شرح آن بعداً خواهد آمد).

سرانجام مجلس در نوزده دیماه سال ۱۳۲۳ اختیارات دکتر «میلیسپو» را لغو کرد و به این ترتیب دکتر «میلیسپو» و دستیارانش در حالی که اقتصاد کشور ما ورشکسته تر شده و خزانه مملکت چنان خالی شده بود که حتا دولت قادر به پرداخت حقوق بهمن ماه کارمندان نبود کشور را ترک کردند.

ولی چون در قانون استخدام وی قید شده بود که «اگر دولت ایران قبل از پایان مدت استخدام مشارالیه بخواهد پیمان او را فسخ کند باید ترتیبی بدهد که رضایت خاطر او را فراهم سازد» لذا دکتر «میلیسپو» با اخذ ماهی یکهزار و پانصد دلار تا پایان آبانماه ۱۳۲٤ از خزانه تهی کشور عازم امر یکا شد.[۳]

رشد و اعتلای نیروهای دموکراتیک درایران ــ یورش ارتجاع برای محو آثار دموکراسی و اعاده ی دیکتاتوری:

«حزب توده ی ایران» که دراولین سال های فعالیت و مبارزه ی ثمر بخش خود رشد یافت، پیشروتر ین افراد طبقات زحمتکش کشور را دور خود جمع کرد، اتحادیه های صنفی را سازمان داد، با انتشار روزنامه ها و مطبوعات در روشن کردن مردم و افشای ماهیت دستگاه حاکمه توفیق یافت و راه

۱ــ «رهبر» شماره ی ۲٦٤، مورخه ی ۲۳/۱/۲۹.

۲ــ «رعد امروز»، ۱۳۰، مورخه ی ۲۳/۱/۲۲، «ایران در سر چهارراه تقدیر».

۳ــ «داد»، شماره ی ۳۸۲، مورخه ی ۲۳/۱۲/۱.

مبارزه را به مردم آموخت.

یکی از اقدامات درخشان «حزب توده‌ی ایران»، به مثابه نخستین قدیم در تشکیل جبهه ملی ضد استعمار، دعوت جراید ملی و آزادیخواه و مخالف دیکتاتوری به تشکیل «جبهه آزادی» بود. «جبهه آزادی» که در مردادماه سال ۱۳۲۲ در تهران تشکیل شد، در اولین قطعنامه‌ی خود علت تشکیل جبهه را به این گونه بیان می کند: «خطر قطعی و وحشت فنا و اضمحلالی که کشور و ملت ایران را تهدید می کند و بقای عوامل سیه‌روزی و دستگاه جنایاتی که بدبختی امروزی ما نتیجه آن است، ایجاب می کند که عناصر وطنخواه و آزادی‌طلب و شرافتمند برای مبارزه و انهدام این اساس مخرب و کانون فساد و خودسری، جبهه‌ی واحدی تشکیل داده و با نهایت ایمان و شرافت در این راه فداکاری کنند و اساس ظلم و بیدادگری را براندازند ــ از این رو مدیران جراید امضاکننده در اولین قدم جبهه‌ای به اسم «جبهه‌ی آزادی» تشکیل داده و در اصول زیر موافقت می کنند که با تمام قوا با یکدیگر معاضدت و همکاری کرده و برای تقویت این جبهه و نیل به آرزوی خود از هیچ گونه فداکاری مضایقه نورزند.

ضمناً از عموم آزادیخواهان و اشخاصی که با این اصول موافقت دارند دعوت می شود که با تمام قوا فرداً و مشترکاً برعلیه اوضاع و عوامل دیکتاتوری و ارتجاع مبارزه کرده، زمینه را برای نهضت حقیقی آزادی‌خواهی حاضر و آماده سازند.

۱ــ مبارزه شدید با هر نوع انحراف از اصول قانون اساسی و حکومت ملی که از هر شخص یا هر مقامی ناشی شود.

۲ــ قطع ایادی عمال استبدادوارتجاع ازدستگاه اجتماعی.

۳ــ مجاهده در برانداختن اصول و تشکیلات دوره‌ی دیکتاتوری و بدست آوردن مشروطیت حقیقی.

٤ــ مجاهده در تمرکز قوای ملی و وحدت عناصر آزادیخواه برای تقویت جبهه‌ی آزادی».

به امضای : عزت‌پور، آزادگان. جعفر پیشه‌وری، آژیر. حسین فاطمی، باختر. محمد طباطبائی، تجدد ایران. **پازارگاد**، خورشید ایران. عمیدی نوری، داد. فتاحی، دماوند. ایرج ...کندری، رهبر. احمد ملکی، ستاره. صادق سرمد، صدای ایران. شاهنده، فرمان. دکتر دادمنش، مردم. فروزش، نجات ایران. محیط طباطبائی، مجله محیط.»[1]

تشکیل این جبهه عکس‌العمل منطقی و درستی بود که در برابر تلاش ارتجاع برای اعاده‌ی دیکتاتوری و تجدید کامل زمینه غارتگری و خودسری و تکرار جنایات دوره‌ی بیست ساله نشان داده می شد.

«ملک‌الشعرای بهار» در مقام یکی از مدافعین «جبهه‌آزادی» به مناسبت تشکیل این جبهه، در کلوب «حزب توده‌ی ایران» بیاناتی تحت عنوان «به دوستان عزیزم» ایراد کرد که انعکاس درستی از شرایط و وظایف مبارزین راه آزادی بود. وی چنین گفت: «دوستان عزیزم!... جزئیات

۱ــ «دماوند»، شماره‌ی ۹، مورخه‌ی ۲۲/۵/۲.

مرامی را موقتاً کنار گذاشته با هر کسی که ازحیث مظلومیت با شما همدرد است کنار بیایید... هرکس را که شعله وطنخواهی در دلش نمرده است مورد محبت و ستایش قرار داده، اصل مرام خود را بر پایه‌ی مهر و مودت و اجتماع افراد همدرد و طبقات مظلوم بنا سازید.

... گرگ‌های درنده‌ای که سال‌ها از گوشت و چربی این مردم تغذیه کرده‌اند آرام نگرفته و به نخواب نرفته‌اند. اگر این حیوانات جسور بار دیگر به جان شما افتادند بر پیر و برنا رحم نمی کنند و سوسیالیست رااز دموکرات فرق نمی گذارند...»[1]

در صف مقابل «جبهه‌ی آزادی»، «عباس مسعودی» و روزنامه «اطلاعات» وی قرار داشت که بعد از حادثه ۱۷ آذر، در حلقه‌به گوشی و وابستگی وی به دربار «محمدرضا شاه» شکی باقی نبود و چون «شاه» از گفتن این که «قوام» هم به کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده و بر ضد من اقداماتی می کند...»، «جبهه‌ی آزادی» مطبوعات را در نظر داشت و حتا برای نشان دادن عدم رضایت خود از آن جبهه، برخلاف معمول، مدیران جرایدِ وابسته به آن را به سلام عید مبعث دعوت نکرد، «مسعودی» و اعوان و انصارش «جبهه‌ی آزادی» را به باد تهمت و افترا گرفتند تا عبودیت و بندگی خود را در نظر ارباب به ثبوت رسانند. حال آن که تشکیل این جبهه ارتباطی به اختلاف «قوام» و «شاه» نداشت. ناسزاگویی و یاوه‌سرایی «مسعودی» بجایی رسید که وی با پشتگرمی دربار و دولت علناً در حضور عده‌ای از مدیران جراید تهدید کرده گفت: «من پول دارم و همه‌تان را محو می کنم»[2].

از طرف دیگر دولت «سهیلی» نیز بی ارائه دلایل قانونی روزنامه‌های آزادیخواه را توقیف می کرد و در توضیح علت توقیف به «تکدر خاطر ملوکانه» و «دستور اعلیحضرت محمد رضا شاه» متوسل می شد. «جبهه آزادی» تا مهرماه سال ۱۳۲۳ با وحدت و اتحاد نظر بی مانندی علیه ارتجاع مبارزه کرد. **ولی پس از طرح امتیاز نفت شمال و سیاست خاصی که «حزب توده‌ی ایران» در پیش گرفت، کسانی که مخالف اعطای امتیاز به بیگانگان بودند از این جبهه بر یدند و فقط مدیران جراید وابسته به جناح چپ در آن باقی ماندند.**

از لحاظ شرایط جهانی شکست ارتش هیتلری در استالینگراد و پیشروی ارتش سرخ و تشکیل کنفرانس تهران با شرکت سران سه دولت بزرگ برای بررسی چگونگی ادامه جنگ و انجام اقدامات لازم برای تسریع پیروزی و انتشار اعلامیه‌ی مربوط به تضمین استقلال اقتصادی و سیاسی ایران از سوی سه دولت بزرگ (آذرماه ۱۳۲۲)، توازن قدرت را در داخل کشور به نفع نیروهای مترقی تغییر داد. ارتجاع داخلی و دولت انگلستان که از پیشرفت نیروهای ملی و دموکراتیک در کشور و بیداری مردم و ضعف و تزلزل دستگاه دولتی دچار وحشت و هراس شده بودند، نقشه جدیدی برای اسارت مردم کشور ما کشیدند و سیاستمدار ورشکسته ای نظیر «سید ضیاءالدین طباطبائی» را مأمور اجرای این نقشه ساخت. ابتدا «مظفر فیروز» فرزند «نصرت‌الدوله فیروز» (کاندیدای وزارت خارجه

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۵۹۶، مورخه‌ی ۲۲/۵/۳۱.

۲ــ «دماوند»، شماره‌ی ۵۹، ۲۲/۵/۲۵، «مبارزه مطبوعات».

انگلستان برای انجام کودتای ۱۲۹۹) به نمایندگی از سوی «بعضی جراید» به فلسطین سفر کرد و در ده کیلومتری شهر «غزه» با وی مصاحبه‌ای کرده متن آنرا برای ملت ایران به «ارمغان» آورد.[۱]

سپس خود «سید ضیاء» توسط مستر «ترات» کاردار سفارت کبرای انگلیس در تهران به ایران آورده شد. بلافاصله عوامل ارتجاع و قره نوکران استعمار به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند و کلماتی نظیر منجی و پیشوا نثار قدومش کردند. آنها از کسی پیشواز کردند که پس از بیست سال ترک وطن هوای ایران بر سرش زده و از فلسطین «هجرت» اختیار کرده بود تا نیروهای متلاشی شده و دستگاه از هم گسیخته‌ی ارتجاع را سر و سامان بخشد.

و خبرگزاری «رو یتر» ضمن اعلام خبر ورود «سید ضیاء» به ایران چنین گفت: «...مدتی است که پیشنهادهایی به او شده که به ایران بازگردد و مقام نخست‌وزیری را اشغال کند. تمام روزنامه‌ها خبر بازگشت او را با خط درشت نگاشته و به تمجید و تحسین وی پرداخته‌اند و برخی نیز نوشته‌اند که آقای «سید ضیاءالدین طباطبائی» همواره بین هم‌میهنان خویش دموکرات تمام عیار بوده و علاقه تام و تمامی نسبت به متفقین دارند.»[۲]

«سید ضیاء» که مدت‌ها از اوضاع و احوال کشور به دور بود، در بازگشت به ایران، فعالیت خود را با دفاع از کلاه پوست و حمله به «سر پوش لگنی»[۳] (شاپو) شروع کرد و خواستار بازگشت رو بند و چادر و عبا و ردا به نام عنعنات ملی (مفاخر اجدادی) شد. وی به یاری همکاران و همدستان خود و به پشتیبانی صریح و آشکار دولت انگلستان حزب «اراده‌ی ملی» راتشکیل داد و برای فریب افکار عمومی در لباس وطنپرستی و دفاع از مشروطیت وارد میدان مبارزه شد.

وی که عامل کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن «رضاشاه» بود، خود را قربانی دستگاه جور و ستم رضاخانی نامید و آن دستگاه را مورد طعن و لعن قرار داد. وی از رضاخان به عنوان «دشمن اسلام»[۴] نام برد و زیر کلیشه‌ی عکسش نوشت: «رضاخان آمر توپ‌بندی حرم مطهر حضرت رضا و سبب قتل‌عام مسلمانان در خانه‌ی خدا (مسجد گوهرشاد) و مرقد فرزند پیغمبر اکرم، این قیافه‌ی خون‌آشام هنوز به خون ایرانیان تشنه است.»[۵]

«سید ضیاء» در دفاع از سیاست دولت شوروی و تظاهر به دوستی با آن دولت، ضمن مصاحبه مشهور خود که پیش از آمدن به ایران با «مظفر فیروز» به عمل آورد چنین گفت: «...«لنین» و رؤسای انقلاب شوروی زبانشان، مسلک شان، اخلاقشان ایرانی نبود، ولی آن چه به ایران دادند، آن چه برای ایران کردند، در تاریخ هیچ «شاه» ایران، هیچ پیشوای ایران، هیچ وزیر ایران، هیچ نماینده‌ی مجلس و هیچ نویسنده‌ی ایران ــ برای ایران نکرد...»[۶]

۱ــ «اقدام»، شماره‌ی ۱۶۶، مورخه‌ی ۲۱/۱۱/۸.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۲۳، مورخه‌ی ۲۲/۷/۱۱.

۳ــ جزوه‌ی «شعائر ملی» نوشته‌ی «سید ضیاء» چاپ تهران ۲۲/۷/۲۱.

۴ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲۳/۱/۱۶.

۵ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۱۲۴، مورخه‌ی ۲۳/۱/۱۵.

۶ــ «اقدام»، شماره‌ی ۱۶۶، مورخه‌ی ۲۱/۱۱/۸.

و چون به ایران رسید، با سوءاستفاده از زیاده‌روی مطبوعات «حزب توده‌ی ایران» در تحسین وتکریم ارتش، ادبیات، رژیم و رهبران شوروی، آن حزب را به بیگانه‌پرستی متهم کرد.

وی با تظاهر به مشروطه‌خواهی به «محمدرضا شاه» هشدار داد که از حدود وظایف خود خارج نشود و در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره‌ی سیاست» نوشت: «...ما از اعلیحضرت «شاه» انتظار داریم به وزیر دربار خود امر اکید صادر فرمایند که از حدود وظایف خود خارج نشده و در اموری که مربوط به اقتدارات و اختیارات حکومت ملی است مداخله نکند.»[۱]

زیرا «پادشاه مشروطه سلطنت می کنند نه حکومت.»[۲]

«سید ضیاءالدین» به نام دفاع از دین اسلام به تحمیق مردم کوشید و دراین راه از عالم نمایان مزدور استعمار بهره گرفت و «حزب توده‌ی ایران» را به بی دینی متهم ساخت. در جواب همین اتهام «حزب توده‌ی ایران» خطاب به «مظفر فیروز» مدیر روزنامه «رعد امروز» و دست راست «سید ضیاء» نوشت: «... دعوی دینداری کسانی مانند «مظفر فیروز»، عرض دین و ناموس مذهب را می برد. موجب خوشبختی است. زیرا کافی است کسی آقای «فیروز» را بشناسد و بی درنگ به حقیقت اوضاع واقف شود. ما نمی خواهیم در روزنامه خود به ذکر بعضی مطالب، که در عین درست بودن نوشتنش دور از شرایط خویشتن داری است، بپردازیم و همین قدر سربسته به آقای «مظفر فیروز» تذکر می دهیم که شما لازم نیست دم از اسلامیت بزنید و ما را متهم به کفر و الحاد بکنید. شما کمی عفاف را در مورد خود مراعات کنید مسلمانی و پارسایی پیشکش شما.»[۳]

و این تنها «سید ضیاء» نبود که برای استتار نیات پلید خود لباس زهد و تقوی به تن کرده بود، «محمد رضاشاه» نیز وجود خود را افتخار عالم اسلام می دانست و حیات بشری را بی وجود پادشاه ناممکن می شمرد. چنان چه در کتابچه وعظ و خطابه دینی مخصوص ارتش شاهنشاهی که در سال ۱۳۲۳ به چاپ رسیده چنین می خوانیم: «لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا» یعنی اگر پادشاه نباشد مردم همدیگر را می خورند![۴] به این ترتیب «سید ضیاءالدین» با استفاده از راه‌ها و ترفندهایی که گفته شد صفوف دشمنان ملت را سر و سامان داد و برای یورش به سازمان‌های دموکراتیک و مردم آزادمنش آماده شد.

انتخابات دوره‌ی چهاردهم:

با صدور فرمان انتخابات دوره‌ی چهاردهم در آخر خردادماه سال ۱۳۲۲ نیروها و جناح‌های مختلف به زورآزمایی پرداختند. «سهیلی» نخست‌وزیر پیش از صدور فرمان انتخابات طی مصاحبه‌ای اعلام داشت که «من به این نتیجه رسیده‌ام که باید انتخابات کاملاً آزاد باشد تا ملت به

۱ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۱۷٤، مورخه‌ی ۲۳/۳/۱۱.

۲ــ «رعد امروز»، ۱۱۹، مورخه‌ی ۲۳/۱/۸.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۵۷، مورخه‌ی ۲۳/۱/۲۰.

٤ــ «رهبر»، شماره‌ی ٤۹۹، مورخه‌ی ۲۳/۱۲/۸.

حق مسلم و قانونی خود برسد و مردم از حق خود استفاده کنند... البته حکومت نظامی ملغی خواهد شد و از آزادی مجامع نیز جلوگیری نمی شود.»[۱]

ولی به هنگام آغاز انتخابات حکومت نظامی هنوز بر سر کار بود. لذا «هیئت نظار تهران به ریاست سید «محمد صادق طباطبائی» به اتفاق آراء تصمیم گرفت، مادام که حکومت نظامی برقرار است از شروع به مقدمات انتخابات خودداری ورزد.»[۲] و الغای حکومت نظامی را از دولت خواستار شود. نظر مردم و مطبوعات بر این بود که «اصل در انتخابات، آزادی رأی و عقیده و فکر و اختیار مطلق رأی دهندگان و بالاخره مبارزه‌ی آزادانه سیاسی احزاب و فرقه‌های سیاسی برای پیشرفت کاندیداهای خودشان است و هرگونه وسایل و عوامل که این اصل را خدشه دار کند مانع آزادی انتخابات و استفاده‌ی مردم از حقوق طبیعی و اجتماعی خودشان است.

ولی اصل و قانون در حکومت نظامی، همان جلوگیری از آزادی عقاید و افکار و آراء و مبارزه با هرگونه تظاهرات سیاسی و مبارزات حزبی و خلاصه وجود آن دال بر موقوف ماندن آزادی و جلوگیری از مردم در استفاده از حقوق طبیعی و اجتماعی خودشان است»[۳]

اما «تدین» وزیر کشور دولت «سهیلی» کتباً نظر دولت را در این باره چنین اعلام داشت:

«نظر دولت این است که در هیچ جای قانون انتخابات یا قانون حکومت نظامی دیده نشده است که جریان انتخابات با اجرای حکومت نظامی مانعة‌الجمع و شروع به انتخابات مستلزم الغای حکومت نظامی باشد.»[۴]

دربار و دولت در عین تظاهر به بی نظری و عدم دخالت در انتخابات[۵] با تمام قوا می کوشیدند که از نفوذ نمایندگان واقعی ملت به مجلس شورا، این سنگر آزادی ومشروطیت جلوگیری کنند. دخالت آشکار و بی شرمانه دولت و دربار در امر انتخابات به قدری بود که برای کسی جای شبهه باقی نماند. در این جا به چند نمونه ازآن که در پرونده‌ی اعلام جرم به «سهیلی» نخست‌وزیر و «تدین» وزیر کشور ضبط و به تأیید کمیسیون دادگستری مجلس شورایملی رسیده است اشاره می کنیم:

«میکده» فرماندار شهرضا در کمیسیون دادگستری پیش چشم پانزده نفر وکیل اقرار کرد که: «قبل از حرکت به شهرضا آقای «سهیلی» مرا احضار و به اتفاق آقای «شیروانی» خدمت ایشان رسیده، فرمودند چون از قرار معلوم آقای «شیروانی» در محل محبوبیت دارند ولی قشقایی ها با ایشان مخالفت می کنند شما سعی کنید از نفوذ آنها تا حدی که مقدور است جلوگیری و جدیت کنید ایشان وکیل شوند، مخصوصاً فرمودند از صندوق باید اسم «شیروانی» بیرون درآید...»[۶]

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر: «شیروانی» بواسطه مخالفت «خسروقشقایی» و

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۱۸۵، مورخه‌ی ۲۲/۳/۱۱.

۲ــ «رزم»، شماره‌ی ۲۶، مورخه‌ی ۲۲/۵/۳۱.

۳ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۱۰، مورخه‌ی ۲۲/۶/۱۶ سرمقاله.

۴ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۱۰، مورخه‌ی ۲۲/۶/۱۶.

۵ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۶۴۳، مورخه‌ی ۲۲/۸/۴، اعلامیه نخست‌وزیر.

۶ــ «داد»، شماره‌ی ۲۰۵، ۲۳/۴/۱۹.

«صارم‌الدوله» در اقلیت است و دکتر «کیان» به همین سبب زمینه مناسب دارد. چنان چه بنده بی طرف بمانم موفقیت با «کیان» خواهد بود و اگر شخص ثالثی انتخاب شود بهتر است.»

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا: «نظر همان است که حضوراً مذاکره شد اهتمام ورزید، همان طور عمل شود. ممکن است انتخاب چند روز به تعویق افتد.»

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر: «تشکیل انجمن به تعویق افتاد ولی «صارم‌الدوله» و «قشقایی»، شیروانی را در اقلیت گذاشته و چون لنجان از حیث سیاست محلی تحت نظر «صارم‌الدوله» است اگر نتیجه‌ی خلاف انتظاری پیش آید فدوی را مقصر ندانید».

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا: «شما منتظر خدمت می شوید.»[۱]

یک مورد دیگر: تلگراف رمز آقای «سهیلی» نخست‌وزیر به فرماندار ماکو: «فرماندار ماکو رونوشت شهربانی ــ وکیل دوم ماکو، «تیموری» است با شهربانی در انتخاب او تشریک مساعی کنید.»[۲]

ادعانامه دادستان دیوانعالی در مورد «سید محمد تدین» وزیر کشور دولت «سهیلی» حاکی است که در انتخابات بندرعباس قبلاً وسیله تلگراف رمز زمینه انتخاباتی کاندیداها را سئوال می کند. فرماندار بندرعباس طی تلگرافی بشماره ۳۰۳۸ جواب می دهد: «کاندیداهای انتخابات به ترتیب «مصباح زاده»، «مشیر دوانی» و «گله داری» است. «تدین» به شماره ۱۲۳٤ مورخه ۲۲/۹/۱۳ دستور می دهد: «عمل شما باید غیرمحسوس و به کلی محرمانه باشد». در باز پرسی های بعدی که از متهم (تدین) به عمل آمده وی اظهار می دارد: «برای انتخاب شدن دکتر «مصباح زاده» از یک مراکز اقتداری (دربار) فشارهایی به بنده وارد شد که من مجبور شدم چنین دستورهایی بدهم.»[۳]

در چنین شرایطی و با دخالت مستقیم مأمورین انگلیسی «سید ضیاءالدین طباطبائی» نیز از صندوق یزد سر درآورد. حال آن که «موسوی زاده» قاضی دادگستری که در میان مردم یزد زمینه انتخاباتی داشت توسط نیروهای انگلیسی توقیف شده به زندان افتاد تا «سید ضیاء» راحت‌تر بتواند خود را به مردم شهر تحمیل کند.[٤]

در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مردم تهران توانستند چند تن از نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستند از آن جمله دکتر «محمد مصدق» نماینده‌ی اول تهران شد. هشت نفر از کاندیداهای «حزب توده‌ی ایران» نیز از استان‌های شمالی به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.[۵]

۱ــ از گزارش کمیسیون دادگستری مجلس ۲۳/٤/۹. کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۳٤۵.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۷۸، ۲۳/۳/۱۷.

۳ــ کتاب «موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحات ۳۷۷ ــ ۳۷٦، ادعانامه‌ی دادستان دیوانعالی کشور.

٤ــ «کیهان»، شماره‌ی ۵۵۵، ۲۳/۱۰/۹.

۵ــ «...دولت برخلاف قانون اساسی ارائه‌ی کارت جیره‌بندی را برای رأی دادن شرط قرار داد و چون کارگران و دهقانان «حزب توده» به مناسبت فقر فوق‌العاده برای غذا و دوای خود و فرزندانشان کارت جیره‌بندی خود را قبلاً به محتکرین در بازار سیاه فروخته بودند به این ترتیب از رای دادن محروم‌شدند.» از مصاحبه‌ی دکتر «کشاورز» و دکتر «رادمنش» با خبرنگاران خارجی به نقل از «ایران ما»، شماره‌ی ٤۵۹، ۲٤/۹/۱۸.

ذکر این مطلب ضروری است که با وجود نظر مساعد دولت شوروی در انتخاب کاندیداهای «حزب توده»، هیچ‌یک از آنان، با استفاده از صندوق‌سازی و یا در اثر اعمال فشار نیروهای شوروی یا دخالت مأمورین دولت انتخاب نشدند. بلکه در اثر وجود آزادی فعالیت و مبارزه‌ی انتخاباتی و با استفاده از نفوذ معنوی دولت شوروی و عدم امکان دولت سهیلی درجلوگیری از انتخاب آنها، کاندیداهای مزبور به مجلس شورا راه یافتند.

دولت در نظر داشت که مجلس شورایملی را قبل از پایان انتخابات تهران افتتاح کند تا با مخالفت و دردسر نسبت به اعتبارنامه نمایندگان تحمیلی مواجه نشود. ولی این ممکن نشد و دوره‌ی چهاردهم مجلس شورایملی در تاریخ ۲۲/۱۲/۶ با سیمای جدیدی افتتاح شد.

از شهر تبریز «سید جعفر پیشه وری» مدیر روزنامه‌ی «آژیر»، کاندیدای «حزب توده‌ی ایران» با به دست آوردن نزدیک به شانزده هزار رأی به نمایندگی انتخاب شد. بدیهی است «پیشه وری» نیز در انتخابات از نفوذ معنوی دولت شوروی بهره‌مند شد ولی آن چه به حق باید اذعان کرد این است که آراء داده شده به او واقعاً از طرف مردم شهر تبریز و مخصوصاً از طرف کارگران و زحمتکشان این شهر به صندوق‌ها ریخته شد و در انتخاب وی هیچ نوع تقلبی به عمل نیامد.

هنگام طرح اعتبارنامه «سید ضیاء» در مجلس شورایملی، فراکسیون «توده» و دکتر «محمد مصدق» به عنوان مخالف اسم‌نویسی کردند. ولی بنا به تقاضای دکتر «مصدق» که گفت: «... این طور شهرت داده بودند که من در «حزب توده» هستم و با «حزب توده» بستگی دارم به سبب بستگی با «حزب توده» با آقای «سید ضیاءالدین» مخالفت می کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم. مخالفت امروز من چه دخلی با «حزب توده» دارد. از آقایان مخالفین «حزب توده» خواهش می کنم که مخالفت خود را پس بگیرند و اگر پس نگیرند من در اینجا هیچ صحبت نخواهم کرد...»[1] نمایندگان «توده» مخالفت خود را پس گرفتند تا دکتر «مصدق» نطق تاریخی خود را ایراد کند. طی این نطق دکتر «مصدق»، «سید ضیاءالدین طباطبایی» را به عنوان مزدور سرشناس استعمار انگلیس و عامل کودتای ۱۲۹۹ معرفی کرده و در عین حال ماهیت کودتا و کارگردانان پشت پرده آن کودتا را نیز شناساند و پرده از اسرار حکومت سیاه «رضاشاه» برداشت. در جریان این مبارزه «حزب توده‌ی ایران»، دکتر «مصدق» را به عنوان «یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر اراده‌ی ایران»[2] ستود و در حق وی چنین نوشت: «همین که نوبت به اعتبارنامه دشمن بزرگ مشروطیت ایران رسید. ناگهان این وضع عادی بر هم خورد و صدای دست زدن یکی از بزرگترین عناصر ملی ایران آقای دکتر «مصدق» وکیل اول تهران به مثابه‌ی یک ضربت قاطع بر پیکر ارتجاع خفه کننده‌ی استقلال و آزادی ملت ایران تلقی شد. دکتر «مصدق» یکی از رجال سیاسی وطنپرست و ملی ایران است که در آغاز تغییر سلطنت و ایجاد رژیم منحوس بیست ساله دلیرانه مخالفت کرد واز حبس و تبعید نهراسید...»[3]

---

۱ و ۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۴۱، بتاریخ ۲۲/۱۲/۱۷.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۳۹، ۲۲/۱۲/۱۵، «جلسه‌ی دیروز مجلس».

و در جای دیگر نوشت: «...چه چیز دکتر «مصدق» را دکتر «مصدق» کرده و او را مورد احترام مردم قرار داده، همین حق‌بینی، همین حمایت دلاورانه از حق، همین مبارزه‌ی آشکار بر علیه ارتجاع و دسایش ارتجاعی...»[۲]

«سید ضیاء» با پاسخ‌های سفسطه‌آمیز خود نتوانست جواب قانع کننده‌ای به نطق مستدل دکتر «مصدق» بدهد و کار به جایی رسید که «سید» گفت اگر «اظهارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی گویم...» «هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح بدهم.»[۳]

علیهذا دوره‌ی چهاردهم مجلس شورایملی که اکثریت نمایندگان آنرا، بله قربان گویان دوره‌ی «رضاشاه» تشکیل می داد سید ضیاء را به نمایندگی پذیرفت.

ولی به محض این که اعتبارنامه‌های «حاج رحیم خویی» و «سید جعفر پیشه‌وری» نمایندگان اول و دوم تبریز در مجلس مطرح شد؛ اکثریت معلوم‌الحال نمایندگان حتا بی آنکه دلیل مخالفت خود را اعلام دارند و به متهمین مجال دفاع بدهند با صف‌آرایی و زد و بندهای پشت پرده آن اعتبارنامه‌ها را رد کردند. «شریعت‌زاده» سردسته مخالفین گفت: «من هیچ دلیلی از لحاظ صلاحیت شخصی بر علیه نمایندگان تبریز ندارم و تنها دلیل من اعتراضاتی است که بر طرز انتخابات تبریز دارم.» ولی حقیقت جز این بود زیرا اگر اعتراضاتی به انتخابات تبریز داشتند باید اعتبارنامه همه نمایندگان تبریز رد شود. ولی آنها فقط اعتبارنامه این دو را رد کردند و با تصویب اعتبارنامه بقیه نمایندگان به درستی جریان انتخابات تبریز صحه گذاشتند. روزنامه‌ی «داد» در این باره چنین نوشت: «...بدون این که در صلاحیت «پیشه‌وری» بحثی به عمل آید و معلوم شود این شخص که در دوره‌ی حکومت سراسر ظلم تعدی «رضاشاه» بیش از ده سال در زندان بسر برده و حتا به او هم نگفتند برای چه در حبس هستی! این کسی که حتا پرونده‌ای هم نداشت که حکم محکومیتی برایش صادر کنند. این کسی که فعلاً نیز از مال دنیا دستش تهی است و فقط متکی به سوابق آزادیخواهی خود است، چه اشکالی در جریان کارش هست که نسبت به اعتبارنامه او مخالفت می شود. اگر نسبت به جریان انتخابات تبریز اشکالی بود چرا اعتبارنامه‌های آقایان «ثقه‌الاسلامی» و «رفیعی» و «اسکندری» تصویب شد. اگر شخصیت «پیشه‌وری» مورد اعتراض بود کدامیک از مخالفین در جلسه علنی در این خصوص مختصر اظهاری کردند که ذهن سایرین روشن شده باشد...»[۱]

توطئه به قدری عمیق بود که حتا اکثریت نمایندگان اعتراض دکتر «مصدق» را مبنی بر این که طبق اصل هفتم قانون اساسی «اکثریت در رأی وقتی حاصل می شود که نسبت به مطلب مورد بحث نصف به علاوه‌یِ یک از حاضرین رأی بدهند و از یکصد نفر نمایندگان حاضر ۵۰ نفر رأی مخالف داده‌اند لذا اعتبارنامه‌ها قانوناً بلا تکلیف است ومی باید مجدداً به رأی گذاشته شود»، به لحاظ بعضی «ملاحظات سیاسی» مورد توجه قرار ندادند.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۲۴۰، بتاریخ ۲۲/۱۲/۱۶، سرمقاله.

۲ــ کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحات ۵۰ تا ۷۵.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۲۰۹، بتاریخ ۲۳/۴/۲۳.

منظور اصلی و لب مطلب از «ملاحظات سیاسی» رد اعتبارنامه «پیشه وری» بود و «حاج رحیم خویی» نیز قربانی این ملاحظات شد.

یکی از نکات جالب این جریان ــ چنان که در مطبوعات انتشار یافت ــ این که دو نفر از فراکسیون توده، «ایرج اسکندری» و «رحمانقلی خلعتبری» نیز بنا به ملاحظات شخصی از دادن رأی به اعتبارنامه «پیشه وری» خودداری کردند.[۱]

تشکیل اولین کنگره‌ی «حزب توده‌ی ایران»

«حزب توده‌ی ایران» باتشکیل اولین کنگره‌ی حزبی در روز دهم مردادماه سال ۱۳۲۳ سازمان‌های حزبی را استحکام بیشتری بخشید و با روشن ساختن خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی خود به وحدت فکری وسازمانی حزب کمک شایسته‌ای کرد. اینک به بررسی خطوط اصلی نظرات حزب توده‌ی ایران که در اولین کنگره حزبی اعلام شده می پردازیم:

«حزب توده» در اولین کنگره موضع اجتماعی خود را روشن ساخت و «ایرج اسکندری» در نطق خود چنین گفت:

« ــ «حزب توده‌ی ایران» چه نوع حزبی است؟ چه طبقاتی تشکیل دهنده‌ی «حزب توده» هستند؟

آیا اتحاد این طبقات صحیح است؟ منظور مشترک آنها چیست؟

ــ «حزب توده‌ی ایران» حزبی است ملی به این معنا که جنبه‌ی بین المللی ندارد و ثانیاً هدف اصلی خود رااز استقرار حکومت ملی واقعی یعنی حکومت متکی به نیروی طبقات ستمدیده، که اکثریت ملت را تشکیل می دهند، قرار داده و ثالثاً با استعمار که نتیجه‌ی توسعه‌ی امپریالیسم سرمایه داری خارجی است مبارزه می کند.»[۲]

و راه وصول به این هدف در مقدمه‌ی مرامنامه‌ی مصوب اولین کنگره چنین آمده است: «حزب توده‌ی ایران» به وسیله‌ی تنویر افکار و توسعه تشکیلات حزبی و مبارزات پارلمانی، نیات و نقشه های اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه‌ی خویش را عملی خواهد کرد.»[۳]

آرداشس آوانسیان» روش حزب را نسبت به جامعه سرمایه داری چنین توضیح داد:

«...آیا حزب ما برعلیه سرمایه داری است؟ ــ نه خیر پروگرام ما مطابق اصول مشروطیت است. در غیر این صورت آنچه گفته می شود بی مورد است.»[۴]

۱ــ به دلیل رأی گیری مخفی با مهره سیاه و سفید اعلام نظر قطعی در این مورد مقدور نیست لذا فقط نظر مطبوعات را نقل کردیم. ضمناً «رحمانقلی خلعتبری» به سبب دایر کردن مجلس ترحیم «رضاشاه پهلوی» در شهریور بعداً از حزب اخراج شد.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۵، مورخه‌ی ۲۳/۶/۱۲، از نطق «ایرج اسکندری» در کنگره.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۸۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۹، مجلس مؤسسان.

۴ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۲، مورخه‌ی ۲۳/۶/۸، از نطق «آرداشس آوانسیان».

قطعنامه نخستین کنگره‌ی «حزب توده‌ی ایران»، نظر حزب توده را درباره‌ی سیاست داخلی روشن ساخت و در مورد این که آیا حزب می تواند در دولت شرکت کند، یا نه چنین ارائه طریق کرد:

«ماده ۷ــ دولت هایی که از شهریور تا امروز سر کار آمده اند از طرف توده‌ی مردم پشتیبانی نمی شدند و به اقلیت فاسد و جابر تکیه داشتند و اصول مشروطیت را مراعات نمی کردند و در اغلب موارد قانون اساسی را پامال سیاست های آزادیکش و نیات خصوصی خود می کردند. لذا «حزب توده‌ی ایران» از شرکت در این قبیل دولت ها مانند سابق جداً خودداری خواهد ورزید.

مگر زمانی که واقعاً یک دولت ملی و دموکراسی برقرار شود.»[۱]

در موضوع شرکت در دولت «آرداشس آوانسیان» نظر خود را با کلمات زیر بیان کرد:

«...بحث در اطراف این که آیا «حزب توده» می تواند داخل دولت شود، زیاد بوده و حتا در کمیته مرکزی سابق هم خیلی صحبت شده و باز هم باید در اطراف آن صحبت کرد.

اصولاً به عقیده‌ی من اگر در مجلس، نمایندگان صالح راه یابند و دارای اکثریت باشند و یا دولت صالحی یعنی ملی واقعی روی کارآید، می توان در دولت شرکت کرد (حتماً هم باید سعی کرد بیشتر در دستگاه دولتی رسوخ یافت) ولی اگر برعکس اکثریت با نمایندگان صالح نباشد و نمایندگان ما در اقلیت باشند نتیجه ندارد. بعضی اشخاص ممکن است بخواهند در غیر این صورت وارد دولت شوند و این افکار در «حزب توده» و با آن ها مبارزه باید بشود...»[۲]

در این مورد نظر «احسان طبری» به این قرار بود: «...شرکت ما در دستگاهی، که تمام آن اسقاط و پوسیده است، رسوایی بار خواهد آورد. لذا ماباید از شرکت در کابینه ها تا زمانی که مجلس و دولت واقعاً ملی و آزادیخواهی سرکار نیامده است خودداری ورزیم...»[۳]

چون قبل از تشکیل کنگره موضوع اعطای امتیاز نفت به شرکت های امریکایی و انگلیسی مطرح بود لذا کنگره نظر خود را در این مورد چنین اعلام داشت: «...«حزب توده‌ی ایران» باید دقیقاً متوجه باشد و با کلیه امتیازات اقتصادی که موجب تزلزل یا تضعیف استقلال و بندگی اقتصادی ملت ایران شود جداً و شدیداً مخالفت ورزد.»[۴]

خط مشی سیاست خارجی حزب چنین تعیین شد: «...درمسائل سیاست خارجی نکته‌ی مهمی که باید به ثبوت برسانیم آن است که «حزب توده‌ی ایران» جز به منفعت ملت ایران به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد. آن کسانی که به ما نسبت سیاست یکطرفه می دهند فقط یک توهین بی شرمانه‌ای به ما وارد می کنند. درست است که ما به هر دولت خارجی که نسبت به استقلال و آزادی ما خوش‌بین باشد، خوش‌بین هستیم ولی در عین حال حاضر نیستیم منافع ملت خود را پامال منافع ملل دیگر بکنیم...»[۵]

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۶۱، مورخه‌ی ۲۳/۵/۲۴.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۲، مورخه‌ی ۲۳/۶/۸.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۷، مورخه‌ی ۲۳/۶/۱۴، از نطق «احسان طبری» در نخستین کنگره.

۴ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۶۱، مورخه‌ی ۲۳/۵/۲۴.

۵ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۷، مورخه‌ی ۲۳/۶/۱۴، از نطق احسان طبری.

کنگره‌ی اول حزب پنج اصل اساسی مرامنامه‌ی «حزب توده‌ی ایران» را به شرح زیر اعلام داشت:

«اصل اول ــ «حزب توده‌ی ایران»، حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه است.

اصل دوم ــ «حزب توده‌ی ایران»، طرفدار استقلال و تمامیت ایران است و برعلیه هرگونه سیاست استعمار نسبت به آن مبارزه می کند.

نظر حزب درباره‌ی استقلال در کتاب «حزب توده‌ی ایران چه می گوید و چه می خواهد؟» چنین آمده است: «استقلال یعنی هیچ اراده‌ی خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خودش را بهر طریقی که صلاح می داند، اداره کند. در این صورت می گویند ملت ایران ملت مستقلی است. بدیهی است که هیچ کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولت هایی که به این بهانه در کار دولت و ملت های دیگر مداخله می کنند، فقط به این قصد هستند که به زیان آن ملت و بسود خویش استفاده کنند.»[1]

اصل سوم ــ «حزب توده‌ی ایران» طرفدار همکاری دوستانه با کلیه‌ی کشورهای آزادیخواه بر اساس تساوی حقوق ملل و حفظ صلح جهان است.

اصل چهارم ــ «حزب توده‌ی ایران» طرفدار استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی است.

اصل پنجم ــ «حزب توده‌ی ایران» با آثار اقتصادی رژیم های کهنه‌ی اجتماعی مانند اقتصاد شبابی و فئودالیسم مبارزه می کند و طرفدار یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز مبنی بر حفظ منافع اکثریت مردم ایران است.

«حزب توده‌ی ایران» ضمن این که در توسعه و تحکیم سازمان های حزبی و صنفی و اتحاد و تشکل طبقات زحمتکش و مدافعین آزادی و دموکراسی کامیابی های چشمگیری بدست آورد، ولی در عین حال از اشتباهات سیاسی و حتا در مواردی از چپ روی و فرصت طلبی نیز به دور نماند:

«حزب توده‌ی ایران» مرحله خاص تکامل اجتماعی ایران را که ماهیتاً انقلابی بورژوا ــ دموکراتیک بود نشناخت و نه تنها برنامه‌ی قاطعی برای محو آثار فئودالیزم مطرح نساخت، بلکه ادامه حیات رژیم ارباب ــ رعیتی را بصورتی دیگر صحه گذاشته و «اصلاحات اساسی درمورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت» را خواستار شد.

مقایسه میان برنامه دهقانی «حزب توده‌ی ایران» در سال ۱۳۲۳ با برنامه‌ی حداقل «حزب عدالت» که در سال ۱۳۰۰ تصویب شده موضوع را روشن تر می سازد:

برنامه‌ی «حزب توده‌ی ایران» ــ «۳ ــ دهقانان: اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی وضع دهقانان بشرح زیر:

۱ــ واگذاری بلاعوض خالصجات و املاک قابل کشت دولتی به دهقانان بی ملک.

۱ــ کتاب «حزب توده‌ی ایران چه می گوید و چه می خواهد؟» نوشته‌ی «احمد قاسمی» صفحه‌ی ۹ چاپ دوم.

۲ــ خرید املاک بزرگ بوسیله دولت و واگذاری آن به زارعین به اقساط.
۳ــ کمک‌های مالی به دهقانان بی چیز بوسیله بانک کشاورزی برای توسعه‌ی زراعت و بهبود زندگی آنان.
٤ــ اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط به آن از قبیل تقسیم برطبق عوامل پنجگانه و امتیازات اربابی.»

برنامه حداقل «حزب عدالت» در مورد دهقانان:

۱ــ ملی کردن املاک مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره زمین‌های ملی از این املاک.
۲ــ واگذاری املاکی که بیش از حد نصاب معینی است به مالکیت کامل دهقانان نیازمند.
۳ــ به دهقانانی که در نتیجه عدم کفایت املاک خصوصی زمین نرسیده باشد باید از زمین‌های متعلق به دولت قطعه زمین لازم داده شود.[۱]

درست است که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» جنب خود شورایی بنام شورای دهقانی داشت ولی معمولاً ضعیف‌ترین و کم کارترین کادرها و افراد در آن گمارده می شدند و در حقیقت این شورا حکم چرخ پنجم را داشت.

«حزب توده‌ی ایران» خواستار الغاء اصل مالکیت فئودالی نبود و آن چه به عنوان مسئله دهقانی مطرح می ساخت کاستن از قدرت ارباب ــ افزودن به سهم دهقان از محصول زمین و اصلاح نحوه‌ی استفاده از زمین با تشویق دهقانان و علاقمند ساختن آنان وسیله کمک‌های مالی و اصلاح امور آبیاری و وارد کردن ماشین‌آلات زراعتی به روستا بود و لاغیر. لذا آن چه «حزب توده‌ی ایران» در روستاهای ایران می خواست رفرم بود نه تغییر اساسی و انقلابی و به همین دلیل از سازمان دادن و تجهیز دهقانان بمثابه‌ی نیروی اصلی انقلاب در محو آثار فئودالیزم و مبارزه با امپریالیسم غافل ماند.

«حزب توده‌ی ایران» فعالیت اساسی خود را در شهرها متمرکز ساخت و در جریان مبارزه برای بهبود زندگی و رفاه طبقه کارگر دچار چپ‌روی شد و به این اصل توجه نکرد که «... شدت انقلاب نباید علیه سرمایه‌داری و بطور کلی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری متوجه باشد، بلکه باید علیه امپریالیسم و انحصارهای فئودالی متوجه شود»[۲]

«حزب توده‌ی ایران» از «...درهم شکستن یوغ اتحادیه ستمگر فئودال و سرمایه‌دار...»[۳] سخن به میان آورد و از شناخت بورژوازی ملی به عنوان نیرویی انقلابی و ضد استعمار در این مرحله تکاملی عاجز ماند.

این عدم شناخت بورژوازی ملی هنگام طرح واگذاری امتیاز نفت شمال به خارجیان یا استخراج آن به وسیله شرکت ایرانی یکبار دیگر تظاهر کرد. چنان چه در فصول بعد گفته خواهد شد، دکتر «مصدق» با اعطای امتیاز نفت به بیگانگان مخالفت ورزید و تشکیل شرکت سهامی مختلط

۱ــ کتاب «حیدرخان عمو اوغلی»، صفحه‌ی ۳۸٤. «اسماعیل رائین».
۲ــ «مائوتسه تونگ» ماهیت انقلاب چین، صفحه‌ی ۳۲، چاپ ۱۳۲۰ تهران، دموکراسی نوین.
۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۹، مورخه‌ی ۲۳/٦/۱٦، از مقدمه مراسنامه و برنامه‌ی مصوب کنگره‌ی حزب.

ایرانی را برای استخراج نفت شمال پیشنهاد کرد. «رهبر» ارگان مرکزی «حزب توده‌ی ایران» در رد این پیشنهاد چنین نوشت: «... در قسمت «شرکت سهامی مختلط ایرانی که سهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند» ملت ایرانی که سهام را قبول خواهد کرد، می شناسیم کیست. همان‌ها هستند که خون کارگران اصفهان و خراسان و بطور کلی طبقه‌ی سوم ایران را توی شیشه کرده و در آینده با همان سرمایه‌های حلال خون کارگران دیگری را خواهند مکید...»[1].

و این توصیفی بود از بورژوازی ملی که احتمال داشت به کمک مردم و سرمایه‌های داخلی نفت شما را استخراج کند.

«حزب توده‌ی ایران» خود به عدم شناخت بورژوازی ملی در جریان مبارزه اعتراف دارد. ولی متأسفانه توجیه اشتباه و تلاش برای گریز از قبول آن همیشه عمق اشتباه را بیشتر می کند. در مقاله‌ای که تحت عنوان «حزب توده‌ی ایران» در مبارزه برای تشکیل «جبهه‌ی واحد ملی و دموکراتیک» به قلم «عبدالصمد کامبخش» نوشته شده، علت عدم شناخت بورژوازی ملی چنین توجیه می شود:

«...ممکن است گفته شود یکی از شعارهای اساسی حزب: «کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران متحد شوید» ناقص بود و کاملاً جمع کننده نبود، بورژوازی ملی در آن فراموش شده بود. ایرادی است بجا، از نظر ذهنی «حزب توده» توجه لازم را به این موضوع نکرده بود. ولی این عدم توجه دلیل عینی نیز دارد که از نظر تحلیل وضع آن زمان مهم است:

پس از شروع جنگ و بخصوص پس از ورود متفقین رابطه‌ی بازرگانی ایران با دنیای خارج تقریباً قطع شد. اجناس داخلی رونقی خاص گرفت. بهای این اجناس چندین برابر ترقی کرد.

سرمایه‌داران ملی و حتا قسمتی از پیشه‌وران و بورژوازی کوچک شهری از عرصه رقابت اجناس خارجی برکنار ماندند. سودهای کلانی عاید سرمایه‌داران ملی می شد. مزد کارگران کارخانه‌های ملی از زمان گذشته در سطح نازلی باقی مانده بود. تضاد میان کار و سرمایه در وهله‌ی اول به شکل حادی خود را نشان داد. کارگران یک سلسله مبارزات برای بالا رفتن دستمزد انجام دادند که «حزب توده‌ی ایران» همواره از آن پشتیبانی کرد. بورژوازی ملی زیر ضربه‌ی اقتصادی امپریالیسم نبود. فشار آنرا احساس نمی کرد، جنبه‌ی ضد امپریالیستی آن نمی توانست به چشم بخورد و می باید آنرا تنها در دورنما دید. این پدیده بطور عینی تحلیل وضع این طبقه را دچار دشواری می ساخت.»[2] ما معتقدیم که این تفسیر درست نیست. زیرا:

۱ــ موضع انقلابی یا ضد انقلابی طبقه‌ی بورژوازی از تحلیل علمی مرحله‌ی خاص انقلاب اجتماعی مشخص و معین می شود و «عاید شدن سودهای کلان به سرمایه‌داران ملی» یا «نازل بودن سطح دستمزدها» معیار شناخت بورژوازی ملی نیست.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۲۰، «پس و پیش کردن عقربه‌های ساعت در سیر تحولات تاریخی تغییری ایجاد نمی نماید». نوشته‌ی «خلیل ملکی».

۲ــ کتاب «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران» صفحه‌ی ۱۱۶.

«حزب توده‌ی ایران» در آن موقع قدرت تحلیل علمی اجتماع ایران را نداشت. لذا در تشخیص خود دچار اشتباه شد.

۲ــ در مورد این که «بورژوازی ملی زیر ضربه‌ی اقتصادی امپریالیسم نبود» توضیحی چند ضروری است: گرچه به علت گرفتاری‌های جنگی امپریالیست‌ها و نبودن امکان مبادلات آزاد تجاری، فشار اقتصادی امپریالیسم بر بورژوازی ایران شدید نبود، ولی در هر حال این فشار وجود داشت.

برای اثبات این مدعا به کتاب «توسعه رشد اقتصادی ایران» نوشته «پالیوکای تیس» استناد می کنیم: «... یکی از اقدامات مهمی که در زمینه تهاجم استعمارگرانه ایالات متحده امریکا بر اقتصاد ایران به عمل آمده، انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و امریکا در سال ۱۹۴۳ بود. دولت ایران با برطرف کردن قسمت اعظم موانعی که از اثر قانون «انحصار تجارت خارجی» بر جای مانده بود، و به موجب آن واردات خارجی محدودیت‌هایی داشت، عملاً به ایالات متحده امریکا مساعدت کرد و بطور یکجانبه امتیازات و مزایایی به آن دولت داد.

تجزیه و متلاشی شدن شرکت‌های انحصاری، که بر اثر سیاست «میلیسپو» در زمان جنگ دوم جهانی روی داد، این امکان را بوجود آورد که انحصارهای آمریکایی بیشتر بتوانند سلطه‌ی خویش را در بازار داخلی ایران مستقر سازند. به این ترتیب حتا از زمان جنگ دوم جهانی، ایالات متحده امریکا در ایران توانست مقامی را بدست آورد ــ که قبل از آن دولت آلمان هیتلری توانسته بود با همین سرعت در اقتصاد و سیاست ایران کسب کند. استعمار امریکایی جانشین استعمار آلمان شد. امپریالیسم امریکا نفوذ خود را بطور عمده از مجرای تجارت خارجی ایران اعمال کرد و برای انجام این مقصود، سال به سال بر وزن مخصوص خود در تجارت خارجی ایران افزود. تا جایی که در سال ۱۹۴۵ تقریباً ۲۵٪ تجارت خارجی ایران را بخود اختصاص داد...»[1]

۳ــ «حزب توده‌ی ایران» به منظور حفظ آرامش پشت جبهه شوروی در زمان جنگ، از اعتصاب کارگران کارخانجات اسلحه‌سازی و کارگران نفت آبادان برای افزایش دستمزد و امتیازات صنفی، جلوگیری کرد. زیرا تضاد اصلی جهانی را در آن زمان، تضاد بین فاشیسم و دموکراسی تشخیص می داد. ولی مبارزه‌ی طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران ایرانی را تشدید کرد. زیرا نتوانست تشخیص بدهد که تضاد اصلی در مبارزه‌ی ملی و ضد استعماری ملت ایران، تضاد بین طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار نیست، بلکه تضاد بین زحمتکشان شهر و روستا و بورژوازی از یکطرف و فئودالیزم و امپریالیسم از طرف دیگر است.

حاصل این کار آن که در مراکز کارگری تشدید مبارزه‌ی طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران در سرلوحه‌ی برنامه کار حزب قرار گرفت و حتا حزب در بعضی موارد از اینهم فراتر رفت و به تصرف کارخانه‌ها دست زد. مثلاً در اصفهان یکی از بزرگترین مراکز کارگری ایران،

۱ــ «توسعه و رشد اقتصادی ایران» نشریه انستیتوی مناسبات بین‌المللی، چاپ مسکو، ۱۹۶۵ صفحه‌ی ۱۴، متن روسی.

کارگران براساس درخواست‌های بحق صنفی اعتصاب کردند. گرچه نفاق و چند دستگی بین کارگران مشهود بود. ولی رهبری اعتصاب را در مجموع «حزب توده‌ی ایران» به عهده داشت. در اثر اعتصاب و حوادثی که پیش آمد، کارخانه‌ها تعطیل و کارفرمایان عازم تهران شدند و کار به هیئت دولت کشید.

«تقی فداکار» عضو فراکسیون «توده» در مجلس که در رأس اتحادیه‌های کارگری متمایل به حزب در اصفهان قرار داشت، به آن شهر رفت و کارگران بنا به دستور و مشورت وی در غیاب کارفرمایان و بی اجازه‌ی آنها، جریان کار را در دست گرفته، انبارها را باز کرده مشغول کار شدند و مراتب از طرف «تقی فداکار» تلگرافی به اطلاع نخست‌وزیر رسانده شد.

نخست‌وزیر «ساعد» تلگرافی به «تقی فداکار» جواب داد که «مطابق قانون مجازات عمومی بدون رضایت صاحبخانه نمی‌توان واردخانه شده و دخالت و تصرف در اموال و امور او کرد.»[1]

حتا کارگران وابسته به «حزب توده‌ی ایران»، گروه‌های ضربت و دادگاه‌های اختصاصی در کارخانه تشکیل داده مخالفین را محاکمه و به جریمه و مجازات محکوم ساختند.

در شهرهای مازندران نیز اقداماتی نظیر آن چه در اصفهان دیده شد از طرف حزب و شورای متحده بعمل آمد. برای نمونه کارخانه بهشهر که تعطیل شده بود، بدون جلب رضایت کارفرمایان، وسیله نمایندگان شورای متحده به سر پرستی «مهندس رسولی» بکار انداخته شد.

شورای متحده مرکزی در اقدامات تحریک‌آمیز «خلیل انقلاب آذر» که منجر به هجوم وحشیانه نیروهای نظامی به اتحادیه کارگران تبریز و کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن عده‌ی زیادی از کارگران شد نیز مبرّی از تقصیر نیست، زیرا آنها بودند که «خلیل انقلاب آذر»، این «پروو کاتور» معروف را به تبریز فرستادند و موجب پیش آمدن آن حادثه دردناک شدند.

دراین باره روزنامه «ظفر» ارگان شورای متحده کارگران و زحمتکشان نوشت:

«... از طرف شورای متحده‌ی کارگران و زحمتکشان به «خلیل انقلاب» مأموریت داده شد که برای رفع هر گونه سوءتفاهم بین کارگران و عملی ساختن اتحاد آن به تبریز رود.»[2]

باید اذعان کرد که «حزب توده‌ی ایران در سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کوشش شایان توجهی کرد، چنان چه در یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۳ به عملی ساختن وحدت سندیکاها موفق شد. ولی این اقدام نیز از چپ‌روی و حادثه‌آفرینی به دور نماند، و به جای مبارزه اصولی و منطقی جهت متحد ساختن اتحادیه‌هایی که رهبری واحدی نداشتند، از اعمال فشار و زور و تهمت و افترا به رهبران کارگری که در عین وابسته نبودن به «حزب توده‌ی ایران»، به سازمان‌های ارتجاعی نیز بستگی نداشتند خودداری نکرد.

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۴۷، مورخه‌ی ۲۳/۲/۱۰.

۲ــ «ظفر»، شماره‌ی ۶، به تاریخ ۲۳/۵/۵.

یورش ارتجاع:

اوج نهضت دموکراتیک در ایران و خصوصاً مبارزه‌ی سازمان یافته‌ی «حزب توده‌ی ایران» علیه ارتجاع و مزدوران استعمار و امپریالیسم، استعمارگران را دچار وحشت و هراس ساخت و از اواخر سال ۱۳۲۳ یورش منظم و پردامنه‌ای علیه سازمان‌های حزبی و صنفی آغاز شد.

رهبری این یورش‌های ددمنشانه را «سید ضیاء» و دار و دسته‌اش به عهده داشته و از پشتیبانی مادی و معنوی دولت انگلیس نیز برخوردار بودند. آنها به نام حزب «وطن» چاقوکشان و اوباش را دور خود جمع کرده و با پشتگرمی نیروهای انتظامی کشور، به سازمان‌ها و مراکز حزبی و کارگری هجوم می‌بردند، فعالین آنها را مضروب می‌ساختند و کلوب‌های حزبی را آتش می‌زدند و می‌خواستند با ایجاد محیط وحشت و ترور پیشروی نهضت دموکراتیک را در ایران متوقف سازند. «سید ضیاء» و همدستانش «حزب توده‌ی ایران» را به بیگانه‌پرستی و مخالفت با دین اسلام متهم می‌ساختند و در این امر از چپ گرایی‌ها و تندروی‌های آن حزب بهره می‌گرفتند. ارتجاع تمام نیروهای اهریمنی خود را علیه آزادی و آزادیخواهان بسیج کرده و کلیه‌ی وسایلی را که در اختیار داشت از قانون گرفته تا قلم و چاقو برای از میان بردن نهال آزادی بکار انداخته بود اما هر قدمی که «سید ضیاء» و یارانش برای سرکوبی نهضت آزادی در ایران بر می‌داشتند جبهه‌ی ارتجاع را رسواتر و صفوف آزادیخواهان را فشرده‌تر می‌ساخت.

چنان چه اتحاد کلیه‌ی نیروهای ملی و آزادیخواه دوام می‌یافت و سازمان داده می‌شد احتمال تسلط بر قدرت مرکزی و پیروزی نهضت آزادی درایران قابل پیش‌بینی بود و همین احتمال موجب شد که ارتجاع داخلی با صلاح‌اندیشی اربابان خود نقشه‌های شوم دیگری برای ادامه‌ی اسارت مردم ستمکشیده‌ی کشور ما طرح ریزی کند.

آنها تصمیم گرفتند که با تسلیح عشایر و الغاء قانون نظام وظیفه‌ی عمومی و تبدیل ارتش به نیروی داوطلب قدرت مرکزی را تضعیف کنند تا چنان‌چه حکومت مرکزی به دست آزادیخواهان افتاد تجزیه‌ی کشور امکان‌پذیر باشد. این نقشه به عنوان مأموریت اصلی «سید ضیاءالدین» در مرامنامه‌ی حزب «اراده‌ی ملی» بدین شکل انعکاس یافته است:

«وضع واجرای قانون مخصوص برای تشکیل شورای عالی و شوراهای محلی عشایر و تأسیس یک اداره‌ی عشایر در وزارت کشور به منظور استقرار امنیت و تهیه زمینه آموزش و پرورش و سکنای عشایر ــ بند ۸ از اصل یکم مرامنامه حزب «اراده‌ی ملی»

«الغاء قانون نظام وظیفه تدریجاً ــ تبدیل ارتش وظیفه فعلی حداکثر ظرف سه سال بعد از خاتمه‌ی جنگ به ارتش داوطلب... ــ بند ج از اصل شانزدهم مرامنامه حزب «اراده‌ی ملی»[1] سپس «سید ضیاء» مسئله تغییر پایتخت را از تهران به اصفهان پیش کشید تا پایتخت کشور در منطقه‌ی اشغالی انگلیس‌ها قرار گیرد، و به اصطلاح از «مناطق خطر» بدور باشد.

۱ــ «آژیر»، شماره‌ی ۲۵۳، مورخه‌ی ۲۳/۱۲/۶.

برای روشن ساختن نحوه‌ی استفاده از نیروی عشایر کشور در اجرای مقاصد فوق کمی به عقب بر می گردیم: چنان‌چه دیدیم ایلات و عشایر کشور نیز مانند کلیه مردم مملکت از تعدیات و بیدادگری های حکومت «رضاشاه» به دور نماندند. آنها در اثر سیاست غلط و وحشیانه اسکان عشایر دچار فلاکت و دربدری شدند و از سرانشان کسانی که جان بدر بردند روانه زندان‌ها ،تبعیدگاه‌ها شدند. لذا به محض فرار دیکتاتور و گسیخته شدن زنجیرهای اسارت، عشایر با استفاده از سلاح هایی که ارتش ایران بجا گذاشته بود و با خرید اسلحه های قاچاق مسلح شده به مطالبه‌ی حقوق پایمال شده‌ی خود برخاستند و به تلافی مظالم گذشته نیروها و مأمورین دولتی را به هدف انتقام کشی قرار دادند.

از سوی دیگر ستون پنجم آلمان نازی به سر پرستی «گاموتا»، «مایر»، «شولتسه» به منظور ایجاد مراکز مقاومت علیه متفقین در جنوب و انهدام تأسیسات نفتی خوزستان، سران ایل قشقایی را با خود همراه ساخته و با کمک پاره‌ای از سران لشگری و کشوری ایران، نواحی تحت تسلط ایل قشقایی را پایگاه و پناهگاه اصلی خود قرار دادند. چنان که ماک لین افسر مخصوص انتلیجنت سرو یس انگلستان در یادداشت های خود می نو یسد: «... سررشته غالب ناامنی ها و اختلافات در جنوب ایران در دست سرلشگر «زاهدی» فرمانده لشگر اصفهان بود که با سران عشایر و فرماندهان نیروهای آلمان ارتباط داشت.»[1]

در آن هنگام تمام قوای حکومت مرکزی در اغتنام فرصت برای تثبیت و تحکیم موقع خود مصروف می شد و مجال مقابله با چنین حوادثی را نداشت. لذا با دادن امتیازات و قربانی کردن مردم بیگناه به آرام ساختن آنها می پرداخت.

مثلاً در کردستان «محمد رشید» (معروف به «همه رشید») که تبعه‌ی دولت عراق بود قیام کرد و سرلشگر «امین» فرمانده نیروی دولتی در جنگ با وی کشته شد. پس از کشته شدن سرلشگر «امین» چون به نظر دولت ایران ادامه جنگ در آن حدود صلاح نبود. لذا با پرداخت مبلغی به «محمد رشید»، امنیت قسمتی از کردستان به خود او محول شد. در این مورد سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس وقت ستاد ارتش در باشگاه افسران چنین اظهار داشت: با وجودی که در آن زمان «قدرت نظامی ایران کافی برای حفظ امنیت کردستان بود، ولی دولت مانع بسط قدرت مزبور در بانه و مریوان شد! از طرف دولت «سهیلی» دستور داده شد که از سنندج جلوتر نروند و به «محمد رشید» (تبعه‌ی عراق) هم تأمین داده شد و قراردادی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ با وی تنظیم شد که ماهیانه ۱۳۰ هزار ریال پول در یافت دارد. این مبلغ بودجه اداری حکومت مطلقه‌ی او بود وی به عنوان فرمانروای قسمتی از کردستان تعیین شد.»[2]

ناگفته نماند که جاسوسان هیتلری در کردستان نیز جاپایی داشتند چنان چه «هافتگل» جاسوس زبردست آلمانی موفق شده بود در کردستان سیصد تفنگدار آماده سازد.»[1]

---

۱ و ۳ــ «تهران مصور»، شماره‌ی ۱۲۸۱، ۴۷/۱/۱۶. «مأمور مخفی «هیتلر» در ایران» نوشته‌ی «اسماعیل رائین».
۲ــ «صدای ایران»، شماره‌ی ۵۸۸ و ۵۶۸، مهرماه سال ۱۳۲۳.

حاصل کار این که دولت در مهرماه سال ۱۳۲۳ به کردستان لشگرکشی کرد و «محمد رشید» بی درنگ مریوان و بانه را بکلی آتش زده، پس از سوزاندن حدود ده هزار خانه، با اغنام و احشام غارت شده از مرز گذشت.

در تیرماه سال ۱۳۲۲ فاجعه‌ی دیگری در سمیرم اتفاق افتاد: دولت از طرفی نیروهای نظامی خود را در کوه‌های سمیرم متمرکز ساخت و موجب تحریک عشایر شد و از طرف دیگر به ایلات و عشایر مسلح تأمین داد و هنگامی که نیروهای نظامی متمرکز در کوه‌های سمیرم مورد هجوم عشایر قرار گرفتند از کمک به آنها مسامحه کرد و در نتیجه یک ستون کامل نظامی از بین رفت و کلیه سلاح‌های آن ستون به دست عشایر افتاد. حتا این قتل‌عام سربازان و افسران بی گناه نیز وسیله‌ای برای سوءاستفاده‌ی فرماندهان عظیم‌الشأن قشون شد. چنان‌چه سپهبد «شاه‌بختی» برای لشگرکشی به جنوب مبلغ بیست میلیون تومان از دولت گرفت، ولی کاری از پیش نبرد و در پاسخ سئوالی که از او درباره‌ی حادثه سمیرم شد، گفت: «حادثه مهمی نیست و امثال آن در جهان فراوان اتفاق می افتد.»[1]

اینک برای آشکار شدن حقایق قسمتی از دفاع ستوان دوم «نوری» وکیل متهمین حادثه سمیرم را در دادرسی ارتش در زیر می‌آوریم: «... بگذارید جریان دادرسی به نحوی خاتمه یابد که هیئت قضات خاطره‌ی نیکویی در افکار عمومی از خود باقی گذارند. بهتر بود قبل از شروع این دادرسی پرونده‌ی کامل جریان انقلابات پارس و مأموریت سپهبد «شاه‌بختی» را مورد مطالعه قرار می گرفت، بهتر بود تأمین نامه‌های ایشان را به یاغیان مسلح که در پرونده‌ها بایگانی است ملاحظه می شد.

آیا برای فرمانده نیروی جنوب که مأموریتش سرکوبی اشرار بود، معهذا به بعضی از آنها اجازه‌ی حمل اسلحه سرد و گرم داده بود، کارصحیحی است؟ چنان‌چه طایفه‌ی «دره‌شوری» بعداز گرفتن تأمین و اجازه‌ی حمل اسلحه دوباره به تنگه‌ی بردگان به گردان یکم حمله کرد و عده‌ای از آنان را کشته متواری شدند، پس از آن که کسب دستور برای سرکوبی آنها شد لشگر جواب داد، اینان از طرف فرماندهی جنوب تأمین دارند! «یعنی آنها را برای قتل و غارت آزاد بگذارید».

همین اشرار، بعدها در موقعی که افتضاح سمیرم نزدیک به انجام بود، راه پایین سمیرم و شهرضا را بسته مانع کمک ستون شدند و در موقع عملیات درتنگه‌ی بردگان‌پلی که بروی سیل خورده بود خراب کرده، جلوی سیل را بسته منطقه را زیرآب گرفته بودند تا این که مانع عبور زره‌پوش شوند. گردنه را نیز با سنگ سد کرده بودند.

آیا با این ترتیب من غیرمستقیم فرمانده نیروی جنوب به کمک اشرار و خلع سلاح شدن ستون با دلایل فوق شرکت نداشته است؟ در چنین موقع است که باید با کمال تأسف عرض کرد مقصود دادرسی نیست بلکه به قول معروف مقصود ماستمالی جنایات و خطایای بعضی ها است.»

«...سپهبد «شاه‌بختی» با داشتن بیست میلیون اعتبار برای قشون کشی جنوب امروز در

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱٤٤، مورخه‌ی ۲۲/٤/۲۳.

کمال راحتی و آسایش می گردد، ولی دادگاه سمیرم سرباز وظیفه «ایزد پناهی» را به دو سال حبس با کار محکوم می کند، آیا تقصیر این سرباز وظیفه بیشتر است یا سرتیپ «نخجوان» فرمانده لشگر اصفهان که اختیار ستون سمیرم در دست او بوده است!؟

آیا وقتی ستون در محاصره است و از لشگر کمک می خواهد هیچ گونه کمکی به آن نمی شود، سرباز وظیفه گناهکار است یا سرتیپ و سپهبد!؟[1]

اما «سید ضیاءالدین» از مسلح شدن عشایر دفاع می کرد و عدم مداخله ارتش را در امور آنان را خواستار بود. «رعد امروز»، تحت عنوان «اراده‌ی ملت ایران» نوشت:

«مسئله عشایر مورد توجه مخصوصه قرار گرفت: آقای «سید ضیاءالدین» به حمایت ایلات و عشایر پاک و وطنپرست ایران، که بیست سال دچار تعدی و تجاوز قرار گرفته، قیام و توجه نمایندگان را به اصلاح امور ایلات و عشایر بوسیله‌ی اجرای عدالت درباره‌ی آنها جلب کرد. ضمناً متذکر شدند که برای رسیدگی به کارهای ایلات باید شورای عالی عشایر در وزارت کشور برقرار و نماینده‌ی کلیه‌ی عشایر دعوت و مسائل مربوطه به ایلات را در وزارت کشور حل کرد و مداخله‌ی ارتش را در امور ایلات که برای مملکت بی نهایت گران تمام شده موقوف داشت...»[2]

و در جای دیگر نوشت: «... می پرسند که چرا ایلات مسلحند؟... جواب می دهیم:

ایلات و عشایر ایران مسلحند برای آن‌که شما مزدوران ارتجاع و عناصر ناپاک آنقدر بر آنها ظلم و ستم روا داشته‌اید که دیگر کلمه عدالت را از یادشان برده‌اید!

...برای آن که در برابر تجاوزات و تعدی‌های بی منتهای شما و ایادی شما قد برافراشته و فریادبزنند: ما هم بشر هستیم، ما هم حق حیات داریم!...»[3]

قبل از این که سران عشایر به همکاری با دولت انگلستان و «سید ضیاءالدین طباطبایی» تن در دهند، چشم امیدشان به پیروزی‌های برق‌آسا و درخشان ارتش هیتلری در خاک شوروی و رسیدنشان به مرزهای ایران بود. ولی شکست استالینگراد و عقب‌نشینی ارتش هیتلری در برابر حمله متقابل ارتش سرخ، امید آنها را مبدل به یأس کرد. مایر سردسته جاسوسان آلمانی دستگیر شد و سرلشکر «زاهدی» و دستیارانش توقیف شدند و سران ایل قشقایی نیز در تابستان سال ۱۳۲۳ «شولتسه» و همکاران او را به نیروهای انگلیسی تحویل دادند.

به این ترتیب خطر استفاده‌ی ستون پنجم هیتلری از ایلات مسلح جنوب از میان رفت، و اینک نوبت ارتجاع داخلی بود که به راهنمایی دولت انگلستان دست دوستی و اتحاد بسوی عشایر مسلح دراز کند و جهت پایمال کردن آزادی‌های ناقصی که مردم ایران بدست آورده بودند با آنان هم‌پیمان شوند.

در اجرای این سیاست، با وجود جنایاتی که در جنوب به دست سران عشایر انجام یافته بود،

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۲۶۲، مورخه‌ی ۲۳/۷/۲.

۲ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۱۳۶، مورخه‌ی ۲۳/۱/۲۹.

۳ــ «رعد امروز»، شماره‌ی ۱۳۹، مورخه‌ی ۲۳/۲/۱، «کمیته‌ی بدبختی!».

دولت با آنها آشتی کرد، «ناصر قشقایی» به تهران آمده به حضور شاه رسید و «محمدرضا شاه» ضمن دادن آزادی عمل به وی از او دلجویی بعمل آورد. «قوام شیرازی» نوکر سرسپرده انگلستان که مورد تنفر مردم فارس بود به استانداری فارس منصوب شد و با وساطت مأمورین سیاسی انگلیس دشمنی های اجدادی کنار گذاشته شد و بین وی و «ناصر قشقایی» و سایر سران عشایر جنوب (بختیاری ــ بویر احمدی ــ بهارلو ــ عرب) اتحاد و اتفاق برقرار شد. سلاح های ارتش ایران چنان در دست افراد عشایر افزایش یافت، که به قول روزنامه‌ی «تهران امروز» حتا قبل از دوره‌ی دیکتاتوری هم سابقه نداشت.»[۱]

«صارم‌الدوله» (اکبر مسعود) با دریافت اسلحه از لشگر ۹ اصفهان چریک استخدام می کرد و افراد چریک آزادانه و بدون هیچ بیم و هراسی با اسلحه خود در کوچه ها و خیابان های شهرهای جنوب گردش می کردند و دولت بالمره از عشایر سرباز وظیفه نمی گرفت.[۲]

در عین حال دولت می کوشید که حقایق را از مردم کتمان کند تا نقشه های خائنانه ارتجاع بی هیچ دغدغه و نگرانی انجام پذیرد. چنان که «بیات» نخست‌وزیر در جلسه روز یکشنبه ۲۳/۱۲/۱۳، در جواب سؤالی که از وی درباره‌ی اتحاد عشایر و توزیع اسلحه بین آنان به عمل آمد اظهار داشت: «تا آنجا که دولت اطلاع دارد چیزی که موجب نگرانی باشد وجود ندارد و انتشاراتی که در این باب داده شده مقرون به حقیقت نیست ــ حقیقت این است که قضایای شهریور ۱۳۲۰، و پراکندگی و ضعف موقتی ارتش سبب شد مقداری اسلحه به دست افراد غیرنظامی از جمله پاره‌ای ایلات و عشایر افتاده و البته نمی توان کتمان کرد که این اسلحه هنوز کاملاً جمع‌آوری نشده است...»[۳]

در موضوع تغییر پایتخت که طی اعلامیه‌ای در آذرماه سال ۱۳۲۳ از طرف «سید ضیاء» پیش کشیده و اعلام شد که: «موضوع تغییر ممکن است مورد توجه نمایندگان **حقیقی ملت ایران واقع شود.**» «زیرا پایتخت در خطر است و باید تغییر داده شود و برای به ثبوت رساندن این «خطر» واهی از جعل اخبار و اراجیف ابایی نداشتند. چنانچه «رعد امروز» نوشت: «می گویند دو بست خانه در تهران اجاره شده و در هر خانه عده‌ای مهاجر و اشخاص مشکوک سکونت دارند و وقت خود را به تعلیمات و مشق یا آزمایش هایی می گذرانند و خود را برای یک وقایع ناگهانی حاضر می سازند و باز گفته می شود این دستجات متکی به قوای یکی از متفقین هستند.»[۴]

ولی این فکر تازگی نداشت و «سید ضیاء» گفته های ارباب خود «سر ادوارد گری» وزیر خارجه اسبق انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ را نشخوار می کرد. «گری» در یادداشت های خود می نویسد:

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۱۲۸، مورخه‌ی ۲۳/۱۲/۵، نقل از «تهران امروز»، «تفنگ سه تیر دولتی در دست ایلات چه می کند؟».

۲ــ «مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ۳۶، مورخه‌ی ۲۴/۳/۱۱، «تسلیح عشایر».

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۵۳۸، مورخه‌ی ۲۴/۱/۳۱، «نقش ارتجاع در جنوب».

۴ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۳۱۱، مورخه‌ی ۲۳/۱۰/۱۸، نقل از «رعد امروز».

«تهران پایتخت ایران، محل حکومت مرکزی در شمال ایران و در دسترس نزدیک حمله روسیه قرار داشت و کاملاً از وصول دولت انگلستان خارج بود و از این نظر در نبردی که دیپلوماسی انگلیس و روس را در تهران در تماس قرار می داد، تفوق نمایانی نصیب روس ها می شد...»[1]

بدین ترتیب ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلستان به هیچ قیمتی، حتا به قیمت تقسیم ایران حاضر نبودند امتیازات خود را از دست بدهند.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ٤٥۲، مورخه‌ی ۲۳/۱۰/۱۰.

فصل چهارم

امتیاز نفت شمال ایران

امتیاز نفت شمال

از آنجایی که روش «حزب توده‌ی ایران» و دولت شوروی در قبال نفت پیش گرفتند. اثرات عمیق و نمایانی در مبارزات بعدی ملت ایران برجای گذارد. لذا این مطلب را به استناد اسناد و مدارک غیرقابل انکار مشروح‌تر بازگو می کنیم:

روز نوزدهم مرداد ماه سال ۱۳۲۳ در جلسه علنی مجلس شورایملی «توپلی» نماینده‌ی بجنورد سؤال زیر را مطرح کرد: «... سؤال می کنم و استدعا دارم تشریح بفرمایید جریان مذاکرات (نفت) تا امروز روی چه پایه و اساسی و با چه اشخاصی و در چه زمینه‌هایی بوده است. مخصوصاً دو نفر آقایانی که مدتی است از امریکا وارد شده‌اند با چه عنوان و چه مقدمه بوده است. آیا مستقیماً به منظور خودشان و برای کسب اطلاعات بیشتری راجع به معادن نفت ایران بوده است، یا به دعوت دولت و همان‌طور که شایع است به سمت مستشار نفت استخدام شده‌اند؟ اگر به منظور خودشان تشریف آورده باشند. قاعدتاً بدون صحبت‌های قبلی با دولت معقول بنظر نمی آید و اگر با سمتی استخدام شده‌اند چرا مجلس شورایملی از وجود چنین مستخدمینی بی اطلاع است... مقصودشان امتیاز اکتشاف یا امتیاز استخراج یا هر دو منظور است. شرایطی که با دولت مذاکره کرده‌اند چه چیزها بوده و برای چه مدتی است. آیا دولت اصولاً به تسریع عمل عقیده دارند یا بهتر می دانند تا پایان جنگ و موقع مقتضی و تجمع حواس تأخیر شود...»[1]

توضیح آن که دولت «ساعد» از چندی قبل «مستر هوور» فرزند رئیس جمهور سابق امریکا و «کریتس» را به سمت کارشناسان نفت به هزینه‌ی دولت ایران استخدام و به کشور دعوت کرده و برای مطالعه و رسیدگی به پیشنهادهای واصله از طرف شرکت‌های امریکایی و انگلیسی کمیسیونی تحت نظارت دکتر میلیسپو و به عضویت «و یو یان» مستشار امریکایی. «انتظام»، «نخعی»، «پیرنیا» و «آرام» تشکیل داده بود.

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۲۲۸، مورخه‌ی ۲۳/۵/۲۰.

در همان جلسه دکتر «رادمنش» عضو و سخنگوی فراکسیون «حزب توده‌ی ایران» نظر حزب را به این شرح اعلام داشت «از چندی قبل به این طرف همه‌ی آقایان مطلع هستند که در جراید خارجی و داخلی مفصلاً راجع به نفت شرق مطالبی خوانده‌ایم، که آقای دکتر «میلیسپو» برای همین کار دو مستشار از امریکا استخدام کرده‌اند و می خواهند راجع به نفت با آقایان مستشاران مشورت کنند و یک جریان دوم هم دیده می شود و آن مجالسی است که جناب آقای نخست‌وزیر در این هفته‌های اخیر ترتیب دادند و از یک عده‌ای از آقایان جلساتی تشکیل می دهند و مشورت هایی به همان منظور که در روزنامه های نوشته می شود می کنند و این جلسات هم گویا مربوط به نفت است و امیدوارم این دو جریان یک جریان باشد. بنده خواستم عرض کنم که بنده بارفقایم بادادن امتیازات به دولت های خارجی بطور کلی مخالفیم. همان طور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم وسرمایه ی داخلی مامی توانیم تمام منابع ثروت این مملکت رااستخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. اگر فرض کنیم که این مورد استثنایی است من تعجب از این عجله در این قضیه می کنم که چرا ما در چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش می سوزد در این امر اینقدر تسریع می کنیم و به عقیده‌ی بنده به هیچ وجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی ما با عجله اقدامی بکنیم که شاید قرن‌ها در آتیه تأسف آنرا بخوریم. بنابراین از جناب آقای نخست‌وزیر خواهش می کنم آن قدری که اطلاع دارند توضیح بدهند.»[1]

توضیح نخست‌وزیر در جواب سؤال آقایان «توسی» و دکتر «رادمنش»:

«در جواب سؤالی که آقای توسی و آقای دکتر «رادمنش» در موضوع امتیاز جدید نفت فرموده‌اند خاطر محترم آقایان نمایندگان مجلس شورایملی رامستحضر می دارد:

در آبانماه ۱۳۲۲ (این که فرمودند عجله می کنند ملاحظه می فرمائید که عجله ای در کار نیست) دو نفر از مدیران شرکت «شل» از لندن به تهران آمده وپیشنهاداتی دایربه امتیازنفت قسمت جنوب شرقی ایران به دولت تسلیم داشته و دراسفندماه همان سال نماینده‌ای نیز از طرف شرکت امریکایی «استاندارد واکیوم» به تهران وارد و نیز برای تحصیل امتیاز در همان ناحیه پیشنهاداتی به دولت دادند. ضمناً کمپانی امریکایی «سینگلر» نیز اطلاع داد در نظر دارد پیشنهاداتی در این خصوص تسلیم دارد و اخیراً پیشنهاداتی هم از کمپانی مزبور رسیده چون قبل از هر چیز لازم بود پیشنهادات واصله مورد مطالعه قرار گیرد و تقاضای هر یک از آنها معلوم و مشخص شود و در صورت لزوم طرح متقابله تهیه شود کمیسیونی مرکب از اشخاص مطلع تشکیل شد و شروع به مطالعات لازم ساخت و نظر به این که اعطای چنین امتیازاتی ایجاب می کرد که موضوع از لحاظ فنی نیز کاملاً مورد دقت قرار گیرد آقایان «هوور» و «کریتس» که تخصص و سابقه زیادی در امور مربوط به نفت دارند، استخدام و اخیراً به تهران وارد شده و با کمیسیونی که در بالا به عرض رسید شروع به کار کرده اند...»

سپس اضافه کرد که دولت سیاست استتار ندارد، مذاکرات با کمپانی های انگلیسی و

۱ــ مجله‌ی «مذاکرات مجلس شورایملی»، شماره‌ی ۱۳۰۸، مورخه‌ی ۲۳/۵/۱۹، صفحه‌ی ۸۰۹.

امر یکایی به عمل می آید و ما به آنها گفته ایم که هیچ وقت نمی توانیم امتیازی نظیر امتیاز «دارسی» بدهیم، متخصصین را برای چند ماه استخدام کرده ایم و آنها منت سر ما گذاشته اند که دعوت ما را پذیرفته اند، ما تا حالا فقط مطالب آنها را خواسته ایم ببینیم چیست و در مورد مخالفت آقای دکتر «رادمنش» با هر امتیازی گفت: این مسئله نظری است و مربوط به دولت نیست، مربوط به مجلس است. مجلس هر تصمیمی اتخاذ کند دولت هم تابع نظریات مجلس است.[۱]

سپس مجدداً آقای دکتر «رادمنش» اجازه سخن خواسته گفتند: «بنده همان مطلب نظری که آقای نخست وزیر فرمودند قبول دارم و عرض می کنم خوب بود قبلاً با مجلس شورایملی مذاکره می شد و نظر مجلس خواسته می شد که آیا مجلس شورایملی یعنی مجلس چهاردهم موافق با دادن امتیازات به دولت های خارجی هست یا نه؟ پس از آن که جلب نظر مجلس را می کردند وارد این مذاکرات می شدند، ایراد دیگری که دارم اینست که بطوری که آقای نخست وزیر فرمودند تقاضاکنندگان امر یکایی هستند، خوب بود متخصصینی که برای این کار دعوت می کردند از یک ملت دیگری دعوت می کردند.»[۲]

مسئله ی مذاکرات دولت با شرکت های انگلیسی وامر یکایی برای اعطای امتیاز جدید نفت به آنها، حتاقبل از آن که دولت سخنی به میان آورد در مطبوعات کشور انعکاس داشت. جراید به مردم هشدار می دادند که مراقب زد و بندهای پشت پرده و پامال شدن منافع کشور باشند.

در این باره روزنامه ی «آژیر» نوشت: «مردم بیدار باشید! گول نخورید، اغفال نشوید.

منابع ثروت ایران مال خود ملت ایران است. آنرا فقط ملت ایران می تواند استخراج کند.»[۳]

پس از آن که دولت جریان مذاکرات خود را با کمپانی های نفتی امر یکایی و انگلیسی افشا ساخت و معلوم شد، که این مذاکرات به مدت ده ماه دور از چشم مردم و در پشت پرده ادامه داشته است، مطبوعات کشور عموماً سیاست استتار دولت ساعد را محکوم کردند و دولت را از هرگونه شتابزدگی و هر نوع اقدامی بی اطلاع مردم برحذر داشتند.

موضع «حزب توده ی ایران» پیش از درخواست امتیاز از جانب شوروی:

۱ــ «حزب توده ی ایران» با دادن امتیاز به دولت های خارجی بطور کلی مخالف است.

۲ــ «حزب توده ی ایران» یقین دارد که استخراج منابع ثروت کشور با کمک مردم و سرمایه ی داخلی کاملاً مقدور است.

۳ــ «حزب توده ی ایران» بر فرض استثنایی بودن در این مورد عجله[۴] و تسریع در دادن امتیاز

---

۱ و ۲ــ مجله ی مذاکرات مجلس شورایملی، شماره ی ۱۳۰۸، ۲۳/۵/۱۹، صفحه ی ۱۳۰۸.

۳ــ «آژیر»، شماره ی ۱۷۲، ۲۳/۵/۵.

٤ــ درست برخلاف نظری که در صفحات ۸۸ و ۸۹ کتاب «نظری به جنبش کمونیستی و کارگری در ایران» نوشته ی «عبدالصمد کامبخش» اظهار شده: در صورتی که دولت این مورد را استثنائی می داند و تصمیم قطعی به دادن امتیاز دارد در این صورت شرایط شوروی ارجح است»، تا روز ۲۳/۵/۱۹ که موضوع نفت در مجلس مطرح ←

را در چنین شرایطی که تمام دنیا در آتش می سوزد صلاح نمی داند.

٤ــ «حزب توده‌ی ایران» معتقد است که دولت می باید قبل از شروع به مذاکرات از مجلس شورایملی نظرخواهی می کرد که مجلس شورا موافق با دادن امتیازات به دولت های خارجی هست یا نه؟ و پس از جلب نظر مجلس وارد مذاکره می شد.

۵ــ نظر «حزب توده‌ی ایران» از عدم اعطای امتیاز به دولت های خارجی اعم بوده و برای هیچ دولت خارجی از جمله دولت شوروی استثنائی قائل نیست. مخصوصاً با توجه به این که تا آن تاریخ هیچ گونه پیشنهادی راجع به امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی به دولت ایران ارائه نشده بود.

پانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۲۳ «آهی» سفیر ایران در مسکو طی تلگرافی به دولت ایران اعلام داشت که هیئتی برای مذاکره راجع به نفت «خوریان» از طرف دولت شوروی به تهران خواهد آمد و در هیجدهم همان ماه سفیر ایران با تلگرافات دیگری اطلاع قبلی را تأیید کرد.

از طرف «ساعد» نخست وزیر تلگرافی به سفیرکبیر اطلاع داده شد که از ملاقات و مذاکره حضوری که به نفع دو کشور باشد کمال مسرت را خواهد داشت.[1] در تاریخ ۲۳/٦/۲٤ هیئت اقتصادی شوروی به ریاست «کافتارادزه» معاون کمیسیاری خارجه شوروی به تهران رسید و پس از ملاقات با نخست وزیر و جلب نظر مساعد وی[2] عازم شمال شد تا نواحی نفت خیز آن صفحات را مورد بررسی قرار دهد و در بازگشت درخواست امتیاز استخراج نفت در بعضی از استان های شمالی ایران را تسلیم دولت کرد.

از تاریخ تسلیم پیشنهاد شوروی تا روز ۲۳/۷/۱٦، زد و بندهای پشت پرده به شدت ادامه داشت و دولت نظر قطعی خود را اعلام نداشته بود. (نظر «حزب توده‌ی ایران» جداگانه بحث خواهد شد) از جمله عدم اعطای امتیاز به هیچ یک از متفقین و تشکیل شرکتی با سرمایه های داخلی نیز پیشنهاد می شد. مثلاً روزنامه‌ی «داد» تحت عنوان «نفت شمال و جنوب» چنین نوشت:

«متأسفانه دولت سیاست استتار را در پیش گرفته، به هیچ نحو روشن نمی کند، که کمپانی های تقاضاکننده تابع کدام یکی از دول هستند، و باچه شرایطی تقاضای اعطاء امتیاز می کنند، و چه حقوقی برای دولت ایران قائل می شوند. ما هم ناچار می گوییم که دولت آقای «ساعد» و مجلس چهاردهم باید متوجه باشند که وضع فعلی کشور و جریانی را که جنگ جهانگیر ایجاد کرده و به هیچ نحو اجازه نمی دهد که ما به هیچ یک از اتباع متفقین خود امتیاز استخراج نفت را بدهیم. زیرا گذشته از آن که معلوم نیست که در اعطاء امتیاز در حالت حاضر مصالح کشور را بتوان حفظ کرد؛ اصولاً ممکن است موجب کشمکش های سیاسی بین دول متفق ما قرار گیرد، که

شد، اساساً دولت شوروی پیشنهادی نداده بود تا ارجح بودن آن معلوم شود، هیئت اقتصادی شوروی در تاریخ ۲۳/٦/۲٤ وارد تهران شد. و در اواخر شهریور ماه پیشنهاد امتیاز نفت شمال را به دولت ایران تقدیم داشت.

۱ــ «صدای ایران»، شماره‌ی ۵۹۷، مورخه‌ی ۲۳/۸/۸، از مصاحبه نخست وزیر با ارباب جراید.

۲ــ در همان مصاحبه «ساعد» ادعا کرد که در ملاقات نخست، تنها راجع به نفت «خوریان» مذاکره شده است.

البته به هیچ نحو مصلحت ما اجازه نمی دهد که دراین موقع به طرفی متمایل شده موجب رنجش سایر ین را فراهم سازیم. چنان چه دولت اصرار دارد که از نظر تقویت بینه ی مالی زودتر معادن نفت را استخراج کند، ممکن است شرکت داخلی به سرمایه ی مناسبی تشکیل داده و پنجاه و یک درصد سهام سرمایه را دولت و اهالی این کشور خریداری کرده و ٤٩ درصد از سرمایه را اتباع دولت متفق چنان چه مایل باشند متساو یاً خریداری کنند تا هم این کشمکش ها که قهراً ایجاد شده و می شود خاتمه یافته و هم دولت ایران و اهالی این کشور از منابع این سرزمین استفاده کنند.»[1]

سرانجام دولت «ساعد» روز ۲۳/۷/۱٦ در جلسه خصوصی مجلس شورایملی اعلام داشت: هیئت دولت تصمیم گرفته است که موضوع اعطای امتیاز نفت تا خاتمه جنگ جهانگیر و معلوم شدن وضعیت اقتصادی جهان مسکوت بماند.»[2]

به این ترتیب روشن شد که دولت «ساعد» نه فقط از قبول پیشنهاد دولت شوروی امتناع ورزیده، بلکه بی مطالعه و اطلاع از چگونگی پیشنهاد، آنرا رد کرده است. رفتار دولت چنان خشن و دور از نزاکت سیاسی بود که در همان جلسه حتا «عباس مسعودی» نیز آنرا به باد انتقاد گرفت:

«از نظر نزاکت سیاسی موضوع صورت خوشی ندارد که دولت یکسال با سایر کمپانی ها مشغول مذاکره بود. اینک که موضوع امتیاز همسایه شمالی به میان آمده و هیئتی به ریاست معاون کمیسیار یای امور خارجه دولت شوروی به تهران آمده و تقاضای امتیاز کرده، این قضیه را موکول به جنگ کنیم به همین سبب خوبست مذاکره را ادامه داده، بلکه بتوان از این موقعیت برای بدست آوردن امتیازات و شرایط مفیدتری استفاده کنیم.»[3]

رفتار دولت «ساعد» با نمایندگان دولت شوروی از سوی کلیه جراید، جز روزنامه های وابسته به «سید ضیاء» مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت. از جمله روزنامه ی «داد» نوشت: «...اگر دولت «ساعد» نمی خواست در خصوص امتیاز نفت وارد مذاکره و مطالعه شود؛ چه شده است که نسبت به پیشنهاد کمپانی های امریکایی درخصوص نفت مدتی وارد مذاکره و مطالعه شود؛ چه شده است که نسبت به پیشنهاد کمپانی های امریکایی در خصوص نفت مدتی وارد مذاکره شد، نظریات متخصصین را مورد مداقه قرار داد واین صبحت را می خواست به مرحله ی عمل بکشاند. ولی چون در این ضمن خود را مواجه با میسیون شوروی و ملاقات معاون کمیسیار یای امورخارجه دولت شوروی دید، یک مرتبه عقب نشست! این مانور سیاسی دولت را، منورین ایران نه از آن جهت می دانند که دولت می خواهد در حال آرامش، و بدون اشغال متفقین در خاک ایران و در محیطی که مجلس آن بصورت فعلی تشکیل نشده باشد، موضوع نفت مورد رسیدگی قرار گیرد. زیرا اگر صرفاً این حسن نیت در بین بود از همان روز اول نه متخصص برای مطالعه کار نفت استخدام می کرد و نه نسبت به پیشنهاد کمپانی های امریکایی به مذاکره می پرداخت. بلکه افکار عمومی این طور قضاوت می کند که چون همسایه شمالی ما برای اخذ امتیازات نفت دست خود را به سوی دولت دراز کرد این صحبت پیش

۱ــ «داد»، شماره ی ۲۷۰، مورخه ی ۲۳/۷/۱۱.

۲ــ «داد»، شماره ی ۲۷٦، مورخه ی ۲۳/۷/۱۸.

۳ــ «داد»، همان شماره.

آمد...»[۱]

روز ۲۳/۷/۲۷ نخست‌وزیر «ساعد» طی نطقی نظر خود را در مورد اعطای امتیاز رسماً اعلام داشته، پس از ذکر تاریخچه‌ای از پیشنهادهای رسیده و اقدامات دولت اظهار کرد که در جریان مذاکره با کمپانی های انگلیسی و امریکایی برای حفظ منافع عالیه کشور در حال و آتیه در جلسه‌ی ۲۳/۶/۱۱ هیئت وزیران «...تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعه اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نیست. دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای «کافتارادزه» جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی، به تهران آمده و در باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با اینجانب مذاکره کردند، در موضوع مذاکرات فیمابین با توضیحات کافیه در جلسات متعدده هیئت وزراء مطرح و نظریه‌ی اولیه در یازده شهریور در هر بار تأیید شد...»[۲] همین مطالب را نخست‌وزیر در مصاحبه با ارباب جراید روز ۲۳/۸/۸ تکرار کرد. ولی وی در برابر سؤال یکی از روزنامه‌نگاران از پاسخ عاجز ماند و ناچار به سکوت شد. در آن جلسه آقای «احمد دهقان» مدیر «تهران مصور» «...اظهار داشت، با اعتراف آقای «ساعد» به این که تصمیم تعویق مذاکرات نفت در ۱۱ شهریور گرفته شد چرا هنگام مخابره تلگراف آقای «آهی» و حتا در اولین ملاقات با آقای «کافتارادزه» این تصمیم به آنها اعلام نشد! سیاست استتاری که جراید از آن انتقاد می کردند همین عیب را دارد که امروز کشور ما را دچار اشکال کرده است!

«ساعد» این پرسش را بلاجواب گذاشت زیرا جز سکوت جوابی نداشت.»[۳]

روش خصمانه و غرض‌آلود دولت ساعد نسبت به دولت شوروی و این که تصمیم مبنی بر عدم اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ بعد از ورود هیئت اقتصادی شوروی اتخاذ شده بود نه قبل از آن، بر همگان آشکار بود. مطبوعات روش ریاکارانه دولت ساعد را بخوبی افشا کردند.

«آژیر» نوشت: «...عمل واقع شده این است که کابینه «ساعد» با شرکت متولیان مجلس داشتند روی منابع نفت ایران بند و بست‌های تاریک و مظنون می کردند. ورود آقای «کافتارادزه» پرده از روی کار برداشت. آقایان در مقابل امر واقع شده قرار گرفته، فهمیدند که کار به این سهولت تمام نمی شود. این دلالی بسادگی سرنخواهد گرفت بنابراین لحن خود را عوض کرده گفتند اصلاً دولت ایران میل ندارد هنگام جنگ به موضوع نفت دست بزند...»[۴]

و روزنامه‌ی «ایران ما» چنین اظهار کرد: «...«ساعد» که در اول ورود قائم مقام کمیسار یای خارجی شوروی بدون توجه به اهمیت پیشنهاد شوروی اظهار کمال موافقت و همراهی را با منظور «کافتارادزه» کرده بود، بعد از مشورت با کابینه‌سازان خود ناگهان رو به خشن و دور از عقل و نزاکت سیاسی پیش گرفت. کسی که چندین ماه با نمایندگان کمپانی های امریکایی مذاکره

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۲۷۷ مورخه‌ی ۲۳/۷/۱۹.

۲ــ مذاکرات مجلس شورایملی، شماره‌ی ۱۳۳۰، ۲۳/۷/۲۷ صفحه‌ی ۱۲۹۱.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۲۹۲، ۲۳/۸/۸.

۴ــ «آژیر»، شماره‌ی ۲۰۳، ۲۳/۷/۳۰.

می کرد حتا برای مذاکره با کمپانی های امریکایی متخصص امریکایی به خرج دولت ایران استخدام کرد و با دلال های دغلی مثل «فرد لیپ ما»ها مذاکره و دمسازی راجع به واگذاری اختیار[1] تمام منابع زیرزمینی ایران می کرد از قبول و حتا مطالعه پیشنهاد «کافتارادزه» خودداری کرد...

صحنه گردان های سیاست ایران و در رأس آنها «سید ضیاء» برای «ساعد» نطقی ساختند که گویا قبل از ورود آقای «کافتارادزه» تصمیم گرفته بود که به هیچ دولت و کشور بیگانه ای تا پایان جنگ امتیاز ندهد. ولی اعتراض نمایندگان جراید در وزارت خارجه مخصوصاً «احمد دهقان» مدیر «تهران مصور» که به «ساعد» گفت «شما که به قول خود چند روز قبل از ورود «کافتارادزه» و پیشنهاد او تصمیم گرفته بودید، چرا همان روز به مجلس و مردم ابلاغ نکردید و بعد از آمدن «کافتارادزه» و پیشنهاد او تصمیم خود را ابلاغ ساختید؟» باعث نقش بر آب شدن نقشه ی طرفداران ساعد شد.»[2]

آن چه مسلم است دولت های امریکا و انگلیس در کنفرانس ماه آوریل ۱۹٤٤ (فروردین ماه سال ۱۳۲۳) واشنگتن در مسئله گرفتن امتیاز نفت از ایران سازش کرده توافق کرده بودند که در وصول به مقصود از وارد آوردن فشار سیاسی به ایران خودداری کنند. لذا به محض این که دولت شوروی بی اطلاع و توافق آنها، مستقیماً به دولت ایران مراجعه کرد، امپریالیست ها موقع را برای اجرای مقاصد خود مناسب ندیده عقب نشستند و فرمول «مذاکره بعد از جنگ» را پیش پای «ساعد» قرار دادند.

بعد از نطق «ساعد» در مجلس شورایملی، روز دوم آبانماه «کافتارادزه» کنفرانس مطبوعاتی در محل سفارت کبرای شوروی تشکیل داده اظهار داشت که: «...دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نواحی آذربایجان شمالی و گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیه سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی (شمال قوچان) را تحصیل کند.

...کمیسیون دولتی شوروی انتظار خود را مبنی بر این که پشنهاد دولت اتحاد جماهیر شوروی قبول شده و دولت ایران نمایندگان خود را برای مذاکره راجع به عقد قرارداد بدون این که کار را به آتیه موکول سازد، تعیین خواهد کرد، کاملاً به مورد می دانست. باید متذکر شد، که جناب آقای نخست وزیر در مذاکرات خود با اینجانب نه تنها حسن تلقی کامل و وارد بودن در موضوع را اظهار کردند بلکه وعده داده بود که برای حل مثبت مسئله کمک و مساعدت کند.

ولی چنان که معلوم است تصمیمی مبنی بر این که مطالعه واگذاری امتیاز را به دولت شوروی تا پایان جنگ موکول سازد اتخاذ کرده که در حقیقت رد پیشنهاد است.

این جانب باید صراحتاً و بطور آشکار اظهار کنم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً بطور

۱ــ در ماه های مهر و آبان سال ۱۳۲۳ معلوم شد که دولت «ساعد» با دکتر «فریدلیپ» دلال کمپانی امریکایی «سنترال ماینینگ انیوستمنت» و باپادو پی دکتر «نخعی» و پشتیبانی دکتر «میلیسپو» برای واگذاری امتیاز تمام منابع و معادن به جز نفت (که درباره ی آن نیز با سایر کمپانی های امریکایی مذاکره می کرده) مدت ده ماه مشغول گفتگو بوده است. ــ «ایران ما»، شماره ی ۲٦۱، ۲۳/۸/۱۵. «ملت ایران «ساعد» را از خود می راند».

۲ــ «ایران ما»، شماره ی ۲۸۱، مورخه ی ۲۳/۹/۹، «اگر مشکل نفت ما را خود حل نکنیم»:

«منفی» تلقی شده است. افکار عمومی شوروی بر این عقیده است که دولت جناب آقای «ساعد» بوسیله اتخاذ چنین رو یه‌ای در باب دولت شوروی در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است. دولت جناب آقای «ساعد» به نفع تصمیم خود هیچ گونه دلیل قانع کننده‌ای نیاورده، در صورتی که دلایل محکمی برعلیه تصمیم بالا در دست است؛ که به مصالح حیاتی و سیاسی ایران مربوط می شود ــ می گویند دولت جناب آقای ساعد انتظار دارد بعد از پایان جنگ با شرایط بهتری امتیاز واگذار کند. اما دولت مزبور چه دلایلی را می تواند برای ثابت کردن صحت نظر یه‌ی خود بیاورد؟!»

سپس اطمینان داد که موضوع بطور مساعدی حل خواهد شد «... و تمام موانع و اشکالات که در راه آن وجود دارد برطرف خواهد شد و ضمناً هم امید است که افکار عمومی ایران که مطبوعات آزادی طلب ایران نماینده‌ی آن هستند در پیشرفت این کار سهیم خواهد بود.»[1]

آقای «کافتارادزه» پس از پایان توضیحات خود به سؤالات خبرنگاران جواب داد و از جمله به سؤال «عزت پور» مدیر «آزادگان» مبنی براین که «آیا تصمیم دولت ایران درباره‌ی امتیاز نفت بر مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی اثر بدی داشته است یا خیر؟».

این جواب را داد: «مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی کماکان دوستانه معذالک رو یه غیرصمیمانه و غیردوستانه‌ای که از طرف دولت ایران نسبت به دولت شوروی اتخاذ شده است همکاری نمایندگان دولت شوروی را در ایران با دولت ساعد در آتیه امکان‌ناپذیر ساخته است»[2]

دولت «ساعد» همان جوابی را که به دولت شوروی داده بود، به دولت امریکا هم داد. «دولت امریکا در جواب نوشت که دولت ایران دولتی است مستقل و در معاهدات خود آزاد»[3]

و نمایندگان خود را بی هیچ بحث و گفتگویی از ایران فرا خواند و به فشار سیاسی متوسل نشد.

«حزب توده‌ی ایران» و امتیاز نفت:

چنان که گفتیم در مرداد ماه سال ۱۳۲۳ هنگامی که نخست‌وزیر «ساعد» مذاکرات خود را با شرکت‌های امریکایی و انگلیسی درموضوع اعطای امتیاز به آنها در مجلس فاش کرد، دکتر «رادمنش» از طرف فراکسیون حزبی نظر «حزب توده‌ی ایران» را چنین اعلام کرد: «بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولت‌های خارجی بطور کلی مخالفیم...»

ولی به محض این که درخواست شوروی تسلیم دولت ایران شد «حزب توده‌ی ایران» مخالفت خود را با اصل اعطای امتیازات پس گرفت و ادعا کرد که با اصل اعطای امتیازات نمی توان مخالفت کرد، بلکه صحبت در چگونگی و شرایط اعطای آن است. در این مورد «رهبر» چنین نوشت: «...ما با امتیازاتی که به منظور استثمار ملت باشد و مبنای استوار نفوذ شوم بیگانگان قرار بگیرد مخالفت خود را به عنوان اولین وظیفه‌ی هر ایرانی و هر ایرانخواهی اعلام می داریم و این مخالفت را

۱ــ «آژیر»، شماره‌ی ۲۰۵، مورخه‌ی ۲۳/۸/٤.

۲ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۱٦٤.

۳ــ «صدای ایران»، شماره‌ی ۵۹٦، مورخه‌ی ۲۳/۸/۷. «ایران مستقل است نه مستغل».

یکی از مواد مبارزه‌ی مقدس خویش بر علیه استعمار می دانیم... این آرمان ماست که کلیه‌ی عملیات اقتصادی واستخراج منابع مهم ثروت ایران با سرمایه‌های ایرانی و بدست ایرانی انجام داده شود. این آرمان ماست. ولی ببینیم که با این اوضاع و با این هیئت حاکمه تا چه اندازه می توان این آرمان را به منصه‌ی وقوع نشانید... از این نظر نمی توان بطور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت، بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست...[۱]

«حزب توده‌ی ایران» در تشریح نظر جدید خود، ملی نبودن دولت، ضعف بنیه‌ی اقتصادی کشور، فقر و فلاکت و خطر بیکاری را به عنوان علل و دلایل ارائه کرد. در این باره «رهبر» نوشت: «... اگر ما دارای دولت ملی می بودیم که می توانست کلیه قوای مادی و معنوی ملت را تجهیز کند، اگر دولت ما دارای شخصیت بود، اگر سابقه هایی در پشت سر خویش نداشت.

ما هم طبق اصل کلی که سابقاً یکی از وکلای ما در مجلس اظهار کرد ــ با هرگونه امتیازی مخالف بودیم. اما با وضعیت فعلی که منابع ثروت ما خوابیده، بنیه‌ی اقتصادی ما در کمال ضعف است، فقر و فلاکت دامنگیر کشور ما شده، خطر عظیم بیکاری روز بروز نزدیکتر می شود، دولت نقشه صریح و حتا مبهمی برای ایجاد فعالیت اقتصادی ندارد، در چنین اوضاعی، اصولاً صحبت از مخالفت با امتیاز نیست بلکه گفتگو در شرایط آنست...»[۲]

روز پنجم آبانماه سال ۱۳۲۳، «حزب توده‌ی ایران» با همکاری «شورای متحده مرکزی کارگران» و تحت حمایت سربازان شوروی میتینگ سیاری در تهران تشکیل داده و تظاهراتی علیه «ساعد» نخست‌وزیر و شهردار تهران در خیابان‌های پایتخت به راه انداخت و سخنرانان نطق هایی علیه تصمیم دولت «ساعد» در موضوع نفت ایراد کردند[۳]

چون میتینگ مزبور نه فقط از طرف مخالفین بلکه از جانب کسانی که موافق اعطای امتیاز نبوده و تا آن تاریخ با «حزب توده» نیز مخالفتی نداشتند، مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت، حزب موضوع را به این گونه توجیه کرد: «... پیدا شدن چند سرباز سرخ و چند سرباز هندی و امریکایی را در روز جمعه که برعلیه «ابتهاج» و «ساعد» اعتراض عمومی به عمل می آمد، دشمنان کارگر پیراهن عثمان قرار داده‌اند. آنهایی که در سایه‌ی سرنیزه‌ی ارتش سرخ آزادی پیدا کرده و از آزادی سوءاستفاده می کنند از پیداشدن چند سرباز سرخ خیلی به ظاهر رمیده‌اند...»[۴]

ولی حقیقت واقع این است که سربازان شوروی با اطلاع و قرار قبلی حاضر شده بودند و رابط «حزب توده‌ی ایران» با مأمورین سیاسی شوروی در این جریان یکی از هموطنان ارمنی «ق ــ س» عضو هیئت عامله «شورای متحده‌ی مرکزی» بود. روز هفتم آبانماه دکتر «مصدق» در جلسه علنی مجلس شورایملی نطق مشروحی ایراد کرد و طی آن پس از ذکر تاریخچه امتیاز نفت جنوب و تشریح

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۰۲، مورخه‌ی ۲۳/۷/۲۱، سرمقاله.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۱۱، مورخه‌ی ۲۳/۸/۲، سرمقاله.

۳ــ در آن زمان عکس هایی از میتینگ گرفته شده و در مطبوعات چاپ شده که پاره‌ای از آنها هنوز در کتابخانه‌های مجلس و ملی تهران موجود است.

۴ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۲۷، ۲۳/۹/۳.

مستدل خیانتی که با لغو امتیازنامه «دارسی» و جایگزین ساختن آن با امتیازنامه جدید در دوره‌ی پهلوی در حق ملت ایران انجام یافته، فصولی از عهدنامه ایران و اتحاد جماهیر شوروی را نیز که در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) منعقد شده و برابر آن دولت شوروی از کلیه امتیازات و مطالبات خود صرفنظر کرده و تمامی دارایی منقول و غیرمنقول مؤسسات انتفاعی روسیه را به دولت ایران واگذار کرده است، یادآور شد و سخنان خود را چنین ادامه داد: «این مقام شامخی که امروز دولت شوروی در عالم سیاست بدست آورده تمامش مرهون دلیری نظامیان نیست بلکه قسمت مهم آن مربوط به توجهات عمومی و افکار جهان است.

روزی که در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود، و سفارت انگلیس در این شهر حکم مسجد شده بود، امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده، ولی معلوم نیست که سفارت آن دولت هم حکم مسجد می شود یا نمی شود. دولت انگلیس هیچ وقت نگفت که چون سیاست دولت روسیه تزاری در ایران از سیاست انگلیس سر است با دولت ایران قطع روابط می کنیم تا تعادلی سیاسی برقرار شود ــ دولت انگلیس پی به علت برد، و علت را که برطرف کرد معلول هم از بین رفت ــ دولت انگلیس دانست که باید با آزادیخواهان همراهی کنند تا مرتجعین جیره‌خوار بانک استقراضی روسیه از بین بروند ــ این بود که برای پیشرفت سیاسی خود علم مشروطیت را بلند کرد. دولت شوروی هم اگر می خواهد به مقصود برسد و در ایران «موازنه سیاسی» برقرار شود، برای عدم توجه دولت به امتیاز نفت نباید قطع رابطه کند زیرا این کار جنبه شخصی دارد واز وجاهتش که تاکنون کسب کرده است می کاهد. اگر دولت ساعد رفت و دولت دیگری هم نخواست موافقت کند با آن دولت چه خواهد کرد؟!

آیا دولت شوروی با هر تقاضایی که دولت ایران قبول نکرد قطع روابط می کند؟

«...هیچ وطنپرستی نخواهد گفت که با دولت ساعد برای این که به شرکت‌های خارجی و دولت شوروی امتیاز نداد مخالفم».

آنگاه پیشنهاد کرد که :«...دولت اتحاد جماهیر شوروی به نفت احتیاج دارد و دولت ایران هم در عالم مجاورت نباید نفت خود را با دیگران معامله کند. من تصور می کنم که در این مجلس چنین پیشنهادی بگذرد، یعنی دولت ایران متعهد شود که در مدت معلوم در قرارداد مازاد نفت معادن شمال را به نرخ متوسط بین المللی که در هر سال معین می شود به دولت شوروی بفروشد. برای استخراج معادن نفت شمال هم یا شرکت سهامی بین المللی که برای اتباع ایران و سایر دول سهمی در آن معلوم کنند یا شرکت سهامی مختلط ایرانی که اسهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند تشکیل شود.

بدیهی است هر شرکتی بیش از سود سرمایه چیزی نمی برد بنابراین دولت شوروی که سرمایه‌ای نیاورده و زحمتی تحمل نکرده تا مدت قرارداد از نفت ایران استفاده و رفع احتیاج می کند. من عرض نمی کنم راهی که بنظر من رسیده یگانه راه و غیر از آن طور دیگر نمی شود کرد.[1]

۱ــ «مهر ایران»، شماره‌ی ۷۷۵، مورخه‌ی ۲۳/۸/۸.

غرض این است پیشنهادی که دولت شوروی می کند در مصالح مملکت باشد و از مجلس بگذرد.»

روزنامه‌ی «رزم» تحت عنوان «نفت و سیاست یکجانبه» نظر «حزب توده‌ی ایران» را راجع به اعطای امتیاز نفت به دولت شوروی چنین بیان کرد:

«...به عقیده‌ی نگارنده دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران البته با شرایطی خیلی مناسبتر از شرایط تجدید و تجدیدی که با دلالی و مسئولیت آقای «تقی زاده به عمل آمد از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر به نفع ایران است. دادن این امتیاز باعث خواهد شد که خطر تشکیل ستون پنجمی در نواحی شمالی ایران یعنی دریکی از حساسترین سرحدات همسایه مقتدر ما از بین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار شود...»

«... هر وقت ملت ایران واقعاً و عملاً و بدون تعارف تصمیم به حل و فصل امور سیاسی و اقتصادی خود گرفت و در تمام امتیازهای گذشته تجدید نظر کرد یقین است که دولت شوروی با سابقه‌ی آزادیخواهی که نشان داده از این پیش‌آمد حسن استقبال کرده ودر صورت نداشتن نگرانی هر امتیازی را لغو خواهد ساخت.

امتیاز نفت شمال در اوضاع و احوال کنونی که دستگاه هرج و مرج دولتی ما مشغول مکیدن آخرین رمق واختلاس و حیف و میل مختصر باقیمانده اموال عمومی است، بنفع کار و انرژی برای بیکاران و بینوایانی خواهد بود، که امروز کسی در فکر آنها نیست.

از اینها گذشته تشکیلات منظم و سالم نفت شمال نمونه‌ی برجسته از مراقبت درباره‌ی کارگران بوده و سایر مؤسسات بیگانه و خودی را وادار خواهد ساخت بهداشت و مزد کارگران را مطابق احتیاجات روزانه آنها تأدیه کند.

شاید مخالفت مرتجعین معلوم‌الحال با این امتیاز بیشتر از این لحاظ باشد که نمی خواهند نمونه‌ای از رفتار دولت شوروی با کارگران در پیش چشم ایرانیان وجود داشته باشد. علاوه بر همه اینها روابط اقتصادی با دولت شوروی باعث خواهد شد که سیاست خارجی شوروی در سیاست خارجی ما عامل تازه شده و از سیاست یکجانبه، که در رگ و پوست سازمان اجتماعی ما ریشه دوانیده، جلوگیری شود. البته با احساسات و عبارت‌پردازی و بلندپروازی تنها نمی توان واقعیت‌های سرسخت موجود در عالم خارج را از بین برد، بلکه نیروها را با نیرو می توان خنثی ساخت با این فرق فاحش که سیاست یکجانبه سیاستمداران گذشته، که یک سیاست بنده‌وار و تبعیت از اصول استعماری بود سیاست توازن آینده‌ی ملت ایران یک سیاست مستقل و ضد استعماری خواهد بود.»[1]

و در روزنامه‌ی «مردم برای روشنفکران»، «احسان طبری»، «مسئله نفت» راچنین تشریح کرد:

«...دولت هایی که در ایران خواستار استخراج منابع نفت هستند از دو نظر به این کار دست می زنند اول از نظر اقتصادی و تجاری و برای رفع حوائج صنعتی ــ دوم از نظر ایجاد مناطق نفوذ

۱ــ «رزم»، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۸، «نفت و سیاست یکجانبه».

سیاسی.[۱] همان طوری که غالباً متوجه هستند همراه هر نفوذ اقتصادی یک نفوذ سیاسی نیز خواهد بود. این دو نفوذ تفکیک ناپذیرند. اگر دولت امریکا که چنان که گفتیم در جستجوی یافتن مناطق نفوذی است. و علاقه دارد که در سیاست بعد از جنگ قویاً دخیل باشد، و به وسیله کمپانی های خود در صدد استخراج معادن نفت بلوچستان برآید؛ این بسیار طبیعی است که همسایه شمالی از لحاظ منافع بین المللی خود دست به همین اقدام بزند. باید دید دولت ایران در قبال این پیشنهادها خوب است چه روشی در پیش گیرد. بعضی از این عقیده حمایت می کنند که به هیچ کدام امتیاز داده نشود.

آقای دکتر «مصدق» فرمول «توازن منفی» را برای این کار درست کردند. دلیل آنها این است که چون امتیاز اقتصادی مقدمه‌ی اعمال نفوذ سیاسی است باید با عدم اعطاء امتیاز مانع اعمال نفوذ شد. این منطق به هیچ وجه صحیح نیست. زیرا فقط از طریق امتیاز نفت نیست که دولت ها اعمال نفوذ می کنند. توازن منفی در این جا در حقیقت همان سیاست یکطرفه است. زیرا با عدم اعطاء امتیاز نفت از نفوذ اقتصادی دولت شوروی جلوگیری می شود، ولی نفوذ و قدرت سیاسی دولت های دیگر که ریشه های کهنه و سوابق ممتد دارد هم چنان باقی خواهد ماند.

بیهوده نیست که مخالفین دولت شوروی سیاست کابینه‌ی «ساعد» را که براساس توازن منفی قرار گرفته تقویت می کنند. «توازن منفی» با سیاست یکجانبه منفی در معنا یکی است. به علاوه اگر کسی تصور کند که می توان قضایای مهم حیاتی دول بزرگ را به این طریق حل کرد، دچار اشتباه بزرگی شده. چنان که توضیح دادیم جنگ سیاست بین المللی را وارد مرحله به کلی تازه‌ای کرده. دولت های بزرگ برای تأمین هدف های خود از اجرای سیاست های معینی ناگزیرند. وظیفه‌ی ما این است که با استفاده از شرایط مساعد موقعیت تازه، منافع خود را تأمین کنیم.

نظریه‌ی دسته دیگر این است که باید فقط به یک طرف داد. این عقیده نسبت به هر طرف که متوجه باشد عقیده‌ی غلط و خائنانه‌ای است. این نظریه در حکم عدول آشکار از سیاست موازنه‌ای است که هر وطنپرستی باید از آن پیروی کند. نظریه‌ی دسته‌ی دیگر بین المللی کردن استخراج است. از قرار همین نظریه هدف کسانی است که به اتخاذ روش ضد شوروی علاقه دارند، ولی باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و این دولت هرگز حاضر نخواهد شد که در آنجا به نام نفت دستگاه خصمانه مفصلی بر علیه او چیده شود. اگر ما بخواهیم این نظریات دو پهلو و مشکوک را تقویت کنیم تابع منافع یک جمع مخصوص شده‌ایم و با سعادت خود عداوت ورزیده‌ایم و بالاخره عقیده‌ی دسته‌ای که من شخصاً در آن دسته قرار دارم این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی های امریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود. ولی تمام این مذاکرات را برای مردم واضح و آشکار سازد و در پیش چشم و تحت نظارت مردم و احزاب و جراید و مجلس با شرایط بسیار مساعد

۱ــ «منطقه نفوذ، قسمتی از مملکت است که در آن منافع صاحب نفوذ می تواند بدون حضور قوای خودش آزادانه انجام گیرد. دولت ذینفع در منطقه نفوذ قوای نظامی نگاه نمی دارد. حتا نمایندگان سیاسی و تجارتی اش در ظاهر مقررات بین المللی را مراعات می کنند، و حاکمیت اسمی دولت مرکزی را محترم می شمارند، ولی وضعیت طوری است که هرچه می خواهندمی کنند...» «جبهه» ارگان «حزب ایران»، شماره‌ی ۳۵، مورخه‌ی ۳٤/۹/۱۹.

امتیاز بدهد. در این مورد باید از رقابت صاحبان امتیاز استفاده کرد.

ما نه فقط از این لحاظ که سیاست قوی بین‌المللی چنین اقتضا دارد طرفدار حل مسئله نفت به نحو فوق هستیم؛ بلکه معتقدیم که برای حل بسیاری از مشکلات کنونی یک کشور ورشکسته (مانند کشور ما در وضع حاضر) خودداری از اعطاء امتیاز به خواستاران، حرکت غلط و یکطرفه‌ای است که مقصد از آن یا تبعیت ازنقشه‌های مضر است یا تسلیم به حماقت.

...به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و برعلیه آن صحبت نمی کنیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد.

...دولت شوروی نمی تواند یک کشور استعماری باشد و به همین سبب است که شوروی دارای وزن و اهمیت کنونی است. درست از همین مختصات شوروی است که ما به عنوان همسایه باید از آن حد اعلای استفاده را ببر یم. درست از همین لحاظ است که ما به وجود عامل سیاست شوروی در ایران در مقابل عوامل دیگر معتقدیم. ترس ها و تخیلات سرمایه‌داران بی جاست.

باید در ایران دولت به تمام معنی دمکراتی به وجود بیاید که با دول بزرگ جهانی یعنی انگلستان و آمر یکا و شوروی روابط واقعاً صمیمانه خود را حفظ کند و مهمتر و بالا تر از همه این که این دولت عامل ادامه ائتلاف این سه قدرت بزرگ در محیط ایران باشد. هیچ دیوانه کولی معتقد نیست که باید در ایران فقط به دنبال سیاست شوروی رفت. ولی با نهایت غرور معتقدیم که دوستی ما با شوروی یکی از مبانی متین دموکراسی و استقلال ما خواهد بود.

اگر کسی لجاج و منفعت خصوصی نداشته باشد به این حقایق تسلیم می شود. اگر دولت آقای «ساعد» واقعاً میهن‌پرست بود، این نکات را در نظر می گرفت. اگر دولت «ساعد» و طرفداران ایشان معتقدند که ادامه یک سیاست ضد شوروی در ایران ممکن است، دچار خبط بزرگی شده‌اند.

ملت ایران باید در این موقع بااجتناب از عوارض این خبط تصمیم بگیرد این یک شوخی نسبت یک تنازع حیاتی است...»[1]

پس از انتشار این مقاله روزنامه‌های مخالف آنرا مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند. مخصوصاً به موضوع «حر یم امنیت» حمله کردند. به همین سبب «رهبر» برای روشن شدن اذهان عمومی «حر یم امنیت» را چنین تفسیر کرد: «از دیرزمانی ایران حر یم امنیت هندوستان بوده، حر یم امنیت مملکت تزاران بوده... و این خاصیت جغرافیایی است که او را حر یم امنیت همسایگان خود قرار داده است... ایران که حر یم زندگی ملت زحمتکش ایران است متأسفانه حر یم امنیت ملت ایران نیست... ولی به فرض این که ایران در آینده واقعاً حر یم امنیت ملت ایران شود، چه مانعی دارد که حر یم امنیت همسایگان خود نیز باشد؟ نه فقط مانعی ندارد بلکه لازمه‌ی امنیت ایران اینست که هر همسایه‌ی ایران، خود را در همسایگی ما در خطر نبیند و خانه‌ی ما حر یم امنیت او باشد... همین واقعیت سرسخت که ایران حر یم امنیت همسایگان است می تواند نقطه‌ی ضعف و قدرت ما باشد... در صورتی که ما خانه‌ی خود را حر یم امنیت همسایگان قرار داده واجازه ندادیم هیچ همسایه در این

۱ــ «مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ۱۲، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۹، مسئله‌ی نفت.

حریم مقدس نفوذ مضر به حال دیگری و ما ایجاد کند و برای این مقصود در صورت لزوم، از این همسایه و در موردی از نیروی آن همسایه استفاده کردیم، ضعف مبدل به قدرت می گردد...» چون «...سیاست یکجانبه در رگ و پوست سازمان دولتی ما ریشه دوانده، باید برای خنثی کردن آن از نیروی جدیدی استفاده کنیم. ولی این نیروی جدید نباید جانشین او بشود بلکه آنرا خنثی سازد... اگر ایران حریم امنیت شوروی یا هندوستان یا ترکیه و افغان باشد، آیا به امنیت و استقلال ما صدمه می رسد یا آنرا تضمین می کند...»[1]

اینک موضع «حزب توده‌ی ایران» را پس از درخواست امتیاز از جانب دولت شوروی خلاصه می کنیم:

۱ــ حزب از نظر قبلی خود مبنی برعدم اعطای امتیازات بطور کلی به بیگانگان عدول کرد: «نمی توان بطورکلی با اصل امتیازات مخالفت داشت، بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست»

۲ــ برخلاف نظر پیشین خود که می گفت: «همان طور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه های داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم» اعلام داشت که به دست این دولت ها و مجلس های غیرملی که «... نمی توانند چند خیابان پایتخت خود را اسفالت کنند...»[2] و «...عرضه و لیاقت پخش جنس موجود در انبارها را ندارند...»[3] استخراج منابع نفت به دست مردم و سرمایه های داخلی مقدور نیست. گو این که هر دو نظر در دوره‌ی حکومت «ساعد» اظهار شده بود. به علاوه ما در زمان احداث راه‌آهن سرتاسری نیز دولت ملی نداشتیم.

۳ــ به استناد این که دولت شوروی، دولت ضد استعماری است و «منظور دولت شوروی از پیشنهاد امتیاز نفت، تحصیل یک امتیاز امپریالیستی نیست.»[4]، حتا قبل از این که شرایط پیشنهادی آن دولت در معرض افکار عمومی گذاشته شده و رجحان آن بر سایرین مورد تأیید اکثریت مردم قرار گیرد، از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی سرسختانه دفاع کرد و تا آنجا پیش رفت که برای به کرسی نشاندن نظر خود با حمایت سربازان شوروی در پایتخت کشور به برگزاری میتینگ و انجام تظاهرات خیابانی پرداخت. باید گفت قبول این که «امتیاز درخواستی دولت شوروی امپریالیستی نیست»، برای کسانی که معیار آزادیخواهی، طرفداری از زحمتکشان، سوسیالیست و کمونیست بودن را تنها یک چیز، آن هم دفاع مطلق و بی قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی می دانستند، بسهولت پذیرفتنی بود.

ولی قبولاندن سیاست ضد استعماری و ضد امپریالیستی شوروی برای توده‌ی مردم و سایر

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۲۳، مورخه‌ی ۲۳/۹/۲۹، بقلم خلیل ملکی.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۳۸، مورخه‌ی ۲۳/۹/۱۹، سرمقاله.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۱۸، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۱، «برنامه‌ی حداکثر و سیاست ملی».

۴ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۳۸، مورخه‌ی ۲۳/۹/۱۹، سرمقاله.

آزادیخواهان به زور نطق و خطابه مقدور نبود. بلکه تنها اثبات عملی آن می توانست مردم را متقاعد سازد که دولت شوروی مدافع سیاست ضد استعماری و ضد امپریالیستی است.

متأسفانه پیشنهاد امتیاز نفت شمال که از طرف دولت شوروی به دولت ایران داده شد، در معرض افکار عمومی قرار نگرفت و آن قسمت از پیشنهاد که توسط آقای «کافتارادزه» در کنفرانس مطبوعاتی دوم آبانماه سال ۱۳۲۳ به شرح ذیل بیان شد: «بدیهی است که صاحب امتیاز پرداخت های تنی و پرداخت های از روی منافع و هم چنین مبالغی را که درقرارداد به جای معاف شدن از پرداخت مالیات مشروط شود تأدیه خواهد کرد. ضمناً دولت اتحاد جماهیر شوروی حاضر است پرداخت های حداقل امتیاز را، که تعیین خواهد شد، تضمین کند.

صاحب امتیاز متعهد خواهد بود که مواد نفتی را با شرایط استمهالی چه برای احتیاجات دولت و چه برای احتیاجات اهالی کشور ایران بدهد الی آخر...»

به قول دکتر«مصدق»: «تمام کپیه ی «قرارداد جدید نفت جنوب» است و فقط از طیاره و راه آهن و بی سیم نفت جنوب که غیر از امور اقتصادی، در امور سیاسی هم می توان از آنها استفاده کرد، اسمی نبرده اند...»[1]

٤ــ «حزب توده ی ایران» که مبارزه بر علیه هرگونه استعمار ایران را شعار اساسی خود قرار داده بود، برای واگذاری امتیاز نفت شمال به دولت شوروی، حقوق و منافع بزرگترین دژ استعمار در کشور ما، شرکت نفت انگلیس و ایران را به رسمیت شناخت و از مبارزه علیه آن امتناع ورزید.

چنان چه «احسان طبری» نوشت: «... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و برعلیه این منافع صحبتی نمی کنیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد...»

۵ــ «حزب توده ی ایران» به منظور وارد کردن عامل سیاست شوروی در سیاست ایران، خواستار آن شد، که به عامل سیاست امر یکا نیز در ایران جاپایی داده شود. لذا خودداری از اعطای امتیاز به «خواستاران» را حرکتی غلط و یکطرفه ومقصد آنرا تبعیت از نقشه های مضر، یا تسلیم به حماقت دانست. و به این نتیجه رسید که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی های امر یکایی و انگلیسی وارد مذاکره شود. تا سه عامل سیاسی قدرتمند وارد سیاست ایران شود و دولت «به تمام معنا دموکراتی» که در ایران به وجود خواهد آمد روابط صمیمانه خود را با آنها حفظ کند، از رقابت اقتصادی و ایدئولوژیک آنها بهره گیرد و «مهمتر از همه عامل ائتلاف این سه قدرت بزرگ در محیط ایران باشد.»

٦ــ «حزب توده ی ایران» که دفاع از استقلال و تمامیت ایران را سر لوحه برنامه ی خود قرار داده و مفهوم واقعی استقلال را چنین بیان داشته بود: «استقلال یعنی هیچ اراده ی خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خودش را به هر طریقی که می خواهد اداره کند» در برابر سیاست تقسیم دنیا به مناطق نفوذ که برای تأمین هدف ها و منافع حیاتی دول بزرگ اعم از استعماری و

۱ــ از نطق هفتم آبانماه دکتر «مصدق» در مجلس شورای ملی، «کتاب موازنه ی منفی»، صفحه ی ۱٦۹.

غیراستعماری انجام می پذیرفت سر تسلیم فرود آورد. حزبی که منادی «آزادی ملت ها در تعیین سرنوشت خود» بود، کشور ما را به «حریم امنیت» همسایه های قدرتمند تقسیم کرد و در واقع برای کلمه استقلال تعبیر جدید و بدیعی ارائه کرد. حال آن که، «ایدن» وزیر خارجه سابق انگلستان درباره‌ی مناطق نفوذ چنین می گفت: «...برای یک نسل علت تنفر ایرانی ها از ما لفظ مکروه منطقه‌ی نفوذ بوده و این کلمه چه در لفظ و چه در معنی باید بکلی از بین برود...»[1]

۷ــ «حزب توده‌ی ایران» که می گفت «متکی به هیچ نیرو یی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به این نیرو است که مبارزه می کند و خواهد کرد» و «هیچ عاملی جز ملت ایران... ما را نجات نخواهد داد»، در عمل نشان داد که به نیروی لایزال مردم که به خوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان آن بود، ابداً ایمان و عقیده‌ای ندارد و تنها امید و تکیه گاهش عامل سیاست شوروی است. نامه‌ی «رهبر» در دفاع از اعطای امتیاز به شوروی نوشت:

«دولت شوروی احتیاج مبرم به جلوگیری از نفوذهای امپریالیستی در ایران دارد وامتیاز نفت را وسیله اعمال این نظریه می داند. کدام قوه تضمین می کند که در ایران، بعد از جنگ یک دیکتاتور ثانی ظهور نکند و دوره‌ی «رضاخان» را که خفه کننده‌ی هرگونه تمایلات دموکراسی و احساسات موافق شوروی بود تجدید نسازد.»[2]

نتیجه آن که «حزب توده‌ی ایران» که می توانست تکیه گاه آزادیخواهان و ملیون ایران شود، این اقبال را از دست داد و امکان واقعی تشکیل جبهه واحد ضد استعمار را که قاعدتاً می باید دور آن حزب حلقه زند بر باد داد ــ «حزب توده‌ی ایران» دیگر آن حزبی نبود که «به هیچ یک از احزاب و مرام های بین المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی کند» و «در مبارزه با استعمار مفهوم مطلق استعمار را به هر شکل و از طرف هر دولتی که باشد هدف مبارزه‌ی خویش ساخته است.» حقیقت آن که حتا اگر دولت شوروی نمی خواست، یا ماهیتاً نمی توانست امتیاز امپریالیستی و استعماری از ما طلب کند، ولی دفاع از اعطای امتیاز به آن دولت، «حزب توده‌ی ایران» را به دفاع آشکار از منافع استعماری انگلستان کشانید.

«حزب توده‌ی ایران» که کاتولیک تر از پاپ شده بود حتا پس از عقب نشینی کمپانی های امریکایی و انگلیسی نیز از میدان در نرفت تا به قول خود «نیروها را با نیرو خنثی» کند، ولی نه با نیروی ملت ایران بااستفاده‌ی درست از شرایط مساعد بین المللی، بلکه با نیروی همسایه قدرتمند.

در همان ایام روزنامه‌ی «باختر امروز» به درستی چنین نوشت: «ما با «حزب توده‌ی ایران» هیچ گونه عداوت و دشمنی ندار یم، بلکه با بسیاری از افراد آن دوستی دیر ین داشته یکی دو سال، موقعی که با تشر یک مساعی جبهه آزادی را به وجود آوردیم در یک صف بر علیه عمال دیکتاتوری و بقایای حکومت بیست ساله جهاد می کردیم. اما آن روزها «توده» رنگ یک حزب ملی را داشت و شعارش این بود که برای آزادی ملت و برعلیه استعمار مبارزه می کند. اما امروز... از خود شما

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۵۲۸، مورخه‌ی ۲۴/۶/۱.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۳۸، مورخه‌ی ۲۳/۹/۱۹.

می پرسیم که اعمالتان با مرامنامه‌ی حزبی یک ذره موافقت دارد؟»[۱]

«حزب توده‌ی ایران» با سیاست نادرست خود، ارتجاع پر و بال شکسته را نیرو و حیاتی تازه بخشید، «سید ضیاء» و دار و دسته اش را از ورطه رسوایی و انزوا نجات داد و قسمتی از نیروهای ملی و مخالفین نفوذ سیاست‌های خارجی در کشور را چنان به هراس انداخت که وحشت‌زده به قهقرا رفتند و ندانسته به دیوار ارتجاع تکیه زدند. روزنامه‌ی «باختر امروز» تحت عنوان «آزادیخواهی به عمل است نه حرف» بحق، رهبران حزبی را هشدار داده نوشت: «آقایان! کاری نکنید که مردم را از خود برانید و همفکران و دوستان را مظنون سازید. هرکس با شما در جریانات حساس موافقت نکرد کافر حربی نیست، فاشیست هم نخواهد شد. به عقاید پاک احترام بگذارید با خبط و خطا، باند سیاه بیست ساله را تقویت نکنید که همین طور از وحشت شما با عجله به قهقهرا قدم بردارند و به دیوار ارتجاع تکیه دهند ــ این رفتار شما برای ملت و مملکت خطر بسیار دارد از تعقیب این رو به منصرف شوید...»[۲]

اعتقاد راسخ ما بر این است که هیچ فرد آزادیخواه و هیچ مبارز راه آزادی ملت‌ها از قید استعمار و بندگی، نمی تواند تکریم و احترام ملل ستمدیده جهان را به مردم و دولت اتحاد جماهیر شوروی و دوستی بی شائبه و صمیمانه احزاب ملی و آزادیخواه و مدافعان حقوق رنجبران و زحمتکشان را با آن دولت مورد ایراد و اعتراض قرار دهد. ولی این دوستی باید مبتنی بر اصولی باشد که منافع کلیه ملت‌ها را اعم از بزرگ و کوچک، پیشرفته یاعقب‌مانده، سیاه یا سفید به یکسان مورد احترام قرار دهد. محتوی آن اصول مقدسی که همیشه مورد تکریم و تحسین زحمتکشان، ستمدیدگان و آزادگان جهان بوده و خواهد بود، عبارت است از:

«اعتقاد و علاقه خلل‌ناپذیر به آزادی و پیروزی یکدیگر، احترام عمیق به حقوق و منافع یکدیگر، نداشتن چشم طمع به حاصل دسترنج یکدیگر و کمک بیدریغ برای پیشرفت همه زحمتکشان و ستمدیدگان به سوی آزادی وترقی.»

پایان اولین مرحله‌ی مسئله نفت:

چنان که گفتیم دولت «ساعد» با این که، مدت ده ماه با شرکت‌های امریکایی و انگلیسی مشغول مغازله بود، و چنان چه هیئت اقتصادی دولت شوروی آنرا غافلگیر نمی کرد، زمینه اعطای امتیاز به آن شرکت‌ها را فراهم کرده بود. به محض این که نمایندگان دولت شوروی امتیاز نفت شمال را خواستار شدند، وی حتا از قبول و مطالعه پیشنهاد آن دولت سر باز زد و بلافاصله اعلام کرد که دولت ایران تا پایان جنگ از مذاکره درباره‌ی اعطای امتیاز نفت خودداری خواهد کرد. این رفتار خصمانه و خشونت‌آمیز دولت ساعد به حق موجب رنجش دولت شوروی شد.

جراید و رادیوهای شوروی دولت «ساعد» را به عنوان «کانون فاشیستی» شدیداً مورد حمله و

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۹۸، مورخه‌ی ۲۳/۸/۹، «به سراغ حزب توده‌ی ایران».

۲ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۴۰۰، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۱.

انتقاد قرار دادند درحالی که دولت‌های امریکا و انگلیس به پشتیبانی وی پرداختند.

فشار سیاسی دولت شوروی از خارج و فشار «حزب توده‌ی ایران» و «جبهه‌ی آزادی» از داخل و امکان بحرانی‌تر شدن اوضاع کشور و عمیق‌تر شدن اختلاف نظر سیاسی بین متفقین، «ساعد» را مجبور به استعفا کرد. پس از استعفای «ساعد»، اکثریت نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری دکتر «مصدق» اظهار تمایل کردند. ولی دکتر «مصدق» طی دو نامه به مجلس و «شاه» اطلاع داد که مقام نخست‌وزیری را به شرطی قبول می کند که امکان بازگشت وی به مجلس در صورت استعفا از نخست‌وزیری تضمین شود و چون این امر مورد موافقت قرار نگرفت، دکتر «مصدق» از قبول مقام نخست‌وزیری امتناع ورزید و «سهام‌السلطنه بیات» نخست‌وزیر شد. «کافتارادزه»، در انتظار روشن شدن وضع هنوز در ایران بود ولی دولت «بیات» نیز نظر دولت «ساعد» را در مورد عدم اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ تأیید کرد.

روز یازدهم آذرماه موقع شور در برنامه‌ی دولت «بیات»، دکتر «مصدق» نطقی ایراد و در پایان نطق طرحی با دو فوریت تقدیم مجلس کرد. دکتر «مصدق» ضمن مخالفت با دادن امتیاز به دلیل این که «امتیازدهنده قادر نیست که در آخر مدت صاحب امتیاز را از مؤسسات خارج کند و بر طبق امتیازنامه مؤسسات نفتی را تصرف کند» استخراج معادن نفت را رأساً توسط دولت ایران ضروری و لازم شمرد. برای استخراج نفت نیز پیشنهاد کرد که با دولت شوروی وارد مذاکره شده و نفت خود را سلف فروشی کنیم و با سرمایه‌ای که آن دولت در اختیار ما می گذارد نفت را استخراج کرده و برای مدتی که در قرارداد ذکر خواهد شد، نفت را به دولت شوروی بفروشیم و برای اداره‌ی تأسیسات نفتی متخصصین اداری را از هموطنان خود و متخصصین فنی را از کارشناسان بین‌المللی استخدام کنیم. بدین ترتیب هم اقتصاد کشور رونق خواهد یافت و هم برای کارگران کار پیدا خواهد شد. در مورد «موازنه‌ی سیاسی» گفت این موازنه باید «موازنه‌ی منفی» باشد و نه «موازنه‌ی مثبت». منظور از «موازنه‌ی منفی» این است که به هیچ یک از خواستاران امتیازات نه همسایه‌ی شمالی و نه همسایه‌ی جنوبی و نه دولت امریکا امتیاز جدیدی داده نشود و مقصد از موازنه‌ی مثبت این است که اگر در جنوب دولت انگلیس امتیازی از ما گرفته، به دولت شوروی نیز نظیر همان امتیاز را اعطا کنیم و به قول وی «مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند» سپس طرح زیر را به قید دو فوریت تقدیم مجلس داشته و تصویب آنرا خواستار شد:

ماده‌ی اول ــ هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می کنند، نمی توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند یا این که قراردادی امضاء کند.

ماده‌ی دوم ــ نخست‌وزیر و وزیران می توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می کند مذاکره کنند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورایملی را مستحضر سازند.

ماده‌ی سوم ــ متخلفین از مواد فوق به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دایمی از

خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

ماده‌ی چهارم ــ تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور محتاج به این نیست که مجلس شورایملی آنها را تعقیب کرده باشد و اجازه دهد ــ دادستان مزبور وظیفه‌دار است که متخلفین از این قانون را برطبق قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۶ و ۲۰ تیرماه ۱۳۰۷ تعقیب کند.»[۱]

و از دولت خواست که وزارت خاصی برای استخراج نفت تشکیل دهد.

شور در باره‌ی این طرح و فوریت آن به سرعت انجام گرفت. فراکسیون «توده» سردرگم بود و تلاش می کرد که تصویب لایحه به تأخیر افتد تا امکان مشاوره و اتخاذ تصمیم ممکن شود، ولی این فرصت به فراکسیون مزبور داده نشد و حتا با درخواست دکتر «کشاورز» مبنی بر این که «پنج دقیقه اجازه بدهید، بدون خارج شدن از مجلس، فراکسیون‌ها در مجلس تشکیل شود» تا بتوانیم تصمیمی بگیریم، نیز موافقت به عمل نیامد. لایحه بااکثریت تصویب شد. ولی فراکسیون «توده» در اتخاذ تصمیم مردد بود و بالاخره به لایحه دکتر «مصدق» رأی موافق نداد.

روز دوازدهم آذر ماه ۱۳۲۳ آقای «رحیمیان» نماینده‌ی قوچان طرحی به شرح زیر به مجلس پیشنهاد کرده و گفت: «نظر به این که حفظ منافع عالیه و حقوق ملت ایران از فرایض و تکالیف اولیه نمایندگان محترم است و حفظ منافع ملت و کشور در این است که کلیه روابط اقتصادی و مناسبات ایران با همسایگانش بر پایه‌ی آزادی و استقلال فکری جامعه باشد و نظر به این که مجلس شورای ملی بر روی همین اصل دیروز لایحه جناب آقای دکتر «مصدق» را در باب امتیاز نفت و ممنوع شدن دولت‌های ما در اخذ تصمیم نسبت به آن با قید دو فوریت تصویب کرده و با تصویب مواد سه گانه آن ثابت ساخته که مجلس ایران معتقد است هرگونه امتیازی که در کشور ایران در اوضاع و احوال غیرعادی گرفته شود، بی اعتبار است و چون خاطر نمایندگان و عموم افراد ایرانی آگاه است که واگذاری امتیاز نفت جنوب به شرکت دارسی نیز در دوره‌ی استبداد و برخلاف مصلحت و رضایت ملت ایران صورت گرفته و کلیه شرایط آن به زیان کشور بوده و متأسفانه تمدید و تجدید امتیاز مزبور نیز در زمان دیکتاتوری درموقعی به ملت ایران تحمیل شده است که برای مجلس و ملت ایران هیچ گونه آزادی فکر و زبان و قلم حاصل نبوده، درنتیجه تجدید و تمدید آن نیز بطور یقین نامشروع و بضرر ایران صورت گرفته و در این معامله اجباری و غیرقانونی ملت ایران به شرحی که جناب آقای دکتر «مصدق» در نطق‌های خودشان در مجلس تصریح کرده‌اند، میلیاردها متضرر شده است. نظر به عملیات معروضه و نظر به اهمیت موضوع و لزوم حفظ منافع ملی ماده‌ی واحده زیر را به قید دو فوریت پیشنهاد می کنم:

ماده‌ی واحده ــ مجلس شورایملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره‌ی استبداد به شرکت «دارسی» واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آنرا نیز تمدید و تجدید کرده‌اند به موجب این قانون الغاء می کند. «غلامحسین رحیمیان»[۲]

۱ــ کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، صفحه‌ی ۱۹۹ جلد اول.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۳۲۱، مورخه‌ی ۲۳/۹/۱۳.

آقای «رحیمیان» پس از قرائت این لایحه خطاب به آقای دکتر «مصدق» گفت: «من خواهش می کنم که شما آقای دکتر «مصدق» که به وطنپرستی و ایران‌دوستی معروف هستید و خودتان نیز تمام گفته های مرا تصدیق دارید، اولین کسی باشید که این طرح را امضا بفرمایید» ولی دکتر «مصدق» ازامضای آن امتناع کرد و به جز اعضای فراکسیون «توده» کسی آنرا امضا نکرد و این طرح به تصویب نرسید. روز ۱۷ آذرماه ۱۳۲۳ در پذیرایی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورایملی که به سفارت شوروی دعوت شده بودند آقای «کافتارادزه» شرح مذاکرات خود را با آقای «بیات» نخست‌وزیر بیان کرد. آن مذاکرات شامل نکات زیر بود:

۱ــ عمل مجلس شورایملی در تصویب طرح قانون مربوط به منع مذاکره در باب امتیاز نفت که بدون شور لازم انجام گرفت یک نوع اشتباه محسوب می شود.

۲ــ اشتباه مذکور در اثر فشار عناصر مخالف دوستی ایران و شوروی از قبیل «ساعد» و «سید ضیاء» وسایرین به عمل آمده است.

۳ــ تصویب این لایحه با وجود امتیازات خارجی در ایران وفق نمی دهد.

٤ــ دولت شوروی معتقد است که مجلس شورایملی ایران باید با تجدید نظر در این عمل اشتباه خود را ترمیم کند ــ ضمناً آقای «کافتارادزه» اظهار داشت که البته امتیازی که دولت شوروی از ایران تقاضا کرده جنبه امتیازات سرمایه داری نداشته و نمی توانداشته باشد و نتیجه آن ترقی صنایع نفت ایران است که ممکن است به پایه صنایع نفت شوروی که به مدارج عالی رسیده است ترقی کند، این امتیاز صرفنظر از فوایدی که برای ایران از لحاظ رفع بیکاری و ترقیات صنعتی وغیره دارد پس از پایان مدت امتیاز، کلیه وسایل و ماشین آلات عیناً به ایران واگذار خواهد شد. و نیز آقای «کافتارادزه» اضافه کردند که چون در اثر عملی که اخیراً انجام شده و جنبه‌ی خصمانه نسبت به اتحاد جماهیر شوروی از طرف عده‌ای ازنمایندگان مجلس در آن مستتر بوده است بر اشکالات افزوده شده، ایشان فوراً به مسکو مسافرت خواهند کرد.»[1]

«کافتارادزه» بلافاصله بعد از این مصاحبه ایران را ترک کرد.

چگونه لایحه منع مذاکرات درباره‌ی اعطای امتیاز نفت به میان آمد و به سرعت تصویب شد؟

هیچ کس ادعا نکرد که دکتر «مصدق» به دستور یا توصیه‌ی مقامات سیاسی انگلیسی و امر یکایی این طرح را به مجلس آورد. آن چه گفته شد این بود که ارتجاع از وجهه‌ی ملی وی سوءاستفاده کرد. لکن دکتر «مصدق» سیاست واقعاً ملی هر دولت مستقلی مخصوصاً دول کوچکی نظیر ایران را در عدم واگذاری امتیاز می دانست. اتفاقاً «حزب توده‌ی ایران» نیز برنامه حداکثر سیاست ملی را در مورد منابع ثروت کشور چنین درک می کرد که باید «کلیه‌ی منابع ثروت ایران با

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۲۹۱، مورخه‌ی ۲۳/۹/۲۲.

سرمایه‌های داخلی استخراج و بکار افتد.»[۱] ولی چنان که گذشت معتقد بود که چون هیئت حاکمه ما غیرملی است، در چنین شرایطی اجرای سیاست ملی مقدور نیست، بنابراین باید نیروی دیگری را وارد کشور کرد که در آینده اجرای سیاست ملی مقدور شود و می گفت چنان که حکومت ملی سرکار آید و در تمام امتیازهای گذشته تجدیدنظر کند «دولت شوروی نیز در صورت نداشتن نگرانی هر امتیازی را لغو خواهد کرد.» به همان گونه که ذکر شد نظر اصلی «حزب توده‌ی ایران» بر این قرار است که باید سیاست شوروی را در سیاست ایران وارد کرد و اعطای امتیاز مستمسکی در اجرای این نظر بود.

به استناد نامه‌ای که از دکتر «مصدق» در دست است، وی قبل از طرح لایحه‌ی خود در مجلس، نظر نمایندگان دولت شوروی را مبنی بر معالعه‌ی انحصاری نفت بدون واگذاری امتیاز استفسار کرده و آنان نظر داده‌اند که «فقط طالب محصول نفت ایران هستند و کیفیت تحصیل آن اهمیتی ندارد.» اینک عین نامه را که سندی است تاریخی عیناً نقل می کنیم:

«۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۳ ــ جناب آقای «ماکسیموف» سفیرکبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی پیغام جنابعالی توسط یکی از هموطنان به اینجانب رسید و با این که تاکنون درک زیارت جنابعالی را نکرده‌ام، از لحاظ سمتی که در ایران دارید و احترام دولت متبوع شما اجازه می خواهم که از تأخیر عرض جواب که علت آن کسالت و پیش‌آمدهای ایام اخیر بوده است، کتباً توضیحاتی عرض کنم تا در نقل قول تحریفی نشود و عرایض این جانب بدون تغییر به آن جناب برسد.

راجع به نفت شمال که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دلتنگی مأمورین اتحاد جماهیر شوروی شد و حتا رادیوی مسکو اسناداتی به این جانب داد که استحقاق آنرا ندارم. لازم است عرض کنم که به دلایل تاریخی و تجربیات تلخی که از امتیازات داریم موکلین من اصولاً با هرگونه امتیازی که راجع به منابع ثروت مملکت به داوطلبان غیرایرانی در قلمروی ایران داده شود خوشبین نیستند و در جلسه ۱۹ مرداد ماه سال ۱۳۲۳ که بطور ناگهان دولت برای سؤال بعضی از نمایندگان راجع به مذاکرات امتیاز نفت با شرکت‌های امریکایی به مجلس آمد و یکی از اعضای فراکسیون «حزب توده» چنین اظهار کرد: «بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولت‌های خارجی بطور کلی مخالفیم، همان طور که ملت ایران توانست راه‌آهن خود را احداث کند یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم.» چون این بیان مطابق فکر من بود، لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستدلاً در مجلس بیان سازم. بنابراین مشغول تهیه لایحه‌ای شدم برای این که هر وقت پیشنهاد امتیاز شرکت‌های امریکایی در مجلس مطرح شود از آن استفاده کنم. خوشبختانه ورود جناب آقای «کافتارادزه» به تهران سبب شد که داوطلبان امریکایی از پیشنهاد خود صرفنظر کنند و فرصتی به دست نیآمد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکت‌های امریکایی بیان کنم. وقتی که مباحثه بین جناب ایشان و کابینه «ساعد» علنی شد بسیار متأسف

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۱۸، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۱، «برنامه حداکثر و سیاست ملی».

شدم. از این که به دوستی ایران و شوروی، که برای ایرانیان عوضی ندارد، خللی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رو یه قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است، بکاهد. و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است، میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و این جانب از نظر مخالفت نظر یاتی اظهار کنم این بود که برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورایملی نطق خود را ایراد کردم و برای این که راهی برا مذاکره باز شود، طرحی اتخاذ و خاطرنشان کردم که مخازن نفتی ما بدون این که امتیازی داده شود مورد استفاده صنایع شوروی واقع شود.

این جانب به این ترتیب تکلیف نمایندگی خود را ادا کردم. و از این حیث وجدانم آرام بود. و از قبول مقام نخست‌وز یری که درآن موقع با اکثر یت قر یب به اتفاق به من تکلیف کردند، امتناع ورز یدم. و برای عدم قبول دلایلی داشتم که همان وقت اعلام کردم. اما قبول بفرمایید رعایت دوستی ایران وشوروی و ملاحظه این که مبادا با عقاید صر یحی که نسبت به مسئله نفت اظهار کرده بودم، روابط بین دو کشور را دچار بحران کند در تصمیم من بی اثر نبوده است. در عین حال از وقتی کابینه وقت ساقط شد دراین اندیشه بودم که کمک مؤثری در حل مسالمت‌آمیز اختلاف کنم. و اطلاع داشتم که می خواهند قانونی از مجلس بگذرانند که هرگونه مذاکره در موضوع نفت ایران تا مدتی بعد از خاتمه جنگ موقوف و ممنوع باشد. و تشخیص من این بود که مبتکر ین این فکر می خواهند باب مذاکره را مسدود کنند. در قبال این زمینه به نظرم رسید که یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت نظر یات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم تا اگر برای معامله انحصاری خر ید نفت حاضر باشند موقع مذاکرات در برنامه دولت پیشنهاد کنم. و دولت آنرا جزو برنامه خود کند. و وقتی که پس از مراجعه به مقامات شوروی اطمینان داد که شما فقط طالب محصول نفت ایران هستید و کیفیت تحصیل آن برای شما فرق نمی کند. هنگام شور در برنامه کابینه «بیات» در جلسه هفتم آذرماه ۱۳۲۳[1] مجلس شورایملی در ضمن نطق خود طرحی، که در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی بر افکار عمومی ایران است و نظر یات شما هر دو را تأمین کند، تهیه کردم که منابع معدنی نفت به دست ایرانی استخراج شود. و ازاین رو ماده‌ی اول طرح من اعطای امتیاز را به هر یک از دول و یا شرکت‌های خارجی منع می کند. و برطبق ماده دوم دولت می تواند با هر دولتی که طالب انحصار خر ید نفت باشد و طرز استخراج آن داخل مذاکره شود و با اطلاع مجلس شورایملی قراردادی که مقتضی باشد منعقد سازد. و بسیار خوشوقت بودم که کار بغرنجی که مملکت را دچار تشنج کرده بود به این ترتیب تمام و به دوستی ایران و شوروی خدمتی توانستم بکنم. ولی وقتی که دانستم که مأمور ین دولت شوروی اهمیت طرح مرا درک نکرده‌اند و از آن نتوانستند استفاده کنند بلکه تظاهراتی در اطراف آن کردند که قهراً به مقام معنوی اتحاد شوروی در ایران و بلکه در تمام مشرق ممکن است لطمه بزند و موجب مسرت سایر دول بشود بسیار متأسف شدم.

جناب آقای سفیر! امیدوارم که نفرمایید من به مقام و موفقیت شما بیش از خودتان علاقمندم.

۱ــ برنامه‌ی دولت بیات در هفتم آذرماه مطرح شد و قانون تحر یم امتیاز نفت در یازدهم آذر ماه به تصو یب رسید.

علاقه‌ی من به موفقیت شما از نظر مصالح ایران است. و چنان چه در مجلس علناً اظهارداشتم گذشته‌ی شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده روزگار ایران تباه شده است! تصدیق بفرمایید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گران‌تر و کانی تر است که در آن می توانید استخراج محبت کنید.

اگر رو یه پسندیده‌ای که بعد از اشغال ایران ارتش شما و مأمور ین شما اتخاذ کرده‌اند تعقیب و قلوب مردم را بیش از پیش مسخر کنید و فر یب القاآت سخن چینان را نخور ید، بین دولتین همکاری و حسن تفاهمی ایجاد خواهد کرد که بازار کسانی که از سوءتفاهم می خواهند استفاده کنند از رواج می افتد. و شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده‌اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده‌اید. صلاح نیست که غیر از این رو یه دیگری اتخاذ فرمایید. و مطمئن باشید که با تعقیب این رو یه جامعه را شیفته خود خواهید کرد.

جناب آقای سفیر!... من که به شما این عرایض را می کنم، لازم نمی دانم که از کار یر سیاسی خود چیزی عرض کنم. همین قدر می توانم اظهار کنم که در تمام دوره‌ی زندگی مصلحت ایران را با هر چیز نتوانستم عوض کنم. و هیچ عاملی نتوانسته است مرا از صراط مستقیم منحرف کند. از هر چیز صرفنظر کردم که با بیدادگری مبارزه کنم حبس و تبعید شده و حتا مواجه با مرگ شده‌ام. و تمام این مشقات به عقاید راسخ من نتوانسته است خللی وارد کند. من ایران را دوست می دارم؛ همان طوری که شما خاک اتحاد شوروی را دوست دار ید. باور بفرمایید که آن چه تاکنون در مجلس گفته‌ام و هر قدمی که برداشته‌ام هیچ محرکی جز ایمان و علاقه‌ای که به کشور خود دارم نداشته‌ام. عقاید سیاسی خود را مخصوصاً در قسمت سیاست خارجی ایران درمجلس علناً بیان کرده‌ام و تکرار آن را در اینجا زائد می دانم و فقط می خواهم به شما اطمینان بدهم که آن چه در زمینه عقاید خود گفته‌ام ندای ایمان و صدای قلب من است و هرکس که بخواهد در رو یه من تأثیر کند فقط با یک عملی که به معتقدات من نزدیک باشد می تواند مرا شیفته‌ی خود سازد.

و اما راجع به معرفی شخصی که این جانب را از موافقت شما با فرمول نفت مطمئن ساخت، و یکی از اعضای فراکسیون «توده» است چون به او قول داده‌ام که نام او را نزد ثالثی افشا نکنم از معرفی او به کسی که حامل پیغام بود خودداری کردم لیکن از خود شما نمی توانم پنهان کنم.

چون طرف قضیه هستید و او به نام شما توضیحاتی به من داده است بنابراین اگر یکی از کارکنان سفارت که آشنا به زبان فارسی یا فرانسه باشد به من مراجعه کند او را معرفی خواهم کرد. در خاتمه تمنا دارم که آن جناب احترامات فائقه مرا قبول فرمایید. ــ دکتر محمد مصدق»[1]

در مورد سرعت تصو یب لایحه باید گفت که چند عامل موجب تسر یع آن شد:

به قول روزنامه‌ی «ایران ما» با پیدا شدن گر به‌ی پنج پر موش‌ها فرار کردند «و عوامل و مزدوران آنها در داخل کشور، سید ضیاء و دار و دسته‌اش با مرگ رو برو شده به تب راضی شدند و در

۱ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد اول، صفحات ۳٤٦ ــ ۲٤٥، نوشته‌ی «حسین کی استوان» مدیر روزنامه‌ی «مظفر».

شرایط بحرانی آن روز تصویب لایحه‌ی دکتر «مصدق» راه فراری برای آنها بود.

دکتر «مصدق» و ناسیونالیست‌ها، به عنوان شعار اصلی خود از آن دفاع کردند. فشار جناح چپ نیز یکی از عوامل تسریع بود. چنان که دکتر «رادمنش» در مجلس گفت: «...دولت وقتی نمی‌تواند موازنه را حفظ کند باید برود و دولتی بر سر کار می‌آوریم که موازنه سیاسی مملکت را حفظ کند و اگر این کار نشود مسئولین امور باید بدانند فردا هر پیش‌آمدی شد مسئول آنها هستند...»[۱]

درست است که تصویب این طرح انگلستان را از مقابله با رقیبی بزرگ و خطرناک نجات داد ولی زمینه‌ی الغاء امتیاز نفت جنوب را نیز فراهم ساخت.

اما در مورد طرح «رحیمیان» جای انکار نیست که قبل از پایان جنگ جهانی دوم و در حالی که منابع نفت جنوب ایران یکی از مهمترین عوامل استراتژیک متفقین در آن جنگ بود، امکان لغو امتیاز و تصاحب منابع نفت جنوب برای ایران غیرمقدور بود. ولی به لحاظ ایجاد زمینه و تجهیز افکار عمومی در لغو آتی امتیاز نفت جنوب و جلب اعتقاد قاطع مردم به لایحه منع مذاکرات دکتر «مصدق»، امضای لایحه «رحیمیان» از طرف شخص دکتر «مصدق» ضروری بود. در توجیه علت عدم امضای طرح مزبور، دکتر «مصدق» گفت: «...هر قراردادی دو طرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می‌شود. لذا تا طرفین رضایت به الغاء ندهند قرارداد ملغی نمی‌شود...»[۲]

و در مذاکره تلفنی با روزنامه‌ی «داد» گفت: «در هر رژیمی هر عملی انجام یابد وقتی طبق مقررات آن رژیم انجام شد، معتبر و نافذ است. لذا نمی‌توان قرارداد نفت را لغو کرد. به علاوه باید حرفی زد عملی. دولت انگلستان دولتی است قوی که پشتیبان نفت جنوب است چگونه می‌توانیم با لغو امتیاز «دارسی» شرکت نفت را از جنوب خارج سازیم...»[۳]

ولی تاریخ این گفته‌ها را تکذیب کرد و همین قرارداد بدون رضایت یکی از طرفین بدست خود دکتر «مصدق» ملغی شد. «حزب توده‌ی ایران» ضمن ادامه‌ی راه خود در دفاع از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی لایحه دکتر «مصدق» را، که به شکل قانون درآمده بود، به باد انتقاد گرفت و دکتر «مصدق» را که چند ماه قبل به عنوان «یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر اراده‌ی ایران» ستوده بود به لحاظ طرح منع لایحه منع مذاکرات نفت، این چنین معرفی کرد: «دکتر «مصدق»، وکیل مجلسی که تابع اراده‌ی خود نیست...»[۴] و روزنامه «رهبر» طی سلسله مقالاتی تحت عنوان «سر و ته یک کرباس» به قلم «خلیل ملکی» نوشت: «طرح آقای دکتر «مصدق» مذاکرات را از محافل ایران و شوروی به محافلی منتقل می‌کند که روزنامه تایمز پیشنهاد کرده...»[۵]

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۹۶، ۲۳/۸/۷. (توضیح: منظور موازنه‌ی مثبت است. یعنی اگر نفت شمال به دولت شوروی داده نشود.)

۲ــ کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۲۳۲.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۳۲۲، ۲۳/۹/۱۴.

۴ــ «مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ۲۰، ۲۳/۱۰/۲۲، «یک سند تاریخی».

۵ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۳۸، ۲۳/۹/۱۹، توضیح: در آن ایام روزنامه‌ی تایمز به دولت شوروی توصیه می‌کرد که لازم است مذاکرات کامل و روشنی میان انگلیس و روس و امریکا در باب نفت ایران انجام دهند.

و پیشنهاد وی را راجع به جلب کمک شوروی برای استخراج نفت شمال به دلایلی که در مقاله‌ی «توازن منفی» به قلم «خلیل ملکی» نوشته شده و قسمت‌هایی از آن در زیر می آید می شود رد کرد:

«...از آنجایی که در بحث و انتقادات اغلب از ما راجع به سیاست خارجی «حزب توده» و نظر یه‌ی آن حزب راجع به امتیاز نفت سؤالاتی می شود یکبار دیگر عقیده خود را، راجع به این مسئله به طور خلاصه بیان می کنیم. البته هدف ما اینست بالاخره ایران بتواند کلیه منابع خود را به دست خود استخراج کند. ولی در سیاست باید واقع‌بین بود. ما بارها گفتیم که به دست این دولت‌ها و مجلس‌ها نمی توان نفت را استخراج کرد. مادامی که دستگاه حکومتی ایران به طور کامل از سیاست یکجانبه تصفیه نشده، ملت ایران برای خنثی کردن آن باید از سیاست جهانی استفاده کند و از سیاست ضد استعماری شوروی حداکثر استفاده را عملی سازد. بنابراین تا موقعی که ایران قادر به الغاء کلیه امتیازات نشده و برای این که در ضمن عمل، خود را از لحاظ فنی و سیاسی مهیای لغو امتیازات سازد نه فقط ضرری ندارد بلکه لازم است که با علاقمند کردن دولت شوروی به روابط اقتصادی و تجارتی در ایران بتواند سیاست موازنه را آن طوری که باید عملی سازد.

...فروختن نفت به شوروی یعنی گرفتن قرضه از آن دولت آن طوری که آقای دکتر «مصدق» پیشنهاد کرده‌اند با دادن امتیاز از لحاظ اقتصادی فرقی ندارد به این معنی که اگر دادن امتیاز نفت به شوروی منافی با استقلال ما باشد گرفتن قرضه به عنوان نفتی که به دست دولت‌های بیات باید استخراج شود خطرناکتر از اولی خواهد بود ــ آنهایی که در مسائل اقتصادی و سیاسی مطالعه دقیق دارند، می دانند که برای ممالک کشورگشا گرفتن امتیاز با قرضه دادن فرق اصولی ندارد. حتا در بعضی موارد دولت کشورگشا با دادن قرضه می تواند فشار بیشتری بیارد تا با تحصیل امتیاز. ولی چون شوروی سیاست کشورگشایی ندارد پیشنهاد قرضه آقای دکتر «مصدق» را استقبال نکرد...»[1]

چنان چه «حزب توده‌ی ایران» ضمن حفظ موضع قبلی خود که رئوس آن به وسیله‌ی دکتر «رادمنش» در مجلس اعلام شد، رو یه‌ی خصمانه‌ی دولت «ساعد» را نسبت به دولت شوروی افشا می کرد و به جای دفاع جانانه از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و کشانیدن آن تا تقسیم کشور به مناطق نفوذ، الغاء، امتیاز نفت جنوب را خواستار می شد، به دژ واقعی مبارزات ملی ضد استعماری مردم ایران مبدل می شود.

دولت «ساعد» که به دستور امپریالیسم انگلیس و نظر موافق دولت امریکا، با همدستی «سید ضیاء» و دار و دسته‌اش عشایر را مسلح کرده، برای تقسیم احتمالی کشوراتحادعشایر تشکیل داد، به نام شعائر مذهبی و به دست یک عده شیاد به اشاعه خرافات پرداخت، در اصفهان و تبریز اسلحه به روی کارگران کشیده زحمتکشان کشور را به خاک و خون غلطانید و حتا برای سرکوبی کارگران در اصفهان از عشایر مسلح استفاده کرد، مطبوعات آزادیخواه را توقیف و تعطیل ساخت و

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۵۱۹، مورخه‌ی ۲٤/۱/۸، «توازن منفی».

نقشه تقدیم تمام منابع ثروت کشور را به امپریالیست‌های انگلیسی و امر یکایی کشید، در نظر مردم ایران به عنوان عامل سرسپرده‌ی استعمار شناخته شده بود. ولی روش نادرست «حزب توده‌ی ایران»، «ساعد» را تطهیر کرد و به وی، امکان دفاع از خود را داد.

«حزب توده‌ی ایران» حتا با این روش به محبوبیت و اعتبار دولت شوروی نیز لطمه وارد آورد، زیرا این وظیفه آن حزب بود که درست‌ترین و مناسب‌ترین روش سیاسی را در این باره به دولت شوروی ارائه کند.

با نهایت تأسف باید اذعان داشت که «حزب توده‌ی ایران» در حساس‌ترین لحظات تاریخی کشور، دچار دگماتیسم شد و شخصیت سیاسی حزب را به حد گروهی که از خود اراده‌ای ندارند و کورکورانه دنبال سیاستی بین‌المللی روانند، تنزل داد و بدین ترتیب نتوانست راه درستی پیش پای نهضت آزادی ملی ایران قرار دهد.

بدیهی است مبارزین راه آزادی ملت‌ها نمی‌توانند خود را از کمک و همدردی رهروان این طریقت، به ویژه آنانی که به استقرار حکومت ملی در کشور خود توفیق یافته‌اند، بی‌نیاز شمارند، و در حقیقت به اتکاء همین یگانگی و همدردی است که امکان آزادی ملل کوچک تحقق می‌پذیرد. ولی دفاع نسنجیده، کورکورانه و مستمر از یک سیاست بین‌المللی، به این معنا است که طراحان آن سیاست در همه حال و همیشه مصون از اشتباه و مطلقاً خطاناپذیرند.

حال آن که چنین منطقی درست مخالف اصول و منطق دیالکتیک است.

رزمندگان طریق آزادی بحق معتقدند که امکان خطا و اشتباه همیشه موجود است. لذا هر روش سیاسی باید با اصول و معیارهای مورد قبول مبارزین راه آزادی زحمتکشان و ستمدیدگان سنجیده شده منطقی‌ترین و کوتاهترین راه نجات ملت‌ها انتخاب شود.

فقط چنین روشی احتراز از شکست‌های قابل پیشگیری و بهره‌گیری درست از نیروها را بنحو احسن میسر و مقدور می‌سازد.

روش سیاسی دولت شوروی در ایران:

قبل از شهریور ۱۳۲۰، حکومت «رضاشاه» و دستگاه تبلیغاتی دروغپردازی از دولت شوروی و رژیم آن چنان هیولای وحشتناکی ساخته بود که به قول روزنامه‌ی «ایران ما»... مردم خیال می‌کردند که مردم اتحاد جماهیر شوروی همه یک کاسکت کهنه بر سر دارند و پیرهنی پاره بر تن و هیچ چیز جز آدمکشی نمی‌دانند... در تهران می‌گفتند که هرکس دستش پینه نداشته باشد فوراً به وسیله‌ی سربازان سرخ به قتل می‌رسد... مردم تهران آرزو می‌کردند که ارتش انگلیس زودتر به تهران برسد... اما چند روز نگذشت که رفتار نوع‌پرستانه و متین و شرافتمندانه‌ی سربازان سرخ شروع به در یدن تارهای پندار کرد...»[1]

رفتار متین و شرافتمندانه ارتش سرخ در برابر بدمستی‌ها، تجاوزات، آدمکشی‌ها و

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۲۵۸، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۱، «بهانه به دست مرتجعین ندهید.»

دخالت‌های ناروای ارتش انگلیس و امریکا در ایران نمایشگر مکتب و رژیمی بود که آنها را بار آورده است.

یکی دیگر از جراید تهران را ورق می زنیم. «باختر امروز» تحت عنوان «رفتار قشون شوروی در ایران» چنین می نویسد: «... ارتش شما با یک حسن انضباط و محبت بی ریا و عفت و شرافت اخلاقی در همه جا رفتار کرده‌اند و در این سه سال هرگز پیمان دوستی و عهد برادری را نشکسته، مکتب فضیلت و تقوایی را که گذرانیده‌اند در وطن ما بخوبی آزمایش دادند و شما می توانید به چنین سازمان معظم و تشکیلات عظیم و روح بلند سربازان خود افتخار کنید...»[1]

هنگامی که مردم فقیر کشور ما در میان شعله‌های قحطی و گرسنگی و بیماری می سوختند و غله‌ی کشور از مرزهای جنوبی و غربی ایران بیرون می رفت. در آن روزهایی که آگهی اداره‌ی غله کرمانشاه را کاپیتان «بیشاب» مستشار انگلیسی و «شبتن» به عنوان ناظر جمع آوری غله امضا می کردند[2] و در اثر اقدامات خرابکارانه‌ی دکتر «میلیسپو» عامل سرشناس استعمار، در پایتخت کشور ده‌ها نفر از گرسنگی تلف می شدند، دولت شوروی که سنگینی عظیم بار جنگ را بر دوش می کشید، بیست و پنج هزار تن گندم به ایران تحویل می داد. در کشور ما حیثیت و اعتبار، عزت و احترام دولت و ارتش شوروی به اوج خود رسیده بود. مردم حق داشتند ارتشی را که با آنها برادروار رفتار می کرد، عفت و شرافت اخلاقی داشت و به کمک‌شان می شتافت گرامی داشته محترم شمارند زیرا آنها در برابر خود ارتش‌های انگلیس و امریکا را نیز می دیدند که به چه‌سان آسایش مردم را سلب می کنند و در ملاء عام به زنان دست‌درازی می کنند. چگونه سربازان سیاه‌مست امریکایی در خیابان‌های تهران، دیوانه‌وار درشگه‌سواری و اسبدوانی می کنند و سربازان هندی چه آسان افراد بی گناه را به مسلسل می بندند.[3]

و درست همین امر، امپریالیسم و ارتجاع را به وحشت می انداخت. زیرا انکار و تحریف، آن چه که مردم به تجربه و با پوست و گوشت خود لمس می کردند، ممکن نبود. محبت و حرمت دولت و ارتش شوروی در قلوب آنها جای می گرفت و استعمارگران را جز رسوایی و شکست راهی در پیش نبود.

دولت شوروی با احترام کامل به ملت ایران و بی آن که در توطئه‌های پنهانی امپریالیست‌ها برای غارت منابع ثروت ما شرکت کند، مستقیماً به خود ما مراجعه کرده بود. بدون تردید دولت ایران می باید پیشنهاد دولت شوروی را مورد مطالعه قرار می داد و سود و زیان آنرا در معرض افکار و انظار

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۹۵، ۲۳/۸/۶.

۲ــ این آگهی را دکتر «مصدق» در جلسه‌ی ۱۳۲۳۲۸ مجلس شورا تقدیم رئیس مجلس کرد، کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول، صفحه‌ی ۲۳٤.

۳ــ خبر روزنامه‌ی «اطلاعات»: «جنایت سربازان هندی: ساعت ۷/۵ صبح روز پنجشنبه ۲۲/۱/۲۱ در اثر تیراندازی سربازان هندی چهار نفر مقتول و دو نفر مجروح شدند.» شماره‌ی ۵۱٤٤ خبر روزنامه‌ی «نبرد»: «روز چهار فروردین مقارن ساعت ۹ در دو کیلومتری تهران پنج نفر روستایی به دست سربازان هندی ارتش انگلیس کشته شده‌اند.» شماره‌ی ٦۰، به تاریخ ۲٤/۱/۹.

عمومی می سنجید. ولی دولت سرسپرده‌ی «ساعد» چنین نکرد. به محض پیدا شدن هیئت اقتصادی شوروی عرصه بر استعمارگران تنگ شد و آنها نتوانستند سنگرهای استعماری دیگری به دست دولت ساعد در کشور ما بر پا سازند امپر یالیست‌ها و قره‌نوکران داخلی آنها عقب نشستند و این بزرگترین نتیجه مثبت و پیروزی درخشانی بود که از ورود هیئت اقتصادی شوروی عاید مردم ایران شد.

دولت «ساعد» که برای واگذاری منابع ثروت ما به امپر یالیست‌ها ده ماه توطئه می چید و نقشه می کشید با ریاکاری، دورویی و بی‌نزاکتی سیاسی موجب تیرگی روابط ما با دولت شوروی و سبب رنجش آن دولت شد. در این مورد کاملاً حق به جانب دولت و مأمورین شوروی است. ولی هنگامی که موضوع ندادن امتیاز به هیچ یک از پیشنهاد دهندگان مطرح شد. و قانون منع مذاکرات نفت به تصویب رسید. دولت شوروی به صحت و اهمیت پیشنهاد دکتر «مصدق» چه از نظر منافع ملت ایران و چه به لحاظ حیثیت و اعتبار خود آن دولت پی نبرد. بلکه در جریان امر زودرنجی و عصبانیت نشان داد. و در نتیجه بحرانی در روابط دو کشور و در میان مردم ما پیش آمد. دولت شوروی، دولت ایران را برای دریافت امتیاز نفت تحت فشار سیاسی قرار داد و آنرا تهدید به قطع روابط سیاسی کرد. حال آن که آن دولت، دولت ایران را، بی توجه به ماهیت آن، به رسمیت می شناخت و با آن عهدنامه مودت و قرارداد مالی داشت. لذا توسل به فشار سیاسی برای دریافت امتیاز، با اصل احترام متقابل و حاکمیت ملی مباینت داشت.

این عمل در شأن دولت سوسیالیستی شوروی نبود، دولتی که سابقاً حاضر نبود، حتا یک مؤسسه تجارتی به نام بانک استقراضی در ایران داشته باشد. آیا می توان گفت که چون در آن زمان یک دولت ملی در کشور را بر سرکار بوده، حکومت شوروی به ملاحظه‌ی چنان دولتی از کلیه امتیازات خود صرفنظر کرده است؟

در همان روزها روزنامه‌ی «ایزوستیا» نوشت: «... دولت «ساعد» سعی می کند استناد بکند به این که منظور اساسی موازنه را سرمشق قرار داده و راجع به واگذاری امتیاز نفت نسبت به پیشنهادات اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان و ممالک متحده امریکای شمالی یکسان رفتار کرده است. ولی این استناد قانع کننده نیست. چنان که معلوم است انگلستان اکنون دارای امتیاز وسیعی در جنوب ایران هست. پس چرا اتحاد جماهیر شوروی باید به پیشنهاد خود راجع به امتیاز نفت در شمال ایران باوجود رد شرایط مفید برای ایران جواب رد بشنود؟»[1]

و پس از تصویب لایحه‌ی دکتر «مصدق» در مجلس، آقای «کافتارادزه» اظهار داشت «تصویب چنین طرحی با بودن امتیازات خارجی در ایران مباینت دارد»

بدواً باید گفت که مبارزات ضد استعماری و ضد امپر یالیستی مردم ایران از نیمه‌ی دوّم قرن نوزدهم به بعد اساساً با مبارزه علیه امتیازات خارجی آغاز شده و مبارزه با نفوذ و توسعه‌طلبی بیگانگان گره اصلی مبارزات ملی و ضد استعماری مردم ما بوده و هست. ما در این مورد به تاریخ ایران مراجعه نمی کنیم و فقط به یکی از منابع معتبر انستیتوی مناسبات بین المللی شوروی استناد می کنیم:

۱ــ «روزنامه‌ی مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ۱۲، مورخه‌ی ۲۳/۸/۱۹، به نقل از «ایران ما».

«... در ابتدای امر نفوذ سرمایه‌ی خارجی در ایران از راه بازرگانی خارجی صورت می گرفت. از آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم سیاست توسعه طلبی دولت های خارجی در مورد ایران کم کم به شکل کسب امتیازات برای سرمایه گذاری در رشته های مختلف اقتصاد کشور و هم چنین به شکل دادن وام های اسارت آور به دولت تجلی کرد. چنین سیاستی را انگلستان شروع کرد...»

سپس روسیه‌ی تزاری وارد میدان شد و «... ورود این دو کشور به مرحله امپر یالیستی با تشدید فوق العاده‌ی توسعه طلبی آنها در ایران مشخص شد و سبب شد که یک سلسله قراردادهای جدید در مورد واگذاری امتیازات با دولت ایران منعقد کنند...»[1]

حال ببینیم دولت نوبنیاد سوسیالیستی شوروی چگونه سیاست ضد امپر یالیستی و ضد استعماری خود را به منصه‌ی ظهور رسانید و به جهانیان نشان داد که یار و پشتیبان واقعی ملل ستمدیده و استعمارزده‌ی دنیا است. «لنین» رهبر عالیقدر اولین دولت سوسیالیستی جهان، بی توجه به وجود امتیازات متعدد کشورهای امپر یالیستی در ایران و از آن جمله امتیاز نفت دارسی، کلیه‌ی امتیازنامه ها و مزایایی را که تزار یسم در ایران کسب کرده بود لغو ساخت، مطالبات کمرشکن دولت تزاری را از دولت ایران به ملت ما بخشید و تمامی اموال شرکت های انتفاعی تزاری را به مردم ایران واگذار کرد.

برای آگاهی از میزان امتیازات کشورهای امپر یالیستی در ایران قبل از انقلاب اکتبر یکبار دیگر به کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران» نوشته‌ی «پالیوکای تیس» مراجعه می کنیم:

«پیش از انقلاب کبیر اکتبر... دولت ایران ۳۲ موافقت‌نامه در مورد واگذاری امتیازات گوناگون به کشورهای خارجی منعقد کرده بود که از آن میان ۱۲ امتیاز سهم روسیه تزاری ۱۴ امتیاز متعلق به دولت انگلیس و ۶ امتیاز در اختیار دولت آلمان بود.»[2]

آیا بجا نیست که سؤال کنیم پافشار دولت شوروی برای در یافت امتیاز نفت شمال به استناد وجود امتیاز نفت انگلیس و ایران در جنوب، امتیازی که مظهر توسعه طلبی امپر یالیسم انگلستان و دژ استعماری در کشور ما بود، چه پیوند منطقی و چه وجه تشابهی با سیاست لنینی داشت؟ حقش این بود که دولت شوروی به مثابه‌ی تکیه گاه زحمتکشان جهان و پشتیبان ملل مظلوم و استعمارزده در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال ملی اعلام می کرد: حال که مجلس و دولت ایران با دادن هرگونه امتیازی به بیگانگان مخالف است، ما نه فقط امتیازی از ایران نمی خواهیم بلکه کمک و پشتیبانی بی دریغ خود را در لغو کلیه امتیازات خارجی در کشور به ملت ایران اعلام می داریم. متأسفانه امپر یالیست های انگلیسی و امریکایی و ارتجاع داخلی بی صبرانه در انتظار چنین فرصتی بودند تا با سوء استفاده از آن به محبوبیت، اعتبار و شهرت نیک دولت شوروی لطمه زنند و با یادآوری خاطرات بیدادگری های حکومت تزاری مردم را دچار وحشت و هراس سازند و به دروغپردازی های خود محملی نو بتراشند.

۱ــ کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران» نوشته‌ی «ا.ا. پالیوکای تیس»، چاپ مسکو ۱۹۶۵، متن روسی منتشره از طرف انستیتوی مناسبات بین المللی اتحاد جماهیر شوروی صفحه‌ی ٤.

۲ــ کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران»، صفحه‌ی ۵ متن روسی.

تاریخ نشان داد که روش دولت شوروی در این مورد نه فقط به ملت ما در گسیختن زنجیرهای اسارت استعماری یاری نکرد بلکه آزادی ما را به تعویق انداخت. از این سیاست به دولت شوروی نیز سودی عاید نشد و دکتر «مصدق» حق داشت که بگوید: «قلوب ملت ایران از معادن نفت گران‌تر و کانی‌تر است و شما می‌توانید در آن استخراج محبت کنید.»

فصل پنجم

اوضاع سیاسی کشور در آستانه‌ی نهضت دموکراتیک آذربایجان

اوضاع سیاسی کشور
در آستانه‌ی نهضت دموکراتیک آذربایجان

جنگ جهانی دوم در شرف اتمام بود و با پیروزی متفقین و سقوط فاشیزم آزادی و دموکراسی به کشورهایی که زیر چکمه های خونین نازی ها و مزدوران آنها لگدکوب شده بودند، باز می گشت.

خائنین به وطن، «کیسلینگ ها»[1]، جنایتکاران جنگی و مزدوران محاکمه و مجازات می شدند. ولی کشور ما اوضاع و احوال خاص خود را داشت. جوجه فاشیست ها و شاگردان مکتب «رضاخانی» در رأس امر بودند. تمام مقامات حساس کشوری و لشگری به دست آنها بود و چرخ های کشور را می چرخاندند. در کشور ما سقوط دیکتاتوری «رضاشاه» با تصفیه طبقه‌ی حاکمه از خائنین و جنایتکاران توأم نبود. با این که رژیم «رضاشاه» یک دیکتاتوری شبه نازی بود، ولی متفقین تنها وی را ازایران خارج کردند، دستگاه دیکتاتوری او دست نخورده و به همان وضع سابق باقی ماند. شاید اگر ملت ایران را در انتخاب راه خود آزاد می گذاشتند، دستگاه رضاخانی به کلی متلاشی می شد و دموکراسی واقعی در کشور ما برقرار می شد. ولی متفقین برای تأمین پیروزی بر فاشیسم، خواهان نظم و آرامش در کشور ما بودند. لذا بمنظور عملی ساختن مقاصد جنگی آنها دستگاه رضاخانی درایران پابرجاماند و ملت ناچار شد که ظلم و فشار و دزدی و جنایات این طبقه حاکمه را تحمل کند.

ساعت ۲۳ و یک دقیقه‌ی روز هشتم ماه مه ۱۹٤۵ (۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲٤) در یا سالار «دونیتز» به نام فرماندهی عالی آلمان به کلیه نیروهای زمینی، دریای و هوایی آن کشور فرمان داد که جنگ را موقوف و همه سلاح ها و دارایی جنگی خود را به نیروهای متفقین تسلیم سازند.

۱ــ سرگرد و یکدون آبراهام لاورتیس کیلسینگ Quisling ،افسر نروژی که به شکست نیروی خود و اشغال نروژ به وسیله نازی ها کمک کرد و نام این مرد بزودی در تمام زبان‌ها با واژه‌ی «خائن» مترادف شد. ــ «ظهور و سقوط رایش سوم»، صفحه‌ی ۷۲٦.

بلافاصله آلمان صورتمجلس تسلیم بلاشرط را امضاء کرد و بدین ترتیب جنگ جهانی دوم با برجا گذاشتن میلیونها قربانی و میلیون‌ها انسان گرسنه و بی خانمان میان‌و ویرانه‌های بیشمار، روز هیجدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲٤ پایان پذیرفت.

اینک نوبت تسویه حساب بین دول غالب، متفقینی که بشریت را از چنگال فاشیزم رهانیدند، فرا رسیده بود. ملل استعمارزده نیز دیگر حاضر به قبول استعمار نبودند. مردم ستمکشیده‌ی مستعمرات، همان سلاح‌هایی را که علیه فاشیزم بکار برده بودند بسوی اربابان سابق خود نشانه‌روی کردند. ولی برای مردم کشور ما جنگ تمام نشده بود. زیرا جنگ وقتی واقعاً به پایان می رسید و سرنگونی فاشیزم هنگامی احساس می شد که «تمام دستگاه‌های حکومت تصفیه شود. حکومت نظامی الغا شود، جنایتکاران گذشته مجازات شوند. توده‌ی حقیقی ملت از آزادی واقعی بهره‌مند شوند و در اداره‌ی امور کشور دخالت مؤثر پیدا کنند.»[۱]

ملت ما بر سر دوراهی سرنوشت قرار داشت. «جعفر پیشه‌وری» مدیر روزنامه‌ی «آژیر» ماه‌ها قبل از پایان جنگ این پیش‌بینی را کرده و نوشته بود: «جنگ خونین جهانی به آخر می رسد. کشور ما نیز با خاتمه‌ی آن بر سر دوراهی بزرگی قرار خواهد گرفت. ملت ایران یکی از این دو راه را ناچار است انتخاب کند. حد وسط امکان‌پذیر نیست... یکی تجدید و احیای دیکتاتوری، ظلم و جور، تعدی و قتل و جنایت و ادبار، دیگری آزادی، تکامل و ترقی و عدل و داد را در پیش دارد... اگر ارتجاع غلبه کرد و ما را به راه اولی بکشاند نتیجه، جز اضمحلال ملت و محو استقلال مملکت نخواهد بود. اگر راه دوم را توانستیم پیش بگیریم حتماً به ساحل نجات خواهیم رسید.»[۲]

ولی ارتجاع به مدد اربابان انگلیسی و امریکایی خود از مدت‌ها پیش پشت سنگرها جای گرفته و آماده‌ی یورش به آزادی و دموکراسی بود و به حق «پیشه‌وری» می نوشت: «... اگر کار به این منوال پیش برود غیر از انقلاب چاره‌ی دیگری نیست.»[۳]

آغاز سال ۱۳۲٤ با یورش عمومی ارتجاع مشخص می شود. روز هفتم فروردین ماه، گروهی از چاقوکشان و مزدوران «سید ضیاء» با حمایت علنی مأمورین انتظامی به کلوب «حزب توده‌ی ایران» واتحادیه کارگران اصفهان حمله کرده، پس از ضرب و جرح مسئولین حزب و اتحادیه و غارت اثاث و لوازم کلوب، در و پنجره‌ی محل را به آتش کشیدند در حالی که شهر اصفهان در محاصره تفنگداران بختیاری بود. این اقدام هشداری بود به کلیه‌ی آزادیخواهان کشور. «شفق» ارگان رسمی «حزب ایران» تحت عنوان «وقایع اصفهان یا تهدید دموکراسی» چنین نوشت:

«احزاب سیاسی ایران! آزادیخواهان ایران! خطر بزرگی شما را تهدید می کند. اگر در مقابل حمله به «حزب توده» ساکت بنشینید، بزودی نوبت «حزب ایران» خواهد رسید. اگر گذاشتید امروز خانه‌ی یک اتحادیه کارگران را غارت کنند، فردا قلم هر آزادیخواهی را خواهند شکست. پس فردا دهان هر وطنپرستی را خواهند دوخت. هوشیار باشید که در پشت درهای خانه‌ی کارگران اصفهان

۱ــ «داد»، شماره‌ی ٤٤٥، مورخه‌ی ۲٤/۲/۲۳، سرمقاله.

۲ و ۳ــ «آژیر»، شماره‌ی ۱۷۲، مورخه‌ی ۲۳/۵/۵، از مقاله «خائنین کشور ما را به کجا می کشانند؟».

هیولای مهیب دیکتاتوری پنهان است.»[۱]

روز ۲۴/۱/۲۹ کابینه‌ی «بیات» بعدازدوماه سقوط کردوکابینه‌ی «حکیمی» روی کار آمد. «حزب توده‌ی ایران» هنگام طرح برنامه‌ی دولت «حکیمی» پیشنهاد کرد که «مملکت باید به دست دولتی اداره شود که آن دولت یک دولت ائتلافی باشد، نه ائتلافی از مجلس، یک دولت ائتلافی از ملت ... دولت ائتلافی که متکی به ملت باشد که خارج از مجلس باشد... شعار آن دولتی که باید بر سرکار بیاید و روزی خواهد آمد باید این باشد:

آزادی برای همه ــ نان برای همه ــ فرهنگ برای همه ــ بهداشت برای همه»[۲]

البته پیشنهاد درخشان و خوبی بود اما غیرعملی. زیرا سال‌ها پیش دکتر «ارانی» گفته بود «حق گرفتنی است نه دادنی». ارتجاع برای محو آثار دموکراسی بمانند مار زخم خورده‌ای دندان تیز کرده بود. ارتجاع می خواست که نهال آزادی را از ریشه بخشکاند و سکوت مرگ افکار و عقاید را در سراسر کشور حکمفرما سازد. ولی کابینه «حکیمی»، دولت مورد نظر استعمارگران نبود. لذا «حکیمی» به عنوان «محلل» روی کار آمد و تا یک ماه نتوانست رأی اعتمادبگیرد و سرانجام روز ۲۴/۳/۱۴ سقوط کرد. روز پانزدهم خردادماه، اکثریت نمایندگان مجلس که سرسپردگی آنها به استعمارگران بر همگان آشکار بود، با نهایت شتابزدگی «محسن صدر»[۳] (صدر الاشراف) دژخیم باغشاه را به نخست‌وزیری انتخاب کردند و فردای آن روز «دستخط ملوکانه» دایر به نخست‌وزیری وی «شرفصدور» یافت. بیانیه «حزب ایران» درباره‌ی انتخاب «محسن صدر» به نخست‌وزیری می گوید: «...اگر تاکنون فساد در پشت پرده عمل می کرد، امروز علناً حکومت را عهده‌دار شده است. اگر تاکنون سلب آزادی، چپاول و غارت در خفا و در لفافه‌ی «مصالح کشور» انجام می گرفت، امروز آزادیکشان و غارتگران، دولت رسمی ایران را تشکیل می دهند.

هموطنان عزیز!... «صدرالاشراف» نخست‌وزیر ایران است. «صدرالاشراف» کسی که مشروطه‌طلبان ایران را در باغشاه به دار آویخت، سرنوشت مشروطه‌ی ایران را در دست گرفته است. هموطنان عزیز! استقرار صدرالاشراف در رأس مشروطه‌ی ایران نه تنها تهدیدبرآزادی است، بلکه توهین به کشتگان آزادی ما است.

هموطنان عزیز! هر وقت طبقه‌ی حاکمه علیرغم افکارعمومی عمل می کند برای این است که مضطرب و بیمناک شده است. طبقه‌ی حاکمه‌ی مضطرب چون مار زخمی است! اگر کله‌اش را نکوبید از زهرش مصون نخواهید بود. دولت «صدرالاشراف» دندان مار زخم‌دیده است. دولت

۱ــ «شفق»، شماره‌ی ۴۱، دوره‌ی دوم، مورخه‌ی ۲۴/۱/۱۳.

۲ــ از نطق دکتر «کشاورز» در مجلس شورایملی ۲۴/۳/۲، «رهبر»، شماره‌ی ۵۶۶، مورخه‌ی ۲۴/۳/۴.

۳ــ «محسن صدر» (صدرالاشراف)، عنصر ننگینی بود که پس از به توپ بستن مجلس و توقیف گروهی از سرشناس‌ترین آزادیخواهان، به جرم مشروطه‌خواهی و به زنجیر کشیدن آنها در باغشاه، داوطلبانه حاضر شد استنطاق محبوسین را به عهده بگیرد. حال آن که در آن موقع هیچ ایرانی باشرفی حاضر نبود چنین عمل خائنانه‌ای را بپذیرد. «صدر» با کینه‌ای غیرانسانی آزادیخواهان را تحت شکنجه قرار داده آنان را به دیار نیستی فرستاد. در دوره‌ی «رضاشاه» وزیر عدلیه بود و به دست او املاک مردم غصب و به ملکیت دیکتاتور در می آمد.

«صدرالاشراف» حمله علنی به آزادی و دموکراسی است.»[۱]

اعلامیه‌ی «حزب توده‌ی ایران» نیز حاکی است که: «آزادی در خطر است!»

«ایرانیان، وطنپرستان، آزادیخواهان روی سخن ما با شماست، «صدرالاشراف» مستنطق باغشاه، دژخیمی که به امر «محمدعلی شاه» بهترین فرزندان این کشور را به خاک و خون کشید، جلادی که بنا بر فتوای او حکم اعدام «ملک المتکلمین»ها، «یحیی میرزا»ها و عده‌ی زیادی از زنجیری های باغشاه صادر شد، وزیر عدلیه رضاخان که هزاران ملک مردم را به نام قانون و به زور پلیس «مختاری» برای ولینعمت و مخدوم خود قباله کرد، بنابر تصمیم اکثریت فاسد و نفع پرست مجلس و تحمیل مقامات بیگانه به نخست‌وزیری تعیین شد... ایرانیان! روز جانبازی و فداکاری است. سرنوشت مشروطیت بسته به اقدامات شما است. «حزب توده‌ی ایران» با کلیه نیروهای مادی و معنوی خود و به انتظار عموم زحمتکشان و روشنفکران آزادیخواه ایران، با این حکومت مستبد فاسد مبارزه می کند.

بگذار آزادی و استقلال ایران بار دیگر به قیمت جان با شهامت‌ترین فرزندان این آب و خاک تأمین شود و خاک مقدس میهن از خون آزادگان این کشور گلگون شود.

...ما کلیه احزاب آزادیخواه ایران را برای تشکیل جبهه‌ی واحد ملی و مبارزه‌ی بیرحمانه برعلیه کابینه‌ی مشئوم باغشاه دعوت می کنیم و یقین داریم در این نبرد پرافتخار، پیروزی قطعی نصیب ملت ایران خواهد شد.»[۲]

«صدرالاشراف» بدنام‌ترین و منفورترین عوامل استعمار را در کابینه‌ی خود جا داده بود و با وجود این که علاوه بر فراکسیون «توده»، شانزده نفر از اعضای فراکسیون «آزادی»، ۱۲ نفر از طرفداران دکتر«مصدق» و ۱۸ نفر از فراکسیون «ملی» و منفردین به روش اکثریت اعتراض کرده و دست به «او بستر کسیون» زدند. ولی کابینه‌ی «صدر» به استناد «فرمان همایونی» بی‌آن که از مجلس رأی اعتماد بگیرد به فعالیت غیرقانونی خود ادامه داد و فقط پس از ۴۵ روز توانست با حیله و نیرنگ و دادن قول استعفا به اقلیت برای حاضر کردن آنها در مجلس، از طرفداران خود رأی اعتماد بگیرد. ــ اعمال گستاخانه ارتجاع و خطراتی که همه‌ی آزادیخواهان را تهدید می کرد، زمینه عملی اتحاد کلیه وطنپرستان و آزادمردان را فراهم ساخته بود. ولی موانعی بر سر راه این اتحاد وجود داشت که به نظر ما به درستی از سری «حزب ایران» تشریح شده است.

روزنامه‌ی «شفق» ارگان رسمی «حزب ایران» می نویسد: «چه هدف مشترکی باید مردان خیرخواه و آزادیخواه ایران داشته باشند؟ ــ حفظ استقلال کامل ایران، تقویت دموکراسی، تربیت مردم و تقویت قوای مولد ثروت. موانع اتحاد آزادیخواهان ایران چیست؟

شرط ابتدایی همکاری تمام آزادیخواهان ایران این است که کسانی که رهبر فکری آنها هستند موقتاً دست از مجادله بردارند و همّ خود را برای تبلیغ و اشاعه اصول ساده و

۱ــ از اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب ایران «شفق»، شماره‌ی ۹۸، مورخه‌ی ۲۴/۳/۲۰.

۲ــ از اعلامیه کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران»، «رهبر»، شماره‌ی ۵۷۷، مورخه‌ی ۲۴/۳/۱۷.

مختصری که متفق علیه همه‌ی آنهاست، مصروف دارند و عقاید خشک و جامدی را که در حقیقت جلوه‌ی ثانی جمود مذهبی قرون وسطی است، کنار بگذارند.

شرط دوم امکان اتحاد آزادیخواهان آن است که، فعلاً در سیاست خارجی روشی اتخاذ کنند که فقط به نفع ایران باشد. بدین طریق اگر از میدان مبارزه‌ی عوامل استفاده خارج شوند، تأمین و تضمین منافع دیگران، در ضمن منافع ایران مانعی ندارد. سیاستی که برای «ایران» باشد، در عین این که مانع نفوذ سیاست خارجی است حافظ منافع دول همجوار است.

اگر این دو مانع مرتفع شود، اتحاد آزادیخواهان ایران بخودی خود عملی خواهد شد.»[۱]

به این ترتیب اوضاع سیاسی کشور چنین خلاصه می شد:

«صدرالاشراف» جلاد مشروطه خواهان، نخست وزیر «دولت مشروطه‌ی ایران» بود ــ تسلیح و متحد ساختن عشایر با تمام قوا دنبال می شد و مأمورین سیاسی دولت انگلیس «نزاکت و تعارف» ریاکارانه را کنار گذاشته، خود رأساً و بی هیچ گونه پرده‌پوشی ترتیب کارها را می دادند. چنان چه در تیرماه همان سال «مانی پنی» دبیر سفارت انگلیس و «گلد» کنسول انگلیس در اصفهان کنفرانسی با حضور «صمصام ایلخان بختیاری»، «خسرو قشقایی»، «صارم الدوله»، نماینده‌ی «قوام الملک شیرازی» و عده‌ای دیگر از سران عشایر در چهار محال تشکیل دادند تا رشته های الفت و اتحاد سران عشایر را برای از بین بردن آخرین «تشنجات» آزادیخواهی و دموکراسی استوارتر سازند.[۲] در شمال نیز خوانین «ذوالفقاری»، «افشار»، «بیگدلی»، «اصلانلو»، «جهانشاهلو»، «محمدلو»، «قجر»، (دارایی) از طرف دولت مسلح شده بودند.

سرلشگر «ارفع» که به قول سرتیپ «درخشانی» مادر انگلیسی داشت و خود زبان فارسی را نمی دانست در مقام ریاست کل ارتش قرار گرفته بود، چاقوکشان «سیدضیاء» با پشتگرمی نیروهای انتظامی به ضرب و جرح و غارت و کشتار آزادیخواهان سرگرم بودند، فرمانداری نظامی اختناق کم سابقه‌ی مطبوعاتی ایجاد کرده بود و بحران اقتصادی سراسر کشور را در آتش فقر و بیکاری می سوزاند و به قول دکتر «کشاورز» عضو فراکسیون «توده»، ارمغان طبقه‌ی حاکمه به ملت ایران «فقر و جهل و ترس» بود.[۳]

حتا روزنامه‌ی «تایمز» انگلستان نوشت: «درعرض چهار سال مجلس شورایملی ایران حتا یک قانون به نفع طبقه‌ی سوم تصویب نکرده است. اگر هم یک ماده به نفع این طبقه از مجلس گذشته باشد، چون اجرای آن به دست اشخاص رشوه‌خوار و خائنین سپرده شده اینک به قدری در عمل سوء استفاده ها کرده‌اند، به قدری قانون را این ور و آن ور کرده‌اند که اجرای ماده‌ی واحده به شکل دیگری که کاملاً جنبه‌ی اجحاف و تعدی را دارد درآمده است...»[۴]

۱ــ «شفق»، شماره‌ی ۵۱، مورخه‌ی ۲۴/۱/۲۶.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۵۹۳، مورخه‌ی ۲۴/۴/۶، و شماره‌ی ۶۱۲، مورخه‌ی ۲۴/۴/۳۱.

۳ــ از نطق دکتر «کشاورز» در جلسه‌ی مورخه‌ی ۲۴/۳/۲ مجلس شورایملی.

۴ــ «آذربایجان» شماره‌ی ۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۶، از «تایمز»، به قلم یکی از خبرنگاران انگلیسی که چهار سال در ایزان اقامت داشته.

«...امروز هیچ چیز در ایران شباهت به دموکراسی ندارد و حتا می توان گفت که کشور ایران بو یی از دموکراسی نبرده و اگر اوضاع به این نحو بگذرد و طبقه‌ی حاکمه تغییر ماهیت ندهد نمی توان گفت که ایران به صورت یک دولت دموکراسی واقعی درآید...»[۱]

اما «محمدرضاشاه» از مخالفت مجلس با نخست‌وزیر مورد نظر وی، دلخوشی نداشت و از این که نمی تواند مجلس را منحل کند، بسیار متأسف بود. «موری» سفیرکبیر امریکا در ایران، در این باره به وزارت امور خارجه‌ی امریکا چنین می نویسد: «روز ۱۳ جولای (۲۲ تیرماه ۱۳۲٤) به ناهار خصوصی حضور «شاه» دعوت داشتیم و به غیر از وزیر دربار (علاء) شخص دیگری نبود.

شاه ضمن مذاکرات مفصلی، نظرات خود را با صداقت به این شرح بیان داشت:

۱ــ تغییر پی در پی کابینه و دولت‌های ضعیف وسیله‌ی مجلس عاقبت خوشی ندارد. «شاه» بسیار متأسف است از این که قدرت ندارد مجلس را منحل کند و در واقع قدرت قانونی «شاه» کمتر از «مونارشی» های اروپایی است.

۲ــ ایران به نخست‌وزیر مقتدری احتیاج دارد. اگر «شاه» چنین شخصی را سرکار بیاورد، از طرف حکومت شوروی به عنوان ارتجاع فاشیستی مورد حمله خواهد بود.

...علاء گرچه چندین مرتبه عقیده‌ی خود را بیان داشته گفت که در موقعیت حاضر شخصی مثل «قوام‌السلطنه» لازم است، «شاه» به این پیشنهاد روی خوش نشان نداد...»[۲]

«موری» سفیرکبیر امریکادر گزارش دیگری می نویسد: در ملاقاتی که با «شاه» داشتم وی گفت «انگلیسی ها به من پیشنهاد کرده‌اند که مجلس را تعطیل کنم» و از ما خواست که در ایران با انگلیسی ها همکاری کنم. «نکته‌ی مهم دیگری که «شاه» بیان داشت این است که او گفت به تجربه در یافته‌ام که چهل سال طول می کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند، چگونه خودشان به خودشان حکومت کنند. «...«شاه» سعی می کرد مرا قانع کند که از حکومت فردی او بدون مجلس حمایت کنیم. من از فرصت استفاده کرده به او یادآور شدم، با تجربه‌ای که طی سال‌ها آشنایی به امور ایران دارم، معتقدم که مجلس ایران با تمام نقایصی که دارد در سال‌های اخیر در مواردی که دولت و دربار کوتاه آمده‌اند، از منافع ملی ایران در مقابل خارجی ها دفاع کرده است...»[۳]

ولی در آن زمان به علت نیرومندی نهضت آزادی در کشور، به پایمال کردن قانون اساسی و به دست آوردن قدرت انحلال مجلس توفیق نیافت و این آرزوی «شاه» و اربابانش پس از سرکوبی نهضت آزادی در ایران عملی شد.

۱ــ «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۹، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۸، و شماره‌های ۱۳۰، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۹ (خلاصه‌ی مقاله‌ی تایمز)

۲ــ اسناد وزارت خارجه امریکا ۱۹٤۵، جلد هشتم، صفحات ۳۸٦، ۳۸۷ چاپ واشنگتن ۱۹٦۹.

۳ــ همان کتاب صفحات ۳۸٤ ــ ۳۸۵.

موضع ارتجاع پس از پایان جنگ جهانی دوم:

ارتجاع برای تسلط و تحکیم قدرت خود با تمام قوا به حفظ وضع حاضر می کوشید و این کوشش خود را به نام میهن پرستی قالب می زد. دخالت امپریالیست ها بخصوص دولت انگلیس در امور کشور ما برای مرتجعین امری بود عادی. اصولاً مامورین سیاسی انگلیسی و امریکایی برای آنها بیگانه به حساب نمی آمدند. آنها همیشه «ارباب» و «صاحب» بودند و مرتجعین غلامان حلقه به گوش. فقط وقتی فریاد عناصر ارتجاعی گوش فلک را کر می کرد که جزیی دخالتی از طرف مامورین شوروی مشاهده می شد.

استعمارگران و نوکران آنها می دانستند که برای وضع حاضر، محو آثار دموکراسی، تعطیل احزاب و اتحادیه ها، توقیف روزنامه های مستقل و آزادیخواه و برقرار ساختن دیکتاتوری مجددی ضروری است و تنها سدی که در برابر انجام مقاصد آنها قرار داشت، وجود نیروهای نظامی شوروی در کشور ما بود. و چون ارتجاع ضمن اعمال شدیدترین فشارها برای سلب آزادی های دموکراتیک به فریب و تحمیق مردم نیز احتیاج داشت، در نتیجه برای دستیابی به هدف های خود شعار «تخلیه فوری کشور از نیروهای بیگانه» را به عنوان پرچم مبارزه برافراشت.

مفهوم این شعار در نظر آنها خروج هرچه زودتر نیروهای شوروی از ایران بود. زیرا با وجود دربار سلطنتی ایران، با وجود «سیدضیاء» و دار و دسته اش و اکثریت مزدور نمایندگان مجلس، با بودن عشایر مسلح که عوامل استعمار سرکردگی آنها را به عهده داشتند، و با بودن فراماسون ها و سایر دست پروردگان استعمار، بوجود نیروهای نظامی انگلیس در کشور ما احتیاجی نبود. و درست به همین دلیل «سید ضیاء الدین طباطبایی» بیش از همه فریادهای «وطنپرستانه» در باره ی تخلیه ی ایران سر می داد.

برابر پیمان اتحاد ایران و متفقین، انگلستان و شوروی تعهد کرده بودند که شش ماه پس از پایان جنگ ایران را تخلیه کنند. حال چرا درخواست تخلیه نیروهای متفقین بلافاصله پس از پایان جنگ و قبل از رسیدن مهلت مقرر به میان کشیده شد؟ علت امر پر واضح است.

مرتجعین می دانستند که «با بلند کردن این صدا، فریاد و ناله ی توده های رنجدیده ی ملت برای رهایی از نفوذ شوم ارتجاع تحت الشعاع قرار خواهد گرفت. با عنوان کردن خطر استقلال، پایه ی قدرت خود را بر جسد ملتی نیمه جان استوار خواهند ساخت، توجه عموم را از مسائل حیاتی و حقایق امور منحرف کرده به مجعولات وقیحانه ی خود معطوف خواهند داشت و خود فارغ و آسوده از این معرکه بیرون جسته و برای فردا مهیای زنجیر کردن ملت خواهند شد.

به همین سبب سعی داشتند توفانی از «احساسات» برای خاطر «معنویات» بوجود آورند تا توده های مردم را به دست این توفان بسپارند و خود از میانه جان بدر برده و تمام مادیات و معنویات را به خود اختصاص دهند. اینست منظور اساسی از بزرگ کردن موضوع و سنگ تخلیه ایران را به سینه زدن.»[1]

۱ــ «رهبر»، شماره ی ٦٤٢، مورخه ی ۲٤/۹/۸، از مقاله «ایران باید تخلیه شود» به قلم ر. نامور.

از سوی دیگر در حالی که نیروهای ارتجاعی در سنگرهای خود آماده‌ی نبرد بودند، قوای آزادیخواهان دچار پراکندگی بوده و هیچ گونه آمادگی برای مبارزه نداشتند. لذا ارتجاع می کوشید که فرصت سازمان‌دهی و تجهیز برای قوای آزادی و دموکراسی داده نشود تا پیروزی سهل و آسان بدست آید. ارتجاع این موقعیت خود را در تمام حوادث بعدی کشور نیز حفظ کرده ز یر ماسک وطنپرستی پنهان شد. و با استفاده از اشتباهات آزادیخواهان فر یاد «وا وطنا» سرداد و وجهه دروغین «میهن پرستی و مدافع منافع وطن» کسب کرده قدرت شوم خود را بر ملت ما مسلط ساخت.

موضع آزادیخواهان پس از پایان جنگ:

پس از اشغال ایران، متفقین به ما گفتند که ایران زنجیر رابط ماشین جنگی آنها است. لذا باید سکون و سکوت در اینجا حکمفرما باشد تا با حفظ ارتباط برای حمل مهمات بتوان بر خصم قوی دست یافت. «حزب توده‌ی ایران» با توجه به این نظر و محترم شمردن «ملاحظاتی» که دولت شوروی مخصوصاً تا قبل از گشایش جبهه‌ی دوم از متفقین خود داشت، در اقداماتش کوتاه آمد و بعضی اوقات با هیئت حاکمه سازش کرد. «حزب توده» برای حفظ آرامش پشت جبهه شوروی و پرهیز از برانگیختن سوءظن بر یتانیای کبیر و ایجاد اختلاف میان شوروی و انگلستان «اجازه‌ی تشکیل حزب در نواحی نفت‌خیز جنوب را نداد و تنها با تأسیس اتحادیه‌های صنفی شورای متحده موافقت کرد و تشکیل این اتحادیه‌ها نیز کاملاً از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود... حتا اعتصاب معروف آبادان تنها به ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیته‌ی مرکزی و شورای متحده مرکزی از این عمل جلوگیری شد. دکتر «رادمنش» و دکتر «جودت» به نمایندگی از مرکز به آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند...»[1]

جبهه‌ی واحد ضد استعمار که با تشکیل جبهه‌ی آزادی داشت به مرحله عمل نزدیک می شد در اثر جنجالی که بر سر «امتیاز نفت شمال» برخاست، عملاً متلاشی شد و فقط طرفداران «حزب توده‌ی ایران» در آن باقی ماندند. درست است که «حزب توده» تظاهرات و میتینگ‌های عظیمی را رهبری می کرد ولی برای گذشتن از مرحله حرف به عمل و اقدام به تحول اساسی و سرنگون ساختن ارتجاع، نه کادری تر بیت کرده و نه توده را مجهز ساخته بود. حال آن که اقدام به این کار با آرامش پشت جبهه منافاتی نداشت. گروه محدودی از آزادیخواهان هم در «حزب ایران» جمع شده بودند. حزب ایران نیز با وجود اصالت آن قدرت عمل نداشت. لذا هنگامی که جنگ در شرف اتمام بود و ساعت سرنوشت نزدیک می شد، نه «حزب توده‌ی ایران» و نه سایر آزادیخواهان هیچ گونه آمادگی عملی برای مقابله با ارتجاع را نداشتند.

با این که مطبوعات «حزب توده‌ی ایران» شعارهای ز یر را به میان مردم می بردند:

«مقاومت عملی و قیام برعلیه ظلم و بیدادگری نه تنها حق مشروع هر شخصی است، بلکه از وظایف مسلمه‌ی افراد به شمار می رود. ــ «رهبر»، شماره‌ی ۵۷۰، ۲٤/۳/۹.»

۱ــ «برخورد آراء و عقاید» نوشته‌ی «خلیل ملکی»، صفحات ۱۲ و ۱۳.

«مشروطیت ایران که به قیمت خون پدران و برادران با شهامت ما و به قوه‌ی قیام عمومی ملت تحصیل شده است، در صورت لزوم به نیروی قیام حفظ خواهد شد». «رهبر»، شماره‌ی ۵۷۹، مورخه‌ی ۲۴/۳/۲۰.»

«ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد.» «رهبر»، شماره‌ی ۶۰۸، مورخه‌ی ۲۴/۴/۲۶.»

ولی این شعارها ضامن اجرایی نداشت. «حزب توده‌ی ایران» به اتکاء چه نیروی سازمان یافته‌ای می خواست دست به قیام زند و از مشروطیت دفاع کند؟

اما در این که مردم دیگر نمی خواستند وضع سابق تکرار شود و هیئت حاکمه‌ی فاسد موجود به حکمرانی خود ادامه دهد، هیچ شک و تردیدی نیست.

«رهبر» تحت عنوان «هنگام کار است، آزادیخواهان و زحمتکشان برخیزید»، وضع زندگی و روحیات مردم را چنین توصیف می کرد: «همه جا عصبانیت حکمفرماست، همه کس از زندگی خود و از وضع اجتماعی ناراضی است. همه از افسردگی آزادیخواهان و سکوت مبارزین احساس کسالت می کنند، همه دنبال حرکت و جنبشی می گردند. وقتی بالای روزنامه‌ی «رهبر»، مانند شعاری نوشتیم «ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد!» پس چرا حرکت نمی کنیم؟! کارگر از مشقت کار و سختی معیشت خسته شده است، دهقان از جور و بیداد ارباب به جان آمده، کارمند از سنگینی بار زندگی عاجز و درمانده. همه احساس می کنند که زندگی برایشان غیرقابل تحمل است و همه‌ی تقصیر را از طبقه‌ی حاکمه و رژیم منفور آن می دانند.

دیگر آن سرگیجه و ابهامی که پس از رفتن «رضاخان» بر مردم مستولی شده بود برطرف شده، توده‌های ملت که ماهیت رژیم رضاخانی و حقیقت رژیم بعد از شهریور را فهمیده‌اند، اینک راه نجات خود را روشن می بینند و دیگر حاضر نیستند به هیچ روی اختیار خود را در دست این هیئت حاکمه پوسیده باقی گذاشته و به همان رژیم مستبده‌ی رضاخانی که ماسک بر صورت زده است تن دردهند. همه جا صحبت از یک قیام ملی برای رهایی از بدبختی و مفاسد رژیم کنونی است...

برخیزیم و پرچم آزادی و سعادت ملی را به پیروزی رهبری کنیم!»[1]

اکثریت آزادیخواهان معتقد بودند که یک قیام و انقلاب ملی در شرف وقوع است. «روزنامه‌ی ایران‌ما»، که یکی از معتبرترین روزنامه‌های آزادیخواه بود نوشت: «صدر»، زمینه‌ی یک انقلاب و قیام ملی را آماده می کند... در خصوص انقلاب باید گفت که هر وقت پرچم انقلاب در هر گوشه‌ی کشور ما به اهتزاز درآید به نفع و پیروزی طبقات رنجبر و روشنفکر خواهد بود و ما از این حیث که اغلب نمایندگان اکثریت وسیله آقای «صدر» زمینه یک انقلاب و قیام ملی را آماده می بینند باید ممنون باشیم...»[2]

اما همین مردم ناراضی آماده‌ی قیام، در برابر هیولای ارتجاع که تمام فنون خود را از خدعه و

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۱۱، مورخه‌ی ۲۴/۴/۲۹.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۲، مورخه‌ی ۲۴/۵/۸.

نیرنگ تا غارت و کشتار به خدمت گرفته بود، از نیروی مجهز و سازمان یافته و رهبری صحیح محروم بودند.

اما تخلیه ایران از نیروهای متفقین خواست و آرزوی قلبی تمام ملت ایران بود و به قول دکتر «کشاورز» که در مجلس گفت: «...هیچ ایرانی باشرفی، هیچ کس که بخواهد افتخار ایرانی بودن را داشته باشد، قبول نمی کند که قشون بیگانه حتا به عنوان قشون متفقین در میهن ما ساکن باشند...»[1]

روزنامه‌ی «شفق» ارگان «حزب ایران» نیز در جواب «دشتی» که در مجلس گفت «... تصور می کردیم هر ایرانی باشرف و باغیرتی راضی نمی شود قشون بیگانه در خاک او بماند...»، نوشت:

«طرفدار حقیقی تخلیه‌ی ایران ما هستیم. ما آزادیخواهان ایران از آن روزی که قفل سانسور شما از دهانمان برداشته شد، ما بیچارگان و مظلومین ایران، ایران را خالی از بیگانه خواستیم ولی در اولین قدم، مانع بزرگ تخلیه‌ی ایران را شناختیم. و آن مانع، آقای «دشتی»! شما، مجلس شما، و دولت های شما است. سیاست یکجانبه‌ی اکثریت، طرفداری دایم از یک طرف، مخالفت مکرر با طرف دیگر علت اصلی اقامت قوای بیگانه است...»[2]

قابل فهم است که چرا دولت انگلستان پیشقدم شده از دولت شوروی خواست که نیروهای خود را از ایران خارج سازند[3] و رادیوهای لندن و دهلی با ملت ایران «همدردی» کرده و از تقاضای آنها مبنی بر تخلیه ایران «صمیمانه» پشتیبانی کردند.[4]

بدیهی است اشتراک منافعی که بین محافل ارتجاعی و امپریالیست ها وجود داشت، اشتراک مساعی و هم آهنگی آنها را سبب شده بود.

«حزب توده‌ی ایران» ضمن این که اعلام می داشت طرفدار تخلیه نیروهای متفقین از ایران است. ولی شرایط تخلیه را به نحوی طرح می کرد که مفهومش این بود: یا متفقین باید هیئت حاکمه‌ی ایران را از عناصر رضاخانی تصفیه ساخته، «سید ضیاء»ها، «دشتی»ها، «صدرالاشراف»ها را از ایران خارج کرده و حکومت را به دست آزادیخواهان سپرده، سپس ایران را تخلیه کنند یا تا انجام این امر از تخلیه ایران خودداری ورزند. وگرنه چنان چه ملت ایران می بایست دست عناصر ارتجاعی و دلالان استعمار را از حکومت کوتاه کند، چه لزومی داشت که تخلیه ایران از ارتش های متفقین منوط و مشروط به تصفیه هیئت حاکمه شود؟

اینک برای روشن شدن نظر «حزب توده‌ی ایران» در این مورد، یکی از مقالات اساسی روزنامه‌ی «مردم برای روشنفکران» را که به قلم دکتر «کیانوری» نوشته شده نقل می کنیم:

۱ــ «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲٤/۷/۲۰، «جلسه پرهیجان دیروز مجلس».

۲ــ «شفق»، شماره‌ی ۱٤۱، مورخه‌ی ۲٤/۵/۱۱.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۲، مورخه‌ی ۲٤/٤/۲٦، «انگلیسی ها هم تخلیه ایران را می خواهند».

٤ــ «شهباز به جای ایران ما»، ۹۲، مورخه‌ی ۲٤/٤/۲٦.

«موانع خروج ارتش های بیگانه از ایران ــ دایه های مهربانتر از مادر

...موضوع تخلیه ایران از قوای متفقین یکی از مسائل حیاتی و بسیار با اهمیت کشور ما بشمار می رود و بهیچ وجه جایز نیست که درباره ی آن با احساسات بچگانه قضاوت کرد... باید فهمید که اصولاً علل اولیه ورود ارتش های بیگانه به ایران چه بوده است و آیا علل اصلی امروز برطرف شده است یا نه؟ «علل ورود ارتش های متفقین به این نحو خلاصه می شود:

۱ــ ایجاد یک خط ارتباطی مطمئن که از دستبرد عملیات جاسوسی و خرابکاری آلمان محفوظ باشد.

۲ــ وجود حکومت غیرملی «رضاشاه» با سیاست ضد شوروی و تمایلات نازی در کشور ما.

حال که جنگ به پایان رسیده «ما جداً طرفدار تخلیه ایران از قوای متفقین هستیم.

ولی در نظر ما ارتش های بیگانه منحصر به افراد نظامی دارای اونیفورم نیست.

علاوه بر ارتش های دولتی شوروی و انگلستان، ارتش بیگانه سومی هم در ایران است که از همه ی این ارتش ها صدها بار بیگانه تر است. این ارتش دارای اونیفورم نیست و متأسفانه افراد آن هم ظاهراً ایرانی هستند. این ارتش را همان دستگاه عاملین و دلالان سیاست استعماری و وابستگان به سرمایه داری بین المللی و محافظه کاران تایمز تشکیل می دهند.

ملت ایران کلیه کسانی را که مدت بیست سال و بیشتر از منافع استعماری بیگانگان دفاع کرده اند و برای این منظور منافع حیاتی ملت ایران را زیر پا گذاشته اند، بیگانه تر از سربازان انگلیسی و روسی و امریکایی می داند. ما جداً تخلیه این ارتش را از ایران خواستاریم. وجود این ارتش مخفی سیاست استعماری در ایران، همان علت اصلی ورود ارتش های منظم متفقین به ایران است و تا وقتی که این علت از بین نرود، اگر هم شرایط خارجی و بین المللی مساعد باشند، انتظار تخلیه ایران نمی رود. همانطوری که در زمان جنگ احتیاجات نظامی ایجاب می کرد که در سرحدات کشورهای بزرگ، تکیه گاهی به دست دشمن نیفتد، امروز هم که جنگ سیاسی جای جنگ نظامی را گرفته این اصل کلی استوار می ماند... برای آن که ارتش های انگلیس و شوروی ایران را تخلیه سازند باید این دو دولت مطمئن شوند که در ایران تکیه گاهی بر علیه آنها ایجاد نخواهد شد. آزادیخواهان ایران برای این که اطمینان حاصل شود تنها راه علاج را به ملت ایران نشان می دهند. این راه، تصفیه هیئت حاکمه ایران از عناصر رضاخانی است. بطور مسلم تاروزی که حکومت ایران دردست کسانی است که در تمام مدت عمر سیاسی خود سیاست ضد آزادیخواهی و در بیست و پنج سال اخیر سیاست علنی ضد شوروی داشته اند و امروز هم در چنین موقعی به دستور اربابان محافظه کار لندنی خود با کمال وقاحت به این سیاست ادامه می دهند، به هیچ وجه نمی توان انتظار داشت که تخلیه ایران صورت گیرد. ماهیت این دستگاه باعث عدم اطمینان همسایگان است. آزادیخواهان ایران که جداً طرفدار خروج ارتش های بیگانه هستند باید برای انجام آرزوی خود به فوریت دست به اقدام زنند. نشستن و داد زدن و درعمل محافظه کاری کردن راه غلطی است. باید علناً برعلیه کسانی که وجودشان باعث تیرگی روابط بین المللی است و کسانی که با تمام قوا امروز در تیره کردن این روابط کوشش می کنند، قدعلم کرد. دستگاه حاکمه و مجلس باید از معبد این عناصر پلید تصفیه قطعی شود تا شرایط

استقلال واقعی ملت ایران بوجود آید. وجود «دشتی»، «سید ضیاء»، «صدرالاشراف» در دستگاه حاکمه ما باعث بدبختی است. اینها همان دلالان سیاست استعماری و همان سرکردگان ارتش جاسوسان بیگانه‌اند. اینها امروز با اربابان ساحل تایمز خود همزبان شده‌اند که باید هر چه زودتر نیروهای نظامی انگلیس و شوروی ایران را ترک کنند. چرا؟

برای این که امروز سرمایه‌داران بین‌المللی و محافظه کاران انگلیس به خوبی می دانند که اگر نیروهای دولت کارگری انگلستان و دولت کارگری شوروی ایران را ترک کنند، بلافاصله تمام قدرت در دست خودشان خواهد افتاد و به خوبی خواهند توانست از تکیه گاه با اهمیت برعلیه دولت انگلستان و شوروی تحریکات و خرابکاری کنند.

روزنامه «تایمز» و «او بسرور» کوشش می کنند با جعل اخبار دروغ مانند روزنامه های آلمان فاشیستی ثابت کنند که «حزب توده‌ی ایران» بیگانه‌پرست است و با خروج ارتش های متفقین مخالف است.

ما به این تحریکات پاسخ می دهیم که: «حزب توده‌ی ایران» با خروج ارتش های بیگانه مخالف نیست و برای انجام آرزوی خود با تمام قوا سعی می کند شرایط لازم را بوجود آورد. شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به منافع مشروط خود در ایران اطمینان حاصل کنند و این منظور هم تنها با برکناری و تصفیه دستگاه دولتی و مجلس از کلیه‌ی دلالان سیاست استعماری و نوچه های آنها میسر خواهد شد.

ما تمام آزادیخواهان ایران را دعوت می کنیم که در این مبارزه که حیات و استقلال به آن بستگی دارد از ما جداً پشتیبانی کنند.»[1]

وقتی که دو بخش زیر، از نوشته های مطبوعات حزبی را در کنار هم قرار می دهیم:

«...در مسائل سیاست خارجی، نکته‌ی مهمی که باید به ثبوت برسانیم این است که «حزب توده‌ی ایران» جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد...»

از نطق «**احسان طبری**» در اولین کنگره‌ی حزبی «رهبر»، شماره‌ی ۳۷۷، مورخه‌ی ۲۳/۶/۱۴.

«...شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند. ... «**دکتر کیانوری**».

«مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ٤٤، مورخه‌ی ۲٤/۵/۱۲.

ناچار از خود می پرسیم، دو کشور واقعاً مستقل، یعنی کشورهایی که بنا به تعبیر «حزب توده‌ی ایران» هیچ اراده‌ی خارجی بر آنها تحمیل نشود و کشور خویش را به هر طریقی که می خواهند اداره کنند»،[2] چه «منافع مشروعی» در خاک یکدیگر دارند؟ و آیا دفاع از «منافع مشروع» بیگانگان در خاک ایران، جز تقسیم کشور به مناطق نفوذ چیز دیگری است؟

۱ــ «مردم برای روشنفکران»، شماره‌ی ٤٤، مورخه‌ی ۲٤/۵/۱۲.

۲ــ «احمد قاسمی»، «حزب توده‌ی ایران چه می گوید و چه می خواهد؟».

و «حزب توده‌ی ایران» که مدافع مناطق نفوذ بیگانگان در کشور است، چگونه جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد؟

دکتر «کشاورز» در جلسه ۲۴/۷/۱۹ مجلس شورایملی، خطاب به یکی از نمایندگان مجلس گفت: «...آقای «هاشمی»! وطنپرست کسی است که روابط سیاسی خود را با بیگانگان، در کادر منافع ملت ایران و تمامیت خاک و استقلال ایران محدود کند.»[1]

حال آن که «حزب توده‌ی ایران» عملاً تأمین منافع ملت ایران را در زیر سایه‌ی «منافع مشروع» بیگانگان می خواست و نه منافع بیگانگان را در کادر منافع ملت ایران.

«حزب توده‌ی ایران» معتقد بود که عناصر ارتجاعی ایران از جمله «سید ضیاء» و دار و دسته اش فقط به محافل محافظه کار انگلیسی «که در انتخابات شکست خورده بودند[2] بستگی دارند و انتظار داشت که دولت کارگری انگلیس، بجای حمایت از عناصر ارتجاعی، به ملت ایران «در استقرار یک رژیم دموکراسی واقعی» یاری و مساعدت کند.[3] و براساس همین اعتقاد نادرست از نیروهای نظامی دولت کارگری انگلیس می خواست که در تصفیه عوامل استعمار و ارتجاع به آزادیخواهان ایران کمک کنند، تا «تمام قدرت بدست عناصر وابسته به سرمایه‌داری بین المللی و محافظه کار انگلیس» نیفتد.

لذا هنگامی که «سید ضیاء» به همراهی کلیه دست‌پروردگان استعمار فریادهای «استقلال‌طلبانه» و «میهن‌پرستانه» بلند کرده، زیر شعار «بیگانگان باید میهن ما را تخلیه کنند» معرکه گیری و سینه‌زنی می کردند، «حزب توده‌ی ایران» می گفت که اگر «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس و دولت کارگری شوروی در ایران تأمین نشود، آنها کشور ما را تخلیه نخواهند کرد.

بزودی معلوم شد که «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس در ایران تأمین است و از نظر آن دولت تصفیه هیئت حاکمه ایران لزومی ندارد. زیرا «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس همان «منافع نامشروع» دولت محافظه کار انگلیس بود. و تنها دولت شوروی است که کلاهش پس معرکه است. توسل به نیروهای بیگانه برای طرد هیئت حاکمه فاسد و ارتجاعی و کسب آزادی و دموکراسی نشان داد که «حزب توده‌ی ایران» به قدرت و کارآیی نیروهای ملی ایمان و اعتقاد ندارد.

حال آنکه «حزب توده‌ی ایران» تنها یک راه در پیش داشت: به عنوان حزبی که «تنها از ملت ایران الهام می گیرد و نقطه‌ی اتکایی به جز نیروی لایزال مردم ندارد» بدون فوت وقت، با استفاده از شرایط بین المللی و فرصت بدست آمده، کلیه آزادیخواهان و مدافعین دموکراسی را زیر عمومی ترین شعارها متحد، و توده‌ی ملت را متشکل و مسلح سازد تا ملت ایران شخصاً خائنین را مجازات کرده و با هیئت حاکمه تسویه حساب کند.

این راه نه فقط راه پیروزی ملت ایران بود، بلکه راه منحصر بفردی بود که دولت شوروی بنا به

۱ــ «ارس بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲۴/۷/۲۰.

۲ــ حزب کارگر انگلستان اوایل مردادماه سال ۱۳۲۴ در انتخابات پیروز شد و کابینه‌ی خود را تشکیل داد.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۱۸، مورخه‌ی ۲۴/۵/۸، سرمقاله «دولت کارگر انگلستان و انتظارات ملت ایران».

معتقدات و ایدئولوژی خود می بایست با تمام قوا از آن حمایت کند. ز یرا مگر نه این است که محتوی انترناسیونالیسم پرولتری «علاقه زحمتکشان و ستمدیدگان همه جهان به آزادی و پیروزی یکدیگر ــ احترام عمیق به حقوق و علایق و سنن یکدیگر و کمک بی در یغ آنها برای پیشرفت بسوی آزادی و ترقی» است.[۱]

حوادث خراسان:

روز ۲۸ مرداد ۱۳۲٤ وز یرجنگ (زند) با حضور «صدرالاشراف» نخست‌وز یر در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورایملی اطلاعات ز یر را در اختیار نمایندگان گذاشت:

«...پر یشب یک تلگرافی از مشهد رسید که عده‌ای از افسران که تعداد آنها در حدود ۲۰ نفر بوده از قبیل سرهنگ دوم «نوایی» و سرگرد «اسکندری» و ۱۵ نفر افسر جزء دیگر در نیمه شب دو کامیون دولتی را تصرف کرده، دو دستگاه بی سیم و مقداری اسلحه در حدود ۱۰۰ قبضه تفنگ و مقداری فشنگ برداشته، از سمت بجنورد حرکت کرده‌اند و حدس زده می شود به ترکمن صحرا بروند. الساعه نیز بوسیله تلفن به من اطلاع داده‌اند که این عده در مراوه تپه خودشان را بازرس معرفی کرده، اسلحه یک اسواران را که در حدود ۱۲۰ نفر بوده‌اند نیز گرفته‌اند. به علاوه افسران این اسواران به این عده ملحق شده‌اند، ولی افراد اسواران به سمت بجنورد حرکت کرده‌اند. از قرار معلوم در ترکمن صحرا دو هزار ترکمن مسلح هستند که این افسران قصد دارند به آنها ملحق شوند.»[۲]

ستاد ارتش افسران قیام کننده را از تار یخ ۲٤/۵/۲٤ متمرد شناخته برای دستگیری هر یک از آنها اعم از مرده و یا زنده نفری ده هزار ر یال جایزه تعیین کرد.[۳] برابر اخباری که در روزنامه ها انتشار یافت ساعت ٤/۵ بعد از ظهر روز ۲٤/۵/۲۹ افسران مز بور با تجهیزات خود هنگامی که می خواستند وارد شهر گنبد کاووس شوند، وسیله‌ی گروهان ژاندارمری به فرماندهی ستوان یکم «حیدر حسینی» که قبلاً از جر یان امر مطلع بوده و دستور دستگیری آنها را از مرکز و لشگر خراسان در یافت کرده بود، غافلگیر شدند و در اثر این غافلگیری هفت نفر از افسران کشته و بقیه متواری شدند و تمام تجهیزات آنها نیز به دست گروهان ژاندارمری گنبد کاووس افتاد.

در بیانیه افسران خراسان که قبل از درگیری انتشار یافته بود گفته می شد: «... «ارفع» می کوشید افسران را به شرکت در «حزب نهضت ملی» وادار سازد و کسانی که نخواهند شرکت کنند متمرد شناخته شده تبعید می شوند یا علیه آنها پرونده سازی می شود و چون ما افسران حیثیت و شرافت خود را در معرض تهدید مشتی مغرض دیدیم تصمیم به کناره گیری از ارتش و حفظ شرافت خود گرفتیم. بنابراین اگر ستاد ارتش یا سایر مقامات دولتی به جای آن که مطالب حقه‌ی ما را بجا آورند، برای حق کشی و نابودی ما دست به اقدامی بزنند، چون ما متکی به حق و حقیقت و قانون اساسی و

۱ــ کتابچه «ناسیونالیسم» نوشته‌ی روشن، از نشر یات «حزب توده‌ی ایران».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۵۲۵، ۲٤/۵/۲۹.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۵۲۷، ۲٤/۵/۳۱.

اصول مشروطیت ایران هستیم تا آخرین رمقی که در تن و آخرین نفسی که بر لب داریم از شرافت خود دفاع خواهیم کرد...»[۱]

حقیقت واقعه چه بود؟

با احساس و قبول ضرورت مقاومت در برابر یورش ارتجاع و برای دفاع از آزادی و دموکراسی عده‌ای از افسران عضو «حزب توده‌ی ایران» که در معرض دستگیری و تبعید قرار داشتند با کسب موافقت قبل رهبری «حزب توده‌ی ایران» تصمیم گرفتند که کانون یا کانون‌های مقاومتی در برابر دولت «صدرالاشراف» ایجاد کنند.

و ترکمن صحرا نخستین کانونی بود که برای اجرای این منظور انتخاب شد. چنان‌چه این اقدام با موفقیت انجام می‌یافت، حزب می‌توانست به شاهرود مسلط شده ارتباط پادگان‌های خراسان را با مرکز قطع سازد و از نقاط مهم فعالیت خود که در مراکز کارگری مازندران قرار داشته و منظماً مورد هجوم مسلحانه‌ی «قادی کلاهی ها» که در تمام مازندران به وحشیگری مشهورند قرار می‌گرفت دفاع کند.

برای انجام این منظور «حزب توده‌ی ایران» قبلاً وسیله‌ی تشکیلات گرگان که در آن زمان رهبری آنرا «احمد قاسمی» به عهده داشت، تعدادی از ترکمن‌ها را مسلح ساخته بود تا زمینه قیام آماده شود. وجود یک افسر ترکمن در میان افسران قیام کننده‌ی خراسان نیز انجام این امر را تسهیل می‌کرد. سروان عبدالرحیم ندیمی که در جریان زد و خورد کشته شد.

قرار بر این بود که به محض شروع قیام تعدادی از افسران حزبی از سایر نقاط کشور نیز به آنها بپیوندند. چنان که سرهنگ آذر نیز خود را به گرگان رساند.

بدیهی است «حزب توده‌ی ایران» بدون جلب موافقت مقامات سیاسی شوروی در نواحی تحت اشغال آن دولت دست به چنین کاری نمی‌زد. اطلاعات ما نشان می‌دهد که نقشه «حزب توده‌ی ایران» را ژنرال آتاکیشی یک مأمور عالیمقام سیاسی ــ نظامی شوروی در ایران تصویب کرده بود. منتها چون احتمال مخالفت سلیمان اوف کنسول شوروی در بندرشاه، که نبض ترکمن صحرا را بدست داشت می‌رفت، لذا وی را در جریان امر قرار نداده بودند تا در برابر عمل انجام شده قرار گیرد.

به محض این که «سلیمان اوف» کنسول شوروی در بندرشاه از انجام قیام افسران و حرکت آنها به سوی ترکمن صحرا اطلاع یافت، مخالفت خود را با این اقدام به استحضار سفارت شوروی در تهران رسانید و سفارت شوروی پس از کسب نظر مقامات مربوطه نظر سلیمان اوف را تأیید کرد. لذا از طرفی قیام خراسان مورد تایید و پشتیبانی قرار نگرفت و کادرهای حزبی که برای شرکت در قیام به بندرشاه فرستاده شده بودند به تهران بازگشتند و از طرف دیگر به علت اشتباهاتی که خود افسران قیام کننده مرتکب شدند قیام مزبور با شکست مواجه شد. پس از شکست قیام افسرانی که جان بدر برده بودند با کمک و راهنمایی کنسول بندرشاه به خاک شوروی پناهنده شدند و در روزهای ۱۷ و

۱ ــ «ندای حقیقت بجای رهبر»، شماره‌ی یک، ۲۴/۶/۱۱.

۱۸ آذرماه سال ۱۳۲٤ برای کمک به نهضت آذربایجان وارد تبریز شدند.

لذا حادثه خراسان تلاش بی حاصل و تجربه ناموفقی بود که از طرف «حزب توده‌ی ایران» انجام یافت. ولی به علت مخالفت سیاست شوروی، این اقدام شکست خورد و در نطفه خفه شد. ستاد ارتش ایران قبل از حادثه خراسان اطلاعاتی در این زمینه به دست آورده و لذا تصمیم گرفته بود که «افسران مشکوک» را به نام مأموریت به نقاط دوردست اعزام دارد.

اعلامیه‌ی ستاد ارتش در این مورد می گوید: «چندی پیش ستاد ارتش خبر داشت که بعضی از افسران مرکز و ولایات شمالی با بعضی از احزاب و عناصر مشکوک ارتباط دارند و این فعالیت بخصوص موقعی که به مناسبت تخلیه ایران از قوای متفقین تحریکات انقلابی تشدید می شد زیاد شده، اطلاع رسید که باید به وسیله‌ی «حزب توده‌ی ایران» در آخر شهریور یک قیام و طغیان پردامنه‌ای آماده شود. لذا ستاد ارتش شروع به نقل و انتقال افسران کرد.»[1]

تصمیم ستاد ارتش مبنی بر انتقال افسران، موجب تسریع در شروع قیام شد، که شاید در سرنوشت آن بی تأثیر نبود. حوادث خراسان، ارتجاع را دچار وحشت و سراسیمگی شدیدی ساخت. افسرانی را که مورد سوءظن بودند دستگیر و تحت بازجویی قرار داده و عده‌ای از آنها را تبعید کردند.

از سوی دیگر روز چهارم شهریور ماه جلوی کلوب مرکزی «حزب توده»، چندین مسلسل کار گذاشتند. روز پنجم شهریور مراکز حزبی و کارگری در تهران به غارت رفت و کلوب مرکزی حزب به اشغال نظامی درآمد.

افزون بر این یورش تبلیغاتی مطبوعات وابسته به دولت «سید ضیاء» از چند ماه قبل به اندازه‌ای شدت یافته بود که دولت شوروی در تیرماه همان سال یادداشت شدیداللحنی تسلیم دولت ایران کرده، شدیداً به تبلیغات لجام گسیخته‌ی بعضی از مطبوعات ایران علیه دوستی شوروی و ایران و موافقت ضمنی دولت با آن تبلیغات اعتراض کرد.[2]

«حزب توده» شرکت خود را در حوادث خراسان منکر شد و اعلامیه جالب زیر را در این باره منتشر کرد:

«پیام به ملت ایران و اولیای امور علاقمند به سرنوشت کشور

«با خاتمه جنگ جهانی، عمال دیکتاتور سابق و بازیگران پشت پرده‌ی سیاست موروثی به جنب و جوش افتاده و برای تحدید اصول دوره‌ی پیش از جنگ و ملعبه کردن مشروطه و قانون اساسی از هیچ توطئه فروگذار نمی کنند.

پیروان و ادامه‌دهندگان سیاست دوره‌ی قبل ازشهریور با همدستی و همکاری «ارفع» دست به بازی و توطئه نوینی زده و می خواهند با ایجاد سوءتفاهمات مابین توده‌ی ملت و مقام سلطنت آب را گل آلود کرده و ارتش را ملعبه و آلت برقراری اصول پیش از جنگ سازند.

اینک اطلاع می رسد که توطئه کنندگان به مقامات مسئول و غیرمسئول گزارشاتی داده و

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۵٤۹، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲۹.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۱۲، ۲٤/۳/۳۱.

نقشه‌های موهومی نشان داده‌اند که گویا «حزب توده» با اسلحه فراوان موهومی که در دست دارد، در خیال کودتا و با اشغال قسمت‌هایی از کشور هست... کمیته مرکزی «حزب توده‌ی ایران» اعلام می کند که توده‌ی ملت ایران احتیاجی به اسلحه ندارد، زیرا اسلحه توده‌ی ملت در دست کارگران و دهقانان زحمتکش و جوانان تحصیل کرده‌ی ملت است...

اسلحه توده‌ی ملت قلم و زبان و نطق جوانان روشنفکر و مشت گره کرده‌ی زحمتکشان و اراده و ایمان و خون قرمز ملت است، به اسلحه دیگری احتیاج ندار یم.

...آنهایی که پیش‌آمدهای محلی و عصبانیت چند افسر از خود گذشته و امثال آنها را به «حزب توده» نسبت می دهند. آنها اراده‌ی این حزب دلاور را باز یچه تصور کرده‌اند.

ما اطمینان می دهیم که اگر ما به یک رستاخیز ملی دست زدیم، نقشه بچگانه نبوده و مخفی و خلاف قانون نیز نخواهد بود...»[1]

ارتجاع به منظور این که نمایندگان واقعی مردم و کاندیداهای احزاب مخالف نتوانند به مجلس پانزدهم راه یابند، به دستاو یز تأمین «آزادی انتخابات» در نوزدهم مهرماه سال ۱۳۲٤ به دست اکثر یت نمایندگان، قانونی به شرح ز یر از تصو یب گذراند: «پیشنهاد می کنم به محض این که تمام خاک ایران بر طبق پیمان سه گانه از نیروی قوای متفقین تخلیه شد بلافاصله فرمان انتخابات صادر و انتخابات دوره‌ی پانزدهم شروع شود. **«رضا حکمت» (سردار فاخر)**»[2]

حال آن که به قول دکتر«مصدق»: «تنها قشون خارجی در آزادی انتخابات مدخلیت ندارد. بیست سال قشون خارجی نبود و انتخابات هم آزاد نبود.»[3]

روزنامه‌ی «کیهان» در این مورد خطاب به اکثر یت نمایندگان مجلس شورایملی نوشت: «منظور از این لایحه جلوگیری از دخالت اجانب در انتخابات نیست. منظور تأمین نظر یک طرف و جلوگیری از اعمال نظر طرف دیگر و بالاخره انتخابات خودتان به همان وسایلی که تاکنون بکار برده اید است...»[4]

دولت «صدر» اگر برای ملت ایران خدمتی نکرد، برای ار بابان خود خدمات شایسته بجا آورد. وی «بدون تصو یب مجلس و برخلاف پیمان سه گانه، اشیاء و اموال امر یکایی ها را که نه قیمت آنها مناسب بود و نه تمام آنها برای کشور ضرورت داشت به مبلغ متجاوز از ده میلیون دلار به سعی و اهتمام آقای «بدر» وز یر دارایی خر یداری کرد.»[5] این اشیاء و اموال مخصوصاً لکوموتیوهای فرسوده و از کار افتاده که بعداً و بال گردن اداره‌ی راه‌آهن شد. ولی متفقین حاضر به پرداخت مطالبات ایران بابت کرایه محمولات به وسیله‌ی راه‌آهن نشدند.

۱ــ «افق آسیا بجای رهبر»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲٤/٦/۸. از بیانیه کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران».

۲ــ کتاب «سیاست موازنه منفی» جلد دوم صفحه ۱۲٤.

۳ــ از نامه دکتر«مصدق» به جراید، «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۸۳٤، مورخه‌ی ۲٤/۵/۲۳.

٤ــ کیهان شماره‌ی ۸۵، مورخه‌ی ۲٤/۷/۲۱.

۵ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، نوشته‌ی «حسین کی استوان» جلد دوم صفحه‌ی ۸۱.

دکتر «مصدق» در بیان عدم لیاقت و صلاحیت دولت «صدر» برای دفاع از منافع ملت ایران در مجلس شورایملی گفت: «دولت ایران در ۱۳۰۷ که لیره ۶۰ ریال بود ۴۰۰ میلیون تومان خرج راه‌آهن کرد و بعد از این که لیره چند برابر ترقی کرد، سرمایه‌ی ما در راه‌آهن به حداقل دو میلیارد رسید و چون حداقل سود و استهلاک ۱۰٪ محسوب می شود برای سه سال و نیم که متفقین از آن استفاده کرده‌اند، ۷۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (هفتصد میلیون تومان) باید پرداخت می کردند. حال آن که متفقین فقط ۲۶ میلیون تومان پرداخت کردند. به استناد این که ما قراردادی راجع به راه‌آهن ندار یم. ز یرا وزرای ما آن شخصیت را نداشتند که موقع عقد پیمان سه گانه، راجع به راه‌آهن نیز قراردادی با آنها به بندند.»[1]

۱ــ تلخیص از نطق دکتر «مصدق» در جلسه ی ۲۴/۷/۴ مجلس شورایملی.

فصل ششم

نهضت دموکراتیک آذربایجان

آذربایجان در دوره‌ی دیکتاتوری «رضاخان»:

آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران، سر ایران نامیده‌اند و مردم آن سرزمین را مردمی پاک، غیرتمند و وطنپرست. دکتر«مصدق» که مدتی استانداری آذربایجان را داشت، در توصیف مردم آن دیار در مجلس شورای ملی گفت: «عمری است به آذربایجانی ها ارادت دارم. زیرا این مردمان پاک، واجد تمام صفات خوبند. مردمان وطنپرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده‌اند پیشرفت کرده‌اند.»[1]

آذربایجان که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بود، سنگری که هرگز تسلیم دشمن نشد و مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید، پس از انقلاب و مخصوصاً بعد از آن که ثمره‌ی انقلاب در خدمت عمال ارتجاع و استبداد درآمد، مورد کینه‌ی خصمانه و ددمنشانه‌ی حکومت های ضد ملی ایران قرار گرفت. آذربایجان تاوان فداکاری هایی را که در استقرار مشروطیت کرده و قربانی هایی را که در راه آزادی مردم ایران داده بود، پس می داد. ارتجاع انتقام می گرفت و این کلام «مستوفی» استاندار منفور آذربایجان که می گفت: «آذربایجانی ها ترکند! یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند حالا نیز کاه می خورند ایران را آباد می سازند!»[2] گواه این حقیقت بود. کسانی که بناحق بر مردم ما حکومت می کردند و با تکیه به قدرت دولتی حقوق و آزادی خلق ایران را لگدمال می کردند، به خوبی می دانستند که فرزندان آذربایجان قادرند بپاخیزند، اسلحه بدست گیرند و دشمنان مردم را از ار یکه قدرت به زیر آورند و همین ترس و وحشت عامل اصلی کینه و دشمنی آشتی ناپذیر آنها با مردم آذربایجان بود.

اینک نمونه هایی از رفتار حکومت مرکزی را با آذربایجان عزیز نقل می کنیم:

«... کسانی که بیست سال پیش آذربایجان را دیده‌اند. اگر زحمت مسافرت چند روزه‌ای

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۵۱۰، مورخه‌ی ۲۳/٤/۱۵.

۲ــ روزنامه‌ی «آذربایجان»، شماره‌ی ٦، مورخه‌ی ۲۰/۸/۲۸، از مقاله «آذربایجان» به قلم «حسین لطفی».

قبول کنند عرایض نگارنده را تصدیق خواهند فرمود.

آذربایجان قبل از دوره‌ی اخیر چشم و چراغ ایران بود. ولی اکنون جز خرابه‌ی دور افتاده‌ای بیش نیست. با این که سنگینی بیشتر مالیات‌ها بدوش ما تحمیل می‌شد کمتر به آبادی شهرها و راحتی توده‌ی آذربایجان توجه می‌شد. انحصارتجارت، به آذربایجان را بیش از سایر نقاط ایران لطمه و صدمه زد. راه‌آهن علاوه بر این که هیچ گونه نفعی به ما نرساند ما را از چند جهت و به هزاران علت متضرر کرد. ما که بیشتر از همه گندم می‌کاشتیم، خودمان نان جو می‌خوردیم...»[1]

«... در تابستان سال ۱۳۱۹ غله آذربایجان را که خرواری ۳۵۰ الی ۴۰۰ ریال در محل قیمت داشت، آقای «مستوفی» (استاندار) بدون این که به احتیاجات مردم تبریز اعتنایی کرده یا به تذکرات آنها دایر به تأمین آذوقه شهر ترتیب اثر بدهد به زور سرنیزه از قرار خرواری ۱۴۰ ریال خریده و تماماً به مرکز حمل کردند. در فصل زمستان شهر تبریز به مجاعه (گرسنگی) گرفتار و بی آذوقه ماند. ناچار غله گندیده و از چند سال مانده‌ی گرگان را که تماماً متعلق به املاک اختصاصی (رضاشاه) بود از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری ۶۰۰ ریال بخورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندم‌های فاسد غیرمأکول بوده و در عین حال گران و کمیاب و پیدا نمی‌شد هزاران فقیر و بدبخت، مریض و یا از گرسنگی قربانی اغراض آقای «مستوفی» شدند. غله حمل شده از گرگان به قدری فاسد و غیرمأکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز نپذیرفته و شرحی به آقای استاندار نوشته بود (که): بعلت فاسد شدن، اسب‌های ارتش نمی‌خورند ــ آقای «مستوفی» در حضور جمعی با نهایت بی شرمی چنین گفتند: «باکی نیست حالا که اسب‌های ارتش نمی‌خورند می دهم خرهای تبریز بخورند!»

...آیا آذربایجان مستملکه ایران بود یا تکلم به زبان ترکی یکی از علل محرومیت از حقوق اجتماعی محسوب می‌شود؟

شهر تبریز از سال ۱۳۰۸ به این طرف دومرتبه مورد هجوم سیل خانه‌برانداز شده و برحسب آمار صحیحی که به دست آمده، و صورت آن در وزارت کشور موجود هست، سی میلیون ریال به مردم تبریز خسارت وارد آمد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آبعلی و آمل که صرفاً راه تفریحی هستند در حدود پانصد میلیون ریال صرف کرد ولی برای تعمیر سد تبریز و حفاظت آن از سیل‌های خانه‌برانداز مساعدت قابلی به عمل نیاورد. آیا می‌دانید برای تعمیر سد تبریز از چه محلی مساعدت فرمودند؟ گوش فرا دارید تا به عرض برسانم: پس از گفت و شنیدهای زیاد و بعد از تشکیل کمیسیون‌های متعدد بالاخره وزارت کشور چنین تصمیم گرفت: شهرداری تبریز برای تعمیر سد و توسیع معبر رودخانه مبلغی از بانک ملی قرض کرده مروراً از محل درآمد شهرداری تبریز مستهلک سازد. یعنی سد تبریز را خود تبریزی‌ها بسازند! نتیجه چنین تصمیمی این بود که درآمد شهرداری تبریز سال‌ها برای استهلاک قرضه به مصرف رسیده و برای تعمیر و نظافت خود شهر بودجه کافی نداشته باشد. کسانی که ده سال پیش تبریز را دیده و اوضاع فعلی آن را با ده سال پیش مقایسه کنند

۱ــ «تجدد ایران»، شماره‌ی ۳۲۶۳، مورخه‌ی ۲۰/۸/۷، سرمقاله به قلم «خسرو آراسته».

به تبریزیان حق می دهند که از مرکز کشور خود مأیوس و ناامید شده و نسبت به مسببین خرابی شهر خود خشمناک شوند.

در همان موقع که مرکز برای تعمیر سد تبریز حیران و سرگردان بود و در اتاق های وزارت کشور دست به هم می مالیدند، ده‌ها سد سمنتی و صدها پل بتون آرمه از محل مالیات های جمع آوری شده ازآذربایجان دردهات مازندران وسواد کوه ساخته و بر پامی شدو ساعت به ساعت برشکوه ظاهری املاک اختصاصی افزوده می شد. مدت هشت سال تمام است پل های وسط شهر تبریز را در نتیجه توسعه مسیر رودخانه خراب کرده‌اند. هنوز اقدام به ساختمان یکی از آنها نشده و شهر تبریز بواسطه نداشتن پل به دو بخش منقسم شده و زمستان ها آب رودخانه ز یاد است رفت و آمد اشخاص عاجز و خردسالان از این بخش به آن بخش امکان ندارد ولی برای شهرهای کوچک مشهد سر و آمل پل های معلق آهنی از ارو پا وارد ساخته‌اند!

...آذربایجانی ها می گویند، آذربایجان مگر در دادن مالیات کوتاهی کرده و یا از قوانین موضوعه سر پیچی کرده است که این همه از چشم مرکز و مرکز یان افتاده و از خزانه دولت شاهنشاهی بهره و نصیبی ندارد! آذربایجانی می گوید استان سوم و چهارم چه معنی دارد چرا پیکر مرا تکه تکه می کنید؟... این کار جز برای این بود که تبریز آن کانون آزادی و مردانگی را کوچک کرده و روز به روز از موجودیت آن بکاهند؟

امروز که کابوس استبداد سرنگون و ریشه‌ی ستم از بیخ کنده شده میهن پرستان آذربایجان انتظار دارند تا مشاهده نمایند مرکز برای جبران گذشته ها چه نقشه کشیده و برای ترمیم خرابی ها و تلافی این همه اهانت ها و سرکوبی ها، که مدت بیست سال برای آذربایجانی شده، چه خواهند کرد و چه اقدام مشفقانه انجام خواهند داد.

...اگر مرکز به آرزوی آذربایجانیان ترتیب اثر داده و برای برآوردن خواست های آنها تا آنجایی که مقدور است توجه کند بدون شبهه و تردید ملاحظه خواهند کرد که آذربایجانیان همان سربازان فداکار ایران بوده و با همان عشق و علاقه سابق در اصلاحات خرابی های کشور تشریک مساعی کرده و از هرگونه فداکاری مضایقه ندارند.»[1]

داستان «مستوفی» فراموش شدنی نیست. خاطره‌ی شوم استانداری این پیریاوه گو، سینه به سینه نقل خواهد شد و اعمال ننگ بارش دهان به دهان خواهد رسید تا موقعی که کفاره‌ی گناهان اوداده شود. در زمان استانداری این مردک، «مصطفی نساری» (صدق السلطان) از طرف شهرداری تبریز نامه ای در مورد غیرمأکول بودن نان تبریز به استانداری نوشته که عین نامه های متبادله به ضمیمه‌ی نان در شهرداری تبریز بایگانی است. اینک آن نامه ها:

«نامه شماره ۱۰۵۳ ــ ۱۹/۱/۲۶ شهرداری تبریز

جناب آقای استانداری استان سوم ــ سه روز است که آردی که از اداره‌ی تثبیت به نانواها

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۱۹۸، مورخه‌ی ۲۰/۸/۲۰، از مقاله «آذربایجان تکه گرانبهای ایران است» به قلم «سلطانزاده‌ی تبریزی».

داده می شود مخلوط به خاک و شن است و آرد تحویلی دیروز به علاوه خیلی ناجنس و درشت بوده و در نتیجه نان امروز بطور کلی خیلی مغشوش و ناجنس شده است. برای مزید استحضار چند پارچه از نان‌های پخت امروز و مقداری از آردی که در دو روزه‌ی اخیر تحویل نانواها شده و قدری گندم تحویلی که مخلوط به مواد خارجی است به پیوست تقدیم می شود. مستدعی است مقرر فرمایند دستور مقتضی در این باب به اداره‌ی تثبیت نرخ غله صادر می شود.

از طرف شهرداری تبریز ــ نیساری»

جواب استاندار «مستوفی»:

«نامه شماره ۱۰۵٤ ــ ۱۹/۱/۲۸ استانداری آذربایجان به شهرداری تبریز

اداره شهرداری تبریز ــ بازگشت به نامه شماره ۱۰۵۳ به ضمیمه مقداری نان و گندم و آرد نمونه اشعار می دارد:

این نامه‌های یاوه چیست که به قلم می آورید و امضا کرده می فرستید مگر شما نان شهر را نمی خورید یا چیزی که به شمامی گویندندانسته تصدیق می کنید. نان شهر شن و خاک کجا دارد.

من هر روز نان عمومی شهر می خورم و آنگاه می نویسید دو سه روز است. در صورتی که فقط امروز نام شهر رنگش تغییر کرده است و آن هم بواسطه این است که گندم گرگان است و با وجود این که رنگش قرمز است بسیار پاکیزه و تمیز و پاک است.

به موجب این حکم آقای «نیساری» که پای این نامه را امضا کرده و تصدیق بلا تصور و هو راه انداخته منتظر خدمت می شود. امور شهرداری را آقای «منتظمی» اداره کند.

استاندار استان سوم عبداله مستوفی[1]»

«عبداله مستوفی» که خود ساکن تبریز بوده و ضمن سرشماری نیز محسوب شده بود؛ سرشماری تبریز را «خرشماری» می نامید[2] و گویا از این راه به ایجاد حس «وحدت» ملی می کوشید. این عالیجناب در ایجاد «وحدت ملی» و ترویج «زبان داریوش» چنان کوشا بود که اجازه نمی داد حتا پیرزنان و پیرمردان فرزند مرده و مادران داغدیده که یک جمله فارسی نمی دانستند، در ذکر دردها و مصائب خود و در سوگ عزیزانشان از زبان مادری بهره گیرند.

وی خود به این جنایت اعتراف کرده و در رد مقاله «سلطانزاده‌ی تبریزی» می نویسد: «... بلی من... هیچ‌وقت اجازه نمی دادم که روضه‌خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانی های خود می گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک‌مآبی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجی ها که به عقیده‌ی من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده‌ی مقاله اسم آنرا همدردی! گذاشته است، نداشته‌ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام.» «...نویسنده‌ی مقاله آلت دست یک

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۲٤، مورخه‌ی ۲۱/۸/۱۸.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۱۱، مورخه‌ی ۲۰/۹/۳ «جواب به «مستوفی»»، نوشته‌ی «علی شقاقی».

مشت محتکر تبریزی که من آنها را فرزندان ناخلف آذربایجان و ایران می دانم شده با نهایت بی اطلاعی از اوضاع و حتا بی خبری از تاریخ وقایع شرحی را به قصد حمله به من به قلم آورده است.» این اتهامات را یک مشت محتکر تبریزی تراشیده‌اند که احتکار را تجارت دانسته، توت را بوسیله‌ی نگاهداری طبق آن در یخچال پنج روز احتکار می کنند و خیار را بوسیله‌ی مالیدن دنبه به آن پنج شش روز نگاه می دارند...»[۱]

«سلطانزاده‌ی تبریزی» که در میان مردم آذربایجان به درستکاری و پاکدامنی و صداقت مشهور بوده، پس از ارائه اسناد و مدارک غیرقابل انکار در جواب سفسطه بافی های «مستوفی» نوشت:

آقای «مستوفی» سوءرفتار و ترشرویی و تلخ زبانی شما مردم تبریز را به قدری متنفر می ساخت که زبان فارسی سهل است از زندگی سیر می شدند.»

«...راجع به نگهداری طبق توت در یخچال یا مالیدن دنبه به خیار و غیره چیزی ملتفت نشدم. زیرا در تبریز هنوز فروش توت معمول نیست و تبریز توت‌زارهای بسیار دارد که اغلب برای احسان احداث شده و فقرا مجاناً از آنها بهره‌مند می شوند و از مالیدن دنبه به خیار نیز اطلاعی ندارم تا پاسخی عرض کنم. شاید در ولایت خود ایشان معمول است که به خیار دنبه یا به دنبه خیار می مالند!»[۲]

علاوه بر «مستوفی» استاندار، رؤسای فرهنگ آذربایجان نیز در ترویج زبان فارسی و مخصوصاً «ایجاد وحدت ملی!» کوشا بودند و راه‌های زیر را برای وصول به مقصود برمی گزیدند:

«محسنی» رئیس فرهنگ استان آذربایجان می گفت: «هرکس که ترکی حرف می زند، افسار الاغ بسر او بزنید و او را به آخور ببندید...»[۳]

«ذوقی» رئیس فرهنگی که بعد از «محسنی» به آذربایجان آمد، صندوق جریمه‌ی ترکی حرف زدن در دبستان‌ها گذاشت. تا هر طفل دبستانی آذربایجان که جسارت ورزیده ترکی صحبت کند؛ جریمه شود. شاهد مورد اعتماد و شرافتمندی که خود از دبیران دوره‌ی «ذوقی» بوده چنین نقل می کند: «روزی هنگامی که «میرزا قنبرنامی» سر کلاس اول ابتدایی تدریس می کرد و طبق معمول به بچه‌ها می گفت: «آب» یعنی «سو»، «نان» یعنی «چورک»، «بابا نان داد» یعنی «ددە چورک وئردی»، «ذوقی» به همراهی بازرسی که از تهران آمده بود و مدیر مدرسه وارد کلاس می شوند. «ذوقی» پس از شنیدن نحوه‌ی تدریس «میرزا قنبر» از مدیر مدرسه می پرسد چرا آموزگار شما ترکی صحبت می کند؟ و مدیر توضیح می دهد که بچه‌ها معنی کلمات را نمی فهمند او کلمات را به ترکی تفهیم می کند.

«ذوقی» می گوید این درست نیست. برای تفهیم کلمات باید آنها را به بچه‌ها نشان داد.

۱ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۰۳، مورخه‌ی ۲۰/۸/۲۵. «رفتار من در استانداری سوم».

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۱۲۲۳، مورخه‌ی ۲۰/۹/۱۵ «آذربایجانی حق‌شناس است...».

۳ــ نقل از مقاله‌ی «پیام به پیشه‌وری» به قلم «نوشاد»، «کیهان»، شماره‌ی ۸۶۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲٦.

آموزگار برای فهماندن معنی کلمه نان باید تکه نانی به آنها نشان دهد و برای تفهیم صدای خروس، باید صدای خروس دربیاورد. تا بچه ها فارسی را به جای زبان مادری یاد بگیرند! البته باورکردنش سخت است ولی متأسفانه حقیقتی است تلخ!

آذربایجان پس از سقوط «رضاخان»

بلافاصله پس از سقوط بت اعظم، آزادیخواهان تبریز جمعیتی به نام «جمعیت آذربایجان» تشکیل دادند و در تاریخ ۲۰/۷/۳۰ روزنامه ناشر افکار خود را که «آذربایجان» نامیده می شد به مدیریت «علی شبستری» و سردبیری «اسماعیل شمس» منتشر ساختند. این روزنامه که زبان حقگوی مردم آذربایجان بود به دو زبان فارسی و آذربایجانی نوشته می شد. انتشار این روزنامه عمال استعمار و دست آموزهای مکتب رضاخانی را سراسیمه ساخت، باران تهمت و افترا بسوی «جمعیت آذربایجان» باریدن گرفت و مسئولین جمعیت به «نفاق افکنی» و ایجاد جدایی بین آذربایجان و سایر نقاط ایران متهم شدند. دستگاه دولتی در شرایطی نبود که روزنامه راتوقیف کند. لذا از توزیع و فروش آن در تهران و سایر شهرهای کشور جلوگیری کرد. روزنامه ی «آذربایجان» در رد این اتهامات و در پاسخ این که گویا با نوشتن به زبان آذربایجانی فکر جدایی دارند تحت عنوان «خود می کشی حافظ را خود تعزیه می داری» چنین نوشت:

«از هیجدهم دیماه عمال دولتی مرکز، فروش روزنامه های ما را در مرکز قدغن کرده اند...

ما از آقایان عمال دولتی که در تهران نشسته اند سؤال می کنیم که اگر شماها خیال ایجاد نفاق و جدایی ندارید... چه علتی دارد که از توزیع و فروش روزنامه های ما جلوگیری می کنید؟

آیا جلوگیری شما برای این نیست که روزنامه ی ما جنایت های گذشته شماها را فاش می سازد، و اصول دموکراسی را به افراد این ملت بدبخت و ظلم دیده فهمانیده آنان را برای مطالبه ی حقوق حقه ی خود دعوت می کند؟ آیا برای این نیست که شماها می ترسید افکار آزادیخواهی و پاک آذربایجانیان را برادران فارس زبان ما در تهران، خراسان، اصفهان، شیراز و غیره شنیده آنان نیز داد خود را از شما بستانند و خود را از زنجیر اسارت و بردگی شما خلاص کرده حقوق حقه خویش را مالک شوند؟

تاریخ به خوبی ثابت می کند که همیشه نفاق و جدایی از دهان ناپاک شماها جاری شده است؛ چه در دوره های گذشته زمانی که آذربایجان در راه آزادی ملت، وطن و کشور از جان خود می گذشت، در مقابل چنین فداکاری ها شما نبودید که گفتید: آذربایجان گرفتار مرض شقاقلوس شده باید آنرا بریده و دور انداخت؟! با این حال باز آذربایجانی از جانفشانی و وطنپرستی خود دست نکشید...»[1]

پس از سقوط «رضاشاه» برای اولین بار «جمعیت آذربایجان»، «آکتورال آذربایجان» (کانون هنر پیشگان) را تشکیل داد و نمایشنامه هایی به زبان آذربایجانی روی صحنه آورد که مورد

۱ــ «آذربایجان»، شماره ی ۲٦، مورخه ی ۲۰/۱۰/۱۳.

استقبال شایان مردم تبریز قرار گرفت.

جمعیت آذربایجان فقط شش ماه توانست به فعالیت خود ادامه دهد. فشار روزافزون، تعقیب پلیسی و توطئه‌چینی های «فهیمی» (فهیم الملک) استاندار آذربایجان، که خود یکی از سرشناس‌ترین عمال ارتجاع بود، جمعیت را متلاشی و ارگان آن را تعطیل کرد.

آذربایجان با فقر و گرسنگی و بدبختی دست به گریبان بود. یکی از نویسندگان روزنامه‌ی «فریاد» که در تبریز منتشر می شد منظره‌ی شهر را چنین توصیف می کند:

«منظره‌ی شهر تبریز، همان شهری که کودکی و جوانی و پیری خود را در سینه‌ی وی بسر برده‌ایم و پس از مرگ ما را در دلش جای می دهد! همان شهری که سر داد و سر به استبداد فرو نیآورد، همان شهری که نهال آزادی را با خون‌های جوانان خود پرورش داد، همان شهری که چون کشوری با عظمت در دوره‌ی استبداد صغیر با دیو مهیب ارتجاع نبرد کرد و فیروز شد. آری همان شهر اینک منظره‌ای دارد که از دیدن آن نزدیک است خون در رگ‌ها فسرده شود!

تبریز که چون طاووس از علم، آزادیخواهی، صنعت، ثروت، معنویت و میهن‌پرستی نقش و نگار فراوان داشت، اینک مرغ بال و پر شکسته و دم و کاکل کنده از همه زیبایی ها دور و محروم است...»[1]

در فروردین ماه سال ۱۳۲۱ کمیته‌ی ایالتی «حزب توده‌ی ایران» در تبریز شروع به فعالیت کرد[2] و طبقات زحمتکش و ستمدیده‌ی آذربایجان، مخصوصاً دهقانان از مبارزه‌ی سیاسی حزب استقبال شایانی بعمل آوردند. یادآوری این نکته ضروری است که با ورود متفقین، جنبش های خود بخودی و بی نقشه ای درمیان دهقانان آذربایجان شروع شده بود و در نتیجه در بعضی نقاط آذربایجان بسیاری بدعت‌های ظالمانه نظیر گرفتن جوجه، روغن، بهره‌ی علف و غیره از دهقانان موقوف شده بود.

لذا تشکیل «حزب توده‌ی ایران»، مبارزات دهقانی را در آذربایجان سازمان داده و آن را به سوی هدف و جهت معینی سوق داد. ارتجاع نیز بیکار نبود: «فهیمی» استاندار، از طرفی به منظور ایجاد تفرقه میان کارگران، اتحادیه‌های قلابی می ساخت و از طرف دیگر راهزنانی نظیر «جمشیدخان اسفندیاری» را مسلح می کرد تا با دو یست سوار به دهات حمله کرده، با ضرب و جرح و غارت اموال دهقانان، آنان را مرعوب سازد. و این تنها «جمشید اسفندیاری» نبود که دست به خون دهقانان می آلود، سردار «نصراله یورتچی» در اردبیل، «امیر جعفر اصلانی» و «منصور اصلانی» و «حسین بیدقی» در کاغذکنان که با سلاح های دولتی مسلح بودند و سروان «نادری» کلانتر مرز علمدار و جلفا، دهقانانی را که از اوامر ارباب سر پیچی می کردند یا جسارت ورزیده در «حزب توده» نام‌نویسی می کردند یا در میتینگ شرکت می کردند، می زدند، غارت می کردند و می کشتند.

«سید ضیاء» «جمعیت آزاد» تشکیل می داد و دولت سرسپرده‌ترین و جلادترین مأمورین

۱ــ «فریاد»، شماره‌ی ٤، مورخه‌ی ۲۱/۹/۲۱. از مقاله «منظره‌ی شهر».

۲ــ بیست و هشتم فروردین ماه سال ۱۳۲۱ روزنامه‌ی «سیاست»، شماره‌ی ٤٤، مورخه‌ی ۲۱/۱/۲۸.

خود را به آذربایجان می فرستاد. ارتجاع از هیچ تهمت و افترا و جنایتی فروگذار نبود.

به این خبر از روزنامه‌ی «صدای ایران»، که یکی از بلندگویان «سیدضیاء» بود توجه کنید:

«چندی قبل سیدی از اهالی اردبیل (سید احمد میرخاص) در نواحی سرحدی آذربایجان علم مخالفت برعلیه «حزب توده» افراشته و با عده‌ای از موافقین خود به عنوان جهاد بر تشکیلات حزب مزبور حمله‌ور شده و آنها را آتش می زنند و ضمناً افراد حزب را به صورت اسیر دستگیر کرده و زنهای‌شان را میان اطرافیان تقسیم می کنند. مجوز او در این بوده است که «حزب توده» برعلیه اسلام ایجاد شده و بنابراین افراد آن کافر بشمار رفته و خونشان مباح و زنهای‌شان حلال است و حتا در یکی دو مورد حکم رجم (سنگسار) صادر کرده و مردم به اطاعت از او یکی دو نفر را سنگباران کرده‌اند.»[1] آنوقت دولت «صدرالاشراف» با تصویب بخشنامه زیر به وی پاداش می داد:

«وزارت دارایی شماره‌ی ۱۱٦۲٤، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲٤

هیئت وزیران در جلسه‌ی ۲۱ شهریور ماه ۲٤ تصویب کردند که به آقای «سید احمد میرخاص» اردبیلی پانزده هزار ریال از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت ۵ ماه از محل اعتبارات ۱۳۲٤ دولت به شکل پاداش داده شود.

تصویب نامه در دفتر نخست‌وزیر است
از طرف نخست‌وزیر اشرفی»[2]

وسرلشگر «ارفع»، رئیس ستاد ارتش طی بخشنامه‌ای به لشگر سه تبریز دستور می داد که به این جنایتکار برای انجام «تبلیغات اسلامی» یاری کنند. فرمانده لشگر سه تبریز سرتیپ «درخشانی» در مصاحبه با «جهانگیر تفضّلی» مدیر «ایران ما» در این خصوص چنین گفت:

من نمی دانم «سرلشگر ارفع» که مادرش انگلیسی است و فارسی هم خوب نمی داند از کجا فهمیده بود که «سید احمد میرخاص» از اجله‌ی علمای اعلام است» که باید برای اهالی آذربایجان تبلیغ کند و گرفتاری بتراشد. من تعجب می کنم از کجا به جلالت مقام علمی «سید میرخاص» پی برده بود که او را با آن سابقه برای تبلیغات اسلامی به آذربایجان توصیه کند...»[3]

سرلشگر «ارفع» پشتیبانی خود را از «سید احمدمیرخاص» به صدور بخشنامه محدود نکرد.

وی سرهنگ «منوچهری» را (که بعداً تیمسار آریانا شد) مأمور کرد که «خادم‌باشی» یکی از خوانین اردبیل را به تهران بیاورد. «خادم‌باشی» در تهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشگر «ارفع» مأموریت یافت که با تمام قوا به کمک «سیداحمد میرخاص» بشتابد.

علیهذا نهضت آزادی در آذربایجان علیرغم غارت‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها و کشتارها پیروزمندانه به پیش می رفت. روز دهم آذرماه سال ۱۳۲۳ ده شهر آذربایجان شاهد میتینگ‌های منظم و بی سابقه‌ی زحمتکشان و آزادیخواهان شهر و ده بود. این سپاهیان عظیم راه آزادی فریاد می زدند:

۱ــ «صدای ایران»، ۲۱ اسفند ماه سال ۱۳۲۳، نقل از «رهبر» شماره‌ی ۵۱۱، مورخه‌ی ۲۳/۱۲/۲۲.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۷۱۸، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۵.

۳ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲٤/۹/۳۰.

«باید دولت آزادیخواه و پشتیبان دموکراسی در ایران بر سر کار آید» ــ «ملت ایران باید حاکم بر سرنوشت خود شود» ــ «مااجرای قانون اساسی را که به ازای خونبهای خود بدست آورده‌ایم، خواستار یم».

خصلت بارز مبارزات در آذربایجان، شرکت فعال دهقانان در آن بود. چنان که در اکثر میتینگ‌ها توده‌ی عظیمی از دهقانان پس از طی ده‌ها کیلومتر شرکت می کردند. رهبری تمام میتینگ‌ها و تظاهرات را «حزب توده‌ی ایران» به دست داشت.[۱]

جالب است که حکومت مرکزی چنان از آذربایجان وحشت و هراس داشت که حتا کارگران آذربایجانی را در تهران زیر نظر می گرفت. در توضیح این مطلب دکتر «کشاورز» طی نطقی در مجلس شورایملی چنین گفت:

«...در بخش ۵ و ۱۰ تهران هر شب از ساعت ۹ به بعد عده‌ای پاسبان در منازل کوچک و محقر را، که می دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند، می زنند و شروع به تحقیقات می کنند که آیا در این منزل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر... و شناسنامه کارگرها را می بینند اگر شناسنامه‌ای که دارد از تهران صادر شده باشد به او کاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده در این صورت خودش و فامیلش و نمره شناسنامه‌اش را یادداشت می کنند و به این ترتیب اسباب زحمت و نگرانی عده‌ای از برادران ایرانی ما را فراهم می کنند...»[۲]

و «پیشه‌وری» در این مورد ضمن مقاله «پیشه‌وری با شهربانی مخالف نیست» می نویسد:

«ملاقات دوم ما (سرهنگ «سیف» و «پیشه‌وری») وقتی بود که ازطرف شهربانی تهران آذربایجانیان آزادیخواه مقیم تهران را تعقیب کرده و از آنها صورت می گرفت که در موقع لزوم بتواند آنها را طعمه سیاست ارتجاعی قرار دهد و به من که رسماً به این موضوع اعتراض می کردم می گفت چند دستگاه اتوموبیل دزدیده شده است برای این ترک‌زبانان را صورت می گیریم.

مثل این که دزدی منحصر به ترک‌زبان‌ها است. بعد معلوم شد آقا می خواسته صورت آذربایجانیان تهران را برای روز مبادا مجموعاً در تحت نظر نگاهدارد...»[۳]

پس از حمله وحشیانه‌ای که چاقوکشان «سید ضیاء» با همکاری نیروهای انتظامی در فروردین ماه سال ۱۳۲۴ به اتحادیه کارگران و کلوب «حزب توده‌ی ایران» در اصفهان، به عمل آوردند، روز ۱۶ فروردین میتینگی در تبریز تشکیل و از طرف شرکت کنندگان در میتینگ به دولت اعلام شد که «اگر دولت مایل است دموکراسی ایران را حمایت کرده و مخالفین آنرا عزل و محاکمه و مجازات کند، در این راه باهم همراهیم، و اگر مایل است که از توطئه کنندگان برعلیه اجتماعات و آزادی، از حمایت کنندگان ضرب و جرح و غارت طرفداری کند و آنان را برای ادامه همان قبیل اعمال در مقام خود نگهدارد، چون ما می دانیم فردا هم نوبت شکستن سر ما است، از نظر ما بسیار

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۴۳۸، مورخه‌ی ۲۳/۹/۲۰.

۲ــ از نطق دکتر «کشاورز» در جلسه مورخه ۲۳/۱۱/۱۷ مجلس شورا نقل از «رهبر»، شماره‌ی ۴۸۶.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۶.

منطقی و بجا است که این سر و این خون را همین امروز در راه برداشتن «محتشمی» و «موثقی» و «انصاری»[1] صرف کنیم و امکان ندهیم که فردا بر یزند و سر ما را در کلوب بشکنند...». در قطعنامه گفته می شد: «... از این به بعد آزادیخواهان ایران، امنیتی را که هیچ نیروی دولتی برای آنها تأمین نمی کند، بانیروی توده‌ای خویش تأمین خواهند کرد.» (از قطعنامه میتینگ ــ «رهبر»، شماره‌ی ۵۲۸، مورخه‌ی ۲۴/۱/۲۰).

مرتجعین محو کامل آثار دموکراسی را در نظر داشتند. لذا اتحادیه های کارگری و کلوب های حزبی را غارت کرده به آتش می کشیدند، ملاکین و خان ها را مسلح می ساختند تا به کمک امنیه، دهقانان بی سلاح را منکوب سازند. زندان ها را افراد بیگناهی که تن به زورگویی نداده بودند، پر می کردند و محبوسین را در زندان به مسلسل می بستند تا بلکه بتوانند ارتجاع را از اضمحلال و سقوط نجات دهند.[2]

روز ۲۴/۵/۱۹ دو نفر از اعضای «حزب توده» برای دادن میتینگ و تشکیل شعبه حزب به ده لیقوان، واقع در حومه تبریز رفتند ولی آدم های «حاج احتشام» آن دو نفر را با ضرب و جرح از ده بیرون کردند. مصدومین به دادستان تبریز شکایت بردند و دادستان تبریز دادیار خود «محمدتقی محامد» را مأمور رسیدگی به این شکایت کرد. امّا به درخواست مصدومین راجع به اعزام ژاندارم به همراهی آنها، توجه‌ای نکرد. لذا روز ۲۴/۵/۲۰ در حدود هشتاد نفر از اعضای حزب و سازمان جوانان «حزب توده‌ی ایران» به معیت دادیار عازم لیقوان شدند. ولی به محض نزدیک شدن جمعیت به ده، تیراندازی بسوی آنها شروع شد. جمعیت متوقف شدند و «محامد» دادیار و معاون دادستان کارتی به مضمون زیر نوشته به «قدرت» نام کارگر داد که آن را به «حاج احتشام» برساند: «من نماینده‌ی دادستانم، برای تحقیق جریان امر آمده‌ام. بگویید دست از حرکات خلاف رویه و عملیات مخالف قانون بردارند و خودتان نیز برای توضیح اینجا بیایید.» همین که «قدرت» برای رساندن کارت ازتپه ها سراز یر شد آدم های «حاج احتشام» بی توجه به اشارت او، وی را با گلوله کشتند در حالی که کارت در میان انگشتان سرد او بود.

جوانان که از این عمل ناجوانمردانه به هیجان آمده بودند با این که خود را در برابر آتش گلوله می دیدند، به چهار دسته تقسیم شده به طرف ده سراز یر شدند. و سنگرها را تسخیر و افراد را خلع سلاح کردند. در این حادثه شش نفر از طرفین کشته شد.[3]

روز ۲۴/۵/۲۱ برای اعتراض به این حادثه میتینگ بزرگی از طرف «حزب توده‌ی ایران» در

۱ــ «محتشمی» فرماندار تبریز ــ «موثقی» کفیل شهربانی تبریز ــ «عبداله انصاری» بخشدار میانه.

۲ــ در مردادماه سال ۱۳۲۴ نظامیان شبانه به زندان تبریز که علاوه بر زندانیان عادی پانصد نفر دهقان نیز در آنجا محبوس بودند و اکثراً بلا تکلیف بودند ریخته وزندانیان را بدستاویز اینکه قصد فرار داشتند به مسلسل بستند. در اثر این حادثه ۷ نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی شدند.

۳ــ نقل از «شهباز بجای ایران ما»، گزارش مخبر روزنامه «چگونگی واقعه‌ی لیقوان»، شماره‌ی ۱۰۷، به تاریخ ۲۴/۵/۳۰، ابلاغیه‌ی وزارت کشور تعداد کشته شدگان را هشت نفر ذکر می کند. روزنامه‌ی «شفق»، شماره‌ی ۱۵۰ به تاریخ ۲۴/۵/۲۳.

تبریز تشکیل شد و قطعنامه میتینگ به صورت تلگراف حضوری به دولت، مجلس و مطبوعات مخابره شد. در آن تلگراف گفته می شد: «...فجایعی که اخیراً در آذربایجان روی می دهد همه از روی یک نقشه ارتجاعی است و به منظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می شود.

آزادیخواهان قادرند که در هر موقع مرتجعین خونخوار را به زانور درآورد و جزای تبهکاری آنان را در کفشان بگذارند... پانصد نفر دهقان با پرونده‌سازی‌های امنیه در زندان محکوم به حبس و یا هنوز ماه‌ها و سال‌هاست که بلا تکلیفند ــ حقیقت امر این است که صدی نود از اینان جز سر پیچی از بدعت‌های بعضی از مالکین گناهی ندارند و پرونده‌ها به میل و با اشاره‌ی مالکین تهیه شده... شهربانی... در داخل زندان محبوسین را به مسلسل بسته و هفت نفر را مقتول و یازده نفر «با حصائیه خود شهربانی» مجروح کرده‌اند.»

«...در آذربایجان بساط ارتجاعی باید چیده شود و مسببین قتل و جنایت باید محاکمه و اعدام شوند وگرنه مسامحه‌ی دولت خود تجویز قیام است...»[1]

جوابی که «صدرالاشراف» نخست وزیر به تلگراف اهالی تبریز داد چنین بود: «بنده خدمت آقایان (نمایندگان مجلس) عرض می کنم که نه به این تلگراف و نه به صد یک از این تلگراف‌ها اهمیت نمی دهم.»[2]

مخبر «ایران ما» در جواب سؤال «آذربایجان را چگونه دیدی؟» بدرستی جواب داده که: «آذربایجان متشنج و آماده‌ی انقلاب است.»

حقیقت این است که بدون هیچ دخالت خارجی، مردم آذربایجان برای دفاع از آزادی و دموکراسی و واژگون کردن ارتجاع بپاخواسته بودند. در حادثه لیقوان نه فقط مأمورین سیاسی و نظامی شوروی کوچکترین دخالتی نداشتند، بلکه با وقوع چنین حادثه‌ای نیز مخالف بودند و نارضایی خود را در این مورد علناً به مسئولین حزب در آذربایجان اظهار داشته آنان را شدیداً به باد انتقاد گرفته بودند. و به علت پیش آمدن همین حادثه بود که آرداشس آوانسیان نماینده‌ی مسئول کمیته مرکزی «حزب توده» در آذربایجان مدتی مغضوب شد و حتا در خطر نابودی قرار گرفت.

مأمورین سیاسی شوروی علت مخالفت خود را با حادثه‌ی لیقوان، وجود روابط دوستانه بین آنها و «حاج احتشام» ذکر می کردند و شاید هم با توجه به نقشه‌های بعدی نمی خواستند که چنین اقداماتی به دست حزب توده‌ی ایران انجام گیرد.

در اواخر مرداد ماه «حزب توده‌ی ایران» یک کنفرانس مشورتی با حضور یک صد و پانزده نفر از اعضاء حزب که از سی و سه نقطه‌ی آذربایجان دعوت شده بودند تشکیل و تصمیم گرفتند که انتخاب انجمن‌های ایالتی و ولایتی را از هر راهی که پیش آید، عملی کنند...»[3]

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۴۰، مورخه‌ی ۲۴/۵/۲۳.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۳۰، مورخه‌ی ۲۴/۵/۲۳، نطق «صدرالاشراف» در مجلس.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۵/۲۸، از مقاله «مشت در برابر مشت و خون در برابر خون».

تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، در حالی که هنوز سازمان‌های «حزب توده‌ی ایران» در سراسر آذربایجان فعالیت می کردند، بی اطلاع رهبران «حزب توده‌ی ایران» و حتا بدون جلب نظر موافق آنها پس از ملاقات «جعفر پیشه وری» با «جعفر باقر اوف» رئیس جمهور آذربایجان شوروی در باکو، با صلاحدید دولت شوروی و پشتیبانی و مساعدت مادی و معنوی مأمورین آن دولت در آذربایجان تشکیل شد. ولی چون عده‌ی کثیری از فعال‌ترین و مبارزترین افرادآذربایجانی درصفوف «حزب توده‌ی ایران» مبارزه می کردند و بی وجود آنها «فرقه‌ی دموکرات» از کادرهای فعال محروم می ماند و به علاوه ادامه‌ی فعالیت دو حزبی که هر دو مدعی آزادیخواهی و رهبری مردم بسوی حکومت دموکراسی بوده و هر یک راه جداگانه‌ای را برگزیده بودند، و مهمتر و بالاتر از همه توجه به وظایفی که «فرقه‌ی دموکرات» آذربایجان انجام آنها را به عهده گرفته بود، به روشنی نشان می داد که وجود دو حزب در آذربایجان غیرمقدور است. لذا انحلال تشکیلات «حزب توده‌ی ایران» والحاق آن به «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» ضرورت قطعی داشت. کسانی که در تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» پیشقدم بودند می گفتند: «حزب توده‌ی ایران» بنا به مرامنامه‌ی خوب حزبی است پارلمانتاریستی و برای انجام انقلاب و تحول اجتماعی از آن کاری ساخته نیست. حال آن که «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» وظیفه‌ی انجام انقلاب ملی ــ دموکراتیک را به عهده دارد.»[1] این استدلال که ظاهری آراسته داشت، از نظر مبارزین راه آزادی و معتقدین به انقلاب اجتماعی، با توجه به شرایط انقلابی که در آذربایجان وجود داشت و با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی کشور در آن زمان، استدلالی بود پسندیده و پذیرفتنی.

درباره‌ی تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، کتاب ۱۲ شهریور (شهریور ین اون ایکیسی) که به مناسبت نخستین سالگرد تشکیل فرقه از طرف شعبه تبلیغات «فرقه‌ی دموکرات» انتشار یافته، توضیحات زیر را دارد: «پس از مذاکرات و مکاتبات مفصلی که بین آقای «پیشه وری» و آقای «شبستری» به عمل آمد، بالاخره در اوایل شهریورماه آقای «پیشه وری» روزنامه‌ی «آژیر» را موقتاً در اختیار رفقای خود قرار داده به تبریز آمد و با این اقدام، نخستین گام در راه تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» برداشته شد. این دو شخصیت، پس از مذاکرات جدی در باره‌ی وضعیت کشور قرار گذاشتند که نظر آقای «پادگان» مسئول وقت «حزب توده‌ی ایران» (در تبریز) را نیز جلب کنند.[2] آقای «پادگان» با در نظر گرفتن تجربیاتی که طی سالیان دراز در مبارزات سیاسی به دست

۱ــ «در کمال صداقت باید قبول کرد که کمیته‌ی ایالتی «حزب توده‌ی ایران» در آذربایجان به عنوان این که مرام و روش «حزب توده‌ی ایران» را نارسا برای درخواست‌های مردم آذربایجان می داند، واقعاً بدون هیچ گونه اطلاع قبلی ما از «حزب توده‌ی ایران» جدا شده و خود را مطیع دستورات کمیته‌ی مرکزی حزب ندانسته و به عملیات در آذربایجان شروع کرد...»

از مقاله‌ی دکتر «کشاورز» در روزنامه «ارس بجای ایران ما»، شماره‌ی ۲، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۱۱.

۲ــ «علی امیرخیزی» که تا اوایل شهریورماه مسئول کمیته‌ی ایالتی «حزب توده‌ی ایران» در آذربایجان بود ←

آورده بود، شعارهای ملی آقایان «پیشه‌وری» و «شبستری» را تصدیق کرده و آمادگی خود را برای فداکاری در راه این شعارها اعلام داشت.

در آن موقع، در آذربایجان به جز «حزب توده» و «جبهه آزادی» تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. اتحادیه‌های کارگری نیز تحت تأثیر «حزب توده‌ی ایران» بود. با توجه به این که «جبهه آزادی» در آذربایجان وسیله آقایان «پیشه‌وری» و «شبستری» تشکیل شده بود، احتمال قوی می‌رفت که جبهه مزبور نیز با نظر آنها شریک شود.

گرچه اعضای «حزب توده‌ی ایران» تا آن روز فداکاری‌های بزرگی نشان داد و مبارزات شدیدی با عناصر ارتجاعی داشت، ولی موفق به برداشتن قدم‌های عملی نشده بودند.

افزون بر این چون «حزب توده‌ی ایران» زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می‌کرد، لذا نتوانسته بود تمام اهالی را به دور خود گرد آورد. حال آن که مؤسسین فرقه، با هدف بر پایی نهضت ملی، لزوم جلب عموم طبقات را تحت شعارهای معین ملی، عمیقاً درک کرده بودند. لذا آقایان «پیشه‌وری» و «شبستری» و «پادگان» پس از سه روز مذاکره، تصمیم گرفتند نخست آقایان «پیشه‌وری» و «شبستری» سازمانی ملی به نام «فرقه‌ی دموکرات» تشکیل دهند. آقای «پادگان» نیز با سران «حزب توده‌ی ایران» مذاکره کند تا ابزار ادغام دو حزب را فراهم سازد. پس از اتخاذ این تصمیم آقایان «پیشه‌وری» و «شبستری» دست به تشکیل «فرقه‌ی دموکرات» زدند.

در آغاز پیدا کردن افراد آزادیخواهی به عنوان مؤسسین فرقه، ضروری بود و این مسئله خود مشکل بزرگی به شمار می‌رفت. زیرا به سبب این که مردم از سازمان‌های سیاسی نتیجه نگرفته و به جز حرف و تظاهر عملی ندیده بودند، لذا به سختی حاضر به فعالیت می‌شدند.

مخصوصاً راهی که رهبران فرقه، تحت شعارهای ملی تعقیب می‌کردند، فداکاری بزرگتری را ایجاب می‌کرد. تا آن زمان آذربایجانی‌ها تحت تأثیر تبلیغات متعصبین فارس به اظهار خصوصیات ملی خود جسارت نمی‌ورزیدند و به همین لحاظ مسئله فوق‌العاده جدی بود.

مردم عموماً نمی‌توانستند خواسته‌های خود را آشکارا بر زبان آورند. بنابراین بسادگی مراجعه به آنها و دعوت به تشکیل فرقه نتیجه نمی‌داد. با توجه به این امر آقای «پیشه‌وری» بیانیه‌ی ۱۲ شهریور مشتمل بر ۱۲ ماده را که اولین مدرک کتبی و سنگ بنای فعالیت ما است به زبان‌های آذربایجانی و فارسی نوشت و پس از مذاکره با آقایان «شبستری» و «پادگان» قرار بر این شد که بیانیه مزبور به امضای عده‌ای از آزادیخواهان رسانده شده روز ۱۲ شهریور انتشار یابد.

جمع‌آوری امضا کار مشکلی بود. با این حال رهبرانی که در صدد تشکیل فرقه بودند مأیوس نشده، به آزادیخواهانی که می‌شناختند مراجعه کردند، و بیانیه را خوانده مقاصد خود را به آنان بیان داشتند.

به علت مخالفت با تشکیل «فرقه دموکرات آذربایجان» و الحاق سازمان‌های «حزب توده» به آن فرقه از مقام خود کنار گذاشته شد و «صادق پادگان» که با نقشه‌ی فوق موافقت داشته و خود مورد تأیید بنیانگزاران فرقه نیز بود به جای وی نشست.

چنانکه گفته شد آغاز کار سخت و اقدام خطرناک بود. به همین سبب بعضی ها حتا قبل از انتشار اعلامیه متوحش شده، پس گرفتن امضاهای خود را خواستار شدند. لکن تصمیم رهبران قطعی و خلل ناپذیر بود. لذا بیانیه با ٤٨ امضاء در تاریخ ۱۲ شهر یور ماه انتشار یافت.»[1]

حال ببینیم «جعفر پیشه وری» که مؤسس و صدر «فرقه ی دموکرات آذربایجان» بود و بعدها نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان شد چه کسی بود؟ وی خود را چنین معرفی می کند:

از نقطه ی نظر زندگانی خصوصی، سرگذشت من طنطنه و تشعشی ندارد. در زاویه سادات خلخال در سنه ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زد و خوردها در سن ۱۲ سالگی با خانواده ی خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم.

در مدرسه ای که تحصیل می کردم وارد کار شدم. آنجا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همانجا به معلمی پرداختم. پس از انقلاب اکتبر «... اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به میدان مبارزه ی سیاسی انداخت... در آزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم. در این کار بزرگ و پر افتخار علاوه بر مبارزه ی آزادیخواهی یک نظر ملی هم مراتحر یک می کرد. من می دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیمی است که انقلابیون روسیه می خواهند و اگر غیر از لوای پرافتخار «لنین»، بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود... نهضت جنگل مرا هم مانند همه ی آزادیخواهان ایرانی جلب کرد... به اتفاق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها توی «حزب توده» هم هستند در ده، شهر، در زیر آتش گلوله توپ پیش می رفتیم، کار می کردیم، نبرد می کردیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود... وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفه ی سنگین و مسئولیت دار اجتماعی انتخاب می شدم، هرگز خود را بزرگ نمی دانستم و در نظر خود، همان آدم ساده و بی غرض بودم که دستمال در دست گرفته شیشه های مدرسه را پاک می کرد... حال هم که پنجاه سال از عمرم می گذرد و سی سال از آن را در مبارزه ی سیاسی و در زندان ها به سر برده ام، خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت می کردم می دانم و برای همان طبقه چیز می نویسم...» در جریان نهضت جنگل بنا به تصمیم ملیون گیلان به تهران آمدم و در آنجا سازمان سیاسی و شورای مرکزی اتحادیه ی کارگران را تشکیل دادم و ارگان آن روزنامه «حقیقت» را منتشر کردم. «...تمام سرمقاله های روزنامه «حقیقت» به استثناء چند مقاله، از قلم من تراوش کرده است. در دوره ی «رضاخان» چهار بار مرکز ما را به واسطه ی بازداشت و توقیف منحل کردند. ولی ما که خود را سر بازان راه آزادی می دانستیم پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز راتشکیل دادیم، فعالیت مطبوعاتی خود را به ارو پا منتقل کرده و روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس «رضاخان» دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم...»

«بالاخره در ۱۳۰۹ بازداشت شدیم... هشت سال تمام در قصر به غیر از ما زندانی سیاسی نبود. هدف ماشین آدمکشی «رضاخان» با آن طنطنه و دبدبه هایش فقط و فقط ما چند نفر بودیم.

۱ــ کتاب «شهر یور ین اون ایکیسی» صفحات ۳ ــ ۱.

می خواستند ما را به مرگ تدریجی معدوم کنند. بهترین رفقای خود را از دست دادیم، خودمان از حیث جسمانی از پا درآمدیم، ولی روحمان قوی بود، نبرد را هم‌چنان ادامه دادیم. بالاخره بعد از هشت سال پنجاه و سه نفر را نزد ما آوردند. اینها همه تحصیل کرده و کتاب‌خوانده بودند ولی تجربه‌ی ما را نداشتند در نبرد و مبارزه‌ی سیاسی پخته و ورزیده نبودند. با پیدایش اینها برای ما میدان جدیدی باز شد. تجربیات خود را در اختیار آنها گذاشتیم... جوانان ما را سرمشق خود قرار داده نیروی معنوی گرفتند و شهامت و فداکاری‌ها نشان دادند...» درسال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان به کاشان تبعیدم کردند. سپس «ما را با بیست و دو نفر دیگر به زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیه شهریور توانستم رهایی یافته، خود را به تهران برسانم و اینک نه ماه است که آژیر را منتشر می کنم.»

«پیشه‌وری» هنگامی که از طرف «حزب توده‌ی ایران» به نمایندگی تبریز کاندیدا شد، نوشت:

«... اگر «حزب توده» و رفقای آزادیخواه آذربایجان بتوانند تصمیم کمیته مرکزی «حزب توده» را عملی کرده مرا به مجلس بفرستند، من در خود آنقدر صمیمیت وایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه‌دار نکنم... ما مجلس را هدف و مقصد اساسی نمی دانیم و برای رفقای خود آنرا یک مقامی تصور نمی کنیم. بدین واسطه ما فقط مبرزترین سربازان خود را در یک سنگر جلوتر می بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی است راه باز می کنیم و برای از بین بردن و برانداختن بنیان ظلم و اسارت و بردگی «توده‌ی ایران» وسیله پیدا می کنیم.»[1]

گفتیم که روز دوشنبه دوازدهم شهریور ماه سال ۱۳۲٤ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» با انتشار بیانه‌ای (مراجعت‌نامه) به دو زبان آذربایجانی و فارسی، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ ماده که حاوی نظرات اساسی مؤسسین فرقه بود، تشکیل خود را رسماً اعلام داشت.

بیانیه (مراجعت‌نامه) پس از ذکر چگونگی زندگی و اداره‌ی امور در کشورهای مترقی کشیرالمله می گوید: ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که به این وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هرچه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را بخود آنها واگذار کند.

لذا «باید هرچه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست بکار شد و حکومت ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و بر پایه‌ی خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می کنند، بنا نهاد.» و در جواب کسانی که معتقد بودند که دادن اختیارات به مردم ایالات و ولایات موجب نفاق خواهدشد، می گوید: «وحدت ملی واقعی زمانی میسر می شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی کرده و از هر لحاظ بتوانند باهم برابری کنند.» «ما می گوییم: در خاک آذربایجان یک خلق چهارمیلیون نفری زندگی می کنند که آنها

۱ــ «آژیر»، شماره‌ی ۹۱، مورخه‌ی ۲۲/۹/۱۵، «سرگذشت من»

قومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ی دارند. این خلق می گوید که ما می خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در اداره‌ی امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم، آذربایجان می گوید: تهران به دردهای ما نمی رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می کند، زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. به قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورایملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم کرد. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توام با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد.

اما با تمام اینها، این حق را به خود قائلیم که صاحب اختیار خانه‌ی خود شده و امکان اداره‌ی آنرا مطابق میل و سلیقه خود داشته باشیم.

حال که در سایه‌ی مبارزه‌ی جوانان قهرمان کشورهای دموکراسی، اساس فاشیزم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه‌ی آقایی ملتی بر ملت‌های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود بوسیله منشورها و پیمان‌ها اعلام شده، درچنین شرایطی، طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی توانستند بطور منفرد و متفرق مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به همین لحاظ لازم بود به سبب رهبری این مبارزه سازمان محکم و منتظم حزبی بوجود آید.

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» زائیده این احتیاج است.

هموطنان عزیز! اینک دوره‌ی مبارزه‌ی تاریخی بزرگی آغاز می شود. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» شما را از هر صنف و طبقه برای عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه‌ی مقدس ملی دعوت می کند. درهای این فرقه برای کلیه مردم آذربایجان بجز دزدان و خائنین باز است. هرکس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هرچه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و در صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱ــ توام با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین سازند.

۲ــ در اجرای این منظور باید بزودی انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع به کار کنند. این انجمن‌ها، ضمن فعالیت در زمینه فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی اعمال تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهارنظر خواهند کرد.

۳ــ در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان آذربایجانی خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی بعنوان زبان دولتی توام با زبان آذربایجانی تدریس خواهد شد.

تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی «فرقه‌ی دموکرات» است.

٤ــ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» در توسعه‌ی صنایع و کارخانه‌ها جداً خواهد کوشید و

سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه‌ی صنایع دستی وسایل لازم فراهم کرده و توام با تکمیل کارخانه‌های موجود کارخانه‌های جدیدی ایجاد کند.

۵ــ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» توسعه‌ی تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتی تا به امروز سبب از دست رفتن ثروت عده‌ی کثیری از دهقانان، مخصوصاً باغداران و خرده مالکین شده و موجب فقر و فلاکت آنها شده است. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی ــ که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر کرده و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد ــ اقدام جدی کند.

۶ــ یکی دیگر از مقاصد اصلی «فرقه‌ی دموکرات»، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است.

برای نیل به این مقصود فرقه سعی خواهد کرد که هرچه زودتر قانون انجمن‌های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که بطور مستقل در آبادی شهر خود کوشیده و آنرا به صورت معاصر و آبرومندی درآورند. مخصوصاً تأمین آب شهر تبریز یکی ازمسائل بسیار فوری «فرقه‌ی دموکرات» است.

۷ــ مؤسسین «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» بخوبی می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که درمیان دهقانان بوجود آمده نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان قدمهای اساسی بردارد.

مخصوصاً تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات‌های غیرقانونی که بوسیله بعضی از اربابان اختراع شده یکی از وظایف فوری «فرقه‌ی دموکرات» است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله بشکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده‌ی خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش کنند.

زمین‌های خالصه و زمین‌ها متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار کرده‌اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می رسانند، چنان‌چه بزودی مراجعت نکنند، به‌نظر«فرقه‌ی دموکرات»، بایدبدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که بخاطر عیش و نوش ثروت آذربایجان را به خارج می برند آذربایجانی نمی شمریم. چنان‌چه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری کنند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که بطور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین کند.

۸ــ یکی دیگر از وظایف مهم «فرقه‌ی دموکرات»، مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خودرابه‌صورت جدی نشان می دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی کاری انجام نگرفته است. چنان‌چه کار به این منوال ادامه یابد، اکثریت اهالی آذربایجان دچارفنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیر جدی اتخاذ کند. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعه

تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه‌آهن و شوسه ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

۹ــ در قانون انتخابات ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته‌اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط ۲۰ کرسی داده شده است و این، بطور قطع تقسیم متناسبی نیست.

«فرقه‌ی دموکرات» خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می شود.

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورایملی است. فرقه با دخالت مأمورین دولتی و عناصر داخلی و خارجی و هم‌چنین مداخله ثروتمندان به طریق ارعاب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید در آن واحد در سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد.

۱۰ــ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزه‌ی جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهند کرد. مخصوصاً فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی چنان اصلاح شود که بهانه‌ی دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی برای خود بوجود آورند.

۱۱ــ «فرقه‌ی دموکرات» خواهد کوشید بیش از نصف مالیات‌هایی که از آذربایجان گرفته می شود صرف احتیاجات خود آذربایجان شود و مالیات‌های غیرمستقیم بطور جدی نقصان یابد.

۱۲ــ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، طرفدار دوستی با کلیه‌ی دولت‌های دموکرات مخصوصاً با متفقین است و برای حفظ و ادامه این دوستی کوشش خواهد کرد در مرکز و شهرستان‌ها دست عناصر خائنی را که می خواهند دوستی بین ایران و دولت‌های دموکرات را برهم زنند، از امور دولتی کوتاه سازد.

این است مقاصد اصل بنیانگذاران «فرقه‌ی دموکرات».

امید ما بر این است که هر آذربایجانی وطنپرست ــ خواه در داخل و خواه در خارج آذربایجان ــ در راه رسیدن به این مقاصد با ما همصدا و همراه خواهد بود. طبیعی است که اگر انسان خانه‌ی خود را اصلاح نکند، نمی تواند برای اصلاح محله، شهر و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه‌ی ما است شروع می کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و به این وسیله میهن از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دموکرات!

زنده باد ایران مستقل و آزاد!

زنده باد «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، مشعلدار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان!»[1].

دو روز بعد از انتشار مراجعت‌نامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات»، دوره‌ی دوم «روزنامه‌ی

۱ــ کتاب «قیزیل صحیفه لر» (صفحات طلایی) صفحات ۱۰ ــ ۱.

آذربایجان» به مدیریت «علی شبستری» و به عنوان ناشر افکار فرقه منتشر شد. و روز بیست و دوم شهریورماه مؤسسین فرقه، جلسه‌ای در منزل «محمد تقی رفیعی» (نظام‌الدوله) تشکیل داده و کمیته‌ی تشکیلاتی موقت فرقه را به تعداد یازده نفر به ریاست «پیشه‌وری» و معاونت «شبستری» انتخاب کردند. در همین جلسه «محمدبی ریا» که در رأس اتحادیه‌های کارگری آذربایجان قرار داشت، اعلام کرد که اتحادیه‌های کارگری آذربایجان رهبری «فرقه‌ی دموکرات» را می پذیرند و «صادق پادگان» و «زین‌العابدین قیامی» نیز تصمیم کنفرانس ایالتی «حزب توده» را مبنی بر الحاق آن حزب به «فرقه‌ی دموکرات» به استحضار رسانیدند. ضمناً در این جلسه تصمیم گرفته شد که اولین کنگره‌ی «فرقه‌ی دموکرات»، برای تصویب مرامنامه و برنامه روز ۲٤/۷/۱۰ تشکیل شود.

«فرقه‌ی دموکرات» روز ۲٤/٦/۲۹ کنفرانسی با شرکت ۱۵۰۰ نفر از طبقات مختلف مردم آذربایجان در تبریز تشکیل داده و قطعنامه‌ای برای مخابره به انجمن وزرای خارجه دول متفق در لندن به تصویب رسانید. در آن قطعنامه گفته می شد: برخلاف سایر کشورها که طریق دموکراسی را برگزیده‌اند، در کشور ما خطر دیکتاتوری روز به روز رو به افزایش است. آزادیخواهان تعقیب می شوند و جمعیت‌های آزادیخواه و دموکرات و روزنامه‌های حقگو تعطیل می شوند.

اوضاع آذربایجان بدتر از سایر نقاط ایران است. مردم آذربایجان از هر نوع حقوق ملی محروم بوده دچار فقر و فلاکتند. ما آذربایجانیان با جلب نظر شورای وزیران به منشور آتلانتیک که آزادی ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خود اعلام کرده است، می خواهیم که ضمن برقراری اصول دموکراسی در سراسر ایران، به مردم آذربایجان آزادی داخلی و خودمختاری ملی داده شود تا بتوانند سرنوشت خود را به دست خود تعیین کنند.[۱]

روز دهم مهرماه نخستین کنگره‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» تشکیل و به وسیله‌ی «پیشه‌وری» افتتاح شد. همان روز، هزاران نفر که از شهرها و قصبات به تبریز آمده بودند، برای عرض تبریک به کنگره، در مقابل محل انعقاد آن اجتماع کردند. در این کنگره نمایندگانی از سازمان محلی «حزب توده» و نماینده‌ی کمیته مرکزی آن حزب «محمود بقراطی» نیز شرکت کردند. گرچه «محمود بقراطی» بدون تصویب کمیته‌ی مرکزی «حزب توده» به تبریز آمده بود، ولی وی موافقت کمیته مرکزی را با الحاق سازمان‌های آن حزب به «فرقه‌ی دموکرات» در کنگره اعلام کرد و وحدت سازمانی «حزب توده» و «فرقه‌ی دموکرات» عملاً از این تاریخ به مرحله اجرا درآمد[۲] بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «آذربایجان» فرقه‌ی دموکرات، ٦۰۰۰۰ نفر اعضای «حزب توده» در آذربایجان را به صفوف خود پذیرفت.[۳]

کنگره مرامنامه فرقه را به تصویب رسانده، سازمان فرقه را رسمیت داد و کمیته‌ی مرکزی آنرا

۱ــ آذربایجان شماره‌ی ۱۰، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱، سرمقاله.

۲ــ در تاریخ ۲٤/۷/۷، «حزب توده» کنفرانس عمومی شهر تبریز را برای انتخاب نماینده برای اعزام به کنگره‌ی فرقه منعقد ساخت. «آذربایجان»، شماره‌ی ۱٤، مورخه‌ی ۲٤/۷/۵.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۵، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲٦، «وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است».

انتخاب کرد. در ضمن قرار بر این شد که تا دهم آبانماه کنفرانس های حزبی شهرها و ولایات تشکیل و کمیته های رسمی فرقه انتخاب شوند.

محتوای اصلی مرامنامه‌ی فرقه، همان بود که در مراجعت نامه ۱۲ شهریور بیان شده بود. فقط چند ماده بشرح زیر به آن اضافه شد.

در مواد ۳ و ۵ آزادی های فردی، آزادی کلام، وجدان، مطبوعات و اجتماعات خواسته می شد. ماده‌ی ۷ حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس را برای کلیه‌ی مردان و زنانی که به بیست سالگی رسیده‌اند و حق انتخاب شدن را به کلیه مردان و زنان ۲۷ تا ۸۰ ساله خواستار بود و در ماده‌ی ۱۵ برای کارگران هشت ساعت کار روزانه و استفاده از مزایای بیمه پیش‌بینی شده بود.[۱]

از نظامنامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، گفتنی این که دادگاه فرقه محق بود خائنین و افشاکنندگان اسرار فرقه و کسانی را که به منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده باشند تا مجازات اعدام محکوم کند. تبصره‌ی بند پ از ماده‌ی نظامنامه، درباره‌ی کسانی که از فرقه اخراج می شوند چنین می گوید: «محکمه‌ی فرقه می تواند افشاکنندگان اسرار فرقه و کسانی را که به منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده‌اند، بعد از ثبوت جرم تا مجازات اعدام محکوم سازد.»[۲]

با توجه به این که دادن محکومیت های جزایی به اشخاص جزو وظایف دستگاه قضایی دولتی است و هیچ حزب علنی نمی تواند چنین ماده‌ای در نظامنامه‌ی خود بگنجاند، قبول چنین ماده‌ای در نظامنامه فرقه جای تعجب است. مگر این که بگوییم «فرقه‌ی دموکرات» اطمینان داشت که بزودی حکومت را به دست خواهد گرفت.

زمینه‌ی تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان:

۱ــ چنان که گفته شد ایران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل ضمن داشتن وجوه تمایز مانند زبان، فرهنگ، آداب و رسوم ــ وجوه اشتراکی را نیز دارا هستند که زندگی مشترک آنها را در طول تاریخ میسر ساخته است. آنها در سرزمین بهم پیوسته ای قرن ها کنارهم زندگی کرده، دردها و رنج ها ــ آرزوها و خواسته های مشترکی داشته، اقتصاد واحدی بنا نهاده و با پشتگرمی همدیگر با دشمنان خارجی و ستمگران داخلی مبارزه و ستیز یده‌اند و از زاد و بوم خود که ایران نام دارد دفاع کرده‌اند. انکار و عدم توجه به هر یک از این وجوه، ثمره‌ای جز فاجعه و مصیبت برای مردم کشور ما نداشته و نخواهدداشت وآن‌چه توفیق مبارزه‌ی ضد امپریالیستی مردم این سامان راتضمین می کند، تکیه به وجوه اشتراک است نه وجوه افتراق. در گیر و دار انقلاب مشروطیت و دوران وانفسایی که مدعیان دروغین آزادی و مشروطیت هر یک به زیر پرچم بیگانه‌ای پناه می بردند، آذربایجان فرزند رشید و غیرتمند ایران، فرزندی که از شداید نهراسید و به استقبال مرگ شرافتمندانه شتافت تا مشعل آزادی را فروزان نگاهدارد و از محلهٔ امیرخیز شهر آزاده‌ی تبریز مشروطیت را به سراسر

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲٤، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۸.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۷، مورخه‌ی ۲٤/۷/۲۲.

ایران بازگرداند، هموطنان خود را چنین ندا در داد: «ندای آذربایجان به عموم ولایات محروسه‌ی ایران.

...ما ملت آذربایجان که در این راه پیشقدم بوده و خود را فدیه‌ی آزادی کرده، لازم می داند که به برادران مهربان اصفهانی و گیلانی و تنکابنی و خراسانی و استرآبادی و شیرازی و همدانی و کرمانشاهی و بالاخره تهرانی خود در این مدت بار یک یک نکته‌ی مهم را که قبله‌ی توجه همه‌ی اولاد وطن باشد اعلام کند و آن این است:

ایران چرا در حال انقلاب است؟ خون اولاد ایران، در راه چه مقصود مقدس متحد مثل سیل جاری است؟ قربانی های معصوم که نخبه و سرخیلان ملت نجیب ما بود، گله گله فدای چه مقصود پاک و چه خیال عالی شده و می شوند؟...

مهمترین مواقع برای ختام این انقلابات تاریخی بخیر و حصول مقاصد، همانا این موقع است که باید اردوهای ملی در مقام عقد صلح با شرف مظفرانه، از پیشنهاد کردن پروگرام های مختلف احتراز کرده و چنان بدانند که در پشت این همه اردوهای عدیده یک سپهسالار بزرگ که اسمش «ملت ایران است» ایستاده، که عهدنامه‌ی فتح و نصرت به نام نامی وی باید امضا شود. لهذا با وجود وضوح و بداهت مقصد اعلی، که در دل هر ایرانی منقوش است، اینک به صدای بلند که در فضای مابین هند و قفقاز و فاصله‌ی میان بحر خزر و خلیج فارس به پیچد، مقاصد ثابته و عقاید راسخه‌ی ایرانی و آذربایجانی را به عموم همقدمان خود صلا می زنیم:

آذربایجانی بدبخت بزعم افتراهای مغرضین، نه شرارت طلب است، نه یاغیگر و نه دعوی سلطنت دارد، نه خیال استقلال و انفکاک. نه شور خونریزی در سر دارد نه هوای انتقام.

فقط هشت ماه علی روؤس الاشهاد در هر فرصتی به مدعیان خود و تمام اعلام کرده، که مقصود مقدس و معشوق گمگشته‌ی وی مشروطیت سلطنت ابد مدت ایران و کعبه‌ی محبوب وی دارالشورای ملی تهران و قاضی عدل و حکم رفع اختلافات همان کتاب مقدس قانون اساسی است... و بی حصول این مقاصد، دست از جهاد حق و مدافعه‌ی شرع برنداشته، سلاح حمایت ناموس خود را بر زمین نمی گذاریم...[۱]

ولی اگر آذربایجانی خون عزیزان خود را جاری ساخت تا آزادی بگیرد و مشروطیت را در ایران بنیان نهد، مرتجعین رو باه‌صفت در لباس مبدل، نقاب آزایخواهی و مشروطه‌طلبی بر چهره زدند و ثمره‌ی انقلاب را تصاحب کردند. «ستارخان» قهرمان ملی ما را به تهران کشاندند تا نابودش سازند و «محمد خیابانی»، این رادمرد بزرگ آذربایجان را که از آزادی و نجات ایران دفاع می کرد، به دست «مخبرالسلطنه» به قتل رساندند و قاتل وی را چنان پر و بال دادند که با کمال وقاحت در مجلس گفت: «من با کشتن «محمد خیابانی» که خیال خیانت را داشت، به ایران بزرگترین

۱ــ کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»، نقل از نسیم شمال، منقول از روزنامه‌ی «آذربایجان»، صفحات ۳۳۲ ــ ۳۳۳، نوشته‌ی «ناظم الاسلام کرمانی».

خدمت را کردم» [۱]

کینه توزی «رضاشاه» با مردم آذربایجان حد و مرزی نداشت. وی رذل‌ترین و تبهکارترین مأمورین خود را به آذربایجان می فرستاد تا مردم زحمتکش و شریف آن دیار را تحقیر کنند، به زبان او توهین کنند. شهرهای آذربایجان را به ویرانه‌زاری مبدل سازند. گندمی را که مردم با دسترنج خود به دست آورده بودند، از آنها بگیرند و «نان آجر» بخورد آنان بدهند.

با مالیات آذربایجان املاک اختصاصی را آباد کنند و آذربایجانی را از داشتن یک خیابان، یک کوچه تمیز محروم سازند. کدام انسان می تواند کینه‌ی چنین دشمنی و ستمگری را بدل نگیرد و در صدد انتقام برنیاید؟

آذربایجانی به حق کینه‌ی «رضاخان» و دست پروردگان وی را به دل گرفت و آماده‌ی انتقام و سرنگون ساختن دستگاه ظلم و ستم او شد.

متأسفانه برادران فارس زبان ایرانی نه فقط از ستمی که بر مردم آذربایجان می رفت بدرستی آگاهی نداشتند. بلکه اکثراً تحت تأثیر تبلیغات شوونیسم [۲] فارس بودند. حال آن که آذربایجان زیر ستم مضاعف قرار داشت که برادران فارس‌زبان فقط در یکی از این بیدادگری‌ها شریک و همدرد وی بودند. ببینید «ملک‌الشعراء بهار» که خود سابقه‌ی آزادیخواهی داشت و در دوره‌ی دیکتاتوری «رضاشاه» مزه‌ی تازیانه‌های استبداد را چشیده بود، در مورد «عبدالله مستوفی» استاندار اسبق آذربایجان، که شمه‌ای از اوصاف وی قبلاً بیان شد، و زبان مادری آذربایجان چه می گوید:

وی طی مقاله‌ای تحت عنوان «حزب دموکرات آذربایجان» می نویسد: خیر رفقا!... همان آقایی که معروف است قلب نازک شما را با سخنان نیش‌دار خود زخمدار کرده یعنی آقای «مستوفی» از بهترین مأمورین پاکدامن ایران بود که برای نجات تبریز از قحطی جان می کند و اگر شوخی ای کرده است، حق نیست تا این حد آن شوخی یا جدی را شاخ و برگ بدهید که حتا در ضمن «شعار حزب دموکرات» هم قید شود!.

...آمدیم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی... می گویید که در سه ساله‌ی ابتدایی زبان رسمی زبان ترکی باشد... ایکاش مردم آذربایجان لااقل زبان تات‌های قفقازیا فارسیگویان خود آذربایجان را به عنوان زبان ملی احیا می کردندوماخودرا راضی می کردیم که زبان «آذری» که یک لهجه‌ی قدیمی است دوباره به دست فرزندان خود احیا می شود.

اما به کدام دلخوشی می توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را بر زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می نهند؟ حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجه‌ی محلی آذربایجان است. بسیار خوب کسی حرفی ندارد، این زبان مادری را کسی نمی خواهد از شما بگیرد.

اما آیا فکر کرده‌اید که دامنه‌ی زبان وسیع دری با آن همه ادبیات عالمگیر و آن همه

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۰، مورخه‌ی ۲۴/۷/۲۵، بر بالای جنازه‌ی «محمد خیابانی» مقاله به زبان فارسی است.

۲ــ ملت پرستی افراطی، برتر شمردن ملت خود و تحقیر و پست شمردن سایر ملل.

کتاب‌های مفید و آن همه مفاخر تاریخی که فعلاً نیز هموطنان شما در همه‌ی ایران به آن زبان تکلم می کنند و استعدادهای عجیب و غریبی در خود آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می کند، چه عیب دارد که باید در پی احیای زبانی برآیید که نه سابقه‌ی ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده و نه امروز می پرورد؟!

اگر شما را مخیّر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنید، آیا بهتر نیست که این یک زبان زبان فارسی باشد ــ زبانی که فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تألیف شده و با دانستن آن می توانید در مملکتی وسیع با برادران ایرانی خود زندگی کرده و از جاه و ثروت آن کشور بهره‌مند شوید...[1]

بدواً باید گفت این فرض نیست که مردم آذربایجان به زبان آذربایجانی صحبت می کنند، این زبان، زبان مادری آنهاست. نوشتن این که «حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجه‌ی محلی آذربایجان است» انکار عیان بزور دلیل و برهان است و نشان می دهد که پاره‌ای از برادران فارس زبان چگونه دچار تعصبی کور و بی منطقند.

این واقعیتی است عینی و انکارناپذیر که مردم آذربایجان به هر علت تاریخی یا سایر علل، قرن‌ها است که به زبان آذربایجانی صحبت می کنند و مادران آذربایجانی به فرزندان خود به این زبان لالایی می گویند، همه‌ی ساکنان آن دیار از پیر و جوان ــ زن و مرد، شادی و غم خود را با کلمات این زبان ادا می کنند. به همان زبان از ناموس و شرف خود دفاع می کنند و در روز شهادت و مرگ به همان زبان با عزیزان خود، با وطن خود وداع می کنند.

حال ببینیم که آیا زبان آذربایجانی لهجه است؟ لهجه چه مفهومی دارد؟ لهجه به معنای شیوه‌های مختلف سخن گفتن به یک زبان معینی است. مثلاً لهجه‌ی فارسی خراسانی و لهجه‌ی فارسی شیرازی.

به این ترتیب آیا زبان آذربایجانی نیز لهجه‌ای از زبان فارسی است که در آذربایجان رواج دارد؟

مسلماً خیر! زبان آذربایجانی زبانی است مستقل و کامل که هم‌اکنون در تمام ایران قریب ده میلیون نفر به آن صحبت می کنند. و حتا امروز نیز پس از ده‌ها سال اعمال فشار برای محو این زبان و جایگزین ساختن آن با زبان فارسی، اکثریت مردم آذربایجان فقط آن زبان را می فهمند و به آن زبان می توانند خواسته‌های خود را بیان کنند.

آیا انکار وجود زبان آذربایجانی، توهین به آن، ممانعت از انتشار کتاب، شعر، فولکلور حتا نوحه به آن زبان، می تواند موجب ترویج زبان فارسی شود و مهمتر از همه می تواند وحدت ملی کشور ما را تأمین کند؟ هرگز! این سیاست نه فقط وحدت ملی کشور را تأمین نمی کند، بلکه موجب نفاق و نفرت مردم می شود. و اگر قدرت سرنیزه و فشارهای پلیسی چند صباحی مانع بروز این نفرت و انزجار شود مسلماً انفجاری بزرگ و مخرب را در پی خواهد داشت.

۱ــ «نبرد به جای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲٤، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲٦، و شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲۷.

درست همین سیاست غلط که مدت بیست سال جان آذربایجانی را به لب رسانیده بود، پایه‌ی اصلی تشکیل و فعالیت «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» شد.

باید فهمید و به همگان فهمانید که خوبی و اهمیت زبان فارسی دلیل و مجوز این نیست که مردم آذربایجان یا سایر اقوام ساکن ایران را از زبان مادری خود، که سخن گفتن به آن زبان برایشان طبیعی‌تر و آسان‌تر است، محروم کنیم. چگونه ممکن است یک نفر که مادرش به زبان آذربایجانی یک حرف و دو حرف بر زبانش نهاده به او گفتن آموخته است، زبان مادری خود را دوست نداشته باشد؟

به قول «پیشه‌وری»... هنگامی که در تبریز تئاتر و تماشاخانه وجود داشت، در تهران مؤسسه‌ای که بتوان نام تئاتر و تماشاخانه به آن داد، نبود...[۱] «قبل از حکومت «رضاخان» تئاتر ملی در آذربایجان به سرعت ترقی می کرد، خلق (مرد و زن) با کمال میل در تماشاخانه‌ها و تئاترها حاضر می شدند... فقط بعد از آن که اجباراً تئاتر را به زبان فارسی تبدیل کردند، سالن‌های نمایش مجبور به تعطیل شدند. زیرا اکثریت مردم این زبان را نمی فهمیدند...[۲]

حتا امروز نیز در آذربایجان وضع به همین منوال است.

فاما درباره‌ی خواندن و نوشتن به زبان آذربایجانی، این امر تازگی ندارد... «چهل و اندی سال قبل «میرزا حسن رشدیه»[۳]، افتخار فرهنگ ایران در دوره‌ی ابتدایی اولین مدرسه‌ای که در تبریز تأسیس کرد، به زبان مادری درس می داد، و کتاب درسی وی که در آن تاریخ تالیف و منتشر شده، در دست ما است...»[۴] در انقلاب مشروطیت نیز روزنامه انجمن ایالتی آذربایجان به نام «ناله‌ی ملت» به دو زبان فارسی و آذربایجانی منتشر می شد.[۵]

جای شبهه نیست که قدغن کردن خواندن و نوشتن به زبان مادری هر ملتی، جلوگیری از تکامل فرهنگی آن ملت است. به همین لحاظ ماده‌ی سوم اعلامیه حقوق بشر که در سال ۱۹۴۹ در نیویورک منتشرشده، می گوید: «هر دولت موظف است برای افراد خود این حق را به رسمیت بشناسد که به هر زبانی که میل دارند صحبت کنند و آنرا بیاموزند.»

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱٤، مورخه‌ی ۲۳/۷/۵، مقاله‌ی «بیزی ئوز حالیمیزاقویسونلار» ــ (ما را بحال خود بگذارند).

۲ــ از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲٤/٦/۱۹ نقل از «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲، مورخه‌ی ۲٤/۷/۳.

۳ــ «حاج میرزا حسن رشدیه» (تولد ۱۲۲۷ هـ .ش. درتبریز، فوت ۱۳۲۳ هـ . ش. در قم) از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران و نخستین مؤسس مدارس جدید در ایران (اولین بار در تبریز و سپس در تهران) و مردی اصلاح‌طلب و مبارز و بلندهمت بود و او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در اواخر عمر اصولی برای تعلیم کوران اختراع کرد.»

ماخوذ از فرهنگ معین و دایرةالمعارف فارسی

٤ــ از نطق «پیشه‌وری» در تاریخ ۲٤/٦/۱۹، «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲، ۲٤/۷/۳ــ این کتاب به نام «آنادیلی» یعنی زبان مادری نامیده می شد.

۵ــ «تاریخ مشروطیت ایران»، «احمد کسروی» جلد اول، صفحات ۷۳۳ ــ ۷۳۵.

اما ایراد ما به «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» این نیست که چرا از خصوصیات ملی و زبان آذربایجانی دفاع کرد، بلکه این است که این کار را به عنوان وظیفه‌ی درجه اول و اصلی خود در مبارزه برای آزادی و دموکراسی به عهده گرفت و خود را در چارچوب کوچکی محصور ساخت تا خفه کردن آن به دست ارتجاع سهل‌تر و قابل وصول‌تر باشد.

۲ــ وجود جنبش‌های دهقانی در آذربایجان علیه فئودالیسم و بالا بودن سطح آگاهی سیاسی توده‌ی مردم نسبت به سایر ایالات ایران و با توجه به خصوصیات قومی مردم آذربایجان، آمادگی برای قیام و اقدام عملی در آن سرزمین.

۳ــ اوضاع عمومی کشور و وضع اسفناک طبقه‌ی حاکمه که هرگز به منافع اجتماعی ملت ایران نمی‌اندیشید و بجز اجرای نقشه‌های پلید استعمارگران برای ادامه اسارت ملت ایران و تأمین منافع خصوصی خود کاری انجام نمی‌داد. و مخصوصاً فشار روز افزون حکومت «صدرالاشراف» به دستور و راهنمایی در بار «محمدرضا شاه» و «سید ضیاءالدین طباطبایی» به منظور محو کلیه آثار دموکراسی ناقصی که پس از شهریور ۱۳۲۰ بدست آمده بود.

۴ــ سیاست دولت انگلستان و پافشاری آن دولت در حفظ نفوذ و امتیازات خود به همان اندازه که در زمان سلطنت رضاشاه و بعد از آن در ایران کسب کرده بود.

۵ــ سیاست دولت اتحاد جماهیر شوروی در رقابت با نفوذ انگلستان در ایران، تأمین مناطق نفوط در نواحی شمالی ایران و بنا به ادعای آن دولت، ممانعت از ایجاد شدن پایگاه‌های ضد شوروی در مجاورت مرزهای حساس جنوبی آن کشور.

فرقه دموکرات آذربایجان چگونه حزبی بود و چه هدف‌هایی را تعقیب می‌کرد؟

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» به معنای صحیح و علمی کلمه حزب نبود. بلکه جبهه‌ای بود از تمام مردم و کلیه‌ی طبقات آذربایجان که تنها شرط ورود به آن قبول مرامنامه‌ی فرقه بود. در این باره «پیشه‌وری» می‌نویسد: «فرقه‌ی ما فرقه‌ای است ملی و لذا بدون در نظر گرفتن طبقات، عموم جماعت را به زیر پرچم خود فرا می‌خواند»[۱] «... راه ما کاملاً درست و روشن است، ما در فکر مبارزه‌ی طبقاتی نیستیم، فرقه‌ی ما به تمام معنا فرقه‌ای است ملی...»[۲]

نظامنامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» نیز می‌گوید: «بجز دزدان، جنایتکاران و کسانی که به فساد اخلاق مشهوراند، کلیه‌ی اشخاصی که مرامنامه‌ی فرقه را قبول کنند به عضویت «فرقه دموکرات آذربایجان» پذیرفته می‌شوند.»[۳]

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲۴/۶/۱۴، سرمقاله‌ی «فرقه میزایشه باشلادی» (فرقه ما شروع به کار کرد).

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۵، مورخه‌ی ۲۴/۶/۲۶، «گوج بیرلیکده دیر» (قدرت در اتحاد است).

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۷، مورخه‌ی ۲۴/۷/۲۲، نظامنامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان».

در عمل نیز «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» فئودال‌ها را در کنار دهقانان بی چیز و کارگران را دوشادوش کارفرمایان، پیشه‌وران، روشنفکران و سایر طبقات و قشرهای اجتماع در صفوف خود جای داده بود. هدف فرقه را، «پیشه‌وری» چنین تعریف کرده: «... هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفه‌ی آزادیخواهان مبارزه برای ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این، اتحاد و اتفاق ــ گذشت و فداکاری می خواهد (فرزندان خلف آذربایجان، برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید) این است شعار امروزی ما»[۱].

و «صادق پادگان»، معاون صدر کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، در جلسه عمومی کمیته‌ی مرکزی آن فرقه، هدف فرقه را به این سان شرح داده: «...فرقه‌ی ما هدف را بسیار درست انتخاب کرده فرقه‌ی ما اشتباهات نهضت آزادی چهل ساله‌ی آذربایجان را بخوبی درک کرده، از آنها پرهیز کرد و بسوی هدف اصلی روان شد. آن هدف «برای آذربایجانی قبل از هر چیزی آذربایجان» بود.»[۲]

در همان جلسه «پیشه‌وری» گفت: «...بالاخره شعار «آذربایجان مال آذربایجانی ها است» باید عملی شود. ما تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت.»[۳]

«پیشه‌وری» در اداره‌ی نظام وظیفه‌ی آذربایجان، هدف اصلی فرقه را روشن‌تر و صریح‌تر بیان داشت و گفت: «وظیفه‌ی «فرقه‌ی دموکرات»، آزادی ملی مردم آذربایجان است.»[۴]

به این ترتیب هدف اصلی و وظیفه‌ی اساسی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، به دست آوردن «مختاریت ملی ملت آذربایجان» بود. لذا می خواست خلق آذربایجان بمانند افراد یک خانواده بپاخیزند و همه‌ی طبقات، گذشت و فداکاری نشان دهند، «اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان از طریق صلح و سازش حل شود»[۵] «کارگران و کارفرمایان دست به دست هم دهند»[۶] و همه‌ی طبقات از هرگونه مبارزه‌ی طبقاتی انصراف حاصل کنند، زیرا «... مبارزه‌ی طبقاتی پیش از گرفتن آزادی میسر نخواهد بود. اول ملت باید حق و اختیارات قانونی خود را بدست بیاورد، بعد در اطراف کم و کسر آن مبارزه کند...»[۷] تا به این ترتیب آزادی و خودمختاری ملی آذربایجان را بدست آورند.

حال ببینیم ملت چیست و مبارزه برای آزادی ملی چه مفهومی دارد؟

ملت یگانگی معینی از انسان‌ها است که مهمترین صفت مشخصه‌ی آن،

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱٤، «از زارع و ارباب چه می خواهیم» مقاله به زبان فارسی است.

۲ و ۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۱۲، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۹، سرمقاله.

٤ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۲۲، از نطق «پیشه‌وری».

۵ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱۷، «فرقه میزایرلی گئدیر» (فرقه ما به پیش می رود)، سرمقاله‌ی «پیشه‌وری».

٦ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱٤، «کارگر و کارفرما».

۷ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۵، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲٦، «وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است».

وحدت و پیوستگی زندگی اقتصادی آنهاست. و همین پیوستگی و روابط مشترک اقتصادی، انسان‌هایی را که در سرزمین واحدی زندگی می کنند و زبان واحدی دارند، به شکل یک ملت در می آورد.

و سیر تکاملی اقتصاد و سیاست در این جامعه، وحدت پسیکولوژیک آنها را سبب می شود، وحدتی که بصورت سنن تاریخی فرهنگی و خصال اخلاقی مشترکی تظاهر می نماید.

کلمه‌ی ملیت در عین حال که وابسته بودن به یک ملت معینی را می رساند، به مفهوم وابستگی به مردمی که در یک کشور و با اقتصادی مشترک و تابعیت دولت واحدی زندگی می کنند، نیز هست. مثلاً مردم کشور سویس در عین حال که مجموعه‌ای از ملت‌های آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش هستند و به چهار زبان صحبت می کنند. همگی دارای ملیت سویس هستند. و در دفاع از منافع و مصالح آن کشور تباینی با یکدیگر ندارند.

حل مسئله ملی و آزادی ملی: آزادی ملی هر ملتی به مفهوم آزادی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن ملت در برابر ملل دیگر، و قرار نداشتن زیر فشار و تبعیضات ملی است. جنبش آزادی ملی که محصول دوران اضمحلال فئودالیسم و به قدر رسیدن بورژوازی است، در جریان تاریخ و تکامل اجتماعات بشری، بسته به محتوا و هدف جنبش در آن مرحله‌ی تکاملی، اشکال گوناگونی به خود گرفته است.

این جنبش قبل از دوران امپریالیسم، به شکل فرو ریختن دیوارها و موانع فئودالی و اتحاد و یگانگی نواحی مختلف سرزمینی که مسکن گروه‌های پراکنده‌ای از قوم معینی است، و تشکیل دولت واحد و بازار واحد مبادله‌ی کالا تظاهر کرده است.

«استالین» که بیش از همه‌ی تئوریسین‌های مارکسیسم در مسئله ملی غور و بررسی کرده می نویسد: «... مبارزه‌ی ملی در شرایط صعود سرمایه‌داری مبارزه‌ای است بین طبقات بورژوازی... و این مبارزه در ماهیت خود همیشه بورژوازی باقی می ماند و بطور عمده به صرفه و میل بورژوازی است...»[1]

ولی در دوران امپریالیسم، جنبش رهایی ملی، به مبارزه‌ی تمام خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم تبدیل می شود. لذا با وجود اهمیتی که حل مسئله ملی دارا هست، حل صحیح این مسئله باید با توجه به مرحله خاص تکامل اجتماعی هر کشور، و یژگی های اجتماعی در جریان تکامل، درجه فعال بودن توده‌های زحمتکش و سطح شعور و تشکل آنها و روابط نیروهای طبقاتی در صحنه‌ی داخلی و بین المللی به عمل آید.

یا به قول «استالین»، «...حل مسئله ملی فقط با در نظر گرفتن شرایط تاریخی که در جریان تکامل خود باید مورد بررسی قرار گیرد، ممکن است...»[2]

در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ــ اعم از این که این کشورها از یک ملت واحد یا چند

۱ــ مقاله‌ی «مسئله‌ی ملی»، ترجمه‌ی فارسی، صفحات ۱۸ و ۱۹ چاپ تهران.

۲ــ صفحه‌ی ۲۳ همان کتاب.

ملت تشکیل شده باشند ــ اصلی ترین شکل انقلاب اجتماعی، انقلاب ضد امپر یالیستی و ضد استعماری، و مهمترین وظیفه‌ی آن طرد امپر یالیسم و استعمار و نابود ساختن پایگاه‌های داخلی آن ــ فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور، دلالان امپر یالیست ها و نوکران استعمار ــ هست.

انجام چنین انقلابی مستلزم مبارزه‌ی متحد تمام خلق، اعم از کارگران، کشاورزان، روشنفکران، پیشه‌وران و بورژوازی ملی **از کلیه‌ی اقوام و ملت‌های ساکن آن کشور است.** بنابراین با توجه به مرحله‌ی خاص انقلاب اجتماعی، حل مسئله ملی در داخل این کشورها، تابعی است از وظیفه‌ی اساسی انقلاب، و به همین لحاظ این مسئله بایددر چارچوب منافع ومقتضیات مبارزه‌ی تمام خلق علیه امپر یالیسم و پایگاه‌های داخلی آن انجام پذیرد.

در این باره یکبار دیگر به نوشته‌ی «استالین» استناد می کنیم. وی می نویسد:

«... ملت حق دارد بطور خودمختار متشکل شود، حتا حق جدا شدن هم دارد. ولی معنی آن این نیست که در هر شرایطی باید این طور عمل کند و خود مختاری یا جدایی در همه جا و همیشه برای ملت، یعنی اکثریت آن، یعنی برای قشرهای زحمتکش آن مفید خواهد بود...» [۱]

زیرا مسئله‌ی ملی قسمتی از مسئله عمومی و مهمتری است که مسئله آزادی از قید امپر یالیسم و استعمار در کشورهای **مستعمره و نیمه مستعمره است.**

در این جنبش مبارزه‌ی طبقاتی تعطیل نمی شود، بلکه شکل مبارزه‌ی طبقات ضد استعمار علیه ارتجاعی ترین طبقات موجود در کشور، فئودالیسم و بورژوا کمپرادور[۲]، و علیه نیروهای طبقه‌ی استثمارگر در صحنه‌ی بین المللی به خود می گیرد.

از سوی دیگر، درست برخلاف نظر «فرقه‌ی دموکرات»، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کشیرالمله، آزادی ملی ملت های ساکن آن کشور، اهمیت درجه‌ی دومی پیدا می کند و مبارزه برای گسیختن زنجیرهای استعمار و طرد امپر یالیسم ــ پیش از هرگونه مبارزه بر سر تقسیم حقوق و اختیارات داخلی ساکنین آن کشور ــ بصورت ضرورت اساسی و حیاتی جنبش رهایی ملی در می آید.

در این مورد نیز «استالین» می گوید: کسانی که می گویند «بگذار هرکس فقط روی خود حساب کند!» و ««موضوع ملی» مقدم بر همه» مردم را دچار تفرقه می سازند. زیرا صحیح ترین شعار مبارزه «مسائل عمومی مقدم بر همه!» است.[۳]

اشتباه بزرگ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، در همین جا بود که وظیفه‌ی درجه دوم انقلاب را به جای وظیفه‌ی اساسی و درجه اول پذیرفته، مصالح آذربایجان را از منافع سایر نقاط ایران جدا

۱ــ «طرح مسئله‌ی ملی»، ترجمه فارسی، چاپ تهران صفحه‌ی ۲۲.

۲ــ قشری از طبقه‌ی بورژوازی که وظیفه‌ی دلالی سرمایه‌داران خارجی را در داخل کشور خود به عهده گرفته اند.

۳ــ «طرح مسئله‌ی ملی»، ترجمه‌ی فارسی، چاپ تهران صفحه ۲۰.

کرد و راه خطایی را که پیش پایش گذاشته بودند، دانسته یا ندانسته، چشم بسته پیمود و شاید هم به غلط صحت و اصالت آن را باور کرد.

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، به جای ایجاد اتحاد بین کلیه‌ی زحمتکشان، آزادیخواهان و عناصر ضد استعمار در سراسر کشور ایران و ایجاد جبهه‌ی واحدی برای طرد امپریالیسم و سرنگون ساختن پایگاه‌های داخلی آن ــ درشرایط داخلی وجهانی به آن گونه مساعد ــ رنجش مردم آذربایجان را از مأمورین ناپاک و پلید حکومت تهران و تضییقات و تبعیضات آنها، به حساب سایر ایرانی ها، بخصوص تمام مردم فارس زبان گذاشت. «حکومت فارس ها» را آماج حملات خود قرار داد، اختلاف بین «فارس و ترک» را دامن زد و حتا از شوونیسم ترک دفاع کرد. دراین‌باره به بخشی از نطق «پیشه‌وری» در اداره‌ی نظام وظیفه‌ی آذربایجان اشاره می کنیم. وی گفت:

«...مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است. این خلق به هیچ روی شباهتی به مردم تهران، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد... او فارس نیست و از فارس ها فرق دارد.»[1]

حال آن که در میان حلقه به گوش‌ترین نوکران استعمار که از زنجیرهای اسارت مردم ایران و از آن جمله خلق آذربایجان ــ حراست می کردند، فرزندان ناخلف آذربایجان کم نبودند.

«پیشه‌وری» در این مقال، آزادیخواهان فارس را نیز از نیش قلم خود بی نصیب نساخت.

وی خطاب به آنها نوشت: «...لازم است به آزادیخواهان فارسی که به آذربایجان دلسوزی می کنند گفت... بروید با زحمتکشان قهرمانی که از گوشه‌های مختلف آذربایجان برای به دست آوردن لقمه نانی به تهران آمده‌اند، در محلات جنوب شهر آشنا شوید و سپس آنها را با فوکلی های خود، که پای منقل‌های تریاک قیافه‌ی انسانی خود را از دست داده‌اند، یا در کنار نهر کرج اطراف دیگ‌های سیرابی ــ که مجسمه‌ی کثافت است ــ چمباتمه زده‌اند، مقایسه کنید. آن وقت می فهمید که چرا آذربایجانی خود را از شما حساب نمی کند...»[2]

لازم است به آزادیخواهان مذکور گفته شود: ...اگر شما در قلب آذربایجانیانی که ارعاب شما آنها را به تهران کشانده است نفوذ کنید، از دیدن عشق و محبتی که همان‌ها به آذربایجان دارند دچار حیرت خواهید شد. زیرا شما به خانه و کاشانه‌ی خود محبت و علاقه ندارید. همانطور که آذربایجانی از هیچ جهت شبیه شما نیست، علاقه به میهن و عشق به مادر، پیش او نیز به شما شباهتی ندارد.»

ضروری است این نکته یادآوری شود که توضیح فوق درباره‌ی کسانی ــ اعم از عناصر ارتجاعی یا غیر ارتجاعی ــ است که از آذربایجان فرارکرده‌بودندومادەی ۷ مراجعت‌نامه آنها را آذربایجانی‌نمی شمرد و برای آنها حقی در آذربایجان قائل نبود ومصادره‌ی زمین‌های متعلق به آنها را می خواست.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲۲.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۰۹، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۴، «ئولمک واردؤنمک یوخدور» (مرگ هست بازگشت نیست).

سپس می گوید «درست است که تا هنگام شروع نهضت دموکراسی، آذربایجانی در باره‌ی ملیت خود کم حرف زده بود. اما در عمل او همیشه خود را یک ملت شمرده و به فارس ها که بی سبب عزیز بوده‌اند، به چشم بیگانه نگاه کرده و زندگی تحت حاکمیت آنها را برخود عار شمرده است...»[۱]

و در جواب «نوشاد» که در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی کیهان نوشت: «آقای «پیشه وری»؟ من شما را دوست می دارم. برای این که مرد آزادیخواه و نویسنده‌ای هستید. این نهضت شما را نیز چون به نام دموکراسی کرده‌اید دوست می دارم... آقای «پیشه وری»! باور کنید که قلب آزادیخواهان ایران با شما است...» «پیشه وری» جواب داد: «...من چون با خودستایی کاری ندارم، لذا به مطالب مثبتی هم که در باره‌ی من نوشته است ارزشی قائل نیستم... بگذار ریاکاری **ودورویی برای تهرانی ها بماند. ما صریح صحبت می کنیم وحیله گری آنها ما را فریب نمی دهد.**»[۲]

گرچه «حزب توده‌ی ایران» که در برابر عمل انجام یافته قرار گرفته بود، اصولاً با تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» و الحاق سازمان های خود به آن فرقه مخالفت داشت و کمیته‌ی مرکزی در این مخالفت مدتی نیز پافشاری کرد. علیهذا به سبب حرف‌شنوی و سیاست تسلیمی که در برابر دولت شوروی داشت، دم برنیاورد و در اواخر مهرماه با انتشار اعلامیه‌ای «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را در بست تأیید کرد.

ولی سایر آزادیخواهان ایران که واقعیات را بهتر درک می کردند، این رویه «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را نپسندیدند و آنرا به درستی مورد انتقاد قرار دادند. دراین باره «جهانگیر تفضیلی» مدیر «ایران ما» نوشت: «...ما انتظار داشتیم که آغوش هم میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادیخواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی از سروجان گذشته، پیکار می کنند، شود. نه این که «حزب دموکرات آذربایجان» برای خود مصالح و زبان مادری جداگانه‌ای بسازد و سایر ایرانیان دموکرات را که در تهران یا نقاط دیگر در زیر سرنیزه های باقیمانده‌ی دستگاه دیکتاتوری برای هم میهنان آذربایجانی و هم میهنان دیگر مبارزه می کنند، از آذربایجان پرافتخار دور بدارند.»

«...آیا چه اشکالی داشت، همان طور که بزرگترین نهضت های مشروطیت از آذربایجان برخاست این بار نیز پرچم آزادی و دموکراسی ایران در مقابل عمال دیکتاتوری، در آذربایجان برافراشته می شد، که آزادیخواهان دلیر و پرشور فارس هم در زیر همان پرچم به مبارزه های قهرمانی خود ادامه می دادند.»[۳]

پافشاری مبالغه‌آمیز در خودمختاری ملی آذربایجان، جدا کردن منافع و مصالح مردم

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۰۹، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/٤، «ئولمک واردؤنمک یوخدور» (مرگ هست بازگشت نیست).

۲ــ «خواندنیها» نقل از «کیهان»، شماره‌ی مسلسل ۱۷۵، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/٦.

۳ــ «ارس» بجای «ایران ما» شماره‌ی ۱۲۹، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۸، «ما قبل از این که دموکرات و آزادیخواه باشیم، ایرانی هستیم».

آذربایجان از سایر مردم ایران و گذاشتن رنجش مردم آن سرزمین به حساب سایر مردم ایران، نه فقط بین آزادیخواهان و مبارزین راه آزادی و دموکراسی در کشور ایجاد تشتت و نفاق کرد، بلکه بهانه‌ی بزرگی به دست محافل ارتجاعی داد که به عموم آزادیخواهان و احزاب ملی ضد دیکتاتوری و مخالفین سیاست‌های استعماری بتازند و کسانی که تا دیروز نقشه‌ی تقسیم ایران را آماده داشتند، سالوسانه پرچم میهن‌پرستی و دفاع از تمامیت ایران را بر دوش گیرند.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان چه راهی را برای وصول به هدف انتخاب کرد؟

مراجعت نامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات»، برای بدست آوردن آزادی داخلی و مختاریت ملی تنها تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را کافی می‌دانست تا اصلاحات فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی در آذربایجان انجام پذیرد و نظارت مردم بر اعمال مأمورین دولتی و نحوه‌ی مصرف مالیات‌ها به وسیله‌ی انجمن‌ها عملی شود.[۱]

«فرقه‌ی دموکرات» می‌خواست که انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرف عموم مردم و به گونه دموکراتیک انتخاب شوند و مطابق قانون اساسی تمام مسئولین ادارات دولتی از انجمن‌ها تبعیت کنند. و به این نتیجه می‌رسد که تشکیل «...انجمن ایالتی آذربایجان، تنها حل مسئله آذربایجان نیست، بلکه حل تمامی مسئله آزادی است...»[۲]

نخستین کنگره «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، نیز چیزی جز این نمی‌خواست. روزنامه‌ی «آذربایجان» تحت عنوان «نخستین کنگره‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» چنین نوشت: «...ایران وقتی آباد و خوشبخت و دارای وحدت ملی حقیقی خواهد شد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام نقاط به ویژه در آذربایجان تشکیل یابد... اکراد، ایلات و عموم طبقات آذربایجان این بار متحد برای آزادی قیام کرده‌اند و این قیام وقتی فرو خواهد نشست که انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطابق نص صریح قانون اساسی تشکیل یابد و مردم اختیاردار خانه‌ی خود شوند...»[۳]

اینک موادی از قانون اساسی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که فقط یکبار پس از انقلاب مشروطیت به مرحله اجرا درآمده و از دوره‌ی دوم مجلس شورایملی عمداً به دست فراموشی سپرده شده است در زیر نقل می‌کنیم:

«اصل ۲۹ متمم قانون اساسی ــ منافع مخصوصه‌ی هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه‌ی آن مرتب و تسویه می‌شود.

اصل ۹۰ متمم قانون اساسی ــ در تمام ممالک محروسه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه‌ی مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه‌ی آن انجمن‌ها از این قرار است.

۱ــ ماده‌ی دوم مراجعت‌نامه.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲، مورخه‌ی ۲۴/۶/۱۷، «ایالت انجمنی» (انجمن ایالتی).

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۰، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۲، نخستین کنگره‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» به قلم «نوروز».

اصل ۹۱ــ اعضای انجمن های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می شوند مطابق نظامنامه ی انجمن های ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲ــ انجمن های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصطلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت قوانین.

اصل ۹۳ــ صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هر قبیل توسط انجمن های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می شود.

قانون انجمن های ایالتی و ولایتی:

«قانون انجمن های ایالتی و ولایتی مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ هـ.ق به طور مشروح وظایف و مشغولیت های انجمن های ایالتی و ولایتی را در تأمین منافع هر ایالت و ولایت یادآور می شود.

طبق ماده ی ۸۷ قانون نامبرده منتخبین هر حوزه در اجرای قوانین مقرر نظارت کرده و به وسایل ممکنه امنیت و آسایش عمومی را تأمین می سازند.

ماده ۸۹ به منتخبین اجازه می دهد که به کلیه شکایات و تظلماتی که از حاکم ایالت یا ولایت می شود رسیدگی کرده، تذکرات لازم به حکام بدهند و در صورت عدم ظهور نتیجه، با مراجعه به حکومت مرکزی احقاق حق متظلمین را بخواهند.

طبق ماده ی ۹۱ انجمن های ایالتی حق اعمال نظارت در وصول و ایصال مالیات داشته و تصفیه ی شکایات راجع به مالیات و تحقیق در باره ی تخفیفات و تشخیص کیفیت آفات بر عهده ی انجمن هاست. طبق ماده ی ۹۸ چون انجمن های ایالتی بصیرت کامل در حوائج ایالت دارد لازم است اولیاء دولت قبل از اقدام به تغییرات در ایالت رأی انجمن های مزبوره را بخواهند...»[۱]

دولت و گروه های مختلف سیاسی جهت گیری گوناگونی را در برابر خواسته های «فرقه ی دموکرات آذربایجان» به عمل آوردند:

دولت «صدر» که از فعالیت فرقه دچار وحشت شده بود، بخشنامه ای صادر کرد که در آن گفته می شد «از سال ۱۳۲۸ هجری قوانینی تصویب شده است که پاره ای از مواد آنها مخالف قانون انجمن های ایالتی و ولایتی است. بنابراین تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی به بعد از اصلاح قانون انجمن موکول می شود.»[۲]

یعنی چون قوانینی که بعداً تصویب شده قانون اساسی را نقض کرده اند به نظر دولت «صدر» باید با اصلاح قانون انجمن ها، قانون اساسی را با قوانین مصوبه مجلس تطبیق کرد نه بالعکس.

«سید ضیاء الدین طباطبایی» که خود مبلغ «ممالک متحده ی ایران» بود و در کتابچه ی «شعائر ملی» خود راه ایجاد یگانگی و وحدت ملی را چنین شرح می داد: «٤ ــ راهی را پیش گیریم که هیچ طایفه و عنصری تصور نکند در تحت عادات و تمایلات و برتری عناصر دیگر مقید شده است و سیاستی را پیش گیریم که به جای ممالک محروسه ی ایران، حقیقت ممالک متحده ی ایران

۱ــ نقل از روزنامه ی «آذربایجان»، شماره ی ۹، مورخه ی ۲٤/٦/۳۰، به قلم «م. راوندی».

۲ــ «آذربایجان»، شماره ی ۲۷، مورخه ی ۲٤/۷/۲۲، سرمقاله.

را بوجود آور یم.»[۱] فرقه‌ی دموکرات را به تجز یه‌طلبی و بیگانه‌پرستی متهم ساخت.

«حزب توده‌ی ایران»، پس از مدتی تردید و مخالفت پنهانی با شعار مختار یت ملی، بالاخره خواسته‌های فرقه را تأیید کرد و دراین‌باره بیانیه‌ای صادر کرد که قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود:

«قانون اساسی با پیش‌بینی انجمن‌های ایالتی و ولایتی حدود اختیارات محلی را نه تنها در آذربایجان بلکه برای تمام ایالات و ولایات تعیین ساخته است. کسانی که با مقررات حسب‌الامری آشنا شده‌اند و به اصول «مرکز یت» دوره‌ی مختاری عادت کرده‌اند، چون این انجمن‌ها با تمامیت مقام نامشروع‌شان تضاد کامل دارد، با تشکیل آن مخالفت می کنند به عقیده‌ی ما فرقه دموکرات آذربایجان مولود فشارها و مظالم و محرومیت‌هایی است که تمام ایالات و ولایات ایران دچار آن بوده‌اند. منتها چون آذربایجان محل جنبش‌های آزادیخواهی ایران بود، عکس‌العمل آن در آذربایجان شدیدتر شد... راجع به زبان محلی باید دانست این زبانی نیست که نسل کنونی یا احزاب و جمعیت‌های فعلی اختراع کرده باشند، بلکه قرن‌ها است چند میلیون جمعیت به این زبان سخن می گویند...»[۲]

علیهذا دکتر «کشاورز» در مصاحبه با خبرنگاران خارجی، رابطه‌ی «حزب توده» و «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را، در آستانه‌ی به قدرت رسیدن آن فرقه چنین بیان داشت:

«س ــ «حزب توده‌ی ایران»، با «حزب دموکرات» چه رابطه‌ای دارد؟

ج ــ «حزب توده‌ی ایران» با «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» رابطه‌ای ندارد. کمیته‌ی ایالتی «حزب توده» در آذربایجان در حدود دو ماه قبل اعلامیه‌ای صادر کرده و انفصال خود را از حزب توده اعلام و به «حزب دموکرات آذربایجان» پیوست و البته یک فرد مطابق نظامنامه حز بی نمی‌تواند در دو حزب عضو باشد...»[۳]

سایر روزنامه‌های آزادیخواه نیز ضمن تأیید خواسته‌های «فرقه‌ی دموکرات»، آن فرقه را به انجام اقدامات سنجیده و حساب‌شده‌ای که مدافع واقعی منافع مردم ایران باشد هشدار دادند. از جمله «ایران ما» نوشت: «...شکی نیست که باید روزی دموکرات‌های ایران چه آنها که خود مصدر فداکاری‌ها و مبارزات حز بی بوده، چه آنها که پدران‌شان و اقوام‌شان جزو حزب بوده‌اند، چه آنها که علاقه به حکومت فاضله و ایجاد قدرت حز بی دارند، گرد هم آیند و از باقیمانده‌ی آزادیخواهان دراین راه استفاده کنند.

چه عیب دارد که این آوازه از فضای آذربایجان ــ آذربایجان عز یز بلند شود و کار را راه بیندازد. ز یرا امروز به حد کافی ابزار و مصالح لایق و مفید برای کار در ایالات و مرکز موجود است که هیچ یک از احزاب دست چپ و صالح نتوانسته‌اند از این ابزار و مصالح برای ساختن یک بنای

۱ــ «شعائر ملی» تراوش اندیشه و خامه «سید ضیاء‌الدین طباطبایی» صفحه ۱۲.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۸، مورخه‌ی ۲۴/۷/۲۳، نقل از روزنامه‌ی «نوروز ایران».

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۵۹، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۸، از مصاحبه‌ی دکتر «کشاورز» و دکتر «رادمنش» با خبرنگاران خارجی.

دیر پای اجتماعی و ملی استفاده کنند.

...موضوع استقلال ایالات، یعنی «فدراسیون» و آزادی هر ایالتی در شئون داخلی خود و اتحاد کلیه کشور در شئون خارجی و جنگ و صلح بوسیله‌ی کنگره عمومی مملکتی، موضوعی است که طرفدار بسیار دارد و اتفاقاً ممالک محروسه‌ی ایران از عهد کوروش کبیر تا زمان «مظفرالدین شاه» به صورت‌های گوناگون با شدت و ضعف به شکل فدراسیون و خودمختاری ایالات اداره می شده است.

امروز هم تردیدی نیست که هرگاه یک نوع اختیاراتی به ایالات از لحاظ اخلاق و لهجه و وضع جغرافیایی و تاریخ داده شود و اصلاحات ضرور یه که بسیار بسیار دیر شده و از عهده‌ی مرکز ساخته نیست، به دوش خود اهالی گذاشته شود به نفع عموم کشور خواهد بود.

...قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی... به همین منظور نوشته شد و تنها چیزی که آزادی را از چنگال «محمد علی شاه» نجات داد و مردم ایالات را بر دولت مستبد مرکزی چیره کرد، همانا انجمن‌های ایالتی و ولایتی و همان مختصر خودمختاری بود ــ متاسفانه دوره‌ی دوم مجلس آن را نیز زیر پا محو کرد... حالا هم باید... دست ایالات را در اصطلاحات داخلی باز بگذار یم اما در حدودی که بتوانیم تنگه‌اش را خرد کنیم نه آنکه زیر بارش خرد شو یم!

فضل آذربایجان در این است که در عین علاقه به خودش به ایران و به سایر نقاط هم نظر دارد.

بایدنپائیده‌ی کاری نکند که به وطن بزرگ ما ایران لطمه وارد شود.»[1]

آیا «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، درواقع برای آزادی کلیه‌ی مردم ایران مبارزه می کرد یا تنها به آزادی مردم آذربایجان می اندیشید؟

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، با شعار دفاع از قانون اساسی و استقلال و تمامیت ایران پا به میدان مبارزه گذاشت. «پیشه‌وری» در مردادماه سال ۱۳۲۳ مرحله‌ی تکامل اجتماعی جامعه‌ی ایران و راهی را که در این جامعه باید بپیماید چنین بیان می داشت: «...البته خوانندگان می دانند که برای رسیدن به هدف اساسی مراحلی پیش می آید که آنها را باید با تاکتیک صحیح طی کرد. امروز کشور ما در مرحله‌ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلا برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجوده را لازم دانسته‌اند...»[2]

و موقعی که از طرف «حزب توده‌ی ایران»، نامزد نمایندگی مجلس شورایملی شد اعلام داشت که: «... ما برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد، دموکرات ملی است راه باز می کنیم و برای از بین بردن و برانداختن ظلم و اسارت و بردگی توده‌ی ایران وسیله پیدا می کنیم...»[3]

۱ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۳ بتار یخ ۲۴/۶/۲۵، «حزب دموکرات آذربایجان» نوشته‌ی «ملک‌الشعراء بهار».

۲ــ «آژیر»، شماره‌ی ۲۳/۵/۱۲، ۱۷۴.

۳ــ «آژیر»، شماره‌ی ۹۱، مورخه‌ی ۲۲/۹/۱۵، «سرگذشت من» به قلم «پیشه‌وری».

پس از تشکیل «فرقه‌ی دموکرات»، «پیشه‌وری» هنگام سخنرانی در سالن شیر و خورشید سرخ تبریز با انگشت نقشه‌ی ایران را در هوا کشید و گفت: «من آشکارا می گویم که تمام حرف‌ها و خواسته‌های ما خارج از این نقشه نیست و در داخل سرحدات ایران است...»[۱] وی نطق خود را چنین ادامه داد: «...تکرار می کنم من به استقلال ایران کاملاً علاقمندم و فکر دادن یک وجب از خاک آن به کشور دیگری ابداً در میان نیست. ما حقوق داخلی و مختاریت مدنی را که قانون اساسی به ما داده است خواهانیم. مسئله زبان نیز جزیی از آن است...»[۲]

نمایندگان نخستین کنگره‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، نیز نظر خود را درباره‌ی آزادی تمامی کشور ایران به این شرح اعلام داشتند: «افراد آذربایجانی اولاد همان وطنپرستان و مجاهدینی هستند که لوای استقلال و حریت ایران را با خون خود بر پا داشتند و از جانفشانی ها دریغ نکردند و هیچ‌وقت کوچکترین عملی را که به شرافت ایرانیت لطمه بزند یا باعث نفوذ اجانب شود، اعم از این که از طرف هر بیگانه و به هر طریقی باشد تن در نداده و فداکاری را در راه تمامیت و استقلال کشور شعار ابدی خود قرار می دهد.»[۳]

کنگره با اعلام این که نجات ایران و آذربایجان را زیر پرچم این فرقه می بینیم و در راه عملی ساختن شعارهای آن با جان و مال و ناموس خود مبارزه خواهیم کرد...»[۴] نجات و آزادی تمام ایران را خواستار بود. منتها ابتدا از آزادی خانه‌ی خود آغاز می کرد تا بتواند تمام ایران را آزاد و آباد کند.[۵]

ولی از همان روزهای اول «پیشه‌وری» می نوشت که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد؛ آذربایجان از تهران بریده راه خود را به تنهایی ادامه خواهد داد. وی در شماره‌ی اول روزنامه‌ی «آذربایجان» تحت عنوان (آخرین حرف ما بر سر دوراهی) نوشت:

«...ما سوگند یاد کرده‌ایم که دموکراسی و آزادی را با تمام قوا حفظ کنیم. اگر «هیتلر» تازه‌ای هم ظهور کند، او به آذربایجان راه نخواهد یافت. خائنینی که در فکر حکومت جدید «رضاخانی» هستند، آرزوی حکومت بر آذربایجان را به گورخواهند برد. آذربایجان قادر است که امور خود را خود اداره کند. چنان‌چه حقه‌بازان تهران در اثر الهام‌هایی که از لندن کسب می کنند به محو آزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده و از آنجا کاملاً قطع رابطه کنیم...»

«...حکومت تهران باید بداند که بر سر دوراهی قرارگرفته است. آذربایجان راه خود را انتخاب کرده و به سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنان‌چه تهران راه ارتجاع را انتخاب

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ٤، مورخه.ی ۲٤/٦/۲۵، از نطق «پیشه‌وری» در تاریخ ۲٤/٦/۱۹.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲، مورخه‌ی ۲٤/۷/۳۰، از همان نطق.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۲، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۵، «کنگره به پایان رسید».

٤ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۰، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۲. «فرقه کنگره سی خلقیمیز ین لیاقتینی اثبات اتدی» (کنگره‌ی فرقه لیاقت خلق ما را به ثبوت رسانید).

۵ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۸، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۰، «خوش آمده‌اید».

کند، خداحافظ، راه در پیش، بدون آذر بایجان به راه خود ادامه دهد. این است آخر ین حرف ما.»[۱]

سپس پا را فراتر نهاده گفت: «...آذر بایجان ترجیح می دهد به جای این که با بقیه‌ی ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود...»[۲]

و پس از برقراری حکومت ملی در آذر بایجان وی چنین نوشت:

«...ما به استقلال و تمامیت ایران به دفعات اعتراف کرده‌ایم، اما تهران برای برهم زدن این استقلال هر روز دست به حیله‌ی جدیدی می زند. اگر کار به این منوال پیش رود، ما چاره‌ای جز این که تماماً از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم، ندار یم.»[۳]

لب کلام این که با وجود تمام سخنان شیر ین و شعارهای درخشانی که در باره‌ی استقلال و تمامیت ایران و بسط آزادی و دموکراسی بر سراسر ایران گفته می شد، بزعم رهبران طراز اول «فرقه‌ی دموکرات» چنان‌چه حکومت تهران به میل و اراده‌ی خود دموکراسی و آزادی را انتخاب می کرد، آذر بایجان در کنار وی زندگی می کرد وگرنه از آن جدا می شد و برای خود کشور «ایرلند آزادی» تشکیل می داد.

ولی آن چه مسلم است اکثر یت قاطع مردم آذر بایجان، برای آزادی سراسر کشور می جنگیدند و خیال جدایی از ایران را نداشتند. آنها حقیقتاً برای احیای مشروطیت، مشروطیتی که با خون پدران‌شان آبیاری شده و جان گرفته بود، قیام کرده بودند و هر لحظه حاضر بودند برای آزاد ساختن ایران بسوی تهران‌سراز یر شوند. ما در تمام مراحل فعالیت فرقه این مطلب را دنبال خواهیم کرد.

ضرورت تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان»

با این که «حزب توده‌ی ایران»، که مورد اعتماد دولت شور وی بود، طی چهار سال تشکیلات خود را در اکثر نقاط کشور توسعه داده و در میان زحمتکشان و روشنفکران، نفوذ قابل ملاحظه‌ای کسب کرده بود و در سراسر کشور صف‌بندی و قطب‌های مبارزه مشخص و آشکار شده بود، چه ضرورتی تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» را ایجاب می کرد؟

با اطمینان می توان گفت که این ضرورت تنها از مقتضیات مبارزه‌ی مردم ایران و آذر بایجان، در راه کسب آزادی و دموکراسی، ناشی نبود. عامل اصلی این ضرورت را باید در مبازات سیاسی موجود بین قدرت‌های بزرگ جهانی در صحنه‌ی بین‌المللی جستجو کرد. عاملی که برای نیل به مقاصد خود، آمادگی انقلابی مردم آذر بایجان را به خدمت گرفته از آن بهره گیری کرد.

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱٤، «ایکی یول آیر یجیندا بیز یم آخر سوز ومو ز».

۲ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۸، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲۹، «مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان» به قلم «پیشه وری».

۳ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۸٤، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲، سرمقاله «دالیدان آتیلان داش تو پوغا دَیَر» (سنگی که از پشت پرتاب شود به مچ پا می خورد).

از طرف دیگر راز فعالیت و لزوم تشکیل «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، در همین جمله «پیشه‌وری» نهفته است «...آذربایجان ترجیح می‌دهد به جای این که با بقیه‌ی ایران، به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلند آزادی شود...»

مفهوم کلام بالا این است که آزادی تمام ایران وظیفه‌ی اصلی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» نیست.

«فرقه‌ی دموکرات» با اتکاء به آمادگی و قدرت انقلابی آذربایجان و به پشتگرمی دولت شوروی قیام می‌کند. چنان چه معادلات و معاملات سیاسی بین‌المللی اجازه دهد، دست در دست سایر آزادیخواهان کشور، در راه آزادی ایران قدم می‌گذارد و چنان چه شرایط بین‌المللی مساعد و موافق این اقدام نباشد، در آذربایجان حکومت خودمختاری ایجاد می‌کند که حکومت تهران را در آن راهی نیست. به این ترتیب منطقه‌ی نفوذ دولت شوروی تأمین می‌شود و چون منافع حیاتی دولت انگلیس دچار مخاطره نمی‌شود، لذا تضاد منافع سیاسی بین آن دو دولت از حد معقولی فراتر نمی‌رود و مردم آذربایجان نیز در این بین خودمختاری ملی خویش را به دست می‌آورند.

ولی بطور قطع و یقین عاقبت دردناک و تأسف‌آور «فرقه‌ی دموکرات» و حکومت ملی و سرنوشت رقت‌بار مردم بلاکشیده‌ی آذربایجان، حتا در ذهن رهبران فرقه نیز خطور نمی‌کرد.

بدیهی است چنان چه آزادی واقعی تمام مردم ایران هدف اصلی مبارزه بود، یا انجام این وظیفه به سازمان ایالتی «حزب توده‌ی ایران» در آذربایجان و به سازمان‌های آن حزب در سراسر کشور سپرده می‌شد. یا در آذربایجان «فرقه‌ی دموکرات ایران» تشکیل می‌شد.

مگر در انقلاب کبیر اکتبر، چند حزب سوسیال دموکرات به عناوین مختلف و مخصوص ملت‌های ارمنی، گرجی، یهودی، آذربایجانی و غیره در روسیه وجودداشت؟ و هنگامی که ناسیونالیست‌های آن ملل و در رأس آن‌ها بودند (اتحادیه سوسیال ــ دموکرات‌های یهود) گفتند که «بگذار کارگران ملل مختلف، **مقدم بر همه برای زبان خود مبارزه** کنند...»[1]، رهبران سوسیال دموکرات روس چه جوابی به آنها دادند؟ جواب آنها چنین بود: چون در کشور روسیه هنوز دموکراسی برقرار نشده و هدف جنبش برقراری دموکراسی کامل در سراسر روسیه است، لذا «...دموکراسی کردن کامل کشور، به منزله‌ی اساس و شرط حل مسئله‌ی ملی است...»[2]

و برای این کار «... پیوند دادن کارگران تمام ملت‌های روسیه در محل سکونت آنها به صورت هیئت‌های واحد و پیوند دادن این گونه هیئت‌ها در یک حزب واحد این است وظیفه‌ی ما.»[3]

«...ما باید در مبارزه علیه استبداد و علیه بورژوازی سراسر روسیه به مانند یک سازمان متحد و متمرکز جنگی عمل کنیم. ما باید روی مجموعه‌ی پرولتاریای کشور، بدون تمایز زبان و ملیت، پرولتاریایی که برای حل مسائل عمومی تئوریک وعملی ــ تاکتیکی و استراتژیکی به

۱ــ «کتاب مسئله‌ی ملی» صفحه‌ی ٤٧، ترجمه‌ی فارسی، نوشته‌ی «استالین».

۲ــ «کتاب مسئله‌ی ملی»، ترجمه‌ی فارسی، نوشته‌ی «استالین»، صفحه‌ی ٦٤.

۳ــ «کتاب مسئله ملی»، ترجمه‌ی فارسی، نوشته‌ی «استالین»، صفحه‌ی ٦٨.

صورت وجود واحدی درآمده است، متکی باشیم. نه این که سازمان‌هایی به وجود آوریم که جداگانه عمل کرده و هر یک راه خود را به‌پیمایند، نه این که با متفرق ساختن نیروها در احزاب جداگانه، قدرت تهاجمی خود را تضعیف کنیم.» [۱]

ولی «حزب توده‌ی ایران» بی‌آن که قانع شود ساکت شد و دم بر نیاورد.

حال ببینیم «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، درباره‌ی «حزب توده» چه می‌گوید:

شعبه مرکزی تبلیغات «فرقه‌ی دموکرات» در کتاب «۱۲ شهر یور» می‌نویسد: «تازمان تشکیل «فرقه‌ی دموکرات»، «حزب توده‌ی ایران»، با وجود فداکاری‌های بزرگ و مبارزات شدید اعضای آن حزب با عناصر ارتجاعی، نتوانسته بود عملاً قدمی بردارد. به علاوه «حزب توده» به علت فعالیت زیر شعارهای طبقاتی به متشکل ساختن عموم اهالی قادر نبود...» [۲]

«...«حزب توده‌ی ایران»، در عمل حزبی طبقاتی بوده و به صفوف آن جز کارگران، دهقانان و روشنفکران وابسته به طبقات پائین، از طبقات دیگر راه داده نمی‌شد. وظایف و شعارهای آن حزب نیز براساس مقاصد این طبقات تعیین می‌شد. به همین سبب اعضای «حزب توده»، طرفداران سیاست چپ شناخته شده و به استفاده از شعارهای چپ خو گرفته بودند.

کسانی که می‌خواهند به «فرقه‌ی دموکرات» ملحق شوند، باید گفته‌ها و شعارهای خود را تعدیل کرده، شعارهای «فرقه‌ی دموکرات» را بپذیرند...» [۳]

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، فعالیت «حزب توده» را در میان کارگران و مخصوصاً بین دهقانان نمی‌پسندیدند و آنرا موافق با منافع دهقانان نمی‌یافت. روزنامه‌ی «آذربایجان» تحت عنوان «ارباب و رعیت» می‌نویسد: «یکی دیگر از مسائل بغرنجی که حزب ما در موقع تشکیل یافتن با آن مواجه گردید، موضوع ارباب و مالک بود. عده‌ی کثیری از نمایندگان احزاب سیاسی که در اطراف تشریف داشتند از موقعیت خود سوء استفاده کرده، در میان دهقانان ساده‌لوح به تبلیغاتی دست زده بودند که هم منافع دهقانان را از بین می‌برد و هم مایه‌ی بدنامی تشکیلات و خسارت کلی اربابان شده و در نتیجه از اطراف و اکناف آذربایجان فریاد ملت بلند شده، متوالیاً به مقامات حزبی و دولتی، ارباب از دست رعیت و رعیت از دست ارباب شکایت می‌کردند...» [۴]

رسیدگی به شکایات نشان می‌دهد که در میان هر دو طرف خاطی و گناهکار وجود داشته، «مالکین هرچه اجحاف و تعدی بوده است سر دهقان بیچاره آورده‌اند... پاره‌ای از دهقانان هم بنوبه‌ی خود... به جای این که از دادن بدعت‌های غیرقانونی خودداری می‌کنند، از دادن حقوق مالکانه هم شانه‌خالی» [۵] کرده‌اند.

۱ــ «لنین» مجموعه‌ی آثار به زبان فرانسه، چاپ پاریس ــ مسکو، جلد ٦، صفحه‌ی ۳٤۲.

۲ــ کتاب «شهر یور ین ۱۲ سی» صفحات ۱ و ۲.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ٦، مورخه‌ی ۲٤/٦/۲۷، «فرقه میزین تاریخی ایشی» (اقدام تاریخی فرقه‌ی ما).

٤ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۹، مورخه‌ی ۲٤/٦/۳۰، «ارباب و رعیت» به قلم «نوروز».

۵ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۹، مورخه‌ی ۲٤/٦/۳۰، «ارباب و رعیت» به قلم «نوروز».

«پیشه‌وری» نیز در شماره‌ی ۳۷، مورخه‌ی ۲٤/۸/۳ روزنامه‌ی «آذربایجان» چنین می‌نویسد: «... حادثه‌ی لیقوان؛ هم‌چنین حوادثی که هم‌اکنون در دهات اتفاق می‌افتد، ثابت می‌کند که تشکیلات سابق به جای این که خلق را به دنبال خود بکشاند، خود تابع جریان بوده و دنباله‌رو آن شده است. چنین تشکیلاتی مدت زیادی نمی‌تواند دوام کند.»[۱] و در جای دیگر می‌گوید «... ما همیشه با حادثه‌ی لیقوان مخالفت ورزیده‌ایم. لکن در عمل ثابت می‌شود که مأمورین دادگستری، خود سعی می‌کنند که چنین حوادثی بوجود آید.»[۲]

ولی چنان که پیشتر گفتیم، نوشته‌ها و گفته‌های فوق فقط ظواهر امر بود. این انتقادها و ایرادات، چیزی نبود که بتوان به استناد آنها «حزب توده‌ی ایران» را از آذربایجان کنار گذاشت.

برای یک جنبش ملی ضد امپریالیستی؛ شرکت فعال دهقانان در آن، ضرورت حیاتی داشت.

اصلاح چپ‌روی‌ها و خطاهای «حزب توده» نیز غیرمقدور نبود. به علاوه «حزب توده» به درستی اعلام می‌داشت که «...آزادی ایران قابل تقسیم نیست، برای آزادی ایران شمال و جنوب، شرق و غرب تفاوتی ندارد...»[۳]

حقیقت امر آن که «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، وظایفی را به‌عهده گرفته بود که از عهده‌ی «حزب توده‌ی ایران» برنمی‌آمد و انجام همین وظایف تشکیل آن فرقه را ایجاب می‌کرد.

اینک رشته‌ی حوادث را دوباره به دست می‌گیریم:

در اوایل مهرماه، دولت «صدر» بنا به پیشنهاد اکثریت مجلس، «سید مهدی فرخ» (معتصم‌السلطنه) را که سوابق بسیار ننگینی در دوره‌ی «رضاشاه» و در چهارساله بعد از سقوط دیکتاتوری داشت و خود یکی از عوامل سرشناس استعمار بود؛ با اختیارات وسیع و با حقوق هنگفت ماهیانه یکصد و پنجاه هزار ریال و اعتبار ماهیانه سیصد هزار ریال به استانداری آذربایجان منصوب کرد. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، برای اعتراض به این انتصاب روز هفدهم مهرماه کنفرانسی در تبریز تشکیل داده، قطعنامه‌ای صادر کرد و نسخه‌هایی از این قطعنامه را به عنوان شهود به کنسولگری‌های دول خارجه مقیم تبریز ارسال داشت. در آن قطعنامه گفته می‌شد: «... چون ما اهالی آذربایجان معتقد به نظم و آرامش بوده و همگی از هرگونه اختلال بیزار و جملگی به امنیت و آسایش و رفاه عمومی علاقمند هستیم. لهذا به وسیله‌ی این قطعنامه به عموم گوشزد و خاطرنشان می‌کنیم که هرگاه «فرخ» به آذربایجان بیاید؛ در اثر سیاست شوم و اخلاق فاسد او و اختیارات نامحدودی که برخلاف قانون اساسی شنیده می‌شود به مشارالیه داده شده است، به طور تحقیق وضعیت آرام آذربایجان یک پارچه آتش و منجر به خونریزی زیاد شده و خطرات مهمی را موجب

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۷، مورخه‌ی ۲٤/۸/۳. «حقیقی سیاسی ایشچیلر تربیت ایتملی» (بایدکارکنان سیاسی حقیقی تربیت کرد).

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲٦، مورخه‌ی ۲٤/۷/۲۰. «تهران بارماغی» (انگشت تهران).

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ۳۸۷، مورخه‌ی ۲۳/۱۱/۲۳، از مقاله‌ی «درجبهه‌ی اصفهان».

خواهد بود. بدیهی است مسئولیت هرگونه پیشآمد بر عهده‌ی کسانی است که او را اعزام می دارند و برای اینکه شهودی در بین باشد و حقایق مستور نماند و بعدها نگویند ما متذکر نبودیم و سد تمام معاذیر، عموم آقایان کنسول های دول خارجه مقیم تبریز را به شهادت دعوت می کنیم که شاهد جریان قضایا باشند.»[۱]

اعتراضات «فرقه‌ی دموکرات» و اوضاع قابل انفجار آذربایجان، موجب شد که «فرخ» از آمدن به آذربایجان خودداری ورزد.

روز ۲۴/۷/۲۹ «پیشه‌وری» درباره‌ی اقدام اکثریت نمایندگان مجلس مبنی بر تصویب قانون تأخیر انتخابات تا خروج نیروهای بیگانه از کشور، نوشت: مشروطیت تعطیل‌بردار نیست. ما از آزادی و مشروطیت خود دفاع خواهیم کرد و چون مرتجعین تهران، قانون اساسی را زیر پا گذاشته، مشروطیت را تعطیل کردند لذا «فرمان انتخابات را خود مردم صادر خواهند کرد.»

«... ما انتخابات را شروع کرده آنرا به طرز دموکراتیک و بی طرفانه ای به پایان خواهیم رسانید. بگذار مرتجعین تهران، نمایندگان ما را که از طرف مردم انتخاب می شوند نپذیرند.

آن وقت تکلیف ما روشن است. ما امیدواریم که در سایر نقاط ایران نیز چنین اقدامی بعمل آید...»[۲]

دوم آبان ماه حکومت «صدر» سقوط کرد و نمایندگان مجلس، «حکیم الملک» و «قوام السلطنه» را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کردند. همان موقع «پیشه‌وری» در مقاله («صدر» سقوط کرد) نوشت:

«...مطلب بر سر شخصیت نخست‌وزیرها نیست. در نظر ما «صدرالاشراف»، «حکیم الملک» و «قوام‌السلطنه» در اساس از یک تیپ‌اند و از یک سرچشمه آب می خورند. ما گذشته‌ی این اشخاص را خوب می شناسیم. اینها هیچ‌وقت به فکر برداشتن قدمی در راه سعادت ملت ایران نبوده‌اند و در تاریخ زندگی هر یک لکه‌های خونین و بزرگی وجود دارد. حال «قوام‌السلطنه» یا «حکیم الملک» را برای آن سرکار می آورند که بر روی سیاست خائنانه‌ای که دارند نقشه‌ی آنرا آماده می سازند، پرده کشیده، آزادیخواهان را اغفال سازند... همه‌ی اینها خدعه ونیرنگ است. حکومت ملی وقتی می تواند بوجود آید که انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل شود و خلق بی آن که در انتظار تهران باشند نمایندگان خود را انتخاب کرده و در مهلت قانونی بتوانند مجلس را افتتاح کنند... اینک در ایران حکومت ملی وجود ندارد، مجلس نیز ملی نیست. ایالات جنوبی تماماً در دست مستبدینی است که نوکران فرمانبردار بیگانگان هستند.

تهران هم ظاهراً با پول شاه می گردد. در حقیت امر او نیز آلت‌دست بیگانگان شده است. به محض این که ارتش سرخ پای خود را آنسوی مرزها گذاشت؛ ایالات شمالی را نیز به زور اسلحه دچار همین وضع و حال خواهند کرد. محشری که از هم اکنون ژاندارم‌ها در دهات آذربایجان بر پا

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۵، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۹، قطعنامه.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۳، مورخه‌ی ۲۴/۷/۲۹، سرمقاله، به قلم «پیشه‌وری».

کرده‌اند، کافی برای اثبات این امر است... «قوام‌السلطنه»ها و «حکیم‌الملک»ها امتحان خود را داده‌اند، چشم امید به آنها بستن وقت ذیقیمت را تلف کردن است. تاریخ در حال تکرار است. ارتجاع تهران برای برهم زدن انقلاب گیلان از وجهه‌ی ملی و نفوذ مرحوم «مشیرالدوله» استفاده کرد. «محمد خیابانی»، آزادیخواه بزرگ را به دست «مخبرالسلطنه» که خود را دموکرات و آزادیخواه می‌نامید، شهید کردند. خلق ما در سیاست راهی را باید پیش گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به تهران انتخاب کرده بود و از آن باید تقلید کند.

تسلیم به معنای محو شدن است.

...ما در یکی از شماره‌های گذشته گفته بودیم که اگر تهران راه ارتجاع را در پیش گیرد، خداحافظ، ما به سوی آزادی خواهیم رفت. در این شماره آن را تکمیل می کنیم: اگر مستبدینی که می کوشند مردم تهران و تبریز را در اسارت نگهدارند، راه اسارت را انتخاب کرده و برای کشاندن خلق به آن راه اقدام کنند؛ خلق از آنها انتقام خواهد گرفت. این انتقام شدید خواهد بود.

خائنین چهل سال تمام آزادی ما را فروخته و با مقدرات مردم ما بازی کرده‌اند. باید انتقام خون‌هایی که طی چهل سال ریخته شده، خانمان‌هایی که ویران شده، انتقام زحمتکشانی که طی چهل سال گرسنه و برهنه مانده‌اند، از خائنین گرفته شود... ما اشتباه مرحوم «خیابانی» را تکرار نخواهیم کرد. برای خائنین جز مرگ جوابی ندار یم. خلق برای گرفتن حق خود از قربانی دادن نمی هراسد. ملتی که حاضر به دادن قربانی نباشد حق زندگی آزاد ندارد.[۱]

با پیشرفت فعالیت «فرقه‌ی دموکرات» در شهرها و دهات، فجایع ژاندارم‌ها و اربابان نیز در آذربایجان روز به روز شدت می یافت. «فرقه‌ی دموکرات» شکایات دهقانان مظلوم را به دادگستری می برد و علیه اقدامات ژاندارم‌ها و اربابان، به استناد مدارک غیرقابل انکار اعلام جرم می کرد.

لکن دادگستری به آنها علناً می گفت که کاری از دست ما ساخته نیست.[۲]

«سید ضیاء» عوامل خود را با پول و تجهیزات کافی برای ایجاد تفرقه در میان اعضای فرقه و تولید رعب و وحشت بین مردم و مخصوصاً بازاریان و تجار و در صورت امکان کشاندن آنها به تهران به آذربایجان می فرستاد.

هفتم آبانماه از دو نفر کاندیدای نخست‌وزیری «ابراهیم حکیمی» به نخست‌وزیری رسید زیرا «محمدرضاشاه» با نخست‌وزیری «احمد قوام» مخالفت کرده بود. «فرقه‌ی دموکرات» بلافاصله پس از انتخاب نخست‌وزیر، انجام تقاضاهای زیر را به نام مردم آذربایجان از وی خواستار شد:

«۱ــ انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام ایران شروع شود. ۲ــ اکثریت مرتجع مجلس را قانع کنید قانون تحریم انتخابات را که زیر پا گذاشتن قانون اساسی است لغو کنند. ۳ــ مطالبات آزادیخواهان آذربایجان راعملی کنید. ٤ــ کلوب آزادیخواهان و اتحادیه‌ی کارگران را باز

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳٦، مورخه‌ی ۲٤/۸/۲ «صدر دوشدی» سرمقاله.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲٦، مورخه ۲٤/۷/۲۰ سرمقاله.

کنید. ۵ــ حکومت نظامی منحل شود. ٦ــ شر مأمور ین از دهاقین رفع شود.»[1]

هنوز «پیشه وری» تأمین خواسته های «فرقه ی دموکرات» را اولین قدم در راه آزادی سراسر ایران می شمرد و چنین می گفت: اصل موضوع احیای مشروطیت، تأمین آزادی و ایجاد دموکراسی است. «فرقه ی دموکرات آذربایجان» حل مسئله مختار یت را خارج از مبارزه ی عمومی نمی داند. آذربایجان دیر یا زود حق و اختیار خود را خواهد گرفت و فرزندان او این وظیفه ی مقدس را به هر قیمتی بوده باشد، انجام خواهند داد. ولی درعین حال نسبت به نهضت آزادی مردم ایران نمی توانند بی قید باشند... وظیفه ی ما بزرگتر است. ما با تأمین آزادی و مختار یت آذربایجان باید اصول دموکراسی را در تمام ایران روی زمینه ی اساسی برگزار کنیم...»[2]

روز ۲٤/۸/۱۷ جلسه عمومی کمیته ی مرکزی «فرقه ی دموکرات» به هیئت عامله اختیار داد که برای تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی، به عنوان کلید حکومت ملی، به هر ترتیبی که صلاح بداند اقدام کند جلسه ی کمیته ی مرکزی شعارهای ز یر را، به عنوان شعارهای مرحله ی دوم مبارزه اعلام کرد:

«...شعار امروزی ما تشکیل انجمن ها و شروع انتخابات مجلس پانزدهم است و چون فرقه تنها به دست اعضای خود نمی تواند به خواسته هایش جامه ی عمل بپوشاند لذا وظایف مرحله دوم مبارزه را بشرح ز یر خلاصه می کنیم:

۱ــ تحکیم سازمان های پایین فرقه؛ یعنی کمیته های حوزه و حومه.

۲ــ توضیح مفهوم انتخابات با بر پا ساختن میتینگ های بزرگ، کنفرانس های وسیع و حاضر کردن مردم برای مبارزه در این راه.

...فرقه از امروز به بعد در راه کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند و کسب قدرت سیاسی با انتخاب نمایندگان آزادیخواه و دموکرات به نمایندگی مجلس (پانزدهم) و انجمن ها ممکن می شود...»[3]

به این ترتیب در ابتدا کنگره نه برای تأسیس مجلس و حکومت ملی آذربایجان، بلکه برای انجام انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی؛ و انتخاب نمایندگان دوره ی پانزدهم مجلس شورایملی تشکیل می شود.

روز ۲٤/۸/۲۵ «فرقه ی دموکرات آذربایجان»، نامه ی سرگشاده ای در باره ی فجایع مأمور ین دولت و ژاندارمری در دهات و شهرهای آذربایجان به نمایندگان سیاسی دولت های خارجی در تبر یز و مقامات صلاحیتدار دولت ایران ارسال داشت که در آن به یکصد و دو مورد اعلام جرم مر بوط به جنایات وحشیانه ای نظیر بر یدن لب و زبان، پاره کردن شکم، داغ گذاشتن، شلاق زدن،

۱ــ «آذربایجان»، شماره ی ٤۱، مورخه ی ۲٤/۸/۸، «جناب «حکیم الملک» توجه فرمایند».

۲ــ «آذربایجان»، شماره ی ٤۱، مورخه ی ۲٤/۸/۸، «شما راه خودتان را گم نکنید».

۳ــ «آذربایجان»، شماره ی ۵۱، مورخه ی ۲٤/۸/۲۰، سرمقاله «ایکینجی دورنین شعارلاری» (شعارهای دوره ی دوم) به قلم «پیشه وری».

تجاوز به ناموس، غارت و آتش زدن خرمن، به گلوله بستن و غیره اشاره شده بود.

در آن نامه گفته می‌شد: «فجایع و وحشیگری‌های روز افزون مأمورین دولت و عدم توجه مقامات صلاحیتدار به شکایات بیچارگان، کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را بر آن داشت که نمایندگان دیپلوماسی دول دموکرات ساکن آذربایجان را به وضعیت فجیع و رقت‌آور مردم جلب کرده فریاد و ضجه‌ی دلخراش آنها را به این وسیله به گوش دنیای متمدن که برای اصول آزادی و دموکراسی و برانداختن ظلم و وحشیگری جان‌بازی‌ها کرده و فداکاری‌ها کرده‌اند، برساند...»[1]

انتخاب نمایندگان کنگره در میان شور و هیجان عمومی انجام یافت. مردم از شهرها و دهات در میتینگ‌هایی که زیر برف و باران و در هوای سرد پائیزی آذربایجان تشکیل می‌یافت با میل و علاقه شرکت می‌کردند تا نمایندگان خود را انتخاب کنند. استقبال وسیع مردم از برگزاری میتینگ و انتخاب نمایندگان کنگره به خوبی نشان می‌داد که به هر نحوی و به اتکاء هر نیرویی که «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» تشکیل شده باشد، این اکثریت مردم آذربایجان‌اند که زیر پرچم آن فرقه برای دفاع از آزادی و دموکراسی بپاخاسته‌اند و آزادی را نه فقط برای آذربایجان بلکه برای همه‌ی خلق ایران خواهانند.

در آذربایجان صحنه‌های انقلاب مشروطیت تکرار می‌شد و به معنای درست کلمه یک نهضت حقیقی توده‌ای در جریان بود. به همین لحاظ هنگامی که فرقه در برابر تجاوزات و وحشیگری ژاندارمری و اربابان، به دهقانان دستور داد که از خود دفاع کنند، بلافاصله در دهات و قصبات پاسگاه‌های ژاندارمری به وسیله‌ی همان دهقانان پابرهنه و ژنده‌پوش خلع سلاح شدند.

شهر میانه که بیش از همه ناظر جنایات ژاندارم‌ها و مأمورین دولتی بود، پیش از سایر شهرها، روز ۲۴/۸/۲۶ سقوط کرد. در سراب و اطراف مراغه نیز «فدائیان» مرتباً پاسگاه‌های ژاندارمری را خلع سلاح کرده، خود مسلح می‌شدند. به علاوه در خمسه ایل‌های «اصلانلو»، «جهانشاهلو»، «قجر»، (برهان‌السلطنه دارایی) و «مقدم» ــ که به وسیله دولت مرکزی مسلح شده بودند، به نفع «فرقه‌ی دموکرات» وارد میدان شده در تصرف شهرها و دهات به نیروهای مسلح فرقه یاری می‌کردند. البته «سازمان فدائیان آذربایجان» تا حدودی از کمک تسلیحاتی نیروهای نظامی شوروی نیز برخوردار بود. ولی تنها وجود سلاح نمی‌تواند ایجاد انقلاب کند. در هر قیام و انقلابی شرط اصلی و اولیه، وجود توده‌ی مردمی است که آماده‌ی قیام بوده و به حقانیت کار خود ایمان داشته باشند.

مردم آذربایجان نیز که ظلم و فشار، تحقیر و توهین و ستم و بیداد دستگاه دولتی و عناصر مزدور ارتجاعی، جان آنها را به لب رسانیده بود، برای دفاع از حقوق انسانی خود، برای برقراری آزادی و دموکراسی در جهت حفظ شرف و حیثیت و ناموس خود بپا خاسته بودند. وگرنه هیچ قدرتی قادر نیست مردمی را که حاضر به قیام نیستند وادار به قیام و انقلاب سازد.

اینک قیام توده‌ای مردم زحمتکش آذربایجان شروع شده بود و تفنگی که تا دیروز جان آنها را می‌گرفت، امروز در دست‌های پینه بسته‌ی ژنده‌پوشان و پابرهنگان از آزادی دفاع می‌کرد.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۵۸، مورخه‌ی ۲۴/۸/۲۸، و شماره‌ی ۵۶، ۲۴/۸/۲۵.

«فدایی» همان کسی بود که تا دیروز ارباب شیره‌ی جان او را می مکید و تا دم بر می آورد شلاق و قنداق تفنگ ژاندارم به سراغش می آمد. اینک روی همان لباس ژنده‌ی خویش تفنگی حمایل کرده و قطار فشنگی بر کمر بسته بود. «فدائیان» سربازان اتو کشیده‌ای نبودند زیرا اکثریت آنها برای آویختن تفنگ بر دوش و بستن فشنگ بر کمر، حتا از کهنه‌پاره‌ها استفاده کرده و با چارق‌های پاره‌پاره‌شان برای دفاع از شرف و ناموس خود به راه افتاده بودند.

«اسماعیل پور والی» مخبر روزنامه‌ی «ایران ما» که همان ایام در آذربایجان بود درباره‌ی این ژنده‌پوشان تفنگ به دست می نویسد: «آنها روی لباس‌های پاره حتا بدن لخت قطار فشنگ بسته‌اند... انسان در این محیط کاملاً احساس می کند که اکنون قدرت در دست پابرهنه‌ها است. آنهایی که هنوز یک شکم سیر غذا نمی‌خورند، و همه‌ی امید آنها به آینده است... این آتشی که از آذربایجان ایران زبانه کشیده است به‌نظرمن خاموش‌شدنی نیست... من احساس می کنم که گرمی آن به تهران و از آنجا به همه‌ی جای ایران خواهد رسید...»[1]

در اواخر آبانماه دولت «حکیمی» تصمیم گرفت که برای سرکوبی قیام کنندگان نیروهای نظامی به آذربایجان اعزام دارد. لذا وزارت امور خارجه‌ی ایران به سفارت شوروی در تهران اطلاع دارد که دولت می خواهد دو گردان پیاده ــ یک گردان تانک و یک گردان ژاندارم با اسلحه و مهمات از راه میانه به تبریز بفرستد و در اجرای این منظور نیروهای نظامی خود را بسوی قزوین حرکت داد. ولی نیروهای مزبور در شریف‌آباد شش کیلومتری شهر قزوین، که از آن جا منطقه‌ی متصرفی نیروهای شوروی شروع می شد، از طرف مقامات نظامی شوروی متوقف شدند و به آنها اجازه داده نشد که وارد آذربایجان شوند.

دولت «حکیمی» در این مورد یادداشتی به شرح زیر تسلیم سفارت شوروی در تهران کرد:

«اگر دولت ایران به علت عدم آزادی در حرکت نیروهایش موفق به جلوگیری از این حوادث ناگوار نشود، حق خواهد داشت مسئولیت این عدم کامیابی را بر گردن مأمورین نظامی شوروی بیاندازد»[2]

و «حسین علاء» سفیرکبیر ایران در واشنگتن به دستور دولت «حکیمی» به وزیر خارجه امریکا مراجعه کرده از آن دولت استمداد کرد.

بلافاصله «بوین» وزیر خارجه انگلستان از اعزام قوا به آذربایجان دفاع کرده آنرا کاملاً موافق قرارداد سه‌جانبه دانست[3] و دولت امریکا نیز نظر انگلستان را تایید کرد. ولی هر دو دولت در این زمینه کوتاه آمدند و عکس‌العمل شدیدی نشان ندادند.

اما دولت شوروی ضمن رد هر نوع دخالتی در امور داخلی ایران از طرف آن دولت، علت ممانعت از ورود نیروهای نظامی را به آذربایجان چنین بیان داشت:

۱ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌های ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ مورخه‌ی ۲۳ تا ۲۵ دیماه سال ۱۳۲۴.

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۹۱۶، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱.

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۹۱۷، مورخه‌ی ۲۴/۹/۴.

...راجع به اظهارات آن وزارت (امور خارجه‌ی ایران) مبنی بر ورود نیروی نظامی تکمیلی به استان‌های شمالی ایران، سفارت شوروی آن وزارت را به نکات زیر متوجه می سازد:

با در نظر گرفتن این که از هرگونه حوادث نامطلوب برای دولت ایران و برای دولت شوروی باید احتراز کرد و این موضوع با ورود نیروی نظامی تازه‌ی ایرانی به استان‌های شمالی ایران بستگی دارد. دولت شوروی در این موقع انجام این امر را صلاح نمی داند و باید در نظر گرفت که چنان‌چه نیروی تازه علاوه بر ارتش منظم ایرانی و ژاندارم که در نواحی مزبور است وارد شوند، آنگاه این عمل باعث اغتشاشات و خونریزی در استان‌های شمالی ایران خواهد شد و به این مناسبت دولت شوروی ناگزیر خواهد بود که به منظور حفظ نظم و تأمین امنیت برای پادگان شوروی، نیروی تکمیلی خود را به ایران وارد سازد و چون دولت شوروی به ورود نیروی تکمیلی خود به ایران مایل نیست به این لحاظ ورود نیروی تکمیلی ایران را به استان‌های شمالی ایران در این موقع صلاح نمی داند.»[1]

در این بین قیام کنندگان به رهبری «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، با استفاده از فرصت بدست آمده کار خود را با موفقیت ادامه می دادند.

روز ۲۴/۷/۲۹ کنگره‌ی خلق آذربایجان درمیان شور و شعف عمومی بوسیله‌ی حاج «عظیم‌خان» برادر «ستارخان» سردار ملی گشایش یافت.

روز افتتاح کنگره هنوز روزنامه‌ی «آذربایجان» از انجمن‌های ایالتی و ولایتی دفاع می کرد و می نوشت:

مردم آذربایجان «قانون اساسی را زنده خواهند کرد وانجمن ایالتی و ولایتی و خودمختاری را تشکیل خواهند داد و در عمل برخلاف اکاذیب دشمنان نشان خواهند داد که طرفدار جدی استقلال ایران هستند و هیچ‌وقت تجزیه‌ی آذربایجان را نخواسته‌اند و نخواهند خواست.»[2]

ولی در جریان مذاکرات کنگره، مسئله شکل دیگری به خود گرفت. اینک قسمت‌هایی از مذاکرات کنگره را نقل می کنیم: «دکتر «آخوندزاده» نماینده‌ی روشنفکران تبریز در جلسه اول کنگره پس از عرض تبریک گفت: روشنفکران تبریز بخوبی می دانند که علاج دردهای ما در تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. لذا ما اقدام جدی در تشکیل آنرا خواستاریم — «آذربایجان»، شماره‌ی ۶۰، مورخه‌ی ۲۴/۸/۳۰».

در جلسه‌ی دوم «پیشه‌وری» پس از ذکر اوضاع دوره‌ی «رضاشاه» و مظالمی که بر مردم آذربایجان شده گفت: «...ما اول در آذربایجان حکومت ملی بوجود خواهیم آورد... ما خودمختاری آذربایجان را به دست آورده، مملکت خود را آباد و سعادتمند خواهیم ساخت و سایر ایالات ایران نیز از این کار نیک ما درس خواهند گرفت. ما باید دارای قدرت ملی ونیروی ملی باشیم تا «حاج مخبرالسلطنه»ها نتوانند آزادی ما را خفه کنند... دولت ایران می خواهد با سایر دول وارد مذاکره شود ولی مسئله آذربایجان، در آذربایجان یعنی در مرکز آن شهر تبریز باید حل شود... بگذار آنها بدانند

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۶۴۵، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۲، «یادداشت‌های متبادله بین ایران و شوروی».

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۵۹، مورخه‌ی ۲۴/۸/۲۹، «سبب را باید گفت».

که استقلال تمام ایران به قدرت آذربایجان تأمین خواهد شد و این کار با اسلحه انجام نخواهد گرفت. ما نمی خواهیم انقلاب کنیم.

ما بعد از آن که مختاریت خود را گرفتیم، آذربایجان را به صورتی در خواهیم آورد که نمونه‌ای برای تمام ایران باشد. بگذار بگویند که در آذربایجان مملکت آباد شده، مدارس عالی تأسیس شده، مختاریت ملی آذربایجان بین ارباب و دهقان قانون عادلانه‌ای برقرار ساخته و همین درس بزرگی برای تمام ایران خواهد بود.

ما این کار را بدون خونریزی انجام خواهیم داد و اگر ما را مجبور کنند، ما از خود دفاع خواهیم کرد. همچنان که دهقانان را مجبور کردند که از خود دفاع کنند... آنها بدانند که اگر صبر و شکیبایی مردم آذربایجان بسر رسد دیگر در برابر ظلم طاقت نمی آورند و چنان‌چه خونریزی پیش آید، ما مقصر نیستیم. ما می خواهیم حق خود را از راه مسالمت بدست آوریم.

این کنگره باید تصمیم بگیرد. باید عده‌ای را انتخاب کرده و به تمام دنیا اعلام کند که ما حق خود را می‌خواهیم. ما از این حکومت ارتجاعی بی‌خبریم. این حکومت مال ما نیست، او خودسرانه و به زور سرکار آمده است... باید در آذربایجان و ایران حکومتی برسر کار آید که مردم در انتخاب آن دخیل باشند. اگر آنها با مردم مسلحانه مقابله کنند، بگذار این کنگره‌ی ملی برای دفاع از هیئت ملی خود نیروی مسلح ملی از جوانان ما تشکیل دهد...»[1]

در سومین جلسه‌ی کنگره‌ی خلق آذربایجان، «الهامی» گفت: «مملکت مشروطه از مجلس و انجمن‌ها تشکیل می‌یابد و پایه و اساس آنها را مجلس مؤسسان بنا می‌نهد. انتخاب و تشکیل این کنگره‌ی ما که از طرف عموم ملت آذربایجان انجام یافته، وظیفه‌ی مجلس مؤسسان را به عهده دارد.

نمایندگان ما که در این مجلس حاضرند باید به وظایف سنگین و مهم خود واقف باشند...

«حاج علی شبستری» از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی صحبت کرده گفت: «...ما باید به مظالم حکومت ستمگر ارتجاع پایان بخشیده، انجمن‌های ایالتی و ولایتی بوجود آوریم...»

«فتاحی» نماینده‌ی مشکین‌شهر اظهار داشت «...من خیال می کنم که اکنون برای ملت آذربایجان مجلس ملی افضل و لازم‌تر از انجمن‌های ایالتی و ولایتی است...»

و «خرّمدل» نماینده‌ی کارخانه کبریت‌سازی اظهار کرد «... به نظر من انجمن ایالتی و ولایتی چاره‌ی دردهای ما نیست. در پایان سخنم می گویم زنده باد مجلس ملی آذربایجان. ما باید مجلس ملی خود را افتتاح کنیم. و «زمانی» نماینده‌ی هشترود: «...عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی لازم است...» و «هلال ناصری»: «مجلس موسسان اساس مشروطیت ما است. شما به آن اهمیت بدهید. این کنگره نیز مجلسی نظیر مجلس موسسان است و شما نماینده‌ی پنج میلیون نفرید. من پیشنهاد می کنم این مجلس مؤسسان، عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی ما را تشکیل دهد...» و «چشم‌آذر»: «۲۹ سال قبل در ایران انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل شده است. ما این مجلس را مجلس ملی بنامیم و برای تکمیل مختاریت آذربایجان، نیروهای مسلح

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ٦۱، مورخه‌ی ۲٤/۹/۱.

ملی آذربایجان تشکیل شود...» بالاخره «پیشه‌وری» رشته‌ی کلام را به دست گرفته گفت: «... پیشنهاد رسیده است که کمیسیونی مرکب از پنج نفر برای تنظیم تصمیمات تشکیل شود و گزارش خود را بعد ازظهر به کنگره بدهد...»

«... اینجا مجلس مؤسسان است و به نظر من باید در تصمیمات آن تکلیف انتخاب مجلس ملی یا انجمن ایالتی روشن شود و خواسته‌های ما به دول جهان و مردم ایران مخصوصاً خلق آذربایجان اعلام شود...»[1]

اینک نکات اساسی تصمیمات کنگره‌ی خلق آذربایجان را که در آخرین جلسه، مجلس مؤسسان نامیده شد را می‌آوریم:

«ماده‌ی ٤ــ مردم آذربایجان به اصول مشروطیت وفادار مانده، در اجرای مواد دموکراتیک قانون اساسی خواهند کوشید.

ماده‌ی ٥ــ مردم آذربایجان ضمن مراعات قوانین عمومی مشروطیت برای تأمین مختاریت و اداره‌ی امور داخلی خود با استفاده از قانون اساسی، تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده به آن شکل مجلس ملی می‌دهد و بی‌آن که به تمامیت و استقلال ایران خللی وارد سازد حکومت ملی خود را در داخل ایران بوجود می‌آورد.

ماده‌ی ۷ــ حاکمیت هر ملتی بر مقدرات خود وقتی امکان‌پذیر است که آن ملت برای اداره‌ی سرزمینی که در آن زندگی می‌کند دارای قوانین اساسی باشد. ما به خوبی می‌دانیم مرتجعینی که در تهران متمرکز شده‌اند، به مردم ما این اختیار را نخواهند داد، بلکه به منظور تحمیل اراده‌ی خائنانه‌ی خود به سرتاسر کشور، از ایجاد موانع برای ما چشم‌پوشی نخواهند کرد. بنابراین کنگره‌ی بزرگ ما برای عملی ساختن آرزوها و خواسته‌های خلق، قدمی جدی برداشته و خود را مجلس مؤسسان می‌نامد و برای پایه‌گذاری استوار مختاریت ملی، مجلس ملی تشکیل می‌دهد.

۸ــ ...مجلس ملی ایجاد فوری حکومت ملی را که مستقیماً امور داخلی ما را اداره خواهد کرد لازم می‌شمرد...»

۹ــ کنگره‌ی ملی یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر انتخاب می‌کند که انجام انتخابات مجلس ملی و تشکیل حکومت ملی و اجرای تصمیمات کنگره‌ی ملی را تا تشکیل مجلس و دولت ملی به عهده خواهد داشت.

۱۱ــ کنگره‌ی ملی برای انجام انتخابات در مرکز و شهرستان‌ها و تأمین امنیت به هیئت ملی اختیارات وسیعی می‌دهد.

۱۲ــ کنگره‌ی ملی از مأمورین دولتی که در رأس ادارات قرار دارند، می‌خواهد که تابع هیئت ملی شده و راهنمایی‌ها و نظارت آنرا اطاعت کنند. کسانی از مأمورین دولتی که خود را حاکم مطلق دانسته و برخلاف نظر هیئت ملی رفتار کنند، باید هرچه زودتر از ادارات دولتی اخراج

۱ــ تمام مذاکرات سومین جلسه‌ی کنگره از شماره‌ی ٦۲، مورخه ۲٤/۹/۲، روزنامه‌ی «آذربایجان»، مقاله «خلق کنگره سینین اوچونجی جلسه سی» (سومین جلسه‌ی کنگره خلق) نقل شده است.

شوند.

۱۳ــ کنگره‌ی ملی تدریس اجباری زبان آذربایجانی را در کلیه مدارس آذربایجان خواستار است.

۱٤ــ کنگره‌ی ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد. آنها لباس و درجه‌ی خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد. لکن اگر علیه مختاریت ملی ما عملی از رؤسای آنها سرزند به هیئت ملی اختیار داده می شود برای جلوگیری از خیانت آنها تدابیر جدی اتخاذ کند.»[1]

کنگره‌ی ملی ضمناً مطالبات خود را بصورت دکلاراسیون (اعلامیه) تصویب و به «محمدرضاشاه»، مجلس شورایملی و سایر مقامات صلاحیتدار کشوری مخابره کرد. در تبریز نیز نسخه هایی از دکلاراسیون مزبور را به نمایندگان سیاسی امریکا، انگلستان، شوروی و فرانسه تسلیم داشت.

کنگره با توجه به نواقصی که در نظامنامه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی وجود دارد، تغییرات دموکراتیک در آن به عمل آورد و به زنان حق شرکت در انتخابات را داد.

کنگره (مجلس مؤسسان) در پایان جلسات خود یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر به نام هیئت ملی انتخاب کرد که سرنوشت آذربایجان را به دست گیرد (نماینده‌ی کردستان «حاج مصطفی داودی» نیز جزو این هیئت بود) هیئت ملی انجام وظایف دولتی را به عهده گرفت و روز دوم آذرماه دستور انتخابات مجلس ملی آذربایجان را به شرح زیر صادر کرد:

دستور انتخابات مجلس ملی آذربایجان نمره ۲۵ تاریخ ۲٤/۹/۱

بسم اله الرحمن الرحیم

«به موجب تصمیم مجلس مؤسسان که به عنوان ممثل و نماینده‌ی اراده‌ی خلق آذربایجان روز ۳۰ آبانماه سال ۱۳۲٤ در سالن شیر و خورشید سرخ شهر تبریز تشکیل شد، دستور داده می شود از امروز دوم آذرماه تا چهارم آذرماه در سراسر آذربایجان آگهی انتخابات مجلس ملی انتشار یابد. سه روز بعد از انتشار آگهی انتخابات باید در سراسر آذربایجان اخذ رأی شروع و روز ۱۲ آذرماه خاتمه یابد. ــ رئیس هیئت ملی آذربایجان علی شبستری»[2]

روز دهم آذرماه، «سرتیپ درخشانی» فرمانده لشگر ۳ آذربایجان، طی اعلامیه‌ای به استحضار عموم رسانید که برحسب دستور مرکز علاوه بر فرماندهی لشگر، ادارات شهربانی و ژاندارمری نیز تحت اختیار و فرمان او بوده و حفظ امنیت استان‌های ۳ و ٤ را وی عهده‌دار است و بلافاصله محل شهرداری تبریز را که در مرکز شهر قرار دارد اشغال، و نیروی نظامی با مسلسل های سنگین در آنجا متمرکز ساخت. در این ایام شهر تبریز تحت حاکمیت سه قدرت: نیروی نظامی

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ٦۳، مورخه‌ی ۲٤/۹/٤.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ٦۲، مورخه‌ی ۲٤/۹/۲.

شوروی، لشگر ۳ آذربایجان و نیروی مسلح «فدائیان» قرار داشت.

در همان روز انتخابات مجلس ملی آذربایجان به پایان رسید و برای اولین بار در ایران، زنان در انتخابات شرکت کردند و روزنامه‌ی «آذربایجان» در سرمقاله خود تحت عنوان «اذا جاء نصراله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی الدین اله افواجا» نوشت که اگر دو روز نیز انتخابات تمدید می شد تنها در شهر تبریز بیش از صدهزار رأی به صندوق ها ریخته می شد.[۱]

یازدهم آذرماه، نظامیان به فرمان «سرتیپ درخشانی» و «سرهنگ ورهرام» رئیس ستاد لشگر آذربایجان دسته‌ی عزاداران حسینی را به بهانه‌ی این که آنها خیال حمله به سربازخانه را داشتند، جلو مسجد کبود تبریز به گلوله بستند و در این حادث از دسته‌ی عزاداران یک نفر کشته و یازده نفر زخمی شدند. این اقدام به دستور صریح «سرلشگر ارفع» رئیس وقت ستاد ارتش انجام یافت.

گرچه «سرتیپ درخشانی» دستور صریح «سرلشگر ارفع» را مبنی بر سرکوبی قیام کنندگان فقط تلویحاً تأیید کرد. ولی بعدها «سرهنگ زنگنه» فرمانده تیپ رضاییه در خاطرات خود نوشت «دستور صریح ستاد ارتش به عنوان لشگر تبریز این بود که لشگر باید تا آخرین نفر در مقابل متجاسرین مقاومت کند. مفاد این دستور به تیپ رضاییه نیز ابلاغ شد.»[۲]

سیزدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان زندانیان بلا تکلیف را از زندان آزاد ساخت.

تا روز چهاردهم آذرماه بساط ژاندارمری تقریباً از کلیه‌ی دهات آذربایجان و زنجان برچیده شد. لشگر تبریز سربازان را در سربازخانه زندانی کرده بود و اجازه‌ی خروج به آنها نمی داد و عده‌ای از ژاندارم های خلع سلاح شده‌ی دهات و شهرستان ها را مسلح ساخته بود تا با لباس شخصی در شهر بگردند.

هفدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان با نماینده‌ی مرکز «مرتضی قلی بیات» (سهام السلطان) نخست وزیر اسبق ایران که از طرف دولت «حکیمی» برای مذاکره با مسئولین «فرقه‌ی دموکرات» به تبریز آمده بود وارد مذاکره شد. این مذاکرات در منزل «سراج میر» (ذکاء الملک) بین «بیات» و «دولتشاهی» کفیل استانداری از طرف دولت مرکزی، «پیشه وری»، «بی ریا» و «فریدون ابراهیمی» از طرف هیئت ملی آغاز شد. اینک قسمت هایی از جریان مذاکرات:

«بیات» به نمایندگی «شاه» و حکومت مرکزی صورت درخواست های آذربایجان را خواستار شد و «پیشه وری» یک نسخه از دکلاراسیون و تصمیمات چهارده ماده‌ای کنگره و بیانیه مجلس ملی را به وی تسلیم کرد.

«آقای بیات» ضمن مطالبه اعلامیه سئوال کردند که «مقصود ازاین «مختاریت» چیست.

انسان از این کلمه وحشت می کند، خوب است یک چیز دیگری به جای آن گذاشته شود.»

آقای «پیشه وری» ضمن تشریح کلمه «مختاریت ملی» و ذکر مثال هایی از سویس و کشورهای متحده‌ی امریکا اظهار داشتند «... مختاریت ضامن اجراء (گارانتی) درخواست های

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۶۹، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۲.

۲ــ «کتاب خاطراتی از مأموریت های من در آذربایجان»، به قلم «سرلشگر احمد زنگنه» صفحه‌ی ۹۱.

ملت آذربایجان است و برای این است که نهضت آزادیخواه کنونی ملت آذربایجان مانند دوره‌ی انقلاب مشروطیت با قیام «خیابانی» در نتیجه سیاست اغفال یا چرب‌زبانی حکومت مرکزی از بین نرود.»

آقای «دولتشاهی» اظهار داشت «...شما می‌توانید به وسیله‌ی همان انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی مندرج است کارهای مأمورین دولت را کنترل کنید...»

آقای «پیشه‌وری» ضمن توضیح تغییراتی که در دوره‌ی حکومت «رضاشاه» در قانون اساسی داده شده، نظیر تغییر سلطنت از خانواده‌ی قاجار به خانواده‌ی پهلوی و ایرانی الاصل بودن ملکه ایران گفتند «در این مدت اصول قانون اساسی لگدمال شده و چیزی از آن نمانده است.

انجمن ایالتی هم مقدراتش بسته به تصمیمات مرکزی است و در شرایط کنونی یک گارانتی قوی نمی‌تواند باشد که بتواند کارهای دولت را در ایالات کنترل کند. ولی مجلس مؤسسان آذربایجان چنین صلاح دید که تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده و به آن صورت یک مجلس ملی داخلی بدهد که جلو تجاوزات حکومت مرکزی را بگیرد و احتیاجات محلی را روی مقتضیات محلی رفع سازد.»

آقای «بیات» سئوال کردند «می‌خواهید مختاریت شما در چه حدود باشد؟» آقای «پیشه‌وری» گفتند: «ما به هیچ‌وجه درصدد تجزیه نیستیم. ما می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و زیر قوانین عمومی عادلانه ایران در کارهای داخلی خودمختار باشیم.

پول ما همان پول ایران است. به مجلس شورای ملی نماینده خواهیم فرستاد و قسمتی از مالیات را برای مخارج عمومی مانند نگاهداشتن قشون یا نمایندگان سیاسی در خارجه و غیره به دولت مرکزی خواهیم پرداخت، ولی ما می‌خواهیم حق داشته باشیم که با دست حکومت داخلی خودمان که در برابر مجلس خودمان مسئول خواهد بود، بقیه‌ی مالیات را برای پیشرفت امور فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی مصرف کنیم «آقای «بیات» سئوال کردند: مثلاً چقدر مالیات می‌خواهید، به مرکز بپردازید؟»

آقای «پیشه‌وری» گفتند: «تعیین مقدار آن کار مشکلی نیست شما اساس درخواست‌های ما را بپذیرید بعد برای تعیین جزئیات می‌توانیم به آسانی اقدام کنیم.»

آقای «بیات» اظهار داشتند «نه خیر ابتدا بیایید در همین جزئیات موافقت حاصل کنیم. همین که توافق نظر حاصل شد برای قسمت‌های اساسی اسمی پیدا خواهد شد.»

آقای «دولتشاهی» به کمک آقای «بیات» شتافته اضافه کردند «مثلاً قبلاً بدانیم اثر قوانین موضوعه مجلس ملی شما تا چه حدود خواهد بود و قوانین مجلس شورای ملی تا چه حدی در آذربایجان اجرا خواهد شد.» جواب داده شد «البته در وضع قوانین باید مختصات داخلی آذربایجان در نظر گرفته شود.» ولی چون آقای «بیات» در نظر خود مبنی بر این که قبلاً در جزئیات مذاکره توافق شود و هیئت ملی در این که باید ابتدا درخواست‌های اساسی مطرح شد پافشاری کردند، ادامه مباحثات ممکن نشد. نمایندگان هیئت ملی اظهار داشتند: «معلوم می‌شود این بار نیز حکومت مرکزی می‌خواهد با سیاست وعد و وعید و اغفال همان اوضاع سابق دوره‌ی انقلاب مشروطه و قیام «خیابانی» را پیش

بیاورد و برای این منظوربی فرصت می گردد»، «اما این بار دیگر اشتباهات گذشته تکرار نخواهد شد و ملت آذربایجان تصمیمات کنگره‌ی ملی را اجرا خواهد کرد. اگر مرکز موافق نیست بفرماید و با زور اسلحه مردم را بکشد و به آرزوی خود برسد.»

و چون ادامه مذاکرات مقدور نشد آقای بیات گفتند که به مرکز رفته و نظرات آقایان را به اطلاع اعلیحضرت همایونی و دولت خواهد رسانید.[1]

روز هیجدهم آذرماه «یانک» وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت امریکا در تبریز با «پیشه وری» ملاقات کرده اطلاعاتی درباره‌ی مطالبات آذربایجان کسب کرد.

نوزدهم آذرماه بیانیه‌ای از طرف مجلس مؤسسان خطاب به ملت آذربایجان و عموم مردم ایران انتشار یافت. در بیانیه پس از ذکر اعمال ناروا و مظالمی که حکومت مرکزی در حق آذربایجان روا داشته و بی اعتنایی هایی که در برابر درخواست های قانونی مردم آذربایجان کرده گفته می شد: «...روشن است که اهانت و بی اعتنایی به سرنوشت یک ملت پنج میلیون نفری در دنیای امروز که ملت های کوچکتر از ملت آذربایجان استقلال خود را به دست گرفته یا حکومت های خودمختار و دموکراتیک تشکیل داده‌اند غیرقابل تحمل است» به همین لحاظ مردم آذربایجان در ۲۹ آبانماه کنگره‌ی ملی خود را تشکیل داده برای دفاع از آزادی و دموکراسی قیام کرده‌اند.

«...هدف این قیام مقدس تقویت و تحکیم اصولی است که به موجب آن آذربایجان حق دارد در شرایط دموکراتیک مختار و آزاد زندگی کند.»

در اجرای این مقصود اولین قدم افتتاح مجلس ملی آذربایجان است. حال که حکومت نالایق و جنایتکار تهران سربازان خود را مجهز کرده به ما اعلان جنگ می دهد «...وظیفه‌ی ما است که بدون اتلاف وقت سربازان مبارز و قهرمان خود، یعنی فرزندان غیرتمند و باافتخار ملت آذربایجان را برای گرفتن آزادی و بر پا ساختن دموکراسی به میدان مبارزه روانه کنیم.»[2]

روز ۲۱ آذرماه مجلس ملی آذربایجان افتتاح شده شروع به کار کرد و در جلسه‌ی قبل از ظهر خود «پیشه وری» را مأمور تشکیل دولت ملی کرد. بعد از ظهر همان روز «پیشه وری» کابینه‌ی خود را بشرح زیر به مجلس ملی معرفی کرد:

۱ــ «جعفر پیشه وری» نخست وزیر
۲ــ «دکتر سلام اله جاوید» وزیر کشور
۳ــ «جعفر کاویان» وزیر قشون خلق.
٤ــ «دکتر مهتاش» وزیر کشاورزی.
۵ــ «محمد بی ریا» وزیر فرهنگ.
٦ــ «دکتر اورنگی» وزیر بهداری.
۷ــ «غلامرضا الهامی» وزیر دارایی.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷٦، مورخه‌ی ۲٤/۹/۲۰، «مذاکرات نمایندگان هیئت ملی آذربایجان باآقای بیات».
۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷۵، مورخه‌ی ۲٤/۹/۱۹.

۸ــ «یوسف عظیما» وزیر دادگستری.
۹ــ «کبیری» وزیر راه، پست و تلگراف و تلفن.
۱۰ــ «رضا رسولی» وزیر تجارت و اقتصادی.
۱۱ــ تا تعیین وزیر کار، کارهای مربوط به آن وزارتخانه را نخست‌وزیری نظارت خواهد کرد. کابینه به اتفاق آراء تصویب شد.

سپس مجلس ملی «زین‌العابدین قیامی» را به ریاست دیوان تمیز و «فریدون ابراهیمی» را به دادستانی کل آذربایجان انتخاب کرد. «پیشه‌وری» برنامه دولت خود را به تفصیل بیان داشت که خلاصه آن در زیر می‌آید:

۱ــ شناساندن مختاریت داخلی آذربایجان به تمام دنیا. ۲ــ انتخاب انجمن‌های ولایتی. ۳ــ اقدام درآبادی آذربایجان. ٤ و ۵ــ طرد کارمندان و مأمورین انتظامی خائن و انتخاب افراد درستکار به جای آنها. ٦ــ تنظیم بودجه‌ی ملی. ۷ــ تشکیل قشون ملی از دسته‌های فدایی و مسلح ساختن آنها با سلاح‌های معاصر. ۸ــ برقرار ساختن تعلیمات مجانی عمومی و اجباری به زبان مادری و تأسیس دانشگاه. ۹ــ توسعه‌ی صنایع و تجارت. ۱۰ــ تعمیر و احداث راه‌ها و توسعه‌ی وسایل ارتباطی. ۱۱ــ تنظیم لایحه قانونی برای رفع اختلافات مالک و دهقان با رضایت طرفین. ۱۲ــ تقسیم اراضی خالصه و املاک مالکینی که آذربایجان را ترک کرده‌اند، بین دهقانان، تقویت بانک کشاورزی به شکلی که با دادن اعتبار به دهقانان مسئله زمین را حل کند و مالکین به میل و رغبت خود زمین‌ها را به قیمت عادلانه به دهقانان بفروشند. ۱۳ــ مبارزه با بیکاری. ۱٤ــ تنظیم قانون کار و بیمه‌ی کارگران. ۱۵ــ تأمین بهداشت. ۱٦ــ «اصلاح قوانینی که تاکنون از طرف مجلس شورای ملی تصویب شده به تناسب زندگی و مختاریت ملی آذربایجان و پیشنهاد لوایح مفید جدید به مجلس ملی.» ۱۷ــ قبول مالکیت خصوصی و کمک به اقدامات خصوصی که موجب ترقی اقتصادی کشور می‌شود. ۱۸ــ احترام به آزادی عقیده. ۱۹ــ قبول حقوق متساوی برای هموطنانی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (کرد ــ ارمنی ــ آسوری و غیره). ۲۰ــ «حکومت ملی آذربایجان حکومت مرکزی را به رسمیت شناخته و تصمیمات آن را در حدودی که با مختاریت آذربایجان مباینتی نداشته و با تصمیمات مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان و مراجعت‌نامه فرقه، مربوط به حقوق و مطالبات ملی ما مخالف نباشد، به مورد اجرا خواهد گذاشت.»[1] برنامه نیز به اتفاق آرا تصویب شد.

روز بیست و دوم آذرماه سال ۱۳۲٤، مذاکراتی که بین فرماندهی لشگر ۳ آذربایجان و نمایندگان حکومت ملی آذربایجان آغاز شده بود، منجر به انعقاد قراردادی شد که به موجب آن پادگان تبریز خلع سلاح شده و کلیه‌ی سلاح‌های موجود به حکومت ملی تحویل داده می‌شد و براساس این قرارداد «سرتیپ درخشانی» فرمانده لشگر آذربایجان، دستوری را خطاب به پادگان تبریز صادر کرد: «برابر تصمیم متخذه در کمیسیون متشکل از افسران ارشد پادگان تبریز به منظور این که از برادرکشی و اتلاف نفوس دولت و وارد آمدن خسارت به اموال تجار و سایر اشخاص جلوگیری

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷۸، مورخه‌ی ۲٤/۹/۲۲.

شود، دستور می دهم که کلیه پادگان تبریز اسلحه های خود را به زمین گذاشته و طبق دستورات صادره رفتار کنند. ــ فرمانده لشگر ۳ آذربایجان «سرتیپ درخشانی»[۱]

به این ترتیب پادگان تبریز خلع سلاح شد و کلیه ادارات تحت اختیار حکومت ملی آذربایجان درآمد و حکومت ملی طی اعلامیه‌ای، تشکیل دولت ملی و تحویل گرفتن ادارات دولتی را به اطلاع عموم رسانید و از کارمندان دولت خواست، چنان چه مایلند به کار خود ادامه دهند وگرنه به هر کجایی که مایل باشند فرستاده خواهند شد. حکومت در اعلامیه‌ی مزبور متذکر شد، کسانی که در نظم عمومی اخلال کنند یا خیانت در اموال دولت کنند مجازات خواهند شد.

حکومت ملی با نمایندگان دولت های خارجی نیز طبق قوانین بین المللی رفتار خواهد کرد.[۲]

در همان روزها، هیئتی از روزنامه‌نگاران تهران مرکب از «جهانگیر تفضلی» مدیر «ایران ما»، «فروزش» مدیر «نجات ایران»، «بزرگ علوی» مدیر «رهبر»، «عباس شاهنده» مدیر «فرمان» و خبرنگاران «محمود هرمز» و «اسماعیل پور والی» وارد آذربایجان شده، مصاحبه هایی با اشخاص مختلف به عمل آوردند که حائز اهمیت تاریخی است. «اسماعیل پور والی» مخبر «ایران ما» چهره‌ی شهر تبریز را در روز ۲۴/۹/۲۳ چنین توصیف می کند:

«...محمود جان[۳]، برای من مشکل است که وضع تبریز را به آن گونه که من امروز دیده‌ام، برایت شرح بدهم. خیلی چیزهاست که نمی شود گفت و نوشت.. و باید از موسیقیدان و نقاش و شاعر کمک گرفت... احساساتی که امروز در زیر آسمان صاف تبریز موج می زد... قلب هایی که از شادی می طپید... هیجانی که مرد و زن را فرا گرفته بود... رنگ تازه‌ای که تبریز به خود می گرفت... اینها و امثال اینها... زمینه صدها آهنگ، مدل هزارها تابلو نقاشی و سوژه برای میلیون ها بیت شعر است... و من اطمینان دارم که از میان این تبریز عزیز ما، از بین این سرهای پرشور، نقاشان و شعرا و موسیقیدان های بزرگی برخواهند خاست که این تحول بزرگ را که امروز از آذربایجان گرامی ما آغاز شده است و فردا در سرحدات هند انجام خواهد یافت، برای هم میهنان ما همیشه زنده نگاهدارند...»[۴]

هیئت روزنامه‌نگاران مزبور روز ۲۴/۹/۲۳ در تبریز مصاحبه‌ای با «سرتیپ درخشانی» به عمل آورد که چون حاوی نکات جالبی است لذا قسمت هایی از آن را می آوریم:

«از مصاحبه‌ی روزنامه‌نگاران «بزرگ علوی»، «فروزش»، شاهنده»، «هرمز»، «کاتبی» و «جهانگیر تفضّلی» در تبریز منزل «خدیوی» با سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر آذربایجان:

سئوال ــ خواهش می کنم توضیح بدهید، زمین گذاردن اسلحه از طرف پادگان تبریز برحسب ابتکار خود شما بود یا تهران...؟

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۰، مورخه‌ی ۲۴/۹/۲۷.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷۹، مورخه‌ی ۲۴/۹/۲۳.

۳ــ منظور «محمود تفضّلی» است.

۴ــ «شهباز به جای ایران ما»، شماره‌ی ۲۸، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۸، «تنور هنوز گرم است، روزی که تبریز به دست دموکرات ها افتاد».

ج ــ من کوشش کردم که تهران را وادار کنم چنین تصمیمی بگیرد... و قسمتی از آن در اثر ابتکار من بود. خونریزی را به صلاح کشور خود نمی دانستم و مطمئن باشید اگر احساس می کردم ستیزه و جنگ به صلاح مملکت است، شدیداً عمل می کردم. اما من تشخیص دادم که مقاومت بی فایده است و حتا بر وخامت اوضاع نیز می افزاید.

...تهران خیلی فشار می آورد، خیلی سعی می کرد ما دست به عملیات شدیدی بزنیم.

ولی اگر چنان چه به من می گفتند جنگ بکن، نمی کردم، من ژنرال هستم و مطابق منافع روز و منافع نظامی می توانم تصمیم بگیرم و منافع نظامی و مصالح کشور من حکم می کرد که تصمیم دیشب را بگیرم و به عقیده‌ی من کار درستی بود.

سئوال ــ در تهران می گویند گروهی مهاجر که در حدود دویست نفر هستند در آذربایجان دست به اقداماتی زده‌اند. آیا شما هم عقیده دارید نهضتی وجود ندارد؟...

ج ــ اگر نهضتی نبود، این جریان پیش نمی آمد و بعد با خنده‌ای اضافه کرد: تا دیروز روزنامه های دست راستی عکس مرا می انداختند ولی از این پس به من فحش خواهند داد... و از این که وجود یک نهضتی را تصدیق کردم، لجن مالی ام خواهند کرد... اما من از بعضی روزنامه های دست چپ متشکرم که حتا آن روزها هم که من مقاومت می کردم به من بد نگفتند.

سئوال ــ آیا دستوراتی که ستاد ارتش به رمز توسط رادیو می داد برای شما مفید بود؟

ج ــ این را من به تهران یاد دادم وگرنه تهران آن قدر شعور نداشت... این تهران بی شعور، این تهران احمق... آن قدر گیج است، آن قدر خواب آلود است که اگر همه‌ی ایران هم برود، باز هم تکان نمی خورد... آقایان من اگر این لباس افسری را بر تن نداشتم شاید با حالا خیلی فرق داشتم... در هر حال دوماه قبل ازاین که ارتباط ما قطع شود، من مرتباً از تهران تقاضا کردم از تهران برای ما لامپ بفرستند، ولی تهران مرتباً امروز و فردا کرد، آن قدر تهران اهمال کرد تا ارتباط تلگرافی ما قطع شد. باز تهران به ما توجه نکرد و ما چند روز هیچ ارتباط نداشتیم... تا از تلگرافخانه لامپی گرفتم... این وضع ما بود... آن وقت آقای «تیمسار ارفع» به جای این که به درد ما برسد، سفارش نامه‌ای برای «میرخاص اردبیلی» می نویسد... ای مرده‌شوی لشگری را ببرد که توسرلشگرش باشی. یکی از این آدم نپرسید تو که دینت معلوم نیست از کجا مجتهد اسلامی شده‌ای و از کجا فهمیده‌ای این آخوند، «جلیل القدر» است... شنیدم «فرمانفرماییان» در مجلس اظهار داشته بود که «نفهمیدیم چه شد که رابطه‌ی تبریز با تهران قطع شد؟»، «سید ضیاء» گفته بود که «چون لامپ بی سیم لشگر تبریز خراب شده است، ستاد ارتش درصدد برآمد که برای تبریز لامپ بفرستد، ولی روس ها نگذاشتند».

من می توانم بگویم که این گفته‌ی «سید» چرند بود. زیرا اولاً ما مدتی بود که از تهران لامپ می خواستیم و تهران به ما لامپ نمی داد. ثانیاً لامپ را که با یک گروهان ارتش یا یک کامیون نظامی نمی فرستند. در لای عمامه یک آخوند هم می شد لامپ را گذاشت، با یک مسافر هم می شد فرستاد. این حرف بی معنی و احمقانه است که می گویند روس ها نگذاشتند...

سئوال ــ به عقیده‌ی شما «فداییان» اسلحه‌ی خود را از کجا آورده‌اند؟

ج ــ بگذارید همین طور که می گویند، من هم به شما پاسخ بدهم که روس ها، به آنها

داده‌اند زیرا نمی‌توان گفت از بقایای اسلحه‌ای که در شهر یورماه به دست مردم افتاد... و به علاوه من به وسایل مختلف تفنگ‌هایی که در دست مردم بود جمع کرده بودم... این را هم متوجه باشید، از اظهار این موضوع قصد من این نیست که منکر نهضت شوم...

سئوال ــ شما این نهضت آذربایجان را ملی می‌دانید یا مصنوعی ــ خوب می‌دانید یا بد؟

ج ــ من عقیده دارم اگر دو ماده در مرامنامه‌ی «حزب دموکرات» نبود، همه‌ی ایران با آن همراه می‌شدند و این دو ماده یکی مربوط به استقلال داخلی و دیگری به زبان ترکی است.»[1]

«سرتیپ درخشانی» تصمیمی عاقلانه گرفت، زیرا می‌دید که در آذربایجان شعله‌های یک نهضت توده‌ای فروزان است. و چون ماهیت حکومت مرکزی را افشا کرده و وجود یک نهضت واقعی را تأیید کرده بود، لذا به دستور «محمدرضاشاه» به دادگاه نظامی کشانده شد و در دادگاه بدوی به اعدام و در دادگاه تجدید نظر به پانزده سال زندان با کار محکوم شد.[2]

در آذربایجان تنها پادگانی که از هیچ نوع وحشیگری و خونریزی ابائی نکرد و با کمک تانک‌ها خانه‌های گلین دهقانان را بر سرشان ویران ساخت، پادگان رضاییه به فرماندهی سرهنگ «احمد زنگنه» بود. وی در خاطرات خود می‌گوید: «چون پاسگاه‌های ما مورد حمله‌ی مستقیم سواره نظام شوروی قرار گرفت. لذا مجبور به ترک مقاومت شدیم.»[3] ولی «عباس شاهنده» مدیر روزنامه «فرمان»، که «سرهنگ زنگنه» از وی به عنوان یکی از «دوستان و آشنایان» نام می‌برد[4] در مصاحبه‌ی خود با مخبر روزنامه‌ی «آذربایجان» چنین می‌گوید («عباس شاهنده»، «جهانگیر تفضلی» و «اسماعیل پوروالی» هنگام سقوط رضاییه در آن شهر بوده‌اند):

سئوال ــ در رضاییه اوضاع از چه قرار بود؟

ج ــ اکنون شهر رضاییه (ارومیه) کاملاً آرام و امن است. به طوری که از سالخوردگان آن جا تحقیق کردیم این شهر کمتر روی آسایش و امنیت نظیر امروز به خود دیده است. برای این که بدانید در ماه اخیر در رضاییه چه گذشته است، بهتر است کمی به عقب برگردیم. «سرهنگ زنگنه» فرمانده پادگان و کفیل استانداری رضاییه در این شهر دستگاه تروری درست کرده بود و تقریباً روزی نبود که عده‌ای کشته نشوند. و بطوری که تحقیق کردیم اگر کسی می‌گفت من دمکرات هستم و یا به فرقه‌ی دمکرات تمایلی دارم بلافاصله کشته می‌شد.

ژاندارم‌ها گستاخی را به حدی رسانده بودند، که به خانه‌ی یک نفر وارد می‌شوند و او را که از ترس در توی تنور خانه پنهان شده بود بیرون می‌کشند و بطرز فجیعی جلو زن و بچه‌اش می‌کشند. از

۱ــ «شهباز به جای ایران ما»، شماره‌ی ۳۱، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲، «تنور هنوز گرم است»، مصاحبه با سرتیپ «درخشانی».

۲ــ کتاب «خاطراتی ازمأموریت‌های من درآذربایجان». به قلم سرلشگر «احمد زنگنه» صفحه‌ی ۹۳. (خبر روزنامه‌ی «ستاره» حاکی است که سرتیپ «درخشانی» در دادگاه نظامی به تاریخ ۲۶/۳/٤ محکوم به حبس ابد شد. ــ شماره ۲۶۵۸ ــ ۲۶/٤/۷).

۳ــ صفحه‌ی ۹٤، کتاب «خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان».

٤ــ صفحه‌ی ۱۰۲، همان کتاب.

کسانی که فدای دستگاه ترور سرهنگ «زنگنه» شدند می توان آقایان «عمادی» صدر جبهه‌ی آزادی رضاییه و «فرهنگ» و «صمد فائد» و جانشینیان را نام برد.

تقریباً در روز ۲۵ آذرماه از طرف دمکرات ها محاصره‌ی شهر شروع شد. دمکرات ها هم از شهر بیرون می رفتند و به «فداییان» اطراف شهر می پیوستند. شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست «زنگنه» بود، «زنگنه» وقتی وضع را وخیم دید شاید با صلاحدید بعضی مقامات در صدد برآمد که مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به دهات چهار باش و سنگر فرستاد و در آنجا نه نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی شدند و لازم به توضیح است که در میان کشتگان چند نفر بچه و دختر کوچک بودند. سرهنگ «زنگنه» نتیجه‌ای که از این عمل گرفت این بود که پنج ده را اهالی خالی کردند و فرار کردند و تا وقتی که ما در رضاییه بودیم آبادی های «قزل آشق» و «بالاق» خالی بودند.

بالاخره از تبریز دستور می رسد «فداییان» شروع به عمل کنند و از مرند و خوی و ماکو عده‌ای از «فداییان» به کمک می آیند و در قسمت های غربی شهر، کردها متمرکز می شوند و به این ترتیب عملیات آغاز می شود. نظامی ها در شهر عده‌ای از هواخواهان خود را نیز مسلح کرده بودند و به اینها بیست و پنج تیر برای تمرین تیراندازی و صد تیر برای جنگ داده بودند و «زنگنه» امیدوار بوده که به کمک آنها کاملاً «فداییان» را قلع و قمع کند. در یکی از نقاطی که جنگ خیلی به سختی جریان یافت، آبادی «تور پاق قلعه» بود و این نقطه چندین بار دست به دست گشت.

ژاندارم ها در این ناحیه دست به عمل زشت و تنفرانگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری ما داشت. به این معنی که امنیه ها عده‌ای از کشته های «فداییان» را در «تور پاق قلعه» که بیشترشان آسوری بودند به وضع فجیعی تیکه‌تیکه کردند بعد که احساس می کنند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شده هر تیکه را زیر خاکی پنهان کردند. سربازان در سه محوطه جمع شده بودند و ژاندارم ها در نقاط مختلف در شهر موضع گرفته بودند.

«زنگنه» خانواده‌ی خود را در کنسولگری ترکیه گذاشته بود و چون از جانب آنها راحت بود افسران را دعوت کرده بود که متعهد شوند تا آخرین لحظه پایداری کنند و کاغذی به امضای افسران رسانید. اما کم کم زمزمه‌ای در میان افسران برخاست که «زنگنه» خانواده‌ی خود را در کنسولگری ترکیه گذاشتند و وقتی هم خطری پیش آمد خود نیز به آنجا پناه خواهد برد و ما چرا باید خود و خانواده‌ی خود را در خطر بیانداز یم.

هنگامی که «زنگنه» احساس می کند افسران حاضر به جنگ نیستند، حاضر می شود قراردادی با «فداییان» ببندد و تسلیم شود...»[1]

درست است که فداییان برای ورود به شهر رضاییه از کامیون های نظامی شوروی نیز

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۷، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۷، یک مصاحبه درباره‌ی اوضاع ارومیه ــ با آقایان «شاهنده» و «پوروالی».

استفاده کرده‌اند ولی شهر به دست «فداییان» سقوط کرده نه سربازان شوروی.

در این باره تلگراف «والاس موری» سفیرکبیر امریکادر ایران به وزارت امور خارجه امریکا حاکی است: «روسو («ربرت روسو» «پسر» نایب قونسول امریکا در تبریز) سقوط رضاییه و پایان مقاومت دولت را در آذربایجان تأیید کرد. او اظهار می کند که کردها به قوای دموکرات‌ها کمک کرده‌اند نه چنان که مطبوعات گزارش داده‌اند نظامیان محلی ایران»[1]

سرهنگ «زنگنه» در خاطرات خود می نویسد: «جهانگیر تفضلی» مدیر «روزنامه ایران ما» که لباس مهاجری قفقازی را مرکب از کلاه پوستی، پالتو کوتاه، چکمه قفقازی پوشیده بود، خطاب به من اظهار داشت: «در جدول های خیابان‌های رضاییه آثار دلمه های خون هنوز باقی است» و من در جواب گفتم: «خیلی متأسفم که شما چند روز دیر به رضاییه رفتید ــ اگر موقع انقلاب و زد و خورد در آنجا بودید حتما از خون شما هم در جدول خیابان‌ها اثری باقی می ماند.»

و به این یاوه گویی افتخار می کند. و چون جنایتکاران ابزار و مهره‌های خوبی در دست استعمارگران برای سرکوبی نهضت آزادی هستند، لذا برخلاف سرتیپ «درخشانی»، سرهنگ «زنگنه» ترفیع مقام یافت. به این سان تا پایان آذرماه سال ۱۳۲٤ سراسر آذربایجان و زنجان تحت اختیار و فرمانروایی حکومت ملی آذربایجان قرار گرفت.

اکثریت مردم آذربایجان، تشکیل حکومت ملی را با رضایت خاطر و مسرت استقبال کردند. پس از استقرار حکومت ملی، امنیت بی سابقه‌ای در سراسر آذربایجان برقرار شد و قیمت ارزاق عموم تنزل یافت. (گوشت از کیلویی ۲۵ ریال به ۱۸ ریال و قند از ۸۰ ریال به ۵۰ ریال پایین آمد) و دوران وفور نعمت فرا رسید. دزدی، باج گیری و مزاحمت از شهرها و دهات رخت بر بست و دست دلالان و کارچاق کن‌ها از کارها کوتاه شد. چنان که بلیت راه‌آهن میانه ــ تهران که سابقاً در بازار سیاه به دست دلالان به فروش می رسید، به آسانی در دسترس همگان قرار گرفت و اصلاحات شهری نظیر تأسیس خطوط اتوبوسرانی و آسفالت خیابان‌ها شروع شد.

حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم ایران

با این که اصرار و افراط «فرقه‌ی دموکرات» در موضوع خودمختاری ملی آذربایجان و جدا کردن سرنوشت و مصالح مردم این سرزمین از بقیه‌ی خلق ایران، موجب یأس و دلسردی آزادیخواهان و مبارزین راه آزادی در ایران بود. علیهذا اکثریت قریب به اتفاق کسانی که خواستار برقراری آزادی و دموکراسی در کشور ما بودند، در شرایط بسیار دشواری سینه سپر کرده از نهضت دموکراتیک آذربایجان دفاع می کردند.

حتا کسانی که از سرلشگر «ارفع» رئیس ستاد ارتش دستور داشتند که تا آخرین نفر بکشند و کشته شوند، حاضر به دفاع از نهضت آذربایجان بودند. در این باره مخبر «ایران ما» می نویسد:

«امشب عده‌ای از افسران پادگان میاندوآب به دیدن «کبیری» آمدند. هنگامی که

۱ــ اسناد مهم سیاسی ــ تاریخی وزارت امور خارجه امریکا نقل از بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۳۲۹.

«کبیری» گفت: «آذربایجان جزء لاینفک ایران است.» اشک در دیدگان حاضرین موج می زد.

یکی از افسران گفت: «اگر ما بدانیم که این نهضتی که بر پا شده در راه استقلال ایران و در راه آزادی خلق است، حاضریم با کمال صمیمیت فداکاری کنیم.»[۱]

اکثریت مردم ایران از این که برادران آذربایجانی شان، بی آن که منتظر برادران دیگر ایرانی خود باشند، مانند روش همیشگی خود در جهت تحقق دموکراسی و آزادی پایمال شده سلاح بدست گرفته قیام کرده‌اند، قلوبی مالامال از محبت و احترام داشتند و آماده‌ی پیروی از آذربایجان بودند.

اینک مطبوعات کشور را از نظر می گذرانیم:

«ایران ما» می نوشت: «...بسیاری از تقاضاهای «حزب دموکرات آذربایجان» حق مسلم و محقق مردم آن سامان است، که شاید دیگر دنیای سرمایه‌داری نیمه دموکرات هم اجازه ندهد که در پاسخ آن تقاضاها دولت های ایران گلوله و سرنیزه به رخ مردم آذربایجان بکشند.

بسیاری از تقاضاهای مردم آذربایجان، تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است که اکنون ازهر گوشه‌ی کشور و از زیر سرنیزه‌های باقیمانده‌ی دستگاه دیکتاتوری رضاشاهی به گوش می رسد. سیاستمداران کشور اکنون ناگزیرند که به تقاضاهای مردم آذربایجان حتماً ترتیب اثر بدهند و نه تنها حقوقی را که قانون اساسی برای مردم ایران مسلم دانسته است از مردم آذربایجان دریغ ندارند بلکه عین آن حقوق را به سایر هم‌میهنان هم بدهند...»[۲]

در آن ایام همان روزنامه، چهره حکومت مرکزی ایران را به این گونه به خوانندگان خود ارائه می نمود: «حتا روزنامه‌ها و رادیو لندن هم تصدیق کردند که در ایران با وجود آقای «صدر» و فرمانداری نظامی شان از دموکراسی اثری نیست:

«که می تواند انکار کند که مردم ایران محتاج یک حمایت و پشتیبانی مؤثر بر ضد حکومت های فاسد و نالایق کنونی هستند؟ که می تواند انکار کند که حکومت هایی که تاکنون به تناوب و پشت سرهم سرکار آمده‌اند، هیچ قانونی که امکاناً بر علیه منافع اغنیا تدوین شده باشد از مجلس نگذرانده‌اند؟ که می تواند ادعا کند که امروز در ایران حتا ضعیفترین سایه یا شبحی از حکومت دموکراسی وجود دارد؟ یا فی المثل جزیی ترین تغییری در ماهیت هیئت حاکمه این کشور داده باشد؟»

از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی «تایمز» لندن، مورخه‌ی ۲۴ مهر ۱۳۲۴. (۱۶ اکتبر ۱۹۴۵).

«ماهیت حکومت مرکزی ایران بر تمام اشخاص مطلع و ناظرین بصیر خارجی و هم‌چنین عناصر مترقی و پیشرو ایران که امروزه در راه تحصیل یک رفورم اساسی نبرد می کنند و مدت هاست هیچ گونه پشتیبانی و تقویتی از آنها در مبارزه برعلیه عمال و کارگزاران «شاه» سابق به عمل نیامده است، مکشوف است.»

از مقاله‌ی روزنامه‌ی «تریبون» چاپ لندن، ۹ آذرماه ۱۳۲۴ (۳۰ نوامبر ۱۹۴۵)

۱ــ «شهباز به جای ایران ما»، شماره‌ی ۵۰، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲۵، «تنور هنوز گرم است».

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۵۹، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۸، «فرقه‌ی دموکرات و ایران ما».

«بالاخره از همه مهمتر تیپ حکومتی است که بعد از برکنار شدن عمال رژیم دیکتاتوری شاه سابق در کشور عقب‌مانده‌ای مانند ایران که در پنجه‌ی یک بحران و تورم شدید اقتصادی گرفتار شده است سرکار خواهد آمد.

دستجاتی که برای اتخاذ یک سیاست ضد شوروی شدیدتر فشار می‌آورند عبارتند از محافل وابسته به دربار و حزبی که بنام «اراده‌ی ملی» نامیده می‌شود و نماینده‌ی ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ‌اند و در بین افسران ارشد ارتش پشتیبان‌ها قوی دارد.»[۱]

از مقاله‌ی مجله‌ی «تری بیون» چاپ لندن، ۱۶ آذر ۱۳۲۴ (۷ دسامبر ۱۹۴۵)

«عباس شاهنده» مدیر روزنامه‌ی «فرمان» که با سران «فرقه‌ی دموکرات» و نهضت آذربایجان از نزدیک آشنایی پیدا کرده بود نوشت: «...قیام «ستارخان» و «خیابانی» را هم تجزیه‌طلبانه می‌گفتند.»

«ما تشخیص داده‌ایم که «حزب دموکرات» یک حزب ملی و طرف توجه و مورد علاقه‌ی آذربایجان است که فشارهای طبقه‌ی حاکمه مسبب پیدایش آن است. ما با بسیاری از سران «حزب دموکرات» سوابق دوستی و آشنایی داریم، آنها را به وطنپرستی و ایراندوستی می‌شناسیم. ما معتقدیم که «پیشه‌وری» مسلماً و بطور قطع از «سید ضیاء»ها، دکتر «طاهری»ها و «ثقه‌الاسلامی»ها که امروز فریاد واوطنا به راه انداخته‌اند وطنپرست‌تر و ایراندوست‌تر است و امکان ندارد که شما در تمام صفحات زندگی بی‌آلایش «پیشه‌وری» بتوانید یک نقطه‌ی سیاه پیدا کنید. ما معتقدیم که درخواست‌های مردم آذربایجان حق آنان است و اگر امروز با خشونت این درخواست‌ها را مطالبه می‌کنند از آن‌رو است که دولت‌های گذشته به فریادها و استغاثه‌های آنها ترتیب اثر نداده یا نخواسته‌اند بدهند و حتماً می‌دانیم که آنها مثل ما، آذربایجان را جزیی از ایران دانسته و می‌خواهند با کمک و پشتیبانی و اتحاد سایر برادران ایرانی خود به این بساط غارتگری خاتمه داده و ایران را از چنگال این جانوران مادرخوار نجات دهند...»[۲]

روزنامه‌ی «جبهه» ارگان «حزب ایران» تحت عنوان «صدر» در لباس «حکیمی» چنین اعلام نظر کرد: نوشتیم که «...نارضایتی در سراسر این مملکت حکمفرما است. گفتیم که فقط زور سرنیزه مانع قیام مسلح ایرانیان است. آن جایی که نیروی به کمک رسید مطمئن باشید انقلاب بروز خواهد کرد. امروز در آذربایجان نیروی مساعد پیدا شده، آذربایجان قیام کرده است. اگر نیروی مساعدی در کرمان پیدا شد، کرمان بیچاره، کرمان عریان و گرسنه، کرمانی که نوددرصد مردم آن به نان شب محتاج هستند، قیام خواهند کرد. اگر در چهار گوشه‌ی مملکت علم طغیان افراشته شد، همه را متجاسر و متمرد خواهید خواند؟...»[۳]

«جبهه» تنها راه آزادی و برقراری حکومت ملی را، قیام می‌داند و می‌نویسد:

۱ــ «شهباز به جای ایران ما»، شماره‌ی ۱۰، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۷، «آخرین سخن ما با کابینه‌ی حکیمی».

۲ــ «فرمان»، شماره‌ی ۸۲۷.

۳ــ «جبهه»، شماره‌ی ۴۰، مورخه‌ی ۲۴/۹/۲۹، سرمقاله.

«...قیام برای ایجاد حکومت ملی ــ قیام بر علیه دشمنان حکومت ملی ــ قیام بر علیه کسانی که بر علیه ملت و برای اختناق و اضمحلال ملت، حکومت را در دست دارند. قیام ملت برای رفاه و سعادت ملت. این است تنها راه چاره و اصلاح ملک و ملت و هر راه دیگری برای این مقصود انتخاب یا تعیین شود، جز ضلال و گمراهی نتیجه ای ندارد و برای پیچاندن و سردرگم کردن ملت است...»[1]

و «عبدالرحمن فرامرزی» مدیر روزنامه ی «کیهان» نوشت: «...آن چه محقق است این است که در هر جای دنیا نهضتی بر ضد هیئت حاکمه و وضع موجود بشود، به تهمت های زیادی متهم می شود، من یقین دارم، آنروزهایی که آذربایجانی ها نهضت مشروطه خواهی کرده بودند نیز در نزد هیئت حاکمه و طرفداران وضع موجود به همین گونه تهمت ها منسوب می شده اند، قیام «خیابانی» و «میرزا کوچک خان» را به خاطر دارم که به همین نسبت ها متهم بود و در دولت ملی ترین اشخاص یعنی مرحوم «مشیرالدوله»، آنها را «اشرار» و متجاسرین لقب دادند. ولی امروز برای آنها گریه می کنند و لقب آزادیخواه و مجاهد به آنها می دهند...»[2]

«...شکی نیست که نهضت دموکرات ها در شمال ایران، یکی از مهمترین حوادث ایران است واگر این نهضت به تمام شهرستان های ایران سرایت کرده و به نتیجه برسد، یکی از سرفصل های تاریخ مشرق زمین به شمار خواهد رفت...»[3]

اما روزنامه های ارتجاعی، وظیفه ی ناسزاگویی به نهضت آذربایجان را عهده دار بودند.

در آنها جز کلمات متجاسرین، خائنین، یاغیان، اجنبی پرستان، اشرار، رجاله ها، یک مشت بی وطن، یک عده مجهول الهویه، آدم کش ها و پرتقال فروش ها چیز دیگری پیدا نمی شد.

حکومت مرکزی نیز دست به خس و خاشاک می زد، گاهی از تبعید «سید ضیاء الدین» صحبت به میان می آورد و گاه به آزادیخواهان خط و نشان می کشید و به اعزام قوای نظامی تلاش می کرد.

و چون اعزام نیروی نظامی به آذربایجان ممکن نشد، «حکیمی» نخست وزیر آخرین تیر ترکش خود را رها ساخته، تصمیم گرفت که به مسکو برود و موضوع آذربایجان را در آنجا مورد مذاکره قرار دهد. ولی دولت شوروی با درخواست وی موافقت نکرد.

از طرف دیگر «تقی زاده» در لندن و «علاء» در واشنگتن دست به دامان اربابان بردند تا بلکه حکومتی را که ماهیت فاسد و ننگینش شهره ی خاص و عام بود، از سقوط و اضمحلال نجات دهند.

ولی فشار روزافزون دولت «حکیمی» برآزادیخواهان و حتا تانک های حکومت نظامی که در

۱ــ «جبهه»، شماره ی ٤١، مورخه ی ۲٤/۹/۳۰، «راه وصول به مقصود» سرمقاله.

۲ــ «آذربایجان»، شماره ی ۷۲، مورخه ی ۲٤/۹/۱۵، از مقاله ی « روزنامه ها و فرقه ی دموکرات آذربایجان» نقل از روزنامه ی «کیهان».

۳ــ «کیهان» سرمقاله، شماره ی ۸۳۲، مورخه ی ۲٤/۹/۱۸.

خیابان‌های شهر تهران گشت می‌زدند، آسایش خاطر دشمنان خلق را سبب نمی‌شد. غارتگران و تبهکارانی که طی سالیان دراز خون ملت ایران را مکیده بودند، از ترس انتقام ملت، حاصل غارتگری خود را برداشته به فکر فرار افتاده بودند و بنا به نوشته‌ی مطبوعات در تهران قیمت طلا و اتومبیل خیلی بالا رفته بود.

دولت ایران و دشمنان آزادی و دموکراسی که رهبری آنها را «محمدرضا شاه» و «سید ضیاء‌الدین» به عهده داشتند، بیش از همه از دخالت نیروی بیگانه ندبه و زاری می‌کردند و آنرا در مجامع بین‌المللی پیراهن عثمان کرده و فریاد می‌زدند: «ای ضامنین استقلال مظلومین دنیا، به داد ما برسید.»[1]

چه خوب می‌گفت «عبدالرحمن فرامرزی» که منظور آنها از نیروی خارجی تنها نیروی شوروی است وگرنه آنها «...از وجود نیروی انگلیس و اعمال نفوذ او که حرفی ندارند و آنرا دخالت اجنبی در امور ایران نمی‌دانند و تأیید آنرا مخالف با اصول وطنپرستی نمی‌شمارند.»[2]

حال آن که انگلیسی‌ها به محض ورود به ایران در جهت تقویت حکومت و مجلسی که مورد نفرت مردم بود از هیچ کوششی فروگذار نکردند و بالاخره مجلس سیزدهم را به دست «فروغی» تثبیت کردند.

سپس عامل سرشناس خود «سید ضیاء‌الدین طباطبایی» را با بوق و کرنا به ایران آوردند و به نمایندگی مجلس چهاردهم منصوبش کردند. عشایر جنوب را با همدستی «سید ضیاء» و دار و دسته‌اش برای روز مبادا مسلح ساختند و از دستگاه ناسزاگویی و افتراپراکنی «سید ضیاء» حداکثر استفاده را علیه دولت شوروی به عمل آوردند. ولی نه در بار و نه دولت و مجلس، از دخالت انگلیس در امور داخلی ایران، کلمه‌ای بر زبان نیاوردند.

اینک نمونه‌هایی از دخالت دولت انگلیس درامور داخلی ایران را، به عنوان مشتی از خروار، می‌آوریم، دخالت‌هایی که هرگز مورد اعتراض دولت ایران واقع نشد:

دو نامه‌ی محرمانه‌ی مهم که فرماندار غرب را برای آن منتظر خدمت کردند.

وزارت کشور به عرض برسد

در نتیجه دو مرتبه بازدیدی که از کلیه منطقه تحت فرمانداری (از کرمانشاه الی خسروی) کرده و با اطلاعاتی که قبلاً نسبت به وضعیت این حدود داشته مراتب زیر را به استحضار مبارک می‌رساند:

کلیه‌ی ایلات «باوند پور» (کلهر) ــ «سنجابی» ــ «گوران ولدبیگی» ــ «قبادی» ــ «باباخانی» ــ «قلیخانی» و طوایف کوچک دیگر از کرمانشاه تا خسروی حتا اغلب از رعایای قراء و قصبات با سیستم‌های مختلف اسلحه به خصوص برنو مسلح و هر روز به تعداد اسلحه‌ی آنان (در نتیجه خریداری از مرزهای خارجی و داخله) رو به فزونی است و این که فعلاً امنیت منطقه‌ی تأمین و

۱ــ «ندای عدالت»، وابسته به «سید ضیاء‌الدین» مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۳.

۲ــ «کیهان» شماره‌ی ۷۷۹، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۴، «طرح تأخیر انتخابات یا تمدید مجلس».

آرامش برقرار است فقط درنتیجه حسن مراقبت و سیاست مأمورین سیاسی متفقین و توقف ستون‌هایی است که در اطراف کرمانشاهان «کراند لی خسروی» بطور ساخلو و یا ایاب و ذهاب هستند، است.

همین که انشاءاله در تحت توجهات خداوند متعال آتش جنگ خاموش و صلح عمومی برقرار و ارتش متفقین ایران را تخلیه کنند، ابتدای کشمکش و انقلاب داخلی و بی نظمی بوده و این عشایر مسلح آرام نبوده و ممکن است اسباب زحمت فراهم سازند.

بنده از لحاظ احساسات و علاقه به کشور موظف هستم که جریان را به استحضار مقام وزارت رسانیده تا در این موقع حساس که قوای متفقین امنیت این حدود را از لحاظ موقعیت جاده (حمل و نقل احتیاجات خود) تحت کنترول دقیق قرار داده و از هرگونه پیشآمدی به منظور رفع حوائج خود جلوگیری کرده‌اند، اولیاء کشور ما نیز از این موقع بخصوص، از این امنیت کنونی فرصت را از دست نداده و حد اکمل استفاده را کرده، با سیاست خارجی به جمع‌آوری اسلحه چاره بیاندیشند که در آتیه بدون تحمل مخارج سنگین و اردوکشی و دادن تلفات، آرامش منطقه به صورت فعلی حفظ شود.

فرماندار شاه‌آباد ــ «عباس طباطبایی»

رونوشت برای استحضار به استانداری استان پنجم تقدیم می شود

نامه‌ی دوم شماره‌ی ۱۵۷۶، تاریخ ۲۳/۷/۲

وزارت کشور

محترماً پیرو شماره ۸۴۸ ــ ۲۳/٤/۱۰ راجع به تقدیم گزارش «قادر بهرامی» (رشیدالسلطنه) به عرض می رساند: در منطقه این فرمانداری به غیر از بخشداران رسمی قصر شیرین، کرند، متجاوز از ده نفر به نام بخشدار و سر پرست با داشتن احکامی از طرف استانداری هرکدام در منطقه حکمفرمایی کرده و با گرفتن تعدادی اسلحه به نام امنیت هر یک در منطقه‌ی وسیعی فعال مایشاء و آن چه می خواهند، می کنند. انتخاب این بخشداران و سر پرست ها به هیچ‌وجه با موافقت فرمانداری نبوده و گویا با نظر متفقین احکام آنها صادر شده. این اشخاص محلی اغلب مالک بوده و به اتکاء این پست هرکدام چند قطعه‌ای آبادی را اجاره کرده و برای استفاده‌ی شخصی خود و حفظ این پست ها با داشتن اسلحه سلب آسایش از اهالی منطقه‌ی خود کرده و هرچه می خواهند می کنند و هرکدام در ماه مقداری شکر به نام طایفه گرفته، قسمت اعظم آنرا خودشان استفاده کرده‌اند به عذر آن که ما حقوقی ندار یم تمام مخارج خود و بستگان را تحمیل به رعایا می کنند.

این اشخاص به هیچ‌وجه اوامر فرمانداری را اجرا نکرده و مستقیماً با کنسولخانه انگلیس و مستشار سیاسی خارجی طرف مکاتبه و مراجعه واقع شده‌اند و هرکس که برخلاف مصالح آنها باشد او را نزد متفقین طوری جلوه می دهند که منجر به تبعید و خروج از محل شده، چنا چه عده‌ی ز یادی از این اشخاص در کرمانشاهان، همدان و تهران سرگردان و و یلان هستند.

این بخشداران محلی نفوذ و قدرت دولت را از بین برده، طرز رفتار آنهابا مأمورین دولت هم موهن، تسلط و قدرت آنها روز به روز ز یاد و برای حفظ این پست ها و موقعیت خود از هیچ گونه اقدامی فروگذاری نمی کنند. قدرت و نفوذ این اشخاص طوری شده که حتا در نزدخارجی ها، در تغییر

و تبدیل کارمندان و حتا اگر بخواهند در مورد فرماندار یا رؤسا دیگر نیز اقدام و اجرا می کنند. این روحیه و فکر و پشتگرمی به مأمورین خارجی در بخشداران رسمی هم تأثیر کرده. چنان‌چه سال گذشته که «بلوچ خسروی» بخشدار «کرند» از وزارت کشور منتظر خدمت و «اقتدار» به عوض او از مرکز اعزام شده بود، بخشدار مزبور با توسل به کنسولخانه‌ی انگلیس و «کلنل فیلچر» مأمور سیاسی، حکم رسمی وزارتخانه را نقص و در پست خود باقی ماند و همین بخشدار مزبور در سال جاری با آن که چندین فقره اخاذی و عمل برخلاف اداری که طی نامه‌های شماره ۱۲۷۳، ۱۳۲۳/۵/۲۰ و ۱۳۵۱، ۱۳۲۳/۶/٤، و ۱۳٦۲، ۲۳/٦/۱۲ به عرض رسیده و طبق پرونده‌ی ارسالی ۱۵۱٦ ــ ۲۳/٦/۳۰ برای حفظ موقعیت خود باز متوسل به کنسولخانه انگلیس و «کلنل پیت» شده‌تااین که آقای «وثوق» بازرس اعزامی هم بنا به مقتضیاتی عمل بازرسی را انجام نداده مراجعت فرمودند. بخشداران مزبور از هیچ گونه آزار و اذیت و اخاذی نسبت به طوایف تحت نظر خود فروگذاری نمی کنند. مردم هم از ترس این که دچار بدبختی و بیچارگی نشوند قادر به نفس کشیدن نیستند و اغلب سرقت‌ها در منطقه به تحریک این آقایان و نوکرهای شخصی آنها محرمانه انجام می شود تا از این اقدام هم مأمورین دولت را متوحش و هم قدرت نفوذ و اهمیت خود را زیاد کرده باشند. بنده از لحاظ مراتب خدمتگزاری و میهن‌پرستی جریان را به عرض می رسانم. چنان‌چه دولت بخواهد قدرت و نفوذ خود را حفظ و بعداً هم در خلع سلاح منطقه اقدام کند باید در مرحله‌ی اول دست این اشخاص را کوتاه و از طرف دولت کارمندان منتظر خدمت، یا از افسرانی که قابل خدمت در صف نیستند به عوض آنها گذارده تا هم از اطلاعات محلی و روحیه افراد طوایف مطلع شده و هم افکار مردم را متوجه این موضوع بسازد که کشور شاهنشاهی دارای استقلال و قدرت بوده و رفاه و آسایش آنها منظور نظر شاهنشاه و وزراء و اولیای دولت است والا با ادامه‌ی این وضعیت، حس ملیت و ایرانیت از فرد فرد طوایف رفته و با تبلیغاتی که این بخشدارهای وابسته به اجانب می کنند در آینده زیان فراوان به ملت، قدرت و عظمت دولت وارد خواهد آمد. خلاصه بطور آشکار و واضح عرض می کنم که تبلیغات بخشداران محلی و رسمی این است که هر فردی کاری و شکایتی دارد باید به مقامات خارجی مراجعه کند.

کلیه حدمتگزاران و استاندار و فرماندار و رؤسای قشون و ژاندارمری همه تابع آنها هستند. با عطف توجه به نامه‌ی «قادر بهرامی» ملاحظه می فرمایند که یکی از شکایت‌های مشارالیه از رفتار و تعدیات و اجحافات «سالار منصور» بخشدار فعلی «گوران» و مستشار سیاسی «کلنل فیلچر» است و این رفتار بخشداران به تدریج یاغی هایی در منطقه ابجاب که در آتیه اسباب زحمت برای دولت خواهد بود و عملاً هم مشاهده شد «قادر» (رشید السلطنه) یاغی شد.

گزارش معروضه بالا که با وضعیت فعلی ممکن است اسباب زحمت هم برای بنده ایجاب کند در مقابل خدمت و میهن‌پرستی و وظیفه‌ی اداری موجب افتخار بوده و به استحضار خاطر مبارک می رساند علت این که از دو ماه بعد از ورود به شاه‌آباد و مطالعه‌ی وضعیت طی گزارشات متوالی درخواست انتقال یا مرخصی می کرد فقط به دلیل معروضه بالا بوده که با مشاهده‌ی این وضعیت، سلب «اقتدار» از فرمانداری شده و فرمانداری با دخالت‌های مستقیم اشخاص، قادر به انجام وظیفه نبوده

است و استاندار منطقه هم جز اراده به مأمور سیاسی متفقین «کلنل پیت» کوچکترین تصمیمی را از خود در امور ندارد. مثلاً اگر یک کارمندی دارای هزارگونه اخلاق و رفتار زشت باشد ولی مرتباً نزد مستشار سیاسی و کنسولخانه انگلیس رفته راپرت هایی بدهد و خارجی ها از او تعریف کنند رؤساء قسمت ها و حتا استانداری هم بدون مطالعه برای حفظ مقام خود تأیید می کنند و اگر کارمند ضمن انجام وظیفه نخواهد تقاضای غیرقانونی مأمورین متفقین را، که در آتیه اسباب مسئولیت می شود، انجام دهد و مأمورین سیاسی آنها به استانداری یا رؤسای دیگر شکایت کنند بدون هیچ گونه سئوال و جواب یا دفاع از کارمند فوراً اوامر آنها اجرا شده و در تعویض کارمندان اقدام می شود و تأسف در این است با این که استقلال این کشور از طرف متفقین تضمین و تأمین شد در استان پنج تمام امورات به دست مستشار سیاسی بوده و استانداری و سایر ادارات، کوچکترین عملی را حتا امورات داخلی بدون نظر و تصویب مستشار نمی توانند انجام دهند. به همین دلیل مقدرات کارمندان بی چاره مربوط به نظر مستشار بوده و روی همین اصل در تمام منطقه ی غرب از رعایا الی کارمندان تماماً انضباط اداری و روابط با وزارتخانه های خود را اجباراً فراموش و برای ابقاء و حفظ موقعیت خود متوسل به کنسولخانه ی انگلیس و مستشار سیاسی «کلنل پیت» شده و می شوند.

در صورتی که نظر اولیاء کشور ما همکاری و صمیمیت و کمک با متفقین است با عرض مراتب بالا خواه منتظر خدمت شوم یا این که بیکار شوم نان خالی را بر این فرمانداری که نتیجه ی آن از دست دادن ملت و شرافت ما بوده و باید موجبات بدبختی یک جامعه و مردمی شوم، ترجیح داده و استدعای انتقال را دارم. خاتمتاً عرض می کنم وضعیت منطقه غرب طوری است که احتیاج به یک استانداری دارد که خدمت به کشور را برای هر منظوری ترجیح داده و حیثیات کشور خود را محترم شمرده و به درد دل مردم برسد.

ضمناً به استحضار مقام وزارت می رساند در مدت بیست سال فرمانداری از طرف مأمورین کنسولخانه ی دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ گونه دخالتی در امورات داخلی یا جریانات منطقه مشاهده نشده و به همین سبب مأمورین مزبور یک وجهه ی عمومی خوبی را دارا شده لذا با توجه به مراتب معروضه بالا نهایت تاسف در این است که وزارت کشور به جای رسیدگی و توجه به گزارش فرمانداری و تغییر بخشدار کرند، امر به انتظار خدمت بنده کرده است. این است نتیجه ی خدمت به کشور. چنان چه دولت نظر رسیدگی داشته باشد مقرر فرمایند با نظر اینجانب اشخاص صالح و درستکاری که شخصیت آنها نزد جامعه معروف و تحت تأثیر واقع نمی شوند به آن منطقه اعزام شوند.

ـ فرماندار شاه آباد ـ عباس طباطبایی»[1]

یک سند دیگر که در شماره ۱۳ مورخه ۲۴/۱۰/۱۴ روزنامه «ارس بجای ایران ما» منتشر شده است:

محرمانه مستشار سیاسی نیروی انگلیسی کرمانشاه

تأمین شخصی برای «قادر بهرامی» (رشید السلطنه) و «رشید آقا»

۱ـ «رهبر»، شماره ی ۵۶۸، مورخه ی ۲۴/۳/۷، این دو نامه را «ایرج اسکندری» در جلسه علنی مجلس شورای ملی قرائت کرد.

۱ــ از لحاظ اطاعت، به خواهش این جانب و مراجعت شما به طور صلحجو یانه در ظرف هفت روز به کرمانشاه و با دریافت این کاغذ که آخرین نامه خواهد بود، این جانب از طرف مقامات نیروی انگلیسی مقیم ایران به هر دوی شما قول موثق می دهم که:

۲ــ به شما اجازه داده می شود به راحتی تحت مراقبت نیروی انگلیسی با در نظر گرفتن شرایط متذکره در ماده‌ی ۳ زیر در کرمانشاه سکنی کنید. و این جانب شخصاً موظف خواهم بود که جیره‌ی شکر، آرد و پارچه درمدت اقامت به شما داده شود. به علاوه شخصاً از جناب استاندار خواهش خواهم کرد برای اعاشه و مخارج شخصی شما هر ماهه مبلغی بپردازند و در این مدت مادامی که رفتار خود و طایفه‌ی شما آرام و مطیع دولت ایران باشد، متفقین یا دولت ایران اذیت و آزار یا زندانی، شما را نخواهند کرد.

۳ــ شرایط به قرار ذیل است: الف ــ که شما در محل معینی برای مدت شش ماه در کرمانشاه بمانید. روزانه خود را به دفتر مستشار سیاسی یا افسر ارتباط معرفی کنید.

ب ــ در مدت اقامت رفتار و کردار خود و طایفه‌تان بایستی قابل تجمید باشد. هیچ گاه درصدد اعمالی که به ضرر یا ضد امنیت داخلی مملکت باشد نبوده و با هیچ کس آنتریک هایی نداشته باشید.

ج ــ در انقضای این مدت هرگاه رفتار و اعمال شما مطابق شرایط متذکره بالا باشد قول می دهم که به کار شما بررسی و پس از تطبیق با احوال سایر طوایف در صورت رضایت بخش بودن با قید ضامن شما را مرخص که آزادانه به سرزمین های خود برو ید.

د ــ ولی هرگاه متأسفانه به قبول شرایط بالا تن درنداده یا مادامی که در کرمانشاه از شرایط فوق سر پیچی کنید این تأمین شخصی این جانب که به منزله‌ی راحتی و سلامتی شما است بخودی خود ملغاء و خود را مورد تعقیب قانونی طبق دستور اتخاذی متصدیان مربوطه‌ی انگلیسی و ایرانی قابل تنبیه و زندانی خواهید بود. امضاء دستی «ا.ر.پت» سرهنگ مستشار نیروی انگلیسی ــ کرمانشاه»[1]

بتاریخ ۲۳/۳/۱۶

این دخالت های آشکار و بی پرده‌ی دولت انگلیس به منظور حمایت و پشتیبانی از همان حکومتی که روزنامه های لندن آنرا فاسد و نالایق و عمال رژیم دیکتاتوری «شاه» سابق که بویی از دموکراسی نبرده‌اند می نامیدند، به عمل می آمد. لذا هیچ جای شگفتی نخواهد بود اگر سیاست یکی دیگر از همسایگان موجب تسهیل اقدامات مبارزین راه آزادی و دموکراسی شود یا چنان که روزنامه‌ی «تایمز» نوشت «حمایت و پشتیبانی موثری» از خواسته های آنان بکند.

به قول دکتر «مصدق» «...یک روزی در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر حکم مسجد شده بود. امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده...»

پس چه ایرادی دارد که در چنین روزی سفارت شوروی حکم مسجد را داشته باشد. و یا به گفته‌ی «پیشه وری»: «مجاهدین صدر مشروطیت هم غیر از این سیاستی نداشتند. آنها

۱ــ «ارس بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۴، از مقاله «به آقای «تقی زاده»».

نیز برای حفظ آزادی از سیاست خارجی استفاده کرده و با مساعدت دولتی که سیاست آن روزی با مقاصد و آرزوهای آنها جور می آمد به دشمن داخلی و خارجی خود فائق آمده و اصول مشروطیت را روی کار آوردند.»[1] و «حسن صدر» به درستی نوشت: «...تکیه «پیشه وری» و رفقایش به سیاست شوروی عیب و عار نیست. زیرا مصلحت شوروی امروز با منفعت دهقانان و کارگران و دیگر طبقات متوسط یا ضعیف مملکت ما تطبیق می کند. اگر «پیشه وری» فقط به خودش تکیه داشت گرگ های خونخوار طبقه ی حاکمه به نام قانون ــ عدلیه ــ استقلال و وطنپرستی او را به حکومت نظامی و نظمیه و عدلیه می کشیدند و یک روزه خفه اش می کردند. زیرا همه چیز از قانون و زور گرفته تا پول در اختیار آنهاست...»[2] ولی آن چه در این مقابل برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی امری است خطیر و حیاتی و انصراف ناپذیر، امری که با شرف و حیثیت و حیات آنها و سرنوشت ملی شان پیوندی ناگسستنی دارد این است که کمک و پشتیبانی همسایگان دوستان و هم مسلکان نباید آنها را از راه راست مبارزه منحرف کرده به بیراهه سوق دهد و مبارزین از جان گذشته ی راه آزادی مردم را به آلت اجرای مقاصد و آرزوهایی که وجه تشابهی با منافع حیاتی ملت ها ندارد، مبدل سازد. ما انکار نمی کنیم که در آن زمان اکثریت قاطع احزاب دست چپ و معتقدین به مارکسیسم پیروی مطلق از سیاست شوروی و دفاع بی چون و چرا از آنرا تنها راه نجات ملت ها از اسارت امپریالیسم می دانستند و میزان سنجش صداقت و ایمان مبارزین راه آزادی را در معیار ایمان و اعتقاد آنها به اتحاد جماهیر شوروی می جستند. ولی براساس تجربیات تاریخی و با قبول این که مارکسیسم علمی است عام و منحصر به هیچ دسته و مخصوص هیچ کشوری نیست باید گفت، مارکسیست ها و آزادیخواهان هر کشوری در مقیاس کلی، دردهای ملت خود و راه وصول به آزادی و دموکراسی را بهتر از سایرین درک می کنند. **علیهذا رهبری مبارزات خلق را کسانی شایسته ترند که در جوار ایمان و اعتقاد به پیروزی زحمتکشان جهان، شخصیت و اراده ی مستقلی نیز داشته باشند.** کمک و پشتیبانی بی دریغ دولت سوسیالیستی شوروی در تمام مواردی که منطبق با اصول ایدئولوژیک آن دولت بوده، برای تمام مردم جهان تا ابد فراموش نشدنی است. چنان که دکتر «مصدق» پس ازقرائت فصولی از قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی در مجلس شورایملی گفت: «...در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از کلمات این فصول دیده نمی شود. اگر اثر از الفاظ رفته برای پیمان های بعد از جنگ باید فکر الفاظ کرد والا برای آسایش نوع بشر از فصولی که خوانده شد چیزی بهتر دیده نمی شود...»[3] اما در مورد آذربایجان آشکارا باید گفت، چنان چه آن دولت سرنوشت و آزادی مردم ایران و آذربایجان را فدای معاملات سیاسی بین المللی خودنمی کرد، ملت ایران صفحات طلایی تاریخش را با نام برادران شوروی، با نام کسانی که ملت ما را در نیل به آزادی و دموکراسی برادرانه و صادقانه یار و پشتیبان

۱ــ «آژیر»، شماره ی ۳۲۹، ۲۳/۱۰/۳، سرمقاله.

۲ــ «قیام ایران»، شماره ی ٤٦۸، ۲۷/۹/۲۹، سرمقاله.

۳ــ از نطق دکتر مصدق در مجلس شورایملی، هفتم آبانماه سال ۱۳۲۳ نقل از کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد اول، صفحه ی ۱۸۰.

بوده‌اند، مزین می‌ساخت و کمک‌های بی‌شائبه‌ی آن دولت را با قلم زرین ثبت می‌کرد.
در یغا که این آرزوی شریف و نجیب ملت ما جامه‌ی عمل نپوشید!
فصول بعد شاهد زنده و گویای این مدعا خواهد بود.

آیا حفظ آزادی آذربایجان، بدون آزاد ساختن سراسر ایران مقدور بود؟

گفتیم جامعه‌شناسی علمی به ما می‌آموزد که پیروزی جنبش ملی ضد امپریالیستی با مبارزه‌ی متحد تمام خلق مقدور است، و تنها فئودال‌ها، دلالان امپریالیسم و نوکران استعمار را در این اتحاد راهی نیست. در جریان این مبارزه، باید تمام خواسته‌ها و مطالبات با منافع و مقتضیات حیاتی جنبش منطبق شود. وگرنه اتحاد به نفاق مبدل شده، چنگال‌های تیز و درنده‌ی استعمار بیش از پیش در گوشت و خون مردم فرو خواهد رفت. به همین لحاظ ما معتقدیم که آزادی ایران تقسیم‌ناپذیر است و بدون طرد امپریالیسم و استعمار و واژگون ساختن پایگاه‌های داخلی آن، در هیچ گوشه‌ی کشور آزادی پایدار و استواری بدست نخواهد آمد.

لذا مقتضیات مرحله‌ی خاص تکامل اجتماعی ایران، ضرورتاً ایجاب می‌کرد که برای سراسر ایران حزبی واحد، کنگره و مجلس مؤسسان واحد و نهضت آزادی واحدی ایجاد شود تا بتواند آزادی و دموکراسی پابرجا و دیرپایی برای تمام کشور، اعم از آذربایجان، خوزستان، سیستان، گیلان و تهران به ارمغان آورد. لکن سران «فرقه‌ی دموکرات»، منافع و مصالح آذربایجان را از سایر نقاط ایران جدا کرده اعلام داشتند: «...آنها (مردم سایر نقاط ایران) در روزنامه‌های خود می‌نویسند بگذار سران دموکرات بیایند و ما را نیز از اسارت نجات دهند. اما ما می‌گوییم نه! شما خودتان، خودتان را نجات دهید، ما هم به شما کمک خواهیم کرد. اما ما احتیاجی به شما نداریم. شما باید این را بدانید که اگر آزادی ملی ما را به رسمیت نشناسید، ما بدون شما زندگی خواهیم کرد...»[1]

افسوس که آنها با این عمل خود، نه مردم ایران را از اسارت آزاد ساختند و نه به حفظ آزادی آذربایجان توفیق یافتند. راهی خطا پیمودند و مردم ستمدیده‌ی آذربایجان را پیش پای استعمارگران قربانی کردند. «پیشه‌وری» می‌گفت: «...خلق ما در سیاست باید راهی را پیش گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به تهران انتخاب کرده بود و از آن باید تقلید کند...»[2]

حال ببینیم «ستارخان» سردار ملی قبل از حرکت به تهران چه راهی در پیش گرفت. «کسروی» راه و روش وی را چنین شرح می‌دهد: پس از به توپ بستن مجلس در تهران، دولتیان در تبریز به سر مجاهدین تاختند. به محض این که خبر به توپ بستن مجلس و بهم خوردن مشروطه در تهران پراکنده شد، مایه‌ی نومیدی بسیاری از مشروطه‌خواهان شد. «انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدین باشد و به آنان دلداری دهد، بهم خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نهانگاهی کشید. «جلال‌الملک» و «بصیرالسلطنه» در کنسولخانه روس و «میرزا حسین واعظ»

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲٤، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۲۳. از نطق «پیشه‌وری» در سالن دانشسرای تبریز.
۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳٦، مورخه‌ی ۲٤/۸/۲، سرمقاله («صدر» سقوط کرد).

در کنسولخانه فرانسه بست نشستند... ولی مجاهدین ترس به خود راه نداده، دست از ایستادگی برنداشتند و کسانی از «علی مسیو» و «حاجی علی دوافروش» و «حاج مهدی آقا»، رشته‌ی پشتیبانی را از دست ندادند...»[۱]

«...مشروطه از همه‌ی شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز باز می‌ماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز باز پسین ایستادگی را می کرد. در سایه‌ی دلیری و ایستادگی «ستارخان» بار دیگر به همه‌ی کوی‌های تبریز باز گشته، سپس نیز به همه‌ی شهرهای ایران بازگردید.»[۲]

در بحبوبه‌ی جنگ‌های خونین تبریز که دولتیان «ستارخان» و یارانش را در امیرخیز تحت فشار گذاشته بودند، «پاخیتانوف» کنسول روس در تبریز، «ستارخان» را خبر کرد که به امیرخیز خواهد آمد. «ستارخان» بسیج پذیرایی کرده؛ کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند. کنسول چون درآمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز کرد: «امروز به خیابان رفتم و به دوچی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد. «ستارخان» پاسخی ساده داده گفت: «ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی کنیم و همیشه از آن سوی به ما می تازند و ما جلو یشان می گیر یم.»

کنسول به «ستارخان» پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او به درخانه‌ی خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید می داد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. «ستارخان» چنین گفت: «جنرال کنسول، من می خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم» کنسول که انتظار این پاسخ را نداشت خیره ماند و چون برخاست برود «ستارخان» هفت تن سواران قره داغ را که در جنگ‌ها دستگیر کرده بود به او سپرد که همراه نوکران خود به دوچی رساند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان شد.»[۳]

«چنان‌چه گفتیم نمایندگان انجمن به جان خود ترسیده هر یک به جایی پناهید. سپس نیز «لوتیان دَوَچی» انجمن را تاراج کردند و بیرقش را خواباندند. «ستارخان» از کارهای ارجداری که در آن روزهای گرفتاری کرد، یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با شکوه و نمایش به انجمن فرستاد که بالای درش افراشتند، و «حسین خان باغبان» را با یک دسته از مجاهدین گزیده به نگهداری آن بیرق گماشت. این نشانی از ارجگزاری او به انجمن می بود. در این روزها هم آرزو می‌داشت که دوباره انجمن بر پا شد و به کارها دیده‌بانی کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش جز کناره‌جویی معنی نمی داشت، این بود که نمایندگان دیگری پا پیش نهاده انجمن را بر پا گردانیده. چون در این هنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی، آنگاه هرکسی برگزیده شدن را نپذیرفتی، ناچار کسانی خود خواستار شده نمایندگی را

۱ــ «تاریخ مشروطیت ایران»، «کسروی» صفحه‌ی ۶۷۸.
۲ــ «تاریخ مشروطیت ایران»، «کسروی» صفحه‌ی ۶۹۳.
۳ــ «تاریخ مشروطیت ایران»، «کسروی» صفحه‌ی ۶۹۴.

پذیرفتند، که ما از آنها جز نام‌های «میرزا محمد تقی طباطبایی» و «حاجی مهدی آقا» و «سید حسینخان عدالت» و «میرزا اسماعیل نوبری» نمی دانیم. «میرزا محمد تقی» رئیس انجمن شد.

«...چون تنها تبریز را کانون قانون ایران می شناختند و همگی رو بسوی این جا می داشتند، انجمن ایالتی تبریز در نبودن مجلس شوری، خود را جانشین او گردانیده، و از همه جا آنرا پذیرفته براست داشتند. از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده، تنها در پی نگهداری خود نبوده، در پی آن نیز می بود که مشروطه را به ایران بازگرداند، و از چیرگی بیگانگان جلو گیرد و رشته‌ی کارهای کشور را در دست دارد...»[1]

این بود راه «ستارخان»! ولی راه «فرقه‌ی دموکرات» نیز همین بود؟

چنان که دیدیم سران «فرقه‌ی دموکرات» معتقد بودند که اگر مردم سایر نقاط ایران خود قیام کردند و مختاریت آذربایجان را نیز به رسمیت شناختند، به آنها کمک خواهند کرد. وگرنه از آنها دست شسته، راه خود را در پیش خواهند گرفت. در این مورد «محمود هرمز» مخبر «ایران ما» از تبریز می نویسد: «موقعی که من می خواستم از تهران حرکت کرده و به اینجا بیایم، برخی از آزادیخواهان و آذربایجانی های مرکز به من می گفتند ما از شما می خواهیم در تبریز این نکته را تحقیق کنید آیا آنها می خواهند آزادی را محدود سازند و سدی میان آذربایجان و ایران بکشند یا نه و اگر ستمدیدگان و آزادی‌طلبان سایر نقاط ایران دست به سوی آنها دراز کنند به کمک ما خواهند آمد یا خیر. من این سئوال را مکرر در نزد سران «فرقه‌ی دموکرات» آذربایجان طرح کردم.

یکی از اشخاصی که طرف سئوال من بود دکتر «سلام اله جاوید» وزیر کشور آذربایجان بود. وی در جواب محدود کردن نهضت آزادی به آذربایجان گفت: «...فکر و تصمیم فعلی ما این است که کانون نهضت ایران یعنی آذربایجان را گرم و فروزان نگاهدار یم و این سنگر اصلی را مستحکمتر سازیم و نیز می خواهیم به سایر برادران خود و جهانیان نشان بدهیم که اگر کار در دست ملت باشد قادر است آزادی را بدست بیاورد و رفاه جامعه را تأمین سازد. اگر آزادیخواهان مرکز خیال کنند که ما قشون کشی کرده به تهران خواهیم رفت در اشتباهند و گمان نمی کنم این کار با وضع کنونی صورت بگیرد یا فعلاً عملی شود. اما اگر آنها نیز خود را آماده ساخته و جنبش کنند ما بلافاصله به کمک شان خواهیم رفت.»[2]

امامردم ایران می خواستند که نهضت آذربایجان دست کمک و یاری بسوی آنان دراز کند تا آنها نیز بتوانند زنجیرهای اسارت را پاره کردن دست در دست آذربایجان بسوی آزادی و استقلال ملت ایران پیش روند. «جهانگیر تفضیلی» مدیر «ایران ما» نوشت: «... به نظر من تنها هنگامی نهضت آذربایجان به نفع ایران و استقلال و تمامیت ارضی میهن ما تمام خواهد شد که در کشور ما «همه جا آذربایجان» شود. باید قبول کرد که قدم‌های تندی که هم‌میهنان آذربایجانی بواسطه‌ی روح بلند آزادیخواهانه‌ی خود و هم چنین موقعیت جغرافیایی آذربایجان بسوی دموکراسی و ترقی برداشته اند

۱ــ «تاریخ مشروطه ایران»، نوشته‌ی «کسروی» جلد اول صفحه‌ی ۷۳۲.

۲ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌ی ۳۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/٤، از مقاله «تنور هنوز گرم است».

برگشتنی نیست...»[1] و «اسماعیل پوروالی» در مقاله‌ای تحت عنوان «یکشب با افسران آذربایجانی» می‌نوشت: «...این تنها آذربایجان نیست که باید آزاد شود و از قید رقیت و بندگی نجات یابد. باید بداد فارس هم رسید، دست کمک به جانب خراسان دراز کرد و خوزستان و کرمان را هم از بدبختی و بیچارگی نجات داد تا میهن محبوب ما ایران نجات یافته باشد. دیدگان هم‌میهنان خراسانی و فارسی و خوزستانی و کرمانی و اصفهانی و تهرانی اکنون به آذربایجان گرامی دوخته شده است.

شما دایره‌ی فعالیت خود را کوچک نکنید به فکرایران باشید... به آزادی آذربایجان قانع نشوید... به همراهی دیگر برادران خود بشتابند...»[2] وروزنامه‌ی «کیهان» درسرمقاله‌ی خود پیامی به قلم «نوشاد» به «پیشه‌وری» فرستاد که قسمت‌هایی از آنرا نقل می کنیم: «این پیامی را که من به شما می دهم، پیامی است که یک فرد ایرانی به یک فرد ایرانی... می دهد.

...آقای «پیشه‌وری»! باور کنید که قلب آزادیخواهان ایران با شما است. ولی به دو دلیل نمی توانند از شما طرفداری کنند. یکی این که نهضت شما رنگ استقلال و جدایی از ایران دارد و از ترس این که متهم به خیانت به وطن شوند جرئت طرفداری از شما ندارند...»

...مانع دیگر آزادیخواهان از طرفداری شما این است که خودشان هم می ترسند این سنگی را که شما کار گذاشته‌اید پایه‌ای برای جدایی آذربایجان از ایران باشد.

...بیایید و از این دایره‌ی کوچکی که دور خود کشیده‌اند گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید «ستارخان»، بشوید «خیابانی»، بشوید «کلنل محمد تقی خان»، بشوید «میرزا کوچک‌خان»، بشوید «حاجی سید عبدالحسین لاری»، بشوید آن چیزی که... لنین برای روسیه بوده این نهضت را برای تمام ایران بخواهید.

اگر شما حرف تمام ایران را بزنید هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این یغما نصیبی ندارد با شما همراه خواهد بود. آن رنجبر کرد، آن مظلوم لر، آن ستمدیده‌ی بلوچ، آن فقیر لخت و برهنه‌ی فارس، آن گرسنه‌ی درد کشیده‌ی کرمانی و خراسانی و مازندرانی و خوزستانی با شما همصدا خواهد شد. هیچ کس از این وضع راضی نیست. همه منتظرند که بیرقی بالا رود و دور آن جمع شوند. ولی مردم، وطن و استقلال خود را بیش از آزادی و آسایش دوست می دارند و می ترسند که مخالفین شما راست بگویند و با تأیید شما مملکت خود را با دست خویش تجزیه کرده باشند...

...شما فراموش نکنید که دریک گوشه‌یی از مملکت ایران قرار گرفته‌اید، سایر شهرستان‌های ایران با شما نیست، در آن شهرستان‌ها توپ و تفنگ و تانک و زره‌پوش را برای مواجهه با شما مهیا داشته‌اند. دولت ایران، طبقه‌ی متنفذ ایران به خون شما کمر بسته‌اند. در همان آذربایجان نیز دشمنان شما کم و کوچک نیستند...

۱ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۱ مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۹.

۲ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲٦، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲.

شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و همراه باشد... دوم در همانجایی که فعلاً در دست شما است یک حکومتی درست کنید که نمونه‌ی کاملی از دموکراسی و عدالت و مساوات و نظم و ترتیب باشد تا تمام ایرانی ها چشم براه شما شوند و منتظر باشند که بیایید و ایشان را نجات دهید. شما نیز با اتکای به آن اصول و احساسات ملت ایران هر روز یک قدم جلوتر بگذارید تا به تمام ملت ایران برسید و خود را در آغوش ایشان که برای پذیرفتن شما باز کرده‌اند، جای دهید...»[۱]

«پیشه‌وری» در جواب این پیام نوشت: «..اینرا یکی از آزادیخواهان تهران می نویسد و این می رساند که آنها اشخاص بسیار عاجز و زبونی هستند و به اراده و قدرت خود اعتمادی ندارند و درانتظار نجات‌دهنده‌ای از خارج هستند و برای ملتی هیچ بدبختی بزرگتر از این نیست.»[۲]

«... کسانی که می خواهند رنگ و خاصیت ملی جنبش ما را تغییر دهند به خلع سلاح مردم ما می کوشند و ماسک آزادیخواهی آنها نمی توانند ما را اغفال کند... ما سوگند خورده‌ایم که مبارزه‌ی ملی را تا پایان ادامه دهیم. مرگ هست بازگشت نیست.»[۳]

ولی اکثریت قاطع مردم آذربایجان خواهان آزادی تمام ایران بودند و برای فداکاری و جنگ در این راه آمادگی داشتند. مخبر «ایران ما» می گوید: «بزرگ علوی» که با هیئت روزنامه‌نگاران در تبریز بود، در خیابان از یک فدایی که مسلسلی بدست و یک کلت امر یکایی به کمرداشت پرسید:

ــ شما کجایی هستی و اسم‌تان چیست؟

ــ اسم من عبداله است و از اهل سراب هستم.

ــ چند سال داری و چه کاره هستی؟

ــ بیست سال دارم و مأمور کمیته‌ی «فرقه‌ی دموکرات» و فدایی هستم.

ــ برای چه تفنگ بدست گرفته‌ای؟

ــ بنا به دستور «فرقه‌ی دموکرات».

ــ آیا علت این را می دانید که چرا فرقه به شما دستور برداشتن سلاح را داده است.

ــ بلی!

ــ ممکن است به ما هم بگویید؟

ــ در راه آزادی.

ــ حال که پادگان تسلیم شده است، مگر آزادی به دست نیاورده‌اید که هنوز هم تفنگ در

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۸۶۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۶ از مقاله‌ی «پیام به «پیشه‌وری»».

۲ــ به این ایراد «پیشه‌وری»، «بزرگ علوی» نماینده‌ی «رهبر»، پاسخ درست و بجایی داده است: «آقای «پیشه‌وری» ما در زیر سرنیزه‌های حکومت نظامی مبارزه می کنیم ولی پشت شما به استالینگراد است.» «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۹، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۱۹ «ما در برابر «فرقه‌ی دموکرات»...»

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۰۹، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/٤، «ئولمک واردؤنمک یوخدور» ــ مرگ هست بازگشت نیست.

دست دارید؟

ــ نه هنوز.

ــ چطور شما هنوز آزادی را بدست نیاورده اید؟

«عبداله» رویش را به من که گفته های طرفین را ترجمه می کردم، کرده، گفت: به این آقا بگویید آزادی وقتی گرفته خواهد شد که ما با تفنگ های خود به قزوین ــ به تهران شما ــ حتا دورتر تا هندوستان برویم...»[۱]

اینهم مصاحبه با دکتر «جهانشاهلو» رئیس «فرقه‌ی دموکرات زنجان»:

س ــ نظر اساسی شما از قیام چیست؟

ج ــ با اتکاء به همیت و طرز تفکر مردم آذربایجان برای استخلاص ملت ایران و حفظ تمامیت و استقلال این کشور قیام شده است و تا آخرین فرد ملت ایران از زیر فشار یک مشت دزد و جانی خلاص نشود، اسلحه را به زمین نخواهیم گذاشت.»[۲]

و «پوروالی» مصاحبه‌ی خود را با «کبیری» چنین شرح می دهد: «...پس از آن که «کبیری» به وضع کشور اشاره کرد و گفت عقیده‌ی من این است که اول باید ایران را نجات داد و بعد به اصلاحات پرداخت... من معتقدم که رژیم فعلی محکوم به زوال است و ما نباید ساکت بنشینیم و ساعات احتضار آنرا تماشا کنیم. بلکه باید هرچه زودتر دست بکار شویم و کلک این رژیم مردنی را بکنیم... و یک رژیم نو و عملی در ایران برقرار سازیم...»[۳]

«پوروالی» نوشته‌ی خود را با این جمله‌ی پرمغز به پایان می رساند: «چه خوب گفته است لنین... که رهبران آزادی اگر از دودلی و تردید هیئت حاکمه‌ی فاسد استفاده نکنند، بزرگترین خیانت را به طبقه‌ی کارگر و آزادیخواه کرده اند...»[۴]

آیا آنچه در آذربایجان می گذشت آشوب معدودی ماجراجویان و اشرار بود یا یک نهضت واقعی؟

به این سئوال فرمانده لشگر آذربایجان سرتیپ «درخشانی» در مصاحبه با «جهانگیر تفضلی» چنین پاسخ گفته است: «این همه افراد فدایی و عضو «فرقه‌ی دموکرات» که همه آذربایجانی هستند از چاله که در نیامده اند، لابد نهضتی هست.»[۵]

جواب سرگرد «مستشاری»، فرمانده پادگان میاندوآب در مصاحبه با «محمود هرمز» چنین بوده است: «اینجا نهضتی است که می بینید و قوایی که مرتب به میاندوآب می رسد همه اهل

۱ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌ی ۳۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/٤.

۲ــ «دنیای امروز»، شماره‌ی مخصوص، تاریخ ۲٤/۱۰/۳.

۳ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌ی ٤۲، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۱٦.

٤ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره‌ی ٤۲، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۱٦.

۵ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲٤/۹/۳۰، اخبار مهم آذربایجان.

آذربایجان هستند و غیر از آذربایجانی های ترک زبان، عده‌ای زیاد ارمنی و آسوری کرد هم هستند.[۱]

این را نیز بگویم که درخود پادگان و از سربازان من قریب ۱۵۰ نفر عضو «فرقه‌ی دموکرات» بودند.»[۱] این هم نظر یک روحانی که از آذربایجان آمده: «سئوال از آقای حاجی سید «مرتضی علم» که اخیراً از تبریز به تهران آمده: به نظر جنابعالی علت قضایای آذربایجان چیست؟ جواب: خیال می کنم دیگر علت این امر امروز برای همه روشن باشد. رویه‌ی سیاسی نامطلوب و سستی و اشتباهات متوالی دولت‌های گذشته که غالباً آلت اغراض خصوصی شدند و عدم توجه به درخواست‌های مشروع آذربایجان موجبات پیش آمدهای فعلی شده است.»[۲]

سفیرکبیر امریکا در ایران «موری» نیز در گزارش خود به وزارت امور خارجه امریکا چنین می‌نویسد: «مقامات رسمی ایران در تبریز اظهار می دارند که «فرقه‌ی دموکرات» تکیه گاه توده‌ای ندارد و به محض این که روس‌ها حمایت خود را قطع کنند سقوط خواهد کرد.

کنسول ما و کنسول بریتانیا در تبریز تأکید می کنند که در صورت قطع حمایت روسیه احتمالاً جنبش سقوط خواهد کرد. اما در عین حال معتقدند که در آذربایجان نسبت به جنبش دموکرات‌ها علاقه و همدردی عمومی عمیقی وجود دارد و مردم آذربایجان از حکومت تهران عمیقاً نفرت دارند.»[۳]

روزنامه‌ی «جبهه»، ارگان «حزب ایران» نیز عقیده داشت که: «... نهضت آذربایجان یک انقلاب ماجراجویانه نیست که امروز اغلب جرائد مرکز آن را زیر لفافه‌ی تملق آمیز شعر و چکامه‌سرایی حق تشریح می کنند، نهضت آذربایجان مقدمه‌ی یک نهضت ملی است که مورد تصدیق مردم تیزبینی است که بدبختی را می بینند و راه علاجی جز این نمی بینند... آذربایجانی در همه مورد پیشوا و پیشقدم است و دیگران مرید...»[۴]

و روزنامه‌ی «ایران ما» نوشت: «موضوع آذربایجان و نهضتی که امروز در آنجا بوجود آمده و پا گرفته موضعی است که در تاریخ ایران یک فصل برجسته‌ای را تشکیل خواهد داد. مخالفین این نهضت و اعضای هیئت حاکمه و عناصر ارتجاعی هرچه می خواهند بگویند و هرکار که می خواهند بکنند ولی تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پرافتخاری است که هرقدر هم که نواقص و یا معایبی داشته باشد، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت ملت ایران، و برای نزدیک کردن اجتماع ایران به آزادی و

۱ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲۴/۹/۳۰. اخبار مهم آذربایجان.

۲ــ «شهباز»، شماره‌ی ۳۲، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۳، نظر یک روحانی آذربایجانی.

۳ــ اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا، متن انگلیسی صفحه‌ی ۴۶۵، تهران ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵.

۴ــ «جبهه»، شماره‌ی ۴۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۳، «آذربایجان کانون آتش زرتشت» به قلم «ح ــ انصاری خلخالی».

استقلال واقعی و به تمدن و بشریت کنونی نقش عمده‌ای را دارا خواهد شد...»[1]

به این ترتیب مدعیانی را که می گفتند: «قیام آذربایجانی آشوب ۲۰۰ ــ ۳۰۰ نفر مهاجر قفقازی است»، جز رسوایی راهی نیست.

اکثریت مردم آذربایجان برای واژگون ساختن استبداد و ارتجاع و بسط آزادی و دموکراسی در آذربایجان و سراسر ایران مردانه بپاخاسته بودند و اگر نهضت آنان را به بیراهه کشاندند و خلق را دست بسته به دژخیمان ارتجاع تسلیم کردند، این امر در اصالت نهضت کوچکترین خدشه و خللی وارد نمی سازد.

۱ــ «ایران نما»، شماره‌ی ٤٦٧، ۲٤/۹/۲۹ از مقاله‌ی «ای آذربایجان! ای دموکراسی آذربایجان!» نوشته‌ی «محمود تفضلی».

کنفرانس مسکو

پیش از شروع بحث درباره‌ی کنفرانس مسکو یک بار دیگر مسئله تخلیه‌ی ایران را از نیروهای متفقین؛ بررسی می‌کنیم: بر پایه‌ی فصل پنجم پیمان اتحادی که بین دولت ایران و دولت‌های انگلیس و شوروی مورخه‌ی نهم بهمن ماه سال ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) مقرر بود «پس از آن که کلیه‌ی مخاصمه مابین دول متحده (روس و انگلیس) با دولت آلمان و شرکای آن به موجب یک یا چند قرارداد متارکه‌ی جنگ متوقف شد، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو این که قبل از ششماه بعد از متارکه باشد، بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان، هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.»

اعلامیه‌ی کنفرانس تهران نیز که در نهم آذرماه سال ۱۳۲۲ از طرف سه دولت امریکا، انگلستان و شوروی منتشر شد حاکی بود که «دولت‌های متحده‌ی امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده‌ی انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلحدوست «در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ برطبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند» پس از شکست آلمان، در تیرماه سال ۱۳۲۴ خبرگزاری نیویورک خبر داد «چرچیل به دولت شوروی پیشنهاد کرده است که متفقین قوای خود را از ایران خارج سازند، ولی دولت شوروی هنوز پاسخی نداده است.»

روزنامه‌ی کیهان ضمن نقل این خبر نوشت «روس‌ها از این می‌ترسند که اگر نیروی هر دو طرف از ایران بیرون رفت، نفوذ و اراده‌ی حریف جنوبی ایشان با کلاه و قبای ایرانی بر سریر حکومت بنشیند و مثل دوره‌ی گذشته مصالح ایشان را لگدکوب کند.»[1]

سپس مسئله ایران در پوتسدام مطرح شد. ولی فقط به این نتیجه رسید که قوای متفقین شهر تهران را تخلیه کنند و در موضوع تخلیه‌ی سراسر کشور توافقی حاصل نشد.

کنفرانس وزیران پنج دولت درلندن، که در اواخر شهریور ماه سال ۱۳۲۴ تشکیل شد، نیز نتوانست تصمیمی در این باره بگیرد. خبرگزاری فرانسه خبر زیر را از کنفرانس لندن مخابره کرد: «... انگلیس‌ها حاضرند که از ماه دسامبر قوای خود را از ایران خارج کنند. لکن روس‌ها ترجیح می‌دهند نیروی خود را تا آخرین فرصت، که در مارس ۱۹۴۶ (اسفندماه ۱۳۲۴) منقضی می‌شود، در ایران نگاهدارند.»[2]

پس از پایان کنفرانس وزرای خارجه در لندن، نامه‌هایی بین «بوین» وزیر خارجه انگلیس و «مولوتف» وزیر خارجه شوروی مبادله شد که مضمون آنها را «بوین» چنین شرح داد: «پس از

۱ــ «کیهان» شماره‌ی ۷۱۷، ۲۴/۴/۲۷ سرمقاله‌ی «آیا روس‌ها برای تخلیه حاضر هستند؟».

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۸۶۴، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱.

انعقاد کنفرانس وزرای خارجه، راجع به تخلیه‌ی ایران نامه‌ای به «مسیو مولوتف» نوشتم که دولتین موافقت کنند تا آخر سال جاری (۱۹٤۵) قوای خودشان را از ایران بیرون برند، جز خوزستان که منطقه‌ی نفت‌خیز انگلستان است و آذربایجان، که در انقضای موعد این منظور را عملی سازند.»

«مولوتف» در پاسخ اظهار داشت که موضوع از لحاظ تصمیم کنفرانس «پوتسدام»، یعنی تخلیه‌ی تهران عملی شده، ولی راجع به کلیه‌ی موضوع، خوب است قضیه در موقع مقرر مطرح شود.

بعد «بوین» نامه‌ی دیگری به «مولوتف» نوشته و تذکر داد که جریان احوال را، به اطلاع همکارانم رسانیدم و موافقت حاصل شد که در ۲ مارس ۱۹٤٦ (۱۱ اسفند ماه ۱۳۲٤) تخلیه عملی شود. «مولوتف» در آخرین نامه اظهار داشته، از این که نامه‌ی مورخه ۲۰ سپتامبر مورد رضایت جنابعالی واقع شده، مسرورم. از شما خواهش می کنم در نظر داشته باشید که دولت شوروی به انجام تعهدات خود اهمیت فوق العاده‌ای می دهد.[۱]

دولت امریکا که به علت نداشتن قرارداد اقامت نیروهایش در ایران، مورد انتقاد و اعتراض مردم و مطبوعات بود، در مهرماه سال ۱۳۲٤ اعلامیه‌ای از طریق سفارت خود در تهران به این شرح صادر کرد: «نیروی امریکا در اواخر ۱۹٤۲ با موافقت صریح نخست وزیر وقت جناب آقای قوام السلطنه وارد ایران شد... دولت امریکا مکرراً تمایل خود را به ادامه‌ی مذاکرات در باره‌ی انعقاد قرارداد راجع به موقعیت نیروهای امریکا در ایران به دولت ایران اعلام کرده، ولی دولت ایران مسامحه کرده است. لذا مسئولیت فقدان قرارداد، به عهده‌ی خود دولت ایران است.»[۲]

ضمناً اعلام داشت که نیروهای نظامی اش بلافاصله ایران را تخلیه خواهند کرد و تا اول ژانویه ۱۹٤٦ نیروهای خود را از ایران بیرون برد.

کنفرانس مسکو، روز ۲۵ آذرماه سال ۱۳۲٤ با شرکت «بوین»، «برنس» وزیر خارجه امریکا و «مولوتف» تشکیل و در پنجم دیماه همان سال کار خود را پایان داد. (۱٦ ــ ۲٦ دسامبر ۱۹٤۵)

به این کنفرانس «سر ریدر بولارد» سفیر کبیر انگلیس در ایران و «جان د. جرنگان» دبیر دوم سفارت امریکا در ایران نیز دعوت شدند که نشان می داد مسئله ایران و موضوع آذربایجان در آن کنفرانس طرح خواهد شد.

مقارن تشکیل کنفرانس، رادیوی «بی. بی. سی» (لندن) که همیشه از دموکرات ها و حکومت ملی آذربایجان به عنوان «عناصر ماجراجو و بیگانه و شورشی...» یاد می کرد، لحن خود را تغییر داده، از فساد حکومت مرکزی و عدم توجه به شکایات و خواسته های مشروع مردم آذربایجان سخن به میان آورد[۳].

«بوین» برای حل مسئله ایران، در کنفرانس مسکو پیشنهاد کرد که یک کمیته‌ی سه نفری

۱ــ «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲٤/۷/۲۰.

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۸۷۰، مورخه‌ی ۲٤/۷/۸، اعلامیه‌ی سفارت امریکا.

۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۸٤۱، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱.

از نمایندگان امریکا، شوروی و انگلستان تشکیل و به تهران فرستاده شود تا اوضاع ایران را عموماً و آذربایجان را خصوصاً رسیدگی کند. وی ضمناً به تأسیس حکومت های خودمختار محلی نیز اشاره کرد تا به این وسیله «بتوان بین منافع دولت شوروی در آذربایجان و اصل تمامیت ایران به مصالحه ای رسید.»[۱]

بعدها «بوین» در این باره اظهار داشت: «در حقیقت قانون اساسی ایران هرگز به موقع اجرا گذاشته نشده است و به موجب این قانون امورهر یک از استان های ایران باید به دست اهالی آن استان داده شود. سپس کلیه استان های مزبورتحت اداره ی حکومت مرکزی باشد و به این طریق ایران به شکل یک حکومت متحده در می آمد. لذا ما پیشنهاد کردیم کمیسیونی از سه دولت بزرگ تشکیل شود و برای رسیدگی به این موضوع و ایجاد راه حلی برای آن به ایران اعزام شود و برنامه کمیسیون مزبور را نیز من طرح کرده و خیلی مایل بودم تصویب شود، ولی دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد...»[۲]

دولت شوروی ابتدا با این پیشنهاد موافق بود ولی آخر سر آنرا رد کرد. پس از پایان کنفرانس «بوین» گفت: با وجود عدم توافق در باره ی این پیشنهاد، انگلستان هنوز به رأی خود باقی است و مذاکرات از مجاری عادی دیپلوماتیک ادامه خواهد یافت.

در آن زمان دولت های انگلیس و امریکا پیشنهاد «بوین» را بهترین پیشنهاد برای حفظ منافع طرفین و جلوگیری از برخورد با شوروی می شمردند و به علاوه حاضر نبودند که بر سر این اختلاف، جنگ دیگری را متحمل شوند. چنان که به نوشته ی سرلشکر «حسن ارفع» رئیس ستاد ارتش وقت «سر ریدر بولارد» صریحاً اعلام داشت که دولت های انگلیس و امریکا، بر سر مسئله ایران حاضر به جنگ با شوروی نیستند.»[۳]

ولی دولت شوروی به سادگی حاضر به تخلیه ی ایران نبود. در این باره «برنس» وزیر خارجه امریکا، در کتاب خود به نام «گفتار صریح» جواب استالین را در باره ی تخلیه ی ایران چنین نقل می کند: «... معادن نفت باکو واقع در جنوب شوروی نزدیک مرز بوده ومسئله ی بخصوصی راایجاد کرده است. این معادن را باید در مقابل احتمال هر اقدام خصمانه ای که از طرف ایران ابراز شود، حفظ کرد وهیچ اعتمادی هم به دولت ایران نمی توان داشت. ممکن است خرابکارانی به معادن باکو اعزام شوند که معادن مزبور را آتش زنند و چون دولت شوروی به موجب پیمان منعقده حق دارد که ارتش خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاهدارد، لذا میل ندارد که قبل از آن تاریخ ایران را تخلیه کند و در آن تاریخ هم باید وضع را بررسی کرد و ملاحظه کرد که ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج ساخت یا نه. تصمیم راجع به این موضوع موکول به رویه و رفتار دولت ایران خواهد بود. و نیز متذکر شد که پیمان ۱۹۲۱ بین شوروی و ایران به دولت شوروی حق می دهد که هرگاه احتمال

۱ــ «لوموند»، دوم ژانویه ۱۹٤٦.

۲ــ «ایران ما»، شماره ی ٤۷۱، مورخه ی ۲٤/۱۲/۵، سرمقاله.

۳ــ «خاطرات سرلشگر ارفع»، متن انگلیسی، صفحه ی ۳٤۹.

خطری از منبع خارجی متوجه روسیه ی شوروی شود، ارتش خود را به شمال ایران اعزام دارد...»

«... من اظهار امیدواری کردم که هیچ اقدامی در ایران نشود که تولید اختلافی بین ما و شوروی بکند. در جواب من «استالین» گفت: ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون شود.»[۱]

پس از پایان کنفرانس مسکو، «سر ریدر بولارد» سفیرکبیرانگلیس در تهران به امید این که موافقت دولت ایران با پیشنهاد وی، دولت شوروی را تشویق به قبول آن خواهد ساخت، به معیت «والاس موری» سفیر کبیر امریکا در ایران پیشنهاد مزبور را تسلیم دولت «حکیمی» کرده قبول آنرا خواستار شد.

مواد اساسی پیشنهاد مزبور به قرار زیر بود:

۱ــ کمیسیون نامبرده برای شروع به امر، این موضوع را در مد نظر قرار دهد که در طی مدت اقامت قشون متفقین در ایران، تشکیلات اقتصادی و تشکیلات اداری دولتی دچار اختلال شده و اشکالاتی فیمابین دولت مرکزی و اهالی بعضی از ایالات رخ داده است. سه دولت نامبرده تصدیق می کنند که ممکن است مسئولیت این وضعیت تا حدودی متوجه آنان باشد و بنابراین باید سعی کنند که با دولت ایران در تجدید استقرار اوضاع عادی به نحوی که مورد رضایت کلیه ی عناصر مختلفه اهالی مملکت باشد و نیز در حفظ روابط دوستانه با سایر ممالک مساعدت کنند.

٤ــ از لحاظ حل و فصل اشکالات موجوده بین دولت مرکزی ایران و بعضی از ایالات کشور، کمیسیون در تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی طبق مقررات قانون مشروطیت ایران به آن دولت مشورت داده و کمک خواهد کرد.

۵ــ توصیه های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به دولت ایران باید مورد تصویب سه دولت واقع شود) باید شامل کلیه ی کشور ایران به انضمام آذربایجان بوده باشد.

٦ــ قوانین موجوده که مقررات مربوط به مشروطیت را (در باب انجمن های ایالتی و ولایتی) تشریح و تفصیل می کند باید مأخذ و مبداء قرار گیرد. لکن کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصاً در قسمت انتخابات انجمن های محلی و اختیارات و وظایف انجمن های مزبور و طریقه ی مربوط به تدارک وجوه برای آن انجمن ها بنظر لازم می رسد توصیه خواهد کرد.

۷ــ کمیسون نیز توصیه هایی در باب استعمال زبان های اقلیت از قبیل عربی، ترکی و کردی بطور آزاد برای تعلیم و منظورهای دیگر خواهد کرد.

۹ــ سه دولت نامبرده مساعی کامل خود را بکار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند که توصیه هایی را که از طرف کمیسیون بعمل می آید بصورت قانونی درآورده و آنها را به موقع اجرا گذارند.

۱۱ــ اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد.»[۲]

۱ــ نقل از کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، نگارش «مصطفی فاتح»، صفحه ی ۳٦۹.

۲ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، صفحات ۲۳۹ ــ ۲٤۰.

دولت «حکیمی» در خفا با سفیران امریکا و انگلیس وارد مذاکره شده و حتا نظر موافق خود را با اساس پیشنهاد، بوسیله دادن پیشنهادهای اصلاحی اعلام کرده بود.

یکی از اصلاحات پیشنهادی دولت ایران این بود که دو نفر هم به نمایندگی ایران در کمیسیون سه گانه شرکت کنند. مقایسه‌ی این کمیسیون با «کمیسیون مختلط پنج نفری» که در جنگ جهانی اول بنابه درخواست دولت‌های انگلیس و روس تشکیل شد، نشان می دهد که صلاحیت کمیسیون مختلط فقط در نظارت به امور مالی کشور محدود می شد. حال آن که اختیارات کمیسیون سه گانه نامحدود بود. به علاوه در کمیسیون مختلط پنج نفری ایران سه نفر نماینده داشت و از این راه دولت‌های انگلیس و روس می خواستند به مردم بفهمانند که در کمیسیون اکثریت با ایرانیان است. در صورتی که با قبول پیشنهاد دولت حکیمی، در کمیسیون سه گانه نمایندگان ایران در اقلیت قرار می گرفتند. در هر حال مردم ایران خبر مربوط به کمیسیون سه گانه را اولین بار در تاریخ ۲۵ دیماه سال ۱۳۲٤ (۱۵ ژانویه ۱۹٤٦) از رادیوی «بی. بی. سی» (لندن) شنیدند. زیرا دولت حکیمی اقدامات خود را در پرده‌ی استتار نگهمیداشت و مردم کشور را در جریان نمی گذاشت.

اعلام این خبر از طرف رادیوی لندن سبب شد که عده‌ای از نمایندگان مجلس به زعامت دکتر «مصدق» دولت را در فشار گذاشته خواهان توضیحات شدند و در نتیجه پافشاری آنها «حکیمی» نخست وزیر با حضور نمایندگان جلسه‌ای در وزارت خارجه تشکیل داده متن فارسی پیشنهاد را که نمایندگان امریکا و انگلیس امضا نکرده بودند و در آن از طرف دولت ایران اصلاحاتی شده بود، به استحضار رسانید و در جواب سؤال دکتر «مصدق» مبنی بر این که اگر مخالفید چگونه پیشنهاد اصلاحی داده‌اید و اگر دولت‌های پیشنهاد دهنده با اصلاحات شما موافقت کنند چگونه می توانید مخالفت کنید، پس خوب است شما استعفا بدهید واین مخالفت را دولتی که بعد از شما می آید بکند، چنین جواب داد: «هر وقت شما از نمایندگی مجلس استعفا کردید منهم از نخست وزیری استعفا خواهم کرد.»[1]

روز نوزدهم دیماه دکتر «مصدق» در جلسه‌ی علنی مجلس در مخالفت با کمیسیون سه گانه و رفتار دولت «حکیمی» نطقی ایراد کرده اظهار داشت: «... از این که دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد موافقت نکرده، ملت سپاسگذار است و آنروزی که سه دولت با هم متفق شوند کار ما تمام است.» و از دولت «حکیمی» خواست که استعفا دهد تا دولت بیطرفی روی کار آید و چنان چه از مذاکرات توفیقی حاصل نشد، مسئله را در سازمان ملل متفق مطرح سازد[2].

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» در باره‌ی کمیسیون سه گانه سکوت کرد ولی «حزب توده‌ی ایران» با آن مخالفت ورزید و روزنامه‌ی «مردم» ارگان آن حزب تحت عنوان «ما و کمیسیون سه جانبه» چنین نوشت: «... ما بدون پرده آشکار می گوئیم که در هر دو صورت تشکیل چنین کمیسیونی برخلاف منافع و مصالح ملت ایران بوده و حق حاکمیت ملت ایران را ضایع و زحماتی را

۱ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۲۱.

۲ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، صفحات ۲۲۳ ــ ۲۲۷.

که ملت زجر دیده‌ی ایران در راه هدف مشترک پیروزی ملل متفق متحمل شده است هبا و هدر خواهد ساخت... ما با کمال صراحت اعلام می دار یم که موافقت با چنین کمیسیونی ملت ایران را به درجه یک ملت مستعمره یا تحت قیمومیت تنزل خواهد داد و برای ما سرشکستگی بار خواهد آورد... ما با صدای رسا فر یاد می کنیم که ملت ایران به هیچ دولت خارجی اجازه نخواهد داد برای او قیمومیت کند و تکلیف معین کند.»[1]

بالاخره در اثر مخالفت اکثر یت مردم ایران و نمایندگان واقعی ملت از یک طرف و عدم توافق دولت شوروی از طرف دیگر، پیشنهاد کمیسیون سه گانه «بو ین» به مرحله‌ی اجرا درنیآمد وگرنه چنان چه مخالفتی به عمل نمی آمد، دولت «حکیمی» بنا به توصیه‌ی انگلستان، طرح قیمومیت ایران را می پذیرفت.

«فرقه دموکرات کردستان» (کومله) و خودمختاری کردستان

«فرقه‌ی دموکرات کردستان» که چندی پس از «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» تشکیل یافت، اوایل آبان ماه سال ۱۳۲٤ نخستین کنگره‌ی خود را در شهر مهاباد منعقد ساخت.

به لحاظ مشابهت فراوانی که بین خواسته ها و اقدامات «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» و «فرقه‌ی دموکرات کردستان» وجود دارد ما در توضیح خواسته های آن فرقه فقط به مصاحبه‌ی ؟محمد هرمز» با «قاضی محمد» در مهاباد اکتفا می کنیم:

« س ــ مرام «فرقه دموکرات کردستان» چیست و آیا شما هم مانند «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» طالب خودمختاری داخلی هستید یا نه؟

ج ــ چهار سال است که خود مختاری در اینجا اجرا می شود و این امر را ما مدت هاست که انجام داده ایم. مرام ما همان است که در بیانیه‌ی «حزب دموکرات کردستان» مندرج است و من یک نسخه‌ی آنرا به شما می دهم. بطوری که ملاحظه می کنید منظور ما عبارت از اینهاست:

۱ــ ملت کرد در داخل ایران در اداره‌ی امور محل، خود مختار و آزاد باشد و در حدود دولت ایران خودمختاری ملت کرد را بدست گیرد.

۲ــ با ز بان کردی خود بتواند تحصیل بکند و امور دوایر با همان ز بان کردی اداره شود.

۳ــ انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فور یت انتخاب شده در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی بکنند.

٤ــ مأمور ین دولت باید قطعاً از اهل محل باشند.

۵ــ بوسیله‌ی یک قانون کلی ما بین رعیت و ار باب سازش به عمل آید و آتیه‌ی هر دو تأمین بشود.

٦ــ مخصوصاً «حزب دموکرات کردستان» سعی خواهد کرد که ما بین مردم آذر بایجان و اقوامی که در آذر بایجان زندگی می کنند (آسوری، ارمنی و غیره) در مبارزه وحدت و برادری کامل

۱ــ «مردم» شماره‌ی مخصوص، شماره‌ی ۱۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱۸، «ما و کمیسیون سه جانبه».

برقرار شود.

۷ــ «حزب دموکرات کردستان» به واسطه‌ی استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه‌ی امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه و سادت میهن خود کوشش می کند.

س ــ «فرقه‌ی دموکرات» اداره‌ی امور خود را چگونه انجام می دهد و خودمختاری که می فرمائید چهار سال است عملی شده به چه نحو بوده است؟

ج ــ موقعی که خواستیم خود مختاری را در کردستان عملی کنیم انتخاباتی کردیم، از نواحی کردستان نمایندگان به مهاباد آمدند. نمایندگان مذکور هیئتی را برای اداره‌ی امور کردستان و ایجاد ارتباط با دولت مرکزی ایران انتخاب کردند که این هیئت به نام «هیئت رئیسه‌ی ملی» موسوم شد. فعلاً این هیئت که ر یاست آن با خود این جانب است، امور کردستان را اداره می کند.

س ــ فرمودید شما خواهان خود مختاری کردستان هستید با این وصف اعزام نماینده به مجلس شورای آذر بایجان از چه نظر بوده است؟

ج ــ چون مرام و مقصود «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» با «فرقه‌ی دموکرات کردستان» نزدیک است و تقر یباً یکی است و در این مبارزه وحدت بین این دو فرقه موجود است، اعزام نماینده به مجلس ملی آذر بایجان هم فقط برای این است که همکاری بیشتری کرده باشیم والا منظور از این کارضمیمه کردن این دو قسمت به هم دیگر نیست.

س ــ اگر وحدت کاملی بین «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» با «فرقه‌ی دموکرات کردستان» وجود ندارد، پس چگونه «فرقه‌ی آذر بایجان» هیئت وزرایی تعیین کرده، ولی شما چنین کاری نکرده اید؟

ج ــ هیئت ملی کردستان در حقیقت همان هیئت وزراء آذر بایجان است.»[1]

تقاضاهای «فرقه‌ی دموکرات کردستان» بین کردهای عراق و ترکیه نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت. چنان که در آبان ماه همان سال «ملا مصطفی بارزانی» با نزدیک به سه هزار مرد جنگی از عراق وارد ایران شده و به «فرقه‌ی دموکرات کردستان» پیوست.

روز ۲٤ آذرماه سال ۱۳۲٤ (۱۵ دسامبر ۱۹٤۵) «قاضی محمد» طی تظاهرات وسیعی، تشکیل حکومت کردستان را رسماً اعلام کرد و دوم بهمن ماه همان سال (۲۲ ژانو یه ۱۹٤٦) مجلس ملی کردستان منعقد و «قاضی محمد» را به سمت صدرحکومت ملی انتخاب کرد. ضمناً «حسین سیف قاضی» به سمت وز یر جنگ منصوب شد و «ملا مصطفی بارزانی» و «عموخان شکاک» و عده‌ی دیگری از رؤسای قبایل کرد به مقام ژنرالی نائل آمده در رأس نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند.

تشکیل حکومت ملی کردستان نیز مانند حکومت ملی آذر بایجان متعاقب ملاقات «قاضی محمد» با «میرجعفر باقراوف» در باکو و با مساعدت و پشتیبانی مادی و معنوی دولت شوروی انجام پذیرفت.

۱ــ «مردم»، شماره‌ی مخصوص، شماره‌ی ۷، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱۱، نقل از «شهباز».

آذربایجان در نخستین ماه‌های استقرار حکومت ملی

«فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» پس از استقرار حکومت ملی به انجام دو وظیفه‌ی اساسی همت گماشت:

۱ــ تحکیم سازمان‌های فرقه در شهرها و دهات و تربیت کادرهای حزبی و دولتی که کمبود آن به شدت احساس می‌شد و تشریح و توضیح خواسته‌های فرقه و حکومت ملی، به اعضای فرقه و کلیه‌ی مردم آذربایجان در جهت پیشبرد صحیح و موفقیت آمیز اصلاحات.

۲ــ تشکیل قشون خلق آذربایجان برای دفاع از حکومت ملی.

آگهی مربوط به استخدام داوطلبان خدمت در صفوف قشون خلق در تاریخ ۲٤/۹/۲۷ انتشار یافت و شرایط استخدام عبارت بود از: داشتن سن بالاتر از ۲۲ سال و کمتر از ٤۵ سال ــ عدم اعتیاد به آلکل و افیون ــ داشتن شناسنامه و دادن تقاضای کتبی. به داوطلبانی که با شرایط فوق پذیرفته می‌شدند، علاوه‌بر خوراک، لباس و منزل مجانی، ماهیانه ۱۵۰ ریال نیز حقوق داده می‌شد[۱]. در آن روزها، روزنامه‌ی «آذربایجان» هنوز از نجات سراسر ایران صحبت می‌کرد و می‌نوشت: «... وطن در انتظار اقدام اولاد خلف آذربایجان است که هرچه زودتر به یاری برادران دیگرشان یعنی گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، خوزستانی‌ها، بالاخره تمام ایران بشتابند و با سرنیزه، ارتجاع را از ایران بیرون بریزند...»[۲]

روز ششم بهمن ماه، مقارن انتخاب «احمد قوام» (قوام السلطنه) به نخست وزیری دولت مرکزی، «پیشه‌وری» در گزارش خود به جلسه عمومی کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات» اظهار داشت: «...وظیفه‌ی دسته‌های فداییان پایان پذیرفته است، لذا تعدادی از آنها به سازمان شهربانی وارد خواهند شد... ما ژاندارمری را که تشکیلاتی غلط و علیه آزادی بود لغو کردیم. ... زیرا در یک کشور قانونی حفظ امنیت داخلی به عهده‌ی وزارت کشور است و مأمورین شهربانی و ژاندارمری ضابطین دادگستری هستند. حال آن که در کشور ما، ژاندارمری تابع وزارت جنگ است یا مستقیماً تابع اراده‌ی دیکتاتور، که نیات فاسد او را به موقع اجرا می‌گذارد. لذا ما بجای آن؛ سازمان انتظامی دیگری که شعبه‌ای از وزارت کشور است تشکیل می‌دهیم تا برقراری امنیت را در دهات به عهده گیرد. به همین منظور عده‌ای از فداییان استخدام وزارت کشور خواهند شد و مابقی یا وارد قشون خواهند شد و یا بسر کار خود باز خواهند گشت. ... ما باید برای دفاع از کشورمان قشون منظم ملی تشکیل دهیم...»[۳]

هیجدهم بهمن ماه؛ حکومت ملی در اجرای تصمیم مجلس ملی، به تشکیل قشون خلق

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۰، مورخه‌ی ۲٤/۹/۲۷.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۳، مورخه‌ی ۲٤/۹/۳۰.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۱۰، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۷.

آذربایجان اقدام کرد. و روز نوزدهم بهمن ماه، فرمان شماره‌ی یک وزارت قشون خلق مشمولین را به خدمت نظام وظیفه احضار کرد. پیشه‌وری به مناسبت تشکیل قشون ملی تحت عنوان «به همه‌ی مردم ــ به همه‌ی مردم ــ به همه‌ی مردم» چنین نوشت: «... هموطنان‌عزیزم!... آزادی و حق بدست آمده را باید نگهداشت ... دشمنان آزادی به سادگی ما را به حال خود رها نخواهند کرد.

آنها پس از این که از تبلیغات خائنانه و زد و بندهای دیپلوماتیک خود در خارج مأیوس شدند، خواهند کوشید که با توپ و تفنگ و هواپیما مردم را به زانو درآورده آنان را به اسارت افکنند... هیچ‌وقت نباید این را فراموش کرد... زندگی می خواهی آماده‌ی مرگ باش!

... آزادی را فقط به نیروی قشون منظم و مسلح می توان حفظ کرد... لذا فرقه و دولت؛ تمام آذربایجانیانی را که قادر به برداشتن اسلحه است به صفوف قشون خلق دعوت می کنند.

... زمان اجرای قانون تشکیل قشون ملی که مجلس ملی ما آنرا تصویب کرده هم اکنون فرا رسیده است.»[1]

و چند روز بعد در اداره‌ی نظام وظیفه گفت: «... ما باید توپ، تفنگ، هواپیما و هر نوع اسلحه داشته باشیم. ما فرش زیر پایمان را فروخته تانگ، توپ و هواپیما خواهیم خرید...»[2]

به این ترتیب قشون خلق آذربایجان ایجاد شد، قشونی که استخوان بندی آنرا افسران آزادیخواهی که به نهضت آذربایجان پیوسته بودند؛ تشکیل می دادند.

قشون خلق به جز سلاح هایی که پس از تسلیم لشگر ۳ تبریز و لشگر ٤ رضائیه وتیپ های اردبیل و خوی به دست حکومت ملی افتاد، اکثراً با سلاح های سبک مجهز بود. ــ و تا پایان کار نیز سلاح های سنگینی نظیر توپ های دورزن، زره‌پوش و تانک و هواپیما در اختیارش قرار نگرفت.

از سوی دیگر دولت «حکیمی» که نتوانسته بود با اعزام نیرو و به زور سرنیزه «فرقه‌ی دموکرات» و حکومت ملی را منکوب سازد، تصمیم گرفت که این منظور را با اعمال فشار اقتصادی عملی سازد. لذا موجودی شعب بانک ملی در «آذربایجان» را به تهران منتقل کرد و بیش از ۱۵۰ میلیون ریال مطالبات بازرگانان، شرکت ها و اشخاص را در تمام آذربایجان معوق گذاشته، چک های صادره از طرف آنان را نکول کرد و حکومت ملی را در برابر مطالبات مردم قرار داد.

هم چنین وجه دولتی را که از محل فروش کالاهای انحصاری تأمین می شد، غیرقابل وصول اعلام داشت تا پرداخت حقوق به کارمندان دولت ممکن نشود.

در اجرای این منظور «ابتهاج» طی بخشنامه‌ی ۱۶۷ و نامه‌ی شماره‌ی ٤٦٠٣٠٧، مورخه‌ی ۲٤/۹/۱۰ اداره‌ی اعتبارات و دستور عمومی ۱۸۵ و نامه‌ی ۸۰۳۹/۹، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱۲ اداره‌ی حسابدار یکل دستورداد:

«هیچ گونه حواله های شعب نقاط شمالی ایران در تهران و سایر شعب بانک ملی در سایر

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۰، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۱۸.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۱/۲۲، «فقط توپلارین آغزیندان چیخان سوز حقیقتدر!»(تنها حرفی که از دهانه توپ ها بیرون می آید حقیقت است!)

نقاط کشور پرداخت نشود. کلیه‌ی وجوه نقد و اسکناس در جریان شعب بانک در نقاط شمالی حتا الامکان به شعب بانک شاهنشاهی در نزدیک‌ترین محل تحویل شود.»[۱]

با این اقدام آن قسمت از دارایی مردم شمال که از راه ارسال کالا به سایر نقاط ایران در جریان بود راکد و غیرقابل استفاده می‌ماند و به علاوه بازرگانان شمال نمی‌توانستند با ارسال وجه، جنس از سایر نقاط ایران خریداری کنند و با انتقال وجوه نقد به بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس در ایران) مقدار پول در جریان نقصان می‌یافت و تجار از انجام تعهدات خود عاجز می‌ماندند.

علاوه‌بر این دولت مرکزی دستور داد که از صدور سیگار، قند و چای به آذربایجان خودداری شود. در همان ایام رادیوی لندن خبر داد که حکومت ملی آذربایجان می‌خواهد خود اسکناس چاپ و نشر کند. روزنامه‌ی «آذربایجان» در جواب این خبر نوشت: «تا این ساعت دولت ما در چنین فکری نبوده است. ولی اگر لازم شود به این کار نیز می‌توان اقدام کرد.»[۲]

ضمناً حکومت ملی در برابر فشار اقتصادی دولت مرکزی اعلام داشت که «... اگر تهران پول تجار ما را بالا کشد و نپردازد، حکومت ملی مطالبات آنها را از محل سهمیه مالیاتی که در برابر تهران تعهد کرده خواهد پرداخت.»[۳]

حکومت ملی ضمن پائین آوردن هزینه‌ی زندگی و انجام اصلاحات شهری و تأمین امنیت عمومی، مبارزه بی‌امانی را با محتکران، رشوه‌بگیران، دزدان و متجاوزین به امنیت و حیثیت عمومی پیش می‌برد که حاصل آن فراوانی مایحتاج عمومی و امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان بود. در اجرای این سیاست روز ۲٤/۱۰/۸ دادگاه صحرایی به ریاست «عباسعلی پنبه‌ای» چهار نفر اشخاص ذیل را محکوم به اعدام کرد:

۱ــ رحیم دباغی به جرم ورود به عنف به منزل خانواده‌ای بی‌سرپرست و تجاوز به دختر چهارده ساله آن خانواده.

۲ــ اصلان فرید به جرم فرار دادن یک دختر ۱٦ ساله و تجاوز به وی.

۳ــ کاظم خوشباور معروف به (قارنی ییرتیق کاظم).

٤ــ عزیز یوسف اوغلو. هر دو نفر به جرم دزدی و با داشتن سوابق ممتد دزدی و شرارت در شهر بانی تبریز.

حکم دادگاه بلافاصله به موقع اجرا درآمد و این اقدام حکومت ملی با حسن استقبال مردم روبرو شد. چنان که هنگام اعدام متجاوزین به ناموس مردم که لوحه‌ی جرم خود را به گردن داشتند؛ در میدان عالی قاپوی تبریز فریادهای «زنده باد عدالت» به آسمان می‌رفت.

ولی روزنامه‌های ارتجاعی تهران به حد نفرت انگیزی حقایق را قلب می‌کردند چیزی که رسوایی بیشتر آنها را فراهم می‌ساخت. مثلاً روزنامه‌ی «باختر» در مورد اعدام شدگان چنین نوشت:

«روز شنبه «رحیم دباغ» و «اصلان» و «عزیز یوسف» و «کاظم» را در مقابل شهر بانی

۱ــ «مردم»، شماره‌ی مخصوص، شماره‌ی ۱۱، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱٦، «بانک ملی و نجزیه‌ی آذربایجان».

۲ و ۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸٤، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲۰، «دالیدان آتیلان داش توپرغادیر».

که در خیابان عالی قاپو واقع است اعدام کردند. عموم مردم تبریز از این عملیات وحشیانه غمناک هستند.

علت اصلی اعدام «رحیم دباغ» این است که مشارالیه هفته‌ی گذشته در خیابان‌های تبریز فراد کشیده بود «زنده باد ایران»، «زنده باد شاهنشاه ایران»، این مرد به جرم وطن پرستی اعدام شد.»

«... در شهر تبریز عضویت «فرقه‌ی دموکرات» اجباری است کسی که در فرقه عضویت نداشته باشد به هیچ کجا راهش نمی دهند. ورقه‌ی عضویت را در سر حمام، جلو مهمانخانه، جلو دکان خبازی، زغال فروشی و قصابی مطالبه می کنند و حتا جنازه‌ی مردی را که عضو «حزب دموکرات» نبود، از زمین برنداشتند.»[1] و زیر عکس «کاظم خوشباور» و «عزیز یوسف اوغلو» نوشت: «گناه این افراد این بود که در موقع ورود قشون ایران به تبریز سال گذشته در جلو سربازان گوسفند قربانی کرده و با فریادهای زنده باد ایران از سربازان پذیرایی کردند.»[2]

حال آن که مردم تبریز از کوچک و بزرگ اعدام شدگان را می شناختند و دلیل اعدام آنها را به خوبی می دانستند و نیازی به معرفی روزنامه «باختر» نداشتند.

اما «فرقه‌ی دموکرات» پس از بدست گرفتن حکومت، در برابر سیل درخواست‌های عضویت ناچار شد که سختگیری‌های بیشتری در پذیرش عضو به عمل آورده و حتا دست به تصفیه زند[3].

بدیهی است حزبی که حکومت را به دست گرفته است به جلب و قبول اعضا از راه زور و اجبار احتیاجی ندارد. روز ۲۴/۱۰/۲۰ دستور شروع انتخابات انجمن‌های ولایتی از سوی مجلس ملی آذربایجان صادر شد. زیرا با تشکیل حکومت ملی، انتخاب و تشکیل انجمن ایالتی منتفی شده بود چنان که روزنامه‌ی «آذربایجان» در جواب تصمیم دولت «حکیمی» مبنی بر شروع انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوشت: «... شنیده‌ایم دولت در نظر دارد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را شروع کند. ولی خیلی دیر شده است، دیگر انجمن ایالتی خواسته‌های ما را تأمین نمی کند و این درست مانند سنگی است که از پشت سر انداخته شود که به مچ پا می خورد و اثری نمی بخشد. (ضرب المثل آذربایجانی به مفهوم «نوشدارو پی که بعد از مرگ سهراب آورند»)[4]

تصمیم حکومت ملی دایر به تأسیس دانشگاه آذربایجان (دارالفنون) در تبریز نیز روز ۲۴/۱۰/۱۹ انتشار یافت. در بدو امر دانشگاه از سه دانشکده‌ی پزشکی، کشاورزی و پداگوژی (تعلیم و تربیت) تشکیل می شد. حکومت برای تربیت کادر نظامی و انتظامی خود در اسفند ماه نیز آموزشگاه‌های عالی پلیس و نظامی را در تبریز افتتاح کرد.

در عین حال پاره‌ای از اقدامات سیاسی «فرقه‌ی دموکرات» بر خلاف مراجعت‌نامه و

۱ــ روزنامه‌ی «باختر»، شماره‌ی ۷۳۰، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۳، «آخرین اخبار از آذربایجان».

۲ــ «باختر» شماره‌ی ۷۳۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۶.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۹۰، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۱۱، «فرقه نین تشکیلاتین محکملندیرک» (سازمان فرقه را استحکام بخشیم).

۴ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۴، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲، «دالدان آتیلان داش تو پرغادیر» (سنگی که از پشت سر انداخته شود به مچ پا می خورد) به قلم «پیشه وری».

مرامنامه‌ی فرقه و تصمیمات کنگره عملاً آذربایجان را از حکومت مرکزی دورتر و به استقلال کامل نزدیک‌تر می‌ساخت. اینک برای اثبات این مدعا چند مورد ذکر می‌شود:

۱ــ حکومت ملی، زبان آذربایجانی را تنها زبان رسمی دولتی در آذربایجان شناخت و در این مورد تصمیمات خود را به شرح زیر اعلام کرد:

«۱ــ از امروز، زبان آذربایجانی زبان رسمی دولتی اعلام می‌شود. تمام تصمیمات و آگهی‌های دولتی و فرمان‌های ارتش و لوایح قانونی مطلقاً به زبان آذربایجانی خواهد بود.

۲ــ تمام ادارات (دولتی و ملی و تجارتی و اجتماعی) مجبورند مطالب مربوط به امور خود را به زبان آذربایجانی بنویسند. کلیه‌ی دفاتر و مدارکی که به این زبان نوشته نشده باشد، رسمی محسوب نخواهد شد.

۳ــ امور دادگاه‌ها به زبان آذربایجانی انجام خواهد پذیرفت و برای کسانی که به زبان آذربایجانی آشنایی ندارند مترجم تعیین خواهد شد.

٤ــ تابلوها در تمام ادارات و تجارتخانه‌ها مطلقاً به زبان آذربایجانی خواهد بود.

۸ــ سایر مللی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، حق دارند که امور خود را به زبان مادریشان انجام‌دهند. لیکن آنها باید نوشته‌ها و آگهی‌های رسمی خود را به دو زبان آذربایجانی، به عنوان زبان رسمی دولتی، وزبان‌ملی خود انتشار دهند.

۹ــ در مدارس خصوصی ملل کوچکی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، تدریس زبان آذربایجانی در کنار زبان مادریشان اجباری است.

۱۰ــ ضمن تصویب و تأیید تصمیمی که از طرف وزیر فرهنگ حکومت ملی آذربایجان مبنی بر گذراندن درس‌ها به زبان آذربایجانی در تمام مدارس اتخاذ شده، انجام این امر را به مانند یک وظیفه‌ی ملی بدست کلیه‌ی آموزگاران زن و مرد می‌سپارد.

نخست وزیر حکومت ملی ــ «پیشه وری»[۱]

۲ــ حکومت ملی آذربایجان در جهت تدوین قانون اساسی آذربایجان که منحصراً برای این سرزمین نوشته می‌شد اقدام کرد و چون مخصوص آذربایجان بود از مردم و آزادیخواهان سایر نقاط ایران نظرخواهی نکرد. و به این منظور مجلس ملی آذربایجان در تاریخ ۲٤/۱۰/۲۵ لایحه زیر را که به امضای ۱۵ نفر از نمایندگان رسیده بود به قید دوفوریت تصویب کرد:

«۱ــ مجلس ملی آذربایجان با توجه به لزوم اداره‌ی کشور براساس اصول دموکراتیک، هیئت ۱۵ نفری زیر را به ریاست آقای «جعفر پیشه‌وری» نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان برای تدوین لایحه‌ی قانون اساسی (کونستی توسیون) انتخاب می‌کند:

آقایان: دیبائیان، محمد عظیما، صادق پادگان، فریدون ابراهیمی، زین العابدین قیامی، عبدالله رحیمی، اسماعیل شمس، دکتر جاوید مهتاش، آتش بیات ماکو، سیمون مقرو یچیان،

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۹٦، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۱۹، «دیل حقینده آذربایجان ملی حکومتینین قراری» (تصمیم حکومت ملی آذربایجان درباره‌ی زبان).

عبدالعلی پژوهنده، شیخ موسی کیانی و خانم‌ها: شمس جدی و عفیفه ترکی.

به این هیئت مأموریت داده می‌شود که در مدت یک ماه لایحه قانون اساسی آذربایجان را تنظیم و به مجلس ملی تقدیم کند.

۲ــ به منظور نظرخواهی از مردم و استفاده از افکار میهن پرستان قبل از تشکیل مجلس مؤسسان لایحه باید در روزنامه‌ها انتشار یافته، به نظر مردم رسانده شود و برای جمع آوری راهنمایی های مردم و استفاده از آن کمیسیونی از طرف این هیئت تشکیل شود.

۳ــ هنگام تهیه و تنظیم قانون اساسی، با توجه به اوضاع ملی، مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آذربایجان و برای تأمین ترقی همه جانبه‌ی آن باید وسایل و طرق برقراری ارتباط آزادانه با سایر کشورها خصوصاً رابطه‌ی تجارتی به شکل روشن و آشکار قید شود.»[۱]

رئیس مجلس ملی آذربایجان ــ حاجی میرزا علی شبستری

۳ــ حکومت ملی آذربایجان برخلاف تصمیم مجلس مؤسسان ملی مبنی بر این که «... کنگره‌ی ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد. آنها لباس و درجه‌ی خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد...»[۲] ژاندارمری را منحل کرد، اونیفورم ارتش را تغییر داد و درجات نظامی آنان را با درجات نظامی همسایه‌ی شمالی یکسان کرد.

اول بهمن ماه، مجلس ملی آذربایجان دیوان کیفر کارمندان دولت را منحل و محاکمه‌ی کارمندان متخلف را به دادگاه‌های عمومی واگذار کرد[۳].

روز ۲۷ بهمن ماه مجلس ملی قانون مربوط به تقسیم املاک خالصه را تصویب کرد و چون تصویب این قانون و اقداماتی که در اجرای آن به عمل آمد، صفحه‌ی بسیار درخشانی از فعالیت یک ساله‌ی «فرقه‌ی دموکرات» و حکومت ملی است، لذا در پایان فصل مشروحاً از آن صحبت خواهد شد. در همان جلسه قانون مصادره‌ی اموال منقول و غیرمنقول کسانی که آذربایجان را ترک کرده و در تهران و سایر نقاط علیه آزادی آذربایجان و حکومت ملی مشغول فعالیتند از تصویب مجلس ملی گذشت و کمیسیونی مرکب از وزرای دادگستری، کشور، دارایی، تجارت، اقتصاد و کشاورزی یا نمایندگان مستقیم آنها مأمور تشخیص مشمولین قانون مصادره شد[۴].

دولت «حکیمی» در تزلزل و تردید:

دولت «حکیمی» که از هر سو تحت فشار قرار گرفته بود، در اواخر آذرماه به وزارت کشور دستور داد که بدون فوت وقت انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در سراسر کشور شروع کند.

مردم ایران در این اقدام به مانند یک پیروزی برای آزادیخواهان ایران استقبال کردند.

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۰۲، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۶.

۲ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۶۳، مورخه‌ی ۲۴/۹/۴، ماده‌ی ۱۴ تصمیمات مجلس مؤسسان ملی.

۳ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۰۶، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۱، تصمیم شماره‌ی ۷ مجلس ملی.

۴ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۱.

چنان که روزنامه‌ی «ایران ما» نوشت: «تعجب ما در این است که چگونه پیش از لغو ماده‌ی اخیر تحریم انتخابات، این دستور داده شده است. مگر این انتخابات، با انتخابات مجلس چقدر فرق دارد و چگونه ممکن است که انتخابات مجلس به بهانه نبودن نیروهای خارجی به تعویق افتد و این انتخابات عملی شود. این است کوسه و ریش پهن خنده داری. در هر حال باز هم ملت ایران باید از دموکرات های آذربایجان سپاسگذار باشد که فشار و زور آنها دولت را مجبور کرد که یک اقدام برای اجرای یک قسمت از مواد فراموش شده و معطله‌ی قانون اساسی بردارد. نوبت اصلاحات دیگر هم فراخواهد رسید. پاینده باد آذربایجان! زنده باد دموکراسی!»[۱]

علیهذا این فقط ظاهر امر بود، حال آن که در باطن ارتجاع دندان تیز می کرد تا آزادی را خفه کند. «محمد رضا شاه» بنابه پیشنهاد «سرلشگر ارفع» رئیس ستاد ارتش، فرمان عفو عمومی عشایر جنوب را صادر کرد و به آنها اجازه داد که با داشتن پروانه، اسلحه حمل کنند تا بتوانند در مبارزه علیه ماجراجویان شمال شرکت کنند و ستاد ارتش ضمن ابلاغ این فرمان به آنان گوشزد کرد که «خود را برای انهدام مسلحانه‌ی وقایع شمال دوشادوش سر بازان مجهز سازند.»[۲]

دولت «حکیمی» در موضوع اختلاف ایران و شوروی به سفیر کبیر خود در لندن، «حسن تقی زاده» دستور داده بود که این مسئله را براساس تخلیه‌ی ایران از نیروهای خارجی و دخالت دولت شوروی در امور داخلی ایران، در سازمان ملل متحد مطرح سازد. ولی چون به نظر «سر رید بولارد» سفیر کبیر بریتانیا در ایران، این اقدام کوشش هایی را که برای تشکیل کمیسیون سه جانبه و حل مسئله از این طریق مختلف می ساخت و امکان الحاق شوروی به این کمیسیون را دچار شکست می کرد[۳]، لذا دولت ایران را وادار کرد که به سفیر کبیر خود دستور دهد از طرح موضوع در سازمان ملل متحد خودداری ورزد، حتا پیش نویس تلگرام در حضور خود وی تهیه شد و خود او نیز تلگرام را با رادیوی قشون انگلیس به لندن مخابر کرد[٤].

ولی چون پیشنهاد کمیسیون سه گانه پذیرفته نشد و دولت شوروی نیز برای مذاکره مستقیم با دولت «حکیمی» حاضر نبود، لذا «تقی زاده» رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد روز ۲٤/۱۰/۲۹ نامه‌ای به دبیرخانه شورای امنیت تقدیم داشته تقاضا کرد که به شکایت دولت ایران راجع به دخالت شوروی در امور داخلی کشورش رسیدگی کند.

«وِیشنسکی» رئیس هیئت نمایندگی شوروی در سازمان ملل در پاسخ شکایت ایران اعلام کرد که اولاً حوادث آذربایجان ارتباطی به حضور نیروی شوروی در آن استان ندارد، ثانیاً دولت ایران اجازه داده است که سازمان های خرابکار در ایران بر ضد اتحاد جماهیر شوروی توطئه چینی کرده و

۱ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۵، مورخه‌ی ۲٤/۹/۳۰.

۲ــ «جبهه»، شماره‌ی ٤۷، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۷، و «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲٦، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲.

۳ــ «اسناد وزارت خارجه‌ی امریکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا» صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱ و کتاب «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۳۰.

٤ــ «اسناد وزارت خارجه‌ی آمریکا»، از گزارش «والاس موری» سفیر کبیر امریکا در ایران، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا» صفحه‌ی ۳۳۳.

خطر عملیات متشکل خصمانه و خرابکارانه علیه جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و شهر باکو به وجود آورند[۱] و مخالفت خود را با طرح مسئله ایران در شورای امنیت ابراز داشته، خواستار مذاکرات مستقیم بین دو دولت شد. ولی شکایت ایران در شورای امنیت مطرح شد و شورا به طرفین توصیه کرد که اختلافات خود را از طریق مذاکرات مستقیم حل کرده نتیجه را به شورا اطلاع دهند. شورای امنیت ضمناً حق کسب اطلاع از جریان مذاکرات را برای خود محفوظ داشت.

روز اول بهمن ماه سال ۱۳۲۴ نخست وزیر «حکیمی» که با مشکلات سیاسی فراوانی روبرو بود و بخت مذاکره‌ی مستقیم با دولت شوروی را نداشت زیرا دولت شوروی با احضار سفیر کبیر خود «ماکسیموف» و قائم مقام سفیر «یعقوب اوف» از ایران روابط خود را با دولت «حکیمی» خصمانه تلقی می کرد، ناچار به استعفا شد. و در ششم بهمن ماه «احمد قوام» (قوام السلطنه) به نخست وزیری رسید. وی بلافاصله تلگراف هایی مبنی بر این که سیاست خارجی او براساس موازنه و مودت و احترام متقابل است به رؤسای دول متفق مخابر کرد.

«استالین» در جواب این تلگراف پیام دوستانه‌ای برای او فرستاد و چون «قوام» تمایل خود را برای رفتن به مسکو و شروع مذاکرات مستقیم با دولت شوروی اعلام داشته بود، لذا از طرف دولت شوروی به او اطلاع داده شد که «قصد ایشان مبنی بر اعزام میسیونی از ایران به مسکو از طرف مقامات اتحاد جماهیر شوروی با نهایت مسرت تلقی شده است.»[۲]

۱ــ «اسناد وزارت خارجه‌ی امریکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۳۳۹.

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۹۵۴، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۱۴.

حکومت ملی و حل مسئله‌ی ارضی در آذربایجان:

سال ۱۳۲٤ مرحله‌ی اوج مبارزات و شورش‌های دهقانی در آذربایجان بود. دهقانان علاوه‌بر امتناع از پرداخت مالیات‌های ظالمانه‌ی جنسی و نقدی به اربابان، حتا حاضر به دادن بهره‌ی مالکانه از محصول نیز نبودند. به همین علت در اکثر دهات آذربایجان در شهریور ماه همان سال خرمن‌ها هنوز بر روی زمین بود.

«فرقه دموکرات آذربایجان» در بدو تشکیل خود، ضمن سرزنش «حزب توده‌ی ایران» به علت تشدید اختلاف بین زارع و مالک و دنباله روی حوادث، حل عادلانه‌ی اختلافات موجود بین مالک و رعیت را از راه صلح و سازش پیش کشید[1]. و چون دفاع از زبان و ملیت آذربایجان را اولین و اساسی‌ترین هدف خود قرار داده بود، لذا با اشاره به روابط مالک و دهقان نوشت: «... ما باید دست به دست هم داده، آزادی عمومی مردم آذربایجان راتأمین بکنیم. از زارع و مالک هر دو گذشت و فداکاری می‌خواهیم. لجاجت و کینه‌ورزی به نفع دشمنان آذربایجان تمام خواهد شد. زارع باید سعی کند آنچه که قانون اجازه می‌دهد به مالک بپردازد. مالک نیز باید طمع و آز خود را تخفیف داده از تجملات و عوارض و مالیات‌ها و بدعت‌های تحمیلی و غیرعادلانه صرفنظر کند.»[2]

«فرقه‌ی دموکرات» در اوایل مهرماه سال ۱۳۲٤ برای رفع اختلافات دهقانان و مالکین، چند نفر از افراد مسئولیت‌دار خود راتعیین کرد تا به معیت مسئولین دولتی و عده‌ای از مالکین کمیسیونی تشکیل داده، راه‌حلی، که مورد توافق طرفین باشد، پیدا کنند. مذاکرات این کمیسیون منجر به صدور بخشنامه‌ای شد که اجرای آن به استانداری واگذارشد. ولی اکثر مالکین درعمل راضی به اجرای مفاد بخشنامه نشدند و به کمک امنیه به جان دهقانان افتادند[3].

ماده‌ی ۷ مراجعت‌نامه‌ی «فرقه‌ی دموکرات»، تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات‌های غیرقانونی و حل مسئله دهقانی را به شکلی که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده‌ی خود اطمینان پیدا کنند از وظایف فوری فرقه می‌شمرد و پیشنهاد می‌کرد که زمین‌های خالصه و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند ــ چنان‌چه بزودی به آذربایجان مراجعت نکنند ــ بدون قید و شرط در اختیار دهقانان گذارده شود.

حکومت ملی آذربایجان نیز حل مسئله دهقانی را در مواد ۱۱ و ۱۲ برنامه خود به ترتیب زیر پیش‌بینی می‌کرد: «ماده‌ی ۱۱ــ به منظور رفع اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان لایحه‌ی

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱۷، «همه بدانند».

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲٤/٦/۱٤، «از زارع و ارباب چه می‌خواهیم؟».

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۲، مورخه‌ی ۲٤/۷/۱۵، «گینه ده مالک و رعیت مسئله سی» (باز هم مسئله مالک و رعیت).

جدی قانونی با مراعات رضایت طرفین تنظیم و از این طریق مسئله دهقان و ارباب حل و تسویه شود.» «ماده‌ی ۱۲ــ برای جلوگیری از بیکاری روزافزون در دهات و شهرها، زمین‌های خالصه به فوریت بین زارعین تقسیم شود. هم‌چنین زمین‌های متعلق به کسانی که آذربایجان را ترک کرده و در خارج از آذربایجان علیه مختاریت ملی ما دست به تبلیغات زده‌اند ضبط و در اختیار دهقانان قرار داده شود به این وسیله دهقانان بی‌زمین سر و سامان یابند.»[۱]

مجلس ملی آذربایجان در اجرای برنامه‌ی دولت، قانون مربوط به تقسیم اراضی خالصه را در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۷ به شرح زیر تصویب کرد:

«ماده‌ی واحده ــ اراضی و میاه خالصه (رودخانه‌ها ــ چشمه‌ها ــ قنوات ــ و نهرها) ی موجود در آذربایجان از زمان سلطنت رضاخان پهلوی تا تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۴ اعم از انتقالی (بازخرید شده ــ بازخرید نشده) و ضبطی، بلاعوض بین کلیه‌ی دهقانانی که در دهات مزبور زندگی می‌کنند تقسیم و مراتع و چمن‌زارها و چراگاه‌ها در دسترس استفاده‌ی مشترک اهالی محلی گذارده شود.

تبصره‌ی ۱ــ این قانون از تاریخ تصویب مطابق آئین نامه‌ای که از طرف دولت ملی آذربایجان تنظیم خواهد شد قابل اجرا است.

تبصره‌ی ۲ــ اراضی خالصه‌ی بازخریدی یا ضبطی که یک یا چند بار خرید و فروش شده‌اند، در صورتی که به مالک آخر به اندازه‌ی قیمت خرید، عایدی نرسانیده باشد، بنا به شکایت مشارالیه دولت به وسیله‌ی بانک کشاورزی از عهده‌ی ترمیم کسری قیمت برخواهد آمد.

تبصره‌ی ۳ــ دولت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون است.

رئیس مجلس ملی ع. شبستری اجرا شود ــ «پیشه‌وری»[۲]

ضمناً ماده‌ی ۱۰ قانون مربوط به مصادره‌ی کلیه اموال منقول و غیرمنقول کسانی که آذربایجان را ترک کرده و در تهران یا سایر نقاط علیه آزادی و حکومت ملی آذربایجان به تشبثاتی دست می‌زنند مقرر می‌داشت:

«ماده‌ی ۱۰ــ املاک، مراتع، قطعات و آب‌ها (رودخانه‌ها ــ چشمه‌ها ــ قنوات و نهرها) و باغاتی که مشمول مصادره می‌شوند، به موجب آیینامه‌ی مصوبه‌ی هیئت وزیران بین دهقانان تقسیم خواهد شد.»[۳]

روزنامه‌ی «آذربایجان» در تاریخ ۲۴/۱۲/۵ ضمن اعلام شروع تقسیم اراضی نوشت:

«تعداد املاک خالصه اعم از انتقالی، فروخته شده، بازخریدی و سایر انواع بالغ برسه هزار پارچه آبادی است و املاک دشمنان حکومت ملی که آذربایجان را ترک کرده‌اند ۴۳۷ پارچه است که در آمار فوق منظور نشده است. با تقسیم این املاک به نظر می‌رسد یک میلیون نفر از دهقانان

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷۸، مورخه‌ی ۲۴/۹/۲۲.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۱.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۳۱، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۱، قانون مربوط به مصادره.

صاحب زمین خواهند شد.»[1] و متعاقب آن آگهی مربوط به شروع تقسیم خالصجات در شهرهای میاندوآب، خوی، اهر و اطراف تبریز در تاریخ ۲٤/۱۲/۷ از طرف وزارت کشاورزی آذربایجان انتشار یافت، بنا به تصمیم حکومت ملی قرار براین بود که تقسیم اراضی تا پایان اسفند ماه سال ۱۳۲٤ خاتمه یابد.

به این ترتیب حکومت ملی آذربایجان برای اولین بار در شرق به یک اقدام بی سابقه و درخشانی مبادرت ورزید. اقدامی که دهقانان اسیر را به انسان های آزاد مبدل می ساخت.

اینک آییننامه تقسیم املاک خالصه بین دهقانان که با مراعات شرایط محل و منظور داشتن حداکثر منافع دهقانان فقیر تنظیم شده در زیر نقل می شود:

«مادهی ۱ــ کمیسیونی مرکب از پنج نفر شامل نمایندگان وزارتخانه های کشاورزی ــ دادگستری ــ دارایی و کشور، از هر وزارتخانه یک نفر و یک نفر نمایندهی انجمن ولایتی، محلی یا بلوک تشکیل شود. ریاست این کمیسیون را هر یک از اعضاء به نوبت عهدهدار خواهند بود.

تبصره ــ برای تحدید حدود، شعبهی نقشه کشی و مساحی ادارهی ثبت اسناد در اختیار این کمیسیون خواهد بود.

مادهی ۲ــ در جهت اجرای صحیح قانون و آییننامهی مربوطه، در هر یک از دهات مشمول این قانون، یک کمیسیون فرعی پنج نفری از اشخاص خبره و معتمد آن ده تشکیل شود.

مادهی ۳ــ کمیسیون های فرعی موظفند، اطلاعات زیر را قبلاً آماده کرده در اختیار کمیسیون اصلی قرار دهند:

الف ــ مساحت زمین های مزروعی و بایر.

ب ــ مشخصات و مساحت باغات.

پ ــ مساحت قلمستان ها و بیشه ها.

ت ــ تعداد زارعین و خوش نشین ها و هم چنین صورت اسامی کسانی از ساکنین ده که به علت فقر و استیصال ده را ترک کرده، به شهرهای اطراف رفته اند و زمین های مورد استفادهی هر یک از زارعین و تعداد جفت آنها.

ث ــ اطلاعات کاملی راجع به آنها.

ج ــ صورت ریز مشخصات تأسیسات عام المنفعه ای که در ده موجود بوده و قابل تقسیم نیست. مانند حمام، دکان و کاروانسرای اربابی، عمارت و باغات اربابی، کارخانه های روغن کشی و غیره.

۴ــ قبل از شروع تقسیم اراضی باید برای ایجاد تأسیسات عام المنفعه در آن ده نظیر بیمارستان، مدرسه و غیره، مقدار معینی زمین اختصاص داده شود.

۵ــ دهات خالصه ای که شش دانگ آنها متعلق به دولت است باید بین تمام خانوارهای ساکن آن ده بطور مساوی و به نسبت تعداد افراد خانوار تقسیم شود.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۳۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۵.

تبصره‌ی ۱ــ اعیانی متعلق به هر یک از دهقانان (منزل و باغ شخصی) قابل تقسیم نبوده و مخصوص به خود وی است. ولی تمام منابع آب ده با در نظر گرفتن مقدار زمین های مزروعی، مورد استفاده‌ی مشترک کلیه‌ی دهقانان خواهد بود. و صاحبان باغات و بیشه های بزرگ چنان چه بیش از مقدار معین در تقسیم اراضی دارای باغ و یا بیشه باشند به سهم اضافی، بهره‌ی مالکانه‌ی قانونی برای انجام امور عام المنفعه خواهند پرداخت.

ماده‌ی ٦ــ در دهات خالصه ای که نصف یا نصف بیشتر آن متعلق به دولت بوده و بقیه در اختیار مالک دیگری است، سهم دولت از آن ده بین تمام دهقانان ساکن آن ده تقسیم خواهد شد.

تبصره‌ی ۲ــ قسمت اربابی دهات فوق الذکر نیز، به شرط پرداخت بهره‌ی مالکانه بین تمام دهقانان آن ده تقسیم شده و مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت.

ماده‌ی ۷ــ در دهاتی که فقط یک یا دو دانگ آن خالصه است، زمین خالصه فقط بین زارعین آن قسمت از ده و دهقانان فقیر و خوش نشین تمام ده (دهقانانی که زمین زراعی ندارند) تقسیم خواهد شد.

ماده‌ی ۸ــ خواه در دهات خالصه و خواه در دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان، سهم زمین هر یک از دهقانان، با در نظر گرفتن تعداد افراد خانوار، بیش از پنج هکتار و کمتر از دو هکتار نخواهد بود. ضمناً به هر یک از رؤسای خانوار، بابت سهم افراد تحت تکلف‌شان که بیش از پنج سال داشته باشند، یک هکتار به هر نفر اضافه داده خواهد شد.

ماده‌ی ۹ــ دهقانان حق فروش، هبه، انتقال و اجاره دادن زمینی را که از طریق تقسیم اراضی به دست می آورند، ندارند.

تبصره ۳ــ دهقانان پر عائله و دهقانانی که قدرت کار آنها نقصان یافته و یا از کار افتاده‌اند می توانند زمین زراعتی خود را بوسیله‌ی کارگر مزدور مورد استفاده قرار دهند.

ماده‌ی ۱۰ــ دهقانان باید از زمین و آبی که به دست آورده‌اند حداکثر استفاده را کرده و زمین های خود را آباد سازند. دهقانانی که بدون عذر موجه زمین خود را کشت نکرده و چنان که لازم است آنرا آباد نسازند، به تشخیص و صلاحدید کمیسیون ده و تصویب وزارت کشاورزی زمین مزبور از آنها پس گرفته شده، در اختیار دهقانان فعال قرار خواهد گرفت.

ماده‌ی ۱۱ــ به منظور این که دهقانان فقیر بتوانند برای خود منزل شخصی ساخته وزمینی که از تقسیم اراضی به دست آورده‌اند، آباد کنند، تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد.

تبصره‌ی ٤ــ کمسیون های ده در پرداخت و وصول صحیح وجوه نظارت خواهند داشت.

ماده‌ی ۱۲ــ تقسیم اراضی در دهات هر سال یک بار با در نظر گرفتن افزایش یا کاهش جمعیت مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت.

ماده‌ی ۱۳ــ باید به تمام کسانی که در اثر فقر و ظلم و سایر علل از دهات خود ــ که اینک مشمول قانون تقسیم اراضی می شود ــ مهاجرت کرده و در شهرها به کارگری اشتغال دارند یا به گروه بیکاران پیوسته‌اند، اطلاع داده شود که لازم است آنها نیز در تقسیم اراضی دهات خود شرکت کنند.

ماده‌ی ۱٤ــ دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان که از طریق مصادره بین دهقانان

تقسیم خواهد شد، نیز مشمول این آیین‌نامه‌اند.

ماده‌ی ۱۵ــ بودجه هزینه‌های مربوط به مأمورینی که برای تقسیم دهات خالصه یا تقسیم دهات متعلق به دشمنان خلق، به محل‌های مذکور اعزام می‌شوند، باید وسیله‌ی وزارت کشاورزی، برای تقدیم به مجلس ملی و هیئت دولت تنظیم شده و از محل بودجه دولت آذربایجان پرداخت شود.

این آیین‌نامه در پانزدهمین جلسه‌ی هیئت وزیران در تاریخ ۲٤/۱۱/۲۲ به تصویب رسید.

نخست وزیر ــ «پیشه‌وری»[1]

نظری کوتاه به آیین‌نامه تقسیم املاک خالصه که از طرف حکومت ملی آذربایجان تصویب و به موقع اجرا درآمده است، و مقایسه‌ی آن با قوانین اصلاحات ارضی «انقلاب سفید» نشان می‌دهد که:

۱ــ دولت زمین و آب را بلاعوض در اختیار دهقانان قرار داده است.

۲ــ خوش نشینان نیز مانند زارعین، زمین زراعی در یافت داشته‌اند. حال آن که طبق گزارش مرکز آمار ایران، در اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی «انقلاب سفید» از سه میلیون خانوار روستائیان کشور، یک میلیون خانوار (پنج میلیون نفر) خوش نشین، به علت نداشتن نسق زراعی از داشتن زمین محروم شده‌اند.

۳ــ در تقسیم زمین وسعت خانوار و تعداد نان خور منظور شده است.

٤ــ قلمستان‌ها، بیشه‌ها، باغات و تأسیسات به نفع مالک ده مستثنی نشده و برای استفاده در امور عام المنفعه در اختیار انجمن ده قرار گرفته است.

۵ــ به منظور این که خوش نشینان و دهقانان فقیر بتوانند از اراضی خود بهره‌برداری کنند، انجمن ده مأمور مساعدت به آنها شده است. حال آن که برابر قانون اصلاحات ارضی «انقلاب سفید»، خوش نشینان را در شرکت‌های تعاونی راهی نیست و فقط زارعین صاحب نسق می‌توانند عضویت شرکت تعاونی را پذیرفته و از کمک‌های نقدی و جنسی آن بهره‌مند شوند.

٦ــ مراتع و چمن زارها و چراگاه‌ها در دسترس استفاده‌ی مشترک ساکنین ده گذارده شده است. حال آن که اصلاحات ارضی «انقلاب سفید»، به نام ملی کردن مراتع و چراگاه‌ها، منابع تغذیه دام را از دسترس دهقانان خارج کرده و دهقانان را از پرورش دام محروم ساخته است.

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱٤۵، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱۹.

تشکیل اولین کنگره‌ی دهقانی

روز ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ برای اولین بار در کشور، کنگره‌ی دهقانان آذربایجان با شرکت بیش از ششصد نفر نماینده در تبریز افتتاح شد. کنگره‌ی، مذاکره و اتخاذ تصمیمات لازم برای برقراری روابط عادلانه بین مالک و رعیت، و بالا بردن سطح محصولات کشاورزی را در برنامه‌ی کار خود قرار داد.

از طرف دیگر مجلس ملی آذربایجان، در آستانه‌ی تشکیل کنگره‌ی دهقانی، قانون مربوط به نحوه‌ی پرداخت بهره‌ی مالکانه از محصولات کشاورزی را به شرح زیر تصویب کرد:

«ماده‌ی ۱ــ منظور از وسایل کشاورزی، زمین ــ آب ــ کار ــ بذر و شخم است.

ماده‌ی ۲ــ تقسیم محصول زمین بین مالک و زارع با توجه به مالکیت هر یک از وسایل کشاورزی مذکور در ماده‌ی ۱، برابر مواد زیر به عمل خواهد آمد.

ماده‌ی ۳ــ جز بهره‌های مالکانه‌ی مذکور در این قانون، هیچ چیز و به هیچ عنوان از زارع و دهقان در یافت نخواهد شد و کلیه‌ی بدعت‌ها مطابق این قانون ملغی می‌شود.

ماده‌ی ٤ــ وسایل کشت و برداشت و بذر در تمام دهات متعلق به زارع خواهد بود و در هر یک از دهات که زارع قادر به تهیه وسایل فوق نباشد، مالک موظف است برای تهیه‌ی وسایل مزبور وام بدون بهره در اختیار زارع قرار دهد. عین وام پرداختی هنگام برداشت محصول مسترد خواهد شد.

انجمن ده موظف است احتیاجات زارعین را از نظر تهیه وسایل کشت و برداشت و بذر تعیین کند و چنان چه موقع برداشت محصول زارع قادر به پرداخت بدهی خود نباشد، مهلت پرداخت وام با نظر انجمن ده بطور عادلانه تمدید خواهد شد.

تبصره‌ی ۱ــ اعضای انجمن ده به تعداد سه یا پنج نفر به اکثریت آراء دهقانان از میان معتمدین محل انتخاب خواهند شد. انتخاب اعضای انجمن ده، هر سال یک بار تجدید خواهد شد. به علاوه چنان چه اعضای انجمن نتوانند در رفع اختلاف نظرهای خود به توافق برسند، انتخاب انجمن به پیشنهاد وزارت کشاورزی تجدید می‌شود.

تبصره‌ی ۲ــ چنان چه مالک ده نتواند احتیاجات دهقانان را از نظر وسایل کشاورزی تأمین کند، پس از گواهی بلوک و بخشدار، دولت احتیاجات مزبور را تأمین خواهد کرد.

ماده‌ی ۵ــ بیست درصد محصول قبل از تقسیم، بابت مخارج درو و جمع آوری و آماده‌ی ساختن محصول کشاورزی ــ که تماماً به عهده‌ی زارع است ــ به وی تعلق خواهد گرفت. حمل سهم مالک از خرمنگاه به انبار به عهده‌ی خود مالک است.

ماده‌ی ٦ــ کاه حاصل از زراعت غله تماماً متعلق به زارع است.

ماده‌ی ۷ــ محصول زمین‌های دیم به ترتیب زیر بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد:

محصول کشاورزی به هفت سهم مساوی به شرح زیر تقسیم می‌شود:

کار سه سهم، زمین دو سهم، کشت یک سهم، بذر یک سهم. از این سهام، شش سهم متعلق

به زارع و یک سهم متعلق به مالک خواهد بود.

تبصره‌ی ۱ــ در تمام دهاتی که تا تصویب این قانون بهره‌ی مالکانه از محصول زمین های دیم یک هشتم و یک نهم و یک دهم بوده، بهره‌ی مزبور پس از تصویب این قانون نیز به ترتیب سابق خواهد بود.

تبصره‌ی ۲ــ بوته زارها از پرداخت بهره معاف اند[1].

ماده‌ی ۸ــ از کلیه‌ی مراتع که جنبه‌ی زراعتی نداشته، و بوسیله‌ی عشایر، برای چرای دام مورد استفاده قرار می گیرد، اعم از دولتی و شخصی به‌ترتیب زیر حق التعلیف در یافت خواهد شد:

از هر رأس گوسفند ۲۰ ریال ــ از سایر دام های شاخدار هر رأس ٤ ریال، اسب و الاغ و شتر هر رأس ٦ ریال.

تبصره ــ بابت چرای دام هایی که دهقانان به عنوان وسایل کار یا به منظور تأمین احتیاجات غذایی خود نگهداری می کنند بهره‌ای در یافت نخواهد شد.

ماده‌ی ۹ــ زمین های آبی به دو قسمت تقسیم می شوند:

۱ــ زمین هایی که به وسیله‌ی رودخانه ها و چشمه های طبیعی مشروب می شوند.

۲ــ زمین هایی که به وسیله قنوات و حفر چاه های آب مشروب می شوند.

ماده‌ی ۱۰ــ محصولاتی که از زمین های آبیاری شده به وسیله‌ی رودخانه ها و چشمه های طبیعی بدست می آید (پنبه ــ شلتوک و محصولاتی از این قبیل) به ترتیب زیر بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد:

محصول به دست آمده به ده سهم مساوی به شرح ذیل تقسیم می شود: کار پنج سهم، شخم دو سهم، زمین یک سهم، آب یک سهم، تخم یک سهم. با توجه به این که زمین و آب متعلق به مالک است دو دهم محصول به مالک و هشت دهم آن به زارع تعلق خواهد گرفت.

ماده‌ی ۱۱ــ از باغات و درختکاری هایی که به وسیله رودخانه ها و چشمه های طبیعی آبیاری می شوند، سالیانه مبلغ یکصد ریال برای هر هکتار بهره‌ی مالکانه پرداخت خواهد شد.

تبصره‌ی ۱ــ بهره‌ی مذکور در ماده‌ی ۱۱ پس از بدست آمدن محصول باغات پرداخت می شود.

تبصره‌ی ۲ــ چنان چه قبل از رسیدن محصول باغات، در زمین باغ و در فاصله‌ی بین درخت ها کشت های مختلفی شده باشد، بهره‌ی کشت های نامبرده مطابق قوانین مربوطه پرداخت می شود.

ماده‌ی ۱۲ــ درختان غیر مثمر که بوسیله‌ی رودخانه ها و چشمه های طبیعی مشروب می شوند موقع قطع آنها، مشمول بهره‌ی مالکانه به میزان یک دهم خواهد بود.

ماده‌ی ۱۳ــ از زمین هایی که برای کشت علوفه (یونجه ــ شبدر ــ شنبلیله و غیره) استفاده می شود و آب آنها از رودخانه ها و چشمه های طبیعی تأمین می شود، سهم مالک یک دهم و سهم

۱ــ ترجمه‌ی این تبصره با احتیاط تلقی شود.

زارع نه دهم خواهد بود.

ماده‌ی ۱٤ــ مخارج لاروبی و تعمیر چشمه‌هایی که از رودخانه‌های طبیعی جدا می‌شوند و هم چنین هزینه‌های مربوط به سدبندی رودخانه‌ها یک پنجم از طرف مالک و بقیه وسیله‌ی زارعین و باغدارانی که از آن بهره‌مند می‌شوند، پرداخت خواهد شد.

ماده‌ی ۱۵ــ تقسیم محصول زمین‌هایی که بوسیله‌ی قنوات و یا آب بدست آمده از حفر چاه مشروب می‌شوند به ترتیب زیر خواهد بود: کار پنج سهم، شخم دو سهم، بذر یک سهم، آب سه سهم و زمین یک سهم. چنان چه آب و زمین هر دو متعلق به مالک باشد، سهم وی چهار دوازدهم و سهم زارع هشت دوازدهم خواهد بود.

ماده‌ی ۱٦ــ صاحبان قنوات باید با تشخیص و نظارت انجمن ده و مأمورین وزارت کشاورزی لاروبی و تعمیرات لازم را در قنوات مذکور به عمل آورند.

تبصره ــ چنان‌چه صاحب قنات و یا کاریز از لاروبی و تعمیر آنها امتناع ورزد، انجمن ده، با تصویب و نظارت وزارت کشاورزی از محل عایدات قنات یا بهره‌ی مالکانه اقدام به لاروبی و تعمیر خواهد کرد.

ماده‌ی ۱۷ــ از محصول زمین‌هایی که بوسیله‌ی کاریز یا آب بدست آمده از حفر چاه‌ها مشروب می‌شوند بهره‌ی مالکانه مانند زمین‌هایی که بوسیله‌ی قنات آبیاری می‌شوند در یافت خواهد شد.

ماده‌ی ۱۸ــ بهره‌ی مالکانه از باغاتی که بوسیله کاریز و چاه‌های آب مشروب می‌شوند هکتاری ۱۵۰ ریال در یافت خواهد شد.

ماده‌ی ۱۹ــ چنان چه آب باغات فوق الذکر وسیله خود زارع فراهم شود، بهره‌ی مالکانه از هر هکتار فقط ۵۰ ریال در یافت خواهد شد.

تبصره ــ چنان چه به جای بهره، حق آبه پرداخت شود، وجه پرداختی بابت حق آبه، معدل قیمت روز و قیمت پرداختی در ده سال قبل بابت آب خواهد بود. در صورتی که اختلافی در این مورد پیش آید، مأمور وزارت کشاورزی با نظر انجمن ده رفع اختلاف خواهد کرد.

ماده‌ی ۲۰ــ از درختان غیر مثمری که با آب قنوات مشروب می‌شوند ــ چنان چه آب و زمین هر دو متعلق به مالک باشد ــ بهره مالکانه یک پنجم و اگر تنها زمین مال مالک باشد بهره مالکانه یک بیستم پرداخت خواهد شد.

ماده‌ی ۲۱ــ چنان چه در تعیین بهره‌ی مالکانه، اختلافی بین زارع و مالک پیش آید، وزارت کشاورزی اختلاف مزبور را بطور عادلانه حل خواهد کرد. ولی اگر وزارت کشاورزی نیز موفق به حل اختلاف نشود، موضوع به کمیسیون متشکله از نمایندگان وزارتخانه‌های دادگستری، کشاورزی و کشور محول خواهد شد. رأی صادره از طرف این کمیسیون قطعی است.

ماده‌ی ۲۲ــ حکومت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون است.

این قانون در جلسه‌ی مورخه ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ هیئت رئیسه‌ی مجلس ملی

آذر بایجان به تصویب رسید. ــ رئیس مجلس ملی **حاجی میرزا علی شبستری** ــ اجرا شود. **نخست وزیر پیشه وری**[۱]

در جریان کنگره‌ی دهقانی، دکتر «مهتاش» وزیر کشاورزی اظهار داشت که ما تنها به تقسیم زمین های خالصه‌ی دوره‌ی رضاخان پهلوی اکتفا نکردیم، بلکه کلیه‌ی زمین هایی را که از زمان «آغا محمد خان قاجار» در دست دولت بوده و بعداً به عناوین مختلف به اشخاص واگذار شده بود، مشمول تقسیم قرار دادیم. وزارت کشاورزی در ابتدا می خواست تقسیم اراضی طبق نقشه‌ی منظمی انجام گیرد، یعنی این کار وسیله‌ی مهندسینی که به دهات اعزام می شوند اجرا شود. اما ما متوجه شدیم که این امر وقت زیادی لازم دارد. لذا وزارت کشاورزی تصمیم گرفت که به هر دهی نماینده‌ای بفرستد و تحت رهبری آن نمایندگان انجمنی از ریش سفیدان آن ده تشکیل شده، شروع به تقسیم اراضی کند.

این نحوه‌ی تقسیم اراضی تا امروز نتایج رضایت بخشی داشته است[۲].

«پیشه وری» در کنگره‌ی دهقانی خطاب به نمایندگان گفت: «... ما شما را برای آموختن نحوه‌ی تقسیم اراضی به این جا دعوت کرده‌ایم. در تقسیم زمین بین زارع و خوش نشین نباید نارضایی پیش آید. از این به بعد در روستاهای ما خوش نشین وجود نخواهد داشت همه باید دارای زمین زراعتی باشند.

«... ما در تقسیم اراضی روش ساده‌ای را انتخاب کردیم. ما به دهقانان گفتیم، طناب را برداشته زمین ها را تقسیم کنند.»[۳] (طناب واحد سنجش زمین و معادل ۰/۸۰۹ جریب است)

وی خطاب به خرده مالکین دهات خالصه گفت: «زمین های متعلق به کسانی که زندگی آنها وابسته به دو یا سه دانگ زمین خالصه بوده و این زمین ها دست به دست به آنها رسیده است به آنها رسیده است به علاوه تاکنون آنها نتوانسته اند قیمت پرداخت شده به زمین را از درآمد مالک جبران سازند، از طرف دولت خریداری خواهد شد.»[۴]

مجلس ملی آذر بایجان در اجرای همین منظور، قانونی به تصویب رسانید که به موجب آن اشخاصی که از تقسیم خالصجات شاکی بودند، می توانستند به دادگاه عالی و یژه‌ای مراجعه کرده احقاق حق کنند[۵].

به این ترتیب با تصویب و اجرای قوانین فوق الذکر، دهقانان آذر بایجان برای اولین بار در کشور ما، زنجیرهای اسارت و بندگی را گسسته و از یوغ ارباب آزاد شدند.

حال که این فصل را به پایان می رسانیم، چند کلمه‌ای هم راجع به اصلاحات حکومت ملی «فرقه‌ی دموکرات» در آذر بایجان از زبان خارجی ها نقل می کنیم.

«ویلیام داگلاس» قاضی عالی مقام امریکایی در کتاب «سرزمین عجیب با مردمی

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۷۳، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۶.

۲ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۷٤، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۷، از نطق دکتر «مهتاش» در کنگره‌ی دهقانی.

۳ و ٤ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۷٦، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۹.

۵ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۷۹، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲.

مهربان»، اصلاحات انجام یافته در آذربایجان را چنین شرح می دهد:

«۱ــ تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری و تصویب قانونی برای تقسیم محصول زمین به نفع دهقانان.

۲ــ از بین بردن رشوه. «پیشه وری» رشوه دادن به مأمورین دولت را خیانت به حقوق عمومی اعلام کرد و به مرتکبین مجازات سختی قائل شد. این قانون اثر برق آسایی داشت.

بازرگانان به من می گفتند که اگر شب ها مغازه هایشان باز می ماند، اموالشان تأمین داشت و چیزی به سرقت نمی رفت. اهالی اظهار می داشتند که برای اولین بار با اطمینان می توانستند شب یا روز ماشین هایشان را در کنار خیابان یا پس کوچه بگذارند، بدون این که کسی جرئت دزدیدن چرخ، چراغ و آینه یا سایر اثاث آنرا داشته باشد، حتا اگر در ماشین باز می ماند.

۳ــ کلینک های بهداشتی سیاری تأسیس شده بود که از تبریز به دهات اطراف می رفت.

٤ــ قیمت اجناس مورد نیاز عمومی بطور جدی کنترل می شد و احتکار کنندگان سخت مجازات می شدند و قیمت کالاهای مورد مصرف عموم ٤۰٪ پائین آمده بود.

۵ــ قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعت کار تصویب و بین کارفرمایان و کارگران قراردادهای دسته جمعی بسته شد[۱].

٦ــ برنامه‌ی کار عمومی اجرا و قسمت اعظم خیابان ها و کوچه ها اسفالت و سنگفرش شد.

۷ــ برنامه تعلیمات عمومی اجرا و در دهات مدرسه باز شد و دانشگاه تبریز با دو دانشکده‌ی طب و ادبیات تأسیس شد...»[۲]

یک امر یکایی دیگر، «موریس هیندروس» خبرنگار روزنامه‌ی «نیویورک هرالد تریبون» در ایران نیز چنین می نویسد: «... دموکرات ها در مدت یک سال حکومت خود در این شهر (تبریز) اصلاحات مهمی انجام داده‌اند. در عرض این یک سال بیش از کلیه‌ی کوچه هایی که در سال های قبل احداث شده بود، جاده سازی شده است، چهار میل مسافت بین شهر و استاسیون راه‌آهن اسفالت و گدایان از کوچه ها رانده شده بودند و زن های بدکاره را از شهر اخراج کرده بودند.

مؤسسه حمایت مادران و اطفال در این مدت کوتاه دایر شده و دانشگاهی در تبریز برای اولین مرتبه مفتوح کرده بودند و طب و علم معلمی و فلاحت تدریس می شد. دستگاه رادیو و فرستنده نصب و شهربانی منظمی ترتیب داده شده بود و زن ها شب ها بدون رعب و ترس آزاد در کوچه ها عبور می کردند...»[۳]

۱ــ دوم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ در حالی که کارگران خوزستان زیر چکمه های حکومت نظامی و تهدیدهای عشایر مسلح قرار داشتند، اولین کنگره‌ی کارگران آذربایجان در تبریز افتتاح شد.

۲ــ صفحات ٤۳ و ٤٤ کتاب، فصل آذربایجان، متن انگلیسی، چاپ نیویورک ۱۹۵۱ م.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۸٦۱، ۲٦/۸/۸، «یک امر یکایی می گوید».

فصل هفتم

«به گفته هایشان گوش کنید، اما
به کردارشان ایمان بیاور ید»
کنفوسیوس

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان.

«احمد قوام» (قوام السلطنه) که بود؟

«احمد قوام» نوه‌ی «میرزا محمد قوام الدوله»، مؤسس لژ فراماسونری در خراسان[1] و فرزند «میرزا ابراهیم معتمد السلطنه» پیشکار «موروثی» آذربایجان که در زمان «مورگان شوستر» مستشار امر یکایی مالیه‌ی ایران، برای ادامه‌ی غارتگری های خود با جان سختی از سر و سامان یافتن امور مالی کشور جلوگیری می کرد[2] و برادر «میرزا حسن وثوق الدوله» عامل سرسپرده‌ی انگلیس و عاقد قرارداد اسارت‌آور ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود.

وی بنا به استدعای پدرش به دربار «ناصرالدین شاه» راه یافت و لقب دبیر حضور گرفت.

پس از قتل «ناصرالدین شاه»، «امین الدوله» که به پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شده بود «قوام» را به سمت منشی با خود به تبریز برد و در تبریز وی مورد «توجه و عنایت» محمد علی میرزا ولیعهد قرار گرفت.

«قوام» در دوره‌ی سلطنت «مظفرالدین شاه» بنا به تقاضای «عین الدوله» صدراعظم سمت دبیر حضوری این دشمن غدار آزادی و مشروطیت را به عهده گرفت.

در وصف «عین الدوله» همین بس که جنبش مشروطه طلبان در بدو امر به صورت اعتراض به خودسری ها و بیداد گری های او آغاز شد و گویا وی از همان زمان به فراماسون ها پیوست.[3]

بعد از انقلاب مشروطیت «قوام» نیز مانند سایر عناصر ارتجاعی، لباس مشروطه‌خواهی بر تن کرد و چندین بار به مقام وزارت و نخست وزیری دولت مشروطه‌ی ایران رسید و در جریان همین فعل و انفعالات وی قطب سیاسی خود را تغییر داده به یکی از خدمتگزاران امپریالیسم امریکا مبدل شد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ و خروج «سید ضیاء الدین» از ایران «قوام» جانشین او شد و «رضاخان» سردار سپه در کابینه‌ی «قوام» سمت وزارت جنگ را داشت.

---

۱ و ۲ــ «کتاب سیاه یا حکومت خانواده‌ها» جزوه‌ی سوم، نوشته‌ی «ابوالفضل قاسمی» صفحات ۱۴۱، ۱۴۳ و ۱۴۵.

۳ــ «فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، «اسماعیل رائین» صفحات ۷۶ و ۴۵۱.

در آن هنگام «قوام» با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی «استاندارد او یل کمپانی» موافقت کرد و قانون مربوط به آن امتیاز را به مجلس برده از تصویب گذراند. ولی، به علت این که کمپانی مزبور قسمتی از سهام خود را به کمپانی انگلیسی واگذار کرد، قرارداد مزبور لغو شد. علاوه براین «قوام السلطنه» عده‌ای از مستشاران امر یکایی را نیز به ایران آورد[۱].

اما «رضاخان» تنها به منظور این که قدرت را شخصاً به دست گیرد و حمایت دولت شوروی را نیز نسبت به خود جلب سازد، «قوام» را توقیف و تبعید کرد و بنابه نوشته‌ی «حسین مکی» «وقتی «سردار سپه» با سفارت شوروی محرمانه موضوع دستگیری «قوام السلطنه» را مطرح ساخت، آنها کاملاً «سردار سپه» را تشویق کرده قول موافقت و مساعدت دادند.»[۲]

«قوام» در دوره‌ی «رضا شاه» مدت بیست سال از صحنه‌ی سیاست به دوربود: ولی در سال ۱۳۲۱ مجدداً به نخست وزیری رسید و بنا به سابقه‌ی خدمتگزاری و دوستی با امر یکا، عده زیادی از مستشاران امر یکایی و از آن جمله «دکتر میلیسپو» را به ایران آورده امور حیاتی کشور ما را به دست آنها سپرد.

علیهذا هنگامی که «قوام السلطنه» در بهمن ماه ۱۳۲۴ پس از سقوط کابینه‌ی «حکیمی»، کاندیدای نخست وزیری شد، مورد حمایت آزادیخواهان کشور و دولت شوروی واقع شد. در حالی که «محمد رضا شاه» و جناح انگلیسی به سردستگی «سید ضیاء الدین» به شدت با وی مخالفت می کردند.

«قوام السلطنه» مرد گمنامی نبود و آزادیخواهان ایران به سوابق سیاسی وی آشنائی داشتند.

در سال ۱۳۰۱ که اولین بار «قوام» به نخست وزیری رسید، «فرخی یزدی» در روزنامه‌ی «توفان» تحت عنوان «خانواده‌ی خیانت» وی را چنین معرفی کرد: «... اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده‌ی «قوام السلطنه» مراجعه کرده و بخواهید از قاموس کلمات، برای این فامیل طماع و بی حقیقت اسمی استخراج سازید، بدون هیچ اندیشه وتأمل بایستی درصدر دیباچه‌ی اعمال ایشان ودر سرلوحه‌ی تاریخ وزارت و حکومت آنها و خانواده‌ی خیانت را به خط برجسته بنگارید...»[۳]

در حادثه‌ی ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ که «قوام» سمت نخست وزیری را داشت، با وجودی که «حزب توده‌ی ایران» از وی جانبداری کرد، ولی حاضر نشد پیشنهاد «عباس اسکندری» را پذیرفته در کابینه‌ی «قوام» شرکت کند و حتا این اختلاف نظر منجر به اخراج «عباس اسکندری» از حزب شد.

«پیشه وری» نیز نظر خود را راجع به «قوام» در روزنامه‌ی «آژیر» چنین نوشت: «... یکی از باز یگران این صحنه‌ی عجیب، از قراری که شنیده ایم آقای «قوام السلطنه» است. این پیرمرد جاه طلب در خفه کردن آزادی تاریخ طولانی و شگفتی دارد و بطور تحقیق در دسته بندی، در خراب

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۹۴، مورخه‌ی ۲۵/۱/۱۱، از مصاحبه‌ی «جهانگیر تفضلی» در پاریس.

۲ــ کتاب «تاریخ بیست ساله‌ی ایران»، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۶۷.

۳ــ روزنامه‌ی «توفان»، ۲۱ عقرب، سال ۱۳۰۱، شماره‌ی ۲۸ سال دوم. «خانواده‌ی خیانت» سرمقاله.

کردن عناصر آزادیخواه و اغفال مردمان پاک ساده لوح، اعجوبه‌ی غریبی است. هرگز از روی نمی رود، یأس و ناامیدی به خود راه نمی دهد. از هر اسم و هر عنوان، از هر پیش آمدی به هر قیمتی باشد می خواهد استفاده کند. با این که مکرر در عدم لیاقت خود امتحان داده و بارها جنبه‌ی ارتجاعی خود را ظاهر ساخته و از بازی های غلط مغرضانه و سماجت آمیز خود نتیجه‌ی معکوس به دست آورده است، هرگز حاضر نیست راحت بنشیند و بگذارد مردم از فرصتی که در حوادث و پیش آمدها، به دستشان داده است استفاده کرده پایه و اساس یک حکومت ملی و یک رژیم صحیحی را تهیه سازد. آقا، ول کن معامله نیست...»[1]

پس چگونه این عضو «خانواده‌ی خیانت» و شاخه‌ی «شجره‌ی خبیثه» و قاتل «کلنل محمد تقی خان» و «میرزا کوچک خان»[2] پشتیبانی و اعتماد آزادیخواهان ایران را به خود جلب کرده برسر کار آمد؟ برای درک این مطلب باید شرایط و اوضاعی را که منجر به نخست وزیری «قوام» شد به دقت از نظر بگذرانیم: تیرگی روابط سیاسی بین ایران و شوروی بعد از موضوع نفت شمال، پافشاری دولت شوروی در موکول کردن تخلیه‌ی ایران به وجود دولتی که سیاست ضد شوروی نداشته باشد و دفاع فعالانه‌ی «حزب توده‌ی ایران» از این نظر، وجود حکومت ملی آذربایجان که با هر قدمی از حکومت مرکزی دورتر و به استقلال نزدیک‌تر می شد، سیاست دولت انگلیس در پیشنهاد کمیسیون سه گانه قیمومیت به منظور حفظ و ادامه‌ی تسلط خود بر مناطق نفت خیز جنوب و احتمال تجزیه‌ی ایران به مناطق نفوذ، آزادیخواهان کشور را در برابر خطر نابودی استقلال و تمامیت ایران قرار داد. لذا برای نجات کشور از خطرات احتمالی، اصلاح روابط سیاسی با دولت شوروی و برقراری روابط دوستانه با آن دولت، در صدر برنامه‌ی آنها قرار گرفت.

هنگامی که «قوام» از طرف مجلس شورای ملی کاندیدای نخست وزیری شد، به علت مخالفت «محمد رضا شاه» و کلیه‌ی عوامل و نوکران امپریالیسم انگلیس، مخالفتی که مبتنی بر وابستگی آنها به جناح های مختلف امپریالیسم و حساب های خصوصی بود، «قوام» با اکثریت ضعیفی به نخست وزیری رسید. همین مقدمه و اقدامات اولیه «قوام» در رفع تضییعاتی که به کلوب های حزبی و کارگری و مطبوعاتی اعمال شده بود و انفصال و توقیف بعضی از عوامل سرشناس ارتجاع[3] و اعلام جانبداری از سیاست موازنه با همسایگان وی را در موقعیتی قرار داد که مورد عنایت و پشتیبانی دولت شوروی قرار گرفت. دولت شوروی تصور می کرد که به دست «قوام» می تواند امتیازات مورد نظر را کسب سازند، بی آن که گرفتار درگیری های سیاسی بین المللی شود. آزادیخواهان ایران نیز در وجود قوام شخصیتی را می دیدند که می تواند روابط سیاسی ایران را با شوروی اصلاح کرده کشور را از خطر تجزیه نجات دهد و در عین حال از سرکوبی آزادی های

۱ــ «آژیر»، شماره‌ی ۴۰، سال اول، ۲۲/۴/۲۸، سرمقاله.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۷۲، ۲۴/۹/۱۵، «تهران قورخوسی» (ترس تهران).

۳ــ «قوام» پس از انتخاب به نخست وزیری، «ارفع» را از ریاست ستاد ارتش منفصل ساخت و در جریان انعقاد موافقت‌نامه با دولت شوروی عده‌ای از عوامل سرشناس انگلیس نظیر «سید ضیاء»، «دشتی»، دکتر «طاهری» و «جمال امامی» را توقیف کرد.

دموکراتیک به دست ارتجاع جلوگیری کند[۱].

اما آذر بایجان نخست وزیری «قوام السلطنه» را با سکوت و بی اعتنایی کامل تلقی کرد و فقط هنگامی به «وطن پرستی و مقاصد خیرخواهانه ی!» «قوام» پی برد که رهبران شوروی در مسکو به تصمیمات کنگره ی ملی خلق آذر بایجان دایر به ایجاد مجلس و حکومت ملی خط بطلان کشیدند و با امضاء موافقت نامه ی شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ «فرقه دموکرات» و مردم ستمدیده ی آذر بایجان را به امان خدا سپردند. یعنی موقعی که در برابر «فرقه ی دموکرات آذر بایجان» راهی جز سازش با دولت «قوام» باقی نمانده بود[۲].

روز ۲٤/۱۱/۲۱ «مظفر فیروز» که به سمت معاونت سیاسی نخست وزیر و ریاست اداره ی کل تبلیغات دولت «قوام» منصوب شده بود، اعلامیه ی نخست وزیر را مبنی بر اجرای «اصول آزادی و دموکراسی در حدود مقررات قانون» و موقوف الاجرا شدن مقررات حکومت نظامی درباره ی احزاب و اجتماعات از تاریخ ۲۵/۱۱/۲۲ ولی محفوظ ماندن آن در حق مطبوعات و حفظ امنیت را از رادیو قرائت کرد[۳].

«قوام السلطنه» دولت خود را روز ۲٤/۱۱/۱۸ به مجلس و «شاه» معرفی کرد و در جلسه ی علنی مورخه ۲٤/۱۱/۲۸ مجلس گفت: «... این جانب حتا قبل از تشکیل کابینه، تمنیات فوری ملت ایران را از قبیل آزادی اجتماعات و عزل مأمورین متجاوز و تأدیب محتکرین و تنزل نرخ اجناس، مورد نظر قرار داده تصمیماتی گرفته و احکامی صادر کرده ام.»

«... سیاست خارجه این جانب روی اساس موازنه و مودت و احترام متقابله با سه دولت بزرگ و متفق ایران استوار است و در این موقع که بر اثر تلگراف پر مهر و محبت ژنرالیسیم «استالین» و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی با اعتماد به حسن نیت و توجه همسایه ی شمالی عازم مسکو هستم امیدوارم به یاری خداوند و پشتیبانی ملت ایران موفق شوم...»[٤]

برای بردن «قوام» به مسکو، یک هواپیمای دو موتوره از سوی دولت شوروی به تهران آمد و در تاریخ ۲٤/۱۱/۲۹ وی به همراهی هیئتی به مسکو عزیمت کرد. اعضای هیئت اعزامی عبارت بودند از:

۱ــ نه فقط آزادیخواهان ناسیونالیست حتا «حزب توده ی ایران» نیز چنین نظری داشت. چنان که روزنامه ی «رهبر» پس از سقوط کابینه ی ائتلافی نوشت: «کمیته ی مرکزی با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای «قوام السلطنه» در حفظ تمامیت کشور و ایجاد وحدت ملی سعی کرده و ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد. «رهبر» شماره ی ۸٤۵، بتاریخ ۲۵/۸/۱، از مقاله ی «تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت».

۲ــ «دکتر جاوید» روز نهم تیرماه سال ۱۳۲۵ طی نطقی از رادیو تهران چنین گفت: «... پس از آن که آقای «قوام السلطنه» بر سر کار آمد، از خلق آذر بایجان دعوت به عمل آورد. و چون خلق آذر بایجان وطن پرستی آقای «قوام» را باور داشتند دعوت او را قبول کردند. زیرا همه می دانستند که آقای «قوام السلطنه» جز اصلاحات و آبادی کشور منظوری ندارند...» «آذر بایجان»، شماره ی ۲۳۹، مورخه ی ۲۵/٤/۱۱.

۳ــ «شهباز بجای ایران ما»، شماره ٤۷، مورخه ی ۲٤/۱۱/۲۲.

٤ــ «ایران ما»، شماره ی ٤٦۸، مورخه ی ۲٤/۱۱/۲۹.

«جواد عامری»، «حمید سیاح»، «دکتر رضا زاده‌ی شفق»، «پیر نظر» (مدیر کل وزارت خارجه)، «دری»، «نیکپور»، «سلمان اسدی»، «عمیدی نوری»، «جهانگیر تفضلی»، «قاسم مسعودی»، «رضوی» (نماینده‌ی مطبوعات) به ریاست «قوام السلطنه».

مسافرت «قوام» به مسکو امیدهایی را برانگیخت. ولی مردم معتقد بودند که گرفتاری ملت ایران تنها سیاست خارجی نیست؛ بلکه مشکلاتی در حیات اجتماعی کشور وجود دارد که باید به دست خود مردم حل شود. چنان که روزنامه‌ی «جبهه» ارگان «حزب ایران» نوشت: «... آنهایی که انتظار دارند در مسکو سرنوشت تبریز معین شود، بزودی مأیوس خواهند شد... در زمانی که آقای «قوام» تهیه مسافرت خود را می بینند «فرقه‌ی دموکرات» به تشکیل ارتش آذربایجان می پردازد.

«فرقه‌ی دموکرات» می خواهد بگوید ممکن است شما اختلافات خود را با روس ها حل کنید، ولی اختلاف با ما هنوز باقی است! آری «اختلاف با آذربایجانی ها، اختلاف با تمام ایران هنوز باقی است...»[1] و روزنامه‌ی «ایران ما» چنین اظهار نظر کرد: «... آن چه امروز ایران را به این صورت درآورده یا به اصطلاح دیگر، مشکلاتی در حیات اجتماعی ما فراهم کرده، تنها سیاست خارجی ایران نیست. باید در نظر گرفت و متوجه بود که وضع داخلی ایران اهمیت کمتری از سیاست خارجی ندارد. ملت ایران می خواهد در تعیین مقدرات خود دخالت داشته باشد ــ خود را از زیر بار ظلم و ستم ارتجاع و استعمار نجات دهد ــ به آزادی نفس بکشند ــ شرافتمندانه کار کنند و محصول رنج و کارشان را خود صاحب شوند ــ رژیم فاسد را سرنگون سازند ــ می خواهند دیگر فقر و جهل و گرسنگی بر کشور حکمفرمایی نکند. همین درخواست ها و آرزوها است که به صورت یک احتیاج شدید درآمده و مشکلات زندگی مردم ایران را سبب شده است.»[2]

مذاکرات «قوام السلطنه» با «استالین» و «مولوتف» در مسکو:

در مدت اقامت هیئت نمایندگی ایران در مسکو، چندین بار بین اعضای هیئت و «مولوتف» و شخص «قوام السلطنه» با «استالین»، ملاقات هایی به عمل آمد. در اولین ملاقات رسمی نمایندگان ایران با «مولوتف» مسائل زیر از طرف دولت شوروی مطرح شد:

«اول نفت، که «مولوتف» عقیده داشت شرط ابراز دوستی صادقانه‌ی ایران و شوروی این است که امتیاز نفت شمال به دست شوروی داده شود. چنان که نفت جنوب سال هاست به دولت انگلیس داده شده است.

دوم در خصوص آذربایجان بود که «مولوتف» عقیده داشت این یک امری است داخلی که باید بین دولت ایران و آذربایجان تسویه شود.

سوم موضوع تخلیه ارتش سرخ از ایران که در این خصوص اشاره به نگرانی از وضع ایران و

۱ــ «جبهه»، شماره‌ی ۸۷، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲۶، سرمقاله.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۷۲، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۶، «تنها مذاکرات مسکو مشکلات ایران را حل نمی کند».

توجه به اوضاع بین المللی شده، وعده داد که قسمت هایی از کشور ایران از روز دوم مارس تخلیه می شود.»[۱]

در این ملاقات راجع به هیچ یک از مسائل فوق بین نمایندگان ایران و شوروی توافق نظر حاصل نشد. چنان چه از طرح مسائل آشکار می شود، نخستین مسئله ای که شوروی حل آنرا خواستار شد، اعطای امتیاز نفت شمال به آن دولت بود. در تأیید این مطلب، «جهانگیر تفضلی» مدیر روزنامه «ایران ما» که خود یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران بود، طی مصاحبه ای با مخبر «لوموند» در پاریس به سئوال «ــ آیا تصور نمی کنید همه ی این اختلافات سر نفت باشد؟»

چنین جواب داد: «در این که موضوع امتیاز نفت مبدا سوء تفاهمات ایران و شوروی بود، تردیدی نیست.»[۲]

پیرو اولین ملاقات با «مولوتف» نخستین تذکاریه ی[۳] هیئت نمایندگی ایران به شرح زیر تسلیم کمیسر امور خارجه شوروی شد:

«۱ــ در خصوص امتیاز نفت، طبق قانون مصوبه ی مجلس نه فقط واگذاری حتا مذاکره در آن مورد ممنوع است.

۲ــ در موضوع آذربایجان، این استان جزء لاینفک ایران است. زبان ترکی، زبان محلی است. فرهنگ و ادبیات آنجا از قدیم زبان فارسی بوده، شعرا و ادبا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته اند. لذا مقتضی است کسانی که دست به کارهایی در آنجا زده اند که منافی استقلال و تمامیت ایران باشد از این طرز فکر خودداری ورزند. بدیهی است اصلاحات لازم در آذربایجان به عمل خواهد آمد و قانون انجمن های ایالتی و ولایتی اجرا خواهد شد.

۳ــ در موضوع تخلیه ی ایران تا دوم مارس برابر قرارداد، باید ایران تخلیه شود. بنابراین علتی برای بقای ارتش سرخ در ایران وجود ندارد. ضمناً اطمینان قلبی داده می شود مناسبات دوستانه ایران و شوروی بسط داده شود و نگرانی های شوروی از طرف ایران رفع شود.»[۴]

(این تذکاریه عصر روز شنبه ۲۴/۱۲/۴ تسلیم شد.)

دولت شوروی در جواب تذکاریه ی ایران، روز ششم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ تذکاریه ی زیر را به نمایندگان ایران تسلیم داشت:

«۱ــ در خصوص نفت شمال ایران، از لحاظ ابراز حسن نیت کامل حاضریم از مطالبه ی امتیاز نفت صرفنظر کنیم. به همین دلیل پیشنهاد می کنیم یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی

۱ــ روزنامه ی «داد»، شماره ی ۷۱۳، مورخه ی ۲۵/۱/۲۶، «یادداشت های سفر مسکو» به قلم «عمیدی نوری».

۲ــ روزنامه ی «ایران ما»، شماره های ۴۹۲ مورخه ی ۲۴/۱۲/۲۹ و ۴۹۴ مورخه ی ۲۵/۱/۱۱ از مصاحبه ی «جهانگیر تفضلی» در پاریس.

۳ــ تذکاریه یا «مه موراندوم» از نظر دیپلوماسی ارزشی ندارد. زیرا نه دارای تاریخ است و نه امضاء و نه خطاب به مقامی است که بتوان آنرا ملاک و مستند قرار داد. در حقیقت یادداشتی است برای بخاطر آوردن خواننده.

۴ــ «داد»، شماره ی ۷۱۴، مورخه ی ۲۵/۱/۲۷ «یادداشت های سفر مسکو».

برای عملیات اکتشافی و استخراجی تشکیل شود که سهم شوروی در آن ۵۱ و سهم ایران ۴۹ باشد.

۲ــ در خصوص آذربایجان ایران که امری است داخلی و مربوط به خود دولت ایران، توصیه می شود ترتیبی اتخاذ شود که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آنجا توجه کامل به عمل آید. مجلس ملی آنجا به نام همان انجمن ایالتی و ولایتی تبدیل شود. نخست وزیر محلی آذربایجان استاندار دولت مرکزی ایران باشد. ۲۵ درصد از درآمد، به دولت داده و بقیه به مصرف اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنجا بکار برده شود. وزارت جنگ و وزارت امور خارجه نداشته، در این دو وزارتخانه به سازمان مرکزی اکتفا شود.

۳ــ در خصوص تخلیه نیروی سرخ از ایران نیز به تدریج از دوم مارس شروع به عمل می شود. ولی فقط در قسمت هایی از خاک ایران نیروی سرخ بازگشت می کند. در ضمن اصلاح روابط دو دولت، از قسمت های دیگر هم تخلیه خواهد شد.»[1]

هیئت نمایندگی ایران طی دومین تذکاریه، نظرات خود را به شرح زیر اعلام داشت.

«۱ــ در خصوص تخلیه ی ارتش سرخ از ایران پیمان سه گانه، اساس حق ایران را تأمین کرده، انتظار تخلیه می رود.

۲ــ در خصوص آذربایجان، نسبت به اصلاحات آنجا در حدود قوانین فعلی و مخصوصاً اختیارات انجمن های ایالتی می توان به اصلاح امور اهالی آنجا توجه کرد. آذربایجان جزو ایران است، حکومت مشروطه ی ایران اصول مرکزیت را پذیرفته، فقط یک حکومت که آنهم مرکزش در تهران است شناخته شده، فرهنگ، ادبیات، زبان، عادات و سنن اهالی آذربایجان فارسی است. وحدت ایران و جزء لایتجزا بودن آذربایجان، دارای ریشه های تاریخی است. باید به نغمه های افراد خاصی که منظورهای شخصی دارند توجه نداشت.

۳ــ در خصوص نفت نیز با توجه به نظریه ی اخیر در صورتی که تخلیه ی نیروی شوروی طبق پیمان سه گانه انجام شود، اصولاً قابل توجه بوده، می توان با اصول مرضی الطرفین آنرا حل کرد. بهرحال نباید از نظر دور داشت اساس اصلاح امر به بازگشت نیرو از تمام خاک ایران یعنی اجرای پیمان سه گانه ارتباط کامل دارد.»[2]

دولت شوروی پس از دریافت دومین تذکاریه ی ایران، روز ۲۴/۱۲/۱۰ برابر اول مارس ۱۹۴۶ که فردای آن روز مهلت تخلیه ی خاک ایران از نیروهای متفقین به موجب پیمان سه گانه بسر می رسید، تذکاریه ی دوم خود را به نمایندگان ایران تحویل داد. در آن تذکاریه گفته می شد:

«۱ــ در خصوص نفت، با حسن نیت راه حل ایجاد شرکت مختلط ایران و شوروی را پیشنهاد کردیم. ولی چون نظریه ی مزبور مورد قبول قرار نگرفت، ما هم آنرا رد شده تلقی می کنیم و بنابراین به همان تقاضای امتیاز معادن نفت شمال باقی هستیم.

۲ــ در خصوص آذربایجان ما از ابتدا آنرا یک امر داخلی می دانستیم و نظریه ای در این

۱ــ روزنامه ی «داد»، شماره ی ۷۱۵، مورخه ی ۲۵/۱/۲۸، «یادداشت های سفر مسکو».

۲ــ «داد»، شماره ی ۷۱۷، مورخه ی ۲۵/۱/۳۰ «یادداشت های سفر مسکو».

مورد ابراز نداشتیم. ولی از لحاظ کمک معنوی به دولت ایران، توصیه هایی کردیم و خواستیم وساطت در امر کرده باشیم در خلال این مدت توصیه های مز بور را به خود آنها هم اطلاع دادیم ولی حاضر به قبول این نظر یه نشدند و چون شما هم آن توصیه ها را قبول نکردید، بنابراین نسبت به این موضوع نظر یات مورد تذکر را پس گرفته تلقی می کنیم.

۳ــ در خصوص بازگشت نیروی شوروی از ایران... چون از انقلاب اکتبر به بعد مناسبات ایران و شوروی بر پایه‌ی دوستی استوار نیست، بنابراین نگرانی خاطر از ایران فعلاً مانع تخلیه‌ی کامل نیروی سرخ از ایران است...»[1] تذکار یه شوروی در بیان علل نگرانی خاطر آن دولت ازایران، مسائل ز یر را ذکر می کرد: «دولت ایران نفت جنوب را به انگلیس داده ولی نفت شمال را به شوروی نداد ــ بیست و پنج سال پیش «صمصام السلطنه» رئیس الوزراء ایران ضمن یادداشت خود به جامعهٔ ملل تقاضای الحاق قفقاز و ترکستان را به ایران کرده بود.

امسال نیز یکی از اعضای برجسته‌ی کابینه‌ی آن روز «صمصام السلطنه» که در آن موقع نیز فعالیت مخصوصی به کار می برد، یعنی «حکیم الملک» زمام امور را بردست گرفته، رو یه‌ی ضد شوروی پیش کشید ــ به علاوه وجود عناصر ضد دوستی ایران و شوروی و پیش کشیدن سیاست «دیسکر یسیناسیون» (تبعیض) از طرف ایران نسبت به شوروی اجراء ماده‌ی ٦ قرار داد ۱۹۲۱ را ایجاب می کند.»[2]

اینک برای اطلاع، ماده‌ی ٦ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی در ز یر می آید:

«ماده‌ی ٦ــ دولتین معظمتین متقاعدین قبول می کنند که اگر دولت ثالثی بخواهد بواسطه‌ی مداخلات نظامی پلتیک غاصبانه را در ایران مجری و یا خاک ایران را مرکز عملیات نظامی ضد شوروی قرار بدهد و به این طر یق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده‌ی آن بشود، در صورتی که دولت روسیه قبل از وقت به دولت ایران اخطار کند و دولت ایران در رفع مخاطره‌ی مز بور مقتدر نباشد، آن وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به خاک ایران وارد کرده برای دفاع از خود اقدامات نظامی به عمل بیاورد.

دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی متعهد می شود، همین که مخاطره مز بور برطرف شد، فوراً قشون خود را از حدود ایران خارج سازد.»[3]

روز دوم مارس ۱۹٤٦ برابر یازدهم اسفند ماه سال ۱۳۲٤، خبر گزاری شوروی ابلاغیه ز یر را صادر کرد: «... از روز دوم مارس تخلیه‌ی قسمتی از نیروی شوروی از نواحی ایران چون مشهد، شاهرود و سمنان واقع در خاور ایران که در آنجا آرامش نسبی برقرار است آغاز می شود. اما نیروی شوروی در سایر نواحی ایران تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند...»[4]

---

۱ و ۲ــ «داد»، شماره‌ی ۷۱۸، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱ «یادداشت های سفر مسکو» ــ اسناد وزارت خارجه امر یکا، بیست و نهمین سالنامه «دنیا» صفحات ۳۵۷ ــ ۳۵۸.

۳ــ نقل از «شهباز به جای ایران ما» شماره‌ی ۲۲، مورخه‌ی ۲٤/۱۰/۲۱.

٤ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٤۷۸، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱۳، (این ابلاغیه روز ۲۵ فور یه ــ به اطلاع «قوام» رسانیده شده بود).

علیهذا دولت شوروی روز دوم مارس، که آخرین مهلت تخلیه بود، نیروهای خود را از ایران بیرون نبرد. ولی نیروهای انگلیس در موعد مقرر کشور ما را تخلیه کردند.

البته در آن روزها ارتجاع داخلی و نوکران استعمار، مجلس و دستگاه‌های دولتی ایران را در دست داشتند. از سوی دیگر آذربایجان به سنگر آزادی مبدل شده و چشم امید تمام مردم کشور را به سوی خود جلب کرده بود و آزادیخواهان سایر نقاط ایران نیز، با وجود ایراداتی که به روش «فرقه‌ی دموکرات» و حکومت ملی داشتند، از دل و جان آماده بودند که دوش به دوش آذربایجان در راه آزادی سراسر ایران بپا خیزند و بساط ارتجاع را سرنگون سازند.

ولی مسلماً هیچ نیروی نظامی خارجی یا داخلی، از طریق کشور ایران که خود تحت اشغال قوای نظامی شوروی بود ــ خاک شوروی را تهدید نمی کرد و عدم تخلیه‌ی ایران به استناد ماده‌ی ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ابداً مفهوم و موردی نداشت.

در مسکو، «قوام السلطنه» پس از اطلاع از عدم تخلیه‌ی ایران بوسیله‌ی نیروهای نظامی شوروی، یادداشت اعتراضی تسلیم آن دولت کرد. ولی کوشش وی بی نتیجه ماند. تنها نتیجه‌ای که از مذاکرات مسکو حاصل شد تبادل نظر بین دو دولت و انتصاب «سادچیکوف» به سمت سفیر کبیر شوروی در ایران بود. در سایر موارد پیشرفتی حاصل نشد. لکن مذاکرات قطع نشد و قرار براین شد که مذاکرات از طریق دیپلوماتیک در تهران تعقیب شود و اعلامیه زیر در پایان مذاکرات انتشار یافت: «نخست وزیر ایران آقای «قوام السلطنه» در مدت توقف خود در مسکو، از تاریخ ۱۹ فوریه تا ۶ مارس سال جاری (۳۰ بهمن تا ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۲۴) چندین بار با ژنرالیسم «استالین» رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی و «مولوتف» کمیسر ملی امور خارجه ملاقات و مذاکره کردند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسائلی که مورد علاقه‌ی طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین ساعی خواهند بود که با تعیین سفیر کبیر جدید شوروی در ایران موجبات تحکیم روابط دوستانه بیش از پیش بین دو کشور برقرار شود.»[1]

پس از بازگشت «قوام» به تهران وی در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: «دولت شوروی نمی خواست تقاضای مؤکد مرا برای تخلیه‌ی ایران از قوای شوروی بپذیرد. من نیز نمی توانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. و چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری می خواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد.»[2]

انعکاس عدم تخلیه‌ی ایران در میان مردم کشور، مجامع بین المللی و قدرت‌های بزرگ جهانی:

گذشته از دار و دسته‌ی «سید ضیاء» که عدم تخلیه‌ی ایران از نیروی نظامی شوروی را دست آویز قرار داده، جنجال عظیمی بپا کردند و به تبلیغات مغرضانه ای علیه آن دولت دست زدند؛

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۸۴، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۲۰، «نخست وزیر در تهران».

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۸۸، مورخه‌ی ۲۴/۱۲/۲۴، نقل از بولتن «دیلی نیوز» نشریه سفارت انگلیس در تهران.

این اقدام دولت شوروی عموماً در میان مردم کشور ما تأثیر نامساعدی بخشید زیرا اولاً عبارت مبهم و کشدار ابلاغیه مبنی بر این که «... نیروی شوروی در سایر نواحی تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند.» معلوم نمی داشت که اشغال ایران کی و چگونه به پایان خواهد رسید ثانیاً این امر به عوامل ارتجاع و نوکران استعمار امکان می دارد که مردم را علیه دوستی ایران و شوروی برانگیخته به محبوبیت و اعتبار آن دولت لطمه زنند، و به بهانه‌ی «دفاع از میهن» خواسته های به حق آزادیخواهان ایران در انظار عمومی خدشه‌دار و بی اعتبار سازند. مخصوصاً با توجه به این که سخنگویان رسمی دولت های انگلیس و امریکا در اظهارات خود علاقه‌ی تامی به تخلیه‌ی ایران نشان می داد. «بوین» وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام آن کشور چنین گفت: دولت ایران موافقت کرد که ما از خاک آن کشور به منظور شکست دادن دشمن استفاده کنیم. حال «برای من اسباب تعجب زیاد خواهد شد که با وجود صمیمیتی که در فراهم ساختن این تسهیلات ذیقیمت برای ما از طرف یک کشور دیگر نشان داده شده است، حالا که کار پایان یافته، همین تسهیلات مانعی برای بیرون بردن سربازان ما ایجاد کند.»[1]

و «ایدن» وزیر خارجه سابق انگلیس در همان مجلس اظهار داشت: دولت های متفق برای آن به خاک ایران قدم نهادند که مسئله ارسال خواربار و مهمات به خاک اتحاد جماهیر شوروی تأمین شود. حال که جنگ پایان پذیرفته «برای هیچ یک از ما علتی برای ماندن در ایران وجود ندارد و مسلماً در انگلستان همه مایلند که ما هرچه زودتر از آنجا بیرون بیاییم. ما در ایران فقط یک علاقه داریم و آن این است که کشور مزبور را سعادتمند و متحد و قوی به بینیم و چیزی که اصلاً دراین کشور نمی خواهیم، بازگشت اصل ایجاد مناطق نفوذ و مسائلی از این دست است که تا مدت مدیدی پیش از این در ایران وجود داشته و برای یک نسل باعث عدم محبوبیت کامل ما در میان ایرانیان شده است امیدواریم که سیاست تخلیه از طرف متفقین اجرا و هرچه زودتر عملی شود.»[2]

لکن نوشته های مطبوعات شوروی برتشویش و سردرگمی مردم می افزود. اینک به‌عنوان مثال قسمت هایی از مقاله‌ی «د. زاسلاوسکی» را از روزنامه‌ی «پروادا» نقل می کنیم: وی پس ازاشاره به تخلیه‌ی نیروی نظامی شوروی از ایران می نویسد: «... در قراردادی که روز ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ بین سه دولت انگلیس و شوروی و ایران منعقد شده، مدت اقامت نیروهای شوروی در ایران بطور آشکار و صریح ذکر شده. به علاوه مطابق قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ منعقده بین شوروی و ایران دولت شوروی مجاز است که نیروهای خود را وارد ایران کند. به این ترتیب جواب این سئوال که نیروهای نظامی شوروی چه موقع و چطور ایران را تخلیه خواهند کرد، بطور مختصر و صریح چنین خواهد بود: مطابق قراردادها رفتار خواهد شد.» سپس ادامه می دهد «مردم دنیا در انتظار جواب سؤالات دیگری نیز هستند: چرا دولت انگلستان، مصر، فلسطین، سوریه، لبنان و یونان را تخلیه نمی کند؟ چرا در امور داخلی آنها دخالت می ورزد؟»[3] اما «حزب توده‌ی ایران» بیهوده تلاش

۱ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، صفحه ی ۲۷۲.

۲ــ کتاب «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، صفحه ی ۲۷۳.

۳ــ «پراودا»، شماره‌ی ۱۴، دسامبر ۱۹۴۵، نقل از «آذربایجان»، شماره‌ی ۸۴، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲۰.

می کرد که ضمن مراعات افکار عمومی سیاست دولت شوروی را نیز توجیه کند و مسئولیت عدم تخلیه‌ی ایران را به فراهم نبودن شرایط و نبودن دولت مستقل و آزاد در ایران متوجه سازد. روزنامه‌ی «رهبر» ضمن پذیرفتن لزوم تخلیه ایران می نوشت: «... تردیدی نیست که همه‌ی افراد ملت در مسئله‌ی تخلیه ایران از نیروهای متفقین خواه آنهایی که طبق پیمان در ایران توقف داشته و خواه آنان که بدون قرارداد مدتی خاک ایران را اشغال کرده بودند هم رأی‌اند.» «... ما با تخلیه‌ی ایران مانند تمام مردم بی غرض و کلیه‌ی علاقمندان حقیقی به استقلال ایران موافقت کامل دار یم ولی با «الم شنگه» راه انداختن و آلت اغراض دیگر سیاست های بیگانه واقع شدن جدا مخالفیم...»[1] آن وقت در جواب این که «چرا ایران تخلیه نشد؟» توضیح می داد: چون در ایران حکومت ملی برسر کار نیست بلکه در تمام دستگاه حاکمه‌ی ما مزدوران استعمار برسر کارند و «دولت شوروی نمی تواند موافقت کند که در نزدیکی او حکومت های دیکتاتوری و فاشیستی که تمایلات ضد شوروی دارند وجود داشته باشند» لذا آن دولت ایران را از نیروهای خود تخلیه نمی کند. «پس اگربه‌تخلیه کامل ایران علاقه دار ید شرایط تخلیه را فراهم کنید: بکوشید تا هرچه زودتر نفوذ امپر یالیسم را از ایران ر یشه کن کنید. یک دولت ایران واقعاً آزاد و مستقل درست کنید.» در این صورت «نه ارتش سرخ و نه ارتش دیگری غیر از آن در ایران نخواهد ماند.»[2]

بجاست سؤال کنیم چه نیرو یی می باید نفوذ امپر یالیسم را از ایران ر یشه کن سازد و ایرانی مستقل و آزاد ایجاد سازد؟ ــ مسلماً نیروهای انقلابی ملی ایران.

به این سؤال «حزب کمونیست ایران» (عدالت) ۲۴ سال قبل از آن تار یخ یعنی در سال ۱۹۲۱ میلادی ضمن تزهای خود در باره‌ی وضع اجتماعی ایران جواب شایسته ای داده است:

«... هرگونه دخالت مسلحانه‌ی شوروی نه تنها به انقلاب کمک نخواهد کرد ز یرا جنبش موجود در ایران را که علیه ستم خارجی متوجه است منقسم خواهد ساخت و بخشی از خشم انباشته شده علیه ستمگر اصلی ــ انگلستان ــ را به سمت روسیه شوروی متوجه خواهد ساخت. امری که با تضعیف گرایش ضد انگلیسی در عین حال هواداری (سمپاتی) موجود در میان مردم از کمونیسم را تضعیف خواهد کرد، مانع از آن خواهد شد که کمونیسم در میان مردم ر یشه بدواند و مشکلا تی در راه گسترش نفوذ حزب کمونیست که هماهنگ با روسیه شوروی عمل می کند ایجاد خواهد کرد.»

«... قیام و گسترش جنبش آزادیبخش ملی به منظور اخراج امپر یالیست های انگلیسی از ایران و سرنگونگی رژیم شاه که به طرز جداناپذیری با آن مرتبط است بدون آن که به کمک مرئی نیروهای مسلح روسیه شوروی روی آورده شود و با تکیه‌ی منحصر به نیروهای انقلابی ایرانی»[3] باید انجام پذیرد.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦٦٣، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱۳، «در پیرامون تخلیه».

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦٦٦، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱٦، «چرا ایران تخلیه نشد؟» به قلم «انور خامه».

۳ــ «اسناد تار یخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی وکمونیستی ایران» جلد اول، چاپ دوم، صفحات ٦۱ و ٦۲، تزهای حزب کمونیست ایران ــ در باره‌ی وضع اجتماعی ایران.

زیرا شبهه‌ای نیست که کمک و پشتیبانی خارجی فرع بر مبارزه‌ی ملت ایران در راه آزادی و دموکراسی است.

در آن زمان ملت ما به قدر کافی آمادگی مبارزه با ارتجاع وتوانایی استقرار حکومت ملی را دارا بود. در چنین شرایطی دولت شوروی می بایست با تخلیه به موقع ایران میدان را در جهت مبارزه‌ی به حق ملت آزاد می گذاشت. حال آن که ادامه‌ی اشغال نظامی و عدم تخلیه ایران حقانیت مبارزین راه آزادی را خدشه‌دار می ساخت و موجب در یغ حمایت مردم ایران و افکار عمومی جهانیان از مبارزین راه آزادی و استقلال در کشور ما می شد. به علاوه به ارتجاع داخلی و خارجی اجازه می داد که به بهانه‌ی اجرای پیمان‌های بین المللی، ضمن وارد آوردن فشارهای سیاسی به دولت شوروی، مبارزه ملت ما را نیز منکوب سازند.

این امر در اکثر مطبوعات کشور نیز بدرستی انعکاس یافت از آن جمله روزنامه‌ی «کیهان» طی مقاله‌ای به قلم «ارسلان خلعتبری» چنین نوشت:

«... به عقیده‌ی شخصی من شوروی در این قسمت (در تخلیه نکردن ایران) اشتباه کرده... قشون نمی تواند بعد از این منافع شوروی را در ایران تأمین کند و اگر تأمین منافع با قشون باشد پس شوروی هیچ وقت نباید قشون خود را از ایران خارج کند.

...در این که بین ملت ایران و غاصبین حقوق آن جنگ خواهد درگرفت، شکی نیست. شوروی باید زودتر قشون خود را ببرد تا میدان برای این جنگ باز شود.

تخلیه نکردن تمام خاک ایران نتایجی دارد که باید تذکر داده شود:

۱ــ طرفداران اوضاع بیست و چند ساله را تقویت خواهد کرد که اعصاب مردم خسته از توقف قشون خارجی را تحریک کنند. ۲ــ بهانه به دست مرتجعین خواهد داد تا سنگ وطنخواهی به سینه زنند. ۳ــ ملت ایران را ناراضی خواهد کرد.»[1]

باید خاطر نشان ساخت که تمامیت ارضی کشورها تا روزی که حدود و ثغور تمام ملل و اقوام جهان در شکلی از اشکال حکومت جهانی و نوعی برادری و برابری مستحیل نشده است، اهمیت اساسی خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

لذا دولت شوروی ناچار بود دیر یا زود در برابر مردم جهان توضیح دهد چرا نیروهای خود را از ایران بیرون نمی برد، و چرا پیمانی را که خود امضا کرده محترم نمی شمارد؟

چنان که در فصول بعد خواهد آمد؛ دولت شوروی تحت فشار سیاست بین المللی و تنها با امضاء موافقتنامه‌ی تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی که پس از تصویب مجلس شورایملی رسمیت می یافت، با وجود برجا ماندن همان دستگاه حاکمه‌ی فساد و ارتجاعی، نه فقط خاک ایران را ترک کرد حتا حمایت خود را از آزادیخواهان کشور نیز در یغ ورزید.

برای بررسی اهمیت و موقع مسئله ایران از نظر جهانی به روابط دولت های امریکا و انگلیس با دولت شوروی در اواخر جنگ و ماه‌های اول بعد از پایان آن نظری کوتاه می افکنیم:

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۷۹۳۳، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱۳، «تخلیه‌ی ایران» «ارسلان خلعتبری».

شروع جنگ جهانی دوم و وجود دشمنی نیرومند و قهار که موجودیت دولت‌های بزرگ را دچار مخاطره ساخته بود، اتحاد جنگی متفقین را سبب شد و تضادها و ناسازگاری‌های سابق را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داد. ولی هرقدر واپسین لحظات حیات آلمان هیتلری نزدیکتر می شد، در اتحاد و یگانگی متفقین زمان جنگ آثار نفاق و بد گمانی به چشم می خورد. «چرچیل» نخست وزیر انگلستان حتا در بحبوبه‌ی جنگ، پیشنهاد کرده بود که نیروهای انگلیسی و امریکایی حمله‌ی خود را از صفحات جنوبی اروپا آغاز کنند تا مگر شبه جزیره‌ی بالکان به دست خود آنها آزاد شود نه ارتش سرخ. البته این نظریه تنها بنا به مصلحت نظامی پذیرفته نشد.

در فوریه‌ی سال ۱۹۴۵ که ارتش سرخ با عبور از رود «اودر» راه خود را درجهت فتح پیروزمندانه‌ی برلن هموار می ساخت، اجتماع سه پیشوای متفقین، «روزولت»، «استالین» و «چرچیل» در یالتا برگزار شد. اساسی ترین بحث این کنفرانس موضوع لهستان، حکومت آتی و مرزهای آن بود. برسر این موضوع اولین اختلاف بین شوروی و متفقین اش بوجود آمد.

در اواسط فوریه جز «هیتلر» و متعصب‌ترین طرفدارانش، مسئولین امر در آلمان در یافتند که شکست قطعی است. لذا در این که به چه کسی باید تسلیم شد به تفکر پرداختند و نتیجه آن که، آنها تسلیم در برابر نیروهای انگلیسی و امریکایی را ترجیح دادند. چیزی که بد گمانی دولت شوروی را برانگیخت. نیروهای نظامی آلمان در عین حال که شدیدترین پایداری را در برابر ارتش سرخ نشان می دادند، به راحتی در جبهه‌ی غرب تسلیم می شدند. در این باره «استالین» به «روزولت» چنین نوشت: آلمانی ها «در جبهه‌ی خاوری ۱۴۷ لشگر دارند و بی آن که مواضع خود را به خطر اندازند، می توانند ۱۵ تا ۲۰ لشگر از آنجا برگزیده صرف تقویت سربازان خود در جبهه‌ی باختر کنند. بااین همه، آنها چنین کاری نکرده‌اند و نمی کنند و هم چنان به پایداری دیوانه‌وار در مقابل روس ها ادامه می دهند. مثلاً حتا برای یک ایستگاه بی اهمیت راه‌آهن در «زملیانیتسا» واقع در چکسلواکی که برایشان همان قدر سودمند است که ضماد بر پشت مرده، سخت می جنگند و در همان حال شهرهایی به اهمیت «اسنابروک»، «مانهایم» و «کاسل» را در قلب آلمان بدون کمترین مقاومت از دست می دهند. البته قبول می کنید که این رفتار آلمانی ها عجیب‌تر و نامفهوم‌تر از آن است که می توان گفت.»[1]

به این ترتیب با شکیت قطعی آلمان نازی بین ارتش سرخ و نیروهای نظامی متفقین اش، بر سر اشغال مناطق و سرزمین های بیشتر مسابقه‌ای برقرار شد.

پس از شکست آلمان، در ژوئیه‌ی ۱۹۴۵ سران سه دولت در «پوتسدام» دور هم جمع شدند و تا این تاریخ به اختلاف نظر متفقین راجع به لهستان، اختلافات مربوط به سرنوشت اروپای شرقی و بالکان، غرامات جنگی و غیره نیز افزوده شده بود. در همین کنفرانس مسئله ایران نیز مطرح شد و فقط به این نتیجه رسید که نیروهای متفقین فعلاً شهر تهران را تخلیه کنند. ولی تعیین تاریخ تخلیه‌ی سراسر خاک ایران به بعد موکول شد. و چنان که دیدیم در نامه های متبادله بین «بوین» و «مولوتف» روز

۱ــ «خاطرات جنگ جهانی دوم»، نوشته‌ی «چرچیل»، جلد ششم، کتاب دوم، صفحات ۷۸ و ۷۹.

دوم مارس به عنوان آخرین مهلت تخلیه ایران مورد توافق طرفین قرار گرفت.

پس از پایان جنگ، طبق معمول هر یک از دولت‌های فاتح درصدد بود که از پیروزی‌های نظامی خویش به نحو احسن بهره‌برداری کرده و امتیازات بیشتری برای خود کسب کند. و همین امر علت پیش آمدن اختلافات بین متفقین در بالکان، خاور دور و منچوری، خاورمیانه، ایران، ترکیه و سایر نقاط جهان می شد.

در ایران، دولت انگلیس عمده‌ترین رقیب سیاسی دولت شوروی بود. چنان که روزنامه «هرالد تریبون» ضمن تشریح سیاست انگلستان در ایران نوشت: «انگلستان صمیمانه خواهان جلب و تأمین همکاری شوروی در دنیای پس از جنگ است و حاضر است برای نیل به این مقصود عالی با گذشت‌هایی در مقابل شوروی موافقت بکند. ولی البته برای گذشت‌های خود حد و اندازه قائل خواهد شد. سرزمین ایران در حکم خط مرزی گذشت‌های انگلستان در مقابل شوروی است. انگلیس‌ها در شرق ارو پا، در بالکان و حتا در شرق نزدیک با گذشت‌هایی موافقت خواهند کرد. مشروط به این که خطوط ارتباطیه‌ی امپراتوری به مخاطره نیفتد. ولی ایران از لحاظ خطوط ارتباطیه‌ی امپراتوری دارای اهمیت حیاتی است.»[1]

و روزنامه‌ی «واشنگتن پست»، ارزش و موقع ایران را از نظر دولت انگلیس چنین بیان داشت:

«... دولت انگلستان خیلی مایل است که در سال‌های بعد از جنگ با دولت شوروی همکاری کند. با این وصف حاضر نیست که بدون حد و حصر هر نوع مزایایی را به دولت شوروی بدهد.

اگر در مشرق ایران یا در بالکان بود، دولت انگلستان رضایت می داد که مزایایی به دولت شوروی بدهد و حتا در شرق نزدیک هم تا آنجا که به خطوط ارتباطی امپراتوری لطمه نیاید از دادن مزایا مضایقه نمی کرد. ولی مسئله ایران چیز دیگری است. برای این که ایران با اهمیت‌ترین راه خشکی ارتباطات امپراتوری انگلیس است... به علاوه یکی از سرشارترین مناطق نفت‌خیز دنیا و معرکه‌ی گیرودار بین المللی نفت است...»

«... و به همین سبب است که موضوع ایران در روابط دولتین انگلستان و شوروی بزرگترین و حساسترین نقش را بازی می کند. در بین تمام کشورهای جهان، تنها دو کشور است که وزیر امور خارجه انگلستان (مستر ایدن) اخبار و تلگراف‌های مربوط به آنها را شخصاً می خواند و این دو کشور یکی ایران و دیگری فرانسه است...»[2]

دولت انگلیس حدود گذشت‌های خود را با ارائه پیشنهاد کمیسیون سه جانبه در کنفرانس مسکو روشن کرد و پس از کنفرانس مزبور آشکار ساخت که با واگذاری نفت شمال به شوروی، مشروط بر این که امتیاز نفت جنوب دچار مخاطره نشود، مخالفتی ندارد. چنان‌چه «هارولدلسکی»

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۳۱۰، مورخه‌ی ۲۳/۱۰/۱۷ نقل از روزنامه‌ی «هرالد تریبون».

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۳۷٤، مورخه‌ی ۲٤/۲/۲ «سنگ محک در ایران»، از «واشنگتن پست».

رئیس کمیته‌ی اجرائیه‌ی حزب کارگر انگلیس تحت عنوان «سیاست شوروی ــ ایران ــ بمب اتمی» نوشت:

«ما در انگلستان راجع به امتیاز نفت ایران در شمال به نفع دولت شوروی اعتراضی نداریم.

هم چنان که انگلیسی ها در جنوب ایران اراضی نفت خیز مهمی دارند، شوروی ها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند.»[۱] و «اکونومیست» نوشت: «هیچ کس بین روسیه و امتیاز نفت شمال ایران مانعی ایجاد نکرده است. اراضی نفت‌خیزی که بین بحرخزر و جبال زاگرس واقع شده چه از لحاظ ساختمانی و چه از لحاظ معرفت الارضی متعلق به بحرخزر و منطقه‌ی عملیات روس ها بوده است و به هیچ وجه به اراضی خلیج فارس و خاورمیانه ارتباطی ندارد.»[۲]

روزنامه‌ی «جبهه» ارگان «حزب ایران» به درستی نوشت: «در این میانه معلوم نیست «منطقه‌ی عملیات» ملت ایران کجاست و «حق» او چیست؟»

دولت امر یکا تا دوم مارس ۱۹٤٦ هنوز مسئله ایران را بصورت رقابت و برخورد منافع انگلستان و شوروی تلقی می کرد لذا در جهت ایفای نقش میانجیگری بین آنها می کوشید.

روزنامه‌ی «نیو یورک هرالد تریبون» در توضیح سیاست امر یکا نسبت به ایران چنین نوشت: «... از طرف دیگر دولت امر یکا نفع خاصی ندارد به این که اوضاع پوشالی ایران را حفظ کند، حمایت کردن از حکومت عقب‌مانده و فاسد ایران، موافق اصول دموکراسی نیست. تصور این که امر یکا بر سر بیابان لم‌یزرع ایران به روسیه اعلام جنگ دهد سفیهانه است. دولت امر یکا قبل از مخالفت با هر تغییری می تواند در راه مفیدی بکوشد و مسئله ایران را به طریق عادلانه‌ای حل سازد.

به طوری که منافع انگلیسی ها و روس ها هر دو تأمین شود و روسیه و انگلستان هر دو می توانند منابع ایران را مورد استفاده قرار دهند.»[۳]

علیهذا دولت امر یکا تا آن تاریخ در برابر درخواست ها و تمایلات دولت شوروی هنوز نرمش خاصی نشان می داد لکن عدم تخلیه‌ی ایران، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم ارزش و اعتبار پیمان ها و قراردادهای منعقده بین متفقین رامورد شک و تردید قرار داد و علاوه بر این حوادثی که در ماه های فوریه و مارس ۱۹٤٦ پیش آمد، فضای سیاسی جهان را به زیان شوروی تغییر داد. اینک حوادث مزبور را فهرست وار ذکر می کنیم:

در اواخر فوریه دولت کانادا وابسته‌ی نظامی شوروی در «اوتاوا» را متهم به رهبری یک گروه جاسوسی برای بدست آوردن اسرار بمب اتمی و بمب های الکتریکی ناوگان امر یکا کرد.

در اوایل مارس دولت شوروی ادعا کرد که ناحیه‌ی «قارص» و «اردهان» در ترکیه، مرکز تمدن گرجستان است و باید به آن دولت بازگردانده شود و همزمان با این اتفاقات دولت شوروی پیاده کردن و انتقال صنایع و کارخانه های جنگی منچوری را به داخل شوروی آغاز کرد و نیروهای نظامی

۱ــ روزنامه‌ی «جبهه»، شماره‌ی ۱۸۲، مورخه‌ی ۲۵/۳/۳۰، «تجهیز نیروی ملی».

۲ــ «جبهه»، شماره‌ی ۱۸۰، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۸، «اهمیت و موقعیت جهانی نفت ایران».

۳ــ روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ٦۰۰۷، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۲۳، و «جبهه» شماره‌ی ۱۱۱، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۲۷.

آن دولت به هواپیمای اکتشافی امر یکا برفراز «پرت آرتور» تیراندازی کردند و در جواب اعتراض امر یکا اعلام داشتند که هواپیمای مز بور حق پرواز برفراز «پرت آرتور» را نداشته و مجموعه‌ی حوادث، دولت امر یکا را از عدم تخلیه‌ی «منچوری»، بوسیله‌ی نیروهای شوروی، بدگمان ساخت.

با توجه به پیش‌آمدهای نامبرده، اوایل مارس «برنس» وزیر خارجه امر یکا در باشگاه نمایندگان جراید خارجی نطقی ایراد کرد که قسمت‌هایی از آنرا نقل می کنیم:

«... ما به این نیت به سازمان ملل متفق پیوستیم که از بروز جنگ دیگری جلوگیری شود. ما مقرر داشتیم که زور و جبر در هیچ مورد بکار برده نشود مگر برای دفاع از قانون. البته بنابرآن‌چه که منشورهای بین‌المللی حکم می کند وتصمیم‌دار یم که بااین نیت کار کنیم... اگر کشورهای بزرگ جهان حاضر نباشند که برای حفظ قانون مبارزه کنند، سازمان ملل متفق مسلماً نخواهد توانست از بروز جنگ جلوگیری کند... ما باید به جهانیان ثابت کنیم که با دول بزرگ دیگر برای دفاع از منشورها و قراردادها خواهیم کوشید. ما باید قادر و مهیا باشیم که در هر موقع ضروری و با کوچکترین اشاره‌ای نیروی نظامی خود را بکار ببر یم. ما نمی خواهیم و نمی توانیم کنار بایستیم. اگر ملتی قدرت خود را برخلاف نص منشور ملل متفق خواست بکار برد. ما هیچ حق ندار یم که سربازان خود را در اراضی کشورهای مستقل دیگر بدون اجازه‌ی آنها نگاه بدار یم.

... هیچ دولتی نمی تواند بر متعلقات و اثاثیه‌ی کشوری که از میان رفته است نظر تصرف داشته باشد تا وقتی که انجمنی برای این منظور از طرف عموم متفقین تشکیل شود. ما موافقت با هیچ دولتی نکرده و نخواهیم کرد که از ممالک از بین رفته چیزهایی را تصرف کرده به کشور خود ببرند...»[1]

در مجلس سنای امر یکا نیز دو نظر پیش کشیده شد: کنار آمدن با شوروی، ایستادگی در برابر درخواست های آن دولت.

لکن نطق‌هایی که از طرف سناتور «واندنبورگ» سخنگوی رسمی حزب جمهور یخواه و سناتور «کانلی» سخنگوی رسمی حزب دموکرات، ایراد شد، اتخاذ رو یه‌ی محکمتر و شدیدتری را در برابر تمایلات دولت شوروی تأیید و تأکید کرد.

پانزدهم اسفند ماه (٦ مارس) «چرچیل» که در امر یکا بود، طی سخنرانی خود در دانشگاه «فولتون»، پیشنهاد کرد که «یک اتحاد نظامی بین امر یکا وانگلستان برقرار شود زیرا هیچ کس نمی داند که کشور اتحاد جماهیر شوروی و سازمان‌های کمونیست بین‌المللی وی در آینده‌ی نزدیک چه می خواهند بکنند و حدود تمایلات آنها در راه تبلیغ مرام کمونیستی تا چه پایه است.»

خبرنگار روزنامه‌ی «دیلی تلگراف» در واشنگتن، ضمن بیان تغییر فضای سیاسی علیه شوروی نوشت: «... پیش از این که مستر «برنس» و سناتور «واندنبورگ» در عرض هفته‌ی گذشته نطق‌های خود را ایراد کنند، عقیده‌ی عمومی محافل رسمی امر یکا این بود که ایران کاملاً یک سنگر

۱ــ روزنامه‌ی «اطلاعات»، شماره‌ی ۵۹۹۷، مورخه‌ی ۲٤/۱۲/۱۲، نطق «برنس» در باشگاه نمایندگان جراید خارجی.

از دست رفته‌ی جهان غرب باید محسوب شود. ولی از این به بعد مقاومت جدی و شدید در قبال توسعه‌ی تمایلات اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه به عمل خواهد آمد و بالاخص اگر روس ها سعی کنند عین همین فعالیت هایی را که در ایران انجام دادند، در ترکیه تکرار سازند. درحال حاضر، هم در کنفرانس وزرای امور خارجه سه دولت در مسکو و هم در عرض جلسات سازمان ملل متفق در لندن، اوضاع آشفته‌ی ایران به شکل اصطکاک منافع انگلیس و روسیه که در آن امر یکا نقش میانجیگری را می توانست بازی کند، نگاه کرده می شد.

دولت اتحاد جماهیر شوروی با نقض صریح تعهداتی که به موجب عهدنامه‌ی ۱۹۴۲ به گردن گرفته بود، بدون این که رضایت قبلی امضاء کنندگان دیگر پیمان را جلب کند، علنا نشان داد که، امر یکا نمی تواند بین منافع رقابت آمیز دو حریف بدون این که شخصاً اصول و مواد آن پیمان را نقض کند واسطه شود...»[1]

بالاخره «ترومن» رئیس جمهور امر یکا روز ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ماه سال ۱۳۲۵) درباره‌ی تخلیه‌ی ایران اولتیماتومی به «استالین» فرستاد. در این اولتیماتوم گفته می شد چنان چه دولت شوروی ایران را تخلیه نکند، دولت امر یکا نیز ناچار مجدداً وارد ایران خواهد شد.

ولی این اولتیماتوم تا تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ مکتوم ماند و فقط در آن تاریخ بود که «ترومن» ضمن مصاحبه‌ی مطبوعاتی با روزنامه نگاران آنرا افشا کرده گفت: «در ۱۹۴۶ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی فرستاده از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه گانه را رعایت کند. ارتش روس در آن وقت از ایران رفت. زیرا دولت امر یکا در آن موقع در وضعیتی قرار گرفته بود که می توانست با چنین وضعی مقابله کند.» خبرنگاران از او سؤال کردند: آیا این اولتیماتوم هیچ گاه منتشر شده است و او در جواب گفت: «نه... ولی متن آن در زمره‌ی اسناد دولتی موجود است.»

روزنامه‌ی «نیو یورک تایمز» مورخه‌ی ۲۵ آوریل ۱۹۵۲ سؤال های دیگری را که خبرنگاران از مستر «ترومن» در موضوع بالا کرده و جواب هایی به شرح زیر نقل کرده:

س ــ آیا شما پیامی به «استالین» فرستادید؟

ج ــ پیامی من به «استالین» فرستادم و به او گفتم یا ارتش خود را بیرون ببر یا این که ما هم ارتش خود را به آنجا خواهیم برد.

س ــ آیا می توانید متن پیام را منتشر کنید؟

ج ــ خیر.

س ــ من قسمت آخر جوابی را که دادید خوب ملتفت نشدم. شما گفتید که به «استالین» پیامی فرستاده و گفتید برو بیرون و بعد گفتید که ما سربازان خود را می فرستیم.

ج ــ من در پیام خود گفتم که اگر آنها بیرون نرفتند ما اقدامات لازمه را خواهیم کرد. در آن وقت عده‌ای از ناوگان ما در خلیج فارس بودند و عده‌ی زیادی هم سرباز در آن حوالی داشتیم که

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۴۹۵، مورخه‌ی ۲۵/۱/۱۲، «انعکاس اوضاع ایران در امر یکا».

البته حالا ندار یم.

س ــ لفظ «اولتیماتوم» خیلی مشخص است و آن کلمه به مصداق سیاسی آن وقتی که بکار برده شود توجه ز یادی را جلب می کند. در اقدامی که کردید آیا هیچ وقت معینی هم برای انجام تقاضای خود ذکر کردید؟

ج ــ بلی. ما روزی را معین کرده بودیم که تا آن روز آنها باید از ایران خارج می شدند.»[۱]

این موضوع همان موقع در مطبوعات انگلستان نیز انعکاس یافت و مجله «اکونومیست» در شماره‌ی ۲۲ مارس ۱۹٤٦ خود نوشت: «چنان چه شورای امنیت موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود، لازم است جنوب آن کشور را امر یکا یا انگلیس یا هر دو آنها اشغال کرده قصد خود را به اقامت در آن کشور تا تخلیه‌ی نیروهای شوروی از ایران اعلام دارند.»[۲]

به این ترتیب عدم تخلیه‌ی ایران، نقطه‌ی عطفی در اختلاف نظرها و تسو یه حساب های سیاسی دول انگلوساکسون با دولت شوروی شد. و دولت شوروی برای نجات از بن‌بستی که خود ایجاد کرده بود ناچار نیروهای نظامی اش را از ایران بیرون برد.

از نظر اقدامات دولت ایران، «قوام» بلافاصله پس از بازگشت از مسکو تصمیم گرفت که عرضحالی مبنی برعدم تخلیه‌ی ایران از نیروهای نظامی شوروی به شورای امنیت سازمان ملل تسلیم کند. دولت شوروی به محض اطلاع از این تصمیم، کاردارسفارت خود را در تهران، نزد «قوام» فرستاده، اعلام کرد که «این عمل به عنوان عمل غیردوستانه و خصمانه تلقی خواهد شد و نتایج مشئومی برای ایران ببار خواهد آورد.» و «قوام» را از این عمل منع کرد[۳].

سفیر کبیر امر یکا در تهران نیز به دولت ایران اطلاع داد که «اگر دولت ایران به شورای امنیت متوسل نشود، دولت امر یکا موضوع ایران را در شورا مطرح خواهد کرد. ولی دولت ایران دیگر نباید امیدوار به کمک و همراهی امر یکا باشد.»[٤]

علیهذا در ۱۸ ماه مارس ۱۹٤٦ (۲٦ اسفند ماه) دو روز قبل از ورود سفیر کبیر جدید شوروی «سادچیکوف»، «حسین علاء» سفیر کبیر ایران در واشنگتن عرضحال دولت متبوعه‌ی خود را مبنی بر این که «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سپاهیان خود را برخلاف مقررات مصرحه در ماده‌ی ۵ قرارداد سه جانبه مورخه‌ی ۲۹، ژانو یه‌ی ۱۹٤۲ پس از انقضاء دوم مارس ۱۹٤٦ در ایران نگاهداشته است وعلاوه‌بر این اتحاد جماهیر شوروی به دخالت خود در امور داخلی ایران توسط عاملین روس ها و مقامات رسمی نیروهای مسلح شوروی ادامه می دهد...» تسلیم دبیر کل سازمان ملل متحد کرد.

نوزدهم مارس (۲۸ اسفند ماه ۱۳۲٤) «گرومیکو» نماینده‌ی شوروی در سازمان ملل؛ نظر

۱ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحات ۳۷۵ و ۳۷٦.

۲ــ نقل از «لوموند»، ۲۳ مارس ۱۹٤٦، کتاب مسئله‌ی «آذر بایجان»، صفحه‌ی ۱۰۸، متن فرانسه، «پرو یز همایون پور».

۳ــ «اسناد وزارت خارجه امر یکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا»، ۱۳۵۲، صفحه‌ی ۳٦۰.

٤ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٤۹۳، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲، «موضوع ایران در شورای امنیت».

دولت متبوع خود را در باره‌ی شکایت ایران به دبیر کل سازمان چنین اعلام داشت: «از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضا می کنم اقدامی به عمل آورید که تاریخ جلسه‌ی مورخ ۲۵ مارس شورای امنیت (جلسه‌ای که قرار بود شکایت ایران مطرح شود) به تاریخ ۱۰ آوریل تغییر یابد. موضوعی که وسیله‌ی دولت ایران در برابر شورای امنیت مطرح شده است، برای دولت اتحاد جماهیر شوروی غیرمنتظره است زیرا مذاکرات بین دولت ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر در جریان است. با توجه به وضع فوق دولت اتحاد جماهیر شوروی اکنون آماده نیست که در بحث در موضوع مطروحه وسیله دولت ایران در شورای امنیت شرکت جوید. برای آن که آمادگی ضروری دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم شود، طبعاً احتیاج به مدت دارد. به این سبب دولت اتحاد جماهیر شوروی تأخیر جلسه‌ی شورای امنیت را به روز ۱۰ آوریل پیشنهاد می کند.»[۱]

ولی نمایندگان امریکا و انگلیس تقاضای «گرومیکو» را نپذیرفتند و «حسین علاء» نیز بدون کسب نظر دولت ایران با تعویض جلسه‌ی شورای امنیت مخالفت ورزید[۲].

روز ۲۰ مارس (۲۹ اسفند ماه)، «سادچیکوف» سفیرکبیر جدید شوروی به تهران رسید و بلافاصله مذاکرات خود را با نخست وزیر آغاز کرد.

دولت شوروی برای تخفیف وخامت اوضاع و جلوگیری از یک جنجال بین المللی که با طرح مسئله ایران در شورای امنیت پیش می آمد شب ۲۵ مارس ۱۹٤٦ (پنجم فروردین ماه ۱۳۲۵ ــ روز تشکیل جلسهٔ شورای امنیت) خبر زیر را از رادیو مسکو پخش کرد: «تخلیه‌ی نیروهای شوروی از نواحی مشهد، شاهرود و سمنان که از دوم مارس شروع شده بود تاکنون پایان یافته است. طبق موافقتی که با دولت ایران حاصل شده است؛ تخلیه‌ی بقیه نیروهای شوروی از ۲٤ مارس شروع شد. فرماندهی شوروی در ایران عقیده دارد که در صورتی که وقایع غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، تخلیه‌ی کامل ایران از نیروهای شوروی تا پنج یا شش هفته‌ی دیگر تمام خواهد شد.»[۳]

با این وجود دولت‌های امریکا و انگلیس که اوضاع را برای بهره‌برداری علیه شوروی مناسب می دیدند، برای طرح مسئله ایران در مذاکرات شورای امنیت پافشاری کردند. بالاخره «گرومیکو» به استناد این که مذاکرات با دولت ایران به نحو احسن پیش می رود و طرح مسئله در شورای امنیت لزومی ندارد، اعلام داشت چنان چه مسئله ایران در شورا مطرح شود، هیئت نمایندگی شوروی در جلسه حضور نخواهد یافت. و چون پیشنهادش پذیرفته نشد، جلسه‌ی شورای امنیت را ترک کرد و شورا از نماینده‌ی ایران دعوت کرد تا مطالب خود را بیان دارد. پس از اظهارات نماینده‌ی ایران، قرار براین شد که گزارش‌های مفصلی در باره‌ی چگونگی مذاکرات بین دو دولت ایران و شوروی از دولت‌های مزبور خواسته شود و بعد از وصول آن گزارش‌ها، شورای امنیت بحث خود را در این باره ادامه دهد.

۱ــ «اسناد وزارت خارجه‌ی امریکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی دنیا صفحات ۳٦٤ و ۳٦۵.

۲ــ «قوام» در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: «نامه‌ی علاء به سازمان ملل بدون دستور از طرف دولت صادر شده و تلگرافی به ایشان تاکید شد که نباید کوچکترین اقدام بدون کسب دستور و تعلیمات قبلی بکنید»،«داد» شماره‌ی ٦۹۸، ۲۵/۱/۷.

۳ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۷۹، به تاریخ ۲۵/۱/۸ از مقاله‌ی «تحولات سیاسی در اول سال ۱۳۲۵».

با توجه به این که دولت شوروی تخلیه‌ی نیروهای خود را از ایران آغاز کرده بود، در جلسه‌ی خصوصی شورای امنیت توافق به عمل آمد که «مذاکرات شورای امنیت درباره‌ی قضیه‌ی ایران تا روز ششم ماه مه به تعویق افتد، که در این روز باید ایران و شوروی گزارشات خود را درباره‌ی موضوع ایران به شورا بدهند، سپس شورای امنیت تصمیم بگیرد که آیا باید اقدام دیگری کرد یا خیر؟»[1]

روز جمعه شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ اعلامیه‌ی مشترکی از سوی دولت‌های ایران و شوروی صادر شد. متن اعلامیه از این قرار بود:

«مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیاء دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیرکبیر شوروی ادامه یافت درتاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹٤٦ به نتیجه‌ی زیر رسید و در کلیه‌ی مسائل موافقت کامل حاصل شد.

۱ــ قسمت‌های ارتش سرخ از تاریخ ۲٤ مارس ۱۹٤٦ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ ظرف یکماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می کند.

۲ــ قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲٤ مارس تا انقضاء مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ــ راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران ــ احمد قوام
سفیرکبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ــ سادچیکوف

پس از انتشار موافقت نامه، رادیوی مسکو در تفسیر آن گفت: «این پیمان براساس حسن تفاهم حاصل بین دو کشور منعقد شد و این موافقت نتیجه‌ی طبیعی سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی است که مبتنی بر دفاع از صلح و احترام به حقوق تمام ملل است.»[2]

چنان که دیده می شود، ماده‌ی سوم موافقت نامه مبهم است و معلوم نمی دارد چه ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای «اصلاحات برطبق قوانین موجوده» اتخاذ خواهد شد و چه اصلاحاتی به عمل خواهد آمد. لکن مراجعه به اسناد وزارت خارجه امریکا روشن می سازد که این مسئله بطور صریح و آشکار بین «قوام» و «سادچیکوف» مورد مذاکره و توافق قرار گرفته بود.

تلگراف سفیرکبیر امریکا در ایران درباره‌ی مذاکراتی که روز ۲۹ مارس ۱۹٤٦ (۹ فروردین ۱۳۲۵) با نخست وزیر «قوام» به عمل آورده حاوی مطالب زیر است:

«دیروز «قوام» سه یادداشت به منشی سفارت روسیه تحویل کرد (درباره‌ی تخلیه‌ی ایران ــ نفت ــ آذربایجان)... دریادداشت مربوط به آذربایجان تمایل مبنی بر این که زبان ترکی

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۸۵، مورخه‌ی ۲۵/۱/۱٦ اخبار خارجه.

۲ــ «مسئله‌ی آذربایجان»، متن فرانسه نوشته‌ی «پرویز همایون‌پور»، صفحه‌ی ۱۱٤.

مادامی که زبان فارسی، زبان رسمی باقی و برقرار بماند و مورد استفاده قرار گیرد، ابراز شده است و هم چنین اجازه داده بود که شورای ایالتی کلیه‌ی مأمورین محلی را انتخاب سازد.

و حکمران کل از سوی دولت در تهران و مشروط بر تصویب و تأیید شورای ایالتی انتخاب می‌شود. **وظایف سه گانه جنگ و دارایی و پلیس (و البته امور داخلی) بطور مطلق باید در دست حکومت مرکزی باشد.**

... او (قوام) گفت به شوروی‌ها گفته است چنان چه پیشنهاد او راجع به آذربایجان به این صورت قبول نشود، او هم موافقت‌نامه‌ی نفت را کان لم یکن خواهد دانست...»[1]

گزارش بعدی سفیر کبیر امریکا نشان می دهد که دولت شوروی به شرط توافق در موضوع نفت، نظرات «قوام» را در باره‌ی آذربایجان پذیرفته و حتا برای قبولاندن آنها به حکومت ملی آذربایجان پیشقدم شده است. وی ضمن تلگراف مورخه‌ی اول آوریل ۱۹٤٦ (۱۲ فروردین ماه ۱۳۲۵) به عنوان وزیر امور خارجه امریکا می نویسد: «نخست وزیر (قوام) گفت سفیر شوروی به یادداشت او راجع به آذربایجان و نفت شفاها جواب داده است. راجع به نکات مربوط به آذربایجان، دولت شوروی با شرایط پیشنهادی «قوام» موافق کرده است و اظهار کرد روس‌ها نفوذ معنوی خود را بکار خواهند برد که براساس آن موضوع را حل سازند. «قوام» به من خاطرنشان‌ساخت که دیگر در این مورد نگرانی ندارد. ولی راجع به نفت «سادچیکوف» پیشنهادهای متقابلی داده است...»[2]

علیهذا روزنامه‌ی «آذربایجان» ارگان «فرقه‌ی دموکرات»، ضمن دفاع از موافقت‌نامه‌ی ایران و شوروی نوشت: «... ما تمام وسایل لازم برای دفاع از آزادی و موجودیت ملی خود را دارا هستیم و در صورت لزوم از تمام آنها به نحو احسن استفاده خواهیم کرد.»[3]

همزمان با امضاء موافقت نامه‌ی مربوط به تخلیه‌ی کامل ایران، قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز به شرح زیر به امضاء رسید:

«۱ــ در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت چهل و نه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه و یک درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج سال دوم پنجاه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲ــ منافعی که عاید شرکت شود به تناسب مقدار اسهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳ــ حدود اراضی اولی که برای تجسسات اختصاص داده می شود همان است که در نقشه‌ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز ۲٤ مارس به اینجانب واگذار فرموده‌اید به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه‌ی تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب می رسد واقع است همان

۱ــ «اسناد سیاسی وزارتخارجه امریکا» نقل از سی امین سالنامه‌ی «دنیا» ۱۳۵۳ صفحه‌ی ۲۱۳.

۲ــ «اسناد وزارتخارجه امریکا» نقل از سی امین سالنامه‌ی «دنیا» صفحه‌ی ۲۱٦.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۷۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۲، «تهران اعلامیه سینین اطرافیندا» (در پیرامون اعلامیه‌ی تهران).

طوری که در نقشه‌ی مزبور روز ٤ آوریل سال ١٩٤٦ تکمیلاً تعیین شده است. ضمناً دولت ایران متعهد می شود خاکی را که در طرف غرب خط فوق‌الذکر واقع است به امتیاز کمپانی های خارجی یا شرکت های ایرانی با اشتراک خارجی ها یا با استفاده سرمایه‌ی خارجی واگذار نکند.

٤ــ سرمایه‌ی طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده‌ی ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاه‌های نفت و محصول آن قابل استفاده‌ی شرکت خواهد شد و سرمایه‌ی طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵ــ مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.

٦ــ پس از انقضای مدت عملیات شرکت، دولت ایران حق خواهد داشت، اسهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری کند یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷ــ حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاه‌های نفت و کلیه‌ی تأسیسات شرکت منحصراً بوسیله قوای تأمینه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این نامه عقد می شود، به مجردی که مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به عملیات قانون گذاری خود شروع کند در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ٢٤ مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.»[1]

بنا به نوشته‌ی «والاس موری» سفیر کبیر امریکا در ایران، «قوام» همزمان با قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، به دولت امریکا نیز قول داده بود که استخراج نفت بلوچستان را به آن دولت بسپارد. در این مورد تلگراف مورخه سوم فروردین ماه ۱۳۲۵ «موری» حاکی است:

«هنگامی که «قوام» دیروز افکار خود را راجع به امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی (شرح می داد) ــ بطور معترضه اظهار داشت که اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود او در این فکر است که به امریکاییان نیز همان حقوق امتیازی برای استخراج نفت در بلوچستان داده شود.[2]

وقتی من درمقابل گفتم که انگلیسی ها نیز جویای امتیاز نفت هستند، او اظهار تعجب کرد و گفت که انگلیسی ها تاکنون کلیه‌ی حقوق امتیازی که ممکن است در ایران به آنها تعلق گیرد به دست آورده‌اند و کلیه‌ی قسمت های نفت‌خیز جنوب ایران که هنوز در آنها تعیین مشخصات ارضی نشده است به امریکائیان می رسد...»[3]

درباره‌ی شکایت ایران به شورای امنیت، دولت های امریکا و انگلیس مایل بودند که این شکایت از شورا پس گرفته نشود تا بتوانند آنرا دستاویز علیه شوروی قرار دهند. دولت شوروی نیز تلاش می کرد که شکایت مزبور از شورا مسترد شده و موضوع آذربایجان هرچه زودتر حل شود تا در

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۸۸، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۰.

۲ــ «اسناد وزارت خارجه امریکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا» صفحه‌ی ۳٦۷.

۳ــ «اسناد وزارت خارجه امریکا»، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۳٦۷.

دست کارگردانان شورای امنیت بهانه‌ای باقی نماند.

علیهذا با وجود پافشاری دولت‌های امریکا و انگلیس، «قوام السلطنه» تحت فشار دولت شوروی و بنا به ملاحظاتی که ذکر خواهد شد روز پانزدهم آوریل ۱۹۴۶ (۲۶ فروردین ۱۳۲۵) شکایت خود را از شورا پس گرفت و «علاء» تلگراف دولت ایران را به شرح زیر در شورای امنیت قرائت کرد: «با توجه به این حقیقت که سفیر شوروی امروز چهاردهم آوریل مجددا و مرتبا تکرار کردند که تخلیه‌ی بدون قید و شرط سرحدات ایران وسیله قشون سرخ در تاریخ ششم مه ۱۹۴۶ تکمیل خواهد شد، لازم است که شما فورا به شورای امنیت اطلاع دهید که دولت ایران در قول و در تعهد دولت شوروی اعتماد کامل دارد و به این سبب شکایت خود را از شورای امنیت پس می گیرد.»[۱]

«قوام» راجع به ملاحظاتی که از شوروی داشته به سفیر امریکا چنین گفته است: چنان چه او در موضوع پس گرفتن شکایت ایران از شورای امنیت اهمال ورزد و موجب آزردگی شوروی بشود «روس‌ها ممکن است قشون خود را از ایران چنان که موافقت شده است خارج سازند. ولی اسلحه و تجهیزات در دست آذربایجانیان خواهند گذاشت و آنها را به مقاومت تشویق خواهند کرد.

حکومت تهران ناگزیر است که سپاهیانی به آذربایجان فرستاده و در جنگ عجله بخرج دهد که در نتیجه روس‌ها می توانند اعلام این حق را نمایند که برای حفظ امنیت سرحداتش دست به دخالت زند.»[۲]

لکن شورای امنیت پس از مباحثات و مذاکرات مفصل در تاریخ سوم اردیبهشت ماه (۲۳ آوریل) بنا به اصرار دولت‌های امریکا و انگلیس شکایت ایران را در دستور شورا ابقا کرد.

امضای موافقت نامه درباره‌ی تخلیه‌ی ایران از نظر ملت ما مرحله‌ی نوینی در مناسبات ایران و شوروی گشود و موجی از خوش‌بینی و رضایت در میان‌مردم کشور برانگیخت و این مسرت و خوش‌بینی وقتی به اوج خود رسید که روز هیجدهم فروردین ماه «قوام السلطنه» در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود گفت «دولت هیئتی از آذربایجان به تهران دعوت خواهد کرد تا برای رفع مسالمت آمیز مشکل آذربایجان وارد مذاکره شوند.»[۳]

و رادیوی تبریز آمادگی آذربایجان را برای مذاکره با حکومت مرکزی اعلام داشت.

آزادیخواهان ایران از آغاز سال جدید دو موضوع اساسی را پیش کشیده بودند که هریک از آنها ارزش و اهمیت فراوانی در سرنوشت ملت ایران داشت:

۱ــ تشکیل مجلس مؤسسان و تجدید نظر در قانون اساسی ــ در این مورد روزنامه‌ی «ایران ما» تحت عنوان «دورنمای آینده» نوشت: «... میهن ما اکنون برسر یک دو راهی قرار گرفته است که یک راه آن مردم را بسوی رفاه و آسایش و آزادی می کشد و یک راه دیگر بسوی انقراض و اضمحلال سوق می دهد. من تصور می کنم برای پیشروی در راه نخستین، اولین قدم صدور فرمان

۱ــ «اسناد وزارت خارجه امریکا»، سی امین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۲۲۵.

۲ــ «اسناد وزارت خارجه امریکا»، سی امین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۲۲۵.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۰۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۱۹.

انتخابات عمومی در سراسر کشور و تشکیل مجلس مؤسسان برای تجدید نظر در قانون اساسی است...»[۱] و روزنامه‌ی «رهبر» نوشت: «در حقیقت اکثریت ملت ایران است که تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان را به هیئت حاکمه و مقامات صلاحیتدار کرده است.»[۲]

۲ــ تشکیل جبهه‌ی واحد ملی ــ بیانیه‌ی مشترک احزاب «ایران» و «میهن» در این خصوص حاکی است که «... امروز وظیفه‌ی قطعی و فوری کلیه‌ی احزاب و اتحادیه‌ها و افراد میهن پرست و آزادیخواه ایران نزدیکی کامل به یکدیگر و ایجاد جبهه‌ی واحد نیرومند و مبارز و تجزیه ناپذیری است» که دو هدف اساسی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد ــ «استقلال و اصلاحات اساسی کشور و آزادی افراد.»[۳]

و «حزب توده‌ی ایران» اعلام داشت که «برای تحصیل پیروزی لزوم یک جبهه‌ی واحد و نیرومند ملی با مشارکت حتمی و مؤثر «حزب توده‌ی ایران» از همیشه بیشتر آشکار است.»[۴]

آن چه راجع به آذربایجان می توان گفت این که انجام اصلاحات اجتماعی در آنجا ادامه داشت و ایستگاه رادیوی تبریز که تازه شروع به کار کرده بود، مردم ایران را در جریان حوادث آذربایجان می گذاشت. در آن روزها، صدای آذربایجان را مردم در سراسر ایران با میل و علاقه‌ی خاصی گوش می دادند. زیرا در آن سرزمین تغییرات اجتماعی واقعا بزرگی انجام می یافت. تقسیم اراضی خالصه و زمین های متعلق به مالکینی که در تهران و سایر نقاط ایران علیه حکومت ملی فعالیت می کردند، به پایان رسیده و بیش از یک میلیون نفر دهقان صاحب زمین شده بودند.

قانون مربوط به روابط مالک و زارع که در ایران بی سابقه بود، از تصویب مجلس ملی آذربایجان گذشته و مورد تأیید اولین کنگره‌ی دهقانی آذربایجان قرار گرفته بود. برای نیرومند ساختن قشون ملی، آموزشگاه های عالی دایر شده، «فرقه‌ی دموکرات» به شکل سازمان نظامی درآمده و اعضای فرقه ملزم به فرا گرفتن تعلیمات جنگی و نظامی شده بودند و در سراسر آذربایجان آمادگی برای مبارزه‌ی مسلحانه به چشم می خورد.

لذا به حق چشم امید مردم زحمتکش و آزادیخواهان ایران به آن سرزمین دوخته شده بود و لحن مطبوعات «فرقه‌ی دموکرات»، مبنی براین که آزادیخواهان آذربایجان با آزادیخواهان سایر نقاط ایران هدف واحدی دارند و آزادی را برای تمام ایران می خواهند، این امید را نیرو و قوام می بخشید. چنان که عده‌ای از آزاده‌ترین و شجاع‌ترین افسران ارتش، به نهضت آذربایجان پیوستند و حتا تعدادی از هواپیماهای ارتش شاهنشاهی را نیز با خود به تبریز آوردند[۵].

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٤۹۳، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۸۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۹.

۳ــ روزنامه‌ی «جبهه»، شماره‌ی ۱۱۸، مورخه‌ی ۲۵/۱/۱٦.

٤ــ «رهبر»، شماره‌ی ٦۹۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۲، «برای پیروزی ملت...».

۵ــ اولین هواپیمای ارتش شاهنشاهی توسط ستوان سوم هوایی «سیف الدینی» در زمستان سال ۱۳۲٤ به تبریز آورده شد. و روز ۲۵/۱/۲٤ ستوان یکم هوایی «علی جودی» و ستوان‌یکم هوایی «مرتضی زربخت» با هواپیماهای خود به تبریز رفتند.

افسرانی که به آذربایجان رفته بودند در بیان علت این اقدام خود نوشتند: «ما رفتیم تا به رفقای آزاد خود در آذربایجان آزاد به پیوندیم و مبارزه‌ی آشتی ناپذیر خود را با مزدوران بیگانه و خیانتکاران به وطن ادامه دهیم.»[۱] یا «به آذربایجان پناهنده شدیم تا بتوانیم در صفوف آزادیخواهان هدف مقدس رفقای زندانی خود را در خدمت به ملت ایران دنبال کنیم. من بارها به دوستان خود گفته‌ام پلیس باید حافظ منافع ملت باشد. من موقعی افتخار پوشیدن لباس پلیسی را خواهم داشت که در راه ملت و رفاهیت او بتوانم انجام وظیفه کنم.»[۲]

از سوی دیگر نوکران استعمار و جبهه‌ی ارتجاع نیز بیکار ننشسته و برای محو آزادی‌های ناقص موجود و سرکوبی آزادیخواهان از هیچ تشبثی فروگذار نبودند.

«محمد رضا شاه» شخصا نسبت به «قوام» بدگمان بود و از آن وحشت داشت که توافق «قوام» با شوروی‌ها و سازش وی با حکومت ملی آذربایجان، منجر به خلع او از سلطنت و احتمالا برقراری رژیم جمهوری شود. در این خصوص «والاس موری» سفیرکبیر امریکا در ایران می نویسد: «شاه» از من سؤال کرد آیا خطر «لاس زدن» (Flirtation) با روس‌ها را چنان چه مقام بالا تری را به «قوام» پیشنهاد نمایند به او یادآور شدید؟[۳]

«حسین علاء» سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به ظاهر مأمور دولت ایران بود، ولی از دولت‌های امریکا و انگلیس و دربار سلطنتی بیشتر حرف شنوی داشت تا از هیئت دولت ایران. علیهذا شخص «قوام» نیز از رفتار خودسرانه‌ی «علاء» در اجرای نظرات خود و بازی دادن دولت شوروی و فریب مردم بخوبی بهره‌برداری می کرد.

در مازندران و گیلان قداره‌بندهای «ارفع» و «سید ضیاء» و مرتجعین محلی و اشرار مسلح به سلاح‌های دولتی با همدستی ژاندارمری و حکومت نظامی، امنیت مردم را سلب کرده و به قتل و غارت آزادیخواهان سرگرم بودند. در جنوب عشایر مسلح و تفنگداران «قوام شیرازی» و «صارم الدوله»، به هر اقدامی علیه آزادیخواهان دست می زدند.

ستون‌های نظامی از تهران، همدان، کرمانشاه، کردستان و گیلان بسوی آذربایجان در حرکت بودند و هنگامی که «قوام السلطنه» از صلح و سازش صحبت می کرد، بین نیروهای نظامی دولت مرکزی و فداییان آذربایجان و کردستان زد و خوردهای خونینی بوقوع می پیوست. چنان که روز ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ حکومت ملی، مقاله‌ی زیر را بمناسبت حملات ژاندارمری از طالش و سیاه دهن به آذربایجان از رادیوی تبریز پخش کرد: «... حقیقت این است که بعد از انتخاب «قوام السلطنه» به نخست وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرز آذربایجان پیشتر بروند. حتا فداییانی را که در چهار فرسخی بندرپهلوی بودند، بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندرپهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی

۱ــ از نوشته‌ی «بهرام دانش» سروان پیاده، نقل از «رهبر»، شماره‌ی ٦٩٤، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۷.

۲ــ از نوشته‌ی «مرتضی احسانی» ــ افسر شهربانی ــ نقل از «ایران ما»، شماره‌ی ۵۰۷، مورخه‌ی ۲۵/۱/۲۷.

۳ــ اسناد وزارت خارجه امریکا، بیست و نهمین سالنامه‌ی «دنیا»، صفحه‌ی ۳۵۹.

کنیم.

در حالی که به آسانی می توانستیم «تکاب» و «پایین بُلاغ» را اشغال کنیم؛ اقدام به این کار نکردیم و به اعمال خائنانهٔ افسران ارتش شاهنشاهی در اداره کردن دسته های مسلح «ذوالفقاری» و «اسلحه دارباشی» اهمیتی ندادیم. در برابر تمام اینها، نیروهای نظامی حکومت آقای «قوام السلطنه» بطور ناگهانی در اطراف «هولاسو» با خمپاره و توپ و مسلسل به دسته های فداییان ما حمله کرده و به ریختن خون جوانان آذربایجان جسارت کردند... ما برای حفظ آزادی ملی خود هیچ وقت این اتفاقات را از نظر دور نداشته ایم. آذربایجانی هنگامی که برای آزادی قیام کرد، هر احتمالی را به حساب آورد. اگر ارتجاع تهران به زور اسلحه بخواهد آذربایجانیان را خفه کند، بفرماید این گوی و این میدان! لکن دنیا بداند که حمله از طرف آنها شروع شد.

... ما سلاح را با سلاح و مشت را با مشت جواب خواهیم داد. بگذار مرتجعین این را خوب بفهمند و حکومت «قوام السلطنه» هم درک کند، دولتی که از صلح دم می زند با خمپاره پیش نمی آید... حال که آنها می خواهند به زبان اسلحه صحبت کنند، اشکالی ندارد ما هم حاضر یم. به بینیم پشیمانی اجباری دامن کدامیک را زودتر خواهد گرفت...»[1]

آشکارا معلوم بود که نبرد قطعی بین آزادیخواهان و غاصبین حقوق ملت هرآن نزدیکتر می شود.

«قوام السلطنه» و حل مسئله آذربایجان

دولت «قوام» پس از امضای موافقت نامه با «سادچیکوف» و اطمینان از روش سیاسی دولت شوروی در باره‌ی تخلیه‌ی ایران و موضوع آذربایجان، برای مذاکره با حکومت ملی آذربایجان قدم پیش نهاد. لذا هیئت دولت در دوم اردیبهشت ماه، به عنوان پایه و اساس مذاکرات، تصمیمات زیر را در باره‌ی آذربایجان اتخاذ کرد:

«تصمیم هیئت وزیران و ابلاغیه دولت در باره‌ی آذربایجان»

«اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل ۲۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمن های ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان بطور ذیل تصریح و تأیید می شود:

۱ــ رؤسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی و ناظر دارایی بوسیله‌ی انجمن های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲ــ تعیین استاندار با جلب نظر انجمن های ایالتی یا دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۷۸، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱، سرمقاله (در آذربایجان تریاک وجود ندارد، چرا به این جا می آیند؟!).

۳ــ زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی است و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبان‌های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می گیرد.

٤ــ هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره‌ی آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵ــ فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

٦ــ نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دموکراتیک در گذشته تضییقات به عمل نخواهد آمد.

۷ــ با افزایش عده‌ی نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره‌ی پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب، کسری عده برابر همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر ــ قوام السلطنه»[1]

برای ابلاغ تصمیمات دولت به حکومت ملی آذربایجان، «فتحعلی ایپکچیان» نماینده‌ی سابق مجلس چهاردهم و نماینده‌ی مجلس ملی آذربایجان که خود یکی از آزادیخواهان بوده و با «پیشه وری» دوستی نزدیکی داشت عازم تبریز شد. حکومت ملی آذربایجان دعوت دولت «قوام» را پذیرفت و هیئت نمایندگی آذربایجان به سر پرستی «پیشه وری» روز هشتم اردیبهشت ماه به تهران رفت.

«پیشه وری» هنگام عزیمت به تهران در فرودگاه تبریز گفت: «... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچ کس نخواهد توانست از ما بگیرد، ما همان وقت هم می توانستیم به تهران رفته حکومت ارتجاعی تهران را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود. اما شرایط بین المللی ایجاد می کرد که آذربایجان گذشت کند.

ما می گوییم هم چنان که در یک حوض نمی تواند دو نوع آب وجود داشته باشد، در یک کشور نیز وجود سیاست های مختلف ممکن نیست. حکومت باید حکومت خلق باشد و خلق این حکومت خود را بوجود آورد. ما، یا تا آخرین نفر خواهیم مرد، یا تمام خلق‌های مظلوم ایران را آزاد خواهیم کرد...»[2]

ورود هیئت نمایندگی آذربایجان به تهران با استقبال پرشور مردم رو برو شد. بطوری که ژاندارمری به سر پرستی «شوارتسکف» مستشار آمریکایی، در مقام جلوگیری از حرکت کارگران به

۱ــ روزنامه‌ی «داد»، شماره‌ی ۷۲۰، مورخه‌ی ۲۵/۲/۳.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۸۵، مورخه‌ی ۲۵/۲/۹، از نطق «پیشه وری» در فرودگاه تبریز.

فرودگاه برآمد و عده‌ای از کارگران را به خون کشید. روزنامه‌ی «ایران ما» در این باره نوشت:

«از صبح دیروز دسته‌های مختلفی از روزنامه‌نگاران خارجی و داخلی و آزادیخواهان و علاقمندان، با وسایل مختلف به فرودگاه مهرآباد می رفتند، عده‌ای از روزنامه فروشان با دو چرخه آمده بودند و بسیاری از کارگران پیاده حرکت کرده بودند. عده‌ای از کارگران دخانیات نیز که می خواستند به فرودگاه بروند، مورد هجوم عده‌ای ژاندارم و یک افسر تهی معز ژاندارمری ستوان «امین الحق» واقع شدند. در اثر این حمله یک نفر از کارگران کشته و شش نفر مجروح شدند.»[۱]

و روزنامه‌ی «کیهان» نوشت: «... گروه انبوهی ازکارگران می خواستند به استقبال ایشان (پیشه‌وری) بروند، ژاندارم‌ها جلوگیری کردند، کار به زد و خورد کشید، ژاندارم‌ها دست به اسلحه آتشین بردند، دو نفر از کارگران کشته و هشت نفر زخمی شدند. طبقات دیگر مردم نیز خوب از او استقبال کردند...»[۲]

استقبال کنندگان پلاکاردهایی در دست داشتند که مطالبی مبنی بر تهنیت به نمایندگان آذربایجان و دفاع از آزادی برآنها نوشته شده بود. یکی از پرمعناترین شعارهایی که بر پلاکاردها دیده می شد چنین بود: «هشیار باشید، اشتباه نکنید! آزادی ما به حرکت صحیح شما بستگی دارد.»[۳]

نمایندگان دولت بلافاصله مذاکرات خود را براساس «تصمیم هیئت وزیران درباره‌ی آذربایجان» با هیئت نمایندگی آذربایجان آغاز کردند[۴].

در جریان مذاکرات، روزنامه‌ها و احزاب آزادیخواه، به هیئت نمایندگی آذربایجان هشدار می دادند که خود را در چهارچوب زبان و ملیت آذربایجان محدود نسازند و آزادی را برای تمام ایران و همه‌ی هم میهنان خواستار شوند و اگر چنین کنند، تمام آزادیخواهان و میهن‌پرستان و اکثریت مردم کشور پشتیبان آنها خواهند بود. از جمله روزنامه‌ی «جبهه»، ارگان «حزب ایران» نوشت: «... آقای «پیشه‌وری» باید بدانند که ایران فقط آذربایجان نیست و اگر چنان چه قضایای آذربایجان به نحوی وطن‌پرستانه و عاقلانه حل نشود؛ فردا همان اوضاع سابق در جنوب به دست افراد خائنی مانند «خزعل» و دیگران تجدید خواهد شد. من برای اثبات ادعای خود فقط ذهن ایشان را به تغییر رئیس شرکت نفت جنوب و انتصاب رئیس ستاد ارتش بریتانیا به ریاست آن معطوف می سازم...»[۵]

و «نوشاد» یکی از نویسندگان روزنامه‌ی «کیهان» که قبلا پیامی به «پیشه‌وری» فرستاده

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۱۸، مورخه‌ی ۲۵/۲/۹.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۹۴۳، مورخه‌ی ۲۵/۲/۹ «اگر من جای پیشه‌وری بودم».

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۹۹، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۵، از نطق پیشه‌وری.

۴ــ هیئت نمایندگی آذربایجان مرکب بود از: «پیشه‌وری»، «پادگان»، «دکتر جهانشاهلو»، «فریدون ابراهیمی»، «صادق دیلمقانی»، «تقی شاهین» و «محمد حسین سیف قاضی» و از طرف دولت مرکزی هیئت چهارنفری: «مستشار الدوله» (صادق ــ صادق)، «لنکرانی»، «فرمانفرمائیان» و «اپیکچیان»، مأمور مذاکره با نمایندگان آذربایجان شده بودند. سپس «مورخ الدوله سپهر» و «مظفر فیروز» نیز به آنها پیوستند.

۵ــ «جبهه»، شماره‌ی ۱۴۴، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱۷، «آقای «پیشه‌وری» بدانند...».

بود و ما در صفحات قبل قسمت هایی از آنرا نقل کردیم، تحت عنوان «اگر من جای «پیشه وری» بودم» چنین نوشت: «... به هر حال «پیشه وری» امروز رسیده است به اول آن راهی که من آن روز به اونشان داده بودم و او بدش آمده بود... من می ترسم او باز هم صحبت از آذربایجان تنها بکند. باز هم از «استقلال آذربایجان»، «زبان ترکی»، و بالاخره آن چیزهایی که ملت ایران نمی تواند هضم کند حرف بزند... اگر من جای آقای «پیشه وری» بودم، در ملاقات های خود با مقامات عالیه یا اصلا حرف آذربایجان را نمی زدم یا آنرا در درجه ی دوم قرار می دادم.

می گفتم من هم مثل سایر مردم آذربایجان ایرانی هستم، برای من و برای هیچ یک از مردم آذربایجان هیچ فرقی بین تبریز و رضاییه و شیراز و مشهد و اردبیل و تون و خلخال و گواتر نیست.

همه جا ایران است و هر جای ایران که فرض کنید؛ خانه ی من و شهر همشهریان من است.

ولی ایرانی که شما دارید، این است. و آن وقت یک دفتری از وضع حاضر و گذشته را جلو ایشان می گذاشتم. آن چه از جنایت، خیانت، دزدی، تقلب، دنائت، ظلم، غارت، پدرسوختگی و بی شرفی از طبقه ی حاکمه نسبت به ملت ایران شده و می شود، در آن شرح می دادم. بدبختی های ملت ایران، اسارت او در دست دزدان داخلی و استعمارچیان خارجی را یک یک می شمردم و بعد می پرسیدم که آیا شما حاضر هستید که این وضع را تغییر دهید یا خیر؛ آیا شما حاضرید این گردنکشان را که هر یک در یک گوشه ی مملکت لوای سلطنت چنگیزی و تیموری افراشته اند و هیچ مرکزی را جز آن مرکز که موجب اسارت این ممکت و صدها مملکت دیگر دنیا شده است، نمی شناسند، به زنجیر عدل و داد بکشید و حق ستمدیدگان و بیچارگانی که با بدبختی بدنیا می آیند و با حسرت از آن بدر می روند از ایشان بگیرید یا خیر؟

آیا شما تصمیم دارید که بعد از این، زارع بداند تخمی را که می افشاند محصولش را خودش و زن و بچه اش که دست هاشان در افشاندن آن تخم و برداشتن محصول آن به او کمک می کنند، خواهند خورد و کارگر بداند که از ریختن عرق و کوشش شب و روز دارای لانه و پلاسی خواهد شد یا نه؟ آیا حاضر هستید که ملت ایران بعد از این بداند بشر است و با بشر سر و کار خواهد داشت یا خیر؟

... اگر اولیای امور و مقامات عالیه جواب مثبت می دادند و می گفتند آری ما حاضریم.

وقتی این جواب را می شنیدم، نقشه ی خود را از جیب بیرون می آوردم و می گفتم اگر حاضرید بسم الله بفرمایید. این نقشه ی کار، این همان نقشه ای است که من برای اصلاح ایران و منقلب ساختن اوضاع فعلی و بهبودی حال ملت و ترقی مملکت کشیده و در آذربایجان آنرا عمل کرده ام. این نقشه ای است که تمام آزادیخواهان ایران و دنیا آنرا قبول دارند و برای اجرای آن در تمام دنیا کمر بسته اند...

اگر آنرا می پذیرید بفرمایید و اگر نمی پذیرید بنده هیچ حرفی با شما ندارم و از همین جا برمی گردم و آنرا در آذربایجان عمل خواهم کرد تا روزی بتوانم در تمام ایران به موقع اجرا بگذارم.

من این مبارزه را که شروع کرده ام برای تمام ایران کرده ام و چون در آذربایجان وسایل کار فراهم تر بوده است، در آنجا نقشه ی خود را به مورد عمل گذاشته ام و وقتی دست از این مبارزه خواهم کشید که این نقشه در تمام ایران اجرا شود.

اگر شما قبول دارید بفرمایید و اگر قبول ندارید خداحافظ ما رفتیم...»[۱]

در لحن مطبوعات و رادیوی تبریز نیز تغییراتی مشهود بود. مثلاً روزنامه‌ی «آذربایجان» در سرمقاله مورخه ۲۵/۲/۱۸ تحت عنوان «زنده باد آزادی ملت ایران!» نوشت:

«آذربایجان آزادی تمام ملت ایران را خواستار است.»[۲]

ولی جریان امر نشان داد که حکومت ملی آذربایجان و «فرقه‌ی دموکرات» نخواستند یا نتوانستند از چهارچوب «زبان و ملیت آذربایجان» خارج شوند و برای دفاع از منافع واقعی مردم آذربایجان، پرچم آزادی ایران را بردوش گیرند.

مذاکرات بین هیئت نمایندگی آذربایجان و نمایندگان دولت مرکزی پس از ۱۵ روز منجر به نتیجه نشد و هیئت نمایندگان آذربایجان روز ۲۵/۲/۲۳ به تبریز بازگشت. لکن مذاکرات قطع نشد و قرار براین شد که کمیسیونی از تهران به تبریز رفته و در محل، مطالعه برای یافتن راه حل مسائل مورد اختلاف را دنبال کند.

آن‌چه درتهران مورد مذاکره قرار گرفت و نظرات طرفین به شرح زیر بود:

۱ــ آذربایجان از «حکومت‌خودمختار ملی» صرفنظر می کرد و مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی تبدیل می شد و وزرای حکومت ملی به رؤسای ادارات.

۲ــ در مورد زبان آذربایجانی ماده‌ی ۳ تصمیم هیئت وزیران‌پذیرفته می شد.

۳ــ دولت مرکزی جنبش آذربایجان را به عنوان نهضت دموکراتیک برای تقویت و ثبیت دموکراسی و اصول مشروطیت در ایران می شناخت.

٤ــ هیئت نمایندگی آذربایجان واحد ارضی آذربایجان را شامل استان‌های ۳ و ٤ و خمسه می دانست. ولی دولت «قوام» معتقد بود که چون طبق تقسیمات کشوری خمسه جزو آذربایجان نیست لذا این امر باید به تصویب مجلس پانزدهم برسد.

۵ــ دولت مرکزی تعیین استاندار را با جلب نظر انجمن ایالتی از وظایف خود می شمرد.

حال آن که آذربایجان انتخاب استاندار را با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت مرکزی خواستار بود.

٦ــ به نظر دولت مرکزی فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری می باید از تهران تعیین شوند. ولی در این مورد نیز نظر آذربایجان براین بود که انتخاب فرماندهان نظامی و ژاندارمری باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب تهران صورت گیرد.

۷ــ آذربایجان تأیید و قبول تقسیم اراضی خالصه و املاک متعلقه به دشمنان خلق آذربایجان را که در سراسر آن سرزمین به مرحله‌ی اجرا درآمده بود از دولت مرکزی طلب می کرد و پیشنهاد داشت که این اقدام در تمام کشور انجام پذیرد. ولی دولت براین نظر بود که تقسیم

۱ــ روزنامه‌ی «کیهان»، شماره‌ی ۹٤۳، مورخه‌ی ۲۵/۲/۹، «اگر من جای «پیشه‌وری» بودم» به قلم «نوشاد»، سرمقاله.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۹۳، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱۸، «یاشاسین ایران ملتینین آزاد لیغی!» (زنده باد آزادی ملت ایران!).

خالصجات دولتی و انتقالی میان زارعین باید از طرف مجلس پانزدهم هم تنفیذ شود و از اختیارات دولت خارج است.

اعلامیه‌ی «قوام السلطنه» درباره‌ی مذاکرات با نمایندگان آذربایجان پس از شرح موارد اختلاف و تأکید بر ادامه مذاکرات با نمایندگان آذربایجان، خطاب به نمایندگان آذربایجان اعلام می داشت:

«... چون موافق مقررات قانون و با در نظر گرفتن تعهد دولت طبق موافقت نامه های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضاء موافقت نامه های مزبور تشکیل دهد باید هرچه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام کرد، انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام کرده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به مرکز اعزام دارند.»[۱]

نکته‌ی اصلی عدم توافق، پافشاری «قوام» در انحلال قشون ملی آذربایجان و استقرار نیروی نظامی مرکز در آن ایالت بود. ولی «پیشه وری» حاضر نبود که پای ژاندارم و قوای نظامی به آذربایجان باز شود و می گفت: «مادامی که در ارتش و ژاندارمری اصلاحاتی به عمل نیآید، نمی توان به فکر «دموکراتیک» سلسله جنبانان آن اطمینان داشت. آذربایجانی زیربار این نمی رود که اینها به آنجا پا گذاشته و نهضت دموکراتیک آنجا را، که به سرعت رو به تکمیل است به زور تفنگ از بین ببرند.»[۲]

«قوام السلطنه»، اصرار «پیشه وری» را در این مسئله در مذاکراتی که با حضور «سادچیکوف» به عمل آمده «روش عنودانه و غیر مؤتلفانه ای که موجب شده وی کنترول خود را از دست داده و زبان غیر دیپلوماتیک بکار برد»[۳] می نامد. بنابه نوشته‌ی مطبوعات، «سادچیکوف» برای فیصله دادن به مسئله آذربایجان در مذاکرات بین «قوام» و «پیشه وری» حضور می یافت و آنها را تشویق به گذشت وتوافق می ساخت. در این باره مخبر اتحادیه‌ی مطبوعات انگلیس از تهران گزارش داد که «دیروز باز ملاقاتی بین آقای «قوام» و «پیشه وری» صورت گرفت و مدتی مذاکره کردند. آقای «سادچیکوف» سفیر روسیه نیز حضور داشت و میانجیگری می کرد و درصدد بود که آقای «قوام» را ترغیب کند که امتیازاتی برای دموکرات ها حاصل شود. ولی «قوام» بکلی از این کار ابا کرد.»[۴]

«پیشه وری» پس از بازگشت به آذربایجان در ذکر علت عدم توافق طی نطقی گفت: «آقای «قوام السلطنه» شخصا حسن نیت دارند. ولی آنها به ما گفتند که فرمانده کل قوا و مقامات غیر مسؤول

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۷۳۷، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۴، از اعلامیه‌ی «قوام».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۷۳۵، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۲، اختلاف نظر دولت و هیئت نمایندگی آذربایجان.

۳ــ اسناد سیاسی، «سی امین سالنامه دنیا»، صفحه‌ی ۲۳۴.

۴ــ «داد»، شماره‌ی ۷۳۵، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۲.

(محمد رضا شاه) به این کار رضایت ندارند.»[۱]

روز نهم ماه مه ۱۹٤٦ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵) تخلیه‌ی کامل ایران از نیروهای نظامی شوروی پایان پذیرفت لکن از نظر دولت های امر یکا و انگلیس وارتجاع داخلی موقعی مسئله ایران حل شده محسوب می شد که نهضت آذر بایجان توام با آزادی های ناقص موجود در ایران سرکوب شود. لذا در شورای امنیت پس از تخلیه ایران، موضوع آذر بایجان را به میان کشیدند و «حسین علاء» به عنوان آتش بیار معرکه روز ۲۵/۲/۳۱ طی نامه‌ای به «تر یکولی» منشی کل سازمان ملل اعلام کرد: «در نتیجه مداخلا تی که قبلا راجع به آنها شکایت شده دولت ایران هنوز قادر به اجرای اختیارات خود در آذر بایجان نیست و دخالت شوروی در امور داخلی ایران پایان نیافته است.

بنابراین ممکن نشده است در باب گزارش هایی مشعر بر این است که سر بازان شوروی با لباس غیر نظامی در آذر بایجان مانده‌اند و تجهیزات نظامی به اختیار کسانی که حق حاکمیت و تمامیت کشور ما را مورد حمله قرار داده‌اند، گذاشته شده تحقیقات به عمل آید. مادام که دولت نتواند اختیارات کامل خود را در آذر بایجان اجرا کند، میسر نیست تحقیقات مکفی به عمل آید یا دولت ایران گزارش رضایت بخشی بدهد.»[۲]

فردای همان روز دولت «قوام» طی اعلامیه‌ای تخلیه‌ی کامل ایران را از نیروی نظامی شوروی تأیید کرد و مراتب را رسما به شورای امنیت اعلام داشت. ولی شورای امنیت با وجود تلگراف دولت ایران مبنی بر تخلیه کشور، تلگراف مز بور را قانع کننده ندانست و شکایت ایران را هم چنان در دستور نگهداشته مذاکره را برای مدتی به تعو یق انداخت. و چون گفته های نخست وز یر با نامه ها و گفته های سفیر کبیرش در امر یکا نمی خواند و به قول مطبوعات هیئت حاکمه‌ی ایران به صورت «شتر، گاو، پلنگ» در آمده بود، لذا از طرف دولت ایران به «علاء» دستور داده شد که در شورای امنیت حاضر نشود و اظهاراتی نکند ولی وی در مقام سفیر کبیری باقی ماند.

آن چه راجع به «قوام» می توان گفت این که وی نقش خود را چنان خوب بازی می کرد و ژست های «آزادیخواهانه» نشان می داد که مورد پشتیبانی اکثر یت آزادیخواهان ایران قرار گرفته و اعتماد دولت شوروی و «حزب توده‌ی ایران» را به خود جلب کرده بود.

وی پس از قطع مذاکرات با نمایندگان آذر بایجان ضمن اعلامیه‌ای به تشبثات خائنانه‌ی بعضی اشخاص و مقامات که می خواستند دولت را متزلزل سازند حمله کرده چنین بیان داشت:

«می گو یند چرا به مسکو رفته و با دولت اتحاد جماهیر شوروی حسن تفاهم پیدا کردم؟ می گو یند چرا با نمایندگان آذر بایجان حاضر به مذاکرات و مسالمت شدم؟

من به هیچ وجه اجازه نخواهم داد که عناصر ارتجاعی و خیانتکار با دسیسه و حیله سدی در راه اصلاحات مملکت ایجاد کنند و مانع شوند که ملت ایران به آرزوهای حقه‌ی خود برسد و از سایر ممالک راقیه عقب بماند.»[۳]

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۱۹۹، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۵، از نطق «پیشه وری».

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۳۷، مورخه‌ی ۲۵/۳/۱، اظهارات «علاء» و اعلامیه‌ی دولت.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۷٤۱، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۹، از اعلامیه‌ی «قوام».

و این حملات بیش از همه متوجه دربار «محمد رضا شاه» بود.

حال آن که اختلاف وی با دربار سلطنتی، مبارزه برسر قدرت بود که از رقابت امپریالیسم انگلیس وامریکا مایه می گرفت.

وی مزدوران سرشناس امپریالیسم انگلیس را که راهنما و مشاور دربار بودند، توقیف و تبعید می کرد. از جمله در میان توقیف شدگان شخصی بنام «میرزا کریم رشتی» (خان اکبر) نیز وجود داشت که خبرگزاری رویتر خبر توقیف وی را چنین مخابره کرد: «« کریم رشتی» که یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیا است، بنا به دستور رئیس دولت به اتهام تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است.»[۱]

و روزنامه‌ی «ایران ما» در تفسیر این خبر نوشت: «در این که «خان رشتی» اخیرا در تهران به تحریکاتی دست زده است حرفی نیست و در این که چند نفر از وابستگان دربار شاهنشاهی حتا ملکه مادر شاه هم در این راه به او کمک می کردند تردیدی نیست.»[۲]

لکن با وجود این که «قوام» می گفت «من برای حل قضایای آذربایجان جز مسالمت روبه‌ای اتخاد نمی کنم ــ من از برادر کشی گریزانم.»[۳] در خفا علیه نهضت آذربایجان و آزادیخواهان ایران توطئه می چید و زمینه حمله‌ی به آذربایجان را فراهم می ساخت. در این خصوص اسناد وزارت خارجه امریکا حاکی است که «نخست وزیر ایران در تاریخ هفتم آوریل (۱۸ فروردین ۱۳۲۵) به یکی از صاحب‌منصبان سفارت امریکا اطلاع داد که او در اندیشه‌ی دعوت از یک کمیسیون آذربایجانی است که با یک کمیسیون ایرانی وارد مذاکره شوند. او هم چنان اظهار داشت که تفسیر مخبرین مطبوعات و دیگران از این اعلامیه براین اساس که نیروی تأمینه پس از عقب کشی سپاهیان شوروی به آذربایجان گسیل نخواهد شد نادرست است و نیروی ژاندارمری و ارتش به موقع خود به آن ولایت گسیل خواهند شد.»[۴]

علیهذا وی در اجرای نقشه‌های خود چنان توفیق یافته بود که دولت شوروی وی را «بزرگترین سیاستمدار شرق» می نامید و «حزب توده‌ی ایران» در اعلامیه‌ی خود از او چنین دفاع می کرد:

«... به محض زمامداری آقای «قوام السلطنه» چون برما مسلم شد که موضوع اصلاح روابط با همسایگان در سرلوحه‌ی برنامه‌ی ایشان قرار گرفته است و مصمم هستند سیاست خارجی ایران را براساس محکم و متینی بنیان نهند و در امور داخلی دست به یک سلسله اصلاحات اساسی به منظور تأمین آزادی و رفاه حال مردم ایران بزنند و هم چنین چون واضح شد که آقای نخست وزیر عزم دارند موضوع آذربایجان را به نحو منطقی و صحیحی که شایسته‌ی یک دولت دموکرات و مترقی است حل

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۲۲، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱۵.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۲۳، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱۶، «مشاور مخصوص «شاه»!؟».

۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۹۶۰، مورخه‌ی ۲۵/۲/۳۰، از مصاحبه «قوام» با دکتر «مصباح زاده».

۴ــ اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا، «سی امین سالنامه‌ی دنیا» صفحه‌ی ۲۱۸ حاشیه.

کنند، بدون هیچ گونه قید و شرطی با تمام نیروی تشکیلاتی خود از ایشان پشتیبانی کردیم...»[۱]

موافقتنامه‌ی «قوام» با حکومت ملی آذربایجان

روز بیست و یکم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ یک هیئت ده نفری سیاسی ــ نظامی به ریاست «مظفر فیروز» معاون سیاسی نخست وزیر وارد تبریز شد و مذاکراتی را که در تهران بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی آغاز شده بود دنبال کرد و این مذاکرات در تاریخ ۲۵/۳/۲۳ منجر به امضای موافقت زیر شد:

«در نتیجه‌ی مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفت گانه ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع شده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد که مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم شده به موقع اجرا گذارده شود:

۱ــ نسبت به مفاد ماده‌ی اول ابلاغیه صادره‌ی دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه شود:

رئیس دارایی نیز بنابر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

۲ــ چون در ماده‌ی ۲ ابلاغیه دولت مقرر شد که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد کرد برای تصویب به دولت پیشنهاد کند.

۳ــ نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله‌ی انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخابات انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فورا شروع خواهد شد.

۴ــ برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجه‌ی تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار شده‌اند و با امضاء این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند. موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای «قوام السلطنه» و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آنرا هرچه زودتر برای تصویب پیشنهاد کنند.

۵ــ نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل شد هفتاد و پنج درصد از عواید آذربایجان برای مخارج محلی اختصاص، و بیست و پنج درصد برای مخارج عمومی کلیه‌ی کشور به مرکز فرستاده شود.

تبصره‌ی ۱ــ مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه‌آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه مستثنا بوده و مخارج و عوائد آن کاملاً بر عهده و منحصر به دولت خواهد بود. توضیح

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۷۴۳، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۳، از اعلامیه کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران».

این که تلگرافات انجمن های ایالتی و ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجانا مخابره خواهد شد.

تبصره‌ی ۲ــ ساختمان و تعمیر راه‌های شوسه اساسی بر عهده‌ی دولت و احداث و تعمیر راه‌های فرعی و محلی برعهده‌ی انجمن ایالتی آذربایجان است.

تبصره‌ی ۳ــ دولت برای قدردانی از خدمات برجسته‌ی آذربایجان که به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فداکاری هایی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی کرده‌اند قبول کرد که بیست و پنج درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده‌ی ٦ــ دولت قبول می کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هرچه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام‌دهد. بدیهی است که برای انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

ماده‌ی ۷ــ قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه بنام فدایی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می شود و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور و هم چنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای «قوام السلطنه» و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه حل آنرا برای تصویب پیشنهاد کنند.

تبصره‌ی ۱ــ نظر به این که در سنوات اخیر در اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصا آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی کرده است و نظر به این که رئیس دولت شخصا فرماندهی این سازمان را اخیرا عهده‌دار شده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می رود موافقت شده که احساسات عمومی و مخصوصا اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب برای سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده‌ی ۸ــ نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم شد آن چه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولا موافق است اجرای آنرا بلامانع دانسته و لایحه‌ی مربوط به آنرا در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد وآن‌چه ازاراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که برای جبران خسارات مالکین یا تعویض املاک، کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای «قوام السلطنه» و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را برای تصویب پیشنهاد کند.

ماده‌ی ۹ــ دولت موافقت می کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه‌ی قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی، مخفی، مستقیم متناسب و متساوی شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آنرا به قید فوریت خواستار شود. دولت هم چنین قبول می کند به منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه‌ی قانونی را پیشنهاد و به قید دو فوریت تقاضای آنرا بکند تا پس از تصویب بوسیله‌ی انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام شوند.

ماده‌ی ۱۰ــ ایالت آذربایجان عبارت از استان‌های ۳ و ٤ خواهد بود.

ماده‌ی ۱۱ــ دولت موافقت دارد که برای تأمین حسن جریان امور آذربایجان شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه کنند.

ماده‌ی ۱۲ــ به ماده‌ی ۳ ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیه دارای ابهام است جمله‌ی زیر اضافه می شود:

در مدارس متوسطه و عالیه تدریس به زبان فارسی وآذربایجانی طبق برنامه‌ی وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقی جدید تنظیم شده تدریس خواهد شد.

ماده‌ی ۱۳ــ دولت موافقت دارد که اکراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت‌نامه برخوردار بوده و طبق ماده‌ی ۳ ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان خودشان تدریس کنند.

تبصره ــ اقلیت‌های مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی نیز حق خواهند داشت تا کلاس پنجم به زبان خود تدریس کنند.

ماده‌ی ١٤ــ چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری‌ها را برای تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی عمومی، مخفی، مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد کند به مجرد تصویب قانون مزبور، انتخابات انجمن شهرداری‌ها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور وانتخاب جدید انجمن‌های شهرداری فعلی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهند داد.

ماده‌ی ۱۵ــ این موافقت‌نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله شده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گذارده می شود. تبریز، به تاریخ ۲۵/۳/۲۳

مظفر فیروز ــ پیشه وری» [1]

این موافقت‌نامه برای تأمین آزادی آذربایجان و سراسر ایران چه نتایجی دربر داشت؟

در حقیقت موافقت نامه حاوی یک سلسله امتیازات محلی بود و برای تأمین آزادی مردم ایران هیچ مطلب قابل اتکاء و پر ارزشی نداشت. به علاوه موافقت‌نامه اجرای تمام قول و قرارها را به تصویب دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی منوط و مشروط می ساخت، بی آن که چگونگی تأمین آزادی و صحت انتخابات و نحوه‌ی اجرای آن در آذربایجان تعیین و تصریح شود. حال آن که سرنوشت قشون خلق و فداییان مسلح که بقاء یا اضمحلال نهضت آذربایجان و ضمانت اجرای قول و قرارها بوجود آنها بستگی داشت لاینحل می ماند و به دست کمیسیون‌ها سپرده می شد.

اینک یک بار دیگر آن موافقت نامه را از نظر می گذرانیم:

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۵۷، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۶.

آذربایجان در قبال انصراف از حکومت خود مختار محلی و تبدیل مجلس ملی به انجمن ایالتی و تحویل خمسه و مرکز آن زنجان به دولت مرکزی امتیازات زیر را به دست می‌آورد:

۱ــ تعیین استاندار، رئیس دارایی و رؤسای ادارات به پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت.

۲ــ نظارت انجمن ایالتی در گردش کار ادارات دولتی.

۳ــ اختصاص ۷۵٪ عواید آذربایجان به مخارج خود آن استان.

٤ــ بلامانع بودن تقسیم خالصجات بین دهقانان تا تصویب قانون مربوطه در مجلس.

۵ــ به آذربایجان اجازه داده می‌شد که از زبان آذربایجانی در تمام مراحل تحصیلی توام با زبان فارسی استفاده کند. این حق برای کردها و سایر اقلیت‌های مقیم آذربایجان (ارمنی و آسوری) تا کلاس پنجم ابتدایی شناخته می‌شد. لکن سایر اقلیت‌های ایران و حتا اکراد خارج از آذربایجان که اکثریت کردها را تشکیل می‌دهند از این امتیاز محروم می‌شدند.

٦ــ قول انجام اصلاحات عمرانی در آذربایجان نظیر امتداد راه آهن میانه ــ تبریز.

۷ــ قول انضمام تکاب و سردشت به آذربایجان.

درباره‌ی آزادی‌های دموکراتیک و اصلاحات در سراسر ایران موافقت نامه مشتمل بر مطالب زیر بود:

۱ــ قول بردن لایحه‌ی انتخابات دموکراتیک با حق رأی زنان و با توجه به نسبت جمعیت استان‌ها و شهرستان‌ها به مجلس پانزدهم و با قید دو فوریت و جبران کسری نمایندگان مجلس پس از تصویب قانون مزبور.

۲ــ قول پیشنهاد لایحه‌ی جدید انتخابات انجمن‌های شهرداری به مجلس پانزدهم و شروع انتخابات انجمن‌های مزبور در سراسر ایران پس از تصویب قانون.

۳ــ قول تقدیم لایحه‌ی تقسیم خالصجات در سراسر ایران به مجلس پانزدهم و اجرای آن در کشور پس از تصویب قانون.

٤ــ تغییر نام ژاندارمری به «نگهبانی» و تصفیه‌ی آن از عناصر ناصالح. ولی عملا هیچ گونه اصلاحات و تصفیه‌ای به عمل نیآمد و شوارتسکف امر یکایی نیز در رأس آن باقی ماند.

و این هم مسائلی که حل نشد:

۱ــ قشون خلق جزو ارتش ایران و فداییان جزو ژاندارمری محسوب شدند لکن تعیین تکلیف آنها چه از نظر فرماندهی و چه از لحاظ رابطه با ارتش ایران لاینحل ماند.

۲ــ تقسیم املاک غیر خالصه چه در آذربایجان و چه در سایر نقاط ایران مورد تأیید قرار نگرفت و قرار براین شد که در آذربایجان از مالکینی که املاکشان تقسیم شده یا جبران خسارت شود و یا املاک آنها تعویض شود.

پس از امضای موافقت نامه حکومت ملی به سازمان اداری دولت مرکزی در آذربایجان تبدیل شد، دکتر «سلام الله جاوید» از طرف دولت به استانداری معین شد. سایر وزرای محلی نیز به ریاست ادارات استان آذربایجان منصوب شدند. لکن «پیشه‌وری» شغل دولتی نپذیرفت و در بهبری

فرقه باقی ماند. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» هم سیاست محلی خود را تغییر داده بسط آزادی در سراسر ایران را خواستار شد. در توضیح این سیاست «پیشه وری» گفت:

«... اکنون نهضت ما شکل تازه‌ای به خود می گیرد. «قوام السلطنه» می خواهد تهران را از راه ارتجاعی به راه ما بیندازد و از این پس آذربایجان با تمام ایران راه آزادی را در پیش می گیرد...»[۱] و دکتر «جاوید» در مصاحبه‌های متعدد خود اعلام کرد که: «هدف ما برای تمام ایران بود منتها ما تقاضاهای محلی را جلو انداختیم. این یک تاکتیک درستی بود. ما با تقاضاهای محلی نتایج عمومی برای تمام ایران گرفتیم.»[۲] و در سخنرانی خود از رادیو تهران (شب ۲۵/٤/۱۰) گفت: «... البته تقاضاهای محلی جز تاکتیک موقتی چیز دیگری نبود. چنان چه بعدها معلوم شد این تاکتیک صحیح بود.»[۳] و کلیه هموطنان را به کوشش متحد در راه آزادی و استقلال ایران دعوت کرد.

اما خبر امضای موافقت نامه و تصمیم «فرقه‌ی دموکرات» مبنی بر واگذاری خمسه و مرکز آن زنجان به دولت مرکزی اعتراض و مخالفت شدید مردم و مسئولین حزبی و دولتی زنجان و خمسه را سبب شد. زیرا آنها در اولین ملاقات هایی که بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی در تهران انجام گرفت، خود در تهران حاضر شده و دلایل مخالفتشان را با تسلیم زنجان به قوای دولتی به استحضار سران فرقه و حکومت ملی رسانیده بودند. آنها به حق می گفتند که «زنجان دروازه‌ی آذربایجان است و خمسه با یک میلیون جمعیت به اندازه‌ی کشور سویس وسعت دارد. مسخره است که زنجان با تکاب معاوضه شود. به علاوه این اقدام موجب شکست روحی مردم آذربایجان و مبارزین راه آزادی ایران خواهد شد.»

لذا آنها برای رسانیدن اعتراضات خود به رهبران فرقه یک میتینگ ۵۰۰۰۰ نفری در شهر زنجان تشکیل داده قطعنامه‌ی زیر را به تبریز مخابره کردند:

«ما شرکت کنندگان در میتینگ عظیم روز یکشنبه ۲۵/۳/۲٦ شهر زنجان بطور مسلم و واضح تکرار می کنیم که ولایت خمسه از حیث کلیه‌ی خصایص ملی یعنی زبان و آداب و رسوم، جزء لاینفک آذربایجان است. لذا به موافقت نامه‌ی منعقده با نمایندگان تهران که از رادیوی تبریز پخش شد و در آن نامی از زنجان برده نشده بود، جدا اعتراض می کنیم و به تمام مردم ایران و جهان اعلام می کنیم که ما در راه دفاع از خصایص ملی خود، آخرین قطره خونمان را نثار خواهیم کرد. و همگی از کوچک و بزرگ با صدای رسا اعلام می داریم: ما حاضر نخواهیم شد که پس از نثار خون صدها نفر از جوانان خود، یکبار دیگر پای ژاندارم های «شوارتسکف» به خاک خمسه برسد.»[٤]

«پیشه وری» در جواب تلگراف مردم زنجان به آنها اطمینان داد که پای ژاندارم ها به آنجا نخواهد رسید و اتفاق سویی برای آنها نخواهد افتاد. در تلگراف «پیشه وری» گفته می شد:

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵٦۲، مورخه‌ی ۲۵/۳/۳۱، از مصاحبه «پیشه وری» با مخبر رادیو تبریز.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵٦۵، مورخه‌ی ۲۵/٤/٤، دکتر «جاوید» در انجمن روزنامه نگاران.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۷۷۷، مورخه‌ی ۲۵/٤/۱۱.

٤ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۲۸، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۸.

«... اطمینان داشته باشید، تا موقعی که «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» وجود دارد، «ذوالفقاری» جنایتکار و دشمن خلق و دار و دسته‌ی غارتگر وی و ژاندارم‌های افیونی امکان ورود به خاک زنجان را نخواهند داشت. فرقه‌ی ما بین زنجان و تبریز هیچ فرقی قائل نیست.

ما در راه زندگی آزاد برادران زنجانی خود به هرگونه فداکاری دست خواهیم زد. بگذار کسانی که با سوء استفاده از موافقت نامه، آرزوی بازگشت به زنجان را دارند بدانند که آنها این آرزو را با خود به گور خواهند برد.

شما نگران نباشید. ما علاوه بر قرارداد، مذاکرات خود را درباره‌ی ولایت زنجان با نماینده‌ی مخصوص به اطلاع شما خواهیم رسانید. با فکری آسوده به کار خود ادامه دهید و به تصمیمات «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» اعتماد کنید.»[1] لکن جریان حوادث و گذشت تاریخ صحت نظرات مردم خمسه را به ثبوت رسانید.

اینک ارزیابی پیشه وری را از موافقت نامه‌ی مزبور که طی دو بار سخنرانی از رادیو تبریز پخش شد بررسی می کنیم:

وی پس از ذکر این که «ما تمام تقاضاهایی را که در بیانیه‌ی ۱۲ شهریور مطرح ساخته بودیم تقریبا بدون جنگ و خونریزی به دست آورده‌ایم» و شمردن امتیازات به دست آمده در موضوع اراضی خالصه و اختیارات انجمن ایالتی و اختصاص ۷۵٪ درآمد آذربایجان به احتیاجات خود این سرزمین ــ راجع به زنجان و خمسه گفت: «زنجان و خمسه به حق جزو آذربایجان است و هنگام شروع نهضت آذربایجان مردم آن سامان بدون دخالت ما قیام کردند. برای ما معلوم نیست که چرا نمایندگان دولت در جدا شدن خمسه از آذربایجان اصرار می ورزند لکن ما به سبب کارهای عمومی تر و بزرگتر ــ حتا موقتا هم باشد ــ آنرا پذیرفتیم.»

ولی «پیشه وری» بزرگترین تجلیل را از «قوام السلطنه» در مسئله زبان آذربایجانی به عمل آورد.

در این خصوص وی گفت: «اگر آقای «قوام السلطنه» در سراسر عمر خود، هیچ کاری هم انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را درباره‌ی زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت، احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب خواهد کرد. تا مدارس ملی ما برپا است، نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما به زبان نسل‌های آینده جاری خواهد بود. زیرا شما خوب می دانید که برای آذربایجانی ها مسئله زبان، مسئله مرگ و زندگی است.»

ما در این مورد نظر خود را قبلا بیان داشته‌ایم. لکن یک بار دیگر تکرار می کنیم که آن چه برای مردمی نظیر مردم کشور ما در این مرحله تاریخی واقعا مسئله مرگ و زندگی است، طرد استعمار و استثمار و استقرار دموکراسی و آزادی است نه مسئله زبان.

راجع به وظایف آتی «پیشه وری» گفت: «وظیفه‌ی آتی ما حفظ و نگهداری حقوق بدست آمده و استفاده از آنها در راه سعادت مردم است.

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۲۹، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۹.

برای رسیدن به این مقصود مهمترین وظیفه‌ای که در پیش داریم انجام انتخابات مجلس پانزدهم به نفع آزادیخواهان است. من نمی گویم که اگر در این کار توفیق نیابیم نمی توانیم آن چه را بدست آورده‌ایم حفظ کنیم. لکن کار ما مشکل‌تر خواهد شد. آن وقت ناچاریم مجددا سلاح بدست گیریم و از راه جنگ و ستیز به مقاصد خود نائل شویم.»[۱]

تشدید فعالیت‌های استعماری در جنوب کشور:

انعقاد موافقت‌نامه بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان و کامیابی اعتصاب ده هزار نفری کارگران نفت در آغاجاری امپریالیسم انگلیس و مزدورانش را دچار وحشت ساخت و آنها را وادار کرد که سکوت موقت خود را شکسته برای سرکوبی نهضت آزادی در ایران قد علم کنند.

هنوز بیش از دو روز از امضای موافقت‌نامه‌ی آذربایجان نگذشته بود که انجمن موهوم ایالتی خوزستان ــ انجمنی که هرگز انتخاب نشده و حتا تظاهر به انتخاب آن نیز به عمل نیامده بود و فقط چند نفر از مزدوران انگلیس این عنوان را برخود نهاده بودند ــ تلگراف زیر را به نخست‌وزیر مخابره کرد: «جناب آقای نخست‌وزیر، رونوشت «کیهان»، در این موقع که مسئله آذربایجان بر اثر حسن تدبیر دولت جنابعالی با بهترین روش متین و معقولی که انتظار می رفت فیصله پذیرفته و نگرانی های ملت ایران از این حیث مرتفع شده است، انجمن ایالتی خوزستان، به نمایندگی از طرف عمومی اهالی این استان تبریکات و تهنیت‌های خود را به شخص جنابعالی که قهرمان این سیاست ایران پرورانه و گره گشای این مشکل هستند عرض و امیدواریم با نیات پاکی که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند عین اختیاراتی را که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمن های ایالتی علی الخصوص خوزستان که تشنه‌ی اصلاحات است اعطاء و برطبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطبه‌ی ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک فرمایند. ــ ۱۶۲ ــ ۲۵/۳/۲۵ انجمن ایالتی خوزستان»[۲]

در همان ایام روزنامه‌ی «تایمز» ضمن ابراز خوشحالی از حل مسئله آذربایجان چنین نوشت:

برای اصلاح اوضاع اجتماعی ایران چاره همان است که در مورد آذربایجان عملی شده و «چنین برنامه‌ای که آقای «قوام‌السلطنه» مصمم بر اجرای آن است مورد توجه خیرخواهانه‌ی اهالی انگلستان که از بوجود آمدن یک ایران قوی و متحد خوشحال خواهند بود قرار خواهد گرفت.»[۳]

منظور و مقصود استعمارگران و عوامل آنها کاملاً آشکار بود، آنها می خواستند به نام ایالات جنوب تقاضاهایی به صورت درخواست‌های آذربایجان از دولت به عمل آورند تا بدینوسیله آزادیخواهان را در بن‌بست قرار داده و دستاویزی به دست دولت دهند تا بتواند به استناد آن، نهضت

۱ــ تلخیص از بیانات «پیشه‌وری» در رادیو تبریز، «آذربایجان»، شماره‌های ۲۲۵ به تاریخ ۲۵/۳/۲۴ و ۲۲۸ به تاریخ ۲۵/۳/۲۸.

۲ــ «کیهان» شماره‌ی ۹۸۴، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۸.

۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۹۸۵، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۹.

آذربایجان را سرکوب سازد.

علاوه براین، در خوزستان با دخالت مستقیم مأمورین سیاسی انگلیس نظیر «چیکاک»، «تمپل» و «ترات» ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان و پشتیبانی علنی «مصباح فاطمی» استاندار خوزستان، بوسیله‌ی چند نفر از کنتراتچی های رسمی شرکت نفت انگلیس و ایران و چند نفر از شیوخ عرب اتحادیه‌ای به نام «اتحادیه عشایر خوزستان» تشکیل شد.[۱] این اتحادیه صدها نفر از اعراب را مسلح کرد تا اولاً از آنها برای سرکوبی کارگران نفت و غارت و آتش زدن جمعیت ها و احزاب آزادیخواه استفاده کند و ثانیاً در صورت پیروزی آزادیخواهان برای تجزیه احتمالی خوزستان از ایران زمینه‌چینی کند. و در اجرای این منظور «اتحادیه عشایر خوزستان» از اتحادیه‌ی اعراب کمک خواست تا آنها را از فشار دولت ایران برهاند و «شیخ عبداله» نامی را به سمت نماینده‌ی خود به بغداد فرستاد.

این اتحادیه و اعمال آن به قدری رسوا و ننگین بود که «شیخ جاسب خزعلی» فرزند ارشد «شیخ خزعل» طی تلگرافی به نخست‌وزیر اعلام داشت که «اتحادیه‌ی عشایر را چند نفر مزدور و فراری و خائن به میهن که به دست بیگانگان پرورانده می شوند تشکیل داده‌اند و مردم خوزستان و عشایر واقعی از یاوه گویی های آنها تنفر و انزجار شدید دارند.»[۲]

لکن رادیوی لندن که معمولاً قبل از تمام خبرگزاری های داخلی و خارجی از اخبار خوزستان آگاه می شد؛ اقدامات نمایندگان «اتحادیه عشایر خوزستان» را به شرح زیر پخش کرد:

«نمایندگان عربستان!؟ (یعنی ولایات نفت‌خیز جنوب ایران) نایب‌السلطنه‌ی عراق و «ارشد العمری» نخست‌وزیر و دکتر «فاضل جمالی» وزیر خارجه‌ی آن کشور را ملاقات کرده و رئیس این هیئت به نمایندگی از طرف «یک میلیون اعراب!؟» که می خواهند جزو کشور عراق شوند با رجال مزبور مذاکراتی کردند و این نمایندگان در مصاحبه با خبرنگار «رویتر» اظهار کردند که نایب‌السلطنه و نخست‌وزیر خارجه عراق نهایت علاقمندی را نسبت به مقصود ما ابراز داشتند و وعده‌ی کمک و مساعدت دراین‌باره دادند. هم‌چنین دکتر «فاضل جمالی» وزیر خارجه عراق که سمت نمایندگی آن کشور را در انجمن صلح پاریس دارد، قبل از عزیمت به پاریس به خبرنگار رویتر گفته که رسماً از «عزام پاشا» دبیرکل اتحادیه اعراب درخواست خواهم کرد که در برنامه‌ی جلسه‌ی اتحادیه اعراب موضوع «عربستان» را وارد کند. «شیخ عبداله» رئیس طواف عرب هم امروز وارد بغداد می شود و در جلسه‌ی آتیه اتحادیه‌ی اعراب شرکت خواهد کرد.»[۳] پس از انتشار تلگراف انجمن ایالتی خوزستان و خبر تحریکاتی که به نام عشایر در آن استان بعمل می آمد، آزادیخواهان کشور و مخصوصاً نماینده‌ی رسمی آذربایجان «دکتر جاوید» که هنوز در تهران بود در برابر این سئوال

۱ــ روزنامه‌ی «کیهان» این اتحادیه را «حقه‌بازی چند کنتراتچی ساکن خوزستان» نامید، شماره‌ی ۱۰۳۷، مورخه‌ی ۲۵/۶/۴.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۱۹، ۲۵/۶/۴ «درباره‌ی عربستان».

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۸۳۵، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۴، «یادداشت روز».

قرار گرفتند: «با خوزستان چه باید کرد؟»

حتا «شاه» در ملاقاتش با «دکتر جاوید» این سئوال را مطرح کرد و «دکتر جاوید» در جواب اظهار داشت: «تردیدی نیست، ما نهضت دموکراتیک را برای تمام ایران خواهانیم ولی باید دید آیا تقاضاهایی که در خوزستان شده (از طرف) مردم خوزستان و سازمان‌های دموکراتیک آنجاست یا (از طرف) چند نفر مالک مرتجع که ممکن است از این راه بخواهند برعلیه دموکراسی خود را مجهز سازند.»[1] متأسفانه این بار ارتجاع و استعمار بود که از «تاکتیک تقاضاهای محلی» جهت پایمال کردن آزادی و سرکوبی آزادیخواهان بهره‌برداری می کرد، نه برای تعمیم آزادی در سراسر ایران. بعد از خوزستان، «کمیته‌ی ایالتی دموکرات فارس» اختیارات محلی خواست.

طرح این درخواست‌ها، به نام ایالات جنوب، موجب پیش آمدن مباحثات و اظهارنظرهایی در مطبوعات کشور شد که ما به عنوان یکی از صحیح‌ترین نظرات قسمتی از مقاله‌ای را که تحت عنوان «این بچه‌ها را کی بزرگ می کند» که در روزنامه‌ی کیهان انتشار یافته، می آوریم:

«...ما از اول به آقای «پیشه‌وری» تذکر دادیم که شما این حرفی را که دارید برای تمام ایران بزنید. نگویید ملت آذربایجان، دولت آذربایجان، زبان آذربایجان، آزادی آذربایجان، حق آذربایجان، بگوئید ملت ایران، دولت ایران، زبان ایران، آزادی ایران، حق ایران.

بگویید حکومت‌های ایران تاکنون نماینده‌ی ملت نبوده و حکومت‌های زور و جور و غصب بوده‌اند. من در اینجا قیام کرده‌ام، مرکز ایران فعلاً همین جا است، دولت فعلی ایران همین دولت است که من در رأس آن قرار گرفته‌ام و به این نبرد ادامه خواهم داد تا روزی برسد که این رژیم بر تمام ایران حکومت کند. یا تهران رژیم مرا قبول خواهد و آن‌وقت من به تهران خواهم آمد، یا نمی کند و سایر شهرستان‌های ایران با من همصدا خواهند شد و مثل انقلاب مشروطیت ما از هر طرف به تهران حمله خواهیم کرد و آنجا را خواهیم گرفت و حکومت انقلاب را تشکیل خواهیم داد. چون آقایان چنین چیزی نخواستند یا چنین چیزی از ایشان نخواسته بودند، اصرار ورزیدند که فقط حرف آذربایجان را بزنند و بهرنحوی شده تهران را وادار کنند که تقاضای ایشان را قبول کند. این مملکت را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دادند و اینک خوزستان هم زمزمه بلند کرده است...»[2]

بالاخره در اثر تحریکات استعماری، سیاست «تاکتیک تقاضاهای محلی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» در جنوب کشور نوزاد حرامزاده‌ای به دنیا آورد که «نهضت جنوب» نام گرفت و ما در فصول بعد از آن بحث خواهیم کرد.

سیاست نیرنگ و فریب «قوام‌السلطنه»، اغتنام فرصت برای تحکیم سنگرهای ارتجاع و اغفال «جبهه‌ی آزادی» ایران:

اوایل تیرماه سال ۱۳۲۵ پس از مذاکراتی که بین کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» و

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۷۷۴، مورخه‌ی ۲۵/۴/۶، جریانات روز.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۹۸۴، مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۸، سرمقاله به قلم «نوشاد».

«حزب ایران» به عمل آمد احزاب مزبور جبهه‌ای بنام «جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه» تشکیل داده و هدف‌های خود را طی اعلامیه‌ای به اطلاع عموم رسانیدند. در آن اعلامیه گفته می شد:

به منظور سرکوبی نیروی ارتجاع و محو نفوذ استعمار و تقویت جبهه‌ی آزادیخواهان، «حزب ایران» و «حزب توده‌ی ایران» در نکات زیر ین توافق کردند:

۱ــ در سیاست داخلی اتخاذ روش مشترک بر پایه‌ی شکست کامل عناصر ارتجاعی و مزدوران استعمار.

۲ــ در سیاست خارجی اتخاذ روشی بر اساس استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و قلع و قمع استعمار و تقویت روابط حسنه با کلیه‌ی دولت‌هایی که موافق با هدف‌های مترقی و آزادیخواهانه ملت ایران هستند.

۳ــ کمک و معاضدت به یکدیگر و همکاری بین اعضاء و اتخاذ تصمیمات مشترک در مسائل مهم سیاسی.

۴ــ اتحاد کارگران برای تأمین رفاه و آزادی آنان، جبهه، شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و زحمتکشان را تنها تشکیلات رسمی کارگری ایران می شناسد.

جبهه، همکاری احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و عناصر آزادیخواه را پس از تصویب جلسه‌ی مشترک می پذیرد. «ما اطمینان داریم که نیروی مشترک ما به اضمحلال دشمن که هم اکنون زخم‌هایی برداشته ولی از پای درنیآمده کمک خواهد کرد. ما امیدوار یم که جبهه‌ی مؤتلف ما موجد دوران جدید و پرافتخاری در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه‌ی ملت ایران شود.

پیروز باد جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه ــ جاوید باد ایران، وطن تاریخی و پر افتخار ما ــ محو باد استعمار و ارتجاع».[1]

اکثریت آزادیخواهان ایران به درستی معتقد بودند که بزرگترین خطر در هر مبارزه‌ای حقیر شمردن خصم شکست‌خورده است. در کشور ما نیز جبهه‌ی مرتجعین و عناصر وابسته به استعمار هنوز بسیار نیرومند بوده و برای حمله و انتقام‌خونینی آماده می شدند. آنها باور داشتند که وزنه‌ی سنگین و پراهمیت ترازوی سیاست داخلی ایران، نهضت دموکراتیک آذربایجان است که تکیه گاه بزرگ آزادیخواهان و یا بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «جبهه» اسلحه‌ی بزرگ آزادیخواهان[2] ایران است. لذا آذربایجان باید چنان هشیار و آماده باشد که بتواند در هر لحظه کلیه‌ی قوای خود را برای نجات آزادی ایران به میدان بر یزد و دشمن را لگدکوب کند.

جبهه‌ی ارتجاع نیز بیکار نبود. شب نهم خردادماه سال ۱۳۲۵ «قوام» چنان که خود ادعا می کرد «برای ایجاد اتحاد و یگانگی حقیقی میان عموم آزادیخواهان و اجرای سریع اصلاحات»[3] تشکیل «حزب دموکرات ایران» را از رادیوی تهران اعلام کرد. این حزب در تاریخ کشور ما اولین

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۷۵۵، مورخه‌ی ۲۵/۴/۹.

۲ــ «جبهه» ارگان «حزب ایران»، ۲۳۱، مورخه‌ی ۲۵/۶/۵.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۶۸، مورخه‌ی ۲۵/۴/۹.

حزبی بود که برخلاف اصول و مبانی حزبی در تمام جهان از بالا تشکیل می شد و در ایجاد آن از قدرت دولتی استفاده می شد. لکن تنها سودجویان و قدرت پرستان نبودند که به آن حزب روی آوردند بلکه کلیه‌ی عناصر ارتجاع و دشمنان آزادی و تمام کسانی که تا دیروز در دامان «سیدضیاءالدین» بودند در صفوف «حزب دموکرات ایران» جای گرفته و تحت لوای آن به مبارزه علیه آزادی پرداختند. از جمله «اتحادیه‌ی عشایر خوزستان» که برای نجات از فشار دولت ایران اتحادیه‌ی اعراب و دولت عراق را به یاری می طلبید به «حزب دموکرات ایران» پیوست.

«امیرحسین ظفر» و «ابوالقاسم بختیار» نیز از شهرکرد شرکت بختیاری های را در آن حزب به اطلاع رهبر کل رسانیدند و «خسرو قشقایی» طی تلگرافی پیوستگی ایل قشقایی را به «حزب دموکرات ایران» اعلام داشت.[1]

روزنامه‌ی «جبهه» درباره‌ی عضویت تلگرافی ایل قشقایی در «حزب دموکرات ایران» چنین نوشت:

«آن روزی که ایل قشقایی توسط «خسرو قشقایی» ضمن تلگرافی از تشکیل «حزب دموکرات ایران» اظهار خوشوقتی کرد و پیوستگی ایل خود را به آن حزب اعلام داشت یکی از رفقای حزبی گفت هیچ چوپانی گوسفندان خود را به این آسانی به مرتع نمی برد.»[2]

به این ترتیب «حزب دموکرات ایران»، امید و آرزوهای بر باد رفته‌ی مزدوران بیگانه و مرتجعین را زنده کرد و به لانه و پناهگاه آنها مبدل شد. حتا رادیوی لندن و شعبات آن نیز با خوش‌بینی از آن حزب یاد کردند.

روز ۲۵/۴/۲۳ اعتصاب سراسری یکصد هزار نفر کارگران نفت جنوب با نظم و ترتیب بی سابقه‌ای آغاز شد. کارگران قبل از شروع اعتصاب مراتب را به کارفرمایان اطلاع داده و برای رعایت آسایش عمومی، کارگران خدمات عمومی را از اعتصاب معاف داشتند.[3] درخواست های کارگران اعتصابی عبارت بود از:

۱ــ احضار «مصباح فاطمی» و تعیین یک استاندار بی طرف.

۲ــ خلع سلاح عشایر جنوب.

۳ــ عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران.

۴ــ پرداخت حقوق روز جمعه به کارگران.

۵ــ جلوگیری از تضییقات نظامی که در سوسنگرد، دارخوین و بندر معشور نمونه بارزی از آن ها دیده شده بود. لکن اعتصاب منظم و آرام کارگران نفت جنوب به خون کشیده شد.

اولین حملات و تیراندازی ها از طرف «اتحادیه‌ی عشایر» شروع شد و چون کارگران به دفاع از خود پرداختند، به دستور «مصباح فاطمی»، فرمانده لشگر خوزستان سرهنگ «حجازی» در سراسر

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۷۸۱، مورخه‌ی ۲۵/۴/۱۷.

۲ــ «جبهه»، شماره‌ی ۲۵۴، مورخه‌ی ۲۵/۷/۳، «همه باهم در راه دفاع از استقلال و تمامیت ایران».

۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۰۰۶، مورخه‌ی ۲۵/۴/۲۶.

مناطق نفت‌خیز حکومت نظامی اعلام کرده به کشتار کارگران پرداخت.

«این اعتصاب با انضباط، استحکام و وحدت بی‌مانندی انجام گرفت. طوری که محض اعلان شروع اعتصاب کلیه کارگران نفت حتا کلیه‌ی مستخدمین روسای بزرگ انگلیسی، بی درنگ مانند یک تن واحد از کار کناره گرفتند و با وجود فشار حکومت نظامی و پلیس دستورهای رهبران اعتصاب را با دقت کامل انجام دادند.»[1]

علیهذا در اثر یورش افراد مسلح «اتحادیه‌ی عشایر» و سربازان ۴۶ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی شد و حکومت نظامی اجساد را حتا بدون یادداشت نام و نشان آنها دفن کرد.

بلافاصله «مظفر فیروز» و «آرامش» از طرف دولت مرکزی و دکتر «رادمنش» و دکتر «جودت» از طرف «حزب توده‌ی ایران» به آبادان رفتند و با دادن قول رسیدگی به شکایات کارگران و مجازات مسئولین کشتار، اعتصاب را خواباندند. لکن دولت عملاً مسئولین جنایات را آزاد گذاشته و رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید کرد. در مورد عظمت و اهمیت این اعتصاب «مصطفی فاتح» در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» چنین می‌نویسد: «...از روی کمال انصاف و بیطرفی و حقیقت‌بینی باید گفت که بهبود وضع کارگران نفت در سال‌های آخر عملیات شرکت در ایران مرهون دو نکته‌ی اصلی بود. اول آزادی بیان که پس از خروج ارتش بیگانگان برای کارگران حاصل شد و توانستند وضع اسفناک و مشقت‌بار خود را تا حدی شرح دهند و دوم اعتصاب بزرگ ۲۳ تیر ۱۳۲۵ که قدرت عظیم آنها را برای گرفتن حق خود واضح و آشکار ساخت و به شرکت فهماند که ادامه رویه‌ی سابق محال است و باید سریعاً رفتار خود را تغییر دهند.

قانون کار و قانون بیمه‌های اجتماعی و تعیین حداقل دستمزد و اصلاحات دیگری که در چند سال اخیر کم و بیش در ایران انجام گرفته است همه و همه مرهون اقدامات دسته‌جمعی کارگران نفت است.»[2] این اعتصاب دولت انگلیس را چنان دچار وحشت و هراس ساخت که در اواخر تیرماه بدون کسب اجازه از دولت ایران سه ناو جنگی انگلیسی وارد آب‌های شط‌العرب کرد و آن ناوها در برابر آبادان لنگر انداختند. اعلامیه‌ی رسمی منتشره در دهلی نو در این مورد حاکی است: «عده‌ای سرباز از هندوستان به بصره وارد شدند تا اگر ضرورت ایجاب کند و حفظ منافع هند و انگلیس در عراق‌وهم چنین درنواحی نفت‌خیزجنوب ایران درخطر افتدآماده باشد.»[3] ورادیوی لندن درتفسیر این اعلامیه گفت: «این نیروها در نظر ندارند وارد خاک ایران بشوند مگر این که ضرورت ایجاب کند که انگلیسی‌ها و هندی‌ها و اعراب مقیم جنوب ایران مورد حمایت قرار گیرند.»[4] آن‌چه باید گفت این تحریکات داخلی و فشارهای سیاسی دولت انگلیس در جهت سیاست دولت ایران سیر می‌کرد. لذا «قوام‌السلطنه» را از آن باکی نبود. وی هرآن‌چه از نیرنگ و فریب و افسون در آستین داشت بکار

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۸۲، مورخه‌ی ۲۵/۴/۲۷.

۲ــ «کتاب پنجاه سال نفت ایران»، صفحه‌ی ۴۴۴.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۹۶، مورخه‌ی ۲۵/۵/۱۲.

۴ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۰۲۶، مورخه‌ی ۲۵/۵/۲۰.

می گرفت تا با استفاده از فرصت آزادیخواهان رااغفال کرده، سنگرهای ارتجاع را استحکام بخشد و نیروهای ارتجاعی را برای سرکوبی نهضت آزادی ایران آماده سازد.

یکی از این دام‌های فریب دعوت جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه به تشکیل دولت ائتلافی بود. متأسفانه آزادیخواهان در این دام افتادند و روز ۲۵/۵/۱۰ تشکیل کابینه‌ی ائتلافی را رسماً اعلام کردند. اعضای کابینه‌ی ائتلافی عبارت بودند از:

۱ــ «احمد قوام» نخست‌وزیر با تحت نظر داشتن وزارت کشور و وزارت خارجه، رهبر کل «حزب دموکرات ایران».

۲ــ دکتر «یزدی» وزیر بهداری از «حزب توده‌ی ایران».

۳ــ دکتر «کشاورز» وزیر فرهنگ از «حزب توده‌ی ایران».

۴ــ «ایرج اسکندری» وزیر بازرگانی و پیشه و هنر از «حزب توده‌ی ایران».

۵ــ «اللهیار صالح» وزیر دادگستری از «حزب ایران».

۶ــ دکتر «اقبال» وزیر پست و تلگراف و تلفن.

۷ــ «هژیر» وزیر دارایی.

۸ــ سرلشگر «فیروز» وزیر راه.

۹ــ سپهبد «احمدی» وزیر جنگ.

۱۰ــ «مظفر فیروز» وزیر کار و تبلیغات از «حزب دموکرات ایران».

۱۱ــ «امیرعلایی» وزیر کشاورزی.

۱۲ــ «انوشیروان سپهبدی» وزیر مشاور.

«حزب توده‌ی ایران» که شرکت در کابینه‌های دولتی را جایز نمی دانست «مگر زمانی که واقعاً یک دولت ملی و دموکراسی برقرار شود.»[1] «قوام السلطنه» رابه تشکیل یک دولت واقعاً ملی لایق شمرد و در آن کابینه شرکت ورزید. اعلامیه‌ای که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» در این‌باره انتشار داده چنین می گوید: با این که «حزب توده‌ی ایران» از آغاز دوره‌ی چهاردهم مجلس به این درجه قدرت رسیده بود که در سرنوشت ملت ایران مداخله کند، ولی بواسطه‌ی سیاست تحریک‌آمیز و خائنانه اکثریت مجلس و تشکیل دادن کابینه‌های ارتجاعی کمیته‌ی مرکزی مقتضی نمی دید در چنین کابینه‌هایی شرکت کند، بلکه خط مشی ما در آن موقعیت سرکوب کردن یک چنین دولت‌های ارتجاعی و رسوا ساختن آنها بود. «ولی چون این کابینه برخلاف دولت‌های پیشین برای افکار عمومی اهمیت قائل بود و درباره‌ی رفع تیرگی سیاست خارجی و حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان همان‌راهی را برگزید که تمایلات عمومی ملت ایران به آن توجه داشت و به همین سبب توفیق یافت در این راه قدم‌های بلندی بردارد.»

لذا «اکنون که محیط متشنج سیاست داخلی و خارجی ایران تا حدی به آرامش گراییده و فرصت اصلاحات داخلی به منظور تأمین رفاه توده‌ها و تهیه کار برای بیکاران و دیگر هدف‌های

۱ــ ماده‌ی ۷ از قطعنامه‌ی اولین کنگره‌ی «حزب توده»، درباره‌ی سیاست داخلی.

اصلاحی فرا رسیده است؛ کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» مقتضی دید که به منظور جلوگیری از دسایس عناصری که هنوز هم بر ضد نهضت‌های دموکراتیک حرکات مذبوحانه‌ای می کنند و به قتل و غارت زحمتکشان می پردازند و هم چنین به منظور طرح نقشه‌های عملی برای بسط صنایع و کشاورزی، تعمیم فرهنگ و بهداشت و تأمین نان و کار و امنیت قضایی، در کابینه شرکت جوید و تا حد امکان درانجام دادن آمال و هدف‌های ملت عملاً مساعدت کند.»

«...ما از این رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه؛ در دستگاه حاکمه تصفیه‌ی واقعی را عملی سازیم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک کنیم و آن را به نفع ملت و برای خدمت به جامعه بکار بریم و هر زمان که شرایط مساعد برای انجام دادن تقاضای اکثریت ملت دشوار شود به وزرای خود دستور خواهیم داد بی درنگ از کابینه کناره گیری جویند.

رفقای حزبی

در یک چنین موقعیتی وظیفه‌ی شما این است که در راه حفظ انضباط و ایجاد محیط مناسبی برای اصلاحات و خنثی کردن دسایس اخلالگران مانند همیشه کوشش کنید و راه را برای پیمودن به قله‌ی عظمت و افتخار توده‌های ملت ایران فراهم سازید.»[1]

شرکت «احزاب مؤتلف آزادیخواه» در کابینه‌ی «قوام» اولاً به آن کابینه محبوبیت و وجهه‌ی ملی داد، ثانیاً «حزب توده‌ی ایران» و «حزب ایران» را وادار کرد که آرامش و سکوت را حفظ کنند تا دولت «قوام» در اجرای «برنامه‌های اصلاحی» دچار مشکلی نشود و همین امر به دولت قوام و اربابان او بهترین فرصت را برای تقویت نیروهای ارتجاعی و سرکوب نهضت آزادی فراهم ساخت.

روزنامه‌ی «رهبر» در بیان منشاء قدرت کابینه‌ی «قوام» که به نوشته‌ی آن روزنامه «مقتدرترین کابینه‌ی پنج سال اخیر بود»، توضیحات زیر را دارد: «...توده‌های ملت نسبت به هر دولت که سکوت کنند به او فرصت می دهند که خود را تقویت کند و به هر که مساعدت رساند، او را در راه تقویت خود بسرعت پیش می برند. پس قدرت شخصی آقای «قوام» و محبوبیت نخست‌وزیر زمان ۱۷ آذر نبود که او را بر سرکار نگهداشت و او را تقویت کرد؛ بلکه در حقیقت قدرت ما و سکوت ماست که به نام قدرت کابینه تجلی کرد و از آقای «قوام» نگهداری کرد.»[2]

در مدت ۷۵ روز عمر کم دوام کابینه‌ی ائتلافی، «حزب دموکرات ایران» به منظور ایجاد نفاق میان کارگران و متلاشی کردن سازمان‌های کارگری آن‌چه می توانست انجام داد و حتا هنگامی که جشن مشروطیت در کلوب‌های حزبی و کارگری تهران بر پا بود، مأمورین انتظامی حزب مزبور به شورای متحده حمله کردند و فقط خونسردی رهبران حزب و شورای متحده بود که از ایجاد نزاع و خونریزی عظیمی جلوگیری کرد.

به علاوه نیروهای نظامی در اصفهان و شیراز و اکثر نقاط کشور کلوب‌های حزبی و کارگری را اشغال کردند. در خوزستان جنبش کارگری به شدیدترین وجه سرکوب شد و رهبران آن توقیف و

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۷۸۲، مورخه‌ی ۲۵/۵/۱۳، اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران».

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۵۲، مورخه‌ی ۲۵/۸/۱۰، «قدرتی بود ولی قدرت ازکی بود» نوشته‌ی علی امیرخیزی.

تبعید شدند: درتهران ماده‌ی ۵ حکومت نظامی امنیت مردم را سلب کرده، آزادی های اجتماعی و فردی آنها را به شدت محدود کرد و کار بجایی رسید که دکتر «کیانوری» و «فداکار» در گزارشی از اصفهان نوشتند: «دو نفر را به جرم این که روزنامه‌ی «رهبر» و «ایران ما» می خواندند توقیف کردند.»[۱]

در تمام این مدت افراد حزبی و مردم بی طرف، رهبران «حزب توده» را شماتت می کردند که در ابراز اعتماد به «قوام السلطنه» راه خطا می پیمایند و حتا عده‌ای معتقد بودند که «حزب توده» نقشه‌ی مطروحه‌ی امپریالیسم رااجرا می کند. ولی چون رهبران حزب وجود «قوام» را برای دموکراسی و استقلال ایران مغتنم می شمردند،[۲] با وجود فشار افکار عمومی، آنها مردم و اعضای حزب را به سکوت و آرامش دعوت کرده فقط به تذکرات دوستانه‌ای کفایت می کردند. تذکراتی که هرگز نتیجه‌ای نمی بخشید و «رهبر کل» در همه حال «حسن نیت» خود را به رخ آنها می کشید.

«قوام السلطنه» که اینک از طرف شاه به در یافت لقب «جناب اشرف» مفتخر شده بود، لحظه‌ای از فکر آذربایجان غافل نبود. زیرا تنها آذربایجان بود که می توانست حرف خود را به کرسی نشانده، مسلحانه از آزادی دفاع کند. لذا در جهت سرگرم کردن و اغفال سران نهضت آذربایجان، کابینه‌ی ائتلافی «قوام» نمایندگان آذربایجان را برای تکمیل موافقت‌نامه مورخه‌ی ۲۵/۳/۲۳ به تهران دعوت کرد. آذربایجان این دعوت را پذیرفت و هیئت نمایندگی خود را روز ۲۵/۵/۲۹ به سر پرستی «علی شبستری» و عضویت دکتر «جاوید»، «پادگان»، ژنرال «پناهی» و چند نفر دیگر به تهران فرستاد. دولت «قوام» هیئت نمایندگی آذربایجان را در خارج از شهر تهران در باغ جوادیه جا داد و یک گروهان ژاندارم به محافظت آنها گمارد تا از ملاقات مردم با آنها جلوگیری شود و سپس مباحثات و مذاکرات طولانی و خسته کننده‌ای آغاز شد.

روزنامه‌ی «آذربایجان» در اشاره به مذاکرات هیئت نمایندگی آذربایجان در تهران و سیاست دفع الوقت «قوام» نوشت: «... بیش از دو ماه است که بین تهران و آذربایجان موافقت‌نامه به امضاء رسیده، لکن می توان گفت که حکومت تهران تاکنون هیچ اقدام مثبت و عملی نشان نداده بلکه بعد از انعقاد قرارداد از طرف حکومت مرکزی پاره‌ای اشکال‌تراشی ها نیز مشاهده شده که موجب تأخیر کارها شده است... آذربایجان طالب عمل است نه حرف. مردم آذربایجان با تجربیاتی که از گذشته دارند؛ چنان که اقدام عملی در اجرای درخواست هایشان انجام نگیرد به قراردادها و تعهدات و قول و قرارها نمی توانند اهمیتی قائل شوند...»[۳]

با وجود این «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» هنوز موافقت‌نامه را جدی می گرفت و به پیروزی آسان باور داشت و به همین سبب برای پیشبرد نهضت آزادی در سراسر ایران و ایجاد یک مجلس ملی

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۳۱، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۷.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۴۳، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲۹، تلخیص از مقاله «تحلیل روشن و بی شائبه‌ای از تحول روابط «حزب توده‌ی ایران» و آقای نخست وزیر».

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۸۱، مورخه‌ی ۲۵/۶/۱، «بیرداها اشتباه ائتمیه جه بیک» (یکبار دیگر اشتباه نخواهیم کرد).

به ائتلاف با «حزب دموکرات ایران» می اندیشید. در این مورد «پیشه وری» چنین نوشت: «...نمایندگان اعزامی ما به تهران بنا به دستور «فرقه ی دموکرات» به ائتلاف احزاب آزادیخواه می پیوندند تا بدینوسیله یاران وفاداری در مجلس ملی آینده برای خود پیدا کنیم. ائتلاف برای ما قدم مهمی است. ما فریب تعصبات ساده و بی معنی را نخورده، کوشش خواهیم کرد که بسوی حقیقت ــ هرچقدر هم تلخ باشد ــ رهسپار شویم. بین فرقه ما و احزاب «توده ی ایران»، و «دموکرات ایران» دوستی و همکاری جدی ایجاد می شود. این همکاری تاثیر بزرگی در جنبش دموکراتیک مردم ایران خواهد داشت. ما در اطراف این مسئله بخوبی مطالعه کرده و به تفکر پرداخته ایم...»[1]

هم چنان که گفته شد سیاست دولت «قوام» عبارت بود از وقت گذرانی و تظاهر به دوستی و «حسن نیت» و استفاده از سیاست غافلگیری. به همین سبب هیئت نمایندگی آذربایجان برای حل مسائل مبهم موافقت نامه، نظیر قشون خلق، سازمان ژاندارمری و مسائل مالی مدت دو ماه در تهران سرگردان بود و بعد از بازگشت آن هیئت، مدت ۱۵ روز نیز دکتر «جاوید» استاندار آذربایجان این مذاکرات بی پایان را ادامه می داد.

حال آن که در همان زمان که از طرف دولت و شخص «قوام» ضیافت های پرشکوهی به افتخار نمایندگان آذربایجان داده می شد و سخنرانی های شورانگیزی درباره ی «مبارزه با استعمار و ارتجاع داخلی» و «ائتلاف نیروهای آزادی» در آن مجالس ایراد می شد؛ توطئه های عمیقی به دست مأمورین سیاسی انگلیس و افراد مورد اعتماد «قوام» و دربار چیده می شد، مستشاران امریکایی به مقامات حساس نظامی گمارده می شدند؛ سلاح های سنگینی از امریکا وارد می شد، محاصره ی آذربایجان تکمیل می شد و دولت با صرف هزینه های گزافی نیروهای پراکنده را جمع آوری و تجهیز می کرد و به تعلیم و تربیت «ذوالفقاری ها»، «شاهسون ها» و سایر عناصر ارتجاعی می پرداخت.

یکی از افرادی که مدت یک سال به تعلیم ذوالفقاری ها اشتغال داشت، سرگرد «بختیار» بود که بعدها تیمسار «بختیار» شد. وی یکبار نیز بدست نیروهای آذربایجان اسیر شد. ولی در اثر استغاثه و تضرع و با استفاده از سیاست نادرست مدارا با دشمنان در این مرحله ی مبارزه از مهلکه نجات یافت.

ضمناً نیروهای مرکزی برای ارزیابی قدرت تدافعی و تهاجمی قشون ملی آذربایجان، متناوباً در مواضع مختلف به آنها حمله می کردند که مسلماً اعتراض آذربایجان را سبب می شد.

اما طبق معمول اعلامیه های سراپا دروغ اداره ی انتشارات و تبلیغات و «حسن نیت» «قوام» سر و صداها را می خواباند. آن چه در این میان مورد درخواست طبقات مختلف مردم بود و کلیه ی احزاب و جمعیت ها اجرای آنرا مصرانه از دولت طلب می کردند، شروع انتخابات دوره ی پانزدهم مجلس شورای ملی بود که به بهانه های مختلف از طرف دولت «قوام» دچار تعویق می شد زیرا ارتجاع به هیچ روی مایل نبود که قبل از سرکوبی جنبش آزادی ایران، انتخابات مجلس را شروع کند و به همین سبب «مظفر فیروز» در ضیافتی که از طرف شورای متحده مرکزی به افتخار هیئت

۱ــ «آذربایجان»، شماره ی ۲۸۹، مورخه ی ۲۵/۶/۱۲، «شرفلی ایل دونومی» (سالگرد پرافتخار) نوشته ی پیشه وری.

نمایندگی آذربایجان بر پا شده بود، با اشاره به موضوع انتخابات گفت: «تا زنجان تخلیه نشود و قضیه‌ی آذربایجان حل نشود، انتخابات شروع نخواهد شد.»[1]

در اواخر شهریورماه که آمادگی ارتجاع برای سرکوبی آزادیخواهان در شرف اتمام بود و توطئه‌های ضد ملی مرتجعین و عناصر بیگانه ثمرات خود را ببار می آورد، به تدریج همکاری صوری جبهه‌ی احزاب «مؤتلف آزادیخواه» و «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» از یک طرف و جناب اشرف «احمد قوام» و «حزب دموکرات ایران» او از طرف دیگر به سردی می گرایید و نگرانی ها و سوءظن های آشکار جای آنرا می گرفت. اما هنوز امکان بهره‌برداری از سیاست «حسن نیت» «قوام» موجود بود. تا بالاخره معجزه‌ی این «حسن‌نیت» به شکل شورش «غارتگرانه‌ی مزدوران بیگانه و عناصر ارتجاعی در جنوب و اقدام خودسرانه‌ی «قوام» به شناسایی آن تحت عنوان «نهضت جنوب» آشکار شد.

طرح یک خیانت

ایلات و عشایر جنوب ایران، با نهایت تأسف همواره به دست رؤسا و خان‌های مزدور خود، در غارت هستی ملت ما و سرکوبی جنبش‌های آزادی دراین کشور،مورد سوء استفاده‌ی استعمارگران قرار گرفته‌اند. مسلماً همه‌ی مردم ایران این آرزوی شریف و انسانی را در دل می پرورانند که روزی ایلات و عشایر زحمتکش میهن ما نیز به منافع واقعی خود پی ببرند و چادرهای سیاه وصله‌دار و کلبه‌های گلین خود را به سنگرهای آزادی مبدل سازند.

این بار نیز ایلات و عشایر جنوب از مدت‌ها قبل نامزد ایفای نقشه‌های جنایتکارانه‌ی استعمارگران شده بودند. به همین سبب سران قشقایی، بختیاری، حیات داودی، بویر احمدی و سایرین در شرایط قحط و غلای وحشتناک سال‌های جنگ جهانی دوم، به حساب افراد لخت و گرسنه و پابرهنه‌ی ایل‌های خود چندین صدهزار متر قماش و هزارها تن قند و شکر از دولت می گرفتند و با فروش آنها در بازار آزاد میلیون‌ها تومان سود می بردند. هنوز آذرماه سال ۱۳۲۴ بود که «ارفع» رئیس ستاد ارتش فرمان ملوکانه را به ایلات جنوب ابلاغ کرده اجازه حمل اسلحه به آنها داد و از آنان خواست تا در راه سرکوبی وقایع شمال به «منویات دولت کمک کرده خود را برای اقدام مسلحانه دوشادوش سربازان مجهز سازند.»[2]

اینک نوبت «ایفای وظیفه» فرا رسیده بود.

حوادث جنوب را با نامه‌ای از اصفهان آغاز می کنیم: «فعالیتی که امروز در اینجا مشاهده می شود هیچ گاه سابقه نداشته است. چند روز قبل ملاقاتی بین «مسترترات» مأمور معروف سیاسی

۱ــ از نطق «مظفر فیروز» در باشگاه «اول ماه مه» روز ۲۵/۶/۲۴، «ایران ما»، شماره‌ی ۶۳۳، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۹.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۶۴، مورخه‌ی ۲۵/۷/۵، «درباره‌ی عشایر جنوب» نقل از استخر (شیراز)، شماره‌ی ۹۴۳، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۹، و پیغام (شیراز) شماره‌ی ۱۷۱، مورخه‌ی ۲۴/۹/۱۹.

انگلیس و «رشیدیان» و «صارم‌الدوله» و «جهانشاه‌خان» فرماندار بختیاری در تنگ بیدگان (دهنه‌ی چهارمحال) رخ داد و به قرار شایع تصمیمات مهمی برای عملیات آینده در این ملاقات اخذ شده است که یکی از آنها جلوگیری از کوچ کردن ایل بختیاری بسوی نواحی گرمسیری است.

دوازدهم شهریور «خسرو قشقایی» از تهران با هواپیما رسید و بلافاصله با اتومبیل حرکت کرد و ایل قشقایی با وجود این که مقداری از محصول در زمین است با عجله به گرمسیری حرکت کرد. ۱۳ شهریور آقای سفیرکبیر انگلیس برای «مشاهدهٔ آثار تاریخی اصفهان» وارد شد.

به طوری که اطلاع می دهند وجوه هنگفتی این روزها بین اشخاص تقسیم شده و مقدار زیادی اسلحه از جنوب وارد شده است.

تصمیم بر این است که در تمام نقاط جنوب احزاب دموکراتیک و آزادیخواه واتحادیه‌ها را مورد حمله و غارت قرار دهند. به همین علت از رفتن ایل بختیاری مانع شده‌اند تا در نزدیکی اصفهان باقی بمانند و رفتن ایل قشقایی را تسریع کرده‌اند تا در موقع مقرر در اطراف شیراز باشند... عجب این است که این عملیات به نام «حزب دموکرات ایران» انجام می شود.»[1]

حوادث جنوب در تمام مطبوعات کشور انعکاس یافت و از جمله روزنامه‌ی «اطلاعات» دراین‌باره چنین نوشت: آن‌چه می توان اظهار کرد این است که پسران «مرتضی قلی خان» و عده‌ای دیگر از رؤسای ایلات جنوب به تحریک بیگانگان در نظر داشتند برعلیه دولت مرکزی قیام و از سه طرف به شهر اصفهان حمله کنند و پس از ویران ساختن تشکیلات «حزب توده» و به دارآویختن رؤسای آن و خلع سلاح لشگر و پادگان اصفهان حکومت خود مختاری در آن شهر تشکیل دهند.»[2]

بلافاصله «مظفر فیروز» از طرف نخست‌وزیر به اصفهان رفت. لکن دولت سیاست استتار و سکوت در برابر حوادث جنوب پیش گرفت و اداره‌ی تبلیغات و رادیو تهران را از جریان وقایع جنوب بی اطلاع گذاشت.

«مظفر فیروز» در بازگشت از اصفهان طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران چنین گفت:

«فعالیت‌هایی که در جنوب از طرف فرزندان ناخلف کشور به منظور تأمین منافع بیگانه و طمع‌پرست خود مدتی قبل شروع شده بود، از تاریخ ۲۵/۶/۵ رو به شدت گذارد. یعنی در این موقع بود که فعالیت و مسافرت‌های مأمورین بیگانه در میان ایلات و خصوصاً بختیاری شدت یافت. فعالیتهای در این توطئه ننگین «جهانشاه خان صمصام» فرماندار بختیاری، دلال این جریانات و واسطه‌ی انجام آن با اجانب «حبیب‌اله رشیدیان»، «اسداله رشیدیان» و «ابوطالب شیروانی» بوده‌اند **که متأسفانه از همکاران ما هستند.** این آقایان که نام بردم به استثنای «اسداله رشیدیان» توقیف هستند. «مرتضی قلی خان»، «جهانشاه صمصام» و «امیر بهمن» و «احمدقلی» نیز توقیف شده‌اند...»[3] بنا به گفته‌ی «فیروز» این اشخاص به دستور بیگانگان می خواستند فرماندهان لشگر را در جنوب دستگیر کرده شهر اصفهان را اشغال و سران «حزب توده» را بدار زنند.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۰۸، مورخه‌ی ۲۵/۶/۱۷، «توطئه در جنوب».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۳۳، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۱، نقل از «اطلاعات»، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۰.

۳ــ از مصاحبه مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۲ «مظفر فیروز»، نقل از «ایران ما» شماره‌ی ۶۲۸، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۴.

بازجویی از اشخاص نامبرده وسیله شخص «مظفر فیروز» به عمل آمد و وزیر دادگستری از آن بی اطلاع ماند. «خسرو قشقایی» دستور «مظفر فیروز» را مبنی بر حضور در اصفهان به بهانه‌ی زمین خوردن از اسب، اطاعت نکرد و «محمد حسین خان قشقایی» طی تلگرافی «به قرآن مجید» قسم یاد کرد که قصد خیانت به «حضرت اشرف را ندارد» و قشقایی ها با منتهای صداقت با دولت «قوام» کار خواهند کرد.

فرمانده لشگر خوزستان سرهنگ «حجازی» نیز در این توطئه دخالت داشت. لذا او هم مورد بازجویی قرار گرفت. درباره‌ی جریان بازجویی وی روزنامه «داد» چنین نوشت: «از مشارالیه سه صفحه تحقیقات به عمل آمد و او پس از امضاء صفحات اول و دوم، غفلتاً هر سه ورقه را پاره کرد و از اتاق بیرون آمد و دوان دوان درحالی که افسران شهربانی او را تعقیب می کردند خود را به ستاد ارتش رساند که بلافاصله توقیف شد.»[1]

ولی چون مرکز توطئه در دربار شاهنشاهی بود[2] پس از چند روز سر و صداها خوابید و معلوم نشد که با توطئه گران چه رفتاری به‌عمل آمد. جالب‌تر آن که به عنوان اعتراض به توقیف سرهنگ «حجازی»، «سپهبد امیراحمدی» وزیر جنگ و سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش و سرپاس «صفاری» ریاست کل شهربانی کشور استعفا کردند. ولی بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «داد» در نتیجه‌ی مداخله‌ی اعلیحضرت و استمالت شخص آقای نخست‌وزیر، استعفا قبول نشده به کار خود ادامه دادند... و نظر به جریانات اخیر و رفتار غیرمطلوبی که نسبت به سرهنگ «عبدالحسین حجازی» شده و باعث رنجش و تکدر افسران ارتش شده بود، جناب اشرف آقای نخست‌وزیر شخصاً به وزارت جنگ تشریف‌فرما شده با حضور وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت جنگ از این جریان اظهار تأسف کردند.»[3]

به علاوه روز یازدهم مهرماه متهمین اصلی توطئه‌ی اصفهان، «مرتضی قلی خان صمصام بختیاری» و «امیر بهمن» و «احمد قلی» از طرف اداره‌ی کل شهربانی آزاد شده به منازل خود انتقال یافتند. همین اشخاصی که «مظفر فیروز» آنها را «نمک پروردگان بیگانه» و «کسانی که به مادر خود خیانت کرده‌اند» نامیده بود، پس از آزادی در مصاحبه با مخبر کیهان گفتند: «چون اتهامات وارده بی مورد بود ناچار ما را آزاد کردند.»

اما توطئه‌ای که از اصفهان شروع شده بود، با وجود تظاهر دولت به کشف و خنثی کردن آن هم‌چنان ادامه یافت و تماس مأمورین رسمی انگلیسی با سران عشایر جنوب در جهت تشویق و ترغیب آنها به طغیان، روز افزونتر شد. در این باره روزنامه‌ی «ایران ما» به نقل از مسافری مطلع

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۸۳۴، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۲، «توقیف سرهنگ «حجازی»».

۲ــ روزنامه‌ی استخر (شیراز) که خود از مدافعین «نهضت جنوب» بود، پس از شکست نهضت آذربایجان نوشت: «نهضت فارس به دستور اعلیحضرت «شاه» بوده است... اینها تمام نقشه‌ای است و صورتی است که کلمه به کلمه و جزء به جزء و قدم به قدم از ملاحظه‌ی ذات مقدس همایونی گذشته و بموقع اجرا و نمایش درآمده...» «مردم»، شماره‌ی ۲۵۲، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۲۷، بررسی جراید، به نقل از استخر (شیراز).

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۸۳۶، مورخه‌ی ۲۵/۶/۲۵، «عدم قبولی استعفای وزیر جنگ».

نوشت:

«قریب به دو هفته پیش از اولتیماتوم «ناصر قشقایی» و طغیان جنوب (۲۵/۶/۲۹) مستر «جیکاک» به همراهی «حشمت‌الدوله فربود» مشاور قضایی شرکت نفت برای بازرسی تشکیلات محقر شرکت نفت شیراز که بیش از دو تلمبه در سراسر شهر ندارد، به شیراز آمد و پس از ملاقاتی که در باغ ارم با «خسرو قشقایی» کرد غفلتا سر ز یر آب کرده ناپدید شد.

مستر «جیکاک» با طیاره از خوزستان به بوشهر آمد و از بوشهر تا شیراز که تماماً منطقه‌ی عشایری است، در ظرف چند روز با اتومبیل طی کرد. گفته می شد که نامبرده در سر راه ملاقاتی با خوانین «حیات داودی» و «تنگستانی» و «بو یراحمدی» و «ممسنی» به عمل آورده است.»[1]

اواخر شهر یور ماه اخبار مبهمی از حملات مسلحانه به پادگان‌های نظامی و پست‌های ژاندارمری در جنوب و خلع سلاح آنها و محاصره‌ی بوشهر و شیراز در روزنامه‌ها منتشر شد.

سپس گفته شد که دولت نیروهای موتوریزه خود را برای سرکوبی یاغیان جنوب اعزام داشته است و در عین حال شایعاتی نیز مبنی بر ارسال صدها هزارتومان پول و هزارها تفنگ از تهران برای عشایر جنوب ــ که مقامات رسمی دولتی آنها را یاغیان و مزدوران بیگانه می نامیدند ــ انتشار یافت.

دولت، سرلشگر «زاهدی» را برای رسیدگی به موضوع به شیراز فرستاد و چون «عماد فاطمی» استاندار فارس به تهران آمده بود، سرلشگر «زاهدی» در غیاب وی کفالت استانداری را عهده‌دار شد.

لکن تلگراف «ناصر قشقایی» به نخست‌وز یر «قوام» که درگز ۲۵/۶/۲۹ مخابره شد، پرده‌های ابهام‌رادر یده، حقایق را آشکار ساخت. در آن تلگرام «خان قشقایی» پس از ذکر «وضعیت ناگواری که در نتیجه حکومت بیست ساله ایجاد شده» و بی توجهی دولت به اهالی فارس می گفت: «عموم اهالی اعم از ایلات و شهرستان‌ها برای بدست آوردن حقوق حقه‌ی پایمال شده‌ی خود قیام و مطلب طوری است که جلوگیری آن از عهده‌ی ما خارج و اگر تا غروب روز دوشنبه اول مهرماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود، هر اتفاقی رخ دهد در مقابل تار یخ و وجدان، ما مورد ملامت نخواهیم بود.»[2] «ناصرخان» پس از ذکر ارادت صمیمانه به شخص حضرت اشرف اجرای تقاضاهای ز یر را از دولت می خواست:

۱ــ اخراج وز یران توده‌ای از کابینه و تغییر رؤسای ناصالح در ارتش.

۲ــ واگذاری کارهای ادارات فارس از لشگری و کشوری به خود اهالی فارس که تحت نظر مردم اداره شود.

۳ــ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در فارس.

۴ــ ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت.

۵ــ اختصاص مبلغ کافی برای عمران، فرهنگ و بهداشت محلی.

۶ــ تجدید نظر در قوانین مضری که منافی قانون اساسی است.

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۵۲، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲۱، «یک مسافر مطلع...»

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۴۳، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲، جر یانات روز.

۷ــ اتصال راه آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و اسفالت جاده‌ها.

امضا کنندگان: «محمد ناصر قشقایی»، «ملک منصور قشقایی»، «خسرو قشقایی»، «محمد حسین قشقایی»

بدین ترتیب خان‌ها و سران عشایر جنوب که هزاران نفر از افراد ستمدیده‌ی ایل خود را غارت کرده و به بردگی وامی داشتند ــ خان‌هایی که به دست افراد مسلح خود راههای شوسه را بسته و به جان و مال و ناموس مردم تجاوز می کردند و وجود آنها بزرگترین مانع بسط تمدن و دموکراسی بود ــ ناگهان هوس «اصلاحات و عدالت اجتماعی» کرده و در «آرزوی» ایجاد جاده‌های اسفالته و راه آهن، سر از پا نمی شناختند.

«قوام» در جواب تلگراف «ناصر قشقایی»، بعد از نصایح پدرانه و منع او از اعمال بی رو یه، نماینده‌اش را برای مذاکره به تهران خواست. و «ناصر خان» طی تلگرافی چنین پاسخ داد:

«قلب مبارک گواه است چه عقیده و ایمانی نسبت به حضرت اشرف داشته و دارم و همیشه آرزومندم در زیر سایه‌ی مبارک بسر برم.» ولی چون چهار ماه است مستدعیات اهالی مورد توجه قرار نگرفته بنده را مجبور کرده‌اند به نزدیک شهر آمده‌ام. استدعا دارم تا کار خراب نشده عرایض ملت را توجه فرمایند. مردم می گویند «در یک مملکت که نباید تبعیض باشد و به دو چشم به ملت آن نگاه کرد.»[1]

«قوام»، «ناصر خان» را به تلگراف حضوری خواست و پس از مقداری پند و نصیحت به وی گفت:

«اگر مقصود تأسی و تشبه به قضایای آذربایجان است، اولا من مسئول آن وقایع نبوده‌ام.

ثانیا اگر مساعدتی برای تسکین آنها شده است نظر به مصالح و مقتضیات وقت و به انتظار تصمیم و اراده‌ی مجلس بوده و در حقیقت مجلس پانزدهم است که باید نسبت به امور آذربایجان و سایر نقاط کشور تصمیم بگیرد» و از او خواست که نماینده‌ی خود را به تهران بفرستد تا «آن چه مقدور و ممکن باشد مساعدت شود.»[2] اما «ناصر خان» از فرستادن نماینده به تهران امتناع ورزید و اعزام هیئتی را از تهران به شیراز خواستار شد.

لذا روز ۲۵/۷/۳ هیئتی مرکب از افراد زیر: «اعزاز نیک پی» معاون نخست وزیر ــ «سردار فاخر حکمت» استاندار کرمان ــ «علی هیئت» دادستان دیوان کشور ــ «سرپاس صفاری» رئیس کل شهربانی و «امیر همایون بوشهری» عازم شیراز شد.

قبل از رسیدن این هیئت سرلشگر «زاهدی» با «ناصر قشقایی»، که در جریان فعالیت‌های فاشیستی بعد از شهریور ۱۳۲۰ با وی دوستی و همکاری نزدیکی داشت ــ مشغول «مذاکره» بود.

معنا و مفهوم این توطئه‌ها برای کلیه‌ی آزادیخواهان و میهن پرستان کاملا روشن و آشکار بود: استعمارگران و ارتجاع داخلی در پی فراهم ساختن بهانه و دستاویزی بودند که به استناد آن بتوانند نهضت آذربایجان را سرکوب سازند و از پیشرفت جنبش آزادی در ایران جلوگیری کنند. به همین

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۸۴۴، مورخه‌ی ۲۵/۷/۳.

۲ــ همان روزنامه و همان شماره.

دلیل دولت «قوام» هیئتی مرکب از سردار «فاخر حکمت» و «امیر همایون بوشهری» ــ بنیانگذاران «اتحادیه عشایر جنوب» ــ و سرلشگر «زاهدی» همکار «ناصر خان» را به عنوان «رفع غائله» و در حقیقت برای طولانی تر ساختن این جنگ زرگری تا رسیدن به مقصود، به جنوب فرستاد.

هیئتی که حتا رمز مخابراتی آن با نخست وزیر در دست عشایر بود. با وجود این «قوام» نخست وزیر دولت ائتلافی هنوز ظاهر فریبنده‌ی خود را حفظ می کرد. لذا «مظفر فیروز» به عنوان سخنگوی دولت، درباره‌ی وقایع جنوب چنین گفت: «در فارس اتفاقاتی رخ داده است. اگر وقوع این حوادث قبلا پیش بینی نشده و توطئه و روزش آشکار نشده بود، ممکن بود بعضی عناصر خوشباور این جریانات را مربوط به یک نهضت ملی معرفی کنند. ولی با کشف جریانات و دستگیری و اعتراف صریح دستگیر شدگان کیفیت امر معلوم شد... ما مواجه با یک دسایس و نقشه های شوم ارتجاعی هستیم که به منظور ایجاد نفاق بین ملت و تهدید استقلال کشور و تمامیت ارضی ما تهیه شده و دنیا متوجه کیفیت خاص این جریانات است...»[1]

هیئت اعزامی به جنوب پس از مذاکره با «ناصر خان» تقاضاهای او را به این شرح به نخست وزیر اطلاع داد:

۱ــ انجمن ایالتی و ولایتی در فارس تشکیل شود.

۲ــ فارس دو وزیر مشاور در کابینه داشته باشد.

۳ــ فرمانده فعلی لشگر فارس به مرکز احضار و دیگری به جای او تعیین شود.

۴ــ امور ژاندارمری فارس به محمد حسین خان قشقایی واگذار شود.

۵ــ انتخاب استاندار و رؤسای ادارات فارس با صلاحدید فارسیان صورت گیرد[2].

«قوام» فقط با پاره‌ای از درخواست های او نظیر شروع انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و تغییر استاندار موافقت کرد ولی سایر تقاضاهایش را رد کرد. از جمله نوشت: «از نظر محبتی که به «ناصر خان» دارم صلاح نمی دانم ریاست نگهبانی (ژاندارمری) به «محمد حسین خان» واگذار شود.»[3] با توجه به این که دخالت مأمورین رسمی دولت انگلیس در حوادث جنوب بر کسی پوشیده نبود و دولت «قوام» نیز رسما آنرا تأیید کرده بود، بدیهی است که سکوت دولت در این باره صورت خوشی نداشت. لذا «حسن تقی زاده» سفیر کبیر ایران در لندن از وزارت خارجه انگلیس درخواست کرد که نسبت به فعالیت های «ترات» ژنرال کنسول انگلیس در اهواز و «گلد» سرکنسول آن دولت در اصفهان تحقیقات به عمل آورد و چنان چه اتهامات وارده، آنها «ثابت شد» هر دو نفر را احضار کند. پاسخ وزارت خارجه انگلستان پیشاپیش روشن بود.

«بوین» وزیر خارجه انگلیس در جواب درخواست تعارف آمیز سفیر کبیر ایران، به دولت ایران «اطمینان داد» که مأمورین انگلیسی در طغیان جنوب دخالتی نداشته اند[4].

۱ــ «جبهه»، شماره‌ی ۲۵۵، مورخه‌ی ۲۵/۷/۴.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۴۷، مورخه‌ی ۲۵/۷/۷.

۳ــ همان روزنامه و همان شماره.

۴ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۴۱، مورخه‌ی ۲۵/۷/۸.

سران عشایر جنوب ضمن مذاکره با دونت، از قتل و غارت روستاها و شهرهای بی دفاع جنوب کشور و قربانی ساختن مردم بیگناه و سربازان و افسرانی که بی خبر از توطئه های استعماری جان و مال خود را از دست می دادند، غافل نبودند. آنها پس از تصرف بوشهر و کارزون، خود را برای تصرف شیراز آماده می کردند. در آن روزها هنگامی که مردم شیراز برای چاره جویی به سرلشگر «زاهدی» فرمانده قوای انتظامی مراجعه کردند، وی که در حال استراحت بود به نمایندگان مردم شیراز که دفاع از هستی و ناموس خود را خواستار بودند چنین پاسخ داد: «این کار به من مربوط نیست. ما قصد برادر کشی نداریم و می خواهیم قضایا را با مسالمت حل کنیم.»[1]

حال به بینیم این خواستاران سینه چاک اجرای «عدالت اجتماعی» و «رفع مظالم» از مردم جنوب، چگونه خواسته های خود را به مرحله ی اجرا گذاشتند. خبرنگار روزنامه ی «اطلاعات» از شیراز گزارش زیر را دارد: «از روزی که هنگامه ی فارس شروع شد، دهقانان دهستان بیضا (دهستان بیضا دارای ۱۰ پارچه آبادی است) واقع در ۵۰ کیلومتری شیراز، تمام دارایی خود را، اموال منقول و همچنین احشام خود، گاو و گوسفند و الاغ را به آبادی بانش که در وسط دهستان واقع است انتقال دادند و ۸۰ نفر تفنگچی برای دفاع از آن قلعه آماده کردند. از روز جمعه ۲۵/۷/۲۶ در حدود سه هزار نفر از اشرار خونخوار بویراحمدی که «خورشید» نامی سرکردگی آنها را داشت، حملات شدیدی به بانش کردند. مدت ۳۶ ساعت مردم بیضا و تفنگچیانی که در بانش گرد آورده بودند در برابر هجوم اشرار مقاومت کردند.

ولی بالاخره اشرار فائق آمده قلعه را سوراخ و بدرون ده وارد می شوند و شروع به قتل و غارت و هتک ناموس مردم و دهقانان کرده و کدخدا و ریش سفیدان را برای این که جای اموال خود را نشان دهند دچار انواع شکنجه ها می کنند و از قراری که گفته می شود ۹ بچه را سر می برند و چند زن را شکم پاره می کنند و چند تن از مردان را با تبر گردن می زنند و بالاخره تمام اموال و هستی مردم را غارت کرده و قلعه را با خاک یکسان و سپس آتش می زنند.»[2]

و اینهم نامه ی یکی از افسران ستون اعزامی به فارس:

«عزیزم... اکنون که این نامه را می نویسم، چند ساعت از جزیی زد و خوردی که روی داده است می گذرد. سه روز قبل هم به تنگه باجگاه برای مواظبت یک ستون از کامیون های تجارتی رفته بودیم. اتفاقا گردان ما مصادف با عده ای از اشرار ایل دشمن «زیاری» شد و بلافاصله آنها را محاصره کرد و در نتیجه عملیات تقریبا سی نفر از آنها کشته و ده نفر دستگیر شدند. تمام آنها مسلح به تفنگ و فشنگ های کامل و اسب های خوبی بودند که به لشگر فارس تحویل داده شد. ولی بحمدالله از عده ی ما حتا یک نفر هم زخمی نشد. الساعه که در یکی از خرابه های آبادی «کوشک بی بی چه» نشسته ام، منظره ی بسیار دلخراشی را مشاهده می نمایم و در مقابل جز لعنت و نفرین برای این وضع کثیف، کاری از من ساخته نیست. اهالی ده پس از چهل روز که متواری و فراری در کوه ها و غارها لخت و عریان بوده اند، عموم ماتم زده، گریان و نالان وارد کلبه های سوخته و خراب

۱ــ «ایران ما»، شماره ی ٦٤٦، مورخه ی ۲۵/۷/۱٤.

۲ــ «ایران ما»، شماره ی ٦٦٤، مورخه ی ۲۵/۸/٦.

شده و غارت شده‌ی خود می شوند. در این جا برای نمونه یک مرغ یا خروس باقی نمانده و بعضی از گربه هایی که هنوز زنده‌اند مثل ببر می مانند. به طوری که غذای ما را باور بفرمائید در جلوی چشم خودمان خوردند. خلاصه بطوری این ده را چاپیده‌اند و چپاول کرده‌اند که ما مجبور شدیم برای جلوگیری از مردن و تلف شدن ملت بدبخت از غذای سربازان میان آنها تقسیم کنیم... تنها این آبادی نیست که به این وضع درآمده، بلکه بطوری که عابرین و مردم آواره و دربدر می گویند، صدها پارچه آبادی به همین سرنوشت دچار شده است...»[1]

بی مورد نیست که چند کلمه‌ای هم درباره‌ی ستون اعزامی برای سرکوبی اشرار گفته شود:

ستاد ارتش ادعا می کرد که نیروهای اعزامی قادرند خائنین به وطن و اشرار جنوب را سرکوب نمایند، و سربازان و افسران جزء صمیمانه به مقصد سرکوب غارتگران عازم میدان نبرد می شدند.

لکن اکثر فرماندهان نیروی اعزامی به جنوب از «گروه نهضت ملی»، «ارفع» و یاران نزدیک او انتخاب شده بودند. از جمله سرتیپ «هوشمند افشار» فرماندهی ستون را به عهده داشت، سرهنگ «اخوی» رئیس ستاد ستون و سروان «وثیق» رئیس بار بری آن بود.

سرنوشت دردناک این ستون اعزامی به این سان بود که سربازان و افسران شریف و بیگناه ناجوانمردانه قربانی می شدند ولی به آنها امکان دفاع از خود و سرکوبی غارتگران داده می شد.

سرهنگ «گیلانشاه» هواپیماها را با مسلسل های بی فشنگ و بدون داشتن بمب بسوی دشمن می فرستاد و خشاب ها و بمب ها به کامیون ها سپرده می شد تا مدت ها در جاده‌ی تهران ــ شیراز سرگردان شوند. و با وجود این که خلبانان گزارش می کردند که بمباران تجمع یاغیان، شهرهای بی دفاع جنوب را از خطر ویرانی نجات خواهد داد، فرماندهان می گفتند: باید صبر کرد «تا اوضاع روشن شود!».

حتا «در شیراز دو نفر از خلبانان توبیخ شدند. گناه آنها این بود که به چادر «ناصر خان» در آق چشمه حمله کرده بودند! خلبان ها گریه می کردند که ناصر هزار سرباز و برادر ما را در کارزون و بوشهر از میان برد. حالا نمی گذارند لااقل عمل متقابله کنیم.»[2]

حاصل کار این که «بیشتر دهات اطراف شیراز بخصوص دهاتی که در جوانب اردوگاه «ناصر سردار ملی!» قرار داشته از طرف «اردوهای ملی!» غارت شده، دهقانان بیچاره به شهر ریختند.»[3] و مردم فارس دچار چنان قحطی بی سابقه ای شدند که حتا «امیر همایون بوشهری» که خود از طرفداران پر و پا قرص طغیان عشایر جنوب بود، در این باره گفت:

«خسارت وارده به دهات اطراف شیراز و دهاتی که در مسیر ایالات بوده بسیار است. غارتگران در دهات چیزی باقی نگذارده‌اند، نه بذر موجود است و نه کاه. دولت باید چهار هزار تن گندم به فارس فرستاده وسایل کشت و کار را فراهم کند تا قحطی آینده‌ی فارس جلوگیری شود.»[4]

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۷۰، مورخه‌ی ۲۵/۸/۱۳.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۴۹، مورخه‌ی ۲۵/۷/۱۷.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۵۲، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲۱.

۴ــ «داد»، شماره‌ی ۸۷۳، مورخه‌ی ۲۵/۸/۸.

رنگ و ماهیت حوادث جنوب بر همگان آشکار بود و «قوام» در تلگراف جوابیه خود به «ناصر خان» آنرا «تأسی و تشبه به قضایای آذربایجان» نامید. این نحوه‌ی برخورد با حوادث جنوب تصادقی نبود. «قوام» که با بهره‌جویی از پلیدترین نیرنگ‌ها و با استفاده از سیاست دفع الوقت، آزادیخواهان را اغفال کرده و به دشمنان آزادی فرصت تجهیز و تشکل داده بود، اینک به همدستی دربار و کلیه‌ی مزدوران استعمار و ارتجاع می خواست از راه تقلیدی مبتذل، طغیان فارس را با نهضت آذربایجان تطبیق کند، تا بهانه‌ای برای سرکوب آزادی در ایران بدست آورد.

اما مردم ایران حقایق را به درستی تشخیص می دادند. آنها می دانستند که با وجود اختلاف نظرها، در آذربایجان زنجیرهای استعمار و بردگی است که از هم می گسلد. برعکس در جنوب پاسداران ظلم و جهلند که زنجیرهای اسارت مردم را استوارتر می سازند.

آیا نهضت آذربایجان که به دست دهقانان زجر دیده علیه زور و فشار ژاندارم و مالک و برای منکوب ساختن دزدان و غارتگران برپا شده بود، با شورش سعبانه‌ی خان‌های فارس ــ این جیره‌خواران استعمار و این جنایتکاران و متجاوزین به هستی و حیات مردم ــ قابل قیاس بود؟

در این مورد «عبدالرحمان فرامرزی» پس از شکست نهضت آذربایجان در روزنامه‌ی «کیهان» چنین نوشت: «... ایکاش به قضایای فارس می رسیدند تا معلوم شود که در این «نهضت» فجایعی شد که صد یک آن در آذربایجان رخ نداد. در کجای آذربایجان سیصد ده و آبادی یکدفعه خاکستر شد، در کجای آذربایجان فجایعی مثل فجایع «بانش» رخ داد، در کجای آذربایجان شصت هزار تن شکر غارت کردند و بعد دولت به قیمت دولتی پای ایشان حساب کرد و ایشان همان قیمت دولتی را هم نپرداختند. در کجای آذربایجان مردکه‌ی گبر را گرفتند، آلتش را قطع کردند که می خواهیم ترا مسلمان کنیم؟ اینها فجایعی است که بدان نرسیدند و مرتکبین آن فجایع امروز بر مملکت حکومت می کنند، وکیل و وزیر از خودشان تعیین می شود.»[1]

و «حسن صدر» مدیر روزنامه‌ی «قیام ایران» در این باره نظر خود را چنین بیان داشت:

«نهضت آذربایجان هر چه بود لااقل بر یک مبنای انسانی استوار و به ظاهر به قصد نجات میلیون‌ها بشر محروم و مظلوم برپا شده بود. ولی آیا در نهضت جنوب جز قتل و غارت اثری موجود بود؟ سران «فرقه‌ی دموکرات» به مردم تیره روز آذربایجان گفتند ما به قصد نجات شما از این همه ظلم و فشار و تعدی و فساد قیام کرده‌ایم. طبیعی است که مردمی که در آتش بدبختی و حرمان می سوختند از این ندا استقبال کردند، بی آن که از اسرار پشت پرده‌ی آن آگاه باشند. امروز این مردم بینوا به عنوان متجاسر و ماجراجو در بیابان‌های جنوب آواره و سرگردان شده‌اند ولی «حیات داودی» که با کمال وقاحت به رئیس ستاد ارتش تلگراف کرد که من بوشهر را فتح کرده‌ام و رئیس ستاد ارتش به او تلگرافی ابلاغ کرد که این تلگراف سند خیانت توست و بزودی به کیفر خیانت خود خواهی رسید، با عزت و احترام هرچه تمامتر به تهران آمد و به دربار رفت و مورد تفقد واقع شد.»[2]

اما صادقانه‌ترین و صریح‌ترین قیاس را از این دو جریان، روزنامه‌ی «جبهه» ارگان

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۱۰۹ مورخه‌ی ۲۷/۵/۲۳، سرمقاله.

۲ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۳۸۳، مورخه‌ی ۲۷/۵/۳۱، سرمقاله.

«حزب ایران» به عمل آورده که در زیر می آوریم: «بین قضایای فارس و نهضت آذربایجان، از نقطه نظر «ماهیت» چه اختلافی وجود دارد؟... نهضت آذربایجان آزادیخواه، اصلاح طلب و مترقی است. در آذربایجان املاک را تقسیم می کنند، عوارض را حذف می سازند، تمام عملیات در جهت ترقی دادن سطح زندگی دهقانان انجام می گیرد. در آذربایجان در عرض یکسال ۵۰۰ مدرسه می سازند، بیمارستان های متعدد ساخته، دانشگاه تشکیل می دهند. کودکستان، تیمارگاه آماده می کنند. یعنی در بالا بردن سطح دانش اهالی کوشش فراوان مرعی می دارند.

با تمام قوا راه هاراتعمیر کرده، خیابان ها را اسفالت می کنند. از نا امنی جلوگیری کرده در مقابل فساد به سختی مبارزه می کنند.

... رهبران نهضت آذربایجان از آزادیخواهان مبارز قدیمی هستند که اغلب، اهل فضل و دانش اند. در درستکاری و پاکی اشخاصی مانند «پیشه وری»، دکتر «جاوید» یا «شبستری» حتا دشمنان نهضت نیز تردیدی ندارند. ... اینان مردمانی هستند که هیچ گاه به مال مردم دست درازی نکرده، هیچ وقت حق کسی را پایمال نکرده اند و به همین سبب در ایران پر از چپاول ربع قرن اخیر فقیر و بی نام ماندند. «ولی علمداران فارس» بطور محقق مردمان آزادیخواه و اصلاح طلب نیستند. تاریخ صد ساله ی جنوب، سند «قبلی» کذب ادعای امروزی آنها است. ممکن است امروز دم از اصلاحات بزنند. ممکن است بگویند هم چنین و چنان خواهیم کرد. ولی آنهایی که با منطق قضاوت می کنند، به حرف فقط قانع نخواهند شد و می دانند، آنان که تا دیروز مایه ی نا امنی، قتل و غارت و فقر فارس بوده اند، چگونه ممکن است بطور ناگهان تغییر ماهیت داده طرفدار ترقی و سعادت فارسیان شوند. اینها که چندین سال در جنوب فعال مایشاء بودند، چرا چند نفر طبیب برای آن نواحی نخواستند؟ چرا یکباب مدرسه باز نکردند.

... آنهایی که علمدار وقایع فارس هستند، نمی توانند آزادیخواه و اصلاح طلب باشند.

حادثه ی فارس برای کشتن آزادی، برای ادامه ی ملوک الطوایفی، برای ازدیاد فقر و بدبختی است. ماهیت آن این است وهرکه هرچه می خواهد بگوید غیر از این نخواهد بود.

... حال به بینیم نقاط مشترکی در میان هست یا نه؟ یگانه وجه مشترکی که مورد زبان هاست و در نتیجه تبلیغات شوم، به اندازه ای اهمیت پیدا کرده که تمام اختلافات را از نظر دور نگاه می دارد موضوع کمک خارجی است.

بطور صریح می گویند هر دو واقعه به کمک بیگانگان انجام گرفته و بنابراین از نقطه ی نظر ایرانیت یکی هستند. همه کس می داند که وقایع جنوب متکی به انگلستان بوده، اسلحه، پول، و اندرز انگلستان است که جنوب ایران را دچار این غوغا کرده است.

از طرف دیگر هیچ کس نمی تواند منکر شود که همان وجود قوای شوروی در آذربایجان بزرگترین کمک به نهضت آذربایجان بوده است. بر فرض هم که آذربایجان از شوروی ها اسلحه و پول نگرفته باشد، همین که از قوای دولتی درنقاط مختلفه ی آذربایجان سلب حرکت شده در شریف آباد جلوی ستون اعزامی گرفته شد، کافی بود که نهضت آذربایجان بتواند انقلاب خود را انجام دهد... پس هیچ کس نمی تواند منکر کمک شوروی به نهضت آذربایجان باشد.

ولی آیا وجه اشتراک کمک خارجی برای این که هر دو را به یک چشم نگاه کنیم، کافی است؟

... مگر تمام وقایعی که دست خارجی در آن مؤثر است، یکی باید فرض شود؟ روابط ما با خارجی ها اجباری است. منافعی که همسایگان ما در ایران دارند، باید حتما در حساب زندگی ما ملحوظ شود. چه بخواهیم چه نخواهیم، روس و انگلیس در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما مؤثر هستند، همان طوری که در زندگی تمام ممالک دنیا مؤثراند.

پس در هر عملی که پای خارجی در میان است باید اول منافع ایران را در نظر گرفت و پس از آن قضاوت کرد.

... نهضت آذربایجان را با توجه به عملیات و مخصوصا با در نظر گرفتن عاملین آن با واقعه‌ی فارس مقابله می کنیم، می بینیم یکی مردم ایران را به‌طرف ترقی ونیرومندی سوق می دهد، دیگری در بدبختی و فقر و تر یاک نگاه می دارد. از این رو است که از روز پیدایش نهضت آذربایجان ما سیاست خود را پشتیبانی از آن قرار دادیم و گفتیم باید بکوشیم تا اصلاحات آذربایجان در سراسر ایران تعمیم یابد...»[1]

موضوع به قدری روشن است که احتیاج به توضیح بیشتری ندارد. حال به بینیم دولت «قوام» چه رفتاری در پیش گرفت. روز ۲۵/۷/۱۴ فرمان انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی از طرف «شاه» صادر شد و نخست وزیر به وزارت کشور دستور داد که انتخابات باید تا شانزدهم آذرماه به پایان برسد و مدت اخذ رأی بیش از پنج روز نباشد. پس از صدور فرمان انتخابات، «ناصر خان» پیشنهادهای خود را تعدیل کرده از دولت خواست که « کلیه‌ی قوای نگهبانی خود را از فارس خارج کند و او تضمین بانکی خواهد داد که آرامش فارس را از هر حیث تأمین و از هرگونه اغتشاش جلوگیری کند.»[2]

روز ۲۵/۷/۱۶ سرلشگر «زاهدی» از شیراز به تهران آمد و بلافاصله با «شاه» و نخست وزیر ملاقات کرده تقاضاهای عشایر جنوب را تقدیم داشت.

از یازده نفر اعضای کابینه‌ی «قوام»، هفت نفر معتقد بودند که باید به ستاد ارتش اجازه داد که شورشیان و راهزنان فارس را گوشمالی دهد[3]. سرلشگر «زاهدی» که در جلسه‌ی کابینه شرکت کرده بود، شروع به تعریف و تمجید از شورشیان جنوب کرد و چون با مخالفت اکثریت وزراء رو برو شد، سکوت کرد.[4]

ولی «قوام السلطنه»، با وجود مخالفت اکثریت وزیران، روز ۲۵/۷/۲۱ بدون اطلاع هیئت دولت، سرلشگر «زاهدی» را با اختیار تام برای خاتمه دادن به غائله فارس مجددا به شیراز فرستاد و

۱ــ «جبهه»، شماره‌ی ۲۵۸، مورخه‌ی ۲۷/۷/۸، سرمقاله.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٦٤٩، مورخه‌ی ۲۵/۷/۱۷.

۳ــ «حزب توده‌ی ایران» پیشنهاد می کرد که برای سرکوب بردگان استعماری در جنوب چریک ملی تشکیل شود و از ارتش ملی آذربایجان استفاده شود.

٤ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٦٥٨، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲۸.

سرلشگر «زاهدی» پس از رسیدن به شیراز، غارتگری ها و کشتارهای سران ایلات جنوب را به عنوان «نهضت ملی فارس» برای «به دست آوردن حقوقی که لازمه ی حیات یک ملت مترقی است» شناخته، اعلامیه ی زیر را انتشار داد:

«هیئت محترم مدیره ی نهضت فارس از نخستین روزی که صدای نهضت در فارس بلند شد و این جانب از طرف جناب اشرف آقای نخست وزیر مأموریت این استان را عهده دار شدم و به اتفاق جناب آقای «امیر همایون» که سمت نمایندگی و یژه از مقام نخست وزیری دارند، از نزدیک ناظر و شاهد جریان نهضت شدم و برخلاف آن چه شهرت داده بودند به منویات نهضت کنندگان پی بردیم، دریافتیم که آقایان با در نظر داشتن وحدت کامل و حفظ استقلال ایران فقط به منظور بدست آوردن حقوقی که لازمه ی حیات یک ملت مترقی است مبادرت به این نهضت کرده اند.

مراتب را تلگرافا به جناب آقای نخست وزیر گزارش داده و بعد برای تشریح و توضیح بیشتری دستور عزیمت این جانب به تهران صادر که به مرکز عزیمت و مطالب مردم فارس و نهضت کنندگان شهری و ایلی را تفصیلا به عرض جناب اشرف رسانیده و نسبت به این مواد موافقت معظم له جلب که بدینوسیله ابلاغ و به اطلاع عموم برادران عزیز فارس می رساند»:

۱ــ انجمن ایالتی تشکیل خواهد شد. ۲ــ ازدیاد نمایندگان به محض افتتاح مجلس پانزدهم عملی خواهد شد. ۳ــ راه آهن تهران به فارس اتصال خواهد یافت ٤ــ جاده ها اسفالت خواهد شد. ۵ــ فرهنگ و بهداشت تعمیم خواهد یافت. ٦ــ چون ممکن است بعضی افراد شهری و ایلی از نام نهضت ملی برخلاف دستور و نیت رؤسای نهضت، عملیات خلاف رویه و مقررات کرده باشند، جناب اشرف تا این تاریخ به آنها عفو عمومی مرحمت فرمودند.

«نهضت ملی فارس روی اصل وطنپرستی و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران، به اتکاء شخص جناب اشرف آقای نخست وزیر باقی و برقرار می ماند.» و قرار براین شد که عصر چهارشنبه ۲۵/۷/۲٤ عشایر به منازل خود مراجعت کنند. سرلشگر «زاهدی» ــ «امیر همایون بوشهری»[1]

«عمیدی نوری» مدیر روزنامه ی «داد» که از طرفداران «قوام السلطنه» و «حزب دموکرات ایران» بود درباره ی این «نهضت!» آشکارا نوشت: «... این نهضت نیست، قیام به حق نیست. برای مردم و آسایش آنها چیزی خواسته نمی شود. بلکه برای تشخّص خود، برای جاه و مقام شخصی و بالاخره برای حفظ منافع سیاسی بیگانگان است.»[2]

ولی کاملترین توضیح را درباره ی حوادث جنوب، شخص «ناصر قشقایی» «سردار نهضت ملی فارس!» در مصاحبه با «اسماعیل پوروالی» خبرنگار روزنامه ی «ایران ما» بیان داشت.

هنگامی که خبرنگار از او پرسید: «غرض از حوادث اخیر فارس چه بود؟» وی چنین گفت:

«چون حکومت دموکرات آذربایجان به استقلال ایران آسیب بزرگی می رساند و کار بجایی رسید که مرکز نیز داشت بوسیله ی احزاب و فرق چپ و تندرو اداره می شد، با وجود احتمال هرگونه عیب جویی، دست به این نهضت زده شد و با این که همه می دانستند که نهضت جنوب پایه ی علمی

۱ــ «داد»، شماره ی ۸٦٤، مورخه ی ۲۵/۷/۲٦.

۲ــ «داد»، شماره ی ۸۵۸، مورخه ی ۲۵/۷/۱۹.

و فرهنگی ندارد و قابل بقا و دوام نیست، به عنوان یک مانور سیاسی و حساس برله کشور از آن استفاده شد.» وی اعتراف کرد که «عده‌ای ماجراجو و غارتگر از این هیجان عمومی سوء استفاده کرده باعث ناامنی و غارتگری هایی در برخی از نقاط فارس شدند... و در نقاطی ماجراجویان توانستند به مردم بیگناه و بیخانمان آزارهایی برسانند.» و «از نظر بین المللی حادثه‌ی فارس به نفع عده‌ای از دول خارجی بود.»[1]

توطئه استعمارگران به همین جا خاتمه نپذیرفت. در کرمانشاه نیز «قبادیان»، نوکرسرشناس انگلستان، «نهضتی» علم کرده خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیوی لندن، حتا قبل از آن که خود «قبادیان» تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند، خبر تشکیل «اتحادیه‌ی کرمانشاه و ایالات غرب» به پیشوایی «قبادیان» را انتشار داد.

پس از صدور اعلامیه‌ی سرلشگر «زاهدی» وزراء «حزب توده» از حضور در جلسه‌ی هیئت دولت خودداری کردند و روز ۲۵/۷/۲۵ عمر هفتاد و پنج روزه‌ی کابینه‌ی ائتلافی بسر رسید و آن کابینه سقوط کرد. بلافاصله «قوام السلطنه» کابینه‌ی جدیدی تشکیل داد و «مظفر فیروز» را که نقاب آزادیخواهی بر چهره زده و مزورانه با «حزب توده» سر و سرّی داشت، ولی در خفا «به مأمورین دولت اندرز می داد که نخستین وظیفه‌ی شما بهم زدن تشکیلات «حزب توده‌ی ایران» است»[2] به سمت سفیر کبیر دولت ایران در مسکو منصوب کرد.

کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» علل کناره گیری از کابینه‌ی ائتلافی «قوام» را طی اعلامیه‌ای به شرح زیر روشن ساخت: «... علت شرکت وزراء توده در کابینه، تقویت جبهه‌ی ضد استعمار و کوشش برای رفع اختلاف و تشتت و سعی در ایجاد وحدت و اتفاق به منظور تحکیم اصول دموکراسی است. زیرا با در نظر گرفتن شرایط دشوار و حساس تاریخ ایران و نیرنگ های گوناگون امپریالیسم و بازی‌های حیله گرانه‌ی ارتجاع داخلی لازم بود که حزب ما حتا به قیمت گذشت هایی حکومت آقای «قوام السلطنه» را تقویت کند. شرکت وزراء توده در کابینه‌ی آقای «قوام السلطنه» به دولت ایشان پایه‌ی محکمی در میان مردم داد که هرگز نظیر آن در تاریخ ایران برای کابینه های دیگر دست نداده بود...

حزب مؤتلف ما، «حزب ایران»، در کابینه با ما هماهنگی و همکاری کامل کرد و از اصولی که دو حزب براساس آن ائتلاف کرده بودند وفادارانه پشتیبانی نشان داد.

وقتی حوادث خوزستان رخ داد و در اثر تحریک امپریالیسم و تشویق مرتجعین، تصمیمات فردی و خلاف مصالحی در این استان اجرا شد و مؤسسات آزادیخواهانه و کارگری آن سامان پامال حکومت نظامی و برخی از مأمورین خیانتکار و غدار شد، کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» عدم رضایت شدید خود را از این حادثه به آقای نخست وزیر تذکر داد... ولی البته این تذکرات و تصمیمات بلانتیجه ماند.

۱ــ «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۴۲، مورخه‌ی ۲۵/۱۲/۱.

۲ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۷۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۶، «چرا آقای «قوام السلطنه»...» به قلم «محمد حسین تمدن».

... در عرض این مدت سازمان های آزادیخواهانه ی ما تحت فشار قرار گرفت. افراد مرتجع نشانداری که سابقا کمر خدمت «سید ضیاء الدین» را به میان بسته بودند، با انتساب خود به «حزب دموکرات ایران» و رهبر کل آن آقای نخست وزیر، تجاوز آشکاری را بر علیه مؤسسات کارگری و دهقانی آغاز کردند... در طغیان راهزنان فارس... مشاهده شد که پس از مسامحه های فراوان و سستی های بسیار قراردادی بدون اطلاع هیئت وزیران با دزدان به امضا رسید و در موقعی که سربازان رشید و افسران پاکدامن ما به دست تبهکاران و غارتگران در خاک و خون غلطیدند، عصیان غارتگرانه ی آنها «نهضت ملی» نامیده شد. این مسئله و هم چنین موضوع تشکیل کمیسیون نظارت انتخابات از اعضاء «حزب دموکرات ایران» (که باید نشانه ای از بی اعتنایی به افکار عمومی دانست)[1] کمیته ی مرکزی «حزب توده ی ایران» را به عدم امکان همکاری متوجه ساخت... و روز چهارشنبه ۲۵/۷/۲۳ وزراء در هیئت دولت شرکت نکردند...»[2]

و روزنامه ی «رهبر» علت شرکت در کابینه ی ائتلافی «قوام» را چنین توجیه کرد:

از روز تظاهر به نفع «قوام» (در روزهای آخر سال ۱۳۲۴ اعضای «حزب توده» به نفع «قوام» در میدان بهارستان تظاهرات کردند) تا سقوط کابینه ی ائتلافی را «عده ای دوره ی «سازشکاری» می نامند، ولی در حقیقت دوره ی نگهداری امنیت و حفظ تمامیت در کشور، سعی در ایجاد وحدت ملی **و حفظ تمامیت کشور ایران بود.**» در این مدت ما توانستیم خود را بشناسیم و سازمان های مان را استحکام بخشیم. کمیته ی مرکزی، با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای «قوام السلطنه» «ایران را از **خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد.**»[3]

ولی «قوام السلطنه» که از آزادیخواهان به عنوان نردبانی در رسیدن به قدرت استفاده کرده سپس آن نردبان را شکست، یکی از سالوس ترین و فریبکارترین نخست وزیرانی بود که در دوران اخیر برسر کار آمد. وی سیاستی را که «صدرالاشراف» و «حکیمی» نتوانسته بودند با خشونت و غیض و غضب عملی سازند، با خدعه و نیرنگ و تعارف و مجامله به مرحله ی اجرا درآورد. این روش که سیاست «حسن نیت» نام گرفت و به قول روزنامه ی «بهرام» ارگان دفتر رهبر کل «افزار کار» بود، پدری از آزادیخواهان درآورد که صد رحمت بر سوء نیت «صدرالاشراف» و «حکیمی».

«قوام» از شعارهای آزادیخواهان، برای مبتذل ساختن آنها و فریب مردم استفاده کرد.

وی در حالی که ادعای مخالفت با ارتجاع و استعمار را داشت، تمام نوکران استعمار و مزدوران ارتجاع را زیر لوای «حزب دموکرات ایران»، که وارث بالاستحقاق ارتجاع شکست خورده ی ایران بود، گرد آورد و به شدیدترین مبارزات ضد آزادی و دموکراسی و بی شرمانه ترین جنایات علیه

۱ــ انجمن نظارت انتخابات با عضویت اعضاء «حزب دموکرات ایران»، بی آن که از سایر احزاب دعوت شود؛ تشکیل شد و همزمان با آن «عباس اسکندری» استاندار تهران معزول و «موسوی زاده» عضو کمیته ی مرکزی «حزب دموکرات ایران»، بجای او منصوب شد.

۲ــ اعلامیه کمیته ی مرکزی «حزب توده ی ایران»، نقل از «ایران ما»، شماره ی ۶۵۸، مورخه ی ۲۵/۷/۲۸.

۳ــ «رهبر»، شماره ی ۸۴۵، مورخه ی ۲۵/۸/۱ از مقاله «تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت» به قلم «ا. قریشی».

مردم ایران دست زد.

اقدام دولت «قوام» در شناسایی عصیان غارتگران جنوب به عنوان «نهضت ملی فارس»، مذاکرات نمایندگان تهران و هیئت نمایندگی آذربایجان را دچار بن بست کرد و آن هیئت بی آن که نتایج قطعی به دست آورد، ناچار به ترک تهران شد (۲۵/۷/۲۸). مذاکرات با نمایندگان آذربایجان که روشن ساختن چگونگی اجرای موافقتنامه و مواد مهم آنرا به عهده داشت عمدا به درازا کشانده شد و پس از حوادث جنوب رو به ی دولت نسبت به هیئت مزبور تغییر یافت و به آنها علنا گفته شد، چنان چه آذربایجان از نهضت خود صرفنظر نکند خوزستان از ایران جدا خواهد شد[۱].

ولی وجود کابینه ی ائتلافی و اعتماد به قول و قرارهای «قوام السلطنه» و امید به پیروزی آزادیخواهان در انتخابات مجلس شورایملی و یا به قول «پیشه وری» «قانونی ساختن آزادی های به دست آمده و تعمیم آن بر سراسر ایران»[۲]، آذربایجان را به دادن هرگونه گذشت و اجتناب از اختلاف و برخورد وادار ساخت. روزنامه ی «رهبر» در این باره نوشت:

نمایندگان آذربایجان «... در اثر شرکت نمایندگان جبهه ی مؤتلف در کابینه، حاضر به گذشت های زیادی شدند. آنها قبول کردند که زنجان شهرستان جداگانه ای شود. آنها ادارات آذربایجان را از هر جهت تابع وزارتخانه های تهران تشخیص دادند. آنها نظارت دولت را بر تمام امور قبول کردند. «ولی» آنها بدون امضای قرارداد و بدون خداحافظی تهران را ترک کردند.»[۳]

نمایندگان آذربایجان قبل از عزیمت، طی دو ماه مذاکره موافقت شفاهی در مسائل ذیل به عمل آورده بودند:

۱ــ «فرمانده ارتش آذربایجان و رئیس ستاد آن به ترتیب زیر معین می شود: دولت سه نفر، برای هر یک از پست های مزبور به انجمن ایالتی آذربایجان پیشنهاد می کند و انجمن دو نفر از شش نفر مذکور را برای فرماندهی ارتش و ریاست ستاد انتخاب می نماید.»[۴]

۲ــ در سراسر آذربایجان به تعداد چهار هزار نفر نگهبان (ژاندارم) تعیین می شود و دولت سه نفر برای فرماندهی نگهبانی در آذربایجان به انجمن ایالتی پیشنهاد می کند تا انجمن یکی از آنها را انتخاب کند و ژنرال «غلام یحیی دانشیان» به معاونت فرماندهی نگهبانی منصوب می شد[۵].

۳ــ مسائل مالی و در رأس آن بدهی بانک ملی ایران به بازرگانان آذربایجان در تهران حل نشد و قرار براین شد که مجددا هیئتی به آذربایجان اعزام شد[۶].

۴ــ آذربایجان با قبول استدلال دولت مبنی بر این که ولایت خمسه از نظر تقسیمات کشوری جزو آذربایجان نیست، موافقت کرد که زنجان را تخلیه و به دولت مرکزی تحویل دهد، مشروط براین

---

۱ و ۲ــ «آذربایجان»، شماره ی ۳۰۶، مورخه ی ۲۵/۷/۲ از نطق «پیشه وری» در جلسه فعالین فرقه.

۳ــ «رهبر»، شماره ی ۶۵۸، مورخه ی ۲۵/۷/۲۸، «حوادث در ۷۵ روز کابینه ی ائتلافی».

۴ــ از مصاحبه مخبر «ایران ما» با یکی از اعضاء هیئت نمایندگی آذربایجان، «ایران ما»، شماره ی ۶۲۴، مورخه ی ۲۵/۶/۱۹.

۵ و ۶ــ «آذربایجان»، شماره ی ۳۵۵، مورخه ی ۲۵/۹/۱، از گزارش «صادق پادگان» در جلسه ی مورخه ی ۲۵/۷/۲۹ فعالین فرقه در تبریز.

که ده روز پس از تحویل زنجان، بخش های تکاب و سردشت به آذربایجان داده شود.

ضمنا «قوام» متعهد شد که پس از افتتاح دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی لایحه ای به مجلس برده و ضمن آن انضمام ولایت خمسه را به آذربایجان درخواست کند و مقرر کنند که تا افتتاح مجلس شورایملی انتظامات خمسه و مرکز آن زنجان به عهده‌ی نیروی ۶۰۰ نفری نگهبانی (ژندارمری) که سیصد نفر آن از تهران اعزام و سیصد نفر دیگر از فداییان محلی خواهند بود، سپرده شود[1]. و به همین منظور در نیمه‌ی دوم شهریور ماه هیئتی مرکب از افسران ارتش به زنجان رفته در مهمانخانه‌ی ایران استقرار یافت تا کار تحویل زنجان و ترتیب نیروی نگهبانی را در آنجا سرانجام دهد.

طبق موافقتی که به عمل آمده بود، می باید هم زمان با تخلیه‌ی زنجان از نیروی فدایی و قزلباش، افراد مسلح ذوالفقاری و یمینی و اسلحه دارباشی نیز خلع سلاح شده به آبادی های خود برگردند و رؤسای آنها به تهران اعزام شوند.

پس از عزیمت هیئت نمایندگی آذربایجان، دکتر «جاوید» در تهران ماند تا مذاکرات را تعقیب کند که وی نیز پس از پانزده روز به تبریز بازگشت.

علیهذا، اهمیت سیاسی شورش خان های جنوب، طغیانی که از طرف دولت «قوام» به عنوان «نهضت ملی فارس»، شناخته شد، و اثرات آن در سرنوشت نهضت آزادی ایران بطور شایسته مورد توجه و دقت «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» قرار نگرفت.

درست در آستانه‌ی یورش به آذربایجان و محو آثار دموکراسی و آزادی در ایران، «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» هنوز پیروزی آسان را باور داشت و لذا به انجام صحیح و قانونی انتخابات مجلس «چنان که بهانه ای به دست دشمنان آزادی داده نشود»[2] می اندیشید. و «فرقه‌ی دموکرات» «فعالیت جدی و قانونی در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی» و جمع آوری غله «و برگزاری شایسته‌ی جشن ۲۱ آذر» را مهمترین وظیفه روز اعضای فرقه‌ی دموکرات می دانست.[3]

اما آزادیخواهان سایر نقاط ایران اوضاع کشور را درست تر تشخیص می دادند. لذا برای ایجاد جبهه ای از کلیه‌ی آزادیخواهان و طرفداران استقلال واقعی ایران، پیشقدم بودند.

این مقصود در اوایل آبان ماه عملی شد و احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان، حزب سوسیالیست و حزب جنگل (اجتماعیون) به جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه پیوستند و چنین بود شعار آنها:

«ملت ایران! آزادیخواهان! برای پایان بخشیدن به حیات ارتجاع به پیش!»

«قوام السلطنه» نیز از اجرای سیاست «حسن نیت» خود غافل نبود. وی همان اندازه که آزادیخواهان را تحت فشار قرار داده، در بند می کشید، مزدوران استعمار و سرشناس ترین عوامل

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۲۴، مورخه‌ی ۲۵/۶/۱۹.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۲۶، مورخه‌ی ۲۵/۷/۲۵، از نطق «پیشه وری» در کنفرانس مسئولین و فعالین در تاریخ ۲۵/۷/۲۲.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۳۱، مورخه‌ی ۲۵/۸/۱، سرمقاله و «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۵۵، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱، از نطق «پیشه وری» در جلسه‌ی گزارش نمایندگان اعزامی آذربایجان به تهران.

ارتجاع را آزاد می گذاشت و آنها را در فعالیت های تبهکارانه‌ی خویش یاری می کرد.

چنان که طی یک ماهه‌ی آبان و اوایل آذر ماه، سرلشگر «ارفع»، «سید ضیاء الدین»، دکتر «طاهری»، «جمال امامی»، «حبیب الله و قدرت الله رشیدیان» «شیروانی» و غیره را آزاد کرد.

علیهذا، انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۸/۲۰ تخلیه‌ی خمسه را از قشون ملی و تحویل آن را به دولت مرکزی تصویب کرد و تخلیه‌ی زنجان تا پایان آبان ماه انجام پذیرفت.

ولی چون اکثریت مردم خمسه که هنوز ظلم و بیداد ژاندارم ها و اجحافات بی شرمانه‌ی «ذوالفقاری ها» و یمین لشگرها و سایر خان های جنایتکار را فراموش نکرده بودند، به هیچ وجه آماده‌ی خلع سلاح و تحویل زنجان به دولت مرکزی نبودند. به همین سبب در اواخر آبان ماه عده‌ی کثیری از اهالی زنجان، نخست وزیر «قوام» را به تلگراف حضوری دعوت کرده اعلام داشتند که خمسه جزو آذربایجان است و چنان چه نیروهای نظامی تهران وارد شهر زنجان شوند، آنها مسلحانه مبارزه خواهند کرد. و «قوام» در پاسخ آنها، خطاب به یکی از رهبران فرقه در زنجان چنین گفت:

«فرزندم... مرا یک فرد دموکرات بشناس. من به هیچ وجه زنجان را از آذربایجان جدا نخواه کرد. ولی چون از نظر قانون تقسیمات کشوری، خمسه جزو آذربایجان نیست، لذا اجرای درخواست شما مستلزم آنست که قانون مربوطه به تصویب مجلس برسد. من به شما قول می دهم که به محض افتتاح مجلس، ماده‌ی واحده‌ای در این مورد به تصویب رسانده، خمسه را به آذربایجان ملحق سازم.»

آذربایجان که اجراء دقیق موافقت نامه را خواستار بود، مرتبا قراء و قصبات خمسه را تخلیه می کرد. ولی هر ده و هر پاسگاهی که تخلیه می شد، بلافاصله مورد هجوم و قتل و غارت افراد مسلح «ذوالفقاری ها»، «یمین لشگر» و «اسلحه دار باشی» قرار گرفته از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می شد و با وجود این که حکومت مرکزی تبهکاری های خود را بنام «فجایع و جنایات «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» در مطبوعات وابسته به خود انتشار داده، جراید دست راستی را تشویق می کرد که «فتوای جهاد» علیه آذربایجان بدهند (آنها می نوشتند: «دولت باید به آذربایجان حمله کند و به شورای امنیت نیز شکایت برد»)، علیهذا تخلیه‌ی خمسه و خلع سلاح فداییان هم چنان ادامه داشت.

روز سی ام آبان ماه که قرار بود آخرین دسته‌ی فداییان حاضر در زنجان اسلحه خود را تحویل دهند، سران سیاسی و نظامی تشکیلات محلی، آنها را در محل ستاد گردآورده مراتب را به آنها یادآور شدند. ابتدا از طرف فداییان مخالفتی به عمل نیآمد. اما بعد از ظهر همان روز، فداییان در حالی که فریاد می زدند «ما را فروختند!» محل سکونت هیئت نظامی تهران را به آتش گرفتند و اعلام کردند که ما زنجان را تحویل نخواهیم داد و تا آخرین نفس خواهیم جنگید و در پاسخ پند و اندرز مسئولیت نظامی و سیاسی فرقه گفتند: «برادران! سلاح های ما را نگیرید، اینان (فرستادگان حکومت مرکزی) غیرت و ناموس ندارند، جنایتکارند، به قول خود وفادار نیستند. مبادا به آنها اعتماد کنید! ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان نکنید. بگذارید از شهر زیبایمان دفاع کنیم. ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه نفرستید. ما حاضریم مردانه از آزادی مان دفاع کنیم و دراین راه یا بمیریم یا یکباره آزاد شویم.»[1]

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۸، «من از زنجان خونین می آیم».

و هنگامی که به عنوان دستور حزبی و به نام «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» از آنها خواسته شد که از جنگ و ستیز دست بردارند، فداییان بمانند فرزندان پدر مرده، شیون کنان سلاح های خود را تحویل داده به دنبال سرنوشت غم انگیزشان رفتند. اما افراد مسلح ایل های «اصانلو» و «جهانشاهلو» حاضر به خلع سلاح نشدند و مسلحانه از زنجان خارج شدند.

به این ترتیب روز اول آذر ماه شهر زنجان از قشون آذربایجان، تخلیه شد و صورتمجلس رسمی تحویل شهر و حومه نیز به امضای سرهنگ «بواسحقی» رئیس هیئت نمایندگی تهران و سرهنگ «مرتضوی» نماینده‌ی آذربایجان رسید.

لکن حکومت مرکزی در پی تحویل مسالمت آمیز زنجان و اجرای موافقت نامه نبود، بلکه می خواست آنرا به صورت یک پیروزی نظامی جلوه گر ساخته، زمینه‌ی روحی حمله به آذربایجان را فراهم سازد. لذا به شهر بی دفاعی که برابر صورتمجلس رسمی تحویل گرفته بود، با توسل به یک حیله‌ی نظامی حمله کرد:

آنها می دانستند که مسئولین زنجان، در اجرای تصمیم انجمن ایالتی آذربایجان[1] مشغول جمع آوری و خرید غله هستند و روزانه چندین قطار حامل گندم از تاکستان وارد زنجان می شود. لذا شب دوم آذرماه با استفاده از قطارهای حامل گندم و به نام غله، نیروهای نظامی، تانک و توپ وارد شهر زنجان کردند و به همراه آنها نوکران مسلح «ذوالفقاری ها» و عده‌ای از فواحش و معتادین که از زنجان فرار کرده بودند «پیروزمندانه» وارد شهر شدند. مسئول مربوطه در این باره چنین گزارش می دهد: «بعد از نیمه شب اول آذر ماه (اولین ساعات دوم آذر)، ایستگاه راه‌آهن خرمدره تلفنی اطلاع داد که یک قطار حامل گندم عازم زنجان است و اجازه‌ی عبور خواست. وقتی به قطار مزبور اجازه‌ی عبور داده شد، ارتباط تلفنی خرمدره با زنجان قطع شد و این حادثه در هر یک از ایستگاه های سر راه نیز تکرار شد و به محض این که قطار به زنجان رسید، به جای گندم، سرباز و توپ و تانک از آن پیاده شد.»

چنان که ملاحظه می شود، شهر زنجان چنان بی دفاع بوده که از «قطار حامل گندم» کنترول ساده‌ای نیز به عمل نیامده.

به محض اشغال شهر زنجان، اراذل و اوباشی که همراه نیروهای نظامی وارد شهر شده بودند، به پشتگرمی و تحریک آنها ــ با استفاده از «اجازه‌ی مخصوصی» که برای **انجام هر کاری** علیه اعضاء و طرفداران فرقه از طرف سرهنگ «هاشمی» و سرهنگ «بواسحقی» به آنها داده شده بود ــ دست به قتل و غارت و تجاوز زدند. و دسته های معتادین با در دست داشتن وافورها، فواحش بادایره و دنبک و سر و وضعی زننده و حرکاتی شرم‌آور، و ژاندارم هایی که با لباس مبدل وارد شهر شده بودند به همراهی چاقوکشان بوسیله‌ی غارت و تجاوز، به «تظاهرات میهن پرستانه!» پرداختند.

اولین قربانی این «تظاهرات میهن پرستانه!» شیخ «محمد آل اسحق» پیرمرد روحانی شهر بود که نمایندگی «آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی» را داشت. هنگامی که اراذل و اوباش به

۱ــ انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۷/٤ تصمیم گرفت که برای تأمین آذوقه مردم غله جمع‌آوری کند.

خانه‌ی او هجوم آورده در خانه اش را شکستند، شیخ پنجره‌ی اطاقش را باز کرده پس از تلاوت آیه ای از قرآن، خطاب به مردم گفت: «جماعت! من تقصیری ندارم، اینها بی سبب قصد کشتن مرا دارند. من برای شما مرثیه می خوانم، نماز جماعت می گزارم، به یتیمان شما کمک می کنم و منظور و مقصودی جز آسایش شما و ترو یج اسلام ندارم. من هیچ خصومت شخصی با «ذوالفقاری ها» ندارم.

اما این وظیفه‌ی اسلامی من است که به جنایات و مظالم آنها اعتراض کنم.»[1]

مردم پس از شنیدن سخنان شیخ به گر یه افتادند. ولی ژاندارم ها مردم را از محل حادثه دور کردند و چاقوکشان در حالی که هنوز سخنان شیخ تمام نشده بود او را چاقو زدند و از پنجره به بیرون انداختند. سپس شکمش را پاره کرده،عمامه اش را بگردنش پیچیدند و بر روی زمین کشیدند. پس از مرگ شیخ مقامات نظامی اجازه‌ی دفن به او ندادند و جسد «شیخ محمد علی آل اسحق» پیرمرد روحانی شهر یک شب در وسط خیابان باقی ماند! «شیخ محمد علی آل اسحق» عضو فرقه نبود، او فقط چند بار علیه جنایات «ذوالفقاری ها» صحبت کرده بود.

اینک نمونه‌ی ورود ارتش شاهنشاهی را به شهر زنجان از زبان سرهنگ «مرتضوی» که سمت نمایندگی آذربایجان را در تحو یل زنجان به دولت مرکزی عهده دار بود بشنو ید:

«ما روز اول آذر ماه زنجان را تحو یل داده بودیم و آخر ین ستون نظامی ما ساعت پنج بعد از ظهر همان روز زنجان را ترک کرده بود. صورتجلسه‌ی مر بوطه نیز نوشته شده و مراتب توسط آقای سرهنگ «بواسحقی» به مرکز گزارش شده بود. من ناچار بودم برای امضای پاکنو یس صورتجلسه شب را در زنجان بمانم. ساعت هفت صبح (دوم آذر) ستون سر بازان با تانک و توپ به فرماندهی سرهنگ «هاشمی» و دو گردان ژاندارم موتور یزه به فرماندهی سرهنگ «شقاقی» وارد شهر زنجان شدند و خیابان ها، فرمانداری، تلگرافخانه، ایستگاه راه‌آهن، تلفونخانه و دروازه‌ها را اشغال کردند. نیروهای نظامی و ژاندارمری تظاهرات ز یادی کردند و سرهنگ «هاشمی» هم در بیرون سخنرانی کرد. در نتیجه‌ی همین سخنرانی اشخاص ناشناسی که با ستون های اعزامی وارد شهر شده بودند، شروع به زدن و کشتن اعضای فرقه کردند.»

«... من به سمت نماینده‌ی استاندار آذربایجان دو بار کتبا به هیئت اعزامی تهران اعتراض کردم. اولا برای این که طبق موافقت نامه قرار براین بود که فقط ۳۰۰ نفر ژاندارم به زنجان اعزام شوند، حال آن که روز دوم آذر پس از تخلیه‌ی زنجان، ستون های موتور یزه و تانک و توپ وارد شهر شدند. ثانیا به علت فجایع خونینی که در اثر تحر یکات و پشتیبانی آنها به وجود آمده بود... اما آنها اعتنایی نکردند. این اغتشاش از اول صبح شروع شد و تا یک ساعت از شب گذشته ادامه یافت و شب حکومت نظامی اعلام شد...»[2]

اما اعلامیه‌ی نخست وز یر «قوام» با وقاحت تمام، حوادث زنجان را چنین وانمود می کند:

«... با این که قرار بود از شش ماه قبل این منطقه به کلی تخلیه شود، هر موقع به عذرهای

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۳۶۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۸، از مصاحبه‌ی مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.

۲ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۳۵۷، مورخه ۲۵/۹/۴.

جدیدی عمل تخلیه معمول شد و اشکالات جدیدی به وجود آمد. تا بالاخره طبق مذاکراتی که با هیئت اعزامی آذربایجان در تهران به عمل آمد، قرار شد در تاریخ ۲۵/۸/۲۳ منطقه‌ی زنجان تخلیه و به این عمل خاتمه داده شود و طبق همان قرارداد هیئتی از افسران مطلع و طرف اعتماد به زنجان اعزام شد... متأسفانه با تمام قول و قرارها روز ۲۵/۸/۲۷ به سرهنگ «بواسحقی» (رئیس هیئت اعزامی) سوء قصد شد و عده‌ای از افراد فدایی به شهربانی ریخته به افسران اهانت کردند. و چون گزارش رسید که فداییان به ناموس و مال مردم دست درازی می کنند و تحمل این اعمال ناپسند مقدور نبود، شب گذشته به ستون نظامی تحت فرماندهی سرهنگ «هاشمی» دستور داده شد که به زنجان حرکت کند. ستون در زنجان مستقر شد و حکومت نظامی اعلام داشته است.»

«... در صدور امر به راجع به اعاده‌ی امنیت و حفظ انتظامات زنجان هیچ گونه خدعه و فریبی در کار نبود زیرا حضوراً این جانب به جناب آقای دکتر «جاوید» در کمال صراحت تأکید کرده بود که چنان چه از روز مراجعت ایشان در ظرف ده روز تخلیه و تحویل زنجان عملی نشود، ناچار بوسیله‌ی قوای اعزامی از مرکز حکم اشغال زنجان را صادر خواهد کرد و چون روز ۲۵/۸/۲۳ آخرین روز وعده‌ی مقرر بود و با تکرار تذکرات نه فقط تخلیه زنجان صورت نگرفت بلکه وقایع خلاف انتظاری که کاشف از عدم صمیمیت و حسن نیت بود به ظهور رسید. ناچار قوای کافی به زنجان فرستاده شد.»[1]

حال به بینیم «امنیت» ادعایی «قوام السلطنه» چگونه در زنجان برقرار شد و متجاوزین به جان و مال و ناموس مردم چه کسانی بودند. مسافری از زنجان که وابستگی حزبی نداشته می گوید: «غارتگران حداقل دویست خانه را در زنجان غارت کردند. آنها حتا به کودکان شیرخوار نیز رحم نمی کردند و پس از کشتن آنها جسدشان را مثل توپ فوتبال از این طرف به آن طرف پرتاب می کردند... ژاندارم‌ها یک دختر ۱۸ ساله را لخت و عریان در خیابان می دواندند و هنگامی که دختر بیچاره برای حفظ ناموس و از فرط وحشت و خستگی به زمین می نشست، چاقوکشان او را از موهایش گرفته بلند می کردند و آنقدر می زدند تا دوباره براه افتد و در معرض تماشای عموم قرار گیرد...»[2]

و مجله «خواندنی ها» به نقل از روزنامه‌ی «امید» می نویسد: «... یکی از دوستان ما، که خود از جمله مالکین زنجان است می گفت که مأمورین لشگری در بسیاری از دهات به خانه‌های مردم می روند و هرچیز گرانبها و قابلی را که در آنجا بیابند، به عنوان اینکه از اموال مسروقه‌ی آقایان «ذوالفقاری»ها است! (البته بدون اطلاع و صوابدید این آقایان) تصاحب می کنند...»[3]

و روزنامه‌ی «راه پیروزی» راجع به غارت اموال مردم این خبر نفرت انگیز را دارد: «... در میان قالی های غارتی که یکی از کاندیداهای «حزب دموکرات ایران» از زنجان آورده است طفل

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۰، مورخه‌ی ۲۵/۹/۳، اعلامیه‌ی «قوام السلطنه».

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۱، ۲۵/۹/۸، مصاحبه‌ی مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.

۳ــ «خواندنیها» شماره‌ی ۵۲، سال هفتم، به تاریخ ۲۵/۱۱/۲۹، «مامورین دولت در آذربایجان چه می کنند؟».

شیرخوارْ خفه شده‌ای پیدا کرده‌اند...»[۱]

اینهم پاسخ سرهنگ «بواسحقی» به سئوال خبرنگار روزنامه «آهن»: «... از آقای «بواسحقی» راجع به چپاول دهات «آستارود» و دیگر دهات پرسیدم. گفتند گویا این اتفاق افتاده. البته آقایان «ذوالفقاری»ها برای مخارج خود این کارها رامی کنند...»[۲]

اما مخبرین جراید دست راستی که وسیله ستاد ارتش به زنجان آورده شده بودند درباره‌ی «فجایع دموکرات‌ها» با آب و تاب تمام قلم فرسایی می کردند. روزنامه‌ی «ایران ما» می نویسد: «... درقزوین مخبر «آتش» خبر مهمی را به تهران مخابره کرد. خبر مهم این بود که در زنجان دموکرات‌ها عکس «شاه» را از همه جا برداشته‌اند، ما هرچه فکر کردیم که او چطور از قزوین اوضاع زنجان را مشاهده و مطالعه کرده است سر درنیآوردیم، تا زنجان که رسیدیم از همین خبرهای مهم ۱۵۰۰ کلمه این جناب مخبر به تهران مخابره کرده بود...»[۳]

و «یکی ازمخبرین دست راستی دریکی از واگون‌ها چهار نفر از اهالی خمسه را که از مشهد برگشته بودند، دم حرف گرفته بود. با وجودی که می گفتند ما چند ماه است که در زنجان نبوده‌ایم و حالا از مشهد می آئیم، او اصرار داشت که از فجایع دموکرات‌ها برای او مطالبی بگویند.

این آقای مخبر پس از یادداشت اسم و فامیل و ده آنها پرسید: خوب دموکرات‌ها چه بی ناموسی ها کرده‌اند؟ آنها جواب دادند: «بیز کُورمه میشیک ــ ما ندیده‌ایم». ولی او به خرجش نمی رفت و چون ترکی نمی دانست و ملتفت نمی شد، پرسید: خوب اسمش چه بود؟

آنها گفتند: «کیم-کی». می گفت همان‌ها که بی ناموسی کرده‌اند. یکی از آنها که از سماجت این جناب آقا ذله شده بود بلند شد و قسم حضرت عباس خورد که خدا شاهد است ما ندیده‌ایم...»[۴]

کار بجایی کشید که نوشتند: «صدی، نود و پنج دختران زنجان باکره نیستند.» یا «در کارخانه‌ی کبریت‌سازی زنجان یک دختر سالم نیست و همه حامله‌اند.»[۵] یا «... جنایاتی که اینها (دموکرات‌ها) مرتکب شده‌اند عبارت است از کشتن آزادیخواهان و مخالفین عقیده‌ی خود و وطنپرستان، تجاوز به ناموس زنان و دختران و حتا پسران، حبس کردن مردم بیگناه برای اخذ پول، کشتن عده‌ای به نام مالک و تاجر، غارت کردن اموال مالکین و زارعین و اهالی شهر...»[۶]

حال آن که حکومت ملی آذربایجان برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم، امنیت بی سابقه‌ای در سراسر آن سرزمین برقرار کرد با تریاک، دزدی، ارتشاء و فحشاء مبارزه‌ای بی امان به عمل آورد و ازمیان فواحش به آنهایی که حاضر به کار شرافتمندانه بودند کار و زندگی داد و فقط

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۳۸، سال هفتم، به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۰، «از لابلای روزنامه‌ها» نقل از «راه پیروزی».

۲ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۱۸، سال هفتم، بتاریخ ۲۵/۷/۳۰ «من از زنجان خونین میآیم.»

۳ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۲۹، سال هفتم، ۲۵/۹/۹ «ما از زنجان میاییم» نقل از «ایران ما».

۴ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۲۹، سال هفتم، مورخه‌ی ۲۵/۹/۹. «ما از زنجان می آییم.»

۵ــ «خواندنیها» شماره‌ی ۳۳، سال هفتم، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۳، «ما از زنجان می آییم».

۶ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۱۲۸، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۷، «دنیا بداند» نوشته‌ی «ارسلان خلعتبری».

آنهایی که به این عمل ننگین خود خو گرفته بودند عازم تهران شدند.

در یک سال حکومت ملی متجاوزین به حقوق مردم، به لانه های خود خزیدند، یا راهی تهران شدند. زیرا در آذربایجان میدان عمل نداشتند. حکومت ملی مردم را از دست غارتگران نجات داده برای آنها آسایش زندگی فراهم ساخت. حکومت ملی و «فرقه ی دموکرات آذربایجان» از اتهاماتی نظیر قتل و غارت و جنایت مبری هستند. اما آنها اشتباهات جبران ناپذیری مرتکب شدند: آنها کورکورانه به دنبال سیاست خارجی افتادند و به اتکاء نیروهای خود برای آزاد ساختن سرتاسر ایران با دشمنان واقعی مردم به مبارزه نپرداختند. و به این طریقه به دشمنان آزادی، مجال دادند تا علیه آزادی بپا خیزند و اهریمن ارتجاع را بر کشور ما مسلط سازند.

در همان هنگام که مطبوعات ارتجاعی تهران علیه «جنایات و فجایع» «فرقه ی دموکرات» و حکومت ملی داد سخن می دادند فرستادگان تهران تنها به قتل و غارت و تجاوز بس نمی کردند، آنها برای بدست آوردن غنایم بیشتر علاوبر گشتنِ جیب های کشته شدگان، حتا دندان های طلای قربانیان خود را نیز با سبعیت و وقاحت تمام از دهانشان در می آوردند.

لکن با وجود توفانی از تهمت و افترا و دروغ، حقیقت حتا از میان سطور جرایدی که هرگز با دموکرات ها موافقتی نداشتند آشکار می شد. از جمله مخبر روزنامه ی «ایران» درباره شایعات مربوط به «بی عفتی» دموکرات ها که در بالا، به آن اشاره شد، می نویسد: «... اینها بیانات و اظهاراتی بود که از طرف مردمان برجسته و محترمین زنجان تأیید نمی شد و قرائن هم نشان می داد که بیانات نباید درست باشد و فقط بر روی اغراض و از جهت تحریک اعصاب گفته می شود...»[1]

و خبرنگار روزنامه «مرد امروز» می نویسد: «... در زندان زنجان باز شد... ما با کمال تعجب فقط ۸ نفر زندانی در آن یافتیم. «پایور» شهربانی می گفت: اصولا سرقت، چاقوکشی و بی عصمتی کم اتفاق می افتاد. پرسیدم روزی که زنجان به دست دموکرات ها افتاد چند نفر زندانی در زندان بودند؟ جواب داد ۱۵۰ نفر، ولی آنها غالبا آزاد شدند...»[2]

و مخبر روزنامه ی «آهن» درباره ی امنیت شهر زنجان چنین حکایت می کند: «... در بازار با یک پیشه ور قماش نخی فروش صحبت کردم. البته در ابتدا کمی باز صحبت نمی کرد وقتی که مطمئن کردمش که من بیطرف هستم و فقط جویای حقیقت هستم، صحبت هایی کرد که خلاصه اش چنین است: اما امنیت و نظم شهربینی و بین الله خوب است. ما سابقا یعنی پیش از ایجاد «فرقه ی دموکرات» از دست دزدها ناراحت بودیم، بازاری ها مجبور شده بودند، هر چهل باب دکان، خودشان یک نفر را استخدام کنند که شب ها دکان ها را بپاید. اما اکنون کاملا امنیت برقرار است. ما هنوز به آن یک نفر که سابقا دکان ها را می پائید آن حقوق را می دهیم ولی دیگر حالا دادن آن پول برای آن است که او را از نان خوردن نینداخته باشیم والا او حالا کاری ندارد.

مثلا الان ملاحظه می کنید دکان من تاریک است و این برای آن است که من جرأت

۱ــ «خواندنیها»، شماره ی ۳۳، سال هفتم ۲۵/۹/۲۳، «ما از زنجان می آییم» نقل از مخبر روزنامه ی «ایران».

۲ــ «خواندنیها»، شماره ی ۳۰، سال هفتم، مورخه ی ۲۵/۹/۱۲، «ما از زنجان می آییم» نقل از مخبر «مرد امروز».

نداشتم که یک پنجره از پشت به دکان خود باز کنم. گفتم حالا که دیگر اطمینان هست. گفت البته خیال هم دارم این کار را عملی سازم...»[۱]

اما ژاندارم‌ها، چاقوکشان و اوباش اعزامی از تهران با استفاده از «اجازه‌ی مخصوص» فرماندهان نظامی برای قتل و غارت و تجاوز، نه فقط این امنیت و آسایش را از دست مردم گرفتند، حتا به آبادی و زیبایی شهر نیز لطماتی وارد آوردند. از آن جمله سینمای «آذر» را که در زمان حکومت فرقه ساخته شده بود خراب کردند و قسمتی از اسفالت خیابان‌ها را که بدست حکومت ملی انجام یافته بود، کندند!

این بود «امنیت و آسایشی» که «شاه» و «قوام» با پشتیبانی استعمارگران امر یکایی و انگلیسی به مردم زنجان هدیه کردند!

حکومت مرکزی از جمله به زنجان و تبلیغات افترا آمیزی که بر سر این حادثه آفرینی آشکار به راه انداخت، هدف‌های مشخصی را تعقیب می کرد و آن هدف ها عبارت بودند از: آماده کردن زمینه‌ی روحی و فکری برای حمله به آذربایجان و بهره‌برداری از شکست روحی نیروهای آذربایجان ــ سرکوبی احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و افراد آزادیخواه در سراسر کشور و به دست آوردن آزادی عمل در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی. لذا حادثه‌ی زنجان فقط پیش درآمدی برای حمله به آذربایجان بود و «قوام السلطنه» با صدور اعلامیه اول آذر «درباره‌ی تسریع انتخابات» هدف‌های خود را روشن ساخته بود. اعلامیه‌ی اول آذر نخست وزیر می گوید: «چیزی که از لحاظ مسئولیت مورد کمال توجه است برقراری انتظامات در تمام حوزه‌های انتخابیه است تا انتخاب کنندگان بتوانند با کمال آزادی تعرفه گرفته رأی بدهند و احدی نتواند آزادی آنها را مختل کرده یا اغتشاش کند. **اجرای این منظور وقتی ممکن است که به قدر کافی قوای انتظامی بیطرف و مورد اطمینان برای هر استان از تهران اعزام شود.** تا به تناسب فراخور وسعت محل در مرکز هر حوزه انتخابیه و انجمن‌های فرعی و شعب تقسیم شده مراقب حفظ انتظامات باشند. چون وزارت کشور مکلف است در موقع جریان انتخابات با وجود قوای تأمینه امنیت را در سراسر کشور مهیا سازد که هیچ کس نتواند در امر انتخابات کوچکترین عملی، که مخالف مقررات قانون و موجب اختلال نظم باشد، فراهم سازد و نظر به این که دولت در مقابل مجلس شورایملی مسئولیت تامه دارد، باید برای حسن جریان انتخاب کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به عمل آورد و به اندازه‌ی لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کفایت از قوای نگهبانی و در صورت لزوم از قوای ارتش اعزام کرده وسایل امنیت و انتظام حوزه‌های انتخابیه را از هر نظر بوسیله‌ی قوای اعزامی از تهران فراهم سازد **و این احتیاط در تمام نقاط ایران بلااستثنا مجرا خواهد شد** و دستور شروع به کار توام با رسیدن قوای تأمینه برای تنظیم شعب انتخابیه خواهد بود. توام با قوای انتظامی مأمورین مخصوصی نیز برای نظارت در امر انتخابات از طرف وزارت کشور اعزام خواهد شد. ــ **«احمد قوام»**[۲] پس از صدور این اعلامیه دکتر «جاوید»

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۱۸، سال هفتم، مورخه‌ی ۲۵/۷/۳۰، «ما از زنجان می آییم» نقل از مخبر روزنامه‌ی «آهن».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۸۹، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱.

استاندار آذربایجان از نخست وزیر استعلام کرد که آیا دولت در نظر دارد به آذربایجان نیز نیروی نظامی اعزام دارد؟ «قوام» ضمن تأیید اعزام قوا به آذربایجان اعلام کرد که: «هیچ گونه نظر و مقصودی جز رعایت قانون انتخابات و آزادی کامل برای انتخاب کنندگان در تمام کشور نبوده و نیست.»[۱]

پس از وصول پاسخ نخست وزیر انجمن ایالتی آذربایجان تلگرافی به «قوام السلطنه» مخابره کرد. در آن تلگرام ضمن اشاره به حوادث خونین زنجان گفته می شد: «طبق موافقت نامه‌ی خرداد ماه لشگر آذربایجان جزو ارتش ایران است و... نیروی نگهبانی آذربایجان نیز طبق موافقت نامه مزبور تشکیل شده است. لذا لزومی به اعزام نیروی نظامی وجود ندارد. به علاوه «در کدام مملکت مشروطه در انتخابات به شهرستان‌ها نیرو می فرستند.» اعزام نیرو به آذربایجان در حکم اعلان جنگ به نهضت آذربایجان است. مردم آذربایجان از حق مشروع خود، که به بهای خون هزاران تن جوان ایرانی و به خصوص آذربایجان بدست آورده است، صرفنظر نخواهد کرد. و چون ورود قوای دولتی امنیت آذربایجان را بهم می زند ما اعزام آنرا صلاح نمی دانیم.

اگر جناب اشرف واقعا حسن نیت دارند، می توانند بازرسانی اعزام کنند، تا طبق ماده‌ی ۳۷ نظامنامه‌ی انتخابات انجام وظیفه کنند. به تاریخ ۲۵/۹/۹ تبریز.[۲]

لکن «قوام» انجمن ایالتی آذربایجان را به دخالت در این موضوع، مجاز و صالح نمی دانست. لذا در جواب تلگراف مذکور، پاسخی به شرح زیر به دکتر «جاوید» استاندار آذربایجان مخابره کرد: «موضوع اعزام قوا مربوط به رد و قبول انجمن ایالتی نبوده و رویه جنابعالی در ارجاع امر به انجمن و مداخله‌ی انجمن در امری که فقط مربوط به مسئولیت دولت است، از وظیفه‌ی اداری و حدود قانون خارج بوده است. اعزام قوا با موضوع موافقت نامه منافات ندارد. و چون دولت قوای فعلی آذربایجان را تا وقتی که طبق تمام مقررات جلب اعتماد و اطمینان نکرده و تشکیلات آن استحکام نیافته است، برای انجام امر کافی نمی داند (لذا) برای حسن جریان انتخابات، قوای لازم را به آذربایجان خواهد فرستاد...

چنان چه با حسن نیت تصمیم دولت را استقبال کنند، هیچ گونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد... و چنان چه فرستادن قوا به نافرمانی و طرفیت پذیرفته شود، عواقب وخیم و مسئولیت آنرا متصدیان امور آن ایالت در یافت خواهند داشت...«قوام» ــ تهران ۲۵/۹/۱۰»[۳]

علاوه بر این «قوام السلطنه» طی نامه‌ی زیر از دکتر «جاوید» خواست که تسهیلات لازم را برای ورود قوای اعزامی به آذربایجان فراهم سازد: «آقای «دکتر جاوید» استاندار آذربایجان... از قراری که از زنجان اطلاع می دهند در حدود «قافلانکوه» برای جلوگیری از قوای اعزامی سنگربندی شده و مانع رسیدن قوا به تبریز و سایر نقاط آذربایجان هستند. چون این اخبار در صورت صدق خلاف

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۴، «پاسخ نخست‌وزیر به تلگراف استاندار آذربایجان».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۷، ۲۵/۹/۱۱ «تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان به نخست‌وزیر».

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۷، ۲۵/۹/۱۱.

مصلحت و منافی مسئولیت دولت و موجب وقفه امر انتخابات است، لازم است تذکر دهم که اولا اعزام قوا برای جنگ و مصادمه با اهالی آذربایجان نبوده و سلامت و سعادت برادران آذربایجانی را همیشه دولت منظور داشته است... انتظار من این است، با اطمینان کامل قوای اعزامی یعنی برادران ایرانی خود را پذیرفته توصیه‌ی اکید کند از هر نوع تولید اشکال جلوگیری شود تا هرچه زودتر امر انتخابات شروع و خاتمه یابد...»[1]

«قوام السلطنه» تلگراف مشابهی هم به «قاضی محمد» فرستاد و «قاضی محمد» در پاسخ آن اعلام داشت که «انتخابات تحت نظارت انجمن ایالتی و بدون اعزام قوا انجام خواهد گرفت.»[2]

آن چه قابل توجه است این که، در جنوب با وجود تسلط افراد مسلح «قشقایی»، «بختیاری»، «بویراحمدی»، «حیات داودی» و غیره به شهرها و دهات، و عدم نفوذ دولت در آن نواحی، دولت قوام اعزام نیروی نظامی به آن قسمت از کشور را ضروری نمی شمرد، حال آن که بنا به گفته مقامات رسمی لشگری ــ این عشایر جنوب بودند که در آنجا حکومت می کردند نه دولت مرکزی. در این باره سرتیپ «همت» فرمانده لشگر فارس طی مصاحبه‌ای چنین گفت: «... فعلا در کازرون به هیچ‌وجه مأمور با نفوذی از طرف دولت و ارتش نیست. شهر کازرون به دست عشایر مهاجم اداره می شود و از خودشان رؤسای دوایر را انتخاب کرده‌اند و به قراری که اطلاع حاصل شده شب‌ها در کازرون با صدای دهل و بوسیله‌ی گزمه شهر محافظت می شود... اما راجع به بوشهر، پس از هجوم عشایر به بوشهر و زد و خورد و سقوط پادگان‌های نظامی و نگهبانی فعلا عشایر شهر را در دست دارند و افراد ارتش و نگهبانی در آنجا وجود ندارد...»[3]

«قوام السلطنه» موذیانه موضوع اعزام نیرو به آذربایجان را با شروع انتخابات و فعالیت‌های انتخاباتی در هم آمیخته و به جز رجاله‌های «حزب دموکرات ایران» که از هر نوع آزادی بهره‌مند بودند، از سایر احزاب و جمعیت‌ها و کاندیداهای مستقل سلب آزادی کرده بود. به همین لحاظ «جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه» طی نامه‌ی سرگشاده‌ای که قسمت‌هایی از آنرا می آوریم، به نخست وزیر اعتراض کرد: آقای نخست وزیر «... تشکیل «حزب دموکرات ایران» در موقعی که مجلس در حال تعطیل بود واز طرف جنابعالی که زمامدار موقت بوده‌اید و با استفاده از وسایل و نیروهای دولتی به توسعه‌ی آن پرداخته‌اید، موضوعی است که خود بخود سبب سلب اعتماد عمومی از بی نظری و بی طرفی آن جناب می شود. به خصوص که آن جناب در بیانیه‌های رسمی و نطق‌های رادیویی خود صریحا نوشته‌اند و گفته‌اند که هر کس با برنامه‌ی این حزب که جناب اشرف آنرا «مترقی ترین برنامه‌ها» تلقی می فرمایند موافقت نداشته باشد در نظر آن جناب مرتجع است و تأکید می فرمایید که باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را «حزب دموکرات» که آن جناب رهبر آن هستند، بدست آورد.

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۵، به تاریخ ۲۵/۹/۸.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۶، به تاریخ ۲۵/۹/۱۰.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۸۹۲، مورخه‌ی ۲۵/۹/۵.

برکسی پوشیده نیست که در هیچ جای دنیا امکان ندارد یک حزب جدید التأسیس پس از صد و چند روز بتواند با نیروی طبیعی خود اکثریت قاطع پارلمان را بدست آورد. بنابراین وقتی که آن جناب به عنوان رهبر کل «حزب دموکرات ایران» و با داشتن مقام نخست وزیری و وزارت کشور و فرماندهی عالی نیروهای ژاندارمری و پلیس رسما اعلام می فرمایند که «حزب دموکرات ایران» باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را به دست آورد، همه کس در همه جای دنیا می فهمد و متوجه می شود که این اعلام فقط به اتکای نیروهای دولتی است و نه نیروی حزبی. و حصول این موفقیت برای حزب صد و چند روزه جز با اعمال قدرت و نفوذ دولت غیر مقدور است.

... آیا ممکن است کسی تصور کند که با بکار بردن تمام قوای عامله‌ی کشور که متعلق به تمام ملت است به نفع یک حزب دولتی، باز هم امکان انتخابات آزاد و این که هر فردی بتواند آزادانه در انتخاب نماینده‌ی مجلس و تعیین سرنوشت خود مداخله کند، وجود دارد؟...»[1]

حوادث زنجان و تصمیم دولت به اعزام نیروی نظامی به آذربایجان، موجب غلیان احساسات و هیجان عمومی و تحریک احساس انتقام در سراسر آن استان شد و با وجود این که از امضای موافقت نامه‌ی خرداد ماه به بعد آذربایجان در حقیقت به خواب رفته و تعلیمات جنگی و دفاعی به دست فراموشی سپرده شده بود، علیهذا آذربایجان به سرعت حالت جنگی به خود می گرفت و نیروهای قزلباش و فداییان آماده‌ی نبرد می شدند. آذربایجان با این شعار بزرگ که «در صورت حمله‌ی تهران، اسلحه را برای آزادی سراسر ایران به دست خواهیم کرد.» به کلیه‌ی آزادیخواهان فرمان آماده باش داده بود.

«پیشه وری» پس از اطلاع از تصمیم «قوام» مبنی بر اعزام نیروی نظامی به آذربایجان چنین نوشت: «مرتجعین کهنه کاری که شش ماه تمام با حیله و نیرنگ و تردستی ماجراجویانه‌ای در اغتنام فرصت می کوشیدند، بالاخره چهره‌ی واقعی خود را آشکار ساختند و رئیس دولت که تا حد افراط عبارات «حسن نیت» و «حل مسالمت آمیز» را بخورد مردم داده در خفا سرگرم تدارک ماجراهای جدیدی بود، حرف آخر خود را زد.» اما «... آقای «قوام» اشتباه می کند. او، قدرت حقیقی نهضت ما را درک نکرده است... مردم ما سوگند یاد کرده‌اند که به هر قیمتی است، آزادی های بدست آمده را حفظ کنند... ما به سوگند خود وفادار مانده، کسانی را که بخواهند به زور سر نیزه آزادی ما را پایمال سازند ــ هر کس که باشد ــ به نیروی بازوان مردم منکوب ساخته و به عقب خواهیم راند و چنین است حرف آخر ما: «مرگ هست ــ بازگشت نیست.» بگذار دنیا بداند... نیروهای مسلحی که به آذربایجان تجاوز کنند فقط می توانند از روی اجساد مردان و زنانی که در راه دفاع از میهن سلاح بدست گرفته اند پیشروی کنند.»

حال که آقای «قوام» دراثر تلقین عناصر ارتجاعی چنین خواسته است، «...خوش باشد.

۱ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۷٤، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۰، «نامه‌ی سرگشاده‌ی «جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه» به نخست وزیر».

شاید دعای مظلومان مستجاب شده و روز انتقام که قلب ملت ایران سال ها در آرزوی آن بود، فرا رسیده است. بگذار این صفحه‌ی پر افتخار تاریخ، به نام «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» ثبت شود. **پیشه وری»**[1]

روز دهم آذر «پیشه وری» به مناسبت موفقیتی که فداییان در خلخال و هروآباد در برابر هجوم نیروهای دولتی به دست آورده بودند، ضمن تقدیر از ژنرال «آذر» فرمانده نیروهای مدافع، نوشت: «... قلب مردم آذربایجان با شما است. اگر خدای نکرده اتفاق سو یی روی دهد همه‌ی مردم از زن و مرد به یاری شما خواهند شتافت و چنان چه لازم شود خود من شخصا آماده‌ام برای دفاع از آزادی سلاح به دست گرفته دوشادوش شما در جبهه بجنگم...»[2]

روز یازدهم آذر «شعار» «مرگ با شرافت بهتر از زندگی با اسارت و ذلت است!» سرلوحه‌ی روزنامه‌ی آذربایجان را مزین می ساخت و در سرمقاله‌ی همان شماره، کلیه مردم آذربایجان برای دفاع مسلحانه از سرزمین خود دعوت می شدند[3].

روز دوازدهم آذر روزنامه‌ی «آذربایجان» «حرف آخر» مردم آذربایجان را چنین بیان می داشت:

«... مردم آذربایجان چنان که آزادی را به دست آورده‌اند، به همان ترتیب نیز آنرا حفظ خواهند کرد. اینک همه‌ی مردم برای دفاع از میهن بپا خواسته و تا آخرین قطره خون در راه دفاع از وطن خویش آماده‌اند... این بار ما حساب خود را با غاصبین آزادی ملت ایران به یکباره تسویه خواهیم کرد... چنان چه دشمن به ما حمله کند، خلق ما جواب آنها را با سرنیزه توپ، تفنگ، بیل، کلنگ، بیلچه، چکش، شانه آهنی، پارو، سنگ و مشت خواهد داد. این است حرف آخر ما: «مرگ هست ــ بازگشت نیست.»[4]

همان روز میتینگ عظیمی از طرف «فرقه‌ی دموکرات» و «اتحادیه‌ی کارگران آذربایجان» در میدان عالی قاپوی تبریز تشکیل شد. شرکت کنندگان پس از استماع سخنان ناطقین، برای کسب اجازه از «فرقه‌ی دموکرات» برای به دست گرفتن اسلحه، بسوی محل کمیته‌ی مرکزی فرقه براه افتادند و همگی اعلام داشتند که «برای دفاع از میهن آماده‌ایم». و «پیشه وری» از بالکن محل کمیته‌ی مرکزی فرقه خطاب به شرکت کنندگان در میتینگ چنین گفت: «هموطنان عزیز! تاریخ وظیفه‌ی سنگینی به گردن ما نهاده است و آن وظیفه تأمین آزادی سراسری ایران است... حکومت تهران حکومتی است جنایتکار و فرسوده، ما آنرا از میان برداشته حکومتی ملی برسر جای آن خواهیم نهاد.

... دشمن در برابر خلق ما به زانو درخواهد آمد. فراموش نکنید که «ستارخان» با عده‌ی

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۵۷، مورخه‌ی ۲۵/۹/۵، (چرا و برای چه می آیند؟).

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۲، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۰.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۳، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۱.

۴ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۴، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۲.

کمی قیام کرد. ولی ما برای حفظ آزادی نیرو یی شکست ناپذیر و تشکیلا تی وسیع در اختیار دار یم. تشکیلا تی که فرقه‌ی مورد اعتماد و استوار دموکرات آذر بایجان، رهبری آنرا به عهده دارد. به همین لحاظ هیچ خطری وجود ندارد. فداییان و سر بازان ما و حتا در صورت لزوم اعضای کمیته‌ی مرکزی فرقه از شما دفاع خواهند کرد...»[1]

اینک شهر تبر یز روزانه ده‌ها تلگراف مبنی بر آمادگی مردم برای جنگ از سراسر آذر بایجان در یافت می داشت و شور و هیجان آذر بایجان، آزادیخواهان سراسر کشور را دلگرمی می بخشید.

در آذر بایجان علاوه بر نیروی منظم فداییان و قزلباش، نیروی داوطلب «بابک» نیز تشکیل یافت، نیرو یی که انجام وظایف پارتیزانی را به عهده داشت.

از طرف دیگر حکومت «قوام» ضمن آماده شدن برای حمله به آذر بایجان، از سرکوبی احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و اشخاص آزادیخواه در هر گوشه‌ای از کشور نیز غافل نبود. ولی محیط وحشت و تروری که «قوام» ایجاد کرده بود، قادر نبود آزادیخواهان کشور را از آماده شدن به جنگ سرنوشت مانع شود. چنان که در زیرآب و شاهی بین کارگران و قوای دولتی زد و خورد در گرفت و منجر به حبس و تبعید و اعدام عده‌ای از کارگران شد، کلوب‌های حزبی در سراسر کشور به آتش کشیده شد و در اکثر شهرهای شمال حکومت نظامی اعلام شد.

در آذر بایجان نیروهای دولتی که هنگام ورود به زنجان تا حدود «تازه کند» (قصبه‌ای بین زنجان و میانه) پیش رفته بودند، روز ۲۵/۹/۱۶ پیشروی خود را به سوی میانه آغاز کردند.

به این مناسبت کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات آذر بایجان» قطعنامه‌ی زیر را خطاب به کلیه‌ی آزادیخواهان ایران صادر کرد: «هموطنان ــ آزادیخواهان!

دولت ارتجاعی «قوام السلطنه» بی توجه به گذشت‌ها و تلاش‌های ما برای حل مسالمت آمیز اختلافات داخلی و جلوگیری از برادرکشی، بالاخره بعد از هشت ماه مذاکره چهره‌ی حقیقی خود را نشان داده، برای پایمال کردن نهضت آذر بایجان و خفه کردن صدای آزادیخواهان و منکوب ساختن دموکراسی، به حمله مسلحانه علیه آذر بایجان مبادرت ورزید و چند ساعت بعد از ظهر امروز نیروهای نظامی و ژاندارم‌های دولتی از حدود آذر بایجان تجاوز کرده جنگ را آغاز کردند.

... ما آشکارا گفته‌ایم که در آذر بایجان کسی در فکر جنگ نیست. ولی اگر آقای «قوام السلطنه» به زبان توپ با ما سخن گوید، ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد... ما تصور نمی کنیم که آزادیخواهان و میهن پرستان ایران بخصوص سربازان و افسران آزادیخواه ارتش ایران کورکورانه آلت دست دیگران شوند... مردم آذر بایجان در چنین موقعی از برادران ایرانی خود انتظار دارند که برای حمایت و پشتیبانی از آزادی بپا خاسته با دشمنان مبارزه کنند.

... هموطنان آذر بایجانی ما نیز به اهمیت موقع کاملا پی برده همگی از پیر و جوان و زن و مرد آماده‌ی جنگند.

هموطنان آذر بایجانی! بیدار باشید! ساعتی که بی صبرانه در انتظار آن بودید فرارسیده است.

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۳۶۶، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۶.

امروز روز مردانگی، جانبازی و فداکاری است. از این ساعت به بعد تمام مردم آذربایجان مانند یک تن واحد برای دفاع از آزادی به میدان جنگ رهسپار خواهند شد و شهرها و دهات آذربایجان به دژهای پولادین تسخیرناپذیری مبدل خواهد شد.

... ما در درجه‌ی اول کوشش خواهیم کرد که پای ژاندارم‌ها و دشمنان آزادی خاک مقدس ما را لکه‌دار نکنند... بر فرض محال اگر آنها بتوانند به بعضی نقاط آذربایجان وارد شوند، در آنجا اثری از انسان پیدا نخواهند کرد. زیرا تمام مردم آذربایجان تا آخرین نفس خواهند جنگید... ما حمله ارتجاع را درهم شکسته و بساط آنرا برخواهیم چید. ملت ایران با ضرب شست فدائیان غیور ما زنجیرهای اسارت خود را پاره خواهد کرد... ما انتقام خواهیم گرفت و این انتقام شدید، خونین و بیرحمانه خواهد بود. انتقامی خواهد بود که در داستان‌ها گفته شود و موجب مسرت وافتخار انسان‌های شرافتمند شود... همه‌ی ما برای حفظ آزادی، آبرو و حیثیت آذربایجان و به منظور دفاع از میهن روانه‌ی جبهه خواهیم شد. حرف آخر ما!

زنده باد آزادی و استقلال ایران!

زنده باد جبهه‌ی آزادیخواهان!

ابدی باد نام پر افتخار آذربایجان، پیشرو نهضت آزادی ایران!

زنده باد فداییان، سربازان و افسران آزادیخواهی که در سنگرهای خونین از آزادی ما و تمام ایران دفاع می کنند!

صدر کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» ــ **پیشه‌وری**»[1]

همان روز انجمن نظارت انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی در تبریز شروع بکار کرد. لکن «قوام» طی تلگرافی به دکتر «جاوید» اعلام کرد که «اقدام شما از درجه‌ی اعتبار ساقط است.»[2] روز ۲۵/۹/۱۷ افسرانی که سابقا در دانشکده‌ی افسری تهران سمت استادی داشتند و اینک در قشون آذربایجان مشغول به کار بودند، پیامی به کلیه‌ی سربازان، درجه‌داران و افسران آزادیخواه ارتش شاهنشاهی از رادیوی تبریز فرستادند. در آن پیام گفته می شد:

«برادران عزیز! جنگ داخلی در ایران به اشاره‌ی بیگانگان و بدست دولت مرکزی آغاز شده است... خواه‌ناخواه از شما نیز خواهند خواست که آتش بیار معرکه باشید و به آذربایجان حمله کنید... شما در این مأموریت شوم شرکت نکنید و چون ما می دانیم که شما مجبور به اطاعت کورکورانه هستید، لذا از شما نمی خواهیم که با مخالفت علنی خود را دچار دردسر سازید. بلکه از شما می خواهیم که روح، احساسات و قلب شما به آذربایجان حمله نکند. بگذارید اعمال ننگین به دست ژاندارم‌های «شوارتسکف»، چاقوکشان «ذوالفقاری» و مزدوران و اوباش خائن و ناپاک انجام پذیرد. شما حاضر به برادرکشی نباشید. شما به آزادی خیانت نکنید.

برادران عزیز! این را هم بدانید که موفقیت نیروهای مهاجم به آذربایجان خواب و خیالی

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۶، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۶.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۸.

بیش نیست. شما خوب می دانید که اسلحه هرچه می خواهد باشد، این دست بشری است که باید آنرا بکار اندازد و در آذر بایجان این دست ها فوق العاده پرقدرتند.

...زنده باد افسران جوان، امید آزادیخواهان ایران!

زنده باد پرچم سه رنگ ایران!

درود به آذر بایجان، سرزمین قهرمانان و گهواره‌ی آزادی ایران!

ژنرال «آذر»، استاد نقشه‌برداری دانشکده‌ی افسری تهران ــ کلنل «شفایی» استاد و مربی توپخانه‌ی دانشکده‌ی افسری ــ کلنل «حاتمی»، استاد و مربی پیاده نظام دانشکده‌ی افسری ــ کلنل «فدی» استاد و مربی توپخانه دانشکده‌ی افسری ــ کلنل «مرتضوی»، مربی پیاده نظام دانشکده‌ی افسری ــ کلنل «آگهی» فرمانده و مربی هواپیمایی دانشکده‌ی افسری ــ ماژور «دانش»، مربی پیاده نظام دانشکده‌ی افسری ــ ماژور «نظری»، مربی صنف هواپیمایی دانشکده‌ی افسری ــ ماژور «رحمانی»، استاد هواپیمایی دانشکده‌ی افسری ــ ماژور «طغرایی»، استاد مخابرات دانشکده‌ی افسری ــ ماژور «آگاهی»، مربی صنف مخابرات دانشکده‌ی افسری ــ «سلطان قهرمان»، فرمانده مخابرات دانشکده‌ی افسری ــ «سلطان وطنپور» مربی توپخانه‌ی دانشکده‌ی افسری.»[1]

اما باید دانست که دولت «قوام» در حمله به آذر بایجان و سرکوبی نهضت آزادی ایران، بی گدار به آب نزده بود. او در اقدامات خود به پشتیبانی فعالانه‌ی دولت های امریکا و انگلیس و حمایت شورای امنیت[2] و سکوت و بی طرفی دولت شوروی متکی بود[3] و به همین سبب در تهران ملاقات های مکرر بین «ژرژ آلن» سفیر کبیر امریکا، «هیلد لوروژتل» سفیر کبیر انگلیس و «سادچیکوف» سفیر کبیر شوروی در ایران از یکطرف و «شاه» و «قوام» از طرف دیگر انجام می پذیرفت. دولت امریکا نه فقط ارتش و ژاندارمری ایران را سر پرستی می کرد، بلکه با پیشنهاد یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری به نیروهای ارتجاعی دلگرمی می بخشید. اینک سیاست امریکا که به دستاویز «ضرورت زمان جنگ» و به کمک رقاصه ها، سیگار، آدامس، لباس کهنه و وسکی امریکایی به ایران نفوذ کرده بود، سرنوشت سیاسی کشورما را در دست داشت و سفیر کبیرش با بیان این که «تصمیم دولت ایران مبنی بر فرستادن نیروهای تأمینه به تمام نقاط ایران برای تأمین آرامش مربوط به انتخابات به نظر من یک تصمیم کاملاً عادی و بجاست»[4] فرمان حمله به آذر بایجان را صادر می کرد.

۱ــ «آذر بایجان»، شماره‌ی ۳۶۸، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۸.

۲ــ روز ۲۵/۹/۱۶ رادیو لندن خبر داد که «نماینده‌ی دولت ایران در شورای امنیت یادداشتی تقدیم دبیرخانه‌ی شورا کرده و تقاضا کرده است که شورا کاملاً اوضاع آذر بایجان رامراقبت کند.» «کیهان» شماره‌ی ۱۱۱۸، ۲۵/۹/۱۶.

۳ــ «قوام» در مصاحبه با خبرنگار «اسوشیتدپرس» گفت: «آیا راست است که شوروی ها به شما توصیه کردند که نیرو به آذر بایجان وارد نکنید؟»، «قوام» تبسمی کرده و گفت: توصیه‌ی دوستانه ای کردند.» «داد»، شماره‌ی ۹۰۵، بتاریخ ۲۵/۹/۲۲.

۴ــ «رهبر»، شماره‌ی ۸۷۲، ۲۵/۹/۷ از مصاحبه‌ی مخبر روزنامه‌ی انگلیسی با «ژرژ الن».

در آذر بایجان کمیته‌ی نظامی شهر تبریز لحظه به لحظه دستور آمادگی جنگی به نیروهای مسلح خود صادر می کرد و فرودگاه نظامی میانه مرتبا سلاح و بنزین هواپیما در یافت می داشت، قشون آذربایجان بسوی «قافلانکوه» در حرکت بود و حتا گروه‌های پارتیزانی نیز وارد عمل شده بودند.

روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر ماه هواپیماهای ارتش شاهنشاهی بر فراز شهر تبریز اعلامیه هایی پخش کردند و بهمین مناسبت «پیشه وری» در مصاحبه با مخبر رادیوی آذربایجان چنین گفت:

«... آذربایجانی حکومت «قوام» و نیروهای سیاهی را که به آنها اتکاء دارد، غاصب می داند و لانه‌ی کلاغی را که وی می خواهد به زور سرنیزه تشکیل دهد، به عنوان مجلس قانونی شورایملی نمی شناسد.

اینک شعله‌ی انقلابی که از آذربایجان مشتعل شده به حکومت مرتجعین، خائنین دیکتاتور و جلادان خون آشام پایان خواهد داد و حاکمیت حقیقی مردم را جایگزین آن خواهد ساخت...

و این مسئله به دست نیروی مسلح آزادیخواهان و دهقانان آذربایجان که در راه آزادی مردم و حاکمیت ملی سلاح به دست گرفته سیل آسا به سوی جبهه روانند حل خواهد شد نه به دست گروه سیاه «قوام» که ارتجاع خارجی آنرا مسلح ساخته است. ما امیدواری به مجلس منحوس «قوام» نداریم... شعار و هدف امروزی ما چنین است: ما خود مجلس ملی داریم و هنوز آن مجلس پابرجاست. فقط برای اجرای موافقت نامه اسم آنرا تغییر داده‌ایم... چنان چه مردم ستمدیده‌ی ایران که در تمام نقاط کشور از حقوق و آزادی محرومند، نمایندگان حقیقی خود را انتخاب کرده به آذربایجان اعزام دارند، ما آنها را با آغوشی باز و چهره‌ای بشاش استقبال خواهیم کرد.

تاریخ تکرار می شود. یک بار دیگر احیای مشروطیت ایران به دست توانای فرزندان آذربایجان سپرده می شود. بگذار پشت کسانی که می خواهند آزادی ما را به زور اسلحه خفه کنند، بلرزد.

بگذار تهدید «قوام» مبنی بر هجوم به آذربایجان جامه‌ی عمل بپوشد تا جوانان آذربایجان که برای دفاع از آزادی کفن پوشیده‌اند اجازه‌ی حرکت به تهران را کسب کرده، پرچم آزادی را بر فراز مجلس شورایملی به اهتزاز درآورند...»[1] اما «قوام» طی اعلامیه‌ای ادعا کرد که اعزام قوای تامینه به آذربایجان«... به هیچ وجه جنبه‌ی تعرض و لشگرکسی ندارد و جز حسن اجرای انتخابات و حفظ آزادی عموم، جز رأفت و شفقت به اهالی و تأمین رفاه و آسایش مردم... نظر دیگری» در میان نیست[2].

نوزدهم آذر ماه هنوز «فرقه‌ی دموکرات» اعلام می کرد: «قصرهای کسانی را که در کاخ های خود نشسته، فرمان برادر کشی صادر می کنند بر سرشان و یران خواهیم ساخت.»[3]

در همان روز (۲۵/۹/۱۹) «قوام» فرمان حرکت نیروهای تأمینه را به آذربایجان صادر کرد و

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۸، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۸.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۸.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۶۹، مورخه‌ی ۲۵/۹/۱۹، سرمقاله.

از دکتر «جاوید» خواست که «اگر از طرف اشخاص مسلح مقاومتی شود جلوگیری کند.»[۱]

با حرکت نیروهای نظامی مرکز به آذربایجان جنگ در میانه شروع شد و جبهه‌ی میانه به دو قسمت جنوبی که نیروی تازه کار قزلباش (سربازان وظیفه) از آن دفاع می کرد، و شمالی که در دست فداییان و افراد «ایل اصانلو» و «جهانشاهلو» بود، تقسیم شد.

جبهه‌ی جنوبی به علت تازه کار بودن افراد و غفلت فرمانده آن، «اکبر رامتین» که در سنگر به خواب رفته بود، شکست خورده و در حال عقب‌نشینی بود. ولی جبهه‌ی شمالی مهاجمین را به عقب رانده بسوی زنجان پیشروی می کرد. دسته های پارتیزان نیز به ایستگاه «قره‌بولاغ»، بین زنجان و تاکستان رسیده و پل راه‌آهن قره‌بولاغ را منفجر کرده بودند.

چشم امید آزادیخواهان ایران به آذربایجان دوخته شده بود، و چنین بود زبان حال آنان:

«ساعت موعودشان فرا رسیده است. آنها که از کشتارآبادان آغاز کردند. فارس را نامردانه به دزدان واگذار کردند تا آتش ها برخیزد و خون ها بر یزد، دهقانان ملایر را به گلوله بستند و از دار آو یختند، معدنچی «زیرآب» را تیرباران کردند و جمجمه‌ی بافنده‌ی شاهی را با ته تفنگ خورد ساختند، بر خانه‌ی کارگران بهشهر و چالوس آتش افکندند، دیروز با یک حرکت دیوانه‌وار آتش جنگ داخلی را درآذربایجان افروختند... افق سرخ و نشاط بخش، در این شب تار یخی از یک بامداد زیبا نوید می دهد. آتشی افروخته و سایه‌ی مرگی گسترده شده است. آینده نشان خواهد داد که چه کسی خاکستر خواهد شد و در تار یکی عدم فرو خواهد رفت.

حمله به آذربایجان، حمله به مردم ایران، حمله به آزادی ایران، حمله به استقلال و حاکمیت ایران و حمله به همه چیز ملت ایران است... دشمنان آزادی تصور می کنند حمله به آذربایجان به دژ دموکراسی و آزادی ایران کار ساده‌ای است و بزودی فتح نمایان در انتظار آنهاست. ولی اشتباه کرده‌اند. آنها بزودی سزای این گستاخی و ناجوانمردی خود را خواهند دید، آنها بزودی خواهند فهمید که با حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساخته‌اند بلکه گور خود را کنده‌اند... زنده باد آذربایجان آزاد!»[۲]

جنگ شروع شده بود. اما این جنگ با سایر جنگ ها تفاوت عمده‌ای داشت. روزنامه‌ی «ایران ما» در این باره به درستی نوشت: «... ممکن است جنگ زود به پایان رسد یا مدت ها به طول انجامد و بالاخره هزاران امکان دیگر را می توان تصور کرد. ولی چیزی که مسلم است این است که اگر این جنگ بواسطه‌ی یک تغییر سیاست آنا قطع نشود و ادامه یابد، ایرانی که از زیر آتش آن بیرون خواهد آمد با ایران امروز تفاوت بسیار خواهد داشت.

... ما یقین داریم که وقتی داس مرگ فرزندان ایران ما را درو کرد و خون های آنها بر خاک مقدس وطن ریخت، محصول پربرکت «آزادی» در کمال سرسبزی به ثمر خواهد رسید.

ایران هم کشوری آزاد و آباد خواهد شد و خوشبختی واقعی در این وطن هم راه خواهد

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۳، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۰، از نامه‌ی «قوام» به دکتر «جاوید».

۲ــ «بیداری ما»، شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۰ به جای «رهبر».

یافت...»[1] در یغا که تغییر سیاست جهانی در نیمه‌ی دوم آذر ماه، سیر حوادث کشور ما را به سود ارتجاع و به زیان آزادی جریان داد. از روز شانزدهم و هفدهم آذر ماه مأمورین نظامی و سیاسی شوروی که در خدمت «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» بودند، آماده‌ی ترک ایران می شدند و همزمان با آن، سلاح های سنگین نظیر توپ و خمپاره‌انداز نیز که از سوی دولت شوروی در اختیار قشون آذربایجان گذاشته شده بود، پس گرفته می شد. چنان چه در آخرین روزهای عمر حکومت ملی جز تفنگ و مسلسل و اسلحه‌ی کمری، اسلحه‌ی دیگری در آذربایجان باقی نماند[2].

درست در همان روزی که «قوام» دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد، مسئولین سیاسی شوروی رسما به «پیشه‌وری» دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط عده‌ی انگشت شماری از سران فرقه به خاک شوروی پناهنده شوند[3].

«پیشه‌وری» با ترک مقاومت و تسلیم در برابر نیروهای دولتی بشدت مخالف بود. ولی با کمال تأسف راهی را پیموده بود که در آن شرایط جز اطاعت دستور چاره‌ای نداشت.

دکتر «سلام الله جاوید» و «حاج علی شبستری» با ترک مقاومت و تسلیم موافق بودند. و چون «پیشه‌وری» ناچار به ترک ایران بود، لذا در همان جلسه «محمد بی ریا» به سمت دبیر کل کمیته‌ی مرکزی فرقه انتخاب شد.

از آن ساعت به بعد دیگر دستورهای آمادگی جنگی و پیشروی بسوی تهران از «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» و کمیته‌ی نظامی شهر تبریز شنیده نمی شد. برعکس با وجود آمادگی نیروهای مسلح آذربایجان به جنگ و حتا پیشروی فداییان بسوی زنجان و پشتیبانی صمیمانه‌ی تمام آزادیخواهان ایران از آنها، تبریز بوسیله رادیو و تلگراف لحظه به لحظه فرمان عقب نشینی صادر می کرد.

دستوری که موجب سر در گمی فرماندهان قشون آذربایجان و گسیختگی شیرازه‌ی کار می شد.

روز بیستم آذر ماه میتینگی در برابر کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات» تشکیل شد که در آن «بی ریا» و دکتر «جاوید» موافقت فرقه را با ورود نیروهای تأمینه دولتی به آذربایجان اعلام و قطعنامه‌ی زیر را به تصویب رساندند: «با اتکاء به حسن نیت آقای «قوام السلطنه» و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد: ۱ــ به منظور جلوگیری از برادرکشی هنگام ورود قوای تأمینه دولتی به شهر تبریز از هر نوع تظاهرات مخالفت آمیز خودداری شده با کمال متانت از آنها استقبال به

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۹۶، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۰، سرمقاله.

۲ــ سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «بطور کلی ارتش از دموکرات های آذربایجان تاکنون ۴۵ هزار قبضه تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و سنگین و هشت میلیون فشنگ بدست آورده است. «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۷۷، مورخه‌ی ۲۶/۱/۲۰.

۳ــ این دستور در حضور عده‌ای از اعضای کمیته‌ی مرکزی فرقه به «پیشه‌وری» ابلاغ شده و عده‌ای از حاضرین در آن جلسه به عنوان شهود عینی هنوز زنده‌اند.

عمل آید. ۲ــ «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» مانند گذشته پشتیبان و مدافع تمامیت و استقلال ایران و سعادت مردم است. ۳ــ تمام سازمان‌های فرقه و اتحادیه‌ها کما فی السابق به کارهای روزانه‌ی خود مشغول خواهند بود. زنده‌باد استقلال ایران!

هیئت رئیسه‌ی میتینگ»[1]

بیست و یکم آذرماه «محمد بی ریا» اعلامیه‌ی زیر را از سوی کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» صادر کرد: «هموطنان عزیز! مردم ما به دفعات طرفداری خود را از صلح و مسالمت به ثبوت رسانده و تا امروز از هر نوع برادرکشی و خونریزی جلوگیری کرده است. این بار نیز برای پیشگیری از هرگونه برادرکشی و خونریزی باید از منافع خود چشم بپوشیم تا امنیت حفظ شود.

ما بارها طرفداری خود را از آزادی واستقلال ایران به دنیا نشان داده‌ایم. ما از همان اول اعلام داشته‌ایم که آذربایجان جزء لاینفک ایران است. اما دشمنان آزادی ایران می خواستند به نهضت آذربایجان رنگ دیگری بدهند. آنها بمنظور برقرار کردن مرزها در داخل ایران و براه انداختن برادرکشی از دست زدن به دسایس و تحریکات شوم خودداری نمی کردند و چون ما طرفدار صلح و مسالمتیم لذا از ورود نیروهای دولتی به آذربایجان به هیچ وجه جلوگیری نکردیم تا آنها بتوانند مانند سایر نقاط ایران، در حسن جریان انتخابات آذربایجان نظارت کنند. بگذار تمام مردم دنیا بدانند که خلق آذربایجان طرفدار صلح و مسالمت است. اینک نیروهای دولتی به دستور رئیس دولت آقای «قوام السلطنه» به آذربایجان می آیند. آذربایجان جزیی از ایران است، لذا با توجه به نقش مهمی که حسن جریان انتخابات در سرنوشت سیاسی مردم ایران دارد نظارت قوای دولتی در اینجا نیز باید عملی شود و به منظور خاتمه دادن به بلاتکلیفی در کشور و افتتاح مجلس شورای ملی، انتخابات هرچه زودتر انجام پذیرد.

با اعتماد به حسن نیت رئیس دولت آقای «قوام السلطنه» از تمام مردم آذربایجان می خواهیم که خونسردی خود را حفظ کرده از بروز هرگونه ناامنی جدا جلوگیری کنند. کسانی که با سوء استفاده از موقع امنیت مردم را برهم زنند بیرحمانه مجازات خواهند شد. مردم ما باید متانت خود را نشان دهند. زنده باد استقلال ایران! زنده باد مردم قهرمان ما که حافظ امنیت و انتظام است! زنده باد «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» مشعلدار آزادی!

از طرف کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ــ محمد بی ریا»[2]

همان روز دکتر «جاوید» و «شبستری» نیز تلگراف‌های مشابهی مبنی بر اطاعت از دستور مرکز به «شاه» و «قوام» مخابره کردند. در آن تلگرام‌ها چنین گفته می شد:

«خیلی فوری جناب اشرف آقای نخست وزیر

تلگراف شماره ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعد از عملیات جنگی زیارت شد. چنان چه حضرت اشرف اطلاع دارند، این جانب همیشه ساعی بودم که

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۷۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۱.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۳۷۱، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۱.

با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد. **امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای «شبستری» موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت کنیم.**

این موضوع خدمت آقای «سیف قاضی» نیز اطلاع داده شد. برای این که از خونریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمایند ستون مربوطه ترک مخاصمت کند و اجازه بفرمایند اینجانب به میانه رفته قرار آمدن قوای تأمینه را بگذارم. ــ **دکتر «جاوید»**»[1]

«پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

در این موقع که قوای تأمینه بمنظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت کرده و از نظر علاقمندی خاص اینجانب و جناب آقای دکتر «جاوید» استاندار آذربایجان فورا جلسه فوق‌العاده در انجمن تشکیل، براثر جدیت و وطنخواهی شخص اینجانب و آقای دکتر و بعضی خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد که به استانداری دستور داده شود تا از هرگونه سوء تفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تأمینه رخ دهد جدا جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان و سایر وطنخواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود.

رئیس انجمن ایالتی آذربایجان ــ شبستری»[2]

شاه به تلگراف‌های فوق مستقیما جواب نداد و فقط فرمانی به شرح زیر خطاب به فرماندهان نیروی اعزامی به آذربایجان صادر کرد: «فرمان «شاه» به فرماندهان نیروی اعزامی به آذربایجان

چون طبق تلگرافات واصله، انجمن ایالتی آذربایجان متوجه مضار برادرکشی و مقاومت در مقابل قوای نظامی شده، لذا ماجراجویان را از مبارزه و ایستادگی در مقابل قوای نظامی بازداشته و حاضر به تسلیم شدند. «کوشش کنید» با هم میهنان آذربایجانی با کمال مهربانی و رأفت رفتار کنید.»[3]

در روزهای بیستم و بیست و یکم آذرماه، عده‌ای از آزادیخواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، برای کسب تکلیف به «قلی اوف» کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول به آنها صراحتا گفت: «نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می‌آیند و با شما کاری ندارند. شما کمافی السابق بکار خود مشغول باشید. آنها به ما قول داده‌اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت آمیز خواهند داشت.» و چون مسئولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده‌ای دست به عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام جدا جلوگیری کرده و به آنها اظهار داشتند: «در آذربایجان نباید هیچ گونه برخورد نظامی پیش بیآید. چنان چه خود را در معرض خطر می بینید می توانید به خاک شوروی پناهنده شوید.»

به همین لحاظ برخلاف تصمیم اولیه، به جای عده‌ای انگشت شمار، ستون‌های منظمی از سربازان و فداییان به خاک شوروی عقب نشینی کردند. چنان که در سال ۱۳۲۶ روزنامه‌های

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۵، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۲.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۵، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۲.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۶، ۲۵/۹/۲۴.

«باکو» تعداد پناهندگان آذر بایجان را نزدیک به **هفتاد هزار نفر** نوشتند.

از همان صبح روز ۲۱ آذر کشتار و غارت بیرحمانه ای در سراسر آذر بایجان شروع شد.

چه کسانی دست به کشتار می زدند. آیا واقعا مردم آذر بایجان علیه «فرقه ی دموکرات» قیام کرده بودند؟

آن چه مسلم است اکثر یت مردم آذر بایجان یعنی زحمتکشان شهر و روستا هرگز علیه فرقه ی دموکرات قیام نکردند و کشتار کنندگان از گروه های ز یر تشکیل می شدند:

۱ــ ستاد ارتش شاهنشاهی از ماه‌ها قبل دسته های متعددی مرکب از گروهبانان و استواران قدیمی که به ز بان آذر بایجانی آشنائی داشتند، به آذر بایجان فرستاده بود. وظیفه ی این دسته ها ترور سران «فرقه ی دموکرات»، اشاعه ی اخبار دروغ و خرابکاری در پشت جبهه بود.

اینک همین افراد اولین کسانی بودند که سلاح بدست گرفته هر کسی را می خواستند می کشتند.

۲ــ نوکران و خدمه ی مالکینی که از آذر بایجان رانده شده و دهات خود را از دست داده بودند. از آنجمله «جمشید اسفندیاری»، نوکر و مباشر غدار املاک «پناهی ها» که با توصیه ی دکتر «جاو ید» مسئولیت «حفظ امنیت!» شهر تبر یز را به عهده گرفته بود. ۳ــ فواحش و معتادین که مورد بی مهری «فرقه ی دموکرات» و حکومت ملی قرار گرفته بودند. ٤ــ رو باه صفاتی که برای کسب مقام و منزلت به فرقه روی آورده بودند و اینک با تغییر اوضاع سیاسی مدال های ۲۱ آذر خود را پنهان کرده دست به خون بیگناهان می آلودند. ۵ــ عده ی معدودی از مردم کوچه و بازار که از رفتار تند و ناپسند بعضی از اعضای چپ‌نمای فرقه (مانند بعضی از مهاجر ین) دل پرخونی داشتند. ضمنا عده ی نسبتا ز یادی از روشنفکران شهری که روش سیاسی «فرقه ی دموکرات» آنان را آزرده خاطر کرده بود، ورود نیروهای دولتی را با خوش‌بینی تلقی می کردند.

مأمور ین ستاد ارتش و وابستگان دولت مرکزی که با لباس مبدل وارد آذر بایجان شده بودند، دستور داشتند که تا رسیدن نیروهای انتظامی هرآن چه بتوانند از اعضا و طرفداران فرقه نابود کنند. به همین سبب جلادان تنها به کشتن مردم به ضرب گلوله اکتفا نمی کردند بلکه به راحتی سر پرشور آزادیخواهان را در کنار خیابان از تن جدا می کردند و تل کشتگان را با ارابه ها به گورستان می فرستادند. اما دکتر «جاو ید» به همراهی محافظینش سروان «جاو یدان» و آقایان «مسیوزاده ها» در میان این بلوای خونین، آزادنه و بی آن که کسی معترضش شود در شهر می گشت.

حتا وی در اجرای دستور «رفقا» روز ۲۱ آذر از میان اجساد آزادیخواهان به استقبال نیروهای نظامی که مانند ارتش اشغالگری با مردم رفتار می کردند شتافت.

به این ترتیب روز بیست و دوم آذر ماه ۱۳۲۵ نیروهای دولتی بدون برخورد با مقاومتی وارد شهر تبر یز شدند. بلافاصله در شهر حکومت نظامی اعلام شد و سرتیپ «هاشمی» فرمانده نیروی اعزامی در مقابل شهرداری تبر یز الغاء قراردادهای منعقده بین تهران و تبر یز را اعلام کرد[1]. «و یلیام

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۹۰۹، مورخه‌ی ۲۵/۹/۲۷.

داگلاس» قاضی امر یکایی که خود به آذربایجان رفته، رفتار ارتش شاهنشاهی را با مردم آذربایجان بدینسان بیان می کند:

«... وقتی ارتش ایران به آذربایجان بازگشت، وحشت برپا کرد. سربازان قتل و غارت و تاراج به راه انداختند. آنها هرآن چه بدستشان می رسید و هرچه می خواستند تصاحب می کردند.

رفتار سربازان اشغالگر روس بسیار برازنده‌تر از اعمال وحشیانه‌ی سربازان نجات‌بخش ارتش شاهنشاهی بود. بطوری که خاطره‌ی فوق‌العاده زشت و شومی در آذربایجان بجا گذاشت.

در آذربایجان اموال و احشام دهقانان به غارت رفت و زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند. گرچه رسالت ارتش ایران، آزادی آذربایجان بود، ولی آنها مردم را غارت کرده پشت سر خود مرگ و نابودی بجا گذاشتند.

به دنبال ارتش، مالکین فراری بازگشتند. آنها به دریافت بهره‌ی مالکانه‌ی همان سال اکتفا نکردند، بلکه بهره‌ی مالکانه‌ی سال قبل را نیز از دهقانان پس گرفتند و چنان روستاییان را غارت کردند که آنها ذخیره‌ی غذایی خود را هم از دست داده گرفتار گرسنگی شدند...»[1]

شهود عینی قابل اعتماد شهادت می دادند که سواران «ذوالفقاری» به سرکردگی «سلطان محمود خان ذوالفقاری» دوشادوش ارتش وارد شهر میانه شدند و در اجرای دستور سران ارتش و رؤسای ایل دسته دسته به خانه های مردم وارد شده به چپاول پرداختند و احشام دهقانان را گله گله یدک کشیده، بردند. در همان شهر «عزیزه نام» بانوی محترمی را که عضو سازمان زنان فرقه بود از خانه‌اش بیرون کشیده به شهربانی بردند. در برابر اداره‌ی شهربانی عالم‌نمای از خدا بیخبری فتوا داد که جان و مال و ناموس دموکرات‌ها حلال است. لذا اراذل و اوباش در پناه سرنیزه‌های ارتش، جلو شهربانی برای تجاوز به زنی اسیر صف کشیدند تا به نوبت داخل و خارج شوند.

قربانی این تبهکاری هولناک هنوز در قید حیات است.

در حقیقت «از آغاز هجوم آذرماه ۱۳۲۵، آذربایجان به یک صحنه‌ی توفانی تبدیل یافت.

میدانی که شقاوت، پستی، تنگ نظری و غلامی از یکطرف و دلیری، شهامت، علو نفس و آزادی از دگرسو به مقابله پرداخته بودند!

هنوز طلایه‌ی «نیروی آزادی انتخابات!» در زنجان خودنمایی نکرده شهر به خون کشیده شد و همه کس به مفهوم آن آزادی که فئودال خونخوارخمسه علمدارش بود، پی برد.

آفتاب روزدوم آذرماه با ورود قوای دولتی از پس کوچه‌های زنجان سرکشید و «جسد شیخ محمد خوئینی»، روحانی بیدار دل که به ضربت تیر در محضر خویش از پای درآمده بود از بالای بام خانه سرنگون شد، در همان حال دسته دسته زحمتکشان شهر را به سوی مسلخ می بردند!

سراب، کانون آزادی آذربایجان سراپا در آتش کشیده شد. «محبوب» کارگر مبارز عضو کمیسیون تفتیش تشکیلات محلی را در منظر عام با سنگ قطعه قطعه کردند و جسد او را هلهله کنان به

۱ــ «ویلیام داگلاس» ــ کتاب «سرزمین عجیب با مردمی مهربان» متن انگلیسی، چاپ نیویورک، ۱۹۵۱، صفحه‌ی ٤٥، فصل چهارم آذربایجان.

معرض نمایش گذاردند.

دهکده‌ها به غارت رفت، فداییان را مانند اسراء قرون وسطی به گاری بستند، دهقانان را قطعه قطعه کردند و عاری از شرف انسانی، به هتک ناموس زنان پرداختند!

اردبیل تلخ‌تر از روز ۲۶ آذر خاطره‌ای ندارد، از فزونی شهیدان راه آمد و شد بسته شده بود، اجساد «ساری اسماعیل»، «دیباییان» و دیگران را روی دست دور شهر می گردانیدند.

آخرین گفتار «ساری اسماعیل» حاکی از ایمان به پیروزی باز پسین بود!

«خلیل دایی» را سه بار بردار کردند و هر بار نیمه جان به هوش اش آوردند ودو باره بالا کشیدند. چنین جنایت موحشی را تاریخ بیاد ندارد.

«آذر پادگان» فرماندار اردبیل در پای دار فریاد کرد: «من در راه حق کشته می شوم. پیروزی نهایی از آن حق و آزادی است. زنده باد ایران آزاد!»

دشمنان آزادی در کشتار اردبیل، چنگیز را روسفید کردند. اینها حتا کودکان خردسال را بالای دار فرستادند! «سریه» بانوی شجاع شاهسون را که یکه وتنها پنج روز در محاصره به مقاومت ادامه داده بود با وعده و پیمان از سنگر خویش بیرون کشیدند و ناجوانمردانه به سوی قتلگاه فرستادند!

هنگام تیر باران، او خاطر نشان ساخت: «این برای شما فتحی نیست، تاریخ نام پیمان شکنان را با نفرت یاد خواهد کرد. آدمکشان در این معامله سودی نخواهند برد. فرزندان آذربایجان کین مرا خواهند جست، خون شهیدان درخت آزادی را بارور خواهد ساخت!»

در «باسمنج» سر بریده‌ی «علی قهرمانی» را بالای سرنیزه زدند و همچون اعصار قدیم گرد سرنیزه به چرخ زدن و رقصیدن پرداختند.

موج جنایت بالا آمده شهر تاریخی تبریز را فرا گرفت و هجوم ژاندارم‌های دزد، پاسبان‌های افیونی، اوباش و رجاله‌های شهر که زیر فرمان ناکسانی همچون «سلطانعلی شقاقی»، «سیف الله (خان) باغمیشه»، «میر شریف» و «حاجی علی اکبر بقال» بنام «میهن پرستان!» گرد آمده بودند آغاز شد!

... ژنرال «عظیمی» فرزند دلیر خلق آذربایجان هنگام تیر باران گفت: «مطمئن باشید هر فرد ناراضی فردا یک ژنرال «عظیمی» خواهد بود، در انتظار انتقام ملی باشید!»

در مهاباد... فرزندان گرانمایه‌ای همچون قاضی ها که در بوسه گاه چوبه دار، جان تسلیم کردند و سر تسلیم به بیعت امپریالیسم ننهادند.

در تبریز... «فریدون ابراهیمی» که دانش شگرف خویش را به خدمت توده‌های مظلوم ملت گماشت، مرگ را با چنان گشاده‌رویی استقبال کرد که دژخیم را به کرنش واداشت!

... و «قلی صبحی» کارگر کارخانه‌ی میاندوآب که در ارتش خلق آذربایجان، پادگان مراغه درجه‌ی سرهنگی یافت قهرمانانه با مرگ رو برو شد. او در پای دار یادآور شد که «این بنای سست بنیان دیری نخواهد پایید، این نظم سیاه دیگر قابل دوام نیست.»

طناب پوسیده‌ی دار هم گسست، «صبحی» بر زمین نقش بست و او در همان حال

خشمگین فریاد کرد: «او باش! ادعای مرا باور کردید؟ حتا طناب دار شما هم پوسیده و بی دوام است!»[1]

۱ــ روزنامه‌ی «مردم» شماره‌ی مخصوص شهیدان مورخه ۲۷/۱۱/۱۴ «آذربایجان نخستین سنگر مبارزه‌ی خلق» و «رزم مهرگان» ۱۳۲۷، «درراه آزادی...» نوشته‌ی «عباس جعفری». (پرونده‌های ستاد ارتش تعداد کسانی را که پس از شکست نهضت آذربایجان با حکم دادگاه اعدام شده‌اند ۲۵۰۰ نفر ــ محکومیت‌های شدید ۸۰۰۰ و تبعیدی‌ها را ۳۶۰۰۰ نفر ذکر می کند.)

چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟

قیام مانند معادلات جبری مقادیر نامعینی اتخاذ می کند که ارزش آن هر روز در معرض تغییر قرار دارد، نیروهایی که در مقابل شما قرار گرفته اند، از برتری تشکیلات، نظم و اوتوریته ی سنتی برخوردارند چنان چه با تفوق عظیمی با آنها مقابله نکنید، شما شکست خورده، نابود خواهید شد.

نهضت دموکراتیک آذربایجان که به اتکاء آمادگی انقلابی مردم آن سرزمین و نارضایی عمومی خلق ایران و ضرورت ایجاد تحولات اساسی در کشور، با استفاده از شرایط مساعد بین المللی، بوجودآمده، رشد یافت، چنان چه راه درستی می پیمود و با واقع بینی انقلابی سیاست خود را در درجه ی اول براساس نیازهای کشور و خواسته های اکثریت مردم ایران پایه گذاری می کرد و آگاهانه و مصممانه و با استقلال رای از علمی ترین اصول انقلابی پیروی می کرد، چراغی بود که می توانست به شعله ی پرنوری مبدل شده سراسر میهن ما را فروغ و روشنی بخشد.

کدامند آن اصول علمی انقلابی که بی مراعات آنها هیچ قیامی پیروز نمی شود؟:

«اولاً هرگز با قیام بازی نکنید، مگر این که کاملاً آماده باشید با نتایجی که عمل شما ببار خواهد آورد رو برو شوید. قیام مانند معادلات جبری مقادیر نامعینی اتخاذ می کند که ارزش آن هر روز در معرض تغییر قرار دارد، نیروهایی که در مقابل شما قرار گرفته اند از برتری تشکیلات، نظم و اوتوریته ی سنتی برخوردارند چنان چه با تفوق عظیمی با آنها مقابله نکنید، شما شکست خورده نابوده خواهید شد. ثانیاً همین که به امر قیام دست زدید با قاطع ترین تصمیم وارد عمل شده و در موضع حمله قرار بگیرید. موضع دفاعی برای هر قیام مسلحانه به معنای مرگ است، چنین قیامی قبل از آن که بتواند با دشمن وارد مقابله شود، نابود خواهد شد. آنگاه که نیروهای دشمن پراکنده است غافلگیرانه به او حمله کنید و خود را برای پیروزی های جدید، هر چند هم ناچیز اما روزانه آماده سازید، روحیه ی پیروزمندانه ای را که اولین شورش نصیب شما کرده است در سطح بالا نگهدارید و تمام آن عناصر متزلزلی را که همیشه به دنبال قویترین محرک کشیده می شوند و مدام جویای آن طرفی هستند که از تامین بیشتری برخوردار است بگرد خود جمع آورید، دشمنان را قبل از آن که بتوانند نیروهایشان را علیه تان جمع آوری کنند مجبور به عقب نشینی سازید...»

(مارکس و انگلس ازکتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان»، فصل قیام).

لکن سران نهضت آذربایجان با تبعیت کورکورانه از سیاست روز دولت شوروی و **بی توجه به**

این حقیقت مسلم که آزادی ایران تقسیم ناپذیر است و آزادی پایدار هیچ نقطه ای از کشور بی آنکه شاهین آزادی بر سراسر وطن ما پرو بال گسترد، مقدور نیست به نهضت آذربایجان جنبه ی محلی دادند و به سرکوبی دشمن که دچار سراسیمگی و پراکندگی بود نپرداخته، آزادی را تنها برای آذربایجان خواستند. و با این فرصت بی مانند و پرارزشی که دراختیار دشمن قرار دارند تضعیف و تفرقه ی صفوف آزادیخواهان و تشکل نیروهای دشمن را سبب شده، بالمال شکست و اضمحلال خود را مسجل ساختند.

چنان که در صفحات پیش به تفصیل بیان شد، صحیح ترین و علمی ترین شکل رهایی ملی در کشور ما، چه در گذشته و چه امروز، جنبش تمام خلق علیه امپریالیسم و پایگاه های داخلی آن اعم از رژیم دیکتاتوری، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و مزدوران استعمار است. لذا چنین جنبشی در آن زمان موفق نمی شد مگر با اتحاد اکثریت طبقات زیر ستم و ضد استعمار کشور، زیر پرچم عمومی ترین شعارهای ملی ضد استعماری. بدیهی است ما در این راه کمک و مساعدت برادرانه و بی نظرانه ی کلیه ی مبارزین راه آزادی و مدافعین ستمدیدگان جهان را با آغوش باز می پذیرفتیم و دست دوستی آنها را به گرمی می فشردیم. لکن اگر نهضت ما را به بازی می گرفتند عطایشان را به لقایشان می بخشیدیم و به پشتگرمی زحمتکشان، آزادیخواهان و همه ی نیروهای ترقیخواه کشورمان می جنگیدیم. یا پیروز می شدیم و شاهراه سعادت و بهروزی را به روی ملت خود می گشودیم یا قهرمانانه شکست می خوردیم و سنن شریف انقلابی را برای فرزندانمان به یادگار می گذاشتیم.

رهبران نهضت دموکراتیک آذربایجان پس از توافق دولت شوروی با دولت «قوام» و انعقاد موافقتنامه بین تهران و تبریز گفتند: «...نهضت ما از اول برای تمام ایران بود... منتها تاکتیک و مقتضیات روز این طور ایجاب می کرد که ما به آن صورت محلی بدهیم. نتیجه راهم که نگاه بکنیم نمی توانیم تاکتیک را غلط بدانیم.»[1] اما حقیقت امر را «جرج کنان» سفیرکبیر امریکا در مسکو صحیح تر و واقعی تر استنباط کرده. او ضمن تشریح رقابت دولت های انگلیس و شوروی در ایران نوشت: «... براین جانب روشن است که در مورد تهیات و آمادگی های شوروی هر اقدامی در آن منطقه به عمل آید روس ها ناگزیرند آنرا به وضعی درآورند که به آن رنگ خصیصه ی ملی بدهند. یعنی به وضعی که چه دولت روس و چه دولت انگلیس را در کیفیتی قرار ندهد که از آن، پرستیژ ملی اجازه ی عقب نشینی را ندهد.»[2]

لذا کاملاً قابل درک و فهم است که چرا با وجود درخواست ها و استغاثه های درست و برحق آزادیخواهان ایران نهضت آذربایجان در چارچوب محلی باقی ماندو بشکل جنبش آزادی سراسرایران در نیامد و چگونه این تاکتیک های نادرست آزادیخواهان کشور را مجبور ساخت که از «قوام»، این ابلیس ارتجاع که در چهره ی فرشته ی آزادی ظاهر شده بوددفاع کنند. «قوام السلطنه» نیز زیرکانه

۱ــ «ایران ما»، شماره ی ۵۶۱، مورخه ی ۲۵/۳/۳۰، از نطق «دکتر جاوید» در منزل «حسن سروش».

۲ــ اسناد سیاسی وزارت خارجه ی امریکا سال های ۱۹۴۵ ــ ۱۹۴۶ از گزارش «جرج کنان» به وزارتخارجه ی امریکا ــ بیست و نهمین سالنامه ی «دنیا»، صفحه ی ۳۶۲.

پیشنهادهای آزادیخواهان را موقتاً پذیرفت، به مسکو رفت، مطبوعات و اجتماعات را تا حدودی آزاد ساخت، مخالفین را توقیف کرد، با شوروی قرارداد بست و با آذربایجان به گفتگو نشست، احزاب آزادیخواه را در کابینه شرکت داد و از این طریق اردوی آزادی کشور را چنان در خواب غفلت فرو برد تا توانست آنچه را صدر و حکیمی با غیض و غضب نتوانسته بودند عملی سازند، زیر لوای «حسن نیت»! انجام دهد.

همین که آذربایجان قیام کرد نیروهای پراکنده‌ی ارتجاع دچار وحشت و سرگردانی شدند رشته‌ی کارها از دستشان بدر رفت و تهران در آستانه‌ی سقوط قرار گرفت. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» حق داشت بگوید که «...اگر آذربایجان فکر حمله به تهران رامی داشت حکومت تهران نه فقط مجبور بود که در برابر خلق آذربایجان زانو بزند بلکه زیر پای آزادیخواهان تهران پایمال می شد.»[1] این امر را «موری» سفیرکبیر امریکا در ایران نیز تصدیق دارد. وی دراین باره به وزارت خارجه‌ی امریکا می نویسد: «شوارتسکف» گزارش می دهد که زنجان بطور قطع وسیله‌ی قیام کنندگان سقوط کرده است و اکنون عده‌ای از آنها از تاکستان گذشته در جاده‌ی قزوین هستند... وزارت جنگ ایران انتظار دارد دو هزار نفر از افراد مسلح آنها به تهران حمله کنند.

در این صورت حدس زده می شود که نزدیک به ده هزار نفر از طرفداران آنها اسلحه به دست گرفته قیام کنند.

از «جابان» نزدیک «فیروزکوه» نیز گزارش رسیده که عده‌ای از اهالی آن ناحیه و مازندران جمع شده آماده‌ی حرکت به تهران هستند.

ژنرال «ارفع» رئیس ستاد ارتش به تمام نیروهای مسلح پلیس، ژاندارم و ارتش آماده‌باش داده تا مجتمعاً از پایتخت حمایت کنند. هم چنین دستور داده شده که جاده‌ی تهران ــ قم به هر قیمتی است باز نگاهداشته شود تا در صورت لزوم بتوان از نیروی جنوب برای کمک به پایتخت استفاده کرد. نقشه این است که در موقع ضرورت پایتخت به اصفهان منتقل شود... قیام کنندگان (برای رسیدن به تهران) در حال حاضر دو راه دارند: یکی راه آستارا ــ پهلوی و دیگری راه زنجان ــ قزوین... ارتش ایران در نظر دارد چنان‌چه قیام کنندگان از راه‌آهن استفاده کنند، آنرا منفجر سازند. موقعیت بسیار وخیم و جدی است. تردید و پانیک در میان فرماندهان و محافل نظامی ایران هر نوع اعتمادی را از میان برده است...»[2]

«پیشه وری» نیز در این مورد چنین می گوید: «...حقیقت این است که بعد از انتخاب «قوام السلطنه» به نخست وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان فراتر روند. حتا فداییانی را که تا چهار فرسخی بندر پهلوی پیش رفته بودند بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندر پهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی سازیم...»[3]

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۷۹، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۲، سرمقاله.

۲ــ «اسناد سیاسی وزارت خارجه‌ی امریکا» سال ۱۹۴۵، صفحه‌ی ۴۶۴، متن انگلیسی.

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۷۸، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱ سرمقاله.

چرا نهضت آذربایجان با وجود آرزوی مردم سایر نقاط کشور در الحاق به آن، از مرزهای آذربایجان فراتر نرفت؟ زیرا در آن زمان سیاست شوروی به منظور اجتناب از درگیری های سیاسی بین المللی و در جهت کسب امتیازات محدود چنین می خواست که نهضت آذربایجان به سایر نقاط ایران توسعه نیابد.

لذا سران نهضت بنا به ملاحظات سیاسی بین المللی و برخلاف منافع ملت ایران از جمله مردم آذربایجان، وظیفه‌ی اصلی «فرقه دموکرات» را «آزادی ملی مردم آذربایجان»[1] وسنگر اصلی مبارزه‌ی خود را «دفاع از زبان آذربایجانی» قرار دادند.[2] و گفتند که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد؛ آذربایجان برای سرکوب ارتجاع و بسط آزادی در سراسر ایران اقدامی نخواهد کرد و «چنان‌چه حقه‌بازان تهران در اثر الهاماتی که از لندن کسب می کنند به محو آزادی ادامه دهند؛ ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده از آنجا قطع رابطه کنیم...»[3]

زیرا «آذربایجان ترجیح می دهد به جای این که با بقیه‌ی ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلند آزادی شود...»[4]

در حالی که آزادیخواهان ایران با حسرت و افسوس می نوشتند: «...ما انتظار داشتیم که آغوش هم‌میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادیخواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی از سر و جان گذشته پیکار می کنند، شود. نه این که «حزب دموکرات آذربایجان»... سایر ایرانیان دموکرات را که درتهران یا نقاط دیگر در زیر سرنیزه های باقیمانده‌ی دستگاه دیکتاتوری برای هم‌میهنان آذربایجانی و هم‌میهنان دیگر مبارزه می کنند از آذربایجان پرافتخار بدور بدارد...»[5]

آنها خطاب به رهبران نهضت آذربایجان می گفتند: «...شما دایره‌ی فعالیت خود را کوچک نکنید به فکر ایران باشید... به آزادی آذربایجان قانع نشوید... به همراهی دیگر برادران خود بشتابید...»[6] «...بیایید از این دایره‌ی کوچک که دور خود کشیده‌اید گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید «ستارخان»، بشوید «خیابانی»، بشوید کلنل «محمدتقی خان»، بشوید «میرزا کوچک خان»، بشوید «حاج سیدعبداله لاری»، بشوید آن چیزی که لنین برای روسیه بوده.

این نهضت را برای تمام ایران بخواهید. اگر شما حرف تمام ایران را بزنید؛ هر فرد ایرانی که

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲۲، از نطق «پیشه‌وری» در اداره‌ی نظام وظیفه.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۹۰، ۲۵/۶/۱۴، از نطق «پیشه‌وری»: «...در مبارزه‌ی سیاسی می توان یک قدم به جلو یا به عقب گذاشت اما از دست دادن سنگر اصلی به معنای شکست است و برای ما مسئله‌ی زبان سنگر اصلی است.»

۳ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱ــ ۲۴/۶/۱۴ (آخرین حرف ما بر سر دوراهی).

۴ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۸، مورخه‌ی ۲۴/۶/۲۹، «مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان»، به قلم «پیشه‌وری».

۵ــ «ارس بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۹، مورخه‌ی ۲۴/۷/۱۸، «ماقبل از این که دموکرات و آزادیخواه باشیم، ایرانی هستیم.»

۶ــ «نبرد بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۲۶، مورخه‌ی ۲۴/۱۰/۲.

در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این خوان یغما نصیبی ندارد؛ با شما همراه خواهد بود... شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و همراه باشد...»[۱]

آزادیخواهان ایران کاملاً حق داشتند و درست می اندیشیدند. زیرا اگر نهضت آذربایجان بجای دنباله‌روی از سیاست شوروی؛ آزادی تمام مردم ایران را خواستار می شد و عمومی‌ترین شعارهای دموکراتیک را مطرح می ساخت، نه فقط اکثریت مردم کشور را بدنبال خود می کشاند بلکه امکان اتحاد و تجهیز به نیروهای ارتجاع نمی داد و حتا جلب کمک دولت امریکا نیز برای آنها به این سادگی مقدور نمی شد.

اما «پیشه‌وری» که متفکرترین و داناترین رهبر فرقه بود وقتی به اشتباه خود پی برد؛ که کار از کار گذشته و شرایط سیاسی داخلی و خارجی به‌سود ارتجاع و به زیان آزادی تغییر یافته بود. اینک نیروهای متفرق ارتجاع سازمان یافته و به پشتیبانی دولت‌های امریکا و انگلیس آماده‌ی حمله به آذربایجان می شدند. درحالی که قسمتی از نیروهای آزادی در اثر یورش ارتجاع سرکوب شده و پراکندگی و تردید در صفوف آزادیخواهان راه یافته بود.

وی هنگامی نمایندگان مردم ایران را برای شرکت در مجلس ملی آذربایجان دعوت کرد و احیای مشروطیت را به دست توانای فرزندان آذربایجان خواستار شد که آفتاب عمر نهضت آذربایجان در شرف افول بود.

در این باره «پرویز همایون‌پور» با استناد به شهادت رهبران مسئولیتدار حزبی، در کتاب «مسئله آذربایجان» توضیحی دارد که عیناً نقل می کنیم: «... «میرجعفر باقراوف» رئیس جمهور آذربایجان شوروی؛ در جلسه‌ای که به افتخار رهبران «فرقه‌ی دموکرات» و افسران قشون آذربایجان تشکیل شده بود کم‌بها دادن به خصوصیات ملی آذربایجان و ناچیز شمردن اهمیت وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی را اصلی‌ترین علت شکست نهضت آذربایجان شمرد. اما «پیشه‌وری» در پاسخ «باقراوف» گفت: برخلاف نظر رفیق «باقراوف»؛ بزرگترین اشتباه ما عدم توجه به وحدت مبارزه‌ی مردم آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران بود.

نظری که به شدت مورد اعتراض «باقراوف» قرار گرفت و شاید هم به قیمت جان او تمام شد.»[۲]

دولت شوروی پس از توافق با دولت «قوام» و انعقاد موافقت‌نامه‌ی نفت شمال، دیگر روی آذربایجان حساب نمی کرد؛ بلکه به اصلاح روابط خود با دولت مرکزی و استفاده از دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی می اندیشید و به همین لحاظ طرفدار سازش و حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان بود.

چنان که گذشت «ساد چیکوف» سفیرکبیر شوروی در ایران مشوق «قوام» و «پیشه‌وری» در سازش و عقد قرارداد بود و حتا در مذاکرات خصوصی آنها حاضر می شد. پس از انعقاد قرارداد میان تهران و تبریز؛ آذربایجان حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پیروزی آسان را باور داشته آرایش نظامی و

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۸۶۳، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۲۴، از مقاله‌ی «پیام به «پیشه‌وری» نوشته‌ی «نوشاد».

۲ــ کتاب «مسئله آذربایجان» نوشته‌ی «پرویز همایون‌پور» متن فرانسه «چاپ لوزان» صفحه‌ی ۱۸۱.

آمادگی جنگی خود را به عنوان اصلی ترین حربه در اجرای موافقت‌نامه و نیل به پیروزی از دست داد.

«ولایت خمسه» را که دروازه‌ی آذربایجان بود تسلیم دشمن کرد و حتا فداییان رشید و صدیق خود را که با آن همه شور و شوق در راه آزادی پیکار می کردند خلع سلاح کرد.

هنگامی که حکومت ملی آذربایجان قشون خلق را سازمان می داد؛ «پیشه وری» طی نطقی خطاب به مردم آذربایجان چنین گفت: «...زندگی می خواهی آماده‌ی مرگ باش!... آزادی را فقط به نیروی قشون منظم و مسلح می توان حفظ کرد... لذا فرقه و دولت، تمام آذربایجانیانی را که قادر به برداشتن اسلحه هستند به صفوف قشون خلق دعوت می کند...»[۱]

ما برای دفاع از آزادی «...فرش زیر پایمان را فروخته، تانک و توپ و هواپیما خواهیم خرید...»[۲]

سپس تمام اعضای فرقه به فرا گرفتن تعلیمات جنگی دعوت شدند. حتا در بعضی نقاط آذربایجان، سازمان فرقه حالت جنگی به خود گرفت.

اینک دستور هیئت اجراییه «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» ــ کمیته‌ی ولایتی «خمسه» را نقل می کنیم: «فرمان جنگی ــ برابر تصمیم متخذه در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مورخه‌ی ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ از طرف کمیته‌ی ولایتی خمسه به کلیه‌ی اعضای فرقه دستور داده می شود:

۱ــ از این تاریخ تمام اعضای فرقه در حال آماده‌باش جنگی خواهند بود.

۲ــ در تمام سازمان‌های حزبی انضباط و مسئولیت جنگی حکمفرما خواهد بود.

۳ــ کلیه‌ی مکاتبات و دستورهای تشکیلاتی به شکل فرمان‌ها و گزارش‌های جنگی نوشته خواهد شد.»[۳]

در همان ایام مفسر رادیو «نیو یورک» به نقل از گزارش‌های خبرنگاران خارجی چنین گفت:

«اهالی آذربایجان چنان شور و هیجانی برای مسلح شدن نشان می دهند که تصور نمی رود به این آسانی حاضر به زمین گذاشتن اسلحه شوند... در اغلب شهرها و قصبات حتا کودکان و کهنسالان و زنان لباس نظامی در بر کرده و خود را برای جنگ آماده ساخته‌اند... روستاییان و کارگران دسته دسته دهات و قصبات را ترک گفته به محل اجتماع سربازان می شتابند...»[۴]

جالب است بدانیم که پس از امضای موافقت‌نامه بین تهران و تبریز «شیخ حسین لنکرانی»، یکی از نمایندگان دولت مرکزی در مذاکره با نمایندگان آذربایجان با اشاره به مذاکرات فیمابین و این که نهضت آذربایجان باید کانون تحولات اساسی در ایران باشد، خطاب به نمایندگان آذربایجان گفت: «... تمام مواد را قلم بزنید ولی تفنگ را نگهدارید... من صریحاً به آذربایجان می گویم

۱ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۰، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۱۸.

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۱۲۳، مورخه‌ی ۲۴/۱۱/۲۲.

۳ــ روزنامه‌ی «آذر» ارگان کمیته‌ی ولایتی خمسه، شماره‌ی ۲۶، مورخه‌ی ۲۵/۲/۱۱.

۴ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۳۶، مورخه‌ی ۲۵/۲/۳۱، «خبرنگاران و مفسرین خارجی درباره وقایع آذربایجان بحث می کنند.»

یک ملتی با چشم امید بدانسو می نگرد. در یغ است ملتی را ناامید کرد.»[۱]

متاسفانه سران نهضت آذربایجان بزودی فراموش کردند که «سیاست از لوله‌ی تفنگ می گذرد.»

آنها پس از امضای موافقت‌نامه با تهران، به گمان این که دوره‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی نهضت پایان پذیرفته اعلام داشتند که: «تا امروز ما برای بدست آوردن خواسته هایمان با اسلحه مبارزه می کردیم اما بعد از این بوسیله‌ی قلم و سازمان‌مان مبارزه را ادامه خواهیم داد...»[۲]

لذا پیش‌بینی نکردند که اگر مذاکرات شکست خورد، یا موافقت‌نامه به مرحله‌ی اجرا در نیامد یا بدتر از همه دوستان پای از معرکه بیرون کشیدند، چه باید کرد و چگونه به اتکای نیروی خلق و در اجرای خواسته های آنها بپاخواسته لوله های تفنگ را بسوی دشمنان چرخاند.

تاریخ نشان داد که در پیکار مرگ و زندگی بین آزادی و ارتجاع در کشور ما؛ نه فقط عمال استعمار قیافه کریه خود را از زیر پرده‌ی ریا و تزویر آشکار ساختند، متأسفانه دوست و همسایه‌ی بزرگ ما دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز از پشتیبانی مادی و معنوی آزادیخواهان در یغ ورزید و دستور عقب‌نشینی به نیروهای خلق آذربایجان صادر کرد و حتا مبارزینی را که حاضر نبودند سنگرهای خود را ترک کرده دست بسته تسلیم دشمن شوند وادار به ترک مقاومت کرد.

در آن دقایق دشوار و تاریک یکبار دیگر حقیقت نقاب از چهره برداشت تا همگان بدانند، **آن آزادی که عطیه‌ی صاحبان قدرت و ثمره‌ی سیاست بازی‌های بیگانگان بوده و به اراده‌ی مستقل مبارزین راه آزادی و نیروی لایزال مردم ــ کسانی که همه چیزشان به این آب و خاک بسته است و وطن واقعاً متعلق به آنهاست ــ متکی نباشد، یک پول سیاه نمی ارزد. آزادی واقعی به نیروی مجاهده و تلاش پیگیر فداییان راستین ملت، کسانی که تنها نیازهای واقعی مردم الهام‌بخش آنهاست، به دست می آید و لاغیر.**

هستند کسانی که می گویند آزادیخواهان در آن جنگ شکست می خوردند. مسلماً این احتمال وجود داشت، اما مهم آن نبود که در آن جنگ کدام طرف غلبه می کرد. آن‌چه ارزش و اهمیت داشت این بود که میهن ما ایران از زیر آتش آن جنگ با قیافه‌ی جدیدی بیرون می آمد، «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» پس از آن همه ادعاها با خواری و ذلت تسلیم نمی شد و تا آخرین نفس قهرمانانه می جنگید و سنن انقلابی خود را بمانند درس‌های گرانبهایی به تاریخ کشورمان می سپرد.

در یغا که چنین نشد! «پیشه‌وری» دستور تسلیم را نپذیرفت و چون امکان عمل نداشت ناچا ایران را ترک کرد. اما دکتر «جاوید» و «شبستری» و «بی ریا» دستور را پذیرفتند و مأمور اجرای آن شدند. بلافاصله دکتر «جاوید» و «شبستری» «به نام مردم آذربایجان» تلگراف های شرم‌آور

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۶۱، مورخه‌ی ۲۵/۳/۳۰، از سخنرانی «لنکرانی» در منزل «حسن سروش» در حضو دکتر «جاوید».

۲ــ «آذربایجان»، شماره‌ی ۲۴۲، مورخه‌ی ۲۵/۴/۱۴، از مقاله «در دومین دور مبارزه چه وظیفه‌ای به عها داریم.»

ننگینی به «شاه» و «قوام» مخابره کردند و اجازه خواستند که به پیشواز ژاندارم‌های خون‌آشام و غارتگر بشتابند. این تلگراف‌ها برخلاف پاره‌ای ادعاهای پوچ و دغل کوچکترین تأثیری در سرنوشت دردناک مردم آن دیار نداشت و جزیی تخفیفی در کشتار بیرحمانه‌ی خلق آذربایجان در پی نیاورد. نزدیک به بیست هزار نفر از بهترین فرزندان آذربایجان شهید شدند و نیروهای تامینه «شاه» و «قوام» که «باکمال مهربانی و رأفت برای «تأمین آسایش و امنیت!» اهالی آذربایجان به آن استان فرستاده شده بودند به واقع روی ارتش اشغالگر فاشیست را سفید کردند.

البته عقب‌نشینی و شکست نهضت آذربایجان و تسلیم ناجوانمردانه‌ی مردم غیور آن سامان به دژخیمان خونخوار ارتجاع، علاوه بر خواست سیاست شوروی، به لحاظ مناسبات بعضی رهبران نهضت آذربایجان با دولت مرکزی نیز جای بسی تعمق و تأمل است:

از نظر دولت شوروی انحلال نهضت آذربایجان، این فرصت را پیش می‌آورد که جنجال جهانی حاصل از این مسئله خاموش شود و در مجامع بین‌المللی «مدلل» شود که دولت شوروی در مسئله آذربایجان دخالتی نداشته و انجمن ایالتی آذربایجان به میل و اراده‌ی خود نیروهای اعزامی مرکز را پذیرفته است و احتمالاً در برابر از دست دادن آذربایجان، امتیاز دیگری در یک نقطه‌ی دیگر جهان کسب شود. ضمناً راه انجام انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی ــ که نامزد تصویب موافقت‌نامه‌ی نفتی ایران و شوروی بود ــ نیز هموار می‌شد.

اما آن‌چه درباره‌ی دکتر «جاوید» و «شبستری» باید گفت این که آنها با توصیه‌ی دولت شوروی ماندند تا آذربایجان را به حکومت مرکزی تحویل دهند و به قول خودشان موفق شدند که «آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت سازند.» آنها در اجرای وظایف خود از ارتش استقبال کرده با فرماندهان ارتش همکاری کردند.

دولت مرکزی پس از خاتمه‌ی کار آذربایجان، دکتر «جاوید» و «شبستری» را به تهران برد وتحت نظر قرار داد و بعد از گذشت یک سال و نیم آنان را به دادگاه زمان جنگ کشانید.

رأی دادگاه زمان جنگ می‌گوید: «نظر به این که به دادگاه مسلم است طبق اعترافات متهمین و سایر مدارک پرونده؛ دکتر «سلام اله جاوید» وزیر کشور متجاسرین آذربایجان بوده و «شبستری» نیز سمت رئیس مجلس شورای آنرا داشته است، علیهذا از این حیث جرم آنان مسلم و منطبق با ماده‌ی ۴۰۹ قانون دادرسی ارتش بوده. ولی چون در جریان کار بطرز مسالمت‌آمیز در وقایع آذربایجان قضیه را خاتمه داده و به مأمورین و نمایندگان دولت و بخصوص به افسران ارتش کمک و مساعدت‌های لازم مرعی داشته و با داشتن وسایل از مرز خارج نشده و فرار نکردند و این عمل حسن‌نیت متهمین را ثابت می‌سازد علیهذا هر یک از نامبردگان را با رعایت ماده‌ی ۴۴ قانون دادرسی ارتش به دو سال زندانی مجرد از بدو بازداشت محکوم می‌کند...»[1]

لکن این محکومیت د رمورد آنان اجرا نشد زیرا آنها به دلایلی که در متن فرمان همایونی مذکور است؛ شامل عفو ملوکانه شد. اینک آن فرمان:

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۵۳، مورخه‌ی ۲۷/۴/۱۰، «جاوید» و «شبستری» به دو سال حبس محکوم شدند.

«آقایان دکتر «جاوید» و «شبستری» به مناسبت اتهاماتی که در حوادث آذربایجان دارا بودند؛ تسلیم دادگاه نظامی شدند. دادگاه پس از رسیدگی به وضعیت آنها و بررسی کامل به سوابق امر هر یک را به دوسال زندان مجرد محکوم کرد. لکن نظر به علل پایین:

۱ــ نامبردگان در تمام مدت تسلط متجاسرین ارتباط خود را با مقامات مرکزی طبق مدارک مقتضی که موجود است حفظ و جریانات را گزارش می کرده‌اند.

۲ــ از طرف حکومت مرکزی به دکتر جاوید سمت رسمی استانداری داده شده بود و می رساند که مورد اعتماد حکومت مرکزی بوده است.

۳ــ عملیات آنها پس از حرکت قوای مرکزی به آذربایجان برله مرکز و با تمام قوا از عملیات خائنانه جلوگیری و تلگرافاتی مخابره کرده و راهنمایی هایی کرده‌اند که خدمتگزاری آنها را به دولت می رساند و به علاوه در موقع ورود قوای مرکز به آذربایجان خود را در اختیار فرماندهان مربوطه گذارده و در کشف اسرار کوشش کرده‌اند. بنابراین مشمول یک درجه عفو ملوکانه قرار گرفتند.»[1]

باید توجه داشت که دکتر «جاوید» و «شبستری» مشمول ماده‌ی واحده‌ی عفو متهمین سیاسی وقایع آذربایجان که در تاریخ ۲۷/۴/۱۵ به تصویب مجلس شورایملی رسید، نشدند. زیرا قانون مزبور چنین مقرر می داشت: «...مشمول این قانون نسبت به کسانی که در قیام مزبور عامل مؤثر یا از رؤسا بوده و به واسطه‌ی ارتکاب جرائم مذکور (جنحه و جنایت سیاسی یا جنحه و جنایت عادی ناشی از قیام به استثنای مرتکبین قتل و غارت) محکوم شده یا فعلاً تحت تعقیب هستند... در هر مورد بخصوص موکول به تصویب هیئت وزیران و صدور فرمان همایونی خواهد بود...»[2] لذا آنها برابر تصویب نامه هیئت وزیران و فرمان همایونی از مجازات معاف شدند.

به این ترتیب قابل فهم است که چگونه این دو رهبر نهضت آذربایجان جان سالم از معرکه بدر بردند و مشمول مراحم و عواطف ملوکانه شدند.

پس از شکست نهضت آذربایجان؛ برای توجیه آن شکست دلایل بی منطق و پوچی ارائه شد که ما اجمالاً آنها را از نظر می گذرانیم:

۱ــ «چنان چه آذربایجان مقاومت می کرد و جنگ داخلی در می گرفت، امپریالیست ها در کشور ما دخالت می کردند.» لزومی به توضیح ندارد که نیروهای اعزامی به آذربایجان تحت سرپرستی و راهنمایی امپریالیست ها عمل می کردند. چنان که نیروهای امریکایی و انگلیسی مستقیماً نیز دخالت می کردند، آزادیخواهان می توانستند به اتکاء زمینه‌ی بسیار مساعدی که در ایران وجود داشت، جنگ منظم را به جنگ پارتیزانی مبدل سازند و مسلماً نتیجه و حاصل آن بدتر از آنچه اتفاق افتاد نبود.

۲ــ «کشانده شدن جنگ به مرزهای شوروی، امنیت پایگاه سوسیالیسم را به خطر می انداخت. لذا برای دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری، آذربایجان ناچار بود اسلحه را به زمین

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۵۸۱، ۲۷/۴/۱۶، و «ایران ما» شماره‌ی ۱۰۵۹، ۲۷/۴/۱۷، عفو دکتر «جاوید» و «شبستری».

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۵۸۱، ۲۷/۴/۱۶.

گذاشته، تسلیم شود.»

درست است که منظور دولت های امریکا و انگلیس از ابقاء مسئله ایران در شورای امنیت، منکوب ساختن نهضت آذربایجان، ایجاد شانتاژ و تحریکات علیه شوروی و قطع نفوذ آن دولت از ایران بود. ولی اگر ملت هایی که افتخار همسایگی اولین کشور سوسیالیستی جهان را دارند، از حق انسانی و طبیعی آزاد زیستن و مبارزه در راه آن ــ به سبب همین همسایگی ــ محروم نیستند، ما نیز حق داشتیم که برای دفاع از آزادی خود بجنگیم حتا اگر دولت شوروی قادر نبود از ما پشتیبانی کرده به یاری ما بشتابد.

به علاوه این ناسیونالیسم بوژوازی است که از تلاش ملت های مظلوم برای کسب آزادی در هراس است. والا انترناسیونالیسم پرولتری در کجا ملت ها را از پیکار مقدس آزادی منع کرده است؟ انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم تباه ساختن حیات ملتی به دلیل منافع ملت دیگر نیست، بلکه به معنای کمک متقابل و همدردی بی دریغ و خلل ناپذیر زحمتکشان و ستمدیدگان جهان در راه نیل به آزادی و ترقی است. وگرنه قربانی کردن مردمی که از زیر شکنجه ها و رنج های قرون و اعصار بپاخاسته و به پیکار مقدس آزادی دست زده اند ــ آنهم به نام انترناسیونالیسم پرولتری ــ بدترین تجاوز به حریم حیثیت انسانی است.

فراموش نکنیم که «ولادیمیر ایلیچ لنین» این فرزند انقلاب و رهبر عالیقدر انقلاب کبیر اکتبر، وظیفه ی سوسیالیست ها را در برابر جنبش های رهایی ملی چنین بیان داشته است:

«...سوسیالیست ها باید مصممانه و با عزمی راسخ از انقلابی ترین عناصر جنبش بورژوا ــ دموکراتیک رهایی ملی در کشورهای (مستعمره و نیمه مستعمره) حمایت کرده و به قیام آنها، یا بنا به موقعیت، به جنگ انقلابی آنها علیه قدرت های امپریالیستی ستمگر مساعدت کنند.»[1]

اما انحراف از این سیاست درست و قربانی ساختن ایدئولوژی پیش پای سیاست دولتی نه فقط امید ملت ایران را در نیل به آزادی و ترقی بر باد داد، بلکه نفوذ امپریالیست ها را زیر ماسک «مدافعین استقلال و تمامیت ایران» در کشور ما تثبیت کرد و لطمه ی بزرگی به حیثیت و محبوبیت دولت شوروی وارد ساخت.

اینک این فصل را با کلمات انسانی ناشناخته که قلبش برای آزادی مردم و کشور ما می تپیده به پایان می بریم:

«روزی که اعلامیه ی ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ انتشار یافت در سراسر کشور از کرانه های بحر خزر تا سواحل خلیج فارس و عمان همه چشم به راه نهضت و قیامی بودند و نهضت مردم آذربایجان شایستگی آنرا داشت که به این انتظار پایان بدهد.» اما «...«حزب دموکرات آذربایجان» عقیده داشت که ما اول باید خانه ی خود را درست کنیم و بعد به فکر نجات همه ی ایران باشیم.

ولی تنها آذربایجانی نبود که می خواست خانه ی خود را از چنگ دشمنان ملت نجات دهد. زارع زحمتکش فارسی، کارگر ستمکشیده ی اصفهانی، دهقان رنجدیده ی خراسانی، برهنه های

۱ــ «لنین»، کلیات آثار، جلد ۲۲، چاپ «مسکو ــ پاریس»، صفحات ۱۶۴ــ۱۶۵.

خوزستانی، مردم لر و کرد و ترکمن و بختیاری و کرمانی همه این آرزو را داشتند. منتهی اوضاع و احوال آذربایجان برای رو پیدن نهال انقلاب مساعدتر بود. اگر آذربایجانی بند از پای خوزستانی می گشود و اگر هر دو باهم دست فارسی را می گرفتند. اگر بازوان زحمتکشان ایران در هم حلقه می شد، کدام بند و بست بین المللی، کدام سیاست و چه نیرو یی قدرت مقابله داشت؟»

«حزب دموکرات آذربایجان» صحبت از «من» به میان آورد، خدا می داند اگر «ما» گفته بود و به هزارها مردمی که در اقصی نقاط کشور گرم و صمیمانه دست همت دراز کرده بودند به همان شیوه‌ی «ستارخان» پاسخ داده بود حال ۱۲ شهر یور چگونه برگزار می شد!

به هر حال نهضت دموکراتیک آذربایجان در یکسال عمر خود کارهایی کرد که شایسته‌ی آن بود که دنبال شود و اشتباهاتی مرتکب شد که می تواند برای آیندگان عبرت باشد. و ما امروز که فقط خاطره‌ای از آن قیام باقیمانده است به امید این که از شکست ها پند گرفته شود و اشتباهات گذشته تکرار و تجدید نشود؛ به امید این که همه باهم برای رهایی ایران همت کنیم و به امید این که نسل آینده به ما سرزنش روا ندارد در این شرایط دشوار و سخت از آن یاد می کنیم.»[1]

۱ــ «آنقدر شکست می خوریم تا راه پیروزی را بیاموزیم» به قلم سردبیر بازنشسته به مناسبت پنجمین سالگرد انتشار اولین اعلامیه‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان»، «دار یا» شماره‌ی ۲۶۷، ۲۹/۶/۱۲.

فصل هشتم

اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان

«حزب توده‌ی ایران» و احزاب آزادیخواه پس از شکست نهضت آذربایجان

عقب‌نشینی و شکست ناگهانی و پیش‌بینی نشده‌ی نهضت آذربایجان و کردستان و روشی که دولت شوروی در این مورد اتخاذ کرد ضربه‌ی بزرگی به جبهه‌ی آزادی ایران وارد ساخت.

فشار ارتجاع بیش از پیش تشدید شد روزنامه‌های مترقی در محاق تعطیل افتادند آزادیخواهان توقیف و تبعید شدند ائتلاف احزاب آزادیخواه از هم پاشید[1] و تشنجات و اختلافات فکری شدیدی در داخل احزاب آزادیخواه بروز کرد.

مخصوصاً در میان اعضای «حزب توده‌ی ایران» مسائل گوناگونی نظیر سیاست گذشته‌ی حزب در برابر نهضت آذربایجان دنباله‌روی کورکورانه حزب از سیاست دولت شوروی چپ‌روی‌هایی که از طرف رهبران و مسئولین حزب مشاهده شده بود و صلاحیت رهبران و مسئولین حزب مورد بحث و گفتگو قرار گرفته تشکیلات وسیع «حزب توده‌ی ایران» در تاریکی عمیقی فرو رفت.

اولین اظهارنظر رسمی که از طرف «حزب توده‌ی ایران» راجع به وقایع آذربایجان در مطبوعات انتشار یافت از طرف «دکتر کشاورز» بود. وی چنین گفت: «...خاتمه‌ی مسئله آذربایجان چنان‌چه در اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» اشعار شده است به نحوی که انجام شده بهتر از عکس آن بوده. زیرا هیچ ایرانی وطنپرستی میل نداشته و ندارد که ایران صحنه‌ی یک جنگ داخلی و برادرکشی یا احیاناً وسیله و بهانه‌ی ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان

۱ــ بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی «حزب ایران» که در شماره‌ی ۱٤ (۵۲۸) مورخ ۲۵/۱۰/۱۱ روزنامه‌ی «اخبار ایران» انتشار یافته حاکی از این است که: «...ما برای پیشرفت عقاید خود با «حزب توده‌ی ایران» ائتلاف کردیم. ولی پیشآمدهای اخیر باعث شد که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» ترک فعالیت علنی را اعلام داشت و مدتی است که تماس خود را با ما قطع کرده و حتا بیانیه‌هایی که در این مدت صادر کرده (مثلاً بیانیه راجع به عدم شرکت در انتخابات) بدون اطلاع ما بوده است. از این نظر حزب ایران اعلام می دارد که از این به بعد آزادانه و بالاستقلال در راه آزادی و استقلال ایران مبارزه خواهد کرد.»

شود.»[۱]

و مجله‌ی «مردم» ارگان تئور یک «حزب توده‌ی ایران» نظر حزب را نسبت به شکست نهضت آذربایجان به این گونه بیان داشت: «در ماه گذشته نیروهای دولتی به تبریز مرکز ایالت آذربایجان وارد شدند و این عمل طبق دستور و قبول تلگرافی استاندار آذربایجان و انجمن ایالتی آن سامان انجام گرفت. پیش از آن که استاندار آذربایجان و رئیس انجمن ایالتی موافقت خود را با دستور دولت اعلام دارند برخی از رهبران «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» که پس از حادثه‌ی زنجان نسبت به ورود قوای دولتی خوش‌بین نبودند قصد مقاومت داشتند. ولی از قرار سرانجام کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی دموکرات» مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و برای حفظ صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است و به منظور جلوگیری از جنگ و برادرکشی از قصد مقاومت صرفنظر کرد و ترک مخاصمت اعلام شد. با توجه به فواید کلی تری که از این اقدام ناشی می شود باید بهر سبب از آن هواداری کرد. زیرا یک عقب‌نشینی سودمند از یک حمله‌ی زیانبخش بیشتر در خور قبول است... البته ما نباید طرفدار آن باشیم ولو به قیمت خونریزی در جهان به پیروزی موقتی نایل آییم. بهتر آن است که ما در پناه صلح جهانی و پیشرفت آزادی در سراسر عالم پیش رو یم...»[۲]

«حزب توده‌ی ایران» که به هنگام اوج نهضت درهای خود را به روی عناصری از طبقات مختلف با هدف‌ها و مقاصد گوناگون باز گذاشته و به شکل بی قواره و حساب‌نشده‌ای بزرگ شده بود[۳] و از طرف دیگر به جای رهبری حوادث به دنبال آن راه می رفت، به وقت افول نهضت با توفانی از اعتراضات و انتقادات بجا و بی جا رو برو شد. فرصت‌طلبانی که به آرزوی کسب مقام و منزلتی وارد حزب شده بودند بلافاصله پس از شکست نهضت آذربایجان صفوف حزب را ترک کردند. اما طغیان افکار و احساسات اعضای پایدار حزب، ارزیابی مجدد کردارها و گفتارهای پیشین را طلب می کرد.

در چنین شرایطی کمیته‌ی مرکزی نتوانست در برابر اعتراضات و انتقادات اعضای حزب ایستادگی کرده و جوابگوی آنها شود. لذا شورایی مرکب از اعضاء کمیته‌ی مرکزی، کمیسیون تفتیش مرکزی، سه نفر از کمیته‌ی ایالتی تهران و دو نفر از کمیسیون تفتیش ایالتی تهران دعوت شدند تا از میان خود هیئت اجرائیه موقت «حزب توده‌ی ایران» را انتخاب کنند.

این هیئت که از اشخاص زیر تشکیل می شد: دکتر «رضارادمنش» ــ دکتر «فریدون کشاورز» ــ دکتر «مرتضی یزدی» ــ دکتر «محمد بهرامی» ــ «عبدالحسین نوشین» ــ «احسان طبری» ــ «احمد قاسمی» ــ دکتر «نورالدین کیانوری» ــ دکتر «غلامحسین فروتن» ــ «محمود بقراطی» ــ «خلیل ملکی» به جای کمیته‌ی مرکزی اداره‌ی امور حزب و تدارک دومین کنگره‌ی حزبی را به عهده گرفت.

۱ــ «ارس به جای ایران ما» مورخ ۲۵/۱۰/۱۱.

۲ــ «مجله مردم» شماره‌ی ٤، سال اول دوره‌ی پنجم به نقل از مقاله «اندرز تاریخ».

۳ــ در «حزب توده‌ی ایران»، قبل از شکست نهضت آذربایجان پذیرش گروهی اعضا نیز متداول بود. به عنوان مثال اعضای باشگاه «نیرو و راستی» به سر پرستی «منوچهر مهران» به شکل گروهی به حزب پذیرفته شدند.

اولین اقدام هیئت اجراییه موقت انتشار دو اعلامیه یکی خطاب به اعضای حزب و دیگری خطاب به هم‌میهنان بود که در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵ در «نامه‌ی مردم» که به جای روزنامه‌ی «رهبر» و به عنوان ارگان هیئت اجراییه موقت منتشر می شد، چاپ شد.

اینک قسمت‌هایی از دو اعلامیه‌ی مذکور را که ثمره‌ی سردرگمی ناشی از شکست و عکس العمل چپ روی‌ها واشتباهات گذشته بود در زیر می آوریم:

اعلامیه هیئت اجراییه موقت خطاب به رفقای حزبی برنامه‌ی عمل خود را به شرح زیر بیان می دارد:

۱ــ مطالعه‌ی انتقادی از روش گذشته حزب، آشکار ساختن خبط و خطای گذشته برای روشن کردن راه درست آینده.

۲ــ این هیئت در سیاست داخلی نظر خود را به سه اصل «استقلال ــ آزادی و ترقی متکی می کند.» و منظور از آزادی را «اجرای کامل قانون اساسی در مورد کلیه‌ی آزادی‌های فردی و اجتماعی» می داند.

۳ــ «به همه‌ی رفقای حزبی توصیه اکید می شود که در مبارزه‌ی اجتماعی خود در راه قانون کوچکترین انحرافی حاصل نکنند.»

۴ــ «در صحنه سیاست بین‌المللی ما هوادار سیاستی هستیم که به صلح و همکاری بین‌المللی کمک کند و فتنه‌جویانه و جهانگیرانه و منافی با آرمان ملل شیفته‌ی آزادی و اصول منشور ملل متفق نباشد.»

۵ــ «برای اصلاح سازمان حزب هئیت اجراییه‌ی موقت و بوروکراسی غلط سابق را از بین برده، دستگاه ساده و متمرکز و کوچکی از میان عناصر جدی و درست برقرار خواهد کرد و به منظور اصلاح بنیه‌ی مالی حزب روش کار داوطلبانه را به جای کادرهای موظف برقرار خواهد کرد و کلیه‌ی مخارج زائد را حذف خواهد کرد.»

۶ــ «هیئت اجراییه معتقد است که برخلاف گذشته باشید فقط به کیفیت اعضاء حزب توجه شود نه به کمیت آن. لذا این هیئت با اختیاراتی که به یک کمیسیون تصفیه پنج نفری داده است حزب را از کلیه‌ی عناصر فرصت‌طلب، ماجراجو، فاسد، مغرض، خطاکار و بدنام پاک خواهد کرد...»

۷ــ هیئت اجراییه از اعضای حزب می خواهد که افراد خطاکار را باذکرمدرک معرفی کنند.

۸ــ هیئت اجراییه از این پس فعالیت منظمی برای تعلیم افراد تحت نظر شعبه تعلیمات خواهد داشت.

۹ــ هیئت اجراییه از سازمان‌های خود در شهرستان‌ها می خواهد که تا «دستور ثانوی از هرگونه تظاهر، صدور بیانیه، نشر روزنامه، دادن نمایش‌ها و کنفرانس‌ها خودداری اکید شود. فقط کوشش به عمل آید تا حتی المقدور حوزه‌های حزبی محفوظ بماند.

۱۰ــ «هیئت اجراییه موقت برای تهیه‌ی مقدمات تشکیل کنگره‌ی دوم حزب در عرض سه ماه اقدام خواهد کرد تا در آن کنگره کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب شود. این هیئت به کنگره‌ی

آینده طرح تازه‌ای برای مرامنامه و نظامنامه تقدیم خواهد داشت.

اعلامیه سپس می گوید: «هیئت اجراییه موقت در وقایعی (دقایقی) مسئولیت را پذیرفته که اوضاع از هر لحاظ پیچیده و مبهم است. ما نمی دانیم تا چه حد از لحاظ سیاست کشور و اوضاع داخلی کار ما موفقیت‌آمیز خواهد بود. ولی مطمئناً مساعی خود را بدون دریغ مبذول خواهیم داشت...»[1]

بیانیه‌ای که خطاب به هموطنان نوشته شده نظرات و هدف های هیئت اجراییه موقت را مشروح‌تر و روشن‌تر ذکر می کند:

«۱ــ **جنبه‌های مثبت:** هیچ کس نمی تواند منکر آن شود که «حزب توده‌ی ایران» برای بیداری مردم این کشور کوشش خارق‌العاده کرده و نخستین جریان بزرگی است که در شهر و ده رخنه کرده و جامعه‌ی ایرانی را تکانی داده است... «حزب توده‌ی ایران» در گذشته به متشکل کردن توده‌ی عظیم موفق شده و تشکیلاتی بودن و از راه جمعیت و تشکیلات کار کردن را به مردم ایران آموخته است... «حزب توده‌ی ایران» در گذشته با سرسختی از آزادی دفاع کرده و با این که در این راه اشتباهاتی دارد، ولی احدی نمی تواند منکر شود که در جریان پنج سال گذشته این حزب یکی از مدافعین لجوج و سرسخت دموکراسی بوده است...»

«۲ــ **جنبه‌های منفی:** «حزب توده‌ی ایران» در گذشته به کمیت اعضاء بیش از کیفیت اهمیت داده و در اثر بروز حوادث مساعد ناگهان سیل داوطلبان عضویت به جانب این حزب روان شد و در عرض مدتی کوتاه حزب توسعه‌ی عجیب و بی سابقه‌ای یافت. در نتیجه‌ی این بحران رشد، عناصر فرصت‌طلب، فاسد، ماجراجو در داخل حزب رخنه کردند و چون حزب به اندازه‌ی کافی رهبران فهمیده نداشت تا این جمعیت عظیم را اداره کنند عناصر فاسد آزادانه به اعمال خود ادامه دادند و بدون بازخواست و نظارت حزب و متناسب با تمایلات محدود و کوچک خود عمل کردند. این افراد هموطنان دیگر را رنجاندند و از معنای آزادیخواهی گریزان ساختند و نام حزب را آلوده کرده حیثیت اعضاء پاکدامن آنرا نیز متزلزل کردند و حتا بدون کوچکترین اطلاع کمیته‌ی مرکزی و دستگاه رهبری به عملیات بی معنی و مضر و غلط دست زدند... در حقیقت حزب ما با آن که علناً حامی و طرفدار دموکراسی بود در عمل روشی نشان داد که اعتماد مردم را به آزادیخواهی خود متزلزل ساخت و به جای آن که حمایت از آزادی را در سر لوحه‌ی فعالیت خود قرار دهد، به یک مبارزه‌ی طبقاتی وسیع و غیرلازمی متوجه شد و در نتیجه طبقات آسوده و مرفه اجتماع را متوحش ساخته و آنها را به جانب مرتجعین متوجه ساخت.

«حزب توده‌ی ایران» در گذشته چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی با وجود حسن‌نیت و علاقه به حقیقت، طریقه‌ای در پیش گرفت که به طرفداری از سیاست یکطرفه و افراط در عقاید خود متهم شد.

«حزب توده‌ی ایران» دارای این نقص بزرگ بود که نتوانست ایرانیان را چنان که باید

۱ــ «مردم»، شماره‌ی اول، دوره‌ی پنجم، به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵.

و شاید به هدف‌های خود متوجه ساخته و به حسن‌نیت و صداقت خود قانع سازد. علاقه‌ی او به آزادی و اصلاح، او را به یک جانبداری متعصبانه از جنبش آذربایجان واداشت و حال آن که فقط در صورت فاش ساختن جنبه‌های مثبت و منفی این جنبش «حزب توده‌ی ایران» می‌توانست صداقت خود را نشان دهد.

در «حزب توده‌ی ایران» خواه در میان افراد عادی خواه در دستگاه رهبری پیوسته کسانی بودند که حقایق را متذکر شده و انحرافات و افراط‌ها را منع می کرده‌اند. ولی وضع اجتماعی و حزبی طوری بود که روش این افراد پیشرفت نداشت و حتا کمیته‌ی مرکزی سابق که با بسی از این غلط‌روی‌ها و افراط‌ها مخالف بود، انضباط حزبی را اجراء نمی کرد و به تصفیه کامل حزب دست نمی‌زد.

...اینک هیئت اجراییه موقت در نظر دارد با توجه کامل به گذشته راه آینده را از روی شعور و تعقل طی کند.»

«هدف ما در سیاست داخلی: در سیاست داخلی ما سه هدف برای خود معین ساختیم: استقلال. آزادی. ترقی. مقصود ما از آزادی همان آزادی است که در قانون اساسی ما تصریح شده... در این جا باید بگوییم که اتهامات دشمنان به ما در این که ما مخالف رژیم مشروطه‌ی سلطنتی هستیم جداً مورد تکذیب ما است.

...اعلیحضرت شاه جوان ایران همه گونه امکانی را دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی مورد احترام کامل همه‌ی شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند...

هدف ما در سیاست داخلی چه از لحاظ رژیم اقتصادی چه از لحاظ رژیم سیاسی چیزی است به مراتب کمتر از آنچه مثلاً امروز در سوئد و سویس و انگلستان و امریکا و فرانسه وجود دارد. ما نمی خواهیم دراینجا رژیم کارگری ودموکراسی رنجبری برقرار شود. چنین مطالبه‌ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود...»

«هدف ما در سیاست خارجی: هدف ما در سیاست خارجی ناشی از هدف‌های ما در سیاست داخلی است. هر دولت خارجی که به استقلال و تمامیت کشور ما احترام بگذارد، برخلاف آزادی و قانون اساسی ما توطئه‌ای نچیند، سد راه ترقی و اصلاحات در ایران نباشد، دوست ما و مورد محبت و علاقه‌ی کامل ما خواهد بود. هر دولتی که استقلال ما را به خطر افکند برعلیه آزادی ما دسیسه کند و بکوشد تا ایران همیشه عقب‌مانده و مفلوک بماند مسلماً مورد علاقه و محبت ما نخواهد بود...

...ما برای دولت‌های بزرگ در ایران منافع مشروعی قائلیم و هرگز در صدد آن نیستیم که این منافع را انکار کرده آنها را به خطر اندازیم. ولی جداً عقیده داریم که باید از هرگونه دخالت‌های مضر و منافی با منافع ملت ایران در کشور ما خودداری شود...»

«هدف ما در تشکیلات حزبی: در تشکیلات حزبی ما، هدف کیفیت خوب هست نه کمیت زیاد. حزب را بی رحمانه تصفیه خواهیم کرد و سازمان رهبری متمرکزی به وجود خواهیم

آورد. به تعلیمات علمی و اجتماعی افراد حزب اهمیت فوق‌العاده خواهیم داد...»

«هدف ما در اصلاحات اجتماعی: لازم است در این اعلامیه بار دیگر تأکید کنیم که «حزب توده‌ی ایران» به هیچ‌وجه با مالکیت خصوصی (سرمایه‌داری، تجارت، مالکیت زمین و مستغلات) مخالف نیست، ولی معتقد است که باید برای بالا رفتن سطح زندگی همه‌ی مردم ایران و بخصوص بهبود زندگی طبقات کارگر و دهقان قوانین عادلانه و متناسبی وضع شود و اجرا شود.

ما معتقدیم که رژیم اقتصادی مترقی و هم‌آهنگی در ایران برقرار شود و آثار و بقایای فئودالیسم و رژیم شبانی از میان برود. ما در عین آن که برای ترقی کشاورزی ایران اهمیت فوق‌العاده قائلیم، صنعتی شدن ایران را مطابق اسلوب عاقلانه و صحیحی لازم می دانیم تا میزان درآمد ملی ما بالا برود. ما در آینده برای بهبود وضع زندگی مردم مبارزه خواهیم کرد و آنرا یکی از وظایف اولیه‌ی خود خواهیم دانست. و نیز این نکته را باید تذکر بدهیم که «حزب توده‌ی ایران» نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه به مذهب بطورکلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیه‌ی مذهب محمدی منافی نمی داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می کوشد.

حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد. و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به بهتان‌های دشمنان مطمئن باشند که «حزب توده‌ی ایران» حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت و هر کسی را که به نام «حزب توده‌ی ایران» دم از مخالفت به دین بزند آناً و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد.

باید تصریح کنیم که به نظر ما طریق وصول به هدف‌های سیاسی و اجتماعی فوق قیام مسلح وشورش و اعمال شدت نیست. اگر افرادی چنین می پندارند که این حزب قصد انقلابی دارد و می خواهد از طریق اعمال شدت به قدرت برسد بر طریق خطا هستند. با وضع عمومی کشور، یک عمل انقلابی نه ممکن است و نه مجاز. ما بخوبی می دانیم که نمی توان از طریق تحمیل و فشار عقایدی را در ذهن مردم رسوخ داد. فقط از طریق تحولات مسالمت‌آمیز و تبلیغات صحیح می توان در ایران نهضت دامنه‌دار و با نفوذ و عمیق و مؤثری ایجاد کرد. ما میل داریم که از راه مبارزات پارلمانی مانند کلیه‌ی ملل دموکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم. در اینجا لازم است یادآوری کنیم «حزب توده‌ی ایران» در انتخابات دوره‌ی پانزدهم نمی تواند شرکت ورزد. زیرا آزادی عمل از آن سلب شده و ناچار از این حق قانونی خود محروم شده است. «حزب توده‌ی ایران» هرگز در پی آن نیست که شعارهای سوسیالیستی را در ایران عملی سازد. زیرا مطالبات محیط اجتماعی ما چنین نیست. الان وظیفه‌ی هر ایرانی از هر طبقه که باشد ایجاد یک ایران مستقل و آزاد، ثروتمند و مترقی است.

حزب ما مایل است که در زیر شعار استقلال آزادی ترقی بهترین افراد این کشور جمع شوند و با تاکتیک مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و پارلمانی به تدریج رژیم مترقی و عادلانه و صحیحی را در ایران

برقرار سازند. ما نشان خواهیم داد که به آنچه می گوییم عقیده داریم و قصد اغفال واستتاری در میان نیست تا چه کسی در این پیکار منطقی و انسانی و وطنپرستانه ما را همراهی کند...»[۱]

چند روز پس از انتشار اعلامیه های مذکور «نامه‌ی مردم» ارگان هیئت اجراییه موقت نظرات مردم کشور را درباره‌ی تحولات داخلی «حزب توده‌ی ایران» چنین ارزیابی کرد: «تحولات داخلی «حزب توده‌ی ایران» و تغییرات عمیقی که در روش کار آن روی داده گذشته از انعکاس مؤثر آن در داخل حزب و آرامش وجدانی کامل که در اعضاء پاک و درست حزب ایجاد کرده باعث انعکاس وسیع‌تر و نمایان‌تری در خارج حزب شده است.»

«...دوستان دانای حزب... خط مشی منطقی هیئت اجراییه موقت حزب ما را نه تنها در مقدرات حزب بلکه در آینده‌ی ایران و آزادی و ترقی آن به شدت مؤثر می دانند...»

آن دسته که «وظیفه‌ی خود را حملات ناروا و بهتان های بی مأخذ و دور از حقیقت به حزب ما می دانستند... ادعا می کنند که عمل جدید «حزب توده‌ی ایران» خدعه‌ای بیش نیست و منظورش اغفال و فریب افکار عمومی است تا به این وسیله موجودیت خود را حفظ کند...»

«دسته‌ی دیگری... می کوشند وانمود کنند که «حزب توده‌ی ایران» در میدان مبارزه‌ی اجتماعی عقب نشسته و از هدف های آزادی کم و بیش صرفنظر کرده است.»

اما «حزب توده‌ی ایران» مدعی بود که تصمیمات اخیر نه خدعه و فریب است نه عقب‌نشینی. و خطاب به انتقادکنندگان می گفت: «اگر غرضی ندارید صبر کنید ساکت باشید عمل آینده‌ی ما را ببینید و آن وقت ما را مورد حمله قرار دهید...»[۲]

و «خلیل ملکی» نظر خود را درباره‌ی انتخاب هیئت اجراییه موقت و اقدامات آن تحت عنوان «هدف ما اصلاح جدّی حزب و حفظ وحدت تشکیلات است.» چنین بیان می داشت:

«...نکته‌ی دوم که در انتخاب هیئت اجراییه وانتخاب سایر ارگان‌ها و مسئولین تشکیلات مورد نظر بوده و خواهد بود حفظ وحدت تشکیلات است. البته منظور از حفظ وحدت تشکیلات حفظ ماده‌ی فساد نیست. کمیسیون تصفیه ماده‌ی فساد را قطع خواهد کرد... منظور از حفظ وحدت تشکیلاتی اینست که بتوانیم در این موقع بحرانی از انشعاب حزب جلوگیری کرده و کلیه‌ی عناصری را که از لحاظ اجتماعی دارای ارزش‌اند در سازمان آینده حفظ کنیم.»[۳]

چنان‌چه ملاحظه می شود هیئت اجراییه موقت با انصراف از قسمت اعظم خواسته های قبلی حزب و با تنزل به مقام یک حزب «بورژوا ــ لیبرال» به عقب‌نشینی بزرگی دست زد. از نظر مبارزات داخلی حزبی نیز گرچه انتخاب هیئت اجراییه موقت و کنار رفتن کمیته‌ی مرکزی و استعفار رهبری حزب از گذشته‌ها کم و بیش موجب فرو نشستن تشنجات و آرامش نسبی در صفوف

۱ــ «نامه‌ی مردم» شماره‌ی یک، دوره‌ی پنجم، به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ٤، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۱۸، سرمقاله «خدعه و عقب‌نشینی در کار نیست». نوشته‌ی «محمد حسین تمدن».

۳ــ «مردم»، شماره‌ی ۵، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۱۹.

حزب شد. اما اختلافات و دسته‌بندی‌های داخل حزبی از میان نرفت و برخوردهای فکری با انتشار کتابچه‌ها و جزوه‌ها و تشکیل جلسات بحث و گفتگو ادامه یافت ــ برخوردهایی که در عین دفاع از وحدت و تشکیلات و جلوگیری از انشعاب، حزب را بسوی انشعاب و پراکندگی می برد ــ تا بالاخره منجر به انشعاب شد.

گروهی از اعضای حزب به سر پرستی دکتر «اپریم» با انتشار کتابی بنام «چه باید کرد؟» نواقص و معایب حزب و پیشنهادهای خود را برای رفع آنها چنین شرح می دادند: «...۱ــ فقدان یک تئوری سیاسی جاندار که براساس آن بتوان نقشه‌های عملی و مثبت کشید. ۲ــ فقدان یک سازمان قوی و بهم فشرده در خود حزب که در یک حزب مبارز و مترقی واجب است.» زیرا «حزب توده‌ی ایران» با صورت کنونی و سازمان حالیه اش در حقیقت جبهه‌ای از آزادیخواهان کشور است نه حزبی پیشرو و مترقی و لذا برای حل مسائل و رفع احتیاجات اوضاع فعلی کافی نیست. و پیشنهادشان برای رفع معایب فوق این بود که «باید پیشقراولی از بهترین عناصر مترقی و مبارز تشکیل شود که ستون و نیروی حمله‌ی قوای مترقی باشد، پیشقراولی مبارز و منظم که رهبر و پیشوای تمام عناصر آزادیخواه و مترقی کشور شود.

البته در درستی انتقادات تردیدی نیست. اما راه‌حل هایی که برای تشکیل این پیشقراول پیشنهاد می شد حزب را نه فقط به انشعاب و تفرقه حتا به انحلال تهدید می کرد. دکتر «اپریم» درباره‌ی روش های قابل قبول تشکیل این پیشقراول می نوشت:

«۱ــ (تشکیل) جبهه‌ی مردم به اسم جبهه‌ی مترقی یا دموکرات که شامل اعضای حالیه‌ی «حزب توده» و سایر عناصر مترقی قابل به شرکت در جبهه باشد. دراین صورت پیشقراول می تواند مانند یک حزب در داخل این جبهه به فعالیت بپردازد و می توان آنرا حزب سوسیالیست جبهه‌ی دموکرات نامید.»

«درعمل ایجاد این سازمان اشکالی نخواهد داشت. چه‌همان طور که در بالا گفته شد« حزب توده»، بیشتر یک جبهه‌ی مترقی است تا یک حزب سیاسی. بنابراین تنها چیزی که لازم است انحلال رسمی «حزب توده» و تشکیل آن از نو با سایر عناصر دست چپ به صورت یک جبهه است...»

«۲ــ گروه معینی بنام «پیشقراول حزبی» می توان در داخل حزب بوجود آورد که با تبعیت کامل از حزب دارای سازمان مستقلی برای خود باشد.»

اما چنان‌چه پیشنهاد اول عملی می شد و حزب انحلال رسمی خود را اعلام می داشت تا هم پیشقراول را بنام «حزب سوسیالیست» و هم «جبهه‌ی مترقی یا دموکرات» را تشکیل دهد در آن شرایطِ طغیان افکار و احساسات و تفرقه و تشتت که صلاحیت همگان در رهبری حزب مورد شک و تردید بود چه کسی یا چه کسانی صلاحیت انتخاب این گروه پیشقراول را دارا بودند تا مورد قبول سایر عناصر پیشرو قرار گیرد؟ و آیا در چنین شرایطی این خطر وجود نداشت که با انحلال حزب گروه‌های متعدد پیشقراول تشکیل شود و هر یک راه جداگانه‌ی خود را در پیش گیرد؟

و چنان‌چه پیشنهاد دوم به مرحله‌ی اجرا در می آمد معلوم نیست گروه پیشقراولی که خود تبعیت کامل از حزب، در نتیجه از رهبری می کرد چگونه می توانست به نیروی اصلی رهبری حزب و

عناصر مترقی کشور مبدل شود؟

علیهذا برای رفع ایرادات و نواقصی که دکتر «اپریم» به درستی طرح می ساخت جز تصفیه و اصلاح خود حزب و بالا بردن سطح ایدئولوژیک و سازمانی توده‌ها و رهبران حزبی با استفاده از اصول حزبی احزاب طراز نوین کارگری راه دیگری وجود نداشت. وگرنه حزب متلاشی می شد ــ چیزی که استعمار و ارتجاع بیش از همه از آن سود می برد.

«گروه خلیل ملکی» نیز در حالی که به ظاهر منادی «حفظ وحدت تشکیلات و جلوگیری از انشعاب در حزب بودند» در خفا به فراکسیونیسم داخل حزبی دامن می زد تا بلکه از این طریق اکثریت مقامات و مسئولیت‌های حزبی را بدست آورده سازمان «حزب توده‌ی ایران» را تماماً تحت نفوذ خود قرار دهد. این مقصود با تشکیل سومین کنفرانس ایالتی «حزب توده‌ی ایران» در تهران آشکار شد:

یازدهم تیرماه سال ۱۳۲۶ سومین کنفرانس ایالتی «حزب توده» در تهران تشکیل و روز بیستم تیرماه پایان پذیرفت. «کنفرانس به ملت ایران پیام فرستاد که مواظب و بیدار باشد... به اغواء جهانخواران از راه بدر نرود و در دام امپریالیسم نیفتد. به نیروی خود اطمینان کند و چیزی جز قدرت ملی را در خور اعتماد نشمرد... مطمئن باشد که «حزب توده‌ی ایران» پیوسته پاسدار منافع همه‌ی ملت ایران و از جمله زحمتکشان خواهد بود...»[1]

در پایان کار کنفرانس اشخاص زیر: «محمدعلی جواهری» ــ مهندس «حسین ملک» (برادر خلیل ملکی) ــ مهندس «ابوالفضل ناصحی» ــ «جلال آل احمد» ــ «محمد امین محمدی» ــ «محمد سالک» ــ «امان‌اله قریشی» ــ «محبوب عظیمی» ــ مهندس «صادق انصاری» ــ مهندس «حسن اماموردی» ــ «جهانگیر افکاری» ــ به عضویت کمیته‌ی ایالتی تهران انتخاب شدند و به این طریق طرفداران «خلیل ملکی» در کمیته‌ی مزبور اکثریت را بدست گرفتند.

اکثریت یافتن مخالفین هیئت اجرایه در کمیته‌ی ایالتی تهران و آشکار شدن فعالیت فراکسیونی آنها در داخل حزب هیئت اجرایه را وادار ساخت که بلافاصله جلسات بحث و انتقاد تشکیل داده جریانات داخل حزبی را به تمام اعضای حزب تشریح کند. و چون فعالیت مخالفین برای دعوت فوری کنگره به امید در دست گرفتن اکثریت کمیته‌ی مرکزی منجر به شکست شد؛ لذا آنها روز ۲۶/۱۰/۱۳ با انتشار اعلامیه‌ی انشعاب خود را از «حزب توده‌ی ایران» و تشکیل جمعیتی بنام «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» را اعلام داشتند. راجع به علل انشعاب در آن اعلامیه گفته می شد:

«۱ــ تجربه‌ی یک سال اخیر نشان داد که با وجود رهبری کنونی عملی شدن اصلاحات اساسی که اصلاح‌طلبان با تکیه به افکار عمومی حزب طالب آنند غیرممکن است.

۲ــ تصمیم هیئت اجرایه درباره‌ی تأخیر کنگره به خوبی نشان می دهد که هیئت اجرایه از روبرو شدن با افکار عمومی حزب ملاحظه داشته است و می خواسته در طول زمان و در شرایط مساعدی در ترکیب اعضای کنگره اعمال نفوذهایی به عمل آورد.»

۱ــ «مردم»، شماره‌ی ۱۳۱، به تاریخ ۲۶/۴/۲۲.

مشخصات «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» نیز در این اعلامیه بشرح زیر، تشریح شده است:

۱ــ «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» خود را ادامه‌ی دهنده‌ی جریان «حزب توده‌ی ایران» می داند. به این معنی که همان ایدئولوژی همان اصول و همان هدف ها را دارد و در راه تحقق یافتن آنها فعالیت می کند.

۲ــ «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» خود را ادامه دهنده‌ی جنبه های مترقی «حزب توده‌ی ایران» می داند. به این معنی که نقایص و اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی قابل اجتناب دستگاه رهبری «حزب توده‌ی ایران» در عمل دوری خواهد جست.

۳ــ «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» خود را مدافع حقیقی منافع کلیه طبقات ستمکش در برابر ارتجاع و استبداد و پیش آهنگ مبارزه‌ی ملی در برابر نفوذ استعماری امپریالیست ها می داند. درعین حال به پیشروی طبقه‌ی کارگر در مبارزات ضد ارتجاع و ضد استعمار ایمان دارد و طرز تفکر او را بهترین راهنمای خود دراین مبارزات می داند.

۴ــ «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاد اشتباهات تاکتیکی منطق فلسفی و اجتماعی سوسیالیسم علمی را به عنوان راهنمای خویش می پذیرد.

در ضمن به این نکته باید توجه شود که مطابق همین منطق سوسیالیسم علمی در مرحله کنونی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران برنامه‌ی ما نمی تواند شبیه به برنامه های سوسیالیستی در کشورهای مترقی باشد که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در مراحل مترقی تری بسر می برند. ما خود را حامی منافع طبقه‌ی کارگر و دیگر طبقات زحمتکش مخصوصاً دهقانان می دانیم و در عین حال در مقابل سرمایه داران انحصارطلب و بزرگ خارجی از صنایع ملی و داخلی و رشد و توسعه‌ی آن پشتیبانی می کنیم و جداً در مبارزه با بردگی اقتصادی ملت ایران با تمام احزاب و عناصر ضد استعماری همداستان خواهیم بود. ما در مبارزه‌ی خود برای تأمین حقوق زحمتکشان و تأمین آزادی ملت ایران در حدود قانون اساسی عمل کرده و مبارزه‌ی خود را برای اجرای روح قانون اساسی و عملی شدن مواد مترقی اجرا نشده‌ی آن ادامه خواهیم داد.

ما سعی و کوشش خواهیم کرد که صاحبان صنایع مترقی ایران را به این حقیقت آشنا کنیم که توسعهٔ صنایع ایران که به نفع خود آنان نیز هست فقط در اثر بهبودی وضع کارگران و مبارزه با استعمار امکان پذیر خواهد بود.

...امضاکنندگان این اعلامیه همواره امیدوارند که در آینده، رهبری «حزب توده‌ی ایران» با اصلاح روش ها و جبران نواقص موجب شود که وحدت تشکیلاتی دو جریان را هم چنان که اکنون هدف و اصول میان ما برقرار است دوباره امکان پذیر سازد.»

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۱۴، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۵ (اعلامیه را اشخاص زیر امضاء کرده بودند: «خلیل ملکی» ــ «انور خامه» ــ مهندس «اسماعیل زنجانی» ــ مهندس «زاوش» ــ دکتر «رحیم عابدی» ــ «فریدون توللی» ــ «محمدعلی جواهری» ــ «مهندس ناصحی» ــ «محمد سالک» ــ «محمد امین محمدی» ــ مهندس «حسین ملک» ــ «جلال آل احمد»).

اینک اعلامیه‌ی هیئت اجراییه موقت در مورد انشعاب:

«رفقای حزبی، دیشب در اخطاریه‌ای از طرف دوازده تن اعضاء «حزب توده‌ی ایران» اعلام شده است که انشعابی در «حزب توده‌ی ایران» شده و جمعیتی به نام «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» تشکیل شده است. هیئت اجراییه نمی تواند از ابراز تعجب و تأسف در مقابل این عمل که مستقیماً شادمان کننده‌ی دشمنان ملت ایران است خودداری ورزد.

حزب ما در مدت شش سال مبارزه‌ی خود برعلیه نیروهای متحد استعمار و ارتجاع سنت گرانبها و مقدسی به دست آورده و پرچم پرافتخارش همیشه زحمتکشان ایران را برای پیکار به منظور نجات ملت و میهن عزیز ما الهام داده است.

حزب ما در عرض شش سال گذشته فداکاری ها کرده و در مکتب خودقهرمانانی پرورش داده و پیوسته بی تزلزل در پیشاپیش صحنه نبرد اجتماعی پیکار کرده و مصائب گرانی را متحمل شده است. حزب ما از بین بحران‌های سخت با سربلندی درخور تحسینی بیرون آمده و استحکام و اتحاد آن مایه‌ی غبطه و رشک دشمنان آزادی بوده است.

اینک در شرایطی که تمام ملت ایران به این حزب چشم دوخته و خواستار آن است که از مبارزان حزب وحدت و صمیمیت ببیند و آنها را در راه پیکار گرم روتر (به فتح گاف و را) ــ تندروتر، مشتاق‌تر ــ مشاهده کند، می بیند که چند تن از پرورش‌یافتگان دامن حزب، کسانی که تمام شخصیت خود را مدیون حزبند، کسانی که اگر برای آنها مقامی بود برای آن بود که خود را خدمتگزار حزب نشان دادند، در ساعتی که دشمن با نگاه خشم و کینه به سازمان ما می نگرد، دست به عملی زدند که نه تنها تمام اعضاء حزب آنرا تقبیح می کنند بلکه توده‌ی ملت ایران نیز بدان از نظر ملامت می نگرند.

باید دانست که بیرون رفتن این عده از حزب در تاریخ مبارزه‌ی تشکیلاتی که به توده‌ی مردم تکیه دارد حادثه‌ی کوچکی است و اگر اهمیتی داشته باشد برای خود این اشخاص است که خود را از مبارزه در یک جنبش توده‌ای کنار کشیده‌اند.

رفقای حزبی هیئت اجراییه «حزب توده‌ی ایران» پیوسته کوشیده بود تا در مقابل افرادی که حتا از حدود انضباط و مقررات سازمانی تجاوز می کردند روش نزاکت و اغماض در پیش گیرد و به کلیه‌ی کسانی که دراشتباه هستند فرصت دهد تا آنان به اشتباهات خود پی ببرند.

هیئت اجراییه برخلاف مشتی انتشارات بی اساس هرگز نمی خواست روش خشن و شدیدی حتا در مقابل اشتباهکارانی که با وجود تذکرات مکرر اشتباه خود را تکرار می کردند، اتخاذ کند. هیئت اجراییه عملاً نشان داده بود که در راه حفظ وحدت و رعایت اصول از این که در معرض خرده گیری های گوناگون قرار گیرد، باکی نداشت. هیئت اجراییه قصد نداشت و ندارد این روش را، که به نظر او منطقی و متناسب با احوال کنونی اجتماع ما است، ترک کند. با توجه به این روش عادلانه و عاقلانه، ناپسندی عمل کسانی که از حزب بیرون رفته‌اند آشکار می شود.

رفقای حزبی ما همگی در زیر پرچم مقدسی که مدت شش سال به علامت مبارزه‌ی زحمتکشان و روشنفکران ایران برافراشته شده فشرده‌تر از همیشه باقی و به سنن مقدس حزبی وفادار

خواهیم ماند.

به امضای تمام اعضای هیئت اجراییه موقت به استثناء **خلیل ملکی**[۱]

انشعاب در «حزب توده‌ی ایران» و ایجاد تفرقه بین عناصر آزادیخواه و مترقی هنگامی که این حزب استوارتر ین سنگر مبارزه‌ی ملت ایران علیه ارتجاع و استعمار بوده و تعداد کثیری از مبارز ین راستین راه آزادی ملت را در بر گرفته بود. در لحظاتی که صفوف حزب بیش از هر موقعی احتیاج به وحدت و صمیمیت داشت ــ خواه با سوءنیت خواه با حسن نیت ــ عمل نادرست و ز یانبخشی بود. این عمل فقط دشمنان ملت را که در آرزوی متلاشی ساختن «حزب توده‌ی ایران» بودند، شادمان می کرد و بهانه به دست آنها می داد تا این سنگر آزادی را و یران سازند. به قول «رحیم ناموز» مدیر روزنامه‌ی «شهباز»، تا آن زمان «...مسلماً صدها عمل در «حزب توده‌ی ایران» انجام گرفت که امروز معلوم می شود نمی باید انجام گرفته باشد، بسیاری کارها می باید صورت‌پذیر شود که از نظرها دور ماند، در میان رهبران گذشته کسانی که صلاحیت احراز آن مقام را نداشتند، بودند...»[۲]

اما در لحظات خطیری که مبارز ین راه آزادی دچار امواج سهمگین خشم و کینه‌توزی ارتجاع و استعمار شده بودند، در برابر نیشخند تحقیرآمیز دشمنان با فقدان دوستان مبارز دیر ین و در میان توفانی از تشنجات، تأثرات و تألمات، این عمل چگونه می توانست موجب تهذیب حزب شود. در ایامی که احزاب گوناگون با اختلاف‌نظرهای اصولی می توانند در یک مبارزه عمومی برای حفظ آزادی متحد شوند، جدایی از دوستان و همسنگران دیر ین که در پرتو اصول مشترکی زندگی می کنند چه مفهومی دارد؟

گزارش هیئت اجراییه موقت «حزب توده‌ی ایران» در برابر فعالین تهران به درستی می گوید:

«... چه موقع در یک حزب انشعاب باید رخ دهد. آن موقع که حزب از طر یق اصولی خود منحرف شده در جاده‌های اپورتونیسم افتاده، آن موقع که اختلاف‌نظرهای اصولی در حزب پدید آمده است و هیچ گونه امیدی به اصلاح آن حزب نیست...»[۳]

حال آن که انشعابیون می گفتند با «حزب توده‌ی ایران» اختلاف اصولی ندارند و وحدت هدف و اصول درمیان آنها برقرار است. استناد به تأخیر کنگره‌ی حزب نیز با توجه به این که خود آنها «...درجلسه‌ی مشورتی که در آن تصمیم به تعو یق کنگره تا اول سال ۱۳۲۷ گرفته شد، شرکت داشتند و آنرا به اتفاق آراء تصو یب کردند...»[۴] دلیل موجهی نبود.

هیئت اجراییه موقت برابر قرار مصوب جلسه‌ی ۲۶/۱۰/۱۶ به «انشعابیون پنج روز مهلت داد تا به حزب بازگردند و در اقدام ز یانبخش خود تجدیدنظر کنند.»[۵] و متعاقب آن عده‌ای از انشعابیون به

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۱۴، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۵.

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ۲۴۶، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۸، «آن‌چه جر یان چند روز اخیر نشان داد».

۳ــ «مردم»، شماره‌ی ۲۴۴، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۶.

۴ــ «مردم»، شماره‌ی ۲۴۴، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۶.

۵ــ «مردم»، شماره‌ی ۲۴۶، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۱۸.

حزب بازگشتند و فقط «هفت نفر از حزب اخراج شدند.»[۱]

رادیوی مسکو در برنامه‌ی عصر روز ۲۶/۱۰/۲۷ خود عمل انشعاب کنندگان را تقبیح کرد. و چون انشعابیون از طرفی نتوانستند عده‌ی قابل‌توجهی از اعضای حزب را با خود هم‌آواز سازند و از طرف دیگر مورد طعن و لعن اردوگاه سوسیالیسم قرار گرفتند، لذا با انتشار اعلامیه ای که مفهومی جز اقرار به اشتباه و شکست نداشت انحلال «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» را اعلام داشتند. در آن اعلامیه گفته می شد: «... عدهٔ معدودی از رهبران «حزب توده» که زمینه‌ی بی اندازه مساعدی برای پیشرفت جمعیت سوسیالیست توده پیش‌بینی می کردند، از روی لجاجت و عناد ناشی از خودخواهی و ایراد تهمت و افترا می خواستند ما را وادار به مبارزه با حزب و یا رهبران حزب سازند. به دلایلی که در اعلامیه ذکر شده و برای اجتناب از مبارزه که موجب تضعیف نهضت می شود، مطابق پیشنهاد آقای «خلیل ملکی» و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» انصراف حاصل شد. ما تمام آزادیخواهان و کسانی را که به ما پیوستند یا در شرف پیوستن بودند دعوت می کنیم که دور «حزب توده‌ی ایران» حلقه زنند و از هر نوع تشتت و اختلاف صرفنظر و جلوگیری کرده و مبارزه‌ی پرافتخار حزب را کاملتر از گذشته ادامه دهند...»[۲]

بدین‌ترتیب انشعاب نه فقط قادر به متلاشی کردن «حزب توده‌ی ایران» نشد بلکه آن حزب را که در عرض یک سال پس از شکست نهضت آذربایجان به هیجانات و تزلزل‌ها پیروز شده و موضع خود را اصلاح کرده بود، استوارتر، فشرده‌تر و فعال‌تر کرد.

کردستان و شکست نهضت آذربایجان

با شکست نهضت آذربایجان، کردستان نیز به همین سرنوشت گرفتار شد. اما سران «فرقه‌ی کومله کردستان» فرار نکردند و اعدام شدند.[۳] تنها ایلی از کردها که حاضر به تسلیم نشد ایل «بارزانی» بود. بارزانی ها که در شمال کرکوک (عراق) اقامت داشتند در سال ۱۳۲۴ به دعوت «قاضی محمد» و به سر پرستی «ملامصطفی بارزانی» وارد خاک ایران شدند.

آنها که در حدود دوهزار خانوار (ده‌هزار نفر) بوده و سه‌هزار مرد جنگی داشتند و به علت شورش علیه دولت عراق، عده‌ای از سرانشان توسط آن دولت محکوم به اعدام شده بودند، دعوت «قاضی محمد» را پذیرفته به ایران آمدند.

سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس وقت ستاد ارتش جریان حوادث را پس از ورود قشون به آذربایجان چنین شرح می دهد: «... «قاضی محمد» خانواده‌های «بارزانی» را در اطراف «مهاباد» و در «تکاب» جا داده بود. ارتش که این را می دانست یک ستون نظامی را مأمور کرد که از «تکاب» و

۱ــ «مردم»، شماره‌ی ۲۵۰، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۲۴، «از قرار هیئت اجرائیه موقت».

۲ــ فوق‌العاده‌ی «قیام شرق»، بتاریخ ۲۶/۱۱/۲.

۳ــ روز ۲۵/۱۲/۱۰«محمد سیف قاضی» و «صدر قاضی» در مهاباد اعدام شدند.

«شاهین‌دژ» بگذرد وخود را به میاندوآب برساند. این عمل باعث شد که جنگجویان «بارزانی» متوجه شدند که خانواده‌هایشان در پشت سر ارتش قرار دارند وآنها از خانواده‌هایشان دور افتاده‌اند.

ناچار از در مسالمت درآمدند و با ما وارد مذاکره شدند.

«ملامصطفی» (بعنوان مهمان ارتش) به تهران آمد و با مقامات مختلف وارد مذاکره شد. دولت به آنها سه راه‌حل پیشنهاد کرد:

۱ــ تابعیت ایران را پذیرفته سلاح های خود را به زمین گذارید. در این‌صورت دولت شما را در دهات خالصه جا داده مخارج شش ماهه‌ی شما را تأمین خواهد کرد.

۲ــ اگر نمی خواهید در ایران بمانید ما از نظر اخلاقی ۱۱۱ نفر از سران بارزانی را که در عراق محکوم به اعدام شده‌اند نگهمیدار یم و شما را روانه‌ی عراق می کنیم.

۳ــ اگر پیشنهادهای بالا قبول نشوود باید خاک ایران را ترک کنید.

ضمناً دولت به آنها اخطار کرد که از روز اول اسفندماه (۱۳۲۵) ستون‌های نظامی بسوی مناطق تحت‌اشغال کردها حرکت خواهند کرد.

«ملامصطفی» پس از اطلاع از نظرات دولت مرکزی برای مذاکره با سران «بارزانی» به کردستان حرکت کرد. پس از چند روز آنها خبر دادند که ما به عراق برمی گردیم.

روز اول اسفند حرکت ارتش شروع شد و مناطقی از طرف ارتش اشغال شد. ولی ناگهان ما متوجه شدیم که آنها بسوی نقاط غربی آذربایجان پیش می روند و قصد دارند با ایل «شکاک» تماس حاصل کنند. لذا در ۲۱ اسفندماه از طرف رضاییه با جلوداران «بارزانی» تماسل حاصل شد و زدوخورد در تمام جبهه ها درگرفت.

«بارزانی ها از هر نظر مرد مبارزه هستند. صفات خاص جنگجویی آنها از این قرار است:

۱ــ در استفاده از زمین برای دفاع چنان استاد هستند که بی نظیر است.

۲ــ در مهمات خود خیلی صرفه‌جویی می کنند و تاکنون دیده نشده است که «بارزانی» از پانصدمتری تیراندازی کند و عموم آنها از خیلی جلوتر تیراندازی می کنند.

۳ــ آنها خیلی زود به نقاط ضعف دشمن پی می برند و این موضوع راستی تعجب‌آور است.

۴ــ مردمی ورزیده‌اند و کوه و هامون را به سرعت بدون اظهار خستگی طی می کنند.»

«رزم‌آرا» تجهیزات نظامی آنها را شرح داده گفت:

«آنها دارای هفت توپ و یکصد مسلسل سبک و سنگین و اسلحه‌ها جوراجور زیاد بودند و به‌علاوه دستگاه بیسیم زیاد داشتند که به این وسیله مخابرات ما را می گرفتند. هم‌چنین دارای چراغ مخابره بودند. بطورخلاصه آنها یک سازمان نظامی کامل داشتند.»[1]

ارتش «بارزانی ها» را که در غرب آذربایجان به سوی شمال در حرکت بودند محاصره کرد.

۱ــ از مصاحبه سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش با روزنامه‌نگاران، روزنامه‌ی «ارس به جای ایران ما»، شماره‌ی ۷۷، مورخه‌ی ۲۶/۱/۲۰.

لکن «بارزانی ها» با حمله متقابل شدیدی خط غربی محاصره ارتش را شکسته و جنگ کنان خود را به بازرگان در دامنه‌ی آرارات رسانیدند.»[۱]

بدین ترتیب «بارزانی ها» طول مرز ترکیه و ایران در آذربایجان را پیموده از راه بازرگان و آرارات وارد خاک شوروی شدند. بارزانی ها در تمام مدت اقامت خود بطور دسته جمعی در خاک شوروی زیستند و پس از چند سال به عراق بازگشتند.

اما پناهندگان آذربایجان تا سال ۱۳۲۷ شمسی بطور دسته جمعی در نقاط زیر نگهداری میشدند: «تفلیس» ــ «خداد» ــ «خاچماز» ــ «گنجه» و اطراف باکو. مرکز سیاسی آنها نیز در شهرک ییلاقی «مردکان» واقع در حومه باکو قرار داشت.

در آن سال «پیشه وری» پس از مشاجره‌ی بسیار تندی با «میرجعفر باقراوف» از او خواست که فقط تفنگ های پناهندگان آذربایجانی را تحویل دهند تا آنها به وطنشان بازگردند.

متاسفانه بعد از این حادثه «پیشه وری» بطرز مشکوکی فوت کرد و تمام پناهندگان گرفتار انتقام ناجوانمردانه‌ای شدند. آنان را متفرق ساختند وعده‌ای را از فرقه اخراج کرده موردتحقیر و توهین‌شان قرار دادند. اینک اکثریت آنها در آرزوی بازگشت به وطن آخرین روزها و ساعات عمر حسرت‌بار خود را می گذرانند.

۱ــ از خبرنگار مخصوص خبرگزاری «آشوشیتدپرس»، «ایران ما»، شماره‌ی ۷۵۴، مورخه‌ی ۲۶/۳/۲۸.

انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی

«قوام‌السلطنه» که با صحنه‌سازی‌های سالوسانه و حملات وحشیانه به سازمان‌ها، مطبوعات و افراد آزادیخواه وارد میدان انتخابات شده بود سعی می کرد که اکثریت کرسی های مجلس شورایملی را به کاندیداهای حزب دموکرات ایران اختصاص دهد تا بتواند به اتکاء اکثریت نمایندگان مجلس و حمایت علنی دولت امریکا مخالفت آزادیخواهان، محافل انگلیسی و دربار را خنثی کرده در مقام نخست‌وزیری ابقا شود. لکن باوجود اختناق شدیدی که بر سراسر کشور حکمفرما بود مخالفین نیز بیکار نبودند. قبل از شروع انتخابات دکتر «محمد مصدق» در نامه سرگشاده‌ای خطاب به نخست‌وزیر اوضاع را چنین تشریح کرد:

آقای نخست‌وزیر «... مردم می گویند هنگامی که دولت مرکزی در بعضی حوزه‌ها عملاً بازرسی ندارد، در سایر حوزه‌ها خود دولت به عنوان حزب دخالت کند، انتخابات آزاد نخواهد بود و مجلسی که با این طرز تشکیل شود مظهر افکار عمومی ایران نیست.

... وقتی که در موقع انتخابات دولت اقدام به تشکیل حزبی کند، مردم چنین تصور می کنند که ممکن است دولت به نفع طرفداران خود از قدرت دولتی استفاده کند و اگر این تصور صورت عمل پیدا کند، بدعتی برای آینده خواهد شد که دیگران هم مبادرت به تشکیل حزب کنند و ملت ایران در ادوار آینده از حق آزادی انتخابات محروم شود.»

«... درست است که در ممالک راقیه نظیر انگلستان دولت را احزاب تشکیل می دهند. ولی در انگلستان هر حزبی در انتخابات فاتح شد خالق دولت است و در آنجا سابقه ندارد که حزب مخلوق دولت باشد.»[1]

سپس دکتر «مصدق» در صحن مسجدشاه در برابر یک جمعیت چندهزار نفری نطقی ایراد کرده ملت ایران را به خطرات انتخاباتی، که دولت «قوام» درنظر داشت انجام دهد، آگاه ساخت. و چون عدم آزادی انتخابات مورد اعتراض اکثریت مردم ایران بود، لذا روز ۲۵/۱۰/۲۲ عده‌ی زیادی از نمایندگان طبقات مختلف ازجمله دکتر «مصدق» به دربار رفته به عنوان اعتراض به عدم آزادی انتخابات در آنجا متحصن شدند.

درمیان متحصنین دو دسته‌ی مشخص به چشم می خوردند: ملیون و عناصر طرفدار دولت انگلیس، شاه حاضر به ملاقات با متحصنین نشد. فقط وسیله رئیس دفتر خود پیغام داد «اگر مطالبی دارند بگویند تا به‌عرض برسد. چنان‌چه اقتضا دارد دستوری خواهند فرمود.»

دولت در حالی که مخالفین خود را حتا از داشتن بلندگو محروم کرده بود، کلیه‌ی وسایل تبلیغ و مبارزات انتخاباتی، اعم از مشروع و غیرمشروع را در اختیار داشت: «... راه‌آهن دولتی (برای آوردن رعایا و کارگران برای پرکردن صندوق‌ها) استیلا بر اصناف و کسبه در اثر تهدیدات

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۶۸۸، مورخه‌ی ۲۵/۹/۸.

شهرداری ها، انجمن های نظارت، اتومو بیل ها و جیپ های دولتی. خزانه‌ی دولت و فراهم‌آوردن تمام وسایل لازم بوسیله‌ی آن، رادیوی ملی، بازرس های وزارت کشور، استاندارها و فرماندارها و بخشدارها، روزنامه های آزاد که هر نوع فحاشی بتوانند بکنند و مسئولیتی نداشته باشند و هرگز توقیف نشوند، ژاندارمری با تمام وسایلش، حکومت نظامی و برق سرنیزه، پول فراوان، جوازها و محل هایی که به زور برای حزب اشغال شده بود، بستن دهان مخالفین بوسیله‌ی توقیف جراید مخالف و تبعید یا حبس اشخاص وغیره..»[۱]

ازمیان احزاب، «حزب توده‌ی ایران» اعلام داشت که چون آن حزب «عملاً ازحق قانونی خود در استفاده از انتخابات دوره‌ی پانزدهم محروم است» لذا انتخابات را تحریم می کند.[۲]

«حزب ایران» با حفظ اعتراض خود به آزاد نبودن انتخابات در آن شرکت کرد. بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی آن حزب می گوید: «... هموطنان عزیز عده‌ای می خواهند انتخابات دوره‌ی پانزدهم را به نفع خود تمام کنند و با تمام قوا از آزادی انتخابات جلوگیری می کنند. ما و شما، که انتخابات را به نفع ملت ایران می خواهیم، باید بکوشیم که این مقصود شوم جامه‌ی عمل نپوشد. ما و شما باید تا سرحد امکان تلاش کنیم تا اراده‌ی ملت ایران را بر هر اراده‌ی دیگری تحمیل سازیم... حزب ایران وظیفه‌ی خود می داند که در انتخابات شرکت کند...»[۳]

«... عدم آزادی انتخابات باید فعالیت های جدیدی ایجاب کند نه این که از فعالیت ها بکاهد. باید برعکس حرارت بیشتری به خرج داد. برای آزادی انتخابات تا آنجا که قدرت و توانایی هست مبارزه کرد نه این که با خود «قهر» کرده و از میدان بدر رفت... انتخابات حق افراد ملت است و افراد ملت باید حق خود را بخواهند. رأی دادن وظیفهٔ افراد ملت است و افراد ملت باید صرفنظر از موفقیت یا عدم موفقیت به وظیفه‌ی خود عمل کنند.»[۴]

اما تیپ انگلیسی هیئت حاکمه که مدت ها سکوت را حفظ کرده و همه‌ی ابتکارات را به دسته‌ی امر یکایی سپرده بود، چون دیگر قدرت ملت را در میدان نمی دید، برای کسب مجدد سنگرهای از دست رفته به تکاپو افتاده بود. لیکن حریف امر یکایی حاضر نبود که به مواضع سابق خود برگردد.

انتخابات آذربایجان که «تأمین آزادی» آن دستاویزی برای سرکوب نهضت آذربایجان بود مفتضح‌تر و رسواتر از تمام نقاط ایران برگزار شد. روزنامه های «فریاد» و «شاهین» که در تبریز منتشر می شدند. انتخابات آذربایجان را چنین توصیف کرده‌اند:

«... در بورس وکالت نرخ رأی تا ۵۰ ریال بالا رفته و با عرضه‌ی کم و تقاضای زیاد که

۱ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۳۴، مورخه‌ی ۲۶/۹/۲۳، «دیدید حق با دکتر «مصدق» بود!» «ارسلان خلعتبری».

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ۶، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۲۰، از اعلامیه هیئت اجرائیه موقت.

۳ــ «اخبار ایران» ارگان موقت «حزب ایران»، شماره‌ی ۱۴، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۱۱.

۴ــ «اخبار ایران»، شماره‌ی ۸ مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۵.

اینک حکمفرماست ترقی بیشتری پیش‌بینی می شود. کسانی که سرکیسه را شل کرده و به تفاوت از ۱۰ الی ۱۰۰ هزارتومان برای ابتیاع کرسی های بهارستان وقف کرده‌اند، چگونه می توانند صالح باشند و اتوموبیل های باری که مانند درشگه های جنازه کش برای حمل موکل به دهات و قصبات می فرستند چطور ممکن است با رضا تلقی کرد؟»[۱]

«... تصور می رود با اندک تفاوت نتیجه‌ی انتخابات تبریز تقریباً به همان حدود رسیده باشد که در دوره‌ی چهاردهم رسیده بود. زیرا برخلاف انتظاری که می رفت متأسفانه سکنه‌ی شهر به‌خصوص کسبه‌ی و اصناف چندان علاقه‌ای به گرفتن تعرفه و دادن رأی از خود نشان ندادند و اگر جوش وخروشی دیده شد غالباً از ناحیه‌ی کسانی بود که یا پولی گرفته و ناموس خود را فروخته و یا محکوم به حکم کارفرمایان بودند...»[۲]

و روزنامه‌ی «نجات ایران» به قلم یکی از معاریف آذربایجان نوشت: «آقای مدیر... تحمیل «با تمانقلیج» و «متین دفتری» و «احمد دهقان» با آن ترتیبات فضیح به آذربایجان توهین و ناسزای بزرگی به آذربایجان بود...! نمکی بود که بر زخم آذربایجان پاشیده شد.»[۳]

گرچه «قوام» خود تکلیف انتخابات دوره‌ی پانزدهم را روشن کرده و در بحبوحه‌ی انتخابات به شیخ «حسن لنگرانی» که تقاضای آزادی انتخابات را داشت گستاخانه گفته بود: «آقا چه وقت انتخابات آزادی بود که من آزادی انتخابات بدهم.»[۴] لکن شنیدن نظرات مردم کوچه‌و بازار در باره‌ی انتخابات آن دوره بسیار جالب است.

خبرنگار روزنامه‌ی «ایران ما» (ارس) می پرسد: «خواهشمند است نظر خود را در باره‌ی انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس اظهاردارید.» «ــ دل وقلوه‌فروش دوره گردخیابان نادری: «من آزاد و غیرآزاد را نمی دانم. این قدر می دانم که روز اول تا شناسنامه‌مان را نگرفتند، به ما دل و قلوه ندادند. ولی من خودم رأی ندادم.»

«ــ یک رفتگر خیابان بهارستان: «من عقیده مقیده نمی دانم مرا روز چهارشنبه سوار کامیون کردند و با دیگران بردند. و رأی ها را توی صندوق انداختیم... ولی اگر دست خودم بود دلم می خواست به دکتر «مصدق» رأی می دادم.»

«ــ بقال خیابان اسلامبول: «خواهش می کنم جواز کسب ما را بخطر نیاندازید. بنده چیزی نمی دانم.»

«ــ قصاب خیابان نادری: «آقا من داخل هیچ حزبی نیستم و از کوچکی که پدرم مرده صبح می آیم دکان غروب می روم. ولی همین قدر می دانم تا شناسنامه‌ی ما را نگرفتند در قصابخانه

۱ــ «مردم»، شماره‌ی ۶۹، به تاریخ ۲۶/۱/۲۱ بررسی جراید نقل از «فریاد» و «شاهین».

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ۶۹، مورخه‌ی ۲۶/۱/۲۱، بررسی جراید نقل از «فریاد» و «شاهین».

۳ــ «نجات ایران»، ۸۸۷، مورخه‌ی ۲۶/۶/۴.

۴ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۳۱، مورخه‌ی ۲۶/۹/۱۸، از نامه‌ی «لنکرانی».

گوشت ما را داغ نزدند.»

ــ یک نفر دانشجو «در این که این انتخابات برخلاف قانون و فرمایشی است شکی نیست.»[۱]

اما قوام که تصور می کرد نوکرصفتان و چاپلوسانی که وسیله‌ی وی به نمایندگی منصوب شده‌اند به او وفادار خواهند ماند و او اکثریت مجلس را در دست خواهد داشت، سخت در اشتباه بود. زیرا حتا قبل از افتتاح مجلس توطئه‌چینی و مخالفت علیه او آغاز شد و «قوام» بیهوده تلاش کرد که آنها را به قید «قسم» به خود وفا نگهدارد و کار بجایی رسید که با استقرار مجدد حکومت نظامی به جنگ آنها رفت.

در هرحال مجلس پانزدهم روز ۲۶/۴/۲۵ پس از یک سال و چهارماه فترت افتتاح شد و چون مجلس وظیفه‌ی خطیر تعیین تکلیف موافقت‌نامه‌ی نفت ایران و شوروی را به عهده داشت و این کار باید به دست خود «قوام» فیصله یابد لذا توافق زودگذری بین عوامل امر یکا و انگلستان به عمل آمد تا «قوام» آخرین مأموریت خود را انجام دهد.

رد موافقت‌نامه‌ی نفت ایران و شوروی

دولت امر یکا که به‌تدریج دامنه‌ی نفوذ خود را در خاورمیانه بسط داده و مواضع مهمی در آن ناحیه بدست آورده بود[۲] به قول «فرستال» وزیردفاع وقت امر یکا که گفت: «برای آسایش و امنیت امر یکا ناچاریم به نفت خاورمیانه دست یابیم»[۳] درصدد تصرف منابع نفتی بزرگ و پرنعمت خاورمیانه بود. لذا به هیچ‌رو نمی‌خواست که دولت شوروی در استخراج نفت ایران شرکت ورزد. زیرا آن را خطر بزرگی برای منافع اقتصادی و نظامی خود تلقی می کرد. بدیهی است در این مورد سیاست انگلستان نیز با سیاست امر یکا هم‌آهنگی کامل داشت.

حتا قبل از افتتاح مجلس پانزدهم معاون وزارت‌خارجه امر یکا صراحتا گفته بود: «امر یکا امیدوار است که لایحه‌ی نفت شمال از تصویب مجلس نگذرد.»[۴]

اما «سادچیکوف» سفیرکبیر شوروی پس از افتتاح مجلس در نخستین ملاقات خود با «قوام» صورت طرح قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را برای امضا و تقدیم به مجلس به

۱ــ «ارس بجای ایران ما»، شماره‌ی ۱۶، مورخه‌ی ۲۵/۱۰/۲۹، «نظریات مردم درباره انتخابات «دوره‌ی پانزدهم».

۲ــ روزنامه‌ی «تریبون دوناسیون» استفاده‌ی نفتی امر یکا را از خاورمیانه تا آن تاریخ به این ترتیب شرح می دهد: «۱ــ منابع نفت عربستان سعودی سبزده میلیون تن ۲ــ چاه‌های نفت بحرین شش میلیون تن ۳ــ از مجموع نفت کویت ۵۰٪ ۴ــ از مجموع نفت عراق ۲۳/۷۵٪ ۵ــ از مجموع نفت جنوب ایران ۲۰٪ (برطبق قرارداد منعقده در سال ۱۹۴۶ بین انگلستان و امر یکا)» نقل از «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۶۴، مورخه‌ی ۲۷/۴/۲۳.

۳ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۲۳، مورخه‌ی ۲۶/۹/۸.

۴ــ «قیام ایران»، ۲۲۳، مورخه‌ی ۲۶/۹/۸، «مبارزه با نفوذ امپریالیسم امر یکا...»

«قوام» تسلیم کرد. لکن «قوام» طی نامه‌ی رسمی اظهار داشت که طرح پیشنهادی اتحاد جماهیرشوروی را امضا نخواهد کرد و آنرا بدون امضا و بدون اظهارنظر به مجلس خواهد داد تا مجلس رأسا در آن باره تصمیم بگیرد.

دولت شوروی در پاسخ نامه‌ی «قوام» اعلام داشت که این امتناع از امضای طرح پیشنهادی را به عنوان موافقت‌نامه‌ی ایران و شوروی و بازگشت به سیاست خصمانه‌ی سابق تلقی می کند. در حالی که «جرج آلن» سفیرکبیر امریکا مجلس و دولت ایران را تشویق می کرد که موافقت‌نامه مزبور را اجرا نکنند و وعده می داد که اگر چنین کنند دولت امریکا پشتیبان آنها خواهد بود (نطق «آلن» در تهران تحت عنوان «حکومت پارلمانی»).

حال به‌بینیم احزاب سیاسی ایران در این‌باره چه نظری داشتند:

«حزب توده‌ی ایران» می گفت با وجود این که «ایده‌آل هر ایرانی وطنپرست این است که بهره‌برداری منابع زیرزمینی ایران که نفت مهمترین آنهاست با سرمایه‌ی ایرانی و به‌دسته ایرانی انجام داده شود...» لکن به علت فقدان حکومت ملی و نبودن امکانات مالی و فنی استخراج نفت به دست خود ایرانی ها مقدور نیست و به همین سبب از تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی دفاع می کرد.

اما «حزب ایران» براین نظر بود که «در موقع فعلی دنیا و ایران سازمان‌های بین‌المللی و هیئت حاکمه‌ی ایران با قرارداد شرکت نفت ایران و شوروی موافقت نخواهند کرد.» و هیئت حاکمه‌ی ایران «مخالفت خود را با تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی، مخالفت ملت ایران قلمداد خواهد کرد و خود را ترجمان نظریات ایرانیان خواهد خواند. در صورتی که حقیقت غیر از این است...»

«حزب ایران» خواسته های خود را به شرح زیر مطرح می ساخت: «۱ــ تشکیل دولتی لایق و وطنپرست ۲ــ برکناری مستشاران خارجی ۳ــ محدود ساختن امتیاز نفت جنوب، مقررات ومواد امتیازنامه ٤ــ استخراج معادن نفت به دست ایرانی ها و ایجاد حداکثر تسهیلات ممکن برای فروش به روس ها» **(از بیانیه «حزب ایران»).**

پس از افتتاح مجلس نخست وزیر طبق معمول استعفا کرد و خود وی مجدداً مأمور تشکیل دولت شد. هنگامی که «قوام» برنامه‌ی خود را در مجلس طرح کرد از طرف نمایندان مسائلی پیش کشیده شد که اشاره به آنها حائز اهمیت است:

«عباس اسکندری» نماینده‌ی مجلس به عنوان مخالف دولت صحبت کرده گفت: «... دولت نسبت به اوضاع خلیج فارس که مدت ۲۵ قرن مهمترین پایگاه سیادت و آقایی ایران بوده بی اعتنا است. امروز بهترین فرصتی است که ما می توانیم به شیخ بحرین تلگراف کنیم که به تهران بیاید و اگر نیاید فوراً قشون ایران را در بحرین و تمام جزائر جنوب مستقر سازیم.»[1]

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ٦٤٥٩، ۲٦/۷/۹ مذاکرات مجلس شورایملی.

همان نماینده پس از شرح تار یخچه‌ی امتیاز نفت جنوب اظهار داشت که «آقای «قوام» باید در برنامه‌ی خود قید سازند که تمدید قرارداد نفت جنوب برخلاف میل ملت ایران است. چون ملت ایران در این قرارداد دو ضرر دارد یکی ۱۶۱۵ میلیون لیره‌ی انگلیسی است که ازجیب ملت ایران رفته است دیگر امتیازات خارج الملکیتی این قرارداد است.»

سئوال شد «امتیازات خارج الملکیتی چیست؟»

اسکندری جواب داد: «در این قرارداد حق داشتن فرودگاه داده شده. آیا لوله‌ی نفت سرش در هواپیما است؟ آقایان ملت ایران را باید از این گونه قراردادها راحت ساخت...»[1]

اما «اسکندری» کوچکتر ین اشاره‌ای به نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی امر یکا در ایران نکردوحملات خود را منحصراً به دولت انگلستان متوجه ساخت.

طرح مسئله بحر ین در مجلس مصادف بود با تظاهرات مخالفت‌آمیز مردم بحر ین علیه «بلگر یو» مستشار انگلیسی بحر ین و حاکمیت دولت انگلیس بر آن جز یره. آنها خواستار بودند که مستشاران انگلیسی اخراج شوند، روابط جاری با ایران وآزادی مسافرت به کلیه نقاط ایران برقرار گردد وپلیس ملی تأسیس شود.

لذا وزارت امورخارجه‌ی انگلستان از تقارن حوادث و پشتیبانی امر یکا از جر یان امر مضطرب شده اعلامیه‌ای به شرح ز یر صادر کرد: «هرگونه ادعا و اظهاری دایر بر این که بحر ین جزوخاک ایران است به کلی بی اساس و عاری از حقیقت است. بحر ین دولت مستقلی است که در تحت ر یاست شیخ بحر ین اداره می شود و دولت انگلیس بنا به مفاد قراردادی که در سال ۱۹۲۴ بین شیخ بحر ین و انگلستان منعقد شده است موظف است از استقلال این سرزمین در برابر هرگونه تعرضی از هر ناحیه‌ای که باشد دفاع کند.»

طرح مسئله بحر ین و تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب گرچه تغییری در برنامه‌ی «قوام» ایجاد کرد لکن باب مذاکره در مسائل فوق را بروی مطبوعات و نمایندگان گشود.

اینک نوبت طرح موافقت‌نامه نفت ایران و شوروی در مجلس فرا رسیده بود. «قوام» پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس در مصاحبه با مخبر «یونایتدپرس» موضع خود رانسبت به موافقت‌نامه روشن ساخته گفت: «رأی اعتمادی که از طرف مجلس شورای ملی به من داده شده ناشی از موافقت با برنامه‌ی اصلاحاتی من است و نباید آنرا به منزله‌ی تصو یب اقدام من در انعقاد پیمان نفت با شوروی تلقی کرد... من گزارش خود را در باره‌ی مذاکرات نفت با دولت شوروی تقدیم مجلس خواهم کرد و اتخاذ تصمیم در این خصوص با مجلس است. دولت ایران انتظار ندارد در صورتی که مجلس موفق به تصو یب لایحه‌ی نفت نشود دولت شوروی رو یه‌ی دوستانه‌ای را که همواره نسبت به ما داشته است تغییر دهد.»[2]

۱ــ همان روزنامه همان شماره.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۸۴۵، مورخه‌ی ۲۶/۷/۱۷.

دولت شوروی اصرار داشت که موافقت‌نامه بوسیله‌ی «قوام» امضا و به مجلس برده شود. ولی «قوام» حاضر به امضای آن نبود و می گفت که این اقدام برخلاف قانون است و باید مجلس در این‌باره نظر بدهد. آخرین نامه‌ی «سادچیکوف» حاکی است که «دولت شوروی نمی‌تواند اظهارات شما را درباره‌ی امضای قرارداد قبول کند و ما این را نقض موافقت‌نامه ٤ آوریل سال ۱۹٤٦ می دانیم... دولت شوروی مصراً تقاضا دارد که موافقت‌نامه بطور کامل اجرا شود...»

بالاخره «قوام» روز ۲٦/۷/۲۹ گزارش خود را درباره‌ی نفت شمال به مجلس آورد. وی در گزارش خود ضمن اشاره به گزارشی که پس از مراجعت از مسکو در جلسه‌ی سری مجلس چهاردهم تقدیم داشته، گفت که پس از برخورد سردی با «استالین» و مباحثه بی حاصلی درباره‌ی تخلیه‌ی ایران و موضوع آذربایجان، ملاقاتی با «مولوتف» به عمل آورده. سپس مذاکرات خود را با «مولوتف» چنین شرح داد: «... «مولوتف» نقشه‌ی ایران را در جلو من گذاشت و موضوع نفت را پیش کشید و گفت درباره‌ی ما تبعیض شده است... ما فقط امتیاز می خواهیم...». «قوام» از گزارش خود چنین نتیجه گرفت که برای حل مسئله آذربایجان و تخلیه‌ی ایران با قرارداد نفت ایران و شوروی موافقت کرده است.

قبل از گزارش «قوام» عده‌ای از نمایندگان به سرپرستی دکتر «رضازاده‌ی شفق» ماده‌ی واحده‌ای برای کان لم‌یکن ساختن موافقت‌نامه، تنظیم کرده بودند، تا پس از استماع گزارش نخست‌وزیر آنرا از تصویب مجلس بگذرانند.

بند اول و دوم ماده‌ی واحده‌ی مزبور موافقت‌نامه‌ی نفت ایران و شوروی را کان لم‌یکن می ساخت. اما بندهای سوم و چهارم مربوط به نفت جنوب و بحرین بود که عیناً نقل می کنیم:

۳ــ چون ایران درباره‌ی نفت جنوب ادعای غبن دارد و با تمدید آن به این صورت موافق نیست به‌این سبب دولت ایران وظیفه دارد که با انگلیسی ها در این خصوص وارد مذاکره شود.

٤ــ بحرین ملک طلق ایران است و دولت ایران وظیفه دارد که استقرار حاکمیت خود را در آنجا اعلام کند.»

درباره‌ی بندهای فوق‌الذکر «حسن ارسنجانی» پیشنهادهای زیر را ارائه کرد:

«در بند سوم برای تجدیدنظر در امتیاز نفت جنوب قید شود که «رضاشاه» دیکتاتور بود و «چرچیل» نیز این امر را تصدیق کرده است و به این سبب تجدید قرارداد نفت جنوب که در دوره‌ی حکومت دیکتاتور به قول «چرچیل» به عمل آمده است ملغی می شود. و در بند چهارم درباره‌ی بحرین قید شود که وقتی استقرار حاکمیت ایران در بحرین اعلام شد، امتیاز نفت امریکایی در آن منطقه لغو شود. زیرا اخذ این امتیاز صورت قانونی ندارد.» هر دو پیشنهاد از طرف مجلس رد شد.[1]

اما با این که قرار بود عصر روز ۲٦/۷/۲۸ «جلسه‌ی علنی مجلس تشکیل شود و حتا رئیس

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۸۵٤، مورخه‌ی ۲٦/۷/۲۸، اعتبارنامه‌ی ارسنجانی نیز روز ۲٦/۸/۱۲ در مجلس شورا رد شد.

مجلس دستور داده بود که هیچ یک از نمایندگان حق ندارند جلسه را ترک گویند... و با این که متجاوز از صدنفر در مجلس حاضر بودند نمایندگان اکثریت مانع تشکیل جلسه شده مجلس را بهم زدند.»[۱]

دلیل واقعی این که آن روز جلسه‌ی علنی مجلس تشکیل نشد و «قوام» حاضر به تن دادن گزارش نداد، این بود که همان روز «جرج آلن»، که به ترکیه رفته بود، در ساعت ۴/۵ بعد ازظهر وارد تهران شد و بلافاصله از «قوام» تقاضای ملاقات فوری کرد. «قوام» که علنا خود را فرمانبردار سیاست امر یکا نشان می داد با آن که مقرر بود که برای دادن گزارش در مجلس حاضر شود بر اثر اصرار «آلن» از حضور در مجلس منصرف شده با سفیر کبیر امر یکا ملاقات کرد. این ملاقات از ساعت ۵/۵ بعد ازظهر تا پاسی از شب گذشته ادامه یافت. اثرات این ملاقات بصورت تغییر بند سوم و چهارم ماده‌ی واحده‌ی پیشنهادی نمایندگان اکثریت ظاهر شد.[۲]

به این ترتیب در اثر دخالت مستقیم دولت امر یکا بند چهارم ماده‌ی واحده که مربوط به استرداد بحرین بود، کلاً حذف شد. زیرا اولاً نفت بحرین به وسیله شرکتی به نام «بحرین پترول» مرکب از دو شرکت امر یکایی «استاندار او یل کالیفرنیا» و «تکزاس او یل» استخراج می شد. ثانیاً وقتی که «دولت امر یکا از دولت انگلیس خواسته بود که ۴۵٪ تولید نفت جنوب ایران را به آن دولت بدهد دولت انگلیس حاضر به قبول این پیشنهاد نشده ولی قبول کرده بود که مالکیت بحرین را به دولت امر یکا واگذار کند.»[۳]

موضوع نفت جنوب نیز جدی تلقی نشد و بند سوم ماده‌ی واحده که تجدیدنظر در امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار بود به این صورت درآمد: «دولت موظف است درباره‌ی امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع کند.» این بند صرفاً به منظور تهدید انگلستان و سربراه کردن آن دولت در برابر امر یکا گنجانیده شد تا در صورت لزوم به عنوان دستاویزی علیه سیاست انگلستان بکار رود.

علیهذا «قوام» پس از جلب رضایت سفیرکبیر امر یکا روز ۲۶/۷/۲۹ گزارش خود را تقدیم مجلس کرد و بلافاصله دکتر «شفق» ماده‌ی واحده‌ی اصلاح شده‌ی زیر را تسلیم داشت:

«ماده‌ی واحده: الف ــ نظر به این که آقای نخست وزیر با حسن نیت از قانون آذرماه ۱۳۲۳ (قانون دکتر «مصدق») استنباط درستی نکرده‌اند و مجلس ایران استنباط فوق‌الذکر را مطابق مفهوم واقعی قانون فوق‌الذکر تشخیص نمی دهد، موافقت‌نامه نفت ایران و شوروی کان لم‌یکن فرض می شود.

ب ــ باید دولت ایران در ظرف پنج سال در نواحی شمالی کشور تفحص کامل کند و مناطق

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۰۷۷، مورخه‌ی ۲۶/۷/۲۹.

۲ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۰۵، مورخه‌ی ۲۶/۷/۲۹ و «داد»، شماره‌ی ۱۰۷۷، مورخه‌ی ۲۶/۷/۲۹.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۶۴، مورخه‌ی ۲۷/۴/۲۳، نقل از «تریبون دوناسیون».

نفت‌خیز را معلوم سازد تا مجلس طریقه‌ی استفاده از این ثروت ملی را بوسیله‌ی قانون معین کند.

ج ــ امتیاز نفت به بیگانگان و ایجاد هر شرکتی که خارجی ها درآن سهیم باشند، ممنوع است.

د ــ در صورتی که وجود نفت به مقدار قابل استفاده مسلم شود، دولت می تواند در باب فروش محصول آن با اتحاد جماهیرشوروی وارد مذاکره شود و نتیجه را به اطلاع مجلس برساند.

هـ ـ دولت موظف است در باره‌ی امتیازهای موجود بخصوص شرک نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به‌عمل آورد و مجلس را از نتیجه‌ی مذاکرات مطلع کند.

ماده‌ی واحده‌ی فوق با ۱۰۲ رای از ۱۰۴ نفر نمایندگان حاضر به تصویب رسید و موافقت‌نامه‌ی نفت ایران و شوروی که در چهارم آوریل ۱۹۴۶ به امضا رسیده بود کان لم‌یکن اعلام شد.

پس از ابلاغ تصمیم مجلس به دولت شوروی، «سادچیکوف» در نامه‌ی جوابیه خود نوشت: «... دولت ایران بطرز عهدشکنانه‌ای تعهداتی را که به عهده گرفته بود نقض کرده است. دولت شوروی این موضوع را که تصمیم مجلس درباره‌ی کان لم‌یکن شمردن مقاوله نامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی در شمال ایران با وجود حفظ امتیاز نفت انگلیسی ها در جنوب ایران تبعیض خشنی نسبت به اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی است نمی تواند نادیده انگارد.

بنابراین مراتب فوق دولت شوروی بر ضد اعمال خصمانه‌ی یادشده‌ی دولت ایران نسبت به اتحاد شوروی که با مناسبات عادی بین دو دولت قابل گنجایش نیست شدیداً پروتست می کند و مسئولیت عواقب آنرا به عهده‌ی دولت ایران می گذارد.

«ای ــ ساد چیکوف»[1]

صراحتاً باید گفت که شکست سیاست شوروی در ایران نتیجه‌ی مستقیم روش نادرستی بود که آن دولت در کشور ما پیش گرفت. «قوام» با کان لم‌یکن ساختن موافقت‌نامه نفت شمال آخرین صحنه‌ی نقشی را که به عهده گرفته بود بازی کرد. جالب است بدانیم که در فروردین ماه سال ۱۳۲۵ پس از امضای موافقت‌نامه تخلیه‌ی ایران و تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی «قوام» در ضیافتی که به افتخار «سادچیکوف» داده بود گفت: «من معتقدم که از دولت شوروی باید همه‌چیز خواست و هیچ نداد.» و «سادچیکوف» در پاسخ وی جام خود را به سلامتی شخص «قوام‌السلطنه» که به گفتهٔ او «بزرگترین و مؤثرترین سیاستمدار عصر است» بلند کرد.[2]

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۸۷۹، مورخه‌ی ۲۶/۹/۱.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۵۱۰، مورخه‌ی ۲۵/۱/۳۰.

تشدید رقابت انگلستان و امریکا در ایران

پس از فراغت از موضوع موافقت‌نامه نفت ایران و شوروی، سیاست انگلستان که به سبب حل مسائل خطیری نظیر مسئله آذربایجان، تخلیه‌ی ایران و موافقت‌نامه‌ی نفت شمال ــ بنا به اقتضای زمان ــ موقتاً تمکین کرده و میدان را برای فعالیت دولت امریکا آزاد گذاشته بود، مخالفت علنی خود را با سیاست امریکا در ایران آشکار ساخته، برای کسب مواضع از دست‌رفته و تحکیم موقعیت متزلزل خود به حمله‌ی متقابل پرداخت. این مخالفت قبل از همه به صورت مبارزه علیه دولت «قوام» تظاهر کرد و همزمان با آن به «حزب دموکرات ایران» نیز مور یانه افتاد. رهبران حزب به جان هم افتادند و دسته‌بندی ها آغاز شد.

بدیهی است دولت امریکا که با استفاده از شرایط مساعد، نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را در ایران بسط داده و در میان طبقه‌ی حاکمه‌ی کشور دوستانی پیدا کرده بود، به‌سادگی حاضر به انصراف از امتیازات به دست آمده نبود. لذا مبارزه‌ی دو نیروی امپریالیستی به صورت حمله به نقاط ضعف و امتیازات طرف متقابل درآمد.

دولت انگلستان حمله‌ی خود را از مخالفت با دولت «قوام» شروع کرد. لذا نمایندگان متمایل به سیاست انگلیس برای ساقط کردن دولت «قوام» صف‌بندی کردند و حتا کاندیداهای جدید نخست‌وزیری نیز تعیین شد. «قوام» از دوجبهه مورد حمله قرار گرفت: سیاست انگلستان و دربار «محمدرضاشاه».

«قوام» برای حفظ مقام نخست‌وزیری با سماجت خاصی ایستادگی کرد. لکن تلاش‌اش بی نتیجه ماند و دولت او پس از بیست و دوماه در تاریخ ۲۶/۹/۱۸ سقوط کرد.

«حزب دموکرات ایران» حتا قبل از سقوط «رهبر کل» متلاشی شد و همان دسته‌های او باشی که «قوام» برای اشغال محل شورای متحده‌ی کارگران و کلوب های «حزب توده‌ی ایران» گسیل می‌داشت این‌بار به سرپرستی «عباس شاهنده» و دست‌نشاندگان «خسرو هدایت» کلوب مرکزی، چاپخانه و اداره‌ی روزنامه‌ی «حزب دموکرات ایران» و اتحادیه‌ی مرکزی کارگران و کشاورزان وابسته به آن حزب را اشغال کردند.

دولت انگلستان به ابتکار دیگری نیز دست زد. به این شرح که رادیوهای لندن و خاور نزدیک روز ۲۶/۹/۲۹ خبر دادند که «یک پیمان نظامی بین ایران و امریکا منعقد شده که به موجب آن کارشناسان امریکایی برای تعلیم وتربیت ارتش ایران فرستاده خواهند شد. ازجمله وظایف این هیئت ارشاد و دادن اندرز به ارتش و تنظیم امور اداره‌ی نیروی ایران است. این پیمان به اطلاع سازمان ملل رسانده شده ولی مجلس ایران از آن اطلاعی ندارد.»[1]

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۰۵، مورخه‌ی ۲۶/۱۰/۳. این پیمان روز سیزدهم مهرماه ۱۳۲۶ برابر ششم اکتبر ۱۹۴۷ در دولت «قوام» منعقد شده و به امضای «محمود جم» وزیر جنگ و «جرج آلن» سفیرکبیر و نماینده‌ی فوق‌العاده دولت آمریکا رسیده بود.

به محض این که خبر مزبور در مطبوعات ایران انتشار یافت وزارت جنگ طی نامه‌ای که در روزنامه‌های «اطلاعات» و «کیهان» انتشار یافت (۲۶/۱۰/۵) وجود پیمان نامبرده را تکذیب کرده نوشت:

«... هیچ نوع پیمان یا قرارداد نظامی بین دولت امریکا و ایران منعقد نشده و این انتشارات جدا تکذیب می‌شود.» اما چند روز بعد «بولتن اخبار روز» که از طرف اداره‌ی مطبوعات سفارت کبرای شوروی در تهران منتشر می‌شد، متن موافقت‌نامه‌ی نظامی ایران و امریکا را که در دفتر سازمان ملل متفق به ثبت رسیده بود انتشار داد. اینک موادی از آن قرارداد را می‌آوریم:

«ماده‌ی اول ــ هدف این میسیون عبارت از همکاری با وزارت جنگ ایران و با افراد ارتش ایران به منظور بالابردن استعداد جنگی ارتش ایران است.

ماده‌ی هشتم ــ کارهای اساسی ستاد ارتش و کلیه‌ی شعبات وزارت جنگ در تهران و شعبات صحرایی آن به استثنای نقشه‌های تاکتیکی و استراتژیکی یا عملیات برضد دشمن خارجی که مربوط به وظایف میسیون نیست ــ جزو وظایف مذکور است.

ماده‌ی ۱۰ــ هر یک از اعضای میسیون با همان درجه‌ای در میسیون خدمت خواهند کرد که در ارتش ممالک متحده دارایند. لیکن نسبت به تمام افسران ارتش ایران که دارای همان درجه باشند حق ارشدیت خواهند داشت.

ماده‌ی ۱۲ــ رئیس میسیون و بنا به فرمان وی سایر اعضای میسیون برای اجرای صحیح وظایف خود مکلف و مختارند هر یک از ادارات نظامی ارتش ایران را بازدید کرده، بازرسی به عمل آورند و افسرانی که در رأس این ادارات قرار دارند باید به چنین بازرسی مساعدت کنند. و نقشه‌های اسناد، گزارشات و مکاتباتی که هنگام بازرسی موردنیاز باشد در اختیار آنان بگذارند.

ماده‌ی ۲۴ــ درمدت اعتبار این موافقت‌نامه یا در صورت تمدید آن دولت ایران هیچ شخصی را که در خدمت دولت خارجی دیگر باشد برای انجام وظایفی که ارتباط با ارتش ایران دارد به خدمت قبول نخواهد کرد مگر با موافقت دو کشور امریکا و ایران.»

می‌بینید که چنین قراردادآسارت‌آوری بدون اجازه‌ی مجلس توسط دولت «قوام» با دولت امریکا منعقد شده بود. قراردادی که برابر آن دولت ایران تمام اسرار و اطلاعاتی را که برای اجرای مأموریت میسیون امریکایی لازم بود در اختیار آنان قرار می‌داد، مستشاران امریکایی حق انحصاری دخالت در امور ارتش ایران را پیدا می‌کردند و دولت ایران جز با اجازه‌ی دولت امریکا حق استخدام مستشار از سایر دول را نداشت و افسران شریف ایرانی برابر ماده‌ی ۱۰ مورد توهین و تحقیر قرار می‌گرفتند و کوتاه سخن آن که ارتش ایران به شعبه‌ی وزارت جنگ امریکا مبدل شده، حق حاکمیت آزادی و استقلال و حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران پایمال می‌شد.

از سوی دیگر دولت «قوام» برای اجرای برنامه‌ی هفت‌ساله اول که به ظاهر «عمران و آبادی» در کشور را منظور نظر داشت در یافت ۲۵۰ میلیون دلار قرضه از بانک بین‌المللی را پیش‌بینی کرده بود و حتا به دعوت دولت ایران متخصصین شرکت امریکایی «مورپسن نودسن» برای اظهارنظر

درباره‌ی نقشه‌های عمرانی هیئت عالی برنامه به ایران آمده بودند.

به‌علاوه دولت «قوام» مایل بود که موافقت مجلس را برای خرید ۲۵ میلیون‌دلار مهمات جنگی از امریکا جلب سازد.

اما دولت انگلستان از آن بیم داشت که با پشتیبانی دولت امریکا دوستان سیاست آن دولت بر سرکار آیند و تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب یا الغاء آنرا و هم‌چنین الغاء امتیاز بانک شاهی را ــ که پس از شصت سال مدت امتیاز آن روز ۲۷/۱۱/۱۱ به پایان می‌رسید ــ مطرح کنند مسائلی که بی‌شبهه مورد تأیید اکثریت مردم ایران قرار می‌گرفت.

همین که «قوام‌السلطنه» سقوط کرد «ابراهیم حکیمی»، دوست دیرین انگلستان به نخست‌وزیری رسید. وی در برنامه‌ی خود اسمی از برنامه‌ی هفت‌ساله نبرد ولی در نطقی که هنگام اخذرأی ایراد کرد گفت: دولت حاضر برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی دولت سابق را تکمیل و تعقیب خواهد کرد و در موقع خود از لزوم یا عدم لزوم استقراض از بانک بین‌المللی به مجلس گزارش خواهد داد.

علیهذا با رسیدن «حکیمی» به نخست‌وزیری و آمدن «ایدن» وزیرخارجه انگلیس به ایران ــ که پس از سقوط «قوام» انجام گرفت ــ محیط سیاسی ایران به نفع انگلستان تغییر یافت.

«حکیمی» و «تقی‌زاده» از رفاه طبقات پائین و رعایت اصول و کم کردن بودجه صحبت به میان آوردند. دولت «حکیمی» حکومت نظامی را ملغی ساخت تا خود را «بی‌آزار» نشان دهد.

قرضه‌ی ۲۵ میلیون‌دلاری خرید اسلحه را به ۱۰ میلیون دلار پائین آورد و در نقشه‌ی هفت‌ساله به جای قرضه از امریکا استفاده از عواید شرکت نفت جنوب یا استقراض از بانک شاهی را پیش‌بینی کرد.

روزنامه‌ی «تریبون دوناسیون» اوضاع سیاسی ایران را در آن زمان چنین شرح داده است:

«اکنون وضعیت مبهمی در ایران حکمفرما است. مسافرت «ایدن» را به ایران برخلاف آن‌چه به‌نظر می‌رسید، نمی‌توان عادی تلقی کرد. آخرین قسمت این حوادث اسرارآمیز در امریکا جریان دارد. اخیراً در واشنگتن نمایندگان انگلیسی و امریکایی برای مذاکره درباب منافع نفتی دو کشور در خاورمیانه و خاور نزدیک ملاقات کرده‌اند.

ضمن این مذاکرات سفیرکبیر بریتانیا در واشنگتن اصرار کرده است که روش مشترکی در مقابل حکومت تهران اتخاذ کنند و از هرگونه اقدامات فردی که محرک مذاکرات در مورد امتیازات کمپانی نفت انگلیس و ایران باشد خودداری شود.

سفیرکبیر انگلیس اظهار کرده است که امتیازات نفت ایران سالیانه ۱۹ میلیون‌تن نفت مورد احتیاج انگلستان را تأمین می‌کند. به‌طوری که حکومت بریتانیا هیچ گونه تجدیدنظری را نمی‌تواند در این عهدنامه قبول کند.

معذالک چنین استنباط می‌شود که سفیرکبیر امریکا در تهران، به حکومت تهران توصیه کرده است که اقدامات خاصی برای تجدیدنظر در امتیاز اتخاذ کند. هم‌چنین اظهار کرده است که دولت امریکا حاضر است سهام انگلستان را در شرکت نفت خریداری کند.

... منظور حقیقی مسافرت «ایدن» شاید برای این بوده است که از این عملیات که نتیجه‌ی آن حذف منافع انگلستان در امتیازات نفتی ایران است جلوگیری کند.»[۱]

رقابت امر یکا و انگلیس در ایران به سازمان‌های ارتشی نیز کشانده شدوسرلشگر «رزم‌آرا» که نبض ارتش را به دست داشت، جانب انگلستان را گرفت. به همین لحاظ مستشاران نظامی امر یکا در ژاندارمری و ارتش مورد بی مهری قرار گرفتند. چنان که «جرج آلن» ــ که در اواخرسال ۱۳۲۶ به سمت معاونت وزارت‌خارجه امر یکا منصوب شد ــ هنگامی که ایران را ترک می کرد، حین تودیع از «حکیمی» نخست‌وز یر ضمن یادداشتی از رفتار افسران ارشد ایرانی با ژنرال «شوارتسکف» گله کرده، نوشت: «... ژنرال «شوارتسکف» که اکنون به عنوان مستشار نظامی در ژاندارمری ایران مشغول خدمت است دارای سوابق درخشانی در امر یکا است و دولت امر یکا می تواند از وجود وی استفاده‌ی شایان کند. بنابراین، اکنون که بر اثر تحر یکات افسران ارشد ایرانی در محافل تهران موضوع مخالفت با ایشان‌باب شده،لازم می داند که در صورت موافقت، اجازه فرمایید ایشان به میهن خود معاودت کند و **بجای ژنرال «شوارتسکف» یکی از افسران جزء ارتش امر یکا که فراخور حال سازمان ارتش ایران باشد اعزام شود.**»[۲]

اما ارتش به رهبری سرلشگر «رزم‌آرا» میسیون امر یکایی ژاندارمری را ز یر باران انتقاد گرفت و دست به اقداماتی زد که فرماندهی ژاندارمری را از وزارت کشور گرفته در اختیار ارتش قرار دهد.[۳] در این مورد روزنامه‌ی «نیو یورک تایمز» نوشت: «... اگر ژاندارمری ز یر فرمان ارتش درآید میسیون امر یکایی ژاندارمری بکار خود ادامه نخواهد داد... کسی که در پشت‌پرده برای انتقال ژاندارمری به وزارت جنگ مشغول کار است، ژنرال «علی رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش ایران است...»[۴]

سرانجام سرلشگر «رزم‌آرا» در الحاق ژاندارمری به ارتش توفیق یافت و این امر موجب رنجش دولت امر یکا شد. در این‌باره روزنامه‌ی «پارس» نوشت: «امر یکایی ها عمل دولت را در باره‌ی ژاندارمری اقدامی به نفع تثبیت نفوذ انگلستان و برعلیه منافع خود در ایران تلقی کرده‌اندو چنین اظهار داشته‌اند که دولت ایران قصد دارد از نفوذ مادی و معنوی امر یکا در ایران بکاهد. درنتیجه این استنباط ژاندارمری به‌طوری که در محافل نظامی خارجی شایع است عموماً استعفا کرده‌اند. دولت

۱ــ «نبرد امروز» ارگان موقت «حزب ایران» شماره‌ی ۲۹، دوره‌ی سوم، بتار یخ ۲۶/۱۱/۱۸، به نقل از «تر یبون دوژ نو».

۲ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۷۸، مورخه‌ی ۲۶/۱۲/۱۵، و «مردم»، شماره‌ی ۲۸۵، مورخه‌ی ۲۶/۱۲/۷، ژنرال «سوارتسکف» در تار یخ ۲۷/۳/۳۰ به محل جدید مأمور یت در آلمان غز یمت کرد و سرهنگ «ر. پیرس» جانشین وی شد.

۳ــ «رزم آرا» ضمن مصاحبه‌ای که روز ۲۷/۱/۲۴ با مخبر «یونایتدپرس» به عمل آورد اظهار داشت: «برای این که دستور ات نظامی در باره‌ی امنیت کشور بهتر عملی شود نقشه‌ای برای الحاق ژاندارمری به ارتش تنظیم شده است تا آن سازمان نیز تحت نظر ارتش درآید.»

۴ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۱۱، مورخه‌ی ۲۷/۲/۲۹، به نقل از «نیو یورک تایمز» ۲۴ آور یل ۱۹۴۸.

ایران هنوز استعفای دسته‌جمعی مستشاران امریکایی را که بصورت قهر و اعتراض رو بداده است نپذیرفته در صورتی که سوءتفاهم مزبور بین مقامات ایرانی و امریکایی هم‌چنان ادامه یابد، باید انتظار داشت که بزودی تغییرات مهمی در پست عده‌ای از مسئولین عالیرتبه نظامی در ستاد ارتش و وزارت جنگ و ژاندارمری ظاهر شود.»[۱]

برنامه‌ی هفت ساله نیز جنبه‌ی فنی و عملی خود را از دست داده و وسیله‌ای برای اعمال نظرات سیاسی مبدل شد. «جان مکلوی» مدیرعامل بانک بین‌المللی در نیویورک ضمن اعلام رد تقاضای وام دولت ایران از طرف بانک به خبرنگاران مطبوعات اظهار داشت که «تقاضای سابق دولت ایران برای دریافت وام ازاین بانک به‌علت فنی رد شد. زیرا کارشناسان بانک عقیده داشتند که دولت ایران قادر نخواهد بود به تنهایی این مبلغ را صرف امور عمرانی و تولیدی کرده، بتواند وام را مسترد دارد و خرج این وام زیرنظر کارشناسان امریکایی در ایران نیز به علت عدم مساعدت دولت و مسئولین امر و محظورات سیاسی غیرمقدور بود.»[۲]

مدیرعامل بانک بین‌المللی ضمن اعلام نظرات بالا شرط لازم برای دادن وام به ایران را روی کارآمدن «حکومت ملی» دانست تا از سؤاستفاده جلوگیری شود.[۳]

دولت انگلیس می‌خواست به شرطی ایران از بانک بین‌المللی وام در یافت دارد که «... اولا مقداری از آن در انگلستان مصرف شده از آنجا جنس به ایران وارد شود و ثانیاً به مصرفی برسد که بیشتر موردنظر آنهاست و ثالثاً اشخاصی اجرای برنامه را به عهده گیرند که با سیاست آنها نزدیکی دارند...»[۴]

و چون در این مورد موافقت‌هایی بین امریکا و انگلستان به عمل آمد. دولت «ساعد» تقاضای تصویب نقشه‌ی هفت‌ساله را از مجلس کرد و هیئتی از مشاورین فنی شرکت «مشاوره‌ی ماوراء بحار» برای «رفع معایب و نواقص برنامه‌ی هفت‌ساله» به ایران آمد و مستر «استرایک» رئیس شرکت مزبور طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی گفت که «در اجرای برنامه‌ی هفت ساله در ایران... از بعضی شرکت‌های انگلیسی نیز دعوت خواهد شد که در اجرای برنامه تشریک مساعی کنند... و عملاً سفیرکبیر ایران در واشنگتن به خبرنگاران جراید اظهار داشت که «قسمتی از وسایل لازم برای اجرای برنامه‌ی هفت‌ساله از انگلستان وارد خواهد شد.» بدین‌ترتیب هیئت حاکمه‌ی ایران صلاح خود را در آن دیده بود که منافع هر دو امپریالیسم انگلستان و امریکا را در ایران تأمین سازد و به هردوی آنها امتیازاتی بدهد. لذا درحالی که از امریکا ده‌میلیون دلار اسلحه می‌خرید، دومیلیون لیره فشنگ نیز از انگلستان وارد می‌کرد. با بالا بردن قیمت لیره و آزاد گذاشتن انگلستان در چپاول منابع نفتی کشور آن دولت را راضی نگهمیداشت و با تبدیل کشور به پایگاه نظامی ضدشوروی و درآوردن

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۴۷۹، مورخه‌ی ۲۸/۳/۱۷، به نقل از روزنامه‌ی «پارس».

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۳۵۲، مورخه‌ی ۲۷/۷/۱۸.

۳ و ۴ــ «داد»، شماره‌ی ۱۴۰۱، مورخه‌ی ۲۷/۹/۲۱، جریانات روز.

ارتش ما به صورت ارتش مستعمراتی از امپر یالیسم امر یکا دلجو یی می کرد و برای اجرای برنامه هفت ساله از امر یکا وام می گرفت تا قسمتی از دلارهای آمر یکایی را به جیب سرمایه‌داران انگلیسی بر یزد.

اما در جر یان مبارزه بین انگلستان و امر یکا بر سر غارت ثروت ملت ایران و به اسارت درآوردن مردم، «محمدرضاشاه» و دربار سلطنتی او نیز موقع خاصی را اشغال می کرد که توضیح آن بسیار ضروری است.

«محمد رضا پهلوی» درصحنه ی سیاست

«محمدرضاشاه» روز بیست و پنجم شهر یورماه سال ۱۳۲۰ در محیطی آکنده از نفرت و انزجار عمومی نسبت به حکومت غدار و تبهکار «رضاشاه» و در میان ناله و نفرین ستمدیدگان و سوگوارانی که عزیزان خود را در سیاه‌چال‌ها از دست داده بودند. برتخت سلطنت نشست.

از همان اوان وی یک آرزو بیش نداشت و آن حفظ و استحکام پایه های لرزان سلطنت و حکومتش بود. آرزویی که در تمام دوران سلطنتش هدف و مقصود غایی او بوده و هست.

وی برای رسیدن به این آرزو از هیچ کاری روگردان نبوده و نیست: به راحتی حلقه‌ی بردگی هر قدرت خارجی را که دوام سلطنت و حکومت مطلقه اش را تضمین کند، گردن می نهد و برای جلب حمایت استعمارگران آنان را در غارت ثروت ملی کشور ما آزاد می گذارد. از هر حزب و دسته و فردی که دارای اراده و شخصیت مستقلی باشد ــ اعم از این که این اراده و شخصیت در جهت دفاع از منابع مردم ایران یا تأمین خواسته های استعمارگران بکار رود ــ به عنوان دشمن بالقوه‌ی تاج و تخت خود بیمناک است. جز چاپلوسان و نوکرصفتان، هیچ انسان ارجمند و شریف کشور ما را در بارگاه کبریایی او راهی نیست. به گمان او افکار و نظراتش وحی شبهه‌ناپذیر خدایی است. تاب تحمل شهرت، محبوبیت، ابراز لیاقت و دوام و استحکام احدی از افراد ملت را در هیچ مقامی ندارد و همیشه آماده است که چنین افراد و گروههایی را به هر طریقی که ممکن شود ــ به حیله و نیرنگ یا یورش آشکار ــ سر به نیست کند تا «نظام شاهنشاهی» را که بزعم او «مایه قدرت و عظمت؟» ملت ایران است محفوظ نگهدارد و سرنوشت ملت ایران نه بدست خود ملت بلکه «به اراده‌ی توانای شاهنشاه» سپرده شود.

اما طی این طریق و وصول به این آرزو آسان نبود: اشغال کشور بوسیله‌ی نیروهای نظامی متفقین سقوط و فرار «قائد عظیم الشان!» و برقراری آزادی های نسبی در کشور ما قدرت دفاع از دوران «رضاشاه» و استقرار مجدد دیکتاتوری را از چاپلوس‌ترین عمال «رضاشاه» و نوکران استعمار سلب کرده بود. لذا «محمدرضاشاه» در همان روزی که به سلطنت رسید قول داد که «وظایف خود را مطابق قانون و وجدان انجام دهد و متعدیان به حقوق افراد را به کیفر رساند.» او املاک غصبی «رضاشاه» را به دولت واگذار کرد تا به صاحبانش مسترد دارد و اندکی از ثمره‌ی غارتگری های «رضاشاه» رابه عنوان «عطیه ملوکانه؟» در اختیار مردم قرار داد و در چهارم آبان سال ۱۳۲۰ راجع بطرز حکومت موردعلاقه اش چنین گفت: «مناسب‌ترین طرز حکومتی که پرورنده‌ی منظورهای فوق (وحدت ملی و ترقی) است، دموکراسی است. در این سبک حکومت چون نیروهای کشور در دست خود ملت است افراد خواهند توانست در دایره‌ی همت و ذوق و استعداد و نیل طبیعی خود آزادانه سیر کنند و در پی آن‌چه می خواهند بروند. آزادی گفتار و کردار که تنها شرط مسابقه در راه ترقی است فقط در چنین محیطی میسر می تواند شد...»[1]

۱ــ مجموعه‌ی نطق ها و پیام های شاهنشاه، جلد دوم، صفحه‌ی ۹٦٤.

طی چهارسال از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ او تلاش کرد که قیافه‌ی معصومانه‌ای برای خود دست و پا کند. اما این «مدافع» دموکراسی در سال ۱۳۲۴، هنگامی که اقلیت مجلس از قبول نخست‌وزیر تحمیلی دربار «صدرالاشرف» سر باز زد، برای جلب حمایت سفیرکبیر امریکا در انحلال مجلس و برقراری حکومت فردی به نماینده‌ی دولت امریکا گفت: «به تجربه در یافته‌ام که چهل سال طول می کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند چگونه به خودشان حکومت کنند.»[1]

اما با وجود موافقت دولت انگلیس به علت قدرت نهضت آزادی و هم‌چنین مخالفت سیاست امریکا در این امر توفیق نیافت.

وی حکومت «قوام‌السلطنه» را به سبب رفع مشکلاتی که ادامه‌ی فرمانروائیش را دچار مخاطرات شدیدی ساخته بود تحمل کرد. اما به محض این که موافقت‌نامه‌ی نفت ایران و شوروی کان لم‌یکن اعلام شد و علت وجودی دولت «قوام» منتفی شد، مبارزات پنهانی «محمدرضاشاه» و «قوام» از پرده بیرون افتاد ــ مبارزاتی که نه مردم و نه در جهت استقرار برتری سیاسی این یا آن قدرت امپریالیستی در کشور ما بلکه فقط برای حفظ سلطنت محمدرضاشاه و برقراری حکومت فردی او انجام می‌پذیرفت.

متأسفانه اشتباهات آزادیخواهان ایران و شکست اسفناک نهضت آذربایجان او را در این مبارزه یاری کرد و به او امکان‌داد که‌برای‌خودوجهه‌ی دروغین «ملی» کسب کند.

پس از سقوط «قوام»، «محمدرضاشاه» به سوی قدرت برتر امریکا گرایید و از پشتیبانی آن دولت بهره‌مند شد. اما این امر موجبات عدم رضایت دولت انگلیس را فراهم ساخت. لذا «ایدن» وزیرخارجه انگلیس برای تحکیم موقع متزلزل سیاست انگلستان به تهران آمد و مصاحبه‌ای طولانی با «محمدرضاشاه» به عمل آورده وی را از طرف پادشاه انگلستان به لندن دعوت کرد. ولی به علت تردید «شاه» در پذیرفتن این دعوت، اعلامیه‌ی مسافرت فقط سه روز قبل از حرکت (روز ۲۷/۴/۲۳) انتشار یافت.

«ایدن» طی اقامت خود در تهران با عده‌ای از عمال سرشناس انگلیس ازجمله با «سیدضیاءالدین طباطبایی» نیز ملاقات کرد. ثمرات این ملاقات‌ها به صورت حملات شدیدی از طرف مطبوعات وابسته به دوستان سیاست انگلیس در ایران به دربار و شخص «محمدرضاشاه» ظاهر شد.

در اوایل سال ۱۳۲۷ بنا به دعوت «سیدمحمدباقرحجازی» همکار نزدیک «سیدضیاءالدین» عده‌ای از مدیران جراید در هتل «ریتس» گرد آمده شالوده‌ی جبهه‌ی مطبوعات ضددیکتاتوری را ریختند. جراید وابسته به سیاست انگلیس ازاین جبهه به‌عنوان‌اهرمی برای فشار بر «محمدرضاشاه» استفاده کردند و «حزب توده‌ی ایران» نیز که از هر جهت موردحمله و تهدید قرار گرفته بود به منظور

۱ــ «اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا»، جلد هشتم، صفحات ۳۸۴، ۳۸۵ بیست و ششم ژوئن ۱۹۴۵، تهران، متن انگلیسی.

مخالفت اصولی با ظهور دیکتاتوری و حفظ مقررات قانون اساسی در آن جبهه شرکت کرد.

درمیان عشایر جنوب و شیوخ خوزستان نیز تظاهرات ضد دربار مشاهده شده تا بالاخره «محمدرضاشاه» از ترس «تزلزل ارکان سلطنت» تصمیم گرفت که با قبول دعوت پادشاه انگلستان به لندن رفته رنجیدگی ها و کدورت ها را مرتفع سازد.

«شاه» که روز ۲۷/۴/۲۷ بسوی لندن حرکت کرد مسافرت خود را مسافرتی «خصوصی و غیررسمی» نامید. اما خبرگزاری «آسوشیتدپرس» گزارش داد که: «محافل نزدیک به «شاه» تکذیب نمی کنند که «پادشاه» ایران هنگام اقامت در لندن شخصاً راجع به مناسبات دیپلماسی ایران با انگلیس و آمریکا مذاکره خواهند کرد.»[۱]

خبرنگار روزنامه فرانسوی «تریبون دوناسیون» مسافرت «شاه» ایران را به لندن چنین توصیف کرد:

«هنگام ورود «شاه» به فرودگاه از جراید خارجی برای شرکت در مراسم استقبال دعوتی به عمل نیامد. موقعی که میکروفون رادیولندن را به حضور «شاه» بردند تا نطقی ایراد کند «شاه» به حدی متأثر بود که نتوانست کلمه‌ای بر زبان براند... پس از آن شاه برای مدت دو روز در اعماق قصر «بکینگهام» از انظار ناپدید شد...» «از منابع موثقی اطلاع حاصل کردم که در این بازی، نقش مهم را شرکت نفت انگلیس و ایران برعهده داشته است. قرارداد «دارسی» که باید در ۱۹۶۰ منقضی می شد از طرف «شاه» سابق تقریباً در پانزده سال قبل تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد. ایرانیان نسبت به این اقدام شدیداً اعتراض و اظهار داشتند که مجلس در نتیجه‌ی فشار و تهدید خارجی ها با تمدید قرارداد موافقت کرده بنابراین انگلیس ها مایلند که تجدید قرارداد به‌طور غیرمستقیم از طرف نمایندگان مجلس فعلی تسجیل و تأیید شود.

برای تأمین این منظور بهترین وسیله آن است که در بعضی از مواد قرارداد تجدیدنظر به عمل آید. مثلاً مواد ۱۰ و ۲۶ که در عین حال خالی از مزایایی چند برای انگلستان نخواهد بود.[۲]

... ضمن شرکت در مراسم جشن‌های پذیرایی نمایندگان شرکت نفت نمایشات بسیار جالب‌توجهی که حاکی از قدرت وعظمت فوق‌العاده‌ی شرکت بود ترتیب دادند و تنها دومیلیون ونیم برای خوراک به مصرف رساندند...»[۳]

نتیجه‌ای که دولت انگلستان از این مسافرت منظور داشت عبارت بود از تحکیم پایه های متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران از راه: ۱ــ تثبیت موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران با تغییرات جزیی در شرایط امتیاز ۲ــ ادامه‌ی کار بانک شاهی پس از انقضای مدت امتیاز آن ۳ــ محدودساختن نفوذ و امتیازات دولت امریکا در ایران ۴ــ انجام اصلاحات صوری در کشور برای

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۲۹۲، مورخه‌ی ۲۷/۵/۱، «در پشت پرده‌ی سیاست...».

۲ــ ماده‌ی ۱۰ درباره‌ی حق‌الامتیاز و ماده‌ی ۲۶ راجع به مدت امتیاز بحث می کند.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۱۳۰۱، به نقل از «تریبون دوناسیون»، ۲۷/۵/۲۰.

بستن دهان مردم یا به قول «شاه» «تحول از بالا» ۵ــ تحکیم سیاست مبارزه با رشد دموکراسی و آزادی و نفوذ شوروی.

اما ثمراتی که «محمدرضاشاه» از این مسافرت می خواست عبارت بودند از: ۱ــ جلب موافقت دولت انگلیس با استقرار حکومت فردی او از راه سرکوب آزادی و آزادیخواهان و تغییر قانون اساسی به نفع سلطنت. در این باره مطبوعات داخلی و خارجی توضیحات زیر را دارند:

«اعلیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و در اطراف تحصیل این قبیل اختیارات مذاکراتی با اشخاصی مختلف به عمل آمده چون با این وکلا به دست آوردن اختیارات دشوار است در پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفتگو شده ولی تأسیس چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نیست.»[1]

«... تشکیلات پارلمانی دست و پای «شاه» ایران را بکلی بسته است و خود او هم اخیراً گوشه‌ای به این موضوع زده، گفت: «من در کشور خودم شاهم و شخص اول مملکت با این همه از تمام مردان دیگری که در روی کره‌ی زمین زندگی می کنند کمتر اقتدار دارم، دلم می خواهد که اقلاً نصف قدرتی را که «پادشاه» سوئد دارد، داشته باشم.»[2]

به‌علاوه بنا به نوشته‌ی «تریبون دوناسیون» در لندن راجع به دارایی پدر «شاه» که در بانک انگلستان توقیف شده است نیز گفتگو بود. انگلیس ها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شود و در عوض امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران تجدید شود. زیرا برای شرکت نفت انگلیس و ایران مشکل است بدون وجود یک بانک انگلیسی که از وی حمایت کند بکار خود ادامه دهد. از طرف دیگر انگلیس ها موافقند به «شاه» کمک کنند تا بوسیله‌ی ثروتش بتواند دو باره رژیم گذشته را برقرار کند و برای این کار رد کردن دارایی پدرش به او بهترین وسیله است. به همین منظور است که «شاه» باید به سویس مسافرت کند (زیرا مقدار از آن ثروت «پدری» در سویس است) اینهاست علت مسافرت اعلیحضرت به اروپا...»[3]

همان روزنامه‌ی فرانسوی در توضیح نتایج مسافرت «شاه» به انگلستان نوشت: «... مسلم است که آن‌چه را «شاه» راجع به خودش و برادرش «علیرضا»[4] آرزو می کرد از لندن به دست آورده است. اما در عوض چه داده است؟ نفت! بدون شک نفت وسیله‌ی این مبادله بوده است.

ایران بکلی استقلال خود را در برابر انگلستان از دست داده است و دچار وضعی خواهد شد که در سال ۱۹۱۹ گرفتار آن بوده است. آن‌چه بوسیله‌ی قرارداد ننگین ۱۹۱۹ عمل نشد عمل می شود بدون این که احتیاجی به هیچ گونه قراردادی باشد!»[5]

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۳۷۴، مورخه‌ی ۲۷/۱/۲۴، به نقل از روزنامه‌ی اقدام.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۱۰۸۲، مورخه‌ی ۲۷/۵/۱۷، نقل ازمجله «نیوز ریویو».

۳ــ «قیام ایران» به نقل از «تریبون دوناسیون»، «مردم»، شماره‌ی ۴۱۲، مورخه‌ی ۲۷/۵/۲۶، بررسی جراید.

۴ــ در آن زمان «شاهپور علیرضا» نامزد مقام ولایتعهدی بود.

۵ــ قیام ایران به نقل از «تریبون دوناسیون»، «مردم»، شماره‌ی ۴۱۱، مورخه‌ی ۲۷/۵/۲۵ بررسی جراید.

۲ــ «شاه» از مدت‌ها قبل خواستار تشکیل مجلس سنا بود تا در برابر مجلس شورایملی وسیله‌ای برای اعمال قدرت و نفوذ خود داشته باشد. چنان که «قوام» به منظور جلب رضایت «شاه» ضمن دفاع از برنامه‌ی دولت خود در مهرماه سال ۱۳۲۶ گویا برای «استحکام مبانی مشروطیت!» از تشکیل مجلس سنا که یکی از بقایای شوم استبداد و دژی بود که نمایندگان طبقات ستمگر و عوامل ارتجاع و استعمار پس از فرار از برابر توفان انقلاب به آن پناه برده و پرچم قانون برافراشته بودند، سخن به میان آورده گفت: «... نه تنها دولت به نقض قانون اساسی مبادرت نکرده بلکه برای اجرای کلیه‌ی مواد آن در نظر است لایحه‌ی تشکیل مجلس سنا به مجلس شورایملی تقدیم شود. به این‌ترتیب ارکان مشروطیت ایران قویم شود. و این نقص که از لحاظ پارلمانی متوجه دموکراسی ایران بوده برطرف شود...!»[۱]

حال آن که قانون اساسی مجلس شورایملی را بدون مجلس سنا صاحب قدرت قانونی دانسته و تشکیل مجلس سنا را ضروری نشناخته است. بدیهی است مجلسی که در انتخاب نصف نمایندگان آن ابداً خواست و اراده‌ی ملت منظور نشود و نصف دیگر نیز تحت شرایطی انتخاب شوند که جز افراد طبقات ممتاز و خدمتگزاران وفادار دستگاه حاکمه کسی را به آن راهی نباشد چگونه به استقرار دموکراسی و حکومت ملی می‌تواند کمک کند.

با این که دولت «حکیمی» در تاریخ ۲۷/۲/۱۹ لایحه‌ی مجلس سنا را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. هنگام تقدیم این لایحه «حسین مکی» نماینده‌ی مجلس فریاد زد: «چرا لایحه‌ی تشکیل مجلس شورایملی را نمی‌آوریدا؟» و به قول «عمیدی نوری» «ملتی که نمایندگان مجلسش را دیگران انتخاب می‌کنند و اساساً روح مردم از انتخاب آنها بی‌اطلاع است چه اسمش سنا باشد چه مجلس شورا ــ چه باری از دوش ملت برخواهد داشت؟»[۲]

از سوی دیگر عناصر طرفدار سیاست انگلیس نیز ــ قبل از مسافرت «شاه» به لندن نسبت به این لایحه روی خوش نشان نمی‌دادند. از آن‌جمله «سیدمحمدباقرحجازی» بااشاره به لایحه مزبور نوشت: «... به موجب نص صریح ماده‌ی دوم متمم قانون اساسی و ماده‌ی چهل وهفتم قانون اساسی، مجلس سنا شرط تحقق مشروطیت و شرط صحت قانون‌گذاری مجلس شورایملی نبوده و نیست... اگر هواخواه قانون اساسی هستید و در گفتار خود صادق هستید چرا اصول مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که بلااثر گذارده شده تعقیب نمی‌کنید؟»[۳]

اما روزنامه‌های وابسته به «قوام» که در جبهه‌ی مطبوعات ضددیکتاتوری شرکت داشته با لایحه‌ی مجلس سنا شدیداً مخالفت می‌ورزیدند پس از مراجعت «قوام» به ایران (قوام روز ۲۷/۲/۱۳ از پاریس وارد تهران شد) و ملاقات وی با «شاه»، به امید جلب بیشتر «محمدرضاشاه» بسوی

۱ــ «رزم»، شماره‌ی مخصوص ۶، مورخه‌ی ۲۷/۷/۱۵، سرمقاله.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۲۳۱، مورخه‌ی ۲۷/۲/۲۰، یادداشت روز.

۳ــ «وظیفه» شماره‌ی ۱۹۷، مورخه‌ی ۲۷/۳/۴، سرمقاله.

سیاست امر یکا از مخالفت با آن لایحه دست برداشتند و «قوام» طی مصاحبه با سردبیر روزنامه‌ی «مهر ایران» گفت که مقالات روزنامه‌ی «زندگی» «ارگان حزب دموکرات ایران» در مخالفت با مجلس سنا حاکی از تصمیم قبلی حزب و فراکسیون نبوده است...»[۱]

اینک پس از «مذاکرات رضایتبخش لندن» این مشکل نیز حل شد و راه افتتاح مجلس سنا گشوده شد. ضمناً برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی نیز بین «شاه» ایران و دولت انگلستان توافق بعمل آمد.

به‌این‌ترتیب «شاه» پس از کسب حمایت دولت انگلیس و اطمینان از برطرف شدن «تزلزلی که در ارکان تاج و تخت سلطنت راه یافته بود» به ایران بازگشت و در ذکر نتایج مسافرت خود خطاب به نمایندگان مجلس چنین گفت: «... در این کشور باید به یک تحولی که از بالا شروع شود دست بزنیم و اگر نکنیم ممکن است به یک تحول از پائین دچار شویم...»[۲]

روزنامه‌ی «النداء» ارگان «حزب وفد» آن‌چه را که «محمدرضاشاه» می خواست پس از مراجعت از لندن در ایران عملی سازد به این گونه بیان داشت: «... انتظار می رود که «محمدرضاشاه» برای بسط نفوذ و ازدیاد قدرت خود در همه‌ی کشور انجام نقشه‌هایش را آغاز کند. زیرا بگمان خود دیگر اکنون از انگلیس‌ها وعده گرفته است که از او پشتیبانی کرده و عملیاتش را تأیید کنند.»[۳]

ولی با وجود «توافق لندن» مطبوعات وابسته به طرفداران سیاست انگلیس در ایران پس از بازگشت «محمدرضاشاه» فشار خود را به صورت «یادآوری مداومی» به دربار ادامه دادند.

دولت «هژیر» که قبل از مسافرت «محمدرضاشاه» به لندن به‌جای دولت «حکیمی» نشست و تنها در اثر اصرار و پافشاری دربار توانست بکار خود ادامه دهد[۴] پس از مراجعت «محمدرضا پهلوی» انجام وظایف زیر را به عهده گرفت:

۱ــ اجرای تعهدات «محمدرضا پهلوی» در لندن راجع به نفت جنوب و بانک شاهی.

۲ــ فراهم کردن مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی به نفع سلطنت.

۳ــ غیرقانونی کردن «حزب توده‌ی ایران» و سلب آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور.

برای فیصله دادن به مشکلات شرکت نفت انگلیس و ایران و اجرای تعهدات «محمدرضاپهلوی» در اوایل شهر یورماه سال ۱۳۲۷ هیئتی به ریاست «گس» عضو هیئت مدیره‌ی شرکت نفت جنوب در لندن به همراهی «رایس» و «ادیسن» وارد تهران شدند و روز ۲۷/۶/۱۰ با

۱ــ مصاحبه‌ی «قوام» با «هاشمی حائری»، روزنامه‌ی «ستاره»، شماره‌ی ۳۹۰۰، مورخه‌ی ۲۷/۲/۲۶.

۲ــ «مجموعه‌ی نطق‌ها و پیام‌های شاهنشاه»، جلد ۲ صفحه‌ی ۱۱۲۰.

۳ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۴۲۲، مورخه‌ی ۲۷/۷/۲۲. انعکاس وقایع ایران در مطبوعات غربی.

۴ــ «هژیر» بنا به وظایفی که در دوره‌ی «رضاشاه» به عهده داشت می دانست که شاه سابق در چه بانک‌هایی پول دارد، چه سهامی در اختیار دارد، رموز بانکی و حساب‌های او چیست و چگونه باید عمل شود. لذا همیشه مورد علاقه‌ی دربار بود.

حضور «نورتگرف» رئیس شرکت نفت جنوب در کاخ ییلاقی وزارت امورخارجه مذاکرات خود را با نخست‌وزیر شروع کردند.

اما درباره‌ی تشکیل مجلس مؤسسان شب ۲۷/۸/۱۳ رادیوی لندن خبر داد که «دیروز آقای «نوری اسفندیاری» وزیر امورخارجه‌ی ایران بطور غیررسمی وارد لندن شد و قرار بود امروز بعد ازظهر با «مستر بوین» وزیر امورخارجه انگلیس ملاقات کند. مخبر سیاسی ما می گوید انتظار می رود که وزیر امورخارجه‌ی ایران چند موضوع را با «مستر بوین» موردبحث قراردهد که از جمله‌ی آنها تجدیدنظر در قانون اساسی و مسائل مربوط به طرح هفت‌ساله اقتصادی ایران است.»[1]

فردای انتشار این خبر سفیرکبیر امریکا به حضور «محمدرضاپهلوی» رفته مذاکراتی به عمل آورد. دولت امریکا که از مسافرت «محمدرضاپهلوی» به لندن و تعهداتی که وی در برابر دولت انگلستان به عهده گرفته بود دل‌خوشی نداشت در آن شرایط با تغییر قانون اساسی و افزایش قدرت «محمدرضاپهلوی» موافق نبود. متعاقب این ملاقات و در اثر فشاری که دولت امریکا به دربار وارد آورد خبر رادیوی لندن تکذیب و دولت «هژیر» مجبور به استعفا شد و روز ۲۷/۸/۱۷ «ساعد» به نخست‌وزیری رسید.

دولت امریکا که پس از بازگشت «محمدرضاپهلوی» از لندن موضع سیاسی خود را در ایران متزلزل می دید ضمن مخالفت با نقشه های دربار از پرداخت وام بوسیله‌ی بانک بین‌المللی برای اجرای برنامه‌ی هفت ساله نیز جلوگیری می کرد. لذا «محمدرضاپهلوی» برادر خود «شاهپور علیرضا» را که، ریاست عالیه‌ی سازمان برنامه را به عهده داشت، با یک پیام خصوصی به واشنگتن فرستاد و یک روز پس از ورود وی به واشنگتن (۲۷/۹/۲۴) قرارداد استخدام ۵۶ نفر مستشار برای اجرای برنامه‌ی هفت ساله به تصویب دولت امریکا رسید. مقارن همین ایام «جرج آلن» معاون وزارت‌خارجه امریکا وارد تهران شد (روز ۲۷/۹/۲۲) و بدون مراعات تشریفات معمول یکی دو ساعت بعد به ملاقات «محمدرضاپهلوی» رفت و پیام محرمانه «ترومن» را به او ابلاغ کرد.

از نظر سیاست خارجی «محمدرضاپهلوی» سعی می کرد که با دادن امتیازات به دولت های انگلیس و امریکا رضایت و حمایت هر دو طرف را جلب کند و از نظر سیاست داخلی دولت ساعد انجام همان ماموریت هایی را به عهده داشت که دولت هژیر به گردن گرفته بود: مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران ادامه داشت ــ توطئه‌چینی برای غیرقانونی کردن «حزب توده‌ی ایران» وایجاد خفقان در سراسر کشور بطور مداوم تعقیب می شد و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی و دادن اختیار انحلال مجلس به «محمدرضاپهلوی» فراهم می شد و درحقیقت چهره‌ی کریه دیکتاتوری از پشت پرده‌ی زرنگار «تحول از بالا» به‌تدریج آشکار می شد. لکن این اقدامات به نام «احقاق حقوق دموکراتیک ملت» و «تطبیق قانون اساسی با مقررات منشور ملل‌متحد» انجام می‌پذیرفت و بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «قیام‌ایران»... سازکنندگان این نغمه‌ی

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۳۷۳، مورخه‌ی ۲۷/۸/۱۴، یادداشت روز.

ظاهرفریب (تشکیل مجلس مؤسسان) می گویند قانون اساسی کنونی از چهل سال پیش نوشته شده‌است و با نفوذ دربار یان‌درتنظیم و تهیه‌ی آن اصول مربوط به حقوق دموکراتیک ملت خالی از ابهام نیست و بر اثر همین ابهام و تیرگی بوده است که تاکنون حاکمیت ملی کشور ما استقرار نیافته است. برای رفع این ابهام و تطبیق آن با مقررات منشور ملل‌متحد باید بعضی مواد در قانون اساسی تجدیدنظر شود تا از گنگی خارج و با مقتضیات دنیای نوین تطبیق داده شود...»[1]

لکن امکانات محدودی که برای فعالیت آزاد جمعیت ها، افراد و مطبوعات در پایتخت و بعضی نقاط کشور وجود داشت مخصوصاً وجود «حزب توده ایران» بر سر راه اجرای نیات پلید استعمارگران و دست‌نشاندگان آنها سد بزرگی بود. لذا سلب آزادی های دموکراتیک از مردم کشور و برقرار ساختن دیکتاتوری فردی برای «محمدرضاپهلوی» و حامیان او ضرورت حیاتی پیدا کرده بود.

۱ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۴۹۴، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۷، سرمقاله.

افزایش فشار واختناق و خطر برقراری دیکتاتوری ــ اوج مبارزات ملی ضد استعماری:

هنوز سال ۱۳۲۶ به پایان نرسیده بود که رادیوهای خارجی به نقل از نامه‌ی هفتگی «آکسیون» چاپ پاریس خبر دادند که دولت «حکیمی» بنا به توصیه‌ی وزارت خارجه‌ی امریکا طرحی برای توقیف عناصر آزادیخواه ایران تدوین و به تصویب کمیسیون امنیت ستاد ارتش رسانیده است. برای اجرای این طرح در بعضی شهرستان‌ها کمیسیونی به نام «شورای امنیت» تشکیل یافته در تهران نیز کمیسیون عالیمقامی برای این منظور بوجود آمده است. قرار بر این است که شش هزار نفر در ایالات گیلان، مازندران، خراسان و آذربایجان و سه هزار نفر در تهران توقیف و به نواحی جنوب کشور ازجمله به بندرعباس و جزیره‌ی قشم تبعید شوند. درمیان این عده ۹۰۰ استاد دانشگاه و کارمند دولت نیز برای توقیف نام‌نویسی شده‌اند.[۱]

در فروردین ماه سال ۱۳۲۷ ستاد ارتش ــ با وجود تکذیب خبر فوق ــ به بهانه‌ی وجود «توطئه از طرف ماجراجویان برای اختلال امنیت و آسایش در مناطق کرانه‌ی «بحرخزر» در آن نواحی حکومت نظامی اعلام کرد. دراین مورد رادیوی لندن به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس در تهران اطلاع داد که: «در سه شهر مازندران واقع در کرانه‌ی بحرخزر حکومت نظامی برقرار شده است و قریب به سیصدتن توقیف شده‌اند. محافل دولتی تأیید می کنند کلیه کسانی که توقیف شده‌اند با «حزب توده» ارتباط داشته‌اند. برطبق خبر که از منابع دولتی به دست آمده توقیف شدگان به بنادر خلیج فارس تبعید شده‌اند. یکی از سخنگویان ارتش خاطرنشان ساخته است که علاوه بر توقیف‌شدگان هرکس از این پس امنیت کشور را متزلزل کند توقیف خواهد شد و حکومت نظامی هرکجا که لازم باشد برقرار خواهد شد...»[۲]

شهربانی کل کشور نیز در تاریخ ۲۷/۱/۱۶ اعلانی به مضمون زیر در روزنامه‌ی «اطلاعات» منتشر کرد:

«تذکر قانونی به ارباب مطبوعات ــ چون اخیراً ضمن مندرجات بعضی جراید مرکز مقالاتی دیده شده که مخالف با ماده‌ی ۴۹ قانون مطبوعات است بنابراین از آقایان مدیران و نویسندگان جراید خواهشمند است ماده‌ی ۴۹ قانون مذکور را که ذیلاً درج می شود رعایت کرده و مفاد آنرا نصب‌العین قرار دهند... بدیهی است مدلول ماده‌ی ۴۹ نسبت به متخلفین به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

ماده‌ی ۴۹ ــ مامورین وزارت معارف که برای روزنامه معین می شوند و پلیس‌حق دارند

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۱۶۱، مورخه‌ی ۲۶/۱۱/۱۹، و «مردم»، شماره‌ی ۲۷۰، مورخه‌ی ۲۶/۱۱/۱۹، و «ایران ما»، شماره‌ی ۹۹۰، مورخه‌ی ۲۷/۱/۲۵.

۲ــ «مردم»، شماره‌ی ۳۱۸، مورخه‌ی ۲۷/۱/۲۴.

روزنامه و دیگر جراید را در موارد ذیل توقیف کنند:

۱ــ آنجا که روزنامه یا جریده یا لایحه مضر به اساس مذهب اسلام باشد.

۲ــ آنجا که در روزنامه یا جریده یا لایحه هتک احترامات سلطنت شده باشد.

۳ــ آنجا که نقشه و طرح حرکت قشونی یا دیگر اسرارنظامی مکشوف شده باشد.

٤ــ آنجا که مندرجات روزنامه موجب هیجان کلی و اختلال آسایش عمومی باشد.

۵ــ آنجا که دعوت بر مضادت قوای رسمیه مملکت شده باشد.

٦ــ آنجا که اشاعه صور قبیحه برضد عصمت و عطت شده باشد.»[1]

به این ترتیب قانونی که در زمان استبداد «محمد علیشاه» به وجود آمده بود (محرم سال ۱۳۲٦ قمری) برای اختناق مطبوعات و از بین بردن آزادی مورد استفاده و استناد «حکومت مشروطه‌ی ایران» قرار گرفت.

برای توضیح ماهیت وقایعی که در ایران می گذشت روزنامه‌ی «قیام ایران» «یک نامه‌ی خواندنی» دراین‌باره درج کرده که برای افشای حقایق‌حایز اهمیت است:

«آقای مدیر... همه‌ی ما بخصوص در ماه‌های اخیر شاهد وقایعی هستیم که سکوت در برابر آن همانطور که بارها خودتان نوشته‌اید خیانت به پانزده میلیون ایرانی گرسنه است.

...تاآنجا که اطلاع دارم درست درهمان روزهایی که محافل رسمی خبر بعضی از جراید ومنابع را در باره‌ی تبعید دسته‌جمعی هزاران ایرانی از شمال به جنوب کشور تکذیب می کردند نقشه‌ی مبارزه‌ی «قطعی» با هرگونه افکار مخالف دیکتاتوری به عناوین مختلف و از مسالک و احزاب گوناگون طرح و تکمیل می شد. اطمینان قطعی دارم که مبتکر این طرح بعضی مقامات داخلی با اشاره‌ی و راهنمایی سفارت امریکا و جلب‌نظر سفارت انگلیس بوده و هم‌اکنون این دو سفارتخانه بخصوص در ایران اقلاً در باره‌ی «قطع ریشه‌ی ستون پنجم!» نزدیک‌تر شده‌اند.

اجرای این نقشه نزدیک شده است. هدف آن است که بزودی اقداماتی برای انحراف نظر مردم و «مجرم» جلوه دادن بعضی محافل و احزاب با شدت وحدت هرچه تمامتر شروع شود.

اخباری که راجع به «تأسیس حزب کمونیست! و حزب جمهور یخواه!» جعل شده بود به صورت دیگری در جراید موافق دنبال شود بیانیه‌ها ضد دربار و بعضی محافل مذهبی به نام احزاب دست چپ در شهر منتشر شود.

در یکی دوجا بلوایی مصنوعی ایجاد شود و عده‌ای قربانی این نقشه‌ی شوم شوند. راجع به عدم امنیت در سرحدات شمالی خبرهایی ساخته شود و در بعضی جراید با آب وتاب موردتفسیر قرار گیرد و به این‌ترتیب ایالات شمالی ایران به عنوان «مناطق‌خطر» جلوه داده شوند و آنقدر مردم را متوجه «لنگرانی ها» به عنوان قاتلین «مسعود»[2] و فتنه‌های دیگر آشوب‌طلبان! بکنند که اجرای نقشه‌ی

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۸۳، مورخه‌ی ۲۷/۱/۱۷.

۲ــ «برادران لنکرانی» از طرف شهربانی به اتهام قتل «محمد مسعود» مدیر روزنامه «مرد امروز» توقیف شده بودند.

وسیعی که در ایران سابقه ندارد از لحاظ اخلاقی و روحی میسر شود!

کار بجایی رسیده است که حتا روزنامه «پارس» که در شیراز منتشرمی شود بعد ازآن که از یک نوع «فعالیت های مرموز» در شمال ایران خبر می دهد و «سقوط چکسلواکی» را مقدمه‌ی «انقلابی» در ایران می شمارد، می نویسد: «کمیسیون امنیت! کمیسیونی که از نمایندگان ستاد ارتش، شهربانی، وزارت کشور و ژاندارمری تشکیل می شود هفته‌ی گذشته تصمیم «جدی» اتخاذ کرده این تصمیم مبارزه با بازماندگان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان؟ و افراد قدیمی فرقه؟ و رابطین آن در تهران و تبریز و سایر شهرستان ها؟ بود!»

مسلم است که وقتی به نام قتل یک روزنامه نگار اشخاصی راتوقیف می کنند که حتا «آیت الله کاشانی» و آقای سرتیپ «صفاری» (ریاست شهربانی کل کشور) هم ایشان را عناصر سالمی تشخیص می دهند، می توان هزاران نفر از مردم آذربایجان و تهران و «سایر شهرستان ها» را هم به نام «بازماندگان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» و افراد قدیم این فرقه گرفت و بطوری که اطلاع حاصل کرده‌ام به نام «اسکان افراد آشوب طلب» به بعضی از نقاط بد آب وهوای جنوب برای کار اجباری تبعید کرد. می گویند آقای «حکیمی» چند روز پیش به کمیسیون «امنیت» دستور عجله و شتاب در تهیه مقدمات کار داده‌اند! و شهربانی «کارآگاهان» جدیدی با حقوق «مکفی» فقط به منظور تهیه اسناد و مدارک! «برای مجرم شناختن بعضی عناصر و محافل و احزاب مأمور کرده است.»

درباره‌ی یک لیست پانصدنفری یک‌جا و لیست هایی که جمعاً در حدود هشت هزار نفر می شود صحبت می شود. این ایرانیان در ایالات شمالی و تهران و از مسلک و احزاب مختلف به نام «آشوب طلب» و «ستون پنجم» به جرم عدم امنیت استعمار، به جنوب برای کار اجباری تبعیدمی شوندتا «خطر» از آستانه‌ی طبقه‌ی حاکم رخت بر بندد![1]

... محافل مختلف هیئت حاکمه که روی مسائل خصوصی شدیداً نسبت به یکدیگر کینه می ورزند، درباره‌ی این نقشه اتفاق نظر دارند و مقامات رسمی ضمناً منتظر ورود جناب آقای سفیرجدیدامریکا «جان وایلی» به تهران هستند! ایشان گویابعداز نوروز واردتهران می شوند. درحالی که رئیس اداره‌ی امور ایران و ترکیه و یونان در وزارت امورخارجه امر یکا قبل از ایشان نظر مثبت وزارت خارجه متبوعه‌ی خود را به اطلاع مقامات مسئول ایرانی رسانده‌اند و مخصوصاً متذکر شده‌اند که قطع ریشه‌ی افکار کمونیستی در یونان و ترکیه، نتیجه «خوبی» بخشیده و شبیه این نقشه در آن دو کشور قویا اجرا شده و می شود!...»[2]

«حزب توده‌ی ایران» به موقع دسایس ارتجاع و استعمار را برای خفه کردن آزادی و استقرار حکومت مطلق العنانی افشا کرده، اعلام داشت: «... ملت ایران باید بداند که توطئه برضد «حزب

۱ــ به استناد قانون «تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور» مصوب ۱۳ مردادماه سال ۱۳۲۲ بی آن که جرم متهمین در محاکم دادگستری مورد رسیدگی قانونی قرار گیرد.

۲ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۲۹۱، مورخه‌ی ۲۶/۱۲/۲۵، «یک نامه‌ی خواندنی».

توده‌ی ایران» وآزادیخواهان پیشرو این سرزمین، مقدمه‌ای برای تکمیل اختناق عمومی است. این توطئه فقط برضد مجاهدین حزب ما چیده نشده بلکه هدف آن وسیع و عمومی است. هدف آن برقراری حکومت مطلق العنانی و سلب هرگونه استقلال و شخصیت از افراد ملت است.

... کسانی که ندای ما را خاموش می کنند می خواهند به این وسیله به تمام شرافتمندان این سرزمین که خواهان آزادی هستند، به تمام ایرانیانی که نمی خواهند تن به بندگی بسپارند، اخطار کنند اطاعت کنید والا با شما نیز همین معامله را می کنیم.

... ما به این وسیله آن عده از هموطنانی که مایلند حق آزادی بیان برای آنها محفوظ بماند و زنجیر غلامی برگردن آنها گذاشته نشود اعلام می کنیم که در این «هدف مشترک» تمام عناصر شرافتمند باافراد «حزب توده‌ی ایران» همآواز باشند. این هدف مشترک و مقدس عبارتست از حفظ آزادی وامنیت افراد ملت...»[1]

عصر روز بیست ونهم فروردین ماه سال ۱۳۲۷ به دعوت «سیدمحمدباقر حجازی» مدیر روزنامه‌ی «وظیفه» عده‌ای از روزنامه‌نگاران و وکلای مجلس وابسته به جناح ها و مرام های مختلف در هتل «ریتس» دورهم جمع شدند. جلسه بابیانات «حجازی» درباره‌ی هدف مشترک مطبوعات و لزوم همکاری و مبارزه برضد اصول قلدری و فعال مایشایی افتتاح شد. همه‌ی شرکت کنندگان با حفظ عقاید و منظورهای خاص خود، در این نکته که «آزادی باید محفوظ بماند» و«نباید گذاشت یکباردیگر در کشور ما رژیم دیکتاتوری بر پا شود.» اتفاق نظر داشتند.

دراین جلسه مطبوعات مخالف «حزب توده‌ی ایران» دست همکاری بسوی آن حزب دراز کردند. از آنجمله «خلیلی» مدیر روزنامه‌ی «اقدام» اظهار داشت: «... من از این که افراد «حزب توده‌ی ایران» را در این اجتماع می بینم خوشحالم. از حق نباید گذشت آنها پیشقدم آزادی ایران بودند، فداکاری ها کردند، ما با آنهااختلافی نداشتیم. ولی هیئت حاکمه که همیشه می خواهد حکومت کند و برای حکومت کردن اختلاف می اندازد، میان «حزب توده ایران» و دسته های دیگر اختلاف انداخته بود. این اسباب خوشوقتی است کسانی که بظاهر با ما اختلاف داشتند حالا برای حفظ آزادی درکنار ما هستند...»[2]

شرکت کنندگان در پایان جلسه قطعنامه‌ای راتصویب کردند:

۱ــ مقامات نظامی نباید از حدودی که حکومت دموکراسی برای آنها تعیین کرده تجاوز کنند و حق هیچ گونه اقدام و تظاهری از وظایف محدود و مخصوصه‌ی خود ندارند.

۲ــ کلیه‌ی افراد و مقامات مسئول و غیرمسئول از حدود حقوقی که قانون اساسی و قوانین دیگر برای آنها معین ساخته نباید قدمی فراتر گذارند.

۳ــ شهربانی وکلیه مقامات نظامی و انتظامی به حکم قانون اساسی و منشور ملل متفق و

۱ــ «مردم»، شماره‌ی ۳۱۹، مورخه‌ی ۲۷/۱/۲۵، از اعلامیه هیئت اجرائیه «حزب توده‌ی ایران».

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۹۴، مورخه‌ی ۲۷/۱/۳۰، جلسه‌ی روزنامه‌نگاران.

تجربیات تلخ گذشته صلاحیت مداخله در توقیف و تحدید مطبوعات و تعطیل اجتماعات را ندارند.

٤ــ نمایندگان مجلس شورایملی باید بیش از پیش به شأن نمایندگی و اهمیت و مسئولیت خود توجه و مخصوصاً آگاه باشند که موقعیتی از زمان را طی می کنند که هر لحظه‌ی آن از زشت و زیبا در سرنوشت آزادی آنان و حکومت ملی تأثیر قابل‌توجهی دارد و در مقام انجام وظیفه‌ی مقدس نمایندگی باید خود را از تحت‌تأثیر قدرت های شخصی و نفوذ مقامات غیرمسئول مصون بدارند تا مصونیت خودشان در آتیه مصون بماند. و به‌هرسبب ازدسایسی که برای محدودیت قوه مقننه و تزلزل حکومت ملی در لباس اجرای قانون اساسی بکار می رود دقیقاً برحذر باشند.

این است اصول مشترکی که جامعه‌ی مطبوعات اتفاق نظر خود را در باره‌ی آنها بصورت قطعنامه به ملت ایران و جهانیان اعلام می دارد.»[1]

پس ازتصویب قطعنامه شرکت کنندگان قرار گذاشتند که هرچندگاه جلساتی از این قبیل برای اشتراک مساعی تشکیل دهند و «نگذارند که «فرشته‌ی آزادی» به آسانی پایمال و لگدکوب چکمه‌ی دیکتاتوری شود.»

روزنامه‌ی «ایران‌ما» با اشاره به جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری به درستی نوشت: «... پس از سال‌ها تلخ تجربه و آزمایش این نتیجه‌ی گران‌بها به دست آمده است که در طول مبارزات گذشته حتا به‌حصول بسیاری از آرمان‌ها و ایدآل‌ها مشترک و سهل‌الوصول هم آسیب رسیده است و نتیجه‌ی طرز ناشایست مبارزات گذشته این بوده است که بسیاری از دشمنان آزادی موقعیت متزلزل خود رامستحکم کرده‌اند.»[2]

اما «حزب ایران» در این جبهه شرکت نکرد و روزنامه‌ی «جبهه» ارگان آن حزب نوشت: «... مبارزه برعلیه دیکتاتوری و حکومت نظامی باید کلمه‌ی مشترک عموم ایرانیان شرافتمند باشد... ماتشکیل جبهه‌ای از مطبوعات آزادیخواه را برای مبارزه برعلیه عوامل دیکتاتوری و برای حفظ و صیانت قانون اساسی با امیدواری و خرسندی خواهانیم.

روزنامه‌ی «جبهه» که روزنامه‌ی ناشر افکار «حزب ایران» است برحسب مرام برای جهاد در راه آزادی با تمام آزادیخواهان ومیهن‌پرستان حقیقی ایران همراه و همقدم و همصدا است.

مع‌الوصف این روزنامه برطبق خط مشی «حزب ایران» نمی تواند در ائتلاف جمعیتی که منشاء و هدف نهایی آن معلوم نیست شرکت کند...»[3]

تشکیل جبههٔ مطبوعات ضددیکتاتوری ارتجاع را موقتاً وادار به عقب‌نشینی کرد. روزنامه‌ی «آتش» اثرات تشکیل جبهه مزبور را چنین شرح داد:

«تأثیر اتحاد مطبوعات ایران به پایه‌ای بود که در عرض هفته اخیر از یک تحول بزرگی که

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۹۹٤، مورخه‌ی ۲۷/۱/۳۰.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی مخصوص ۵، مورخه‌ی ۲۷/۲/٤، «در هفته پیش...».

۳ــ «جبهه»، شماره‌ی ۳٤۷، مورخه‌ی ۲۷/۲/۲۱.

منظور اصلی آن توقیف جراید و تبعید بعضی افراد و شخصیت های سیاسی و دگرگون ساختن اوضاع بود جلوگیری کرد و فعلاً این نقشه را حتا مدتی به تعویق انداخت...»[۱]

لکن جبهه مطبوعات ضددیکتاتوری که به هنگام تشکیل آن خطر دیکتاتوری نه فقط توده های مردم حتا دسته هایی از طبقات حاکمه را نیز تهدید می کرد در اثر زدو بندهای محافل ارتجاعی و سازش های موضعی بین دو قدرت امپریالیستی عملاً متلاشی شد و اولین دسته مطبوعاتی که از جبهه ی مزبور بریدند و از اجرای تصمیماتی که خود بر آن صحه گذاشته بودند سر باز زدند، مطبوعات وابسته به دار ودسته ی قوام بودند.

از سوی دیگر طی سال های ۲۷ ــ ۱۳۲۶ «حزب توده ی ایران» صفوف خود را فشرده تر ساخته به سازماندهی و تعلیمات افراد خود پرداخت و در میان مردم ایران کسب اعتبار کرده به یگانه سازمان پیشرو یی که شریف ترین فرزندان ایران را در برگرفته مبارزات ضداستعماری و آزادیخواهی ملت ما را رهبری می کرد مبدل شد.

روز سوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ دومین کنگره حزبی با حضور ۱۲۸ نماینده «در شرایط دشوار و تهدیدات دایمی هیئت حاکمه با استفاده از فرصتی که در نتیجه ی بعضی اقدامات دستگاه رهبری بدست آمده بود، تشکیل یافت. دومین کنگره ی حزب اساسنامه ی جدیدی را که از طرف هیئت اجراییه موقت طرح شده بود پس از بحث فراوان و اصلاحات لازم تصویب کرد.»[۲]

پایان موفقیت آمیز کنگره ی دوم در شرایط سخت یورش ارتجاع و امپریالیسم به آزادیخواهان ایران و در آستانه ی کوشش قدرت طلبان و دیکتاتورتراشان برای محو آثار دموکراسی و آزادی پیروزی بزرگی برای «حزب توده ی ایران» بشمار می رفت. کنگره ی دوم نه فقط امید کسانی را که در انتظار متلاشی شدن «حزب توده» بودند، بر باد داد بلکه وحدت و استحکام بیشتر سازمانی و ایدئولوژیک حزب را سبب شد. اعلامیه کمیته ی مرکزی منتخب دومین کنگره درباره ی اهم وظایفی که در برابر حزب قرار دارد چنین می گوید:

۱ــ دفاع از آزادی های مبتنی بر قانون اساسی و منشور ملل متفق و مبارزه برضد دیکتاتوری.

۲ــ برملا کردن نیرنگ های امپریالیستی مبارزه برضد آنها و دفاع از حاکمیت ملی و استقلال واقعی وطن عزیز ما ایران.

۳ــ مبارزه بر ضد ناشرین فقر عمومی و بیکاری، مبارزه در راه تأمین حقوق توده ی زحمتکش.

۴ــ محکم کردن سازمان حزبی، بالابردن سطح معلومات اجتماعی اعضاء حزب.[۳]

«حزب توده ی ایران» در تشریح نظرات و خواسته های خود روز سیزدهم مردادماه همان سال شرحی حاوی دوازده ماده در باره ی سیاست داخلی و خارجی به دولت «هژیر» تسلیم داشت. در آن

۱ــ «مردم»، شماره ی ۳۳۰، مورخه ی ۲۷/۲/۷، به نقل از روزنامه ی «آتش».

۲ــ «رزم مهرگان»، ۱۳۲۷، تاریخچه ی مختصری از «حزب توده ی ایران»، دکتر «رضا رادمنش».

۳ــ «مردم»، شماره ی ۳۳۶، مورخه ی ۲۷/۲/۱۵، اعلامیه کمیته ی مرکزی «حزب توده ی ایران».

مواد دوازده گانه سه موضوع اساسی ز یر گنجانیده شده بود:

۱ــ تـأمین اصول آزادی و اجرای مفاد قانون اساسی، الغاء حکومت های نظامی و شبه نظامی در کـلیـه‌ی نـقـاط کشور، آزادی زندانیان و تبعیدشدگان به اتهامات واهی، تأمین آزادی اجتماعات و مطبوعات، استرداد لایحه‌ی مجلس سنا.

۲ــ اقدامات اساسی برای بهبود وضع اقتصادی کشور ورفاه مردم ایران، مخصوصاً طبقات کارگر و دهقان.

۳ــ رعـایت استقلال و حیثیت کشور در سیاست خارجی و تعقیب یک سیاست صلحجو یانه، خودداری از گـرفـتـن وام‌هـای اسـارت‌آور، الـغـاء مـعـاهـده‌هـای ننـگین «جم ــ آلن» و «ساعد ــ در یـفـوس»، خـاتـمـه دادن بـه خـدمـت مستشاران امر یکایی، خودداری از شرکت در دسته‌بندی های استعماری وجنگ طلبی.[1]

موارد دوازده گـانـه‌ای کـه «حـزب توده‌ی ایران» تسلیم دولت «هژ یر» کرد معیار قاطعی بود برای سنجش ماهیت ملی یا ضدملی هیئت حاکمه‌ی ایران. اما هیئت حاکمه‌ی دست نشانده‌ی ایران وظـایـف دیـگـری بـه عـهـده داشـت. نـقـشه این بود که راه دیکتاتوری را با از میان بردن هزاران نفر از آزادیـخـواهـان و مـیـهـن‌پرسـتـان هموارسازند. زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها را از شر یف‌تر ین فرزندان ایران پر کـنـنـد و بـاز پسـیـن آثـار دموکراسی و آزادی را نابود کنند. تا بتوانند ملت را به زنجیر کشیده امنیت و آسایش استعمار و ارتجاع را فراهم سازند.

ایـن نـقـشـه را ابـتـدا در شـهرستان‌ها و استان‌ها به مرحله‌ی اجرا درآورندتاباآسودگی خاطر به سراغ مرکز بیایند.

بـا آذر بـایـجان بلاکشیده و ستمدیده درست مثل یک کشور مغلوب وملت شکست‌خورده رفتار کـردنـد. طـی سـه سـال پس از شـکـسـت نـهـضت آذر بایجان هرکه را خواستند تیر باران کردند، بدار کـشـیـدنـد، بـه زندان انداختند و یا از خانه و زندگی خود آواره کرده در و یرانه های جنوب سرگردان و در بدر ساختند و به نام متجاسر و همکار «پیشه وری» پوست از سر توده‌ی مظلوم آذر بایجانی کندند.

مـخـبـر روزنـامـه‌ی «وظـیـفـه»، «رحیم زهتاب فرد» در یادداشت های مسافرت به آذر بایجان می نو یسد:

«...آذر بـایـجان در یک قحطی بی سابقه و در یک بحران اقتصادی و در بیکاری مدهش بسر مـی بـرد. گـو این که این استان بزرگ قبرستان عظیمی است که همه با حال تأثر برای اداء فاتحه آمده باشند.

رنگ‌ها زرد، پاها سست، افکار منقلب، همه در بهت عظیمی گرفتارند.

...نـه ورود استـاندار، نـه آمدن ارتش، نه تشر یف‌فرمایی اعلیحضرت‌شاه، نه اعزام بازرس از مـرکز و نه نمایندگان آذر بایجان و حتا نه تجار آذر بایجان هیچ کدام به داد آذر بایجانی مفلوک نرسید.

۱ــ «مردم»، شماره‌ی ٤٠٦، مورخه‌ی ۲۷/۵/۱۸، سرمقاله.

شهر تبریز که روزی با رونق‌ترین بازار تجارتی ایران بود و صادرات آن ارقام بزرگی را تشکیل می‌داد امروز در وضع بحرانی بسر می‌برد و مظهر فقر و بدبختی و کانون بیماری شده. آذربایجان آباد، آذربایجان زرخیز... به یک استان ویران تبدیل شده.

...وضع فعلی تبریز به یک شهر در محاصره‌ی دشمن شبیه است که مردم آن از حیث خواربار و پول و امنیت در مضیقه بوده و هر آن منتظر جریانات غیرمترقبه هستند. زیرا شهر بواسطه‌ی وجود حکومت نظامی و کثرت مأمورین آگاهی منظره‌ی غریبی بخود گرفته.

اگر می‌خواهید وضعیت امروزه‌ی آذربایجان را پیش خود مجسم نمایید، بهتر است مطالبی که در سه چهار سال پیش در جراید و نشریات تبلیغاتی متفقین یا در سینماهای سیار از خشونت و تندی مأمورین گشتاپو با مردمان نجیب و اصیل فرانسه و لهستان شکست خورده خوانده و دیده‌اید دوباره در ذهن خودتان خطور و یقین بدانید که آذربایجان فعلی به مراتب وضعش بدتر از فرانسه‌ی اسیر آن روز است.»[1]

و «ابراهیم خواجه نوری» به نقل از مسافری که تازه از آذربایجان رسیده می‌نویسد: «...مکرر دیدم پیرمردهایی را که از گرسنگی به‌زمین می‌افتادند و دیگر قادر به بلند شدن نبودند و معذالک گدایی نمی‌کردند...

...یک دهاتی بدبختی که آخرین ظرف خود را فروخته و پنج و شش فرسخ راه آمده تا از شهر نان سیاه شن‌داری پس از شش ساعت معطلی از دکان نانوایی بخرد و برای زن و بچه‌ی گرسنه و مریض خود ببرد، دم دروازه متوقف و گاهی توقیفش می‌کنند که تو این نان را از کجا دزدیده‌ای...»[2]

آذربایجان زیر چکمه‌های **حضرت اشرف منصور** استاندار و **تیمسار سپهبد شاهبختی** فرمانده قوا جان می‌کند، در حالی که این حضرات برای پر کردن جیب خود و غارت مردم آذربایجان در مسابقه بودند. هنوز چند ماهی از شکست نهضت آذربایجان نگذشته بود که هزاران نفر از مردم آذربایجان را به عنوان «مهاجرینی که قادر به تأمین معیشت خود نیستند.»[3] و یا به گفته‌ی «شاهبختی»: «...کسانی که در آذربایجان امنیت عمومی را دچار اختلال کرده و روابط ایران را با همسایه‌ی شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی تیره ساخته‌اند.»[4] مانند کاروان اسیران به کامپ بدر آباد در لرستان تبعید کردند.

درباره‌ی آذربایجان بهتر است چند کلمه‌ای هم از زبان «ویلیام داگلاس» قاضی امریکایی بشنویم: «...مالکین آذربایجان... در حالی که دهقانان از گرسنگی تلف می‌شدند

۱ــ روزنامه‌ی «وظیفه»، شماره‌های ۲۸۶، ۲۷/۸/۲۴ و ۲۸۷، ۲۷/۸/۲۵ و ۲۸۸، ۲۷/۸/۲۶ و ۲۹۸، ۲۷/۹/۱۰. «از یادداشت‌های مسافرت «رحیم زهتاب فرد»، مخبر روزنامه‌ی «وظیفه» به آذربایجان» ــ این شخص هم اکنون نماینده‌ی مجلس شورای ملی است.

۲ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۵۱۲، مورخه‌ی ۲۸/۷/۹.

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۶۴۵۴، مورخه‌ی ۲۶/۷/۴.

۴ــ «مردم»، شماره‌ی ۱۹۶، مورخه‌ی ۲۶/۷/۶، «از مصاحبه‌ی سپهبد شاهبختی با مخبر روزنامه‌ی جوانمردان».

گندم‌های آنان را به گرانترین قیمت در بازارها فروختند.» و «یکهزار تن گندمی که حکومت مرکزی برای تخفیف گرسنگی بیچارگان به تبریز فرستاده بود، به دست مردم نرسید. مأمورین محلی دولت، گندم‌ها را در بازار سیاه فروخته پولش را به جیب زدند... بطوری که در زمستان سال ۱۳۲۷ دهقانان عملاً از گرسنگی و بی‌غذایی بخوردن علف و ریشه‌ی گیاهان مجبور شدند.

...در یکی از قصبات اطراف خوی که من توقف کردم از سیصد نفر اهالی قصبه پنجاه نفر از گرسنگی مرده بودند و در دهات، خانه‌هایی که همه‌ی افراد آنها دسته‌جمعی تلف شده بودند کم نبود. در حالی که انبارهای مالکین پر از گندم بود به منظور این که به قیمت گرانتری فروخته شود نگهداری می‌شد...» بدبختی و فلاکت در آذربایجان به حدی رسیده بود که «در خیابان‌های تبریز آدم‌ها و سگ‌های گرسنه برای حفظ حیات خود سرتکه نانی باهم درگیری پیدا می‌کردند...»[۱]

کشور ما روزهای تار یکی را می‌گذراند. در همه جا اعمال فشار علیه آزادیخواهان پرونده‌سازی و توقیف و تبعید میهن‌پرستان آنهم به استناد قانون مربوط به اوباش و چاقوکشان، اخراج کارگران و کارمندان از کارخانه‌ها و ادارات، انتشار اخبار بی‌اساس، دسته‌های ترور بست و اقدام به ضرب و جرح و ترور آزادیخواهان و سران «حزب توده‌ی ایران» و تشکیل شبکه‌های جاسوسی و خبرچینی به منظور خفقان ملت ایران و نابود ساختن آخرین آثار آزادی و دموکراسی در کشور ادامه داشت. بنا به نوشته‌ی مطبوعات دولت «هژیر» در صدد گذراندن دو لایحه‌ی قانونی باقید دو فوریت از مجلس شورایملی بود. یکی «محدود ساختن مطبوعات به پنج روزنامه یومیه در تهران و یک روزنامه در هر شهرستان» و دیگری لایحه‌ی غیرقانونی شمردن «حزب توده‌ی ایران» و اجازه گرفتن از مجلس برای بستن این حزب و تعقیب عناصر مؤثر آن[۲]

کار فضاحت دستگاه حاکمه بجایی رسیده بود که بنا به دستور مستقیم دربار شاهنشاهی در دانشگاه ــ جایگاهی که باید دانشجویان با حقایق زندگی اجتماعی آشنا شوند و حل و فصل صحیح معضلات کشور را فرا گیرند ــ از دانشجویان تعهد گرفته می‌شد که در امور سیاسی مداخله نکنند.

و رئیس وقت دانشگاه «دکتر سیاسی» در توجیه عمل خود می‌گفت: «گرفتن تعهدنامه‌ی عدم دخالت در سیاست آبرومندانه‌ترین صورتی بود که من برای اجرای «اوامر» یافته‌ام. اگر این امر به این صورت اجرا نمی‌شد بوضع خیلی بدتر و شدیدتر اجرا می‌کردند!»

روزنامه‌ی «قیام ایران» با اشاره به تعهدنامه‌ی مزبور، نامه‌ی سرگشاده‌ی ژنرال «آیزنهاور» رییس وقت دانشگاه کلمبیا به محصلین را انتشار داده به اولیاء دانشگاه توصیه کرد که آن را بخوانند.

رئیس دانشگاه کلمبیا که یکی از بزرگترین دانشگاه‌های دنیاست خطاب به محصلین می‌نویسد:

«...از هم اکنون که محصل هستید در امور امریکا شرکت کنید... تصور نکنید که شما

۱ــ کتاب «سرزمین عجیب با مردمی مهربان» نوشته‌ی «ویلیام داگلاس»، متن انگلیسی چاپ نیویورک ۱۹۵۱ فصل چهارم صفحات ۴۵ــ ۴۶ــ ۴۹.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۳۷۴، مورخه‌ی ۲۷/۸/۱۶، «پشت پرده سیاست...».

فعلاً برای این کارها جوان هستید... وفاداری نسبت به اصول و مهیا بودن برای صرف استعداد و قوای خود در منافع عمومی و قبول مسئولیت، مقیاس سنجش یک فرد شایسته‌ی امر یکایی است نه سن او... برای تملک دایمی آزادی باید قیمت آنرا پرداخت و قیمت آن مراقبت مستمر و بیداری و هشیاری خستگی ناپذیر مردم است.

...هیچ وقت قبول نکنید که یک مرد بزرگ یا یک پیشوا برای نجات امر یکا لازم است. وقتی که امر یکا مرکب باشد از یک پیشوا و صد و چهل و یک میلیون نفر پیروان او، دیگر آن را نباید امر یکا شمرد. پیشوایی واقعی امر یکا کار هیچ فرد منفردی نیست، کار جماعات متعدده از مردان و زنان است...[۱]

لکن برای دوام فرمانروایی استعمار در کشور ما واستحکام زنجیرهای اسارت ملت، تحمیل «پیشوایی» به مردم ضروری بود و درست برای برتخت نشاندن همین «پیشوا» بود که روز ۲۷/۹/۲۸ ارتجاع به وارد آوردن آخرین ضربه دست زد. اما این اقدام ناشیانه نگرفت و موجبات رسوایی توطئه گران را فراهم ساخت. حادثه به این صورت پیش آمد که روز ۲۷/۹/۲۸ ساعت سه و نیم بعد از ظهر، افراد جنایتکاری با یک جیپ بی شماره در خیابان های مختلف شهر عبور کرده و همه جا تیراندازی کرده از نظر ناپدید شدند. این افراد در جلو دانشگاه بطرف یکی از اتوبوس های خط شهری تیراندازی کردند که در نتیجه راننده و کمک راننده و چند نفر از مسافرین و عابرین مجروح شدند.

اعلامیه‌ای که روز ۲۷/۹/۲۹ از سوی شهربانی کل کشور منتشر شد حاکی بود از این که: «...آن‌چه فعلاً قابل تأیید است وقوع انفجار مقارن ساعت پانزده و نیم در سه نقطه شمال غربی شهر است که مرتکبین بوسیله‌ی نارنجک دستی انجام داده‌اند و در نتیجه نُه نفر از عابرین در خیابان فروردین، خیابان تیر داخل محوطه‌ی دانشگاه و میدان ۲۴ اسفند مجروح و به استثنای یکنفر که موقتاً تحت درمان قرار گرفته بقیه که جراحاتشان غیرقابل اهمیت بوده به منازل‌شان رفته‌اند.»

«بلافاصله بعد از وقوع قضیه، با نهایت شدت موضوع مورد تعقیب مأمورین واقع و چون بواسطه‌ی نقض تحقیقات انتشار نتایج حاصله اقتضا ندارد بعداً چگونگی قضایا محض مزید اطلاع اعلام خواهد شد. رئیس شهربانی کل کشور سرتیپ صفاری»[۲]

شهربانی عقیده داشت که «این عملیات از طرف دسته یا دسته‌های ترور یستی به منظور ایجاد وحشت و تولید ناامنی ایجاد شده و ترور یست‌ها مبادرت به پرتاب نارنجک کرده‌اند.»[۳] و وعده می‌داد که مرتکبین را بشدت تعقیب کرده، چگونگی قضایا را روشن خواهد ساخت.

اما در اعلامیه‌ای که وزارت جنگ سه روز پس از حادثه انتشار داد مسئولیت جریان را به گردن گرفته اعلام کرد: «...پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد در ساعت پانزده و نیم روز

۱ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۴۴۳، مورخه‌ی ۲۷/۸/۲۴. «از نامه‌ی سرگشاده‌ی رئیس دانشگاه کلمبیا به محصلین»، ترجمه‌ی دکتر «شایگان».

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۱۶، مورخه‌ی ۲۷/۹/۲۹، «اعلامیه شهربانی کل کشور درباره‌ی جریان حوادث دیروز».

۳ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ۴۶۹، مورخه‌ی ۲۷/۹/۳۰.

۲۷/۹/۲۸ یک گروهان مسلسل ضد هوایی (کالیبر کوچک) با سلاح خود، تیر آزمایش سلاح اجرا می کرده با این که باید گلوله های این سلاح در ارتفاع دو هزار متری منفجر شوند تعدادی از گلوله های مذکور، برخلاف اصول کلی منفجر نشده و به زمین افتاده که در موقع اصابت منفجر و جریانات فوق را ایجاد کرده است. برای جلوگیری از نظایر این پیشآمد دستورات لازم صادر شده که در آتیه این قبیل تیراندازی ها نیز در بیابان های اطراف صورت گیرد. در خاتمه متذکر می شود اسلحه ومهمات مذکور تمام ساخت ارو پا و این پیشآمد و عدم انفجار گلوله کاملاً غیرمنتظره بوده است»[۱]

و چند روز بعد روزنامه ها حقیقت واقعه را افشا کردند واین است آن چه روزنامه ی «وظیفه» دراین باره به اطلاع عامه رسانید: «از دو هفته قبل ما و دیگر احزاب و مقامات ملی کم و بیش از چنین نقشه ای اطلاع داشتیم و می دانستیم که ارتشیان درصدد هستند با ایجاد بلوا و اغتشاش و قتل های سیاسی امنیت را مختل سازند. در این کار «خسرو هدایت» دبیر قلابی اسکی[۲] و بعضی از نمایندگان مجلس و چند مدیر روزنامه ی نزدیک به مقامات ارتشی سابقه داشتند.

تصمیم این بود که اغتشاش و تیراندازی و اختلال امنیت را به «حزب توده» منتسب ساخته و افکار را برعلیه آن برانگیزانند و در ضمن چند نفر مدیر روزنامه که گو یا «خلیلی» مدیر روزنامه ی «اقدام» و مدیر روزنامه ی «وظیفه» و دو نفر از نمایندگان آزادیخواه مجلس را ترور کرده و حکومت نظامی اعلام و لایحه ی غیرقانونی بودن «حزب توده» را به قید دوفوریت به مجلس تقدیم کنند و در فشار اضطراب افکار به تصویب آن موفق شده و ده روزنامه را توقیف، بعد به توقیف دسته جمعی از افراد منتسب به «حزب توده» و دیگر دسته های سیاسی مبادرت کرده و زمینه ی اجرای نقشه های شومی را، که کابینه ی «هژیر» مأمور آن بود و توفیق نیافت، فراهم آورند...»[۳]

به این ترتیب توطئه ی ارتجاع نافرجام ماند، و توطئه گرانی که در آرزوی خفه کردن آزادی و برقرار ساختن دیکتاتوری بودند، رسوا شدند. اما ارتجاع فقط عقب نشینی کرد تا برای حمله ی مجددی آماده شود.

دولت «ساعد» که اجرای نقشه های ناتمام «هژیر» و مخصوصاً «حل و فصل رضایتبخش!» موضوع نفت جنوب را به عهده گرفته بود در مصاحبه با مخبر خبرگزاری «رو یتر» در تهران چنین گفت: «... در چند ماه قبل بین دولت ایران و کمپانی مذاکراتی آغاز شده است و دولت من نیز صمیمانه می کوشد که دراین مورد از حقوق ملت ایران حمایت کرده و نسبت به اجرای پاره ای از مواد امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس پافشاری کند...

...امتیازنامه ی بانک شاهنشاهی دیگر تجدید نخواهد شد. لکن اگر بانک مایل باشد که در پایان امتیاز مانند یکی از مشاغل آزاد و طبق قوانین ایران به فعالیت خود در این کشور ادامه دهد در این صورت دولت ایران اعتراض نخواهد داشت...»[۴]

۱ــ «قیام ایران»، شماره ی ۴۷۰، مورخه ی ۲۷/۱۰/۱، «اعلامیه وزارت جنگ درباره ی تیراندازی جلو دانشگاه.»

۲ــ اسکی (اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران) که از طرف دولت ایجاد شده بود.

۳ــ «وظیفه»، شماره ی ۳۱۳، مورخه ی ۲۷/۱۰/۵، «حقیقت واقعه روز یکشنبه».

۴ــ «اطلاعات»، شماره ی ۶۸۳۴، مورخه ی ۲۷/۱۰/۲۲، «اظهارات نخست وزیر به خبرنگار خبرگزاری «رو یتر».

اما ملت ایران خواستار لغو قرارداد تحمیلی نفت جنوب بود نه تأکید و تنفیذ آن به بهانه‌ی «اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه»[1] لذا اظهارات «ساعد» به مخبر «رویتر» موجی از اعتراض در مطبوعات و مجلس را سبب شد. از جمله «عباس اسکندری» نماینده‌ی مجلس استیضاحی به شرح زیر تقدیم ریاست مجلس شورایملی کرد: «مقام محترم ریاست مجلس شورایملی طبق ماده‌ی ٤٤ نظامنامه‌ی داخلی مجلس جناب آقای «ساعد» نخست‌وزیر و دولت ایشان را از نظر مسئولیت مشترکی که دارند استیضاح می کنم و مواد برجسته‌ی آن به قرار ذیل است:

۱ــ سوء سیاست اقتصادی مخصوصاً آن قسمتی که مربوط به شرکت نفت انگلیس و ایران است و از مصاحبه‌ای که با مخبر «رویتر» کرده‌اند، اتخاذ سند می کنم و متن آن در روزنامه‌ی «اطلاعات» به شماره‌ی ٦٨٣٤ مندرج است و می گویند که: «دولت من نیز صمیمانه می کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت کرده و نسبت به اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه‌ی شرکت نفت انگلیس و ایران پافشاری کند. الخ...» و این مصاحبه صریحاً استقرار و تایید قرارداد منفور و مردود ۱۹۳۳ نفت جنوب است که هیچ گاه این تمدید از طرف ملت ایران شناخته نشده است.

۲ــ سکوت و عدم اعتراض دولت نسبت به ساختمان‌های تصفیه‌خانه‌ها که درخارج از ایران از طرف شرکت بنا می‌شود. شرکت نفت انگلیس و ایران طبق قراردادی با شرکت نفت بلژیک می خواست پالایشگاهی در آنتورپ بلژیک تأسیس کند.

۳ــ نسبت به سیاست عمومی و اعتراض به افراد دولت از نظر عدم صلاحیت.[1]

هنگام طرح استیضاح، «اسکندری» از حسن «تقی‌زاده» عاقد قرارداد نفت جنوب خواست که راجع به قرارداد ۱۹۳۳ توضیحات کافی به مجلس بدهد و «تقی‌زاده» طی نطق مشهور خود اقرار کرد که قرارداد مزبور زمانی تمدید شد که «برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده‌ی حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید.» لذا «شد آن‌چه شد، یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار به آن راضی نبودیم و بی اندازه و فوق هر تصوری ملول شدیم... من شخصاً هیچ‌وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.»[2]

اما عده‌ای از نمایندگان مجلس و مطبوعات می گفتند «حال که دولت باب مذاکره را با شرکت نفت افتتاح کرده باید جار و جنجال و غوغا براه نیانداخت و سکوت کرد تا موضوع لوث نشود.»

در این مورد «حسین مکی» نماینده‌ی مجلس از دکتر «مصدق» کسب نظر کرد و وی نظر خود را به شرح زیر اعلام داشت که در جلسه‌ی خصوصی مجلس روز ۲۷/۱۱/۱۰ خوانده شد:

«...یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند بطور آرام اظهار عقیده کنند. متاسفانه هر یک از طبقات و صفوف مختلفه‌ی کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می کنند. از قبیل

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۳۵، مورخه‌ی ۲۷/۱۰/۲۳، استیضاح «اسکندری» از دولت «ساعد».

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷٤۷، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۹، مذاکرات مجلس.

این که دانشجو یان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند، وکیل در مجلس حرف نزند و جار و جنجال نکند و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی هم برای این که مردم اغفال شوند و نگو یند احزابی در مملکت نیست در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می دهند و در روزنامه های می نو یسند سخنرانی کنند و صحنه‌ی سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق کرده تا آنها بتوانند از عهده‌ی وظایف خود برآیند.

من ازخود شما می پرسم اگر در مجلس مذاکراتی که (به جار و جنجال و غوغا) تعبیر می شود، نشده بود جناب آقای «تقی زاده» حاضر می شدند خیانت عظیمی که در دوره‌ی دیکتاتوری به میهن عز یز ما شده فاش کنند؟

...آقایانی که در مجلس شورایملی اقلیت متشتت دار ید، سکوت نکنید که برخلاف مصالح ایران است و هیچ فرقی بین این سکوت و رأیی که مجلس برای تمدید قراردادنیست.

...به دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نماینده‌ی افکار ملت ایران اید...»[1]

جر یان حوادث به سرعت به ز یان شرکت نفت جنوب، دژ مستحکم امپر یالیسم انگلستان سیر می کرد و توام با آن مقام و موقعیت دست پرورد گان و خدمتگزاران ایرانی امپر یالیسم نیز متزلزل می شد. حتا در اوایل بهمن ماه طرح الغاء امتیازنامه‌ی نفت جنوب در مجلس شورایملی تنظیم و به امضای ده نفر از نمایندگان رسیده بود و فقط پنج امضای دیگر می خواست تا در دستور مذاکرات مجلس قرار گیرد.[2]

لذا برای حفظ منافع امپر یالیست ها در ایران و در درجه‌ی اول نجات شرکت نفت انگلیس و ایران یک اقدام فوری وقطعی ضرورت داشت، اقدامی که روز پانزدهم بهمن ماه طبق نقشه ای که با موافقت سفارت انگلیس در تهران و تحت نظر مستقیم سپهبد رزم‌آرا دوست وفادار انگلستان تنظیم شده بود، به مرحله‌ی اجرا درآمد.

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۴۸، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۱۰.

۲ــ «داد»، شماره‌ی ۱۴۳۹، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۸. «جر یانات روز».

حادثه‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

در ساعت سه بعد از ظهر روز جمعه پانزدهم بهمن ماه، هنگامی که شاه در مقابل دانشکده‌ی حقوق از اتومبیل پیاده می‌شد بوسیله‌ی شخصی بنام «ناصر فخرآرایی» که به سمت خبرنگار روزنامه‌ی «پرچم اسلام» در مراسم شرکت کرده بود مورد سوءقصد قرار گرفت. ضارب با گلوله‌ای که از طرف سرتیپ «صفاری» به پای او شلیک شد زخمی شد و هفت‌تیر خود را به زمین انداخت.[۱] اما با وجود این که «محمدرضا پهلوی» گفت «ضارب را نکشید» و دکتر «متین دفتری» فریاد زد «ضارب را نابود نسازید»[۲] نظامیان مهلت ندادند و سوءقصدکننده را جابجا کشتند. روزنامه‌ی «کیهان» روز بعد نوشت: «...ضارب که پس از اصابت سه گلوله نقش زمین شد و مردم غضبناک بطرف وی حمله‌ور شدند با وجود تمام مراقبت‌های دژبانان و مأمورین پلیس جان به سلامت نبرد و قبل از رسیدن به بیمارستان سینا درگذشت.»[۳]

«محمدرضا پهلوی» که زخم‌های سطحی برداشته بود به بیمارستان برده شد و معلوم شد که زخم‌ها کاری نبوده‌اند و از مهلکه جان بدر برد.

همان روز دولت در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. اجتماعات را ممنوع ساخت. تمام روزنامه‌های مخالف را توقیف و به دستگیری رهبران و اعضاء «حزب توده‌ی ایران» مدیران و نویسندگان جراید آزادیخواه و مخالف دولت و کلیه‌ی کسانی که می‌توانستند منشاء مخالفت و مقاومتی علیه نقشه‌های استعماری باشند، مبادرت ورزید.

یک روز بعد دکتر «اقبال» وزیر بهداری در مجلس شورایملی حاضر شده ضمن تشریح حادثه‌ی سوءقصد با اشاره به دفترچه‌ی یادداشتی که گویا در منزل سوءقصدکننده به دست آمده و «ناصر فخرآرایی» در آن نوشته بود: «...پس از مدتی (مطالعه و سنجش درباره‌ی احزاب) در «حزب توده‌ی ایران» اسم‌نویسی کرده و به یکی از حوزه‌های آزمایشی معرفی شدم» و در آن دفترچه صورت کتاب‌هایی یادداشت شده بود که «منحصر به روشنفکران و جوانان «حزب توده» است.» نتیجه گرفت: «با این مدارکی که به نظر آقایان نمایندگان رساندم... برای دولت مسلم است که این عنصر... عضو فعال «حزب توده‌ی ایران» بوده است و بعداً این تصمیم را گرفته است». لذا دولت تصمیم گرفت که «حزب توده‌ی ایران» را منحله اعلام و اعضای آنرا تحت تعقیب قانونی قرار دهد.[۴]

به نوشته‌ی روزنامه‌ی کیهان «ناصر فخرآرایی» دارای دو کارت خبرنگاری بوده یکی از روزنامه‌ی «فریاد ملت» و دیگری از روزنامه‌ی «پرچم اسلام». ضمناً در میان اوراقی که از جیب «ناصر فخرآرایی» به دست آمد. «برگه‌ای که انتساب او را به «جمعیت مقاومت ملی» می‌رساند»،

۱ــ «داد»، شماره‌ی ۱۴۴۶، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۱۷.

۲ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۴۴، سال سیزدهم ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوءقصد به شاه» به قلم «احمد هاشمی» به نقل از روزنامه‌ی «اتحاد ملی».

۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۵۳، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۱۶.

۴ــ «داد»، شماره‌ی ۱۴۴۶، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۱۷، «جریانات روز».

«مقداری فرمول های شیمیایی راجع به مواد محترقه»، نامه ای خطاب به رفیقه اش «میهن اسلامی» و متن قوانین اساسی ایران و یوگسلاوی نیز پیدا شد که به قول آن روزنامه «کشف این دو قانون می رساند که وی قصد داشته در موقع دادرسی از خود دفاع کند.»[۱] اما گذشت زمان حقیقت واقعه را روشن ساخت:

«محمدرضا پهلوی» در جلب حمایت انحصاری و اتکاء به امپر یالیسم انگلستان یاامر یکا برای حفظ تاج و تخت خود تردید داشت و مایل بود که رضایت هر دو طرف را بخود معطوف دارد در نتیجه در شرایطی که مجلس شورایملی تحت فشار افکار عمومی و آزادیخواهان بسوی لغو قرارداد نفت جنوب می رفت، وی قادر نبود برای تحکیم موضع شرکت نفت جنوب و آسوده خاطر ساختن انگلستان اقدام قاطعی بعمل آورد. لذا نقشه ی سوء قصد به «محمدرضاپهلوی» با توافق سفارت انگلستان در تهران و به دست سپهبد «رزم آرا» که شخص جاه طلب و قدرت پرستی بوده و در عین حال طرف اعتماد و اطمینان دولت انگلستان نیز بود، به مرحله ی اجرا درآمد.

جهات مختلف حادثه قبلاً پیش بینی شده بود: یا «محمدرضاپهلوی» کشته می شد که در این صورت «رزم آرا» با یک کودتا به قدرت می رسید و نقشه های استعماری را باشدت و قدرت اجرا می کرد یا «محمدرضاپهلوی» از مهلکه نجات پیدا می کرد که در این حالت نیز با توقیف و حبس و تبعید آزادیخواهان و مخالفین و ایجاد محیط اختناق شرایط لازم برای اجرای نقشه های مز بور فراهم می شد.

در ضمن «محمدرضاپهلوی» هم مرعوب شده، حرف شنوتر می شد. جر یان امر نتیجه ی دوم را پیش آورد.

«...در آن روز به عنوان این که مصادف با ۱۵ بهمن و میتینگ توده ای ها در آرامگاه دکتر «ارانی» است به دستور «رزم آرا» به همه ی پادگان های پایتخت فرمان آماده باش داده بودند و همه ی قوای متمرکز در تهران در سر بازخانه های خود با تمام تجهیزات آماده ی عمل بودند.»[۲]

ضمناً «رزم آرا» نیز برخلاف معمول در جشن دانشگاه شرکت نکرده بود و می گفتند وی «همان روز در منزلش با عده ای از افسران جلسه ی محرمانه داشته است.»[۳]

نقشه این بود که «بعد از انجام سوء قصد و اتمام کار گارد احترامی که در محل حاضر بود، تمام حاضر ین را که زعمای قوم ایران محسوب می شدند در همان سالون دانشگاه تحت بازداشت درآورند ــ در آن روز شاهپورها، هیئت دولت، وکلا، امرای ارتش و نزدیک به شاه، رجال و خلاصه هرکس سرش به کلاهش می ارز ید در آن محیط حاضر بود و اگر آن عده توقیف می شدند دیگر مزاحمی در بین نبود... تمام پادگان ها مجهز و آماده، تیر رها شود و شاه نابود شود و سران قوم و

۱ــ «کیهان»، شماره ی ۱۷۵۳، مورخه ی ۲۷/۱۱/۱۶.

۲ــ «خواندنیها»، شماره ی ۴۲، سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۱۵ «اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه» به قلم «احمد هاشمی» به نقل از روزنامه ی «اتحاد ملی».

۳ــ «خواندنیها»، شماره ی ۳۹ سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۱۴ به قلم حسین مکی به نقل از اظهارات حائری زاده نماینده ی مجلس.

نزدیکان شاه همه فی المجلس توقیف شوند ــ «حزب توده» را متهم سازند، پادگان‌های مجهز فوراً همه‌ی سازمان‌های حساس را اشغال سازند و کودتا به خودی خود صورت پذیرد و انجام بقیه نقشه‌ها دنبال شود...»

«...کما این که اولین اقدامی که در محیط دانشگاه به عمل آمد بستن درهای سالن دانشکده‌ی حقوق و توقیف همه‌ی زعمای قوم بود ــ سر بازها همه را تحت نظر گرفتند و حتا چند گروهبان پارابلوم به دست و با اسلحه‌ی لخت به داخل سالن رفتن و حصار را تحت کنترول شدید قرار دادند... عده‌ای از مدعوین به وکلای حاضر در سالن پیشنهاد کردند که هر چه زودتر خود را به مجلس رسانیده و جلسه را تشکیل دهند همه این فکر را پسندیدند. ولی همه‌ی درها بسته بود و چند سر باز به آنان فرمان ایست دادند!

ولی چون نقشه انجام نشده بود خواه و ناخواه درهای سالن باز شد و مدعوین خارج شدند.»[1]

اینک به نکات دیگری که دخالت ستاد ارتش را در حادثه نشان می دهد اشاره می کنیم:

«گزارشی روی پرونده‌ی سوءقصد وجود دارد که در آن می گویند «رضازاهدی» ــ سر باز وظیفه ماشین‌نویس رکن دو ستاد ارتش ــ در سال ۱۳۲۷ کارت خبرنگاری «ناصر فخرآرایی» را شخصاً ماشین کرده و به او داده و به آن وسیله او به محوطه‌ی دانشگاه راه یافته و به عمل سوءقصد دست زده است!...»[2]

«...«مهین اسلامی» رفیقه‌ی «ناصر فخرآرایی» دختر غلام سفارت انگلیس بود...»[3]

«...یکی از نمایندگان مجلس که در موقع کشتن ضارب (ناصرفخرآرایی) حضور داشته اظهار می کرد:

همین که اولین گلوله به طرف ضارب شاه رها شد. «ناصر فخرآرایی» دست‌ها را به علامت تسلیم بالا نگهداشته اظهار داشت: «این که دیگر قرار نبود!» البته معنی این کلام این بود که شما تضمین کرده بودید آزار و اذیتم نکنید پس چرا تیراندازی می کنید. نماینده‌ی مزبور اظهار می کرد: برای آن که ضارب جمله‌ی دیگری از دهانش خارج نشود سیل گلوله از طرف نظامی ها به طرف او سراز یر شد. روز بعد در جراید نوشته شد «ناصر فخرآرایی» با چهار گلوله از پای درآمده درحالی که از کالبدشکافی دانشگاه به من خبر دادند که در بدن «ناصر فخرآرایی» جای یازده گلوله دیده شده است...»[4] با وجود اصرار وکلای مدافع به انجام بازجویی از قاتلین سوءقصدکننده این اجازه به آنها داده نشد. دراین باره یکی از وکلای مدافع در دادگاه نظامی گفت: «...این خیلی مسخره است مردی را که به یکی از متهمین خانه اجاره داده از زابل احضار می کنند و بازجویی و توقیف می کنند، ولی نمی گذارند از قاتلین ضارب و سوءقصدکننده‌ی اصلی هیچ گونه تحقیقی به عمل آید.» و

۱ــ «خواندنیها»، شماره ۴۲ سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۲۵ «اسرار هول انگیزی از حادثه سوءقصد به شاه» به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامه‌ی «اتحاد ملی».

۲ و ۳ــ «خواندنیها، شماره‌ی ٤٤، سال سیزدهم، ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول انگیزی از حادثه سوءقصد به شاه».

٤ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۳۹، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۱٤. «خاطره‌ی سوءقصد به شاه»، «حسین مکی».

دادستان دادگاه نظامی می گوید: «عده‌ای که «ناصرفخرآرایی» را کشته‌اند روی احساسات شخصی بود!»[۱]

سرگرد «شاهقلی» یکی دیگر از وکلای مدافع در دادگاه گفت: «... می گویید ازجیب «ناصر فخرآرایی» یادداشت‌هایی به دست آمده و دلیل بر آن است که می خواسته سؤقصد بکند عضو «حزب توده» بوده و در جوراب او اسنادی بدست آمده که تغییر قانون اساسی رامی خواسته ــ من می گویم کسی که بخواهد سؤقصد کند، سند در جیب خود نمی گذارد. او مرد بی سواد و ولگردی بوده سرش از قانون اساسی درنمی‌آمده و می گویم همان‌ها که او را کشتند و حالا هم مانع از تحقیق هستند همه‌ی این اسناد را هم که جعل است در جیبش گذاشته‌اند که راه تحقیق را منحرف سازند!»

«... برو ید تحقیق کنید اگر این سؤقصد به نتیجه رسیده بود چه کسی از آن منتفع می شد؟ آیا مهین‌خانم (رفیقه‌ی ناصر) ملکه می شد یا «ناصر فخرآرایی» شاه می شد؟ یا سایر ین استفاده می کردند؟»[۲]

بدینسان هیئت حاکمه‌ی ایران و اربابان استعمارگر آنها توانستند محیط اختناق و وحشت و ترورــ که مدت‌ها در آرزو پش بودند ــ در سراسر کشور بگیر و ببند راه انداخته نفس‌ها را در سینه‌ها خفه کنند، تا در اجرای نقشه‌های شوم استعماری خود به‌راحتی توفیق یابند.

بهره‌برداری‌های سیاسی از حادثه ۱۵ بهمن

اولین ثمره‌ی حادثه‌ی ۱۵ بهمن غیرقانونی ساختن «حزب توده‌ی ایران» و توقیف اشخاص آزادیخواه و مخالفین دولت و دربار و تعطیل کلیه روزنامه‌ها و مطبوعاتی بود که در بار و دولت نسبت به آنها نظر خوشی نداشتند. «حزب توده‌ی ایران» که غافلگیر شده بود و در جریان سؤقصد دخالتی نداشت، فرصت اقدامات احتیاطی را پیدا نکرد. لذا قسمت اعظم فعالین و نه نفر از شانزده نفر اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب به همراهی تعداد کثیری از مدیران جراید آزادیخواه و مخالفین دربار بازداشت و به دادگاه‌های نظامی کشانده شدند و اموال «حزب توده‌ی ایران» نیز به تصرف دولت درآمد.

اما دادگاه‌های نظامی تبدیل به تریبونی برای دفاع از آرمان‌های به حق «حزب توده‌ی ایران» شد و متهمین شجاعانه از خواسته‌های خود دفاع کرده دستگاه حاکمه‌ی ایران را به صندلی اتهام نشاندند.

درسایه‌ی چنین شرایطی بود که دولت «ساعد» به تحکیم موقعیت خود پرداخت. روز ۲۷/۱۱/۱۶ «وقتی جلسه‌ی علنی مجلس تشکیل شد، دولت گزارش مشروح واقعه را به عرض مجلس رسانید و نیز عملیاتی که در مورد تبعید و توقیف اشخاص و جراید شده بود گزارش داد و تقاضای رأی اعتماد کرد. مجلس به قدری مرعوب و مبهوت کرد» که از نود و سه نفر حاضر بجز چهارنفر

---

۱ و ۲ ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ٤٤، سال سیزدهم، ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول انگیزی از حادثه سوءقصد به شاه».

(«مکی»، «حائری‌زاده»، «عبدالقدیر آزاد»، «رحیمیان») همگی به دولت رأی اعتماد دادند.[۱]

ضمناً «به پیشنهاد «جواد عامری» و دکتر «طبا» به استیضاح «عباس اسکندری» نیز رأی سکوت داده شد.»[۲]

نوزدهم بهمن‌ماه وزیر فرهنگ دکتر «زنگنه» لایحه‌ی تحدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرایم مطبوعاتی را به مجلس تقدیم داشته، پس از چندی آنرا به تصویب رسانید «تا هرکس که بگوید فلان مأمور رشوه می گیرد یا جزیی‌ترین انتقادی از سیاست دولت بکند به موجب آن «قانون» مفتری و بدخواه دولت تشخیص داده شده» روزنامه‌ی او توقیف و خود وی زندانی و تبعید شود.

در همان روزها هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست «گس» وارد تهران شد و در اوضاع و احوالی که افکار عمومی کمتر متوجه مذاکرات نفت بود با خاطری آسوده مذاکره با نمایندگان دولت ایران را آغاز کرد. از طرف دیگر دولت «ساعد» با اعلام این که «امتیاز بانک شاهی تمدید نخواهد شد ولی آن بانک می‌تواند به فعالیت آزاد خود در ایران ادامه دهد.» با القاء بانک انگلیس موافقت کرد.

بیست وششم بهمن ماه، ماده‌ی واحده اجرای برنامه‌ی هفت ساله در مجلس به تصویب رسید روزنامه‌ی «داد» در این‌باره نوشت: «تصویب لایحه‌ی «اجرای موقت» برنامه هفت‌ساله از طرف مجلس در خارج انعکاس مخصوصی داشته. خبرگزاری فرانسه اطلاع می دهد که «در وزارت امورخارجه انگلیس اقدامات اخیر دولت ایران در طرح برنامه هفت‌ساله و تصویب آن از طرف مجلس ایران که اجازه می دهد در سراسر کشور ایران سطح زندگی عمومی ترقی مطلوبی بکند با حسن نیت تلقی شده است. «ترومن» نیز ضمن نطق خود به برنامه‌ی هفت‌ساله اشاره کرده و آنرا بهترین نمونه تعاون و همکاری شمرده است.»

اینک در محافل متنفذ دوندگی های خاصی به عمل می‌آید تا در هیئت اجرایی برنامه‌ی هفت‌ساله نفوذ یافته و خود را وارد آن نمایند.»[۳]

اما فعالیت محافل انگلیسی در این مورد نتایج بهتری داشت. چنان که خبرنگار «رویتر» از تهران خبر داد: «اخیراً نماینده‌ی بانک بین‌المللی که به ایران مسافرت کرده بود اظهار داشت که بانک بین‌المللی خیلی مایل است که برای اجرای برنامه هفت‌ساله‌ی ایران ابراز همکاری کند. ولی ایران برای اجرای برنامه‌ی فوق در یافت وام را از بانک بین‌المللی لازم نمی داند زیرا منابع طبیعی آن کشور کافی برای انجام یک چنین برنامه‌ای است. بنا به اظهار مدیرکل بانک ملی ایران به‌جریان گذاشتن میزان بیشتری اسکناس به‌علاوه حق‌الامتیاز حاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران برای اجرای یک چنین برنامه‌ای کافی است.»[۴]

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۳۹، سال ۱۳، «خاطره سوءقصد به شاه»، «حسین مکی».

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۵٤، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۱۷، مذاکرات مجلس.

۳ــ «داد»، شماره‌ی ۱٤۵۹، مورخه‌ی ۲۷/۱۲/۲.

٤ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۹٤، مورخه‌ی ۲۸/۱/۹ «خبرهای راجع به ایران».

اما بزرگترین آرزوی «محمدرضاپهلوی» تغییر قانون اساسی و سلب استقلال مجلس شورایملی با بدست آوردن اختیار انحلال آن مجلس بود و این آرزوی شوم به‌این گونه اجرا شد:

روز ۲۷/۱۲/۵ در ملاقات با نمایندگان مجلس گفت: «... در کشور ما متأسفانه مشروطیت حقیقی به مفهوم واقعی اش آن‌طور که در تمام ممالک متمدن راقیه موجود است، وجود ندارد و عموم افراد کشور به تساوی از مفاهیم واقعی آزادی و مشروطیت بهره‌مند نیستند.

با حق تجدید انتخابات در صورت تشخیص رئیس مملکت، ملت بهتر می تواند در سرنوشت خود نظارت کرده و هم این که انتخابات خیلی صحیح‌تر و آزادتر انجام خواهد گرفت. با توجه به مراتب فوق با رجال صدر مشروطیت[1] مشورت لازم کرده و مصمم شده‌ام که مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و از این، دو مقصود دارم. اول آن که چون هر قانونی با توجه به پیشرفت زمان و بوجود آمدن وضعیت های تازه احتیاج به پاره‌ای اصلاحات پیدا می کند تا با مقتضیات آن تطبیق کند و راه این اصلاح متأسفانه در قانون اساسی ما پیش‌بینی نشده است، بنابراین مقصود اول یافتن راهی است که بتوان بوسیله‌ی آن اصلاحات لازمه را به نفع کشور و اجتماع در موقع خود در قانون اساسی به عمل آورد و دوم موضوع اصلاح اصل چهل و هشتم قانون اساسی است... بنابراین به دولت دستور داده شده است که وسایل دعوت مجلس مؤسسان را فراهم ساد...»[2]

و «حکیمی» این «رجل صدر مشروطیت!» در مصاحبه با مخبر «کیهان» اظهار داشت: نقص بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این است که اختیارات لازم به «شاه» برای انحلال مجلس نداده است و «به نظر من هرگاه این ماده بر قانون اساسی اضافه شود، قانون اساسی ما نقصی نخواهد داشت.»[3]

درست است که قانون اساسی کشور ما که هفتادسال از عمر آن می گذرد مخصوصاً ازنظر اصول مربوط به حقوق دموکراتیک مردم نقایص زیادی‌دارد و بر اثر اعمال نفوذی که در بار یان در تنظیم آن داشته‌اند حقوق و اختیارات ملت چنان در پرده‌ی ابهام و تیرگی پوشانده شده که استقرار حاکمیت ملی ما را تاکنون دچار مشکلات فراوانی ساخته است. لکن به قول «حسن صدر»: «... اگر قانون اساسی ایران از لحاظ حقوق دموکراتیک ملت نقایص و ابهامی دارد، در عوض از نظر تعیین تکلیف و اختیارات قوای حاکمه و مقام سلطنت کاملاً صریح و روشن است ومقررات آن، چنان تنظیم شده است که جایی برای مداخلات غیرقانونی مقامات غیرمسئول باقی نمی ماند...»[4] یا هم‌چنان که «قوام‌السلطنه» در نامه‌ی سرگشاده‌ی خود به «محمدرضاپهلوی» نوشت:

«... در قانون اساسی ایران طبق اصل ٤٤ شخص پادشاه را از مسئولیت مبری دانسته‌اند و در

---

۱ ــ «رجالی» نظیر «صدرالاشراف»، «حکیمی»، «تقی زاده».

۲ و ۳ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۷۷۱، مورخه‌ی ۲۷/۱۲/۷.

٤ــ «قیام ایران»، شماره‌ی ٤٩٤، مورخه‌ی ۲۷/۱۱/۷، «تشکیل مجلس مؤسسان در شرایط کنونی مقدمه تجدید دوران دیکتاتوری است.»

نتیجه‌ی همین عدم مسئولیت است که تمام موادی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزراء و سفراء و اعلان صلح و جنگ و صحه و امضای فامین و آنچه از این قبیل هست عموماً دارای جنبه‌ی تشریفاتی می شود و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجه عمومی مملکت را از نظام و غیرنظام از دسترنج و محرومیت های خود پرداخته وتمام این حقوق را در حیطه‌ی اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است...» [۱]

شکی نیست که انقلاب مشروطیت ایران و قانون اساسی که خون‌بهای شهیدان راه‌آزادی است جز این منظور و مقصودی نداشته که قدرت و اختیار دربار را محدود ساخته مردم را حاکم بر سرنوشت خود کند. به همین لحاظ اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی در حقوق سلطنت می گوید: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده. **مسلماً هرگاه این ودیعه مورد سؤاستفاده قرار گیرد قابل پس گرفتن خواهد بود.**»

با این حال فرمان ملوکانه دایر به تشکیل مجلس مؤسسان «صادر شد و به نوشته‌ی مطبوعات»... انتخابات مجلس مؤسسان در شرایط «فورس ماژور» و غلبه‌ی حکومت نظامی در سراسر مملکت به عمل آمد و کار افتضاح به جایی رسید که از مجموع شصت هزار رأی دهنده‌ی شهر تهران و حومه در خود تهران یکصدوهشتاد هزار رأی در صندوق‌ها ریختند و خودشان خجالت کشیدند و برخلاف رسم انجمن انتخابات وقتی منتخبین را اعلام کرد تعداد آراء آنها را تذکر نداد...» [۲]

و چنین مجلس مؤسسانی اصل چهل وهشتم قانون اساسی را به این گونه تغییر داد: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می تواند هر یک از مجلس شورایملی و مجلس سنا را جداگانه یا هردو مجلس را در آن واحد منحل سازد.» [۳] و اصل الحاقی زیر را تصویب کرد:

«اصل الحاقی به متمم قانون اساسی ــ در هر موقعی که مجلس شورایملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه به پیشنهاد دولت لزوم تجدیدنظر در یک یاچند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آنرا به اکثریت دو ثلث کلیه‌ی اعضاء خود تصویب کنند و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب اعضاء آن صادر می شود.... اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد به تجدیدنظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که موردرأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است. **تصمیمات مجلس مؤسسان** به اکثریت دو ثلث آراء کلیه‌ی اعضا اتخاذ **و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود.**

این اصل شامل هیچ‌یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقه‌ی جعفریه اثنی عشریه است و احکام آن یا مربوط به سلطنت

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٦، مورخه‌ی ۲۹/۱/۲۰، از نامه‌ی گشاده‌ی قوام به «محمدرضا پهلوی».

۲ــ «دار یا»، شماره‌ی ۲۵۰، مورخه‌ی ۲۹/۳/۲٤، «بزرگترین اشتباه دکتر «مصدق».

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ٦۹۲۸، مورخه‌ی ۲۸/۲/۱۹.

مشروطه‌ی ایران است، نمی شود و اصول مز بور الی الابد غیرقابل تغییر است.»[۱]

ضمناً مجلس مؤسسان انجام اصلاحات لازم در ماد ٤ و ٥ و ٦ و ٧ و ٨ قانون اساسی و اصل ٤٩ متمم قانون اساسی را به جلسه‌ی مشترک مجلسین شورایملی و سنا واگذار کرد.

پس از پایان کار مجلس مؤسسان «محمدرضاپهلوی» در ملاقات با نمایندگان آن مجلس «اهمیت کار!» آنها را چنین ارز یابی کرد: «... کاری که آقایان در این چند روزه انجام داده‌اند برای ثبات مشروطیت بود و مشروطیت ما را که به وضع فلاکت‌باری دچار شده بود نجات دادند.

چون اگر این وضع ادامه می یافت دو صورت پیدا می شد: یا اصول اعمال زور قدرت در این مملکت مستقر می شد که خود این اصول موجب ابتلائات عدیده‌ای می شد که عکس‌العمل آنها هرج و مرج و بی نظمی بود یا خدای نخواسته دچار انقلابات و نهضت هایی می شدیم که در این دنیا و در این زمان به نفع مملکت تمام نمی شد...»[۲]

یکی دیگر از آرزوهای «محمدرضاپهلوی» تصرف مجدد املاک غصبی «رضاخان» بود. لذا وی شخصاً از دولت و مجلس خواست که املاک مز بور را تحت عنوان «موقوفه» در اختیار در بار قرار دهند و تولیت آن را نیز به شخص او محول کنند[۳] و وزارت دارایی در اجرای این دستور «لایحه املاک واگذاری» را تقدیم مجلس شورایملی کرد. اینک قسمت هایی از مذاکرات مجلس را در این باره می آور یم: هنگامی که لایحه‌ی املاک واگذاری مطرح شد «صاحبدیوانی» به عنوان مخالف مشروط صحبت کرده گفت: «ما همه می دانیم که اعلیحضرت فقید این املاک را برای آبادی کشور می خر یدند و تا آخر ین نفس برای عمران آنها صرف مجاهدت کردند. متأسفانه بعد از شهر یور این املاک رو به خرابی گذشت تا به صورت امروز درآمد..... امروز یکشاهی دیگر از اعلیحضرت فقید باقی نیست و اعلیحضرت همایونی همه را در راه کمک به زلزله‌زدگان ــ حر یق‌زدگان ــ سیل‌زدگان و غیره عطا فرمودند.

حال چرا می خواهید «شاه» بخشنده‌ی ما را که همه چیز خود را در راه دستگیری بینوایان صرف کرد دچار فقر مادی کنید. باید این املاک را بدون قید وشرط به اعلیحضرت همایونی واگذار کرد. ز یرا مخارج ز یاد در بار چنین ایجاب می کند.... «نورالدین امامی» هم به عنوان موافق صحبت کرد.

سپس «گلشائیان» وز یر دارایی گفت: «... نظر اعلیحضرت همایونی این است که از حیف و میل این املاک جلوگیری شود و بصورت موقوفه درآیند. تولیت‌شان هم با شخص اعلیحضرت

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ٦٩٢٧، مورخه‌ی ۲۸/۲/۱۸.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۱۸۳۱، مورخه‌ی ۲۸/۲/۲٤، «بیانات تار یخی شاهنشاه ...».

۳ــ «محمدرضا پهلوی» در مصاحبه با مخبر «اخبار الیوم» چنین گفت: «...منافع املاک پدرم قبل از واگذاری آنها به دولت در سال هفتاد میلیون تومان بود ولی در اثر سوء اداره و عدم توجه منافعش به شش میلیون تومان در سال تنزل پیدا کرد. از این رو به مجلس پیشنهاد کردم که با انتقال املاک موافقت کند و برای اداره‌اش از نزدیک خودم مواظبت می کردم...» «باختر امروز»، شماره‌ی ٤٨٥، مورخه‌ی ۳۰/۱/۸، مصاحبه‌ی «اخبار الیوم» با شاه ایران.

باشد و درآمدشان صرف امور خیر یه شود.»

اما «حسین مکی» گفت: «من متأثرم که در مرکز قانونگذاری کشور اجازه داده شود که دو نفر مخالف و موافق صحبت کنند ولی مخالف هم موافق باشد. از شما می پرسم آقای «صاحبدیوانی» چه دلیلی برای مخالف خود آوردند. ایشان حق ما را که اقلیت مجلس هستیم پایمال کردند... در مجلس شورایملی ایران آزادی نبود تا اقلیت فجایع املاک واگذاری را به سمع ملت ایران برساند. آقااین املاک غصب شده را نمی شود وقف کرد و من استدعا می کنم اجازه بدهید ما هم دلایل خود را یک یک تشریح کنیم. عده‌ای از این املاک اصلاً خالصه و متعلق به دولت هستند و باید این موارد توضیح داده شود...»

علیهذا به پیشنهاد کفایت مذاکرات رأی گرفته شد و تصویب شد.

«اسلامی» نماینده‌ی دیگر مجلس گفت: «... گروهی بی بضاعت خرده‌مالک هستند که جاهل به قانون بوده و تصور کرده‌اند که چون ملک به تصرف آنها داد شده دیگر ادعایی نکرده‌اند و حال آن که چون حکمی صادر نشده از تصرف آنها خارج خواهد شد.»

«قبادیان» گفت: «این املاک به زور و رایگان از طرف عمال «شاه» سابق گرفته شده... منجمله خود بنده را در زندان انداختند و املاک آباء و اجدادی پانصد ساله‌ی مرا تصرف کردند. حال اگر این گونه املاک را بخواهید وقف کنید تعدی به مال مردم کرده‌اید. پس آنها را به «شاه» مملکت برگردانید چون همه «شاه» خود را دوست می دارند و راضی هستند املاک به مالکیت ایشان انتقال یابد.»

اما «یمین اسفندیاری» اظهار داشت: «خود اعلیحضرت همایونی میل دارند که وقف کنند ما نمی توانیم مدعی ایشان شویم.»

«قبادیان» مجدداً پیشنهاد کرد که «دادگاه تجدیدنظر املاک واگذاری برای مدت سه‌ماه تمدید شود» و ضمن توضیح اظهار داشت «من چقدر برای دعوی خود پول به وکیل بدهم و گرسنه بمانم. خواهش می کنم این پیشنهاد را تصویب کنید.» اما این پیشنهاد رد شد.

«حسین مکی» پیشنهاد کرد: «املاکی که به وسیله‌ی شهرداری ها خریداری یا آباد شده و هم‌چنین املاک خالصه مشمول این قانون نخواهد بود.» رئیس اظهار داشت این پیشنهاد هم وارد نیست.

سپس لایحه به رأی گذاشته شد و «ماده‌ی واحده‌ی واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» به اکثریت آراء تصویب شد.[1]

به این گونه دوهزار و چهارصد آبادی[2] از املاک غصبی «رضاشاه» مجدداً به ملکیت

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۶۹۷۸، مورخه‌ی ۲۸/۴/۲۰ مذاکرات مجلس.

۲ــ «...از قراری که اطلاع می رسد مجموع قراء و قصباتی که تاکنون به ملکیت اعلیحضرت درآمده و مشمول فرمان اخیر برای تقسیم است دوهزار و چهارصد آبادی است...» «داد»، شماره‌ی ۲۰۵۲، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۲۱، جریانات روز.

«محمدرضاشاه» درآمد و عنوان عوامفر یبانه‌ی «موقوفه‌ی خاندان پهلوی» به آن داده شد تا به وسیله‌ی «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» مورد بهره‌برداری قرار گیرد و عواید آن به ظاهر صرف امور خیر یه شود.

چنان‌که گفتیم یکی از علل اصلی ایجاد اختناق و برقراری دیکتاتوری نظامی در کشور تحکیم موقعیت متزلزل شرکت نفت جنوب بود. درحقیقت مجلس شورایملی با تصو یب قانون ۲۹ مهرماه سال ۱۳۲۶ تأیید و تصدیق کرده بود که قرارداد ۱۹۳۳ حقوق ملت ایران را ضایع کرده است. لذا دولت را موظف ساخته بود که برای تجدیدنظر در قرارداد و استیفای حقوق ملت ایران اقدام کند و به همین لحاظ ادامه‌ی قرارداد ۱۹۳۳ برای شرکت نفت جنوب این مخاطره را داشت که هر وقت ملت ایران مجال نفس کشیدن پیدا کند به استناد این که دولت انگلستان با تهدید و تطمیع و با امتیازنامه‌هایی که ملت ایران در اعطای آنها کوچکتر ین دخالتی نداشته منابع زرخیز و گرانبهای کشور را تصاحب کرده قراردادهای مذکور را بی اعتبار سازد. بنابراین می باید ترتیبی پیش گرفته شود که ضمن حفظ اصول اساسی قرارداد ۱۹۳۳، راه اعتراض در آینده به روی مردم ما بسته شود.

قبل از حادثه ۱۵ بهمن با این که مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت جنوب دور از انظار عمومی ادامه داشت، لکن به علت وجود احزاب و روزنامه‌های آزادیخواه و امکان اعتراض از طرف ملت انجام سازش آشکار مقدور نبود اما توطئه ۱۵ بهمن این امکان را فراهم ساخت و دولت «ساعد» در سایه‌ی همین شرایط مساعد قرارداد الحاقی «گس ــ گلشائیان» را که با پرداخت چندهزار لیره‌ی اضافی در سال قرارداد ۱۹۳۳ را تنفیذمی کرد،به شکل عوامفر یبانه‌ای تنظیم و برای تصو یب تسلیم مجلس کرد.

این قرارداد با شتابزدگی تمام در حالی که بیش از چند روز از عمر مجلس پانزدهم باقی نبود (۲۸/٤/۲۸) به امید این که در برابر آن هیچ نیروی مخالفی وجود نخواهد داشت به قید دو فور یت تقدیم مجلس شد. اما با پافشاری «ساعد» و دربار در تصو یب آن قرارداد الحاقی در اثر مخالفت شجاعانه و سرسختانه‌ی اقلیت مجلس («حسین مکی»، «عبدالقدیر آزاد»، «حائری‌زاده»، «دکتر بقایی») و کمک مؤثر بعضی از نمایندگان نظیر (دکتر «معظمی» و «امیرتیمور کلالی») به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی از یکطرف و هماهنگی این مبارزه با سیاست امر یکا که عده‌ای از نمایندگان را تحت‌تأثیر داشت از طرف دیگر، بلا تکلیف ماند و در دستور مجلس شانزدهم قرار گرفت.

بدیهی است در چنین شرایطی دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات دوره‌ی شانزدهم برای فرستادن جیره‌خواران استعمار و نوکران ارتجاع به نام نماینده به مجلس شورایملی از اهم وظایف دولت ضدملی ساعد شد.

حتا اعتراض انجمن‌های نظارت بر انتخابات و استعفای دسته‌جمعی آنها نیز مانع اعمال غیرقانونی و تحمیلات دولت نشد. از جمله رئیس انجمن نظارت انتخابات شهر تبر یز «آیت‌الله سیدمحمدعلی انگجی» در مصاحبه با خبرنگار روزنامه «باختر امروز» گفت: «انتخابات دوره‌ی

شانزدهم تبریز از روی تحمیل و تطمیع انجام گرفت و اکثریت انجمن نظار رأی بر ابطال انتخاب دادند.»[1] لکن دولت «ساعد» وکلای بی اعتبار نامه‌ی شهر تبریز را به عنوان «نمایندگان!» آن شهر در مجلس پذیرفت.

با این‌حال دولت نتوانست نقشه‌ی خود را در تهران و پاره‌ای از شهرستان‌ها عملی سازد. روز ۲۸/۷/۱۸ عده‌ای از مدیران و نمایندگان مطبوعات در منزل دکتر «مصدق» حاضر شدند و پس از اظهاراتی که دکتر «مصدق» درباره‌ی دخالت آشکار و تحمیلات مأمورین دولت در امر انتخابات کرد، حاضرین برای تنظیم اقداماتی که در این‌باره باید انجام پذیرد یک کمیسیون هفت‌نفری انتخاب کردند.

کمیسیون مزبور تصمیم گرفت که برای اعتراض به انتخابات فرمایشی به تحصن در کاخ سلطنتی اقدام کنند. لذا دکتر «مصدق» در نامه‌ای خطاب به ملت ایران اعلام داشت: «... ما تصمیم گرفته‌ایم که روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر در جلو سردرسنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم در آنجا ما را تنها و بی کس نگذارید...»[2]

مردم استقبال شایسته‌ای از این دعوت به عمل آوردند و چون تحصن تمام حاضرین مقدور نبود نوزده‌نفر[3] از میان حاضرین انتخاب و در دربار متحصن شدند و تقاضاهای خود را بشرح زیر تقدیم داشتند:

«۱ــ الغاء انتخابات کشور. ۲ــ تعیین دولت بی نظری که در کمال آزادی انتخابات را برگزار کند.»

اما تقاضاهای متحصنین این بار نیز موردتوجه قرار نگرفت. لذا آنها نامه‌ی اعتراض‌آمیزی به وزیر دربار، «هژیر» تسلیم داشته از تحصن خارج شدند.

در این فاصله «حزب توده‌ی ایران» که شش‌نفر از یازده‌نفر اعضای هیئت اجرائیه‌اش («احمد قاسمی» ــ دکتر «کیانوری» ــ دکتر «جودت» ــ دکتر «یزدی» ــ مهندس «علوی» ــ «محمود بقراطی») دستگیر و سه نفر دیگر (دکتر «رادمنش» ــ «احسان طبری» ــ دکتر «کشاورز») به خارج فرار کرده بودند، و تعدادی از سازمان‌های حزبی‌اش متلاشی شده بود، ضربه پانزده بهمن را به خوبی تحمل کرده مبارزه‌ی مخفی را سازمان داد. رهبری حقیقی حزب در دست

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۹۹، مورخه‌ی ۲۸/۹/۶. مصاحبه خبرنگار ما با رئیس انجمن نظارت انتخابات تبریز.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۳۲۹۳، مورخه‌ی ۲۸/۷/۲۱.

۳ــ نوزده نفر عبارت بودند از: ۱ــ دکتر «محمد مصدق» ۲ــ «شمس‌الدین امیرعلایی» ۳ــ «یوسف مشار» ٤ــ دکتر «شایگان» ۵ــ «محمود نریمان» ٦ــ دکتر «سنجابی» ۷ــ دکتر «کاویانی» ۸ــ دکتر «مظفر بقایی» ۹ــ «حسین مکی» ۱۰ــ «عبدالقدیر آزاد» ۱۱ــ «عباس خلیلی» ۱۲ــ «حائری‌زاده» ۱۳ــ «عمیدی نوری» ۱٤ــ دکتر «حسین فاطمی» ۱۵ــ «جلال نائینی» ۱٦ــ «احمد ملکی» ۱۷ــ «ارسلان خلعتبری» ۱۸ــ مهندس «زیرک‌زاده» ۱۹ــ آیت‌اله غروی».

شش نفر اعضای دستگیر شده‌ی هیئت اجرائیه بود که رابطه‌ی خود را با خارج از زندان منظماً حفظ می کردند و اداره‌ی سازمان حزبی نیز بوسیله دو نفر باقیمانده‌ی هیئت اجرائیه (دکتر «فروتن» و دکتر «بهرامی») به کمک چند نفر از اعضا و مشاورین کمیته‌ی مرکزی منتخب دومین کنگره‌ی حزبی انجام می گرفت.

اولین شماره‌ی روزنامه‌ی «مردم» ارگان «حزب توده» که در شرایط مخفی روز دهم مهرماه سال ۱۳۲۸ انتشار یافت اوضاع کشور را چنین تحلیل کرد: کارگردانان اصلی طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران «با همه صحنه‌سازی ها ــ دروغ‌پردازی ها ــ جعل ها و تهمت های رنگارنگ نتوانستند مردم ایران را در مورد حادثه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ گول بزنند. کیست که امروز به مقاصد ننگین و ایران فنا کن این چاکران لیره و دلار پی نبرده نباشد؟ کیست که نداند برای حل مسائل مربوط به نفت، بانک شاهی، نقشه هفت‌ساله، تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و نظامنامه‌ی انتخابات مجلس شورایملی و نظامنامه‌ی داخلی مجلس و پامال کردن آزادی های محدود مطبوعاتی و تصرف مجدد املاک واگذاری و یک رشته اقدامات بی شرمانه‌ی دیگر که یکی پس از دیگری و با عجله‌ی ناشیانه‌ای پس از حادثه‌ی ۱۵ بهمن ماه ۲۷ انجام گرفته از میان بردن «حزب توده‌ی ایران» را لازم می دانسته‌اند؟»[1]

روز اول آبانماه سال ۱۳۲۸ همان نوزده‌نفری که در تحصن در بار شرکت داشتند در منزل دکتر «مصدق» جلسه‌ای تشکیل داده تصمیمات زیر را اتخاذ کردند:

۱ــ هیئت مزبور از این پس «جبهه‌ی ملی» نامیده خواهد شد.

۲ــ کمیسیونی مرکب از آقایان «مشار اعظم»، دکتر «شایگان»، «نریمان»، «امیرعلایی» و دکتر «سنجابی» برای تهیه‌ی اساسنامه و آئین نامه های مربوط به جبهه انتخاب شدند.»[2]

۱ــ «مردم»، شماره‌ی اول ۲۸/۷/۱۰، سرمقاله.

۲ــ «ستاره»، شماره‌ی ۳۳۰۲، مورخه‌ی ۲۸/۸/۲.

مواد اساسنامه و آئین نامه «جبهه‌ی ملی» در زیر می آید:

اساسنامه: ماده‌ی ۱ــ جبهه ملی از هیئت مؤسسین و دستجات مختلف ملی که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می شود.

ماده‌ی ۲ــ مؤسسین اولیه هیئت مدیره‌ی جبهه ملی را تشکیل می دهند و دستجات مختلف ملی هر یک نماینده تعیین می کنند که از اجتماع آنها با هیئت مدیره شورای جبهه‌ی ملی تشکیل می شود ولدی الاقتضا نمایندگان مختلف شهرستان ها نیز که اعتبارنامه‌ی آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت می کنند.

ماده‌ی ۳ــ هدف جبهه ایجاد حکومت ملی بوسیله‌ی تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

ماده‌ی ٦ــ هیچ فردی نمی تواند مستقیماً عضو جبهه‌ی ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.

آئین نامه: ماده‌ی ۱ــ دبیرخانه: دبیرخانه جبهه‌ی ملی از سه نفر دبیر جبهه، خزانه‌دار و یکنفر عضو که با اکثریت آرا از بین هیئت مدیره‌ی جبهه ملی برای مدت یکسال تعیین شده تشکیل می شود.

ماده‌ی ۲ــ شورا: شورای جبهه‌ی ملی به ترتیب زیر تشکیل می شود:

الف ــ اعضای هیئت مدیره‌ی جبهه. ب ــ نمایندگان دستجات وابسته برای هر جمعیتی که تا یکصد نفر عضو دارد ←

در همان جلسه کمیسیون تبلیغات جبهه تعیین و بلافاصله شروع بکار کرد و تصمیمات دیگری نیز برای حفظ صندوق‌های انتخابات تهران و توجه به شکایات انتخابات شهرستان‌ها و تنظیم اعتراض به اعمال مخالف قانون شعبه‌های فرعی اتخاذ شد.

در نیمه‌ی دوم آبانماه انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات تهران به استناد گزارش‌هایی که درباره‌ی سوءجریان انتخابات در یافت داشته بود، ابطال انتخابات تهران و حومه را اعلام داشت و به این ترتیب مبارزه‌ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود، در تهران به نفع جبهه‌ی ملی پایان پذیرفت.

در همان روزها «محمدرضا پهلوی» به دنبال دعوتی که «ترومن» رئیس جمهور امریکا چند ماه قبل، از وی به عمل آورده بود به امریکا رفت و در بازگشت دوره‌ی شانزدهم مجلس شورایملی را برخلاف قانون اساسی بدون حضور نمایندگان تهران افتتاح کرده، از مجلس خواست که در مورد «چند اصل دیگر که محتاج تجدید نظر است و رفع نواقص آنها را مجلس مؤسسان به عهده مجلس مقرر داشته» به بهترین «وجه» اقدام کند.[1]

منظور وی از ذکر این مطلب تغییر اصل ۴۹ متمم قانون اساسی بود که می گوید: «صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق «پادشاه» است بدون آن که هرگز آن قوانین را تعویض یا توقیف کند. « او این مسئله را یکبار دیگر در ملاقات با هیئت رئیسه مجلسین شورا و سنا عنوان کرده گفت: «... در اصل ۴۹ شایسته است برای رئیس مملکت حقی قائل شد که چنان که قانونی را به صلاح مملکت ندانست، مجدداً آن قانون را به مجلس برگرداند...»[2]

«شاه» آشکارا خواستار پایمال کردن بزرگترین ثمره‌ی انقلاب مشروطیت بود تا مجلس شورایملی را به «شورای سلطنتی» دوره‌ی استبداد مبدل سازد شورایی که تنها جبهه‌ی مشورتی داشته و «فرمان‌های» او را به شکل قانون درآورد.

همین که انتخابات تهران تجدید شد کاندیداهای جبهه‌ی ملی حائز اکثریت شدند و دکتر «مصدق» که وکیل اول تهران شده بود در توضیح برنامه نمایندگان جبهه‌ی ملی طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی گفت: «برنامه‌ی کار نمایندگان جبهه‌ی ملی در مجلس، گذشته از مخالفت با قرارداد «ساعد ــ گس» حفظ و حراست آزادی‌های فردی و اجتماعی خواهد بود و تا سرحد امکان این مبارزه شرافتمندانه را که از حمایت قوی و مؤثر جامعه برخوردار است ادامه خواهند داد.»[3]

یکنفر و از یکصد نفر تا هزار نفر دو نماینده و از هزار به بالا پنج نفر تعیین می شوند و این انتخاب برای یکسال است.
ج ــ رئیس و نایب رئیس شورا با رأی مخفی به اکثریت آراء حضار برای مدت یکسال انتخاب می شوند.
ماده‌ی ۳ــ جبهه‌ی ملی دارای یک هیئت بازرسی خواهد بود.»
«باختر امروز»، شماره‌ی ۲۷۳، مورخه‌ی ۲۹/۴/۱۰.

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۱۵۰، مورخه‌ی ۲۸/۱۱/۲۰، «نطق افتتاحیه اعلیحضرت همایونی».
۲ــ مجموعه نطق‌ها و پیام‌ها... صفحه‌ی ۱۲۸۷، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/۴.
۳ــ «داد»، شماره‌ی ۱۷۷۰، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/۲۶، جریانات روز.

آن‌چه راجع به نتایج مسافرت «شاه» به امر یکا می‌توان گفت این که‌وی در این سفر نتوانست رضایت دولت امر یکا را جلب کند واز آنجا دست خالی برگشت. ز یرا دولت امر یکا در یافته بود که تلاش آن دولت برای حفظ وضع موجود، به دوام و قوام سیاست انگلیس در ایران منجر شده است.

رادیوی «صدای امر یکا» در تشر یح نظرات آن دولت نسبت به ایران پس از افتتاح مجلس مقاله‌ی ز یر را که «آلیبون راس» مخبر روزنامه‌ی «نیو یورک تایمز» تنظیم کرده بود پخش‌کرد:

در کشور ایران «... وجود یک جبهه‌ی نیرومند «هزار فامیلی» که از ملاکین و بازرگانان و خوانین مرتجع و نفع‌پرست تشکیل شده هر نوع پیشرفتی را متوقف و راکد گذارده است.

... انتخابات هم در میان ارتشاء و فشار مالکین بزرگ و تجار خوشبخت شروع شد. انتخابات تهران به علت فساد ملغی شد و اینک بازهم شروع شده است. انجمن‌های نظارت در دیگر نقاط کشور به همین علت تقاضای لغوانتخابات را کردند. ولی موفق نشدند که دولت تهران را متقاعد سازند.

... این نمایندگان که اکثر آنها از میان همان «هزارفامیل» برخاسته و به کمک مشتی رعایا و نوکران خود داخل مجلس شده‌اند باعث و بانی فساد و خرابی مملکت بوده و حتا برنامه‌ی هفت‌ساله را که اقدام بزرگی برای بهبود و پیشرفت کشور است، به علت رسوخ و نفوذ در دستگاه دولتی و به کمک پارتی بازی و گماردن افراد بی اطلاع خنثی و بلااثر گذارده‌اند. این جمله که سخنگوی امر یکا هنگام امتناع از ادامه‌ی کمک به «کومین تانک» گفته بود: «ر یختن پول به سوراخ موش‌ها» اینک با وضع تهران جور درمی آید.

... تهران اینک از سرنوشت چین «کومین‌تانک» بیمناک است. این تشو یش بیشتر به مسافرت «شاه» به امر یکا واین که‌نتوانسته‌است کمکی ازامر یکا بگیرد ارتباط دارد. یگانه علتی را که در این رو یه‌ی منفی از طرف دولت امر یکا مخصوصاً وزارت‌خارجه آن کشور می‌توان یافت اینست که ایران چین دیگری است که‌با همان روش فاسد و ارتشاء که رژ یم «کومین تانک» را تحت‌الشعاع قرارمی دهد، اداره می شود.

... علت فساد ایران فقر عمومی، عدم امنیت و عدالت اجتماعی و نفوذ همین افراد ناصالح «هزارفامیلی» در دستگاه دولتی و ملی است.»[1]

اما چون دولت امر یکا در ارتش ایران مواضع مستحکمی داشت و به امکان تفوق سیاسی در کشور ما از طر یق ارتش امیدوار بود لذا مقاله‌ی فوق ارتش را مستثنا کرده و راجع به آن چنین اظهارنظر کرده:

«... در قبال این امر یک نیروی ثالث مستقلی نیز در این صحنه ممکنست نقش سیاسی

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۷۹، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/۱۳ و «داد»، شماره‌ی ۱۷۵۹، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/۱٤، و «نیسان»، شماره‌ی ۱۰، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/٤.

بازی کند که آن افسران ارتش است...»[1]

۱ــ «نیسان»، شماره‌ی ۱۰، مورخه‌ی ۲۸/۱۲/٤.

فصل نهم

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور

رد قرارداد الحاقی «گس ــ گلشائیان» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور

گفتیم که یکی از هدف‌های اصلی توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تحکیم موقعیت متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران و تنقید قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ بود. این قرارداد که ماهیت آن هنگام طرح اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی اولین‌بار از طرف دکتر «مصدق» افشا شد، پس از بحث‌هایی که در باره‌ی تجدیدنظر در قرارداد یاد شده از سوی نمایندگان مجلس پانزدهم به میان کشیده شد و اعترافات صریحی که «حسن تقی زاده» امضا کننده‌ی قرارداد در پیشگاه ملت ایران به عمل آورد در نظر مردم ایران کاملا بی اعتبار شد. و چنان که دیدیم قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ نیز ضمن کان لم‌یکن ساختن موافقت‌نامه ایران وشوروی، «احقاق حق ایران در باره‌ی امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب» را خواستار شد.

هیئت حاکمه‌ی ایران که اکثریت آن را دست‌پروردگان و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب ودوستان دولت انگلستان تشکیل می دادند در برابرافکارعمومی و خواست های برحق مردم به توطئه چینی پرداخت و با ایجاد محیط رعب و وحشت در زیر سایه‌ی سرنیزه‌های حکومت نظامی قرارداد الحاقی «گس ــ گلشائیان» را تنظیم و در آخرین روزهای دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی آنرا برای تصویب به مجلس تقدیم داشت. لایحه‌ی مذکور حاوی موادی بود که با تردستی و موذیگری ضمن تأیید قرارداد ۱۹۳۳ دعاوی گذشته‌ی ایران را نیز تسویه‌شده وانجام یافته تلقی می کرد و دولت انگلستان را در غارت منابع زرخیز کشور ما تا سال ۱۹۹۳ آسوده‌خاطر می ساخت.[1]

هنگام طرح لایحه‌ی مذکور در مجلس پانزدهم هیئت حاکمه‌ی ایران چنان اطمینان قطعی و بی‌تردیدی به تصویب آن داشت که بر سر تقسیم و مصرف لیره‌هایی که از آن قرارداد عاید دولت می شد به مذاکره نشست و حتا در نحوه‌ی مصرف آن بین «شاه» و دکتر «نصر» مدیرعامل سازمان

۱ــ مواد نهم و دهم قرارداد الحاقی.

برنامه اختلاف‌نظر پیش آمد: «شاه» می‌خواست که قسمت اعظم عواید، رف تقویت ارتش شود و دکتر «نصر» عقیده داشت که بهتر است آن عواید برای بالابرد سطح زندگی مردم مورداستفاده قرار گیرد.[۱]

از نظر دولت انگلیس نیز موافقت با تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی و افزایش اختیارات «شاه» و تشکیل مجلس سنا که خدمتگزاران کهنه کار سیاست انگلستان در آن جای گرفتند و برگرداندن وجوهی که به نام «رضاشاه» در بانک‌های انگلستان متوقف بود به «محمدرضاشاه»، همگی جزیی از نقشه‌های سیاسی آن دولت‌بود که برای قانونی ساختن قرارداد الحاقی و تنفیذ قرارداد ۱۹۳۳ فراهم شده بود.

.. دولت «ساعد» که پس از این همه تهمیدات تمام نیروی خود را برای عملی ساختن منظورو مقصود «ارباب» به خدمت گرفته بود، انتظار مخالفت مؤثری در مجلس شورایملی را نداشت.

مردم نیز که دست به گریبان حکومت نظامی و هیولای دیکتاتوری بودند، هنوز باور نمی‌کردند که مخالفین معدود این لایحه در مجلس توفیقی بدست آورند.

روز ۲۸/٤/۲۸ هنگامی که «گلشائیان» وزیردارایی قرارداد الحاقی نفت را با قید یک فوریت[۲] تقدیم مجلس کرد؛ «حسین مکی»، نخستین نماینده‌ای بود که با فوریت لایحه مخالفت کرد. وی در بیان علت مخالفت خود گفت: «وضع مملکت غیرعادی است، جراید را تعطیل کرده‌اند تا جلو افکار عمومی را بگیرند و نگذارند افکارعمومی در این مورد اظهارنظر کند. آقایان! امروز آزادی نیست... و کسی حق اظهار عقیده ندارد تا نسبت به مسئله‌ی نفت بحث و انتقاد بشود.

هرنوع قراردادی که بسته شود به عقیده‌ی من افکار عمومی در آن دخالت ندارد و اعلام می‌کنم بواسطه‌ی «فورس ماژور» صحیح نیست و حق ملت ایران استیفا نشده است.»[۳]

علیهذا اکثریت، فوریت لایحه را تصویب کرده آنرا به کمیسیون‌های مربوطه فرستاد. و چون دوره‌ی پانزدهم مجلس شورایملی در شرف اتمام بود با وجود این که لایحه‌ی انتخابات در دستور قرار داشت و می‌باید مقدم بر لایحه نفت تکلیف آن معین شد بنا به اصرار دولت «ساعد» آن لایحه مسکوت ماند و قرارداد الحاقی به مجلس آورده شد. اکثریت مجلس نیز تقاضای دولت را مبنی بر طرح لایحه نفت پذیرفت.

روزی که قرارداد الحاقی در مجلس مطرح شد «حسین مکی» که از نیمه‌شب برای گرفتن نوبت صحبت به مجلس آمده بود، ابتدا نامه‌ی دکتر «مصدق» را خطاب به نمایندگان، مبنی به لزوم رد قرارداد مزبور قرائت کرد و سپس شروع به تشریح امتیازنامه «دارسی» و قرارداد ۱۹۲۳ کرد. اما

۱ــ «ایران ما»، شماره‌ی ٤۰، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۲۵ «نقشه‌هایی که انگلیسی‌ها برای نفت جنوب ایران طرح کرده‌اند.»

۲ــ وی در جریان مذاکرات دوفوریت برای لایحه درخواست کرد که پذیرفته نشد.

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ٦۹۸۳، مورخه‌ی ۲۸/٤/۲۸، مذاکرات مجلس.

«سردار فاخر حکمت» رئیس مجلس به منظور این که کار هرچه زودتر قبل از پایان عمر مجلس یکسره شود به بهانه‌های مختلف مانع صحبت مخالفین می‌شد، کاری که منجر به تشنج شد. به همین لحاظ «ساعد» نخست‌وزیر به دلیل این که هم ظاهر مسئله حفظ شود و هم قرارداد از تصویب بگذرد درخواست کرد که جلسات مجلس علاوه بر اوقات روز شب‌ها نیز تشکیل شود. علیهذا تلاش دولت «ساعد»، رئیس مجلس و اکثریت نمایندگان برای خفه کردن صدای مخالفین قرارداد در اثر مقاومت شجاعانه و سرسختانه‌ی اقلیت مجلس («مکی»، «آزاد»، «حائری‌زاده»، دکتر«بقایی» و دکتر «معظمی») بیهوده ماند و آخرین جلسه‌ی دوره‌ی پانزدهم مجلس ساعت یک بعد از نیمه‌شب ۲۸/۵/۶ بدون نتیجه پایان یافت.

بزرگترین ثمره‌ای که از تصویب نشدن قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم عاید ملت ایران شد، این بود که مردم کشور در مدتی نزدیک به یک سال که مجدداً لایحه‌ی نفت در مجلس مطرح شد، توانستند به ماهیت قرارداد الحاقی، قراردادهای قبلی نفت و غارتگری‌های شرکت نفت جنوبی پی برده امکان اعتراض و مبارزه با شرکت نفت را بدست آورند.

از میان احزاب و جمعیت‌ها نیز «حزب ایران» برای اولین‌بار شعار «ملی کردن صنعت نفت» را به میان کشید و مسئولین آن حزب اطلاعات لازم را در اختیار «مکی» قرار دادند تا نطق مستدل خود را تنظیم کند. در این مورد مخصوصاً باید از کوشش‌های پرارج و ثمربخش مهندس «کاظم حسیبی» یکی از زعمای «حزب ایران» در جمع‌آوری اطلاعات و آمارهای مربوط به شرکت نفت و آگاه ساختن مردم با انتشار آنها حق‌شناسانه یاد کرد.

در آغاز سال ۱۳۲۹ مجلس شورایملی اقلیت متشکلی داشت که با آراء حقیقی مردم تهران وارد مجلس شده و برنامه‌ی کار خود را «مخالفت با قرارداد «گس ــ گلشائیان» و حفظ و حراست آزادی‌های فردی و اجتماعی» قرار داده بود. این اقلیت به «جبهه‌ی ملی» وابستگی داشت جبهه‌ای که دست‌اندرکار متشکل ساختن عناصری از طبقات و گروه‌های ملی و مخالف استعمار بود.

از طرف دیگر «حزب توده‌ی ایران» نیز سازمان‌های خود را احیا کرده و آمادگی لازم برای مبارزات مخفی را کم و بیش کسب کرده بود.

در آن هنگام ریاست دولت را «علی منصور» به عهده داشت که به نوشته «آلیبون‌راس» خبرنگار «نیویورک تایمز» در تهران «برای طرح و تصویب قرارداد الحاقی نفت به مدت کوتاهی به سمت نخست‌وزیری انتخاب شده بود که بلافاصله بعد از انجام اینکار برای مدتی از صحنه‌ی سیاست دور شود.»

«منصور» در اجرای این وظیفه لایحه نفت را به مجلس آورد و به منظر این که قدم به‌قدم به تصویب لایحه نزدیکتر شود چنان که موجباتی برای تهییج احساسات عمومی فراهم نیاید، پیشنهاد کرد که چون طرح کلیه‌ی مسائل در جلسه عمومی مجلس امکان‌پذیر نیست، لذا کمیسیونی مرکب از نمایندگان شعب بنام «کمیسیون نفت» تشکیل و پرونده‌ی مربوطه را تحت مطالعه قرار دهد آنگاه نتیجه مطالعات و نظر خود را به مجلس شورای ملی اعلام کند. اکثریت مجلس پیشنهاد نخست‌وزیر

را تصویب کرده قرارداد الحاقی را به کمیسیون نفت فرستاد.

از سوی دیگر با آغاز جنگ کره در بهار سال ۱۳۲۹ دولت های انگلستان وامریکا که پس از پایان جنگ دوم جهانی گرفتار رقابت ها و کشمکش هایی بر سر تقسیم منابع و بازارهای جهانی بودند به یکدیگر نزدیکتر شده کنفرانس لندن را با حضور وزرای امورخارجه امریکا، انگلستان و فرانسه تشکیل دادند. در این کنفرانس «بوین» (وزیرخارجه انگلیس) و «آچسن» (وزیرخارجه امریکا) در مسائل خاورمیانه به توافق هایی رسیدند از جمله تصمیم گرفتند که برای وصول به مقاصد خود «مرد مقتدری» را در ایران بر سرکار آورند و سپهبد «حاجیعلی رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش همان «مرد مقتدری» بود که با توافق آن دو دولت به نخست وزیری رسید.

روز پنجم تیرماه سال ۱۳۲۹ دولت «منصور» به شکل غیرمنتظره و بی سابقه‌ای استعفا کرد و چند ساعت بعد «رزم‌آرا» کابینه‌ی خود معرفی کرده طی بیاناتی تلویحاً اشاره کرد که نظارت مستقیم خود را بر ارتش هم‌چنان ادامه خواهد داد. روز ششم تیرماه برابر ۲۷ ژوئن همان سال روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» در تشریح اوضاع ایران چنین نوشت:

«... ازهم گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیرقابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌آور نجات بخشد.

...اگر در نتیجه‌ی حوادث کره، جنگ واقعی درگیر شود... ژنرال «رزم‌آرا» و ارتش او به اتفاق ایلات مسلح مناطق کوهستانی می توانند دستکم برای مدتی جلو پیشرفت به طرف مناطق جنوبی ایران را سد کنند. اگرجلو روسیه در کره گرفته شود و شوروی بخواهد از «حزب توده» بدون روشن شدن آتش جنگ بین‌المللی برای ایجاد قیام مسلح استفاده کند مأموریت رزم‌آرا مهمتر و حیاتی تر خواهد بود.

...در این نکته شکی نیست که اگر اوضاع ایجاب کند «رزم‌آرا» لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند...»[1]

و رادیوی «صدای امریکا» مقاله‌ای به شرح زیر انتشار داد: «...تشکیل کابینه‌ی جدید ایران نشان می دهد که این کشور جداً کوشش می کند تا در این موقع بحران بین‌المللی خود را تقویت کند. تغییرات جدید دولت ایران ثابت می دارد که دیگر اجازه داده نخواهد شد موضوع اصلاحات عمومی ایران که از مدت ها پیش در نظر گرفته شده بیش از این به تأخیر بیفتد.»[2]

خبرگزاری «رویتر» نیز خبر داد که «...انتخاب سپهبد «رزم‌آرا» آغاز تاریخ جدید در دولت های ایران است. «رزم‌آرا» مرد مقتدر و تحصیل کرده‌ای است و به زبان انگلیسی و روسی تکلم می کند و متخصص در امور جغرافیایی نظامی است. تصور می رود وی بتواند مشکلات برنامه

۱- «باختر امروز»، شماره‌ی ۲۷۹، مورخه‌ی ۲۹/٤/۱۸، به نقل از «نیویورک تایمز» به قلم «آلیبون راس».

۲- «کیهان»، شماره‌ی ۲۱۶۳، مورخه‌ی ۳۹/٤/۸، به نقل از رادیوی صدای امریکا، مقاله «نیویورک تایمز».

هفت‌ساله و موضوع کمک امر یکا را حل کند.»[۱]

جبهه‌ی ملی، دولت «رزم‌آرا» «شبه کودتا» نامید و خطر استقرار یک دیکتاتوری نظامی را به ملت ایران هشدار داد. این جبهه معتقد بود که «رزم‌آرا» فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد تا هرگاه لازم آید مجلسین را منحل کند. لذا جبهه‌ی ملی از همان ابتدا در صف مخالف دولت «رزم‌آرا» جای گرفت.

آن‌چه دولت امر یکا در اجرای سیاست جدید خود انجام داد این که دکتر «هنری گر یدی» سفیرکبیر آن دولت در یونان را به جای جان «وایلی» به سمت سفیرکبیر امر یکا در ایران منصوب کرد.

«گر یدی» بلافاصله بعد از این انتصاب ضمن مصاحبه با خبرنگار جراید در آتن اظهار داشت که «...فقط ما در صورتی به ایران کمک نظامی خواهیم کرد که دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران زمامدار خواهد شد و از پشتیبانی امر یکا برخوردار خواهد شد. از ایران مانند پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت ایران امر یکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد.»[۲]

هنوز «گر یدی» به تهران نرسیده که روزنامه‌های ایران نوشتند: «در تهران همه منتظر ورود سفیرکبیر امر یکا «گر یدی» هستند. زیرا محافل سیاسی معتقدند که سازش دو سیاست انگلیس و امر یکا در مورد ایران پس از ورود «گر یدی» دیکتاتور واقعی یونان[۳] جنبه‌ی روشن و قطعی بخود خواهد گرفت.»[۴]

روز هشتم تیرماه «گر یدی» به همراهی یک هیئت اقتصادی وارد تهران شد و پیش از این که استوارنامه‌ی خود را تقدیم دارد، اظهارات تندی کرد که عدم اعتماد دولت امر یکا را به «محمدرضاشاه» نشان می‌داد. وی گفت: «...«شاه» باید تماشاچی باشد، او ابداً نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات و رهایی یابد باید نقش راهنمائی و ارشاد امر یکایی ها را بخوبی در یابد.»[۵]

وظیفه‌ی «گر یدی» در ایران روشن بود. وی برای «ارشاد و راهنمایی» هیئت حاکمه‌ی ایران در جهت سیاست امر یکا به کشور ما آمده بود. این امر را مخبر «نیو یورک تایمز» صراحتاً اعلام داشته نوشت: «...در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر «گر یدی» همان‌طور که در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد، این نقش را در تهران نیز باید ادامه دهد.»[۶]

۱- «داد»، شماره‌ی ۱۸۴۶، ۲۹/۴/۷.

۲- «مستحکم بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۲-۲۹/۵/۹، گر یدی در تار یخ ۲۹/۳/۱۵ بسمت جدید تعیین شد.

۳- «گر یدی» در یونان صاحب همان اختیارات و قدرتی بود که «مک‌آرتور» در ژاپن داشت. وی اختیاردار مطلق عزل و نصب نخست‌وز یر و وزراء و خرج کمک‌های نظامی و تعیین سیاست دولت یونان بود.

۴- «دار یا»، شماره‌ی ۳۵۲، ۲۹/۳/۲۸، «در پشت‌پرده چه خبر است.»

۵- «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۲۰، ۲۹/۶/۶، به نقل از مقاله‌ی «ادوارد سابلیه» در باره‌ی ایران.

۶- «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۲۸، ۲۹/۶/۲۷، به نقل از «نیو یورک تایمز».

سفیر انگلستان در ایران، «فرانسیس شپرد» نیز مردی بود که در انقلابات اندونزی ورز یده و کارکشته شده بود.

حال ببینیم «نقشه تحولی» که دولت های انگلیس و امر یکا در کنفرانس لندن برای کشور ما پیش بینی کرده بودند، چگونه بود. روزنامه ی «دار یا» این نقشه را چنین شرح می دهد:

«امر یکا و انگلیس حساب کرده اند که اگر در ایران تعدیل ثروت نشود و فاصله ی طبقات از آنچه امروز هست کمتر نشود خطر انقلاب اجتماعی در ایران همیشه منافع آنها را تهدید خواهد کرد. بنابراین نقشه ی تحول بر دو پایه ی اساسی قرار گرفته است: یکی اصلاحات ظاهری برای راضی نگهداشتن مردم، دوم تجهیز ایران به منظور پیوستن عملی به جبهه ی انگلوساکسون و آمادگی برای جنگ با شوروی. و آخر ین راهی که برای پیش بردن مقاصد خود پیدا کرده اند روی کار آوردن یک شخص مقتدر با اختیارات ظاهراً قانونی است که در درجه ی اول آن شخص مورد اعتماد خودشان باشد و بتوانند به او اطمینان کنند و ثانیاً قدرت اجرای برنامه های ظاهر اصلاحی را داشته باشد...»

«مقصود از توافق آنها و رفع اختلافات نظر، بوجود آوردن چنین حکومتی در ایران است که مردم به نان و شکم خود سرگرم باشند، انگلیسی ها آسوده نفت خود را ببرند و امر یکایی ها بازارهای ایران را با بادکنک و نایلون پر کنند و توپ و تانک به کشور ما بر یزند تا روز اعلام جنگ ما حاضر برای قر بانی شدن باشیم.»[1]

حقیقت امر این که دولت انگلیس می خواست با تصو یب قرارداد الحاقی با خیالی راحت به غارت منابع نفتی ما هم چنان ادامه دهد و چون در میان هیئت حاکمه ایران به قدر کافی دوست و دست پرورده داشت لزومی به تصفیه ی آن نمی دید. حال آن که در مبارزه با نفوذ شوروی و جنبش های ضد استعماری کوچکتر ین اختلافی با دولت امر یکا نداشت.

اما دولت امر یکا که با آغاز جنگ کره خود را برای جنگ جهانی سوم آماده می ساخت ترکیه و ایران و یونان را جبهه ی مقدم جنگ و کشور ایران را ضعیف تر ین و آسیب پذیرتر ین نقطه ی این جبهه به شمار می آورد و چون هیئت حاکمه ی ایران را فاسد و دزد می شناخت و به ارتش ایران اطمینان نداشت از دادن تجهیزات نظامی و پول به ایران امساک می کرد و سرنوشتی نظیر چین برای کشور ما پیش بینی می کرد.[2]

لذا آن دولت با حمایت علنی از دولت «رزم آرا» امیدوار بود که به دست آن دولت، هیئت حاکمه از افراد فاسد و ناشایست تصفیه شود، با دادن زمین زراعتی به دهقانان خطر شورش های دهقانی از ایران دور شود و ارتش ایران برای جنگ احتمالی با شوروی تجهیز و آماده شود.

«رزم آرا» برای تصفیه ی دستگاه دولت از عناصر فاسد به استناد «قانون تصفیه کارمندان

۱ـ «دار یا»، شماره ی ۲۵۳، مورخه ی ۲۹/۳/۲۹، «نقشه تحول» نوشته ی دکتر «حسن ارسنجانی».

۲ـ روزنامه ی «فیلادلفیا» با اشاره به فساد دستگاه حاکمه ی ایران نوشت: «... چطور ممکن است دلارهای بی زبان امر یکا را در دست این چنین افراد داد و چگونه می توان اطمینان یافت که مثل دلارهایی که به چین داده شد، بدست برادران سونگ و گونگ ایرانی به بانک های امر یکا به حساب شخصی برنگردد.» «باختر امروز»، شماره ی ۳۳۶، مورخه ی ۲۹/۶/۲۵.

دولت» مصوب اول تیرماه سال ۱۳۲۸ اقدام کرده هیئتی را مأمور این کار کرد. هیئت مزبور موظف بود که کارمندان را از لحاظ شایستگی خدمت دولتی رده‌بندی کند. برابر این طبقه‌بندی افراد ناشایست و فاسد که می باید از خدمات دولتی اخراج شوند. در بند «ج» قرار می گرفتند.

اما به مصداق «گر حکم شود که مست گیرند ــ در شهر هر آنکه هست گیرند» تعداد کثیری از مصادر امور و مأمورین عالیرتبه‌ی دولتی در بند جیم جای گرفته بی کفایت و نادرستکار تشخیص داده شدند. از آن جمله «احمد قوام» نخست وزیر سابق، «رضاسردارفاخرحکمت» رئیس وقت مجلس شورایملی، دکتر «منوچهراقبال» استاندار آذربایجان، سپهبد «محمدشاه‌بختی» بازرس عالی ارتش و نماینده‌ی شخص اعلیحضرت در آذربایجان، «فضل‌اله‌بهرامی» استاندارخراسان، «مصباح‌فاطمی» استاندار سابق خوزستان، «فطن‌السلطنه‌مجد» استاندار گیلان، «ابوالقاسم‌امینی» نماینده‌ی مجلس، «یمین‌اسفندیاری» سناتور، «جلال‌شادمان» رئیس اداره‌ی کل موقوفه‌ی پهلوی و عده‌ی دیگری از زعما در بند جیم افتادند و «اسداله‌علم» وزیر کشاورزی سابق[1] و «محمدعلی نوذری» وزیر دادگستری وقت، «انوشیروان‌سپهبدی» رئیس تشریفات دربار سلطنتی و سناتور انتصابی، دکتر «محمدنخعی» وزیر کار وقت، «غلامحسین ابتهاج» شهردار سابق و نماینده‌ی مجلس و عده‌ای دیگر از مقامات لشگری و کشوری نصیب بند «ب» شدند یعنی وجود آنها در خدمات دولتی لازم نیست.[2] اما به نحو سحرانگیزی «ابراهیم حکیمی» (حکیم‌الملک) نخست وزیر سابق و یکی از بنیانگذاران فرامانسوی در ایران جزو «غنائم ملی» به حساب آمد!

به قول دکتر «حسن ارسنجانی» برای مفتضح کردن هیئت حاکمه‌ی ایران بهتر از بند بند کردن آنها نبود. اکنون بجای آن که توده‌ی مردم سعی در رسوا کردن این عناصر بکنند، خودشان دامن آلوده‌ی یکدیگر را بالا می زنند.

دکتر «اقبال» استاندار آذربایجان و دکتر «سجادی» رئیس هیئت تصفیه در دو نشریه به هم نسبت هایی می دهند که رد و قبولش با خود آنها است.

دکتر «اقبال» در شماره‌ی پنجم شهریور روزنامه‌ی «ستاره» درباره‌ی دکتر «سجادی» چنین می نویسد: «چند نفر که در صلاحیت آنها حرف است، می نشینند و از روی بخار معده یا غرض شخصی بدون آن که متهم را احضار و به دفاع او گوش دهند از حقوق اجتماعی محرومش می کنند.»

«...یکی از این آقایان هیئت تصفیه وکالت کرمان را از من می خواست. دیگری صلاحیت اخلاقی ندارد با زن برادر خود روابط نامشروع داشت و او را مجبور به طلاق کرد و به عقد خود در آورد (مقصود آقای دکتر «سجادی» است).

آن یکی را با یک نهار چرب و دو گیلاس عرق و میوه‌ی خوب خراسان خریدند و دزدان را

۱ـ بعدها نخست وزیر، سپس وزیر دربار شد.

۲ـ لیست مشمولین بند «ج» و بند «ب» در شماره‌های ۳۱۲ ــ ۲۹/۵/۲۸ و ۳۱۳، مورخه ۲۹/۵/۲۹ روزنامه‌ی «باختر امروز» انتشار یافته است.

تبرئه کردند». و دکتر «سجادی» در پاسخ دکتر «اقبال» مصاحبه‌ای با مخبر مجله «کاویان» کرده که روز نهم شهریور در آن مجله چاپ شده است. دکتر «سجادی» در باره‌ی تصفیه‌شدگان گفته است:

«ما بیشتر در باره‌ی عدم لیاقت و صلاحیت مأمورین عالیرتبه بحث کردیم.»

و با اشاره به ادعای دکتر «اقبال» که می گوید در مدت خدمت دولتی خود دزدی نکرده دکتر «سجادی» می گوید: ممکن است استانداری در تمام مدت عمر خود یک شاهی دزدی نکرده باشد ولی دارای اخلاق فاسد باشد و مثلاً اگر فرصتی پیدا کند از پااندازی هم مضایقه نکند.

در این صورت آن استاندار لایق برای اداره‌ی امور یک استان نخواهد بود و باید از خدمات دولت برکنار شود.»[1]

همین که لیست بند جیمی ها انتشار یافت آنها دست به یکی کرده از تزلزل «بنیان حق و عدالت» فریادها سردادند و چون با اجرای قانون تصفیه‌ی دستگاه دولتی از هم می پاشید لذا بر سر اجرای آن قانون میان اعضای کابینه اختلافات شدیدی پیش آمد.

«شاه» پس از استماع گزارش هیئت دولت در این‌باره خود را از معرکه کنار کشیده از ابراز هرگونه نظری خودداری کرد.[2] «رزم‌آرا» نیز که موقعیتش تهدید می شد «تاکتیک «سلب مسئولیت از خود» را اتخاذ کرد. به این ترتیب که مسئولیت تهیه لیست بند جیمی ها را به عهده‌ی مقامات در بار گذاشت و بند جیمی ها را علیه در بار تحریک کرد.»[3] و در پاسخ «جبهه‌ی ملی» که دولت را در اجرای قانون تصفیه تحت فشار گذاشته بود در مجلس گفت: «این کار آن اندازه که تصور میفرمایند آسان نبوده است که دولت فوراً بتواند انجام دهد.»[4]

کوتاه سخن با این که دولت «رزم‌آرا» در انجام تصفیه از طرف سفارت امریکا نیز تحت فشار بود و جراید امریکایی می نوشتند «اگر کابینه‌ی «رزم‌آرا» نتواند تصمیم هیئت تصفیه را عملی سازد و از امریکا وام بگیرد، محکوم به رفتن است و در مقابل مردم نمی تواند مقاومت کند.»[5]

لیکن «رزم‌آرا» در برابر تهدید به عدم اعتماد از طرف بند جیمی های مجلس و طرفداران آنها که اکثریت را تشکیل می دادند، تسلیم شد و قلم بطلان بر تصفیه کشید. مجلس شورایملی هم قانون تصفیه را کان لم یکن اعلام داشت.

یکی دیگر از برنامه هایی که سیاست امریکا اجرای آنرا خواستار بود تقسیم اراضی بین دهقانان بود. اما در کشوری که بزرگترین مالک آن «شاه» مملکت بوده و به تازگی با گذراندن «قانون واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» دوهزار و چهارصد پارچه آبادی را متصرف شده بود تا چنان که خود می گفت برای اداره‌ی صحیح و بالا بردن منافع

۱ـ «داریا»، شماره‌ی ۲۷۰، مورخه‌ی ۲۹/۶/۱۵، «حکومت پااندازها ــ دو وزیر سابق همدیگررامعرفی می کنند.»

۲ـ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۱۶، ۲۹/۶/۱ «اعلیحضرت در کار بند جیمی ها مداخله نخواهد کرد.»

۳ و ٤ـ «نبرد»، شماره‌ی ۳۵، ۲۹/۶/۲۳، سرمقاله.

۵ـ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۳۶، مورخه‌ی ۲۹/۶/۲۵، به نقل از «نیویورک تایمز».

املاک شخصاً از نزدیک مواظبت کند[۱] چیزی نبود که نخست وزیر در آن باره کوچکترین اقدام و حتا صحبتی به میان آورد. زیرا درست در همان روزهایی که موضوع «اصلاحات عمومی در کشور» مطرح بود، نیروهای نظامی ایران قراء و قصبات ایل جوانرودی را که ازدادن بهره‌ی مالکانه‌ی املاک اختصاصی «شاه» خودداری کرده بودند به بهانه‌ی درهم شکستن «قیام مسلحانه» با توپ و هواپیما منهدم می‌ساخت. دراین مورد روزنامه‌ی «باختر امروز» به نقل از روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» می‌نویسد: «امیر دکتر «کامووان اعلایی بدرخان» رئیس مرکز تحقیقات مربوط به کردستان و استاد دانشکده‌ی ملی السنه شرقی فرانسه که غیرکمونیست است حادثه را چنین شرح می‌دهد:

«علت این که جوانرودی‌ها ناچار به عدم اطاعت از دولت شدند، این بود که حکومت تهران می‌خواست به صورت مالیات جنسی نیمی از محصولات ناچیز کشاورزی و غله‌ی آنها را ضبط کند.

دولت ایران مجدداً یکی از قوانین زمان «شاه» سابق را نسبت به ایلات در پیش کشیده است. به موجب این قانون که متن آن هنوز در کتب قوانین ایران موجود است املاک مزروعی کردها در جوانرود و شاه‌آباد جزو املاک خصوصی «شاه» ایران به شمار می‌رود و گذشته از مالیات معمول جنسی باید مقداری هم به عنوان بهره‌ی مالکانه املاک اختصاصی «شاه» تحویل دهند. در اثر امتناع جوانرودی‌ها از پرداخت یا تحویل این مالیات خصوصی ارتش ایران وارد عمل شده و گروهی از سران اکراد را دستگیر و گروه دیگری را تاسرحد مرگ مورد شتم و ضرب قرارداد. در نتیجه‌ی این جریان بود که جوانرودی‌ها برای دفاع از حیات و ممات خود اسلحه بدست گرفتند.

از روز چهار سپتامبر (سیزده شهریور) ارتش ایران توپخانه و هواپیما وارد عمل کرد. سه روز بعد، چهار قصبه‌ی کردنشین به آتش سوخته و منهدم شدند و به سیزده قصبه‌ی دیگر خسارت شدیدی وارد شد.»[۲]

«ویلیام داگلاس» قاضی دادگاه عالی امریکا که در شهریور ماه ۱۳۲۹ به ظاهر برای «کوه‌نوردی و مطالعه‌ی گیاهان کوهستانی» و در حقیقت برای بررسی قدرت و موقعیت ایلات و عشایر ایران از نظر انجام جنگ‌های پارتیزانی در برابر حمله احتمالی شوروی به ایران آمده بود بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «باختر امروز» در ملاقات با اعلیحضرت موضوع اصلاحات ارضی و طریق علاقمند کردن کشاورزان را به آبادی و عمران زمین مزروعی در میان گذاشت. در سفر امریکا نیز مقامات امریکایی توجه اعلیحضرت را به این موضوع جلب کردند... ممکن است اصولاً یکی از شرایط کمک مؤثر امریکا اقدام دولت در اجرای رفورم‌های کشاورزی باشد.»[۳]

«ویلیام داگلاس» این مطلب را طی سخنرانی خود در دانشگاه تهران نیز عنوان کرده گفت: «...اصلاحات ارضی فعلاً از مهمترین مسائل و مشکلات ایران است و وضع زندگی کارگران و

۱- «باختر امروز»، شماره‌ی ۴۸۵، ۳۰/۱/۸، «مصاحبه‌ی مخبر اخبارالیوم با شاه ایران».

۲- «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۴۰، ۲۹/۶/۲۹. جوانرودی‌های جزو معدود ایالات کرد بودند که به قیام «قاضی محمد» نه‌پیوستند. لذا وارد آوردن اتهام کمونیستی به آنها ممکن نیست ــ سلاح‌های خود را نیز هنگامی که «رزم‌آرا» ریاست ستاد ارتش را داشت از خود ارتش گرفته بودند. «شاهد» شماره‌ی ۱۹۲، ۲۹/۶/۱۹.

۳- «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۳۵، ۲۹/۶/۲۳، جریان روز.

کشاورزان املاک بزرگ مزروعی یکی از مهمترین عوامل نضج و قدرت نهضت کمونیستی انقلابی توده «حزب توده‌ی ایران» بشمار می رود... باید به دهقانان زمین داد تا کمونیسم فرصت نشو و نما نیابد...»[۱]

همین دستورها و توصیه ها بود که دوازده سال بعد در کشور ما به مرحله‌ی اجرا در آمد و عنوان پرطمطراق «انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر» به خود گرفت.[۲]

در این میان «رزم‌آرا» برای تحکیم موقعیت خود به اصلاح روابط سیاسی و اقتصادی دولت ایران با دولت شوروی پرداخت. پس از رد مقاوله‌نامه نفت شمال روابط سیاسی شوروی با ایران به شدت تیره بود و به سبب فعالیت های جاسوسی و نظامی که وسیله‌ی هیئت های امر یکایی در مرزهای شوروی انجام می گرفت دائماً بین دو کشور یادداشت های اعتراض‌آمیزی رد و بدل می شد و حتا برخوردهای مرزی پیش می آمد. «رزم‌آرا» پس از انتخاب به نخست‌وزیری ملاقات های محرمانه ای با «سادچیکوف» سفیرکبیر شوروی در ایران به عمل آورد و چون نخست‌وزیر به زبان روسی آشنایی داشت این ملاقات ها کاملاً خصوصی انجام می گرفت. از همان تماس های اول «رزم‌آرا» تمایل خود را به انعقاد قرارداد بازرگانی ابراز داشت. در این مورد خبرنگار دایمی «رویتر» در تهران چنین گزارش می دهد: «...مأمورین انگلیسی و امر یکایی در تهران مخالف با قرارداد بازرگانی بین روسیه و ایران نیستند البته به شرط آن که چنین قراردادی مستلزم تعهدات سیاسی نباشد... بعضی مقامات سیاسی به مخبر «رویتر» گفته اند که قطع روابط بازرگانی بین ایران و شوروی منجر به ضررهای قابل ملاحظه‌ای برای ایران شده است. این ضرر به این امید تحمل شده که شاید کمک امر یکا شامل ایران شود. اما تابحال ایران جز مقداری مهمات نظامی کهنه چیز دیگری در یافت نداشته است...»[۳]

این مذاکرات چند ماه ادامه داشت و در اثر آن سربازان ایرانی که در حوادث مرزی بوسیله‌ی نیروی مرزبانی شوروی دستگیر شده بودند آزاد شدند و موافقت شد که کمیسیون مشترک مرزی برای رفع اختلافات طرفین در نقاطی که تعیین حدود نشده است تشکیل شود و بالاخره در آبانماه سال

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۴۱، ۲۹/۶/۳۰، «کیهان»، ۲۲۲۵، مورخه‌ی ۲۹/۶/۲۲.

۲ــ دولت امر یکا با توجه به اثرات تقسیم اراضی بین دهقانان در چین و کمک مؤثر و موفقیت‌آمیز آن به پیشرفت و استقرار حکومت توده‌ای در آن کشور تمام کشورهایی را که تحت‌سلطهٔ سیاسی آن دولت قرار داشتند وادار به انجام اصلاحات ارضی کرد. و در اجرای این منظور اولین‌بار در نهم دسامبر ۱۹۴۵ ژنرال «مک‌آرتور» فرمانده کل نیروهای امر یکا در ژاپن فرمان سه ماده‌ای مشهور خود را به دولت ژاپن ابلاغ کرده اجرای آنرا خواستار شد. در این فرمان از دولت امپراتوری ژاپن خواسته می شود که زمین های زراعی را از مالکین غیرکشاورز خریداری کرده بین زارعین به اقساط سالیانه مناسب با درآمد آنها تقسیم کند ــ در روستاها شرکت های تعاونی تأسیس کند ــ و اعتبارات کشاورزی کوتاه‌مدت و درازمدت با بهره‌ی عادلانه در اختیار دهقانان قرار دهد. ترجمه‌ی متن فرمان در مجله «تحقیقات اقتصادی» خردادماه ۱۳۴۲ نشریه‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تهران انتشار یافته است.

۳ــ «باختر»، شماره‌ی ۳۱۱، مورخه‌ی ۲۹/۵/۲۶، جریان روز.

۱۳۲۹ قرارداد بازرگانی بین ایران و شوروی منعقد شد.

امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، که در احیای اقتصاد کشور ما اثرات بزرگ و انکارناپذیری داشت، مورد استقبال عموم طبقات ایران قرار گرفت. چنان که حتا یک روزنامه نبود که بر ضد این اقدام مخالفتی ابراز دارد.

حال ببینیم سرنوشت لایحه‌ی نفت به کجا انجامید. چنان که دیدیم روز سی ام خردادماه سال ۱۳۲۹ مجلس شورایملی تصویب کرد که لایحه‌ی مزبور به کمیسیون مخصوصی از نمایندگان شعب مختلف ارجاع شود و دولت «منصور» در تمام مدت زمامداری خود نه فقط از امضای آن لایحه خودداری ورزید. حتا از اعلام موافقت با آن نیز ابا کرد.

سیاست دفع الوقت بوسیله‌ی دولت رزم‌آرا نیز تعقیب شد. لذا «جبهه‌ی ملی» که از ابتدا مبارزه‌ی مردم را علیه شرکت نفت جنوب رهبری می کرد و به آگاه ساختن مردم می کوشید تصمیم گرفت که دولت را به علت مسامحه و وقت گذرانی استیضاح کند. دکتر «مصدق» که ریاست کمیسیون مخصوص نفت را به عهده داشت ضمن مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد که «قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ و هم چنین قرادادالحاقی را به رسمیت نمی تواند بشناسد و این نوع اوراق بی ارزش نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد.»[1] بیستم مهرماه استیضاح نمایندگان «جبهه‌ی ملی» در مجلس شورا طرح شد و دولت در پاسخ استیضاح صراحتاً اعلام داشت که با قرارداد الحاقی موافق است و از آن دفاع خواهد کرد و روز ۲۹/۷/۲۷ اکثریت مجلس شورای ملی به استیضاح اقلیت رأی سکوت داد.

در عین حال کمیسیون مخصوص نفت نیز به کار ادامه می داد. روز چهارم آذرماه پس از آن که پاسخ دکتر «مصدق» به نامه‌ی وزیر دارایی «غلامحسین فروهر» که برای دفاع از لایحه الحاقی به آن کمیسیون تسلیم داشته بود، قرائت شد. نمایندگان «جبهه‌ی ملی» پیشنهاد زیر را برای تصویب تقدیم کمیسیون کردند: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی امضاکنندگان زیر پیشنهاد می کنیم که صنعت نفت ایران در تمام نقاط کشور بدون استثناء ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد. «حائری‌زاده» ــ «الهیار صالح» ــ دکتر «شایگان» ــ دکتر «محمدمصدق» ــ «حسین مکی».»[2]

کمیسیون نفت این پیشنهاد را نپذیرفت. اما نمایندگان «جبهه‌ی ملی» می توانستند با اتکاء به نیروی افکار عمومی کمیسیون نفت را تحت‌تأثیر قدرت معنوی خود درآورده و رد لایحه‌ی الحاقی را به تصویب برسانند و کمیسیون پس از یک ساعت و نیم مذاکره و مشاوره در جلسه‌ی سری به اتفاق آرا تصمیم زیر را اتخاذ کرد: «کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس شورایملی تشکیل شده است پس از مذاکرات و مطالعات به این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی «ساعد ــ گس» کافی برای استیفای حقوق ایران نیست. لذا مخالفت خود را با آن اظهار می دارد.»[3]

۱- «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۵۱، مورخه‌ی ۲۹/۷/۱۳.

۲ و ۳- کتاب «سیاه» نوشته‌ی «حسین مکی» صفحات ۲۵۱ و ۲۵۰.

نوزدهم آذرماه کمیسیون مخصوص نفت گزارش خود را مبنی بر رد لایحه‌ی الحاقی تقدیم مجلس کرد. به محض این که نظر کمیسیون نفت به اطلاع عموم رسید تظاهرات عمومی علیه شرکت نفت جنوب و در دفاع از اقلیت مجلس و «جبهه‌ی ملی» در سراسر ایران گسترش یافت و تلگرافاتی مبنی بر تبریک و تحسین از فعالیت ثمربخش «جبهه‌ی ملی» و روزنامه‌های مؤثر در رد لایحه‌ی الحاقی بسوی مجلس و مطبوعات سرازیر شد.

«آیت‌اله کاشانی» طی بیانیه‌ای ضمن دفاع از «ملی شدن صنعت نفت درسراسر کشور» از مردم خواست آن قدر در باره‌ی ملی کردن صنعت نفت پافشاری کنند که طرفداران شرکت نفت در مجلس ناچار به اطاعت از افکار عمومی شوند و عده‌ای از روحانیون و مراجع تقلید نیز مردم را به مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت دعوت کردند.

لذا مجلس شورایملی تحت تأثیر نهضتی که علیه شرکت غارتگر نفت جنوب بپا خواسته بود و اقلیت مبارزی که با تکیه به نیروی افکار عمومی و استفاده‌ی درست از آن در مجلس مبارزه می کرد و دلگرمی هایی که از جانب سیاست امریکا داده می شد روز ۲۹/۹/۲۶ گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد. در همان جلسه، پیشنهادی به امضای یازده نفر از نمایندگان، در باره‌ی ملی شدن صنعت نفت تقدیم مجلس شد. لکن چون امضای کافی نداشت مطرح نشد.

اما «رزم‌آرا» که کمر به دفاع از شرکت نفت جنوب بسته بود به مقابله پرداخت و در جلسه‌ی خصوصی مجلس بدون کمترین پرده‌پوشی از شرکت نفت دفاع کرده ملت ایران را نالایق برای اداره‌ی یک کارخانه‌ی سیمان شمرد. وی چنین گفت: «آقایان شما که یک کارخانه‌ی سیمان را هنوز نمی‌توانید با پرسنل خود اداره کنید، شما که کارخانجات کشور را در نتیجه عدم قدرت فنی بصورت فعلی انداخته‌اید که ضرر می دهند با کدام پرسنل و با کدام وسایل می خواهید نفت را شخصاً استخراج و ملی کنید.»

وزیر دارایی کابینه‌ی «رزم‌آرا»، «غلامحسین فروهر» به منظور جلوگیری از تصویب «ملی شدن صنعت نفت» و پیدا کردن «راه‌حل» بهتری برای ابقاء شرکت نفت جنوب پس از دفاعی بی‌شرمانه از شرکت نفت در مجلس شورایملی لایحه‌ی الحاقی را برخلاف قانون و موذیانه از مجلس مسترد داشته گفت: «نظر به این که کمیسیون مخصوص نفت لایحه قرارداد الحاقی رادرجهت استیفای حقوق ایران کافی ندانسته دولت این لایحه را مسترد می دارد تا طبق قانون ۲۶/۶/۲۹ برای استیفای بیشتر حقوق کشور اقدام و نتیجه را به عرض مجلس برساند.»

در این هنگام مبارزه‌ی مردم کشور علیه شرکت نفت جنوب به اوج خود رسیده بود و یاران شرکت نفت در مجلس راه پس نداشتند فشار افکار عمومی و ترس از رسوایی و انتقام، آنها را به پیش می راند. لذا در حالی که دولت برای «استیفای بیشتر حقوق کشور!» از راه انعقاد قرارداد دیگری با شرکت نفت می کوشید مجلس در بیست و یکم دیماه طرحی را تصویب کرد که به موجب آن می باید کمیسیون نفت ظرف دو ماه رو به دولت را در حل مسئله نفت تعیین کند.

شرکت نفت که موقعیت خود را سخت در خطر می دید از هیچ اقدامی فروگذار نبود. مخصوصاً با نفاق‌افکنی و تهمت و افترا می خواست «جبهه‌ی ملی» را، که در صف مقدم مبارزه با

شرکت نفت قرار داشت، بی اعتبار سازد و حمایت افکار عمومی را از آنان سلب کند.

در خلال این احوال «رزم‌آرا» نیز محرمانه با شرکت نفت وارد مذاکره شده بود تا پیشنهاد بهتری برای حل مسئله در یافت دارد و چون کسی جز «رزم‌آرا» از این امر اطلاعی نداشت لذا این مطلب مدت‌ها مکتوم ماند و «اولین دفعه‌ای که اطلاعی راجع به چنین مذاکراتی منتشر شد در گزارش سالیانه‌ای بود که رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس به صاحبان سهام شرکت مزبور در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۴ آبانماه ۱۳۳۰) داده و چنین گفته بود: «پس از اطلاع از قرارداد منعقده بین دولت عربستان سعودی و شرکت نفت«آرامکو» در باب‌تنصیف عواید[1] و با وجود این که ضمن مذاکرات راجع به قرارداد الحاقی نتایجی حاصل شده بود شرکت بدون فوت وقت به سپهبد «رزم‌آرا»، که درآن‌موقع نخست‌وزیر بود، اطلاع داد که حاضراست برای عقد قرارداد مشابهی با دولت ایران وارد مذاکره شود و در همان وقت که این پیشنهاد را کرد، پنج میلیون لیره مساعده به دولت ایران پرداخت که از درآمدهای بعدی کسر شود و موافقت کرد که برای بقیه سال ۱۹۵۱ هم ماهی دو میلیون لیره مساعده بپردازد.

شرکت جدیت بسیار کرد که نخست‌وزیر پیشنهاد شرکت را دایر به تجدید مذاکرات برای عقد قرارداد روی اصل تنصیف عواید و هم‌چنین پرداخت مساعده را به دولت علنی کرده و برای اطلاع منتشر سازد. ولی سپهبد «رزم‌آرا» امتناع کرد و نهایت خفا را راجع به هر دو موضوع رعایت کرد.»[2]

«فرانسیس شپرد» سفیر انگلیس در ایران نیز از این که پیشنهاد و دادن قرضه به ایران به اطلاع عامه نرسیده برآشفته و طی یادداشتی که در تاریخ چهارم اسفندماه ۱۳۲۹ به دولت «رزم‌آرا» تسلیم کرده چنین نوشته: «...هیچ یک از اقدامات چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه، به اطلاع عامه نرسیده و اجازه داده شده وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده‌ودر نتیجه متوجه بریتانیا هم بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است. در نتیجه‌ی این احوال وضعی پیش آمده است که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت شده و تقاضای مزبور با تظاهرات ضد شرکت نفت و تبلیغاتی که ناشی از جهالت و قلب حقایق است توام شده. بیم آن می‌رود که تمایل ایرانیان به انتقاد بی‌پایه از شرکت نفت و بریتانیا مبنی بر تعصبات گذشته باشد و هیچ توجهی به خدمات عمده‌ای که مردم انگلستان در ازمنه‌ی اخیر بطورکلی به عالم انسانیت کرده‌اند، نشده است. به نظر من فوق‌العاده تأسف‌آور است که افکار عمومی در ایران به طوری که مشهود است هنوز پای‌بند این عقیده‌ی کهنه باشد که انگلستان دولتی است که می‌خواهد امپریالیسم و استعمارطلبی را در هر نقطه‌ای که بتواند تحمیل کند...»[3]

۱- این قرارداد در تاریخ ۲۹/۱۰/۹ بین امریکا و عربستان سعودی به امضا رسید.

۲- کتاب «پنجاه‌سال نفت ایران»، نوشته‌ی «مصطفی فاتح»، صفحه‌ی ۴۰۵. «هندرسن» سخنگوی پارلمانی دولت انگلیس پس از مرگ «رزم‌آرا» در مجلس عوام انگلستان اعلام داشت: «شرکت حاضر است برای انعقاد قرارداد الحاقی جدید با دولت ایران بر پایه‌ی تساوی منافع شرکت و دولت ایران وارد مذاکره شود.«نوید آینده»، شماره‌ی ۲۲۵، مورخه ۲۹/۱۲/۲۵ سرمقاله.

۳- کتاب «پنجاه‌سال نفت ایران» نوشته‌ی «مصطفی فاتح»، صفحات ۴۰۶ و ۴۰۷.

از سوی دیگر دکتر «گریدی» سفیر امریکا به دولت ایران اطلاع داد که حاضر است بین شرکت نفت و دولت ایران حکمیت و میانجیگری کند و نظر دولت امریکا را در مورد نفت جنوب ایران روزنامه‌ی «اطلاعات» از قول «والترلوی» چنین نوشت: «والترلوی» رئیس سابقه دایره‌ی نفت در اداره‌ی همکاری اقتصادی امریکا امروز اعلام کرد که بدون شک دولت ایران در آینده مذاکرات خویش را با اولیای شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس براساس قراردادی که اخیراً بین شرکت نفت «آرامکو» عربستان سعودی و مقامات امریکایی امضا شده است آغاز خواهد کرد.»[1]

مسلماً هدف این میانجیگری تأمین منافع ملت ایران در نفت جنوب نبود بلکه وسیله‌ای بود برای شرکت دادن دولت امریکا در غارت منابع نفتی ما. اتفاقاً همان سال «دولت امریکا تصمیم گرفت که در اختلاف مصر و انگلستان راجع به کانال سوئز و استقرار غیرقانونی قوای انگلیس در آنجا «میانجیگری» کند و برای این کار راه حل «ساده‌ای» پیشنهاد کرد و آن این که «یک ساخلوی امریکایی در کانال سوئز مستقر شود.»[2]

لکن انگلستان قبل از انجام این «میانجیگری» دست بکار شد و خود پیشنهاد تنصیف عواید را به «رزم‌آرا» داد و شاید «رزم‌آرا» می‌خواست این پیشنهاد را در فرصت مناسبی مورد استفاده قرار دهد، اما اجل مهلتش نداد و روز ۲۹/۱۲/۱۶ به دست «خلیل ظهماسبی» در مسجد شاه به قتل رسید.

شکی نیست که قتل «رزم‌آرا» ــ کسی که نقش وکیل‌مدافع شرکت نفت جنوب را به عهده داشت و ملی کردن صنعت نفت را به ضرر ملت ایران می‌دانست و کار را بجایی رسانده بود که آشکارا به ملت ما توهین کرده در جلسه‌ی نمایندگان مطبوعات گفت: «ملت ایران شایستگی ساختن لولهنگ را هم ندارد.» ــ مردم را تشجیع و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب و یاران انگلستان را مرعوب ساخت و در تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از طرف مجلسین شورا و سنا تأثیر بسزایی کرد.

فردای آن روز کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آرا اصل «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» را پذیرفته تصمیم خود را به شرح زیر تقدیم مجلس شورایملی کرد:

«مجلس شورایملی نظر به این که ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورایملی تقاضای دو ماه تمدید می‌کند. بنابراین ماده‌ی واحده‌ی زیر را با قید دو فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورایملی می‌کند.

ماده‌ی واحده ــ مجلس شورایملی تصمیم مورخه ۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می‌کند.

۱- «اطلاعات»، مورخه‌ی ۲۹/۱۱/۱۸.

۲- «نیسان»، شماره‌ی ٤٤، مورخه‌ی ۲۹/۸/۲۵.

تبصره یک ــ کمیسیون نفت مجاز است از کارشناسان داخلی و خارجی در صورت لزوم دعوت کند و مورد استفاده قرار دهد.

تبصره دو ــ آقایان نمایندگان حق دارند تا پانزده روز بعد از تشکیل کمیسیون حق حضور داشته باشند.»

مجلس شورایملی در جلسه‌ی ٢٤ اسفندماه ١٣٢٩ به اتفاق آرا تصویب کرد و عین ماده‌ی فوق نیز در تاریخ ٢٩ اسفندماه به تصویب مجلس سنا رسید.

به این ترتیب نهضت ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور که نهضتی بود اصیل و ملی، با وجود مجلس و دولتی که اکثریت آنرا یاران و مزدوران انگلستان تشکیل می دادند نه فقط توانست قرارداد الحاقی «گس ــ گلشائیان» را رد کند بلکه به گذراندن قانون «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» نیز توفیق یافت و تصویب این قانون موج عظیمی از مسرت و اشتیاق در میان مردم ایران برانگیخت.

ترور «رزم‌آرا» و انعکاس خبر ملی شدن صنعت نفت در جهان:

در حقیقت کشف اسرار واقعی ترور «رزم‌آرا» به علت فقدان اسناد و دلایل کافی بطور دقیق ممکن نیست. اما با بررسی مدارک و قرائنی که در دست است و توجه به این که چه کسانی از این حادثه بهره‌مند شدند یا زیان دیدند می‌توان به حقایقی پی برد:

آن‌چه مسلم است دفاع علنی «رزم‌آرا» از منافع شرکت نفت جنوب و تحقیر ملت ایران، مساعدترین زمینه را برای ترور او فراهم ساخت. لکن وجود خصومت‌ها و رقابت‌های شخصی بین «رزم‌آرا» و پاره‌ای از مقامات و شخصیت‌های کشور از طرفی و رنجیدگی و قطع امید سیاست امریکا از زمامداری وی از طرف دیگر کاملاً در پیش آمدن حادثه مؤثر بودند.

توجه به سوابق سوءقصد کننده «خلیل طهماسبی» مسئله را روشن‌تر می‌سازد. وی عضو جمعیت «فداییان اسلام» بود. این جمعیت کمی پیش از حادثه ۱۵ بهمن به وسیله «نواب صفوی» که خود را یکی از مریدان «آیت‌اله کاشانی» نشان می‌داد تشکیل شد. اما اعضای جمعیت مزبور همگی از «نواب صفوی» پیروی نمی‌کردند بلکه دسته‌ای از آنها مستقیماً تحت رهبری «آیت‌اله کاشانی» بودند[1] و «خلیل طهماسبی» یکی از افراد این دسته بود.

آن‌چه درباره‌ی خصومت شخصی بین «آیت‌اله کاشانی» و «سپهبد رزم‌آرا» می‌توان گفت این که چند ساعت بعد از حادثه ۱۵ بهمن به دستور «رزم‌آرا» رئیس ستاد ارتش، مأمورین فرمانداری نظامی بطرز وحشیانه‌ای «آیت‌اله کاشانی» را از منزل خود بیرون کشیده و پس از کتک کاری مفصلی که به شکستن دندان وی منجر شد او را به فلک الافلاک تبعید کردند و چندی بعد نیز از کشور اخراجش کردند.

اما «محمدرضاشاه» که خود نیز از «رزم‌آرا» سخت بیمناک بود، «آیت‌اله کاشانی» را مورد تفقد قرار داد و «دولت «منصور» نامه‌ای از جانب اعلیحضرت به «آیت‌اله کاشانی» نوشت و اطلاع داد که ایشان مورد محبت قرار گرفته‌اند و شایسته است به تهران مراجعت فرمایند.»[2] و آیت‌اله «کاشانی» روز ۲۹/۳/۲۰ از تبعید لبنان به تهران بازگشت.

پس از ترور «رزم‌آرا» آیت‌اله «کاشانی» نظر خود را در این‌باره چنین اظهار داشت: «...نخست‌وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان به شدت حمایت می‌کرد. چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل‌ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری شرکت نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری

۱- این مسئله در جریان اختلافاتی که پس از قتل «رزم‌آرا» میان «آیت‌اله کاشانی» و «نواب صفوی» پیش آمد آشکار شد.

۲- «اطلاعات»، ماهانه، شماره‌ی ۴۷، بهمن ماه ۱۳۳۱ از خاطرات سرلشگر بازنشسته «آرام».

«رزم‌آرا» برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید عمومی مردم ایران شد و جوانی غیور و وطنپرست و متدین از میان مردم برخاست و نخست‌وزیر بیگانه‌پرست را بجزای اعمال خود رسانید...»[۱]

از نظر دربار سلطنتی توافق دولت‌های انگلیس و امریکا بر سر این که «مرد مقتدری» در ایران باید روی کار آید و انتخاب سپهبد «رزم‌آرا» به عنوان «مرد مقتدر» و اعلام این که «اگر ایجاب کند «رزم‌آرا» لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند» و حمله مستقیم دکتر «گریدی» سفیر امریکا به «شاه» به محض رسیدن به تهران و پشتیبانی وی از «رزم‌آرا»، قدرت و موقعیت «محمدرضاپهلوی» را بشدت متزلزل ساخته بود. لذا وی باطنا نمی‌توانست از چنین نخست‌وزیری که نظارت مستقیم بر ارتش را نیز در اختیار خود داشت بیمناک نباشد.

بعلاوه «رزم‌آرا» در تمام مدت زمامداری خود از برانگیختن گروه‌های مختلف علیه دربار و تحقیر و تخفیف «محمدرضاشاه» در خارج و داخل کشور غافل نبود. از جمله وضع افتضاح‌آمیز جشن عروسی «شاه» با «ثریا»[۲] را می‌توان نام برد که منجر به تشکیل کمیسیون رسیدگی و استعفای «حکیمی» وزیر دربار شد.

ضمناً ارتباط بسیار نزدیک «رزم‌آرا» با محافل سیاسی انگلیس و تماس مستقیم و دوستانه‌ی وی با «سادچیکوف» سفیرکبیر شوروی نیز بیش از همه بر سوءظن «شاه» افزود.

در چنین شرایطی بود که «محمدرضاشاه» «گربه‌ی عابد» شده بود و در مصاحبه با «آلیبون راس» مخبر روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» از دموکراسی و آزادی دفاع می‌کرد و می‌گفت: «... من در ممالک دموکراتیک تربیت شده‌ام... دیگر آن قدرت فردی در مملکت نیست و آن قدرت فردی تجدید نخواهد شد (منظور قدرت فردی «رضاشاه» است). اکنون در تمام دنیا تمایل بر این است که آزادی بیشتر رشد کند و بیشتر شود. من نیز می‌کوشم خدماتی انجام دهم... اما از طریقی دیگر نه از راه تجدید قدرت فردی. صحیح است که این روش به کندی پیشرفت می‌کند ولی اثرات آن از نظر زمان پایدارتر خواهد بود و پس از من به جای خواهد ماند. یکی از نقاط ضعف قدرت فردی این است که به مجرد رفتن پیشوا خطر از میان رفتن ترقیاتی است که به دست او پی گذارده شده است.»[۳]

و به مخبر «رویتر» تأکید می‌کرد که «ما محتاج دیکتاتوری نیستیم.»[۴]

علیهذا گذشته از خود «شاه» چون به قول روزنامه‌ی فرانسوی «سامدی سوار» «اشرف

۱- «ایران ما»، شماره‌ی ۴۹، مورخه‌ی ۳۰/۱/۲۳، متن مصاحبه‌ی آیت‌اله «کاشانی».

۲- روزنامه‌ی «باختر امروز» در این‌باره چنین نوشت: «... راهروها سرد و تاریک و میهمانان سخت در بلاتکلیفی بودند به طوری که هرکس از تماشای این وضع متأسف می‌شد. تاکنون هیچ یک از مهمانی‌ها و پذیرایی‌ها را به این بی‌ترتیبی کسی ندیده بود.» شماره‌ی ۴۵۳ — ۲۹/۱۱/۲۴ «جریان مراسم عروسی».

۳- داد شماره ۱۹۲۰ مورخه ۲۹/۷/۶ مصاحبه‌ی اعلیحضرت با «آلیبون راس» خبرنگار مخصوص «نیویورک تایمز» در تهران.

۴- «داد» شماره ۱۹۷۱-۲۹/۹/۱۲ «مصاحبه‌ی اعلیحضرت با مخبر «رویتر».

پهلوی» در بسیاری از وقایع سیاسی ده ساله‌ی اخیر دخالت داشته[۱] مسلماً در کار ترور «رزم‌آرا» نیز وی در جریان بوده است. در این باره روزنامه‌ی «استار» در شماره‌ی ۱۷، اسفندماه ۱۳۲۹ خود مقاله‌ی جالبی دارد. آن روزنامه می نویسد: «...یکی از جدی‌ترین مخالفین سیاسی رزم‌آرا در پشت پرده شاهزاده «اشرف» سیاه موی، خواهر «شاه» بود. این شاهزاده‌ی قدرت‌دوست از سابق در انتخاب دولت‌های برادرش دست داشت. منتخبین او همواره وزارت دارایی را در دست داشتند. او «رزم‌آرا» را مانعی در راه خود می‌یافت... وقتی «رزم‌آرا» در میان مردم وجهه‌ای یافت، «شاه» بر ضد او برخاست. اگر با مرگ او «اشرف» قدرت خود را بدست آورد «علی سهیلی» ممکن است نخست‌وزیر شود.»[۲]

ذکر این مطلب نیز بی‌مورد نیست که «اسداله علم» پادوی «محمدرضاشاه» که در کابینه‌ی «رزم‌آرا» سمت وزارت کار را داشت کسی بود که «رزم‌آرا» را به مقتل (مسجد شاه) برد و اولین شخصی بود که خبر قتل وی را به «شاه» رسانید[۳] و به گفته‌ی «سید ضیاء الدین طباطبایی» که در آن ساعت در حضور «شاه» بود، «علم» به محض رسیدن با هیجان و اضطراب به شاه گفت: «کشتند و راحت شدیم.»[۴]

از رهبران «جبهه‌ی ملی» به احتمال بسیار قوی دکتر «مظفر بقایی» که از یاران سیاست امر یکا بود، در جریان ترور بوده ولی مسلماً اکثریت رهبران آن جبهه و شخص دکتر «مصدق» دخالتی در این امر نداشته‌اند. زیرا «خلیل طهماسبی» محافظ شخصی دکتر «بقایی» در روزنامه‌ی «شاهد» بوده و مدت یک ماه شب‌ها در چاپخانه‌ای که روزنامه‌ی مزبور چاپ می شد می خوابیده و نام وی نیز در دفتر مخصوص نام‌نویسی افراد، جهت «ملی کردن صنعت نفت» ثبت شده بود که بلافاصله پس از حادثه ترور نام وی بوسیله‌ی فراش چاپخانه از دفتر مزبور پاک می شود.[۵]

ضمناً «حزب توده‌ی ایران» هیچ گونه دخالتی در ترور «رزم‌آرا» نداشت. زیرا علاوه بر این که آن حزب از نظر ایدئولوژیک اصولاً مخالف ترور فردی بود. «رزم‌آرا» تماس‌های محرمانه‌ای نیز با آن حزب داشته و قول آزادی فعالیت به آن حزب داده بود. در حقیقت «رزم‌آرا» می خواست به این ترتیب از قدرت «حزب توده» برای منکوب ساختن «جبهه‌ی ملی» و از مبارزه‌ی ضد امر یکایی آن حزب در جهت عقب راندن سیاست امر یکا از میدان مبارزه‌ی نفتی استفاده کند. و مسلماً وی در ایجاد نفاق و تفرقه بین احزاب و گروه‌هایی که علیه شرکت نفت مبارزه می کردند شرکت داشته و از آن بهره‌مند می شده است.

۱ــ نقل از مقاله «اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱» نوشته‌ی «علی اصغر امیرانی»، «خواندنیها»، شماره‌ی ۸۷ سال ۱۳.

۲ــ «بسوی آینده» شماره‌ی ۲۲٤، ۲۹/۱۲/۲٤ «تفسیر اخبار».

۳ــ «داد» شماره ۲۰۵۱-۲۹/۱۲/۱۷ «جریان ترور «رزم‌آرا».

٤ــ این مطلب را «سیدضیاء» به کرات در مجالس و محافل مختلف اظهار داشته است.

۵ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۲٤، ۲۹/۱۲/۲٤ «تفسیر اخبار».

اینک به انعکاس خبر قتل «رزم‌آرا» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در محافل سیاسی جهان می‌پردازیم: نخستین تفسیر در باره‌ی این ترور را همان‌شب قتل رادیوی لندن داده گفت: «خبر از تهران دایر بر این که سپهبد «علی رزم‌آرا» نخست‌وزیر ایران امروز صبح به قتل رسید. در لندن با حیرت فراوانی تلقی شد. «بوین» وزیر امور خارجه انگلستان به محض این که این خبر را شنید پیامی به وزیر خارجه ایران فرستاد دایر بر این که خود و همکارانش در انگلستان از این واقعه سخت متأسف و متحیرند و از جانب انگلستان بیان تسلیت می کنند. مخبر سیاسی ما راجع به اولین عکس‌العملی که در لندن بر اثر فاجعه‌ی قتل مرحوم سپهبد «رزم‌آرا» حاصل شده است، می‌نگارد که در انگلستان مطلعین به امور ایران این فاجعه‌ی تأسف‌انگیز را با انزجار و نگرانی تلقی کرده‌اند... سپهبد «رزم‌آرا» ملی کردن شرکت نفت را عملی نمی‌دانست و معتقد بود که این امر به صرفه‌ی ایران نیست و عقیده‌ی خود را بدون خوف و هراس اظهار می‌داشت...»[۱]

و روزنامه‌ی «دیلی میل» در شماره‌ی ۱۷ اسفند خود نوشت: «رزم‌آرا» بر سر نفت می‌خواست با انگلستان قرارداد جدیدی ببندد اما شکست خورد... مرگ او از این نظر وحشت‌انگیز است که ایران را باز و بی‌دفاع رها کرد و رفت...»[۲]

روزنامه‌ی فرانسوی «تریبون دوناسیون» نیز ترور «رزم‌آرا» را چنین ارزیابی کرد: «درنتیجه‌ی قتل «رزم‌آرا» بهای سهام شرکت نفت تنزل کرده است در یاداری انگلستان و انتلیجنت سرویس در اثر این حادثه میلیون‌ها متضرر شده‌اند. زیرا سهام شرکت نفت یک چهارم از قیمت عادی پائین‌تر آمده و دولت بریتانیا قسمت اعظم سهام را دارا است...»[۳]

و این هم تفسیر «رادیوی لندن» از قانون ملی شدن صنعت نفت که پس از تصویب آن قانون از رادیوی مزبور پخش شد: «امروز پارلمان ایران پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را در کشور تصویب کرد. این پیشنهاد توسط عده‌ی معدودی از مرتجعین و ثروتمندان و هم‌چنین گروهی ملاهای متعصب که در رأس آنها «سید ابوالقاسم کاشانی» قرار گرفته پشتیبانی می‌شود... اصلاً معلوم نشد فکر ملی کردن نفت چطور به خاطرها آمد. فقط چند نفر منفی باف که عده‌ای از جوانان ساده‌لوح از آنها پیروی می‌کردند فریاد می‌کردند نفت ایران برای ایرانی.

ولی هیچ کس نگفت چطور ممکن است که ایرانی نفت خود را اداره کند. فقط کسانی از قبیل «رزم‌آرا» می‌دانستند اداره کردن نفت به دست ایرانی عملی نیست با پیشنهاد ملی کردن نفت مخالفت می‌کردند...

...از زمانی که «رزم‌آرا» هشت ماه قبل توسط «شاه» که تمایل «اصلاح‌طلبی داشت روی کار آمد مخالفت «کاشانی» شدیدتر شد و با کمک عده‌ی معدودی از مرتجعین پولدار صدای ملی شدن نفت را بلند کردند. در صورتی که «شاه» و «رزم‌آرا» می‌خواستند با پولی که از شرکت نفت

۱ـ «نوید آینده»، شماره‌ی ۲۷، ۲۹/۱۲/۱۸ تفسیر اخبار.

۲ـ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۲٤، ۲۹/۱۲/۲٤ تفسیر اخبار.

۳ـ «باختر امروز»، شماره‌ی ٤۷٦، ۲۹/۱۲/۲۱.

خواهند گرفت خرج برنامه‌ی هفت ساله کنند وسطح زندگی مردم ایران رابالا ببرند. «رزم‌آرا» مورد تنفر شوروی‌ها هم بود ولی با مانورهایی که انجام دادتا اندازه‌ای اعتماد آنها را جلب کرد...»[۱]

ترور «رزم‌آرا» برای دولت امر یکا تأسفی نداشت. زیرا با این که «رزم‌آرا» با حمایت مشترک انگلیس و امر یکا بر سر کار آمد لکن در تمام دوره‌ی زمامدار یش نسبت به سیاست امر یکا بی مهری نشان داد. وی در جریان جنگ کره درخواست امر یکا را برای اعزام سربازان ایرانی به کره نپذیرفت و مراتب را طی تلگرافی به «تریگولی» دبیرکل سازمان ملل متحد اطلاع داد.[۲]

و همزمان با امضای قرارداد بازرگانی با شوروی به محدود ساختن نفوذ و مواضع امر یکا در ایران پرداخت. از جمله پخش برنامه‌های «صدای امر یکا» را از رادیو تهران قطع کرد و قرارداد کمپانی امر یکائی «اورسیزکانسالتز اینکو پور یتد» را که به امر تنظیم برنامه‌ی هفت ساله اشتغال داشت لغو کرد و به «ماکس تورنبرگ» رئیس هیئت مشاور ین ماوراء بحار و عده‌ای از مستشاران امر یکایی پیشنهاد کرد که ایران را ترک کنند.[۳] به علاوه تصمیم گرفت افسران ایرانی را که برای آشنایی با سیستم سازمانی نیروهای مسلح امر یکا به آن کشور اعزام شده بودند قبل از موعد مقرر به ایران احضار کند و مهمتر از همه در رقابت نفتی بین انگلیس و امر یکا جانب انگلستان را گرفت.

به همین لحاظ کمک و حمایت دولت امر یکا از دولت «رزم‌آرا» نیز از مرحله‌ی حرف وارد مرحله‌ی عمل نشد. دراین‌باره خبرگزاری «آسوشیتدپرس» اواخر دیماه سال ۱۳۲۹ چنین گزارش داد: «اگرچه امر یکایی‌ها با انتصاب «رزم‌آرا» به سمت نخست‌وزیری روی موافق نشان دادند لکن تاکنون کمک و حمایت امر یکا نسبت به کابینه‌ی این مرد از مرحله‌ی حرف وارد مرحله‌ی عمل نشده است و به همین سبب می‌توان گفت یکی از علل اصلی تقلیل اعتبار سیاسی دولت «رزم‌آرا» بی‌اعتنایی دولت امر یکا به دولت وی بوده است...»[۴]

بالاخره «رزم‌آرا» در بهمن ماه همان سال ضمن مصاحبه با خبرگزاری «فرانسه» اعلام کرد که «ایران دیگر برای در یافت کمک امر یکا اصرار ندارد.»[۵]

اما تصویب قانونی ملی شدن صنعت نفت شور و شعف شرکت‌های نفتی امر یکا را برانگیخته، امید آنها را برای تصرف منابع نفتی ایران قوت بخشید. همان روزها خبرگزاری «یونایتدپرس» جریان امر را از نیویورک چنین گزارش داد: «به مجردی که خبر تصویب لایحه‌ی ملی شدن نفت ایران به امر یکا رسید سر و صدای بزرگی در شرکت‌های امر یکایی پدید آورد. سخنگوی شرکت نفت تکزاس امر یکا گفت: اگر دولت ایران بهره‌برداری از منابع نفت خود را به مزایده بگذارد کلیه شرکت‌های نفت امر یکا در مزایده شرکت خواهند کرد. ولی اعلام داشت که شرکت نفت تکزاس در مزایده‌ی احتمالی شصت درصد سود به نفع ایران پیشنهاد خواهد کرد.

۱- «شاهد»، شماره‌ی ۳٤٦، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۲٦.

۲- «کیهان»، شماره‌ی ۲۱۸۲، مورخه‌ی ۲۹/۵/۳ «ایران به کره سرباز نمی‌فرستد.»

۳- «اطلاعات» ماهانه، شماره‌های ۵۱ و ۵۲ سال ۱۳۳۱ «خاطرات سرلشگر بازنشسته «آرام».

٤- «اطلاعات ماهانه»، شماره‌ی ۵۷، آذرماه ۱۳۳۱، از خاطرات سرلشگر بازنشسته «آرام»».

۵- «اطلاعات» شماره‌ی ۷٤۵٤، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۱.

نماینده‌ی شرکت نفت استاندار گفت که ما حاضر یم شصت و یک درصد از مجموع سهام را به دولت ایران بدهیم. معاون شرکت نفت «سوکونی واکیوم» به مخبر «یونایندپرس» گفت: در سال های اخیر این شرکت پیوسته مراقب اوضاع ایران بوده و انتظار داشته است که دولت ایران قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران را لغو کند و اکنون که این فرصت بدست آمده شرکت نفت «سوکونی واکیوم» با دادن ٦۵ درصد سود خالص به دولت ایران موافق است.

یکی از کارشناسان شرکت «اوسو او یل کمپانی» اظهار داشت که در صورت گرفتن امتیاز نفت ایران حاضر است ٦۷ تا ۷۰ درصد سود خالص را به ایران بدهد.

نماینده‌ی «آرامکو» نیز گفته است: «اگر قرار باشد بهره‌برداری از نفت ایران به مزایده گذاشته شود و دولت ایران موافقت کند لوله‌ی نفتی از منابع زرخیز آن کشور به در یای مدیترانه کشیده شود، این شرکت ۷۲/۵ درصد سود خالص را به ایران خواهد داد.»

«...تصمیم مجلس ایران از طرفی سهام شرکت نفت انگلیس را یک شلینگ و سه پنس تقلیل داده است ولی از طرف دیگر بازار سهام کمپانی های امر یکایی را گرم ساخته است.»

«یونایتدپرس» می نو یسد: «روز پنجشنبه خر ید و فروش سهام کلیه شرکت های نفت امر یکایی بخصوص «آرامکو» در بورس گرم بود... سهام شرکت «آرامکو» در بورس حتا ۸۰ سنت ترقی یافته.»[1]

«رادیوی مسکو» نظر دولت شور وی را در باره‌ی «رزم‌آرا» با نقل مقاله ای از «کراسنایا آرمیبا» ارگان ارتش سرخ به این گونه بیان داشت: «رزم‌آرا» افسر باکفایتی بود که به هر نقطه‌ی ایران سفر کرده و به موقعیت جغرافیایی آن کشور کاملاً آشنا بود و این یکی از خصوصیات افسران هر کشور مترقی است.

این مجله ضمناً خاطرنشان می کند که «رزم‌آرا» در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد، و حتا مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به انگلستان وامر یکا بروند بلکه علاقه داشت که این افسران به شور وی اعزام شوند و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فراگیرند و حتا سعی می کرد بجای این که سلاح کهنه و از بین رفته‌ی زمان جنگ امر یکا را به ایران بدهند از دولت شور وی سلاح جدید خر یداری کند. لکن امپر یالیست های امر یکایی مانع از این نقشه ها می شدند و او را تهدید می کردند که اگر بیش از این به روس ها نزدیک شود دولت امر یکا نه تنها هیچ گونه کمکی به او نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت.

«رزم‌آرا» به بهبود روابط دوستانه و تجاری دو کشور شور وی و ایران علاقه‌ی ز یادی داشت و مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقه‌ی خود امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال را به شور وی بدهد و وضع کارگران ایران را با این عمل بهبود داده وموجبات سعادت آنها را فراهم سازد.

دولت شور وی به سبب این دوستی و صمیمیت حاضر شد خسارت زمان جنگ را، که ارتش شور وی به آن کشور وارد کرده بود، تماما بپردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو به ودیعه

۱ــ «نو ید آینده» شماره‌ی ۲۲۸، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۲۸ «بعد از ملی شدن نفت».

گذارده شده است به آن دولت مسترد دارد وحتا افسران و سربازان ایرانی را که از مرزهای شوروی تجاوز کرده بودند، سالم به مقامات ایرانی تحویل داد و در تعهدات خود نسبت به قرارداد بازرگانی با درستی کامل رفتار می کرد و بدیهی است اگر دشمنان شوروی و ایران که همان اربابان «وال استریت» هستند «رزم‌آرا» را از بین می بردند هیچ گاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمی رسید.»[1]

اما آن‌چه مسلم است مطبوعات شوروی برخلاف جراید وابسته به «حزب توده‌ی ایران» صریحاً و بطور مداوم از شعار «جبهه‌ی ملی» مبنی بر «ملی کرد صنعت نفت در سراسر کشور» جانبداری کرده و هیچ گونه مخالفتی با آن بعمل نیاوردند.[2]

«حسین علاء» عامل سرشناس انگلستان در مقام نخست وزیری

پس از کشته شدن «رزم‌آرا» بنا به اصرار و پافشاری «محمدرضاشاه»، «حسین علاء» که خود یکی از عاقدین قرارداد ۱۹۳۳ و همکار صمیمی «تقی زاده» بود به نخست وزیری رسید. و برخلاف معمول در انتخاب وی رأی تمایل مجلسین خواسته نشد، بلکه در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورایملی رأی موافق یا مخالف نسبت به نظر «شاه» استفسار شد. به همین علت «محمود نریمان» نماینده‌ی مجلس شورا و عضو جبهه‌ی ملی در مخالفت با دولت «علاء» گفت: «بزرگترین و مهمترین دلیل مخالفت من با دولت جناب آقای «علاء» یا آن که اشخاص خوشنام در این کابینه زیاد شرکت دارند این است که ایشان برخلاف روح و مفاد و اصول قانون اساسی و مشروطیت بدون رعایت سابقه دیرینه و سنت تاریخی رأی تمایل مجلس شورایملی سر کار آمده‌اند و در واقع ایشان نخست‌وزیری هستند که از طرف اعلیحضرت «شاه» برگزیده شده‌اند نه مجلس شورایملی و این برخلاف اصول مشروطیت و حکومت مردم بر مردم است و من ازاین روایشان را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی توانم بشناسم.»[3]

اما این نخست‌وزیر منتخب «محمدرضاشاه» حتا پیش از این که از مجلسین رأی اعتماد گرفته رسمیت یابد با سؤاستفاده از تعطیلات عید مجلسین دست به اختناق زد و از روز ۲۹/۱۲/۲۹ در تهران و حومه و از تاریخ ۳۰/۱/٤ در خوزستان حکومت نظامی برقرار کرد.

دولت «علاء» در نخستین روزهای زمامداری خود با اعتصاب کارگران جنوب مواجه شد. اعتصاب بطورطبیعی در اثر کسر سی درصد از دستمزد ناچیز کارگران نفت بندر معشور آغاجاری و لئالی و نفت سفید که شب عید سال ۱۳۳۰ تعمدا از طرف شرکت نفت جنوب انجام گرفت، پیش آمد.

۱ـ «کیهان»، شماره‌ی ۲۳۷۷، مورخه‌ی ۲۹/۱۲/۲۹ «دنیا همچنان از ملی شدن صنعت نفت ایران بحث می کند.»

۱ـ در فصول بعد در این باره بحث خواهد شد.

۲ـ «باختر امروز»، شماره‌ی ٤۹۹، ۳۰/۱/۲٦، «نطق «نریمان» در جلسه ۳۰/۱/۲۵ مجلس شورا».

در باره‌ی علت اعتصاب و قانونی بودن آن و حقانیت کارگران نفت جنوب «محمد مهران» رئیس هیئت اعزامی دولت به جنوب چنین می گوید: «... از روز بیست و پنجم اسفند ماه که موقع پرداخت حقوق بود در مناطق کارگری جنب وجوش و نگرانی بوجود آمد. زیرا به کارگران اطلاع رسیده بود که کارفرمای آنها یعنی شرکت نفت از پرداخت سی درصد فوق‌العاده‌ی آنها جلوگیری خواهد کرد. تصادفاً هماهنگ ملی شدن نفت و تصویب پیشنهاد مربوط به آن این تصمیم شرکت نفت به موقع اجرا گذاشته شد. به طوری که به کارگری که در بندر مشعور ۴۰ ریال داده میشد ناگهان ۲۸ ریال پرداخت شد. و دیگری که در آن هوای سوزان و شرایط دشوار بیست ریال می گرفت ۱۴ ریال در یافت کرد. این بود علت رنجش بزرگ و قانونی کارگران.

این اقدام شرکت نفت که در بندر معشور و سه نقطه‌ی نفت سفید و آغاجاری و لئالی صورت گرفت اعتصاب مهمی را بوجود آورد. شرکت نفت این اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و به این سبب و به عنوان همدردی با اعتصابیون، کارگران مسجدسلیمان و هفتگل نیز دست از کار کشیدند. هیئت اعزامی دولت تأیید کرد که حق با کارگران است و شرکت ناچار اعتصاب را قانونی شناخت و قرار شد که حقوق کارگران به همان ترتیب سابق پرداخت شود.»[1]

این اعتصاب تمام کارگران و کارمندان و کارآموزان شرکت نفت را در برگرفت و از همدردی و پشتیبانی مردم خوزستان نیز بهره‌مند شد. اما با این که اعتصاب توام با نظم و ترتیب کاملی بود و حتا روزنامه «اطلاعات» هم آنرا تائید کرده نوشت: «رفتار عموم اعتصابیون در این چند روز بسیار منظم و مرتب بوده ــ شماره‌ی دهم فروردین ۱۳۳۰ «لکن دولت «علاء» به جای آن که شرکت نفت را به عدول از تصمیم غیرقانونی خود وادار سازد با سرنیزه و گلوله‌ی حکومت نظامی به جنگ کارگران رفت و چون خواست رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید کند حوادث خونینی را پیش آورد که منجر به کشته‌شدن سه نفر انگلیسی و عده‌ای از ایرانیان شد. دولت انگلیس نیز که در انتظار چنین فرصت مناسبی بود کشتی های جنگی خود را به آب های ایران فرستاد و به بهانه‌ی حفظ جان و مال اتباع انگلیسی کشور ما را تهدید به مداخله نظامی کرد. اما هم‌چنان که «آشتیانی زاده» نماینده‌ی مجلس گفت با وجود دولت «علاء» و حکومت نظامیش به دخالت نظامی دولت انگلیس احتیاجی نبود. وی چنین اظهار داشت: «من شنیده‌ام که وحشت دارند مبادا قشون انگلیس وارد مملکت شود. این اشخاص نمی بینند که وقتی دولت سرنیزه به ضرر مردم بکار می برد انگلستان چه لزومی دارد که نیرو پیاده کند؟ آیا غیر از این می کرد که امروز دولت آقای «علاء» می کند؟ شرکت نفت سی درصد از حقوق کارگران را کسر کرد دولت به جای این که به کمپانی فشار بیاورد و حق کارگران را بگیرد به کارگران فشار آورد و خونریزی بپا کرده و خون آنها هم پایمال شده است...»[2]

این اعتصاب با همت مردانه و پایداری دلیرانه‌ی کارگران، کارمندان و کارآموزن شرکت

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۴۹۸، مورخه‌ی ۳۰/۱/۳۱.

۲ــ «پرچم صلح»، شماره‌ی ۲۴۹، مورخه‌ی ۳۰/۱/۲۶، تفسیر اخبار.

نفت و پشتیبانی صمیمانه‌ی مردم سراسر کشور از اقدام به حق آنان با پیروزی کارگران پایان پذیرفت.

اما «جبهه‌ی ملی» در برابر دولت «علاء» رویه‌ای متزلزل و دوگانه نشان داد. زیرا از سویی دکتر «مصدق» رهبر جبهه از دولت «علاء» تعریف و تمجید کرده گفت: «قبلا لازم است که از جناب آقای «علاء» نخست‌وزیر، دوست سی ساله‌ی خود برای این که بعد از الغای حکومت نظامی به مجلس آمده تشکر کنم. چون با سوابقی که در باره‌ی اخلاق ایشان دارم راضی نمی‌شدم به مجلس بیایند و در همان وهله اول مورد اعتراض نمایندگان جبهه‌ی ملی واقع شوند.... امیدوارم دولت با شیوه مرضیه‌ای که پیش گرفته بتواند آمال آزادیخواهان و وطنپرستان را عملی کند».[۱]

و از سوی دیگر «نریمان» عضو همان جبهه با دولت «علاء» مخالفت ورزیده گفت: «... «علاء» را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌شناسند.» با این حال «جبهه‌ی ملی» بلافاصله رویه خود را تغییر داده طی بیانیه‌ای مخالفت جبهه را با حکومت نظامی اعلام داشت و هنگام اخذ رأی در مجلس شورایملی، از حضور در مجلس امتناع کرد تا هم با آن دولت آشکارا مخالفت نکند و هم مسئولیت اعمال آن را به گردن نگیرد.

از سوی دیگر با پیشرفت مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت و پس از آن که پیشنهاد «جرج ماک‌گی» معاون وزارت خارجه امریکا مبنی به تنصیف عواید ــ که در پایان سال ۱۳۲۹ در تهران ارائه شد ــ پذیرفته نشد، دولت امریکا که در آغاز مبارزه به لحاظ رقابت با کمپانی نفت انگلیس و ایران در بازارهای بین‌المللی و به منظور تسلط بر منابع نفتی کشور ما نسبت به ملی شدن صنعت نفت روی موافق نشان می‌داد به عللی که ذکر خواهد شد روش سیاسی خود را تغییر داده و به اتخاذ سیاست مشترکی با انگلستان مبادرت ورزید. و این سیاست مشترک در کنفرانس واشنگتن اتخاذ شد که روز ۳۰/۱/۱۹ با حضور «جرج مک‌گی» نماینده‌ی امریکا و «الیور فرانکیس» سفیر انگلستان در امریکا و عده‌ای از کارشناسان نفتی تشکیل شد.

در باره‌ی علل تشکیل و وظایف این کنفرانس روزنامه‌ی «نیوزویک» چنین نوشت: «مهمترین مسائلی که فعلاً امریکا و انگلستان در خاورمیانه با آن مواجه شده‌اند عبارتند از: ۱ــ نقشه‌های انگلیس و امریکا برای مقابله با بحران ملی شدن نفت ایران. ۲ــ تثبیت وضع کشورهای همسایه‌ی ایران که بنوبه‌ی خود دارای منابع نفت هستند.»[۲]

در این کنفرانس «جرج مک‌گی» از طرف دولت امریکا پیشنهادهای زیر را در باره‌ی نفت ایران ارائه داد:

۱ــ انگلستان با ملی شدن صنعت نفت موافقت کند. ۲ــ قراردادی با دولت ایران امضا کند که به موجب آن شرکت نفت ایران و انگلیس به نمایندگی از طرف دولت ایران مشغول عمل شود. ۳ــ تقسیم منافع بالمناصفه انجام پذیرد ٤ــ دولت انگلیس به علت نقص امتیازنامه نفت غرامت از

۱- «اطلاعات» ۷٤۸۷، مورخه‌ی ۳۰/۱/۱۸، مذاکرات مجلس.

۲- «داد»، شماره‌ی ۲۰٦٦، ۳۰/۱/۱۹ «پشت‌پرده‌ی سیاست».

ایران بگیرد. ۵ــ چون دولت ایران قادر به تأدیه این غرامت نیست بنابراین دولت امر یکا حاضر می شود مبلغ مز بور را برای پرداخت در اختیار دولت ایران بگذارد.»[۱]

بدیهی است با اجرای این پیشنهادها در عین حال که رضایت انگلستان جلب می شد نفوذ سیاست امر یکا نیز در صحنه‌ی سیاسی و منابع نفتی کشور ما افزایش یافته تحکیم می یافت.

کنفرانس بر پایه‌ی پیشنهادهای امر یکا و راه‌های اجرای آن به توافق رسید و خبرگزاری «آسوشیتدپرس» جر یان امر را چنین گزارش داد: «توافق‌نظر قطعی بین طرفین حاصل شده و مقامات انگلیسی به کمک و همکاری امر یکا امیدوار شده‌اند حمایت امر یکا از دعوی انگلیس بر سر نفت به سه راه انجام خواهد گرفت:

۱ــ از راه مذاکرات سعی خواهد شد که پیشنهاد تقسیم متساوی سود را به‌قبولانند.

۲ــ در صورت شکست، امر یکا از شکایت انگلیس در سازمان ملل متحد پشتیبانی خواهد کرد.

۳ــ در دیوان داوری لاهه نیز امر یکا از شکایت انگلیس دفاع خواهد کرد.[۲]

در این میان روز ۳۰/۱/۲۶ کمیسیون مخصوص نفت به ر یاست دکتر «مصدق» یک کمیسیون فرعی هفت‌نفری انتخاب کرد که طرح اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را تنظیم و به مجلس شورایملی پیشنهاد کند.

علیهذا دولت‌های انگلیس و امر یکا امیدوار بودند پیش ازآن که کار به مرحله‌ی اجرای قانون ملی شدن برسد، راه‌حل «مناسبی» برای مسئله‌ی نفت پیدا کنند و به همین لحاظ روزنامه‌ی امر یکایی «تایم» نوشت: تصمیم مجلس ایران یک روزنه‌ی امیدباقی می گذارد: ملی شدن به‌موقع به‌اجرا گذاشته نمی شود. مگر بعد از دوماه (منظور دوماه مهلتی است که مجلس شورایملی در ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ به کمیسیون نفت داده بود.)

«شاه» و نخست‌وز یر جدیدش «حسین علاء» هر دو با ملی شدن مخالفند و دوره‌ی دو ماه مطالعه ممکن است بختی «به آنها بدهد تا احساسات ضدخارجی را سرد کنند.»[۳]

اما برخلاف انتظار آنها روز پنجم اردیبهشت ماه کمیسیون نفت طرح نه ماده‌ای مر بوط به اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت را مبنی بر خلع ید از شرکت نفت جنوب با اکثر یت‌آراتصو یب کرد.

عصر همان روز «شپرد» سفیر انگلیس به ملاقات «علاء» شتافت و «علاء» نیز دست به دامان دکتر «مصدق» شد. لکن دکتر «مصدق» در تصمیم کمیسیون نفت پافشاری کرد و حاضر به عدول از آن نشد. «علاء» جر یان را به اطلاع «شاه» رسانید و این ملاقات‌ها طی بیست وچهار

۱- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۴۹۳، مورخه‌ی ۳۰/۱/۲۵.

۲- «داد»، شماره‌ی ۲۰۶۷، مورخه‌ی ۳۰/۱/۲۰.

۳- «نوید آینده»، شماره‌ی ۲۳۱، مورخه‌ی ۳۰/۱/۷.

ساعت بعد از تصمیم کمیسیون ادامه داشت و چون نتیجه‌ای حاصل نشد دولت «علاء» در اثر فشار سیاسی انگلستان روز ۳۰/۲/۶ مستعفی شد. «شاه» اصرار داشت که «علاء» از استعفا منصرف شود (بنا به اظهارات صریح «سردار فاخر حکمت» رئیس مجلس و «جمال امامی» نماینده‌ی مجلس ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۵۰۴، مورخه‌ی ۳۰/۲/۷). اما «علاء» به بهانه‌ی این که کمیسیون نفت بدون مشورت با دولت تصمیم به خلع ید گرفته است و درحقیقت به علت شکست در انجام خدمت به ولینعمت خود در واگذاری مجدد منابع نفتی کشور به انگلستان استعفای خود را پس نگرفت.

روزی که دولت «علاء» سقوط کرد، «شپرد» سفیر انگلیس در یک جلسه‌ی مطبوعاتی اظهاراتی کرد که قسمت‌هایی از آنرا نقل می کنیم. وی گفت: «...حال که اعتصاب در آبادان و نواحی نفت‌خیز بخوبی رو به خاتمه است این جانب امیدوار بودم که روابط انگلیس و ایران بطور کلی به وضع بهتر و طبیعی‌تر درآید... این تصور کهنه که هنوز هم ظاهراً در ایران زیاد شیوع داشته و مبنی بر این است که بریتانیای کبیر یک کشور امپریالیستی و دارای نقشه‌های خودخواهانه در ایران است، مورد ندارد. دولت بریتانیا بود که نهضت مشروطه را در ابتدای این قرن تشویق کرد. قرارداد عقیم ۱۹۱۹ به منزله‌ی یک برنامه‌ی هفت‌ساله ولی براساس محدودتری استوار بود گو این که آن موقع سی سال زود بود.»

وی پس از ذکر تاریخچه‌ای از قرارداد ۱۹۳۳ و جریان رد لایحه الحاقی به اظهارات «مور یسون» وزیرخارجه انگلیس مبنی بر این که دولت انگلیس تصمیم دارد «به پیشرفت خیر و سعادت ملل خاورمیانه و استقرار عدالت اجتماعی در آن خطه!» کمک کند، اشاره کرده ادامه داد:

«... اگرچه اخیراً سوءتعبیرات و تهمت‌های ناروای زیادی به شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا به‌طورکلی به عمل آمده ولی امیدوارم که ملت ایران به این نکات توجه داشته و مجلس اقدام یک طرفانه و عجولانه‌ای راجع به نفت به عمل نخواهد آورد که باب مذاکرات را مسدود و نتایج وخیم و دامنه‌داری به بار آورد.»[1]

برای آشنایی با چگونگی «تهمت‌های ناروایی!» که ملت ایران به شرکت نفت جنوب و دولت بریتانیای کبیر نسبت می داد به آمار مراجعه می کنیم:

«مجموع نفتی که شرکت در تمام مدت امتیاز از ایران استخراج کرد ۳۲۶،۶۶۰،۰۰۰ تن
مجموع سودی که به صاحبان سهام شرکت در آن مدت پرداخته شد ۱۱۵،۰۰۰،۰۰۰ لیره
مجموع مالیاتی که به دولت انگلستان در آن مدت پرداخت ۱۷۵،۰۰۰،۰۰۰ لیره
مجموع وجوهی که شرکت به مصرف توسعه‌ی کار خود رساند و از درآمد برداشت کرد. ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره
مجموع حق‌الامتیازی که در تمام مدت امتیاز به دولت ایران پرداخته شد. ۱۰۵،۰۰۰،۰۰۰ لیره

۱- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۵۰۴، ۳۰/۲/۷

به‌عبارت دیگر شرکت برای هر یک تن نفتی که از ایران استخراج کرد و فروخت (پس از کسر کلیه‌ی هزینه‌ها) تقریباً دو لیره و کسری عایدی خالص داشته و فقط قریب به شش شلینگ به ایران پرداخته است یعنی درآمد شرکت که مستأجر بوده تقریباً هفت برابر درآمد صاحب مال و موجر (که ایران است) بوده است. بدون تردید چنین اجحاف و تعدی پیش هر مغرضی هم موجه نخواهد بود.»[۱]

اما «کمکی!» که دولت بریتانیای کبیر «به پیشرفت خیر و سعادت!» ملت ما می کرد علاوه برغارت ثروت ملی کشور به قول دکتر «مصدق» عبارت بود از «عزل و نصب دولت‌ها، انتخاب مأمورین، جلوگیری از اقداماتی که به رفاه ملت بود. و همه‌ی اینها برای این بود که در پناه این سکوت مرگبار ثروت ما غارت شود و هیچ کس را یارای سخن گفتن نباشد.»[۲]

پس از سقوط دولت «علاء» روز هفتم اردیبهشت ماه مجلس شورایملی به نخست‌وزیری دکتر «مصدق» اظهارتمایل کرد. اما دکتر «مصدق» قبول مقام نخست‌وزیری را به تصویب لایحه‌ی نه ماده‌ای کمیسیون مخصوص نفت مشروط ساخت. لذا لایحه‌ی مزبور همان روز در مجلس شورایملی و روز نهم اردیبهشت‌ماه در مجلس سنا به تصویب رسید.

آن قانون مقرر می داشت که برای اجرای ملی کردن صنعت نفت هیئتی از نمایندگان مجلسین شورا و سنا و وزیر دارایی تشکیل شود. هیئت مزبور با نظارت دولت بلافاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران خلع‌ید کند و اگر شرکت برای تحویل فوری مؤسسات متعذر به بهانه‌هایی شود، دولت تا میزان ۲۵٪ از عایدات نفت را پس از کسر مخارج برای تأدیه مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین به ودیعه بگذارد. و به حساب شرکت نفت جنوب از تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت رسیدگی کند. هیئت مزبور وظیفه‌دار بود که اساسنامه شرکت ملی نفت را تنظیم و برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند. قانون مذکور ضمناً تاکید می کرد که کلیه‌ی خریداران سابق شرکت نفت جنوب در خرید نفت از ایران به نرخ عادله دارای حق تقدم هستند.

بدین‌ترتیب دکتر «محمدمصدق» با در دست داشتن قانون مربوط به خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس و ایران به مقام نخست‌وزیری رسید و در دو ماده برنامه‌ی دولت خود را اعلام داشت:

۱ــ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور برطبق قانون اجرای اصل ملی شدن، مصوب نهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه‌ی اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲ــ اصلاح قانون انتخابات مجلس شورایملی و شهرداری‌ها.»

۱ــ کتاب «پنجاه‌سال نفت ایران»، صفحه‌ی ٤١٤.

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷٦۰۷، ۳۰/٦/۱۰ از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

«حزب توده‌ی ایران» و مبارزه برای «ملی کردن نفت در سراسر کشور»

در آغاز سال ۱۳۲۹ در شرایط آمادگی انقلابی مردم ایران و مساعد بودن شرایط بین‌المللی برای پیشبرد مبارزه‌ی ملی ضداستعماری «حزب توده‌ی ایران» ــ با وجود نوسانات چپ و راست و ضعف کیفی رهبری چه از نظر تئوریک و چه از لحاظ صفات انقلابی ــ تنها سازمان متشکلی بود که اکثریت مبارزین راه آزادی در کشور ما دور آن حلقه زده بودند. لذا نه فقط انحلال رسمی «حزب توده‌ی ایران» موجب ازمیان رفتن آن نشد، بلکه نفوذ محتوی آنرا در میان طبقات زحمتکش و آزادیخواهان ایران بیشتر ساخت.

این امر را مطبوعات و منابع خارجی نیز تصدیق داشتند. چنان که روزنامه‌ی «کیهان» به نقل از روزنامه‌ی «کر یسچن ساینس مونتیور» نوشت: در این اواخر تشدید فعالیت حزب منحله‌ی توده در ایران بیش از پیش مسلم و مشهود است. در واقع عده‌ای از مقامات دولتی ایران منکر این حقیقت نیستند که حزب منحله توده با وجودی که دولت پس از سوءقصدی که نسبت به «شاه» ایران به عمل آمد آنرا غیرقانونی اعلام کرد و معهذا تنها سازمانی است که می‌توان آنرا یک حزب سیاسی خواند.»[۱]

و روزنامه‌ی «باختر امروز» به نقل از روزنامه‌ی فرانسوی «فران تیرور» نوشت: «ایران جز یک حزب سیاسی ندارد و آن حزب کمونیست توده است که پنهانی کار می‌کند.»[۲]

«حزب توده‌ی ایران» ضمن انتشار روزنامه‌های مخفی «مردم» و «رزم» از اوایل اردیبهشت ماه، روزنامه‌ی «بسوی آینده» را نیز به شکل ارگان علنی خود منتشر ساخت. و در تیرماه همان سال به تشکیل «جمعیت طرفداران صلح» مجدانه کمک کرد. این تلاش مخصوصاً در تهران توفیق بزرگی بدست آورد و اعضای جمعیت طرفداران صلح که اکثریت آنرا اعضا و طرفداران «حزب توده‌ی ایران» تشکیل می‌دادند توانستند پانصدهزار امضا زیر بیانیه استکهلم مبنی بر منع استعمال سلاح اتمی از سراسر ایران جمع‌آوری کنند.[۳]

لکن درگیری «حزب توده‌ی ایران» در این کار به اضافه‌ی عدم شناخت صحیح جامعه‌ی ما و ارزیابی نادرست مبارزه‌ی ملت ایران با شرکت نفت جنوب از سوی رهبری حزب، آن حزب را از جنگ مقدس ملت ایران با بزرگترین دژ استعمار در کشور ما غافل ساخت. زیرا بی‌تردید مبارزه در راه صلح برای هر کشوری بنا به شرایط و مقتضیات، نزدیک‌ترین راه وصول به آزادی و حاکمیت ملی

۱ـ «کیهان»، شماره‌ی ۲۱۳۵، مورخه‌ی ۲۹/۳/۷.

۲ـ «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۳٤، مورخه‌ی ۲۹/٦/۲۲.

۳ـ رهبران «جبهه‌ی ملی» بیانیه‌ی استکهلم را با اضافه کردن جمله زیر امضا کردند: «با هر جنگ تهاجمی خواه آن که در آن سلاح اتمی استعمال شود یا غیر آن مخالفیم و جنگ تهاجمی را بزرگترین خیانت بر ضد بشریت می‌دانیم.» «باختر امروز»، شماره‌ی ۳۲۵، مورخه‌ی ۲۹/٦/۱۲.

آن کشور است. هم‌چنان که در عصر ما مبارزه در راه صلح برای ملت شوروی همزیستی مسالمت‌آمیز و اتخاذ سیاست تشنج‌زدایی در برابر امر یکا و مدارا با سایر دول سرمایه‌داری است، حال آن که برای ملت قهرمان و یتنام مبارزه در راه صلح پیکار مسلحانه با امپر یالیسم آمر یکا برای کسب آزادی و حاکمیت ملی است.

«حزب توده‌ی ایران» در اولین سال‌های مبارزه‌ی مخفی توانست تعداد کثیری از با ایمان‌ترین و صدیق‌ترین مبارزین راه آزادی مردم ایران را به دور خود جمع کرده و سازمان متشکلی که تا آن تاریخ در کشور ما سابقه نداشت بوجود آورد.

«حزب توده‌ی ایران» می کوشید عده‌ای از رهبران خود را که در ۱۵ بهمن دستگیر و به سیاهچال‌های جنوب تبعید شده بودند، به تهران بازگرداند و با لغو حکم دادگاه‌های نظامی و تجدید دادرسی در دادگاه‌های عادی آنها را از زندان آزاد سازد و در صورت امکان فعالیت آزاد حزب را از سرگیرد.

از میان مطبوعات روزنامه‌ی «دار یا» به مدیر یت «حسن ارسنجانی» بیش از همه با «حزب توده» همراهی می کرد و مرتباً مقالاتی در دفاع از زندانیان سیاسی انتشار می داد.[1]

«ارسنجانی» کوشش‌های خود را برای آزادی زندانیان سیاسی چه از راه روزنامه و چه با مراجعه به نخست‌وزیر «رزم‌آرا» ادامه می داد. در مجلس شورایملی نیز نمایندگان «جبهه‌ی ملی» به دفاع از زندانیان سیاسی پرداختند و بالاخره در اثر کوشش‌های مداوم از جهات مختلف سران تبعیدی «حزب توده‌ی ایران» به زندان قصر تهران منتقل شدند. دیوان عالی کشور نیز حکم دادگاه نظامی را دایر به محکومیت آنان فسخ کرد. اما سازمان نظامی «حزب توده‌ی ایران» برای آزاد کردن رهبران حزب زیاد در انتظار نماند و با نقشه‌ی ماهرانه‌ای آنان را از زندان قصر فراری داد ــ اقدامی که اعتبار و پرستیژ حزب را در میان مردم به میزان زیادی بالا برد.

حال به‌بینیم رهبری «حزب توده‌ی ایران» با امکاناتی که در اختیار داشت چه روشی در برابر «جبهه‌ی ملی» و مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور پیش گرفت.

«جبهه‌ی ملی» از نظر «حزب توده‌ی ایران»:

«حزب توده» معتقد بود که «جبهه‌ی ملی» جریانی است مربوط به بورژوازی و ملاکین لیبرال[1] که با اتکاء به سیاست امر یکا بر سر تقسیم قدرت با هیئت حاکمه مبارزه می کند و این مبارزه جز سازش با همین هیئت حاکمه و شرکت دادن دولت امر یکا در غارت منابع ثروت کشور ما

۱- انتشار نامه‌های زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها در تابستان سال ۱۳۲۹ و سری مقالات «شیرهایی که در قفس دیدم» در مهرماه همان سال.

۲- «رزم» ارگان سازمان جوانان «حزب توده‌ی ایران» ــ نقل از «ایران ما»، شماره‌ی ۱۷، مورخه‌ی ۲۹/۴/۹، «تازه‌ها و خواندنیهای ایران ما».

و استفاده از دستگاه دولتی علیه توده‌های مردم سرانجامی ندارد.

به‌تدریج با پیشرفت مبارزه علیه شرکت نفت جنوب و مباحثاتی که از سوی اقلیت مجلس (نمایندگان جبهه‌ی ملی) پیش کشیده شد، «حزب توده» نظر خود را روشن‌تر ساخت و روزنامه‌ی «بسوی آینده» که به شکل ارگان علنی آن حزب منتشر می شد، «جبهه‌ی ملی» و اقلیت مجلس را چنین معرفی کرد:

«... مجلس ایران از سه گروه تشکیل شده است. گروه اول با سمت متولی کارگردان امورند. اینها افرادی هستند که پایبند بر هیچ گونه مسلک و رو یه‌ی سیاسی نیستند. عقاید و نظر یاتشان را مانند پیراهن عوض می کنند، با همه کس و همه‌چیز می سازند، اینها واسطه‌العقد جناح های مختلف طبقه‌ی حاکمه‌ی ایرانند. گروهی دیگر اقمار خورشیدهای نکبت و بدبختی اند، وجودشان منبعث از وجود متولی هاست. هرچه متولی ها بگویند می گویند ــ و هرچه را نهی کنند از آن سر می پیچند. غیر از این دو گروه، گروه سومی هم هستند که آنها را «عوامفر یبان» باید نامید.

عوامفر یبان واجد کلیه خصائص آن دو گروه دیگرند و ضمناً یک خصیصه‌ی دیگر هم دارند و آن «غمخواری» برای ملت ایران است ملتی که هرگز او را نشناخته‌اند، ملتی که حتا یک شب در گرسنگی، بدبختی و در بدری دمسازش نبوده‌اند، ملتی که هرگز ایدآل‌ها و آمالش را ندانسته‌اند.

عوامفر یبان همیشه سینه‌ی خودرا سپر تیر بلایا و مخافات می کنند همیشه پرچمدار حفظ استقلال و آزادی کشورند... ولی حتا یکبار دیده نشده‌است که به نفع استقلال و آزادی واقعی کشور و به نفع حقوق مردم و قانون اساسی کوچکترین اقدام مفید و مؤثری کرده باشند.

... عوامفر یبان آخرین تیرترکش استعمارند و دکتر «مصدق» نماینده‌ی آن گروه است.

... هرسه گروه باید بدانند که ملت آنها را می شناسد و به وظیفه‌ی خود در قبال اعمال آنها آشناست. بی شک روزی خواهد رسید که مارش عزای دشمنان ملت خاموش خواهد شد...»[1]

و این هم سیمای «ملیون» از دیدگاه رهبری «حزب توده‌ی ایران»: «... «ملی» نقاب سیاهی است که چهره‌های داغدار و ننگین را می پوشاند. «ملی» سر پوشی است که قبایح و رذایل را مخفی می کند.

ملی لنگری است که در پس آن دشمنان عوامفر یب خلق، دزدان، غارتگران، مزدوران فرومایه‌ی استعمار، طفیلی ها و حشرات پلید به توطئه‌چینی، تخر یب، تحر یک، آشفتن اذهان، تیره کردن روان‌ها، زدو بند، ایجاد مفسده و آشوب، توهین به مبارزان راه آزادی ادامه می دهند.

... ملی با استعمار مخالف نیست، ولی درفش استعمار را بر دوش می کشد. با بیگانه دشمن است ولی از بیگانه دستور می گیرد. برای ملت دل می سوزاند ولی در کام ملت زهر می چکاند. برای آزادی ملت سینه می زند ولی برای حلقوم ملت طناب دار ابر یشمین می بافد.

... عقل ملی ناقص، فکرش کوتاه، منطقش ضعیف، زبانش الکن، اشکش گشوده،

۱ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۲۱، مورخه‌ی ۲۹/۷/۳ «صحنه‌سازی های اخیر مجلس».

مطبخش پردود، بسترش راحت، قصرش رفیع، پولش بی حساب، نیرنگش بی پایان است. ک اینهاست خصائص ملی!

در برابر ملی دروغین، ملت واقعی جای دارد. در همان حال که ملی در دام فریب و نیرنگ خود می‌تند، جبهه‌ی ملت نضج و قوام می گیرد، گسترش می یابد، نیرومند می شود، منطق مبارزه را می آموزد و راه فیروزی را درک می کند.

... سرنوشت ملی چیست؟ تاریخ آموخته است که سرنوشت ملی عقب نشینی است، شکست است، سقوط است، و پس از آن مرگ سیاه، پس از آن لعن و نفرین و دشنام خلق.

در تنگنای گردآلود تاریخ هرکس که به معارضه با خلق برخیزد، بی شک به زمین خواهد خورد بی شک لگدکوب خواهد شد، بی شک نابود خواهد گشت... خواهیم بود و اضمحلال ملی ها را خواهیم دید...»[1]

سرانجام رهبری «حزب توده» به این نتیجه رسید که «جبهه‌ی ملی» عامل رسوای استعمار است: «... بلوک استعماری «انگلوامر یکن» طی سالیان اخیر بخصوص، احساس کرده است که با شیوه های قرون وسطایی به هیچ وجه نمی تواند از سیل مبارزه و کوشش پیگیر مردم برای درهم گسستن زنجیرهای استعمار جلوگیری کند. به این مناسبت استعمارطلبان انگلیسی و امر یکایی برای جلوگیری از پیشرفت ثمربخش مبارزه‌ی ملت ها به طرق و وسایل تازه‌ای توسل می جویند. ایجاد جریانات کاذب اصلاح طلبانه، تشکیل جبهه ها، دسته ها از عوامل و ایادی خود، نشر شعارهای به ظاهر مترقی ولی در باطن ارتجاعی و استعماری و از این قبیل شیوه هاست. در کشورهای عقب مانده نظیر ایران تشکیل دسته بندی های ارتجاعی و کثیفی نظیر «جبهه‌ی ملی» از این گونه اقدامات است.

«جبهه‌ی ملی» یک جریان دروغین رفورمیستی است که با شعارهای متقلبانه‌ی خود، درصدد انحراف توده های ملت از مبارزه‌ی صحیح و عمیق اجتماعی است. سرجنبانان این دسته های پلید درهمان حال که در یکدست شعارهای متقلبانه عرضه می دارند، در دست دیگر زنجیرهای سنگینی برای به زنجیر کشیدن ملت رنجدیده‌ی ما آماده کرده‌اند... امپریالیسم تنها در ایران نیست که به تشکیل چنین جبهه‌ی مزدوری دست زده است.» اما« در ایران این کوشش استعماری شکل مفتضح‌تر و پلیدتری بخود گرفته است. «امپریالیسم در ایران» به ایجاد یک بند و بست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود پرداخت و آنرا «جبهه‌ی ملی» نام گذارد. «جبهه‌ی ملی» در بحرانی ترین دوران تاریخ ایران در همان گاه که دشمنان سرسخت و ثابت قدم و سلحشور امپریالیسم، اسیرزنجیرها بودند و دستگاه تفتیش عقاید به شیوه های قرون وسطایی مشغول تعقیب و مجازات مبارزان راه آزادی بود، بوجود آمد.»

«... حاجتی به توضیح نیست که میان افراد این جبهه‌ی «ملی» سنخیت «کامل حکمفرما نیست و نمی توان همه را به یک چوب راند ولی تردید نباید داشت که این به اصطلاح «جبهه‌ی ملی»

۱- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۳۷، ۲۹/۷/۲۱، «سیمای «ملیون»، «ملی» چیست و کیست؟»

کلاً مجری نظریات استعماری است... مبارزه‌ی ملت ما برای ریشه کن کردن اساس استعمار، برای اضمحلال قطعی کلیه‌ی عوامل و ایادی آن، در هر لباس و هر مقام که باشند با کمال شدت ادامه خواهد یافت.»[۲]

کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» به نثار فحش و ناسزا علیه «جبهه‌ی ملی» تنها در روزنامه‌های علنی خود قناعت نکرد، بلکه با انتشار نشریه‌ای بنام «ماهیت جبهه‌ی ملی» آن جبهه را «جبهه‌ی امپریالیستی»، «ضدملی»، «عامل استعمار» معرفی کرد.

به این‌ترتیب در حالی که به علت غفلت و اشتباهکاری کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» که خود را پیشاهنگ مبارزات مردم ایران می دانست «جبهه‌ی ملی» زیر ضربات مزدوران انگلیس، پیشاپیش مبارزه‌ی ضداستعماری مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت حرکت می کرد و رهبری واقعی این مبارزه را در دست گرفته بود، «حزب توده‌ی ایران» در صف مخالف آن قرار گرفت چنان که خود می گفت وظیفه‌ی «افشای ماهیت استعماری و ضد انقلابی» آن را ایفا کند!

درست است که رهبران «جبهه‌ی ملی» ماهیت یکسان و وابستگی های واحدی نداشته و جنبه‌های کاملاً متفاوت و گاهی متضادی را دارا بودند و در ترکیب جبهه عناصر گوناگون از وابستگان به سیاست‌های استعماری و مقامات ارتجاعی تا شخصیت‌های واقعاً ملی و دموکرات شرکت داشتند که هرکدام از آنها در مراحل حاد مبارزه جهت خود را مشخص ساختند. در این نیز شبهه‌ای نیست که «جبهه‌ی ملی» به پشتگرمی ترغیب و تشویق‌هایی که از سوی مأمورین سیاسی دولت امریکا (نظیر دکتر «گریدی»، «تورنبرگ»، «مک گی») در ملی کردن صنعت نفت از آن جبهه به عمل می آید، سیاست نفتی خود را بیش از حد لزوم روی رقابت امریکا و انگلستان و جلب نظر موافق دولت امریکا بنا نهاده بود و از طرف دیگر به علت پیوندها و وابستگی هایی که با هیئت حاکمه داشت ملاحظه کاری و سازش نسبت به مقامات و عناصر ارتجاعی کشور نشان داده و در برابر اقدامات ضدملی و خائنانه‌ی آنها قاطعیت به خرج نمی داد ــ رویه‌ی زیانبخشی که نتایج شوم خود را در مبارزات ملت ایران برجای گذاشت.

لکن همچنان که گفته شد در آن هنگام به علت غفلت و مسامحه‌ی رهبران «حزب توده‌ی ایران»، رهبری مبارزه‌ی ملت ما علیه شرکت نفت در دست «جبهه‌ی ملی» قرار گرفته بود و چون شخص دکتر «مصدق» با وجود ملاحظه کاری ها و سازگاری های بی جای ناشی از وابستگی های طبقاتی خود، از پاکترین و گرانبهاترین احساس میهن پرستی و خصائل عالی ملی و ضداستعماری برخوردار بود، «جبهه ملی» را به اتکاء ملی ترین و دموکرات‌ترین افراد آن جبهه و به پشتگرمی افکار عمومی درمبارزه علیه شرکت نفت جنوب صادقانه و صمیمانه پیش می برد.

درچنین شرایطی «حزب توده‌ی ایران» به عنوان حزبی که در راه نجات ملت ایران از چنگال استعمار و ارتجاع پیکار می کرد. می باید جبهه‌ی ملی را تقویت می کرد و به تجمع و تشکل

۱ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۷۴، ۲۹/۹/۸، «جبهه‌ی ملی یا عامل رسوای استعمار».

تمام نیروهای ملی و ضداستعماری در پیرامون یک خط مشی صحیح وثمر بخش می پرداخت و از اتحاد کلیه گروه‌ها و دسته‌هایی که علیه شرکت نفت مبارزه می کردند، جبهه‌ی مؤتلفی تحت شعارهای واحد بوجود می آورد. **زیرا در هر مبارزه‌ای باید به اتکاء واقع‌بینی انقلابی، قوای دشمن و نیروهای خودی را به درستی شناخت و با توجه به تنوع حیات و اشکال گوناگون مبارزه، ارزش ونقش همراهان دائم و موقت خویش را هر چند نیروی آنها ضعیف وحقیرباشد، ازنظردورنداشت.**

البته در ائتلافی درست و سنجیده عناصر مؤتلف از اختلاف نظرهای اصولی خویش دست برنمی دارد، بلکه پس از ائتلاف نیز انتقاد منطقی و مراقبت اصولی آنها نسبت به هم به شکل بهتر و مفیدتری ادامه می‌یابد و درست به همین سبب است که باید قبلاً با توجه به این که ائتلاف به مفهوم همکاری و وحدت سازمانی و مرامی نیست هدف و حدود ائتلاف و وظایف هر یک از مؤتلفین را مشخص و معین ساخت.

آن چه درباره‌ی رهبری چنین ائتلافی باید گفت این که احزاب، گروه‌ها و افرادی رهبری را شایسته‌اند که مظهر پیگیری و از خودگذشتگی و دانایی انقلابی در میدان نبرد آزادی ملت خویش باشند و با انتخاب شعارهای سیاسی و عملی درست و ابراز شور و فداکاری واقعی در راه نیل به هدف، آگاهی و دوراندیشی بیشتری از خود نشان دهند. وگرنه رهبری ارثیه‌ای نیست که به حزبی و یا فردی دودستی تقدیم شود.

روش «حزب توده‌ی ایران» در مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»:

رهبری «حزب توده‌ی ایران» در ابتدا به علت نداشتن درک صحیح و واقع‌بینانه‌ای از جامعه و فقدان قدرت پیش‌بینی و اعتماد به این که آن حزب وارث انحصاری آزادیخواهی در کشور ما است، مبارزه‌ی جبهه‌ی ملی را با شرکت نفت جنوب سرسری گرفت و با بی اعتقادی تمام به ثمر بخش بودن چنین مبارزه‌ای، استیفای کامل حقوق ملت ایران را از آن شرکت موکول به تسخیر حکومت از طرف «حزب توده‌ی ایران» ساخته، نوشت: « از هم‌اکنون می توانیم مطمئن باشیم که تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب به هرحال به سود ملت نخواهد انجامید و جز تثبیت موقع انگلیس ها در کشور ما کاری انجام نخواهد داد: استیفای کامل حقوق ملت ایران در مورد منابع نفتی جنوب تنها در یک صورت قابل تصور است و آن وقتی است که ملت ما حاکم بر سرنوشت خویش باشد. پس حل مسئله‌ی نفت هم منوط به پیروزی حزب ما یعنی ملت ایران است.»[1]

و روزنامه‌ی «بسوی آینده» ارگان علنی حزب، تحت عنوان «توفان نزدیک می شود» نوشت: «... به نظر ما و کلیه کسانی که از دریچه‌ی حقیقت‌بینی به مسائل و قضایای سیاسی می نگرند و

۱ـ روزنامه‌ی «مردم» شماره‌ی ۲۷، مورخه‌ی ۲۹/۳/۲۲.

ماهیت سیاست های گوناگون را می شناسند، استیفاء واقعی حقوق ایران از شرکت نفت در شرایط فعلی و بوسیله‌ی دولت های کنونی امری است که قابل تحقق نیست... تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب تنها وقتی می تواند به نحو عادلانه و طبق مصالح ملت ایران انجام شود که در مجلس ایران نمایندگان ملت جلوس کرده باشند و از زبان ملت سخن بگویند. مجلسی که به قول یکی از نمایندگانش نماینده‌ی ملت نیست و دولتی که مبعوث این مجلس است طبعاً نمی تواند مسئله نفت را به سود ملت ایران فیصله بدهد. حل ماجرای نفت هم مانند بسیار چیزهای دیگر موکول است به یک امر اساسی و این امر عبارتست از حاکم شدن ملت بر سرنوشت خویش...»[1]

«حزب توده‌ی ایران» بر این عقیده بود که اولین قدم در راه استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت، داشتن حکومتی است که در کام استعمار نباشد و از اردوگاه سوسیالیسم دفاع کند و سپس «با تاب و توانی کافی» حق خود را از شرکت نفت بازستاند. و این است آن‌چه روزنامه‌ی «بسوی آینده» در این‌باره نوشت: «... به نظر ما راه استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت تا وقتی که دولت ایران سیاست خارجی کنونی را دنبال می کند و وزیر امور خارجه‌ی آن خود را هواخواه سیاست یکجانبه می داند، محال است.

... اگر بخواهیم حقوق ایران از نفت جنوب استیفا شود باید نخست در سیاست خارجی خود تجدیدنظر کنیم، و خود را از کام استعمار بیرون بکشیم، آزادی عمل سیاسی برای خود فراهم سازیم آن وقت با تاب و توان کافی به سراغ نفت برویم و حق خود را بستانیم وگرنه با این بازی های موش و گربه قطعاً حقوق ملت تأمین نخواهد شد. این است نظر ما درباره‌ی اجرای نفت.»[2]

لذا روزنامه‌ی «جبهه‌ی آزادی» ارگان «حزب ایران» کاملاً حق داشت که بنویسد «... تعلیق مبارزه با شرکت نفت جنوب تا استقرار «حاکمیت ملی»... اولیای شرکت نفت را تا فرا رسیدن انقلاب ایران یا ظهور حجت عصر(ع) کاملاً آسوده‌خاطر می کند، ریشخندی بیش نیست...»[3]

همان موقع، بودند مطبوعات و اشخاصی که راه اشتباه‌آمیز «حزب توده» را متذکر می شدند. اما غرور بی جا و کوری سیاسی مانع از درک و اصلاح اشتباهات بود. اینک خلاصه‌ای از مقاله‌ی پرمغز روزنامه‌ی «جهان ما» را که تحت عنوان «هیئت حاکمه و مبارزه با شرکت نفت» نوشته شده در زیر می آوریم: «عناصر هیئت حاکمه یکدست و یک شکل نیستند، اختلافات طبقاتی یا اختلافات گروهی و یا رقابت های شخصی بین آنها وجود دارد که باید مورداستفاده‌ی طبقات و سازمان های مبارز قرار گیرد. عدم استفاده از این اختلافات مانند این است که یکی از حربه های مبارزه را در نتیجه عدم آگاهی یا توجه، بدون استفاده گذاشته و عملاً مبارزه را ضعیف و بطور غیرمستقیم کمکی

۱- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۸، مورخه‌ی ۲۹/۳/۱۵.

۲- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۴۳، ۲۹/۴/۱، «نخست وزیر از امضاء لایحه‌ی نفت بیم دارد.»

۳- «جبهه‌ی آزادی»، شماره‌ی ۱۶، ۲۹/۹/۱۵، «از ملی کردن نفت نترسید ــ نفت ایران را ملی کنید!»

به دشمن کرده باشیم. استفاده نکردن از این رقابت ها که در تعیین نقشه‌ی مباره باید به حساب آورده شوند و راندن همه‌ی عناصر هیئت حاکمه به یک چوب صف دشمنان را فشرده‌تر و متشکل‌تر می سازد. حال آن که ما باید هرقدر ممکن است در صفوف دشمن شکاف ایجاد کنیم.»

«...مبارزه با امپریالیسم را موکول کردن به ریشه کن ساختن قطعی هیئت حاکمه، موجب تقویت امپریالیسم و تضعیف صف ضد امپریالیسم و دشوار ساختن فراوان مبارزه با هیئت حاکمه خواهد بود.

اتخاذ یک چنین نظری مثل این است که خود را از هرگونه مبارزه‌ی پارلمانی یا مبارزات قانونی دیگر بی نیاز پندار یم به این عنوان که این مبارزات در هیئت حاکمه یا سرنوشت مبارزه تأثیری نخواهد داشت در صورتی که تأثیر چنین مبارزاتی هم از نظر تسهیل شرایط مبارزه در کادر موجود، هم از نظر تفرقه انداختن در صف دشمنان و هم از لحاظ تبلیغاتی و نشان دادن قیافه‌ی حقیقی دستجات مختلف هیئت حاکمه و بیدار ساختن مردم انکاناپذیر است.»

«... اشتباه دیگر این است که تحول مراحل مبارزه را در نظر نگیر یم و تصور کنیم که در یک وهله می توان با ریشه کن ساختن هیئت حاکمه آزادی قطعی را بدست آورد. در صورتی که نه تنها در ایران بلکه در هیچ کشوری مبارزه در یک وهله پایان نیافته است و آزادی قطعی یک‌جا بدست نیامده بلکه محصول کوشش ها و پیکارهای متوالی و مداوم و نتیجه‌ی یک سلسله موفقیت های فرعی و مقدماتی بوده است.

این پیکارها و موفقیت های مقدماتی صف دشمن را ضعیف می کند، راه مبارزه‌ی قطعی را باز می کند، اردوی مبارز را آزموده و مجهز می سازد و توده های غفلت‌زده را بیدار می کند و به مبارزه می کشد. خلاصه زمینه را برای پیروزی نهایی آماده می کند.[1]

از سوی دیگر «حزب توده‌ی ایران» آشکار ادعا می کرد که تمام اقداماتی که به نام استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت به عمل می آید خیمه‌شب‌بازی است و به دست خود شرکت انجام می پذیرد. در این باره روزنامه‌ی «بسوی آینده» نوشت: «... مسلماً قسمت اعظم وقایعی که این روزها پیرامون نفت می گذرد به وسیله‌ی شرکت نفت و ابادی آن تنظیم و اداره می شود.

... باید مردم ایران بدانند که طبقه‌ی حاکمه‌ی کنونی ایران اعم از دولت و مجلسین و منضمات آنها به هیچ وجه به استیفای واقعی حقوق ملت ایران از شرکت نفت نخواهد پرداخت و از مجموعه‌ی اقدامات آنها چیزی جز زیان عاید نخواهد شد....»[2]

به همین سبب روزنامه‌ی «دار یا» با اشار به مقاله فوق‌الذکر نوشت: «شمشیر شرکت نفت از میان سطور «بسوی آینده» برق می زند» ــ «مقصود از سرمقاله‌ی «بسوی آینده» این است که هیچ کس در مقابل کمپانی نفت نباید دست از پا خطا کند و هر اقدامی هم برضد کمپانی از طرف

۱ــ «جهان ما»، شماره‌ی ۲۲، ۲۹/۹/۱۲.

۲ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۶۴، ۲۹/۸/۲۶، قرارداد نفت جنوب باید لغو شود.

هر کس بشود «جز زیان نتیجه‌ای نخواهد داشت.»

«بسوی آینده» مردم را تا رسیدن روز موعود ــ که معلوم نیست چه زمانی خواهد بود ــ به سکوت دعوت می کند. تصادفاً رؤسای کمپانی هم چیزی جز همین نمی خواهند. زیرا کمپانی خوب می‌داند که اگر روزی اوضاع بین‌المللی ایجاب کرد که رژیم حکومت ایران عوض شود و مردم زمامدار شوند، حتا یک ساعت هم در ایران نخواهد ماند.»[1]

بدیهی است تبلیغ این که «تمام این مبارزات از طرف شرکت نفت اداره می شود.» جز مأیوس ساختن مردم از مبارزه و تلاش و گمراه کردن مبارزین، تا مشتبه شوند و در مبارزه علیه کمپانی نفت جنوب شرکت نجویند و بالمآل خنثی کردن اثر مبارزات حاصل دیگری نداشت.

همین که مجلس شورایملی قرارداد الحاقی نفت را رد کرد، رهبر «حزب توده‌ی ایران» تازه دریافت که «وقایع پیرامون نفت» نه خیمه‌شب‌بازی بوده و نه بازی موش و گربه، بلکه یک مبارزه‌ی واقعی است که رهبری آن در دست «جبهه‌ی ملی» قرار گرفته است و آن وقت بدست آوردن رهبری این مبارزه را هدف قرار داد. اما از چه راهی؟ متأسفانه از راه حمله‌های ناروا و تهمت و افترا به کسانی که در این راه صمیمانه می کوشیدند یا لااقل ادعای مبارزه کردن را داشتند تا مگر جبهه‌ی ملی را از میدان بدر کرده خود رهبری را بدست گیرد. در تعقیب این روش ناپسندیده روزنامه‌ی «بسوی آینده» پس از رد قرارداد الحاقی در کمیسیون مخصوص نفت نوشت: «... قرارداد الحاقی را ملت ایران رد کرد نه جبهه‌ی مفتضح ملی و جراید معلوم‌الحال. اکنون که قرارداد الحاقی «گلشائیان ــ گس» بر اثر فشار افکارعمومی و مبارزه‌ی شدید ملت ایران رد شده است روزنامه‌های وابسته به جبهه‌ی ملی مخصوصاً نامه‌ی معلوم‌الحال «شاهد» ارگان دکتر بقایی و روزنامه‌ی «دار یا» شروع به یک سلسله تبلیغات درباره‌ی نقش خود در این مبارزه کرده‌اند... ملت ایران بخوبی می داند که آنها چه نقش پستی برای ارضاء مطامع استعمار خارجی به عهده دارند. مردم بخوبی می دانند که «جبهه ملی» چه معجونی است و چگونه دست استعمار برای فریب توده‌ها ملت آنرا بوجود آورده است. مردم هیچ وقت فراموش نمی کنند که پیشوای این جبهه پیرمرد مکاری که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است در عمر دراز خود چه شعبده‌های رنگارنگی به قالب زده است. مگر همین پیشوا نبود که در مجلس چهاردهم طرح الغاء قرارداد نفت را امضا نکرد؟ پس چطور امروز جبهه‌ی معلوم‌الحال او کمر به الغاء قرارداد بسته است. آیا معجزه روی داده است!»[2]

و سپس شعار «الغای بی قید وشرط امتیاز نفت جنوب» را در برابر شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» که بوسیله‌ی «جبهه‌ی ملی» داده شده بود، قرار داد. زیرا معتقد بود که «... اصولاً چگونه می توان صنعتی را که در دست امپریالیسم باشد ملی کرد؟»[3]

۱- «دار یا»، شماره‌ی ۳۱۱، ۲۹/۸/۲۷.

۲- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۷۳، ۲۹/۹/۷.

۳- «مردم»، شماره‌ی ۶۷، ۲۹/۱۰/۲۳.

در این موقع کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» بی‌توجه به این که ائتلاف در مرحله‌ی معینی از مبارزه به معنای همکاری مرامی و سازمانی نیست اعلام داشت که مبارزین واقعی علیه شرکت نفت جنوب باید زیر پرچم آن حزب گرد آیند و آنرا تقویت کنند و ائتلاف با «جبهه‌ی ملی» را ذنب‌لایغفر دانسته ادعا کرد که هرنوع همکاری با جبهه‌ی ملی «افتادن در لجن‌زار اپورتونیسم» است.

روزنامه‌ی «بسوی آینده» در این‌باره نوشت: «... آنها که امروز شعار الغاء و رد قراردادهای نفت را می‌دهند، اگر راستی هوادار طرد نفوذ استعمار از خاک ایران هستند، باید نهضت آزادی ایران را که مهمترین سنگر مبارزه با استعمار است با کلیه‌ی قوا تقویت کنند. تنها یک نهضت متشکل و نیرومند ضداستعماری می‌تواند استعمار را ریشه کن کند و تنها زیر درفش یک نهضت متشکل مبتنی بر قدرت کارگران، دهقانان و زحمتکشان می‌توان قوای بهره‌کش استعمار را درهم شکست. افرادی که امروز برای الغاء قرارداد نفت شعار می‌دهند باید بدانند که تنها با نشر چند شعار مترقی نمی‌توانند حسن نیت خود را در مبارزه با استعمار به اثبات رسانند. فقط در صورتی می‌توان آنها را در این مبارزه واجد حسن نیت دانست که از نهضت متشکل و نیرومند ضداستعماری ایران و از جبهه‌ی بین‌المللی صلح و دموکراسی واقعاً هواداری کنند. در دنیای امروز مبارزه‌ی ضداستعماری با این مسائل انفکاک‌ناپذیر است.

... مبارزه برضد کمپانی نفت یکی از بهترین وسایل آشکار ساختن اختلاف مسلک‌ها و عقیده‌هاست جز با داشتن مسلکی که متکی بر منافع توده‌های زحمتکش ایران و مخالف اصولی امپریالیسم باشد. مبارزه برضد کمپانی نفت غیرممکن خواهد بود. هرکس این سازش را توصیه کند، منظورش این است که عناصر ضدامپریالیستی را در لجن‌زار اپورتونیسم بکشد و قدرت مبارزه را از ملت ایران به این طریق سلب کند...»[1]

پس از آن که مجلس شورایملی گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد، «حزب توده‌ی ایران» جمعیتی بنام «جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت» تشکیل داد و شعار اصلی آنرا «اعلام بطلان امتیاز نفت ایران و انگلیس و ملی کردن آن» قرارداد، «همه‌ی احزاب و جمعیت‌ها و گروه‌های مترقی کشور را قطع‌نظر از هرگونه اختلافی که در مسلک‌های گوناگون آزادیخواهانه دارند» زیر پرچم این جمعیت به همکاری دعوت کرد.[2]

اما گذشته از آن که در هر انقلابی قبلاً باید روی شعارها و حدود همکاری به توافق رسید ــ کاری که رهبری «حزب توده‌ی ایران» انجام آنرا دون شأن خود می‌دانست ــ هنوز روزنامه‌های علنی و مخفی حزب، سران «جبهه‌ی ملی» را «مزدوران استعمار» و «عمال امپریالیسم» می‌نامیدند. پس چگونه این ائتلاف و همکاری سر می‌گرفت؟

۱ـ «علاج» به‌جای «بسوی آینده»، شماره‌ی ۶، ۲۹/۹/۲۲ سرمقاله.

۲ـ «نوید آینده»، شماره‌ی ۳، ۲۹/۱۱/۲۲، «جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت...»

حال به‌بینیم هر یک از طرفین چگونه از شعارهای اساسی خود دفاع می کردند:

نظر «حزب توده‌ی ایران» چنین بود: اعلام شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» با این که جز در خوزستان صنعت نفت در محل دیگر وجود خارجی ندارد، توجه ملت را از حمله به یک نقطه‌ی استراتژیک بازمی دارد و دقت و حمله را به تمام مملکت، به نقاطی که خالی از دشمن است گسترش می دهد و از فشار عمده‌ی قوی به منطقه‌ی صف‌آرایی دشمن می کاهد و شاید بسا اشکال دیگر پدید می آورد.

بهتر است توجه همه‌ی ملت را به ملی کردن صنعت نفت جنوب یعنی تنها صنعت موجود کشانید و سیل نفرت مردم را به جانب شرکت غاصب نفت جنوب روانه کرد و به اتکاء قوی پای مستعمره‌جو یان را درهم درید...»[۱]

و این هم آن چه «جبهه‌ی ملی» می گفت: «... دلیل ما برای عدم قبول شعار الغاء، بسیار منطقی و ساده بود. ما می گفتیم یا آن چه را شرکت نفت قرارداد می نامد، قانونی است یا غیرقانونی. اگر قانونی است، الغاء یک طرفه‌ی آن قابل بحث است و اگر غیرقانونی است محتاج به الغاء نیست بلکه قبول شعار الغاء خود متضمن این معنی است که قبل از الغاء، ملاک عملی معمول، به بوده است...»[۲]

«ملی کردن بالا تر ین مظهر اعمال حق حاکمیت یک ملت است و هیچ نیرو و قانون نمی تواند مانع اجرای آن باشد. ملی کردن فوق هر نوع الغاء قرارداد یا امتیاز است. یعنی وقتی صنعتی ملی شد، خودبخود کلیه‌ی امتیازات مربوط بآن صنعت، رسمی و غیررسمی و قراردادهای قانونی و غیرقانونی ملغی خواهد شد. (از بیانیه‌ی سازمان دانشجو یان «حزب ایران» ــ نفت ایران را ملی کنید)»[۳]

اما پس از شکست فلاکت‌بار نهضت ملی ایران و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور ما، باقیمانده‌ی کمیته‌ی مرکزی فراری «حزب توده‌ی ایران»، که بار سنگین این شکست را برذمه داشت، با تصو یب قطعنامه‌ای روش خود را در برابر شعار «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» که از طرف جبهه‌ی ملی طرح شده بود، چنین توصیف کرد: «سمت گیری غلط در باره‌ی مسئله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط مشی چپ روانه و نادرست در قبال «جبهه‌ی ملی» و حکومت دکتر «مصدق» مهمتر ین اشتباه سیاسی حزب ما در جر یان سال های قبل از کودتای ۲۸ مرداد بشمار می آید. رهبری حزب به جای آن که از شعار ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم، حالت اساسی اتحاد کلیه نیروهای ضدامپر یالیستی بود،

۱ـ «نو ید آینده»، شماره‌ی ۳۰، ۲۹/۱۲/۲۱ «بحث قانونی در باره‌ی طرح جمعیت ملی مبارزه با کمپانی نفت جنوب.»

۲ـ «جبهه آزادی»، شماره‌ی ۲۰، ۲۹/۱۰/۱۳ «ملی کردن صنایع نفت را با گزافگو یی تضعیف نکنید».

۳ـ «جبهه آزادی»، شماره‌ی ۱۷، ۲۹/۹/۰۰

طرفداری کند شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آنرا در مقابل شعار «جبهه‌ی ملی» مطرح ساخت.

این شعار حزب ما در باره‌ی نفت، هم از لحاظ منطقی و هم از نظر تاکتیکی نادرست بوده است. زیرا اولاً ملی شدن صنایع نفت خود به‌خود الغاء قرارداد ۱۹۳۳ را در برداشت و چون برمبنای حق حاکمیت ایران استوار بود، خدشه‌ناپذیر بود. در صورتی که الغاء یک جانبه‌ی قرارداد ۱۹۳۳ دولت ایران را به مشکلات قضایی می کشانید و قبولاندن آن در مراجع بین‌المللی خالی از اشکال نبود. ثانیاً محدود ساختن قانون ملی کردن صنایع نفت به یکی از نواحی ایران نمی‌توانست اصولاً صحیح باشد. ثالثاً نتیجه‌ی این روش آن شد که حزب ما تا مدتی از بخش متنابهی از قشرهای ضدامپریالیستی منفرد شود و نقش رهبری سیاسی را در مسئله ملی کردن نفت از دست دهد...»[۱]

«حزب توده‌ی ایران» که حل مسئله نفت را موکول به استقرار «حاکمیت ملی و انهدام عوامل استعمار» می ساخت و هر نوع مبارزه‌ای با شرکت نفت جنوب را قبل از استقرار حاکمیت ملی بی‌ثمر می دانست در آستانه‌ی تصویب قانون «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» از کمیسیون مخصوص نفت و مجلس شورایملی می خواست که در آن قانون اسمی از پرداخت غرامت برده نشود.[۲]

لکن «جبهه ملی» می گفت: «قبول پرداخت غرامات تعهدی برای ملت ایران ایجاب نمی کند که فلان مبلغ را مثلاً بپردازد. چه پرداخت غرامات در مرتبه‌ی دوم است که محتاج رسیدگی و محاسبه و دعاوی طرفین است. و در این مورد ملت ایران با شرکت نفت حساب‌ها دارد که در محاکم آزاد بین‌المللی طرح خواهد کرد.»[۳]

جریان حوادث، صحت نظر «جبهه‌ی ملی» را ثابت کرد. زیرا منظورداشتن پرداخت غرامت در قانون ملی شدن صنعت نفت در تمام مجامع بین‌المللی بنفع ایران تمام شد.

ضمناً در شرایطی که ملت ایران سرگرم مبارزه برای طرد شرکت نفت جنوب بود و عوامل داخلی شرکت نفت هر روز توطئه جدیدی در راه این مبارزه می چیدند، و لذا کاملاً ضروری بود که کلیه‌ی نیروها در راه اصلی مبارزه مصرف شود، رهبری «حزب توده‌ی ایران» به عنوان نخستین قدم در مبارزه با شرکت نفت شعارهای تند و تیز و خیالبافانه‌ای مطرح می ساخت. مثلاً از شرکت نفت می خواست که مزد کارگران را «براساس متغیر حداقل هزینه‌ی زندگی» بالا ببرد، به کارگران «در هر هفته یک روز و در هر سال پنج روز مرخصی با حقوق بدهد، برای کارگران خانه بسازد و پلیس اختصاصی شرکت را منحل کند و غیره. و از دولت می خواست که به احزاب و اجتماعات و سندیکاها در سراسر ایران «منجمله در قلمرو شرکت نفت» آزادی بدهد، حکومت نظامی را موقوف

۱ـ از قطعنامه‌ی پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» در باره‌ی روش حزب در مورد مسئله ملی شدن صنایع نفت ۵ـ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶.

۲ـ «نوید آینده»، شماره‌ی ۱۴، ۲۹/۱۲/۴ «در باره‌ی پیشنهاد رئیس کمیسیون نفت».

۳ـ «جبهه آزادی»، شماره‌ی ۲۵، ۲۹/۱۱/۱۸ «ولی این «حزب توده‌ی ایران» نیست که...»

کند، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد سازد و تصمیمات مجلس مؤسسان را ملغی کند.[۱] بدیهی است که ملی کردن صنعت نفت به عنوان مرحله‌ای از مبارزه، محتاج ایجاب این همه درخواست نبود. زیرا ملت ایران شرکت نفت جنوب را از کشور طرد می کرد، پس چه لزومی داشت که از آن شرکت تقاضای خانه‌سازی برای کارگران بکنیم. ثانیاً مبارزه با امپریالیسم که خطرناک‌ترین دشمن خلق و مهمترین پشتیبان هیئت حاکمه است و طرد استعمار از کشور اولین قدم حقیقی در راه رسیدن به هدف‌های فوق است نه بالعکس. و این نظر رهبری «حزب توده» جز تعبیری نو از این که «قبلاً حاکمیت ملی را برقرار کنیم و سپس با تاب وتوانی کافی به سراغ نفت برو یم» چیز دیگری نبود.

با کمال تأسف نه تنها از فرصت بسیار مناسبی که برای تشکل و تجمع تمام نیروهای ملی و ضداستعماری در پیرامون یک خط مشی صحیح، قاطع و ثمربخش پیش آمده بود، بهره گیری نشد؛ بلکه اقداماتی که به ظاهر تحت عنوان اختلاف شعار و روش و در باطن برای بدست آوردن رهبری مبارزه و ارضاء خودخواهی ها و کوته نظری ها به عمل آمد، چنان تفرقه و پراکندگی در میان مبارزین ایجاد کرد که حتا برای حل اختلاف عقیده چوب و چماق مورداستفاده قرار گرفت و کار به برخوردهای اسف‌انگیز و زدوخوردهای خونین بین گروه‌های مختلف مبارزین در تمام کشور ازجمله در صحنه‌ی دانشگاه کشید ــ تفرقه و تشتتی که هنوز آثار شوم و زیانبخش آن زایل نشده و مانع و رادع مهمی در اتحاد و یکپارچگی صفوف مبارزین راه آزادی مردم ما است.

به این‌ترتیب نیروهایی که می باید صرف مبارزه با امپریالیسم می شد، بدون هیچ دلیل معقول و پسندیده‌ای مصروف مبارزه با یکدیگر و تهمت زدن بهم و مأیوس ساختن مردم و دور کردن آنها از میدان مبارزه شد. به نظر ما با توجه به سوابق امر شعار «ملی کردن صنعت نفت در جنوب» و مستثنا کردن سایر نقاط ایران از این قانون به حق شبهه ها و سؤظن هایی برمی انگیخت. لذا کاملاً منطقی و ضروری می نمود که تحت همان شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»، جبهه‌ی مؤتلف نیرومندی تشکیل می شد تا استعمارگران و جیره‌خواران آنها نتوانند به آسانی دست‌آوردهای گرانبهای مردم ما را پایمال سازند.

نکته‌ی جالب توجهی که دراین جا باید ذکرشود اختلاف روش میان «حزب توده‌ی ایران» و سیاست دولت شوروی در مسئله ملی کردن صنعت نفت بود.

روزنامه های «جبهه‌ی ملی» و در رأس آنها «شاهد» چنین وانمود کردند که دولت شوروی مخالف ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران بود. حال آن که تمام مطبوعات و رادیوهای شوروی طی مدتی که مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در کشور ما جریان داشت، از این شعار دفاع کردند. اینک دراین مورد خلاصه‌ای از مقاله‌ی روزنامه‌ی «حجار» رادر زیر می آوریم:[۲]

۱ـ «مردم»، شماره‌ی ٦٤، مورخه‌ی ۲۹/۱۰/۲، «ملت ایران می خواهد بطلان امتیاز نفت جنوب و ملی ساختن آن هرچه زودتر از طرف مجلس اعلام شود.»

۲ـ «حجار»، شماره‌ی ۲ (۳۹)، ۳۰/٤/۱٦.

«... روش دولت شوروی از ابتدا یکنواخت صریح و موافق «ملی کردن صنعت نفت» بوده در صورتی که روش دستگاه رهبری «حزب توده» گوناگون، متغیر، ناپایدار، مبهم و بطورکلی مخالف «ملی کردن صنعت نفت» بوده است.

سیاست شوروی در تمام مدت مبارزه، از هر عملی که موجب تضعیف آن شود خودداری کرده در صورتی که دستگاه رهبری «حزب توده» تا یک هفته پیش گاه آشکار و گاه در پرده ولی مرتباً با «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» مخالفت کرده و غالب روش های آن موجب تضعیف اجرای این شعار بوده است.

... اولین‌بار که مطبوعات شوروی درباره‌ی مبارزه وسیع ضداستعماری مردم ایران با شرکت نفت و شعار آن اظهارنظر کردند، در شماره ۲ سال جاری مجله «عصر جدید» به تاریخ ۷ ژانویه (۱۵ دیماه ۱۳۲۹) بود. این مجله در مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانیان علیه استثمار مستعمراتی قیام می کنند» نوشت:

«ایرانیان خواستار الغاء امتیازات اعطا شده به شرکت نفت انگلیس و ایران که اداره‌ی آن از طرف لندن صورت می گیرد و ملی شدن صنعت نفت است... اکنون چندتن از نمایندگان مجلس تقاضا دارند امتیاز ۱۹۳۳ ملغی و صنعت نفت ملی شود و سپس قسمتی از اظهارات آقای «نریمان» را به عنوان «عضو جبهه‌ی ملی» نقل و آنرا تأیید کرد.

ولی در همان موقع روزنامه «مردم» شعار «ملی کردن» را «خیانت» به ملت ایران شمرد و روزنامه‌ی «بسوی آینده» نوشت: «پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت هم مانند عنوان «جبهه‌ی ملی» بسیار خوش‌ظاهر است. «جبهه‌ی ملی» که تاچندی پیش از کنارآمدن با انگلیسی ها سخن می گفت، صحبت از ملی کردن صنایع نفت را پیش کشیده است.» (شماره‌ی ۲۵ آبان)[1]

... همچنین مجله‌ی «عصر جدید» در شماره ۷ مارس خود (۱۵ اسفند ۱۳۲۹) مجدداً نوشت: «در سراسر کشور تظاهرات وسیع مردم صورت گرفته که خواهان انحلال شرکت و ملی شدن نفت تمام کشور بودند.» ولی درست در همین تاریخ «جمعیت مبارزه با شرکت نفت» به بحبوحه‌ی مبارزه‌ی خود بر سر شعار «اعلام بطلان امتیاز و قرارداد نفت جنوب و ملی ساختن آن» رسیده بود و ارگان و روزنامه های وابسته به آن، شعار «سراسر کشور» را «خائنانه» اعلام می داشتند وهرکسی که از کلمات «آن» و «بطلان» پافراتر گذارد «خائن» و دارای «سوءنیت» معرفی کردند. مثلا «ستاره‌ی آسیا» ارگان جمعیت در شماره ۲۸ اسفند نوشت «کسانی که مسئله را به صورت «امکان الغاء قرارداد» مطرح می کنند، به ملت ایران قصد خیانت دارند. ولی کسانی را نیز که دانسته فرق شعار ما را با این قبیل عناوین ندیده می گیرند، نمی توانیم خالی از سوئیت بدانیم.»

... نکته‌ی قابل دقت این است که این اختلاف نظر میان مطبوعات شوروی و مطبوعات «حزب توده»، تنها به موضوع «ملی کردن صنعت نفت» محدود نمانده بلکه به قضاوت در ماهیت

۱ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۱۶۳، ۲۹/۸/۲۵ تفسیر اخبار.

«جبهه‌ی ملی» نیز کشیده شد. شاید کمتر کسی باشد که نداند در روزنامه «مردم» و جزوه‌ی «ماهیت جبهه‌ی ملی» و روزنامه‌های «همگام» با «حزب توده»، ده‌ها بار «جبهه‌ی ملی» را یک «جبهه‌ی امپریالیستی»، و «ضدملی» و «عامل استعمار» و نظائر آن را معرفی کرده‌اند.

... اما روزنامه‌ی «در راه صلح پایدار ودموکراسی توده‌ای» «ارگان «دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست (کمینفرم)» در شماره‌ی ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ (۳۰ فروردین ۱۳۳۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «در ایران چه روی می دهد؟» نوشت:

«کوشش حکومت‌های دست‌نشانده‌ی انگلیس برای این که مجلس را وادار به تصویب «قرارداد الحاقی نفت» بسازند، هم با مخالفت گروه نمایندگان طرفدار امر یکا در مجلس و هم با مخالفت نمایندگان ناسیونالیست متعلق به «جبهه‌ی ملی» مواجه شده. «رزم‌آرا» که در ۱۹۵۰ به حکومت رسید، عقیده داشت که بحران را می‌تواند بوسیله‌ی گرفتن وام از امر یکا و افزایش درآمد از محل شرکت نفت انگلیس و ایران که ناشی از «قرارداد الحاقی» است حل کرد. نمایندگان «جبهه‌ی ملی» از جانب خود اعلام می کردند که تنها به وسیله‌ی محو استیلایی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران اعمال می‌شود، ممکن است بر بحران اقتصادی و مالی فائق آمد.»

ولی درست در همان موقع «بسوی آینده» می نوشت: «دسته‌ی سازشکار جبهه‌ی ملی چاره‌ای جز محکومیت و شکست ندارد.» (شماره اول اردیبهشت)[1] و «جبهه‌ی ملی به درجه‌ی پست‌ترین دشمنان مخالف تنزل کرده است.» (چهارم اردیبهشت)[2] و «جبهه‌ی ملی» که در هفته‌های اخیر نقاب از چهره برگرفته است در کار توطئه‌ی خائنانه علیه مصالح ملت ایران همدست بوده. مسئله نفت با آن که علی الظاهر تمام شده و مجلس ایران تصمیم نهایی خود را اتخاذ کرده است، هنوز وسیله‌ای است برای توطئه‌های سیاست‌های امپریالیستی خارجی و عوامل داخلی آنها. عمال آشکار امپریالیزم و دار ودسته سازشکار «جبهه‌ی ملی» می خواهند در پناه اختناق ملت ایران به نحو «مطلوب» حل کنند (فوق‌العاده «بسوی آینده»، ۶ اردیبهشت). اما پس از تشکیل دولت دکتر «مصدق» بازهم این اختلاف میان مطبوعات شوروی و مطبوعات «حزب توده» در نظر یه‌ی آنها نسبت به این دولت وجود داشت.

روزنامه‌ی «اطلاعات» در شماره‌ی دوم خرداد ضمن اخبار خود می‌نویسد: «مطبوعات مسکو دیروز سرمقالات خود را به بحث در باره‌ی ایران اختصاص داده بودند و تحت عنوان «مداخله‌ی انگلیس و امر یکا در امور داخلی ایران» نوشته بودند: «نامه‌ای که اخیراً وزیر دارایی ایران به شرکت سابق داد و در آن پیشنهادهای شرکت نفت انگلیس دایر بر ارجاع مسئله نفت به حکمیت را رد کرده از طرف دکتر «محمدمصدق» نخست‌وزیر ایران تهیه شده بود و این نامه نه‌تنها پاسخ به شرکت نفت بود، بلکه بطورکنایه و غیرمستقیم پاسخ دندان‌شکنی است به دولت‌های انگلیس و امر یکا که بدون

۱- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۵٤، ۳۰/۲/۱ سرمقاله.

۲- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۵٦، ۳۰/۲/٤ سرمقاله.

سبب خود را در قضیه نفت آلوده کرده‌اند.»

اما «بسوی آینده» در همان روز دوم خرداد تحت عنوان «دولت دکتر «مصدق» تنها در لفظ با امپریالیسم امریکا و انگلیس مخالفت می کند» راجع به همین نامه چنین می نویسد: «اخیرا دولت دکتر «مصدق» با کوشش زیادی این گونه وانمود می کند که با تشبثات تهدیدآمیز امپریالیست های انگلیسی و امریکایی مخالف است. وزارتخانه های دارایی و خارجه‌ی ایران با ارسال یادداشت ها و تذکاریه هایی به شرکت نفت و سفارت امریکا روش مداخله جویانه‌ی نفت‌خوران انگلیسی و پشتیبانان امریکایی آنها را موردانتقاد قرار داده‌اند.

اما با نوشتن جملات و یادداشت ها هرچند هم پر از کلمات زرق و برق راجع به «استقلال» و «حاکمیت ملی» باشد نمی توان امپریالیسم را از ایران بیرون کرد.»[۱]

هم‌چنین روز ۱۴ خرداد روزنامه‌ی «ستاره‌ی سرخ» تحت عنوان «مبارزه با امپریالیسم در ایران» نوشت: «دولت و ملت ایران جدا تصمیم گرفته‌اند مملکت ایران را از چنگال های خونین عمال «وال استریت» نجات دهند.

نفت ایران دیگر ملی شده و به تمام معنی به دولت و مردم ایران تعلق دارد و مساعی انگلستان و امریکا برای جلوگیری از اجرای این قانون یک نوع تجاوز به حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران بشمار خواهد رفت.» ولی «بسوی آینده» در همان روز ۱۴ خرداد می نوشت «دکتر «مصدق» با سیاست مردد و ناتوان خود به اجرای توطئه های خیانت‌آمیز امپریالیست های انگلیسی و امریکایی کمک می کند.»[۲]

اما این اختلاف نظر و روش از طرف رهبر «حزب توده‌ی ایران» نادیده انگاشته می شد و در مطبوعات مخفی و علنی آن حزب انعکاس نمی یافت تا اعضای حزب از آن آگاه نشوند.

بالاخره در حالی که مبارزه با شرکت نفت جنوب و امپریالیسم انگلستان با شدت و قاطعیت تمام ادامه داشت «حزب توده‌ی ایران» در ترویج این عقیده می کوشید که «جبهه‌ی ملی» و دکتر «مصدق» جز جایگزین کردن امپریالیسم امریکا بر سرجای استعمار انگلستان منظور و مقصودی ندارد و روزنامه‌ی «مردم» ارگان آن حزب می نوشت: «... کاملا آشکار است که وقتی انگلیس ها «رزم‌آرا» این عامل صدیق خود را به عنوان سنگ بزرگ در ترازو گذاشتند، امریکایی ها نیز با سؤاستفاده از افکار و احساسات ملت ایران بزرگترین سنگ خود یعنی ملی کردن صنعت نفت را بدست اقلیت در کفه‌ی دیگر ترازو جای دادند.»[۳]

۱- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۷۶، ۳۰/۳/۲ سرمقاله.

۲- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۸۶، مورخه‌ی ۳۰/۳/۱۴ سرمقاله.

۳- روزنامه‌ی «مردم» شماره‌ی ۹۲، مورخه‌ی ۳۰/۴/۱۵.

فصل دهم

دکتر مصدق
بر سریر قدرت

دکتر «محمد مصدق» بر سر یر قدرت

گفتیم که روز هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ مجلس شورایملی برای اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت، دکتر «محمد مصدق» را به مقام نخست‌وز یری برگز ید تا با بر یتانیای کبیر دست و پنجه نرم کند و آرز وی دیر ین ملت ما را در طرد استعمار حیله گر و کهنه کار انگلیس جامه‌ی عمل بپوشاند.

حال به‌بینیم این فرد میهن‌پرست و فرزند وفادار ملت ایران که مزاجی نحیف و رنجور اما اراده‌ای قوی و پولادین داشت چه کسی بود.

دکتر «مصدق» کی بود؟

دکتر «محمد مصدق» (مصدق‌السلطنه) فرزند «میرزا هدایت‌اله وز یردفتر» از خانواده‌ی «آشتیانی»[1] و «نجم‌السلطنه‌ی قاجار» از بستگان نزدیک «مظفرالدین‌شاه» بود (پدر و مادر).

وی اولین فعالیت آزادیخواهانه‌ی خود را در دوران مشروطیت و سلطنت «محمدعلیشاه» انجام داد و چون «محمدعلیشاه» بر آزادیخواهان چیره شد «مصدق» نیز به ار و پا تبعید شد و در آنجا با استفاده از فرصت به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.[2]

دکتر «مصدق» در دولت «مشیرالدوله» که با حمایت افکار عمومی برای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و رد آن بر سر کار آمد، سمت وز یر عدلیه را داشت و هنگام کودتای ۱۲۹۹ در مقام استانداری فارس بود. همین که «سیدضیاءالدین» در اجرای نقشه‌ی وزارتخارجه‌ی انگلستان دست به کودتا زد، دکتر «مصدق» جزو اولین کسانی بود که به مخالفت با کودتاچیان برخاست و ابلاغیه دولت کودتا را

۱- خانواده‌ی «آشتیانی» یکی از ارکان هیئت حاکمه‌ی یکصدو پنجاه‌ساله اخیر ایران است و خانواده‌های «دفتری»، «قوام»، «وثوق»، «مستوفی»، «فرهاد»... از آن منشعب‌اند.

۲- Encyclopedia Britanica- Mossadegh صفحه‌ی ۸۴۹.

در فارس انتشار نداد، به قول «حسین مکی» مخالفت دکتر «مصدق» نخستین ضربتی بود که بر شالوده‌ی حکومت کودتا وارد شد و به دیگران جرأت و جسارت بخشید.»[۱]

پس از سقوط حکومت «سیدضیاء» و رد قرارداد ۱۹۱۹ و برکناری مستشار مالی انگلیسی که طبق همین قرارداد نظارت بر مالیه ایران را عهده‌دار بود، مجلس چهارم جهت موازنه بودجه و اصلاح و تصفیه تشکیلات وزارت مالیه اختیاراتی به مدت سه ماه به دکتر «مصدق» داد.

در این باره «ملک‌الشعراء بهار» می نویسد: «از کارهای عمده‌ی مجلس چهارم بودجه‌بندی کشور بود... که به اهتمام وزیر مالیه‌ی «قوام‌السلطنه دکترمصدق» صورت گرفت.»[۲] اما به گفته دکتر «مصدق»!! دراثرتحریکات سیاست خارجی... اصلاحاتی که با خون‌جگر صورت گرفته بود به کلی از میان رفت.»[۳]

دکتر «مصدق» در دوره‌ی پنجم مجلس شورایملی به نمایندگی از تهران انتخاب شد و در جلسه‌ی تاریخی نوزدهم آبانماه سال ۱۳۰٤ که با توطئه چینی و تمهیدات قبلی درجهت خلع سلطنت از «قاجاریه» و تفویض پادشاهی به «رضاخان پهلوی» تشکیل شده بود به شدت با انتخاب «رضاخان» به سلطنت مخالفت ورزیده گفت: «... نسبت به سلاطین «قاجاریه» من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به این مملکت نکرده‌اند که من امروز بتوانم دفاع کنم... آمدیم گفتیم قاجاریه بد. خیلی خوب کسی منکر نیست باید تغییر کند. خوب کی بیاید؟

البته امروز کاندید مسلم آقای «رئیس‌الوزراء» است. خیلی خوب. «رئیس‌الوزراء» رفت مسند سلطنت را اشغال کرد. آیا امروز در قرن بیستم می‌شود گفت یک مملکتی مشروطه است و پادشاهش مشغول کار است. پادشاه، رئیس‌الوزراء وزیرجنگ یا رئیس‌کل‌قوا یک نفر است؟ آیا این استبداد صرف نیست؟ در زنگنبار هم‌چنین حکومتی نیست. اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید ازروزاول بیایید و بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...

من که اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه‌ام کنند، ریزریزم کنند و «آقاسیدیعقوب» (انوار) هزار فحش به من بدهد، به این شکل حکومت رأی نخواهم داد...»[۴]

در پاسخ همین مخالفت بود که «رضاشاه»، دکتر «مصدق» را توقیف و به بیرجند تبعید کرد. اما دوستی و آشنایی فرزند دکتر «مصدق» با «ارنست پرون» سویسی که یکی از رفقای «محمدرضاپهلوی» ولیعهد ایران بود، سبب شد که «محمدرضا» بنا به درخواست «ارنست پرون»

۱- کتاب «تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران» صفحه‌ی ۱۳٤.

۲- «تاریخ مختصر احزاب سیاسی»، صفحه‌ی ۲۵۹.

۳- «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۰۹، مورخه‌ی ۳۱/۱۱/٤، از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

٤- مذاکرات مجلس جلسه‌ی ۲۱۰ مورخه ۱۳۰٤/۸/۱۹.

شفاعت دکتر «مصدق» را پیش پدر برد و بر اثر این شفاعت دکتر «مصدق» از زندان بیرجند آزاد و به ملک شخصی خود احمدآباد منتقل شد و در همان‌جا تحت نظر قرار گرفت. پس از حوادث شهر یورماه ۱۳۲۰ دکتر «مصدق»نیز مانند سایر زندانیان سیاسی آزاد شد و با شرکت در انتخابات دوره‌ی چهاردهم فعالیت سیاسی خود را از نو آغاز کرد.[۱]

دکتر «مصدق» انسانی بود متواضع و آزادمنش و به قول خود («هیچ لذتی را نمی‌توانست با حظ آزادی عقیده و بیان برابر کند»[۲] و به همین لحاظ پس از انتخاب به مقام نخست‌وزیری به شهربانی کل کشور دستور زیر را صادر کرد: «شهربانی کل کشور ــ در جراید ایران آن‌چه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود هرچه نوشته باشند و هرکه نوشته هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد...»[۳]

دکتر «مصدق» مدافع حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی ایران بود. خود وی در این باره می‌گوید: «... برای حفظ قانون اساسی من آن‌قدر که تاب و توانایی تحمل رنج و مشقت و تبعید و زندان را داشته‌ام تا سرحد مرگ به ملت حقشناس ایران آزمایش وفاداری داده‌ام... من از سنین جوانی تا امروز که سنین کهولت و نقاهت و رنج پیری را طی می‌کنم خدمتگزار مردم بوده و به سهم ناچیز خویش برای حفظ اصول قانون اساسی رنج سخت‌ترین حوادث را بر خود خریده‌ام.»[۴]

وی خواستار آن بود که «شاه سلطنت کند نه حکومت.» و در این خواسته حکومت مشروطه‌ی انگلستان را معیار و ملاک خود قرار داده می‌گفت: «پادشاهان مشروطه‌ی جهان باید از پادشاه مملکت مشروطه‌ی اصلی تبعیت کنند و آن پادشاه انگلستان است...» و به استناد همین امر به «محمدرضاشاه» اظهار می‌داشت: «... اعلیحضرت باید حساب خودتان را با حساب «شاه فقید» یکی نکنید، زیرا ورشکست می‌شوید... در امور دولت دخالت نکنید.»[۵]

اما هنگامی که «محمدرضاشاه» به نصایح او گوش نکرده برای تأمین منافع استعماری انگلستان و امریکا در امور دولت دخالت کرد، دکتر «مصدق» در برابر او و عوامل ارتجاع داخلی ملاحظه‌کاری نشان‌داد و بنا به خصلت طبقاتی و پیوندهای خانوادگی مدارا و مماشات را بر مبارزه‌ی قطعی با آنان ترجیح داد.

به عنوان مثال با این که دکتر «مصدق» مجلس موسسان سال ۱۳۲۸ و مصوبات آنرا غیرقانونی و خلاف اصول مشروطیت و حقوق مردم می‌دانست، از بنیانگذار چنین مجلسی تعریف و تمجید کرده می‌گفت: «... خدا شاهد است آقایان این «شاه» وطن خودش را دوست دارد، با حسن

۱- فعالیت سیاسی دکتر «مصدق» بعد از دوره‌ی چهاردهم در فصول مختلف این کتاب شرح داده شده است.

۲- «کیهان» شماره‌ی ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/٤ از پیام دکتر «مصدق» به ملت ایران.

۳- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۵۰۸، ۳۰/۲/۱۱ خبرهای کشور.

٤- «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/٤ از پیام دکتر «مصدق» به ملت ایران.

۵- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۲۳۳، ۲۹/۳/٤ مذاکرات مجلس.

نیت است و وآله شاید کسی از ما به‌قدر او حسن نیت ندارد.»[۱]

تاریخ بخوبی نشان داد که این عقیده چقدر خوشباورانه، زیانبخش و دور از حقیقت بود. دکتر «مصدق» در حالی که سرسختانه و مجدانه با امپریالیسم انگلستان مبارزه می کرد، با خوشبینی بی‌حسابی از دولت امریکا، که به حیله و نیرنگ خود را مدافع آزادی ملت‌ها نشان می‌داد، امید پشتیبانی و مساعدت داشت. اما هرگز زیر بار تحمیلات دولت امریکا نرفت و یوغ بردگی امپریالیسم امریکا را به گردن نگرفت. دکتر «مصدق» در تمام دوران زمامداری خود از سازش با شرکت‌های نفتی انگلیسی و امریکایی امتناع کرد و کلیه‌ی کوشش‌های آنها را درجهت ادامه‌ی غارت منابع زرخیز کشور ما با ناکامی مواجه ساخت.

دکتر «مصدق» به امید جلب مساعدت دولت امریکا در به راه‌انداختن صنعت نفت کشور ما به دست مردم ایران و پرهیز از متهم شدن به همکاری با اردوگاه سوسیالیسم از نزدیکی و همکاری با کشورهای سوسیالیستی اجتناب می کرد. اما هنگامی که وی از کمک امریکا ناامید شد و برای فروش نفت به سوی شرق روی آورد و استرداد طلاها و مطالبات ایران را از دولت شوروی خواستار گردید، دست رد به سینه‌ی او گذاشته شد.

دکتر «مصدق» در عین‌حال که طرفدار استقرار حاکمیت ملی و طرد استعمار بود، بنا به خصلت طبقاتی از گسترش نهضت انقلابی و عمیق‌تر شدن آن در میان مردم زحمتکش بیم داشت. بطورقطع و یقین روش شرم‌آور رهبری «حزب توده‌ی ایران» در جریان مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت و مبارزه‌ی کینه‌توزانه‌ی آن حزب با شخص دکتر «مصدق» به عنوان «عامل سرسپرده‌ی امپریالیسم امریکا» و دنباله‌روی کورکورانه‌ی کمیته مرکزی «حزب توده‌ی ایران» از سیاست دولت شوروی، این بیم و هراس را تشدید می کرد و برای ملت ما جز برخوردهای خونین، اتلاف بیهوده‌ی نیروهای مبارزه، تفرقه و تشتت و کینه و خصومت در بین مبارزین ــ که بخوبی مورد بهره‌برداری ارتجاع و استعمار قرار می گرفت ــ و گمراهی و بدبینی مردم نسبت به اصیل‌ترین مبارزه‌ی ضداستعماری کشور ثمره‌ی دیگری ببار نمی آورد.

دکتر «مصدق» فرزند خلف و شایسته‌ی ملت ایران، انسانی بود میهن‌پرست، ناسیونالیست و ضداستعمار که مشتاقانه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور عزیز ما ایران را آرزو می کرد و بزرگترین خدمت او به ملت ما مبارزه‌ی سرسختانه و پیگیرانه‌اش در راه ملی کردن صنعت نفت و رد توطئه‌های غارتگرانه امپریالیسم انگلیس و امریکا در جهت تسلط بر منابع نفتی کشور ما بود و درست به همین لحاظ نام دکتر «محمد مصدق» به عنوان یکی از ارجمندترین مدافعین منافع ملی مردم ما و خدمتگزار وفادار ملت ایران در صفحات تاریخ کشور ما جاویدان خواهد ماند.

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۲۳۳، مورخه‌ی ۲۹/۳/٤ مذاکرات مجلس.

کوشش دکتر «مصدق» برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت

پس از آن که دکتر «مصدق» زمام امور را در دست گرفت، انتظار می رفت که وی وزراء خوود را از میان عناصر خوشنام، صالح و فعال در داخل یا خارج «جبهه ی ملی» انتخاب کند. اما دکتر «مصدق» بنا به رو یه ی سیاسی خاص خود و به احتمال قوی برای راضی نگهداشتن و ساکت کردن جناح های مختلف هیئت حاکمه، وزرا و همکاران دولتی خود را از عناصری که در دولت های سابق نیز شرکت داشتند، برگز ید. ازجمله «جواد بوشهری» عامل نشاندار انگلستان را به وزارت راه منصوب کرد.

تشکیل این کابینه اولین شکاف را در میان اعضاء موسس «جبهه ی ملی» ایجاد کرد. از جمله «عبدالقدیر آزاد» به علت مخالفت با ترکیب دولت از «جبهه ی ملی» وفراکسیون وطن کناره گیری کرد.[۱] و «آیت اله کاشانی با یک اعلامیه ی چندسطری خود را از مداخله در طرز تشکیل این دولت برکنار دانست.»[۲]

دولت انگلستان زمامداری دکتر «مصدق» را با این خبر استقبال کرد: «انگلیس ها پس از نخست وز یر شدن دکتر «مصدق» گفته اند که ما رابطه مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می ساز یم.»[۳]

و در اجرای این منظور سفیر انگلیس در تهران به حضور «شاه» رسیده از وی خواست که قانون خلع ید را توشیح نکند. اما مطابق اصل ٤٩ متمم قانون اساسی «شاه» هرگز نمی تواند اجرای قوانین مصوب مجلس شورایملی را تعو یض یا توقیف کند. لذا انجام این تقاضا مقدور نشد.

سپس شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان قانون ملی شدن صنعت نفت را نقض یک طرفه قرارداد ۱۹۳۳ دانسته، به دولت ایران شدیداً اعتراض کردند و نماینده ی شرکت نفت در تهران تقاضا کرد که اختلاف به داوری مراجعه شود. اما دکتر «مصدق» در جواب پیام «مور یسون» وز یرخارجه انگلیس اعلام داشت که ملت ایران می خواهد با استفاده از حق حاکمیت ملی اداره ی منابع نفت خود را به عهده داشته باشد و به مشتری های سابق شرکت نفت نیز به نرخ عادلانه بین المللی نفت بفروشد. ضمناً حاضر است به دعاوی شرکت سابق هم رسید گی شود.

روز بیست وهشتم اردیبهشت ماه دولت امر یکا در باره ی نفت ایران و مذاکراتی که در واشنگتن و لندن بین مقامات انگلیسی و امر یکایی به عمل آمده بیانیه ی ز یر را منتشر کرد: «کشورهای متحدامر یکا در باره ی اختلاف دولتین ایران و بر یتانیا راجع به نفت ایران نگرانی عمیق دارد... کشورهای متحدامر یکا می خواهد این اختلاف بطور دوستانه حل شود. ز یرااین اختلاف نه تنها برای دو طرفی که مستقیماً ذینفع هستند، بلکه برای تمام دنیای آزاد نیز خطیر است.

۱ـ «داد»، شماره ی ۲۹۰۳، ۳۰/۲/۲۲ مهمتر ین اخبار.

۲ـ «داد»، شماره ی ۲۰۹٤، ۳۰/۲/۲۳.

۳ـ «داد»، شماره ی ۲۰۸۷، ۳۰/۲/۱۳ یادداشت روز.

... از آنجا که در باره‌ی روش کشورهای متحده‌ی امر یکا گفتگوهایی شده است، مصلحت چنین است سیاستی را که در مذاکرات خود با نمایندگان ایران و بریتانیای کبیر اتخاذ کرده‌ایم تشریح کنیم. لزوم حل اختلاف را به طریق دوستانه و از راه مذاکرات و هم‌چنین لزوم احتراز از تخویف و تهدید به اقدام یک جانبه را به هر دو دولت تأکید کرده‌ایم.

هنگام مذاکره‌ی خود با دولت بریتانیا این عقیده را اظهار کرده‌ایم که با ایرانیان ترتیباتی بدهند که کنترول بیشتری در اداره‌ی امور نفت و منافع بیشتری از استخراج منابع نفت خوزستان داشته باشند و تمایلی را که ایرانیان در این باب اظهار کرده‌اند، شناخته شود.

در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطیری را که در نتیجه‌ی الغاء یک‌طرفانه روابط دوستی که بر قرارداد مترتب است و کشورهای متحدامر یکا قویا مخالف آن خواهد بود تذکر داده‌ایم.

... شرکت‌های امر یکایی.... به دولت امر یکا اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یک جانبه دولت ایران برضد شرکت انگلیسی، مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به عهده بگیرند. علاوه بر این متخصصین نفت چه از لحاظ کفایت و چه از نظر تعدادی که لازم است به جای متخصصینی که اکنون در ایران مشغول هستند گمارده شوند، به علت کمیابی متخصص در رشته‌ی مخصوص هم درامر یکا وهم درکشورهای دیگر،عقیده‌ی ممالک متحده امر یکا بر این است که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافعی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه‌حلی بیابند (و خواهند یافت) تا دو باره روابطی را برقرار سازند که براساس آن هر یک از طرفین نقش کامل خود را در نیل به آن هدف مشترک بخوبی ایفا کنند. چنین به نظر می‌رسد که از طریق این نوع مذاکره آمال و منافع ایران تأمین شودو منافع انگلستان محفوظ بماند و تهیه مهم و لازم نفت ایران به بازارهای جهان آزاد کماکان ادامه یابد...»[1]

همان روز از طرف دولت انگلیس نیز تذکاریه‌ای به دولت ایران تسلیم شد حاکی از این که قرارداد ۱۹۳۳ معتبر است و در صورت لغو یک جانبه‌ی آن انگلستان علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت خواهد کرد. ضمناً انگلستان حاضر است فوراً هیئتی را به تهران اعزام دارد تا نسبت به شرایط یک قرارداد جدید مذاکره کنند.

اما چون دولت ایران دخالت انگلیس را در اختلاف بین یک شرکت خصوصی و دولت ایران را بی‌مورد می‌دانست لذا وزارت دارایی به شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد که ملی کردن صنعت نفت ناشی از حق حاکمیت ملی است و وجود قراردادهای خصوصی بر فرض صحت آنها مانع اجرای این حق که مبتنی بر اصول بین‌المللی است نیست. ضمناً از شرکت خواست که برای ترتیب کار و اجرای قانون مزبور نمایندگان خود را معرفی کند.

دولت ایران در پاسخ بیانیه‌ی دولت امر یکا نیز یادداشتی فرستاد مبنی براین که صلاح اندیشی دوستانه‌ی یک دولت خارجی جز مداخله در امور داخلی کشور ما چیز دیگری نیست و

۱- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۵۲۱، مورخه‌ی ۳۰/۲/۲۸ بیانیه امر یکا.

از آن دولت تقاضا کرد که مانند سابق روش بی طرفانه و دوستانه‌ی خود را از دست ندهد.

روز ششم خرداد دولت انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که آن دولت علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت کرده است و دیوان داوری لاهه نیز شکایت آن دولت را به استحضار ایران رسانید. اما دکتر «مصدق» به دیوان مزبور اطلاع داد که اصولاً آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلاف بین یک دولت و یک شرکت خصوصی را ندارد و طبق حقوق بین‌المللی دولت انگلستان نمی‌تواند شکایت شرکت نفت را به عنوان حمایت دیپلوماتیک از تبعه‌ی خود در دیوان بین‌المللی مطرح سازد.

دهم خرداد «ترومن» رئیس جمهور امریکا طی پیامی به دکتر «مصدق» پس از تشویق دولت ایران به آغاز مذاکره با انگلستان برای انعقاد قراردادی جدید اظهار داشت: «... من می‌دانم که جنابعالی بر نتایج خطیر این وضع قابل انفجار وقوف کامل دارید و مطمئنم شما می‌دانید تا چه اندازه نگرانم که در خصوص این اختلاف هیچ گونه اقدامی به عمل نیاید که منجر به عدم توافق بین ایران و دنیای آزاد شود. یقین دارم که راه‌حلی می‌توان یافت که هم مورد قبول ایران و هم مورد قبول بریتانیای کبیر باشد...»[1]

روز دوازدهم خرداد شرکت نفت به دولت ایران اطلاع داد که نمایندگان خود را برای مذاکره خواهد فرستاد و روز بیستم خرداد مقارن با ورود هیئت انگلیسی به ریاست «جاکسون» هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت مأمور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت نیز در عمارت مرکزی شرکت در خرمشهر استقرار یافته طی اعلامیه‌ای به کارشناسان و کارمندان خارجی شرکت خبر داد که شرکت ملی نفت ایران آنان را که به عنوان مستخدمین آن شرکت می‌شناسند و ادامه کار آنها را می‌پذیرد.

«جاکسون» رئیس هیئت انگلیسی پس از ورود به ایران ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران اظهار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر است با «یک نوع ملی شدن نفت» موافقت کند که در آن محلی هم برای شرکت نفت جنوب وجود داشته باشد و اساس تقسیم عواید بالمناصفه تعیین شود.[2] و چون منظور از اعزام این هیئت ابقاء و ادامه کارشرکت‌نفت انگلیس و ایران بود لذا مذاکرات بی نتیجه ماند و روز بیست ونهم خرداد پس از شکست مذاکرات دولت دستور اجرای قانون ملی شدن نفت را صادر کرد.

عصر همان روز دکتر «مصدق» در پیامی که خطاب به ملت ایران از رادیوتهران ایراد کرد گفت: «... از روز اول زمامداری تمام سعی و مجاهدت این‌جانب به حل مسالمت‌آمیز قضیه نفت معطوف شد و در تمام مکاتبات و مذاکرات با نمایندگان و وابستگان کمپانی سابق مکرر تذکر دادم که اجرای قانون ملی شدن صنعت‌نفت‌برای این است که ملت ایران از یک طرف بندهای سیاسی را

۱- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۵۳۲، مورخه‌ی ۳۰/۳/۱۱ پیام «ترومن» به نخست‌وزیر ایران.

۲- «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، نوشته‌ی «فواد روحانی»، صفحه‌ی ۱۴۵.

از گردن خود بردارد و از طرف دیگر به فقر و بدبختی غلبه کند. آن‌چه توانستیم تسهیلات فراهم آوردیم و طرق حل مشکلات را پیش بینی کردیم و دست خریداران سابق نفت را برای خرید آن بازگذاشتیم و موافقت کردیم آنان هم‌چنان گردش چرخ صنایع مملکت خویش را با نفت خوزستان تأمین کنند ولی ناچار بودیم قانون را اجرا کنیم.

شرکت سابق در جواب اخطار خلع ید که از طرف دولت ایران به او ابلاغ شد اظهار داشت که پیشنهادهایی در زمینه‌ی قانون ملی شدن صنعت نفت دارد و نمایندگان خود را برای بیان مطلب به تهران اعزام می‌دارد. دولت شاهنشاهی با حسن نیت کامل ورود آن هیئت و حتا تمدیدی را که خواسته بودند پذیرفت. ولی دیشب پس از آن که پرده از روی پیشنهادهای آنها برداشته شد معلوم شد که زبان ما را نخواسته‌اند بفهمند. من مکرر چه در مجلس و چه در یادداشت‌ها و بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها اعلام کرده بودم که به هیچ وجه در اجرای قانون که مظهر آرزو و اراده‌ی ملت ایران است نمی‌توانم قصور و مسامحه بکار برم. گویا نمایندگان شرکت این حقیقت را نادیده گرفته‌اند و راه ادامه مذاکرات را بر ما بستند. بنابراین برای این که اجرای قانون ادامه پیدا کند و تأخیر و وقفه‌ای در کار روی ندهد صبح امروز با تصویب کمیسیون مختلط و هیئت دولت تصمیمات لازمه اتخاذ شد و دستور دادم عملیات اجرایی ادامه داده شود.

اکنون به شما هموطنان عزیز که در تهران و ولایات پراکنده‌اید این پیام مخلصانه و صمیمانه را می‌فرستم و از تقویت و حمایتی که در همه‌حال از دولت برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت کرده و می‌کنید قبلاً تشکر می‌کنم و تمنا دارم با آرامش و دوراندیشی بیشتری که شأن و شایسته ملت تاریخی ایران است مراقب اوضاع باشید و صف آهنین وحدت و یگانگی خود را حفظ کنید و نگذارید عوامل و ایادی حریف کهنه کار بر قدرت روحی و نیروی ایمان شما هجوم آورد.

شرکت سابق می‌خواست بدون توجه به حق مسلم حاکمیت ملی و قانون مصوب مجلسین، ما را با دادن چند میلیون لیره علی الحساب گرم مذاکرات دور و دراز نگاهدارد. غافل از این که من اطمینان دارم فرد، فرد شما بادیه و کاسه‌ای را که در خانه دارید حاضرید همه را در راه نجات وطن در اختیار حکومت خدمتگزار خود بگذارید و گلیم زیرپای خویش را در گذرها بفروش برسانید...»[1]

روز چهارم تیرماه وزیرخارجه انگلیس ضمن نطقی در مجلس عوام آن کشور گفت: چون هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت ایران از کشتی های حامل نفت رسید مطالبه می کند[2] لذا «دولت انگلیس به تمام کشتی های نفتکش دستور داده است که از آبادان خارج شوند و حتا اگر لازم باشد نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند تخلیه کنند.» وی درمورد حفظ جان و مال اتباع انگلیسی نیز

۱- «اطلاعات» ۷۵٤۹، ۳۰/۳/۳۰ پیام دکتر «مصدق» خطاب به ملت ایران.

۲- دکتر «مصدق» مایل بود به منظور این که جریان صدور نفت متوقف نشود نفت جنوب با دریافت رسید به کشتی های انگلیسی تحویل شود. از نطق وی در جلسه ۳۰/٤/۲۰ مجلس شورایملی.

گفت: «... نخست‌وزیر ایران و دولت وی باید بدانند که برطبق قوانین بین‌المللی مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیس در ایران است و اگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند دولت انگلستان خود آنرا به عهده خواهد گرفت و برای انجام این منظوروسایل لازم را بکار خواهد برد.» ضمنا وی آشکار ساخت که رزمناو «مور یشوس» را به حومه آبادان اعزام داشته است.[۱]

به این گونه انگلستان از صدور نفت ایران جلوگیری کرد و با فرستادن رزمناو و چتربازان انگلیسی به پایگاه‌های نظامی خود در خاورمیانه به تهدید نظامی متوسل شد. ولی هم‌چنان که روز اول تیرماه روزنامه‌ی «تایمزلندن» نوشت: «... اعزام سربازان انگلیسی را ایرانیان عمل خصمانه‌ا تلقی خواهند کرد و نتیجه‌اش این خواهد شد که یا حکومت فعلی سقوط کرده و یک دولت توده‌ای (کمونیستی) روی کار خواهد آمد، یا ایرانیان دست پیش را گرفته و مندرجات پیمان ایران و شوروی منعقده در سال ۱۹۲۱ را به کمک خود برمی‌انگیزند (درخواست ورود قوای شوروی به ایران)، اوضاع و شرایط بین‌المللی مساعد با اقدام نظامی انگلیس در جنوب ایران نبود.

سیزدهم تیرماه دادگاه لاهه تصمیمی مبنی بر لزوم انجام اقدامات تأمینی برای جلوگیری از «هرگونه عمل زیان‌آور به حقوق طرفین که ادامه بهره‌برداری صنعتی و بازرگانی شرکت نفت انگلیس و ایران را دچار مشکل سازد» اتخاذ و به دولت ایران اعلام کرد. اما دولت ایران در پاسخ اطلاع داد که دیوان داوری لاهه را در رسیدگی به این امر صالح نمی‌شناسد و به رأی صادره در این مورد نیز ارزشی قائل نیست. ضمناً تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل‌متحد مخابره کرده توضیح داد که «چون دیوان داوری لاهه از جاده‌ی عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته است لذا دولت ایران از این تاریخ اعلامیه‌ی مورخ دوم اکتبر ۱۹۳۰ خود را درباره‌ی قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور مسترد می‌دارد.»[۲]

روز هفدهم تیرماه «ترومن» نامه‌ای به دکتر «مصدق» ارسال داشته ضمن تأیید تصمیم دیوان لاهه اطلاع داد که برای حل اختلاف مایل است «اورل هریمن» نماینده‌ی شخصی خود را به تهران اعزام دارد. چنان‌چه نخست‌وزیر ایران موافقت کند با کمال خوشوقتی به این کار اقدام خواهد کرد. و دکتر «مصدق» در پاسخ نامه‌ی مزبور موافقت خود را با اعزام «هریمن» به استحضار «ترومن» رسانید.

در این فاصله صدور نفت ایران به علت کارشکنی و توطئه‌چینی شرکت نفت جنوب و حمایت کارتل بین‌المللی نفت از آن شرکت کاملاً متوقف شد. منظور از این اقدامات گرفتار ساختن ایران به افلاس و ورشکستگی اقتصادی بود تا در برابر استعمارگران سر تسلیم فرود آورد. در حالی که دولت امر یکا چه از نظر ارزی و چه از لحاظ مواد نفتی احتیاجات انگلستان را مرتفع می‌ساخت. در این‌باره دکتر «مصدق» در نخستین جلسه‌ی نمایندگان دوره‌ی هفدهم مجلس شورایملی چنین گفت:

۱- کتاب «پنجاه‌سال نفت ایران»، صفحات ۵۳۵ و ۵۳۶.

۲- کتاب «پنجاه‌سال نفت ایران»، صفحه‌ی ۵۴۷.

«... ما تصور می کردیم اگر ما به عوائد نفت احتیاج دار یم دولت انگلستان هم به نفت ما نیازمند است. چه نفت ما علاوه بر سوخت برای او در حکم کالایی بود که از انگلستان به ممالک دیگر صادر می شد و به این وسیله از فروش نفت ایران تحصیل ارز می کرد و احتیاجات دیگر خود را از سایر کشورها مرتفع می کرد. ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به وسیله‌ی کمک امر یکا برطرف کرد. یعنی از امر یکا دلار گرفت و نفت مورداحتیاج خود را خر یداری کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت‌فشار قرار دهد.»[1]

بیست وسوم تیرماه «اورل هر یمن» با دونفرازهمکاران خود وارد تهران شدند. در آن روز شوم حادثه دردناک و تأسف‌انگیزی روی داد که موجب تألم و تأثر هر ایرانی شرافتمندی شد. در آن روز مأمور ین شهر بانی و ارتش چنان کشتار بیرحمانه‌ای به راه انداختند که هیچ انسانی نمی‌توانست در برابر وحشیگری‌ها و سبعیت نیروهای انتظامی که به روی مردم بی‌سلاح آتش گشودند و سینه‌های جوانان ما را با گلوله‌های گرم مشبک ساختند و بدن زنان و مردان بی گناه را ز یر چرخ های تانک‌ها و زرهپوش‌های «اهدایی دولت امر یکا» خرد کردند، ساکت بنشیند و فر یاد خشم و نفرت خود را بلند نکند.

در برابر چنین هیولای جنایت و وحشیگری مردم شهامت و شجاعت و پایداری بی مثالی از خود نشان دادند. در آن روز مردم تهران قهرمانانه مبارزه کردند و در حدود ۷۰۰ نفر کشته و زخمی از خود بجا گذاشتند.[2] درود به روان شهدای ۲۳ تیر!

این حادثه‌ی خونین چگونه بوجود آمد؟

چندروز قبل از حادثه، «جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران» وابسته به «حزب توده» روز ۲۳ تیرماه را «روز شهدای خوزستان» (بمناسبت یادبود شهدای ۲۳ تیرماه سال ۱۳۲۵ خوزستان) اعلام و مردم را به شرکت در دمونستراسیونی که از طرف آن جمعیت ترتیب داده شده بود دعوت کرد. و چون دمونستراسیون «دوچرخه‌سواران صلحدوست» که روز چهاردهم تیرماه از طرف جمعیت هواداران صلح برگزار شده بود به وسیله‌ی چاقوکشان دکتر «بقایی» و «شمس قنات‌آبادی» موردهجوم قرار گرفته و سبب زخمی شدن عده‌ای از شرکت کنندگان شده بود، لذا جمعیت مز بور ضمن دعوت به دمونستراسیون اعلام داشت که اگر بار دیگر چنین حمله‌ی نامردانه‌ای تکرار شود «مشت محکم کارگران و جوانان و نفرت کلیه‌ی مردم شرافتمند تهران دهان یاوه‌گو یان را درهم خواهد شکست و این رو بهان را بر سر جای خود خواهد نشانید.»[3]

لذا دمونستراسیون ۲۳ تیرماه با تحر یک احساسات قبلی و اطلاع از تمهیدات مفصلی که برای

۱- «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۸۳، ۳۱/۱/۲۳

۲- اطلاعیه رسمی تعداد کشته‌شدگان را بیست‌نفر و زخمی ها رادو یست‌نفرذکرمی کند. اما روزنامه‌ی «طلوع» کشته‌شدگان را یک‌صدنفر و زخمی ها را ششصدنفر می نو یسد.

۳- «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۱۵، مورخه‌ی ۳۰/۳/۱۹ «ای مردم شرافتمند جنوب تهران!»

برهم زدن دمونستراسیون آماده شده بود[۱] و با تدارکاتی که خود شرکت کنندگان در دمونستراسیون دیده بودند، آغاز شد. از سوی دیگر چون در آن روز «هر یمن» نماینده‌ی «ترومن» رئیس جمهور امر یکا وارد تهران می‌شد، این دمونستراسیون نمایشی بود علیه ورود «هر یمن». شبهه‌ای نیست که از سوی پلیس و ارتش و پاره‌ای از وابستگان «جبهه‌ی ملی» که در رأس آنها دکتر «مظفر بقایی» و «حزب زحمتکشان» او قرار داشت توطئه وحشیانه‌ای برای درهم شکستن دمونستراسیون و سؤاستفاده از آن فراهم شده بود.

حال به‌بینیم طرفین مبارزه چگونه این حادثه را ارز یابی می کردند. چه کسانی از آن منتفع شدند و حقیقت قضایا از چه قرار بود؟

رهبری «حزب توده‌ی ایران» که معتقد بود «جبهه‌ی ملی عوامفر یبانه کباده‌ی مبارزه با شرکت نفت را می کشد.»[۲] و دکتر «مصدق» مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپر یالیست‌های امر یکا ندارد، این حادثه را به حساب نخست‌وز یر گذاشت و نوشت: دکتر «مصدق» که «با ورود نماینده‌ی ترومن» به ایران می‌خواهد کار را یکسره کند و سازش خیانتکارانه خو یش را علنی سازد ناچار است که از احساسات ضداستعماری ملت ایران جلوگیری کند...» و «مردم شرافتمند و دلاور را به عنوان خیر مقدم برای نماینده‌ی جنگ‌افروز نفت‌خواران جهان قر بانی کند...»[۳]

رهبری «حزب توده‌ی ایران» که تا آن تار یخ از هر فرصتی برای حمله به «جبهه‌ی ملی» و سران آن استفاده کرده بود، مبارزه خود را علیه دکتر «مصدق» تشدید کرده نوشت: «دولت ضدملی دکتر «مصدق» در راه ملت کشی، فاشیسم، دروغگو یی و اطاعت از سیاست استعماری امر یکا گام نهاده است. ــ روز بروز عمق توطئه بزرگی که دولت دکتر «مصدق» با الهام از منابع امپر یالیستی برضد منافع ملت ایران چیده است آشکارتر می‌شود... دکتر «مصدق» برای این که محیط را آماده برای مذاکره‌ی تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده‌ی استعمار امر یکا سازد، لازم دانسته است ملت را به گلوله به‌بندد و ر یختن خون شایسته‌تر ین فرزندان استقلال‌دوست ملت را ضامن سیاست نوکری خود نزد نماینده‌ی امپر یالیسم امر یکا قرار دهد... راه دولت دکتر «مصدق» راه ملت کشی راه توسل به عملیات فاشیستی راه دروغ‌پراکنی، «گوبلس» منشی راه بند و بست با امپر یالیسم امر یکا و انگلیس و راه فدا کردن منافع ملت ایران در مورد نفت است...»[۴]

هم‌چنین نوشت «دولت ضدمشروطه، ضدآزادی، ضددموکراسی وضدملت[۵]» دکتر «مصدق»

۱ـ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۱۸، مورخه‌ی ۳۰/٤/۲۳ «تحر یکات دسته‌ی (عرب ــ بقایی)».

۲ـ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۲۷۵، مورخه‌ی ۳۰/۲/۳۱.

۳ـ «صلح پایدار» (بجای بسوی آینده)، شماره‌ی ۳، مورخه‌ی ۳۰/٤/۲۲ سرمقاله.

٤ـ «شجاعت» (بسوی آینده) شماره‌ی ۱، مورخه‌ی ۳۰/٤/۲٦ سرمقاله.

۵ـ «رستاخیز خلق» بجای «بسوی آینده» شماره‌ی ۱، ۳۰/٤/۲۸.

با کشتار ۲۳ تیر «می خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپر یالیسم امر یکا اثبات کند و نشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار کند تا مورد پشتیبانی «ترومن» قرار گیرد.»[۱]

و چون دکتر «مصدق» سرلشگر «بقایی» را از مقام ر یاست شهر بانی کل کشور به علت حوادث ۲۳ تیر عزل کرد و به دادگاه نظامی فرستاد، «بسوی آینده» نوشت: «دکتر «مصدق» سعی می کند تا مسئولیت جنایات ۲۳ تیر تهران را با عوامفریبی های کهنه از گردن خود بردارد ولی امروز فجایع دولت دکتر «مصدق» مانند هیولای شومی همه‌ی نقاط ایران را فراگرفته است.»[۲]

لکن دکتر «مصدق» اقدامات مأمور ین انتظامی را در روز ۲۳ تیر مورد تقبیح قرار داده مسئولیت حادثه را به گردن «محمدرضاشاه» و در بار سلطنتی انداخت و گفت: «... اعلیحضرت خودشان رئیس شهر بانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه‌ی ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت هایی شدید آغاز کنند. این جانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهر بانی را خواستم مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.»[۳]

وی هم‌چنین گفت در روز ۲۳ تیر «... من به تمام مأمور ین گفتم که شما می باید بقدر کافی قوه داشته باشید. شما نمی بایست شلیک کنید مگر وقتی که لازم باشد آنهم با اجازه. ... چون این مطلب بر من آشکار بود که مأمور ین ارتش ما ممکن است اغفال شوند. دستور دادم شلیک نباید بشود مگر با اجازه‌ی رئیس شهر بانی و خود من. البته من در شهر بودم و با وسایل بلندگو و تلفن آقای رئیس شهر بانی با من مر بوط بود و می توانست در صورت لزوم کسب دستور کند و شلیک کند و اگر لازم بود اشخاص را بجای خود بنشاند.

در روز ۲۳ تیرماه که آقای سرلشگر «بقایی» رئیس شهر بانی بود از نظر این که ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، من در کار شهر بانی به هیچ وجه دخالتی نکردم و دیدیم که وقایع ۲۳ تیر در این شهر به میان آمد و اکنون که گزارش هیئت تفتیشیه رسیده گفته شده که مأمور ین شهر بانی عده‌ی ز یادی را مقتول کرده‌اند و عده‌ای از مأمور ین شهر بانی در پست خود نبوده‌اند.

سرلشگر «بقایی» در خانه خود نشسته بوده. من صراحتاً می گو یم تا این دولت سرکار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیرماه به اشخاص بی گناه شلیک کرده‌اند، مجازات خواهد کرد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاصی بی پرنسیپ را که به قول خودشان دستورات عمل هم بطور سابقه داشته‌اند، مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت همیشه باید جنبه‌ی عدل را رعایت کند. دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت است و فلان دسته مخالف دولت. فقط عدالت را باید نگاه کرد تا عدالت را مستقر نکند دیگر دولت مفهومی ندارد و هرج و مرج در مملکت ایجاد می شود...»[۴]

۱- «رستاخیز خلق»، مورخه‌ی ۳۰/٤/۳۰.

۲- «رستاخیز خلق بجای بسوی آینده» شماره‌ی ۳۲۳، ۳۰/٤/۳۱.

۳- «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۶۲، مورخه‌ی ۳۲/۱/۱۷ از پیام نخست وز یر به ملت ایران.

٤- «اطلاعات» شماره‌ی ۷۶۱۳، ۳۰/۶/۱۷، نطق دکتر «مصدق» در مجلس شورایملی.

قبل از توضیح این که چه کسانی از این حادثه‌ی خونین استفاده کردند، باید روشن ساخت که پس از انتخاب دکتر «مصدق» به نخست‌وزیری به علت استقلال رأی او و عدم اطاعت از اوامر دربار دو قدرت در کشور ما حکومت می کردند. ۱ــ دولت قانونی دکتر «مصدق» ۲ــ قدرت نظامی «محمدرضاشاه» با تکیه به ارتش و شهربانی و حمایت کلیه عناصر ارتجاعی و یاران سیاست انگلیس در مجلسین و در دستگاه‌های دولتی.[۱]

چنان که پس از علنی شدن اختلافات موجود بین دکتر «مصدق» و «محمدرضاشاه» در مطبوعات کشور نیز آشکارا نوشته شد، تا هنگامی که دکتر «مصدق» پست وزارت دفاع (وزارت جنگ) را شخصاً در اختیار نگرفته بود ستاد ارتش و فرماندهان نظامی به دستورها و فرامین دولت وقعی نمی نهادند و در تمام موارد دستور عمل‌های خود را مستقیماً از شخص «محمدرضاشاه» می گرفتند.[۲]

با توجه به این حقیقت مسلم می‌توانیم دریابیم که کدام مقامات داخلی و خارجی و چه کسانی از حادثه ۲۳ تیرماه بهره‌مند شدند. «محمدرضاشاه» که مخالف اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و آخرین امید استعمار انگلستان بود و در عین‌حال از استحکام پایه‌های حکومت دکتر «مصدق» به عنوان خطری برای تاج و تخت خود بیم داشت و به قول وزیر دربارش «حسین علاء» از آن می‌ترسید که «مملکت یک وقت جمهوری شود»[۳] برای ساقط کردن دولت دکتر «مصدق» و ایجاد اختناق در کشور به نفع سیاست استعماری انگلستان و حفظ تاج و تخت خود از هیچ تلاشی فروگذار نبود. دولت انگلیس نیز با قطع امید از کنارآمدن با دکتر «مصدق» بی‌صبرانه انتظار چنین روزی را می کشید. لذا هر حادثه‌ای نظیر فاجعه‌ی ۲۳ تیر دکتر «مصدق» را در موقعیت حساسی تضعیف کرده راه را برای اجرای توطئه‌ی شوم استعمارگران هموار می‌ساخت و امکان مقاومت استوار در برابر فشار مقامات انگلیسی و امریکایی را از دولت دکتر «مصدق» سلب می کرد. درنتیجه حوادثی از این قبیل، به زیان مبارزه‌ی ملت ایران در راه آزادی و طرد استعمار، اما بسود دولت انگلیس و ارتجاع داخلی تمام می‌شد.

به‌بینیم استعمار و ارتجاع از آن حادثه چگونه استفاده کردند؟

صبح همان‌روز ۲۳ تیرماه رادیوی لندن خبر داد که «امروز بعد ازظهر در تهران حوادث

۱ـ تا هنگامی که وزارت‌جنگ تحت‌نظر مستقیم دکتر «مصدق» قرار نگرفته بود «وزراء دولتی جداگانه بود و ستاد ارتش هم دولتی جداگانه»، «باختر امروز»، ۸۶۴، ۳۰/۴/۲۶ «حسین مکی» اسرار استعفای دکتر «مصدق» را فاش می‌سازد «نوشته‌ی حسین مکی».

۲ـ در این‌باره به‌موقع بحث خواهد شد.

۳ـ «... روزی که من در مجلس متوقف بودم جناب آقای وزیر دربار تشریف آوردند... و گفتند مملکت یک وقت جمهوری نشود؟ گفتم جمهوری؟ کی می‌خواهد جمهوری کند؟ گفتند یک اشخاصی افراطی در اطراف شما هستند و ممکن است آنها مملکت را جمهوری کنند...» از نطق دکتر «مصدق» در مجلس شورایملی، «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۶۱۳، مورخه‌ی ۳۰/۶/۱۷.

خونینی روی خواهد داد».[1] و دو روز بعد همان رادیو گفت: «فاجعه‌ی روز یکشنبه نشان داد که دکتر «مصدق» حاکم و مسلط بر امور کشور نیست و کمونیست ها در کمین هستند که ایران را ببلعند و اگر انگلستان پای خود را از ایران کنار بکشد کار ایران تمام شده است.»[2]

در داخل کشور نیز روزنامه های وابسته به «سیدضیاء» و محافل در باری نظیر «طلوع» و «صدای مردم» با مطبوعات مخفی و علنی «حزب توده» همصدا شده به «خونخواهی» قربانیان ۲۳ تیر برخاستند و افرادی نظیر «جمال امامی»، «شوشتری» و «عماد تربتی» که در وابستگی آنها به سیاست انگلیس کوچکترین شبهه‌ای نبود، حکومت «ملت کش» دکتر «مصدق» را به باد انتقاد و اعتراض گرفتند.

جریان مبارزه نشان داد که دکتر «مصدق» نمی خواست «محیط آماده‌ای برای مذاکره تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده‌ی استعمار امریکا» فراهم سازد و «نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم امریکا» به ثبوت رساند. لذا وی از این حادثه جز تهمت و افترا و حملات ناروای مخالفین و کارشکنی مقامات و عناصری که مخالف اجرای ملی شدن صنعت نفت بودند، ثمره‌ای نبرد.

اما بار مسئولیت رهبران «حزب توده‌ی ایران» در این حادثه بسیار سنگین است. شکی نیست که اعتراض علیه دخالت امریکا در امور داخلی ایران وظیفه‌ی هر ایرانی وطنپرستی است.

ولی باتوجه به این که دستگاه رهبری «حزب توده‌ی ایران» از توطئه های ارتجاع علیه دمونستراسیون ۲۳ تیر اطلاع قبلی داشت و می دانست که هرگونه زدوخورد و کشمکش شدیدی می تواند دستاویزی برای ایجاد اختناق در اختیار مقامات ارتجاعی قرار دهد ــ اختناقی که مسئله ملی شدن نفت را از بیخ و بن منتفی سازد ــ می توانست به منظور اجتناب از هرگونه پیشآمدی دمونستراسیون را به میتینگی ثابت علیه مداخله «هر یمن» بدل کند.

بدیهی است که برخورد و خونریزی در جریان مبارزات اجتناب ناپذیر است. اما یک سازمان مبارز با رهبرانی شایسته و واقع‌بین هیچ وقت نسنجیده عده‌ای از بهترین افراد خود را به کشتن نمی دهد و نیروی مبارز خویش را بیهوده و بی دلیل تضعیف نمی کند.

لکن هم چنان که گفته شد رهبری «حزب توده‌ی ایران»، دکتر «مصدق» را عامل سیاست امریکا می دانست و اقدامات او را برای طرد استعمار انگلستان عوامفریبی و ظاهرسازی معرفی می کرد لذا با ایجاد چنین حوادثی دولت دکتر «مصدق» را می کوبید. در حالی که در زیر لوای مبارزه با استعمار عملا بسود سیاست استعماری انگلستان و علیه مبارزه‌ی ضد استعماری واقعی مردم ایران قدم برمی داشت.

چنان که گفتیم «اورل هریمن» نماینده‌ی مخصوص رئیس جمهور امریکا برای وساطت بین

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۵۷۲، ۳۰/۴/۲۴.

۲ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۵۷۴، ۳۰/۴/۲۶.

دولت ایران و شرکت نفت جنوب که از طرف دولت انگلستان حمایت می شد وارد تهران شد و دولت ایران هیئتی را مأمور مذاکره با «هریمن» و همراهانش کرد. به دنبال این مذاکرات، که نتایج آن توسط شخص «هریمن» به اطلاع دولت انگلستان رسانیده شد، یک هیئت انگلیسی به ریاست «استوکس» مهردار سلطنتی نیز به تهران رسیده در مذاکرات شرکت کرد. در جریان مذاکرات یاران و جیره‌خواران انگلیس با «استوکس» در تماس بودند و او را تشجیع می کردند که برای قبولاندن پیشنهادهای خود مبنی بر ابقاء شرکت نفت جنوب تحت عنوان و نامی دیگر پافشاری کند.

دکتر «مصدق» در اشاره به همین موضوع طی نطقی که در مجلس شورایملی ایراد کرد گفت: «...وقتی انگلستان منافعی را بخواهد از مملکتی ببرد برای این کارفکر می کند که چه باید بکند. این دولت در همه جا باید از خود عمالی بگمارد که این منافع را تأمین کنند. این عمال در همه جا هستند نمی توانند نباشند. اگر شما بفرمائید که در جاهای مؤثر، عمال دولت انگلیس نیستند، هیچ کس از شما این مطلب را قبول نمی کند. عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه و ملت، عمال انگلیس در دربار و بالاخره همه جا وجود دارند...» وقتی که «استوکس» آمد «...بعضی اشخاص رفتند و گفتند ای پدر عزیز اگر شما از این مملکت برو ید ما بی پدر می شو یم. شما در این مملکت بمانید و از ما صاحبی کنید...» «...به هر حال چون این اشخاص رفته بودند و به آقای «استوکس» گفته بودند پیشنهاد خود را مسترد ندارید، در جامعه نفوذ کلام نداشتند ایشان آمد و پیشنهاد هشتگانه خودرا پس گرفتند.»[1]

جریان مذاکرات با هیئت انگلیسی را نیز دکتر «مصدق» چنین شرح داد: «استوکس» می گفت «...شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران وجود ندارد. ولی آن شرکت خارجی می خواهد مقدار مهمی نفت از این مملکت خریداری کند. بسیار خوب این یک معامله تجارتی است. مگر آقایان مخالفند که آن شرکت از ما نفت بخرد؟ بعد گفتند مدت معامله بیست و پنج سال است. گفتم بسیار خوب این هم برای من اهمیت ندارد، زیرا نرخ بین المللی هر سال یک جور است و دولت انگلیس که دوست ما است و همیشه لاف دوستی با ما می زند چه اشکالی دارد که بیست و پنج سال نفت را به قیمت بین المللی از ما بخرد: بعد گفتند آن شرکت خارجی باید اطمینان داشته باشد که این مقدار نفت به او داده شود. آن شرکت خارجی باید یک آژانس در این جا داشته باشد و یک مدیر انگلیسی داشته باشد که عملیات شرکت را اداره کند و بعد صورتحساب را به شرکت ملی نفت ایران بدهد و پنجاه درصد از منافع این شرکت را برای عملیات خودش بردارد.

...من از آقای «استوکس» پرسیدم پس کار شرکت ملی نفت چیست؟ وقتی شما نفت زیادی می خرید و وقتی برای بیست و پنج سال نفع می برید، وقتی شما آژانسی برقرار می کنید که تمام کارهای نفت را بکند پس کار شرکت ملی نفت چیست؟

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۶۱۳، مورخه‌ی ۳۰/۶/۱۷، مذاکرات مجلس شورایملی.

ایشان در جواب گفتند در این صورت شرکت ملی نفت مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات می اندازد.»[۱] و چون دولت دکتر «مصدق» زیر بار تحمیلات مشترک امریکا و انگلیس نرفت مذاکرات قطع شد و «استوکس» و «هریمن» با هیئت های خود از ایران رفتند.

اما پس از عزیمت «استوکس» و «هریمن»، مجلس شورایملی قیافه‌ی دیگری بخود گرفت. عده‌ای از نمایندگان که تا آن تاریخ جرأت مخالفت با دکتر «مصدق» را نداشتند، نقاب از چهره برداشتند.

مثلا در جلسه‌ی ۳۰/۶/۱۰ مجلس شورایملی، «تیمورتاش» نماینده‌ی مجلس گفت: «در موقع تصویب اجرای خلق ید محیطی بوجود آوردند که من نتوانستم مخالفت کنم... اگر امریکا هم نمی تواند کاری بکند و از ما کناره گیری کند و ما یک و تنها بمانیم چه خواهد شد. آیا ما می خواهیم زیر یوغ کمونیسم برویم؟» و در پایان همان جلسه کار مجلس به تشنج و دشنامگویی و دعوا کشید.

دکتر «مصدق» نه فقط مورد مخالفت و تهدید مرتجع ترین عناصر هیئت حاکمه بود، بلکه «حزب توده‌ی ایران» نیز بزعم خود به علت «تسلیم شرم آور به منافع استعماری کمپانی های انگلیسی و امریکایی»[۲] و «سازش ننگین و خائنانه» با امپریالیسم امریکا او را می کوبید.

روزنامه های مخفی و علنی «حزب توده‌ی ایران» چنین می نوشتند: «دولت دکتر «مصدق» با پیروی محض از امپریالیسم امریکا راه خیانت و سازش با شرکت نفت جنوب را در پیش گرفته است.»[۳]

«دولت دکتر «مصدق» کجا می رود؟ به جانب اطاعت کورکورانه از امریکا وگرنه چرا مملکت را به امریکا می فروشد.»[۴] «سازش ننگین دکتر «مصدق» و «جبهه‌ی ملی» در مسئله نفت مورد نفرت شدید ملت ایران است»— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۳۹، ۳۰/۵/۱۹.

و سرمقاله‌ی روزنامه‌ی «مردم» ارگان مرکزی «حزب توده‌ی ایران» در شماره‌ی ۹۷، مورخ ۳۰/۵/۱۹. تحت عنوان ««مصدق» نقش دلال نفت را بازی می کند.» چنین می گفت: «اکنون برای مردم مراقب و با هوش ایران کاملا واضح و آشکار است که دولت «مصدق» مسئله نفت را می خواهد بسود امپریالیسم پایان دهد و با نام ظاهر فریب «ملی شدن» نفوذ استعماری را در منابع نفتی ایران پابرجا نگاه دارد. «مصدق» نقش دلال نفت را بازی می کند... دکتر «مصدق» علنا به منافع ملت ما خیانت می ورزد و برای پا برجا نگاهداشتن نفوذهای ارتجاعی و امپریالیستی به ملت ما از پشت خنجر می زند.»

اما این چگونه «دلال» و «عامل سرسپرده»ای بود که به دسایس انگلستان وقعی نمی نهاد و

۱— «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۶۱۳، ۳۰/۶/۱۷ مذاکرات مجلس.

۲ و ۳— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۲۷، ۳۰/۵/۴ سرمقاله.

۴— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۳۱، ۳۰/۵/۹.

به‌فشار «هریمن» تسلیم نمی‌شد؟ نقاط ضعف واقعی سیاست دکتر «مصدق» ملاحظه‌کاری و مماشات با هیئت حاکمه مزدور ایران و عدم قاطعیت در مبارزه‌ی ضد استعماری بود. اما مسلما وی نه «عامل سرسپرده‌ی استعمارگران» بود و نه «دلال نفت» آنها. رهبری «حزب توده‌ی ایران»، دکتر «مصدق» را هنگامی با تهمت و افترا می کوبید که تمام عمال واقعی استعمار و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب در راه سقوط و نابودی او می کوشیدند.

بدیهی است حزبی که ادعای روشن‌بینی و پیشروی را داشت، وظیفه‌دار بود که در چنین شرایطی ضمن انتقاد اصولی و منطقی، از حکومت دکتر «مصدق» پشتیبانی می کرد. و دکتر «مصدق» را به سبب ایستادگی در برابر استعمارگران تشویق می کرد. نه آن که با حملات شدید به آن دولت و تشدید فشار سیاسی دکتر «مصدق» و جبهه‌ی ملی را به‌جانب راست می راند. اما «حزب توده‌ی ایران» راه تهمت و افترا و طریق لجن‌مال کردن را در پیش گرفت و پس از آن که دکتر «مصدق» پیشنهادهای «استوکس» را رد کرد و زیر بار تحمیلات «هریمن» نرفت، «بسوی آینده» نوشت: «دکتر«مصدق» که تحت فشار افکار عمومی و تضاد در سیاست امپریالیستی خود را به مانور قطع مذاکرات مجبور دید در انتظار فرصت است که دو باره وسایلی برای تجدید مذاکرات برانگیزد... و نقشه های شوم شرکت‌های نفت انگلیسی و امریکایی را جامهٔ عمل بپوشاند.»[1]

قضاوت تاریخ نشان داد که «حزب توده‌ی ایران» راه‌خطا می‌پیمود و مردم را به گمراهی می کشانید.

سیزدهم شهریور ماه نخست‌وزیردر مجلس سنا اعلام داشت که چون انگلستان می خواهد در اثر عدم تولید و فروش نفت،ایران را گرفتار مضیقه‌ی مالی کند،لذا دولت ایران در نظر دارد به آن دولت اطلاع دهد چنان‌چه تا دو هفته برای ادامه‌ی مذاکره حاضر نشود در انقضای مدت جواز اقامت کارشناسان انگلیسی را لغو خواهد کرد.

از سوی دیگر در مجلس شورایملی اقلیتی مرکب از مرتجعترین عناصر هیئت حاکمه برای ساقط کردن دولت دکتر «مصدق» کوشش می کردند و به همین منظور در جلسات مجلس حاضر نمی‌شدند. دکتر «مصدق» با نطقی که روز ۳۰/۶/۱۷ در مجلس شورا ایراد کرد —و ما به قسمت‌هایی از آن در بالا اشاره کردیم— نشان داد که تصمیم به مقاومت دارد. وی طی این نطق اولتیاتومی را که بوسیله‌ی «هریمن» به دولت انگلستان فرستاده بود به شرح زیر به اطلاع مجلس رسانید: «...بدیهی است دولت انگلیس به حقایق امور مملکت ما بیشتر از ما مطلع است. او می داند که اگر سه ماه دیگر گذشت مردم این مملکت از فرط نداری می آیند و به مجلس و دولت هجوم می آورند و بعد او می آید و می گوید آقایان من بیست میلیون لیره به شما می دهم بیایید بگیرید و بعد قرارداد خود را هم بما تحمیل می کند. از این رو برای این که ملت و دولت ایران به زانو در نیآید، من

۱— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۵۷، مورخه‌ی ۳۰/۶/۱۰ سرمقاله.

قائل شدم به این که به دولت انگلیس بطور غیرمستقیم بوسیله‌ی جناب آقای «هریمن» اعلام کنم که اگر تا پانزده روز دیگر شما نیآئید و مطابق عدالت عمل نکنید، دولت ایران به اقامت متخصصین انگلیسی خاتمه می‌دهد یعنی جواز اقامت این اشخاص را باطل می‌کند...»

چنان‌که گفته شد یگانه امید وزارت امور خارجه انگلستان بسته به این بود که نمایندگان مجلس شورایملی از دولت دکتر «مصدق» پشتیبانی نکنند. حتا به گفته‌ی نخست‌وزیر: «سفیر انگلیس به دیدن «تقی‌زاده» رفته و گفته بود چه شده است که در مجلس شورایملی اقلیت تشکیل شده که با دولت مخالفت کند ولی در مجلس سنا چنین اقلیتی تشکیل نشده است[1] اما تظاهرات مردم و پشتیبانی آنها از دکتر «مصدق» مخالفین را موقتا وادار به عقب‌نشینی ساخت.

نوزدهم شهریور ماه دکتر «هنری گریدی» که «جبهه‌ملی»ودکتر «مصدق» را در ملی کردن صنعت نفت تشویق و ترغیب کرده بود، در اثر فشار سیاسی دولت انگلیس تغییر مأموریت یافت و روز ۳۰/۶/۳۰ «لوی هندرسن» سفیر جدید امریکا در ایران وارد تهران شد.[2]

در همین ایام شرکت نفت انگلس و ایران اخطاری در جراید دنیا انتشار داد حاکی از این که اگر کسی از ایران نفت خریداری کند در محاکم مورد تعقیب قرار خواهد گرفت و خزانه‌داری انگلستان اعلام کرد که «نظر به قطع مذاکرات راجع به حل قضیه نفت مزایای استثنایی را که تاکنون در باره‌ی ایران رعایت می‌کرده و عبارت بوده است از تبدیل لیره به دلار از تاریخ ۱۸ شهریور ماه به بعد موقوف خواهد داشت و دادوستدهای لیره با ایران در آینده موکول به اجازه‌ی خزانه‌داری انگلیس خواهد بود... و خرید بعضی کالاهای کمیاب از انگلستان که بطور عادی مشمول پروانه‌ی صدور بوده و در مورد ایران بدون پروانه صادر می‌شده است، در آینده موقوف خواهد شد...»[3] روز دوم مهرماه دولت ایران دستور داد که کارشناسان انگلیسی تا یک هفته باید خاک ایران را تخلیه کنند. و روز چهارم مهرماه دولت انگلستان طی یادداشتی به این اقدام دولت اعتراض کرده مسئولیت عواقب امر را به عهده‌ی دولت ایران گذاشت.

«همان روز هیئت وزیران انگلستان جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که نخست‌وزیر انگلیس تلگرافی به رئیس جمهور امریکا کرده و از او درخواست مساعدت کند. در این تلگراف نخست‌وزیر گفته بود که اگر کارشناسان انگلیسی از ایران اخراج شوند لطمه‌ای به حیثیت و آبروی انگلستان در خاورمیانه وارد خواهد شد و راه دیگر این است که انگلستان متوسل به نیروهای نظامی شود تا از اخراج آنها جلوگیری کند. رئیس جمهور فوری جواب داده و به دولت انگلستان توصیه کرد

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۶۳۱، ۳۰/۷/۴، از نطق دکتر «مصدق» در میدان بهارستان.

۲ــ «محافل سیاسی واشنگتن رسما اعلام کردند ظاهرا «دکتر گریدی» بنا به میل خود کناره‌گیری نکرده و بلکه انگلیسی‌ها مقدمات این کار را برای او فراهم کرده و او را مجبور به این عمل کرده‌اند. «اطلاعات»، ۷۶۸۲، ۳۰/۹/۱۳.

۳ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه‌ی ۵۶۷.

که از بکار بردن قوای نظامی خودداری کند و علاوه کرد که اگر انگلستان مبادرت به چنین کاری کند دولت امریکا از آن پشتیبانی نخواهد کرد. همان روز رئیس جمهور امریکا به دولت ایران توصیه کرد که از تصمیم خود عدول کند زیرا اجرای آن موجب خواهد شد که حل قضیه نفت را مشکل تر سازد.»[۱] اما دولت ایران از تصمیم خود عدول نکرد، روز چهارم مهرماه سر بازان ایرانی پالایشگاه آبادان را اشغال کردند و روز دهم مهرماه کلیه کارشناسان انگلیسی آبادان را ترک کردند و کارخلع ید بطور کامل انجام یافت.

در همین اوان دولت انگلیس بیانیه ای انتشار داده ضمن توضیح این که اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران مخالف اصول بین المللی است، اعلام کرد: با این که اقدام دولت ایران اعزام نیروهای نظامی را برای حفظ منافع انگلستان ایجاب می کرد، لکن آن دولت به احترام سازمان ملل متحد به شورای امنیت شکایت می کند.

دکتر «مصدق»، دستاویز دولت انگلیس را در شکایت به شورای امنیت چنین شرح داده:

«بهانه انگلستان در عرض حال خود این بود که دولت ایران تصمیم دیوان بین المللی دادگستری در باب اقدامات تأمینه راجع به دعوای شرکت سابق نفت انگلیس و ایران به موقع اجرا نگذاشته و امتناع دولت ایران از اجراء تصمیم مزبور ممکن است صلح دنیا رابه خطر اندازد و بنابراین شورای امنیت باید به این کار رسیدگی کند و دولت ایران را به اجرا تصمیم بین المللی وادار کند.»[۲]

همین که شکایت انگلستان در شورای امنیت مطرح شد نمایندگان شوروی و یوگسلاوی ملی کردن صنعت نفت و اقامت اتباع خارجه در ایران را مربوط به امور داخلی کشور و در صلاحیت دولت ایران دانسته، اعلام داشتند که شورای امنیت حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارد.

اما شکایت انگلستان با رأی موافق اکثریت در دستور شورا قرار گرفت.

چهاردهم مهرماه هیئت نمایندگی ایران به ریاست دکتر «مصدق» برای شرکت در شورای امنیت به نیویورک رفت و دکتر «مصدق» طی نطقی ضمن رد صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به این مسئله مظالم شرکت نفت جنوب و تجاوزات عمال آن شرکت در امور داخلی ایران و محروم ساختن ملت ایران از حداقل زندگی و همچنین آمال و آرزوی مردم کشور ما را در نیل به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی به سمع شورای امنیت رسانید. شورای امنیت پس از استماع مدافعات طرفین مقرر داشت که تا دیوان بین المللی لاهه راجع به صلاحیت خود اظهار نظر نکرده، موضوع مسکوت بماند. در نتیجه، مراجعه ی دولت انگلستان به شورای امنیت بضرر آن دولت تمام شد.

پس از اتمام کار شورای امنیت، دکتر «مصدق» با مقامات امریکایی به مذاکره پرداخت تا مگر به میانجیگری آنها انگلستان را حاضر به قبول نظرات خود کند. ضمنا در این مذاکرات کوشش

۱ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه ی ۵۶۷.

۲ــ از نطق دکتر «مصدق» در مجلس شورایملی ۳۰/۹/۳.

کرد که مقداری نفت به امریکا بفروشد و با توضیح وخامت اوضاع اقتصادی ایران از امریکا درخواست وام فوری کرده، عایدات نفت را وثیقه‌ی استرداد آن قرار داد. اما برخلاف خوش‌بینی دکتر «مصدق» نسبت به دولت امریکا تقاضاهای او مورد توجه قرار نگرفت. زیرا امریکایی ها از آن وحشت داشتند که توفیق دکتر «مصدق» در برابر دولت انگلیس و شرکت نفت جنوب موج جنبش های ضد استعماری را در خاورمیانه برانگیزد.

هم‌زمان با مذاکراتی که بین مقامات امریکایی و دکتر «مصدق» جریان داشت، بانک بین‌المللی نیز به عنوان این که‌می خواهد کار نفت راکد نماند و در بازار بین‌المللی جریان پیدا کند به دکتر «مصدق» مراجعه کرد و مداخله‌ی بانک بین‌المللی مورد قبول نخست‌وزیر ایران قرار گرفت. در اثر همین توافق نمایندگان بانک در دیماه همان سال به ایران آمدند.

اوایل آبانماه همان‌سال، «حزب محافظه کار انگلستان» در انتخابات پیروز شد و «چرچیل» مأمور تشکیل کابینه شـــد، پس از تشکیل دولت محافظه کار انگلیس، «هریمن» با زمامداران جدید تماس گرفت و نتیجه‌ی مذاکرات واشنگتن را به‌اطلاع آنها رسانید. نمایندگان بانک بین‌المللی نیز طرح خود را به‌دولت محافظه کار ارائه دادند. ولی چون «چرچیل» آماده‌ی ملاقات با رئیس جمهور امریکا می‌شد، مذاکره با نمایندگان بانک بین‌المللی معوق ماند.

اول آذر ماه ذکتر «مصدق» پس از یک سفر طولانی به ایران بازگشت و تصمیم خود را دایر به شروع انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورایملی به اطلاع عامه رسانید. اکثریت نمایندگان مجلس شانزدهم به خوبی می دانستند چنان چه انتخابات به دست دکتر «مصدق» انجام گیرد آنها به مجلس راه نخواهند یافت. لذا آنها کوشیدند که انتخابات را به تعویق اندازند تا بلکه بتوانند در این فاصله دولت دکتر «مصدق» را ساقط کرده دولت دیگری را که نسبت به آنان نظر موافق داشته باشد روی کار آورند. ولی در این امر توفیقی نیافتند.

روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه یکبار دیگر تهران شاهد حوادث اسفناک و جانخراش و مناظر شرم‌آور و وحشیانه‌ای بود که در اثر سیاست حادثه آفرینی رهبران «حزب توده‌ی ایران» و مقابله و انتقام‌جویی نیروهای انتظامی و اراذل و او باش و چاقوکشان تحت حمایت پلیس و ارتش با نظارت و اطلاع دولت پیش آمده بود.

حادثه به این قرار بود که از چند روز پیش سازمان‌های دانشجو یان و دانش‌آموزان وابسته به «حزب تودهٔ ایران»برای«اعتراض‌علیه تضیقات خلاف قانون که نسبت به جوانان دانشجو و دانش‌آموز کشور اعمال می‌شود.» برنامه‌ی تظاهراتی ترتیب داده بودند که می باید از جلو دانشگاه تهران شروع و در میدان بهارستان پس از انجام میتینگ خاتمه یابد.

شهربانی از تاریخ دوازدهم آذرماه چند بار اعلام کرده بود که از دمونستراسیون و میتینگ جلوگیری خواهد کرد و در صورت تخلف با استفاده از نیروهای انتظامی از آن جلوگیری خواهد کرد. ولی ترتیب دهندگان تظاهرات به اخطار پلیس توجه نکرده و به انجام دمونستراسیون و میتینگ دست

زدند. نیروهای انتظامی ابتدا به تظاهرکنندگان حمله کرده پس از کشتن و زخمی کردن و توقیف عده‌ای، آنها را متفرق ساختند. اما کار به این خاتمه نیافت. بلافاصله عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌های وابسته به احزاب «زحمتکشان» دکتر «بقایی»، «سومکا» و «پان‌ایرانیست» با در دست داشتن چوب‌دستی و میله‌آهنی و با دادن شعارهای «زنده‌باد دکتر «مصدق»، زنده باد «جبهه‌ی ملی»، «مرگ بر حزب توده‌ی ایران» در خیابان‌ها به راه افتادند و به تخریب و آتش زدن مؤسسات، چاپخانه‌ها و روزنامه‌های مخالف دولت و حتا دکان‌ها و دکه‌ها پرداختند و از حمله و توهین به مردم خودداری نکردند.

روزنامه‌ی «کیهان» جریان حوادث را چنین شرح می‌دهد: تظاهرکنندگان به «خانه‌ی صلح» هجوم بردند و «بعد از آن که کلیه‌ی وسایل ولوازم داخل خانه‌ی صلح حتا لامپ‌های چراغ برق، ناودان‌ها، گنجه‌ها، نیمکت‌ها، میزها، روزنامه‌ها و ارواق را خرد و بلااستفاده کردند. ابتدا در وسط حیاط و سپس در داخل اطاق‌ها مقداری از روزنامه‌ها و اوراق را آتش زدند و هر چه میز و صندلی و لوازم چوبی دیگر هم به دست می‌آوردند به روی آنها می‌ریختند و حتا به این هم قناعت نکرده درهای اتاق‌ها را نیز طعمه‌ی آتش نمودند. به طوری که مأمورین آتش‌نشانی برای جلوگیری از توسعه‌ی حریق آنرا خاموش کردند. چاپخانه‌ی روزنامه «بسوی آینده» (باستان)، محل جمعیت جوانان دموکرات و تئاتر سعدی نیز به همان ترتیب غارت و آتش زده شد. «جمعیت آزادی ایران» و «جمعیت مستأجرین» نیز به چپاول رفت. «تظاهر کنندگان به گردش خود در خیابان‌ها ادامه داده هر جا کیوسکی را که کتاب‌های چپی و انتقادی می‌فروخت خراب کرده و شکستند. بعدا ادارات روزنامه‌ی «آتش» و «طلوع» را خراب و غارت کردند. هم‌چنین روزنامه «راهنمای ملت» که مدتی به جای «بسوی آینده» منتشر می‌شد غارت شد.

محل «جمعیت مبارزه با استعمار»، روزنامه‌ها و مجلات «ستاره صلح»، «زنان نو»، «آزادی ایران»، «چلنگر» و غیره نیز دچار همان سرنوشت شد.

«تظاهرات تا آخرین ساعات روز ادامه داشت و در تمام مدت تظاهرات، جریان بوسیله‌ی بیسیم به آقای «امیر تیمور کلالی» وزیر کشور و سر پرست شهربانی کل کشور اطلاع داده می‌شد.

آقای «امیر تیمور» نیز جریان را به اطلاع آقای نخست‌وزیر می‌رسانیدند.»[1]

اعلامیه‌ی شهربانی کل کشور که همان روز منتشر شد. پس از ذکر «وظیفه‌ی قانونی شهربانی در جلوگیری از اقدامات افراد ماجراجو که‌سعی دارند انتظامات و امنیت شهر را مختل سازند» می‌گوید: «و اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران هم که به ماهیت این عناصر کاملا پی برده‌اند، با نیروی انتظامی در تمام موارد کمال همکاری و معاضدت را کرده و عناصر اخلالگر را بسزای اعمال خود رساندند.

۱ــ روزنامه‌ی «کیهان»، شماره‌ی ۲۵۸۲، بتاریخ ۳۰/۹/۱۴.

«شهربانی کل وظیفه خود می داند که از معاضدت و همکاری بی مانند مردم شرافتمند تهران تشکر کند...»[۱]

این رجاله‌بازی‌های شرم‌آور و ننگین را پاره‌ای از جراید وابسته به «جبهه‌ی‌ملی» ستایش کردند و رادیو تهران نیز آنرا تمجید کرد. دو روز بعد از این حادثه، روزنامه‌ی «کیهان» طی سرمقاله‌ای تحت عنوان «یک اعلامیه‌ی عجیب» روش دولت و شهربانی را در قبال این واقعه‌ی دردناک چنین توصیف کرد: «عجیب‌ترین چیزی که من در عمر خود دیده‌ام اعلامیه‌ی روز پنجشنبه شهربانی کل بود. این اعلامیه در همان شماره روزنامه‌ی ما چاپ شده بود که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند اداره‌ی روزنامه و چاپخانه و کتابخانه را داشت و آن کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل کشور از ایشان تشکر می کرد. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می‌خواسته چندین خانه و اداره‌ی روزنامه و کتابخانه یغما و سوزانده شود و «اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران» این راه با وی همکاری کرده‌اند.»

«...چقدر شایسته بود که شهربانی به جای این اعلامیه‌ی عجیبی که داد اعلامیه‌ای مبنی بر اظهار تأسف از آن وقایع می داد و می گفت که آنها بر خلاف میل ما و بطور ناگهانی صورت گرفته و ما به مجرد این که خبر شدیم جلوگیری کردیم.»

«...جمعی ریخته‌اند چند خانه سوزانده‌اند، چندمطبعه و روزنامه را غارت کرده‌اند و شهربانی از ایشان تشکر می کند؟! پس شهربانی حافظ امن و نظم نیست، مشوق فتنه و آشوب است. من شرط می بندم که از اول تا آخر دنیا یک شهربانی چنین اعلامیه‌ای نداده و نخواهد داد.»[۲]

در این مورد روزنامه‌ی «کیهان» کاملا حق داشت. این حادثه و نظائر آن بمانند لکه‌های سیاهی بردامن «جبهه‌ی ملی» و رهبران آن نشست.

درست است که «حزب توده‌ی ایران» ارزیابی و سیاست نادرستی داشت و حادثه آفرینی می کرد، در اشتباه بود و راه خطا می‌پیمود. لکن خطاهای آن حزب اعمال این چنین فضیحت‌بار دولت «جبهه‌ی ملی» را به‌هیچ‌وجه توجیه و تبرئه نمی کرد. جنایات و فجایعی از این قبیل نمی تواند مورد تنفر و انزجار عمومی نباشد و هیچ دولتی هر قدر هم که خدمتگزار ملت باشد، نمی تواند خود را از مسئولیت چنین اعمال رسوائی مبرا دارد.

نظری کوتاه به دوران حکومت دکتر «مصدق» نشان می دهد که وی در سیاست داخلیش لبه‌ی تیز حملات خود را به «حزب توده‌ی ایران» و نیروهای ضداستعماری وابسته به‌آن متوجه ساخته بود. در آن دوران همواره زندان‌ها از دهقانان، کارگران، روشنفکران و هواداران صلح که پیگیرترین مبارزین ضد استعمار بودند مملو بود و توقیف روزنامه‌هایشان بکار روزمره‌ای تبدیل شده بود. حتا به فعالیت آزاد کلاس‌های مبارزه با بیسوادی که به ابتکار «حزب توده‌ی ایران» و به همت دانشمند

۱ــ روزنامه‌ی «کیهان»، شماره‌ی ۲۵۸۲، بتاریخ ۳۰/۹/۱۴.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۵۸۳، ۳۰/۹/۱۶ سرمقاله.

عالیقدر «دهخدا» تشکیل یافته بود، میدان عمل داده نمی شد.

حال آن که به حریم امنیت جیره‌خواران شناخته شده‌ی استعمار و خدمتگزاران به نام ارتجاع که دائما و منظما در توطئه هایی شرکت می کردند که جز عقیم ساختن مبارزه‌ی ضد استعماری مردم و ساقط کردن حکومت دکتر «مصدق» هدفی نداشت، کوچکترین تجاوزی نمی شد و روزنامه ها و بلندگوهایشان که بی شرمانه پیروزی های ملت ما را تخطئه می کردند و از نفاق و پراکندگی در صفوف مبارزین حداکثر سوءاستفاده را می بردند، طعم توقیف و تعطیل نمی چشیدند و آزادانه به اعمال ننگین خود ادامه می دادند. و چنان چه به علت کشف مدارک انکارناپذیر خیانت هایشان پاره‌ای از آنان دستگیر می شدند، در اثر اهمال و مسامحه‌ی دولت بلافاصله آزاد می شدند تا دسیسه های ناتمام و توطئه های نافرجامشان را با اطمینان و شهامت بیشتری دنبال کنند.

ملت ما و شخص دکتر «مصدق» در مقام نخست‌وزیر مورد اعتماد مردم، مبارزه علیه امپریالیسم حیله گر و کهنه کار انگلستان و بعدها پیکار در برابر اتحاد امپریالیست های انگلیسی و امریکایی را آغاز کرده بودند. در حالی که بنا به گفته دکتر «مصدق» استعمار در سرتاسر دستگاه دولتی، در دربار، ارتش، پلیس، مجلس، ادارات و در جامعه‌ی ما ریشه های عمیقی داشت و مقامات حساسی در دست آنها بود.

و چنین مبارزه‌ی عظیمی، بدون دادن آزادی های دموکراتیک به مردم، بدون فراهم ساختن حداکثر تجمع و تشکل نیروهای ضد استعماری، و بی اتکاء به نیروی لایزال زحمتکشان کشور، طبقات محروم و متوسط، نمی توانست پایان موفقیت‌آمیزی داشته باشد.

برقرار ساختن حکومت نظامی که به معنای لغو آزادی های فردی و اجتماعی مردم است، در حالی که مدت ها ستاد ارتش و فرماندهان نظامی گوش به فرمان دولت دکتر «مصدق» نبودند و مستقیما از دربار که مرکز اصلی توطئه های ضدملی است دستور می گرفتند، چگونه می توانست از مبارزه‌ی ضداستعماری مردم دفاع و پشتیبانی کند.

شخص دکتر «مصدق» و رهبران «جبهه‌ی ملی» همیشه اعتراف داشتند براین که اگر تظاهرات عظیم و مبارزات دامنه‌دار مردم کشور نبود، مجلس شانزدهم هرگز قانون ملی شدن صنعت نفت را تصویب نمی کرد و براساس همین نظر هر موقع که نخست‌وزیر دچار مشکلی می شد، به مردم عادی کوچه و بازار مراجعه می کرد و می گفت: «مجلس حقیقی همین جاست»

لذا شبهه ای نیست چنان چه آزادی های فردی و اجتماعی جامعه دچار اختناق می شد، اصول دموکراسی پایمال قلدری و رجاله‌بازی می شد، آزادی مطبوعات از میان می رفت و مردم نمی توانستند آزادانه از حقوق و خواسته های خود دفاع کنند. مبارزه‌ی ضد استعماری پیروز نمی شد و شکست قطعی بر استعمار و ارتجاع وارد نمی آمد.

به اعتراف همگان در آن زمان «حزب توده‌ی ایران» متشکل‌ترین و نیرومندترین حزب موجود در ایران بود. اگر رهبران حزب در اشتباه و خطا غوطه‌ور بودند، توده‌ی عظیم متشکل در سازمان های

مخفی و علنی آن حزب صادقانه خواستار آزادی کشور و طرد استعمار بوده و در آن راه مصممانه و شجاعانه مبارزه می کردند. مسلماً «جبهه‌ی ملی» نیز وظیفه داشت که به جای انتقامجو یی و به راه انداختن کشتارهای خونین که از غرور در دست داشتن قدرت دولتی ناشی مـی شد—قـدرتی کـه لرزان و ناپایدار بود— بجای سهل انگاشتن مبارزه با هیولای استعمار و تصور این که با چند نشست و برخاست و چند تجمع و تظاهر سازمان نیافته و کم عمق و نااستوار می توان نفوذ ریشه‌دار استعمار را از کشور ما بیرون راند، برای پیروزی مبارزه‌ی ضد استعماری مردم و به نام آزادی ملت رنجکشیده‌ی ما در رفع تفرقه و پراکندگی، ایجاد اتفاق و اتحاد در صفوف مبارزین، آشکار ساختن اشتباهات رهبران «حزب توده‌ی ایران» در میدان عمل و نشان دادن ماهیت ضداستعماری و آزادیخواهانه‌ی خود به توده‌ی مردمی که در اعمال و رفتار آنها دچار شک و تردید بودند، پیگیرانه و مصممانه می کوشید.

متاسفانه ملاحظه کاری در برابر سیاست امریکا و جلب رضایت آن دولت به امید این که مشکل نفت به دست او حل شود و وحشت از این که اقدامات دولت دکتر «مصدق» به عنوان تلقینات «حزب توده» و اردوگاه سوسیالیسم تعبیر و تفسیر شود، «جبهه‌ی ملی» را از این راه صواب بازداشت.

روز بیستم آذر دولت طی نامه ای به تمام سفارتخانه ها اعلام کرد که اگر مشتریان سابق نفت تا ده روز برای معامله و خرید نفت مراجعه نکنند دولت در فروش نفت به هر مشتری که مراجعه کند آزادی عمل خواهد داشت و حق تقدمی که در قانون ملی شدن صنعت نفت منظور شده مراعات نخواهد شد. در پاسخ این تصمیم دولت انگلستان اطلاع داد که تا صدور رأی دیوان لاهه حاضر بخرید نفت ایران نیست و «حق قانونی برای دولت ایران در باره‌ی فروش نفت به رسمیت نمی شناسد.» دولت امریکا نیز توسط سفیر خود در تهران فورا خواستار شد که دولت ایران از فروش نفت به اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی خودداری کند.

این موضع گیری دولت های انگلیس و امریکا موجب شد که سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز از خرید نفت ایران امتناع ورزند. از کشورهای سوسیالیستی دولت‌های چکسلواکی، لهستان و مجارستان برای خرید نفت بدولت ایران مراجعه کردند.[۱]

اما با این که دولت چکسلواکی اعلام کرد که «کلیه‌ی تعهدات حمل نقل را عهده‌دار خواهد شد و از بابت تهدیدات شرکت سابق نفت برای جلوگیری از حمل نفت ایران ابدا نگرانی بخود راه نخواهد داد.»[۲]

و بنا به نوشته‌ی روزنامه «اطلاعات» «...وزیر مختار دولت لهستان از دولت ایران گله کرده که مدتی است پیشنهاد خرید نفت داده ولی هنوز تصمیمی در باره‌ی آن گرفته نشده است.»[۳]

۱— «اطلاعات»، ۷۶۹۴، ۳۰/۹/۲۸: «چکسلواکی و لهستان هر کدام تقاضای خرید پانصد هزار تن نفت کردند».

۲— «باختر امروز»، شماره‌ی ۷۰۴، چهارم دیماه ۱۳۳۰، مصاحبه با خبرنگار روزنامه.

۳— «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۰۵، ۳۰/۱۰/۱۱.

دولت دکتر «مصدق» به ملاحظه دولت امریکا که از آن امید کمک و مساعدت داشت و خود نیز باطناً نمی‌خواست جریان نفت ایران به جهان غرب قطع شود، در اجرای پیشنهادهای دول سوسیالیستی مسامحه کرد و نتوانست قدم عملی برای فروش نفت ایران به آن کشورها بردارد.

به این ترتیب استخراج نفت ایران تقریبا قطع شد و در حالی که میزان استخراج قبل از خلع ید سی و دو میلیون تن در سال بود به ۱/۳—۱/۲ میلیون تن تنزل کرد و فقر اقتصادی ایران تشدید یافت. در پایان آذرماه دکتر «مصدق» پیامی از رادیو تهران به ملت ایران فرستاده،انتشار اوراق «قرضه‌ی ملی» را از طرف دولت به اطلاع عموم رسانید و از مردم دعوت کرد که با خرید اوراق مزبور سهم خویش را در کمک مالی به دولت و مبارزه علیه استعمار انگلستان ایفاکنند. وی ضمن پیام خود گفت:«...هموطنان عزیز اکنون شما مراحل نهایی این جهاد تاریخی را به پایان می‌رسانید و با شرکت در قرضه‌ی ملی آخرین فداکاری رابرای حصول به مقصود مقدس خود ظاهر می‌سازید. با خرید قرضه‌ی ملی گذشته از این که در بهبود وضع مالی دولت کمک موثری می کنید، برای آتیه‌ی فرزندان خود نیز سرمایه و اندوخته‌ای فراهم می‌سازید. پرداخت برگ‌های قرضه‌ی ملی و جایزه‌ی آن طبق قانون ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۰ از طرف دولت تعهد شده است و کوپن‌های جایزه اوراق قرضه از ابتدای سال دوم در باجه‌های کلیه بانک‌ها به حساب دولت قابل پرداخت است و اصل قرضه را هم بعد از دو سال می‌توانید بابت هر نوع بدهی که به دولت داشته باشید از قبیل مالیات و حقوق گمرگی و سایر عوارض حساب کنید...»[1]

اما طبقات مرفه و ثروتمند جامعه از خرید ارواق قرضه‌ی ملی خودداری کردند و قسمت اعظم فروش اوراق مزبور مربوط به طبقات محروم و متوسط جامعه بود و همان طوری که دکتر «مصدق» گفت: «...ما می دانستیم آنهایی که بواسطه‌ی حمایت بیگانگان و فساد دستگاه ما که آن هم معلول دخالت اجنبی در امور داخلی است موفق شده‌اند ثروت هنگفتی بدست آورند کوچکترین کمکی در این موقع تنگدستی به دستگاه این دولت نخواهند کرد. غلبه‌ی ملت را بر اجنبی موجب اضمحلال خود می دانند و بنابراین در مبارزه‌ی ملت ایران با اجانب محال است که به کمک ملت خود برخیزند. کما این که اوراق قرضه ملی را به جز معدودی از متمکنین، اشخاصی خریدند که به هیچ وجه استطاعت مالی نداشتند.»[2]

«حزب توده‌ی ایران» نیز خرید اوراق قرضه‌ی ملی را تحریم کرد و روزنامه‌ی «بسوی آینده» تحت عنوان درباره‌ی «قرضه‌ی ملی» نوشت: «...نقشه‌ی استقراض دو یست میلیون تومان (از راه فروش اوراق قرضه‌ی ملی) به هیچ وجه برای رفع بحران مالی خزانه طرح نشده بلکه اقدامی عوامفریبانه و صرفا به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا به این وسیله دریافت وام از امریکا و قبول

۱— «اطلاعات»، ۷۶۹۶، ۳۰/۱۰/۱.

۲— «اطلاعات»، ۷۷۸۳، ۳۱/۱/۲۳ از اظهارات نخست‌وزیر در نخستین جلسه نمایندگان دوره‌ی هفدهم.

پیشنهادات اسارت‌آور آنرا لازم و ضروری بشناساند و از این راه بر تلاش‌های خود در جهت نفع امپریالیسم امریکا پرده بکشد.»[۱]

گذشته از سخافت این استدلال در شرایطی که امپریالیست‌های انگلیسی و امریکایی برای فلج ساختن اراده‌ی ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از اعمال هر نوع فشار سیاسی و اقتصادی ابا نمی کردند، اقدام به فروش اوراق قرضه‌ملی عمل کاملا درست و بجایی برای ایستادگی و پایداری در برابر استعمارگران بود که می باید مورد پشتیبانی و حمایت تمام مبارزین راه آزادی و خواستاران طرد استعمار از کشور ما قرار می گرفت. متأسفانه رهبران «حزب توده‌ی ایران» از درک آن عاجز ماندند و در خلاف جهت آن حرکت می کردند.

نهم دیماه متعاقب مذاکرات واشنگتن هیئتی از طرف بانک بین المللی به ریاست «پرودوم» وارد ایران شد. و نامه‌ای از طرف «گارنر» معاون بانک بین المللی تسلیم دولت ایران ساخت. ولی دخالت بانک بین المللی در امور بهره‌برداری و طرز تقسیم سود، چنان که از طرف آن بانک پیشنهاد می شد، مورد توافق قرار نگرفت.

در این بین مذاکراتی میان «چرچیل» و «ترومن» در واشنگتن جریان داشت که منجر به صدور اعلامیه‌ی مشترکی شد. ضمن اعلامیه‌ی مزبور گفته می شد: «دولت امریکا و انگلیس موافقت کردند که برای حل اختلافاتی که بین دولت ایران و شرکت (سابق) نفت ایران و انگلیس بوجود آمده است به نحو اتم و اکمل ازطرح پیشنهادی بانک بین المللی توسعه و ترمیم برای حل این مسئله پشتیبانی کنند.»[۲] اما دولت‌های امریکا و انگلیس در جوار توافق‌هایی که کرده بودند، اختلاف هایی نیز بر سر حکومت دکتر «مصدق» داشتند. به این ترتیب که «امریکایی ها معتقد بودند با سقوط دولت دکتر «مصدق» زمینه روی کار آمدن یک دولت افراطی تر و شاید دولت کمونیست در ایران فراهم خواهد شد، در صورتی که وزارتخارجه انگلیس زیر بار این طرز فکر نرفته و آنرا غیرمعقول می دانست.»[۳] راجع به سیاست دولت انگلیس در ایران که مرکز توطئه‌های ضدملی آن در دربار شاهنشاهی قرار گرفته بود و حتا در این مورد دکتر «مصدق» صراحتا به وزیر دربار گفته بود: «...علیاحضرت ملکه مادر (و والاحضرت اشرف) با اغلب نمایندگان مخالف دولت در مجلس ارتباط نزدیک سیاسی دارند و مخالفین دولت را تحریک و تشویق می کنند و همچنین آقای «میدلتن» کاردار سفارت انگلیس اغلب نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را نسبت به

۱ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۴۵۱، ۳۰/۱۰/۸.

۲ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۱۲، ۳۰/۱۰/۱۹.

۳ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۶۹۶، ۳۰/۱۰/۱. «چرچیل هنگامی که درباره‌ی لزوم وحدت دیپلوماسی انگلستان و امریکا با «ترومن» گفتگو می کرد، ناگهان موضوع فراهم آوردن زمینه سقوط دولت دکتر «مصدق» را پیش کشید و گفت یکی از طرق حل مسئله نفت ایران فراهم آوردن زمینه سقوط دولت آقای دکتر «مصدق» است.» «اطلاعات، شماره‌ی ۷۷۱۹، ۳۰/۱۰/۲۸.

دولت و مصالح مردم ایران، در در بار طرح می کنند و اگر ارتباط در بار با وکلای مخالف دولت و رفت و آمد و تحریکات آقای «میدلتن» به در بار قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم، از کار کناره گیری خواهم کرد...»[۱]، روزنامه‌ی فرانسوی «تریبون دناسیون» مقاله جالبی دارد که عینا نقل می شود: «همان‌طور که «تریبون دناسیون»برای نخستین بار در مطبوعات بین المللی متذکر شده است، وضع ایران از آغاز بحران نفت بوسیله‌ی معارضه‌ی دکتر «مصدق» و «شاه» مشخص می شود و برخورد منافع ملت ایران را با بریتانیای کبیر مجسم می سازد.

طبق گزارش هایی که خبرنگاران ما از لندن و تهران مخابره کرده‌اند، این بحران طی روزهای اخیر به یک مرحله قطعی رسیده است. برای درک وضعی که بر تهران حکومت می کند باید روش های اتخاذ شده توسط حکومت کارگری انگلیس را قبل از تخلیه آبادان به خاطر آورد.

در آن موقع لندن به اتکاء گزارش ها و تلگرام های «فرانسیس شپرد» سفیر خود در تهران تصور می کرد که حکومت «مصدق» ممکن است به وسیله‌ی قدرت سقوط کند و «شاه» حاضر است به انجام این نقشه مساعدت کند. تعویق ها و مسامحه ها از طرفی، و عقب‌نشینی شاه در مقابل عکس العمل افکار عمومی ایرانیان از طرف دیگر، سبب ورشکستگی کامل سیاست انگلستان شد.

در آن زمان محافظه کاران که در صف مخالف دولت انگلیس قرار داشتند، حکومت کارگر را از این که به انتظار سقوط «مصدق» نشسته است به شدت سرزنش و انتقاد می کردند. ولی امروز به نظر می رسد که محافظه کاران نیز همان رو یه را تعقیب کرده و برای ابقاء و استقرار امتیازات شرکت سابق در ایران وسیله‌ای جز ساقط کردن دولت «مصدق» نیافته‌اند. در لندن گفته می شود که حکومت بریتانیا به نماینده‌ی خود در تهران دستور داده است که به «شاه» پیشنهاد کند آقای... یا آقای... را به جای دکتر «مصدق» بنشاند. زیرا این دو شخصیت به داشتن تمایلات دوستانه با انگلیسی ها شهرت دارند. و حاضر خواهند شد قوانین مربوط به نفت را با منافع انگلستان تلفیق دهند. در این جا شایع است که «شاه» موافقت خود را با پیشنهادهای بریتانیا اعلام داشته است. ولی عقیده دارد ساقط کردن دکتر «مصدق» زمانی میسر است که اعتبار و ارزش خود را در افکار عمومی از دست بدهد.

نفوذ و رخنه‌ی عوامل وابسته به لندن در حکومت فعلی ایران یکی از وسایل وصول به این مقصود است. زیرا اخیرا دو نفر وارد کابینه شده‌اند که ژنرال «یزدان پناه» به عنوان وزیر جنگ یکی از آنها بود شخص اخیرالذکر با وجود مشاغل دولتی خود به وسیله‌ی آقای «دشتی» که دوست مشترک او و آقای «امامی» (جمال) است با مخالفین دولت تماس دائم دارد.

ظاهرا در وزارت خارجه انگلیس نسبت به نقشه‌ی مداخله در امور ایران اختلاف نظر موجود

۱ــ «ایران ما» شماره‌ی ۶۸، مورخه‌ی ۳۰/۹/۲۹.

است. زیرا از یک طرف عده‌ای از دیپلومات‌ها که در رأس آنها «و یلیام استرانک» معاون دایمی وزارت خارجه قرار دارد، فکر می کنند که «شاه» نمی توانند بطور موثر به نفع انگلستان کار کند و شایسته است راه حل دیگری را با شخصیت‌هایی غیر از «شاه» مورد عمل قرار داد. از طرف دیگر «بوکر» که متصدی مسائل مربوط به خاورمیانه و متخصص امور راجع به ایران در وزارت خارجه انگلیس است عقیده دارد که علاقه شدید «شاه» به حفظ تاج و تخت خود برای گذاردن «شاه» در رأس حوادث کافی خواهد بود.

از طرفی «بوکر» گمان نمی کند که پس از برکناری «مصدق» در بار و ارتش قادر به حفظ نظم باشند و در آن موقع تهدید «حزب توده» و حالت انقلابی وقایع، امریکایی ها را نسبت به لزوم مداخله نظامی بریتانیا در جنوب ایران «برای محافظت تأسیسات نفت» متقاعد خواهد ساخت.

در تعقیب نظریات «بوکر» خبر می رسد که دکتر «مصدق» ملاقات تازه‌ای با «شاه» به عمل آورده و صریحا اظهار کرده است که قصد دارد هر گاه تحریکات در بار او را مجبور به استعفا کند کلیه‌ی مطالب را به وسیله‌ی رادیو به اطلاع ملت ایران برساند. نخست‌وزیر هم چنین نسبت به فعالیت ضد دولتی ملکه‌ی مادر که از متحصنین[1] مجلس آشکارا پشتیبانی کرده و به آقای «قوام السلطنه» فشار می آورد که مسافرت خود را به اروپا به تاخیر اندازد و نیز توطئه‌ها و تحریکات را تقویت می کند، اعتراض کرده است. آقای «علا» وزیر دربار به دکتر «مصدق» قول داده است که ملکه مادر مزاحم، بزودی برای استراحت به اروپا فرستاده خواهد شد. ولی معلوم نیست تا چه اندازه این قول به صورت عمل در آید.[2]

مخالفین دکتر «مصدق» که اغلب به قدرت‌های نیرومند خارجی متکی هستند، دیگر نقشه‌های خود را مکتوم نمی دارند و اکنون لیست اشخاصی که به محض وقوع کودتا باید بازداشت یا تبعید شوند، موجود است و البته در مقدمه‌ی این لیست نام سید «ابوالقاسم کاشانی» و یکی دو نفر از دوستان نزدیک او دکتر «مصدق» و «مکی» قرار گرفته است.

اعمالی که در آن واحد در تهران و لندن جریان دارد مورد موافقت دولت امریکا واقع نشده است. در واشنگتن نگرانی نسبت به ایران روز بروز افزایش می یابد و عقیده‌ی محافل نزدیک به دولت این است که بسیاری از عوامل مهم را که پس از گذشت فرصت ظهور خواهند کرد در نظر بگیرد...»[3] روز هیجدهم دیماه در اثر توطئه‌چینی هایی که مأمورین رسمی دولت انگلیس به کمک عوامل و جیره‌خواران خود برای قتل و کشتار و کودتا فراهم می ساختند، دولت ایران یادداشت شدید اللحنی در باره‌ی مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران تسلیم سفارت انگلستان در تهران کرد.

۱ــ «جمال امامی»، «محمدعلی شوشتری»، «منوچهر تیموش»، «عبدالقدیر آزاد» و چند نفر دیگر.

۲ــ در اثر فشار و اصرار دکتر «مصدق»، ملکه «مادر» (تاج الملوک) و «اشرف پهلوی» در سال ۱۳۳۱ از ایران اخراج شدند.

۳ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۷۰، مورخه‌ی ۳۰/۱۰/۱۳ به نقل از «تریبون دناسیون».

در آن یادداشت گفته می‌شد: «...طبق گزارش‌های واصله به دولت فعالیت و مداخلات صریح مأمورین دولت انگلستان در ایران در این اواخر شدت یافته و دولت متبوع دوستدار حاضر نیست بیش از این تحمل این رو یه‌ی نامطلوب را که بر خلاف اصول دوستی و مقررات جاریه‌ی بین‌المللی است بکند و شدیداً به آن اعتراض می‌کند و لزوماً یادآور می‌شود که چنان‌چه مأمورین آن دولت در ایران رفتار خود را تغییر ندهند، دولت متبوع دوستدار ناگزیر خواهد شد تصمیمات جدی برای خاتمه دادن به این وضعیت نامطلوب اتخاذ کند...»[۱]

اما سفارت انگلیس به بهانه‌ی این که «لحن این یادداشت برخلاف نزاکت و اصول دیپلوماسی است و متن آن نیز قبل از دادن به سفارت در جراید انتشار یافته «آنرا بدون جواب مسترد داشت. دولت ایران در پاسخ این اقدام دولت انگلیس روز بیست و یک دیماه طی یادداشتی از دولت انگلستان خواست که به علت مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران کلیه‌ی کنسولگری‌های خود را در ایران تا تاریخ ۳۰/۱۰/۳۰ منحل کند. تقاضای دولت ایران انجام یافت و دولت انگلستان سفیر خود را از ایران احضار کرد.

در همان ایام انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورایملی در نقاط مختلف کشور آغاز شد انتخابات تهران نیز روز ۳۰/۱۰/۲۲ شروع شد. در این دوره با این که نسبت به دوره‌های قبل عده‌ی بیشتری از مردم در انتخابات شرکت کردند، اما رسوایی‌ها و افتضاحات زیادی در جریان انتخابات مشاهده شد و به قول روزنامه‌ی «ایران ما» «پول، زور، هو و جنجال» اعمال نفوذ، چاقوکشی، سوء استفاده از نام اشخاص و ناپسندی‌های بسیاری از این قبیل در اغلب، بلکه عموم صندوق‌های تهران، همه‌ی روز، کم و بیش فرمانروایی می‌کرد. هزارها رأی مردم را نگذاشتند به صندوق‌ها برسد و چندین هزار رأی مردم از نزدیک صندوق‌ها بوسیله‌ی چاقوکشانی که از طرف بعضی سرمایه‌داران و مالکین وابسته به «جبهه‌ی ملی» استخدام شده بودند، خراب شد و آنها را در هنگام اخذ رأی عوض کردند.»[۲]

و چون حزب توده‌ی ایران نیز در انتخابات شرکت کرده بود «...در بعضی حوزه‌ها عناصر مغرض رأی اشخاص را به زور گرفته نگاه می‌کردند و اگر غیر از کاندیدهای «جبهه‌ی ملی» بوده آنها را کتک زده و حتا توهین‌های شرم‌آوری نسبت به ایشان روا می‌داشتند. داشتن کلاه کپی و سر و وضع کارگری موجب این می‌شده که انجمن، اشخاص را از دادن رأی به عناوین مختلف مثلا عکس نداشتن شناسنامه و غیره محروم سازد. خرید و فروش رأی و تقلبات دیگر نیز از طرف عناصر وابسته به بعضی از سازمان‌های منسوب به «جبهه ملی» نیز استعمال می‌شده است...»[۳]

دولت برای انتخاب شدن طرفداران خود از شهرستان‌های تلاش می‌کرد و در بعضی نقاط از

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۱۱، مورخه‌ی ۳۰/۱۰/۱۸.

۲ــ «ایران ما»، شماره‌ی ۷۳، ۳۰/۱۱/٤، دکتر مصدق و انتخابات آزاد».

۳ــ «حجار»، شماره‌ی ٦۵، ۳۰/۱۱/٦ «دخالت‌های «جبهه‌ی ملی»، در انتخابات».

ابزار و آلات سابق نیز استفاده می برد.[۱] ستاد ارتش نیز در اجرای اوامردر بار به وسیله ی تلگراف های رمز که مضمون آنها به بهانه ی «حفظ اسرار نظامی» از نخست‌وزیر هم پنهان نگهداشته می شد، کاندیداهای دربار وابستگان به سیاست انگلستان را از صندوق انتخاباتی شهرستان ها در می آورد.[۲] بالاخره ادامه و تشدید این مبارزه موجب شد تا دولت دکتر «مصدق» دستور قطع انتخابات در پاره‌ای از شهرستان ها را صادر کند.

به محض افتتاح مجلس شورایملی، دکتر «مصدق» نامه‌ای به مجلس نوشته با اشاره به سوء جریان بعضی از حوزه‌ها و اعمال خلاف قانون پاره‌ای از انجمن های نظار از نمایندگان حقیقی خواست که «روی انتخابات مخدوش خط بطلان بکشند و اعتبارنامه اشخاصی را که نماینده‌ی حقیقی مردم نیستند و برخلاف حق در بین نمایندگان وارد کرده‌اند رد کنند.»[۲]

برای رسیدگی به پرونده‌های انتخاباتی، کمیسیون تحقیقی تشکیل شد. جریان کار نشان داد که نمایندگان تحمیلی بیشتر از نمایندگان حقیقی بودند. لذا اکثریت اعضاء کمیسیون تحقیق کلیه‌ی پرونده‌های انتخاباتی را تطهیر کردند و همه‌ی کسانی را که به نحوی از انحاء وارد مجلس شده بودند در صندلی های نمایندگی جای دادند.

بیست و یکم بهمن ماه دومین هیئت اعزامی بانک بین المللی تحت ریاست «گارنر» به تهران رسید و مذاکرات مجدد بین نمایندگان دولت ایران و بانک بین المللی آغاز شد. دراین مذاکرات «میدلتون» کاردار سفارت انگلیس نیز شرکت می کرد. اما به علت اصرار نمایندگان بانک بین المللی برای بازگشت کارشناسان انگلیسی و خرید نفت به قیمت نازل، مذاکرات به بن بست رسید و هنگامی که دولت تصمیم داشت اعلامیه‌ای دایر بر عدم توافق صادر کند، نمایندگان مجلس سنا مستقیما با هیئت اعزامی بانک بین المللی تماس گرفته تقاضا کردند که عزیمت خود را به تعویق انداخته و به مذاکرات ادامه دهند. لکن از مذاکرات مجدد نیز نتیجه‌ای حاصل نشد.

۱ــ «محرمانه ــ مستقیم /۳۰/۱۰/۹.

جناب آقای رئیس اداری‌ی دارایی شهرستان رشت بنا به امر جناب آقای نخست‌وزیر و توصیه‌ی حضرت «آیت‌اله کاشانی» به مجرد دریافت این نامه مقرر دارید که کارمندان کلیه‌ی دوایر و بنگاه‌های تابعه از تبلیغات و فعالیت انتخاباتی که بر خلاف مصالح کاندیدهای ملی تشخیص داده شود جلوگیری و با استفاده از بودجه‌ی ترفیعات و اضافات کارمندان دولت توصیه فرمائید که کارمندان، آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند.

از طرف وزیر دارایی «فروزان»

«بسوی آینده»، شماره‌ی ٤٦٦، ۳۰/۱۰/۲۵. «اسناد غیرقابل انکار».

۲ــ محرمانه/ مستقیم ۳۰/۱۰/۷

فرماندهی تیپ گرگان بلافاصله پس از وصول این نامه مقرر دارید که کلیه‌ی شناسنامه‌های افراد وظیفه و احتیاط شهرستان گرگان و حومه جمع آوری شود تا در روز اخذ آراء مورد استفاده قرار گیرد. جای‌مهروزیر.» «بسوی آینده»، شماره‌ی ٤٦٦، ۳۰/۱۰/۳۵. «اسناد غیرقابل انکار»

علت شکست مذاکرات را دکتر «شایگان» و دکتر «حسیبی» اعضای هیئت نمایندگی ایران چنین بیان داشتند: بانک بین‌المللی در موارد زیر اصرار داشت: ۱ــ چون بهره‌برداری طبق اصول اقتصادی به حداکثر بدون کمک کارشناسان خارجی میسر نیست و پیدا کردن کارشناسان نفت به حد کفایت از کشورهای دیگر نیز مقدور نیست لذا باید کارشناسان انگلیسی باز کردند.

۲ــ چون دولت ایران وسیله‌ی حمل و نقل و توزیع نفت را فعلا در اختیار ندارد اجبارا باید $\frac{۹}{۱۰}$ (نه‌دهم) نفت حاصله را با یک ثلث تخفیف آن هم براساس قیمت نفت خام در خلیج فارس در اختیار بانک بین‌المللی بگذارد. هیچ‌یک از پیشنهادهای فوق نمی‌توانست مورد قبول دولت ایران قرار گیرد لذا مذاکرات شکست خورد.

پس از شکست مذاکرات «ایدن» وزیر خارجه انگلیس گفت: «با این شکست و اصرار «مصدق» در پیش بردن مقصود خود، امریکا در روش خود تغییری به نفع انگلستان داده و به نظر دولت انگلستان نزدیک خواهد شد. یعنی قبول خواهد کرد که تنها تغییر دولت اجازه می‌دهد که مسئله نفت ایران حل شود.»[۱]

وزارت خارجه امریکا نیز در پاسخ درخواست وام دولت ایران اعلام کرد: تا هنگامی که برای ایران مقدور است درآمد شایسته‌ای از صنعت نفت خود بدون زیان وارد ساختن به تمایلات ملی خویش بدست آورد، پرداخت وام از طرف دولت امریکا به ایران موجه نیست. «...ما معتقدیم که پیشنهاد بانک بین‌المللی برای کمک به حل قضیه‌ی نفت ایران فرصت مناسبی فراهم آورده است گو این که حل این قضیه بطور موقت صورت بگیرد.»[۲]

سال ۱۳۳۱ با حادثه‌ی خونین دیگری آغاز شد. روز هشتم فروردین بنا به دعوت «کانون جوانان دموکرات» وابسته به «حزب توده‌ی ایران» به مناسبت «پایان هفته‌ی جهانی جوانان» میتینگی در میدان فوزیه ترتیب داده شد. پس از میتینگ شرکت کنندگان به طور دسته جمعی به طرف «کانون جوانان دموکرات» به راه افتادند. پلیس مخالف حرکت دسته‌جمعی آنها بود لذا در خیابان‌های فردوسی و نادری به متفرق کردن آنها پرداخت. در نتیجه زدوخوردی بین قوای پلیس و جوانان روی داد که منتهی به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن بیش از پنجاه نفر شد. و دولت به استناد همین حادثه از روز ۳۱/۱/۱۰ بمدت یک ماه در تهران و حومه حکومت نظامی اعلام کرد.

در سال ۱۳۳۱ نیز مشکلات مالی و گرفتاری‌های اقتصادی دولت روز به روز افزایش می‌یافت، لذا دکتر «مصدق» با قطع امید از کمک امریکا برنامه‌ی «اقتصاد بدون نفت» را برای ایران طرح‌ریزی کرد. اما در حالی که دولت امریکا از دادن وام و کمک واقعی به اقتصادیات ایران امتناع می‌کرد اصل چهارم «ترومن»به فعالیت‌های نظیر نصب تنور مستراح در دهات و سمپاشی با

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۷۱، ۳۰/۱۲/۲۸.

۲ــ کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، صفحه‌ی ۵۹۱، تلخیص از اعلامیه‌ی وزارت خارجه امریکا.

گرد د.د.ت و اصلاح نژاد الاغ در ایران می‌پرداخت. از جمله در اواخر سال ۱۳۳۰ آن اداره تعداد پانزده رأس الاغ «اصیل» قبرس برای اصلاح‌نژاد به همراهی یک مستشار به نام «جمیز داسن» با هواپیما وارد تهران کرد.[۱]

از سوی دیگر با این که مستشاران و میسیون‌های نظامی امریکا در ارتش و ژاندارمری قوای نظامی ایران را در جهت سیاست امریکا هدایت می کردند، در آغاز سال ۱۹۵۲ (دیماه سال ۱۳۳۰) دکتر «مصدق» از امضای پیمان امنیت متقابل خودداری کرد —پیمانی که می گوید اگر دولت امریکا جنگ با کشور دیگری را شروع کرد. دول امضا کننده‌ی این پیمان نیز متعهد به شرکت در آن جنگ‌اند— یعنی «از ملحق شدن به بلوک ضد شوروی که توسط امریکا در خاورمیانه سرهم بندی شده بود امتناع ورزید.»[۲] لذا «دولت امریکا اعلام کرد که از ارسال کمک نظامی به ایران خودداری خواهد کرد و دولت ایران نیز اعلام کرد که قرار داد مزبور را نمی تواند امضا کند زیرا اصول سیاست خارجی ایران را، که مبتنی بر بی‌طرفی است، نقض می کند.»[۳] بالاخره براثر مذاکراتی که بین نخست‌وزیر دکتر «مصدق» و «هندرسن» سفیر امریکا صورت گرفت با موافقت «اورل هریمن» که امور مربوط به اعطای کمک‌های نظامی خارجی را به عهده داشت فرمولی تهیه شد و براساس آن فرمول دکتر «مصدق» نامه‌ی زیر را به سفیر امریکا ارسال داشت: «در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به استحضار آن جناب برسانم که دولت این جانب نظر به وضعیات مالی و اقتصادی کمکی را که دولت متبوعه‌ی آن جناب حاضر است. به این کشور بکند استقبال می کند و تا آن جا که منابع ثروت و اوضاع ایران اجازه می دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می کند و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آن چه می تواند می کند و از هر طرفی که مورد حمله قرار گیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد.»[۴]

به این ترتیب دولت دکتر «مصدق» در برابر دریافت کمک نظامی امریکا پشتیبانی از اصول منشور ملل متحد را تعهد کرد و اعلام داشت که فقط با قوایی وارد جنگ خواهد شد که آزادی و استقلال ایران را مورد تجاوز قرار دهند. همان موقع سخنگوی دولت نیز گفت که «دولت ایران برای دریافت کمک نظامی حاضر به قبول هیچ گونه شرایطی نیست.»[۵] اما قبول این کمک مستلزم ادامه‌ی کار مستشاران امریکایی در ایران بود که الزاما پذیرفته شد.

چنان‌که گفته شد شورای امنیت شکایت انگلستان را تا اعلام رأی دیوان داوری لاهه مسکوت گذاشت. اینک انگلستان شکایت خود را از طریق دیوان لاهه تعقیب می کرد.

روز هفتم خرداد دکتر «مصدق» به همراهی هیئتی برای دفاع از حقوق ملت ایران عازم لاهه

۱— «جبهه‌ی آزادی»، شماره‌ی ۱۰۶، ۳۰/۱۲/۸.

۲— «تاریخ معاصر ایران» نوشته م.س. ایوانف چاپ مسکو ۱۹۶۵ متن روسی صفحه‌ی ۱۶۸.

۳— «کیهان»، شماره‌ی ۳۱۷۶، ۳۲/۱۰/۱۵ «سخنگوی وزارت امور خارجه...».

۴و۵— «اطلاعات»، شماره‌ی ۷۷۹۴، ۳۱/۲/۶.

شد و در آنجا ضمن رد صلاحیت دیوان لاهه در رسیدگی به شکایت انگلستان، پرده از روی مظالم و توطئه‌های استعماری دولت انگلیس و شرکت سابق نفت برداشت. هنگامی که دکتر «مصدق» در لاهه بود، دولت انگلستان با توطئه‌چینی کشتی «رزماری» را که حامل نفت ایران به ایتالیا بود در عدن توقیف کرد تا فشار اقتصادی به ایران را تشدید کند یا هم‌چنان که خود می گفت: «ما این قدر انتظار می کشیم تا وضع اقتصادی ایران دکتر «مصدق» را مجبور به کناره‌گیری کند و آنگاه دولت جدید و واقع بینی روی کار آمده و قبلا برای حل قضیه‌ی نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود.»[1]

پس از بازگشت دکتر «مصدق» از لاهه روز چهاردهم تیرماه مجلس شورایملی آمادگی خود را اعلام داشت و نخست‌وزیر بنا به سنت پارلمانی استعفا کرده مجددا به نخست‌وزیری تعیین شد. هنگام اخذ رأی مجلس سنا در دادن رأی تمایل تعلل کرد ولی بالاخره با اکثریت ضعیفی دکتر «مصدق» را به نخست‌وزیری پذیرفت.

بیست و دوم تیرماه نخست‌وزیردرجلسه‌ی خصوصی مجلس شورایملی برای اصلاح امور مالی اقتصادی،قضایی ،بانکی استخدامی و ایجاد سازمان‌های ملی از مجلس شورایملی اختیارات شش ماهه خواست و آنرا برای اجرای سریع اصلاحات ضروری دانست. از نمایندگان شورا عده‌ای با این تقاضا موافق و عده‌ای مخالف بودند. روز ۲۵ تیرماه دکتر «مصدق» پس از سه ساعت مذاکره با «شاه» از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد و استعفانامه‌ی خود را به شرح زیر تقدیم داشت:

۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون در نتیجه‌ی تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد.البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملا مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد.

—فدوی دکتر **«محمد مصدق»**[2]

۱— «کیهان»، شماره‌ی ۲۶۸۱، ۳۱/۱/۲۱ تفسیر سیاسی.

۲— «باختر امروز»، شماره‌ی ۸۶۴، ۳۱/۴/۲۶.

قیام ملی سی ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر «مصدق»

دکتر «مصدق» می گفت که من نخست‌وزیرم و طبق قانون اساسی وزراء مسئولیت مشترکی در برابر مجلس دارند پس باید وزیر جنگ را نیز خود تعیین کنم و در اعمال او مستقیما نظارت داشته باشم. اما تا آن تاریخ وزیر جنگ را «محمد رضا شاه» شخصا معین می کرد و وزارت جنگ فقط مجری فرمان‌های او بود. بطوری که نه فقط دولت از مفاد تعالیم و دستورهای ارتش مسبوق نمی شد، بلکه بر اعمال فرماندهان لشگرها و رئیس ستاد ارتش و دوایر ارتشی کوچکترین نظارتی نداشت. و چون دکتر «مصدق» نمی خواست در چنان موقع حساس و بحرانی ظاهرا مسئولیت وزارت جنگ را عهده‌دار شود ولی معنا حق نظارت و دخالتی در کارهای آن وزارتخانه و اعمال فرماندهان لشگرها نداشته باشد لذا مجبور به استعفا شد.

بیست و ششم تیر ماه بنا به اصرار «محمد رضا شاه» مجلس شورایملی بدون حضور نمایندگان طرفدار دکتر «مصدق» به زمامداری «احمد قوام» (قوام السلطنه) رأی تمایل داد و روز بعد «شاه» فرمان نخست وزیری به نام او صادر کرد و لقب «جناب اشرف» را که پس از حوادث آذر بایجان از او پس گرفته بود، بی سروصدا بوی مسترد داشت. «قوام» این پیر غلام استعمار که با رسوایی و فضاحت از ایران رفته بود، با اشاره‌ی دربار به ایران بازگشت. و زمینهٔ نخست‌وزیری اش با توافق مشترک امریکا و انگلیس در خارج از کشور ترتیب داده شد.

در این باره روزنامه‌ی فرانسوی «پاری پرس» بیست روز قبل از وقایع سی تیر ضمن بحث از کاندیداهای نخست‌وزیری در ایران نوشت: انگلیسی ها و امریکایی ها بیشتر از همه به «اقوام السلطنه» معتقدند. زیرا به عقیده‌ی دیپلومات های انگلیسی پس از سقوط «مصدق» فقط یک مرد قوی مانند «قوام السلطنه» می تواند آتش احساسات مردم را فرو نشاند و با دول غرب سازش کند...»[1]

بازیگر پشت پرده‌ی این حادثه نیز «اشرف پهلوی» بود. راجع به این موضوع علی «اصغر امیرانی» مدیر خواندنیها می نویسد: «...«والاحضرت اشرف» چند روز قبل از حوادث خونین سی ام تیروارد تهران شد و با «قوام السلطنه» تماس گرفت و با نمایندگان مجلس برای زمینه‌سازی و تحمیل حکومت انگلیسی منشی «عین الدوله» وارد گفتگو شد، به تکاپو پرداخت و بدون تردید او یکی از مسئولین روی کار آمدن «قوام» و حوادث سی ام تیر است.»[2]

درست در همان روزی که مجلس شورایملی مشغول انتخاب نخست‌وزیر جدید بود (پنجشنبه ۳۱/٤/۲٦)فرمانداری نظامی که مستقیما به دستور «محمدرضاشاه» عمل می کرد اعلامیه‌ی شدید اللحنی «برای حفظ انتظامات» صادر و سپس مأمورین انتظامی با تانک و زرهپوش به خیابان ها

۱و۲— «خواندنیها»، شماره‌های ۸۱ و ۸۹ سال ۱۳ به نقل از مقاله «اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱» نوشته‌ی «علی اصغر امیرانی»، مدیر «خواندنیها».

ریختند و مجلس را محاصره کردند. «قوام السلطنه» نیز بعد از دریافت فرمان نخست‌وزیری اعلامیه‌ی غلاظ و شدادی منتشر ساخته به مردم کشور ما کشتارهای دسته جمعی و تیره‌روزی وعده کرد. وی چنین نوشت: «... ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست... من به همان اندازه که از عوامفریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به بهانه‌ی مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سیاه را تقویت کرده‌اند لطمه‌ی شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسهٔ اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرائی جلوگیری خواهم کرد.

... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه‌ی من اخلال کنند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم بزنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس العمل از طرف من رو برو خواهند شد و چنان که در گذشته نشان داده‌ام بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان می گذارم. حتا ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازم.

به عموم اخطار می کنم که دوره‌ی عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد— تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱ **رئیس الوزراء قوام السلطنه**»[۱]

به محض انتخاب «قوام» به نخست‌وزیری سی نفر از نمایندگان مجلس شورایملی که خود را «نمایندگان طرفدار ادامه‌ی نهضت ملی ایران» می نامیدند، اعلامیه‌ای انتشار داده مردم را دعوت به مقاومت کردند. در آن اعلامیه گفته می شد: «ملت رشید ایران!... برای اعلام این نکته‌ی اساسی به جهانیان که نهضت ملی ایران هرگز مقهور دخالت های استقلال شکنانه‌ی بیگانگان نخواهد شد و تا حصول نتیجه‌ی قطعی در احقاق حق و رهایی کشور از چنگال سیاست های استعماری استقامت خواهد کرد روز دوشنبه سی ام تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می شود...»

و «آیت‌الله کاشانی» در پاسخ اعلامیه‌ی «قوام» طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی چنین گفت: «برادران عزیزم... کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشه‌ی استعمار و برانداختن مظاهر و آثار استثمار به عنایت پروردگار می رفت که نتیجه‌ی قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهایی بخشد. ولی سیاستی که قرون متمادی دولت های مزدور را بر سرکار می آورد بالاخره حکومت دکتر «مصدق» را که بزرگترین سد راه خیانت خود می دانست برکنار و درصدد برآمد عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی

۱— «کیهان» شماره‌ی ۲۷۵۹، ۳۱/۴/۲۸ از اعلامیه‌ی «قوام السلطنه».

او را صادر کرده است برای چندمین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی گمارد.

...«احمد قوام» باید بداند در سرزمینی که مردم رنجدیده‌ی آن پس از سال‌ها رنج و تعب شانه از زیر دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند نباید رسما اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید کند. من صریحا می گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت محکم بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آنها پایمال و نام با عظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه‌ی مقدس خود بدست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی شود...»[1]

مردم به محض اطلاع از استعفای دکتر «مصدق»، از همان اولین روزها در حال اعتراض و اعتصاب بودند. بیشتر مغازه‌ها و قسمت اعظم بازار تعطیل بود و بین مردم و قوای انتظامی برخوردهای پراکنده‌ای روی می‌داد. مأمورین انتظامی پیاده و سواره با باتون و سرنیزه و تاختن اسب در میان جمعیت تظاهرکنندگان را متفرق می‌ساختند. از طریق هوا نیز نیروی نظامی فعالیت داشت و هواپیماهای متعددی بر روی شهر تهران پرواز می کردند. در خیابان شاه‌آباد و جلو مجلس نیز تانک ها مستقر بودند.

تظاهرات و اعتراض مردم منحصر به شهر تهران نبود. موج اعتراض در سراسر کشور برخاسته بود و بنا به گزارش «آسوشتیدپرس» قبل از سی تیر در «بزرگترین تظاهرات از طرف مردم در آبادان رخ داد.»[2] از طرف دیگر سیل تلگراف هاونامه هامبنی بر اعتراض به دولت «قوام السلطنه» و پشتیبانی از دکتر «مصدق» از سراسر کشور به سوی تهران جریان داشت «تا جایی که برخلاف قانون اساسی و مقررات بین المللی وزارت پست و تلگراف از مخابره و توزیع تلگراف ها خودداری کرد.»[3]

روز ۳۱/٤/۲۸ «قوام» برای اعاده‌ی امنیت در سراسر کشور «در خواست اختیارات فوق‌العاده از «محمدرضا شاه» کرد و روز بیست و نهم تیر از او خواست یا فرمان انحلال مجلسین را صادر کند و یا استعفایش را بپذیرد. «شاه» قول داد که در صورت وخامت اوضاع فرمان انحلال مجلسین را صادر خواهد کرد و به وی دستور داد که برای «برقرای نظم» از نیروی انتظامی استفاده کند.[4]

حال به بینیم در قبال این تحول سیاسی «حزب توده‌ی ایران» چه روشی داشت؟

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۷۵۹، ۳۱/٤/۲۸ از اعلامیه‌ی آیت‌اله «کاشانی».

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۷٦۰، ۳۱/٤/۲۹.

۳ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۸۱، سال ۱۳ «اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱».

٤ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۸٦۷، ۳۱/٤/۳۱.

گفتیم که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» دکتر «مصدق» را نه زمامداری ملی و ضد استعمار می‌شناخت و نه نماینده‌ی بورژوازی ملی ایران. برعکس معتقد بود که «هدف نهایی «مصدق» چیزی جز تحکیم نفوذ امپریالیسم در کشور ما نیست.» «...دکتر «مصدق» در خطوط کلی از روش اسلاف خود افرادی از قبیل «ساعد» و «رزم‌آرا» پیروی کرده و اگر احیانا هم تغییری درباره‌ی وجوه داده شده برای تشدید سیاست ضدملی سابق بوده است.»[۱] و دکتر «مصدق» «مرد سال» چیزی جز کاریکاتور «چیانکایچک» نیست.[۲]

روزی ۲۵ تیرماه که دکتر «مصدق» از نخست‌وزیری استعفا کرد روزنامه‌ی «نو ید آینده» که به جای بسوی آینده انتشار می‌یافت در سرمقاله‌ی خود از حکومت وی چنین یاد کرد: «...«مصدق» از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آنها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد... همین‌ها که روزی به دنبال «قوام»، روزی به دنبال «رزم‌آراء» و روزی هم به دنبال «مصدق» هستندوانواع جرایم وجنایات رامرتکب می‌شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است فقط نقاب‌ها فرق می‌کند. از نظر خارجی نیز دکتر «مصدق» متکی به یک امپریالیسم جهانخوار بین‌المللی است... تکیه‌گاه خارجی او یعنی امپریالیسم امریکا نیز نظری جز به اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد... به این ترتیب دولتی که از نظر خارجی و داخلی چنین تکیه‌گاه‌هایی داشته باشد چگونه می‌تواند مصدر اقدامات اصلاح طلبانه شود...»[۳]

لذا پس از استعفای دکتر «مصدق» و تعیین «قوام» به نخست‌وزیری با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی نسبت به این تغییر نوشت: «...نتیجه‌ی زد و خورد جناحین هیئت حاکمه‌ی ایران هر چه باشد پس از چهارده ماه یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ‌یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت حاکمه‌ی ایران دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن ملت و مدافع ماشین بهره‌کشی هیئت حاکمه‌ی ایرانند... نخست‌وزیر آینده هر که باشد در عزم راسخ ملت ایران دائر به ادامه‌ی مبارزه کوچکترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است.»[۴]

حال آن که در آن مرحله‌ی تاریخی هدف اولیه و اساسی جنبش مبارزه‌ی تمام خلق یعنی دهقانان، کارگران، روشنفکران، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی علیه امپریالیسم و پایگاه‌های داخلی آن بود نه مبارزه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی. و رهبری «حزب توده‌ی ایران» با ایجاد

۱ــ «بسوی آینده»، شماره‌ی ۴۴۸، ۳۰/۱۰/۴ سرمقاله.

۲ــ ««بسوی آینده»، شماره‌ی ۴۵۸، مورخه‌ی ۳۰/۱۰/۱۹ سرمقاله.

۳ــ «نو ید آینده»، شماره‌ی بیست و پنجم، تیرماه ۱۳۳۱ سرمقاله.

۴ــ «دژ بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۱/۴/۲۷ سرمقاله.

شکاف و تفرقه بین طبقات و نیروهای انقلابی عملاً نهضت ملی ایران را به سوی شکست می کشانید.

بیست و نهم تیرماه «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» وابسته به «حزب توده‌ی ایران» کلیه‌ی احزاب و سازمان‌ها و جمعیت‌ها از جمله «جبهه‌ی ملی» و شخصیت‌هایی نظیر آیت‌اله «کاشانی» و دکتر «مصدق» را صرفنظر از اختلافات کلی زیر شعارهای حداقل زیر: ۱– سقوط دولت «قوام» ۲– تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور ۳– اخراج کارشناسان امریکایی، به تشکیل جبهه‌ی واحدضداستعمار دعوت کرد. علیهذا در همان دعوت‌نامه نیز دکتر «مصدق» را به اطاعت و تسلیم در برابر سیاست امریکا متهم کرده نوشت: «...دکتر «مصدق» علاقمند بود که عمال سیاست امریکا را در درجه‌ی اول بر کرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت امریکایی بود. ولی در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی نمایندگان واقعا ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد.» و نتیجه‌ی چهارده ماه زمامداری دکتر «مصدق» این است که امپریالیسم «امروز خیلی بیش از زمانی که دکتر «مصدق» زمامدار شد بر کشور ما مستولی است... دکتر «مصدق» و طرفداران او نمی توانند حتا یک قدم جدی سیاسی را نشان دهند که دولت ایران برخلاف نظر مشترک امپریالیست‌های انگلیسی و امریکایی یا نظر یکی از آنها داده باشد.»[1] اما در آن شماره به دعوت نمایندگان اقلیت مجلس مبنی بر تعطیل عمومی روز دوشنبه سی ام تیر هیچ گونه اشاره‌ای نشده بود. همان روزنامه دعوت‌مزبور رابدون اظهارنظردرستون اخبار انتشار داد و در مطبوعات مخفی و علنی حزب هیچ گونه دعوتی مبنی بر شرکت در تعطیل عمومی مشاهده نشد.

در آن روز دکتر «مصدق» مظهر مبارزه‌ی ضداستعماری و ملی مردم ایران و «قوام» مظهر ارتجاع و استعمار بود. لکن «حزب توده‌ی ایران» که از بدو زمامداری دکتر «مصدق» او را به عنوان عامل امپریالیسم امریکا کوبیده و برای سقوط دولتش آن چه در قدرت داشت کوشیده بود، طبعا نمی توانست از زمامداری دکتر «مصدق» دفاع کند. گرچه سقوط دولت «قوام» الزاما به زمامداری مجدد دکتر «مصدق» منجر می شد.

روز بیست و نهم تیرماه کارگران انبار چای سازمان برنامه، چیت‌سازی تهران، سیلو، کارخانه سیمان، راه‌آهن و چند مؤسسه دیگر با تشکیل جلساتی ضمن تأیید اعلامیه‌ی جمعیت مبارزه با استعمار به ابتکار خود و به عنوان پشتیبانی از شعارهای جمعیت مزبور از ساعت یک بعدازظهر روز ۳۱/۴/۲۹ به مدت ۲۴ تا ۴۸ ساعت اعلام اعتصاب کردند.

بالاخره در آخرین ساعات روز ۲۹ و صبح روز ۳۰ مرداد رهبران «حزب توده‌ی ایران» پس از ملاحظه‌ی موج افزاینده‌ی اعتصاب و اعتراضات مردم به دنبال جنبش خلق افتادند و دستور نیم‌بندی برای شرکت در اعتصاب عمومی صادر کردند. بدیهی است به علت عقب افتادگی از جنبش توده‌ی مردم نتوانستند رهبری واقعی آنرا به دست گیرند. فقط افراد ورزیده و فداکار «حزب توده‌ی ایران» که

۱– «دژ بجای بسوی آینده»، ۳۱/۴/۲۹ سرمقاله.

در تظاهرات خیابانی تجربه و آزمودگی داشتند، توانستند رهبری دسته های متفرق را در میدان عمل به عهده گیرند.[۱]

تظاهرات پرشکوه روز سی ام تیر قیام واقعی و پرعظمت یک ملت زنده بود. در آن روز ملت قهرمان ما به پا خاست و جنگ بی امانی بین حق و باطل، ظلم و عدل، آزادی و ارتجاع آغاز شد. دژخیمان بی دریغ بر روی مردم بی سلاح گلوله باراندند و برای سرکوب آنها از تانک و زرهپوش مدد گرفتند. لکن ملت کشته ها برجای گذاشت و از پیشروی باز نایستاد. تا سرانجام «قوام السلطنه»، آن پیر غلام ارتجاع و استعمار را از اریکه زمامداری بزیر کشیده پوزه ار بابان او را به خاک مالید و پیروز شد.

از اولین ساعات روز سی ام تیر تهران وضع یک شهر اشغال شده را داشت. اکثر خیابان ها مخصوصا آنهایی که به مجلس شورا ختم می شد در محاصره نیروهای پلیس و نظامی و تانک ها و زرهپوش ها بود. به‌نوشته ی روزنامه ی «کیهان» «اولین محلی که تظاهرات را شروع کرد، دانشگاه بود. چند دقیقه پس از شروع تظاهرات عده‌ای سر باز و پاسبان به محل رسیدند تا تظاهرکنندگان را متوقف سازند. ولی کاری از پیش نبردند. تظاهرکنندگان موج به موج به جلو می رفتند.»[۲]

در تظاهرات تمام مردم از هر حزب و دسته و جمعیت و از هر طبقه و صنفی با هماهنگی قابل ستایشی شرکت داشتند. و شعار اصلی اکثریت آنها «مرگ برحکومت ننگین قوام»، «زنده‌باد دکتر «مصدق»...» بود.

«در خیابان اکباتان از طرف مردم بیشتر مقاومت می‌شد. در این خیابان که حزب «زحمتکشان ملت ایران» در آن واقع است و روزی فروش روزنامه های دست چپی در آن کار مشکلی بود امروز مرکز فعالیت عناصر افراطی دست‌چپ نیز بود. روزنامه های «شاهد» ارگان «حزب زحمتکشان»، «پرچمدار» ارگان «پان ایرانیست ها»، «جوانان دموکرات» و «بسوی آینده»، ارگان چپی های افراطی، با هم به فروش می رفت و این سه چهار دسته ابتکار عملیات را در دست داشتند. امروز این چند دسته که تا چند روز قبل غالبا با یکدیگر در زد و خورد بودند دوستانه با یکدیگر حرکت و تظاهر می کردند.[۳] عناصر افراطی چپ از لحاظ «فرار» و «قرار» از سایر دسته ها با تجربه‌تر بودند و به همین سبب در بسیاری از خیابان ها ابتکار عملیات در مقابل حملات مأمورین انتظامی در دست آنها بود. وقتی مأمورین برای تفرقه تظاهرکنندگان دست به اقداماتی می زدند این عده مردم را دعوت به مقاومت

۱ــ قطعنامه پلنوم چهارم کمیته‌ی مرکزی در این باره چنین می گوید: «... در حادثه‌ی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آنهم پس از آن که بخشی از توده‌ی حزبی به ابتکار خود جنبید، وارد صحنه شدیم...»

به نقل از قطعنامه پلنوم درباره‌ی خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۷۶۱، ۳۱/٤/۳۰ سرمقاله.

۳ــ این قسمت از خیابان اکباتان از همان روز بنام «خیابان ملت» مشهور است.

و رفتن به کوچه های می کردند.»[۱]

در سراسر شهر مغازه‌ها، اتوبوس های شهری کارگاه‌ها و کارخانه‌ها تعطیل بود و با آن که دولت کوشیده بود ادارات خود را باز نگهدارد به علت غیبت اکثر کارمندان از ساعت ۹ صبح به بعد اداره‌های دولتی هم تعطیل شد و به علت اعتصاب کارگران راه‌آهن قطارهای مسافری و باری نیز از کار باز ماند. به تدریج آثار عدم اطاعت از دستورهای فرمانداری نظامی مبنی بر قتل عام مردم در میان نظامیان ظاهر شد و چنان که «آسوشیتدپرس» گزارش داد: «نزدیک میدان توپخانه سه هزار نفر از مردم به طرف یک تانک حمله‌ور شدند ولی سربازان و مردم به جای آن که یک دیگر را مضروب و مجروح سازند هم دیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند. در تهران یک انقلاب کامل العیار به خوبی نمایان بود.»[۲] «... اما دشمنان نقابدار ملت نیز بیکار نبودند و با استفاده از اختلاف نظرها و اشتباهات، تخم تفرقه می پراکندند. از جمله روزنامه‌ی «شاهد» ارگان دکتر «بقایی» در شماره سی تیر خود آگهی زیرراداشت: «... «قوام» به جراید خود دستور داد بنویسند که توده‌ای ها امروز جریان را در دست دارند و توده‌ای ها هم مأمورند که در میان شما مقاصد سوء خود را اجرا کنند تا «قوام» بتواند نقشه‌ی، پلید خود را انجام دهد و فقط از رهبران ملی، فقط از شعارهای ملی پیروی کنید. هوشیار باشید!»

و از همه جالب‌تر آن که سخنگوی رادیوی تهران حوادث ۲۳ تیر، ۱۴ آذر و ۸ فروردین را به دانشجویان و دانش آموزان یادآوری می کرد تا آنها را وادار به ترک تظاهرات کند.[۳]

اما هیچ نیرنگ و تدبیری کارگر نیفتاد و با این که به فرمان مستقیم «محمدرضا شاه» و به دست سرلشگر «علوی مقدم» فرماندار نظامی تهران که لحظه به لحظه با دربار در تماس بود، هشتصد نفر از مردم تهران زخمی یا کشته شدند. «قوام السلطنه» ساعت هفت بعد از ظهر روز سی ام تیر مجبور به استعفا شده از تهران فرار کرد و دکتر «مصدق» مجددا مقام نخست‌وزیری را عهده‌دار شد.

تجربه‌ی سی ام تیر نشان داد که اگر نیروی عظیم خلق متشکل شود و به درستی رهبری شود، بدون کوچکترین تردیدی پیروزی از آن ملت خواهد بود. خاطره‌ی گرانقدر روز سی ام تیر سال ۱۳۳۱ همیشه برای ملت ما عزیز و گرامی خواهد بود!

با درخشش قیام سی ام تیر، جیره‌خواران استعمار به لانه های خود خزیدند و «محمدرضا شاه» که سرکردگی آنها را به عهده داشت مفتضحانه عقب‌نشینی کرد. همان‌شب خبر اعلام رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به قضیه‌ی نفت ایران نیز به تهران رسید و این رأی که حقانیت ملت ایران را در مبارزه با استعمار انگلیس به ثبوت می رسانید، پیروزی سی ام

۱ــ «کیهان» شماره‌ی ۲۷۶۱، ۳۱/۴/۳۰ سرمقاله.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۷۶۲، ۳۱/۴/۳۱ «انعکاس وقایع ایران...».

۳ــ «دژ بجای بسوی آینده»، ۳۱/۴/۳۱.

تیر را تکمیل کرد.[۱]

روز سی و یکم تیرماه به دعوت «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» میتینگ و دمونستراسیون عظیمی در تهران تشکیل شد که اکثریت مردم تهران با نظرات و عقاید مختلف در آن شرکت کردند و چون نیروهای پلیس و نظامی جرات نداشتند که پیش چشم مردم آفتابی شوند در آن روز مردم تهران خود حفظ انتظامات را به عهده گرفتند. حتا تنظیم عبور و مرور وسایل نقلیه نیز به شکل بسیار منظمی توسط خود مردم انجام می گرفت.[۲] شعار اصلی میتینگ روز ۳۱ تیر، اتحاد تمام نیروهای ضداستعمار و مبارزه علیه دربار به عنوان مرکز اصلی توطئه‌های ضدملی بود. در جریان تظاهرات کلیه‌ی عکس های «شاه» و خانواده‌ی سلطنتی جلو عکاس ها لگدمال شد و رادیوی لندن همان‌روز خبر داد که «در تهران تظاهرات جمهوریخواهانه انجام گرفته است.»[۳] قیام سی ام تیر که تظاهر درخشان و پرشکوه اراده‌ی مردم بود دکتر «مصدق» را مجددا به نخست‌وزیری رسانید و عقب‌نشینی و سکوت موقت دربار و کلیه عوامل استعمار و ارتجاع را سبب شد.

تحت تأثیر این قیام «ملکه مادر» و «اشرف پهلوی» به علت تحریکات و کارشکنی هایی که در راه پیشرفت نهضت ملی می کردند و به عنوان توطئه گرانی که در حوادث سی تیر دخالت مستقیم داشتند از ایران تبعید شدند، دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدخت ها بسته شد و حق مکاتبه‌ی مستقیم با ادارات از آنها سلب شد یا همان‌طور که مطبوعات می نوشتند دربارهای کوچک زنانه و مردانه برچیده شد.

از سوی دیگر مجلس شورای ملی روز دوم مرداد ماه در جلسه‌ی فوق العاده‌ی خود قیام سی ام تیرماه را قیام مقدس ملی شناخت و شهدای آن روز را شهدای ملی نامید. مجلس با تصویب ماده‌ی واحده‌ای احمد «قوام» را به علت «کشتار دسته جمعی روز ۳۱/٤/۳۰ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران مفسد فی الارض» شناخته کلیه اموال و دارایی او را مشمول مصادره ساخت.

هم‌چنین لایحه‌ی تفویض اختیارات شش ماهه به دکتر «مصدق» در مجلس شورا تصویب شد و توام با این لایحه اختیارات نظامی نیز به او واگذار شد و مجلس شورا آیت‌اله «کاشانی» را به جای امام جمعه تهران که از خدمتگزاران استعمار بوده و به کمک دربار وارد مجلس شده بود به ریاست مجلس برگزید.

به علاوه قیام سی ام تیر پرده از چهره‌ی کریه مزدوران سیاست امریکا و انگلستان و فرصت‌طلبانی که در «جبهه‌ی ملی» جای گرفته بودند برداشت و رهبری «حزب توده‌ی ایران» را نیز مجبور ساخت که در روش سیاسی خود تغییراتی به عمل آورد.

۱ــ قابل تذکر است که قاضی انگلیسی «مکنر» در دیوان داوری لاهه به نفع ایران رأی داد.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۷۶۳، ۳۱/۵/۱ «مردم در جایگاه پلیس در چهارراه‌ها عبور و مرور وسایل نقلیه را کنترول می کردند.» توام با عکس.

۳ــ «دژ بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۱/٤/۳۱.

اما با تمام این احوال اژدهای استعمار و ارتجاع فقط زخم برداشت و سرکوب نشد. از فردای روزسی ام تیر عده‌ای از وابستگان به «جبهه‌ی ملی» در دولت و مجلس به تبرئه‌ی دربار که مرکز اصلی توطئه‌ی ضد ملی بود پرداختند و نطق‌های تملق‌آمیزی سردادند و پاره‌ای از جراید هوادار «جبهه‌ی ملی» به دفاع از «شاه» کمر بستند. در نتیجه دست «محمدرضا شاه» از دخالت در امور کشور کوتاه نشد. مسئولین جنایات سی ام تیر نه فقط به سرعت و قاطعیت به مجازات اعمال خود نرسیدند بلکه سرلشگر «علوی مقدم» فرماندار نظامی تهران و سرلشگر «گرزن» رئیس ستاد ارتش ابتدا بصورت «دوستانه» در باشگاه افسران توقیف شدند و سپس برای این که فرمان «بزرگ ارتشتاران» در کشتار مردم تهران افشا نشود آزاد شدند.

مستشاران امریکایی که بهترین دست افزار سیاست استعماری امریکا بود و علاوه بر جاسوسی برای تعلیم متد «امریکایی» فرو نشاندن اغتشاشات مردم به ایران آمده بودند و به افسران ما می آموختند که برای جلوگیری از اغتشاشات شیوه‌ی فرانسوی یعنی تیراندازی بطرف پا و زخمی کردن مردم، کهنه شده باید شیوه‌ی امریکایی بکار برد، باید مستقیما مغز و قلب را هدف قرار داد تا مردم بدانند که شما شوخی نمی کنید.[1] چنین کارشناسانی در ارتش و ژاندارمری باقی ماندند تا زمینه‌ی کودتای ۲۸ مرداد را با آمادگی کافی فراهم سازند.

پس از قیام سی ام تیر «جبهه ملی» نیز یکپارچگی خود را از دست داد و عده‌ای از بنیانگذاران آن جبهه علیه نهضت ملی مردم ایران بپا خاستند. اما «جبهه‌ی ملی» صفوف خود را از عناصر ارتجاع و استعمار تصفیه نکرد و برای مقابله در برابر حملات انتقامجو یانه ارتجاع به سازماندهی استوار و کارآمدی در میان مردم کوچه و بازار که پیروان صدیق «جبهه‌ی ملی» بودند، توجهی نکرد و نه فقط به بسط آزادی‌های دموکراتیک برای دخالت بیشتر و مؤثرتر مردم در سرنوشت خود اقدامی نشد بلکه حکومت نظامی به عنوان ابزار سرکوب نهضت مردم پا بر جا ماند. فقط بجای سرلشگر «علوی مقدم» معاون او سرتیپ «افشار پور» که خود در جنایات سی ام تیر سهمی بسزا داشت، به فرمانداری نظامی منصوب شد.

به این ترتیب فرصت بسیار مناسب و پرارزشی که قیام ملت و خونبهای شهیدان در اختیار دکتر «مصدق» و یاران او قرار داده بود در اثر مسامحه و مماشات با اعمّال ارتجاع بیهوده از دست رفت.

از نظر خارجی قیام سی ام تیر دولت انگلستان را در عقیده‌ی خود مبنی بر لزوم ساقط کردن دولت دکتر «مصدق» پابرجا ساخت. اما دولت امریکا را که به مبارزه با کمونیسم و جلوگیری از نفوذ شوروی بیش از مسئله نفت جنوب اهمیت می داد و معتقد بود که با سقوط دکتر «مصدق» «حزب توده‌ی ایران» قدرت را در دست خواهد گرفت، دچار وحشت و تردید کرد. در این باره

۱ــ «دژ بجای بسوی آینده» «نقش مستشاران امریکایی ارتش در کشتار فجیع سی ام تیر».

خبرگزاری «آسوشیتدپرس» از لندن چنین گزارش داد:

«محافل سیاسی در لندن اظهار داشتند که دولت امریکا به انگلیس پیشنهاد کرده که برای نجات ایران از کمونیسم لازم است که از دکتر «مصدق» نخست‌وزیر آن کشور پشتیبانی به عمل آید. به عقیده‌ی امریکاوخامت اوضاع ایران موجب شده که «چرچیل» نخست‌وزیر انگلیس کلیه‌ی اختلافات ایران و انگلیس را در جلسه‌ی کابینه مورد بحث قرار دهد. کنار آمدن انگلیس با ایران موجب خواهد شد که بن‌بست مذاکرات بین دولتین که مدت ۱۸ ماه است ادامه دارد و ایران را بیش از هر موقع دیگر به دامان شوروی نزدیک ساخته از بین برود. بطورکلی نظر امریکا این است که امریکا و انگلیس با هماهنگی یکدیگر باید «مصدق» را در ایران تقویت کنند و به نظر مطلعین اگر امریکا و انگلیس برنامه‌ای برای این موضوع تهیه کنند این برنامه موجب خواهد شد که انگلیس از قسمتی از ادعاهای خود نسبت به ملی شدن صنعت ۱,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلاری نفت ایران برای حل قضیه دست بردارد تا صنعت مزبور دو باره بکار بیفتد. و امریکا نیز برای کمک به ایران برای رفع بحران مالی اقدام عاجل به عمل آورد و البته قبل از این که امریکا و انگلیس متفقاً از دکتر «مصدق» طرفداری و پشتیبانی کنند دو شرط باید محقق شود: ۱— «مصدق» قول بدهد که از پرداخت غرامات به انگلیس و بکار افتادن مجدد صنعت نفت جلوگیری نخواهد کرد. ۲— «مصدق» اجازه بدهد که افراد غیرایرانی که محتملا امریکایی خواهند بود از این که کمک امریکا صرفا به صرف بهبود وضع اقتصادی ایران خواهد رسید مطمئن شوند تا عقاید و نظریات امریکا در جلسه‌ی کابینه‌ی انگلیس مورد علاقه قرار گرفته و «چرچیل» و همکارانش با توجه به این نظریات کلیه روابط انگلیس را با ایران مطالعه کنند.[۱]

هشتم مرداد ماه بانک شاهنشاهی که از سال ۱۳۲۸ زیر عنوان «بانک انگلیس و ایران در خاورمیانه» کار می کرد به علت ممنوع شدن از معاملات ارزی توسط دولت ایران پس از ۶۳ سال عملیات بانکی خود را در ایران تعطیل کرد و با تعطیل این بانک یکی از لانه‌های جاسوسی و یکی از اهرم‌های فشار اقتصادی بر ملت ما از کار افتاد.

شانزدهم مرداد ماه دولت ایران نامه‌ای به سفارت انگلیس فرستاده ضمن تشریح اقدامات خلاف قاعده و ظالمانه شرکت سابق نفت جنوب و دولت انگلستان و خساراتی که از این طریق به دولت ایران وارد شده خواستار شد «لااقل وجوهی که تعلق آن به دولت ایران مورد تصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخته نشده فورا تأدیه شود و هم چنین وجوه دیگری که متعلق به دولت شاهنشاهی است و در بانک‌های انگلستان تودیع شده تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد و مخصوصا برای حفظ مناسبات و روابط حسنه و رفع هر گونه سوءتفاهم بین دو ملت شرکت سابق نفت از این به بعد از اقدامات ناروا در جلوگیری از فروش نفت ایران خودداری کند.

۱— «کیهان»، شماره‌ی ۲۷۷۵، مورخه‌ی ۳۱/۵/۱۸.

دولت شاهنشاهی با حسن نیتی که در موارد عدیده به ثبوت رسانیده اینک نیز اعلام می دارد که به منظور پیدا کردن راه حل برای رسیدگی به مطالبات و دعاوی حقه‌ی شرکت در حدود قانون ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و هم چنین مطالبات و دعاوی متقابل دولت ایران حاضر است با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود. و در صورتی که از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی در این باره حاصل نشود. شرکت می تواند دعاوی خود را در محاکم صالحه‌ی ایران اقامه کند. دولت ایران انتظار دارد این حسن‌نیت دولت شاهنشاهی از طرف دولت انگلستان چنان که باید استقبال شده و به شرکت سابق توصیه کنند که نمایندگان خود را برای مذاکره در این امر با دولت ایران تعیین سازد. لزوما متذکر می‌شود چنان‌چه در پرداخت وجوه متعلق به دولت ایران از طرف بانک‌های انگلیس و شرکت سابق تأخیر و مسامحه شود یا شرکت سابق و دولت انگلستان اقدامات نامشروع خود را به هر صورت که باشد علیه ایران ادمه دهند مسئولیت کلیه‌ی اقدامات مزبور و خسارات ناشیه از آن من جمیع الجهات متوجه دولت انگلیس و شرکت سابق نفت خواهد بود.»

پنجم شهریور «هندرسن» سفیر امریکا و «میدلتون» کاردار سفارت انگلیس پیام مشترک «ترومن» و «چرچیل» را به پیوست قرارداد مخصوصی تسلیم دکتر «مصدق» کردند. آنها در پیام خود می گفتند: «...محرک ما احساسات دوستی و صمیمانه و تاریخی است که نسبت به ملت و مردم ایران داریم و قلبا آرزومندیم هر چه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه‌ی اختلاف کنونی را فراهم سازیم.»

اما پیشنهاد آنها به قدری «صمیمانه و دوستانه!» بود که دکتر «مصدق» پس از قرائت آن گفت: «من شرم دارم این پیشنهاد را بخوانم تا چه رسد به قبول آن».

«چرچیل» و «ترومن» بطور خلاصه چنین پیشنهاد می کردند:

۱ــ موضوع پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت **«با در نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت موجود بوده»** با توجه به کلیه دعاوی و دعاوی متقابل طرفین به دیوان داوری لاهه ارجاع شود. و در صورت موافقت با ماده‌ی اول دولت انگلیس حاضر است. ۲ــ ترتیب جریان نفت ایران را به بازارهای بین‌المللی بدهد و برای حمل نفتی که هم اکنون در آبادان ذخیره شده پس از موافقت در باره‌ی قیمت، اقدام به تهیه وسایل حمل بکند و بابت هر مقدار نفتی که حمل می کند پرداخت مقتضی به عمل آورد.

۳ــ دولت امریکا نیز حاضر شده است که فورا مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به ایران کمک کند.

مفهوم واقعی این پیشنهاد چنین بود: ۱ــ با ارجاع موضوع غرامت براساس «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت‌نفت» به دیوان دادگستری لاهه قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ احیا شده به صورت قرارداد بین دو دولت انگلیس و ایران درآید. حال آن که پس از اعلام قرار عدم صلاحیت دیوان داوری لاهه تنها محاکم ایران صلاحیت رسیدگی به اختلاف شرکت سابق نفت و

دولت ایران را دارا بودند. ۲— به بهانه‌ی جریان یافتن نفت به بازارهای بین المللی دولت های امریکا و انگلیس متفقا از راه خدعه و تزو یر قرارداد اسارت آور دیگری به ایران تحمیل سازند.

دکتر «مصدق» پس از دریافت پیام مز بور با توجه به این که مجلسین تعطیلات تابستانی خود را می گذراندند ضمن انتشار متن پیام از رادیو تهران نمایندگان رابرای استماع گزارش دولت و اعلام نظر به تهران دعوت کرد. در پاسخ دولت ایران به پیام مشترک «ترومن— چرچیل» گفته می شد: چنان چه شرکت نفت جنوب نخواهد به مراجع صلاحیتدار (محاکم ایران) مراجعه کند دولت ایران طبق شرایط زیر حاضر است قضاوت دیوان داوری لاهه را قبول کند:

۱— میزان غرامت بابت اموالی که شرکت سابق هنگام ملی شدن در ایران داشته تعین شود. با توجه به این دولت ایران جز بهای اموال مذکور غرامت دیگری به شرکت سابق پرداخت نخواهد کرد.

۲— در رسیدگی به دعاوی طرفین از تاریخ تصو یب قانون ملی شدن صنعت نفت هیچ قراردادی به هیچ عنوان نمی تواند مورد استناد قرار گیرد.

۳— میزان خسارتی که بوسیله‌ی ایجاد موانع و مشکلات در فروش نفت ایران و از راه محاصره اقتصادی به ایران وارد آمده نیز باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

٤— قبل از مراجعه به دیوان داوری لاهه مبلغ ٤۹ میلیون لیره که در بیلان سال ۱۹۵۱ بابت افزایش حق الامتیاز و مالیات و حق السهم ایران از ذخایر بحساب آمده علی الحساب تأدیه شود.

دولت ایران امیدوار است که با این پیشنهادهای صریح موضوع نفت فیصله یابد. اما چنان چه دولت انگلستان سیاست خود را مبنی بر وقت گذرانی، فشار اقتصادی و ممانعت از فروش نفت ادامه دهد، بی تردید ادامه مناسبات سیاسی برای طرفین حاصلی نخواهد داشت و لذا دولت ایران به خود حق می دهد که برای حفظ منافع خو یش از هرگونه اقدامی، هر چند منجر به قطع روابط سیاسی بشود، فرو گذار نکند.

گزارش دولت و پاسخ او به پیام مشترک انگلیس و امریکا به اکثریت آرا در مجلسین شورا و سنا مورد تأیید قرار گرفت.

اما دولت های امریکا و انگلیس از قبول پیشنهادهای ایران سر باز زدند. لذا دکتر «مصدق» در تاریخ پانزدهم مهر ماه طی نامه‌ای خطاب به وزیر خارجه انگلیس مجدداً آمادگی خود را برای مذاکره بر اساس پیشنهادهای دولت ایران اعلام داشته از دولت انگلستان خواست که تا یک هفته نمایندگان خود را اعزام دارد و قبل از اعزام نمایندگان از ٤۹ میلیون لیره‌ی مذکور در بیلان ۱۹۵۱ بیست میلیون لیره‌ی قابل تبدیل به دلار در اختیار وزارت دارایی ایران قرار دهد و بقیه را پس از پایان مذاکرات که مدت آن سه هفته پیش بینی می شود به دولت ایران پرداخت کند. اما دولت انگلیس با حمایت دولت امریکا در اجرای نظرات خود اصرار ورزیده و از اعزام نمایندگان برای آغاز مذاکرات خودداری کرد. همزمان با مکاتبات فوق الذکر مطبوعات امریکا و انگلیس به منظور مشوب ساختن

افکار عمومی جهانیان، به بهانه این که دولت ایران حاضر نیست بابت اموال شرکت نفت غرامت بپردازد به تبلیغات شدیدی علیه ایران دست زدند. حال آن که به قول دکتر «مصدق»: «بریتانیا بابت منافعی که اگر شرکت سابق بکار خود در ایران ادامه می داد و غارت گذشته هم چنان دوام داشت از این مملکت ممکن بود استفاده کند، از ما «غرامت» مطالبه» می کرد.[1]

از سوی دیگر در حالی که مکاتبات و تماس های رسمی بین دولت های انگلیس و امریکا با دولت ایران جریان داشت استعمارگران به کمک جیره‌خواران ایرانی شان از انجام نقشه های پلید خود در جهت مرعوب ساختن مردم و سرکوبی نهضت ملی و ساقط کردن حکومت دکتر «مصدق» نیز غافل نبودند.

هنوز یک ماه و اندی از قیام سی ام تیر نگذشته بود که تحریکات دربار و استعمارگران انگلیس و امریکا به صورت تجهیز دسته های ساطور بدست «سومکا»، «پان ایرانیست» «حزب زحمتکشان» و چاقوکشان به نام ظاهر شد. این گروه های جنایتکار علنا در خیابان ها به شرارت و ایذاء مردم، حمله به سازمان های وابسته به «حزب توده‌ی ایران» و به آتش کشیدن آنها، برهم زدن بساط روزنامه فروش هایی که نشریات دست چپی می فروختند، آلوده کردن دیوارها با شعارهای «شاهپرستانه» و حتا حمله به محل اداره‌ی روابط فرهنگی ایران و شوروی و اداره‌ی بازرگانی مجارستان می پرداختند و مقامات انتظامی نه فقط در برابر این اعمال شرم آور سکوت اختیار می کردند بلکه گروهبان های ارتش و کوماندوهای شهربانی را نیز در لباس مبدل به کمک آنها می فرستادند و کامیون های ارتشی را در اختیار آنها قرار می دادند.

گرچه دولت، «منشی زاده» سردسته‌ی او باش «سومکا» و عضو کتابخانه‌ی سلطنتی را توقیف کرد اما بنابه سیاست عمومی دکتر «مصدق» مبنی بر سازش و معاشات چندی بعد او را آزاد ساخت و با سکوت و چشم پوشی در برابر جنایات و اعمال غیرانسانی این دسته ها، چاقوکشان و رجاله های مزدور دربار را جری ساخته به آنها فرصت داد تا در نهم اسفند همان سال برای کشتن نخست وزیر به خانه‌ی دکتر «مصدق» هجوم ببرند.

اوایل شهریور ماه دولت عده‌ای از افسران ارشد ارتش را که در میان آنها یک سپهبد (شاهبختی) و چهار سرلشگر (از جمله علوی مقدم و گرزن) و ده سرتیپ بودند بازنشسته کرده آنها را از دخالت در امور ارتشی محروم ساخت. افسران بازنشسته که از نوکران حلقه بگوش دربار بودند به سر پرستی سرلشگر «افضل الله زاهدی» که سناتور بود کانون افسران بازنشسته را به مرکز اصلی توطئه های ضدملی و عملیات ارتجاعی مبدل کردند.

اما مطلب مهمتری که بعدها کشف شد این که پس از قیام سی ام تیر «علیرضا پهلوی» که هوای سلطنت بر سر داشت و برخلاف روش حیله گرانه و موذیانه‌ی «محمد رضاشاه» مدافع شدت

۱ــ از پیام دکتر «مصدق» به ملت انگلیس بعد از قطع رابطه سیاسی با انگلستان.

عمل بود با شرکت عده‌ای از افسران بازنشسته و عمال انگلیس و امریکایی که در مجلس و دولت مسئولیت‌هائی را به عهده داشتند به تشکیل ستاد مخصوصی مبادرت ورزید که وظیفه‌ی اصلی مبارزه با نهضت ملی ایران و سرنگون ساختن حکومت دکتر «مصدق» را عهده‌دار بود. چنان که در صفحات بعد خواهیم دید این ستاد در تمام توطئه‌های بعدی با اطلاع و موافقت «محمدرضا شاه» نقش اساسی را بازی کرده است.

در نیمه‌ی دوم شهریور ماه «حزب توده‌ی ایران» با اطلاعات دقیقی که به وسیله‌ی سازمان نظامی خود کسب مـــی کرد، آماده شدن دربار و عوامل استعمار را برای انجام کودتایی افشا کرد و روزنامه‌ی «بسوی آینده» (که به نام «رزم آوران» منتشر می شد) در شماره شانزدهم شهریور ماه خود تحت عنوان «مقدمات کودتا فراهم می شود» نوشت: «طبق اطلاع موثق در روز ۱۲ شهریور به گردان «تندر بولت» و «هاریکن» و «هارورد» و تیپ شکاری دستور داده‌اند که هواپیماها را به فوریت برای یک مأموریت آماده سازند و «ماتریل» لازم را بسته‌بندی کنند. پرسنل این هواپیماها نیز روز بعد تعیین و شش «تندر بولت» و چهار «هاریکن» حاضر به عمل شده و برای تیراندازی و بمب آماده شده و از تهران به سوی یکی از شهرستان‌ها پرواز کرده‌اند تا در روز کودتا از دسترس مردم تهران خارج باشند و بتوانند برفراز تهران پرواز کرده مردم قهرمان تهران را بمباران کنند.»

همان روزنامه یک روز بعد از مردم خواست که «توطئه کودتا را باید به جنگ ضد کودتا مبدل ساخت» و خطاب به نیروهای نظامی نوشت: «سربازان، گروهبانان، درجه‌داران و افسران شرافتمند ارتش! اسلحه‌ای را که در اختیار دارید برای سرما و گرما و امنیت و آرامش نیست برای این نیست که به فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی فرزندان قهرمان و میهن‌پرستان بکار رود بلکه برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تارومار کردن دشمنان ملت ایران است. شما می توانید و باید توطئه کودتا را به جنگ برضد عمال کودتا مبدل کنید.»[1]

دولت ابتدا این هشدار را با بی‌اعتنایی تلقی کرد. اما جریان حوادث صحت اطلاعات «حزب توده» را ثابت کرد و سخنگوی دولت روز بیست و یکم مهرماه با اشاره به کشف توطئه کودتا چنین گفت: «چون گزارش‌هایی از عملیات سرلشگر بازنشسته «عبدالحسین حجازی» و برادران «رشیدیان» رسیده بود که به معیت آقای سرلشگر «زاهدی» و بعضی افراد دیگری که دارای مصونیت پارلمانی هستند به نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک هستند، نامبردگان که مصونیت پارلمانی نداشتند امروزصبح از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به زندان شهربانی تحویل شدند. لازم است تذکر داده شود که از این پس عناصر و افرادی که به هر صورت موجب تحریک و تشنج و یا آلت دست سیاست‌های خارجی قرار گیرند طبق مقررات تعقیب و برای تعیین مجازات‌قانونی تسلیم دادگاه‌خواهندشد.» و «نسبت به سایرین که مصونیت پارلمانی دارند دولت مطالعه خواهد کرد تا اقدام

۱ــ «سرانجام بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۳۱/۶/۱۷.

لازم معمول گردد.»[۱]

به نوشته‌ی مطبوعات جلسات کودتاچیان در منزل سرلشگر «زاهدی» در راه حصارک با حضور هفت نفر سناتور چهار نفر نماینده‌ی مجلس شورا پنج افسر ارشد ارتش (سرلشگر «حجازی» فرمانده سابق دانشکده‌ی افسری — سرتیپ «آریانا» فرمانده سابق لشگر گارد شاهنشاهی — سرتیپ «حاجی انصاری» معاون سابق لشگر گارد — یکنفر سرهنگ و یک نفر سرگرد) و برادران «رشیدیان» تشکیل می‌شده و افراد مذکور با مقامات سفارت انگلیس ملاقات می کرده‌اند. جلسات دیگری نیز با حضور «سید ضیاء الدین طباطبایی»، «علم» رئیس املاک سلطنتی سرلشگر «زاهدی» و «میدلتون» کاردار سفارت انگلیس در منزل سناتور «خواجه نوری» تشکیل می‌شده و هر دو دسته برای انجام کودتا همکاری می کرده‌اند.

گرچه برادران «رشیدیان» در بازجویی اعتراف کردند که «پول هایی از جانب رکن دو ستاد ارتش و دربار در اختیار آنها گذاشته شده تا در جریان کودتا مصرف کنند.»[۲] اما دولت دکتر «مصدق» با نهایت تأسف در برابر کودتاچیان روش قاطع و کوبنده‌ای اتخاذ نکرده دستگیر شدگان را چندی بعد با وساطت دربار آزاد کرد. سرتیپ «آریانا» یکی از عوامل مسلم کودتار ا به جای توقیف و محاکمه به سمت وابسته‌ی نظامی ایران به پاریس فرستاد، به سرلشگر «زاهدی» عامل اصلی کودتا اجازه داد که با استفاده از سنگر مصونیت پارلمانی بیانیه و اعلامیه انتشار داده دکتر «مصدق» را به «ایجاد فقر و برقراری دیکتاتوری» متهم سازد[۳] و با تحریف حقایق خیانت خود را بپوشاند.

حال آن که باید در برابر دشمنان خلق سخت گیر قاطع و بی‌رحم بود تا نتوانند محصول مبارزات مردم و خونبهای شهیدان را بر باد دهند.

بیست و چهارم مهر ماه دکتر «مصدق» گزارشی را که برای قرائت در مجلس شورایملی تهیه کرده بود به علت حاصل نشدن حد نصاب کافی برای تشکیل مجلس از طریق رادیو مستقیما با مردم ایران در میان گذاشت. در آن گزارش گفته می‌شد: جنبش ملی ایران از روز اول با کارشکنی و تحریکات عوامل شرکت سابق و دولت انگلیس در داخل و خارج کشور رو برو شد.

پس از آن که قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین رسید دولت انگلیس برای جلوگیری از اجراء آن نخست دست به حربه‌ی ارعاب و اخافه زد و برخلاف شرایط دوستی که پیوسته از آن دم می زند، ملت صلحدوست ما را به سزای آن که از یکی از حقوق اولیه‌ی خود استفاده کرده بود با کشتی های «موریشس» و «فلامنکو» و قوای زمینی و دریایی و هوایی متمرکز در دور و نزدیک مرزهای ایران تهدید کرد. ولی چون ارعاب حریف بر اثر ثبات مقاومت ملت ایران از کارافتاد دولت

۱— «کیهان» شماره‌ی ۲۸۲۵، ۳۱/۷/۲۱.

۲— «جهان بین (بسوی آینده)» شماره‌ی ۶۸۳، مورخه‌ی ۳۱/۷/۲۹.

۳— «کیهان»، ۲۸۲۷، ۳۱/۷/۲۳ بیانیه‌ی سرلشگر «زاهدی».

انگلیس تدبیری اندیشید و هنگامی که از قدرت‌نمایی طرفی نبست، قیافه‌ی مظلومانه به خود گرفت و آن‌چه توانست کوشید تا ملت ایران را در انظار جهانیان مردمی غاصب و متجاوز به حقوق دیگران معرفی کند و کار اختلاف بین دولت ایران و یک شرکت طمعکار را به‌صورت اختلاف دو دلت به شورای امنیت کشانید. نتیجه‌ی مذاکرات شورای امنیت این شد که تا صدور رأی نهایی دیوان بین‌المللی درباره‌ی صلاحیت خود مذاکرات در آن شورا متوقف و مسکوت بماند و دولت انگلیس نه تنها از اقدام خود طرفی نبست بلکه به این وسیله مظالم شرکت سابق و دخالت‌های ناروای دولت انگلیس بر جهانیان روشن شد و حقانیت ایران مسلم شد.

دولت انگلیس سپس از حربه‌ی دیگری استفاده کرده ضمن پیام رسمی ۳۰/۶/۸ به فشار اقتصادی دست زد. منظور از فشار اقتصادی و تضیقات مالی از قبیل توقیف وجوه و اموال دولت ایران که با هیچ قانونی وفق نمی‌دهد این است که دولت انگلیس به این وسیله مردم این مملکت را مستاصل و پریشان کند و زمینه را برای قبول تحریکات ایادی خود در ایران فراهم سازد.

اینک دولت ایران به استناد این‌که روابط سیاسی بین دولت‌ها فقط وسیله‌ای است برای حفظ دوستی و همکاری متقابل و چنان‌چه این نتیجه حاصل نشود و روابط سیاسی مزبور فقط وسیله‌ی حفظ منافع و مطامع یک طرف قرار گیرد، مصلحت ایجاب می‌کند که با قطع روابط به تحریکات و تشبثات روزافزون خاتمه داده شود.»[1]

همین که تصمیم دولت دکتر «مصدق» مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان اعلام شد. «محمد رضاشاه» که در اتخاذ این تصمیم سهیم نبوده و با آن موافقتی نداشت و بزعم خود می‌ترسید که این کار «امنیت کشور» را به خطر اندازد» و یا در حقیقت امنیت تاج و تخت او را دچار مخاطره سازد به کمک «هندرسن» سفیر آمریکا حداکثر کوشش خود را برای جلوگیری از قطع رابطه‌ی سیاسی با انگلستان بکار برد. در این مورد «یونایتدپرس» از لندن گزارش می‌دهد: «اخبار واصله به لندن حاکی است که «پادشاه ایران» در آخرین دقایق برای جلوگیری از قطع روابط دیپلوماتیک ایران و انگلیس کوشش‌هایی به عمل آورده و از دکتر «مصدق» نخست وزیر ایران درخواست کرده که در تصمیم خود، دائر به قطع روابط با انگلیس تجدید نظر کند. مقامات امریکایی نیز می‌کوشند تا به دکتر «مصدق» ثابت کنند که از اقدام علیه انگلیس نتیجه‌ای نخواهد گرفت.»[2]

اما کوشش آنها بجایی نرسید و ساعت ۲/۵ بعد از ظهر روز ۳۱/۷/۳۰ قطع روابط سیاسی ایران با انگلیس طی یادداشتی از طرف دولت ایران به سفارت کبرای انگلستان رسما ابلاغ شد. همزمان با قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان دکتر «مصدق» بوسیله‌ی «میدلتن» کاردار سفارت انگلیس پیامی به ملت انگلستان فرستاده پس از ذکر مختصری از تاریخ مبارزات ملت ایران در

۱ــ «کیهان»، ۲۸۲۸، ۳۱/۷/۲۴ تلخیص از گزارش نخست‌وزیر.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۸۳۰، ۳۱/۷/۲۷.

راه ملی کردن صنعت نفت خود چنین نوشت:

«... اکنون که آخرین مأمورین سیاسی امپراتوری انگلیس پایتخت ایران را ترک می گویند، دولت ایران صریحا اعلام می کند که بین ملت ایران و ملت انگلیس نهایت صمیمیت باقی و برقرار و روابط دوستانه بین دو ملت همچنان استوار است و برای افراد انگلیسی اعم از بازرگانان یا مسافر کمترین مشکلی ایجاد نشده است.»

«... این جانب یقین دارم که اگر روزی دفاتر شرکت سابق نف در برابر چشم ملت حقپرست انگلیس گذارده شود و مداخلات و حق کشی ها و سیاست بازی ها و تحریکات و یغمای او را یکایک نظاره کنند بدون شک به‌صبرو بردباری وطاقت‌ملت‌ماآفرین خواهند گفت. ولی پرده‌ی سیاه تبلیغات ناروای شرکت در خارج و در داخل انگلستان جلو نشر حقایق را گرفته و یکبار دیگر این جریان ثابت کرد که هنوز «قدرت پول» حق و عدالت قرن بیستم را مسخره می کند. ولی ملت ما آن‌قدر مبارزه‌ی شرافتمندانه‌ی خود را ادامه خواهد داد که اکثریت افراد و ملتِ انگلیس به قضاوت بی‌طرفانه‌ی آقای «مکنر» برسند و سطوری چند از آن‌چه را ایشان خوانده و شنیده‌اند بخوانند و بشنوند.»[1]

اما «میدلتون» کاردار سفارت انگلیس در تهران بنا به دستور شخص «ایدن» برخلاف نزاکت از قبول پیام دکتر «مصدق» به ملت انگلیس خودداری کرد.

فردای همان‌روزی که دولت ایران رسما روابط سیاسی خود را با دولت انگلیس قطع کرد، مجلس شورای ملی نیز با اکثریت آرا انحلال مجلس‌سنا، این لانه‌ی جاسوسی و خیانت و این سنگر دشمنان فرومایه ملت ایران را تصویب کرد. مجلس شورا در این اقدام خود از قانون اساسی مدد گرفت و به موضوع مدت دوره‌ی تقنینیه مجلس سنا استناد جست. در این باره دکتر «شایگان» در مجلس چنین گفت:

قضیه‌ی تفسیر قانون اساسی راجع به این که مدت تقنینیه مجلس سنا نیز به همان مدت تقنینیه مجلس شورایملی محدود شود دو جنبه دارد یکی سیاسی و دیگری قضایی. از نظر سیاسی «آزادیخواهان صدر مشروطیت یعنی آزادیخواهان واقعی منظور نظرشان این بود که مجلس سنا تشکیل نشود و اگر مشکلاتی نداشتند حتا ذکر نام آنرا هم نمی کردند.» در دوران اخیر که مردم در تعیین سرنوشت خود شرکت کردند، وزیر خارجه ایران به لندن رفته ترتیب تشکیل سنا را داد و «رادیوی لندن به ایادی فهماند چه باید بکنند.» لذا «قهرمان سنا در ایران دولت انگلستان بود... حالا جریان طبیعی طوری است که وقتی ریشه خشک شد باید شاخه هم خشک شود.» از لحاظ قانونی نمایندگان سنا خودشان نظامنامه نوشتند و مدت تقنینیه تعیین کردند «ولی این حساب را نکردند که

۱ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۹۴۶، ۳۱/۸/۱۰ ــ آقای «مکنر» قاضی انگلیسی دیوان داوری لاهه که به نفع ایران رأی داد.

لااقل از حیث مزایا در ردیف مجلس شورا باشند... برای این که این امتیاز از بین برود باید امتیازات او در حدود امتیازات مجلس شورایملی باشد نه بیشتر. به عبارت دیگر ارتجاع هموزن آزادیخواهی باشد و رجحان نداشته باشد.»[۱]

چهاردهم آبانماه ژنرال «آیزنهاور» به‌ریاست‌جمهوری امریکا انتخاب شد و چند روز پس از انتخابات، «هندرسن» به امریکا رفت. در همان ایام چون بعضی از شرکت‌های نفتی مستقل امریکا مایل بودند که از ایران نفت خریداری کنند. لذا وزارت خارجه امریکا بیانیه‌ای صادر کرده آنها را در خرید نفت ایران آزاد گذاشت و در عین حال اعلام داشت که قبول مسئولیت‌های ناشی از این اقدام به عهده‌ی خود آنها خواهد بود.[۲]

پس از صدور اعلامیه‌ی وزارت خارجه امریکا که در حقیقت امر، شرکت‌های امریکایی را از خرید نفت ایران منع می‌ساخت شرکت‌های بزرگ نفتی آن کشور اعلام داشتند که مایل به خرید نفت از ایران نیستند.[۳]

اینک در این مرحله از مبارزه وضع و موقعیت نیروهای مخالف و موافق نهضت ملی را از نظر می‌گذرانیم:

مجلس شورایملی که چهل نفر از نمایندگانش به نخست‌وزیری «احمد قوام» رأی داده بودند و فقط در اثر فشار افکار عمومی و قیام ملی سی تیر مجبور به عقب‌نشینی شده و با انتخاب مجدد دکتر «مصدق» به نخست‌وزیری موافقت کردند، اینک با پیشرفت وحدت مبارزه‌ی ضد استعماری مردم ایران قیافه‌ی واقعی خود را ظاهر می‌ساختند.

در عین حال وابستگان به‌سیاست‌های استعماری انگلیس و امریکا و عناصری از ارتجاعی‌ترین جناح هیئت حاکمه و فرصت‌طلبانی که برای کسب وجهه و ایفای نقش خرابکارانه در داخل نهضت ملی ایران وارد «جبهه ملی» شده بودند، در این موقعیت حساس که دژهای استعماری پشت سر هم ویران می‌شد و راه‌های خرابکاری بسته می‌شد با استفاده از آخرین فرصت به میدان آمده و ماهیت ضد ملی خود را بروز می‌دادند. بلافاصله بعد از قیام سی ام تیر «حائری‌زاده» و دکتر «بقائی» مخالفت خود را با دکتر «مصدق» آشکار ساختند. آیت‌الله «کاشانی» نیز به آنها پیوست و «حسین مکی» به هوای نخست‌وزیری افتاد. بالاخره با استعفای «مشار اعظم» از فراکسیون نهضت ملی و گفتن این که مجلس «مرعوب و مجذوب» شده است —یعنی آزادی اظهار نظر در مجلس وجود ندارد و مجلس تحت فشار دیکتاتوری است— مسلم شد که اختلافات داخل «جبهه‌ی ملی» را دیگر نمی‌توان پنهان داشت و اینک وقت آن فرا رسیده است که پوسته‌ی ظاهری «جبهه ملی» از هم شکافته

۱— تلخیص از نطق دکتر «شایگان»، در مجلس شورایملی به تاریخ ۳۱/۸/۱.

۲— «کیهان»، شماره‌ی ۲۸۶۸، ۳۱/۹/۱۶.

۳— «کیهان» شماره‌ی ۲۸۷۱، ۳۱/۹/۱۹.

شود و عناصر نامتجانس آن هر یک راه خود در پیش گیرد.

«حزب ایران»نیز دچار تشتت و تفرقه بود. این حزب که درجهت توسعه و افزایش کمّی خود پس از ائتلاف با «حزب میهن»، اعضای گروه نهضت را نیز در حزب پذیرفته و دو نفر از رهبران آنها را به نام‌های «نخشب» و «رازی» در کمیته‌ی مرکزی «حزب ایران» شرکت داده بود، با تشدید اختلاف بین دکتر «مصدق» و آیت‌اله «کاشانی» دچار اختلافات داخلی شد. به این ترتیب که گروه نهضت به علت داشتن وابستگی به آیت‌اله «کاشانی» پس از ورود به «حزب ایران» نیز ارتباط فراکسیونی خود را در داخل حزب محفوظ داشتند و پس از دگرگونی هایی که در صحنه سیاست کشور پیش آمد تصمیم گرفتند که رهبری سابق حزب را برکنار ساخته خود رهبری را به عهده گیرند. اما نقشه آنها قبل از اجرا فاش شده با شکست مواجه شد.

در این هنگام تنها افکار عمومی مردم بود که از اقدامات ضداستعماری دکتر «مصدق» صمیمانه پشتیبانی می کرد، بی‌آن‌که متکی به سازمان متشکل و نیرومندی باشد.

البته در «جبهه‌ی ملی» و مجلس شورایملی نیز کسانی بودن که صادقانه به مبارزه‌ی ضداستعماری ملت ایران ایمان داشته واز دکتر «مصدق» به عنوان مظهر این مبارزه دفاع می کردند. لکن بزرگترین و پایدارترین نیروی مدافع اقدامات ضداستعماری دکتر «مصدق» افکار عمومی و قدرت ملت بود.

متأسفانه ارزش واقعی این نیرو از طرف دکتر «مصدق» و یارانش شناخته نشد و به صورت سازمان متشکل و نیرومندی که بتواد حملات سبعانه‌ی ارتجاع و استعمار را درهم شکند درنیآمد.

علاوه بر این قانون «امنیت اجتماعی» که در اوایل آبانماه به تصویب دکتر «مصدق» رسید، آزادی‌هائی دموکراتیک را بیش از پیش محدود ساخت و برای منکوب ساختن مبارزین واقعی راه آزادی ایران به ابزاری در دست ارتجاع مبدل شد. مطابق این قانون اعتصاب جرم شمرده می شد و اندک نافرمانی نسبت به رؤسا اخلال در نظم و آرامش شناخته شده و متهم به دادگاه تحویل می شد. هر کارفرما و یا رئیس اداره حق داشت که کارگر یا کارمند را به اتهام تحریک و عصیان به سه ماه تا یکسال حبس و تبعید بدون استفاده از حقوق تهدید کند و غیره. این قانون به هر منظور و علیه هر دسته و جمعیتی که تصویب شده بود، کاری بود برخلاف ابتدایی‌ترین آزادی‌های فردی و اجتماعی و کاملا نادرست.

از اوایل آذرماه اختلاف بین دولت و مجلس بجایی رسید که دولت تصمیم گرفت تا فراهم شدن محیطی مناسب از حضور در مجلس خودداری کند. اما با پادر میانی عده‌ای از نمایندگان به اختلافات سر پوش گذاشته شد. در نیمه‌ی دوم دیماه دکتر «مصدق» که دوره‌ی اختیارات شش ماهه اش پایان می پذیرفت تقاضای تمدید اختیارات به مدت یکسال از مجلس شورایملی کرد.

به محض این که تقاضای نخست‌وزیر به اطلاع نمایندگان رسید، آیت‌اله «کاشانی» که از یکسو با دربار مشغول زد و بند بود و از سوی دیگر با «هندرسن» سروسری داشت و در مخالفت با دکتر

«مصدق» سر از پا نمی‌شناخت، برخلاف وظایف و اختیارات قانونی خود به مجلس نوشت: «تا موقعی که ریاست مجلس شورایملی را به عهده دارم اجازه‌ی طرح لایحه‌ی اختیارات ونظیر این قبیل لوایح را که مخالف قانون اساسی است در مجلس نمی دهم و صریحا قدغن می کنم که از طرح آن خودداری شود.»[۱]

«حسین مکی» «سرباز فداکار وطن!» یا به قول روزنامه‌ی «جبهه‌ی آزادی» «سرباز خطاکار وطن» به مانور استعفا از نمایندگی مجلس شورایملی دست زد وبا صحنه‌سازی به مجلس بازگشت.

دکتر «بقایی» به شدت با تمدید اختیارات مخالفت کرده نطق بسیار مفصلی در این باره ایراد نمود و «حائری‌زاده» عدم اعتماد خود را به دولت دکتر «مصدق» اعلام داشت.

علیهذا این بار نیز تظاهرات مردم و فشار افکار عمومی به کمک دکتر «مصدق» شتافت و لایحه‌ی اختیارات با اکثریت آرا در مجلس تصویب شد. پس از تصویب لایحه‌ی مزبور دکتر «مصدق» طی پیامی به ملت ایران با اشاره به مخالفت‌هایی که در مجلس شده بود گفت: «... **آنها که به عظمت مبارزه نمی‌اندیشند، چقدر شایسته و بجاست که مجالی باقی بگذارند تا از این ورطه‌ی هولناک بگذریم و کار حریف حیله گر و کهنه کار را به پایان برسانیم. آن وقت ممکن است برای جدال‌ها ومبارزه‌های کوچک فرصت پیدا شود. امروز مجادله با حکومتی که در تمام جبهه‌ها با اجنبی سرگرم زد و خورد است، اگر دور از انصاف نباشد شایسته‌ی وطنپرستان و علاقمندان به استقلال و حاکمیت مملکت نیست...**»[۲]

از سوی دیگر «هندرسن» سفیر آمریکا که پس ازانتخاب «آیزنهاور» به ریاست جمهوری عازم امریکا شده بود در اوایل دیماه به ایران بازگشت و بلافاصله با نخست وزیر وارد مذاکره شد. روزنامه «نیوزو یک» در باره‌ی این مذاکرات خبر داد که: «مذاکرات «مصدق» — «هندرسن» بر محور تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی برای فروش نفت ایران و ارجاع موضوع غرامت به داوری دور می زند.»[۳]

نهم بهمن دکتر «مصدق» به «سادچیکوف» اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات دریای خزر پایان یافته و دولت حاضر به تمدید امتیاز نیست و از دولت شوروی خواست که نمایندگان خود را برای تسویه‌ی امور شیلات تعیین و معرفی کند. دولت شوروی با نهایت حرمت و نزاکت اقدام دولت ایران را قانونی شناخت و سریعا کمیسیونی برای تسویه امور شیلات به ایران اعزام داشت. و به این ترتیب با پایان مدت امتیاز نامه‌ی مزبور شیلات در دست دولت ایران قرار گرفت.

آن‌چه در باره‌ی «حزب توده» به عنوان بزرگترین نیروی متشکل و مجهز ضدامپریالیستی در

۱— «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۰۴، ۳۱/۱۰/۲۸.

۲— «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/۴.

۳— «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۰۷، ۳۱/۱۱/۱.

ایران می توان گفت این که از نظر تشکیلاتی تمام پیکر حزب دچار دسته بندی (فراکسیونیسم) و فساد سازمانی شده و رهبران آن از لحاظ تئوریک در منجلاب جمود فکری (دگماتیسم) و دنباله روی کورکورانه غوطه ور بودند.

«حزب توده‌ی ایران» در اصول تشکیلاتی به ظاهر متکی به دموکراسی و سانترالیسم بود. اما در حقیقت امر کوچکترین آثار دموکراسی برای اعضای حزب وجود نداشت و عملا تمام کوشش رهبران مصروف جلوگیری از رشد و پرورش مستقل فکر و تعقل و منطق اعضای حزب می شد. رهبران حزب از فرط خودخواهی و جاه‌طلبی تاب تحمل کوچکترین انتقاد و اعتراض را نداشتند و برای کسانی که کورکورانه اطاعت نمی کردند و شخصیت و استقلال فکری نشان می دادند جز تهمت و افترا و بدنام کردن و طرد آنها از دستگاه‌های رهبری حزب پاسخی نداشتند.

«تاریخ «حزب توده» نشان می دهد که در موارد مختلف عده‌ی افرادی که خطاهای سیاست و تاکتیک حزب را درک کرده و از آن انتقاد می کرده‌اند کم نبوده است. اما رهبران حزب با توسل به ناجوانمردانه‌ترین وسایل و وارد آوردن اتهامات دروغ آنان را سرکوب می ساختند.»[1]

این امر به اندازه‌ای محرز و مسلم بود که باقیمانده‌ی هیئت اجرائیه‌ی کمیته‌ی مرکزی در سال ۱۳۳٤ با انتشار جزوه‌ای تحت عنوان «حزب ما و جنبش انقلابی سال های اخیر» به قسمتی از گناهان گذشته اعتراف کرده نوشت: در داخل حزب نه فقط به انتقادات و نظریات افراد حزبی توجه نمی شد، بلکه «نسبت به انتقاد کنندگان انتقامجویی می شد... درباره‌ی مسائل مهم سیاست حزب در دایره‌ی بسیار کوچکی اتخاذ تصمیم می شد... هیئت اجرائیه خود را موظف به دادن گزارش به حزب نمی دانست، بوروکراتیسم بر پیکر حزب تسلط داشت... در کارهای حزبی از افراد بیشتر اجرای خشک دستورات طلب می شد... رفیق بازی و فردپرستی بر حزب حاکم بود و در انتخاب کادرها صلاحیت واقعی آنها در نظر گرفته نمی شد.»[2]

اما مهمتر از همه این که «حزب‌توده» دیگر سازمان یکپارچه‌ای نبود. زیرا فراکسیونیسم در داخل حزب عمیقا ریشه دوانده بود. مجملا می توان گفت از همان زمانی که «حزب توده» غیرقانونی اعلام شد مهندس «نادر شرمینی» دبیر اول «سازمان جوانان حزب توده» سازمان مزبور را برای ارضاء خودخواهی ها و جاه‌طلبی های خود در برابر حزب علم کرد. اما چون دسته‌ی (دکتر «کیانوری» — «احمد قاسمی») بر هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی تسلط داشت، هنوز «نبوغ داهیانه!»ی این «رهبر عالیقدر!» مجال تجلی نمی یافت. پس از دمونستراسیون هشتم فروردین ماه سال ۱۳۳۱ که به نوشته‌ی

۱— مجله‌ی «عبرت» (ناشر افکار اعضای سابق حزب توده) شماره‌ی ۹ مهرماه ۱۳۳۵ «چند موضوع اساسی درباره‌ی سازمان داخلی حزب توده»، نوشته‌ی «محمدحسین تمدن» عضو مشاوره کمیته‌مرکزی‌حزب — این مجله پس از دستگیری اکثریت کادرهای حزب توده و متلاشی شدن حزب به وسیله همین کادرهای زندگی منتشر می شد.

۲— نشریه‌ی «حزب ما و جنبش انقلابی سال های اخیر» صفحات ۲۷ و ۲۸ و ۷۲، شهریور ماه ۱۳۳٤.

«ارسلان پوریا» عضو مؤثر کمیته‌ی مرکزی «سازمان جوانان» «بدون‌نظر و علیرغم دستور کمیته‌ی مرکزی حزب» تشکیل شد[۱] هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی حزب، «شرمینی» را از سمت دبیر کلی سازمان جوانان» معزول ساخت. اما با این اقدام نه فقط دسته‌بندی از بین نرفت بلکه بیش از پیش شدت یافت.

کادرهای سازمان جوانان مسئول جدید خود «متقی» را به بازی نگرفتند و تصمیمات اصلی سازمان را در جلسات خصوصی با حضور «شرمینی» اتخاذ کرده به موقع اجرا گذاشتند و به کشمکش های خصوصی و جاه‌طلبی های خود شکل به اصطلاح تئوریک دادند. مخصوصا پس از رفتن سه نفر از اعضای مؤثر هیئت اجرائیه به مسکو (قاسمی — فروتن — بقراطی) برای شرکت در کنگره‌ی «حزب کمونیست شوروی» به نمایندگی از طرف «حزب توده» و تقسیم هیئت اجرائیه به اقلیت و اکثریت جدید (دکتر کیانوری از یک سو و دکتر «بهرامی»، دکتر «جودت»، دکتر «یزدی» از سوی دیگر) این دسته‌بندی قیافه‌ی کریه خود را با تمام وضوح آشکار ساخت و اکثریت جدید به منظور این که تسلط بر هیئت اجرائیه از دست نرود، حتا از بازگشت نمایندگان اعزامی کمیته‌ی مرکزی به مسکو ممانعت کردند و به دوستان مسکوی گفتند که ما امکان تأمین امنیت آنها را نداریم. در نتیجه «شرمینی» این «بلشو یک کبیر!» با این که نه عضو هیئت اجرائیه بود و نه مسئول «سازمان جوانان» با پشتیبانی اکثریت هیئت اجرائیه، «سازمان جوانان» را به حزبی در داخل حزب مبدل ساخت و برای تسلط هر چه بیشتر به تشکیلات حزبی، به سپردن مقامات حزبی به کادرهای سازمان جوانان پرداخت. کار به آن جا کشید که «سازمان جوانان»، یعنی سازمانی که افراد آن هنوز عضو حزب نبودند بلکه تحت نظر حزب برای کسب لیاقت عضویت در آن، دوره‌ی آمادگی می گذراندند به کمیته های حزبی «کمیسرهای سیاسی!» می فرستاد و چنین «کمیسرهائی» به منظور فرار دادن و بیرون ریختن کادرهای حزبی از سازمان جوانان آنها را به باد مسخره و استهزا می گرفتند. در این باره «ارسلان پوریا» دومین شخصیت! «سازمان جوانان» چنین می نویسد: «در مدتی که من مسئول کمیته‌ی شهرستان سازمان بودم دستور داده بودم در تمام کمیته ها، نمایندگان و رابطین حزبی را دست بیاندازند و مسخره کنند.»[۲]

در عین حال رهبری «سازمان جوانان» اعضای خود را با جشن و فستیوال و بازی و سرگرمی های مبتذل مشغول می داشت و آنها را برده‌وار به هر سو می کشانید تا مجال تفکر و تعقل نداشته باشند.

از نظر سیاست خارجی، رهبران «حزب توده» به شکل شرم‌آوری از اتحاد جماهیر شوروی

۱— «عبرت» شماره‌ی ۵، خرداد ماه ۱۳۳۵، «دسته‌بندیهای «حزب توده» و «سازمان جوانان» و شرکت من در آنها».

۲— «عبرت»، شماره‌ی ۵، خرداد ماه ۱۳۳۵، «دسته‌بندیهای حزب توده...».

تملق و مداهنه می گفتند و اطاعت کورکورانه و دنباله روی محض از سیاست آن دولت را تبلیغ می کردند. برای آنها تصور اشتباه و خطا از ناحیه‌ی شوروی محال و ممتنع بود.

رهبران حزب به نحو حیرت انگیزی دچار جمود فکری قرون وسطایی بودند. حال آن که یک دستگاه رهبری واقع بین و لایق که آزادی و نجات مردم کشور خویش را هدف غایی و مقصود نهایی خود قرار داده باشد، هرگز به تقلید نمی پردازد و دنبال «قالب های از پیش پرداخته» نمی رود.[1] بلکه درس های انقلابی کشورهای دیگر و تجربیات کلیه‌ی ملل جهان را در کسب آزادی، درک و هضم کرده و آنها را به اتکاء شعور سیاسی و استقلال فکری با شرایط کشور خود تطبیق می کند و سپس با رهگشایی این چراغ راهنما به مبارزه و عمل می پردازد.

لکن سران «حزب توده» از تئوری مورد ادعا نه درک صحیحی داشتند و نه می توانستند آنرا با شرایط کشور خود تطبیق دهند. آنها تئوری را نه به عنوان راهنمای عمل بلکه برای فضل فروشی و تفاخر، برای کوبیدن رقبای داخل حزبی و برای اشغال مقامات بالاتر در حزب طوطی وار حفظ می کردند و به همین شکل رواج می دادند.

باور نکردنی است که دوفراکسیون داخل حزبی برای این ادعای لفظی همدیگر را می کوبیدند که باند «شرمینی» می گفت: «حزب توده‌ی ایران» حزب طبقه‌ی کارگر است.» و دسته‌ی دیگرمدعی بود که «...«حزب توده‌ی ایران» حزب طبقات زحمتکش به رهبری طبقه‌ی کارگر است.» و بر سر این جدال اتهامات «اپورتونیست» «تروتسکیست» «خرده بورژوا» «خائن به طبقه کارگر» و غیره بی دریغ نثار یکدیگر می کردند و حزب را به لجن کشیده و خلقی را به جان هم می انداختند.

از نظر سیاست داخلی گرچه «حزب توده‌ی ایران» پس از قیام سی تیر در برابر فشار توده‌ی حزبی ادعا کرد که نظر خود را نسبت به دولت دکتر «مصدق» تغییر داده حتا «سازمان جوانان» این ادعا را «انحراف سازشکاری و اپورتونیسم» نیز نامید. اما در واقع رهبران حزب دستکم تا نهم اسفند ۱۳۳۱ هیچ گونه تغییر اصولی در نظرات سابق خود ندادند. در نظر آنها هنوز «دولت ارتجاعی دکتر «مصدق» تسهیلات تازه‌ای در راه امپریالیست های امریکایی فراهم می آورد. — «بسوی آینده»، شماره‌ی ۷۳۹، ۳۱/۱۰/۹»— «و منظور دکتر «مصدق» از تمدید اختیارات «تشدید فشار بر توده های ضد استعمار ملت بود.— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۷۵۱، ۳۱/۱۰/۲۳».

هنوز «حزب توده» معتقد بود که دکتر «مصدق» نوکر سیاست امریکا است و «بسوی آینده»

۱— بازماندگان «حزب توده‌ی ایران» در توجیه علت عدم تشخیص ماهیت حکومت دکتر «مصدق» چنین می گویند: «... اگر برخورد پراگماتیک و سیاست روزانه خوری بر حسب شم سیاسی را کنار بگذاریم و بخواهیم ماهیت دولت «مصدق» را از نظر تئوریک تحلیل کنیم کدام قالب از پیش پرداخته‌ای را در دست داریم؟» کتاب «مائوئیسم و بازتاب آن در ایران»، صفحه‌ی ۹۳ از انتشارات» حزب توده‌ی ایران» ۱۳۵۳.

تحت عنوان «مقدمات یک توطئه عمیق به دست «مصدق» و «هندرسن» فراهم می شود.» می نوشت: «دولت «مصدق» با مانورهای مزورانه خود روز به روز بر دامنه ی نفوذ امپریالیست های امریکایی در کشور ما می افزاید... مصدق امپریالیست های امریکایی را خارجی نمی داند زیرا آنها تکیه گاه او و نظائر او هستند و در سراسر جهان سیاست آنهاست که طبقات حاکمه ی رو بزوال را سر پا نگاهداشته است. «مصدق» از بدو زمامداری خود گاهی در پرده و زمانی آشکار سیاست تبعیت از امپریالیسم امریکا را دنبال کرده است.»[1]

لذا حادثه آفرینی ها زدوخوردهای خونین و برخوردها بر سر اختلاف عقیده در دانشگاه ها، مدارس، ادارات و کارخانه ها و غیره هم چنان ادامه داشت.

ضمنا بعد از سی تیر هیئت اجرائیه کمیته مرکزی «حزب توده» تصمیم گرفت که برای خرید و جمع آوری اسلحه و ساختن مواد منفجره و تعلیم افراد دست بکار شود و در این مورد اقداماتی نیز به عمل آورد. لکن با توجه به این که حزب چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ سازمانی و عملی دچار تناقص و سردرگمی بود. با وجود سازمان وسیع نظامی و افراد از جان گذشته ی آماده تعلیم و امکان مساعد داخلی برای فراهم کردن اسلحه و تجهیزات کاری از پیش نبرد.

«حزب توده ی ایران» در پائیز سال ۱۳۳۱ تشکیل کنگره ای را برای تصویب برنامه و اساسنامه ی جدیدی پیش بینی کرد و نظرات خود در جزوه ای تحت عنوان «برنامه ی «حزب توده ی ایران» برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشورما» منتشر ساخت. در آن جزوه، «حزب توده» خود را «حزب طبقه ی کارگر و دارای جهان بینی مارکسیستی ـ لنینیستی» می نامید و وظیفه ی خود را برانداختن رژیم سلطنتی و فئودال ها و مالکین بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم ـ تغییر قانون اساسی و تأمین آزادی های دموکراتیک ـ تشویق سرمایه های داخلی برای توسعه ی صنایع و کشاورزی و تأمین منافع عادلانه و قانونی برای آنها ـ تأمین آزادی کسب و تجارت ـ مصادره و تقسیم بلاعوض املاک زراعتی ـ کمک به دهقانان مرفه و خرده مالک برای توسعه ی اقتصادیات خود و بالاخره استقرار دولت دموکراسی توده ای قرار می داد. اما آن کنگره تشکیل نشد و برنامه و اساسنامه جدید نیز به تصویب نرسید.

۱ـ «بسوی آینده»، شماره ی ۷۵۴، ۳۱/۱۰/۲۶ سرمقاله.

تشدید فعالیت مشترک انگلیس و امریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت ملی ایران

اواخر بهمن‌ماه مطبوعات خبر دادند که ایل بختیاری به سر پرستی «ابوالقاسم بختیار» با نیروی نظامی کشور وارد جنگ و ستیز شده است. گزارش های رسیده به دولت حاکی بود که در میان افراد ایل بختیاری عده‌ای از افسران بازنشسته وجود دارند. دخالت نمایندگان مخالف دولت و سرلشگر «زاهدی» سر پرست کانون افسران بازنشسته هم در این شورش محرز بود. لذا روز ششم اسفندماه دولت، سرلشگر «زاهدی» را توقیف کرد. ضمنا دکتر «مصدق» طی مصاحبه‌ی مطبوعاتی با خبرنگاران «کیهان»، دخالت دربار را در این حادثه بنا به روش خاص خود بی آن که نامی از «محمدرضا شاه» ببرد چنین بیان داشت: «...دولت می خواهد تکلیف این خراب کاری ها را روشن کند و اگر «مراکزی» برای این تحریکات وجود داشته باشد آن «مراکز» را متوجه مسئولیت خطیر خود بسازد.»[1] و پس از توطئه‌ی نهم اسفند، ضمن بیاناتی در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورا گفت: «عده‌ای به من گفتند که «ابولقاسم‌خان» پسر «صمصام السلطنه» ممکن است یاغی شود، اسلحه تهیه کند. عده جمع کند. ولی من گفتم که من وزیر دفاع ملی هستم اگر همچو چیزی باشد لشکر اصفهان به من خبر می دهد، فرمانده لشگر خوزستان خبر می دهد. ولی اینها مرا بی خبر گذاشتند و هیچ کس به من اطلاع نداد تا یکمرتبه گفتند جنگ شروع شده است.»[2]

بازرسی هایی که از ذخایر و تجهیزات ارتش به عمل آمد نشان داد که به دستور و راهنمایی ستاد «شاهپور علیرضا» و با اطلاع «محمدرضا شاه» تجهیزات فراوانی در اختیار ایل بختیاری گذاشته شده است. از جمله دو یست تا سیصد هزار فشنگ از ذخایر دانشکده‌ی افسری توسط سرگرد «تاجبخش»رئیس رکن ۳ دانشکده‌ی افسری به جنوب فرستاده شده و در مجموع از کلیه‌ی ذخایر ارتش میلیون‌ها فشنگ به جنوب ارسال شده است.

اما طبق معمول سیاست سازش و مماشات دکتر «مصدق» مانع از آن شد که مسئولین این حادثه مجازات شوند. سرلشگر «زاهدی» روز ۳۱/۱۲/۲۶ با وساطت دربار آزاد شد.[3]

و «ابوالقاسم بختیار» که در اواخر فروردین‌ماه سال ۱۳۳۲ دستگیر و به تهران اعزام شد، به مجازات نرسید.

چند روزی از شورش ایل بختیاری نگذشته بود که «محمدرضا شاه» شخصا وارد میدان شده با یک صحنه‌سازی رسوا توطئه قتل دکتر «مصدق» را فراهم ساخت.

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۳، ۳۱/۱۲/۳.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰.

۳ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۰۵۹، ۳۱/۱۲/۲۶.

بطور خلاصه حادثه از این قرار بود: پس از آن که عده‌ای از نمایندگان مجلس شورایملی ماهیت ضدملی خود را آشکار ساختند و شورش ایل بختیاری آغاز شد. دکتر «مصدق» که به خوبی می دانست منشاء تمام این تحریکات دربار شاهنشاهی است پیامی به شرح زیر به «شاه» فرستاد: «...تصمیم دارم رفراندم را عملی کنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر کنم.

به مردم بگویم که والاحضرت «اشرف» وقتی این جا بود چه کارهایی در حق من کرده‌اند و علیاحضرت «ملکه مادر» چه موانعی سرکارهای من تراشیده‌اند. هم‌چنین قضایای بختیاری را هم می گویم!»[1]

سپس «شاه» تمایل خود را برای مسافرت به خارج از کشور به اطلاع دکتر «مصدق» رسانید. تا نقشه‌ای را که با همکاری وابستگان به سیاست‌ها استعماری و ارتجاع داخلی از آن جمله آیت‌اله «بهبهانی» و آیت‌اله «کاشانی» و کانون افسران بازنشسته طرح شده بود به مرحله‌ی اجرا در آورد. به گفته دکتر «مصدق»، «شاه» در ملاقات با وی چنین گفت: «...توقف من در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل شود. بنابراین صلاح شخص من و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه‌ی طبی به خارج بکنم.» و قرار براین شد که تمام مذاکرات به حدی محرمانه بماند که احدی مطلع نشود و به منظور این که کاملا در استتار بماند شاه با هواپیما مسافرت نکند بلکه به نام مسافرت به رشت با اتوموبیل از تهران خارج شده به بغداد برود. صبح روز نهم اسفند ماه به دستور «علاء» وزیر دربار یکدستگاه ضبط صورت از طرف اداره‌ی تبلیغات به کاخ اختصاصی آورده شد و پیام «محمدرضا شاه» به ملت ایران به شرح زیر ضبط شد:

«هموطنان عزیز! در این هنگام که به تجویز پزشکان برای معالجه از راه بغداد بصوب اروپا حرکت می کنم. نخست به زیارت عتبات مقدسه که مایه‌ی آرزوی من است می روم تا سعادت و رفاه حال ملت عزیزم را به شفاعت اولیای حق از خدای بزرگ مسئلت کنم. اکنون که عازم مسافرت هستم ملت عزیز خود را مخاطب قرار داده و همگی را به اتحاد و اتفاق دعوت می کنم و به فرد فرد هم میهنان گرامی توصیه و تأکید می کنم که از همراهی و مساعدت با جناب دکتر «مصدق» نخست‌وزیر و از پشتیبانی کامل دولت فروگذار نکرده برای موفقیت دولت در حل مشکلات و نیل به هدف مقدس، قلماً و قدماً ساعی باشید. اگرچه ایام نوروز باستانی نزدیک است و هنگام حلول سال نو ظاهرا از وطن محبوب دورم، با این حال مطمئن باشید که قلب من همیشه به شما نزدیک است و از خداوند متعال همواره پیروزی و نیکبختی همه‌ی شما را مسئلت می کنم و امیدوارم پس از بازگشت از این مسافرت بتوانم علاقه‌ی قلبی و معنوی خود را نسبت به شما اظهار کنم. اکنون هم میهنان عزیز را به خدای بزرگ سپرده انتظار دارم آنها نیز مرا از دعای خیر فراموش نکنند.»[2]

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰ از بیانات دکتر «مصدق» در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورا.

۲ــ «تهران مصور»، شماره‌ی ۴۹۹، ۳۱/۱۲/۱۵ از مقاله‌ی «دکتر «مصدق» گفت: اگرخانه مراهم آتش بزنند...»

دولت نیز تمام مقدمات مسافرت به اضافه‌ی ده هزار دلار به عنوان مخارج اولیه فراهم کرد و طبق قرار، دکتر «مصدق» ظهر روز نهم اسفند برای خداحافظی و بدرقه «شرفیاب شد.»

در این فاصله طبق نقشه قبلی عده‌ای از ارازل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنها کفن پوشیده بودند به دستور آیت‌اله «بهبهانی» از میدان بارفروشان، سید بزاز و شوش به راه افتادند ابتدا با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه‌ها کنند و سپس به طرف کاخ سلطنتی سرازیر شدند. در این مورد گزارش فرمانداری نظامی می گوید: «در حدود ساعت ۱۰/۵ از کلانتری‌های ۸ و ۱۶ تلفنا گزارش رسید که عده‌ای از اشخاص ماجراجو و آشوب‌طلب اهالی و کسبه‌ی بازار را به تعطیل مجبور کرده و مردم را تشویق به رفتن به دربار می کنند.» و با این که دکتر «مصدق» به رؤساء ستاد ارتش شهربانی و فرمانداری نظامی حتا رئیس کلانتری ناحیه کاخ شخصا دستور داده بود که انتظامات اطراف کاخ و خانه‌ی نخست‌وزیر را به خوبی حفظ کرده و از تجمع اشخاص جلوگیری کنند علیهذا چاقوکشان و رجاله‌ها به همراهی عده‌ای از افسران بازنشسته از جمله سپهبد «شاه بختی»، سپهبد «احمدی»، سرلشگر «گرزن» و غیره و جمعی از افسران اکتیو که از میان آنها سرهنگ «عزیز رحیمی» نقش اصلی را به عهده داشت در برابر در معمولی کاخ که در سمت جنوب است جمع شده به دادن شعارهای «شاهپرستانه» و «اظهار نگرانی از مسافرت «شاه»! کردند تا به محض این که دکتر «مصدق» از کاخ خارج شود او را به قتل رسانند.

اما دکتر «مصدق» با راهنمایی یکی از کارکنان دربار از در شمالی کاخ خارج شد و با اتومبیل خود به منزل رفت. همین که توطئه‌گران متوجه شدند دکتر «مصدق» از دام مرگ فرار کرده و یا به قول درباریان «مرغ از قفس پریده» «شاهپور حمیدرضا» از در شمالی خارج شده به مأمورین انتظامی که مراقب منزل نخست‌وزیر بودند دستور داد که مانع حرکت مردم نشوند و گفت: «مردم آزادند به هر کجا که می‌خواهند بروند. به این ترتیب «شاهپرستان!» توانستند خود را به منزل نخست‌وزیر رسانیده به کمک یک جیپ ارتشی در آهنی منزل را بشکنند تا «شعبان بی‌مخ» با قتل دکتر «مصدق» وظیفه‌ی میهن‌پرستانهٔ!» خود را انجام دهد. اما چون دکتر «مصدق» از پشت بام فرار کرده بود، توطئه با ناکامی مواجه شد.

در تمام این مدت سرلشگر «بهارمست» رئیس ستاد ارتش در کاخ سلطنتی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار از او خواسته شده بود در اختیار مأمورین انتظامی قرار نداده بود.[1]

همان‌روز در بار شاهنشاهی بی‌شرمانه اعلامیه‌ای به شرح زیر منتشر ساخت: «اعلیحضرت

۱ــ تلخیص از «بیانات دکتر «مصدق» در جلسه‌ی خصوصی مجلس»، «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰ و «سخنگوی دولت امروز گفت»«کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰ و «پیام نخست‌وزیر به ملت ایران» «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۶۲، ۳۲/۱/۱۷.

همایون شاهنشاهی بواسطه‌ی کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق پس از زیارت اعتبات مقدسه به خارج بفرمایند. این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن‌پرستانه از طرف قاطبه‌ی مردم محترم شد و با اجتماع و تظاهرات شایسته‌ی تقدیری خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه است، با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلا از مسافرت انصراف حاصل فرمودند.»[۱]

تظاهرات عظیمی که در روزهای بعد از طرف مردم در دفاع از دکتر «مصدق» و مخالفت با دربار، مرکز توطئه‌های ضدملی به عمل آمد مشت محکمی به دهان درباریان و جیره‌خواران استعمار نواخت. اما دکتر «مصدق» و تکلیف خود را با دربار روشن نساخت و عمال انگلیس و امریکا را بر سر جای خود ننشانید. مطابق معمول عده‌ای دستگیر و پس از چندی آزاد شدند تا با دقت بیشتری توطئه‌های خود را انجام دهند. «شاه» روبه صفت خود را معصوم جلوه داد. دشمنان خلق جری‌تر و جسورتر شدند و به یأس و دلسردی مردم افزوده شد.

«حسین مکی» نیز دلالی دربار را به عهده گرفت، رابط سرلشگر «زاهدی» و «شاه» شد و ملاقات‌های مشکوکی در داخل و خارج تهران با شاه به عمل آورد، تا سقوط دولت دکتر «مصدق» را تسریع کند.[۲]

دکتر «مصدق» و یاران او به جای این که با شهامت و قاطعیت پرده از تحریکات و توطئه‌چینی‌های دربار بردارند و مردم کشور را در جریان وقایع قرار دهند تا دیگر بار جیره‌خواران استعمار نتوانند برای سرکوبی نهضت ملی ایران اقدام کنند به انتخاب «هیئت مأمور رفع اختلاف بین دربار و دولت» تن در دادند. هیئت رفع اختلاف که از میان نمایندگان مجلس شورا انتخاب شد، گزارشی تهیه کرد مبنی بر این که مطابق قانون‌اساسی اداره‌ی امور کشوری و لشگری از حقوق و وظایف دولت است نه دربار. این گزارش که تکرار موادی از قانون اساسی بود برای تصویب به مجلس شورایملی تقدیم شد. اما نمایندگان مخالف دولت حتا از تصویب آن نیز ابا نموده آنرا موکول به سلب اختیارات از دکتر «مصدق» کردند.

هم زمان با حوادث داخلی در خارج نیز دولت‌های انگلیس و امریکا کوشش‌های خود را برای ساقط کردن دولت «مصدق» و عقیم ساختن نهضت ملی ایران ادامه می‌دادند.

بنا به گزارش دکتر «مصدق»، آخرین پیشنهادی که دولت انگلستان به وسیلهٔ «هندرسن» سفیر امریکا در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ به دولت ایران تسلیم داشته بود. فقط در الفاظ با پیشنهادهای سابق تفاوت داشت نه در معنا. زیرا در آن پیشنهاد گفته می‌شد که به جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن نفت» جملهٔ «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۳۸، ۳۱/۱۲/۹ «اعلامیه دربار شاهنشاهی».

۲ــ «کیهان»، شماره‌های ۲۹۴۲، ۳۱/۱۲/۱۳ و ۲۵۵۹، ۳۱/۱/۱۲.

شرکت» گذاشته شود. یعنی آن دولت برای تمام مدتی که طبق قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ می توانست به غارت ثروت ملی کشور ما ادامه دهد (تا پایان سال ۱۹۹۳) از ملت ما غرامت مطالبه می کرد. حال آن که به قول دکتر «مصدق»: «...اولا در صنایع ملی شده در تمام دنیا آن هم به فرض وجود قراردادی که طبق موازین حقوقی و مدنی بدون تحمیل و ارعاب منعقد شده باشد جز غرامت اموال و تأسیسات چیزی پرداخت نمی شود. و قبول غرامت از دست رفتن کسب و کار بر خلاف اصل ملی شدن صنایع و نقض غرض است. ثانیا شرکت سابق در حقیقت در ایران کسب و کار نداشت بلکه باید گفت که بزرگترین ثروت ملی ایران را برایگان می برده و چیزی که در مقابل این گنج بادآور به دولت ایران می داده در حقیقت فقط حق السکوتی بوده که به اولیاء امور پرداخته است و بنابراین چنین عملی که من باب مثال یک ریال بدهند و بیست ریال بهره ببرند کسب و کار نیست و یک نوع غارتی است که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد.»[1]

هنگام اتخاذ این تصمیم که با نظر مشترک دولت‌های امریکا و انگلیس به عمل آمده بود هنوز دولت امریکا دکتر «مصدق» را «آخرین امید غرب» در ایران می دانست و مایل به حفظ و نگهداری او بود. زیرا می ترسید با سقوط دکتر «مصدق»، «حزب توده‌ی ایران» قدرت را در دست گیرد. در این مورد «ایدن» پس از ملاقات با «آیزنهاور» در گزارش تلگرافی خود به نخست‌وزیر «چرچیل» چنین می گوید: «...«آیزنهاور» از اوضاع ایران فوق العاده نگران بود. او گفت در نتیجه مداخلات جدی که «هندرسن» به نفع «شاه» کرده است موقعیت او پیش «مصدق» متزلزل شده و آخرین امکان برای او فقط دریافت پاسپورت است. بنظر می رسد که پرزیدنت از احتمال قطع روابط ایران و امریکا فوق العاده ناراحت است و او معتقد است به هر قیمتی باید این روابط برقرار بماند و چاره‌ای نداریم که «هندرسن» را از ایران فرا خوانده دیپلومات دیگری که کمتر از «هندرسن» متعهد باشد به ایران بفرستیم. درعین حال او معتقد بود که نباید با ایران روشی پیش گیریم که توافق با سایر کشورهای تولید کننده نفت را مشکل سازد. با این حال بنظر می رسد که او حاضر است به کمپانی های نفت فشار وارد کند تا به هر قیمتی است «مصدق» را حفظ می کند چون به نظر او «مصدق» آخرین امید غرب در ایران است.

آقای «دالس» گفت او مطمئن است که «مصدق» پیشنهاد اخیر امریکا و انگلیس را هم رد خواهد کرد. پرزیدنت جواب داد در این صورت کسی دیگر به ایران خواهد فرستاد که بیشتر مورد اعتماد ایرانیان باشد و بتواند اوضاع را مهار کند. او درنظر داشت «آلتون جونز» دوست شخصی خود را به این کار منصوب کند. او گفت ملت امریکا ضرورت فداکاری در خاورمیانه را درک نخواهد کرد و نمی توان به ملت حالی کرد که نتیجه‌ی گسترش احتمالی نفوذ روسیه در ایران منجر به قطع نفت خاورمیانه یا جنگ جهانی خواهد شد. من به او توضیح دادم که کنترول روس ها در ایران اگر هم

۱ــ «اطلاعات»، شماره‌ی ۸۰۵۶، ۳۲/۱/۸ «نخست‌وزیر روز ۳۱/۱۲/۲۹ به ملت گزارش داد.»

عملی شود نمی‌تواند منجر به قطع جریان نفت سایر کشورهای خاورمیانه به غرب بشود. وآنگهی روس های نخواهند توانست از منابع نفتی ایران استفاده کنند و مجبورند در جاهایی که آنرا لازم ندارند به غرب واگذار کنند.

پرزیدنت گفت کارشناسان به او گفته‌اند که نصب لوله‌های نفتی از آبادان تا قفقاز بیش از دو سال وقت نمی‌گیرد. من مجددا اثر سویی را که انعقاد قراردادی نامناسب با ایران در سایر کشورهای خاورمیانه خواهد گذاشت تأکید کردم. در حالی که پرزیدنت این مطلب را قبول می کرد به نظر می رسید هنوز تردید دارد و از وحشت کمونیست‌های ایران نمی‌تواند تصمیم بگیرد. واضح است که «مصدق» مجددا امریکایی ها را ترسانده است.»

«ایدن» ادامه می دهد که با «دالس» راه حل‌های متعددی را بررسی کرده‌اند و می‌نویسد: «...«دالس» می گفت اگر آخرین پیشنهاد ما رد شود ما (امریکایی ها) ناگزیریم تکنیسین و وسایل تصفیه و سایر ماشین الات مورد لزوم ایرانیان را به آبادان بفرستیم. ولی من یادآور شدم که این کار از نظر روابط امریکا و انگلیس درست نیست و از نظر سایر شرکت‌های نفتی نیز مطرود است.

بالاخره من مطرح کردم به جای این که با «مصدق» معامله کنیم در دنبال جانشین او باشیم و در این مورد توافق کردیم.»[1]

چنان‌که از گزارش «ایدن» برمی‌آید دولت‌های امریکا و انگلیس توافق کرده بودند که در صورت رد آخرین پیشنهاد آنها «به دنبال جانشین دکتر «مصدق» باشند. و چون پیشنهاد اخیر آنها پذیرفته نشد در اسفند ماه سال ۱۳۳۱ کنفرانسی با شرکت وزراء خارجه امریکا و انگلیس و مشاورین‌شان در واشنگتن تشکیل شد که به مسائل «فوری و غیرعادی» خاورمیانه رسیدگی کند. در آن کنفرانس نمایندگان انگلیس و امریکا به این نتیجه رسیدند که چون دولت «مصدق» اصرار دارد که نظریاتش را به کرسی بنشاند و قبول این نظریات برای آنها مقدور نیست لذا دادن پیشنهادهای دیگر و ادامه مذاکرات با دولت ایران بی‌فایده است.[2]

در حقیقت آنها تصمیم گرفتند که مشترکا از راه اعمال زور دولت دکتر «مصدق» را ساقط کنند. لذا سفارت امریکا وظیفه‌ی سفارت انگلستان را به طور کامل عهده‌دار شد و ملاقات‌های خصوصی با «علاء» وزیر دربار، با مخالفین دولت در مجلس با آیت‌اله «کاشانی» و سایر جیره‌خواران استعمار برای ترتیب نقشه‌ی کودتا شدت یافت.[3]

شب اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ سرتیپ «افشار طوس» رئیس شهربانی کل کشور با این

۱ــ «خاطرات ایدن»، صفحات ۲۱۳، ۲۱۱ متن انگلیسی.

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۵۶، ۳۲/۱/۸.

۳ــ «کیهان»، ۲۹۶۶، ۳۲/۱/۲۲،«...«هندرسن»باوزیردربار ملاقات کرد»ــ و «کیهان» شماره‌ی ۲۹۷۱، ۳۲/۱/۲۹ «روز گذشته آقای «لوی هندرسن» برای تسلیت به کاشانی به مناسبت فوت متعلقه‌ی و دادن نامه‌ی رئیس‌مجلس نمایندگان امریکا، با آیت‌اله ملاقات کرد و این ملاقات ۱/۵ ساعت طول کشید.»

که سابقه‌ی خوشی نداشت اما از حکومت دکتر «مصدق» صادقانه دفاع کرده از دستورهای دربار تبعیت نمی کرد و در توطئه های ضد دولتی شرکت نمی ورزید، در تهران مفقود شد. شش روز بعد اعلامیه‌ی فرمانداری نظامی تهران جریان امر را به‌شرح زیر به اطلاع عموم رسانید: متأسفانه براثر تحقیقاتی که مأمورین ارتش و شهربانی به عمل آورده‌اند معلوم شد عده‌ای که اسامی آنها بعدا افشا خواهد شد، تیمسار سرتیپ «افشار طوس» را در منزل «حسین خطیبی» در خیابان خانقاه غافلگیر کرده و به خارج تهران برده و به قتل رسانیده‌اند. کمیسیون صلاحیتداری مشغول رسیدگی به پرونده‌ی واقاریر متهمین بوده نتیجه بعدا به عرض هموطنان گرامی خواهد رسید.»[1]

این قتل یک عمل جنایی معمولی نبود بلکه توطئه‌ای بود علیه دولت دکتر «مصدق» توطئه گران می خواستند با دستگیر کردن پنج نفر از افراد موثر حکومت، عدم ثبات دولت «مصدق» را نشان دهند و احتمالا آنرا ساقط کنند. اما این توطئه که به رهبری ستاد «شاهپور علیرضا» با شرکت دکتر «مظفر بقایی» و سرلشگر «زاهدی» و عده‌ای از افسران ارشد بازنشسته به مرحله‌ی اجرا درآمد به نتایج مورد نظر نرسیده با شکست رو برو شد.

بنا به اعتراف صریح بازداشت شدگان قرار براین بود که «بعد از «افشار طوس»، دکتر «فاطمی»، تیمسار «ریاحی» (رئیس ستاد)، دکتر «معظمی»، دکتر «شایگان»، مهندس «زیر کزاده» و تیمسار «مهنا» (معاون وزارت دفاع ملی) را دستگیر کرده دولت را ساقط کنند. «و کابینه‌ی جدیدی مرکب از اشخاص زیر تشکیل دهند: دکتر «بقایی» نخست‌وزیر سرتیپ «مزینی» رئیس ستاد ارتش سرتیپ دکتر «منزه» وزیر بهداری، سرتیپ «بایندر» وزیر دفاع ملی، سرتیپ «زاهدی» و سرگرد «بلوچ» و تعدادی از افسران ارشد بازنشسته نیز جزو کابینه بودند. شرکت کنندگان در قتل از مدت ها قبل در منزل «خطیبی» که از دوستان نزدیک دکتر «بقایی» بود و خانه او را دکتر «بقایی» خانه‌ی دوم خویش می نامید، مشغول تمرین بوده‌اند. سرتیپ «افشار طوس» بنا به دعوت سرتیپ «نصراله زاهدی» به منزل «خطیبی» می رود تا راجع به اختلاف نظرهای خود درباره‌ی دولت دکتر «مصدق» صحبت کنند و در همان جا بوسیله‌ی عده‌ای که تمرینات قبلی دیده بودند غافلگیر و طناب پیچ می شود و سپس سرتیپ دکتر «منزه» به وسیلهٔ کلروفرم واتر او را بی هوش می کند تا بتوانند او را به خارج شهر منتقل سازند. سپس سرتیپ «افشار طوس» را در حال بی هوشی به دیم زار «تلو» نزدیک لشگرک، «ملک عبداله امیرعلایی» برده و در غاری زندانی می کنند و بعد از دو روز شکنجه و آزار بطرز وحشیانه ای می کشند.

بلافاصله بعد از دستگیری «افشار طوس»، «حسین خطیبی» گزارش امر را به اطلاع دکتر «بقایی» می رساند و شب در منزل دکتر «بقایی» می خوابد. روز دوم اردیبهشت شرکت کنندگان در قتل ناهار را در منزل دکتر بقایی صرف می کنند همان جا دکتر «بقایی» دستور قتل «افشار طوس» را

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۹۷۸، ۶/ ۲/ ۳۲.

می دهد و سرگرد «بلوچ» آنرا به موقع اجرا می گذارد.[۱]

چون مخالفین دولت مدعی بودند که اعلامیه‌ی فرمانداری ساختگی است لذا فرمانداری نظامی: اعترافات و اقاریر متهمین را که به خطا خودشان نوشته بودند در اختیار مطبوعات قرار داد. اما فرمانداری نظامی با اطلاع از مراکز اصلی توطئه که در بار بود و شناسایی رابط در بار و دکتر «بقایی» که در مطبوعات نیز انعکاس یافت در اعلامیه‌ی خود از معرفی توطئه گر اصلی خودداری کرد.

به علاوه فرمانداری نظامی با اخطار رادیو یی به سرلشگر «زاهدی»، که از متهمین اصلی حادثه بود، مبنی بر معرفی خود به فرمانداری نظامی به وی مهلت داد که از توقیف و مجازات فرار کند. زیرا پس از این اخطار رادیو یی سرلشگر «زاهدی» با موافقت آیت‌اله «کاشانی» رئیس مجلس و به وسیله‌ی «میراشرافی» به مجلس آورده شد و به بهانه‌ی نداشتن «امنیت» در آنجا متحصن شد. و «کاشانی» به گرمی از او استقبال کرده «از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای وی فراهم شده» اظهار تأسف کرد و خدمات او را به نهضت ملی ایران ستود.[۲]

از طرف دیگر وزیر دادگستری طی نامه‌ای به مجلس سلب مصونیت از دکتر «بقایی» را خواستار شد و رادیوی تهران دلایل اتهام دکتر «بقایی» دایر به شرکت در قتل «افشار طوس» را در ۲۸ صفحه قرائت کرد. اما تا انحلال مجلس هفدهم سلب مصونیت از دکتر «بقایی» عملی نشد.

پس از شکست توطئه این بار نیز در بار موقتا عقب‌نشینی کرد. «علاء» از سمت وزارت در بار معزول شد و «ابوالقاسم امینی» به جای وی تعیین شد و «شاه» به موجب فرمانی املاک سلطنتی را که طبق قانون ۲۸ تیر ۱۳۲۸ به ملکیت او درآمده بود به دولت واگذار کرد و قرار براین شد که از درآمد املاک مخارج سازمان شاهنشاهی تأمین و تحت نظارت دولت به مصرف برسد.[۳]

با تمام این احوال در اثر مماشات و اهمال دکتر «مصدق»، مار زخم خورده زنده ماند و کمین کرد تا با جسارت و دقت بیشتری برای انجام توطئه های خطرناک‌تر آماده شود.

بیست و یکم خرداد ماه بین دولت ایران و دولت شوروی موافقت نامه‌ی بازرگانی جدیدی به امضا رسید. در این موافقت‌نامه مبادلات به دو برابر افزایش یافت و کالاهای مورد نیاز کشور در آن گنجانیده شد. ضمنا طی مذاکراتی با نمایندگان سیاسی شوروی، دولت دکتر «مصدق» استرداد یازده تن طلای موجود در بانک های شوروی و پرداخت مطالبات دلاری ایران را از آن دولت خواستار شد.

این مطالبات اعم از طلا و دلار به ترتیب زیر حاصل شده بود: در جریان جنگ دوم جهانی

۱ــ تلخیص از اعلامیه‌ی فرمانداری نظامی تهران در باره‌ی قتل سرتیپ «افشار طوس»، «کیهان» ۲۹۸۲، ۳۲/۲/۱۲.

۲ــ «کیهان» شماره‌ی ۲۹۸۴، ۳۲/۲/۱۴. توضیح (۱): سرگرد «بلوچ» رفیق شکار «شاهپور علیرضا» بود و «شاهپور» همواره وی را با خود به شکار پلنگ می برد.

۳ــ اصل فرمان در شماره‌ی ۱۰۹۶، ۳۲/۲/۲۱، روزنامه‌ی «باختر امروز»، مندرج است.

پس از ورود ارتش متفقین به ایران برابر قرارداد دوستی و همکاری منعقده بین ایران و متفقین دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. به همین منظور در اسفندماه سال ۱۳۲۱ موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضا شد و مطابق این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریال‌های دریافتی چهل درصد ارز تضمین شده به طلا (دلار امریکایی) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دو پنجم ($\frac{۲}{۵}$) و سه پنجم ($\frac{۳}{۵}$) به بانک ملی ایران بپردازد.

پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران بانک ملی بابت اسکناس‌هایی که در اختیار ارتش سرخ قرار داده بود مبلغ بیست میلیون دلار که دوازده میلیون دلار آن بابت ۶۰٪ (شمش طلا) و هشت میلیون دلار آن بابت ۴۰٪ (دلار امریکایی) محسوب می‌شد از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد.

یازده تن طلا یا به حساب دقیق یازده میلیون و یکصد و نود و ششهزار و هفتاد گرم و سی سانتی گرم طلا بابت دوازده میلیون دلار یا شصت درصد طلب بانک ملی بود که در آخر هر سال یک نسخه از بیلان بانک ملی ایران از مجرای وزارت امور خارجه برای بانک مسکو ارسال می‌شد و چون بانک مسکو، ایران را طلبکار می‌دانست نه فقط اعتراضی نمی‌کرد بلکه آنرا تأیید می‌کرد (تلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی). ولی عملا طلب ایران را نمی‌پرداخت.

علاوه براین دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که در زیر فهرست‌وار ذکر می‌شود: صورتحساب گمرکات بابت حقوق گمرکی کالاهایی که دولت شوروی به ایران وارد یا از کشور خارج کرده بود به مبلغ پنجاه میلیون تومان.

صورتحساب وزارت جنگ بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش بیش از پنجاه میلیون تومان. صورتحساب راه‌آهن دولتی ایران بابت حمل شش میلیون تن اسلحه از بندر شاهپور به بندرشاه هشت میلیون دلار.[۱]

استرداد یازده تن طلا و مطالبات فوق‌الذکر مسلما می‌توانست دولت دکتر «مصدق» را از مضیقه‌ی مالی شدیدی که گرفتارش بود نجات دهد حتا اگر مطالبات مزبور به صورت تحویل کالاهای مورد نیاز ایران مستهلک می‌شود. اما با وجود درخواست‌های مکرر دکتر «مصدق» این مطالبات به موقع پرداخت نشد. و مطالبات مزبور پس از سقوط دولت دکتر «مصدق» برابر موافقت‌نامه‌ای که «راجع به حل مسائل مرزی و مالی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»[۲] با دولت «زاهدی» به امضا رسید و در تاریخ ۳۴/۱/۳۱ از تصویب شورایعالی اتحاد

۱ــ تلخیص از «ایران ما» شماره‌ی ۷۲۸، ۲۶/۲/۲۷ و «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۶۸، ۳۲/۵/۲۰ «مطالبات ایران از دولت شوروی.»

۲ــ «کیهان»، شماره‌ی ۳۴۵۰، ۳۳/۹/۱۷ این موافقتنامه در یازدهم آذر ماه سال ۱۳۳۳ به امضای طرفین رسید و در تاریخ ۳۳/۱۲/۱۹ از تصویب نهائی مجلسین گذشت.

جماهیر شوروی گذشت به ترتیب زیر پرداخت شد:

۱ــ مقدار ۱۱،۱۱۹،۶۰۷/۳۰ گرم طلا در دو پارتی که اولین پارتی آن در تاریخ یازدهم خرداد ماه ۱۳۳۴ و دومین پارتی چند روز پس از آن به دولت «علاء» تحویل داده شد.

۲ــ مبلغ ۸،۶۴۸،۶۱۹/۰۷ دلار امریکایی که بصورت تحویل کالای مورد نیاز ایران از طرف وزارت بازرگانی خارجی اتحاد جماهیر شوروی مستهلک شد.

آن‌چه در باره‌ی فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی باید گفت این که پس از شکست آخرین تلاش های دولت دکتر «مصدق» برای فروش نفت به کشورهای غربی و هنگامی که به علت تشدید فشار و محاصره‌ی اقتصادی امپریالیسم انگلیس و تعطیل پالایشگاه آبادان و قطع درآمد نفت ــ چیزی که به منظور حقیقی امپریالیست ها کمک می کرد ــ اقتصاد کشور به ورشکستگی کشانده شد، دکتر «مصدق» تصمیم گرفت که از فروش نفت به شوروی و کشورهای سوسیالیستی استفاده کند. و به همین منظور ماده‌ی ۷ قانون خلع ید را لغو کرده و به تمام کشورهای جهان از جمله به دولت شوروی و کشورهای اروپای شرقی اعلام داشت که حاضر است نفت ایران با تخفیف کلی به آنها بفروشد. به کشورهای لهستان، چکسلواکی و مجارستان نیز ــ که قبلا پیشنهاد خرید نفت داده بودند ولی پیشنهاد آنها به ملاحظه‌ی دولت امریکا مورد توجه و رسیدگی قرار نگرفته بود ــ اطلاع داد که نمایندگان خود را برای تعیین شرایط فروش به ایران بفرستند.[۱]

متأسفانه این بار کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران خودداری کردند و سفیر مجارستان ضمن مصاحبه‌ای که به مناسبت عقد قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان با وی به عمل آمد اظهار داشت: «گنجانیدن فروش نفت در قرارداد به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده والاّ دولت مجارستان هیچ علاقه‌ای به این امر نداشت و علت این امر این است که ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن حمل نفت ممکن نیست.»[۲] و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌اله «کاشانی» در جواب گله‌ی وی مبنی بر این که چرا دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا نفت ایران را نمی خرند گفت: «دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازه‌ی کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند.»[۳]

لذا برخلاف آن چه «ایوانف» مورخ شوروی در کتاب «تاریخ معاصر ایران» می نویسد: «مصدق» از منابع ملی یعنی ذخایر نفت که در اختیار داشت به نفع کشور بهره‌برداری نکرد. او نتوانست تصمیم بگیرد که نفت را به کشورهای سوسیالیستی بفروشد. با این که این عمل می توانست

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۲۸۱۰، ۳۱/۶/۳۱: «یک مقام وابسته به شرکت ملی نفت گفت: «ما برای بستن قرارداد فروش نفت با هر کشوری حتا شوروی آماده‌ایم.» ...»

۲ــ «حجاز»، شماره‌ی، ۳۱/۹/۱۹ «تحلیلی از اعلامیه‌ی جمعیت مبارزه با استعمار».

۳ــ «باختر امروز»، بتاریخ ۳۱/۵/۲۹.

تا حد زیادی از مشکلات مالی دولت بکاهد و در نتیجه موضوع تحریم نفت ایران را بی اثر سازد»[۱]

دکتر «مصدق» نخست آن چه در قدرت داشت برای فروش نفت به کشورهای غربی کوشید و پیشنهادهای خرید نفت دولت‌های چکسلواکی، لهستان و مجارستان را جدی نگرفت. اما پس از آن که از دول غربی مأیوس و ناامید شد برای فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی روی آورد. چنان‌که سفیر مجارستان اعلام کرد. «گنجانیدن فروش نفت در قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده» علیهذا کشورهای سوسیالیستی به استناد نداشتن وسیله‌ی حمل و عدم احتیاج از خرید آن خودداری کردند.

از اوایل سال ۱۳۳۲ مخالفت‌ها و رجزخوانی هایی که از سوی اقلیت مجلس به سردستگی «حائری‌زاده» علیه دولت دکتر «مصدق» آغاز شده بود شدت یافت و مخالفین با پشتیبانی رئیس مجلس آیت‌اله «کاشانی» و در اجرای دستورهای دربار مانع تشکیل جلسات علنی مجلس شدند.

نخست، هدف آنها جلوگیری از تصویب گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف بود— گزارشی که به استناد قانون اساسی «شاه» را از دخالت در امور لشگری و کشوری منع می کرد.

پس از قتل «افشار طوس» و وصول درخواست وزیر دادگستری مبنی بر سلب صلاحیت از دکتر «بقایی»، اقلیت مجلس علاوه بر منظور بالا به قصد جلوگیری از سلب صلاحیت دکتر «بقایی» و در صورت امکان استیضاح و ساقط کردن دولت، مجلس شورایملی را فلج کرد و در جلسات معدودی که طی چهار ماه اول سال تشکیل شد، با جار و جنجال و رجاله بازی و دشنامگوئی و کتک کاری ادامه‌ی کار مجلس را غیرممکن ساخت. لـذاروز بیست و نهم خرداد فراکسیون نهضت ملی برای تشکیل میتینگ و استماع حقایق اوضاع و وقوف بر کارشکنی های دشمنان مردم در مجلس از مردم تهران دعوت عام به عمل آورد.

میتینگ، با شکوه تمام در میدان بهارستان برگزار شد. «حزب توده‌ی ایران» نیز به دعوت عام فراکسیون نهضت‌ملی پاسخ مثبت داد. اما این بار سران «فراکسیون نهضت ملی» خود را کنار کشیدند و صفوف منظم جمعیت ملی مبارزه با استعمار را به میدان بهارستان راه ندادند.

لذا آنها ناچار شدند میتینگ خود را در شاه‌آباد تشکیل دهند تا از پیش آمدن حوادثی نظیر ۲۳ تیر جلوگیری کنند.

این اقدام «فراکسیون نهضت ملی» به جز تضعیف مبارزه‌ی ضد استعماری ملت ایران و تشدید نفاق و پراکندگی در صفوف مبارزین حاصل دیگری نداشت. زیرا غلبه بر نیروی متحد ارتجاع و استعمار بدون همکاری و شرکت فعال «حزب توده‌ی ایران»، به عنوان بزرگترین و متشکل‌ترین نیروی طبقات ضداستعمار، غیرمقدور بود. مخصوصا با توجه به این که «حزب توده‌ی ایران» پس از حادثه‌ی نهم اسفند، ضمن حفظ موضع انتقادی خود، سیاست و ارزیابی نادرست خویش را نسبت به

۱ــ کتاب «تاریخ معاصر ایران» نوشته‌ی ایوانف. چاپ مسکو، سال ۱۹۶۵، متن روسی فصل سیاست دکتر «مصدق».

دکتر «مصدق» و مبارزات ضداستعماری او اصلاح کرده، روش مثبتی در دفاع از دولت او و فراکسیون نهضت ملی پیش گرفته بود.

اما نه فقط دکتر «مصدق»، «فراکسیون نهضت ملی»، «حزب ایران» و طرفدارانشان به لزوم و اهمیت همکاری و اشتراک مساعی با «حزب توده‌ی ایران» برای درهم شکستن استعمار و ارتجاع پی نبردند، بلکه در ادامه‌ی سیاست مصالحه و مماشات با دربار و جلب کمک امریکا هر چه توانستند از «حزب توده‌ی ایران» دوری جستند تا خود را از «تهمت کمونیسم» مبرا دارند و به نفاق افکنان میدان دادند تا هر چه بیشتر صفوف مبارزین را متفرق سازند.

برعکس، دشمنان ملت و مخالفین نهضت ملی با تمام قوا به اتحاد و اتفاق کوشیدند و روز به روز جسورتر و جری‌تر شدند. آنها مجلس شورایملی، این خانه‌ی ملت را به لانه‌ی جاسوسان انگلیس و امریکا و امن‌ترین پناهگاه جنایتکاران، توطئه‌گران و مزدوران دربار پهلوی مبدل ساختند.

اینک آیت‌اله «کاشانی»، سرلشگر «زاهدی»، دکتر «بقایی»، «حائری‌زاده»، «سید اشرافی»، «جمال امامی» و سایر نوکران استعمار برای طرح و اجرای فتنه‌های جدید در مجلس شورایملی جمع می‌شدند.

و با این که «فراکسیون نهضت ملی» توانست آیت‌اله «کاشانی» را از ریاست مجلس برداشته دکتر «معظمی» را به جای او بنشاند، اما مجلس هم چنان به صورت پایگاه اخلال و کارشکنی باقی ماند.

به همین سبب دکتر «مصدق» به درستی تصمیم گرفت که با انجام رفراندم و اعلام انحلال دوره‌ی هفدهم مجلس شورایملی، مجلس جدیدی با نمایندگان واقعی مردم تشکیل دهد.

«فراکسیون نهضت ملی» در اتخاذ تصمیم مردد بود و رئیس مجلس دکتر «معظمی» اطمینان می‌داد که «از اخلال و عملیات خلاف آئین‌نامه‌ی اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی قاطعی که دولت پس از طرح استیضاح به دست خواهد آورد احتیاجی به رفراندوم نیست.»[1]

اما دکتر «مصدق» در نظر خود اصرار ورزید و گفت: «این درمان موقتی است و دولت بایستی با آرامش خیال بتواند منویات ملت را تأمین سازد و مجال کافی برای اصلاحات داخلی داشته باشد.»[2] لذا شب ۳۲/۴/۲۳ اعضا «فراکسیون نهضت ملی» به استناد این که «وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه‌ی وظیفه‌ی نمایندگی نیست بطور دسته‌جمعی استعفا کردن و با این عمل اولین قدم در راه انحلال مجلس هفدهم برداشته شد. به دنبال آنها عده‌ی دیگری از نمایندگان استعفا کردند و مجلس عملا تعطیل شد.

بیست و نهم تیر ماه پس از آن که نظر دولت و «فراکسیون نهضت ملی» مبنی بر انحلال

۱ــ «جبهه‌ی» آزادی، شماره‌ی ۲۲۲، ۳۲/۴/۲۴ اخبار

۲ــ «جبهه‌ی» آزادی، شماره‌ی ۲۲۲، ۳۲/۴/۲۴ اخبار.

مجلس هفدهم مسلم شد. سرلشگر «زاهدی» از پناهگاه خود خارج شده عمارت بهارستان را ترک کرد و با اتومبیل رئیس مجلس (که عضو «فراکسیون نهضت ملی» بود) تحت مراقبت و همراهی سروان «پژمان» معاون گارد مجلس به منزل خود رفت[1] و فرمانداری نظامی که او را احضار کرده بود برای توقیف و دستگیرش اقدامی به عمل نیآورد.

سی ام تیر به مناسبت یادبود سی تیر سال ۱۳۳۱ میتینگ‌های عظیمی با شکوه و آرامشی بی‌سابقه در میدان بهارستان برگزار شد. اما این میتینگ‌ها ضمن نمایش قدرت نیروهای ضداستعماری ملت ایران نفاق و تفرقه‌ی موجود بین صفوف مبارزین را نیز به خوبی نشان می داد.

زیرا میتینگ طرفداران دکتر «مصدق» و «فراکسیون نهضت ملی» صبح روز سی ام تیر و میتینگ «حزب توده‌ی ایران» عصر همان‌روز در میدان بهارستان تشکیل شد. اما شرکت کنندگان در میتینگ‌های صبح و عصر هر دو دسته خواستار انحلال فوری مجلس هفدهم بودند.

پنجم مرداد ماه دکتر «مصدق» با فرستادن پیامی به ملت ایران از رادیو تهران تصمیم خود را درباره‌ی مراجعه به آراء عمومی برای ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم اعلام کرد. وی در پیام خود با اشاره به این که در ماه‌های اخیر مجلس شورا به صورت «هسته مرکزی» و «پایگاه اصلی» اخلالگری‌ها و توطئه‌های ضدملی درآمده اظهار داشت: «...وقتی دولت احساس کرد با این همه اخلالگری‌ها و کارشکنی‌ها نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و مسئولیت بزرگی را که بر عهده دارد هم‌چنان بر دوش بگیرد، تصمیم گرفت در این باره از ملت رشید ایران استمداد کند... و از شما مردم وطنپرست تقاضا کند عقیده‌ی خود را در ابقاء یا انحلال مجلس صریحا اظهار کند.

در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی برعلیه دولت درآید مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به عهده‌ی مردم محول می‌سازد. چنان‌که افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند نمایندگان دیگری انتخاب و روانه‌ی مجلس شوند و به این ترتیب بین دولت و مجلس همکاری ایجاد شود و چرخ اداره.ی مملکت از کار نیفتد.

بنابراین تنها اراده‌ی قاطبه‌ی افراد ملت که دولت و مجلس به وجود آنان قائم است می‌تواند قضاوت قطعی در این باب بکند و آن کسانی که ادعا می کنند ملت حق ندارد و نمی‌تواند در این باره اظهار عقیده کند سخت در اشتباهند. زیرا تنها ملت است که می‌تواند راجع به سرنوشت خود و سرنوشت مملکت اظهار عقیده کند.

...این تنها ملت ایران یعنی بوجود آورنده‌ی قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند لاغیر. قانون‌ها، مجلس‌ها، دولت‌ها همه برای خاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم برای آنها. وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند می‌توانند نظر خود را در باره‌ی آن ابراز کنند.

۱ــ «باختر امروز» شماره‌ی ۱۱۵۲، ۳۲/۴/۲۹.

در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالا تر از اراده‌ی ملت نیست. به همین سبب دولت در این لحظه‌ی تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می گذارد.»[1]

بلافاصله هیئت وزیران تصویب‌نامه‌ی مربوط به انجام رفراندوم را تصویب و اعلان کرد و روز دوشنبه ۳۲/۵/۱۲ در تهران و حومه روز رفراندوم تعیین شد. چند روز بعد نیز در شهرستان‌ها به آراء عمومی مراجعه شد.

روز دوشنبه دوازدهم مرداد ماه تمام احزاب و گروه‌ها و اشخاصی که طرد استعمار و سرکوبی ارتجاع داخلی را آرزو می کردند با شور شعف و نظم و آرامش بی نظیری در رفراندوم شرکت کردند و روز رفراندوم مبدل به روز سان و نمایش پرشکوه و با عظمت نیروهای ضداستعماری و آزادیخواه ایران شد. مردم با شرکت وسیع در رفراندوم فرمان انحلال مجلس هفدهم را که به صورت کانون توطئه های درباری و پناهگاه مزدوران ارتجاع و استعمار درآمده بود صادر کردند و با این فرمان در بار پهلوی این تکیه گاه سیاست های استعماری انگلیس و امریکا را به لرزه درآوردند.

لکن استعمارگران نیز بی کار نبودند. دولت امریکا که پس از رد آخرین پیشنهاد مربوط به حل مسئله نفت از دکتر «مصدق» قطع امید کرده بود برای ساقط کردن دولت او سخت در تلاش بود. در اجرای این مقصود «دالس» در مسافرتی که اواخر اردیبهشت‌ماه به خاورمیانه و پاکستان کرد به ایران نیآمد و «هندرسن» سفیر امریکا برای ملاقات وی به کراچی رفت.

دوازدهم تیرماه آیزنهاور «به نامه‌ی دکتر دکتر «مصدق» مبنی براین که «...ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت امریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنان‌چه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست، کمک های اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده کند» چنین پاسخ داد: «...حکومت و مردم امریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز به حصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند ملتی خشنود و آزاد بوجود آورند که به ترقی و پیشرفت صلح دنیا کمک کند.» ولی «چون ایران و کشور متحده‌ی انگلستان نتوانسته اند نسبت به غرامت توافقی حاصل کنند این مسئله حکومت دول متحده‌ی امریکا را از مجاهداتی، که برای کمک به ایران به عمل آورده، بازداشته است. در ممالک متحده‌ی امریکا و حتا در میان امریکائیانی که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی به دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه ای در باره‌ی غرامت، بار دیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود، هرگاه حکومت دول متحد بخواهد به میزان معتنابهی از طرق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی امریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین طور بسیاری از مردم امریکا تا وقتی که اختلاف نفت قطع و فصل نشده است با

۱ــ «شجاعت بجای بسوی آینده»، شماره‌ی یک، ۳۲/۶/۱ «پیام دکتر «مصدق» به ملت ایران.»

خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده‌ی امریکا عمقا مخالفت خواهند کرد... امیدوارم تا فرصتی باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی به عمل آید...»[۱]

اما با چنین اخطارهای صریحی، دکتر «مصدق» از خطر فعالیت‌های خرابکارانه‌ی جاسوسان امریکایی که در لباس مأمورین سیاسی، مستشاران نظامی و کارکنان اصل چهار درآمده بودند، غافل بود. در حالی که همان روزها بین «آلن دالس» رئیس سازمان «سیا»، «هندرسن» سفیر امریکا در ایران، ژنرال «شواتسکف» افسر عالیرتبه‌ی سیا و «اشرف پهلوی» در سوییس ملاقات‌هایی برای طرح نقشه‌ی قطعی کودتا انجام می‌گرفت.

به علاوه «اشرف» با عمال کمپانی سابق نفت و «میس لمپتون»، عضو اداره‌ی اطلاعات سفارت کبرای انگلیس در تهران، نیز ملاقات‌هایی در پاریس به عمل می‌آورد.[۲]

پس از طرح نقشه کودتا و اتخاذ تصمیمات لازم برای ساقط کردن حکومت دکتر «مصدق» روز سوم مرداد ماه «اشرف پهلوی» بی‌آن‌که اجازه‌ورود به ایران بگیرد («اشرف» و «ملکه مادر» بعد از سی ام تیر از ایران تبعید شده بودند و بدون کسب اجازه از دولت حق ورود به ایران را نداشتند.) بطور ناشناس به اسم «بانو شفیق» وارد تهران شد و یکسر به کاخ سعدآباد رفت تا پیغام‌ها و نقشه‌های طرح شده را به «محمدرضا شاه» ابلاغ کند.

ورود «اشرف» به تهران با سابقه‌ی ذهنی که از حوادث سی تیر وجود داشت موجب اعتراضات شدید مطبوعات و محافل اجتماعی ایران شد. لذا دکتر «مصدق» به «شاه» پیغام داد که «اشرف» باید ظرف ۴۸ ساعت تهران را ترک کند.[۳] به گفته‌ی وزیر دربار «اشرف» علت ورود خود را به تهران چنین توجیه کرد: «من قصد خاصی از آمدن به ایران ندارم. فقط آمده‌ام از محل فروش اموالم مبلغ بیست هزار دلار تهیه کنم و برای معالجه فرزندم که مدت‌ها است مبتلا به سل استخوانی بوده و در سوییس بستری است.» برسانم[۴] اما «محمدرضا شاه» که از غلیان افکار عمومی و اقدامات قانونی دکتر «مصدق» واهمه داشت با صدور اعلامیه‌ی زیر، خود را کنار کشید و به «اشرف» دستور داد که فورا ایران را ترک کند:

«اعلامیهٔ دربار شاهنشاهی —نظر به این که والاحضرت «اشرف پهلوی» بدون اجازه از پیشگاه همایونی و بی اطلاع قبلی به دربار شاهنشاهی دیروز بعد از ظهر به تهران وارد شده‌اند با کسب اجازه از پیشگاه اعلیحضرت همایونی به معظم الیها ابلاغ شد که فورا از ایران خارج شوند و از این پس نسبت به هر یک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت دربار

۱— «کیهان»، شماره‌ی ۳۰۳۸، ۳۲/۴/۲۰ از پاسخ «آیزنهاور» به پیام دکتر «مصدق».

۲— «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۵۷، ۳۲/۵/۵.

۳— «ماجرای ورود ناگهانی والاحضرت اشرف»، «خواندنیها»، شماره‌ی ۹۰، سال ۱۳ بتاریخ ۳۲/۵/۱۰.

۴— «خواندنیها»، شماره‌ی ۸۹، سال سیزدهم ۳۲/۵/۶.

که بستگی با حیثیت مقام شامخ سلطنت را دارد نکنند با سخت‌ترین ترتیب عمل خواهد شد.ــ کفیل دربار شاهنشاهی.»[۱] را در نتیجه «اشرف»، عصر روز ۳۲/۵/۸ به اجبار تهران را ترک کرد. اما بر خلاف ادعای «اشرف»، روزنامه‌ی فرانسوی «پاری مارچ» در شماره‌ی ۸ اوت ۱۹۵۳ خود (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) علت مسافرت «اشرف» را چنین شرح داد: «اشرف» به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر «مصدق» به شوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران «مصدق» را از میان بردارد. ولی دکتر «مصدق» به او مجال فعالیت را نداد و «اشرف» با افتضاح از ایران اخراج شد. اما «اشرف» در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آنرا در آینده خواهیم دید.»[۲]

روز چهارم مرداد یکی دیگر از شرکت کنندگان اصلی توطئه، ژنرال «شوارتسکف» با در دست داشتن وجوه اعطایی «سیا»[۳] وارد تهران شد و اظهار داشت که برای «دیدار ازدوستان‌قدیم» یک هفته در تهران خواهد ماند. وی طی اقامت خود در تهران با «محمدرضا شاه» و سرلشگر «زاهدی» ملاقات‌های طولانی به عمل آورد و چند روز بعد عازم کراچی شد.

همین که نتیجه‌ی رفراندم در تهران اعلام شد «آیزنهاور» طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «...تهدید کمونیست‌ها نسبت به آسیا برای امریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می کنم امروز صبح در روزنامه ها خوانده اید که «مصدق» توانست بر پارلمان فائق آید و خود را از آن خلاص سازد. البته «مصدق» در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می برد. تمام این اوضاع آن صفحات برای امریکا شوم و نحس است. زیرا اگر دنیا این نقاط را از دست بدهد چگونه می تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را نگاه دارد. در این صورت ملاحظه می کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد و دیر یا زود بایستی مسدود شود و ما مصمم به این کار هستیم.»[۴]

راجع به سیاست شوروی در ایران باید گفت که آن دولت در تمام دوران حکومت دکتر «مصدق» و مبارزه‌ی ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت سیاست صبر و انتظار در پیش گرفت و چون کاملا روشن شد که مبارزه با شرکت نفت جنوب یک مبارزه واقعا ضد استعماری است و دکتر «مصدق» به عنوان یک شخصیت ملی به سیاست‌ها خارجی وابستگی ندارد و با این که او به کمک و همراهی دولت امریکا چشم امید دوخته، حاضر نیست در دسته بندی‌های ضد شوروی شرکت کند دولت شوروی فقط در حد توسعه‌ی روابط بازرگانی و رفع اختلافات مرزی و مالی قدم پیش گذاشت.

با آغاز حمله صلح از طرف شوروی اواسط مرداد ماه «مالنکف» طی نطقی در جلسه‌ی مشترک شورای و اتحاد شورای اقلیت هادر باره‌ی ایران گفت: «...دولت شوروی برای حل اختلاف

۱ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۸۹، سال سیزدهم ۳۲/۵/۶.

۲ــ «خواندنیها»، شماره‌ی ۹۵، سال ۱۳، بتاریخ ۳۲/۵/۲۷ «نقشه کودتا...»

۳ــ بنا به نوشته مطبوعات خارجی این مبلغ بالغ بر ده میلیون دلار بود.

۴ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۶۴، ۳۲/۵/۱۵.

مرزی خود با ایران و اتخاذ سیاستی که متضمن حل و فصل روابط مالی بین شوروی و ایران باشد پیشقدم شده است.»[۱] متعاقب این نطق «لاورنتیف» سفیر جدید شوروی در ایران سیاست جدید زمامداران آن دولت «مبنی بر ایجاد روابط دوستانه با همسایگان مبتنی بر اصل رعایت عدم مداخله» را به دولت و ملت ایران اعلام داشت. لذا بلافاصله مذاکرات بین نمایندگان ایران و شوروی برای اختلافات مرزی و مالی آغاز شد.

البته دکتر «مصدق» نیز هیچ گونه تمایل واقعی به نزدیکی و همکاری با شوروی و بلوک شرق نداشت و از این امر غالبا برای تهدید امریکا و وادار ساختن آن دولت به انصراف از حمایت انگلستان در موضوع نفت جنوب و قبول نظرات دولت ایران استفاده می کرد.

روز هیجدهم مرداد ماه «حزب توده‌ی ایران» که در جریان رفراندوم و بعد از آن خواستار تشکیل مجلس مؤسسان در محیطی کاملا آزاد و دموکراتیک بود تا «دربار را به عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت مترقی کشور ما برای همیشه بی اثر سازد»[۲] در مطبوعات خود هشدار داد که «جبهه‌ی متحدی با شرکت شریرترین دشمنان ملت به وسیله‌ی سیاست‌های امپریالیستی برای عقیم ساختن مبارزه‌ی ضد استعماری ملت ما بوجود آمده است. باز هم دربار مرکز اصلی توطئه است.»[۳] «حزب توده‌ی ایران» با اتکاء به سازمان نظامی خود اطلاعات صحیح و دقیقی ازفعالیت‌های پشت پرده و اقدامات کودتاچیان به دست می آورد. لذا هشدار آن حزب برای دستگیری و مجازات فوری عمال کودتا و تشکیل مجلس مؤسسان در جهت بی اثر ساختن دربار کاملا بجا و بموقع بود. اما یاران و همکاران دکتر «مصدق» می گفتند: «حالا که دیگر دربار کاری ندارد چرا دست از سرش برنمی دارید.»

روز بیست و دوم مرداد ماه مطبوعات «حزب توده‌ی ایران» خطاب به مردم کشور نوشتند: «مردم شرافتمند ایران! توطئه خائنانه‌ی کودتا در شرف اجراست. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید!» و اشخاص زیر را به عنوان گردانندگان اصلی کودتا معرفی کردند: سرلشگر «زاهدی»، سرلشگر «باتمانقلج»، سرلشگر «گرزن»، سپهبد «شاه‌بختی»، سرتیپ «دادستان»، سرتیپ «محوی»، سرتیپ «کمال» و عده‌ای دیگر از افسران.

بیست و سوم مرداد ماه روزنامه‌ی «بسوی آینده» دستور آماده‌باش «حزب توده‌ی ایران» را به شرح زیر منتشر کرد:

«کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگان وطنخواه، مردم رشید ایران! دشمنان ملت،نوکران دربار،یک باردیگر برای پایمال کردن محصول مبارزات شرافتمندانه شما به توطئه دامنه داری

۱– «باختر امروز» شماره‌ی ۱۱۶۶، ۳۲/۵/۱۸.

۲– «شجاعت بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۴، ۳۲/۵/۹ «بیانیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار».

۳– «شجاعت»، شماره‌ی ۱۰، ۳۲/۵/۱۸ سرمقاله.

پرداخته اند. این بار هم در بار در رأس توطئه جای دارد. قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضداستعمای ملت ما را به نفع ارباباں خود مختنق سازند. یکبار دیگر محصول کوشش های طولانی شما در سایه ی یک خطر جدی قرار گرفته است.

وظیفه دارید که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید باید به محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئه ی دشمنان وارد میدان شو ید! نیروی شما بیکران است. شما تاکنون بارها در بار و عمال آنرا شکست داده اید، این بار هم می توانید و باید توطئه ی آنها را درهم شکنید و تار و مارشان سازید.

رفقا! دوستان عزیز!

دشمن با تمام قوا تلاش می کند. شکست ها متوالی روحیه او را به سختی متزلزل کرده است. در حالی که نیروی ملت عظیم است و از یک روحیه ی عالی برخوردار است دشمن با ضعف شدید روحیهٔ تفرقه و تشتت دست به گریبان است، شما می توانید و باید با استفاده از برتری کمی و کیفی قوا و با استعانت از توده های ملل سراسر جهان که مبارزه ی حق طلبانه ی شما را تأیید می کنند دشمن را درهم شکنید. برای درهم شکستن دشمن آماده باشید!»[1]

اما دولت دکتر «مصدق» ادعا می کرد که بر اوضاع کاملا مسلط است و نخست‌وزیر از «شاه» تأیید انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دوره ی هیجدهم را «تقاضا می کرد».

طرفداران دکتر «مصدق» نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند بلکه هیچ گونه آمادگی و تشکلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند. برعکس «حزب توده ی ایران» با داشتن شبکه ی وسیع نظامی و اطلاعاتی و افراد کارآمد و ورزیده قدرت لازم برای درهم شکستن کودتا را دارا بود. اما با وجود هشدارها و آماده باش های مکرری که در مطبوعات مخفی و علنی حزب منتشر می شد بطور روشن و مشخص کسی نمی دانست که هیئت اجرائیه کمیته ی مرکزی به چه طریق و چگونه می خواهد کودتای نظامی را درهم شکند. در این باره نه فقط سازمان های حز بی شهرستان ها سردرگم و به انتظار پیک حز بی بودند، حتا در شهر تهران اعضای سازمان نظامی که مقامات حساسی را در ارتش، شهر بانی و ژاندارمری به دست داشتند، نمی دانستند که واکنش عملی آنها در برابر یک کودتای نظامی چیست؟

شاید رهبران «حزب توده» تصور می کردند که با انجام تظاهرات خیابانی نظیر آن چه در سی ام تیر انجام یافت می توان کودتاچیان را وادار به عقب‌نشینی کرد. حال آن که اوضاع و شرایط نسبت به یک سال قبل، کلا فرق کرده بود: تمام نیروهای ارتجاع داخلی متحد شده به کمک و پشتیبانی آشکار دولت امریکا متکی بودند، «جبهه ی ملی» متلاشی شده و عده ای از بنیانگذاران آن به صفوف دشمن پیوسته بودند و دشمنان ملت با احساس خطر اضمحلال قطعی هارتر و درنده‌تر شده،

۱ــ «شجاعت بجای بسوی آینده»، شماره ی ۱۵، ۳۲/۵/۲۳.

از سیاست مماشات و تردید دکتر «مصدق» بیشترین بهره‌برداری را می کردند.

اما برصفوف طرفداران دکتر «مصدق»، که فاقد نیروهای سازمان یافته ای بودند، یأس و تفرقه حکمفرما بود و تنها نیروی متشکلی که می توانست بطور موثر علیه کودتاچیان وارد میدان عمل شود «حزب توده ای ایران» بود.

بیست سوم مرداد ماه مقدمات کودتا توسط «شوارتسکف»، «محمدرضا پهلوی» و سرلشگر «زاهدی» فراهم شده و آماده‌ی اجرا بود. طبق قرار می باید ساعت یک بعد از نیمه‌شب با حمله واحدهای گارد سلطنتی به شهربه‌فرماندهی سرهنگ «نصیری» و چند واحد دیگر از شهر تهران کودتا عملی شود. اما به علت این که جزییات نقشه‌ی کودتا ساعت ۵ بعد از ظهر همان‌روز بوسیله «حزب توده‌ی ایران» در اختیار نخست‌وزیر قرار داده شد. کودتا عقیم ماند و کودتاچیان نیم ساعت بعد از نیمه‌شب با پرتاب موشک سفیدی انصراف از کودتا را به واحدهای کودتاچی ابلاغ کردند.

لکن همان‌طور که «حزب توده‌ی ایران» به درستی و با کمال صراحت می گفت، اصل توطئه کودتا به هیچ‌وجه منتفی نشده بود کودتاچیان به شدت در تکاپو بوده و فقط تاریخ کودتا را تغییر داده بودند. لذا «حزب توده‌ی ایران» کاملاً حق داشت که در توقیف و مجازات فوری دشمنان ملت اصرار ورزد و دکتر «مصدق» را از ادامه‌ی سیاست مماشات و سهل انگاری برحذر دارد.

اما متأسفانه دولت دکتر «مصدق» تذکرات بجا وتقاضاهای درست «حزب توده» را مبنی بر سرکوبی عمال کودتا و نجات دادن نهضت ملی ایران از شر کودتاچیان با بی اعتنایی و لاقیدی تلقی می کرد و هیچ گونه اقدام قاطع و عاجلی به عمل نمی آورد.

کودتاچیان، که به سبب افشاء اسرارشان تاریخ کودتا را تغییر داده بودند، انجام کودتا را به نیمه‌شب ۳۲/۵/۲۴ موکول ساختند. لکن ساعت ۱۰/۵ همان شب جزئیات نقشه کودتا و اسم فرماندهان و مأموریت های آنها به وسیله «حزب توده‌ی ایران» به اطلاع شخص دکتر «مصدق» رسانیده شد. در آن ساعت سرتیپ «ریاحی» رئیس ستاد ارتش در منزل خود استراحت می کرد و فقط اعلام خطر «حزب توده» او را از منزل خارج کرده از چنگ کودتاچیان رهانید. دکتر «مصدق» به محض اطلاع از جریان امر دستور آماده‌باش و رسیدگی به ستاد ارتش و سایر مراجع انتظامی صادر کرد.[۱]

کودتاچیان به قصد غافلگیر کردن دولت ساعت یازده شب شروع به اقدام کرده، دکتر «فاطمی» وزیر خارجه، مهندس «حقشناس» وزیر راه، و مهندس «زیرک زاده» را توقیف کرده به سعدآباد بردند.

اما به دستگیری رئیس ستاد ارتش موفق نشدند. عده‌ای دیگر از عوامل کودتا نیز سیم های تلفن ستاد ارتش را قطع کردند و تلفنخانه‌ی بازار را اشغال کردند.

ساعت نیم بعد از نیمه‌شب چهار کامیون سرباز و دو جیپ و یک زرهپوش به فرماندهی

۱ــ مدافعات دکتر «مصدق»، صفحات ۴۹ و ۵۰.

سرهنگ «نصیری» به خانه‌ی نخست‌وزیر مراجعه کردند و به بهانه‌ی تقدیم یک نامه‌ی محرمانه از طرف «شاه» اجازه‌ی ورود خواستند. همین که جریان را به اطلاع نخست‌وزیر رساندند دستور داد که سرهنگ «نصیری» و همراهان او را توقیف کنند و با این که عمال کودتا مقداری از وظایف خود را انجام داده بودند، پس از توقیف سرهنگ «نصیری» آنها نیز به تدریج دستگیر و زندانی شدند و تا صبح روز ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت کننده در توطئه کودتا دستگیر و سر بازان گارد شاهنشاهی نیز خلع سلاح شدند و به این ترتیب در اثر هشیاری و بیداری سازمان نظامی «حزب توده‌ی ایران» این بار نیز نقشه‌ی کودتا نقش برآب شد. صبح روز ۲۵ مرداد کاخ سعدآباد وسیلهٔ مأمورین نظامی با حضور «اشرفی» فرماندار تهران و «ارنست پرون» رفیق شفیق و محرم راز «محمدرضا شاه» مورد بازرسی قرار گرفت. همزمان با ورود بازرسان به کاخ سعدآباد سرهنگ «هادی کسرایی» که از افسران گارد بود جریان شکست کودتا و بازرسی قصر شاهی را تلفنی به اطلاع «محمدرضا پهلوی» که در کلاردشت بود رسانید و بلافاصله توقیف شد.

از قصر شاهی و دفتر خصوصی «محمدرضا شاه» سه دسته مدارک بدست بازرسان افتاد:

۱ــ نامه‌های متبادله با افراد در داخل و خارج کشور که حاکی از توطئه گری‌های دربار بود.

۲ــ نامه‌های خانوادگی از جمله نامه‌ای از «اشرف» خطاب به «ارنست پرون» با عنوان Mon cher Peron که در آن نامه «اشرف» از این که برادر تاجدارش دربار را به جنده‌خانه مبدل ساخته گله می کرد.

۳ــ عکس‌های فراوانی از «محمدرضا شاه» که اعلیحضرت را در حال انجام عمل منافی عفت با افراد مختلف به انواع و اشکال گوناگون نشان می داد.

تمام مدارک توقیف و به ستاد ارتش انتقال داده شد.

«محمدرضا شاه» که با شکست کودتا کاملا مفتضح و رسوا شده بود. پس از اطلاع از جریان امر با هواپیمای خود به بغداد فرار کرد. وپس از فرار او، «ابوالقاسم امینی» کفیل دربار شاهنشاهی که به دلیل شرکت در توطئه کودتا به زندان افتاده بود به عجز و لابه افتاده طی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر چنین نوشت:

«بعد از مقدمه... قادر لایزال شاهد و گواه است روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرتعالی کسب تکلیف کردم که از این کار گند کناره‌جو یی کنم موافقت نفرمودید.

بالاخره این جوان آن‌چه را نباید بکند کرد و با حیله و مکر همه را از من پنهان داشت.

به خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به وزارت دربار گفته نمی‌شود. خودتان سؤال بفرمایید که من بیچاره چه اطلاعی از این کار ممکن ا ست، داشته باشم. من چه مسئولیتی در قبال عمل خلاف کسی که خود مسئول بوده و فرار اختیار کرده است می توانم داشته باشم.

...این گندکاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مؤمن! لابد از آنجا به

رئیس گارد داده است... آخرین ضربه‌ی بی‌آبرویی را این جوان به من زد خداوند انشاءاله جزای او را بدهد. به هر حال خواهشمندم به داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبرویی برای من باقی نمانده و متهم به خیانت هستم. – **کفیل دربار شاهنشاهی «ابوالقاسم امینی»**.»[1]

درباره‌ی فرار «شاه» خبرگزاری‌ها و رادیوهای خارجی نیز گزارش‌هایی پخش کردند. از جمله رادیوی بغداد گفت: «شاه» ایران با همسرش ملکه «ثریا» به بغداد وارد شد. آجودان «شاه» که همراه وی بود اظهار داشت که پس از بی‌نتیجه ماندن کودتای نظامی اخیر ایران «شاه» فرار کرده ولی مشارالیه هنوز از سلطنت استعفا نداده است. در فرودگاه بغداد سفیر ایران از «محمد رضاشاه پهلوی» استقبال به عمل نیآورد و هنوز هم با وی ملاقاتی به عمل نیآورده است.»

و مخبر «رویتر» از بغداد گزارش داد: «محافظ «شاه» اعلام کرد که بعد از کوتای بدون موفقیت، شاه از تهران فرار کرد؛ ولی هنوز از مقام سلطنت استعفا نداده است.»

«مازندی» خبرنگار «یونایتدپرس» نیز از تهران گزارش داد که «امروز گفته‌ی معروف» در نیمه‌ی دوم قرن بیستم فقط پنج سلطان در دنیا باقی خواهد ماند یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق بازی در تهران به مرحله‌ی عمل درآمد. ملت ایران یکی دیگر از سلاطین (شاهنشاه محمدرضا شاه‌پهلوی) را از تاج و تخت سلطنت سرنگون کرد. امری که فوق‌العاده مسلم است این است که خاندان پهلوی دیگر در ایران امید بازگشت یا ادامه حیات ندارند.

گرچه خود دکتر «مصدق» در وضع حاضر کاملا مخالف است که مملکت به جمهوری در آید ولی اکثریت به اتفاق ملت خواهان ختم سلطنت است.»[2]

اما «محمدرضا شاه» پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت او به ایران، فرار خود را در مصاحبه با خبرنگار مجله «المصور» چنین توجیه کرد: «...وقتی تصمیم به برکناری «مصدق» از حکومت گرفتم... به سرهنگ «نصیری» رئیس گارد نگهبانی سلطنتی گفتم با عده‌ای از سربازان خود این فرمان را نزد «مصدق» ببرد... و رسید دریافت دارد... وقتی «مصدق» فرمان برکنای خود را رد کرد و به این مسئله صورت انقلاب داد و خواست از قدرتی که در دست داشت برای سیطره بر کشور استفاده کند هواپیمای مخصوص من کاملا برای ترک ایران آماده بود و من بیشتر برای جلوگیری از خونریزی می‌خواستم ایران را ترک کنم.»[3]

پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار «شاه»، سرلشگر «زاهدی» نخست‌وزیر کودتا برای

۱– «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶.

۲– «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶. «اخبار رادیوهای خارجی در باره‌ی شاه‌فراری ایران»

۳– «کیهان» شماره‌ی ۳۰۸۹، ۳۲/۶/۳۰ (دکتر «مصدق» ضمن مدافعات خود در این باره گفت: «...دستخط که تانک و زرهپوش نمی‌خواهد... برفرض می‌خواستند مرا عزل کنند روز دستخط را به کفیل دربار می‌داند و می‌آورد. اگر قبول می‌کردم که هیچ اگر نمی‌کردم هر کاری می‌خواستند می‌کردند. صفحه‌ی ۲۰ مدافعات دکتر «مصدق»)

ادامه‌ی کار در تهران ماند و مخفیانه به سفارت امریکا پناه برد تا به کمک و راهنمایی دوستان امریکایی نقشه‌ی کودتا را به ثمر رساند. اینک فرمانداری نظامی که بیست و شش روز قبل سرلشگر «زاهدی» را هنگام خروج از تحصن مجلس به اتهام شرکت در قتل «اقشار طوس» دستگیر نکرده و اجازه داده بود که وی با ماشین رئیس مجلس و تحت حمایت و حفاظت معاون گارد انتظامی مجلس به منزل خود برود برای دستگیری او جایزه تعیین کرد. اعلامیه‌ی شماره ۴۰ فرمانداری نظامی در این بارزه می گوید: «...هر کس از محل سکونت سرلشگر «زاهدی» که منجر به دستگیری وی شود به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد.»[۱]

اما تنها خبرنگار «آسوشیتدپرس» از محل اقامت او خبر داشت که پس از ملاقات با وی چنین گزارش داد: «در ملاقاتی که با آقای سرلشگر «زاهدی» به عمل آوردم نامبرده فرمانی را که به امضاء «شاه» و مورخ روز ۲۲ مرداد ماه است به من نشان داد و ضمنا خاطرنشان ساخت که سرهنگ «نصیری» مأمور ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیری آقای دکتر «مصدق» بوده است.»[۲]

روز ۲۵ مرداد همین که خبر شکست کودتا و فرار «شاه» به اطلاع عامه رسید مردم با شور و شعف بی سابقه‌ای به خیابان‌ها ریختند و در تظاهرات عمومی شرکت کردند.

در تهران عظیم‌ترین و پرشورترین تظاهرات ضددربار برگزار شد. اما هم‌چنان دوگانگی در میان طرفداران دکتر «مصدق» و پیروان «حزب توده‌ی ایران» وجود داشت. هر دو دسته مخالف «شاه» بودند. مثلا دکتر «فاطمی» طی سخنرانی خود در میتینگ روز ۲۵ مرداد گفت: «...جنایات دربار پهلوی جنایات ملک فاروق را روسفید کرد... خائن همیشه خائف است کودتای اجنبی وقتی نقش برآب شد، «شاه» به اولین سفارت انگلیس پناه برد. شکر خدا را که آخرین پایگاه سی ساله انگلستان یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد که جز اراده‌ی شما نمی‌توانست این کانون را منهدم کند.»[۳]

و روزنامه‌ی «باختر امروز» در سرمقاله خود به قلم دکتر «حسین فاطمی» نوشت: «...من همیشه گفته‌ام که حق این بود پیش از بستن کنسولگری‌ها در شهرستان‌ها و سفارت فخیمه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می داند و ساخته و پرداخته شده‌ی «آیرون سایدـ کلنل انگلیسی» و «هاوارد» معروف است کوبیده شود و در خانه‌ی مجری اراده‌ی اجنبی‌ها را گل بگیرند...»[۴]

و شرکت کنندگان در میتینگ فریاد می زدند: «ما «شاه» نمی‌خواهیم» «شاه» فراری و اجنبی‌پرست باید محاکمه و مجازات شود» «نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی»، «مصدق» پیروز

۱ــ «باختر امروز»، ۱۱۷۴، ۳۲/۵/۲۷.

۲ــ «شجاعت» (بسوی آینده) شماره‌ی ۱۷، بتاریخ ۳۲/۵/۲۶.

۳ــ «نیروی سوم»، شماره‌ی ۲۴۵، ۳۲/۵/۲۶.

۴ــ «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶.

است.»[۱]

شعار پیروان «حزب توده‌ی ایران» نیز چنین بود: «پیروز باد ملت— بر «شاه» ننگ و لعنت» «ما ملت بیداریم— ما شاه نمی خواهیم»[۲].

اما «حزب توده‌ی ایران» به حق می خواست که بی درنگ الغای سلطنت و اعلام جمهوری به رفراندوم گذاشته شود و به موجب یک قانون دموکراتیک برای تغییر قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل شود. حال آن که دکتر «مصدق» و یارانش با اساس سلطنت مخالفتی نداشتند و به همین لحاظ «فراکسیون نهضت ملی» در جلسه‌ی مورخ ۲۷ مرداد تصمیم گرفت که «فعلا یک شورای سلطنتی تشکیل شود تا بعد تکلیف «شاه» روشن شود.»[۳] در این باره دکتر «مصدق» ضمن مدافعات خود در دادگاه نظامی چنین گفته: «...تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنان چه مورد تکذیب باشد درخواست شود هر چه زودتر تشریف‌فرما شوند و از مقام سلطنت سر پرستی فرمایند.»[۴]

بیست و پنجم مرداد ماه پس از فرار «شاه»، دکتر «مصدق» با صدور اعلامیه‌ی زیر انحلال مجلس را اعلام داشت: «بنا به اراده‌ی ملت ایران که بوسیله‌ی مراجعه به آراء عمومی اظهار شده بدینوسیله انحلال دوره‌ی هفدهم مجلس شورایملی اعلام می شود. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری بزودی انجام خواهد گرفت و برطبق قانون اعلان خواهد شد.— **دکتر محمد «مصدق»**

در حالی که دکتر «مصدق» و همکارانش سرگرم ایجاد «آرامش» و خاموش کردن غلیان احساسات عمومی بوده و مقدمات تشکیل شورای سلطنت را فراهم می کردند و فرمانداری نظامی ختم تظاهرات را اعلام می داشت،نقشه‌ی انجام کودتا به رهبری دولت امریکا و بوسیله‌ی عمال ارتجاع و استعمار بشدت تعقیب می شد.

«هندرسن» سفیر امریکا، که کودتا را از نظر خارجی اداره می کرد و می خواست پس از سقوط دولت دکتر «مصدق» وارد تهران شود، روز ۲۶ مرداد با عجله وارد تهران شد و بلافاصله به ملاقات دکتر «مصدق» شتافت. بنا به گفته‌ی رادیو پاریس وی در این ملاقات به دکتر «مصدق» اطلاع داد که: «دولت امریکا دیگر نمی تواند حکومت او را به رسمیتت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند.» «هندرسن» رسما به دکتر «مصدق» اعلام داشت که امریکا با تمام قوا از ادامه‌ی حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به «مصدق» تکلیف کناره‌گیری از کار را کرد. ولی دکتر «مصدق» با لحن تندی «هندرسن» را از خانه خود بیرون کرده گفت فردا با امریکا

۱— «باختر امروز»، شماره‌ی ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶.

۲— «شجاعت»، شماره‌ی ۱۷_۳۲/۵/۲۶.

۳— «شجاعت» (بسوی آینده) شماره‌ی ۱۹، ۳۲/۵/۲۸.

۴— کتابچه مدافعات دکتر «مصدق» صفحه ۳۸.

قطع رابطه خواهد کرد. «هندرسن» پس از این مشاجره از منزل دکتر «مصدق» خارج شد و بلافاصله با رابطین دولت جدید در مرکز تماس گرفته به آنها ابلاغ کرد که دولت امریکا دولت «زاهدی» را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می داند.»[1]

کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» نیز نظرات و خواسته‌های خود و وظایف فوری مبارزین ضد استعمار را طی بیانیه‌ای به شرح زیر اعلام داشت:

«هم میهنان عزیز مردان و زنان ضد استعمار

حوادث چند روز اخیر یک بار دیگر درستی پیشگویی های «حزب توده‌ی ایران» را بطور بارز و روشنی تأیید کرد. امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی با استفاده از روش پرمماشات و غیرقاطع دکتر «مصدق»نسبت به خائنین ومزدوران استعمار یک بار دیگر به دست عامل شماره‌ی یک خود، پسر رضاخان، توطئه خائنانه‌ای —که در صورت موفقیت ضربهٔ بزرگی به جنبش نجاتبخش ملی ما و پیروزی‌های آن وارد می ساخت و پایه‌های سلطه و حاکمیت غارتگران امریکایی و انگلیسی را بطور قابل ملاحصه‌ای در کشور ما محکم می کرد— ترتیب دادند.

این توطئه خائنانه‌ی پسر رضاخان، مزدور پست استعمار امریکا و انگلیس بر اثر هشیاری نیروهای ضداستعمار با شکست مفتضحانه‌ای رو برو شده. «شاه»، خائن شماره یک از کشور فرار کرد و عده‌ای از دستیاران او دستگیر شد. ولی شکست این توطئه نباید به هیچ‌وجه این خوش باوری را به وجود آورد که گویا بطورکلی امکان تجدید توطئه‌های امپریالیستی از بین رفته و توطئه گران قلع و قمع شده‌اند. تحلیل ریشه‌های این کودتای خائنانه و توطئه‌های نظیر آن، تحلیل وضع دولت و دستگاه دولتی نسبت به آن نشان می دهد که با وجود این شکست مفتضح خطر توطئه به هیچ‌وجه مرتفع نشده و با تمام قوت خود باقی است و تنها توسعه و تشدید روز افزون مبارزات ضداستعماری و برطرف کردن کلیه‌ی موانع و استفاده‌ی حداکثر از امکانات مساعد می تواند جنبش نجاتبخش ملی ما را از خطر این گونه توطئه‌ها مصون نگهدارد و پیشرفت بسوی تأمین آزادی و استقلال کامل ملی را تأمین کند.»

۱— گردانندگان اصلی توطئه ضدملی و هدف آنها.

در رأس دشمنان خارجی امریکا و انگلیس و در رأس دشمنان داخلی «محمدرضا پهلوی»، دربار و ملاکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم قرار دارند.

هدف آنها: سرکوب جنبش ملی غارت منابع نفتی و تبدیل کشور به پایگاه سوق الجیشی است.

«ظرف یکسال اخیر پنج توطئه کودتایی بوسیله‌ی امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و شاه و سران ارتش ترتیب داده شده ولی شاه به جای خود باقی ماند، مستشاران امریکایی محکم در جای خود ماندند» در برابر آنها مماشات و گذشت نشان داده شد ولی مبارزین ضد استعمار تحت

۱— «خواندنیها»، شماره‌ی ۹۶، سال ۱۳، بتاریخ ۳۲/۵/۳۱.

فشار و تعقیب قرار گرفتند.

«اشرف» خواهر حادثه‌جوی «شاه» و «شوارتسکف» جاسوس شناخته شده‌ی امپریالیسم امریکا بی‌مقدمه به ایران آمدند تا مستقیما به «شاه» دستور کودتا را ابلاغ کنند و در تهیه مقدمات آن راهنمایی و کمک لازم را بکنند.

«دکتر «مصدق» و مقامات دولتی در برابر اعلام خطر «حزب توده‌ی ایران» و نزدیک شدن توطئه گوش شنوایی نداشتند و در نتیجه کودتاچیان در عمل خود تشجیع می‌شدند.

روز جمعه ساعت پنج بعد از ظهر خبر قطعی آماده شدن واحدهای لشگرگارد برای جمله به شهربانی با نام کلیه‌ی شرکت کنندگان در توطئه و نقشه‌ی آنان به مراجع دولتی اطلاع داده شد و در روزنامه‌های شنبه عصر منتشر شد. و یادآوری شد که کودتا به دلیل افشا شدن انجام نگرفت و خطر به هیچ‌وجه از بین نرفته. معذالک ستاد ارتش و دولت در روز شنبه که کودتاچیان واحدهای گارد شاهنشاهی و بعضی از هنگ‌های پادگان تهران را بحال آماده‌باش برای عملیات نگهداشته بودند اطلاعی نداشتند و رئیس ستاد مانند هر شب برای استراحت به منزل ییلاقی خود رفته بود. و چنان‌چه نیروهای ضد استعماری بیدار نبودند کودتا موفق می‌شد.»

«عمال امپریالیسم به منظور اغفال مردم و حفظ امکانات تجدید توطئه و سازشکاران برای منصرف ساختن مردم از اقدامات جدی و قاطع می‌کوشند این طور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن «شاه» دیگر هیچ خطری متوجه نهضت ملی نیست و باید فورا «آرامش» برقرار شود و سعی دارند با یک سلسله اقدامات سطحی و ظاهری از قبیل انتخابات مجلس هیجدهم هیجان مردم را بخوابانند و زمینه را برای تحکیم پایه‌های تزلزل یافته‌ی ارتجاع مهیا سازند.»

«هموطنان عزیز مبارزین ضد استعمار!

هشیار باشید و گول این شیادان را نخورید. با شکست کودتای «شاه» و فرار او بر هیچ وجه نهضت ملی ما از خطر توطئه‌های امپریالیستی مصون نشده است... نیروهای اصلی ایجاد کننده‌ی توطئه همه در جای خود باقی هستند و تا ضربات خردکننده‌ی جنبش نجاتبخش ملی این نیروهای اصلی یعنی پایه‌های نفوذ استعماری و مزدوران آنرا در کشور ما در هم نشکند خطر توطئه منتفی نیست. دشمن زخم خورده و از هر وقت خطرناک‌تر است. هرگونه غفلت و خوش‌خیالی و سرگیجه از پیروزی و کوچک گرفتن دشمن ضربت خورده می‌تواند عواقب بسیار وخیمی برای نهضت ببار آورد.

دشمن یعنی امپریالیسم امریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی با تمام نیروی خود در مقابل ماست. تنها یکی از مهره‌های آن از میدان بدر رفته است و به جای آن مهره‌های تازه‌ای که تاکنون قیافه‌ی دوست ملت را داشته‌اند به میدان خواهند آمد. باید دشمن را در هر لباس بشناسیم و برای عقیم گذاشتن توطئه‌های آن با قاطعیت دست بکار شویم.»

«وظایف فوری مبارزین ضداستعمار

کودتا شکست خورد. پسر رضاخان فرار کرد. ولی سلطنت پرچیده نشد. و به همین علت

مرکز توطئه و خطر توطئه بقوت خود باقی است... سازشکاران و عوامل استعمار می کوشند که با منحرف کردن افکار عمومی مردم این طور وانمود کنند که این «شاه» خائن بود ولی «اساس سلطنت خوب است باید آنرا نگهداشت سلطنت مظهر ملیت است.» هموطنان عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برچیده نشود، این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به وجود خواهد آورد. وظیفه‌ی نهضت ضداستعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکند و سلطنت را براندازد.»

برچیده باد سلطنت، پیروزباد جمهوری دموکراتیک!

این است شعار روز مبارزان ضداستعمار. باید بلادرنگ مسئله برافکندن سلطنت و برقراری جمهوری به رفراندوم گذاشته شود و مجلس مؤسسان برای تغییر و تکمیل قانون اساسی طی یک انتخابات آزاد و دموکراتیک تشکیل شود... هر کس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت یا جانشین کردن «شاه» فراری بوسیله‌ی مزدور دیگر محفوظ نگهدارد به جنبش استقلال ملی خیانت می کند و آب در آسیاب استعمارگران می ریزد.»

۲ــ باید بکوشیم تا نفوذ استعمار را از کشور خود ریشه کن سازیم. برای این منظور باید:

۱ــ کلیه مستشاران نظامی امریکایی از کشور اخراج شوند.

۲ــ بساط اصل چهار و کنسولگری‌های امریکا و سایر ادارات جاسوسی امریکا در سراسر کشور برچیده شود.

۳ــ قراردادهای اسارت‌آور نظامی و سیاسی لغو و باطل شود.

۴ــ سیاستمداران مداخله جوی امریکا از ایران اخراج شوند و به آنان اجازه‌ی مراجعت به ایران داده نشود.

۵ــ مزدوران شناخته شده‌ی انگلیس و امریکا از کلیه‌ی مقامات حساس دولتی برکنار و به جرم اعمال خائنانه‌ی خود محاکمه و مجازات شوند.

۳ــ برای تأمین آزادی‌های دموکراتیک درسراسرکشورمبارزه کنیم. برای این منظور باید:

۱ــ آزادی احزاب و سازمان‌های دموکراتیک و سندیکاها و در رأس همه شورای متحده‌ی مرکزی اعلام و تأمین شود.

۲ــ حکومت نظامی که وجودش در حکم تعطیل کلیه آزادی‌های دموکراتیک است در همه جا برچیده شود.

۳ــ کلیه‌ی قوانین ضدآزادی لغو شود.

۴ــ زندانیان سیاسی در همه کشور آزاد شوند.

۵ــ و احکام محکومیت صادره پس از آذر ۲۵ احکامی که به دستور استعمار و برای تأمین منافع آنان صادر شده لغو و بلااثر شود.

۶ــ آزادی فعالیت «حزب توده‌ی ایران» که یگانه حزب توده‌ای و بزرگترین تکیه گاه مبارزه

علیه استعمار در خاورمیانه است و تنها به منظور تأمین نقشه‌های خائنانه‌ی استعمار پیرو کودتای ۱۵ بهمن به دست مزدورانی چون «ساعد» و «اقبال» غیرقانونی شده است اعلام و تأمین شود.

۷ــ دادن مهلت به دشمن برای تجدید قوا خدمت به او خیانت به منافع ملی است.

٤ــ لزوم تشکیل جبهه‌ی واحد ضد استعمار.

برای رسیدن به هدف‌های بالا اولین قدم تشکیل جبهه‌ی واحدی از همه‌ی نیروهای ملی و ضد امپریالیستی است. «برای تشکیل جبهه ملی علیه استعمار ضروری نیست که افراد و دسته‌ها عقاید خود را ترک کنند تشکیل جبهه تنها براساس حفظ عقاید سیاسی و همکاری روی نقاط مشترک است.»[1]

طی سه روز از ۲۵ تا۲۸ مرداد تظاهرات خیابانی گروه‌ها و احزاب مختلف کم و بیش ادامه داشت. مردم مجسمه‌های «رضاشاه» و «محمدرضا شاه» را سرنگون می کردند تصاویر و عکس‌های «شاه»و افراد خاندان سلطنتی را از ادارات و مغازه‌ها پایین می کشیدند و حتا سرگرم تعویض نام خیابان‌ها بودند. «حزب توده‌ی ایران» نیز کوشش خود را مصروف تامین فعالیت علنی حزب ساخته بود چنان که روزنامه «مردم» ــ ارگان حزب آزادانه در خیابان‌ها بفروش می رسید. در عین حال بر سر اختلاف شعار «مصدق پیروز است» که از جانب طرفداران دکتر «مصدق» داده می شد و «ملت پیروز است» که از سوی پیروان «حزب توده‌ی ایران» عنوان می شد، به زد و خورد و منازعه نیز می پرداختند. و دولت همان‌قدر که در برابر کودتاچیان غیرفعال بود فعالانه از توسعه‌ی تظاهرات مردم جلوگیری می کرد و فرمانداری نظامی مردم را به «آرامش» دعوت می کرد.

در صورتی که سرلشگر «زاهدی» و وابستگان به دربار و کلیه‌ی جیره‌خواران امپریالیسم امریکا و انگلیس با هدایت و رهبری «هندرسن» سفیر امریکا و«کرمیت روزولت[2]»رئیس«سازمان سیا» در منطقه و به کمک مستشاران نظامی امریکایی در ایران فعالانه برای انجام کودتا می کوشیدند.

اما این بار ستاد آنها در سفارت امریکا قرار داشت و نقشه‌ی کودتا از دیدگاه سازمان نظامی «حزب توده‌ی ایران» بدور بود.[3] به همین سبب «حزب توده‌ی ایران» تصور می کرد که کودتاچیان صحنه اصلی عملیات خود را به شهرستان‌ها منتقل ساخته‌اند. در این باره روزنامه‌ی «بسوی آینده» صبح روز ۲۸ مرداد چنین نوشت:

«...بعد از این که توطئه کودتا در مرکز مواجه با شکست شد صحنه فعالیت عمال آنها که

۱ــ «شجاعت» (بسوی آینده)، شماره‌ی ۱۸، ۳۲/۵/۲۷، تلخیص از بیانیه‌ی کمیته مرکزی «حزب توده‌ی ایران».

۲ــ Kermite Rosvelt

۳ــ «...ندارک فنی کودتا را این بار آمریکاییان در خفا می دیدند و ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم.» «درباره‌ی ۲۸مرداد»،صفحه‌ی٤۹،نشریه کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران».

هنوز دستگیر نشده‌اند به شهرستان‌ها منتقل شد. به قرار اطلاعی که بدست آوردیم یکی از صحنه‌های مهم این فعالیت خوزستان است. فرمانده لشگر خوزستان سرتیپ «مغروری» که با کودتاچیان در تهران ارتباط دارد به دستور آنها درصدد است که آشوبی در این استان حساس و مهم کشور ایجاد کند و با اعلام استقلال خوزستان برای ساقط کردن دولت وارد عمل شود. اخبار دیگری نیز حکایت می‌کند که سرلشگر «زاهدی» به اصطلاح نخست‌وزیر «شاه» خائن هم بعد از این که در تهران دچار ورشکستگی شد، عازم خوزستان شده است تا در آنجا به اتفاق سرتیپ «مغروری» و با کمک‌هایی که می‌تواند از مناطق تسلط انگلیسی یعنی بصره و کویت و بحرین بدست آورند به توطئه‌ی خائنانه خود ادامه دهند... قرار است «شاه» فراری هم از خارج به اهواز وارد شود تا «حکومتی» را که استعمارگران با سرکوبی استقلال و حاکمیت ملی ما برای او تهیه می‌بینند تحویل بگیرد.

هموطنان عزیز! در این هنگام که خطر در مقابل ملت ایران خودنمایی می‌کند به دولت دکتر «مصدق» هشدار می‌دهیم و آغاز فوری عملیات را به منظور عقیم گذاشتن کودتا و سرکوبی کودتاچیان طلب می‌کنیم. هموطنان عزیز استعمارگران خون‌آشام امریکایی و انگلیسی می‌خواهند به هر قیمتی هست با لگدمال کردن استقلال آزادی حاکمیت و تمامیت ارضی ما حکومت مزدوران بی‌شرم خود را به ملت تسلیم ناپذیر ما تحمیل کنند.

مردم ضد استعمار ایران! هوشیارانه بپاخیزید و هرگونه سوءقصد استعمارگران و خدمه‌ی پلید ایشان را ریشه‌کن سازید... درین لحظات تاریخی که وطن وارد مرحله‌ی تازه‌ای از تاریخ خود می‌شود باید بیدار و هشیار بود و دشمن را به هر شکل و در هر لباس و از هر نقطه که خواست وارد شود سرکوب کرد.»[1] اما صحنه‌ی اصلی کودتا هنوز در شهر تهران بود و در همان ساعاتی که آخرین شماره‌ی روزنامه‌ی «بسوی آینده» آماده‌ی پخش می‌شد، کودتا آغاز شده بود.

۱ــ «شجاعت» (بجای بسوی آینده)، شماره‌ی ۱۹ ۵/۲۸، ۳۲، سرمقاله.

فصل یازدهم

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی و استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی— استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران

فرمان نخست‌وزیری سرلشگر «فضل اله زاهدی» طبق اطلاعات موثق به این ترتیب صادر شد که مأمورین سیاسی امریکا در ایران از «محمدرضا شاه» سفید مهر گرفتند تا از میان کاندیداهای نخست‌وزیری فرمان را به نام کسی صادر کنند که مورد اعتمادتر بوده و قادر به انجام کودتا باشد. و چون سرلشگر «زاهدی» بیش از همه حائز شرایط بود به دستور سفارت امریکا «هیراد» منشی «شاه» نامه‌ی سفید مهر را به نام او پر کرد.

این مطلب را دکتر «مصدق» نیز در دادگاه نظامی تأیید کرده گفت: «...من آن شب دستخط را نگاه کردم. دیدم اول صحه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرین که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته شده بود تا به امضا برسد.»[1]

پس از فرار «شاه» ستاد عملیات کودتاچیان به سفارت امریکا منتقل شد و مستشاران نظامی امریکا به همراهی کلیه‌ی مأمورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک «کرمیت روزولت» رئیس «سازمان سیا» در خاورمیانه رهبری کودتا را به دست گرفتند و به تجمع قوا پرداختند.

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد هنگامی که فرمانداری نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام می‌داشت، به دستور آیت‌اله «بهبهانی» «محمود مسگر» یکی از کارگردانان «شهر نو» و «طیب» و «رمضان یخی» که مشهور خاص و عام بودند با عده‌ای از یاران خود به خیابان‌های لاله‌زار و نادری ریخته، به کمک و همراهی جمعی از گروهبانان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند، به تظاهرات «شاهپرستانه» پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیز بطور پراکنده به سرکردگی «شعبان بی‌مخ» «طیب» و غیره و توسط دسته‌های مزدور و اوباش مجهز به چوب و چماق و افراد بیکاره‌ای

۱— کتابچه مدافعات دکتر «مصدق»، صفحه‌ی ۲۲.

که با دریافت پول سوار کامیون‌ها و اتوبوس‌ها می شدند در خیابان‌های تهران ادامه یافت و سپس فواحش و «خانم رئیس‌ها» که به نفع شاه شعار می دادند و عکس اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توام با این تظاهرات جمعی از گروهبان‌ها و رنجرهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی لباس فورم به تن داشتند بمنظور ارعاب مردم شلیک های هوایی می کردند.

همین که تظاهرکنندگان به میدان بهارستان رسیدند به غارت ادارات روزنامه‌های ضددرباری و کلوب‌ها و سازمان‌های طرفدار دکتر «مصدق» یا وابسته به «حزب توده‌ی ایران» پرداختند. در عین حال مغازه‌داران و بازاریان را وادار به تعطیل کردند و رانندگان تاکسی‌ها و اتوبوس‌های شهری را مجبور ساختند که چراغ های اتومبیل های خود را به رسم شادمانی روشن کنند و عکس «شاه» را پشت شیشه‌ی اتومبیل نصب کنند.

اما غارت و تخریب و ایداء مردم، فرمانداری نظامی را که در جهت ممانعت از تظاهرات ضد دربار روز ۲۷ مرداد ختم تظاهرات را اعلام داشته بود، برای جلوگیری از اعمال ننگین چاقوکشان و اوباش اقدامات جدی به عملی نیآورد. کودتاچیان قبل از آغاز کودتا برای جلب‌نظر مساعد فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران و حداقل بی طرف ساختن آنها با فرماندهان مزبور («نوذری»— «اشرفی»— «شاهرخ»— «پارسا»— «ممتاز») در تماس و مذاکره بودند. اما دکتر «مصدق» با این که از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی داشت با اعتماد به فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران —که از میان آنها «نوذری» و «اشرفی» با شرکت در کودتا و «شاهرخ» و «پارسا» با سکوت تأییدآمیز خود راه کودتاچیان را هموار ساختند— و با پیروی از سیاست همیشگی خود که مبتنی برعدم قاطعیت و مماشات بود حتا پس از شروع کودتا عمق حادثه را درک نمی کرد. به همین لحاظ دکتر «مصدق» علیرغم درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادیویی آغاز کودتا و استمداد از مردم کشور از این کار خودداری کرد. اقدامی که می توانست تظاهرات وسیع و دامنه‌دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و به احتمال قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.

به این ترتیب در حالی که رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و تردید بودند واحدهای نظامی کودتا به دنبال اراذل و اوباش وارد عمل شدند و نقاط حساس شهر از جمله اداره‌ی تبلیغات و رادیو را به تصرف در آوردند و خانه‌ی نخست‌وزیر دکتر «مصدق» را محاصره کردند.

بالاخره ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سرلشگر «زاهدی» سقوط دولت دکتر «مصدق» و انتصاب خود را به مقام نخست‌وزیری از رادیوی تهران اعلام کرد.

در آن روز تنها مقاومت جدی که در برابر کودتاچیان نشان داده شد از طرف گارد محافظ خانه‌ی دکتر «مصدق» بود. افراد گارد مزبور به فرماندهی سرهنگ «ممتاز» تا ساعت ۷/۵ بعد از ظهر سرسختانه و تا آخرین فشنگ جنگیدند.

تمام این جریانات در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی طرفداران دکتر «مصدق» که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان «حزب توده‌ی ایران» که سازمان مجهزی داشتند —جماعتی که در

مجموع اکثریت مردم تهران را تشکیل می دادند— انجام می پذیرفت در حالی که همه‌ی مدافعان نهضت ملی ایران بی آن که دستور عمل و دیرکتیوی از طرف رهبران خود دریافت دارند، سرگشته و حیران بودند و نمی دانستند چه باید کرد.

اما کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» خطای رهبری حزب را درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد طی قطعنامه‌ی پلنوم وسیع خود (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶) چنین شرح می دهد: «...پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آن که مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست «مصدق» بکنند به «مصدق» تلفن کردند— بدان اکتفا کردند و به اطمینان دادن اوکه دولت مسلط براوضاع است، اطمینان یافتندو پس ازآن که حادثه بسط یافت و جنبه های خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً به «مصدق» تلفن کردند و وقتی «مصدق» گفت کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی آید بکنید اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعد از ظهر پس از تلفن دوم به «مصدق» روز ۲۸ مرداد که آن نیز به اتفاق آرا گرفته شده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه ها و تمیز کردن آنها از استاد و مدارک حزبی بود عملا فلج شده بود. در این موقع رهبری می توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه به این امکانات عملا هیچ گونه کاری انجام نگرفت.»[1]

یا به نوشته‌ی جزوه‌ی «درباره‌ی ۲۸ مرداد» «به منظور پرهیز از هر عملی که به تحریک و پروو کاسیون تعبیر شود.»[2] دست روی دست گذاشته و «در انتظار اقدامات دولت نشستند.»[3]

بدینسان این «رهبران عالیقدر! پیشقراول و پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر ایران!» با همهٔ لاف و گزاف های‌شان درباره‌ی سرکوبی کودتا و کودتاچیان هیچ نقشه ای برای مقابله با کودتا نداشتند. لذا به تماشای تسلط کودتاچیان نشستند تا پس از شکست نهضت ملی ایران با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی که به نام «تئوری انقلابی!» جا می زدند خود را از هر گونه مسئولیتی مبرا دارند و ادعا کنند که چون «در این مرحله از انقلاب رهبری به عهده‌ی بورژوازی است و ما عهده دار مرحله دوم انقلاب هستیم لذا مسئولیت شکست نهضت ملی به گردن بورژوازی است.»[4]

دکتر «یزدی» عضو هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی در باره‌ی ۲۸مرداد اعترافات جالبی دارد. وی می گوید که از پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه (دکتر «بهرامی»— دکتر «یزدی»— دکتر «جودت»— دکتر «کیانوری»— مهندس «علوی») دکتر «کیانوری» طرفدار بیرون ریختن قوای

۱— به نقل از نشریه‌ی هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران»، قطعنامه های پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی.

۲و۳— «درباره‌ی۲۸مرداد»«از انتشارات کمیتهٔ مرکزی «حزب توده‌ی ایران». بهمن ۱۳۳۲ صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۶۶.

۴— «درباره‌ی ۲۸مرداد»، صفحه‌ی ۴۸.

حزبی و مقاومت در برابر کودتاچیان و بقیه مخالف آن بودند. لذا روز ۲۸ مرداد هیچ گونه اقدامی به عمل نیآمد و به استناد همین امر دکتر «یزدی» خود را مستحق «عفو ملوکانه» دانسته به «محمدرضا شاه» می نویسد: «...ضمنا از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشته ی اینجانب که مانع از اعمال ماجراجویانه ی عده ای از رهبران خائن «حزب توده» شدم... استدعای هرگونه بذل و توجه و عواطف بی پایان شاهنشاه را دارم.»[1]

اینک مجددا به قطعنامه ی پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی «حزب توده ی ایران» مراجعه می کنیم. این قطعنامه در توضیح علل ذهنی شکست نهضت ملی ایران و کامیابی کودتای ۲۸ مرداد می گوید:

«۱ــ سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر «مصدق» که ناشی از چپ روی وسکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده به و یژه یک رشته اقدامات چپ روانه ی ما در فاصله ی بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲ــ عدم تدارک و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا ــ رهبری حزب با آن که یک سال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن «قوام» خطر کودتا را از سوی محافل امپریالیستی و ارتجاعی احساس می کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد و نقشه ی آماده ی عمل نداشت. این تدارک به و یژه به صورت تدارک وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ روی و سکتاریسم باشد. این تدارک هم چنین باید به صورت تدارک برای مقابله عملی با کودتاچیان درآید.

۳ــ غفلت و سرگیجه از موفقیت که به و یژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار «شاه» نصیب رهبری حزب شده بود و با آن که خطر کودتا را احساس می کرد ولی وقوع آنرا در آینده ای به این نزدیکی پیش بینی نمی کرد.

۴ــ عدم تشخیص ماهیت کودتایی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پر بها دادن به امکانات و قاطعیت «مصدق»، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هر گونه تحرک از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند.

دنباله روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از «مصدق» و احتراز از اقدام سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان درآمد.»[2]

به این ترتیب در اثر سازشکاری، عدم قاطعیت و سهل انگاری شخص دکتر «مصدق» و

۱ــ کتاب «سیر کمونیسم در ایران» صفحه ی ۲۲۵ اعترافات دکتر «یزدی». اما حقیقت این که از میان اعضاء کمیته ی مرکزی فقط مهندس «علوی» مدافع بیرون ریختن قوای حزبی علیه کودتاچیان بود.

۲ــ به نقل از نشریه ی هیئت اجرائیهٔ کمیته مرکزی «حزب توده ی ایران»، قطعنامه های پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی ۱۳۳۶.

رهبران «فراکسیون نهضت ملی» از یکطرف و فقدان شعور سیاسی و قدرت تصمیم، ناشایستگی و بی لیاقتی در رهبری مبارزه و ناتوانی به کار گرفتن نیروهای انقلابی که سرشار از شوق و عزم انقلابی بودند از طرف رهبران «حزب توده‌ی ایران»، نهضت ملی مردم ما که به آن اندازه از اعتلا رسیده بود، پایمال شد و پیروزی سهل و آسانی در اختیار استعمارگران و ارتجاع داخلی قرار گرفت.

آن‌چه درباره‌ی ماهیت کودتای ۲۸ مرداد باید گفت این که به قول «اندریو توالی» (Andrew Tully) مفسر امریکایی «احمقانه است که بعضی ها نوشته اند «مصدق» را ایرانی ها برانداختند؛ این عملیات از اول تا آخر یک یورش امریکایی بود.»[۱]

در این باره‌ی رئیس کمک های نظامی امریکا به کنگره‌ی آن کشور چنین گزارش داده: «وقتی که بحران شروع شد و اوضاع داشت رو به وخامت می رفت ما ضمن اقدامات دیگر فعالیت خود را تشدید کرده به سرعت ارتش ایران را برای اقدام فوری و جدی آماده ساختیم با تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای الکتریکی و کمک های پزشکی شرایط مساعدی برای حمایت از «شاه» فراهم ساختیم... در روز ۲۸ مرداد تفنگ هایی که قیام کنندگان در دست داشتند، ارابه های جنگی که سوار بودند، زرهپوش هایی که در خیابان ها به راه افتادند، وسایل مخابراتی و ارتباطات رادیویی، همه و همه از طریق کمک های نظامی امریکا تهیه شده بود و کلیه‌ی این اقدامات به آن سبب انجام گرفت که حکومت ضد امریکایی ایران ساقط شود.[۲] علاوه بر تجهیزات جنگی، سفارت امریکا در تهران وجوه لازم برای انجام کودتا را نیز در اختیار کودتاچیان قرار داد و با این که روز ۲۷ مرداد در مقابل چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بنام «ادوارگ. دونالد» از بانک ملی ریال گرفته شده بود، چون پول ایرانی برای حاتم بخشی های کودتاچیان کفاف نداد دلار جای آنرا گرفت و در روز کودتا به پول رسمی تهران مبدل شد. چنان که عده‌ای از کودتاچیان حتا پول تاکسی را هم به دلار می پرداختند.

مطبوعات جهان طی سال های بعد از کودتا حقایقی را افشا کردند که ما چند مورد از آنها را نقل می کنیم: روزنامه‌ی «ساتردی ایو ینینگ پست» که در امریکا منتشر می شود در شماره‌ی ۶ نوامبر ۱۹۵۴ خود نوشت: «یکی دیگر از موفقیت های «سیا» کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ ایران است. با این کودتا نخست‌وزیر دیکتاتور پیر ایران دکتر «مصدق» ساقط شد و «محمد رضاشاه» دوست امریکا مجددا به قدرت رسید.» و روزنامه‌ی «نیو یورک تایمز» در شماره‌ی ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ خود نوشت: «در ساقط کردن حکومت دکتر «مصدق»، «سیا» نقش اصلی را بازی کرد.» و روزنامه‌ی آلمانی «دی چایت» در شماره‌ی ۶ ماه مه ۱۹۶۶ خود چنین نوشت که «سیا نه تنها نخست‌وزیر متمایل به چپ گواتمالا «آردنز گوزمان» را سرنگون ساخت؛ بلکه نخست‌وزیر ایران، «مصدق» را هم ساقط کرد.»

۱ــ کتاب «عربستان بدون سلاطین» تألیف فرد هالیدی متن انگلیسی چاپ بریتانیا سال ۱۹۷۴، صفحه‌ی ۴۷۳.

۲ــ از کتاب «عربستان بدون سلاطین» تألیف «فرد هالیدی» متن انگلیسی چاپ بریتانیا صفحه‌ی ۴۷۳.

و این هم آن‌چه «آنتوانی ایدن» وزیر خارجه انگلستان که اصلی‌ترین ضربه‌ی سیاست ضد استعماری دکتر «مصدق» را تحمل کرده و مدت‌ها برای تهیه مقدمات کودتا کوشیده بود پس از سقوط دولت دکتر «مصدق» در دفتر خاطرات خود نوشت: «...خبر سقوط دکتر «مصدق» هنگامی به دست من رسید که به همراه همسر و فرزندم برای گذارندن ایام تعطیل در میان جزایر یونان در مدیترانه مشغول استراحت بودم و من آن شب به خوشحالی وصول این خبر خواب راحتی کردم.»[1]

۱ــ خاطرات «ایدن» متن انگلیسی، جلد اول، صفحه‌ی ۲۱٤ چاپ لندن سال ۱۹۷۰.

مسئولیت «جبهه ملی» در شکست نهضت ملی ایران

«جبهه‌ی ملی» که مظهر و نماینده‌ی طبقات مرفه ضداستعمار کشور ما بود، با تمام معایب و نواقصی که داشت در مرحله‌ی معینی از مبارزه‌ی ضداستعماری مردم ایران، رهبری آنرا به عهده گرفت و آن مبارزه را تا مرحله‌ی تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور و اجرای خلع ید از شرکت نفت جنوب به پیش راند. و چنان که دیدیم «حزب توده‌ی ایران» در این مبارزه به عنوان نماینده‌ی و مدافع طبقات زحمتکش نه فقط قادر به کسب رهبری این مبارزه نشد بلکه در سر راه آن مشکلاتی نیز ایجاد کرد.

اما «جبهه‌ی ملی» بنا به ماهیت و ترکیب خود که از افراد دموکرات و ملی گرفته تا وابستگان به طبقات مختلف هیئت حاکمه و عمال امپریالیسم انگلیس و امریکا در آن شرکت داشتند در حفظ نتایج بدست آمده از مبارزه‌ی ضداستعماری مردم ایران توفیق حاصل نکرد. زیرا رهبری آن جبهه به علت پیوستگی‌ها و وابستگی‌هایی که با طبقات حاکمه داشت در مبارزه‌ی ضداستعماری قاطع و بی گذشت نبود و قدرت اصلاحات اساسی و بنیادی در کشور را نداشت.

«جبهه‌ی ملی» به علت ترکیب و ماهیت خود نه فقط نمی‌توانست عامل یک تحول اساسی در کشور ما باشد بلکه عدم تجانس در میان عناصر تشکیل دهنده‌ی آن آشکارا نشان می‌داد که این جبهه قابل دوام نیست و چنان که دیدیم در لحظات حساس مبارزه (قطع رابطه با انگلستان و رد آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا) عمال امپریالیسم که ریاکارانه در «جبهه‌ی ملی» جای گرفته بودند نقش خرابکارانه خود را ظاهر ساخته و آن جبهه را از داخل متلاشی کردند.

از آغاز مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت شخص دکتر «مصدق» و «جبهه‌ی ملی» همواره وصول به این مقصود را فقط در مبارزه‌ی خارجی و مذاکرات پیاپی و بی سرانجام با مقامات انگلیسی و امریکایی جستجو کرده و چنین تصور می‌کردند که مبارزه در صحنه‌ی بین‌المللی به تنهایی قادر خواهد بود که اجرای ملی کردن صنعت‌نفت را تضمین کند. البته نظرات و حساب‌های دولت دکتر «مصدق» درباره‌ی ارزش قانونی عمل ملی کردن از نظر حقوق بین‌المللی و این که شرایط جهانی در آن زمان به دولت انگلیس اجازه‌ی دخالت نظامی در ایران را نمی‌داد، کاملا صحیح و بجا بود و نتایج مثبت خود را نیز در جریان مبارزه ببار آورد.

استفاده از رقابت دولت‌های انگلیس و امریکا بر سر تقسیم بازارها و منابع جهانی هم تا هنگامی که مبارزه‌ی ملت ایران به صورت خطر مشترکی برای هر دو دولت امریکا و انگلیس در نیآمده بود اقدامی بود تماما درست و منطقی.

اما فراموش کردن ماهیت این رقابت‌ها و تصور این که دولت امریکا به سبب منافع ملت ایران معادلات بین‌المللی خود را دچار مخاطره ساخته و از متحد اصلی خود، دولت انگلستان روی بر خواهد تافت تصوری بود باطل و خطا.

مهمتر از همه این که دکتر «مصدق» و یاران او به شرط اصلی و پایه‌ی اساسی پیروزی در مبارزه‌ی نفت مبنی بر این که مبارزه قبل از هر چیز می باید در داخل کشور و براساس غلبه‌ی نیروهای ضد استعمار داخلی بر عوامل و تکیه‌گاه‌های استعمار در کشور ما استوار باشد، کوچکترین توجهی نکردند.

جریان مبارزه به خوبی نشان داد هنگامی که دولت دکتر «مصدق» از نظر داخلی وضع استوارتر و پایدارتری داشته و دشمنان داخلی را به عقب رانده، در صحنه‌ی بین المللی نیز غلبه با او بوده است و بر عکس هر موقع که در سیاست داخلی تزلزل و تردید بخود راه داده و در پیکار با دشمنان داخلی سهل انگاری و مماشات پیش گرفته در کادر جهانی نیز مجبور به عقب‌نشینی شده است.

لذا یکی از بزرگترین اشتباهات دکتر «مصدق» و «جبهه‌ی ملی» در این بود که قدرت اصلی دشمن را در خارج از ایران تصور می کرد حال آن که بزرگترین حربه‌اش را همواره در داخل کشور به صورت عوامل،مزدوران و پایگاه‌های داخلی به حساب می آورد و در مواقع لزوم با استفاده از وجود آنها در میان هیئت حاکمه و مقامات لشگری و کشوری دست به خرابکاری ترور و کودتا می زد.

لذا تحکیم پایه‌ی پیروزی نفت فقط بوسیله‌ی درهم شکستن پایگاه‌های داخلی استعمار و منکوب کردن عمال و مزدوران آن در سراسر کشور با تکیه به اراده و نیروی مردم امکان‌پذیر بود و لاغیر.

اما دکتر «مصدق» و رهبران نهضت‌ملی تشخیص ندادند و یا بنا به وابستگی های طبقاتی خود نخواستند قبول کنند که یگانه عامل قطعی در مبارزه‌ی ضد استعماری نیروی متشکل توده‌های مردم است و به همین لحاظ برای متشکل کردن و رهبری سازمان یافته‌ی آنها هیچ اقدام اساسی بعمل نیآوردند.

دکتر «مصدق» و همکارانش لازمه‌ی مبارزه‌ی ضداستعماری را سازش و مماشات با هیئت حاکمه دانسته و برای حفظ و ادامه‌ی این سازش حاضر به تسلیم و گذشت می شدند. آنها تصور می کردند که با نشست و برخاست‌های نمایندگان مجلس و تظاهرات خلق الساعه پراکنده و بی نقشه‌ی مردم کار مبارزه‌ی ضداستعماری پایان پذیرفته و نفوذ استعمارگران برای همیشه از کشور ما رخت برخواهد بست. آنها دشواری و طولانی بودن راه را پیش بینی نمی کردند و لذا با استفاده از فرصت های مناسب خودرابرای مقابله با حمله کینه توزانه و سبعانه ارتجاع و استعمار آماده نمی ساختند.

اگر «جبهه‌ی ملی» از ملاحظه کاری و مدارا نسبت به دربار و هیئت حاکمه دست برمی داشت و تنها به نیروی متشکل مردم تکیه می زد، تکلیف خود را با دربار و مزدوران امریکا و انگلیس روشن می ساخت. و مردم را در جریان توطئه‌چینی ها و خیانت‌های آنها می گذاشت. خیانتکاران را به شدت مجازات می کرد و به آنها امکان نمی داد که با جسارت و وقاحت بیشتری اعمال ننگین خود را دنبال کنند، بخوبی می توانست جلو آشوب ها توطئه ها و کودتاها را سد کرده و آخرین حربه‌ی دشمن را از دست او بگیرد. تا استعمارگران نتوانند به اتکاء عوامل و پایگاه‌های خود

نهضت ملی ایران را گرفتار ناکامی و شکست سازند.

لکن رهبران «جبهه ی ملی» نتوانستند روابط خود را با هیئت حاکمه قطع کنند و از تمایلات شوم آن پیروی نکنند. در نتیجه با گذشت زمان نه فقط ارتباط حکومت دکتر «مصدق» با مردم عمیق تر و استوارتر نشد، بلکه سست تر و ضعیف تر شد. و چون مفاسد دستگاه حاکم کم و بیش بصورت سابق باقی ماند و زورگو یی ها و اعمال خلاف قانون هم چنان ادامه یافت، مردم دچار یأس و ناامیدی شده روح مبارزه جو یانه ی خود را از دست دادند و به تدریج از میدان مبارزه کناره گیری کردند.

دکتر «مصدق» در دوران حکومت خود چند بار با توطئه ها و کارشکنی های عمال استعمار و ارتجاع رو برو شد و هر بار با پشتیبانی افکار عمومی از خطر نجات یافت. اما به محض رفع خطر فوری، او و همکارانش به جای این که آتش مبارزه را تندتر و شعله ورتر سازند و از راه سازماندهی و رهبری صحیح، مردم را به مبارزه پیگیر و جدی جلب کنند، از یکسو با دادن اطمینان خاطر آنها را به سکوت و آرامش دعوت کردند —گواین که با انجام تظاهرات و رفع خطر از دکتر «مصدق» وظیفه ی آنها پایان یافته است. زیرا دخالت مردم را در سیاست کشور بیش از این حد صلاح نمی دانستند— و از سوی دیگر با اغماض و پرده پوشی نسبت به توطئه گران اصلی موجب گمراهی مردم شدند. به این ترتیب سستی بی برنامگی و روش تسلیم آمیز دکتر «مصدق» و همکارانش منشاء اصلی یأس و ناامیدی مردم و پراکندگی نیروهای اصلی نهضت ملی شدومقدمات شکست نهضت را فراهم ساخت.

از نظر سیاست اقتصادی نیز دکتر «مصدق» به سبب پیوندهای نزدیکی که با طبقات حاکمه ی ایران داشت نتوانست از روش های موثر برای رفع بحران اقتصادی استفاده کند.

آمار نشان می دهد که عایدات بودجه کشور در سال ۱۳۲۹ برابر ۷۸۰ میلیون تومان بود که یک سوم (۲۵۰ میلیون تومان) آنرا مالیات غیرمستقیم به قند و چای و سیگار و مایحتاج اکثریت مردم تشکیل می داد و مالیات مستقیم فقط ۹۰ میلیون تومان یعنی ۱۱/۵ درصد عایدات دولت بود که قسمت اعظم آن نیز از پیشه وران و بازرگانان کوچک وصول می شد. یعنی سرمایه داران و مالکین بزرگ مالیات ناچیزی می پرداختند.

لذا دولت دکتر«مصدق»می بایدباافزایش مالیات مستقیم برسرمایه های بزرگ واملاک وسیع و تحصیل مالیات های معوق، قسمتی از کسر بودجه ی خود را جبران سازد. اما نه فقط این اقدام به عمل نیآمد بلکه با افزودن سی درصد به مالیات دخانیات، بار مالیاتی مردم کم درآمد را سنگین تر کردند. به علاوه دکتر «مصدق» که قبل از انتخاب به نخست وزیری می گفت: «این دستگاه وسیع ارتش در حال حاضر برای ما خیلی زیاد است و در صورت بروز جنگ نقشی بازی نخواهد کرد.» برای جبران کسر بودجه ی خود از اعتبار مالی ارتش که یک سوم ($\frac{1}{3}$) بودجه ی کل کشور ما را تشکیل می داد چیزی نکاست.

از نظر سیاست خارجی امید و اطمینان بی حد و حصر دکتر «مصدق» و همکارانش به یاری و

حمایت امریکا و تلاش بی حاصل برای به اصطلاح «جدا کردن سیاست امریکا از سیاست انگلیس» در موضوع نفت ایران و اصرار آنها در فروش محصولات نفتی ایران به جهان غرب با وجود تحمل ورشکستگی و فشار شدید اقتصادی، ابقاء مستشاران نظامی امریکایی حتا پس از تصمیم مشترک امریکا و انگلیس برای سرنگون کردن دولت دکتر «مصدق»، ادامه سیاست دلجویی از امریکا و ملاحظه کاری در برابر آن دولت و پرهیز از هر اقدامی که موجبات رنجیدگی دولت امریکا را فراهم سازد، سبب شد که دولت «مصدق» در اوایل اجرای قانون ملی کردن که بلوک شرق آماده‌ی خرید نفت ایران بود از فروش نفت به آنها خودداری کرد و حاضر نشد در رفع بحران اقتصادی کشور از امکانات بلوک شرق استفاده کند. یعنی هنگامی که دولت‌های چکسلواکی و لهستان پیشنهاد خرید نفت به ایران می دادند و حتا وزیر مختار لهستان به علت عدم توجه به پیشنهاد خرید نفت از طرف دولت متبوعه اش از دولت دکتر «مصدق» گله می کرد —اعم از این که این پیشنهادها پشتوانه داشته باشد و یانه— دکتر «مصدق» تمام سعی خود را برای فروش نفت به دنیای غرب بکار می برد و پیشنهادهای کشورهای کمونیستی را نادیده می گرفت تا به اصطلاح بهانه به دست دولت امریکا ندهد.

اما پس از آن که دکتر «مصدق» از فروش نفت به کشورهای غربی مأیوس شد و محاصره اقتصادی استعمارگران انگلیس رو بشدت نهاد. وی تصمیم گرفت از فروش نفت به شوروی و کشورهای کمونیستی استفاده کند. متأسفانه در آن موقع نیز به علت تغییر سیاست جهانی دولت شوروی یا به علل دیگری که برای ما معلوم نیست، بلوک شرق از خرید نفت ایران امتناع ورزید و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌اله «کاشانی» گفت که «دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازه‌ی کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند»

مجملا می توان گفت که از نظر داخلی سازش و مماشات و عدم قاطعیت در برابر دربار پهلوی که مرکز اصلی توطئه‌های ضدملی بود و گـذشت و سهل انگاری نسبت به مزدوران امریکا و انگلیس و از نظر خارجی امید بیهوده به مساعدت و حمایت امریکا برای نیل به پیروزی در مبارزه نفت و سیاست ملاحظه کاری و دلجویی در برابر آن دولت،بزرگترین فرصت را در اختیار ارتجاع داخلی و امپریالیسم امریکا و انگلیس قرار داد تا نهضت ملی ایران را دچار شکست سازند.

مسئولیت «حزب توده‌ی ایران» در شکست نهضت ملی ایران

«حزب توده‌ی ایران» که به اتکاء سازمان نظامی خود پیشاپیش نقشه‌های کودتاچیان را علیه دولت دکتر «مصدق» کشف و افشا می کرد، همواره از اعضای خود و مردم کشور می خواست که برای درهم شکستن کودتا آماده باشند و «خصم کین توز را از هر جا که سر برآورد سرکوب کنند»[1]

در شهریور ماه سال ۱۳۳۱ هنگامی که نقشه‌ی کودتا سرلشگر «حجازی»— سرلشگر «زاهدی» افشا شد. روزنامه‌ی «بسوی آینده» نوشت: «کودتا را باید به جنگ ضد کودتا مبدل ساخت.» (شماره‌ی ۳۱/۶/۱۷ سرمقاله) دهم اسفند ماه سال ۱۳۳۱ جمعیت ملی مبارزه با استعمار طی اعلامیه‌ای که به مناسبت توطئه نهم اسفند انتشار داد از هموطنان عزیز خواستار شد که «برای نگهداری پیروزی‌های ملی از دستبرد امپریالیستی بپا خیزید. با مشت محکم خود توطئه مزدوران استعمار را درهم شکنید. هیچ نیرو یی در مقابل قدرت ملت تاب مقاومت نخواهد داشت.»— «بسوی آینده»، شماره‌ی ۷۹۰، ۳۱/۱۲/۱۰سرمقاله.

هیجدهم مرداد ماه سال ۱۳۳۲ «حزب توده‌ی ایران» ضمن اعلام تشکیل «جبهه‌ی واحدی با شرکت شریرترین دشمنان ملت» برای عقیم ساختن مبارزه‌ی ضد استعماری مردم ایران خطاب به دکتر «مصدق» نوشت: «باید با یک حمله مردانه قلعه‌ی فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروایی ملت را بر فراز آن استوار کرد.» («شجاعت بجای بسوی آینده» شماره‌ی ۱۰، ۳۲/۵/۱۸ در حاشیه‌ی حوادث») بیست و دوم مرداد ماه «حزب توده‌ی ایران» به مناسبت نزدیک شدن توطئه‌ی کودتا اعلام خطر کرده نوشت: «مردم شرافتمند ایران! توطئه‌ی خائنانه کودتا در شرف اجرا است. برای درهم شکستن این توطئه آماده شو ید!» («شجاعت بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۱٤، ۳۲/۵/۲۲ سرمقاله) و در روزهای آخر مرداد ماه سال ۱۳۳۲ هر قدر کودتای ضدملی نـزدیک‌تر می شد «حزب توده‌ی ایران» شور و هیجان انقلابی مردم را تندتر و شعله‌ورتر می ساخت و روزنامه‌ی «بسوی آینده» ارگان علنی آن حزب از ۲۳ مرداد ماه تا روز کودتا همه روز خطاب به کلیه‌ی هم میهنان فرمان آماده‌باش صادر می کرد. در آن فرمان گفته می شد: «هشیار و آماده باشیم— کارگران،دهقانان، پیشه‌وران روشنفکران،بازرگانان وطنخواه،مردم رشید ایران! دشمنان ملت... به توطئه‌ی دامنه‌داری پرداخته‌اند قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را بدست گیرند و نهضت ضد استعماری ملت ما را به‌نفع اربابان‌خود مختنق سازند... شما وظیفه دارید که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید. باید به محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن

۱— «جرس بجای بسوی آینده»، شماره‌ی ۸، ۳۲/٤/۲٦.

توطئه‌ی دشمنان وارد میدان مبارزه شوید!... برای درهم شکستن دشمن آماده باشید!» «شجاعت بجای بسوی آینده». شماره‌ی ۱۵، مورخه‌ی ۳۲/۵/۲۳.

لذا روز ۲۸ مرداد اعضای حزب و کلیه‌ی مردم کشور که گمان می کردند رهبری «حزب توده‌ی ایران» دستکم به همان اندازه که از مردم هشیاری و آمادگی طلب می کند خود نیز هشیار و آماده است و نقشه‌ی خنثی کردن کودتا را چه از راه بر پا کردن تظاهرات خیابانی و چه بوسیله‌ی مقاومت مسلحانه از مدت‌ها قبل فراهم ساخته است، بحق انتظار داشتند که هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی بی درنگ دستور عمل و دیرکتیوهای لازم را صادر کند.

در آن روز توده‌های حزبی و غیرحزبی و قشرهای وسیعی از مردم ضد استعمار دارای چنان آمادگی انقلابی و روح مبارزه جویانه بودند که اگر رهبری «حزب توده» به موقع و به درستی عمل می کرد، لااقل تسلط کودتاچیان به آن سهولت در شهر تهران امکان‌ناپذیر بود. زیرا تمام مردم تهران از جمله طرفداران دکتر «مصدق» نه فقط موضع مخالف می گرفتند؛ بلکه به کمک حزب می شتافتند و علیه کودتاچیان بپا می خاستند.

در حقیقت با یک اقدام درست و سنجیده جبهه‌ی واحد ضداستعماری نظیر روز سی ام تیر در میدان عمل تشکیل می شد. و اصولا پس از آن همه اشتباهات و خطاهایی که رهبری «حزب توده» در جریان مبارزه‌ی ضد استعماری مردم ایران مرتکب شده بود، تنها بخت تشکیل جبهه‌ی واحد ضداستعمار در میدان عمل و در مقابله‌ی عملی با کودتاچیان بود.

بدیهی است احتمالات گوناگونی نظیر تسلط عمال کودتا در بعضی ازشهرستان‌ها واستان‌ها و ایجاد تحریکات و آشوب‌هایی میان پاره‌ای از عشایر پیش بینی می شد. اما هر دسته‌ای که مرکز کشور را در اختیار می گرفت امکان موفقیت بیشتری داشت مخصوصا با توجه به این که از یک حکومت قانونی که طرفدارانی در دستگاه دولتی داشت دفاع می شد.

لکن رهبری «حزب توده‌ی ایران» گرانبهاترین موقعیت و مساعدترین فرصتی را، که برای رهایی مردم ایران از چنگ استعمار و ارتجاع پس از انقلاب مشروطیت بدست آمده بود، بیهوده از دست داد و بدینطریق لطمات جبران‌ناپذیری به آزادی و رهایی مردم ستمکشیده‌ی کشور عزیز ما وارد ساخت.

سرتاسر روز ۲۸ مرداد اعضا و طرفداران «حزب توده» که از شدت غلیان خشم و نفرت سر از پا نمی شناختند، و خون جگر می خوردند، هر چند ساعت یک بار با رابطین حزبی در تماس بوده و از آنها دستور عمل حزبی می خواستند. گذشته از اعضا و طرفداران حزب حتا مردم غیر حزبی، که قلبا مدافع نهضت ملی بودند، با مراجعه به دوستان و آشنایان حزبی خود از آنها می پرسیدند که «حزب توده» چرا اقدام نمی کند؟ اما جواب همگی یکسان بود: «هنوز دستور از بالا نرسیده است!»

و بالاخره هیئت اجرائیه حزب آن قدر در اتخاذ تصمیم دست به دست کرد که در عرض چند ساعت تظاهراتی که با پیش کسوتی چاقوکشان فواحش و رجاله‌ها و پشتیبانی واحدهای کودتاچی

آغاز شده بود، بدون برخورد با کوچکترین مقاومتی از طرف «حزب توده‌ی ایران» و طرفداران دکتر «مصدق» با سقوط حکومت ملی واستقرار دیکتاتوری نظامی پایان پذیرفت.

از فردای همان روز انتقادات و مباحثات پرهیجانی از طرف اعضا و طرفداران حزب در باره‌ی روش رهبری «حزب توده‌ی ایران» نسبت به کودتاچیان شروع شد و این بحث‌ها تنها در میان افراد حزبی محدود نماند، بلکه بین افراد غیرحزبی و طرفداران دکتر «مصدق» نیز توسعه یافت.

هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی ابتدا انتقادکنندگان را به باد تهمت و افترا گرفت و آنها را بنام «قهرمانان خرده‌بورژوازی که قهرمانی آنها آنی و زودگذر است» کسانی که «پیروزی را بسیار نزدیک و سهل الوصول می بینند» و «خواست‌های خود.ونهضت را به جای قوانین تکامل اجتماعی قرار داده‌اند» و اشخاصی که دارای «روحیه غیر پرولتاریایی، روحیه مخصوص خرده بورژوازی هستند و مدام از یک قطب به قطب مقابل می یافتند» کوبید و کوشش کرد که از راه ارعاب و تهدید اعضاء حزب را ساکت کند. بدیهی است که هیئت اجرائیه نه فقط از این رو یه طرفی نبست؛ بلکه تشتت افکار در داخل حزب موجب از هم گسیختگی وحدت سازمانی شد. دیگر اعضاء حزب بطور منظم در حوزه‌ها حاضر نمی‌شدند، حق عضویت نمی‌پرداختند و تردید و عدم اعتماد نسبت به دستگاه رهبری روز بروز رشد می یافت.

مسلما هر شکستی در جریان مبارزه می تواند چنین نتایجی به بار آورد. اما هسته‌ی وفادار و با شعور توده‌ی حزبی که شکست و عقب‌نشینی نهضت آزادی را به دفعات تحمل کرده و از پای ننشسته بود. این بار معتقد شده بود که شکست نهضت در ۲۸ مرداد تنها ناشی از قدرت ارتجاع و استعمار نیست؛ بلکه عدم لیاقت در رهبری، نبودن برنامه و نقشه‌ی عمل و فقدان قدرت تصمیم در دستگاه رهبری حزب یکی از موجبات اصلی شکست نهضت است.

اینک کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» برای غلبه بر تشتت آراء و افکار دو راه در پیش داشت:

۱— به اشتباهات و خطاهای خود صادقانه اعتراف کرده از رهبری حزب کناره‌گیری کند.

۲— با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی به نام «تئوری انقلابی» اشتباهات جبران‌ناپذیر خود را توجیه کرده دستگاه رهبری حزب را «تبرئه» سازد.

کمیته‌ی مرکزی راه دوم را انتخاب کرد و در اجرای این منظور نشریه‌ی «در باره‌ی ۲۸ مرداد» را منتشر ساخته، به سازمان‌های حزبی دستور داد که نشریه‌ی مزبور را در تمام حوزه‌ها به بحث گذارند و آنرا به اعضاء حزب بقبولانند.

حال به بینیم این نشریه چه می گوید و چگونه حکم «برائت» این «رهبران عالیقدر!» را صادر می کند. نشریه تحت عنوان «چرا باید شکست بخوریم؟» علل شکست نهضت را چنین توجیه می سازد: «... «استالین» مراحل تکامل انقلابات درکشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را به سه مرحله تقسیم کرده: ۱— انقلاب ضدامپریالیستی ۲— انقلاب بورژوا— دموکراتیک ۳— انقلاب

سوسیالیستی.

«...مرحله‌ی اول انقلاب، انقلاب ملی است که بورژوازی در مجموع خود به استثناء قشر کمپرادور طرفدار انقلاب و مخالف امپریالیسم است. از سوی دیگر نهضت وسیع دهقانی، شورش های دهقانی علیه فئودال ها و ملاکین بزرگ گسترش نیافته است. **در این مرحله به مناسبت ضعف نسبتی پرولتاریا و عدم شرکت فعالانه‌ی دهقانان در نهضت انقلابی ضد امپریالیستی رهبری نهضت در دست بورژوازی است که تمایلات سازشکارانه دارد و در مبارزه علیه امپریالیسم مردد و متزلزل است.**»[1] «...نهضت انقلابی ایران با وجودی که ده‌ها سال از آغاز آن می گذرد و در گذشته پیروزی هایی داشته است **معذالک هنوز در مرحله‌ی اول خود است.**»[2]

به این ترتیب کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» مدعی است که چون انقلاب ایران در مرحله‌ی اول یعنی مرحله‌ی ضدامپریالیستی بوده، لذا مطابق تئوری انقلابات در کشورهای متسعمره و نیمه مستعمره رهبری انقلاب را می بایست بورژوازی عهده‌دار شود و چنین نیز بوده است.

علت شکست نهضت را نیز چنین توجیه می کند: «رهبری نهضت بوسیله بورژوازی، گروهی که آنرا ترمز می کرد این است یکی از اساسی‌ترین موجبات عقب‌نشینی موقت نهضت ملی ضداستعماری خلق های ایران.»[3] بنابراین به گفته‌ی رهبران «حزب توده» چون در این مرحله رهبری سهم بورژوازی بوده مسئولیت شکست نهضت نیز به پای اوست نه «حزب توده‌ی ایران» یا به نوشته‌ی نشریه‌ی «درباره‌ی ۲۸ مرداد»: «...اگر در مرحله‌ی دوم انقلاب رهبری و لذا مسئولیت سرنوشت نهضت با ماست در مرحله‌ی اول رهبری دست بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر نیز با اوست.»[4]

اما پیشروان مارکسیسم—لنینیسم می آموزند که پس از انقلاب کبیر اکتبر و غلبه برفاشیسم نقش اساسی در جنبش های آزادی ملی مستعمرات و نیمه مستعمرات حتا در مرحله انقلاب ملی ضدامپریالیستی —با وجود ضعف نسبی و کمی تعداد— به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر است و در سنگر مقدم جنبش آزادی ملی طبقه‌ی کارگر و حزب رهبری کننده‌ی آن قرار دارند.

روشن است که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» فقط برای پرده‌پوشی خطاهای جبران‌ناپذیر خود به جعل **«تئوری انقلابی!»** دست زده است.

از سوی دیگر کمیته‌ی مرکزی «حزب توده» با انتشار جزوه‌ی برنامه‌ی«حزب توده‌ی ایران» برای مرحله‌ی کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما که «استقرار دولت دموکراسی توده‌ای» را فوری‌ترین وظیفه‌ی حزب می شمارد، مرحله‌ی تکامل اجتماعی کشور را مرحله‌ی انقلاب بورژوا— دموکراتیک تشخیص داده است. زیرا رژیم دموکراسی توده‌ای رژیمی است ماهیتا بورژوا

۱— «درباره‌ی ۲۸ مرداد» نشریه‌ی کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران»، بهمن ۱۳۳۲— صفحه‌ی ۱۱ و ۱۲.

۲— صفحه‌ی ۱۳ همان کتاب.

۳— «درباره‌ی ۲۸ مرداد» صفحه‌ی ۳۶.

۴— همان کتاب صفحه‌ی ۴۷ —تکیه بر روی کلمات از ماست.

دموکراتیک و ضدامپریالیستی که رهبری آن در دست زحمتکشان قرار دارد نه بورژوازی.

لذا چنین مستفاد می‌شود که بزعم رهبران «حزب توده‌ی ایران» کشور ما از نظر تکامل اجتماعی قبل از شکست ۲۸ مرداد در مرحله‌ی دوم و بعد از شکست در مرحله‌ی اول قرار داشته است!

به علاوه پایه و اساس کلیه‌ی برخوردها و کشمکش‌های «حزب توده‌ی ایران» با «جبهه‌ی ملی» در تمام دوران مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، بر سر رهبری آن مبارزه و یا به قول زعمای حزب برای کسب «هژمونی پرولتاریا» بود. حال که نهضت ملی دچار ناکامی و شکست شده بود کمیته‌ی مرکزی حزب، که همواره رهبری مبارزه را ارث پدری خود می‌پنداشت، صرفا به منظور سلب مسئولیت از خود و رد بلا، رهبری را دو دستی تقدیم بورژوازی می‌کرد.

علت دیگری که هیئت اجرائیه برای شکست نهضت بیان می‌کند «عدم آمادگی شرایط عینی» است. نشریه‌ی کمیته‌ی مرکزی که در این باره می‌نویسد: «...نهضت ملی ضد استعماری ایران فاقد حداقل یکپارچگی، فاقد هدف‌های صریح بود. قسمت اعظمی از قشرهای متوسط شهری، که به دنبال «جبهه‌ی ملی» می‌رفتند، تحت تأثیر رهبران آن روز خود همه‌ی دشمنان خود را نمی‌شناختند... و بدتر از همه این که به جای اعتماد به پیشقراول مبارزه‌ی ضداستعماری، «حزب توده‌ی ایران» به رهبران امتحان نداده‌ی «جبهه‌ی ملی» ابراز اعتماد می‌کردند.»[1]

شبهه‌ای نیست که در اثر سازش و مماشات رهبران «جبهه‌ی ملی» با دربار و عمال استعمار و ارتجاع که در دستگاه‌های دولتی نفوذ عمیقی داشتند اکثریت قشرهای ضداستعماری کشور پایگاه‌های امپریالیسم را به درستی نمی‌شناختند. لکن علت اصلی تفرقه و پراکندگی در نهضت سیاست نادرست و نفاق افکنانه‌ی رهبری «حزب توده» در جریان مبارزه نفت به عنوان حلقه‌ی اساسی مبارزه‌ی ضداستعماری مردم ایران بود و درست به همین علت «حزب توده‌ی ایران» نتوانست اعتماد و اطمینان اکثریت قشرهای ضداستعماری را به خود جلب کرده و آنان را به دنبال خود بکشاند.

یکی دیگر از دلایل اصلی شکست نهضت به نظر هیئت اجرائیه این است که چون حکومت دکتر «مصدق» از اعلام رسمیت «حزب توده‌ی ایران» و قانونی بودن فعالیت آن مصرانه خودداری کرده و از فعایت آزادِ سندیکاهای کارگری جلوگیری کرد و از تبلیغات ملی— دموکراتیک و ضددرباری در ارتش ممانعت به عمل آورد، لذا نهضت ضداستعماری مردم کشور ما با شکست مواجه شد.[2]

اما حقیقت جز این است زیرا دستکم از نهم اسفند ماه سال ۱۳۳۱ به بعد «حزب توده‌ی ایران» یک حزب نیمه علنی بود، فقط کلوب رسمی نداشت. سازمان‌های مختلف تحت رهبری آن

۱— «درباره‌ی ۲۸ مرداد»، صفحه‌ی ۱۶.

۲— «درباره‌ی ۲۸ مرداد»، از صفحه‌ی ۲۷ تا ۳۶.

حزب در میان مردم فعالیت می کردند و شورای متحده‌ی مرکزی نیز در مبارزات صنفی خود مشکلات زیادی نداشت. وگرنه چنان‌چه آزادی‌های دموکراتیک به تمام معنای کلمه وجود داشت، ارتش ما یک ارتش ملی بود و توده‌های مردم دشمنان خود را به خوبی می‌شناختند. مسلما قشرهای ضداستعماری مردم ایران برای درهم شکستن توطئه‌های استعماری احتیاجی به رهبری هیئت اجرائیه «حزب توده» نداشتند. زیرا نقش قاطع و اساسی احزاب و رهبران هنگامی آشکار می‌شود و اثرات انکارناپذیر خود را در تاریخ ملت‌ها برجای می گذارد که مردم در شناخت دوستان و دشمنان خود گرفتار مشکلاتی بوده و در انتخاب طریق صحیح مبارزه دچار تردید باشند.

علیهذا کمیته‌ی مرکزی حزب اعتراف دارد بر این که می بایست: «...ما معتقد نیستیم که روز ۲۸ مرداد با وجود سرعت جریان حوادث نمی بایستی کاری انجام دهیم. اگر حزب ما در آن روز کاری انجام نداد گناه از ماست و کمیته‌ی مرکزی از این که از پیش شقوق مختلف عملیات ارگان‌ها و رفقای حزبی را پیش بینی نکرده است و در این مورد خط مشی خود را به صراحت تعیین نکرده و در روز ۲۸ مرداد هم در اتخاذ تصمیم سرعت کافی بخرج نداده است از خود انتقاد می کند.»[۱]

حال به‌بینیم نظر کمیته‌ی مرکزی درباره‌ی اقداماتی که «در صورت تعیین قبلی خط مشی حزبی» به عمل می آورد چیست؟ رهبری حزب نظر خود را چنین بیان می کند:

«...اقدامات ما در آن روز شکل مبارزه‌ی ما در ۲۸ مرداد چه می بایستی باشد؟ می گوئیم ما غافلگیر شدیم، اطلاع قبلی نداشتیم، تصمیم سریع نگرفتیم و منتظر اقدامات دولت شدیم. خوب تصمیمی که می‌بایست می گرفتیم چه بود؟ آیا می بایستی مسلحانه در برابر کودتاچیان مقاومت می کردیم؟ پاسخ این پرسش بطور قطع منفی است. این عمل بدون آمادگی **مردم و ما** —می گوییم مردم و ما زیرا آمادگی به تنهایی به هیچ‌رو کافی نیست— در حکم انتحار بود. شکل عملیات ما می توانست و می بایست همان شکل عملیات ما در حوادث ۳۰ تیر و پس از ۹ اسفند را داشته باشد. ما می بایستی به انواع وسایل دست به کارهای تهیجی می زدیم و مردم را به تظاهرات علیه کودتاچیان دعوت و تشویق می کردیم.»[۲]

ولی «اگر اقدام عمومی مسلحانه‌ای انجام می دادیم شکست و سرکوبی شدیدتر می شد و ما پیشقراول پیشقراولان را در نبردی نامساوی بدون آمادگی عمومی از دست می دادیم.

در صورت تظاهرات معمولی نیز ممکن بود سرکوبی شدیدتر از تضیقات پس از ۲۸ مرداد روی دهد. البته این سرکوبی بنوبه‌ی خود موجب سروصداهای زیادی از طرف عناصر بورژوازی می‌شد، بورژوازی به دنبال تبلیغات روزهای قبل، خود ما را متهم به پرووکاسیون و اخلال می کرد.

۱— «درباره‌ی ۲۸ مرداد»، صفحه‌ی ٦٦ —تکیه بر روی کلمات از خود کتاب است.

۲— «درباره‌ی ۲۸ مرداد»، صفحه‌ی ٦٦ —تکیه بر روی کلمات از خود کتاب است.

روزنامه‌ی «نیروی سوم»[۱] ما را به تحریک قوای نظامی علیه دولت و دادن بهانه به دست آنها متهم می‌ساخت، میلیتاریست‌ها از ما انتقام می‌گرفتند، این هیاهو مانند دوران پس از عقب‌نشینی آذربایجان به داخل صفوف حزب رخنه می‌کرد، سروصدایی به ظاهر در جهت عکس «چرا نسنجیده وارد میدان نبرد شدیم؟! بلند می‌شد. ولی به هر حال اگر شکل مبارزه ماجراجویانه (اقدام مسلحانه عمومی) در نظر گرفته نمی‌شد، عناصر مبارز و استوار از آن درس می‌گرفتند و برای نبردهای آینده آبدیده‌تر می‌شدند.»[۲]

هنگام انتشار نشریه‌ی «درباره‌ی ۲۸ مرداد» هنوز سازمان نظامی «حزب توده‌ی ایران» کشف نشده بود و جز رهبران حزب کسی نمی‌دانست که هفتصد نفر از فعال‌ترین شجاع‌ترین بهترین و فداکارترین افسران و درجه‌داران ارتش شهربانی و ژاندارمی که پست‌های مهمی را در اختیار داشتند، گوش به فرمان حزبند و با دستور حزب می‌توانند انبارهای اسلحه و مهمات را در اختیار افراد حزب قرار دهند و خود علیه کودتاچیان وارد عمل شوند

ادعای «عدم آمادگی مردم» نیز تهمت ناروا و بی‌شرمانه‌ای بود که کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» برای تبرئه‌ی خود به مردم ما، به مبارزین از جان گذشته حزب و به شریف‌ترین فرزندان خلق وارد می‌ساخت و بازماندگان کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» خود به این امر اعتراف دارند. در این بـــاره قطعنامه پلنوم وسیع آن کمیته چنین می‌گوید: «...با توجه به شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل این که «ما کودتا را به جنگ علیه کودتاچیان مبدل می‌کنیم» با توجه به پیروزی‌های برجسته خلق ما در مبارزه برای ملی کردن نفت و علیه امپریالیسم— با توجه به فرار «شاه» و ضعف جدی دربار و میلیتاریسم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیع‌ترین قشرهای دموکراتیک کشور از طرف دیگر که بویژه در رفراندوم به شکل درخشانی بروز کرد— با توجه به امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود— با توجه به این که اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به هنگام اجراء نقشه‌ی خود با تزلزل و تردید وارد صحنه شد، خطای رهبری، خطایی است بزرگ و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد توده‌ی حزبی و مردم شده است.»[۳]

«...نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتما و مسلما به پیروزی می‌رسید یا شکست می‌خورد، ولی می‌توان گفت که اولا این اقدامات با توجه به شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیا اگر هم پیروز نمی‌شد حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی

۱— «ارگان» دسته‌ی «خلیل ملکی» رهبر انشعابیون از «حزب توده‌ی ایران»

۲— «درباره‌ی ۲۸ مرداد» صفحه‌ی ۶۹ —چندی پس از انتشار این کتابچه شعبه تبلیغات کمیته‌ی مرکزی، که تحت نظر دکتر «کیانوری» اداره می‌شد، با انتشار نشریه تعلیماتی شماره‌ی ٤٤ نظراتی مخالف عقاید اکثریت هیئت اجرائیه پیش کشید. اما این نشریه در اثر مخالفت اکثریت رهبران بطور بسیار محدودی پخش شد.

۳— به نقل از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» درباره‌ی خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد.

و انقلابی خود می بود و ناچار به بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می شد.

درباره‌ی کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به بسط حوادث داشت. ولی در آغاز می توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر «مصدق» به صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و به تدریج در صورت ضرورت به اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر «مصدق» منجر شود.

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری یعنی عدم آمادگی —غفلت و عدم تحرک وی مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است و البته نمی توان و نباید آنرا به اتکاء علل عینی توجیه و تبرئه کرد. زیرا هیچ علت عینی نمی تواند موجه این امر باشد که رهبری یک حزب انقلابی در موقع لزوم به وظیفه‌ی خود عمل نکند.»[1]

بجاست از بازماندگان کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران»، این مدعیان رهبری مبارزات خلق ایران سؤال کنیم اگر شما واقعا ایمان دارید «در لحظه‌ای که دست بردن به اسلحه و سرکوب ضدانقلاب ضرورت تاریخی است، روی برتافتن از آن خیانت به انقلاب است»[2]، روش و عمل کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» را در برابر کودتای ۲۸ مرداد چگونه ارزیابی می کنید؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ضداستعماری مردم ایران، کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» دچار آشفتگی و سردرگمی شدیدی شد. رهبری حزب از طرفی برای آغاز جنگ‌های چریکی شروع به تعلیم افراد حزبی کرد، به ساختن و جمع آوری اسلحه پرداخت و ستادی مرکب از اعضای هیئت اجرائیه و چند نفر از هیئت دبیران سازمان نظامی جهت اداره‌ی این کار تشکیل داد. ضمنا برای تنظیم اقدام مشترک نظامی به منظور ساقط کردن حکومت کودتا با سران ایل قشقایی تماس گرفت. اما کمی بعد از این تصمیم نیز منصرف شد. از طرف دیگر به علت عدم شناخت ماهیت فاشیستی حکومت سرلشگر «زاهدی» نه فقط در حفظ کادرها و سازمان‌های حزبی و مصون داشتن آنها از تعقیب و فشار پلیس کوشش جدی به عمل نیآورد، بلکه با همان روش نیمه علنی سابق مبارزه را ادامه داد و به برپا ساختن اعتصابات و تشکیل میتینگ‌های موضعی پخش تراکت، نوشتن شعار بر دیوارها، فروش روزنامه و تمبر و امثال آن پرداخت و کودتا را نظیر یک تغییر کابینه‌ی معمولی تلقی کرد.

و نشریه‌ی «در باره‌ی ۲۸مرداد»وظایف آتی حزب را تحت عنوان «چه باید کرد؟» به ترتیب زیر معین ساخت.: «وظایف روز ما، فعالیت، کار توضیحی در جهت بیدار کردن مردم، تشویق آنها به مبارزه علیه حکومت قلدری، تبلیغ ایده‌ی جبهه‌ی واحد ضداستعماری، اقدام به تشکیل آن از پائین

۱— به نقل از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی «حزب توده‌ی ایران» درباره‌ی خطای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد.

۲— «مائوئیسم وبازتاب آن در ایران» صفحه‌ی ۹۹، از انتشارات «حزب توده‌ی ایران» ۱۳۵۳.

در هر کارخانه،در هر کارگاه،در هر مدرسه و هر مؤسسه است. توضیح نقش رهبری قاطع نهضت بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر برای قشرهای انقلابی و مضرات روش‌های مُذَبذب (مردد، دودل) بورژوازی و فهماندن این مسئله است که امپریالیسم را با روش‌های مسالمت‌آمیز نمی‌توان از کشور بیرون کرد. هر کس این وظیفه را کوچک و ناچیز و غیرمهم و یا «حرف» بداند باید گفت که وظایف و تئوری حزبی را درست درک نکرده است و این ادعای او هم به هیچ‌وجه حاکی از این نیست که کارهای «جدی‌تر» را در واقع و در عمل استقبال کند.»[1]

برعکس حکومت کودتا و فرمانداری نظامی اش با حداکثر استفاده از سهل انگاری و غفلت رهبران «حزب توده» و با توسل به شکنجه‌ها و تضیقات ددمنشانه و غیرانسانی در حق توقیف شدگان به کامیابی‌های بزرگی دست یافتند. یکی از این روش‌ها که به ظاهر مضحک و تمسخرانگیز بنظر می‌رسید، تصمیم فرمانداری نظامی تهران به دریافت «تعهد اخلاقی» از دستگیرشدگان بود.[2]

نخست این تعهد اخلاقی عبارت بود از شرحی مبنی براین که «اینجانب... به حزب منحله توده هیچ‌گونه وابستگی نداشته و از آن حزب متنفرم و به این وسیله وفاداری خود را به حکومت مشروطیت و مقام سلطنت اعلام می‌دارم.» در برابر این تصمیم فرمانداری نظامی، هیئت اجرائیه حزب دستور داد که هیچ‌یک از اعضای حزب حق ندارد آنرا امضا کند و مطبوعات حزبی خطاب به کسانی که به علت ضعف و ترس و یا برای فرار از چنگال فرمانداری نظامی بی‌آن که اسرار حزبی را فاش کنند این «تعهد اخلاقی» را امضاء می‌کردند. می‌نوشتند: «روسپی صفتان!تنفرنامه‌های‌تان را به پیشابی تان بچسبانید.»

لذا این «تعهد اخلاقی» در دست فرمانداری نظامی به معیار و محک قاطع ودقیقی درجهت شناسایی وفادارترین و استوارترین اعضاء حزب مبدل شد. اینک فرمانداری نظامی از این راه اطمینان می‌یافت که از میان دستگیرشان چه کسانی «به حزب توده» وفادارند و از آن دفاع می‌کنند. و پس از شناسایی به کمک شکنجه‌های وحشیانه‌ی حمام‌های زندان قزل‌قلعه آنان را وادار می‌ساخت که اطلاعات خود را افشا کنند و به این ترتیب نه فقط تنفرنامه‌ی فوق را از اکثریت آنها می‌گرفت بلکه به کشف سازمان‌های حزبی و متلاشی ساختن تشکیلات حزب نیز توفیق می‌یافت.

این تنفرنامه که لطمات بزرگی به سازمان‌های حزبی وارد ساخت چنان وضع مسخره‌آوری به خود گرفته بود که مثلاً «آشود کوچاریانس» می‌نوشت: چون مرام حزب توده با قوانین دین اسلام منافات دارد او از آن حزب متنفر است. اینک عین تنفرمانه‌ی‌مزبور:

«اینجانب آشود کوچاریانس فرزند آقباب شهرت کوچاریانس شناسنامه ۱۹۵ صادره از تهران شغل مکانیک به این وسیله به عرض می‌رسانم نظر به این که درعرض این چند سال کاملا بمن ثابت

۱ــ «درباره‌ی ۲۸ مرداد»، صفحه‌ی ۱۴.

۲ــ مصاحبه‌ی سرتیپ «بختیار» با خبرنگاران، «کیهان» شماره‌ی ۳۲/۱۰/۷.

شد عملیات و اقدامات حزب منفور توده جز جاسوسی و خیانت به میهن چیز دیگری نبوده و سران خائن آن همیشه در پناه بیگانگان سعی دارند. به هرنحوی شده تیشه به ریشه‌ی استقلال کشور ما بزنند و مرام این حزب خائن با قوانین دین اسلام منافات داشته و بی‌ناموسی و بی‌عفتی را ترویج و تبلیغ می کنند. لذا تنفر شدید خود را نسبت به این حزب منحله و منفور و سران جاسوس و اجنبی پرست آن ابراز و وفاداری خود را نسبت به سلطنت مشروطه و شاهنشاه محبوب ابراز و اعلام می دارم.»[1]

اما کشف سازمان نظامی «حزب توده‌ی ایران» که در نوع خود بی نظیر بود و با متلاشی شدن آن ملت ایران عده‌ای از بهترین و لایق‌ترین فرزندان مبارز خود را بی هیچ گونه دلیل و علت معقولی از دست داد، مثال بارزی از لاقیدی و سهل انگاری رهبران نالایق «حزب توده» و بی اعتنایی آنها نسبت به سرنوشت ملت ما بود.

روز ۲۱ مرداد ماه سال ۱۳۳۳ با دستگیری سروان اخراجی «عباسی» که مدت‌ها تحت تعقیب فرمانداری نظامی تهران بود و رهبری حزب نیز از این مسئله اطلاع داشت حادثه‌ی دردناکی شروع گردید که به دستگیری ۶۰۰ نفر افسر وابسته به «حزب توده» و **اعدام ۲۷ نفر** از آنان منجر شد. اینک برای اطلاع از علل و جهات و چگونگی کشف سازمان نظامی به «یادداشت‌های زندان» یکی از اعضای سازمان مراجعه می کنیم:

«وقتی به خانه آمدم مادرم، گفت دیشب آقای «بهمن» به منزل آمد و سراغ ترا گرفت و چون نگهبان بودی قرار گذاشت یکساعت بعد از ظهر امروز مجددا به اینجا بیاید و اصرار داشت که حتما در خانه باشی چون کار فوری و مهمی دارد. غالب اوقات که به خانه می آمدم مادرم از این گونه مطالب می گفت ولی می دانم چرا این دفعه لحن ادای مطلب طور دیگری به نظرم آمد. غم مبهم و گنگی دلم را می فشرد و با بی صبری منتظر رسیدن ساعت یک بودم.

وقتی بهمن آمد برخلاف همیشه دست‌پاچه و رنگ و رو باخته بود. لباس غیرنظامی بر تن داشت بدون مقدمه و هول هولکی گفت تمام کتاب‌ها... را ظرف همین امروز بعد از ظهر از بین ببرد که وضعمان ممکن است به خطر بیفتد، سرهنگ «مبشری» را بازداشت کرده‌اند و گویا «حسینی» (سروان اخراجی «عباسی») که چندی قبل دستگیر شده آنهارالوداده است و به این ترتیب بعید نیست تمام آنهایی را که او می شناسد بازداشت کنند! با وجودی که وضع روحیش آشفته بود ظاهرا خودش را از تک و تا نمی انداخت و باصطلاح به من دلداری و فوت قلب می داد: —«ما که می دانستیم اینجا حلوا تقسیم نمی کنند و پیه این چیزها را به تنمان مالیده بودیم.» دیگر معطل نشد و رفت.

ناراحتی شدیدی به من دست داد و برای مدت هاج و واج بودم نمی دانستم چه اتفاقی افتاده و حالا باید چه بکنم؟ پرده‌پوشی های نابجا از حوادثی که بیشتر در اثر ولنگاری مسئولین پیش می آمد و کوچک نشان دادن اتفاق های بزرگ که گاهی منجر به از هم پاشیدگی و حتا اضمحلال ما می شد،

۱ــ «کیهان»، شماره‌ی ۳۳۲۴، ۳۳/۴/۱۶ صفحه‌ی ۶.

امری عادی و پیش پا افتاده و به اصطلاح تاکتیک همیشگی مسئولین ما بود و این بیماری طبعا در بین همه رایج شده و کار عمده‌ی ما بی خبر نگهداشتن یکدیگر از پیش آمدها و خطرات حتمی الوقوع بود. حس ابتکار که به‌سبب وابستگی زیاد و چشم انتظار داشت‌های بی موردی که به مسئولین داشتیم ضعیف شده بود، تقریبا ما را در تنگنای حوادث گیج و سردرگم کرده و قدرت هرگونه عمل جسارت‌آمیز را سلب می کرد. ناچار در حدود دستورات رفتار کردم و با نگرانی در انتظار سوانح و پیش‌آمدهای احتمالی نشستم.

...روز سه‌شنبه ۱۶ شهریور که به آمفی تئاتر دانشکده‌ی افسری رفته بودم سرلشگر «باتمانقلیچ» رئیس ستاد ارتش طی سخنرانی خود گفت: «ما هفت چمدان مدرک و یک کامیون کتاب بدست آورده‌ایم.» ...این همه سهل انـگاری! در کجای دنیا یک سازمان مخفی، سازمان پراهمیت نظامی یک حزب این قدر مدرک و اسم در اختیار دشمن قهرآلود و عصبانی آن هم در موقعیت باریک و خطیری که دو مسئله مهم و حیاتی نفت و پیمان نظامی بغداد مطرح است می گذارد؟ آیا این هم صفحه‌ی سیاه دیگری بر دفتر قطور افتخارات! حزب است، یا لکه ننگ و نکبتی است که تا ابد از دامن سردمداران و رهبران عالیقدر پاک نخواهد شد؟ جنبش اصیل ملتی پس از سال ها فداکاری و جانبازی نیست و نابود شد و مملکتی برایگان از دست رفت!

... به طریقی موفق شدم از هیئت اجرائیه کمیته‌ی مرکزی کسب تکلیف کنم. ولی با این منطق که اولا هر چه تعداد دستگیر شدگان بیشتر باشد مجازات آنها خفیف‌تر خواهد بود و ثانیا از دیگران هم مدارک زیادی دارند گیر افتادن مدرک از من چندان مهم نیست اصرار داشتند که مخفی نشوم. مرحوم «سروشیان» («ارسطو سروشیان» سرگرد سوار) را که عضـو کمیته‌ی یازده نفری و دارای وضع وخیمی بود آنقدر در مخفی کردنش سستی کردند که سرانجام گرفتار و اعدام شد. عدم درک درست وقایع، نداشتن تجربه‌ی کافی، داشتن نقطه نظرهای خصوصی، فکر حفظ منافع شخصی و اختلافات بچگانه و کثیف بین آقایان رهبران، سبب شد که سازمان نظامی در بست لو برود و تمام افراد آن به جز تعداد کمی که آنها هم با ابتکار شخصی بدون توجه به دستورات حزب مخفی شدند، گرفتار شوند. لو رفتن سازمان نظامی به دنبال خود چنان شکستی ببار آورد که بجرات می توان گفت نهضت آزادیخواهانه مردم ایران دچار اضمحلال شد. بهترین افسران میهن‌پرست و گل های سرسبد جنبش ضداستعماری وطن دسته دسته تیرباران شدند و افتخارات «حزب توده‌ی ایران» بعلت وجود رهبران بی شخصیت و ترسو به گورستان منتقل شد و اگر در حال حاضر بخواهیم نتیجه‌ی پانزده‌سال مبارزه و فداکاری های قهرمانانه‌ی افراد حزب را که رهبری خائنانه‌ی عده‌ای ضعیف النفس را گردن نهادند به بینیم باید راه قبرستان را در پیش گیریم و قبرها را شماره کنیم.

باری قبل از ظهر ۲۹ شهریور هنگامی که با عده‌ای از افسران در دفتر گردان سرگرم صحبت بودیم، امر بر فرمانده هنگ نفس‌نفس زنان به سراغم آمد. من که از مدتی قبل هر لحظه در انتظار چنین پیشآمدی بودم دریافتم که این احضار، احضار ساده و معمولی نیست و عجله‌ی امر بر برای این

بود که احیانا فرار نکنم...»

«علل لو رفتن: ...ظاهرا «عباسی» که عضو هیئت دبیران و یکی از عوامل مؤثر سازمان نظامی است هنگام حمل یک چمدان کتاب و مدارک دیگر در خیابان دستگیر می‌شود و او اطلاعاتش را تمام و کمال در اختیار فرمانداری نظامی می گذارد و آنها هم به مخفیگاه‌ها و اعضاء و هیئت دبیران و دفترچه‌های رمز دسترسی پیدا می کنند و کار به اینجا کشیده می‌شود که سازمان نظامی در بست لو می رود و همراه با آن بقیه‌ی سازمان‌ها، چاپخانه‌ها، مخفیگاه‌های حزب یکی پس از دیگری وسیله‌ی نیروی انتظامی فتح می‌شود. این ظاهر مسئله...

تا این که «محقق» و «مختاری»[1] را از زندان پادگان عشرت‌آباد به زندان ما منتقل کردند. آن وقت بحث‌ها وسعت گرفت، ایرادها مطرح شد و خواستن توضیح از این دو نفر شروع شد. اظهارات آنها هر دفعه شکل دیگری داشت. یکبار «محقق» می گفت: «پس از دستگیری «عباسی» دکتر «جودت» مدارک را از ما گرفت ولی پس از یک هفته دوباره آنها را !پس آورد و بار دیگر منکر می‌شد.»

سرانجام «محقق» و «مختاری» با مشورت یکدیگر خلاصه‌ای از علل لو رفتن و شکل لو رفتن و اقدامات احتیاطی حزب تهیه کردند و وسیله «مختاری» به صورت سخنرانی برای دسته دسته از ما ایراد شد. آنها چهار علت اساسی برای لو رفتن سازمان نظامی قائل بودند: ۱— کودتای ۲۸ مرداد و حوادث ناشی از آن که فاشیسم را در ایران مستقر ساخت و با استفاده از نتایج آن بی‌پروا دست به شکنجه دادن و کشتن و مرعوب کردن مردم زدند و یارای مقاومت را از آنان سلب کردند. آنها می گفتند ما خودمان فاشیسم را درک نکرده بودیم مفهوم شکنجه برایمان روشن نبود و وقتی می‌شنیدیم که برای اقرار گرفتن شلاق می‌زنند، حداکثر شلاق زدن در سر بازخانه‌ها را بخاطر می‌آوردیم و با این حساب فکر می کردیم که تحمل درد آن مشکل نیست. ولی وقتی که با شلاق سیمی بقصد کشت ما را زدند فهمیدیم که قضیه طور دیگری است.

۲— اشتباهات حزب توده در عدم درک وقایع و نشناختن ماهیت فاشیستی حکومت «زاهدی» و به شوخی گرفتن آن.

۳— اشتباهات سازمان نظامی که به تبعیت از اشتباهات حزب صورت گرفت.

٤— ضعف «عباسی»

شکل لو رفتن: شب ۲۱ مرداد «عباسی» برای جابجا کردن یک چمدان کتاب به منزل برادر «روز به» می رود. چون کوچه تنگ بوده و امکان حرکت جیب در آن نبود اجبارا چمدان را برای رساندن به خیابان به حمالی می‌سپارد. قبل از رسیدن به جیپ پاسبانی به آنها مظنون شده و

۱— سروان فراری توپخانه «اسماعیل محقق دوانی» و ستوان یکم فراری هوایی «منوچهر مختاری گلپایگانی» هر دو عضو هیئت اجرائیه‌ی هفت نفری سازمان نظامی بودند.

دستگیرشان می‌سازد. و «عباسی» موفق به تطمیع پاسبان نشده به کلانتری جلب می‌شود. راننده‌ی جیپ که هیچ‌گونه اقدامی برای رهایی «عباسی» نمی‌توانست بکند فورا جریان را به حزب اطلاع می‌دهد و از این به بعد اقدامات احتیاطی شروع می‌شود.

اقدامات احتیاطی: هیئت دبیران پس از اطلاع از جریان امر همان شب با سروان «مدنی» رئیس کلانتری... تماس می‌گیرد و برای رهایی «عباسی» از او استمداد می‌کند. سروان «مدنی» فورا به عنوان بازدید از کلانتری و ظاهرا برحسب تصادف و خیلی عادی به کلانتری می‌رود. در غیاب او افسر نگهبان صورتجلسه‌ای از صورت کتاب‌ها و مدارک دیگری که در چمدان بوده[1] از جمله دو شناسنامه جعلی که یکی از آنها ملصق به عکس «عباسی» بوده تنظیم می‌کند و «عباسی» هم خود را به نام اصلی معرفی نمی‌کند. سروان «مدنی» پس از مشاهده‌ی این وضع و این که اقدامی برای آزادی او نمی‌تواند به عمل بیآورد جریان را به سازمان نظامی گزارش می‌دهد. ضمنا مطلب به اطلاع فرمانداری نظامی می‌رسد و از طرف فرمانداری سروان «عمید» مأمور تحویل گرفتن «عباسی» از کلانتری می‌شود و این تحویل و تحول نیز انجام می‌شود. هیئت دبیران برای بررسی وضع تشکیل جلسه می‌دهد و تصمیم می‌گیرند که برای نجات «عباسی» از تمام امکانات حزب استفاده کنند و قرار می‌شود مجموع اطلاعات راجع به «عباسی» نزد روز به که رابط سازمان با حزب و معاون شعبه اطلاعات بوده متمرکز شود و در همان جلسه دکتر «جودت» دفترچه‌های رمز را که نزد «محقق» بوده و او یعنی «محقق» در همان مخفیگاه «عباسی» زندگی می‌کرده با خود می‌برد. ولی بعدها برای این که کار متوقف! نماند آنها را برمی‌گرداند.

در جلسهٔ هیئت دبیران این مطلب بررسی شده بود که «عباسی» فولاد نیست و امکان این که از خودش ضعف نشان بدهد، هست. ولی به قول «مختاری» اصل تصور این که «عباسی» در بست هیئت دبیران و مخفیگاه‌ها و محل دفاتر رمز را نشان بدهد، نمی‌شده و حداکثر فکر می‌کردند که در صورت ضعف اسامی چند نفر از افسران بدون مسئولیت را خواهد گفت. تلاش برای ارتباط با «عباسی» به نتیجه نمی‌رسد و فقط افسر نگهبان پادگان لشگر زرهی سروان «علوی» که بعد از چند روز موفق به دیدار از «عباسی» در زندان می‌شود گزارشی از وضع او که حالش خوب است و فقط خراش کوچکی در ناحیه شقیقه داشته تهیه و به مسئول خودش رد می‌کند. این گزارش هشت روز پس از دستگیری «عباسی» تهیه شده بود و چند روز هم در راه بوده و قبل از این که به هیئت دبیران برسد با مدرک دیگری به دست مأمورین فرمانداری نظامی می‌افتد.

ضمنا از طریق «سیدضیاء» برای نجات «عباسی» به اسم این که شخص بی‌اهمیت و بیگناهی است اقدام می‌شود و او جواب مساعد می‌دهد و شایع شده بود که می‌خواهند «عباسی» را با

۱ــ یکی از مدارک موجود در چمدان کروکی کاخ سعدآباد با کلیه‌ی راه‌های خروجی و ورودی و تعداد گشتی‌ها و ارابه‌های جنگی اطراف آن بود.

گرفتن تنفرنامه آزاد سازند و هیئت دبیران در یک جلسه این موضوع را بررسی می کند که آیا دادن تنفرنامه صحیح است یا نه؟ و تصویب می شود که در صورت اصرار فرمانداری نظامی «عباسی» تنفرنامه را امضا کند. در خلال همین جریانات برادر «روزبه» که کارمند راه‌آهن بوده دستگیر ولی بعد از دو روز آزاد می شود. هیئت دبیران هم که خطر را مرتفع شده تلقی می کند طبق معمول بکار خود ادامه می دهد.

«عباسی» از مدتها قبل مورد سوءظن مقامات انتظامی، کارآگاهی و رکن دوم بوده و بصورت نیمه مخفی زندگی می کرده. یعنی بعضی از شب‌ها برای انجام کارها از خانه بیرون می آمده و حتا مأمورین رکن دو و فرمانداری نظامی مطلع بودند که او اغلب به آرایشگاه ژاله می رود و در تعقیب او بوده‌اند. مجموع این جریانات را هم حزب اطلاع داشته است.

کارها به شکل عادی جریان داشته نگرانی از وضع «عباسی» برطرف شده بود و همگی غافل و بی خبر از همه جا سرهایشان را مانند کبک در زیر برف کرده بودند تا صیاد به سراغشان بیاید.

دستگیری: صبح روز دوم شهریور به تمام افسران و درجه‌داران و سربازان فرمانداری نظامی دستور می دهند که از محل کارشان خارج نشوند و خود را برای انجام مأموریت مهمی آماده سازند. بلافاصله آنها را به چند دسته تقسیم می کنند. سروان «پولاد دژ» که به اتفاق سرگرد «زیبایی» عازم مأموریت شده بود، در راه اطلاع پیدا می کند که برای دستگیری «مختاری» به مخفیگاه او می روند. به محل که می رسند «پولاد دژ»، «زیبایی» را فریب داده و منزل را عوضی به او نشان می دهد («پولاد دژ»، از قبل آدرس منزل را می دانسته) و برای این که «مختاری» را که در منزل پهلویی سکونت داشته متوجه ماجرا سازد، شروع بداد و بیداد می کند سرباز پشت‌بام می‌فرستد و خودش با اسلحه لخت وارد منزل می شود. در نتیجه صاحبخانه با مشاهده‌ی این وضع بنای داد و بیداد و اعتراض را می گذارد، سروصداها بگوش «مختاری» می رسد و او با یک کیف حامل مدارک و به اتفاق ستوان «نصیری» که با هم در یک منزل بودند از مخفیگاه فرار می کنند. سرگرد «زیبایی» پس از آن که متوجه اشتباه خود می شود منزل اصلی یعنی مخفیگاه «مختاری» را محاصره می کند. اما دیگر آن که دیر شده بود و «مختاری» و «نصیری» موفق به فرار شده بودند. در اینجا تیر آقایان به سنگ می خورد و با کمال یأس و ناامیدی دستخالی به فرمانداری برمی گردند. دسته‌ی دیگری از مأمورین به سرپرستی سروان «عمید» رهسپار مخفیگاه «محقق» می شود و پس از محاصره‌ی منزل، گروهبان از دیوار بالا رفته و در را بروی سایرین باز می کند. آنها داخل منزل شده در را می بندند. سروان «عمید» به اتفاق دو گروهبان بدون سروصدا وارد اتاق «محقق» که مشغول بررسی و کار در دفترچه‌های رمز بوده می شوند و با تهدید او وسیله‌ی اسلحه کمری بدون کمترین مقاومتی او و دفترچه‌ها را به چنگ می آورند.

در این اثنا «مختاری» و «نصیری» که از مخفیگاه خود فرار کرده بودند غافل از ماجرا به منزل «محقق» آمده و در می زنند. سربازها در را باز و «مختاری» را که حامل کیف بود بداخل منزل

می کشند. «نصیری» مجددا پا به فرار می گذارد ولی سر بازها او را تعقیب کرده و در خیابان دستگیر می کنند و بدین شکل هیئت دبیران، دفترچه های رمز و مخترع رمز (سرهنگ «مبشری») در بست لو می روند.

این بود خلاصه ای از سخنرانی «مختاری» در باره‌ی لو رفتن سازمان نظامی.

در فرمانداری نظامی دفترچه‌های رمز و مقداری از اسناد به سروان «پولاد دژ» و سروان افخمی اردکانی سپرده می شود. «پولاد دژ» به «افخمی» پیشنهاد می کند که مدارک را بردارند و با هم فرار کنند. «افخمی» ضعف نُشان می دهد ترس و وحشت بر او چیره می شود و علاوه بر این که این پیشنهاد را نمی پذیرد فورا گزارشی با خط قرمز تهیه و به عنوان اعلام خطر به فرماندار نظامی می دهد. سرتیپ «بختیار»، «پولاد دژ» را برای ادای توضیح احضار می کند. او هم با تردستی «بختیار» را گول می زند و می گوید من منظورم آزمایش «افخمی» بود و می خواستم مطمئن شوم که آیا او افسر مورد اعتمادی هست یا نه؟ «بختیار» قانع می شود ولی دفترچه ها را از آنها می گیرد.

«پولاد دژ» پس از این که در اجرای نقشه ای مواجه با شکست می شود به تنهایی مدارکی را که تحویل او بوده برداشته و فرار می کند.

این بود خلاصه ای از علل لو رفتن و اقدامات احتیاطی که وسیله هیئت دبیران و کمیته‌ی مرکزی «حزب توده» به عمل آمده و مختاری برای ما تشریح کرد.

در حال حاضر به نظر ما کار آنها خیلی ایراد داشته و معلوم نیست که چون مسئله حل شده است این ایرادات به نظر صحیح و پیش پا افتاده و بجا می رسد یا این که اگر مثلا ما به جای آنها بودیم واقعا دچار اینهمه اشتباهکاری و سهل انگاری نمی شدیم. تا آنجا که به عقل من می رسد، بسیاری از این ایرادها بجاست و کارها و اقدامات آنها بسیار بچگانه و نپخته بوده است. تصمیماتشان نشانه‌ی بی تجربگی و عدم واقع بینی و هوشیاری بوده است و اما ایرادها:

۱— «عباسی» که به تصدیق «مختاری» شخص شناخته شده و مظنونی بود نمی بایست این قدر علنی دست به اقداماتی از قبیل جابجا کردن کتاب و... بزند. این کار از یک پیک ساده‌ی حزبی نیز بر می آمده و برای یک فرد مسئول خرده کاری های بی اهمیت و پرداختن به امور پیش پا افتاده ضرورتی ندارد. چون احتمال گیر افتادن به همان نسبت زیاد می شود. چنان که بارها اتفاق افتاده بود و یک نمونه‌ی آن گیر افتادن عباسی بوده است.

۲— با این که «عباسی» و سایر اعضاء هیئت دبیران می دانستند که رکن دو از آمد و رفت «عباسی» در آرایشگاه ژاله اطلاع دارد و همیشه در تعقیب او است معذالک آمد و رفتش را بآنجا قطع نمی کرده.

۳— «عباسی» که فرد نیمه مخفی بوده چرا با «محقق» که مسئول دفتر رمز و کاملا مخفی بوده است در یک منزل سکونت داشته؟ آیا این کار امکان لو رفتن یک فرد مخفی یا یک مخفیگاه را زیاد نمی کند؟

۴— «عباسی» دارای اسم مستعار «حسینی» بود و این مطلب را ساده‌ترین فرد سازمان نظامی می دانست و هر وقت صحبت می شد، می گفتیم رفیق «حسینی» که همان«عباسی» باشد. وقتی اسم شخص این گونه مشخص و علنی باشد خیلی احتمال دارد که رکن دو هم موضوع را بداند.

در این صورت اسم مستعار چه معنی دارد؟ اصولاً «عباسی» علاقه‌ی زیادی داشت همه را بشناسد از همه کاری سر در بیاورد، با فرد فرد ما آشنایی داشته باشد و خیلی علاقه داشت که همه‌ی اعضا او را به نام یک فرد مسئول و موثر بشناسند. تا به این وسیله نفوذی در بین ما پیدا کند و از این راه معروفیت و اهمیت خود را بالا ببرد و یکی از علل این که ما می دانستیم «حسینی» همان «عباسی» است، همین حس خودخواهی و خودنمایی او بوده است. وقتی عضوی دانست که «حسینی» عضو هیئت دبیران است و رفیق «حسینی» همان «عباسی» است. اگر این عضو آدم شارلاتان و ریاکاری باشد با خوش آمد گویی از آن مسئول، زمینه‌ی ارتقاء خودش را به مقام بالاتری مهیا خواهد ساخت.

۵— پس از دستگیری «عباسی» اولین کار می بایست تخلیه‌ی مخفیگاه او باشد. در مخفیگاه او «محقق» عضو هیئت دبیران مسکن داشته و دفترچه های رمز در آنجا بودند. آیا این عمل به نظر هر آدم معمولی نمی رسد؟ چه احتمالی از این بیشتر که اولین چیزی که مأمورین از «عباسی» بخواهند آدرس منزل او باشد؟ و چه تضمینی موجود است که در زیر فشار شکنجه «عباسی» نشانی منزل را در اختیار آنها نگذارد؟ اگر قبل از این که هیئت دبیران از دستگیری او مطلع می شدند، «عباسی» نشانی منزل را می گفت و آنها را غافلگیر می شدند ایراد خیلی کم بود. ولی این کار بیش از ده روز طول کشیده. به این بی خردی و سهل انگاری چه نامی می توان نهاد که عضو هیئت دبیران با دفترچه های رمز در منزل «عباسی» باشد و پس از گیر افتادن او، «محقق» بدون هیچ گونه اقدام احتیاطی در همان جا بماند و بکار خود ادامه دهد تا سروان «عمید» به اتاق او بیاید و او را در حین کار در روی دفتر رمز دستگیر سازد؟

کمال تأسف است! بدبختی عظیمی است که در این شرایط حتا دیده‌بانی، مراقبی در کوچه، پشت در خانه یا در حیاط منزل گمارده نشده باشد. بطوری که ورود مأمورین به منزل و حتا اتاق توجه صاحبخانه را جلب نکند. کمتر نظیر این بی خردی، این بی خبری دیده شده است.

۶— «مختاری» می گفت ما فکر می کردیم «عباسی» فولاد نیست و تصور می کردیم اگر مجبور به اقرار شود چند افسر غیرمسئول را اسم خواهد برد. فرض کنیم این تصور بجا و درست بوده بسیار خوب! آیا این افسران غیرمسئولی که شما فکر می کردید ممکن است وسیله‌ی «عباسی» لو داده بشوند چه کسانی بودند؟ آیا باید تمام افسران عضو ساده را در نظر بگیریم و خطر را متوجه آنها بدانیم؟ که در این صورت خطر لو رفتن خیلی وسعت می گیرد و یا عده‌ی معینی را.

آیا این عده‌ی معین مشخص بودند؟ و آیا به آنها در مورد این که اقداماتی را از قبیل پاک کردن منزل و تعطیل کردن کار سازمانی و قطع تماس برای مدتی مثلا تا رهایی «عباسی» به عمل بیآورند توجهی داده شده بود؟ من یک عضو ساده حتا از گرفتاری «عباسی» هم اطلاع نداشتم. اصلا

ممکن نیست حد چنین کاری را تعیین کرد که چه کسانی لو داده خواهند شد با این که «عباسی» متجاوز از ۲۵۰ نفر از ماها را به اسم و رسم می‌شناخت.

۷— «مختاری» می‌گفت بعد از دستگیری «عباسی»، دکتر «جودت» که رابط کمیته‌ی نظامی با کمیته‌ی مرکزی بوده دفترچه‌های رمز را از مخفیگاه او برد ولی پس از هفت روز پس آورد. چرا؟ مگر خطر منتفی شده بود. اصلا وقتی که موفق نشده بودید با «عباسی» تماس بگیرید چه دلیل برای از بین رفتن خطر در دست داشتید که کار را در مخفیگاه او بدون کوچکترین اقدام احتیاطی از سرگرفتند؟ فقط به صرف این که شایع بود که می‌خواهند با گرفتن تنفرنامه «عباسی» را آزاد سازند؟ و اگر هیئت دبیران تشکیل جلسه می‌داده برای بررسی این مسئله بوده است که آیا دادن تنفرنامه صلاح هست یا نیست؟

زهی تصور باطل، زهی خیال پوچ! به قول مرحوم «ایرج میرزا»: «دو دست او درون پیچه اش بود— دو دستم بند در ماهیچه اش بود.» «رکن دو و فرمانداری نظامی با مهارت و دقت مشغول تهیه مقدمات یک حمله بزرگ، و مادر کشاکش این که دادن تنفرنامه مجاز است یا نه! آیا این غفلت زدگی نتیجه‌ی چیزی جز عدم درک واقعیت‌ها آنهم واقعیت‌های با این آشکاری نیست؟»

«از سازمان نظامی ۲۷ نفر اعدام شدند. آنها در حالی که شعار می‌دادند، اشعار انقلابی می‌خواندند و ایمان خلل ناپذیرشان را به آرمان‌های انسانی خود در آخرین لحظات حیات تأیید و تأکید می‌کردند، به استقبال مرگ شتافتند. آنها در واپسین دقایق زندگی آرزو کردند که مبارزه‌ی ملت ایران در راه آزادی توفیق یابد و «بر روی استخوان‌های آنها ملتی خوشبخت پایکوبی کند.»[1] و آخرین کلام سرگرد «ارسطو سروشیان» که هنوز در گوش ملت ما زنگ می‌زند و به ما هشدار می‌دهد چنین بود: «رفقا! راه ما حق است. اگر اشتباهاتی شده به حساب نادرستی راه نگذارید، با کوشش و اتحاد خود آنرا جبران کنید و انتقام ما را بگیرید!»

«درود به آنان که خون گرامی خود را به خاطر سربلندی وطن بپای ملت ایران ریختند و به عنوان طلایه‌داران نهضت مقدس و ملی ما در نبرد با دشمن قهرمانانه مردند تا ما به نیروی عشق و شجاعت آنها جریان را از نو بسازیم. جهانی استوار بر پایه‌ی عدالت و برابری؛ تا انسان ناگزیر نباشد بخاطر شرف به پیشواز مرگ بشتابد!»[2]

چنان که دیدیم سنگینی بار شکست نهضت ملی بیش از همه بردوش رهبران «حزب توده‌ی ایران» است زیرا آنها تنها نیروی متشکلی را که می‌توانست کودتای نظامی استعمارگران و مزدوران ایرانی آنها را درهم شکند و نهضت ملی ضداستعماری ایران را از خطر شکست نجات دهد دست بسته به دشمنان ملت تسلیم کردند و ثمره مبارزات و فداکاری‌های مردم ما را به هدر دادند.

۱— گفتار ستوان یکم هوایی «منوچهر مختاری گلپایگانی». پیش از اعدام.

۲— از یادداشت‌های زندان یک افسر عضو سازمان نظامی.

بازماندگان رهبری «حزب توده‌ی ایران» این «سرداران بی‌سپاه» در برابر کلیه‌ی خطاهای جبران‌ناپذیر خود بسادگی می‌گویند که «اشتباه کرده‌اند». اما به قول یکی از نویسندگان جوان «شاید هیچ واژه‌ای را در زبان فارسی نتوان یافت که به اندازه‌ی واژه‌ی «اشتباه» این چنین دو پهلو نارسا و ناخوانا با معنی عینی و واقعی آن بکار برده شود. این کلمه‌ی کشدار می‌تواند از کوچکترین خطای حواس فرد تا بزرگترین خیانت ملی را در برگیرد و می‌توان آنرا در هر جا برای راحت کردن خود و ساده کردن قضیه بکار برد بی آن که مسئله ای را روشن کند...»[1]

با کشف سازمان نظامی ستون فقرات «حزب توده‌ی ایران» شکسته شد و در مدت زمان محدودی چاپخانه‌های حزبی، مخفیگاه‌ها، سلاح‌ها و اکثریت قاطع کادرهای حزب از بالا تا پائین به چنگ فرمانداری نظامی افتادند و از هیئت اجرائیه پنج نفری حزب سه نفر (دکتر «یزدی»، دکتر «بهرامی»، مهندس «علوی») دستگیر شدند و دو نفر دکتر «کیانوری»، دکتر «جودت» به خارج از ایران فرار کردند.

اما دکتر محمد «بهرامی» که در مقام دبیرکل «حزب توده‌ی ایران» می‌بایست مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ننگین و شرم‌آور ترجیح می‌داد، نوشتن تنفرنامه‌ی مشهوری مبنی براین که «در آلمان از روی سادگی اغفال شده و به دام کمونیسم بین‌المللی افتاده» و بعد از شهریور ۱۳۲۰ «یکی از بانیان بیگانه‌پرست توده شده» و «در تمام جریانات حزب خائن توده دخیل و ناظر بوده» اما وی «کم تقصیرترین فرد عضو کمیته‌ی مرکزی بوده» به نام دبیرکل حزب «خطاب به بقایای افراد معدود دستگیر نشده‌ی حزب» اعلام داشت:

«۱— آن چند نفر معدود از مخفی‌ها که هنوز دستگیر نشده‌اند صلاح کارشان در این است که فورا خودشان را به مقامات انتظامی معرفی کرده هر چه در اختیار دارند تحویل داده و اطلاعات خودشان را تسلیم کنند. مخصوصا «خسرو روزبه»، «علی متقی». شما باید بدانید که دیر یا زود دستگیر خواهید شد. نمونه‌ی کار من باید سرمشق همه باشد. بلافاصله بعد از دستگیر شدن فقط یکجا را بلد بودم و آنجا مخفیگاه مهندس «علوی» بود که محل تشکیل جلسات هیئت اجرائیه هم بود. فورا در جیپ نشسته آنجا را شخصا به مقامات انتظامی نشان داده و در نتیجه مهندس «علوی» هم گرفتار و حزب کاملا بدون رهبری شد.

۲— تمام کوپل‌های[2] باقیمانده و کسانی که از بقیه مخفیگاه‌ها اطلاع دارند فورا جریان را به اطلاع فرمانداری نظامی برسانند. با عرض تنفرنامه.

۳— کادرهای درجه ۳ و افراد ساده لااقل تماس خودشان را قطع کرده دنبال کار و زندگی خود بروند.

۱— کتاب «سپیدار» چاپ تبریز ۱۳۵٤ «رابطهٔ دیالک‌تیکی اشتباه و تعمد» «پرویز بابایی»

۲— خانواده‌هایی که منزل خود را در اختیار کادرهای مخفی قرار داده بودند.

۴— در باب سازمان جوانان توصیه‌ی «احمد سمیعی» دبیر اول سازمان را تأیید کرده و به نام رابط سابق کمیته‌ی مرکزی سازمان جوانان توصیه‌ی انحلال کامل بقایای آن سازمان متلاشی را می کنم. در خاتمه با کمال سرمشاری از خاکپای همایونی طلب عفو دارم وقول می دهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که شغل جان نثار است ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقمه‌ی جاسوسی و خیانت بدهان خود و فرزندانم نخواهم گذاشت. از مقامات دولتی و انتظامی هم طلب عفو می کنم و قول می دهم غیر از مطالبی که تا بحال درباره‌ی خیانت‌ها و جاسوسی ها و آدمکشی ها و بیگانه‌پرستی های حزب منفور توده عرض کرده‌ام بقیه‌ی مطالب را نیز فاش کرده در آتیه تا جان در بدن دارم از منویات شاهنشاه معظم پیروی و با دستگاه انتظامی همکاری کنم.»[1]

با دستگیری «خسرو روزبه» این فرزند قهرمان ملت ایران، که در اثر خیانت به دام فرمانداری نظامی تهران افتاد و تا واپسین دم شجاعانه و قهرمانانه از آرمان‌های خود دفاع کرد، سازمان «حزب توده‌ی ایران» به معنای واقعی کلمه متلاشی شد.

«خسرو روزبه» به عنوان آخرین سخن در دادگاه نظامی چنین گفت:

«...اگر من در محضر دادگاه با صراحت هر چه تمامتر از عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خودم دفاع کردم نه برای آن بود که بطور مطلق مرگ را شربتی شیرین و گوارا می دانم. مردن به هر حال ناگوار است، بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده، امید به آینده‌ای روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن به هر قیمت و به هر شرط نیز شایسته‌ی انسان‌ها نیست. زیرا هرگز راه نباید هدف را منتفی سازد.

...هر کس وظیفه‌ی تاریخی مشخصی دارد. «عباسی» وظیفه داشت بمیرد و حرف نزند. ولی من وظیفه دارم بمیرم و حرف بزنم... من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. «بهرامی»ها «قریشی»ها و مخصوصا «عباسی» از سیر تا پیاز گفته بودند. حتا مطالبی که فقط دو نفر از آن واقف بودند مثلا فقط من و «عباسی» از آن اطلاع داشتیم افشا شده بود حجم اطلاعات دستگاه به راستی ده برابر مجموعه‌ی اطلاعات من بود... من به این سبب در ایران ماندم تا علیرغم همه‌ی خطرات جانی کاری را که امثال «یزدی»ها و «بهرامی»ها و «قریشی»ها و «شرمینی»ها انجام نداده بودند انجام دهم. —در حلقه‌ی کارزار جان دادن بهتر که گریختن به نامردی—.»

«خسرو» به میثاق خود وفادار ماند و با سربلندی، شهامت و افتخار مرگ را استقبال کرد و نام خود را در تاریخ ملت ما جاودانه ساخت.

چنان که گذشت «حزب توده ایران» که طی دوران فعالیت خود به بزرگترین سازمان

۱— تنفرنامه‌ی دکتر «محمد بهرامی» دبیرکل «حزب توده‌ی ایران» به نقل ازکتاب «سیرکمونیسم درایران» صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰.

سیاسی پیشرو کشور ما مبدل شد و مردم ایران را با طرز تفکر علمی آشنا ساخت اصول تشکیلاتی و فعالیت جمعی و اسلوب مبارزه‌ی علنی و مخفی را در کشور ما رایج کرد، به سبب داشتن رهبرانی که صلاحیت و شایستگی رهبری چنین حزبی را نداشتند با وجود توده‌ی حزبی متشکل از زبده‌ترین، فداکارترین و فهیم‌ترین فرزندان خلق —افرادی که در کلیه‌ی مبارزات مظهر و نمونه‌ی فداکاری‌ها و شایستگی‌ها بودند— در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران چه از نظر سازمانی و چه از لحاظ فکری به شکست و اضمحلال کشانده شد.

رهبران «حزب توده‌ی ایران» تاوان خطاها و کجروی‌ها، سستی‌ها و خودخواهی‌ها، کوته‌بینی‌ها و بی‌لیاقتی‌های خود را با اضمحلال حزب پرداختند. اما مردم ایران که حاصل قربانی‌ها و جانبازی‌های نسلی از پرارج‌ترین فرزندان خود را به دست رهبرانی ناصالح و نالایق بیهوده از دست داده بودند، هرگز آنها را نبخشید. اینک مردم ایران باید با طی راهی پرشکنجه و عذاب و با نثار جان عزیزترین و ارجمندترین فرزندان خودگذشته‌ها را جبران کنند تا به کسب ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و نعمت آزادی نائل شوند.

اما با کمال تاسف بازماندگان چنین «دستگاه رهبری عالیقدری!» پس از کودتای ۲۸ مرداد به خارج پناه برده با غصب نام «حزب توده‌ی ایران» مدعی رهبری مبارزات مردم ایران شدند. و حاصل این «رهبری» آن که آنها حتا نتوانستند تعداد قلیلی از اعضاء سابق حزب را که هنوز اعتقاد و ایمانی به آنها داشتند به راه صحیح هدایت کنند و در مدت بیست و اند سالی که از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد این «رهبران» —که معلوم نیست کدام توده‌ی حزبی آنها را به رهبری برگزیده— با ارزیابی‌های غلط و نادرست، دنباله‌روی‌های کورکورانه، کجروی‌ها و کوته‌بینی‌های خود کسانی را که با نیتی پاک و با ایمان و صداقت به دنبال آنها روان بودند یا گمراه ساختند و یا تسلیم دژخیمان پلیس کردند.

حال آن که اگر آنان در برابر خلق ایران و سرنوشت مردم این سرزمین کوچکترین مسئولیتی احساس می‌کردند، اگر هنوز آخرین شعله‌های آزادیخواهی در دلشان خاموش نشده بود و اگر ابرهای سیاه خودخواهی و کوردلی وجدانشان را تیره و تار نساخته بود، می‌بایست به کفاره‌ی قسمت کوچکی از گناهان گذشته دست از سر مردم ما بر می‌داشتند و از سر راه جنبش نوین آزادی مردم ایران کنار می‌گرفتند. بدیهی است چنان که این «سرداران بی‌سپاه» خود به میل و رغبت از سر راه مبارزات خلق کنار نروند، تاریخ به وضعی رسواتر و ننگین‌تر آنها را به دور خواهد ریخت.

فصل دوازدهم

کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد

کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد، که با سر پرستی و دخالت مستقیم دولت امریکا انجام پذیرفت. «محمد رضاشاه» را، که با فضاحت و رسوایی از کشور ما فرار کرده بود، به ایران باز گردانیده و مجددا به تخت سلطنت نشانید تا به دست او ملت ما را به زنجیر کشیده به غارت ثروت‌های ملی ما ادامه دهد و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما را لگدکوب سازد.

به همین منظور هنوز چند روزی از کودتا نگذشته بود که ژنرال «آیزنهاور» رئیس جمهور امریکا کسی که در پاسخ درخواست کمک دکتر «مصدق» نوشت: «...هرگاه دول متحده بخواهد به میزان معتنابهی از طریق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی امریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است.» با صدور اعلامیه‌ای مبلغ ٤٥ میلیون دلار به دولت کودتا کمک فوری داد.

اینک دولت «زاهدی» وظیفه داشت که با سرکوبی نهضت ملی ایران، محیط آماده‌ای برای انجام مقاصد آزمندانه و غارتگرانه‌ی امپریالیست‌های انگلیس و امریکا فراهم سازد و چنین محیطی با حبس و تبعید و اعدام آزادیخواهان فراهم شد. سپس زیر سایه‌ی سرنیزه‌های حکومت کودتا «انتخاباتی» انجام یافت که اکثریت کرسی های مجلس شورا و مجلس سنا را نصیب جیره خواران استعمار و عمال ارتجاع ساخت تا دولت «زاهدی» بتواند «مسئله نفت» را به سود امپریالیست‌ها و به زیان ملت ایران «حل کند.»

حکومت کودتا به عنوان اولین قدم در این راه ابتدا روابط سیاسی بین ایران و انگلستان را برقرار ساخت و روز ١٤ آذر ماه سال ۱۳۳۲ سخنگوی دولت اظهار داشت که از این ساعت روابط سیاسی بین دولت‌های ایران و انگلستان دوباره برقرار است. در این باره اعلامیه‌ی مشترک دولت‌های ایران و امریکا چنین می گفت: «دولتین انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را برقرار سازند و هر یک بزودی سفیر به کشور دیگر اعزام دارند. سپس در نزدیک ترین موقعی که مورد موافقت طرفین باشد، درباب حل اختلافات مربوط به نفت که اخیرا موجب تیرگی روابط بین آنها

شده بود شروع به مذاکرات کنند و به این طریق دوستی دیرینه‌ی خود را برقرار و تحکیم سازند. دولتین اطمینان دارند که با حسن‌نیت به راه حلی می‌توان رسید **که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص منابع طبیعی کشورشان ملحوظ و شرافت و مصالح و منافع طرفین براساس عدل و انصاف تأمین شود.»**[۱]

برای تصاحب و بهره‌برداری از منابع نفتی ایران دولت‌های انگلیس و امریکا کنسرسیومی مرکب از شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا فرانسه و هلند و شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) تشکیل دادند. اما توافق بر سر غارت ثروت ملی ما یا به اصطلاح «تقسیم عادلانهٔ شکار» یکسال بطول انجامید.

قبل از سقوط حکومت دکتر «مصدق» شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان از نظر حقوق بین‌المللی در چنین شرایطی قرار داشتند:

مجامع صلاحیتدار بین‌المللی نظیر شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان داوری لاهه صحت اقدام دولت ایران را در ملی کردن صنعت نفت خود، که ناشی از حق حاکمیت هر کشوری است، تأیید کرده بودند و اقدامات دولت انگلیس برای توقیف کشتی‌های حامل نفت ایران در دادگاه‌های «توکیو» و «ونیز» شکست خورده و دولت ایران در آن دادگاه‌ها حاکم شده بود.

لذا برای دولت انگلستان از نظر حقوقی و قضایی جز مراجعه به دادگاه‌های کشور ما برای تعیین و دریافت غرامت تأسیسات نفتی خود راه دیگری باقی نبود و هیچ مرجع صالح بین‌المللی ادعای شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان را مبنی بر غرامت «از دست رفتن کسب و کار» یا «عدم النفع» قانونی نمی‌شمرد چنان که در سال ۱۹۳۸ هنگام ملی شدن نفت در مکزیک به امریکایی ها تعلق نگرفت.

اما توفیق ملت ایران در اعمال حق حاکمیت ملی خود و به دست گرفتن اداره‌ی صنعت نفت کشور، لطمات بزرگی به منافع ظالمانه و غارتگرانه‌ی دولت‌های انگلیس و امریکا در خاورمیانه و در سراسر جهان وارد می‌ساخت. لذا آنها با ساقط کردن حکومت ملی دکتر «مصدق» و باز گرداندن «محمدرضا پهلوی» —که برای حفظ تاج و تخت خود حاضر به هر گونه حاتم بخشی از کیسه‌ی ملت فقیر ما بود— نهضت ملی مردم ایران را درهم شکسته، تسلط استعمارگرانه خود را دو باره در کشور ما استوار ساختند.

گفتیم که دولت‌های امریکا و انگلیس برای بهره‌برداری از نفت ایران به تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت پرداختند، که هشت کمپانی بزرگ نفتی جهان در آن شرکت داشتند، و سهام کنسرسیوم نیز بترتیب زیر تقسیم می‌شد: استاندارد او یل نیوجرسی ۸٪ سوکونی واکیوم ۸٪ استاندار او یل کالیفرنیا ۸٪ گلف او یل ۸٪ شرکت تکزاس ۸٪ بدین ترتیب ۴۰٪ نصیب شرکت‌های

۱— کتاب «تاریخ ملی شدن صنعت نفت» نوشته‌ی «فواد روحانی». صفحه‌ی ۴۹۴ —تکیه بر روی کلمات از ماست.

نفتی امریکا شد. شرکت نفت انگلیس و ایران ۴۰٪ شرکت هلندی رو یال داچ شل ۱۴٪ و شرکت نفت فرانسه ۶٪.

و چون شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) دو پنجم از سهام شرکت رو یال داچ شل را دارا بود لذا آن شرکت رو یهمرفته مالک ۴۵/۶ سهام کنسرسیوم شد. ضمنا با توجه به این که «انگلیس ها در شرکت نفت امریکایی گلف او یل نیز سهیم بودند و با شرکت نفت فرانسه هم که ۲۳/۵ درصد شرکت «عراق پترولیوم» را داشت مشارکت و هم آهنگی داشتند.»[1] بنابراین شرکت نفت انگلیس و ایران بزرگترین سهامدار کنسرسیوم شد.

از طرف دیگر «به دنبال تشکیل کنسرسیوم عده‌ای از شرکت‌های نفت مستقل و نسبتا کوچک امریکایی در مقام اعتراض برآمدند که چرا ترتیب مر بوط به سهیم شدن امریکا در بهره برداری از نفت ایران منحصر به شرکت‌های بزرگ شده است و چون در آن تاریخ هر پنج شرکت بزرگ به اتهام نقض قوانین ضدّتر است امریکا تحت تعقیب بودند، دولت امریکا نمی خواست مورد این اتهام قرار گیرد که از شرکت های مز بور پشتیبانی می کند و بنابراین در نتیجه اصرار وزارت خارجه امریکا شرکت ها پنچگانه حاضر شدند که هریک، یک سهم ازهشت سهم خود را به تعدادی از شرکت های مستقل واگذار کنند.»[2] ولی موافقت‌نامه هایی که بین شرکت های تشکیل دهنده‌ی کنسرسیوم منعقد شد منتشر نشد و «دالس» وزیر خارجه‌ی امریکا «از افشای مفاد این اسناد به کمیته‌ی پارلمانی امریکا خودداری کرد و اظهار داشت که به عقیده‌ی او این کار در روابط خارجی امریکا تأثیر نامساعد خواهد داشت.»[3]

کنسرسیوم دو شرکت عامل یکی برای امور اکتشاف و تولید و دیگری برای انجام تصفیه طبق قوانین هلند تشکیل داده و در ایران به ثبت رسانید. این دو شرکت کلیه عملیات اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل و نقل را به عهده گرفتند. این شرکت ها در حقیقت عامل کنسرسیوم بودند نه عامل شرکت ملی نفت ایران. زیرا سرمایه‌ی آنها از طرف کنسرسیوم تأمین می شد و دستور عمل نیز از کنسرسیوم می گرفتند.[4]

هم زمان با تشکیل کنسرسیوم و زدو بندهایی که در خارج و داخل کشور برای اعطای امتیازی جدید به کنسرسیوم بین المللی نفت جریان داشت، فرستادگان امریکا و انگلیس از جمله «هربرت هوور» مشاور امور نفتی وزارت خارجه‌ی امریکا ادعا می کردند که «شرکت های امریکایی نفع بازرگانی در بهره برداری از نفت ایران ندارند ولی دولت امریکا حاضر است نظر به مقتضیات سیاسی

۱ــ از نطق سناتور «رضاعلی دیوان بیگی» در مجلس سنا هنگام طرح قرارداد با کنسرسیوم در آن مجلس صفحه‌ی ۷۲. این نطق از روزنامه رسمی کشور استخراج و به صورت کتابچه‌ای منتشر شده است.

۲ــ «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، «فواد روحانی»، صفحه‌ی ۴۶۳.

۳ــ همان کتاب صفحه‌ی ۴۶۲.

۴ــ همان کتاب صفحه‌ی ۴۶۶.

به آنها فشار آورد که داخل در عملیات نفت ایران بشوند.»[۱] و «تورکیلدریبر» (Torkild Rieber) کارشناس نفت که دولت ایران وی را به عنوان مشاور به ایران دعوت کرده بود و به نوشته‌ی «فواد روحانی»: «در واقع مشاور بی‌طرف نبود بلکه توجیه کننده و مدافع نظریات کنسرسیوم بود»[۲] «کرارا می گفت دولت ایران در وضعی نیست که بتواند چانه بزند چون دنیا دیگر احتیاجی به نفت ایران ندارد و اگر فشار دولت امریکا به علل سیاسی نبود شرکت‌های نفتی امریکا به هیچ‌وجه به نفت ایران علاقمند نمی شدند.»[۳]

دولت «زاهدی» نیز به عنوان بلندگو و مدافع منافع امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی مطالب بالا را عینا تکرار می کرد و با استفاده از رادیوی دولتی و مطبوعات وابسته به دولت، آنها را بخورد مردم می داد. مثلا دکتر «علی امینی» وزیر دارایی کابینه‌ی کودتا در موقع انتشار اعلامیه‌ی مشترک ایران و کنسرسیوم گفت: «بازار دنیا از نفت اشباع شده و نفت کویت و عراق جای نفت ایران را گرفته و دیگر از نظر اقتصادی به نفت ایران احتیاجی نیست.»[۴]

و رادیوی تهران ادعای سالوسانه و عوامفریبانه‌ی شرکت‌های بزرگ نفتی را شب و روز تکرار کرده، می گفت: علت این که «دولت‌های امریکا و انگلیس برای بهره‌برداری مجدد از منابع نفت ایران پیشقدم شده‌اند، فقط از جهت کمک و مساعدت به ایران است، تا در حال حاضر کمونیسم بواسطه‌ی فقر و استیصال ایرانی ها در این کشور ریشه ندواند.»[۵]

اما وزیر سوخت انگلستان، در اشاره به انعقاد قرارداد جدید نفت با ایران، اظهار می داشت: «...باید به ملت انگلیس مژده دهم در این روزها، که نفت ایران مجددا به دست ما بجریان افتاد، خواهد توانست خیلی خیلی ازآن استفاده کند و کمبود سوخت خود را، که بیش از سه سال بود در نتیجه‌ی ملی شدن نفت در ایران پدید آمده بود، جبران کند.»[۶]

و «نیوزیک» می نوشت: «اکنون دیگر ترس آن نیست که حل مسئله نفت ایران وضع همسایگان تولید کننده‌ی نفت را دچار مخاطره سازد. برخلاف انتظار کاهش میزان تولید در هیچ یک از کشورهای خاورمیانه عملی نخواهد شد. افزایش سالیانه‌ی ۱۵ میلیون تن در مصرف نیمکره شمالی، محصول نفت ایران را جذب خواهد کرد.»[۷]

سپهبد «زاهدی» نخست‌وزیر کودتا هنگام تقدیم لایحه نفت به مجلس مدعی شد که

۱— «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، صفحه‌ی ۴۲۲.

۲— همان کتاب، صفحه‌ی ۴۲۶.

۳— همان کتاب، صفحه‌ی ۴۳۰.

۴— از نطق سناتور «لسانی» در مجلس سنا، صفحه‌ی ۵۲.

۵— نطق سناتور «دیوان بیگی» در مجلس سنا صفحه‌ی ۱۱۶.

۶— نطق سناتور «لسانی» صفحه‌ی ۵۶.

۷— نطق سناتور «دیوان بیگی» صفحات ۹۱ و ۹۲.

«امتیازی به کسی داده نشده و عهدنامه‌ای تنظیم نشده است» و «ایران مالک بلامنازع تأسیسات عظیم و پرقیمت نفت» است.[۱] لایحه‌ی اعطای امتیاز به کنسرسیوم نیز به منظور اغفال و گمراه، ساختن مردم تحت عنوان «قرارداد فروش نفت و گاز» تقدیم مجلس شد.

اما کنسرسیوم با عنوان مذکور، که آن مؤسسه را مانند خریدار عادی و رابطه‌ی ایران و کنسرسیوم را رابطه‌ی بایع و مشتری قلمداد می کرد، موافقت نکرد و اظهار داشت که «دولت ایران می تواند خود هر نامی که مصلحت بداند روی لایحه‌ی قرار داد بگذارد» ولی در متن انگلیسی عنوان موافقت‌نامه‌ی ایران و کنسرسیوم « Agreement oil یعنی قرارداد نفت» ذکر شد و حق الامتیاز پرداختی به ایران نیز: «پرداخت مشخص» نام گرفت.[۲] با توجه به این که ماده‌ی ٤٨ قرارداد می گوید: «...هرگاه بین دو متن فارسی و انگلیسی اختلافی در مورد حقوق و وظایف طرفین پیدا شود متن انگلیسی معتبر خواهد بود»[۳] کوچکترین شبهه ای نیست که دولت کودتا، چنان‌که شرح آن خواهد آمد، با واگذاری اختیار اکتشاف، استخراج و تصفیه یا کلا بهره‌برداری نفت جنوب به کنسرسیوم، امتیازنامه‌ی ننگینی به ملت ما تحمیل کرد که بمراتب بدتر از امتیازنامه‌ی ۱۹۳۳ و حتا امتیازهای دول همجوار نظیر عراق و عربستان سعودی بود.

دکتر «امینی» وزیر دارایی دولت کودتا که نقش دلال استعمارگران انگلیس و امریکا را در واگذاری این امتیاز بازی می کرد، درمقدمه‌ی نطق خود در مجلس گفت: «ما موفق شدیم قرارداد را به نفع ملت ایران در چارچوب قانون ملی شدن نفت که مظهر مبارزات قهرمانانه‌ی ملت است تنظیم کنیم.»[٤] اما این قرارداد ثمره‌ی مبارزات قهرمانانه‌ی ملت ایران را پایمال می کرد و خط بطلان بر قانون ملی شدن صنعت نفت در کشور ما می کشید.

قانون ملی شدن صنعت نفت می گوید: «به نام سعادت ملت ایران کلیه‌ی عملیات اکتشاف استخراج و تصفیه و بهره‌برداری نفت در سراسر کشور باید کاملاً در دست ایرانی ها و دولت ایران قرار گیرد.» بند ج از قانون سی ام مهر ماه سال ۱۳۲٦ واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آنرا به شرکت‌های خارجی مطلقا منع می کند و قانون نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ چنین مقرر می دارد: «شرکتی به نام شرکت ملی نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می شود که دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات آن نامحدود.»

حال به‌بینیم چگونه این قرارداد در چارچوب قانون ملی شدن نفت قرار دارد: ماده‌ی ٤ قرارداد

۱ــ از نطق «محمد درخشش» در مجلس شورایملی صفحه‌ی ۹٤.

۲ــ «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، «فواد روحانی» صفحات ٤٤٤ و ٤٤٦.

۳ــ کتاب سفید (تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران) نشریه شرکت ملی نفت ایران، اسفندماه ۱۳٤٤ صفحه‌ی ٤۰.

٤ــ نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه‌ی ۷٤.

«فروش نفت و گاز» حاکی از این است که شرکت‌های عامل در مدت این قرارداد کلیه‌ی حقوق و اختیارات برای انجام اکتشاف و تولید و تصفیه و صدور نفت را دارا هستند.

...و حقوق مربوط به شرکت ملی نفت ایران در ناحیه عملیات کنسرسیوم باید طوری تعدیل شود که با مقررات این قرارداد تطبیق کند.»[۱]

«کنسرسیوم علاوه بر اکتشاف و حفاری و استخراج و تصفیه نفت و تهیه محصولات دیگر و ضبط و ربط تأسیسات نفتی موجود کلیه حقوق و اختیارات لازمه را دارا خواهد بود که چه در داخل حوزه‌ی عملیات و چه در خارج ناحیه عملیات خـــود از تمام اراضی و مواد معدنی دیگر متعلق به شرکت ملی نفت و اراضی متعلق به دولت ایران که احتیاج داشته باشد، استفاده‌ی بلاشرط مجانی و مانع الغیر کند. همین‌طور از هر آبی که روی زمین یا زیرزمینی یا در حال عبور از زمین‌ها بوده باشد استفاده کند و در همه جا شرکت ملی نفت ایران مکلف است اگر آب و زمین متعلق به مالکین خصوصی حتا مورد احتیاج مالک بوده باشد بدون تأخیر آن اراضی و میاه را برای شرکت‌های عامل کنسرسیوم خریداری یا اجاره کند و بهای آن هم نباید از قیمت بازار یا اجاره بهای معمولی تجاوز کند و آن اراضی و میاه باید بدون هیچ گونه قید و شرطی به عنوان داشتن حقوق و بدون هیچ گونه پرداخت دیگری تا آخر مدت قرارداد در تصرف شرکت‌های عامل باشد.»[۲]

به علاوه به‌موجب ماده‌ی ٤ قرارداد اختیارات وسیعی برای «ایجاد خطوط آهن و بنادر و سرویس‌های تلفن و تلگراف بی‌سیم و تسهیلات مربوط به هواپیمایی **«در ایران»** به کنسرسیوم واگذار شده است. استفاده از این اختیارات منوط به موافقت قبلی و کتبی ایران است ولی دولت ایران نباید «بدون دلیل موجه از موافقت مزبور خودداری یا در اعلام این موافقت تأخیر کند.»[۳]

قرارداد مزبور وظایف شرکت ملی نفت را در ماده‌ی ۱۷ بشرح زیر تعیین می کند: شرکت ملی نفت ایران عملیات غیرصنعتی از قبیل خانه‌سازی، راه سازی و راه‌داری، بهداشت و رفاه اجتماعی اداره کردن تالارهای غذاخوری و رستوران‌ها و فروشگاه‌های البسه، حفظ اموال، تنظیم وسایل نقلیه عمومی و فراهم ساختن آب و برق مورد مصرف اهالی و هرگونه کارهای دیگری را که ارتباط مستقیم با بهره‌برداری و استخراج و تصفیه و صدور نفت نداشته باشد عهده‌دار خواهد بود.[٤] و درست به این سبب لزوم تغییر اساسنامه شرکت ملی نفت احساس شد و «سهام السلطان بیات» مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به خبرنگاران مطبوعات گفت: «چون بایستی اساسنامه شرکت ملی نفت طوری باشد که با قرارداد کنسرسیوم و اختیاراتی که به دو شرکت عامل داده می‌شود، مطابقت داشته باشد لذا هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت با تشریک مساعی آقای وزیر دارایی مشغول تغییر در اساسنامه‌ی

۱ــ کتاب سفید نفت، ۱۳٤٤ صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

۲ــ از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه‌ی ۸۰.

۳ــ «کتاب سفید نفت» ۱۳٤٤. صفحات ۲۰ و ۲۱.

٤ــ همان کتاب صفحات ۲۷ و ۲۸.

شرکت شده است.»[۱]

چنان که می بینیم قراردادی که به نام «فروش نفت و گاز» با کنسرسیوم منعقد شد، قانون ملی شدن صنعت نفت را پایمال کرده، آنرا به یک قالب بی‌محتوی مبدل ساخت و از شرکت ملی نفت ایران خلع ید کرده، آنرا به خدمتگزاری کنسرسیوم درآورد. وگرنه منابع زیرزمینی هر کشوری اصولا ملی است، یعنی مالکیت آن در دست دولت است و این بهره‌برداری از آن منابع است که ملی می شود. لذا واگذاری اختیار بهره‌برداری از آن منابع جز اعطای امتیاز چیز دیگری نبود.

امتیازنامه ای که به نام «قرارداد فروش نفت و گاز»، زیر سایه‌ی سرنیزه‌های حکومت کودتا بر ملت ما تحمیل شد، حق حاکمیت ملی ما را لگدکوب ساخت، و موادی از تصویب مجلس شورای ملی گذرانید تا از نسل های آینده‌ی ملت ما نیز سلب اختیار کند.

در این باره ماده‌ی ٤١ قرارداد چنین می گوید: «هیچ گونه اقدام قانونگذاری یا اداری اعم از مستقیم یا غیرمستقیم یا عمل از هر قبیل از طرف ایران یا مقامات دولتی در ایران (اعم از مرکزی و محلی) این قرارداد را الغاء نخواهد ساخت و در مقررات آن اصلاح یا تغییری به عمل نخواهد آورد و مخل حسن اجرای مقررات آن نخواهد شد.»[۲]

اما وضع قانون از بارزترین نمونه‌های حق حاکمیت هر ملتی است. لذا هیچ مجلس قانونگزاری نمی تواند حق حاکمیت ملتی را ولو برای مدتی محدود سلب کند. جالب توجه است که «هربرت هوور» که خود از پایه گذاران قرارداد کنسرسیوم بین المللی نفت بود در سال ۱۹٤۸ با اشاره به ماده‌ی ۲۱ قرارداد نفت ۱۹۳۳ که می گوید: «...این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه بوسیله‌ی هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری یا عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.»[۳] ضمن گزارش خود صراحتا به دولت ایران چنین نوشته: «هیچ دولت و ملتی از حق حکومت خود استعفا نمی دهد، لذا ماده‌ی ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ بواسطه‌ی این که مغایر است با حق حاکمیت ایران باطل و کان لم یکن است.»[٤]

بدیهی است اگر ماده‌ی ۲۱ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ مانع از الغاء این قرارداد شود مسلما ماده‌ی ٤١ قرارداد کنسرسیوم نیز نمی تواند از لغو این قرارداد ننگین، که به گفته سناتور «دیوان بیگی» در مجلس سنا «...ولو در به این پاشنه بچرخد ملت ایران برای قرارداد» «پیچ— امینی» «ارزشی قائل نیست و به هیچ وجه خود را مسئول تعهدات ناشیه از آن نمی داند!»[٥] جلوگیری کند.

قرارداد «فروش نفت و گاز» برای شرکت‌های نفتی امریکا و انگلیس در کشور ما حقوق

۱— از نطق سناتور «دیوان بیگی» صفحات ۷۵ و ۷٦.

۲— «کتاب سفید» نفت صفحه‌ی ۳۷.

۳— «کتاب سفید» نفت صفحه‌ی ۱۱.

٤— از نطق سناتور «دیوان بیگی»، صفحه‌ی ۱۲٦.

٥— از نطق سناتور «دیوان بیگی»، صفحه‌ی ۱۲۷.

خارج مملکتی یعنی نوعی کاپیتولاسیون را به رسمیت شناخت و به آنها اجازه داد که در صورت بروز اختلاف به دادگاه‌های کشورهای دیگر مراجعه کنند.[۱] حال آن که حق حاکمیت ملی ایجاب می‌کند که در صورت پیش آمدن اختلاف بین دولت ایران و شرکت‌های عامل نفت که مباشر و کارگزار آن دولت است به دادگاه‌های کشور مراجعه شود. ذکر این نکته ضروری است که «در اغلب ممالک مشرق زمین مثل ترکیه و اسرائیل و پاکستان و هندوستان که بهره‌برداری از نفت طبق قوانین مخصوص توسط شرکت‌های خارجی انجام می‌گیرد. در صورت بروز اختلاف، آن شرکت‌ها حق رجوع به حکمیت یا دادگاه‌های خارجی را ندارند و باید به مراجع قضایی محلی رجوع کنند.»[۲]

اما دولت کودتا برخلاف حق حاکمیت ملی ما پذیرفت که اولا شرکت‌های عامل نفت طبق قوانین هلند تأسیس و دفتر مرکزی آنها در آن کشور قرار گیرد تا خواه ناخواه هنگام بروز اختلاف رسیدگی در محاکم هلند انجام پذیرد و ثانیا تغییر مقررات قرارداد «متکی بر اصول مورد تصدیق ملل متمدن باشد» و چون «اصول مشترک بین کشورهای متمدن به هیچ‌وجه معین و روشن نیست مبنایی که برای تشخیص معنی قرارداد معین شده به اندازه‌ای کشدار و قابل انعطاف است که داور تقریبا هر چه را بخواهد می‌تواند در قالب مأخذ مذکور در قرارداد ریخته و بعنوان اصول حقوقی مورد قبول کشورهای متمدن توجیه کند.»[۳]

حدود حوزه‌ی امتیاز و شعاع عملیات کنسرسیوم خیلی بیشتر از حوزه‌ی فعالیت شرکت سابق نفت تعیین شد. زیرا علاوه بر قسمتی از خاک بلوچستان قسمت جنوبی استان کرمان تمام استان فارس قسمت جنوبی استان دهم اصفهان و تمام استان‌های خوزستان و لرستان و بروجرد و ملایر و صفحات جنوبی، کرمانشاهان، جزایر خارک و خارکو، شعیب و هندورابی و کیش و قشم و هنگام و هرمز و ناحیه‌ای که در داخل خطی سه میل فاصله در دریا از پست‌ترین جزر هر یک از این جزایر واقع است (فلات قاره)» در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت.[٤]

یا همان‌طور که سناتور «دیوان بیگی» در مجلس سنا گفت: «می‌بینیم از حلب تا کاشمر میدان سلطان سنجر است.» ماده‌ی ٤۹ امتیازنامه مدت قرارداد را ۲۵ سال از تاریخ اجرا تعیین می‌کند. اما در حقیقت امر مدت قرارداد چهل سال است یعنی دو سال هم بیشتر از مدت باقیماندهٔ قرارداد ۱۹۳۳! زیرا کنسرسیوم می‌تواند با یک اخطار قبلی مدت قرارداد را سه دوره‌ی پنج ساله تمدید کند و این اختیار یکطرفه و منحصر به کنسرسیوم است. یعنی دولت ایران نمی‌تواند با تمدید سه دوره‌ی پنجاساله‌ی مزبور موافقت نکند و مجبور از قبول آن است. لکن سپهبد «زاهدی» نخست‌وزیر کودتا در جلسه‌ی مشترک هیئت رئیسه‌ی مجلسین درباره‌ی محاسن تمدید قرارداد اظهار نظر «داهیانه‌ای!»

۱ــ مواد ٤٤، ٥٤، ٥۲ قرارداد.

۲ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی» صفحه‌ی ۱۱۹.

۳ــ «تایخ ملی شدن صنعت نفت»، «فواد روحانی»، صفحه‌ی ٤٥۹.

٤ــ «کتاب سفید نفت»ــ ضمیمه‌ی یک ناحیه‌ی عملیات صفحه‌ی ٤۳.

کرده و چنین گفته: «با تمدید قرارداد در واقع کلاه سرانگلیس ها و امریکایی ها رفته برای این که تا هفت هشت سال دیگر نیروی اتم جای سوخت نفت را در دنیا می گیرد و ذخایر نفت ایران بی مصرف می ماند در این صورت پس از ده سال هر چه از کنسرسیوم بگیریم وجهی است باز یافتی؟!»[۱]

در باره‌ی نحوه‌ی نظارت دولت ایران در عملیات شرکت های عامل نفت جزء دال ماده‌ی سوم قرارداد چنین مقرر می دارد: از هفت نفر اعضای هیئت مدیره هر یک از شرکت‌های عامل دو نفر ایرانی خواهند بود. این دو نفر مسئولیت اجرایی نداشته فقط در جلسات هیئت مدیره شرکت خواهند کرد. اما خواهند توانست هرگونه اطلاعاتی که برای انجام وظیفه‌ی مدیریت لازم داشته باشند، از شرکت‌ها دریافت دارند.[۲] به قول سناتور «دیوان بیگی» بسیار خوب دو نفر نماینده‌ی ما فرضا که دست نشانده‌ی خودشان نباشد در مقابل پنج نفر آنها چطور می توانند هنگام اخذ تصمیمات منافع ایران را حفظ کنند؟ دکتر «امینی» وزیر دارایی دولت کودتا جواب این سؤال را چنین داده: «گرچه از نظر کمیت ما در اکثریت نیستیم ولی از لحاظ کیفیت و معنوی در اکثریت هستیم!»[۳] کدام معنو یت؟! در باره‌ی چگونگی اعمال نظارت دولت ایران در عملیات شرکت‌های عامل بند ۱ جزء ح ماده‌ی چهار قرارداد می گو ید: «اعمال نظارت بصورتی نخواهد بود که مانع پیشرفت یا موجب بطوء جریان عملیات شرکت‌های عامل بشود یا اثر سوء در این عملیات ببخشد.»[۴] اما معلوم نیست چگونه رسیدگی به محاسبات و آگاهی بر میزان واقعی استخراج نفت خام و مقدار نفت تصفیه شده و تطبیق آنها با دفاتر شرکت و جلوگیری از حسابسازی و تقلب می تواند مانع پیشرفت عملیات صنعتی شرکتهای عامل شده یا سوء اثر در آن عملیات داشته باشد. و چون تشخیص این که مدیران ایرانی ضمن انجام نظارت مانع پیشرفت کار یا کندی عملیات شرکت‌های عامل شده‌اند با کنسرسیوم است کاملا روشن است که ذکر «نظارت ایران بر عملیات» در قرارداد تعارفی بیش نیست و عملا هیچ گونه نظارتی وجود نخواهد داشت.

هنگام طرح لایحه‌ی قرارداد با کنسرسیوم در مجلس سنا مهندس «شریف امامی» سناتور انتخابی تهران برای اثبات این که قرارداد حاضر بدتر و ننگین تر از قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ است، این دو قرارداد را با هم مقایسه کرده نتیجه گرفت که «هر جا در قرارداد ۱۹۳۳ قیدی برای عملیات شرکت بوده در قرارداد فعلی اسقاط شده و هرجا آزادی عملی برای دولت ایران بود آن آزادی سلب شده و در قراردادی که در سرنوشت یک ملت لااقل چهل سال تأثیر دارد هر جا محدودیتی برای دولت ایران و شرکت ملی نفت بوده با الفاظ صریح بیان شده و در هر مورد که پای منافع کنسرسیوم در کار بوده الفاظ مبهم و کشدار بکار رفته است یا قید شده که حقوق و اختیارات کنسرسیوم منحصر به آنها

۱ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی».

۲ــ «کتاب سفید نفت»، صفحه‌ی ۲۰.

۳ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی»، صفحه‌ی ۷۹.

٤ــ «کتاب سفید نفت»، صفحه‌ی ۲۱.

که ذکر شد نخواهد بود. یا آن که اگر کنسرسیوم فلان چیز را خواست باید با موافقت ایران باشد ولی ایران مخالفت نخواهد کرد و امثال اینها.»[۱]

حال به بینیم در برابر واگذاری چنین امتیازی ننگین، چه چیزی عاید ملت ایران شد؟آن‌چه می‌توان گفت این که ملت ایران در سایه‌ی حکومت کودتا هم منابع نفتی خود را تسلیم غارتگران امریکایی و انگلیسی کرد و هم غرامت پرداخت یا به قول مشهور هم چوب خورد و هم پیاز.

هنگام تشکیل کنسرسیوم، شرکت‌های نفتی امریکا قرارداد ۱۹۳۳ و «حق کسب و کار» شرکت نفت انگلیس و ایران را تا سال ۱۹۹۳ در کشور ما به رسمیت شناختند و برای ۱۰۰٪ سهام امتیازی که در اختیار آن شرکت بود، مبلغ یک میلیارد دلار سرقفلی معین کردند. از این سرقفلی ٤۰٪ سهام را بصورت سهم در اختیارات شرکت مز بور قرار دادند و برای ٦۰٪ بقیهٔ پرداخت ٦۰۰ میلیون دلار به آن شرکت را تعهد کردند. روزنامه‌ی «تایمز» لندن با اشاره به این مطلب چنین نوشت: «مبلغی که قرار است شرکت‌های عضو کنسرسیوم بابت تأسیسات نفت ایران به شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند هنوز بطورقطع معلوم نیست. ولی این مبلغ ممکن است بالغ بر ۲۱٤ میلیون لیره یعنی در حدود ٦۰۰ میلیون دلار شود و در واقع توافق در مورد پرداخت این مبلغ به شرکت انگلو ایرانیان و هم‌چنین تأدیه ۲۵ میلیون لیره بابت غرامت از جانب ایران موجب شده است که شرکت سابق برای تجدید فعالیت در ایران رضایت بدهد.»[۲]

و خبرگزاری «فرانسه» از نیو یورک نحوه‌ی پرداخت این سرقفلی را به این گونه شرح داد: «شرکت سابق نفت مبلغ ششصد میلیون دلار از هفت کمپانی که در کنسرسیوم شرکت دارند خواهد گرفت. به این ترتیب که به محض تصو یب قرارداد از طرف مجلسین ایران شرکت‌های مز بور مبلغ نود میلیون دلار در سه نو بت به شرکت سابق خواهند پرداخت و پانصد میلیون دلار بقیه را در عرض ۳۵ یا ٤۰ سال خواهند پرداخت و شرکت سابق از هر چلیک نفت که از ایران صادر خواهد شد یک دهم دلار می گیرد تا مبلغ ششصد میلیون دلار مستهلک شود. حساب کرده‌اند در عرض چهل سال آینده ده میلیارد باریل[۳] یعنی ده هزار میلیون چلیک نفت ببرند تا این ششصد میلیون دلار استهلاک شود. شرکت نفت فرانسه که دارای ٦ درصد کلیه اسهام کنسرسیوم است مبلغ شصت میلیون دلار به شرکت سابق خواهد پرداخت که ۹ میلیون دلار آن در اولین سال پرداخت می شود.»[٤]

اما دکتر «امینی» وزیر دارایی در مجلس گفت که «اساسا یک میلیارد دلاری در بین نیست و در قرارداد هم چنین مطلبی نیست و اگر خودشان با هم قراری گذاشته باشند به ما مر بوط

۱ــ نطق سناتور «شریف امامی» در مجلس سنا، مستخرجه از روزنامه‌ی رسمی کشور، صفحه‌ی ۱۳۸.

۲ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی» صفحه‌ی ۸۹.

۳ــ هفت و نیم باریل تقریبا یک تن می شود.

٤ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی»، صفحه‌ی ۹۰ و ۸۹.

نیست.!»[۱]

در صورتی که مبلغ مزبور به دلیل بهره‌برداری از نفت ایران پرداخت می شد و اگر بهره‌برداری و استفاده از نفت ایران در بین نبود شرکت‌های امریکایی فرانسوی و هلندی چه جریمه‌ای به شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پرداختند؟ چنان که روزنامه‌ی «پترولیوم تایمز»، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵٤، حقیقت امر را آشکار ساخته، نوشت: «ایران به خیال خود یک غرامت ناچیزی می‌پردازد، غافل از این که مبلغ بسیار بزرگتری را نیز که کنسرسیوم به شرکت «انگلو ایرانیان» می دهد باید بتدریج ایران بپردازد.»[۲]

با توجه به این که قبل از سقوط حکومت دکتر «مصدق» مراجع بین المللی برای شرکت نفت انگلیس و ایران جز دریافت غرامت تأسیسات نفتی حق دیگری قائل نبودند، اگر دولت ایران می خواست امتیاز نفت جنوب را به شرکت‌های خارجی واگذار کند، سرقفلی یا پذیره‌ی پرداختی بابت آن امتیاز منحصرا به دولت ایران تعلق می گرفت نه شرکت نفت انگلیس و ایران.

اما ملت ایران نه فقط از این حق مسلم محروم شد و نتوانست مطالبات خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران وصول کند، بلکه مبلغ ۱٤۳ میلیون لیره تقریبا ٤۰۰ میلیون دلار نیز غرامت پرداخت. اینک به اختصار اقلام مهم مطالبات دولت ایران را که شرکت نفت جنوب ملزم به پرداخت آنها بود نام می بریم:

۱ــ سهم منافع ایران بابت تفاوت قیمت نفتی که به دریاداری انگلستان فروخته شده و به طور محرمانه تخفیف قابل ملاحظه‌ای داده شده بود که «حسین مکی» ضمن سخنرانی خود در مجلس شورایملی میزان آنرا با استناد به اسناد و ارقام یکصد و بیست میلیون لیره (۳۳٦,۰۰۰,۰۰۰ دلار) تعین کرده است.

۲ــ سهم ایران در شرکت‌های تابعه و مؤسسات خارج از ایران و حساب استهلاک‌ها و ذخیره‌ها که قیمت ۳۷ مؤسسه بزرگ آن در بدترین زمان یک میلیارد لیره تقویم شده و بیست درصد آن حقا سهم ایران است (۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره تقریبا معادل ۵٦۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار)

۳ــ بهای هشت میلیون و پانصد هزار تن مواد نفتی که از تاریخ ملی شدن صنعت نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) تا خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) شرکت نفت جنوب از ایران صادر کرده به اضافه‌ی نفتی که کشتی های انگلیس بدون دادن رسید قاچاق کرده‌اند.

٤ــ ۵۱ میلیون لیره که بابت طلب ایران در ترازنامه‌ی سال ۱۹۵۰ شرکت نفت سابق قید شده بود.

۵ــ مطالبات بابت حقوق گمرگی و مالیات به میزان ٦۰ میلیون لیره (۱٦۸,۰۰۰,۰۰۰

۱ــ از نطق سناتور «لسانی» صفحه‌ی ٦۱.

۲ــ از نطق دکتر «محمود حسابی» رئیس دانشکده‌ی علوم سناتور انتصابی ــ در مجلس سنا.

دلار).

۶— طلب ایران بابت تفاوت قیمت واقعی طلا در بازار لندن و نرخ رسمی. توضیح این که شرکت سابق برخلاف نهی صریح بند ۵ از ماده‌ی ۱۰ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ به جای آن که حقوق متعلق به دولت ایران را در صورت تنزل بهای لیره براساس قیمت طلا در بازار لندن بپردازد نرخ مصنوعی و رسمی را اساس محاسبه قرارداده و از این لحاظ هم حق را ضایع کرده است.

۷— خسارت سه سال محاصره اقتصادی و ممانعت از فروش نفت ایران و لغو یک جانبه‌ی قرارداد بانکی و ضبط اموال خریداری شده از طرف دولت ایران که در حدود ۳۵۰ میلیون لیره (۹۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار) برآورده شده است.

۸— قیمت ۱,۵۰۰,۰۰۰ تن نفت تصفیه شده‌ی موجود در مخازن آبادان که توسط ایرانی ها و به خرج شرکت ملی نفت تصفیه شده بود. کنسرسیوم بدون پرداخت قیمت نفت مذکور آنرا تصرف کرده در عوض تعهد کرد که «در تاریخ انقضای مدت قرارداد همان مقدار نفت خام در مخازن باقی بگذارد.»![1]

از این مطالبات فقط مبلغ ۵۱ میلیون طلب ایران که در ترازنامه سال ۱۹۵۰ شرکت نفت جنوب قید شده بود به حساب ایران منظور و بابت ادعای عدم المنفع و خسارت سه ساله شرکت نفت سابق تهاتر شد.

اینک آن چه دولت ایران بابت غرامت به شرکت نفت سابق پرداخت کرد:

جزء الف از ماده‌ی اول قسمت دوم قرارداد ایران را محکوم به پرداخت ۲۵ میلیون لیره غرامت به شرکت سابق نفت می سازد. اما مبلغ حقیقتی غرامت پرداختی دولت ایران ۱۴۳ بشرح زیر است:

۱— مبلغ ۶۶ میلیون لیره بابت عدم النفع و خساراتی که طی سه سال از ملی شدن صنعت نفت در ایران به شرکت سابق نفت جنوب وارد شده. یعنی دولت ایران قبول کرده است که چون شرکت سابق طی سه سال از ملی شدن صنعت نفت مجبور شده از خارج نفت خریداری کرده، در لندن تصفیه کند و در بازارهای جهانی بفروش برساند. لذا از این راه خسارت زیادی دیده که باید خسارات از کیسه‌ی ملت ایران جبران شود.

۲— مبلغ ۱۰ میلیون لیره بابت تأسیسات نفت کرمانشاه و دستگاه‌های پخش داخلی پرداخت شده تا آن تأسیسات در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گیرد. لکن لزومی به پرداخت این مبلغ وجود نداشت. زیرا اولا این تأسیسات در پیشنهاد «استوکس» بلاعوض به ایران واگذار می شود «آنهم نه برای این که می خواستند ارفاقی در باره‌ی ما کرده باشند؛ بلکه به این مناسبت که قبلا شرکت سابق قیمت آنرا ضمن هزینه‌ی جاری خود و فروش مواد نفتی در ایران استهلاک کرده بود.»

ثانیاً «نگاهداری تأسیسات نفت کرمانشاه برای ننگلیس ها فایده‌ای نداشت. زیرا محصول آن

۱— «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، «فواد روحانی»، صفحه‌ی ۴۷۳.

که در حدود سالی صدهزار تن است قابل توجه نیست و اگر استخراج بیش از این هم ممکن باشد از آن محل دور دست صدورش سودی ندارد.»[۱]

از ۷۶ میلیون لیره مجموع دو قلم فوق الذکر، ۵۱ میلیون لیره که فقط یک مورد از مطالبات ایران را تشکیل می داد کسر شد و ۲۵ میلیون لیره‌ی باقیمانده به نام غرامت پرداختی ایران جزء الف ماده‌ی ۱ قسمت دوم قرارداد گنجانیده شد.

۳ــ ۶۷ میلیون لیره بابت استهلاک تأسیسات نفت جنوب که برابر بند ۱ جزء دال ماده‌ی ۶ قرارداد جزو هزینه‌های جاری کنسرسیوم منظور خواهد شد و «شرکت‌های عامل مبالغ وصولی بابت هزینه‌ی استهلاک تأسیسات ثابت را به هر نحوی که مقتضی بدانند مصرف خواهند کرد.» یعنی مبلغ ۶۷ میلیون بابت تأسیسات نفت جنوب به شرکت سابق پرداخت خواهد شد.

به علاوه برابر بند ۱ جزء هـ ماده‌ی مزبور کلیه‌ی تأسیسات جدیدی که نصب شود یا تعویض هایی که به عمل آید به حساب شرکت ملی نفت ایران گذاشته خواهد شد.

اما دولت ایران با وجود پرداخت غرامت تأسیسات نفت جنوب نه فقط مالک و اختیاردار آن نشد بلکه آن تأسیسات را مجانا و مادام العمر یعنی تا مدتی که قابل استفاده‌اند در اختیار کنسرسیوم قرار داد. این موضوع را «پیج» رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم به خبرنگاران خارجی چنین توضیح داده: «نحوه‌ی عمل شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم مانند آن است که کسی مالک اتومبیلی باشد ولی استفاده از آنرا مادام که قابل استفاده است به دیگری واگذار کند.»[۲]

به همین سبب کنسرسیوم حتا اجازه نداد ایران نفت خامی را که به عنوان حق الامتیاز (پرداخت مشخص) دریافت می کرد در تأسیسات متعلق بخود تصفیه ساخته به مشتریان محدودش بفروشد. «و به این ترتیب اندک رابطه‌ای هم که شرکت ملی نفت ایران با بازارهای خارجی ایجاد کرده بود از میان رفت.»[۳]

نکته‌ی بسیار عبرت انگیزی که باید تمام افراد ملت ما و نسل های آینده این کشور از آن مطلع باشند این است که طی ۴۵ سال یعنی از سال ۱۲۸۸ شمسی که بهره‌برداری از منابع نفت جنوب توسط شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز شد تا سال ۱۳۳۳ عایدات دولت انگلیس از منابع نفتی ما به شرح زیر بوده است:

«۱ــ به دولت انگلیس عاید شده از طریق تفاوت قیمت نفت برای مصرف نیروی دریایی انگلستان ۵۰۰ میلیون دلار.

۲ــ ایضاً به دولت انگلیس پرداخته‌اند بابت مالیات بر درآمد ۱۰۰ میلیون دلار.

۱ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی» در مجلس سنا، صفحات ۸۷ و ۸۸.

۲ــ از نطق سناتور «لسانی» در مجلس سنا صفحه‌ی ۲۲.

۳ــ «تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»، «فواد روحانی» صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹.

۳ــ یکبار دیگر به دولت انگلیس داده شده بابت سود سهام شرکت نفت متعلق به خزانه داری انگلستان ۱۸۰ میلیون دلار.

٤ــ به سایر دارندگان سهام شرکت سود داده شده ۱۷۰ میلیون دلار.

۵ــ نزد شرکت نفت انگلیس و ایران بابت تأسیسات متفرقه در تمام اقطار جهان و نفتکش ها در تمام اقیانوس ها و سرمایه های گذاشته شده در ۱۵۰ شرکت تابعه جهت اکتشافات نفتی و توسعه ی عملیات مانده ۲۷۰۰ میلیون دلار. جمع چهارم میلیارد و پانصد و پنجاه میلیون دلار.»[۱]

اما جمع کل وجوهی که به دولت ایران، مالک اصلی منابع نفتی، پرداخت شده ٤۵۰ میلیون دلار است. و چنان که دیدیم انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نه فقط ٤۰۰ میلیون دلار آنرا بنام غرامت از ما پس گرفت بلکه مبلغ یک میلیارد دلار بابت سرقفلی نیز به حساب ملت ایران برداشت کرد! آن چه از این قرارداد عاید ایران می شد نصف عواید حاصله از نفت بود که ۱۲/۵ درصد آن بصورت حق الامتیاز (پرداخت مشخص) و بقیه به نام مالیات پرداخت می شد. اما کشورهای همسایه ی ما نظیر عراق و عربستان سعودی نیز بی آن که غرامتی پرداخته و یا تأسیسات نفتی را خریده باشند همان نصف عواید از نفت استخراج شده را دریافت می داشتند.

مطلب مهم دیگر این که هم تعیین قیمت نفت در خلیج فارس و هم احتساب هزینه های تولید، هر دو را کنسرسیوم عهده دار و کوچکترین تضمینی وجود نداشت که قیمت تعیین شده قیمت واقعی بوده و در احتساب هزینه ی تولید حسابسازی نشده باشد.

به این ترتیب مسئله نفت ایران به سود استعمارگران امریکا و انگلستان و به زیان ملت ما «حل شد» و به همین مناسبت «آیزنهاور» و «چرچیل» به «محمد رضاشاه» تبریک گفتند. مخصوصا «چرچیل» تأکید کرد که «پشتیبانی اعلیحضرت در حل مسئله نفت اهمیتی شگرف داشته و خواهد داشت.»[۲]

«محمد رضاشاه» نیز که تاج و تختش مدیون کوشش ها و زحمات امپریالیسم امریکا و انگلستان بود، در پاسخ پیام «آیزنهاور» بمناسبت «حل مسئله نفت» نقش خود را در آن مسئله و مراتب سپاسگزاریش را از دولت امریکا به این گونه بیان داشت: «...این امر البته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نائل شود که با توجه به اوضاع فعلی جهان به نظر می رسد تا حد امکان راه حل منصفانه ای برای مسئله ای چنین دشوار باشد.

...از وصف این نکته به حد کفاف برنمی آید که مساعدت امریکا نسبت به ما بسیار بموقع و مفید بوده است. آن حضرت می توانند اطمینان داشته باشند که کمک های ذیقیمتی که حضرت رئیس جمهور شخصا و دولت امریکا و سفیر کبیر شایسته ی آن حضرت آقای «لوی هندرسن» به این

۱ــ از نطق سناتور «دیوان بیگی» در مجلس سنا صفحات ۸٤ و ۸۵.

۲ــ «کیهان» شماره ی ۳۲۵۱، ۳۳/۵/۱۷، از پیام «چرچیل» به شاهنشاه به مناسبت حل مسئله نفت.

منظور کرده‌اند، موجب کمال سپاسگزاری است.»[۱]

دولت کودتا پس از فراغت از «حل مسئلهٔ نفت» با تبعیت از سیاست جنگ سرد دولت امریکا و برای تکمیل خط جبهه‌ی ضدشوروی در خاورمیانه به پیمان نظامی بغداد پیوست[۲] و سپس در سال ۱۳۳۷ یک قرارداد نظامی دو جانبه بین ایران و امریکا در آنکارا به امضا رسید. بر پایه این قرارداد بنا به تقاضای دولت ایران در صورت بروز «تجاوز مستقیم یا غیرمستقیم یعنی در صورت وقوع قیام‌های ملی و اوج جنبش های توده‌ای،دولت امریکا اجازه دارد سپاهیان خود را وارد ایران کند و در سال‌های پس از کودتا به منظور تبدیل کشور ما به پایگاه نظامی امریکا و جلوگیری از نضج و رشد نهضت ملی مردم ایران، دولت امریکا با اعزام مستشاران نظامی و وام‌های سنگین،ارتش ایران را تقویت کرد تا به قول «هوبرت همفری»: «ارتش ایران از برکت کمک های نظامی امریکا آماده‌ی مقابله و سرکوبی جنبش های داخلی باشد.»[۳]

دولت کودتا با نظارت و راهنمایی امریکا «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» یا ساواک را بوجود آورد تا وظیفه‌ی پایمال کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم، تفتیش عقاید و از میان بردن بهترین فرزندان ملت ما را، که خواستار آزادی و استقلال کشور هستند. به عهده گیرد و در سراسر کشور یک سکوت گورستانی برقرار سازد.

اما نه سیاهچال‌ها و شکنجه‌گاه‌های ساواک و نه آدم‌دزدی‌ها و کشتارهای آشکار و پنهانش و نه اقدامات عوامفریبانه‌ی رژیم، نتوانست از اوج گیری نهضت ملی ایران جلوگیری کند.

اینک مردم کشور ما در راه سرنگون کردن رژیم ضدملی ایران مصمم‌تر و قاطع‌تر از همیشه پیش می روند.[۴]

« پایان »

پاشگاه ادبیات

۱– «کیهان و اطلاعات»، مورخه‌ی ۳۳/۵/۱۸. در تنظیم این فصل از نطق «محمد درخشش» در مجلس شورایملی و سخنرانی های سناتور «لسانی». سناتور «دیوان بیگی»، سناتور مهندس «شریف امامی» و سناتور دکتر «محمود حسابی» استفاده شده است. قرارداد با کنسرسیوم در تاریخ ۳۳/۸/۷ به امضاء «شاه» رسیده رسمیت یافت.

۲– این پیمان پس از خروج دولت عراق از آن، نام «سنتو» بخود گرفت.

۳– «از یالتا تا و یتنام» نوشته‌ی «داو ید هوروریتز» متن انگلیسی چاپ لندن ۱۹۶۶ صفحه ۱۹۰.

٤– اوج نو ین نهضت آزادی مردم ایران و «انقلاب سفید»، «محمد رضاشاه» در کتابچه‌ی دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فهرست اعلام

فهرست اسامی اشخاص
فهرست اسامی روزنامه ها، مجلات و کتب

اسامی اشخاص

«آ»

آتاکیشی، ژنرال— ۲۵۳

آجسن— ۵۳۴

آخوندزاده، دکتر— ۳۰۳

آذر، ژنرال— ۴۳۶— ۴۳۹

آذر، سرهنگ— ۲۵۳

آذرپادگان— ۴۴۷

آذری، علی— ۱۴۷— ۱۴۸

آراسته، خسرو— ۲۶۰

آرام— ۲۰۷

آرامش— ۴۰۵

آزاد، عبدالقدیر— ۵۱۸— ۵۲۳— ۵۲۴— ۵۳۳

آشتیانی— ۵۷۷

آشتیانی‌زاده— ۵۵۳

آشتیانی، عباس اقبال— ۳۱

آغا محمّدخان قاجار— ۱۰۴— ۳۵۶

آق اولی— ۸۲

آگاهی، ماژور— ۴۳۹

آگهی، سرهنگ— ۴۳۹

آل احمد، جلال— ۴۷۱— ۴۷۲

آل اسحق، محمد— ۴۲۷

آلن، جرج— ۴۳۹— ۴۸۲— ۴۸۵— ۴۸۶— ۴۹۰— ۴۹۹— ۵۰۷

آوانسیان، آرداشس— ۱۹۲— ۱۹۳— ۲۶۹

آهی، مجید— ۱۴۵— ۲۱۰

آیرم— ۱۰۵— ۱۰۸

آیرون‌ساید، ژنرال— ۵۳— ۵۴— ۵۶— ۱۰۲— ۶۵۵

آیزنهاور، دوایت— ۵۰۹— ۶۲۷— ۶۲۹— ۶۳۸— ۶۴۷— ۶۴۹— ۶۹۷— ۷۱۰

«الف»

ابتهاج، غلامحسین— ۲۱۵— ۳۴۱— ۵۳۷

ابراهیمی، فریدون— ۳۰۷— ۳۱۰— ۳۴۴— ۳۸۸

ابراهیمی ترشیزی، محمد ابراهیم— ۱۵۷

ابواسحقی، سرهنگ— ۴۲۷— ۴۲۸— ۴۲۹— ۴۳۰

ابوالحسنی لاهوبی، یارمحمّد— ۱۱۰

ابریم، دکتر— ۴۷۰— ۴۷۱

اتل— ۹۵

احسانی، مرتضی— ۳۸۵

احمدشاه قاجار— ۳۲— ۵۳— ۵۴— ۵۶— ۵۸

احمدی، دکتر (پزشک)— ۶۷— ۱۴۴— ۱۵۸— ۱۵۹— ۱۶۰— ۱۶۱

احمدی، سپهبد— ۴۰۶— ۶۳۶

احمد، مؤید— ۱۱۲— ۱۱۷

اخوی، سرهنگ— ۴۱۷

ادیب‌السلطنه— ۵۷

ادیسن— ۴۹۸

ارانی، دکتر تقی— ۱۴۸— ۱۵۹— ۲۴۱— ۵۱۵

ارباب، آقامهدی— ۱۲۵

اردبیلی، میرخاص— ۳۱۲

ارسنجانی، حسن— ۴۰۱

ارفع، سرلشگر حسن— ۲۴۳— ۲۵۶— ۲۶۶— ۳۰۷— ۳۱۲— ۳۱۵— ۳۳۵— ۳۴۶— ۳۶۳— ۳۸۵— ۴۱۰— ۴۱۷— ۴۲۶— ۴۵۱

استالین— ۲۱— ۲۳— ۲۸۵— ۲۸۶— ۲۹۵— ۳۳۵— ۳۳۶— ۳۴۷— ۳۶۴— ۳۶۵— ۳۶۹— ۳۷۳— ۳۷۷— ۴۸۴— ۶۷۷

استاین، هاروت— ۸۵

استراتکونا، لرد— ۳۵

استرانک، ویلیام— ۶۰۴

استرایک— ۴۹۱

استوکس— ۵۹۱— ۵۹۲— ۵۹۳

اسدی، سلمان— ۳۶۵

اسفندیاری، حسن— ۹۰— ۱۱۳— ۱۲۹

اسفندیاری، یمین— ۵۲۲— ۵۳۷

اسفندیاری، جمشید— ۲۶۵— ۴۵۵— ۴۹۹

اسکندری، سرگرد— ۲۵۲

اسکندری، سلیمان میرزا— ۱۴۹

اسکندری، ایرج– ۱۸۱– ۱۸۴– ۱۹۱– ۱۹۲– ۳۲۲– ۴۰۶
اسکندری، عباس– ۳۶۲– ۴۲۳– ۴۸۲– ۴۸۳– ۵۱۲– ۵۱۸
اسلامی، مهین– ۵۱۶– ۵۱۷– ۵۲۲
اسمایلز، کلنل– ۵۳
اسمیت، آرمیتاژ– ۳۶– ۳۷– ۴۸– ۵۳– ۶۰
اشرفی– ۲۶۶– ۶۵۳
اصفهانی، آیت‌الله سیدابوالحسن– ۴۲۷
اصلانی، منصور– ۲۶۵
اصلانی، امیرجعفر– ۲۶۵
اعتبار– ۱۱۷
افخمی اردکانی، سروان– ۶۸۹
افراسیاب– ۲۶۲
افشارپور، سرتیپ– ۶۱۸
افشارطوس، سرتیپ– ۶۳۹– ۶۴۰– ۶۴۱– ۶۴۴– ۶۵۵
افشارهوشمند، سرتیپ– ۴۱۷
افکاری، جهانگیر– ۴۷۱
اقبال، دکتر منوچهر– ۴۰۶– ۵۱۴– ۵۳۷– ۵۳۸– ۶۶۰
اقتدار– ۳۲۱
الموتی، نورالدین– ۱۴۹
الهامی– ۳۰۴– ۳۰۹
امامی، نورالدین– ۵۲۱
امامی، جمال– ۳۶۳– ۴۲۶– ۵۵۶– ۵۹۰– ۶۰۳– ۶۰۴– ۶۴۵
امانوردی، حسن– ۴۷۱
امیراحمدی، سپهبد– ۹۴– ۹۵– ۱۶۹– ۴۱۲
امیرانی، علی اصغر– ۵۴۸– ۶۱۰
امیرتیمور– ۱۶۴
امیرخیزی، علی– ۲۷۰– ۴۰۷
امیرشاهی– ۱۸۰
امیر عبدالله (نایب السلطنه)– ۲۰
امیرعلایی– ۴۰۶
امیرعلایی، ع– ۱۴۰
امیرعلایی، ملک عبدالله– ۶۴۰
امیرعلایی، شمس الدین– ۵۲۴– ۵۲۵
امیرهمایون– ۴۲۱
امین الحق، ستوان– ۳۸۸
امین الدوله– ۳۶۱
امین، سرلشگر– ۲۰۰
امین محمّدی، محمّد– ۴۷۱– ۴۷۲
امینی، داود– ۸۶
امینی، ابوالقاسم– ۵۳۷– ۶۴۱– ۶۵۳– ۶۵۴
امینی، دکتر علی– ۷۰۰– ۷۰۱– ۷۰۲– ۷۰۳– ۷۰۵– ۷۰۶
انصاری (مشاورالممالک)– ۵۲
انصاری، صادق– ۴۷۱
انصاری، صادق– ۴۷۱
انتظام– ۹۵– ۲۰۷
انصاری خلخالی، ح– ۳۳۱
انقلاب آذر، خلیل– ۱۹۸
انگجی، سید محمدعلی– ۵۲۳
انگلس– ۴۴۹
انوار، سید یعقوب– ۹۸– ۵۷۸
اورنگی، دکتر– ۳۰۹
اپیکچیان، فتحعلی– ۳۸۷– ۳۸۸
ایدن، آنتونی– ۶۲– ۸۴– ۱۴۷– ۱۵۴– ۲۲۲– ۳۷۴– ۴۸۹– ۴۹۰– ۴۹۴– ۶۰۷– ۶۲۶– ۶۳۸– ۶۳۹– ۶۷۰
ایرانسکی– ۶۲
ایرج میرزا– ۶۹۱
ایزدپناهی، سرباز– ۲۰۲
ایلرس– ۷۳– ۷۶– ۸۵
ایلیف، مستر– ۱۶۷
ایوانف، م.س– ۵۱– ۵۲– ۷۲– ۶۰۸– ۶۴۳– ۶۴۴

«ب»

بابایی، پرویز– ۶۹۲
باتمانقلیچ، سرلشگر– ۴۸۰– ۶۵۰– ۶۸۵– ۶۹۲
باراتوف، ژنرال– ۵۱
بارزانی، ملامصطفی– ۳۳۹– ۴۷۵– ۴۷۶
باغبان، حسین خان– ۳۲۱
باغمیشه، سیف الله خان– ۴۴۷
باقرأف، میرجعفر– ۲۷۰– ۳۳۹– ۴۵۳– ۴۷۷
بالفور– ۶۰
بامداد، مهدی– ۱۲۵
بانوشفیق– ۶۴۸
باوند، سیف الله– ۱۱۳
بایندر، دریادار– ۹۲– ۶۴۰
بختیار، ابوالقاسم– ۴۰۴– ۶۳۴
بختیار، عباس– ۱۵۷– ۱۵۸

بختیار، سرتیپ تیمور– ۴۰۹– ۶۸۳– ۶۸۹
بدر، محمود– ۱۰۳– ۱۰۴– ۱۱۱– ۲۵۵
برنس– ۳۳۴– ۳۳۵– ۳۷۶
برهانی، حبیب‌الله– ۱۱۴
برهانی، رستم کلایی– ۱۱۴
بصیرالسلطنه– ۳۲۵
بقایی، سرلشگر– ۵۸۸
بقایی، دکتر مظفر– ۵۲۳– ۵۲۴– ۵۳۳– ۵۴۸– ۵۶۶– ۵۸۶– ۵۹۷– ۶۱۶– ۶۲۷– ۶۲۹– ۶۴۰– ۶۴۱– ۶۴۴– ۶۴۵
بقراطی، محمود– ۲۷۷– ۴۶۴– ۵۲۴– ۶۳۱
بلگریو– ۴۸۳
بلوچ، سرگرد– ۶۴۰– ۶۴۱
بنش، دکتر– ۴۱
بوذرجمهری، سرلشگر کریم آقا– ۵۹– ۱۰۶– ۱۰۷
بورین، ز رژ. ح.د– ۱۶
بوشهری، جواد– ۵۸۱
بوشهری، امیرهمایون– ۴۱۴– ۴۱۵– ۴۱۷
بوکر– ۶۰۴
بولارد، ر. و– ۹۶
بولارد، سرریدر– ۳۳۴– ۳۳۵– ۳۳۶– ۳۴۶
بوین– ۳۴– ۳۰۲– ۳۳۳– ۳۳۴– ۳۳۵– ۳۳۸– ۳۷۰– ۳۷۳– ۴۱۵– ۴۹۹– ۵۳۴– ۵۴۹
بهارمست، سرلشگر– ۶۳۶
بهبهانی، میرزا محمد– ۱۶۸
بهبهانی، آیت‌الله– ۶۳۵– ۶۳۶– ۶۶۵
بهرامی، دکترمحمد– ۴۶۴– ۵۲۵– ۶۶۷– ۶۹۲– ۶۹۳
بهرامی، قادر– ۳۲۰– ۳۲۱– ۳۲۲
بهرامی، فضل‌الله– ۵۳۷
بهمن– ۶۸۴
بهمن امیر– ۴۱۱– ۴۱۲
بیات (سهام‌السلطان)، مرتضی قلیخان– ۲۰۳– ۲۲۴– ۲۳۱– ۲۴۱– ۳۰۷– ۳۰۸– ۳۰۹– ۷۰۲
بیات‌ماکو، آنس– ۳۴۴
بیدقی، حسین– ۲۶۵
بی‌ریا، محمد– ۲۷۷– ۳۰۷– ۳۰۹– ۴۳۳
بیناب– ۲۳۳

«پ»

پاختیاتوف–۳۲۶
پادگان، صادق– ۲۷۰– ۲۷۱– ۲۷۷– ۲۸۴– ۳۴۴– ۳۸۸– ۴۰۸– ۴۲۴
پارسا– ۶۶۶
پازارگاد– ۱۸۴
پاکروان– ۳۹
پالمر، رابرت روزول– ۱۵
پالیو کای‌تیس– ۱۰۱– ۲۳۵
پت، سرهنگ ا. ر– ۳۲۳
پروین‌السلطنه– ۱۰۹
پرودوم– ۶۰۲
پرون، ارنست– ۵۷۸– ۶۵۳
پژمان، سروان– ۶۴۶
پژوهنده، عبدالعلی– ۳۴۵
پسیان، کلنل محمدتقیخان– ۱۴۸– ۳۲۸– ۳۶۳
پناهی، ژنرال– ۴۰۸
پنبه‌ای، عباسعلی– ۳۴۲
پوروالی، اسماعیل– ۳۰۲– ۳۱۱– ۳۱۳– ۳۱۴– ۳۲۸– ۳۳۰– ۴۲۱
پوریا، ارسلان– ۶۳۱
پولاددژ، سروان– ۶۸۸– ۶۸۹
پهلوی، رضاخان– ۱۵– ۲۵– ۲۶– ۲۷– ۲۸– ۳۰– ۳۱– ۳۳– ۳۷– ۴۱– ۴۳– ۴۸– ۴۹– ۵۰– ۵۴– ۵۶– ۵۷– ۵۸– ۶۰– ۶۱– ۶۲– ۶۳– ۶۴– ۶۵– ۶۶– ۶۷– ۶۸– ۶۹– ۷۱– ۷۲– ۷۳– ۷۷– ۷۸– ۸۳– ۸۴– ۸۵– ۸۶– ۸۷– ۸۹– ۹۱– ۹۲– ۹۳– ۹۴– ۹۶– ۹۷– ۹۸– ۱۰۰– ۱۰۱– ۱۰۲– ۱۰۳– ۱۰۶– ۱۰۸– ۱۱۱– ۱۱۲– ۱۱۳– ۱۱۵– ۱۱۷– ۱۱۸– ۱۱۹– ۱۲۱– ۱۲۲– ۱۲۵– ۱۲۶– ۱۲۷– ۱۲۹– ۱۳۰– ۱۳۱– ۱۳۲– ۱۳۴– ۱۳۵– ۱۳۶– ۱۴۰– ۱۴۲– ۱۴۳– ۱۴۴– ۱۴۵– ۱۴۶– ۱۴۸– ۱۴۹– ۱۵۱– ۱۵۴– ۱۵۵– ۱۵۶– ۱۶۰– ۱۶۸– ۱۷۴– ۱۷۵– ۱۸۶– ۱۹۰– ۱۹۱– ۱۹۲– ۲۰۰– ۲۲۲– ۲۳۲– ۲۳۹– ۲۴۱– ۲۴۷– ۲۴۹– ۲۵۹– ۲۶۰– ۲۶۴– ۲۷۳– ۲۸۰– ۲۸۲– ۲۸۳– ۲۹۳– ۲۹۷– ۳۰۳– ۳۰۸– ۳۴۹– ۳۵۶– ۳۶۱– ۳۶۲– ۴۸۴– ۴۹۳– ۴۹۸– ۵۲۱– ۵۲۲– ۵۳۲– ۵۴۷– ۵۷۸– ۶۵۷– ۶۶۰

پهلوی، محمدرضا– ۶۱– ۹۸– ۹۹– ۱۰۱–
۱۱۸– ۱۲۶– ۱۲۷– ۱۲۹– ۱۳۶– ۱۴۶–
۱۵۱– ۱۶۱– ۱۶۸– ۱۶۹– ۱۷۰– ۱۷۲–
۱۷۳– ۱۸۵– ۱۸۷– ۲۰۳– ۲۴۴– ۲۸۳–
۲۹۹– ۳۰۶– ۳۱۳– ۳۱۹– ۳۴۶– ۳۶۲–
۳۶۳– ۳۸۵– ۳۹۲– ۳۹۳– ۴۳۲– ۴۵۶–
۴۸۷– ۴۹۲– ۴۹۳– ۴۹۴– ۴۹۵– ۴۹۶–
۴۹۷– ۴۹۹– ۵۰۰– ۵۱۱– ۵۱۴– ۵۱۵–
۵۱۹– ۵۲۰– ۵۲۱– ۵۲۳– ۵۲۶– ۵۳۲–
۵۳۵– ۵۴۰– ۵۴۷– ۵۴۸– ۵۵۲– ۵۷۹–
۵۸۱– ۵۸۸– ۵۸۹– ۶۰۳– ۶۰۴– ۶۰۹–
۶۱۰– ۶۱۲– ۶۱۶– ۶۱۷– ۶۱۸– ۶۲۲–
۶۲۳– ۶۲۵– ۶۳۴– ۶۳۵– ۶۳۷– ۶۳۸–
۶۴۴– ۶۴۸– ۶۴۹– ۶۵۱– ۶۵۲– ۶۵۳–
۶۶۵– ۶۶۶– ۶۶۸– ۶۶۹– ۶۹۳– ۶۹۷–
۶۹۸– ۷۱۰– ۷۱۱

پهلوی، شاهپور علیرضا– ۷۷– ۴۹۶– ۴۹۹–
۶۲۲– ۶۳۴– ۶۴۰– ۶۴۱

پهلوی، اشرف– ۱۱۸– ۵۴۷– ۶۰۲– ۶۰۴–
۶۱۰– ۶۱۷– ۶۳۵– ۶۴۸– ۶۴۹– ۶۵۳–
۶۵۸

پهلوی، شمس– ۱۱۸

پهلوی، حمیدرضا– ۶۳۶

پیت، کلنل– ۳۲۱– ۳۲۲

پیچ تیموری، ۷۰۹–

پیرس، سرهنگ ر– ۴۹۰

پیرنظر– ۳۶۵

پیرنیا، حسن– ۱۶۴– ۲۰۷

پیشه‌وری، سیدجعفر– ۱۴۸– ۱۴۹– ۱۸۴–
۱۹۰– ۱۹۱– ۱۹۲– ۲۴۰– ۲۶۳– ۲۶۷–
۲۷۰– ۲۷۱– ۲۷۲– ۲۷۳– ۲۷۷– ۲۸۲–
۲۸۳– ۲۸۴– ۲۸۷– ۲۸۸– ۲۹۲– ۲۹۳–
۲۹۴– ۲۹۵– ۲۹۷– ۲۹۸– ۳۰۰– ۳۰۳–
۳۰۵– ۳۰۷– ۳۰۸– ۳۰۹– ۳۱۰– ۳۱۷–
۳۲۳– ۳۲۴– ۳۲۵– ۳۲۸– ۳۲۹– ۳۴۰–
۳۴۱– ۳۴۳– ۳۴۹– ۳۵۲– ۳۵۶– ۳۵۷–
۳۶۲– ۳۸۷– ۳۸۸– ۳۸۹– ۳۹۱– ۳۹۶–
۳۹۷– ۳۹۸– ۳۹۹– ۴۰۲– ۴۰۹– ۴۱۹–
۴۲۴– ۴۲۵– ۴۳۵– ۴۳۶– ۴۳۸– ۴۴۰–
۴۴۲– ۴۵۱– ۴۵۲– ۴۵۳– ۴۵۴– ۴۵۵–
۴۷۷– ۵۰۷

«ت»

تاج بخش، سرگرد– ۶۳۴
تدین، سیدمحمد– ۸۰– ۱۷۹– ۱۸۸– ۱۸۹–
تراب– ۱۸۶– ۴۰۱– ۴۱۵
تربتی، عماد– ۵۹۰
ترکی، عفیفه– ۳۴۵
ترومن– ۳۷۷– ۴۹۹– ۵۱۸– ۵۲۶– ۵۸۳–
۵۸۵– ۵۸۷– ۵۸۸– ۶۰۲– ۶۰۷– ۶۲۰–
۶۲۱
تریگولی– ۳۹۲– ۵۵۰
تفضّلی، جهانگیر– ۲۶۶– ۲۸۸– ۳۱۱–
۳۱۳– ۳۱۵– ۳۲۷– ۳۳۰– ۳۶۲– ۳۶۵–
۳۶۶
تفضّلی، محمود– ۳۱۱– ۳۳۲
تقی‌زاده، سیدحسن– ۳۴– ۴۱– ۴۶– ۶۱–
۲۱۷– ۳۱۸– ۳۲۳– ۳۴۶– ۴۱۵– ۴۸۹–
۵۱۲– ۵۱۳– ۵۱۹– ۵۳۱– ۵۵۲– ۵۹۴
تمپل– ۴۰۱
تمدن، محمدحسین– ۴۲۲– ۴۶۹– ۶۳۰
تنکابنی، میرزاطاهر– ۱۰۵
توالی، اندریو– ۶۶۹
توپمسون، بون– ۱۷۶
تورنبرگ، ماکس– ۵۵۰– ۵۶۲
توسی– ۲۰۷– ۲۰۸
تولستوی– ۹
توللی، فریدون– ۴۷۲
تیمرمن– ۱۷۶
تیمورتاش– ۳۷– ۳۹– ۴۰– ۱۵۸– ۱۵۹–
۵۹۲
تیموری، ابراهیم– ۳۲– ۱۸۹

«ث»

ثقة‌اسلامی– ۱۹۱– ۳۱۷

«ج»

جاکسون– ۵۸۳
جامی– ۱۰
جاوید، دکتر سلام‌الله– ۳۰۹– ۳۲۷– ۳۶۴–
۳۹۷– ۳۹۸– ۴۰۱– ۴۰۲– ۴۰۸– ۴۰۹–
۴۱۹– ۴۲۵– ۴۲۹– ۴۳۲– ۴۳۳– ۴۳۸–
۴۴۱– ۴۴۲– ۴۴۳– ۴۴۴– ۴۴۵– ۴۵۰–
۴۵۵– ۴۵۶– ۴۵۷
جاویدان، سروان– ۴۴۵

جدی، شمس– ۳۴۵
جعفری، عباس– ۴۴۸
جک من– ۴۰
جلال الملک– ۳۲۵
حمد، محمود– ۴۸۷– ۵۰۷
جمالی، فاضل– ۴۰۱
جمشیدی، عباس– ۱۵۸
جواهری، محمدعلی– ۴۷۱– ۴۷۲
جودت، دکتر– ۲۴۶– ۴۰۵– ۵۲۴– ۶۳۱– ۶۳۸– ۶۶۷– ۶۸۶– ۶۸۷– ۶۹۱– ۶۹۲
جودی، سنوان یکم– ۳۸۴
جهانسوری، باور– ۱۴۴– ۱۵۷
جهانشاه خان (صمصام)– ۴۱۱
جهانشاهلو، دکتر– ۳۳۰– ۳۸۸
جیوانی جنتیل– ۱۵
جیکاک، مستر– ۴۰۱– ۴۱۳

«چ»

چرچیل، سرو بستون– ۲۰– ۲۲– ۲۳– ۳۵– ۴۰– ۴۴– ۴۶– ۸۳– ۱۴۲– ۳۳۳– ۳۷۳– ۳۷۶– ۴۸۴– ۵۹۶– ۶۰۲– ۶۱۹– ۶۲۰– ۶۲۱– ۷۱۰
چشم آذر– ۳۰۴
چمبرلن– ۱۷– ۱۹– ۶۲
چیانکایچک– ۶۱۳

«ح»

حاجی علی دوافروش– ۳۲۶
حاجی اکبر بقال– ۴۴۷
حاجی احتشام– ۲۶۸– ۲۶۹
حاجی انصاری، سرتیپ– ۶۲۴
حاجی مهدی آقا– ۳۲۶– ۳۲۷
حاجی مؤمن اصفهانی– ۱۲۵
حائری، ابوالقاسم– ۱۵۸
حائری زاده– ۵۱۵– ۵۱۸– ۵۲۳– ۵۲۴– ۵۳۳– ۵۴۱– ۶۲۷– ۶۴۴– ۶۴۵
حجازی، سرهنگ– ۴۱۲
حجازی، عبدالحسین– ۶۲۳
حجازی، محمدباقر– ۴۹۴– ۴۹۷– ۵۰۴– ۶۷۵
حریری، حسن– ۱۰۴– ۱۰۵
حسابی، محمود– ۷۰۷– ۷۱۱
حسام وزیری، محمدحسین– ۸۰– ۸۱
حسیبی، مهندس کاظم– ۵۳۳– ۶۰۷– ۶۸۴– ۶۹۰
حسینی، سنوان یکم حیدر– ۲۵۲
حسن کیفی آقاجان– ۱۱۰
حق شناس– ۶۵۲
حق کیفی، کاظم– ۱۰۵– ۱۰۶
حکمت، رضا سردار فاخر– ۱۷۱– ۲۵۵– ۴۱۴– ۴۱۵– ۵۳۳– ۵۳۷– ۵۵۶
حکیمی (حکیم الملک)، ابراهیم– ۲۴۱– ۲۹۸– ۲۹۹– ۳۰۰– ۳۰۲– ۳۰۷– ۳۱۷– ۳۱۸– ۳۳۶– ۳۳۷– ۳۳۸– ۳۴۰– ۳۴۳– ۳۴۵– ۳۴۶– ۳۴۷– ۳۶۲– ۳۶۸– ۴۲۳– ۴۵۱– ۴۸۱– ۴۹۰– ۴۹۷– ۴۹۸– ۵۰۱– ۵۰۳– ۵۱۹– ۵۳۷– ۵۴۷
حباب داوودی– ۴۱۸

«خ»

خادم باشی– ۲۶۶
خامه، انور– ۳۷۱– ۴۷۲
خدیوی– ۳۱۱
خرمدل– ۳۰۴
خروش، دکتر محمّد– ۱۵۸
خسروی، بلوچ– ۳۲۱
خطیبی، حسین– ۶۴۰
خلعتبری، علیقلی– ۱۱۳
خلعتبری، ناصرقلی– ۱۱۳
خلعتبری، (ساعدالممالک)– ۱۰۵
خلعتبری، رحمانقلی– ۱۹۲
خلعتبری، ارسلان– ۲۹– ۶۹– ۱۱۶– ۱۳۲– ۱۳۳– ۱۵۵– ۱۵۹– ۱۷۳– ۳۷۲– ۴۳۰– ۴۷۹– ۵۲۳
خلیل دایی– ۴۴۷
خواجه نوری، ابراهیم– ۵۰۸
خوشباور، کاظم– ۳۴۲– ۳۴۳
خویی، حاج رحیم– ۱۹۱– ۱۹۲
خوئینی، شیخ محمّد– ۴۴۶
خیابانی، شیخ محمّد– ۱۴۷– ۱۴۸– ۲۷۹– ۲۸۰– ۲۹۹– ۳۰۸– ۳۱۷– ۳۱۸– ۳۲۸– ۴۵۲

«د»

دادستان، سرتیپ– ۶۵۰
دارسی، ویلیام– ۳۵– ۴۴– ۴۸– ۴۹

داریوش کبیر– ۳۲– ۲۶۲
داس، حیمر– ۶۰۸
داگلاس، و یلیام– ۳۵۶– ۴۴۶– ۵۰۸– ۵۰۹– ۵۳۹
دالس، آلن– ۶۳۸– ۶۳۹– ۶۴۷– ۶۴۸– ۶۹۹
دانس، مازور– ۴۳۹
دانس، سروان پیاده بهرام– ۳۸۵
داونیان– ۱۴
داودی، حاج مصطفی– ۳۰۶
درخشانی، سرتیپ– ۲۴۳– ۲۶۶– ۳۰۶– ۳۰۷– ۳۱۰– ۳۱۱– ۳۱۳– ۳۱۵– ۳۳۰
درخشی، محمّد– ۷۰۱– ۷۱۱
دری– ۳۶۵
دریفوس– ۷۶– ۷۷– ۸۵– ۵۰۷
دیاعی، رحیم– ۳۴۲– ۳۴۳
دستی، علی– ۳۹– ۵۱– ۵۴– ۵۵– ۶۰– ۹۹– ۱۱۲– ۱۲۷– ۲۴۸– ۲۵۰– ۳۶۳– ۶۰۳
دفتری– ۵۷۷
دستروپل، ژنرال– ۵۱
دوچی، لوئیان– ۳۲۶
دولت آبادی، یحیی– ۶۱
دولتشاهی– ۳۰۷– ۳۰۸
دولفوس– ۷۳
دومن، سرهنگ ف. ک– ۱۷۶
دونالد، ادوارد. گ– ۶۶۹
دونیتز، دریاسالار– ۲۳۹
دهخدا– ۵۹۹
دهقان، احمد– ۲۱۲– ۲۱۳– ۴۸۰
دیبائیان– ۳۴۴– ۴۴۷
دیکسون، ژنرال– ۵۳– ۶۰
دیلمقانی، صادق– ۳۸۸
دیوان بیگی، رضاعلی– ۶۹۹– ۷۰۰– ۷۰۱– ۷۰۲– ۷۰۳– ۷۰۴– ۷۰۵– ۷۰۶– ۷۰۹– ۷۱۰– ۷۱۱
دیوسالار، رحمت الله خان– ۱۰۴
دیوسالار، کمینه ماه سلطان– ۱۰۵

«ذ»

ذکاء الملک، محمدحسین اصفهانی– ۱۲۵
ذوالفقاری– ۳۹۹
ذوالفقاری، محمدخان– ۴۴۶
ذوقی– ۲۶۳

«ر»

رادمنش، دکتر– ۱۸۴– ۱۸۹– ۲۰۸– ۲۰۹– ۲۱۴– ۲۳۰– ۲۳۱– ۲۴۶– ۲۹۱– ۴۰۵– ۴۶۴– ۵۰۶– ۵۲۴
رازی– ۶۲۸
راس، آلبیون– ۵۲۷– ۵۳۳– ۵۳۴– ۵۴۷
راسخ، مصطفی– ۱۴۴– ۱۵۹
رامتین، اکبر– ۴۴۱
راوندی، مرتضی– ۲۹۰
رایدر، اریش– ۱۹
رایس– ۴۹۸
رایین، اسماعیل– ۵۱– ۷۹– ۱۹۵– ۲۰۰– ۳۶۱
رحمانی، علی– ۱۰۹
رحمانی، مازور– ۴۳۹
رحیمی، عزیز– ۶۳۶
رحیمی، عبدالله– ۳۴۴
رحیمیان، غلامحسین– ۲۲۵– ۲۲۶
رحیمیان– ۵۱۸
رزم آرا، حسنعلی– ۲۰۰
رزم آرا، حاجعلی– ۴۱۲– ۴۴۲– ۴۷۵– ۴۷۶– ۴۹۰– ۵۱۳– ۵۱۵– ۵۳۴– ۵۳۵– ۵۳۶– ۵۳۸– ۵۳۹– ۵۴۰– ۵۴۱– ۵۴۲– ۵۴۳– ۵۴۴– ۵۴۶– ۵۴۷– ۵۴۸– ۵۴۹– ۵۵۰– ۵۵۱– ۵۵۲– ۵۷۳– ۶۱۳
رستم کلایی، حسین– ۱۱۴
رستم کلایی، تقی– ۱۱۴
رسدبان دو، محمدخان– ۱۰۹
رسولی، رضا– ۳۱۰
رسولی، مهندس– ۱۹۸
رشاد، محمّد– ۱۷۰– ۱۷۱– ۱۷۲
رشدیه، میرزاحسن– ۲۸۲
رشیدیان– ۱۸۱
رشیدیان، حبیب الله– ۴۱۱– ۴۲۶
رشیدیان، قدرت اللّه– ۴۲۶
رشیدیان، اسدالله– ۴۱۱
رضازاده شفق– ۳۶۵– ۴۸۴– ۴۸۵
رضوی– ۳۶۵
رفیعی– ۱۹۱

رفیعی، محمدتقی— ۲۷۷
رکنی، کیوان— ۱۰۹
رمضان‌یخی— ۶۶۵
روحانی، فواد— ۵۸۳— ۶۹۸— ۶۹۹— ۷۰۰— ۷۰۱— ۷۰۴— ۷۰۸— ۷۰۹
رودبارکی، قاسم— ۱۱۰
روزبه، خسرو— ۶۸۸— ۶۹۲— ۶۹۳
رورولف— ۱۶— ۲۰— ۲۲— ۹۱— ۳۷۳
رورولف، کرمیت— ۶۶۰— ۶۶۵
روسو، روبرت— ۳۱۵
رومل— ۱۹
رونر، هارون ژولیوس— ۳۱— ۳۲— ۳۴
ریاحی، تقی— ۶۴۰— ۶۵۲
ریدلی، سرلشگر س.— ۱۷۶
ریمر، تورکیلد— ۷۰۰
ریس بروپ— ۷۸

«ز»

زاسلاوسکی، د— ۳۷۰
زال‌محمد— ۱۰۳
زاوش، مهندس— ۴۷۲
زاهدی، رضا— ۴۷۲
زاهدی، نصرالله— ۶۴۰
زاهدی، سرلشکر فضل‌الله— ۵۶— ۷۹— ۸۱— ۱۴۶— ۱۵۴— ۲۰۰— ۲۰۲— ۴۱۴— ۴۱۵— ۴۱۶— ۴۲۰— ۴۲۱— ۴۲۲— ۶۲۲— ۶۲۳— ۶۳۴— ۶۳۷— ۶۴۰— ۶۴۱— ۶۴۵— ۶۴۶— ۶۴۹— ۶۵۰— ۶۵۲— ۶۵۴— ۶۵۵— ۶۵۷— ۶۶۰— ۶۶۱— ۶۶۵— ۶۶۶— ۶۷۵— ۶۸۲— ۶۹۷— ۷۰۰— ۷۰۴
زربخت، مرتضی— ۳۸۴
زرّین کفش— ۱۷۷
زمانی— ۳۰۴
زیبایی، سرگرد— ۶۸۸
زیرک‌زاده، مهندس— ۵۲۴— ۶۳۰— ۶۵۲
زینت خانم— ۱۰۹
زنجانی، اسماعیل— ۴۷۲
زند— ۲۵۲
زنگنه، سرهنگ احمد— ۳۰۷— ۳۱۳— ۳۱۴— ۳۱۵
زنگنه، دکتر— ۵۱۸
زهتاب‌فرد، رحیم— ۵۰۷— ۵۰۸

«س»

ساتلیه، ادوارد— ۵۳۵
سانرانی (ناصرالملوک)— ۱۰۹
سانرانی، عبدالعلی— ۱۰۹
سادحیکف— ۳۶۹— ۳۷۸— ۳۷۹— ۳۸۰— ۳۸۱— ۳۸۶— ۳۹۱— ۴۳۹— ۴۵۳— ۴۸۱— ۴۸۴— ۴۸۶— ۵۴۰— ۵۴۷— ۶۲۹
ساری اسماعیل— ۴۴۷
ساعد، فرح‌الله— ۱۱۳
ساعد— ۸۵— ۸۶— ۱۸۳— ۱۸۹— ۲۰۷— ۲۰۹— ۲۱۰— ۲۱۱— ۲۱۳— ۲۱۵— ۲۱۶— ۲۱۸— ۲۱۹— ۲۲۳— ۲۲۴— ۲۲۶— ۲۲۷— ۲۳۱— ۲۳۲— ۲۳۴— ۴۹۱— ۴۹۹— ۵۰۷— ۵۱۲— ۵۱۷— ۵۱۸— ۵۲۴— ۵۲۶— ۵۳۲— ۵۳۳— ۵۴۱— ۶۱۳— ۶۶۰
سالار— ۱۲۷
سالک، محمد— ۴۷۱— ۴۷۲
سانسورچی، آشیخ علی— ۱۲۷
سپهبدی، انوشیروان— ۴۰۶— ۵۳۷
سپهدار— ۵۵— ۵۷— ۵۸
ستارخان— ۲۷۹— ۳۰۳— ۳۱۷— ۳۲۵— ۳۲۶— ۳۲۷— ۳۲۸— ۴۳۶— ۴۵۲— ۴۵۹
سجّادی، دکتر— ۱۰۱— ۵۳۷— ۵۳۸
سردار اسعد، جعفرقلیخان— ۵۴— ۱۰۳— ۱۵۸— ۱۵۹
سردار همایون— ۵۷
سروری— ۱۶۰
سروش، حسن— ۴۵۰— ۴۵۵
سروشیان، ارسطو— ۶۸۵— ۶۹۱
سریه— ۴۴۷
سلطان‌زاده (میکائیلیان، آونس)— ۶۶— ۱۴۸
سلطان‌زاده تبریزی— ۲۶۱— ۲۶۲— ۲۶۳
سلطان‌سنجر— ۷۰۴
سمیعی، احمد — ۶۹۳
سنجابی، کریم— ۵۲۴— ۵۲۵
سواد کوهی، امیرمؤید— ۵۶
سوارسامدی— ۵۴۷
سورنگی، اسدالله— ۱۱۴
سهیلی، سرهنگ— ۱۰۳— ۱۱۴
سهیلی— ۱۷۳— ۱۸۵— ۱۸۷— ۱۸۸— ۱۸۹— ۱۹۰— ۲۰۰— ۵۴۸

ساح، حمید– ۳۶۵
ساح، کلنل کاظم خان– ۵۶
ساسی، دکتر– ۵۰۹
ساهپوش، سرتیپ– ۱۳۱
سیف، سرهنگ– ۲۶۷
سیف آزاد– ۷۴
سیف الدینی، ستوان سوم– ۳۸۴
سیف قاضی، محمدحسین– ۳۳۸– ۳۳۹– ۴۴۴
سیمون، سرجان– ۱۷

«ش»

شاخت، دکتر– ۱۶
شادمان، جلال– ۵۳۷
شاه‌بختی، سپهبد– ۵۰۸– ۶۲۲– ۶۳۶– ۶۵۰
شاهرخ، بهرام– ۷۵– ۷۷– ۷۹
شاهرخ– ۶۶۶
شاهرخ، ارباب کیخسرو– ۱۷۵
شاهرود، باقر– ۱۵۱
شاهقلی، سرگرد– ۵۱۷
شاهنده، عباس– ۱۸۴– ۳۱۱– ۳۱۳– ۳۱۴– ۳۱۷– ۴۸۷
شاهین، تقی– ۳۸۸
شایرر، ویلیام– ۲۲
شایسته، محمد– ۸۴
شایگان، دکتر سیدعلی– ۱۷۶– ۵۱۰– ۵۲۴– ۵۲۵– ۵۴۱– ۶۰۷– ۶۲۶– ۶۲۷– ۶۴۰
شبتن– ۲۳۳
شستری، علی– ۲۶۴– ۲۷۰– ۲۷۱– ۲۷۷– ۳۰۴– ۳۰۶– ۳۴۵– ۳۴۹– ۳۵۶– ۴۰۸– ۴۱۹– ۴۴۲– ۴۴۳– ۴۴۴– ۴۴۵– ۴۵۶– ۴۵۷
شپرد، فرانسیس– ۵۳۶– ۵۴۳– ۵۵۵– ۵۵۶– ۶۰۳
شجاعی، موسی– ۱۵۷
شرمینی– ۶۳۱– ۶۳۲
شریدان– ۱۷۸– ۱۷۹
شریعت‌زاده– ۱۹۱
شریف امامی، جعفر– ۷۰۵– ۷۰۶– ۷۱۱
شعبان بی‌مخ– ۶۶۵
شفایی، کلنل– ۴۳۹
شفاقی، علی– ۲۶۲
شفاقی، سرهنگ– ۴۲۸
شفاقی، سلطانعلی– ۴۴۷
شکاک، عموخان– ۳۳۹
شکوه‌الملک– ۱۰۶
شمس، اسماعیل– ۲۶۴– ۳۴۴
شوادران، بنیامین– ۶۲
شوارتسکف، ژنرال– ۱۷۶– ۳۸۷– ۳۹۷– ۳۹۸– ۴۳۸– ۴۵۱– ۴۹۰– ۶۴۸– ۶۴۹– ۶۵۲– ۶۵۸
شوستر، مورگان– ۳۶۱
شوشتری، محمدعلی– ۵۹۰– ۶۰۴
شولتسه، برنولد– ۷۹– ۸۰– ۸۱– ۸۲– ۱۵۴– ۲۰۰– ۲۰۲
شولنبرگ– ۷۸
شیخ خزعل– ۶۲– ۶۳– ۶۴– ۱۵۸– ۳۸۸– ۴۰۱
شیخ عبدالله– ۴۰۱
شیخ جاسب خزعلی– ۴۰۱
شیخ نورالدین– ۱۰۵
شیروانی– ۲۷– ۱۸۸– ۱۸۹– ۴۱۱– ۴۲۶

«ص»

صاحبدیوانی– ۵۲۲
صارم‌الدوله (اکبر مسعود)– ۱۸۹– ۲۰۳– ۲۴۳– ۳۸۵– ۴۱۱
صالح، اللهیار– ۱۷۰– ۴۰۶– ۵۴۱
صبا، میرزا حسین خان– ۱۲۱
صدر، حسن– ۱۶۱– ۱۶۲– ۳۲۴– ۴۱۸– ۵۱۹
صدرالاشراف (محسن صدر)– ۱۵۶– ۱۶۰– ۱۷۳– ۲۴۱– ۲۴۲– ۲۴۳– ۲۴۷– ۲۴۸– ۲۵۲– ۲۵۳– ۲۵۵– ۲۵۶– ۲۶۶– ۲۶۹– ۲۸۳– ۲۹۰– ۲۹۷– ۲۹۸– ۳۱۶– ۳۲۵– ۳۲۷– ۴۲۳– ۴۵۱– ۴۹۴– ۵۱۹
صدق‌السلطان (مصطفی ساری)– ۲۶۱
صدوقی– ۱۰۹
صفاری، سرپاس– ۴۱۲– ۴۱۴
صفاری، سرتیپ– ۵۰۳– ۵۱۰– ۵۱۴
صفایی لاهیجانی– ۱۰۴
صفوی، نواب– ۵۴۶
صمصام‌السلطنه– ۳۶۸– ۶۳۴
صمصام بختیاری، مرتضی قلیخان– ۲۴۳– ۴۱۱– ۴۱۲

«ض»
ضرغامی، سرلشگر– ۸۹

«ط»
طاهری، دکتر– ۳۱۷– ۳۶۳– ۴۲۶
طالب‌اُف، عبدالرحیم– ۱۵۰
طبا، دکتر– ۵۱۸
طباطبایی، س. م– ۱۲۰– ۱۲۹
طباطبایی، محمّد– ۱۸۴
طباطبایی، میرزا محمدتقی– ۳۲۷
طباطبایی، عباس– ۳۲۰– ۳۲۲
طباطبایی، محیط– ۱۸۴
طباطبایی، سیدضیاءالدّین– ۵۴– ۵۵– ۵۶– ۵۷– ۵۸– ۵۹– ۶۰– ۶۱– ۶۲– ۹۳– ۱۵۱– ۱۵۲– ۱۸۱– ۱۸۳– ۱۸۵– ۱۸۶– ۱۸۷– ۱۸۹– ۱۹۰– ۱۹۱– ۱۹۹– ۲۰۲– ۲۰۳– ۲۱۱– ۲۲۳– ۲۲۶– ۲۲۹– ۲۳۱– ۲۴۰– ۲۴۵– ۲۴۸– ۲۵۱– ۲۵۴– ۲۶۵– ۲۶۶– ۲۶۷– ۲۸۳– ۲۹۰– ۲۹۱– ۲۹۹– ۳۱۲– ۳۱۷– ۳۱۸– ۳۱۹– ۳۶۱– ۳۶۲– ۳۶۳– ۳۶۹– ۳۸۵– ۴۰۴– ۴۲۳– ۴۲۶– ۴۹۴– ۵۴۸– ۵۷۷– ۵۷۸– ۵۹۰– ۶۲۴– ۶۸۷
طبری، احسان– ۱۵۲– ۱۵۳– ۱۹۳– ۲۱۷– ۲۲۱– ۲۵۰– ۴۶۴– ۵۲۴
طیبی– ۱۲۰
طغرایی– ۴۳۹
طلعت– ۱۱۰
طهماسبی– ۵۴۴– ۵۴۶– ۵۴۸
طیب– ۶۶۵

«ظ»
ظفر، امیرحسین– ۴۰۴

«ع»
عابدی، رحیم– ۴۷۲
عامری، جواد– ۸۹– ۳۶۵– ۵۱۸
عباسی، سروان– ۶۸۴– ۶۸۶– ۶۸۷– ۶۸۸– ۶۹۰– ۶۹۱– ۶۹۳
عدالت، سید حسین خان– ۳۲۷
عراقی، اسماعیل– ۱۵۷
عرب– ۵۸۷
عزام پاشا– ۴۰۱
عزت‌پور– ۱۸۴– ۲۱۴
عطایی، مهندس– ۳۳
عظیما، غلامعلی– ۱۷۰– ۱۷۱– ۱۷۲
عظیما، یوسف– ۳۱۰
عظیما، محمّد– ۴۷۱
عظیم خان– ۳۰۳
عظیمی، ژنرال– ۴۴۷
عظیمی، محبوب– ۴۷۱
عقیلی‌پور– ۱۵۷– ۱۵۸
علاء، حسین– ۶۱– ۲۴۴– ۳۰۲– ۳۱۸– ۳۷۸– ۳۷۹– ۳۸۳– ۳۸۵– ۳۹۲– ۵۵۲– ۵۵۳– ۵۵۴– ۵۵۵– ۵۵۶– ۵۵۷– ۵۸۹– ۶۰۴– ۶۳۵– ۶۳۹– ۶۴۱– ۶۴۳
علم، سید مرتضی– ۳۳۱
علم، اسداللّه– ۵۳۷– ۵۴۸– ۶۲۴
علوی، مهندس– ۵۲۴– ۶۶۷– ۶۶۸– ۶۹۲
علوی، سروان– ۶۸۷
علوی، بزرگ– ۱۰۰– ۳۱۱– ۳۲۹
علوی‌مقدم، سرلشگر– ۶۱۶– ۶۱۸– ۶۲۲
علی‌آبادی، جواد– ۸۱
علی مسیو– ۳۲۶
علی ناصر– ۱۰۹
عمادی– ۳۱۴
عمادی، کاظم– ۱۲۰
عمید، سروان– ۶۸۷– ۶۸۸– ۶۹۰
عمیدی نوری– ۶۷– ۶۸– ۱۱۵– ۱۳۱– ۱۳۲– ۱۶۰– ۱۷۰– ۱۸۴– ۳۶۵– ۳۶۶– ۴۱۶– ۴۹۷– ۵۲۴
عین‌الدوله– ۳۶۱– ۶۱۰

«غ»
غروی، آیت‌الله– ۵۲۴

«ف»
فاتح، مصطفی– ۳۴– ۳۷– ۴۰– ۴۲– ۶۴– ۱۱۲– ۱۵۴– ۳۳۶– ۵۳۴
فاطمی، عماد– ۴۱۳
فاطمی، مصباح– ۴۰۱– ۵۳۷
فاطمی، حسین– ۱۸۴– ۵۲۴– ۶۴۰– ۶۵۲– ۶۵۵
فائد، صمد– ۳۱۴

فتاحی– ۱۸٤– ۳۰٤
فتح السلطنه (حسینعلی قراگزلو)– ۷۷– ۷۸
فخرآرایی، ناصر– ۵۱٤– ۵۱٦– ۵۱۷
فداکار– ٤۰۸
فداکار، تقی– ۱۹۸
فداکار، کلنل– ٤۳۹
فرامرزی، عبدالرحمن– ۳۱۸– ۳۱۹– ٤۱۸
فراموشکار، محمد– ۱۵۷
فرانکو، ژنرال فرانسیسکو– ۱۸– ۷۲
فرانکیس، البور– ۵۵٤
فربود، حشمت‌الله– ٤۱۳
فرخ– ۹۵
فرخی یزدی– ۵۲– ۶۷– ۱۲۱– ۱۵۸– ۳۶۲
فرستال– ٤۸۱
فرشچی، حسینعلی– ۱۵۷
فرمانفرمائیان– ۳۱۲– ۳۸۸
فروتن– ۶۳۱
فروتن، دکتر– ۵۲۵
فروتن، غلامحسین– ٤۶٤
فروزان– ۱۱۸– ۱۳۲
فروزش– ۱۸٤– ۳۱۱
فروغی– ٤۱– ۶۳– ۹۲– ۹٤– ۹۵– ۹۷– ۹۸– ۱۰۱– ۱۰۲– ۱۲۰– ۱۲۳– ۱۲۵– ۱۲۶– ۱۲۷– ۱۲۸– ۱۲۹– ۱۳۰– ۱۳۱– ۱۳۳– ۱۳٤– ۱۳۵– ۱۳۶– ۱۳۸– ۱۳۹– ۱٤۰– ۱٤۱– ۱٤۳– ۱٤٤– ۱٤۵– ۱٤۶– ۱۶۳– ۳۱۹
فروهر– ۱۰٤
فروهر، غلامحسین– ۵٤۱– ۵٤۲
فرهمند، م– ۳۰– ۳۲
فرّهی– ۱۰۹
فریاد– ۲۶۵– ٤۷۹– ٤۸۰
فرید، اصلان– ۳٤۲
فریزر– ٤۱
فطن السلطنه مجد– ۵۳۷
فلسفی– ۱۲۱
فوت– ۱۰۶
فولادی، سیف‌الله– ۱۵۷
فون اتر– ۱۵۷
فهیمی (فهیم الملک)– ۲۶۵
فیروز، سرلشگر– ٤۰۶
فیروز، مظفر– ۱۸۵– ۱۸۶– ۱۸۷– ۳۶٤– ۳۸۸– ۳۹٤– ۳۹۶– ٤۰۵– ٤۰۶– ٤۰۹– ٤۱۰– ٤۱۱– ٤۱۲– ٤۱۵– ٤۲۲
فیض، عیسی خان– ۳۷– ۶۰

«ق»

قاسمی، احمد– ۱۹٤– ۲۵۰– ۲۵۳– ۳۶٤– ۶۳۰– ۶۳۱
قاسمی، ابوالفضل– ۳۶۱
قاضی، صدر– ٤۷۵
قاضی محمد– ۳۳۸– ٤۳٤– ٤۷۵– ۵۳۹
قبادیان– ٤۲۲– ۵۲۲
قدیر– ۱۱۰
قریشی، امان‌الله– ٤۲۳– ٤۷۱– ۶۹۳
قریشی، علی– ۱۱٤
قشقایی، محمدناصر– ٤۱٤
قشقایی، ملک منصور– ٤۱٤
قشقایی، محمد حسین خان– ٤۱۲– ٤۱٤– ٤۱۵
قشقایی، ناصر– ۲۰۳– ٤۱۳– ٤۱۵– ٤۱۷– ٤۱۸– ٤۲۰– ٤۲۱
قشقایی، خسرو– ۱۸۸– ۲٤۳– ٤۰٤– ٤۱۱– ٤۱۲– ٤۱٤
قلی، احمد– ٤۱۱– ٤۱۲
قلی اُف– ٤٤٤
قنات‌آبادی، شمس– ۵۸۶
قوام، ابراهیم– ۱۰۱
قوام‌الدوله، میرزا محمد– ۳۶۱
قوام السلطنه (احمد قوام)– ۱۶٤– ۱۶۸– ۱۶۹– ۱۷۰– ۱۷۱– ۱۷۲– ۱۷۳– ۱۷۷– ۱۸۵– ۲٤٤– ۲۹۸– ۲۹۹– ۳۳٤– ۳٤۱– ۳٤۷– ۳۵۹– ۳۶۱– ۳۶۲– ۳۶۳– ۳۶٤– ۳۶۵– ۳۶۸– ۳۶۹– ۳۷۸– ۳۷۹– ۳۸۰– ۳۸۱– ۳۸۲– ۳۸۳– ۳۸۵– ۳۸۶– ۳۸۷– ۳۹۰– ۳۹۱– ۳۹٤– ۳۹۵– ۳۹۸– ۳۹۹– ٤۰۰– ٤۰۲– ٤۰۳– ٤۰۶– ٤۰۷– ٤۰۸– ٤۰۹– ٤۱۰– ٤۱۳– ٤۱٤– ٤۱۵– ٤۱۹– ٤۲۰– ٤۲۱– ٤۲۲– ٤۲۳– ٤۲٤– ٤۲۵– ٤۲۶– ٤۲۸– ٤۲۹– ٤۳۲– ٤۳٤– ٤۳۵– ٤۳۷– ٤۳۸– ٤۳۹– ٤٤۰– ٤٤۱– ٤٤۲– ٤٤۳– ٤۵۰– ٤۵۱– ٤۵۳– ٤۵۶– ٤۷۸– ٤۸۱– ٤۸۲– ٤۸۳– ٤۸٤– ٤۸۵– ٤۸۶– ٤۸۷– ٤۸۸– ٤۸۹– ٤۹٤– ٤۹۷– ٤۹۸–

۵۱۹– ۵۳۷– ۵۷۷– ۵۷۸– ۶۰۴– ۶۱۰–
۶۱۱– ۶۱۲– ۶۱۳– ۶۱۴– ۶۱۵– ۶۱۶–
۶۱۷– ۶۲۷– ۶۶۸
قوام‌الملک شیرازی– ۲۴۳
قوام شیرازی– ۲۰۳– ۳۸۵
قهرمان، سلطان– ۴۳۹
قهرمان، علی– ۴۷۷
قیامی، زین‌العابدین– ۲۷۷– ۳۱۰– ۳۴۴

«ک»

کاتبی– ۳۱۱
کاشانی، سید ابوالقاسم– ۸۰– ۸۱– ۸۲–
۵۰۳– ۵۴۲– ۵۴۶– ۵۴۷– ۵۴۹– ۵۸۱–
۶۰۴– ۶۰۶– ۶۱۱– ۶۱۲– ۶۱۴– ۶۱۷–
۶۲۸– ۶۳۵– ۶۳۹– ۶۴۱– ۶۴۳– ۶۴۵–
۶۷۴
کافتارا دزه– ۲۱۰– ۲۱۲– ۲۱۴– ۲۲۴–
۲۲۶– ۲۲۷– ۲۳۴
کاکس، سر پرسی– ۵۲– ۵۵
کالامبتسف– ۵۲
کامبخش، عبدالصمد– ۲۵– ۲۸– ۱۹۶– ۲۰۹
کامبیز– ۲۶۲
کامران اعلایی، بدرخان– ۵۳۹
کانلی– ۳۷۶
کاویان، جعفر– ۳۰۹
کاویانی، دکتر– ۵۲۴
کاتیل– ۲۲
کای‌تیس، پالیو– ۱۹۷
کبیری– ۳۱۰– ۳۱۶– ۳۳۰
کدمن، جان– ۳۷– ۳۹– ۴۰– ۴۱– ۴۳
کدیسری، ابوالقاسم– ۱۰۵– ۱۰۶
کریتس– ۲۰۷– ۲۰۸
کرزن– ۳۲– ۳۴– ۵۴
کریازین، گئورگی– ۶۳
کسرایی، هادی– ۶۵۳
کسروی، احمد– ۲۸۲– ۳۲۵– ۳۲۶– ۳۲۷
کشاورز، دکتر فریدون– ۱۸۹– ۲۲۵– ۲۴۱–
۲۴۳– ۲۴۸– ۲۵۱– ۲۶۷– ۲۷۰– ۲۹۱–
۴۰۶– ۴۶۳– ۴۶۴– ۵۲۴
کشوری، مرتضی– ۱۱۰– ۱۱۵– ۱۲۱
کلالی، امیرتیمور– ۵۲۳– ۵۹۷
کمال، سرتیپ– ۶۵۰
کنان، جرج– ۴۵۰
کنفسیوس– ۳۵۹
کوجاریانس، آشود– ۶۸۳
کورس– ۱۸۱
کوروش کبیر– ۲۹۲
کیان، دکتر– ۱۸۹
کی استوان، حسین– ۵۲– ۲۲۹– ۲۵۵
کیانوری، نورالدین– ۱۸۲– ۲۴۸– ۲۵۰–
۴۰۸– ۴۶۴– ۶۳۰– ۶۳۱– ۶۶۷– ۶۸۱–
۶۹۲

«گ»

گارنر– ۶۰۲– ۶۰۶
گامونا– ۷۳– ۷۶– ۷۹– ۸۵– ۱۵۴– ۲۰۰
گرزن، سرلشگر– ۶۱۸– ۶۲۲– ۶۳۶– ۶۵۰
گرومیکو– ۳۷۸– ۳۷۹
گری، سرادوارد– ۲۰۳
گریدی، هنری– ۵۳۵– ۵۴۴– ۵۴۷– ۵۶۲–
۵۹۴
گس– ۴۹۸– ۵۱۸– ۵۲۳– ۵۲۶– ۵۳۱–
۵۳۳– ۵۴۱– ۵۴۵
گلد– ۲۴۳– ۴۱۵
گلشائیان– ۵۲۱– ۵۲۳– ۵۳۱– ۵۳۲–
۵۳۳– ۵۴۵– ۵۶۶
گوبلس– ۵۸۷
گورینگ– ۱۶
گوشه گیر– ۶۷
گله داری– ۱۸۹
گیلانشاه سرهنگ– ۴۱۷
گیلانی، رشیدعالی– ۲۰– ۲۱– ۸۱

«ل»

لاری، سید عبدالحسین– ۳۲۸
لاری، حاج سیدعبدالله– ۴۵۲
لاهوبی، حبیب‌الله– ۱۱۰
لاوریتف– ۶۵۰
لسانی، ابوالفضل– ۳۴– ۵۳– ۵۴– ۵۵
لسانی، سناتور– ۷۰۰– ۷۰۷– ۷۰۹– ۷۱۲
لسکی، هارولد– ۳۷۴
لطفی، حسین– ۲۵۹
لمپتون، آی. ک. س– ۱۱۱– ۶۴۸

لنکرانی، شیخ حسین— ٤٥٤
لنکرانی— ۳۸۸
لنکرانی، حسن— ٤۸۰
لنین، ولادیمیر ایلیچ— ۱۸٦— ۲۳۵— ۲۷۲— ۳۲۸— ۳۳۰— ۳۹٦— ٤۸۵
لودن، سر پرسی— ٦۲
لوسونور، امیل— ۵۹
لوی، والتر— ۵٤٤
لویس، ج— ۱٤۲
لیپ‌ما، فرد— ۲۱۳
لیقوانی— ۱۲۰
لیندن بلات— ۷۲

«م»

مارکس— ٤٤۹
مازندی— ٦۵٤
مافی، میرزا هاشمخان— ۱۲۱
ماکسیموف— ۲۲۷— ۳٤۷
ماک گی، جرج— ۵۵٤— ۵٦۲
ماکویی، قاسم— ۱۱۰
مالسون، ژنرال— ۵۱
مالنکف— ٦٤۹
مانی‌پنی— ۲٤۳
ماهونی، سرهنگ توماس. ا— ۱۷٦
مایر، فرانتس— ۷۳— ۷٦— ۷۷— ۷۹— ۸۰— ۸۱— ۸۲— ۸۵— ۱۵٤— ۲۰۰— ۲۰۲
مائوتسه دون— ۱۹۵
مبشری، سرهنگ— ٦۸٤— ٦۸۹
متقی، علی— ٦۳۱— ٦۹۲
متین دفتری— ۱۵٤— ۱٦۰— ٤۸۰— ۵۱٤
مجدالسلطان (لطیفی)— ۱۰۷
مجیدزاده— ۱۱۱
محامد، محمدتقی— ۲٦۸
محتشمی— ۲٦۸
محسنی— ۲٦۳
محقق دوانی، اسماعیل— ٦۸٦— ٦۸۷— ٦۸۸— ٦۸۹— ٦۹۰
محمدعلی شاه— ۵٤— ۲٤۲— ۲۹۲— ۳٦۱— ۵۰۲
محمود، دکتر— ۱۵۸
محمود، محمود— ٤۲
محوی، سرتیپ— ٦۵۰
مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی— ۳۹— ٤۰— ٦۱— ۲۷۹— ۲۹۹— ۳۰۳
مختاری، سرپاس رکن‌الدین— ۸۹— ۹٤— ۹٦— ۱۰٤— ۱۳۲— ۱٤٤— ۱٤۵— ۱۵۵— ۱۵٦— ۱۵۸— ۱۵۹— ۱٦۰— ۱٦۱— ۱٦۲— ۲٤۲
مختاری گلبابگانی، منوچهر— ٦۸٦— ٦۸۷— ٦۸۸— ٦۸۹— ٦۹۰— ٦۹۱
مدرس، سیدحسن— ٦٦— ۱۵۷
مدنی، سروان— ٦۸۷
مدنی، علی‌اکبر— ۱٤۲
مرتضوی، سرهنگ— ٤۲۷— ٤۲۸— ٤۳۹
مرزبان، لطفعلی— ۱۱۳
مری— ۸٤
مزینی، سرتیپ— ٦٤۰
مستشارالدوله (صادق— صادق)— ۳۸۸
مستشاری، سرگرد— ۳۳۰
مستوفی— ۵۷۷
مستوفی، عبدالله— ۲۵۹— ۲٦۰— ۲٦۱— ۲٦۲— ۲٦۳— ۲۸۰
مستوفی‌الممالک— ٦۱
مستوفیان— ۱۵۷
مسعود، محمد— ۵۰۲
مسعودی، قاسم— ۳٦۵
مسعودی، عباس— ۲۷— ۳۹— ۱۱۹— ۱۵۷— ۱٦۹— ۱۷۰— ۱۷۱— ۱۷۲— ۱۸۵— ۲۱۱
مسگر، محمود— ٦٦۵
مشار، یوسف— ۵۲٤
مشاراعظم— ٦۲۷
مشاور، دکتر محمود— ۱۳۸
مشیرالدوله (حسن پیرنیا)— ۳٦— ۵۳— ٦۰— ٦۱— ۱۷۵— ۲۹۹— ۳۱۸— ۵۷۷
مشیردوانی— ۱۸۹
مصباح‌السلطنه (محمدولیخان اسد)— ۱۲٦
مصباح‌زاده— ۱۸۹— ۳۹۳
مصدق، دکتر محمد— ۳۳— ٤۳— ۵۳— ٦۱— ٦۷— ۱۱۱— ۱۲۷— ۱۳۸— ۱٤۱— ۱٤٦— ۱٦٤— ۱۷۵— ۱۷۸— ۱۸۲— ۱۸۳— ۱۸۹— ۱۹۰— ۱۹۱— ۱۹۵— ۲۱۵— ۲۱۸— ۲۲۱— ۲۲٦— ۲۲۷— ۲۲۹— ۲۳۰— ۲۳۱— ۲۳۳— ۲۳۴— ۲۳٦— ۲٤۲— ۲۵۵— ۲۵٦— ۲۵۹— ۳۲۳— ۳۲٤— ۳۳۷— ۳۷۸— ٤۷۹— ٤۸۰— ٤۸۵— ۵۱۲— ۵۲۰— ۵۲۳— ۵۲۵— ۵۲٦—

۵۳۱– ۵۳۲– ۵۴۱– ۵۴۸– ۵۵۴– ۵۵۵–
۵۵۷– ۵۶۰– ۵۶۲– ۵۶۸– ۵۷۲– ۵۷۳–
۵۷۷–۵۷۸– ۵۷۹– ۵۸۰– ۵۸۱– ۵۸۳–
۵۸۴– ۵۸۵– ۵۸۷– ۵۸۸– ۵۸۹– ۵۹۰–
۵۹۱– ۵۹۲– ۵۹۳– ۵۹۴– ۵۹۵– ۵۹۶–
۵۹۸– ۵۹۹– ۶۰۱– ۶۰۲– ۶۰۳– ۶۰۴–
۶۰۵– ۶۰۶– ۶۰۷– ۶۰۸– ۶۰۹– ۶۱۰–
۶۱۱– ۶۱۲– ۶۱۳– ۶۱۴– ۶۱۵– ۶۱۶–
۶۱۷– ۶۱۸– ۶۱۹– ۶۲۰– ۶۲۱– ۶۲۲–
۶۲۳– ۶۲۴– ۶۲۵– ۶۲۶– ۶۲۷– ۶۲۸–
۶۲۹– ۶۳۴– ۶۳۵– ۶۳۶– ۶۳۷– ۶۳۸–
۶۳۹– ۶۴۰– ۶۴۱– ۶۴۲– ۶۴۳– ۶۴۴–
۶۴۵– ۶۶۵– ۶۶۶– ۶۶۷– ۶۶۸– ۶۶۹–
۶۷۰– ۶۷۱– ۶۷۲– ۶۷۳– ۶۷۴– ۶۷۶–
۶۸۲– ۶۹۷– ۶۹۸– ۷۰۷
مظفرالدّین شاه– ۳۵– ۲۹۲– ۵۷۷
معاونیان، احمد– ۱۱۴
معتصم السلطنه– (سیدمهدی فرخ)– ۲۹۷– ۲۹۸
معتمدالسلطنه، میرزاابراهیم– ۳۶۱
معظمی، دکتر– ۱۷۲– ۵۲۳– ۵۳۳– ۶۴۰–
۶۴۵
معین الملک– ۵۷
مغروری، سرتیپ– ۶۶۱
مفدادی– ۱۴۴– ۱۵۸
مقرو یچیان، سیمون– ۳۴۴
مک آرتور– ۵۳۵– ۵۴۰
مکلوی، جان– ۴۹۱
مک لین تاک– ۳۶– ۴۸– ۲۰۰
مکنر– ۶۱۷– ۶۲۶
مکی، حسین– ۳۲– ۵۴– ۵۵– ۵۶– ۵۷–
۵۹– ۱۸۲– ۳۶۲– ۴۹۷– ۵۱۲– ۵۱۵–
۵۱۶– ۵۱۸– ۵۲۲– ۵۲۳– ۵۲۴– ۵۳۲–
۵۳۳– ۵۴۱– ۵۷۸– ۵۸۹– ۶۲۹– ۶۳۷–
۷۰۷
ملک، حسین– ۴۷۱– ۴۷۲
ملک فاروق– ۶۵۵
ملک الشعراء بهار– ۶۴– ۱۸۴– ۲۸۰– ۲۹۲–
۵۷۸
ملک المتکلمین– ۲۴۲
ملک مرزبان (لطفعلیخان سالار)– ۱۰۳– ۱۰۴
ملکه ثریا– ۵۴۷– ۶۵۴
ملکه مادر (تاج الملوک)– ۶۰۲– ۶۰۴– ۶۱۷–
۶۳۵– ۶۴۸
ملکی، احمد– ۱۲۲– ۱۸۴– ۵۲۴
ملکی، خلیل– ۳۴– ۱۹۶– ۲۲۰– ۲۳۱–
۲۴۶– ۴۶۴– ۴۶۹– ۴۷۱– ۴۷۲– ۴۷۴–
۴۷۵– ۶۸۱
ممتاز– ۶۶۶
منتظم الملک، حسینقلی خان– ۱۰۵
منزه، سرتیپ دکتر– ۶۴۰
مشی زاده– ۶۲۲
منصور، سالار– ۳۲۱
منصور، علی– ۸۹– ۹۰– ۹۲– ۵۰۸– ۵۳۳–
۵۳۴– ۵۴۱– ۵۴۶
منوچهری، سرهنگ (آریانا بعدی)–۲۶۶–۶۲۴
مؤتمن الملک– ۱۲۷– ۱۳۸
موثقی– ۲۶۸
مورای– ۲۶۸
مورخ الدوله سپهر– ۳۸۸
مورسیون– ۵۶۶– ۵۸۱
موری، والاس– ۲۴۴– ۳۱۵– ۳۳۱– ۳۳۶–
۳۴۶– ۳۸۲– ۳۸۵– ۴۵۱
موسولینی– ۱۵– ۱۸
موسوی زاده– ۱۸۹– ۴۲۳
موقر، مجید– ۹۱– ۱۲۲
مولوتف، ۷۸– ۳۳۳– ۳۳۴– ۳۶۵– ۳۶۶–
۳۶۹– ۳۷۳– ۴۸۴
موهر، آنتون– ۳۶– ۴۲
مهناش، دکتر جاوید– ۳۰۹– ۳۴۴– ۳۵۶
مهران، محمّد– ۵۵۳
مهران، منوچهر– ۴۶۴
مهنا، تیمسار– ۶۴۰
میدلتن– ۶۰۳– ۶۰۶– ۶۲۰– ۶۲۴– ۶۲۵–
۶۲۶
میراشرافی– ۶۴۱– ۶۴۵
میرخاص، سیداحمد– ۲۶۶
میرزاده عشقی– ۱۵۷
میرسراج– ۳۰۷
میرشریف– ۴۴۷
میرزا قنبر– ۲۶۳
میرزا کریم رشتی (خان اکبر)– ۳۹۳
میرزا کوچک خان– ۳۱۸– ۳۲۸– ۳۶۳– ۴۵۲
میرزا ملکم خان– ۱۲۵
میرزا هدایت الله وزیر دفتر– ۵۷۷

میرزا یحیی– ۲۴۲
میرفخرایی، ابراهیم– ۱۴۷
میرممتاز– ۱۰۵
میکده– ۱۸۸
میلسپو، دکتر آرتور، س– ۷۲– ۱۴۲– ۱۶۴– ۱۷۴– ۱۷۵– ۱۷۶– ۱۷۷– ۱۷۸– ۱۷۹– ۱۸۰– ۱۸۱– ۱۸۲– ۱۸۳– ۱۹۷– ۲۰۷– ۲۰۸– ۲۱۳– ۲۳۳– ۳۶۲

«ن»

نادری، عباس– ۱۰۶
نادری، سروان– ۲۶۵
ناصحی، ابوالفضل– ۴۷۱– ۴۷۲
ناصرالدین شاه– ۳۲– ۳۴– ۳۶۱
ناصری– ۳۰۴
ناظم‌الاسلام کرمانی– ۲۷۹
نامور، رحیم– ۴۷۴
نایینی، جلال– ۵۲۴
نجم آبادی، شیخ عبدالحسین– ۱۰۷
نجم السلطنه قاجار– ۵۷۷
نخجوان، امیرموثق– ۵۶
نخجوان، احمد– ۸۶– ۹۲
نخجوان، سرتیپ– ۲۰۲
نختب– ۶۲۸
نخعی– ۲۰۷
نخعی، محمّد– ۵۳۷
نخعی، دکتر– ۲۱۳
ندیمی، عبدالرحیم– ۲۵۳
نراقی– ۱۶۵
نریمان، محمود– ۵۲۴– ۵۲۵– ۵۵۲– ۵۵۴– ۵۷۱
نزیه، حسن– ۱۶۹
نصر، دکتر– ۵۳۱– ۵۳۲
نصرت‌الدوله فیروز (فرمانفرمائیان) ۳۶– ۵۴– ۱۵۷– ۱۸۵
نصیری، سرهنگ– ۶۵۲– ۶۵۳– ۶۵۴– ۶۵۵– ۶۸۸– ۶۸۹
نظری، مازور– ۴۳۹
نفیسی، لقمان– ۱۶۷
نفیسی، سعید– ۱۲۵
نفیسی، دکتر مشرف– ۱۴۳– ۱۴۴– ۱۶۳
نکویی– ۱۵۷
نوایی، سرهنگ دوم– ۲۵۲
نوبخت، حبیب‌الله– ۷۹– ۸۰– ۸۱– ۱۵۴
نوبری– ۳۲۷
نودری، محمدعلی– ۵۳۷– ۶۶۶
نورنگراف– ۴۹۹
نوروز– ۲۹۶
نوری، سنواندوم– ۲۰۱
نوشاد– ۲۶۲– ۲۸۸– ۳۲۸– ۳۸۸– ۳۹۰– ۴۰۲– ۴۵۳
نوشین، عبدالحسین– ۴۶۴
نیرومند، سرهنگ– ۱۵۸– ۱۵۹– ۱۶۲
نیکپور– ۳۶۵
نیک‌پی اعزاز– ۴۱۴
نیوندی، حسین– ۸۰

«و»

واعظ، میرزا حسین– ۳۲۵
واندنبورگ– ۳۷۶
وایلی، جان– ۵۰۳– ۵۳۵
وثوق‌الدوله– ۳۶– ۵۱– ۵۲– ۵۳– ۵۴– ۵۵– ۱۴۷– ۳۶۱– ۵۷۷
وثیق– ۴۱۷
ورهرام، سرهنگ– ۳۰۷
وطیور، سلطان– ۴۳۹
وقار، منصور– ۱۵۷
ولز– ۷۶
ویسانوف– ۶۳
ویتسکی– ۳۴۶
وینانت– ۸۴
ویویان– ۱۷۸– ۲۰۷

«هـ»

هاشمی، احمد– ۱۳۱– ۵۱۴– ۵۱۵– ۵۱۶
هاشمی– ۲۵۱
هاشمی، سرهنگ– ۴۲۷
هاشمی، سرهنگ– ۴۲۷
هاشمی، سرتیپ– ۴۲۸– ۴۲۹– ۴۴۵
هاشمی حائری– ۱۱۹– ۴۹۸
هافنگل– ۲۰۰
هالدر، ژنرال– ۲۱– ۳۲
هالیدی، فرد– ۶۶۹

هالیفاکس– ۱۷
هاوارد– ۱۲۷– ۱۵۵
هدایت، خسرو– ۴۸۷– ۵۱۱
هرمز، محمود– ۳۱۱– ۳۲۷– ۳۳۰– ۳۳۸
هربمن، اودل– ۵۸۵– ۵۸۶– ۵۸۷– ۵۹۰– ۵۹۱– ۵۹۳– ۵۹۴– ۵۹۶– ۶۰۸
هژبر، عبدالحسین– ۴۰۶– ۴۹۸– ۴۹۹– ۵۰۶– ۵۰۷– ۵۱۱– ۵۲۴
همایون‌پور، پرویز– ۳۷۸– ۳۸۰– ۴۵۳
همایی، جلال– ۱۲۵
همت، سرلشگر– ۴۳۴
همفری، هوبرت– ۷۱۱
هنتیک، هرفون– ۷۷– ۷۸
هندرسن، لویی، ۵۴۳– ۵۹۴– ۶۰۸– ۶۲۰– ۶۲۵– ۶۲۷– ۶۲۸– ۶۲۹– ۶۳۳– ۶۳۷– ۶۳۸– ۶۳۹– ۶۴۷– ۶۴۸– ۶۵۶– ۶۵۷– ۶۶۰– ۷۱۰
هوروریز، داوید– ۷۱۱
هوور، هربرت– ۶۹۹– ۷۰۳
هوور– ۲۰۷– ۲۰۸
هیتلر– ۱۵– ۱۶– ۱۷– ۱۸– ۱۹– ۲۰– ۲۱– ۲۲– ۷۲– ۷۴– ۷۵– ۷۹– ۲۰۰– ۲۹۳– ۳۷۳
هیراد– ۶۶۵
هیلاسلاسی– ۱۸
هیلدلوروژنال– ۴۳۹
هیئت، علی– ۴۱۴

«ی»

یانت– ۴۱
یانک– ۳۰۹
یاودی، عباس– ۱۵۸
یزدان‌پناه، ژنرال– ۶۰۳
یزدی، سیدعلی– ۵۴
یزدی، دکتر مرتضی– ۴۰۶– ۴۶۴– ۵۲۴– ۶۳۱– ۶۶۷– ۶۶۸– ۶۹۲– ۶۹۳
یعقوب‌اُف– ۳۴۷
یورتچی، نصرالله– ۲۶۵
یوسف اوغلو، عزیز– ۳۴۲– ۳۴۳

روزنامه‌ها، مجلات و کتب

«آ»

آتش، روزنامه– ۵۰۵– ۵۰۶– ۵۹۷
آزادگان، روزنامه– ۱۸۴– ۲۱۴
آزادی ایران، روزنامه– ۵۹۷
آژیر، روزنامه– ۱۷۸– ۱۸۴– ۱۹۰– ۱۹۹– ۲۰۹– ۲۱۲– ۲۴۰– ۲۷۰– ۲۷۳– ۲۹۲– ۳۲۴– ۳۶۲– ۳۶۳
آذر، روزنامه– ۴۵۴
آذربایجان، روزنامه– ۲۴۳– ۲۶۴– ۲۶۷– ۲۷۷– ۲۷۸– ۲۷۹– ۲۸۰– ۲۸۲– ۲۸۳– ۲۸۴– ۲۸۷– ۲۸۸– ۲۸۹– ۲۹۰– ۲۹۱– ۲۹۳– ۲۹۴– ۲۹۶– ۲۹۷– ۲۹۸– ۲۹۹– ۳۰۰– ۳۰۱– ۳۰۳– ۳۰۴– ۳۰۵– ۳۰۶– ۳۰۷– ۳۰۹– ۳۱۰– ۳۱۱– ۳۱۳– ۳۱۴– ۳۱۸– ۳۲۵– ۳۲۹– ۳۴۰– ۳۴۱– ۳۴۲– ۳۴۳– ۳۴۴– ۳۴۵– ۳۴۸– ۳۴۹– ۳۵۰– ۳۵۲– ۳۵۶– ۳۶۳– ۳۶۴– ۳۷۰– ۳۷۸– ۳۸۱– ۳۸۶– ۳۸۷– ۳۸۸– ۳۹۰– ۳۹۸– ۳۹۹– ۴۰۰– ۴۰۸– ۴۰۹– ۴۲۵– ۴۲۶– ۴۲۸– ۴۲۹– ۴۳۶– ۴۳۷– ۴۳۸– ۴۳۹– ۴۴۰– ۴۴۳– ۴۵۱– ۴۵۴– ۴۵۵
آسوشیتدپرس، خبرگزاری– ۴۳۹– ۴۷۷– ۴۹۵– ۵۰۱– ۵۵۰– ۵۵۵– ۶۱۶– ۶۱۹– ۶۵۵
آکسیون، هفته‌نامه– ۵۰۱
آنسایکلوپدیا ایتالیانا، کتاب– ۱۵
آهن، روزنامه– ۴۳۰– ۴۳۱– ۴۳۲
آنادبلی (زبان مادری)، کتاب– ۲۸۲

«الف»

اتحادملل، روزنامه– ۵۱۴– ۵۱۵– ۵۱۶
اتفاقات، روزنامه– ۱۶۸
احبارالبوم، روزنامه– ۵۲۱
اخبار ایران، روزنامه– ۴۶۳– ۴۷۹
اخبار روز، روزنامه– ۱۷۰– ۴۸۸
ارس نجای ایران ما، روزنامه– ۲۴۴– ۲۴۸– ۲۵۱– ۲۷۰– ۲۸۸– ۳۲۲– ۳۲۳– ۳۲۹– ۳۳۴– ۴۲۲– ۴۴۲– ۴۵۲– ۴۶۴– ۴۷۶– ۴۸۱

از مسکو تا لنینگراد، کتاب— ۲۲
از بالتا تا پتسدام، کتاب— ۷۱۱
اسناد، روزنامه— ۵۴۸
اسنجر شیراز، روزنامه— ۴۱۰
اسرار جنگ جهانی دوم، کتاب— ۱۶
اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، کتاب— ۶۶— ۱۴۸— ۳۷۱
اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا، کتاب— ۲۴۴— ۳۳۲— ۴۵۱— ۴۹۴
اصلاحات ارضی ایران، کتاب— ۱۱۱
اطلاعات، روزنامه— ۱۸—۲۶—۲۷—۸۶—۹۶— ۹۷— ۱۰۰—۱۰۲—۱۱۴—۱۱۷—۱۱۹—۱۲۰— ۱۳۵—۱۴۰—۱۴۱—۱۴۲—۱۵۱—۱۶۵— ۱۶۶— ۱۶۷— ۱۶۹— ۱۷۰— ۱۷۹— ۱۸۵— ۱۸۸— ۲۳۳— ۲۵۹— ۳۰۲— ۳۳۳— ۳۳۴— ۳۴۷— ۳۷۵— ۳۷۶— ۴۱۶— ۴۸۲— ۴۸۸— ۵۰۱— ۵۰۸— ۵۱۱— ۵۱۲— ۵۲۰— ۵۲۱— ۵۲۲— ۵۲۶— ۵۳۲— ۵۴۴— ۵۴۶— ۵۵۰— ۵۵۳— ۵۵۴— ۵۵۵— ۵۵۶— ۵۵۷— ۵۷۲— ۵۷۹— ۵۸۰— ۵۸۲— ۵۸۳— ۵۸۴— ۵۸۶— ۵۸۸— ۵۸۹— ۵۹۱— ۵۹۴— ۶۰۰— ۶۰۱— ۶۰۲— ۶۰۵— ۶۰۷— ۶۰۸— ۶۳۸— ۷۱۱
اطلاعات ماهانه، ماهنامه— ۵۵۰
اطلاعات هفتگی، مجله— ۹۲— ۹۶— ۹۸— ۱۲۶
افق آسیا بجای رهبر، روزنامه— ۲۵۵
اقدام، روزنامه— ۱۱۲— ۱۵۶— ۱۸۶— ۴۹۶— ۵۰۴— ۵۱۱
اکونومست، مجله— ۳۷۸
المصور، مجله— ۶۵۴
امید، روزنامه— ۴۲۹
الداء، روزنامه— ۴۹۸
انقلاب سفید، کتاب— ۱۴۶— ۳۵۲— ۷۱۱
انقلاب و ضدانقلاب در آلمان، کتاب— ۴۴۹
اوسرور، روزنامه— ۲۵۰
ایران، روزنامه— ۲۸— ۲۹— ۳۹— ۶۸— ۹۲— ۹۹— ۱۱۲— ۱۱۴— ۱۱۵— ۱۱۹— ۱۲۱— ۱۲۲— ۱۲۹— ۱۳۰— ۱۶۴— ۱۸۰— ۴۳۱
ایران ما، روزنامه— ۱۰۶— ۱۸۹— ۲۰۳— ۲۱۲— ۲۱۳— ۲۲۶— ۲۲۹— ۲۳۲— ۲۳۴— ۲۴۷— ۲۴۸— ۲۶۲— ۲۶۹— ۲۸۸— ۲۹۱— ۳۰۲— ۳۱۱— ۳۱۵— ۳۱۶— ۳۲۷— ۳۲۹— ۳۳۱— ۳۳۲— ۳۳۵— ۳۴۶— ۳۵۷— ۳۶۲— ۳۶۴— ۳۶۵— ۳۶۶— ۳۶۸— ۳۶۹— ۳۷۴— ۳۷۷— ۳۷۸— ۳۸۳— ۳۸۴— ۳۸۵— ۳۸۸— ۳۹۲— ۳۹۳— ۳۹۶— ۳۹۸— ۴۰۳— ۴۰۵— ۴۱۰— ۴۱۱— ۴۱۲— ۴۱۳— ۴۱۵— ۴۱۶— ۴۱۷— ۴۲۰— ۴۲۳— ۴۲۴— ۴۲۵— ۴۳۰— ۴۴۱— ۴۴۲— ۴۵۰— ۴۵۴— ۴۵۵— ۴۵۶— ۴۵۷— ۴۷۲— ۴۷۴— ۴۷۷— ۴۷۸— ۴۸۰— ۴۸۱— ۴۸۳— ۴۸۴— ۴۸۵— ۴۸۶— ۴۸۷— ۴۹۰— ۴۹۶— ۵۰۱— ۵۰۲— ۵۰۴— ۵۰۵— ۵۲۰— ۵۳۲— ۵۴۷— ۵۵۹— ۶۰۳— ۶۰۴— ۶۰۵— ۶۴۲
ایروسینا، روزنامه— ۲۳۴

«ب»

باختر، روزنامه— ۱۵۵— ۱۵۹— ۱۸۴— ۳۴۲— ۳۴۳— ۵۴۰
باختر امروز، روزنامه— ۲۲۲— ۲۲۳— ۲۳۰— ۲۳۲— ۵۲۱— ۵۲۳— ۵۲۴— ۵۲۶— ۵۲۷— ۵۳۴— ۵۳۵— ۵۳۶— ۵۳۷— ۵۳۸— ۵۳۹— ۵۴۰— ۵۴۱— ۵۴۷— ۵۴۸— ۵۴۹— ۵۵۲— ۵۵۸— ۵۸۹— ۵۹۰— ۵۹۴— ۶۰۰— ۶۰۹— ۶۱۲— ۶۲۶— ۶۳۴— ۶۴۱— ۶۴۲— ۶۴۳— ۶۴۸— ۶۴۹— ۶۵۰— ۶۵۴— ۶۵۵
بحران جهانی، کتاب— ۳۵
برخورد آراء و عقاید، کتاب— ۲۴۶
بسوی آینده، مجله— ۵۴۸— ۵۴۹— ۵۵۸— ۵۶۰— ۵۶۱— ۵۶۲— ۵۶۳— ۵۶۴— ۵۶۵— ۵۶۶— ۵۶۷— ۵۷۱— ۵۷۲— ۵۷۳— ۵۸۶— ۵۸۷— ۵۸۸— ۵۹۲— ۵۹۳— ۵۹۷— ۶۰۱— ۶۰۲— ۶۰۶— ۶۱۳— ۶۱۵— ۶۲۳— ۶۳۲— ۶۳۳— ۶۶۰— ۶۶۱— ۶۵۰— ۶۷۵
بهراد، روزنامه— ۴۲۳
بیداری کرمان، روزنامه— ۱۱۳
بیداری ما، روزنامه— ۴۴۱

«پ»

پارس، روزنامه— ۴۹۰— ۴۹۱— ۵۰۳
باری‌برس، روزنامه— ۶۱۰
بترولیوم تایمز، روزنامه— ۷۰۷
پراودا، روزنامه— ۳۷۰
پرچم اسلام، روزنامه— ۵۱۴
پرچمدار، روزنامه— ۶۱۵
پرچم صلح— ۵۵۳
پنجاه سال نفت ایران، کتاب— ۳۵— ۳۷— ۴۰— ۴۲— ۴۳— ۴۸— ۴۹— ۶۴— ۱۱۲— ۳۳۶— ۳۷۸— ۴۰۵— ۵۴۳— ۵۵۷— ۵۸۵— ۵۹۴— ۵۹۵— ۶۰۷
پنجاه و سه نفر، کتاب— ۱۰۱
پیغام شیراز، روزنامه— ۴۱۰
پیمان، مجلّه— ۱۳۹

«ت»

تاریخ بیداری ایرانیان، کتاب— ۲۷۹
تاریخ بیست‌ساله ایران، کتاب— ۱۲۵— ۳۶۲— ۵۷۸
تاریخ جهان‌نو، کتاب— ۱۵
تاریخ مختصر احزاب سیاسی، کتاب— ۶۴— ۵۷۸
تاریخ مشروطیت ایران، کتاب— ۲۸۲— ۳۲۶— ۳۲۷
تاریخ معاصر ایران، کتاب— ۵۱— ۵۲— ۷۲— ۶۰۸— ۶۴۳— ۶۴۴
تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، کتاب— ۵۸۳— ۶۹۸— ۶۹۹— ۷۰۰— ۷۰۱— ۷۰۴— ۷۰۸— ۷۰۹
تایمز، روزنامه— ۲۳۰— ۲۴۳— ۲۵۰— ۳۱۶— ۳۲۳— ۴۰۰— ۵۸۵— ۷۰۶
تجدد ایران، روزنامه— ۲۹— ۳۰— ۳۲— ۶۸— ۱۰۴— ۱۰۵— ۱۰۸— ۱۲۰— ۱۲۹— ۱۳۲— ۱۳۳— ۱۳۵— ۱۳۶— ۱۸۴— ۲۶۰
تحقیقات اقتصادی، مجله— ۵۴۰
تریبون دوناسیون، روزنامه— ۳۱۶— ۳۱۷— ۴۸۱— ۴۸۹— ۴۹۵— ۴۹۶— ۵۴۹— ۶۰۴
توسعه و رشد اقتصادی ایران، کتاب— ۱۹۷— ۲۳۵
توفان، روزنامه— ۵۲— ۱۲۱— ۳۶۲
تهران امروز، روزنامه— ۲۰۳
تهران مصور، مجله— ۷۹— ۲۰۰— ۲۱۲— ۲۱۳— ۶۳۵

«ج»

جبهه، روزنامه— ۳۱۷— ۳۱۸— ۳۳۱— ۳۴۶— ۳۶۵— ۳۷۵— ۳۸۴— ۳۸۸— ۴۰۳— ۴۰۴— ۴۱۵— ۴۱۸— ۴۲۰— ۵۰۵
جبهه آزادی، روزنامه— ۱۸۳— ۱۸۴— ۱۸۵— ۲۲۲— ۲۲۴— ۲۴۶— ۲۷۱— ۴۰۲— ۴۶۳— ۵۶۴— ۵۶۸— ۵۶۹— ۶۰۸— ۶۲۹— ۶۴۵
جرس بجای بسوی آینده، روزنامه— ۶۷۵
جنگ نفت، کتاب— ۳۶— ۴۲
جوانمردان، روزنامه— ۵۰۸
جهان‌بین، روزنامه— ۶۲۴
جهان ما، روزنامه— ۵۴۶— ۵۶۵

«چ»

چلنگر، روزنامه— ۵۹۷

«ح»

حجار، روزنامه— ۵۷۰— ۶۰۵— ۶۴۳
حزب توده ایران چه می گوید و چه می خواهد، کتاب— ۱۹۴— ۲۵۰
حقیقت، روزنامه— ۲۷۲
حیات جاوید، روزنامه— ۱۲۱
حیات یحیی، کتاب— ۶۱
حیدرخان عمواوغلی، کتاب— ۱۹۵

«خ»

خاطرات ایدن، کتاب— ۶۷۰
خاطرات جنگ جهانی دوّم، کتاب— ۲۱— ۲۲— ۲۳— ۸۳— ۱۴۲— ۳۷۳
خاطرات سرلشگر ارفع، کتاب— ۳۳۵
خاطرات سیاسی فرخ، کتاب— ۹۲— ۹۵
خاطرات و خطرات، کتاب— ۴۰
خاطراتی از مأموریتهای من در آذربایجان، کتاب— ۳۰۷— ۳۱۳
خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، کتاب— ۶۲
خبرگزاری فرانسه— ۵۱۸— ۵۵۰— ۷۰۶
خواندنیها، روزنامه— ۵۶— ۶۰— ۸۵— ۱۴۲— ۱۶۲— ۲۰۳— ۲۸۸— ۴۲۹— ۴۳۰— ۴۳۱— ۴۳۲— ۴۹۱— ۴۹۶— ۵۰۸— ۵۱۴— ۵۱۵—

۵۱۶– ۵۱۷– ۵۱۸– ۵۴۸– ۶۰۰– ۶۱۲–
۶۴۸– ۶۴۹– ۶۵۷
خورشید ایران، روزنامه– ۱۸۴

«د»

داد، روزنامه– ۶۸– ۶۹– ۱۱۱– ۱۲۲–
۱۶۷– ۱۶۸– ۱۷۰– ۱۷۲– ۱۷۷– ۱۷۸–
۱۸۱– ۱۸۳– ۱۸۴– ۱۸۸– ۱۸۹– ۱۹۱–
۱۹۸– ۲۰۱– ۲۰۲– ۲۰۷– ۲۱۰– ۲۱۱–
۲۱۲– ۲۲۲– ۲۲۵– ۲۳۰– ۲۴۰– ۲۵۲–
۲۵۴– ۲۶۲– ۳۶۶– ۳۶۷– ۳۶۸– ۳۷۹–
۳۸۷– ۳۹۱– ۳۹۲– ۳۹۸– ۴۰۱– ۴۰۲–
۴۰۴– ۴۱۰– ۴۱۱– ۴۱۲– ۴۱۳– ۴۱۴–
۴۱۵– ۴۱۷– ۴۲۱– ۴۲۹– ۴۳۲– ۴۳۳–
۴۳۴– ۴۳۸– ۴۳۹– ۴۴۰– ۴۴۱– ۴۴۴–
۴۴۵– ۴۸۵– ۴۹۱– ۴۹۵– ۴۹۷– ۴۹۹–
۵۰۱– ۵۰۹– ۵۱۳– ۵۱۴– ۵۱۸– ۵۲۲–
۵۲۶– ۵۳۵– ۵۴۷– ۵۴۸– ۵۵۴– ۵۵۵–
۵۸۱
داریا، روزنامه– ۴۵۹– ۵۲۰– ۵۳۵– ۵۳۶–
۵۳۸– ۵۵۹– ۵۶۵– ۵۶۶
دائرة‌المعارف فارسی، کتاب– ۲۸۲
دائرة‌المعارف تاریخ شوروی، کتاب– ۱۴۸
درباره ۲۸ مرداد، جزوه– ۶۶۷
درراه صلح پایدارو دموکراسی توده‌ای، روزنامه– ۵۷۲
دژ بجای بسوی آینده، روزنامه– ۶۱۳– ۶۱۴–
۶۱۶– ۶۱۷– ۶۱۸
دماوند، روزنامه– ۱۶۸– ۱۷۱– ۱۷۹– ۱۸۴–
۱۸۵
دنیا، سالنامه– ۷۶– ۷۷– ۸۴– ۸۵– ۸۶–
۹۱– ۳۱۵– ۳۴۶– ۳۴۷– ۳۶۸– ۳۷۸–
۳۷۹– ۳۸۱– ۳۸۲– ۳۸۳– ۳۹۱– ۳۹۳– ۴۵۰
دنیای امروز، نشریه– ۳۳۰
دیلی تلگراف، روزنامه– ۳۷۶
دیلی میل، روزنامه– ۴۵۹
دیلی نیوز، روزنامه– ۷۹– ۳۶۹

«ر»

راه پیروری، روزنامه– ۴۲۹– ۴۳۰
رزم، روزنامه– ۱۵۲– ۱۵۳– ۱۷۳– ۱۸۸–
۲۱۷– ۴۹۷– ۵۵۸– ۵۵۹
رزم آوران، روزنامه– ۶۲۳
رزم مهرگان، روزنامه– ۵۰۶
رستاخیز خلق، روزنامه– ۵۸۷– ۵۸۸
رعد امروز، روزنامه– ۵۴– ۵۵– ۵۷– ۵۸–
۸۲– ۱۴۳– ۱۶۱– ۱۸۳– ۱۸۶– ۱۸۷–
۲۰۲– ۲۰۳
روابط ایران و شوروی در ۵ سال، کتاب– ۶۳
رهبر، روزنامه– ۱۵۱– ۱۵۲– ۱۵۳– ۱۸۰–
۱۸۱– ۱۸۲– ۱۸۳– ۱۸۴– ۱۸۷– ۱۹۰–
۱۹۱– ۱۹۲– ۱۹۳– ۱۹۵– ۱۹۶– ۲۰۳–
۲۰۴– ۲۱۵– ۲۱۹– ۲۲۰– ۲۲۷– ۲۳۰–
۲۳۱– ۲۴۱– ۲۴۲– ۲۴۳– ۲۴۵– ۲۴۶–
۲۴۷– ۲۵۰– ۲۵۱– ۲۵۴– ۲۶۶– ۲۶۷–
۲۶۸– ۲۶۹– ۳۰۳– ۳۱۱– ۳۲۲– ۳۲۹–
۳۶۴– ۳۷۰– ۳۷۹– ۳۸۰– ۳۸۲– ۳۸۴–
۳۸۵– ۳۹۴– ۴۰۳– ۴۰۷– ۴۰۸– ۴۱۱–
۴۲۲– ۴۲۳– ۴۲۴– ۴۳۵– ۴۳۹– ۴۴۱–
۴۶۵

«ز»

زندگی، روزنامه– ۴۹۸
زنان نو، روزنامه– ۵۹۷

«س»

ساتردی ایوننگ پست، روزنامه– ۶۶۹
سپیدار، کتاب– ۶۹۲
ستاره، روزنامه– ۲۹– ۳۳– ۶۲– ۶۳– ۶۶–
۶۷– ۶۹– ۷۲– ۸۰– ۱۰۵– ۱۱۴– ۱۲۲–
۱۳۱– ۱۳۲– ۱۳۳– ۱۳۷– ۱۳۸– ۱۳۹–
۱۴۰– ۱۴۴– ۱۵۵– ۱۵۶– ۱۵۷– ۱۵۸–
۱۵۹– ۱۶۰– ۱۶۱– ۱۷۳– ۱۷۵– ۱۷۹–
۱۸۱– ۱۸۲– ۱۸۴– ۱۸۵– ۱۸۶– ۱۸۸–
۲۶۱– ۲۶۲– ۲۶۳– ۳۱۳– ۴۹۸– ۵۲۴–
۵۲۵– ۵۳۷
ستاره، هفتگی– ۱۱– ۶۷– ۱۲۲
ستاره آسیا، روزنامه– ۵۷۱
ستاره ایران، روزنامه– ۱۲۱
ستاره سرخ، روزنامه– ۵۷۳
سردار جنگل، کتاب– ۱۴۷

سرزمین عجیب با مردمی مهربان، کتاب— ۳۵۶— ۳۵۷— ۴۴۶— ۵۰۹
سفرنامه خوزستان، کتاب— ۶۲
سوم تا بیست و پنجم شهریورماه ۱۳۲۰، کتاب ۸۶— ۸۹— ۹۱
سیاست، روزنامه— ۱۲۷— ۱۵۲— ۲۶۵
سیاست انگلیس در ایران روشن شد— ۳۲
سیاست موازنه منفی، کتاب— ۴۸— ۵۲— ۶۱— ۶۷— ۱۱۲— ۱۷۵— ۱۷۸— ۱۸۱— ۱۸۲— ۱۸۹— ۱۹۱— ۲۱۴— ۲۲۱— ۲۲۵— ۲۲۹— ۲۳۰— ۲۳۳— ۲۵۵— ۳۲۴— ۳۳۶— ۳۳۷— ۳۴۶— ۳۷۰
سیر کمونیسم در ایران، کتاب— ۶۶۸— ۶۹۳

«ش»
شاهد، روزنامه— ۵۳۹— ۵۴۸— ۵۵۰— ۵۶۶— ۵۷۰— ۶۱۵— ۶۱۶
شاهین، روزنامه— ۴۷۹— ۴۸۰
شجاعت بجای بسوی آینده، روزنامه— ۵۸۷— ۶۴۷— ۶۵۰— ۶۵۱— ۶۵۵— ۶۵۶— ۶۶۰— ۶۶۱
شرق جدید، مجله— ۶۳— ۶۴
شعائر ملی، کتابچه— ۲۹۰— ۲۹۱
شفق، روزنامه— ۱۲۷— ۲۴۰— ۲۴۱— ۲۴۲— ۲۴۳— ۲۴۸— ۲۶۸
شفق سرخ، روزنامه— ۳۱— ۵۱— ۵۴— ۵۵— ۶۰— ۱۲۷
شهباز بجای ایران ما، روزنامه— ۲۴۸— ۲۶۸— ۳۰۲— ۳۱۱— ۳۱۳— ۳۱۶— ۳۱۷— ۳۲۷— ۳۲۸— ۳۳۰— ۳۳۱— ۳۶۴— ۳۶۸— ۴۷۴

«ص»
صدای ایران، روزنامه— ۲۰۰— ۲۱۴— ۲۶۶— ۵۸۷

«ط»
طلای سیاه یا بلای ایران، کتاب— ۳۴— ۳۶— ۳۹— ۴۰— ۴۱
طلوع، روزنامه— ۵۸۶— ۵۹۷

«ظ»
ظفر، روزنامه— ۱۹۸
ظهور و سقوط رایش سوم، کتاب— ۲۰— ۲۳— ۲۳۹

«ع»
عبرت، مجله— ۶۳۰— ۶۳۱
عربستان بدون سلاطین، کتاب— ۶۶۹
عصر اقتصاد، روزنامه— ۱۷۹
عصر بی خبری، کتاب— ۳۲
عصر جدید، مجله— ۵۷۱

«ف»
فراموشخانه و فراماسونری در ایران، کتاب— ۵۱— ۱۲۶— ۳۶۱
فران تیرود، روزنامه— ۵۵۸
فصل آذربایجان، کتاب— ۳۵۷
فرمان، روزنامه— ۱۸۴— ۳۱۱— ۳۱۳— ۳۱۷
فرهنگ معین، کتاب— ۲۸۲
فریاد، روزنامه— ۱۶۲— ۱۶۳— ۱۶۹
فریاد ملّت، روزنامه— ۵۱۴
فیلادلفیا، روزنامه— ۵۳۶

«ق»
قیام ایران، روزنامه— ۱۶۱— ۳۲۴— ۴۱۸— ۴۷۹— ۴۸۰— ۴۸۱— ۴۸۵— ۴۹۰— ۴۹۶— ۴۹۸— ۴۹۹— ۵۰۰— ۵۰۲— ۵۰۳— ۵۰۹— ۵۱۰— ۵۱۱— ۵۱۹
قیام شیخ محمد خیابانی، کتاب— ۱۴۷— ۱۴۸
قیام کلنل محمد تقیخان پسیان، کتاب— ۱۴۸
قیام شرق، نشریه— ۴۷۵
قیزیل صحیفه لر (صفحات طلایی)، کتاب— ۲۷۶

«ک»
کار، روزنامه— ۵۳— ۵۴— ۵۵
کاویان، مجله— ۵۳۸
کتاب دوازده شهریور، کتاب— ۲۷۰— ۲۷۲— ۲۹۶
کتاب سفید نفت، کتاب— ۷۰۲— ۷۰۳— ۷۰۵
کتاب سیاه یا حکومت خانواده ها، کتاب— ۳۶۱
کراسنا آرمیا، روزنامه— ۵۵۱
کریسچن سایس مانیتور، روزنامه— ۵۵۸

کوشش، روزنامه– ۱۱٤– ۱۱۵– ۱۱۷– ۱٤٤– ۱٤۵
کیهان، روزنامه– ۱۷۶– ۱۸۹– ۲۵۵– ۲۶۳– ۲۸۸– ۳۱۸– ۳۱۹– ۳۲۸– ۳۲۹– ۳۳۳– ۳۳٤– ۳۷۲– ۳۸۸– ۳۹۰– ۳۹۳– ٤۰۰– ٤۰۱– ٤۰۲– ٤۰٤– ٤۰۵– ٤۱۲– ٤۱۸– ٤۳۰– ٤۳۹– ٤۵۳– ٤۵۷– ٤۸۸– ۵۱۰– ۵۱۲– ۵۱۳– ۵۱٤– ۵۱۵– ۵۱۸– ۵۱۹– ۵۲۱– ۵۳٤– ۵۵۰– ۵۵۲– ۵۵۸– ۵۷۸– ۵۷۹– ۵۸۸– ۵۹۷– ۵۹۸– ۶۰۸– ۶۰۹– ۶۱۱– ۶۱۵– ۶۱۶– ۶۱۷– ۶۱۹– ۶۲٤– ۶۲۵– ۶۲۷– ۶۲۹– ۶۸۳– ۶۸٤– ۷۱۰– ۷۱۱

«گ»

گفتار صریح، کتاب– ۳۳۵

«ل»

لوموند، روزنامه– ۳۳۵– ۳۶۶– ۳۷۸

«م»

مأموریت برای وطنم، کتاب– ۶۱– ۶۲– ۱۱۸
ماهیت انقلاب چین، کتاب– ۱۹۵
مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، کتاب– ۶۳۲– ۶۸۲
مجموعه نطق‌ها و پیام‌های شاهنشاه، کتاب– ٤۹۳– ٤۹۸
محیط، مجله– ۱۸٤
مختصری از زندگی احمدشاه– ۳۲
مذاکرات مجلس شورایملی، مجله– ۲۰۸– ۲۰۹– ۲۱۲
مرد امروز، روزنامه– ۳۳– ۷۵– ۷۷– ۷۹– ۸۳– ۸۵– ۸۹– ۱۰۳– ۱۰٤– ۱۱۰– ۱۲۹– ۱۳۰– ۱۳۱– ۱۸۲– ٤۳۱– ۵۰۲
مردم، روزنامه– ۱۵٤– ۱۶۲– ۱۸٤– ۳۳۷– ۳۳۸– ۳۳۹– ۳٤۲– ۳٤۲– ٤۱۲– ٤٤۸– ٤۶۶– ٤۶۹– ٤۷۱– ٤۷۵– ٤۷۹– ٤۸۰– ٤۹۰– ٤۹۶– ۵۰۱– ۵۰٤– ۵۰۶– ۵۰۷– ۵۰۸– ۵۲۵– ۵۵۸– ۵۶۳– ۵۶۶– ۵۷۰– ۵۷۱– ۵۷۲– ۵۷۳– ۵۹۲
مردم، مجله– ٤۶٤
مردم برای روشنفکران، روزنامه– ۲۰۳– ۲۱۷– ۲۱۹– ۲۳۰– ۲۳٤– ۲٤۸– ۲۵۰
مسالک المحسنین، کتاب– ۱۵۰
مسئله آذربایجان، کتاب– ۳۸۰– ٤۵۳
مسئله ملی، کتاب– ۲۹۵
مستحکم بجای بسوی آینده، روزنامه– ۵۳۵
مظفر، روزنامه– ۲۲۹
مقدمات کودتای ۱۲۹۹، کتاب– ۵٤– ۵۵– ۵۶– ۵۷– ۵۹
مهتاب تبریز، مجله– ۱۳۹
مهر ایران، روزنامه– ۵٤– ۵۵– ۵۷– ۵۹– ۶٤– ۱۱۰– ۱۵۶– ۱۶۱– ۱۹۲– ۲۱۶– ٤۹۸
نبرد امروز، روزنامه– ٤۹۰
نبرد بجای ایران ما، روزنامه– ۲۳۳– ۲۶۶– ۲۸۱– ۲۹۲– ۳۲۸– ۳۳۰– ۳۳۱– ۳٤۶– ٤۵۲
نبردمن، کتاب– ۲۱
نجات ایران، روزنامه– ۱۰۸– ۱۰۹– ۱۱۱– ۱۶۰– ۱۸٤– ۳۱۱– ٤۸۰

«ن»

ناسیونالیسم، کتابچه– ۲۵۲
نامه ملت، روزنامه– ۲۸۲
ندای حقیت بجای رهبر، روزنامه– ۲۵۳
ندای عدالت، روزنامه– ۳۱۹
نظری به جنبش کارگری و کمونیستی درایران، کتاب– ۲۵– ۲۸– ۱۹۶– ۲۰۹
نوروز ایران، روزنامه– ۲۹۱
نوید آینده، روزنامه– ۵٤۳– ۵٤۹– ۵۵۱– ۵۵۵– ۵۶۷– ۵۶۸– ۵۶۸– ۶۱۳
نیروی سوم، روزنامه– ۶۵۵– ۶۸۱
نیسان، روزنامه– ۵۲۷– ۵۲۸– ۵۳۸– ۵٤٤
نیمه‌راه بهشت، کتاب– ۱۲۶
نیوز ریویو، مجله– ٤۹۶
نیوزویک، روزنامه– ۵۵٤– ۶۲۹– ۷۰۰
نیویورک تایمز، روزنامه– ۳۷۷– ٤۹۰– ۵۲۷– ۵۳۳– ۵۳٤– ۵۳۵– ۵۳۸– ۵۳۹– ۵٤۷– ۶۶۹
نیویورک هرالد تریبون، روزنامه– ۳۵۷– ۳۷٤– ۳۷۵

«و»
واشنگتن‌پست، روزنامه— ۳۷٤
وطن، روزنامه— ۱۲۱
وظیفه، روزنامه— ٤۹۷— ۵۰٤— ۵۰۷— ۵۰۸— ۵۱۱
وقایع ایران، کتاب— ۵۹

«ی»
یغما، مجله— ۱۲۵
یونایتدپرس، آژانس خبری— ٤۸۳— ٤۹۰— ۵۵۰— ۵۵۱— ٦۲۵— ٦۵٤

احزاب و گروهها

«الف»
اتحادیه‌ی سندیکای کارگران ایران (اسکی)-۵۱۱
اتحادیه‌ی سوسیال دموکراتهای یهود— ۲۹۵
اتحادیه‌ی عشایر جنوب— ٤۱۵
اتحادیه‌ی عشایر خوزستان— ٤۰۱— ٤۰٤— ٤۰۵
اتحادیه‌ی کارگران آذربایجان— ٤۳٦
اتحادیه‌ی کرمانشاه و ایلات غرب— ٤۲۲
اجتماعیون عامیون— ۱٤٦
احزاب مؤتلف آزادیخواه— ٤۲۷
انجمن ایالتی آذربایجان— ٤۲۷
ائتلاف احزاب آزادیخواه— ٤٦۳

«پ»
پان‌ایرانیست— ۵۹۷— ٦۱۵— ٦۲۲

«ج»
جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادیخواه— ٤۰۳— ٤۳٤— ٤۳۵
جبهه‌ی ملی ایران— ۵۲۵— ۵۲٦— ۵۳۳— ۵۳۵— ۵۳۸— ۵٤۱— ۵٤۲— ۵٤۸— ۵۵۲— ۵۵٤— ۵۵۸— ۵۵۹— ۵٦۰— ۵٦۱— ۵٦۲— ۵٦۳— ۵٦٦— ۵٦۷— ۵٦۸— ۵٦۹— ۵۷۰— ۵۷۱— ۵۷۲— ۵۸۱— ۵۸۷— ۵۹۲— ۵۹٤— ۵۹۷— ۵۹۸— ۵۹۹— ٦۰۰— ٦۰۵— ٦۱٤— ٦۱۷— ٦۱۸— ٦۲۷— ٦۵۱— ٦٦۰— ٦۷۱— ٦۷۲— ٦۷۳— ٦۷۹
جمعیت آذربایجان— ۲٦٤
جمعیت آزاد— ۲٦۵
جمعیت آزادی ملی— ۲۸۵
جمعیت سوسیالیست توده‌ای ایران— ٤۷۱— ٤۷۲— ٤۷۳— ٤۷۵
جمعیت طرفداران صلح— ۵۵۸
جمعیت مستأجرین— ۵۹۷
جمعیت ملی مبارزه با استعمار— ۵۹۷— ٦۱٤— ٦۱۷
جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران— ۵٦۷— ۵۸٦

«ح»
حزب آزادگان— ۱۳۹
حزب اراده ملّی— ۱۸٦— ۱۹۹— ۳۱۷
حزب ایران— ۱۲۷— ۲٤۰— ۲٤۲— ۲٤٦— ۲٤۸— ۳۱۷— ۳۳۱— ۳٦۵— ۳۷۵— ۳۸٤— ۳۸۸— ٤۰۳— ٤۰٦— ٤۰۷— ٤۱۹— ٤۲۲— ٤٦۳— ٤۷۹— ٤۸۲— ٤۹۰— ۵۰۵— ۵۳۳— ۵٦٤— ۵٦۸— ٦۲۸— ٦٤۵
حزب توده‌ی ایران— ۱٤٦— ۱٤۹— ۱۵۰— ۱۵۱— ۱۵۲— ۱۵۳— ۱۵٤— ۱۵۵— ۱۸۲— ۱۸۳— ۱۸٤— ۱۸۵— ۱۸۷— ۱۸۹— ۱۹۰— ۱۹۲— ۱۹۳— ۱۹٤— ۱۹۵— ۱۹٦— ۱۹۷— ۱۹۸— ۱۹۹— ۲۰۷— ۲۰۸— ۲۰۹— ۲۱۰— ۲۱٤— ۲۱۷— ۲۲۰— ۲۲۱— ۲۲۲— ۲۲۳— ۲۲٤— ۲۲٦— ۲۲۷— ۲۳۰— ۲۳۱— ۲٤۰— ۲٤۱— ۲٤۲— ۲٤٦— ۲٤۷— ۲٤۸— ۲۵۰— ۲۵۱— ۲۵۲— ۲۵۳— ۲۵٤— ۲۵۵— ۲٦۵— ۲٦٦— ۲٦۷— ۲٦۸— ۲٦۹— ۲۷۰— ۲۷۱— ۲۷۲— ۲۷۳— ۲۷۷— ۲۸۸— ۲۹۱— ۲۹۲— ۲۹٤— ۲۹۵— ۲۹٦— ۲۹۷— ۳۳۷— ۳٤۸— ۳٦۲— ۳۶۳— ۳٦٤— ۳۷۰— ۳۸٤— ۳۹۲— ۳۹۳— ۳۹٤— ٤۰۲— ٤۰۳— ٤۰۵— ٤۰٦— ٤۰۷— ٤۰۸— ٤۰۹— ٤۱۱— ٤۲۰— ٤۲۳— ٤۲٤— ٤۶۳— ٤٦٤— ٤٦٦— ٤٦۷— ٤٦۸— ٤٦۹— ٤۷۰— ٤۷۱— ٤۷۲— ٤۷۳— ٤۷٤— ٤۷۹— ٤۸۲— ٤۸۷— ٤۹٤— ٤۹۸— ٤۹۹— ۵۰۰— ۵۰۱— ۵۰۳— ۵۰٤— ۵۰٦— ۵۰۷— ۵۰۹— ۵۱۱— ۵۱٤— ۵۱٦— ۵۲٤— ۵۲۵— ۵۳۳— ۵۳٤— ۵٤۰— ۵٤۸— ۵۵۲— ۵۵۸

۵۵۹– ۵۶۰– ۵۶۱– ۵۶۲– ۵۶۳– ۵۶۴–
۵۶۵– ۵۶۶– ۵۶۷– ۵۶۸– ۵۶۹– ۵۷۰–
۵۷۱– ۵۷۲– ۵۷۳– ۵۸۰– ۵۸۶– ۵۸۷–
۵۹۰– ۵۹۲– ۵۹۳– ۵۹۶– ۵۹۷– ۵۹۸–
۵۹۹– ۶۰۰– ۶۰۱– ۶۰۲– ۶۰۴– ۶۰۵–
۶۰۷– ۶۱۲– ۶۱۳– ۶۱۴– ۶۱۷– ۶۱۸–
۶۲۲– ۶۲۳– ۶۲۹– ۶۳۰– ۶۳۱– ۶۳۲–
۶۳۳– ۶۳۸– ۶۴۴– ۶۴۵– ۶۴۶– ۶۵۰–
۶۵۱– ۶۵۲– ۶۵۳– ۶۵۶– ۶۵۷– ۶۵۸–
۶۵۹– ۶۶۰– ۶۶۷– ۶۶۸– ۶۶۹– ۶۷۱–
۶۷۵– ۶۷۶– ۶۷۷– ۶۷۸– ۶۷۹– ۶۸۰–
۶۸۱– ۶۸۲– ۶۸۳– ۶۸۴– ۶۸۵– ۶۸۶–
۶۸۹– ۶۹۲– ۶۹۳– ۶۹۴
حزب جمهوریخواه امریکا– ۳۷۶
حزب جمهوریخواه– ۵۰۲
حزب حلقه– ۱۸۱
حزب دمکرات آذربایجان– ۴۵۸– ۴۵۹
حزب دمکرات ایران– ۱۵۰– ۴۰۳– ۴۰۴–
۴۰۵– ۴۰۷– ۴۰۹– ۴۱۰– ۴۱۱– ۴۲۱–
۴۲۳– ۴۲۹– ۴۳۴– ۴۳۵– ۴۷۸– ۴۸۷–
۴۹۸
حزب دمکرات امریکا– ۳۷۶
حزب زحمتکشان ملت ایران– ۵۸۷– ۵۹۷–
۶۱۵– ۶۲۲
حزب کارگر انگلستان– ۲۵۱– ۳۷۵
حزب کمونیست ایران (عدالت)– ۶۶– ۱۴۸–
۱۴۹– ۱۵۳– ۱۹۴– ۱۹۵– ۳۷۱– ۵۰۲
حزب محافظه کار انگلستان– ۵۹۶
حزب میهن– ۳۸۴– ۶۲۸
حزب نازی– ۱۵– ۹۵
حزب نهضت ملی– ۲۵۲
حزب و جنبش انقلابی سالهای اخیر– ۶۳۰
حزب وطن– ۱۹۹
حزب وفد– ۴۹۸

«د»

دمکرات عامیون– ۱۵۰

«س»

سازمان فدائیان آذربایجان– ۳۰۱– ۳۰۲–
۳۰۷– ۳۱۲– ۳۱۴– ۳۱۵
سوسیال دمکرات– ۲۹۵
سومکا– ۵۹۷– ۶۲۲

«ش»

شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و زحمتکشان–
۴۰۳
شورای مرکزی اتحادیه‌ی کارگران– ۲۷۲

«ف»

فدائیان اسلام– ۵۴۶
فرقه‌ی دمکرات آذربایجان– ۲۷۰– ۲۷۱–
۲۷۲– ۲۷۳– ۲۷۴– ۲۷۵– ۲۷۶– ۲۷۷–
۲۷۸– ۲۸۰– ۲۸۲– ۲۸۳– ۲۸۴– ۲۸۶–
۲۸۷– ۲۸۸– ۲۸۹– ۲۹۰– ۲۹۱– ۲۹۲–
۲۹۳– ۲۹۴– ۲۹۵– ۲۹۶– ۲۹۷– ۲۹۸–
۲۹۹– ۳۰۰– ۳۰۱– ۳۰۳– ۳۰۷– ۳۱۳–
۳۱۵– ۳۱۶– ۳۱۷– ۳۱۸– ۳۲۵– ۳۲۷–
۳۲۹– ۳۳۰– ۳۳۱– ۳۳۴– ۳۳۷– ۳۳۸–
۳۳۹– ۳۴۰– ۳۴۱– ۳۴۳– ۳۴۵– ۳۴۶–
۳۴۷– ۳۵۶– ۳۶۴– ۳۶۵– ۳۶۹– ۳۸۱–
۳۸۴– ۳۹۰– ۳۹۸– ۳۹۹– ۴۰۲– ۴۰۸–
۴۰۹– ۴۱۰– ۴۱۸– ۴۲۵– ۴۲۶– ۴۲۷–
۴۳۱– ۴۳۶– ۴۳۷– ۴۳۸– ۴۴۰– ۴۴۲–
۴۴۳– ۴۴۵– ۴۵۱– ۴۵۲– ۴۵۳– ۴۵۴–
۴۵۵– ۴۶۴– ۵۰۳
فرقه‌ی دمکرات رنجان– ۳۳۰
فرقه‌ی دمکرات کردستان (کومله)– ۳۳۸–
۳۳۹– ۴۷۵

«ک»

کانون جوانان دمکرات– ۶۰۷
کمیته‌ی ایالتی دمکرات فارس– ۴۰۲

«ن»

نهضت جنگل– ۲۷۲
نهضت ملی فارس– ۴۲۱– ۴۲۴– ۴۲۵

بی‌توجهی به اهمیت تاریخنگاری چند دهه‌ی اخیر سرزمین‌مان، گذشته از دست رفتن اسناد دست اول، افراد موثر در رویدادها، شاهدان عینی وقایع و...، چه بسا ممکن است ناگفته و ناگشوده ماندن رویدادهایی تعیین کننده را ــ به عمد یا به سهو ــ درپی داشته باشد. و از آن جایی که تا تاریخی نگاشته و ارائه نشود؛ نمی‌توان موارد تحریف، اشتباه.... یا رویدادهای ناگفته را برشمرد، پس ضرورت در همان تبدیل قوه به فعل نهفته؛ چرا که تکامل امری است اجتناب‌ناپذیر.

و «گذشته چراغ راه آینده است» را می‌توان یکی از گام‌های نخستین و محکم دراین جهت به‌شمار آورد. هرچند نباید از نظر دور داشت که «یکی از گام‌های نخستین و محکم» به شمار آوردن «گذشته چراغ راه آینده...» ــ مانند تمام امور ــ نسبی است.

انتشارات نیلوفر